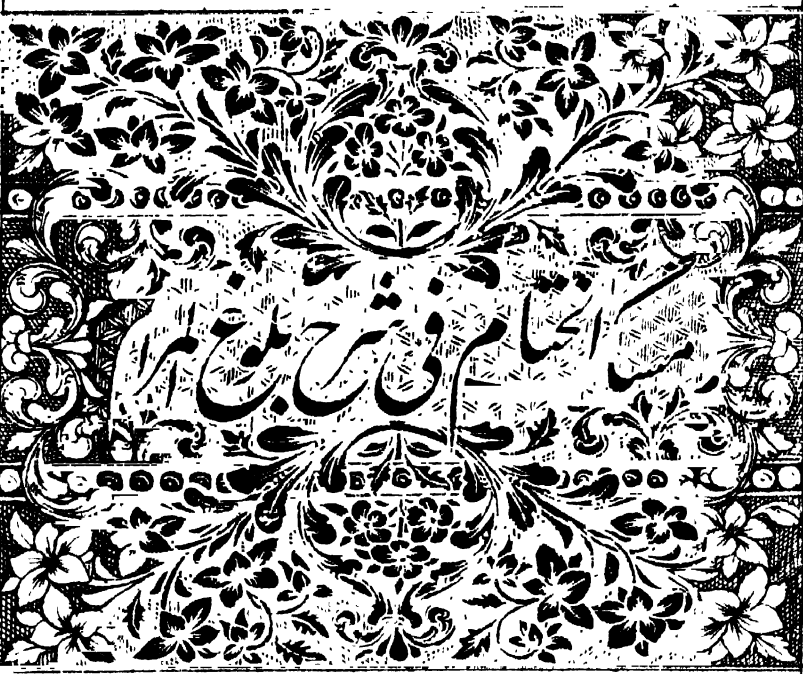


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
وَالَّذِي جَعَلَ مِنَ
النَّارِ سِرًّا وَالَّذِي
جَعَلَ مِنَ الْحَدِيدِ
سَلَامًا وَسُبْحَانَ اللَّهِ
عَمَّا يُشْرِكُونَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
وَالَّذِي جَعَلَ مِنَ
النَّارِ سِرًّا وَالَّذِي
جَعَلَ مِنَ الْحَدِيدِ
سَلَامًا وَسُبْحَانَ اللَّهِ
عَمَّا يُشْرِكُونَ

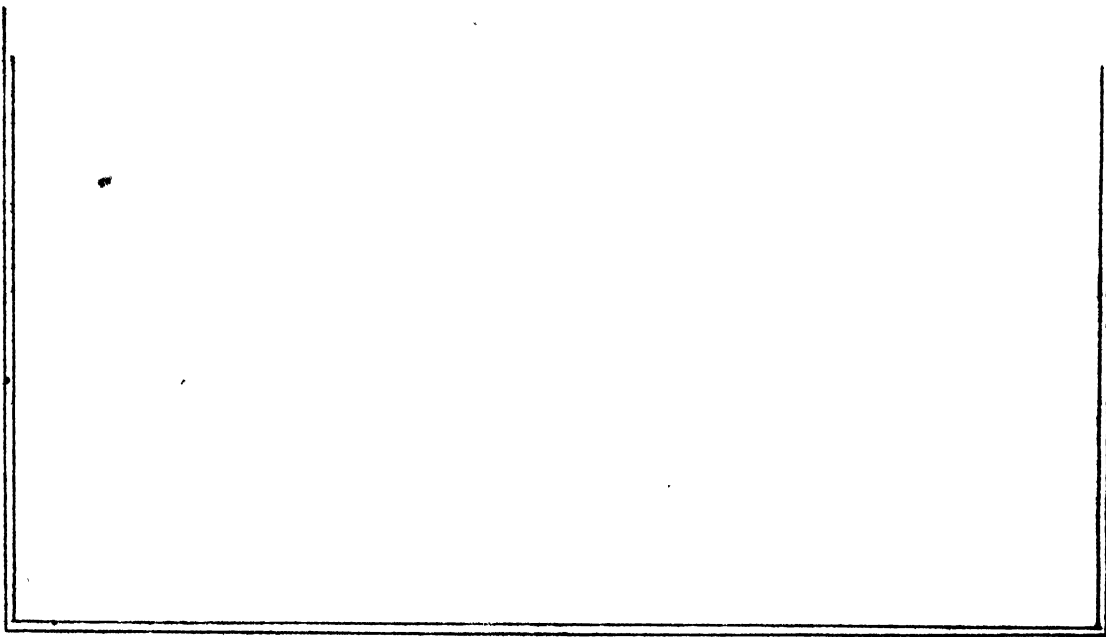
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله على نبيه المرسل سيدنا محمد وآله وصحبه اولي المنهج الاخذك
 اما بعد فقد احرقت احقر خدما احاديث نبويه ومطفل حواشي انحضرت عليه راجي رحمت باري ابو الطيب صدق بن حسن بن علي الحسيني القنوجي
 البخاري كان الله لعمري عن كل شيء ووقاه عن شر كل حي كما چون اين فقير را بعد حصول اجازت روايت از مشايخ حديث توفيق الهى و تايد رسالت پنايه
 دستگيرى كرده و در خدمت اين علم شريف و اهل مى در مقام تهافت بنشانند خواست كه كتاب بركت نصاب بلوغ المرام من ادلة الاحكام را كه در كتب
 مختصه الاحكام هديه بزرگ شهرت و قبول ممتاز است و بسمت غايب صحت و نقد سرفراز شرح كند و آنچه در كتب قوم ديده و آن بيشتر است و هر چه بخاطر افتاد
 رسيده و آن كتر است ايراد فايد و بطالبان رساند جمع از اهل علم كه همت بر تعلم و تدريس مى گماشته اند و عذر عدم تيسر شروع آن درين ديار و روزگار
 پيش ساخته فرمودند كه اگر شرحى بزبان فارسى باشد و جامع روايت و در ايت بود هر اينه نفع آن اعم و شمل فائده اش اتم و اكمل باشد پس در شرح بزبان فارسى
 شروع كرد و جاده اختصار و همود تا شرح موافق بشرح باشد و الا مجال اطالوت در ان اگر عايت طريقيه شرح كرده شود و از هر نقيه و قطيعه بحث رود بسيار است
 اما نظر در اينجا صرف بر حل مشكل و كشف محصل و تحقيق مقاصد كتاب تبين مسائل ابواب بروج تحقيق و صواب با ذكر جرح و تعديل و اوان از كلام حفاظ ثقات
 و محدثين اثبات است نه بر ضبط اقوال كسان و آراى رجال بسط كلام در ان و معذرت در حدودات خود كتابه بس مفيد و شرحى بس نفيس و سديد آمده و در
 افاضه احكام عبادت و معاملات و تميز بخلق مغنى از محل مجلدات كبار افتاده نامش مستك الختام فى شرح بلوغ المرام نهاده شده و كان ذلك فى سنة
 ست و ثمانين مائتين و العاشره على صاحبها الصلوة و النجحة اميد و آرزى از حضرت باري تمت كلمته و عمت نعمته آنست كه امروز اين خدمت را خالص بر
 وجه كرم خود گرداننده مثل شروع بقبول بارگاه خود سازد و فزا كاتب حروف را بحكم آيى لا اذنيغ عمل عامل فينكمم از اجر كتابت و صرف وقت
 در ان كه داخل عبادت است و كدام عبادت محروم نگرداند از على بايشا و قدير و بالا جابه جديرو سلسله سندان كتاب از محرم سطور تا مصنف مبرور بسيره و اسطر
 متصل است و در ثبوت مسطور و ترجمه حافظه مصنف يعنى حافظه نام شيخ الاسلام الثبوت الحجة باوى الناس اللوحى فائمة الحفاظ العالم الربانى شهاب الدين

ابو الفضل احمد بن علی بن محمد بن ابی الحسن المکنانی اسقلانی المصری الشافعی رضی اللہ عنہ وارضاه وجعل الجنة نزلہ وما واه در کتاب تاحاف النبلاء المتعین با حیار
 آثار الفقہاء المحدثین نوشتہ شدہ در پنج باب اختصار حرفے چند قلمی میشود زیر کہ قد تصنیف از تصنیف پدید است و گویا نسبت کتاب حسب نصاب است پس توان چنان
 کہ تولدش سیزدهم شعبان سنہ ثلث و سبعین و سبعمائة در محروسہ مصر اتفاق افتاد چهار سالہ بود کہ والد بزرگوارش در گذشت چون پنج سالہ شد بمکتب نشست
 ذکا و سرعت طبع بسیار داشت یک سورہ را در یک روز یاد میگرفت چون بعمر شعور رسید در طلب علم با سکنندریہ و قبرس و شام و حلب نزلہ و بیت المقدس و حجاز
 و بین شتافتہ و جمعی غیرہ از شیوخ وقت در یافتہ یکے از او عیہ علوم گردید سماعاتی ہی بیش از وصف و حضرت جلمہ و بیات خود را در تابعی فراہم کردہ و جمع ہوسا
 نام نمادہ ہمہ آن شاہد عدل بر کمال فضیلت اوست تصانیفش زیادہ بر یکصد و پنجاہ کتاب است و ہمہ مقبول و معتبر و از توالیف شیخ جلال الدین سیوطی محکم تر از کہ
 تصنیف سیوطی اگرچہ در حد و بیشتر است اما تصانیف و در کثرت فوائد و تحقیقات زوائد بلوغ و اکثر مضبوط و اتقان عبور و عبور و علمش از علم سیوطی تمام وافر
 چنانکہ بر عالم بحر پوشیدہ نیست از نجاست کہ مشایخ او قائل شدند بجلالت و عظمت و درین علوم و ترجیح دادند او را بر خود در احتضار این فنون از تصانیف او
 اصحاب فی معرفۃ الصحابہ و احوال المرءہ بلطاف العشرہ و تسان المیزان و تحمیل المنفعہ فی رجال اللاربع و ہدایۃ الرواۃ فی تخریج احادیث المصابیح و المشکوۃ و اثنا عشر
 بابا و الفہم و الدرر الکامنہ فی اعیان المائتہ الثامنہ و تحف الحبیثہ فی تخریج اخبار الرافعی الکبیر و احتفال ببیان احوال الرجال و تہذیب التہذیب مختصر شریفی
 بتقریب و منجۃ الفکر فی مصطلح اہل الاثر و المتشوقین الی اصول الہم من التخلیق و عمدہ تصانیف ایشان کتاب فتح الباری شرح صحیح البخاری است درودہ جلد
 ضخیم و مقدمہ اوسمی ہمدی الساری در یک جلد کلان مشتمل بر جملہ مقاصد شرح جزئیات و چون این شرح تمام شد مصنف در ولیمہ آن پانصد و بیار شرح
 صرف نمود و در حیاتش بجدی شہرت قبول گرفت کہ نسخہ از ان بقیمت صد و بیار رسید و ملوک اطراف آنرا بشرا و است کتاب طلبیدند محمد بن علی بن محمد
 شوکانی را کہ قاضی القضاة صنعاء بود و بمرتبہ اجہتا رسیدہ گفتند شما ہم شرح بر بخاری بنویسید فرمود لا بجرۃ بعد الفتح یعنی بعد فتح الباری سے
 حاجت شرح دیگر نیست لطف این جواب بر طبع لطیف غیر مخفی است در قرأت کتب حدیث عجائب بسیار از وی نقل کردہ اند از انجملہ آنکہ صحیح بخاری را درودہ کر
 ختم کردہ و این ماجرا در چہار مجلس خواندہ و حجم صغیر طبری را کہ یکینیم ہزار حدیث دار مع الاسماء و بین النظر و العصر تمام کردہ و سنن کبیر نسائی را درودہ کر
 خواندہ ہر مجلس قریب چہار ساعت بخومی بود کہ در عرف ہندوہ و دقیقہ باشد و در دمشق بہت اقامت خود کہ قریب و نیم ماہ بود صد جلد کتب حدیث بر آفادہ مردم قراہت
 کرد و شغل عبادت و تصنیف جزین اوقات ہی بود و ہرگز خالی نشد یکی ازین سہ کاریکہ در مطالعہ یا تصنیف یا عبادت مردم دور دست تصانیف او را در حیات او طلبیدند
 خصوصاً این کتاب بلوغ المرام کہ در تفریح احادیث کام نظیرش با این اختصار در اسلام تالیف نیافتہ سید علامہ محمد العصر محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیما نے در جواب
 استفتا سے بعض اعلام نام این کتاب بخندہ کتب معتبرہ قابل العمل مستعمل نقل برودہ اند و آنرا براسے علی الحدیث نشان دادوہ فضائل و مناقب وی رحمہ اللہ تھا
 بیش از ان است کہ درین کتاب گنج سخاوی در ترجمہ او کتابے مستقل نوشتہ و الجواہر والدرر فی ترجمہ الحافظ ابن حجر نام کردہ و فائز و قافہ مصر اتفاق افتاد
 ووم فی عمدہ او از اسہال در گرفت و مستمر ماند تا آنکہ شرب شنبہ بہت و چشم ذمی چہ سہد انتہین و خمین عثمان ما تہ بعمر ہفتاد و نہ سال بخوار رحمت الہی انتقال فرمود و در
 قراہت صغری متصل ہزار بنی الحروفی در تربیت امام ہمام شافعی رضی اللہ عنہ بیا سواد و در جزاۃ او از وحام خلق بسیار شد و باو شاہ وقت بنفس نفیس خود جزاۃ او را
 بردوش خویش گرفت بعدہ امرا و اہل ایمان دست بدست قالب فرمودہ و نہ و گر مان بریان آن خزینہ علوم را بزرگ خاک سپردند شہاب الدین حجازی در ترجمہ ایشان
 نصیذہ طوبیہ افشا کردہ است کہ تمامش در حسن المحاضر و السیوطی و اتحاف النبلاء کتابا بحروف مرقوم است اولما نظم کل البریۃ للمنیۃ صائرہ و وقفی لها
 شیئا فشیئا سائرہ + و النفس ان مضیت بذات تحت وان + لہ بتوضک انت عند ذلک خاسرہ + وانا الذی را ضی با حکام مضت + عن
 ربنا اللہ المہم صابرہ + لکن سئمت الحیث من بعد الذل + قد خلت الافکار متاحاشہ + ہو شیخ الاسلام العظیم قدہ + من کار او صد عصی و اللہ اعلم

الی آخر القصیدہ محرر سطور و درین نشوید این شرح حضرت ایشان را بخواب وید طویل القامه نحیف الجثه طویل اللحمه مخلوق الراس گو یا قصیدہ در نعمت
انحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نشان می دهند و التفاتی عظیم بجانب فقیر ما ند میدانم که این خواب دلیل قبول این شرح است یا نه اکنون وقت آن آمد که شرح در شرح کتاب
کنیم و بزبان حال و لسان حال تعریف الحمد لله تمام افراد حمد از هر جا بد هر محمودیکه باشد در برابر هر نعمت بر هر صفت کمال بر معنی و بر وجه در هر وقت و هر مکان از
ازل تا ابد بر وجه دوام و اتصال ثابت است مرخانی را و راجع و آمل باوست و مخصوص است بذات اقدس و می ششهر حمد را با تو نسبی است دست
بر در هر که رفت برداشت و کیف که بخشنده جمیع نعم و رب تمام عالم و خالق همه کائنات و منصف جمیع کمالات و مفيض کل خیرات و خالق افعال جمله
عباد و توفیق دهنده ایشان و امتداز بخشنده بندگان اوست پس همه اوست بلکه همه اوست ع الاکل شیء ما خلا الله باطل ششهر عقل در اثبات
وحدت غیره میگردد چرا که آنچه نیستی هیچ و آنچه جز حق باطل است و با قطع نظر از وجود حمد گو یان و ستایش کنندگان حمد و می سجانه بر ذات کامل الصفا
خودش در کلام قدیم بر بقی آیات و اظهار کمالات و افاضه الاء و اسبغ نعمای عظیم باقی و ثابت است و با وجود آن چون امر کرد عباد را به شانه و تحمید ذات حمید و
شکر غیر عیدیه خود واجب شد استثال این امر نمودن و زبان بشکر احسان حضرت وی کشودن این گفت مصنف علی نعمه الظاهره و الباطنه بر نعمت
او که آشکار و پنهان است تا خود است از کردید و استبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه بیستی در شعب الایمان از عطا آورده که گفت پرسیدم
ابن عباس ازین آیت که این است از کنوز علم من است پرسیدم انحضرت راصلم از ان پس فرمود نعمت ظاهره تسویه خلق تحت و باطن پوشیدن عیب
تو و اگر ظاهر کند آنرا دشمن گیزد ترا کسان تو و من سوا هم فرود پس پرده بیند علمای بد و همون پرده پوشد بالاسه خود و نعم قابل همسایه نمی بیند
و میخورد خدامی بیند و می پوشد و ویلی این البخار از ان ابن عباس بن لفظ روایت کرده اند که پرسیدم رسول خدا صلعم ازین آیت فرمود نعمت ظاهره سلام است
و برابر کردن آفرینش تو و آنچه اسبغ کرده بر تو از رزق خود و باطن آنچه پوشید از عمل تو و در حفظه موقفا آمده که ظاهر اسلام است و باطن آنچه پوشید از
ذنوب و عیوب و حدود اخرجه این مرد و یعنه و چه گفت نعمت ظاهره لا اله الا الله است که بر زبان است و باطن در دل است اخرجه عن سعید بن منصور و این
جریرو شرح تفسیر های دیگری کرده اند اما تفسیر مرفوع و تفسیر سلف اولی تر با عماد است قد یصما و وحد بشتا در زمان قدیم و حدیث یا بر جنس نعمت که قدیم
و حدیث است چه نعمت های باری بر آبا گو یا بر ابناء است و در هر آن از آیات با خصوصین بن کس هم شهنورد است از همین نفع مریح و روی تا وقت تکلم و سے
بدان بل تا بقا حکایت در ابدان بل تا ابد بعد دخول جنان و شمار این نعم خارج از مقدور بشر است كما قال تعالی و ان تعدوا نعمت الله لا تحصوها
کلی از جمله نعم نعمت انفس است یعنی نفسی که فرو میرود و محترجات و چون بر می آید مفرح ذات هر نفسی که فرو رفت اگر بیرون نیاید آدمی هلاک شود و آنکه بر
آید اگر فرو رود نیز هلاک گردد پس هر نفسی و نعمت موجود است و بر هر نعمت شکاری واجب گویند آدمی در هر روز و شب بست و چهار هزار نفس میکشد باین
حساب هر روز و شب چهل و هشت هزار بار شکر باید گفت تا از عمده شکر نعمت انفس آید و تعب این نظایر است لیکن چون یکبار گوید الحمد لله رب العالمین
علی جمیع نعماتم امید است که این غرض حاصل شود و از آنجمله نعمت وجود است که از ظلمت عدم بنور وجود آورده و بتجدد از ایجاد و بخلق بشر عقلا آفریده تا لایق محبت
و محرفیت وی شود و بلند اند از روی از دیدار و غیر ذلک استحق کردیم و از جمله حیوانات و جمادات که مال آنها بقنا و عدم است نگردانید باز از میان بشر ما نعمت
اسلام ممتاز کرد و از جمله انعام بالکین و مبتدعه ضلالتین نگردانید الحمد لله علی نعمه الاسلام باز از جمله مردان گردانید زننان که ناقصات عقل و دین اند و از مرتبه نبوت
و امامت گبری صغری و تسویه میراث محروم اگر چه در باقی نعم شرکت دارند و سببی عظم انداز برای عمارت عالم و تکثیر آدم و نسل جنی آدم باز ما را از جمله آزادگان که اهل
نصرت و حکومت اند گردانید از جمله مملوکان که مشهور و عاجز از تصرف اند باز چون از جمله ذکور گردانید نوجوان گردانید از جمله عتیقان و مخنثان و غشی و خواجهرایان
باز چشم سلامت از نابینائی و احوالی و شب کوری و گوشه سلامت از گزندی و زبانی سلامت از گزلی و فساد حاسته ذوق و پائی سلامت از لنگی و دوستی سلامت

از شغل مرده و خرد و بی سلامتی از بندگان و برص و دیگر امراض و دگرگشت سلامت از جنون و نابینو لیا و بی سلامتی از نشو و نما و از فقر و
عاجز و مظلوم گردانیده نه از حمله اغنیاء و ظلمه و اعوان ایشان که یاری می دهند ایشان را بر ظلم و کجایند شکر این نعمت گذارم که زور مردم از یاری ندارد
و چون حال اعوان ایشان این باشد خود حال آن ظلمه خواهد بود **احشر والذین ظلموا و انزلناهم در فناء و احمدی کتب حنفیه آورده که حاکم و حجام**
و دباغ و کتاس یکدیگر را کفواند اما جنسه خاصست که کمینه ترین قوم اند یعنی آنها که خدمت طالبا کنند. اعانت ایشان بر ظلم نمایند و در ظلم صفت حساست
ست که ظالم مال خون مسلمان میخورد و باک ندارد و **فرد و لقتم اهل ستم چه طائفه اند؟** گفت گرگ و سگ شغالی چند. باز ما را رزق داد و تجمض
تو کل ما بسبی از اسباب حرفت و صنعت پاک چون کتابت و تجارت و زراعت و حیات و قناریت و مانند آن نه یکسب ناپاک و محقر چون دباغت
و حجامت و کنکما و تصابی و نه یکسب شریف که در وی مشقت بسیار باشد چون آهنگری و جابری و کوبی و بیزیم کشی و سنگ تاشی و درودگری و گلکاری و جز آن
باجمله نعمتها و اشرافیت قدیم باشد یا حدیث **قطعه** که زاول و آخر تمام جمع اینده که راه شکر خدا عز و مه پندند. با اتفاق در سجده آن بر نشسته با جماعه گفتگوی
آن جویند. بعد هزار زبان گر کنند مکن نیست که حمد و شکر کبرین نعمت خدا گویند **والصلاة والسلام علی نبیته و رسوله و رحمت**
خدا و سلامت او نازل باد بر پیغمبر و فرستاده اوله ام سامی و نام نامی او **مصلی مصطفی احمد محبتی صلوات الله علیه و آله و سلم** مستحق از همه مجروح شده و بعین
یعنی کثیر انحصال التي یحید علیها حمده غیره من البشر تبین این ابلاغ است از محمود زیرا که این با خود است از مزید و آن با خود است از ثلثی و ابلاغ است از احد که افضل
تفضیل است از خود و در معنی احمد و قول است یکی آنکه یعنی احمد الحامدین است دیگر آنکه یعنی اکثر المحمودین من الله است و در مسأله خلاف و جدال است و مختار همانست
که ذکر کردیم و قرره المحققون حافظ ابن القیم رح در او اعلیٰ و المعاد در بیان و اطالت کرده و منصب نبوت و رسالت منصف است عمده و کالت است از طرف
خدا عز و جل که یکی از بندگان ذوی العقول خود بی سابقه خدمت و کسب می بخشد و باین تشریف شرفش ربی نوع وی می نوازند تا بواسطه این تکریم از انوار
علیٰ علی و از ائمه خلک نخل نموده با صلاح معاش و معاد جمله عباد کوشند و ایشان را از وادی ضلالت و هلاک بساحل هدایت و نجات برد و بسعادت
دارین فلاح کونین فائز گردانند و آنگه استحقاق این گروه باشکوه بصلوة و سلام بعد حمد بملک علمام و در حدیث ضعیف آمده که هر کلام که در وی ذکر نکنند
خدا او در دفتر ستند بر پیغمبر آن کلام قطع و محق البرکت است **اخرجه الیمی و الحافظ عبد القادر الرناوی فی الاربعین عن ابی هریره رضی الله عنه و آله**
و صحبهم و رحمت و سلام خدا باد بر اولاد و یاران او مراد بال بنی هاشم اند که صدقه بر ایشان حرام است خصوصاً بنی فاطمه و در صحیح صلوات هر جا که لفظ آل
آمده مراد بدان بعین ایشانند عامه مسلمی است چنانکه بعضی گمان کرده و حدیثی که درین باب حجت آرند نزد اهل معرفت بحدیث در صحت وی سخن است
و بی شکی نرسیده و آوردن آل در اینجا برای امتثال امر حدیث تعلیم است چنانکه در کتاب الصلوة بیاید و از وی معلوم میشود که تا صلوة بر آل نفرستند اتیان
بما مور به حاصل نیست **فرد الهی** سخن نبی فاطمه که بر قول میان گنم خاتمه و در مراد بصحبه که هم جمع صاحب است اقوال است مختار مصنف در اینجا فکر
آنست که ضحایی کسی است که ملاقات کرد آنحضرت را و مؤمن بود و مرد بر اسلام و وجه شتاب ایشان بودن ایشان است و اسطر در ابلاغ شریع بسوی عباد
الذین ساروا فی نصیحة دینه سبوا احشیت آنها که رفتند در یاری دادن دین او رفتن شتاب این صفت آل اصحاب بر و راست و مراد بسیر جد و
اجتهاد و بصر عنون است و درین نام وضع الهی است که داعی اصحاب عقول است قبول ماجار بر رسول است و در وصف کردن ایشان باین صفت اشارت است
باینکه استحقاق ایشان بگردن ما از اینجا است و علی اتباعهم الذین و در ثوال العلم و رحمت و سلام خدا باد بر پیروان ایشان آنانکه وارث
شدند علم ایشان را و آن علم کتاب و سنت است مراد باتباع تابعین اند بلکه جمله علمای متبعین کثر الله سوادهم و جعلنا منهم و العلماء و رثة الانبیاء
و عالمان ایشان پیغمبران اند اقتباس سازد شریف است که علما و رثة انبیا اند تحقیق انبیا نگذاشتند در هم و دینار را جزین نیست که گذاشتند علم را پس هر که

گرفت آنرا گرفت بہر بزرگ رواہ احمد و ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجہ و الدارمی و ابن جبان من حدیث ابی الدرداء متذکرہ گفتہ ابن حدیث مضطرب
 الامت است و ابن جبان دارقطنی در علل تضعیف می کرده اند و ذکر کرده آنرا بخامی در صحیح خود بطریق تعلیق یعنی بغیر اسناد و باجملہ معنی وی صحیح است و
 انتشار سید محمد الامیر البیہقی ہم بقولہ نظم العلم میراث النبی حکما فی النص والعلما هم وراثتہ + ما خلف المختار غیر حدیثہ
 فیما نفاذک متاعہ و اثاثہ + فلنا الحدیث وراثتہ نبویہ + و لكل محدث بدعہ احدائہ + فاذا اردت حقیقہ تدرک
 لمن + وراثتہ فکرت ما میراثہ + اگر ہر بھم وراثتہ و موروثا چہ بزرگ اندین ارث و موروث فرد و زیر سے چہین شہ یاری چنان
 جمان چون نگیرد و قرار سے چنان + وراثتہ بسموی اتباع و موروث بسوی من تقدم و دوروی از اسام بدیع لغت و نشر مشوش است و بچمل
 کہ عامد باشند ہر وصفت بسوی ہر یکے از ان اصحاب اتباع زیرا کہ ان اصحاب ارث علم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اند و اتباع و ارث علم ایشان منعم
 و ابروئون و موروثون و چہین اتباع و ارث علم من تقدم اند و اتباع اتباع و ارث علم ایشان و این اولی است بنا بر عموم اما بعد کلمہ است کہ چون
 شخصے کلامی بر سلوبی راند و خواهد کہ اسلوبے دیگر بیاورد گوید اما بعد و علما اختلاف دارند در سیکہ اول باین کلمہ کلام کہ مصنف در فتح الباری گفتہ ہے
 و در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری آورده کہ اول کسی کہ کلمہ در باین کلمہ داؤد و پیغمبر است علیہ السلام و گفتہ اسنادش ضعیف است و در حدیث موقوف از
 شیعہ آمدہ فصل خطابی کہ داؤد علیہ السلام را داده بودند و در قرآن مذکور است و اثباتہ الحکمۃ و فصل الخطاب ہمین کلمہ است و بعضی
 گفتہ اند کہ اول تکلم بدان یعرب بن قحطان است و قبیل کعب بن لؤی و قبیل سحبان بن امل و قبیل قس بن ساعدہ و قول اول شبہ و اثبت است و جمع
 کردہ اند میان این اقوال باینکہ اولیت در اول حقیقی است و در باقی اضافی انتہی فیذا مختص بعد حمد و صلوة پس این الفاظ و معانی کہ در ذہن
 مختصری است یشتمل محتوی علی اصول بر اصلها و اصل شئی افضل شئی باشد کما فی القاموس الاذی لک جمع دلیل است و آن در عرف اصطوبین
 چیزی است کہ ممکن شود توصل نظر صحیح در ان بسوی سطلوب خبری و نزد اہل میزان انچہ لازم آید از علم بدان علم بجز دیگر و آنصاف اصول بسوی اول اضافی
 بیانی است اسی اصولیکان لکما و آن چهارست کتاب و سنت و اجماع و قیاس الحدیث شیعہ صفت اصول است مخصوص از غیر حدیث و این نسبت
 بسوی حدیث رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم للاختتام جمع حکم است و آن نزد اہل اصول خطاب خدا است کہ متعلق باشد بافعال مکلف من حیث
 ان مکلف و آن پنج قسم است و جوہ و تحریم و نذر و کراہت و اباحت الشیء و صف احکام است و مختص است از عقول و شرع چیز
 است کہ مشروع کرد آنرا خدا تعالی برای بندگان خود کما فی القاموس و دریافت این احکام موقوف است بر بیان پیغمبر و بیان پیغمبر وحی است اگرچہ متلو نیست
 و ہرچہ جزاوست متفرع بروست و صحت فرع وقتی است کہ مطابق اصل باشد و ازینجا معلوم میشود کہ امت را در ہیچ وقتے از اوقات چارہ نیست از عرض
 مجتہدات بر سنت و قبول کردن انچہ موافق است و رد کردن انچہ خلاف است و لہذا در سلف ہیچ یکے بعد حفظ کتاب اللہ صاحب شرف نمیشد مگر باندا
 حفظ احادیث و معظم و نفوس نے کر دید مگر بقدر سماعت اخبار و ہمیشہ این علم از زمان نبوت خلفا بعد سلف اہل و اشراف علوم ماند و رغبتہای مردم
 در ان متوافر شد و ہمتہا بر تعلم و تعلیم ان سغطف گردید تا آنکہ در طلب می مرہما طی کردند و بلاد و دور دست را شرفا و غزبا و تحصیلش بقدم سیر
 و سیاحت پیووند و احادیث را از رجال می بلا واسطہ گوش کردند و چنانکہ شنیدند بچنان سہ تفاوت حرفے پسینان رسانیدند تا آنکہ مشایخ
 و دوادین این علم ہم رسید و باین حکمت تدبیر دین مرضی حق بے تحریف غائبین تا و باین جا ملین و انتحال مطلقین تا امروز محفوظ ماند و در ہر قرن تدوین
 و ترویج وی با سچا متنوع از تدریس و تالیف و تحقیق جاری ساری ماند و لہذا لحد حودتہ تخریر ابالغا نوشتہم این مختصر نوشتنی رسندہ در قاموس
 گفتہ تخریر کلام تقویم است و بالغ جہد و جودت وی در چند چیز است یکی آنکہ حدیث را نسبت کرد بسوی صحیح وی و گفت اخراج فلان دوم آنکہ تکثیر

کرد و اخراج و قناعت نکرد بعض ثابت شود در این حدیث در دو اوین اسلام ثابت است سوم آنکه نام برد کسی را که تصحیح یا تحجین یا تضعیف می کرده
از این اهل حدیث ثابت شود که اول کرده اند کما ایضا اعلام چهارم آنکه متبع کرد طرق حدیث را و بیان کرد صحت و علت و در بعضی طرق بیجم آنکه اخراج کرد حدیث
را از معادین و قناعت نکرد بر صحاح مستهینا ششم آنکه اختیار کرد در هر حکم حدیثی را که صحیح و اثبت حدیث بود در آن باب ترک ادب بقیاد حدیث را
که حکم کرده بودند اهل حدیث در آن دین در احادیث غیر صحیحین است از مسانید و سنن و جامع و غیره با نیز که احادیث بخاری و مسلم جمع علیه صحت است و نیست
شرط عمل کردن بر آن بحث از احوال احادیث آن هفتم آنکه احادیث طویل الذیل را برنجی اختصار کرده که در اصل متن تفاوتی و ظلمی در آورده و تقدیمی و تاخیری
در این راه نیافته بلکه من حدیث هو هو باقی مانده هشتم آنکه بنای کتاب بر طریق کتب فقہان نموده و ابواب را بر ترتیب فقہان نوشته پس این مختصر تمام کتاب حدیث
است و هم کتاب فقہ تمام آنکه بعضی احادیث را در بعضی مواضع مکرر آورده و در ایرادش تفقد دقیق و نظر عمیق بکار برده اما این نوع بسط طویل است از دو سه جا
بیش نیست هم آنکه زیادات احادیث را که در طرق و روایات دیگر ثابت شده بود و هر یک از آن دلیل حکمی تواند شد با بیان تخریج و ترجیح و تعدیل ایراد نمود
و گفته را در فلان کذا و غیره که از این هم آنکه بعد کتب عبادات و معاملات کتاب جامع آداب هم افزوده تا طالب غیب از اخلاق و اطهار و اعمال باطن هم محروم نماند و از این
آنکه اول مرتب از اسباب رابعه که بصحت ثبوت رسیده بود بجهت بیچگی ایراد کرده میفرماید آنکه در ذکر جرح و تعدیل اختصار فائق و ایجاب لائق بکار برده
و معانی کثیر را در الفاظ بسیار آورده و این همه اول دلیل است بر غایت فضل کمال او در دین علم و اگر کسی اسعان توجه نماید و وجه دیگر هم پیدا می تواند کرد
و باشد العوضی کی صیر من بحفظه من یمن اقرانه نابغاً تا مشهور هر که یاد کرد این مختصر را در میان همسران خود عظیم الشان آقران جمع قرن
تافت و کون را معنی کنو مثل و تاریخ منون موده و معجزه از بیخ بالفتح یعنی ظاهر شدن و شعر نیکو گفتن است بآنکه در اصل شاعر بوده باشد و همچنین نوع
باشم در قاموس گفته تا بعد از بزرگ شان یعنی حافظ این مختصر سبب آنکه در احکام یا دارد بزرگ عصر و ممتاز در هر سمت چه دارنده و قبول فروع احکام بر
در یافت حفظ اصول اسلام است اما درین زمان بهمتما بحدی کوتاهی کرده که این مختصر را هم باید گیند تا بکتاب مبسوط علم حدیث چه رسد و بیستین
به الطالب المستندی و مدوید بیان طالب ادراک احکام شریعتیه حدیثیه ابته الکنده در علم حدیث زیرا که مصنف قریب کرد بر این وی اول را در معذب
ساخت آنها را درین مختصر و اهل حدیث را مرتبه باست سیکه از ان طالب است که عبارت است از راعب مبتدی در علم حدیث دوم محدث که تحصیل واد است و معنی
در این است و شیخ و امام و معنی اوست سوم حافظ که یک لک حدیث را با متن و سند یاد داشته باشد چهارم محقق که حافظ باشد لک حدیث را با متن و سند
و جرح تعدیل نزوات و تاریخ و وفات آنها بیجم حال که علم او محیط جمل احادیث مرویه باشد بر صفت مذکور شیخ ابراهم بن نجوسی رح در موهب لدنی شرح شامل حدیث
نقل کرده که ابن ابی حاتم در کتاب الحج و تعدیل از زهری نقل نموده که پیدا نمیشود عالم مگر در هر چهل سال اتنی گفت کاتب حروف عفا الله عنه این مگر در زمانه زهری
و پیش از وی بوده باشد ورنه استغراق شاید است که در هر چهل سال حافظی هم بر نخاسته تا بحکم چه رسد بلکه درین زمانه محدث هم مفقود شده تا بحفاظ چه رسد
الاما شاء الله بلکه در وقت که ما در انیم طالب راغب هم عزیز الزوج دست تا بر محدث چه رسد اگر کسی در صد و از هم از هجرت و او اول من عند بعضی اقطار
عرب ازین مخرجین شریفین بعضی محدثان بوده اند امروز از امثال آنها هم نشانی پیدا نیست الا من علی الله امر و در عرف مردم محدث کسی است که شکوه
المصاحیح و مشارق الانوار الباطنی تجی خواصه نبز و جنبط و اتقان و از علوم انبیه صرف و نحو جزان محروم است اقتاده و بر که صحاح مستهینا خوانده اگر چه بی نظیر
نبرده باشد وی گویا بدرجه سحر رسیده و اگر کسی از صد هزار چنان بر آید که این برش کتاب را بر وجه اتقان ضبط کرده باشد و با جرح و تعدیل اخبار آشنا بود
و این علم را بر طریق اهل علم استعمال کند او را حکم وقت باید تصور کرد و پسین از اول قاروره کسرت فی الاسلام و لا یستغنی عنه الراغب المنتهی
و بی نیاز نشود از ان راغب در علوم مستندی بالغ بطلوبه را که رغبت می باشد و در هر علم استغنا ازین مختصر مندب چنانچه وی بعد که در تمام و صرف وقت مطالعه و اوین سلام و سلام

تصحیح، روایات صحیح آن حال خواهد کرد درین مختصر نقد وقت، و دولت مفت است و ازینجاست که می بینی علامه شوکانی و امثال ایشان را که در تصحیح اخبار
 استفاده ازین مختصر کتب خودی نمایند و بر تحسین و اعلال می اعتماد کنند و قد بینت عقب کل حدیث من اخرجها من الایمة و تحقیق بیان
 کردم در آخر هر حدیث نام کسی که روایت کرد از امامان عالیشان علم حدیث چه اصحاب کتب سته و چه جز ایشان زیرا که اعتبار حدیث از تخریج مست و حدیث
 بی تخریج چون شتر بی مهار باشد خطیب و بیاباچه مشکوٰۃ گفته چون من نسبت کردم حدیث را بسوی این ایمة گویند که اسناد کردم و برداشتم آنرا بسوسے
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم زیرا که ایشان تحقیق آورده اند اسناد او فارغ شده اند از آن و بی نیاز گردانیده اند ما را از آوردن اسناد انتہی کلاذمة
 لضم الاممة این بیان مخرج احادیث بقصد خیر خواہی و نصیحت است تا تخیر نشوند که این حدیث از کجاست و چون است و راوی وی کیست
 و مخرج کدام و درینجا اشارتست بحدیث شریف که فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دین نصیحت منیر خواہی است گفتند برای کلام فرمود برای
 خدا و کتاب خدا و رسول خدا و ایمة مسلمانان و عامر ایشان رواہ مسلم عن نسیم الداری و جریر گفته بیعت کردم برسول خدا بر اقامت نماز و ایتا زکوٰۃ
 و کردن خیر خواہی ہر مسلمان متفق علیہ شہر نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند جو انان سعادتمندند پیرانار اہد مصنف را
 راجی بایست کہ بعد قول خود من اخرج من الایمة این ہم سے گفت و ما قبل من الحدیث من تصحیح تحسین و تضعیف زیرا کہ وی بعد ذکر مخرج حدیث در
 غالب حدیث این ہم ذکر کرده و نصیحت بہر دو امر متعلق است فالمراد پس مراد من نہ مراد مصنف زیرا کہ لام عوض مضان الیہ است بالشعبۃ
 بلفظ سبعہ کہ یعنی ہفت است بطریق فرعونیا یہ فرض اختصار عبارت و افادہ اشارت ہفت کس از ایمة علم حدیث اندیکہ از انہما کہ سر طبقہ و مقدمہ
 اہمیش اہل حدیث است امام ہمام عالی مقام ابو عبد اللہ احمد بن محمد بن حنبل بن اسد بن ادریس بن عبد اللہ بن حبان بن اسد بن ربیعہ
 بن زرار بن معد بن عدنان است کہ در حدیث وفقہ و ورع و زہد و عبادت معتدای عالم بوده و ولادت وی در ماہ ربیع الاول سنہ یکصد و شصت
 و چہار ہجری است در او ان صغر برای طلب علم رحلت کردہ و در بصرہ و کوفہ و مدینہ و مکہ و یمن مشام و جزیرہ و بغداد رفتہ از مشایخ آنجا سند حدیث کثرت
 و سماع و قراءت نمودہ امام شافعی و زبیر بن یحیی القطان سفیان بن عیینہ و امثال ایشان اساتذہ وی بودہ اند و محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج
 قشیری و ابو ولود سجستانی و ابو زرعہ رازی و غیر ایشان تلامذہ اویند و بروئے شناہا کردہ سندش ام الکتاب حدیث است و طبقہ اول معدود در
 حجتہ اللہ باللہ کفایتہ کا د مسند احمد یکون من جملة هذه الطبقة ای الصحاح فان الامام احمد جعله اصلا يعرف به الصحیح
 و التقلید و قال مالس فیہ فلا تقبلوہ انتہی و شاہ عبدالعزیز دہلوی گفته حدیث ضعیفہ کہ در مسند احمد است بہتر است از بسیاری
 از ان حدیث کہ تصحیح کردہ اند آنرا متاخران گردانیدہ اند علی وفقہ و حدیث مسند او اسوۃ خود درین علم و فی حقیقت مسندش مکن عظیم است درین
 فن انتہی گویم ہی ہزار حدیث در ان فراہم نمودہ و با زیادات پسرش عبدالمدین احمد قریب بچهل ہزار میرسد و امر وز این مسند حکم کیمیا و عنقاد ارد
 ابو زرعہ گفته کتب احمد بار دو اوزہ شتر بود و ہمہ برابر نوک زبان دانست و کان یحفظ الف الف حدیث و شافعی گفته ہر ام از ہنداد و نگذاشتم آنجا متقی تر
 وزا ہتر و عالم تر و ورع تر از وی شیخ عبد الحق دہلوی در شتہ اللغات گفته از اقوی حجج و اکمل بر این و علیہ مقام و رفیت مکان قوت مذہب
 و اجتماد این امام اجل و اکرم آنست کہ شیخ شیوخ و قد وہ اولیا و قطب اقطاب فرد اجاب غوث اعظم شیخ محی الدین عبدالقادر رضی اللہ تعالی عنہ
 و ارضاء حامل مذہب تابع اقوال اوست و در حجتہ الاسرار نوشته کان لفتی علی مذہب الشافعی و احمد بن حنبل و مشہور و مقرر آنست کہ ایشان حنبلی
 مذہب اند و ذکر ایشان در خانہ واقع است انتہی گویم و همچنین بودن شیخ الاسلام احمد بن عبد الحکیم بن عبدالسلام بن تیمیہ حرانی و حافظ محمد بن ابی بکر
 بن القیم حنبلی جنی اللہ عنہم از اتباع و حکمہ علوم وی اول دلیل است بر ترجیح مذہب ہی بر دیگر مذہب اگرچہ مذہب ہی امر و نسبت بہ مذہب دیگر

غریب الوجود است و قلیل تمن عبادی الشکور و قات وی رح در بغداد در سنہ ۲۰ و صد چهل و یک ہجری روز جمعہ وقت چاشت اتفاق افتاد و بعد عصر مدفون شد ابن ملک کان در وفیات الاعیان گفته اند ازہ کردند حاضران جنازہ اور از مردان سپہن شست لک برآمدند و از زمان شصت ہزار گفتمہ آن کہ اسلام آوردند روز گوی می بست ہزار از نصاری می بود و تجوس انتہی و در ترجمہ وی کتب مستقلہ بسیطہ تالیف کردہ اند پارہ از ان در حطہ و تاج النبلاء ذکر کردہ ایم و البخاری و ابو عبد اللہ محمد بن اسماعیل بن سفیرہ بن ابراہیم بن بردزبہ جعفی و اور البخاری از ان گویند کہ تولد او در بخارا بود و بخارا بمنزلہ علم وی و کتاب می شدہ و کاتب حروف نیز بخاری لاصل و الموطن است و عشریہ وی ہنوز بسادات بخاری مشہور است و ہم کتاب بخاری را تمامہ سند کردہ حق تعالی از فیوض این نسبت با محروم نگرداند شہر فی الجملہ نسبتہ بتو کافی بود مراہ بلبل ہمین کہ قافیہ گل شود بس است بد باجملہ بخاری مستفاد ای فن حدیث و العلم اہل حدیث بودہ و اوراد میان محدثان ناصر الاحادیث المصطفویہ و ناشر الموارث المجدیہ و انیر المؤمنین فی الحدیث لقب است و علما زمان مع و عظیم او بیحد کردہ اند مسلم صاحب صحیح چون نزد وی می آمد میگفت بگذارتا ہر دو پاسے ترا بوسم ای طیب الاحادیث و ای ائذا الاستاذین ای سید المحدثین و وی در زمان خود در حفظ احادیث و اتقان ش و فہم کتاب سنت و حدت ہمین و وجودت فرمید وقت اجتمعا و استنباط فروع از اصول و بوفور فقہ و کمال زہد و غایت ورع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن و وقت نظر نظیر خود نداشت و مستجاب لدعوتہ بود و فرشان قاری صحیح خود دعای خیر کردہ افاض اللہ علینا من برکات عائہ روایت حدیث از اصحاب مالک طبعہ ایشان ارد و برای سعادت و قرارت حدیث رحلت متعددہ نمودہ و کتابہای متعددہ تصنیف کردہ و این کتاب صحیح او اصح الکتب بعد کتاب اہل سنت و متواتر است تا مصنفت ح و حجۃ اللہ البالغہ گفتمہ قد اتفق الحدیث علی ان جمیع ما فیہا من المتصل المرفوع صحیح باقطع و انہا متواتر ان الی مصنفیہا و انہ کل من یؤمن امرہا مبتدئہ متبع غیر سبیل المؤمنین انتہی احادیث مرفوعہ این کتاب باسقاط مکرر و ہزار و شش صد و بیست و تہ حدیث است و از احادیث او آنست کہ میان او و آنحضرت صلے اللہ علیہ الہ وسلم تہ و اسطہ باشد و شانزدہ حدیث بعد حذف مکرر ازین قبیل است تحریر طور ترجمہ آن با فوائد در اردو کے ریختہ نوشتہ و ترجمہ حافظہ وی رح در ہدی الساری و ارشاد الساری رسالہ حطہ و اتحاف النبلاء وغیرہا مذکور است و سید علامہ محمد بن اسماعیل امیر مینہ رح ترجمہ وی در تالیف مفرود جمع نمودہ و ولادت وی و جموع بعد از نماز عصر سیزدہم یا شانزدہم شوال سنہ یکصد و نو و چہار در بخارا بود و وفات شب شنبہ غرہ شوال سنہ ۲۰ و صد و پنجاہ و شش در قرنیہ خرتنگ اتفاق افتادہ چون ویرا دفن کردند بوی مشک از تربت اومی و سید شہر بہر جا کہ تو بگذری و برداری بی بگل روید و لالہ روید اندر تہ وی بد گویند بے این آنکہ از تربت او استشام میگردند و خاک آنجا را بہ تبرک نمی بردند شہر جمال ہمنشین در من اثر کردہ و اگر نہ من ہمان خاکم کہ ہستم و مسلک مسوم ابو حسین مسلم بن حجاج بن مسلم بن ورد بن گو شاد القشیری نشا و النیسابور و طنائکی از اعلام امت و حفاظ ملت و مقتدا مسلم فن حدیث است و طلب حدیث باقطار عالم رفته سماع حاصل نمود ابو حاتم رازی و موسی بن ہارون و احمد بن سلمہ و ترمذی ابن خزیمہ وغیرہم روایت دارند از وی و تلقی کردہ اند صحیح اور بقبول بلکہ ترجیح دادہ اند اورا بر صحیح بخاری در وجودت وضع حسن سیاق و قلت تکرار و مسانت تلخیص و زانت تہذیب تو وی گفتمہ اصح مصنف فی الحدیث بل فی علم مطلقا صحیحان لم یوجد لہما نظیر فی المؤلفات انتہی و باجملہ کتاب کتالی کتاب بخاری است و مسلم شاگرد بخاری است و اعلی اسانید و سے آنست کہ میان او و آنحضرت چہار واسطہ و ہشتاد و پنجد حدیث در صحیح وی این حال دار و اورا تالیفات دیگر بسیار است کہ ذکر ان در اتحاف النبلاء و حطہ کردہ ایم و لادش در سنہ دولیت چہار و بقول دولیت و شش ہجری بودہ و وفات در نیشاپور شب یکشنبہ بیست چہارم رجب سنہ دولیت و شصت و یک و مدفن او در ظاہر بلدہ واقع شدہ ابوداؤد چہارم سیما بن شعث بن سحن بن شہر چستانی در طلب علم حدیث ملحقا کرد و اطراف عالم بقدم سیر ہو و مشایخ عراق و شام خزانہ مصر و جزیرہ اوریا و از ایشان کتا حدیث کردہ

متفق و نحو ذلک نزدیک باوست لیکن باس لایس با صدوق مامون خیار و نزدیک باوست محله الصدوق روی عنه شیخ میزوی حدیثه معتبره و در وسط صالح
 الحدیث مقارب الحدیث جید الحدیث حسن الحدیث و نزدیک باوست صریح صدوق انشاء الله تعالی ارجوانه لایس و اسویر ارباب تبحر کتب کذب کذاب
 و ضاع و حال بکذب یضیع و نزدیک باوست متمم بالکذب و بالوضع ساقط بالکذب استروک ترکوه فی نظر سکتوا عند لا یعتبر به لیس شتة و لایس مامون
 مستمل باوست مردود الحدیث ضعیف جدا و او بمره مطروح ارم به لیس لیس لایس و شیئا و نزدیک باوست ضعیف منکر الحدیث مضطرب الحدیث منفر
 لایس و نزدیک باوست فی مقال لیس نذاک لیس بالقوی لیس لعمده فی خلف سلطون فیستی احفظ لیس کلوا فیه ادنی مقال بقرت حج و تعدیل برتول احد است علی حج
 و اگر در شخص هر دو جمع شوند بخرج مقدم باشد بشرطه اگر چه معتدل باشد کذا فی ملتة الغریب مصطلح انما حلیب **فصل** احتجاج در احکام بصحیح لذاته و حسن لذاته جمع علیه
 اگر چه حسن در مرتبه کثرت از صحیح و حدیث ضعیف که بعد طرق بترتبه حسن رسید نیز متجرب است خصوصاً در فضائل اعمال در صفات و الجلال و حرمان و حلال
 شکر کانی رحم و ذلیل الاوطار من اسرار منقی الاخبار گفته احادیثه که در صحیحین باید احادیث است جائز است احتجاج بدان بدون بحث زیرا که بخاری و مسلم التزام
 کرده اند صحت را و است تلقی کرده است آنرا بقبول این صلاح گفته علم یقینی نظری واقع است با آنچه سند کرده اند آنرا این هر دو بزرگ زیر نظر معصوم خطا
 نمی کنند و سبقة الی مثل ذلک محمد بن طاهر المقدسی و ابوالضر عبد الرحیم بن عبد الخالق بن یوسف و اختاره ابن شریح و حکاه ابن تیمیة رضی الله عنه عن اهل الحدیث
 و السلف الجماعه الکثیره من الشافعیة و الحنابلة و الاشاعرة و الحنفیة و غیره و علوی گفته محققین اکثر علماء خلاف کرده اند ابن الصلاح حرافه گفته اند
 که افاده میکند ظن اجزیه که متواتر نشده است و حکایت کرد این را زین الدین از محققین گفت فوی و اشتنا کرده است ابن الصلاح حرفی چند

سلاکه تکلم کردن بران بعضی اهل نقد بچو و در قطعی و غیره و این مواضع معروف اند نزد اهل این شان و همچنین جائز است احتجاج با آنچه تصحیح کرده اند لایس
 معسر بن الخیر صحیحین و همچنین آنچه تصریح کرده اند بچین و چه عمل بر حسن جائز است نزد جمهور خلافاً لبخاری و ابن العربی و حق نه حسب جمهور است چه
 ادله و وجوب عمل بر آحاد و قبول وی شامل است مرحسن را نیز و ازین قبیل است مسکوت عنه بود او و نزدیک این صلاح بود فوی زیرا که وی گفته بیان کردم و بن
 شدید را که در حدیث کتاب من است و حدیثی که بران سکوت کردم صلاح است بعضی از بعض اصح و آوردم درین کتاب صحیح و شایع صحیح و مقارب او و نزدیک
 احادیث سنن او را تنقید کرده بسیاری را از ان ضعیف گردانید پس آن خارج است از عمل حدیثی که مندری و ابوداؤد و ابوداؤد و ابوزان سکوت کردند شک نیست
 که آن صلاح احتجاج است مگر مواضع سیره و همچنین مسکوت عنه امام احمد و سند و صلاح است برای احتجاج و سند وی منتفی است از هفت لک هفتاد هزار
 حدیث و نیاورد در آن مگر حدیثی که صحیح است و بعضی اطلاق کرده اند صحت را بر همه آنچه در دست میآید و ابن جوزی بسیاری از احادیث را در موضوعات
 شمرده و دیگران تعقب وی کرده اند حافظ ابن حجر گفت هیچ حدیث در وی موضوع نیست و سندش در انتقا بهتر است از موطا و سنن اربیه که مصنفین اینها
 التزام نکرده اند صحت همه احادیث آنها را و احادیثی که در سند وی زائد از صحیحین است نیست ضعیف تر از احادیث زائده ابوداؤد و ترمذی و عراقی گفته
 در وی نه حدیث است و جواب ابن جوزی را از بانه حدیث که آنرا موضوع گفته بود و گفت سیوطی فوت شد از عراقی احادیث دیگر که آنرا ابن جوزی
 موضوع گفته و آنرا در جزوی جمع کرده الذیل المند علی سند احمد نام نهاد و آن هر یک جواب گفت و آن چهارده حدیث است حافظ ابن حجر در تعجیل المنفعة
 فی رجال الاربعه گفته هیچ حدیث در سند وی نیست که برای او اصل نباشد مگر سه یا چهار حدیث از آنجا یک در زوائد سند است و سند صحیح صحیح است نسبت
 بغیر خود و هیچ سند در کثرت و حسن سیاق بوی نمی رسد و سیوطی در خطبه کتاب جامع گفته هر چه در سند است مقبول است و حدیث ضعیف و قرین بحسن است

انتهی بلخصه چون این بر هفت فصل مبداء که کنون شروع در ترجمه کتاب می رود و بابت التوفیق گفت مصنف ح

کتاب الطهارة

کتاب مصدر کتب کتابا و کتابا است و استعمال کرده اند از آن در چیزی که جمع کند ابواب و فصول را و در وی دلالت است بر معنی جمع و جمع و منہ الکتب باطلاق وی بر کتب قلم حقیقه است بنا بر انضمام بعض حروف و کلمات کتب بلسوی بعض و بر معانی مجاز است و جمع وی کتب است بضم تین و بضم و سکون و شتر در زبان فقها اشتقاق کتابت از کتب است اما ابو حیان بر آن اعتراض کرده و گفته که مشتق نمیشود مصدر از مصدر و طهارت یا مصدر طهر لازم است پس بر آن وصف قائم بالفاعل باشد یا مصدر طهر بضم طه پس ای اثر قائم بالفعل بود و جائز است که اسم مصدر طهر تطهیر باشد همچو تکلیما و کلاما و طهارت و لغت بمعنی نظافت و پاکیزگی از آلودگی است و در اصطلاح فقها عبارت است از نظافت از نجاست حکمی که آنرا حدیث گویند و از نجاست حقیقی که آنرا نجس خوانند و چون طهارت مفتاح صلوة است که عماد دین باشد مؤلفین مؤلفات خود را بدان اقتحاج کردند و درین کتاب ده باب است

باب المياہ

باب حقیقه برای چیزی است که حسی باشد داخل شوند از وی بسوسه غیر وی و مجازا برای عنوان جمله از مسائلی متناسب است و میاه جمع ماست نمبی آب و جمع وی با وجود بودن جنس برای دلالت بر اختلاف انواع یعنی باب در بیان حکمهای انواع آب چنانکه آب دریا و چاه و استاده و رود آن قلیل و کثیر و مستعمل و غیر مستعمل عن ابی هریرة روایت است از ابی هریرة وی صحابی جلیل حافظ کثیر مجتهد است و در نام وی و پدر وی اختلاف بسیار است فریب تنی اقوال ابن عبد البر گفته چنانکه که ساکن میشود نفس بسوسه وی در نام او عبد الرحمن یا عبد اللہ است و در جاهلیت نام او عبد الشمس بود یا عبید و غالب مدبری کینت بهمت نگاه داشتن وی که بصفحه را از بلاد اندلس است اسلام آورد در سال خیمبر که سال هفتم است از هجرت حاضر شد آنرا با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مواظبت نمود بر طلب علم و قانع شد بر سیری شکم و بود احفظ صحابه بود و مشیت ذکی فقیه متین صاحب قیام و صیام و ذکر و تسبیح و تامل محمد بن یحیی و حاکم ابوالاحمد گفته اند که او را پنج هزار و سصد و هفتاد و چهار حدیث است در مسندات و بود اکثر صحابه اندر وی حدیث نیست هیچ یکی را از صحابه اینقدر حدیث و نه قریب باین مرد در دین در سنه پنجاه و نه بعمر هفتاد و هشت سالگی و دفن شد در بقیع و گفته اند که مردی در عقیق و غاز گذارد بر او و لید بن عقبه بن ابی سفیان و وی آنروز امیر مدینه بود قال ابن عبد البر در صحیح الله عنه قال گفت ابو هریره پرسید مردی پیغمبر خدا را صلوات الله علیه و آله و سلم و نام این مرد در بعض طرق این حدیث نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم واقع شده و همچنین حافظ ابو موسی این بشکوال صفهانی در کتاب معرفة الصحابه با سند خود روایت این نام کرده و ذکر کرد آنرا طبرانی در کسانیک نام آنها عبد است و تبع ابو موسی و گفت عبد البوزمه البلوی کسی است که پرسید رسول خدا را از آب دریا و گفت این منبع رسیده است مرا که نامش عبد بود و گفته عبید بود و تصغیر و جمعانی در کتاب اللسان نام وی عریکی بشدیدا آورده و غلط کرده زیرا که عریکی نام او نیست بلکه وصف او است چه عریکی ملاح سفینه را گویند ابو موسی گفت و ارد کرده است آنرا ابن سنده در ذکر کسانیک نام آنها عریکی است و عریکی ملاح را گویند و نام نیست و در شمای گفته عریکی شکار کننده ماهی را گویند و معنی هر دو قریب یکدیگر است و بالجمله پس گفت آنروای رسول خدا بدرستی که ماسواری شویم در بار و بر سیدار نیم با خود اندک از آب پس اگر وضو کنیم بآن آب که برداشته ایم نشنمی مانیم آیا پس بگیریم از آن آب پس وضو کنیم بآن یا گویا استبعاد اینست تو ضعیف بآب دریا ناشی از قسم تخصیص بود از کریمه و انزلنا من السماء ماء طهورا یا مخالفت می آب آسمان را در اوصاف و قال پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در باره آب دریا هو الطهور ماؤه دریا پاک کننده است آب او طهر بضم طاء مصدر و بفتح طاء هم بمعنی مصدر آمده و هم بمعنی آنچه تطهیر کرده شود بوی چنانکه آب و خاک بگذراند از این لایباری جماعات من اهل اللغه عن الجمهور و جمعی مطهر نیز است و به قال احمد و الشافعی و حکی است از امام مالک بعض اصحاب ابی حنیفه که طهر بمعنی طاهر است در توجیه این خفائی است که در لغات شرح مشکوٰۃ ذکر کرده و خلیل و صحیح ابوجاهم سجستانی و ازهری و جماعته و حسیب و گفته برای هر دو معنی یعنی وضو کردن و آبی که بدان وضو کنند با بقیع است و قال صاحب المطالع

وکل فیها الضم والحکم مستتبه وحلال است خود مرده او آئینه بفتح میم چیز است که اورا فرج نکند مر او اینجا میست و فرج مایی همین شکار کردن
 و بر آوردن اوست از آب و تر و خفیه خود مرده در آب حلال نیست و ظاهر حدیث حل بر حیوان است که مر و در وی اگر چه سگ و خوک باشد کما یحیی بیا
 در ذیل الا و طار گفته و از فوائد این حدیث است مشروعیت زیادت و جواب بر سوال سائل بقصد فائده و عدم لزوم اقتصار بخاری بر اسمی آن بانی
 عقد کرده و گفته باب من اجاب السائل با کثر ما سأل و ذکر کرد حدیث ابن عمر که پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم یلبس المحرم پس گفت لا یلبس
 و لا العمامة الحدیث و این حدیث در کتاب الحج بیاید پس گوئیم سائل از حالت اختیار پرسیده بود و آنحضرت در جواب بی حالت اضطرار هم بفرمود و خطاب
 گفته درین حدیث دلیل است بر آنکه مفتی چون پرسیده شود از چیزی در بیان که سائل را حاجت است بسوی ذکر چیزی که متصل است بمسئله مستحب است او را
 آن چیز سائل پس نیست ذکر طعام درین حدیث از قبیل تکلیف لایعنی زیرا که سوال آنها از آب بود و آنحضرت و السنه که ایشان را حاجت بزاد و در حدیث
 می افتد پس حکم طعام نیز بیان کرد و آنکه در کلام اصولیین آمده که واجب است مطابقت جواب با سوال پس مراد آن عدم زیادت جواب نیست بلکه مراد آنست
 که جواب مفید حکم مسؤل عندا باشد انتهی و حافظ ابن القیم هم در اعلام الموقعین نیز زیادت جواب را بر سوال سائل در آداب مفتیان ذکر ساخته و حدیث یلبس المحرم
 و غیره استدلال کرده و اطاعت بیان نموده و این حدیث را قوی دیگر بسیار است که در کتب مبسوطه از شرح حدیث ذکر کرده اند ابن القیم گفت این حدیث عظیم
 اصلی است از اصول طهارت مشتعل بر احکام کثیره و قواعد و ما ترجحه کلا درجته بر آورده اند و ما ذکر کرده اند این حدیث را بود و در نزد شیخ نسائی و ابن ماجه
 و رواد مالک و الشافعی ابن خریطه ابن حبان فی صحیحها و ابن الجارود فی المنقح الحاکم فی المستدرک الدارقطنی و البیهقی فی منمنها و ابن ابی شیبه کفیت
 دی البوکر است و نام عبد الله بن محمد بن ابی شیبه را هم بن عثمان العیسی مولی جنی عیسی از اهل کوفه صاحب مسند و مصنف شیخ بخاری و سلم و ابوداؤد
 و ابن ماجه است روایت ارد از شریک بن عبد الله و ابوالاحوص ابن مبارک سفیان بن عیینه و اقران اینها و فائش در سنن و صدوسی و بیج بوده فی
 در حق وی گفته حافظ العدم النظیر الثبت النخیر انتهی بقیة ترجمه او در اتحان النبلاء ذکر کرده ایم و اللفظ له و لفظ این حدیث مر ابن ابی شیبه راست
 مخرجان دیگر معنی وی روایت کرده اند و صحیح و صحیح گفت این حدیث را بهیقی و ابن مندر و ابن عبد البر و ابو محمد البغوی و گفت بقوی بد
 از حدیث صحیح مستفاد صحیح و گفته ابن الاثیر در شرح مسند هذا حدیث صحیح مشهور از حجة الایة فی کتبهم و احتجوا به و رجاله ثقات ابن خوزیمة بضم فای
 و زانی مستین و تحتیة کفیت می ابو عبد الله است و نام محمد بن یحیی بن خزیمة نسیا بوری صاحب صحیح وفات یافت در سنه شصت و یازده هجری اموی در حق
 می گفته حافظ الکبیر امام الایمة شیخ الاسلام انتمت الیه الامتة و حافظ فی عصره بخراسان انتهی و الترمذی و گفت ترمذی بعد سردی بذا حدیث
 حسن صحیح و گفت پرسیدم محمد بن اسماعیل بخاری را ازین حدیث پس گفت بذا حدیث صحیح این لفظ ترمذی است کما فی مختصر سنن الحافظ الترمذی و مصنف در شخص
 این حدیث را بر این طریق از نسائی روایت کرده و بیج طریق از آنها خالی از مقال نیست لیکن این مذکورین تصحیح کرده اند مصنف گوید و حکم کرده اند
 بصحت بسیاری از حدیث کئی رند بر بچ این حدیث و نزدیک بوی و زرقانی در شرح موطا گفته این حدیث اصلی است از اصول اسلام تلقی کرده است
 آنرا است بقبول تداول کرده اند آنرا فقها امصار در سائر اعصار در جمیع اقطار روایت کرده اند آنرا ایما که بار بعد نام را بیان و صحیحان بشعوره و مارود
 در کتاب حاوی از حمید بن زینب شافعی آورده که این حدیث نصف علم طهارت است و عن ابی سعید بن سعد بن مالک بن سنان الخرج صحابی مشهور است
 از اصحاب شجرة اول مشاهد و حقیق است و دوازده غزوه با آنحضرت کرد مشهور است بکفایت خود و پیر روی نیز صحابی است از حفاظ مکتبین و عقلا و علما
 و صلوا لود جماعتی از صحابه تابعین از وی روایت دارد و همی گفته روی حدیثا کثیرا و افنی مدة و عاش ستا و ثمانین سنه از شیخ محمد بن یحیی بن یونس و ثمانون حدیثا
 فی اول سنه تاریخ و یحیی بن انتهی مدفن می بقیة است الحدیثی بضم خای مجیه و دال همای که کتبه است بسو خدره که می است از انصار کما فی القاموس

قال گفت ابو سعید مرگاہ پرسیده شد رسول خدا که آیا طهارت نعیم از چاه ببالند که در مدینه است و آن چاهی است که انداخته میشود در آن کتھامی خون
آوده و گوشت سگ گندگی قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الماء طهور ولا ینجسه شیءٌ بدرستیکه آب
پاک است پدید نیگردد و اندا و را چیزی نیرا که بسیار است و چیزی در است و اشعة اللعات گفته این چاه در انوقت جاری بود و راه بسا تین داشت مثل
جوسه روان اگر چه دره دره نبود و آفتد نبود که آب و سه بخریک منفصل گردد و انتھی و در حجة الله البالغہ نوشته حدیث بیه رضاعه اگر چه بحسب
ظاهر مطلق است در آب قلیل و کثیر و متغیر و غیر متغیر و لیکن بدالک حال تا طرست در کثرت بلکه مخصوص است بکثیر و بدالک احادیث دیگر خاص است
بغیر متغیر و چه قسم گمان کرده شود که نجاسات در وی مستقر می ماند حال آنکه عادت بنی آدم جاری است بر اجتناب از آنچه امور و چه قسم سے نوشید آنحضرت
از ان چاه بلکه حقیقت حال وی اینست که نجاست در ان چاه بے قصد می افتاد و بد بر میرفت چنانچه امروز حال چاهها دیار است پس قتی که اسلام آمد
مردم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسیدند از طهارت شرعی که زائد بر طهارت مقررہ نزدشان باشد پس فرمود که آب پاک است نجس نمی کند او را
چیزی سے نجاست که نزد شما مقررست علاوه ان چیز دیگر نجس نشود و اینست قول فصل درین مسئله انتھی گویم در حکم سیاه چند حدیث آمده است که همین
حدیث باب دیگر حدیث قلین و دیگر حدیث بول اعرابی و دیگر حدیث استیقاظ و دیگر حدیث مای دائم و دیگر حدیث ولوغ کلب این همه احادیث ثابت است
چنانکه در کلام مصنف خواهد آمد و از اینجا اختلاف پیدا شد در علمای در باره آبی که نجاست افتاد در وی و یکی از سده وصف او که رنگ بود و مزه باشد و دیگر گون
نشده مالک ظاهر یہ تمسک کردند بحدیث باب و گفتند که آب پاک است قلیل باشد یا کثیر مذہب مشهور مالک همین است اما این خلاف قول مالک است
در موطا کافی المصنف و تحفیه و شافعیہ گفتند که اگر قلیل است نجس شد و اگر کثیر است نجس نشود مگر وقتی که بعضی او صاف وی متغیر شود باز اختلاف شد در حدیث
قلین و کثیر حنفیہ گفتند کثیر آنست که اگر یک طرف وی بجنا ندر طرف دیگر بجنبند و ما بعد این قلیل است اما بغوی گفته که این نهایت در جمالت است بحمت
اختلاف احوال جنبش ہندگان در قوت ضعف که ذافی المصنف و بعضی تقدیر کرده اند کثیر را بده در وہ و جز ان از مساحت آب بغوی گفته این بخدی
است که باصله از اصول شرع رجوع نمیکند انتھی و شافعیہ گفتند کثیر آنست که مقدار دو قلاب باشد از قلال تجر و آن پانصد رطل است و ما عدا ای او قلیل است
آما در مصنف گفته این تقدیر نیز بخینی است زیرا کہ فلک گاہے کلان ہے باشد و گاہے محرد پس اصح اقوال همان قول اول است آن شبہت بمذہب
سلف در تفویض بمفاهیم الفاظ از عرف و لغت و حدیث قلین تقریب آن مفہوم است با زبان نہ تحدید زیرا کہ ہر چه درون قلین باشد در خدا وانی
و حفرہ داخل است و ہر چه فوق قلین باشد چون در زمین معتدل الانخفاض بود و حوض و جابہ بیہ توان گفت انتھی و نیز گفته بیعتین معلوم است کہ حیاض حجاز
غیر کبیری باشد و نہ عشر و نہ عشر و نیز معلوم است کہ حفرہ و سہو حوض نے گویند و نیز معلوم است کہ وقوع نجاست کہ تغیر کند طعم یا بو یا رنگ آب را حکم و مانند
حکم دخول قوائم سباع پس حاصل شد ان حدیث کہ وقوع نجاست غیر مغیرہ احد الاوصاف در آب نجس نے گردان ان آب را انتھی و در جمالت این اختلاف
تعارض احادیث مذکورہ ہے زیرا کہ حدیث استیقاظ و حدیث مای دائم مقتضی تخفیس نجاست است مر قلیل آب را و همچنین حدیث ولوغ و حدیث بول اعرابی
معارض است زیرا کہ مقتضی عدم تخفیس آب قلیل است نجاست قلیل و همچنین حدیث باب شس اہل مذہب اول جمع کردند میان این احادیث باین طریق کہ حدیث
استیقاظ مای دائم و ولوغ براسے حکم نجاست آب نیامدہ اند بلکه امر با جناب از ان تعبیر می است نہ بفرض نجاست و گفته اند کہ نمی درین احادیث برای کثرت
ست نہ ان ظاهر طرست و شافعیہ باین طریق جمع کرده اند کہ حدیث باب محمول است بر قلین و بر آنچه فوق او باشد کہ ان کثیر است حدیث استیقاظ و حد
مای دائم محمول است بر قلیل و تغیر گویند مراد بلا حیثہ شی کثیر است کہ تحدیدش گذشتہ و در حدیث قلین قرح کرده اند باضطراب و بقیہ احادیث در قلیل است
ولیکن حدیث بول اعرابی و روایت برایشان زیرا کہ در وی دلیل است بر یک قلیل نجاست مخفی قلیل مانیت زیرا کہ ان موضع کہ اعرابی بر وی بول کرده بکن لو آب پاک شد

عاشقانی بنی عباسی است و در این کتاب از آن آیت است

و شافعي اين را منع کرده اند بجز في كرفس و در میان در و آب بر نجاست و در و نجاست بر آب و گفته اند که نجاست چون بر آب افتد آب نجس سازد و کمافی حدیث الاستیعاب ظاهر است چون آب بر نجاست افتد نجاست او را ضرر نکند کمافی خبر بول الاعرابی و در نجاست مست که سید علامه محمد بن اسماعیل امیر مومنان در شرح عمده و حاشی منور النهار تحقیقش نموده و حاصل می اینست که شافعی در و نجاست معتقد است عدم نجس آب قرار داده اند حال آنکه چنین نیست بلکه تحقیق اینست که علت در عدم نجس آب کثرت آب است که شایفاً بیشتر وی میگذرد و همین در امتنعی بسیار تا آنکه فانی میگوید نجاست قبل غشای می نی و در و آن بر نجاست چه تفرقه میان هر دو و در و محمول نیست از اینجا معلوم شد که در تعدیه قبیل و کثیر آب دلیل ناهض نیست پس اقرب اقوال نظر بسوی دلیل چنانکه در سبل السلام گفته همان قول مالک است و این قولین العید گفته و قولی است مراد و بعضی اتباع او از متأخرین نصرت وی کرده اند درین قول ترجیح دادند از اصحاب شافعی قاضی ابوالحسن و ابانی صاحب بحر المذاهیست که فی الامام و آبن حرم در محلی گفته همینست مروی از عایشه و عمر بن الخطاب و ابن مسعود و ابن عباس و علی بن ابی طالب میمون و ابی هریره و صفیة بن یمان و اسود بن زید و عبدالرحمن بن زید و ابی بنی لمی و سعید بن جبیر و ابن مسیب و مجاهد و عمره و قاسم بن محمد و حسن بصری و غیر هؤلاء انتهى و الله اعلم الخوجه الثالثة روایت کرده اند این حدیث را ابو داؤد و ترمذی و نسائی و لغت ترمذی و احمد بن حنبل و ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی هم آورده اند و صحیح است حسن و صحیح گفت این حدیث را احمد و نیز حاکم و بیهقی بن سعید ابو محمد بن حزم و سنن در مختصر سنن گفته حکم فی مبهم منتهی گویند ابن القفطان در روایت کرده و گفته که روایت در نام را وی از ابو سعید و نام در روایتی اختلاف کرده اند پس حدیث معلول شد بدین اختلاف و شوکانی در جوابش گفته که این در حقیقت علت قاعده نیست زیرا که در آنها بسیاری از صحابه و تابعین علی الاقوال اختلاف کرده اند و این اختلاف موجب جهالت نیست بلکه خود ابن القفطان بعد از این علال گفته که این حدیث را طریق دیگر نیز هست احسن این طریق اما از ابو سعید بلکه از دیگری قاسم بن اصبح گفته که از من احسن شیئی فی بیئنا و اینکه مذکورین تصحیح می نموده اند و صحیح ایشان بحجت است انتهى و این حدیث را شواهد است که در شرح فارسی در برهسته ذکر کرده ایم و باند التوفیق و عن ابی امامة نام او صدقتی است بضم صاد و جمله و فتح وال جمله و تشدید یب تحتیه صحابی است اختلاف کرده اند در نسب و با اتفاق بر کیفیت و ساکن شد مصر بعد از آن نقل کرد محمد و وفات یافت در آن کثیره را روایت است و اکثر حدیث وی نزد شامیین است مات سنه ست و ثمانین و احدی و ثمانین و احدی و سنون ست و هو آخر من مات من الصحابة بالشام علی قول الاكثر و بود مکرر در روایت از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم الباهلی بموجده نسبت است بسوی کبابله در قاصد گفته بابه قومی است و نام پدرش عجلان است ابن عبد البر گفته اختلاف نکرده اند درین معنی در نام وی و پدر وی قال گفت قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الماء لا ینجسه شیءٌ بر ستمیک آب پدید می آید گر و از او هیچ چیز الا ما غلب علی وجهه و طعمه و لونہ مگر آنچه غالب شد بر بوسه و مزه و رنگ او از نجاست از غیر آن امام مالک گفته اگر لون یا ریج با طعم آب متغیر گردد پس آن قبیل است و اگر تغیر نماید پس آن کثیر است پس قوی همین تغیر و عدم تغیر معیار قلت و کثرت است و امام شافعی و احمد گفته اند که مقدار دو قفله کثیر است و احتمال خبث ندارد و نجس گردد و الا قبیل است و نجس گردد و تحقیق گویند اگر آب بحالی است که بعضی خالص جدا گردد از بعض قبیل است و اگر خالص نگردد کثیر است و همین حدیث دلیل مالک است شوکانی گفته این مذمت بریح و اقوامی مذاهب است از روی دلیل و فرقه اند بدان اصحاب ظاهر و مالک و دلیل می حدیث این است که حدیثی است استثنای اخر جبهه این حاجه روایت له این را ابن ماجه و ابن رافع گفته رواد ابو داؤد و ابن خلط است چه در سنن می موجود نیست و در صحفه ابو حاتم و تضعیف کرد از ابو حاتم زیرا که در سنن او ابو سفیان طرفین بن شهاب است و وضعیف و متروک است و اختلاف کرده اند در و سه بر شریک که را وی است از و سه و در سبل گفته ضعف حدیث از جهت ترشد بن سعد است که را و سه حدیث است و او متروک است

بسیار از صحابہ و تابعین وغیرہم در شام و مصر پر سے نقل کردہ روایات وی در مکہ و مدینہ ہفتاد و سہ ہجری اتفاق افتاد و در مقبرہ ہماجرین مدفون شد
یکے از او علیہ السلام بود خلافت بسیار از وی روایت وارد بن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال گفت عبد اللہ پر سیدہ شد پیغمبر خدا از آسے
کہ می باشد در بیا باننا از زمین و از زمینی کہ سے چرند چار پایا و در دنیا آنجا و وارو میشوند بر ان آب نوبت بنوبت قال فرمود رسول اللہ

صلی اللہ علیہ و... در جواب سوال مذکور اذا كان الماء قلتین ہر گاہ باشد آب دو قلدہ بضم قاف و تشدید لام یعنی جرۃ عظیمہ یعنی کوزہ
کلالن سفالین کہ در وی آب افتاد و تسمیہ وی بقلدہ بحت علو و ارتفاع اوست یا بحت تکم مودی عظیم اورا بر میدارد و مرتفع میگردد و قلدہ نام ہر چیز
کہ عالی و مرتفع باشد و از نجاست قلدہ جبل و جمع وی قلال است بکسر قاف و مراد در اینجا قلدہ ہے بجز است بفتح با و جمع چنانکہ بعض روایات تصریح آرد و
نیز معروف در الوقت ہمین قلدہ ہے بجز بود پس ظاہر وقوع تحدید بوسے باشد و بجز نام قریہ ایست قریہ یعنی کہ نسبت کردہ میشود بوی قلدہا و نام شہر

از شہر ہے یعنی نیز بہت و نسبت بوی نیز احتمال آرد کہ ذاتی القاسوس بمقدار قلدہ بقول مشہور و نیم قریہ بہت و بعضی و قریہ از شہر است این جمیع گفته ایم
قطل بجز ہر قلدہ آرد و قریہ بود و چیزی و شامی لغتہ آن چیز بہم بود و ما از نصف گرفتیم احتیاطا و بعضی و قریہ و ثلث آن داشته اند و بقول مختار و
قریہ باشد و قریہ بحساب شہر چہاہ من آب است پس قلتین دویت و چہاہ من آب بود و نیز گفته اند کہ مقدار قلدہ صدر ظل عراقی است و رطل عراقی صد و سبت
و ہشت در ہم در صغری گفتہ شامی تقدیر کردہ است بہ پنج قریہ و یاران او گفته پنج قریہ یا نصف رطل میباشد مترجم گوید از چیزی لازم نیست کہ نصف

قریہ اخذ کردہ شود مگر بنا بر احتیاط و قریہ نیز متفاوت می باشد از ابر صدر ظل حمل کردن خالی از تکلفی نیست انتہی کہ مجمل الحبت بر میدارد پلیدی
را یعنی پلیدی نیکو کرد و دفع میکند پلیدی را از خود و رجوع اللہ الی اللہ لغتہ معنی وی آنست کہ حامل نمیشود بخت معنوی اگر حکم میکند بان شرع نہ عرف و عادت
و ہر گاہ یکی از اوصاف ثلثہ او متغیر گردد و نجاست کیفا و کما فاش شود ازین باب نباشد و قلتین را کہ حد فاصل میان قلیل و کثیر مقرر کردہ اند بنا بر امر ضروریست
کہ چارہ نیست از ان نہ آنکہ تکم و جزان است و ہمین است حال جمع مقادیر شرعیہ و چون آب مقدار دو قلتین در زمین مستوی باشد غالباً ہفت شہر و پنج شہر

بود و این مقدار او تا محض است و اعلی در اوائی قلدہ است و بہیچ آوند اعلی تر از قلدہ نزد ایشان معروف نبود و قلال بجز ہم غالباً برابر زمیند پس این حدیث فاصل
میان قلیل و کثیر و ہر کہ قائل نشدہ بقلتین مضطر گردیدہ است بسوسے مثل می در ضبط مای کثیر بجز مالکیر یا بسوی رخصت در آب اجزا مانند پشک ہا شتران و
بالجملہ درین باب آنچه مستندہ تواند شد و علی بر ان اجم گردد موجود نیست و حدیث قلتین اثبت احادیث این باب است بی شبہ انتہی لخصاً گویم ترمذی گفته کہ

مذہب شامی و احمد و اسحق ہمین است کہ چون آب مقدار قلتین بود بوقوع نجاست در وی نجس نمیکرد و مادام کہ تغیر نہد رنگ با بوی مایضہ اورا آنتہی زمین
حدیث دلیل ایشانست در صغری گفته بقیقین درین سئلہ آنست کہ درین باب حدیث مروی شد یکے حدیث قلتین کہ در سئلہ حیاض فلو ات وارد شدہ است
و این حدیث بمفہوم مخالف خود دلالت میکند بر آنکہ ما دون قلتین حمل خبث مینماید دیگر حدیثیست کہ در بر بیضاع وارد شدہ است و آن بمفہوم خود دلالت میکند
بر طہارت جمیع مایہ اگر چه مورد آن فوق قلتین است سوم حدیث مامی دائم و این حدیث دلالت میکند باقتضای انکامای الی الخیر نہ شود قبول لہذا از غسل مان
منع کردہ اند و بمفہوم مخالف بر آنکہ حکم مای جاری خلاف حکم مای ہر کہ است پس مالک قول مشہور قائل است بانکہ مای قلیل نجس نہ شود بوقوع نجاست در وی

تا وقتی کہ متغیر نشدہ است بجمت عموم حدیث و شامی حدیث قلتین پیش گرفت بفسوسے گفته کہ حدیث بر بیضاع مخالف حدیث قلتین
نیست زیرا کہ بر بیضاع مای کثیر بود کہ وقوع این اشیا اورا متغیر نمی ساخت مترجم گوید فیہ نظر زیرا کہ استلال بعجم لفظ
نہ مخصوص واقعہ و اگر گویند این عموم خاص است بقلتین و مانوق آن گویم قدریکہ مقدم مخالف بر ان دلالت می کند آنست کہ حکم
ما دون قلتین غیر حکم قلتین است اگر چه آن مختار بکراہت یکی و عدم کراہت آخر باشد یا مقید بودن یکے بقید دیگری و ان الآخر ابو حنیفہ

مای جاری یا خاصیتی سے نہ کہ نجاست نجس نجس کے شود مترجم کو یہ بنای فهم ان از حدیث ملی بالکہ برانت کہ علت نمی تخمین باشد بفرستہ ثم یغتسل بہ
وہی متعلق باشد جمع این دو فعل درین ہر دو مقدمہ محبت بلکہ حق آنست کہ علت ایذا ہی نمی آوم و استحقاق لعن سبب تجسین بالفعل اگر فی
احال متغیر گردد بسبب تجسین بعد صبی اگر فی الحال متغیر کند زیرا کہ چون این شخص فتح باب نماید دیگر ہن اقتدا کنند باو و امر بخورد و تغیر و تجسین
و تحقیقت نمی از مجموع بول و غسل نیست بلکہ از ہر واحد بدلیل حدیث ابو داؤد و لایون احدکم فی الماء الدائم و لایغسل فیہ من الجنابة و در روایت
دیگر منع از وضو نیز آمدہ و حکمت نمی تکدیہ ماوست و او را در معرض نفرت طمانع سلیمہ ساختن لہر الخ اقرب تحقیق می نماید آنست کہ ایجاد و علت است
و ہر دو نمونہ ترقیہ نجاست و نجاست پس تغیر اورا نجس ہزار قطعاً و نجاست مکررہ میسازد دیگر اہم شہیدہ کہ جز بضرورت نباید مرکب
آن شدن آب قلیل را بخلاف کثیر و ہر قول ابن حاجب یعنی قلیل کہ مخلوط باشد نجاست مشور از مذہب مالک آنست کہ مکررہ است و بعضی
گفتہ اند نجس است و اینجا مفہوم نجاست حدیث قلین و مفہوم نجاست قول مالک با عموم حدیث ان الماء مطہور آشتی پیدا کردہ والد اعلم اتھی کلام المصنف
و فی لفظ و در روایتی از ابو داؤد و ابن حبان و غیرہا بجای لم یحل الجنث لہو نجس آمدہ یعنی چون باشد آب مقدار و قلدہ پدید نمی گردد و در لفظ
بجائے لم یحل لہو نجس نیز آمدہ و تجسین بفتح جیم و ضم ہر دوست کما فی القاموس شیخ عبدالحق دہلوی رح لغتہ و باین روایت اگر صحیح باشد ظاہر شود کہ
تاویل لم یحل جنثا تا بکہ بنی و در جنث را و برنی تا بد آنرا یعنی پدید میگرد و از جهت صنعت خود و طاعت بروا است آن نادر و چنانکہ بعضی کرده اند
صحیح نیست و نیز تعلیق اینست بشرط بودن آب قلین خالی از نجس نیست اگرچہ توجیہ آن کرده اند کہ بلوغ گاہے از جانب قلت بکثرت معتبر بود و گاہے
از کثرت بقلیت مراد اینجا ثانی است انتہی الخرجہ ۱۰ ربعۃ روایت کردہ ابن را ابو داؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجہ و در مشکوٰۃ لغتہ رواہ احمد
والدارمی و در جمع الجوامع گفتہ رواہ ابن حبان و الحاکم و البیہقی عن ابن عمر و جابر و ابی ہریرۃ انتہی و رواہ الشافعی و ابن خزیمہ و مسند ادر صحت
این حدیث اختلاف است ابو داؤد تضعیف می کردہ و ہمچنین ابن عبد البر و قاضی اسمعیل بن ابی اسحق و ابو بکر بن العربی و غیر ہم و بعضی گفتہ غیر قوی است
و ترک کردہ آنرا غزالی و رویانی بنا بر ضعف وی باوجود شدت اتباع ایشان برای شافعی و در سفر السعادت گفتہ در باب اذا بلغ الماء قطرتین الخ
جمع میگوید حدیث صحیح شدہ و جمعی میگویند این حدیث صحیح است و اکابر اہل حدیث در صفات خود ایراد کردہ اند انتہی شیخ در شرح و سگ گفتہ بین
حدیث در صحیحین است و گفتہ اند مخالف اجماع صحابہ است و خبر واحد چون مخالف اجماع مقدم و دوست و لهذا علی بن مدینی کہ از اقران امام احمد و از شیوخ
بخاری و امام ایمن حدیث است گفتہ است کہ ثابت نیست این حدیث از حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفتہ کہ هیچ یک از فریقین را حدیثی در تقدیر و تحذیر
آب از آنحضرت صحیح شدہ و لیکن زرکشی در شرح خرقی کہ در مذہب امام احمد است گفتہ کہ تصحیح کردہ است آنرا ابن خزیمہ و ابن حبان و داؤد قطنی و حاکم گفتہ
بر شرط صحیحین است انتہی گویم ابن مندہ گفتہ اسناد این حدیث بر شرط مسلم است و نیز جامعنی دیگر تصحیح و سگ کردہ و دعوی اجماع صحابہ بر خلاف و منظور
فیہ است و این حدیث اگرچہ صحیحین نیست اما بخاری و مسلم احتجاج کردہ اند بجمع روایت و پس بر شرط ایشان باشد و در مقدمہ معلوم شد کہ ایشان
استیجاب نکرده اند صحاح را بلکہ بسیاری از صحاح است کہ بر شرط ایشان بود و مسند الخراج آن نکرند و لکن ابن قتیب العید گفتہ کہ این حدیثی است کہ تصحیح
کرده اند آنرا بعضی ایشان و صحیح نیست بر طریقہ فقہان نیز اگرچہ در سندش اہل البیہ و بعضی الفاظوی اختلافی است اما جواب داؤد اندازان بوجہی کہ
ممکن است جمع در میان روایات و ترک کردم آنرا بسبب علم ثبوت وی نزد بطریق استقلال کہ موجب جمع شود بسوی تعیین مقدار قلین شرعاً انتہی
و بعضی گفتہ این اسناد صحیح موصول است و علی وی گفتہ خبر قلین صحیح است و اسنادش ثابت و حافظ ابن القیم در شرح سنن ابو داؤد گفتہ اما صحت شداد
پس یافتہ شد زیرا کہ روایات صحیحی انقیات اند نیست در ایشان کسی مجروح و مستہم و بعضی ایشان آنرا از بعضی شنیدہ اند انتہی و تمام بحث در تلخیص است

و صحیح است و صحیح گفت آنرا ابن خزیمه و شوکانی گفته این حدیثی است که واقع شده است اضطراب در سورتین وی چنانکه در سورتین
آن همین است و جواب داده است جواب دهند از اضطراب و بر حال در حدیث دلالت است بر آنکه چون برسد آب بقلبتین بر نیاید و پدید می آید
و چون باشد کمتر از قلبتین پس حاصل میشود خبث را گاهی اما چنانکه حدیث الماطور لا یجسه شیء مقید است بزیادت جمع علیها همچنان این حدیث
نیز مقید است بآن یعنی مقدار قلبتین حاصل خبث نمی شود در هیچ حال مگر بحالت تغییر بعضی اوصاف نجاست که در بنوقت البته بضرورت جس و مشا به
حاصل خبث است پس نیست هیچ منافات در میان حدیث قلبتین و در میان این زیادت جمع علیها و مادون قلبتین منتهی حل است اما در آن قطعاً و بیگناهی
بر محل خبث نیست و بر یکدیگر از خبث محل کرده آن خبث او را از ظهوریت بر آورده چه خبث مخرج از ظهوریت خبث خاص است که موجب تغییر جمله یا بعض
اوصاف ثلثه است نه خبث غیر مغیر حاصل آنکه از حدیث قلبتین دلالت برین مفهوم که مادون وی حاصل خبث است غیر مستفاد است مگر آنقدر که گاهی
درین مقدار اگر نجاست افتد حاصل خبث می تواند شد اما این دعوی که آن آب نجس و خارج شد از ظهوریت پس خود روی ازین مفهوم چیزی نیست
و نه هیچ مناسبت است در میان خبث و در میان نجاست مخرج از ظهوریت چه شارع چنانکه نفی نجاست از آب مطلق کرده و در حدیث البوسید غدیری گذشت
همچنین نفی نجاست از آب مقید بقلبتین هم کرده چنانکه در حدیث ابن عمر گذشت این نفی بلفظی که در اعم صبیح عام است یعنی در اول گفت لا یجسه شیء
و در ثانی لم یجسه شیء پس استقفا شد که هر آب که بر روی زمین یافته شود پاک است مگر آنی که وارد شد در آن تصریح مخصوص این عام باینطور که این آب نجس
چنانکه واقع شد و زیادت جمع علیها زیرا که وارد است بصیغه استثناء پس این زیادت از خصوصیات متصله است نسبت بحدیث ابی سعید و از خصوصیات
منفصله است نسبت بحدیث ابن عمر بقول راجح در اصول که یعنی میشود عام بر خاص مطلقاً و این جماع منافات در میان مفهوم حدیث قلبتین و دیگر احادیث ثابت
شد بلکه گفته میشود که اگر مادون قلبتین حاصل خبث شود بروحی که مستلزم تغییر سیالون یا طعم باشد درین صورت البته موجب نجاست مخرج از ظهوریت است
و اگر بروحی حاصل شود که احد الاوصاف او متغیر نگردد پس این محل مستلزم نجاست نیست و رقیه است بقدر قلیل بمادون قلبتین و کثیر بقلبتین شافع و اصحاب
او و بقدر قلیل یا آنچه در آن گمان حال نجاست باشد استعمال آب و کثیر یا آنچه در آن این گمان نباشد این هم مجاهد و نیز مروی است از شافعی و حنفیه و احمد
اما معلوم نیست که این روایت صحیح است یا نه و اصل این مذاهب احتجاج کرده اند بمثل قوله تعالی وَالرَّسُولُ فَاجْهَدْ فِي حَرْبِ سَيْفِ قَوْمِ لَوْغٍ و احادیثی
از بول مسمی و آنم و این همه احادیث اگر چه در صحیح اند اما دلالت بر مطلوب ندارند و اگر فرض کنیم که بعضی ازینها بوجهی دلالت دارند پس این دلالت مقید باشد
با آنچه گذشت چه تعبد بظنون نیست مگر وقتی که مطابق شرع باشد و هیچ عاقل گمان استعمال نجاست نمیکند مگر آنوقت که مخلوط شود با آب جرم یا سیح یا لون
و سه در ظاهر و تنگ نیست که همچو آب مخلوط با نجاست نجس است زیرا که اگر نجس است پس متوضی استعمال عین نجاست است و اگر بر سیح یا لون یا طعم است پس
خود هیچ مخالفت در میان این مذاهب مذاهب راجح نیست مگر همین جهت که ایشان اعتبار منتهی کرده اند و اصل مذاهب اول اعتبار منتهی و لیکن حنفی نیست
که صدور این منتهی از غیر اهل و شوک و شکوک است پس این خود مخالفت منتهی نشد و اگر مراد استعمال عین نجاست فقط یا عدم استعمال عین فقط است پس
این مذاهب متعلق است غیر مذاهب مذکور و لیکن ظاهر همین است که مراد معنی اول است و دلالت دارد بر آن وقوع اجماع بر تجسس آب که نجاست یکی از اهل الاوصاف
او را برگزیده باشد پس اهل این مذاهب نیز سجدت فاکلین اند باین قول سبب آنکه داخل این اجماع اند پس مقرر شد که مراد ایشان معنی اول است اعم از عین
و سیح و لون و طعم ثبوتاً و انتفاءً و درین حال هیچ مخالفت نشد در میان هر دو مذاهب زیرا که اصحاب مذاهب اول خلاف نمیکند درین که استعمال متطهر
با کسر عین نجاست را همراه آب موجب خروج آب است از ظهوریت زائد بر آن خروج که نزد استعمال آب مغیر با احد الاوصاف بود و این مجموع چیزی است که
بحث آب بر آن مشتمل نموده است در جمع بین المذاهب المختلفة و بین اوله و اوله بر آن و بعضی اهل علم استدلال کرده اند بر این مذاهب بمثل حدیث استفت

تخلیک حدیث و غایب میگردد و مستغاد نمیشود ازین احادیث مگر همین که توزع نزدطن اولی است از اقدام بران و اهل این مذهب عمل برین من جمنا و جزنا و
میگویند حال آنکه دلالت اوله مذهب اول شیخ که تخصیص است بر مذهب ثانی است پس از بعد از شیخ با مثال این احادیث چرا و اگر گویند مقصود مستدل تنهاست لال بر نحو
عمل بالنظر است و نظریه مخصوص این مسئله گوئیم اوله عمل بالنظر هر چند در کتاب سنت بسیارست اما دلالت اکثر از آنها برنی از عمل بالنظر است و همچنین تعویض حدیث
استیقاظ و ولوغ و امثال آن غیر مفیدست و در تحذیر آب اقوال بسیار حکایت کرده اند مثل آنکه گفته است که مستحی باشد یا آنکه از تحریک یک طرف وی طرف دیگر
متحرک نشود و یا آنکه در ساحت اینقدر و انقدر باشد و برین همه تووال اثارات از علم نیست بلکه خارج است از باب روایت مقبوله و در اینست معقوله و حق اینست که
مسئله آب لذ مضایق است محقق در ساحتش متغیر میشود و در حق نیز متغیر است و در صورتی که تخصیص کردیم هیچ یکی را از اهل علم واقف
نشدیم انتهی کلام الشوکانی گوئیم انصاف درین مسئله نظر با دلایل مختلفه و صور جمع و تطبیق آن و ترجیح خبر و نقد آن با شوکانی و من قال بقوله است و الله اعلم و
صحیح گفت حدیث قلیتین یا این حیوان بکسر حای مملد و تشدید موحده نام و محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن سعید است نسب او بزرگوار است بن نهم
میرسد پس کاتبی است و بنی نیز گویند نسبت به نسبت گوشت است در سیستان و وی آنجا ساکن بود شاگرد نسانی است و ابو یعلی موسلی و حسن بن سیمان
و ابو بکر بن خزیمه هم تمذکرده و از خراسان تا مصر سیر نموده و از هر عالم فیض گرفته تا کم از تلامذه اوست وی در کتاب الانواع گفته گفتنا کتبنا عن الفی شیخ
صاحب تصانیف عدیده سفیده است ذیجی در حق وی گفته الحافظ العلامة کان من فقهاء الدین حفاظ الاثار عالما بالطب و التجم و فنون العلم صنف المسند الصحیح
والتاریخ و کتاب الضعفاء و فقه الناس بسمرقند و کتاب اللثة و الوعظ و کان من عقلاء الرجال حاکم گفته کان من أوعية العلم توفی سنة اربع و خمسين
و ثلث مائة و هوفی عشر الثمانین و صحیح گفت آنرا الحاکم محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدویه بن نعیم الضبی الطحمانی المنیسابوری المکنی بابی عبد الله
المعروف بابن التیمیج و تیمج پیری را گویند چه کسی از اجداد او شیخ بود تولدش در سنه صد و بیست و یک ماه ربیع الآخر است در صغر سن طلب علم حدیث نمود
و خراسان و ماوراء النهر و دیگر بلاد را طواف کرد و وارد و هزار شیخ روایت نمود پدرش مسلم صاحب صحیح را دیده بود از پدر خود هم روایت دارد در قطنی و ابو ذر و وی
و ابو یعلی و بهیقی و ابو القاسم قشیری و دیگر اساتذه این فن از وی روایت دارند مستند و تاریخ نیا بورد و غیر ذلک لایف اوست حج گزارده و قاضی شده
باین جهت او را حاکم گویند روزی در حمام درآمد و غسل نمود چون از آنجا برآمد آهسته کشید و جان داد و هنوز ننگ بسته بود و جامه نپوشیده و این ماجرا
در سنه چهار صد و بیست و هجرت روایت شده و فاسق خواب دیدند میگفت نجات یافتیم پرسیدند چه چیز گفت در نوشتن حدیث و الله اعلم گوئیم همین قسم خواب از دیگر
اهل حدیث هم در تراجم شان ذکر کرده اند فطوبی لاهل الحدیث و لمن كتب الحدیث و اشاعه جلنا الله تعالی سنم آمین و عن ابی هريرة رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم **يا أيها الناس اتقوا الماء الذي وقع جنب** گفت ابو هريره فرمود آنحضرت صلوات
الله علیه وسلم غسل نکند که از شما در آب استاده و حال آنکه وی جنب است گفتند چون در آب غسل نکند چگونه کند ای ابو هريره گفت بگیر و آب را گرفتنی
یعنی آب را بدست بردار و بویرون آب غسل کند ازینجا معلوم شد که اگر جنب دست در آب درآورد تا آب بگیرد و غسل کند آب مستعمل نمیگردد اما اگر دست
در آب برآید شستن دست از جنابت درآورد مستعمل کرد و قال الثمینی اخرجه ابن ماجه و مسلک هذا اللفظ و للبخاری بلفظ لا یبولن احدکم
فی الماء الا اتمر الذي لا یجس ببول نکند که از شما در آب استاده که نمی رود و روان نیست مراد آب قلیل است چه اگر کثیر باشد حکم جاری دارد
و نجس میگردد و غسل هر دو جایز و بول کردن خوب نیست شاید که او را دیده دیگران هم بول کنند و عادت گردد و دفعه رفته آتغیر یابد و فید
لایجری برآه است که آب جاری بوقوع نجاست پدید نیگردد و در بعضی شافیه آب اگر قلیل باشد هر چند جاری بود مکروه است
و گفته اند که این همه تفصیل در روز است و در شب قضا می حاجت در آب مطلقا مکروه و ممنوع است از جهت

نیز ایند است جن که میگویند جاسی ایشان در شب هر جا که آب است می باشد شتر یغتمسل فیہ پسر غسل کند در آن آب و این گویا علت
 نمی از بول کردن است یعنی دورست از عاقل که بول کند در آب و حال آنکه غسل می کند در و سه و قید غسل اتفاقی است در وضو نیز حکم بول
 همین است بلکه سخت تر و بدتر از آن و در یک روایت مسکوم منہ آمدہ بجای فیہ و مفاد فیہ عدم غسل است در آن بانفاس مثلاً و مفاد منہ
 عدم تناول است از بوی و غسل کردن خارج آن و نزد حمزوی در روایتی عوض لفظ غسل وضو آمدہ و کلابی داؤد و در لفظی نزد ابوداؤد و احمد

عوض غم یغتمسل و کلابی یغتمسل فیہ آمدہ یعنی غسل نکند در آن آب و عوض و هو جنب من الجنابة آمدہ یعنی از جنابت و جز این روایات
 دیگر نیز آمدہ و مجموع آن ثلاث میکند برنی از بول در آب و اتم بالا نفرد و برنی از غسل بالا نفرد و برنی از مجموع غسل و بول در آب شوکانی گفته تفسیر
 گفت که هر دو روایت انفرادی مقید اند باجماع چه بول بالا نفرد هم در آب جائز نیست پس اغتسال با وضو هم در آب استاده بدون بول جائز باشد
 و هر که جز آب بسته نیابد و خواهد که بهین آب طهارت کند باید که پیش از طهارت حیل نماید و آب را حرکت دهد تا از وصف سکون بر آید آنوقت وضو کند
 و ابوهریره نمی را بر انفاس حمل کرده و لهذا گفت تناول کند و غسل نماید اما این حمل در وضو تمام نیست زیرا که در بوی انفاس نمی باشد بلکه آب است
 گرفته بگرمی برسد پس اولی همانست که پیش از تلذ آب را بجنبانند و جسم بر بخان این مدلول فرقی نکرده اند و استاده در وان و بعضی گفتند این
 روایات محمول است بر کراهت فقط حال آنکه هیچ وجه براس آن پیدا نیست و گفته اند که سبب این اجماع مخصوص است و با جمله راجع همین است که
 طهارت بآب ساکن مادمیکه استاده است روانیست و چون او را جنبانیدند و وصف صلیش که مطهر بودن است عود گردانندی و در حجه الله الباقی

گفته مگر آنکه سبب باشد یا جلدی و عفاف در هر حال افضل است انتهى و عن رجل صحیح الشیخی روایت است از مردی که صحبت داشته پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و سلم را چهار سال چنانکه صحبت داشته آنحضرت را ابوهریره و در غزوه خبیره که در سال هفتم از هجرت بود ایمان آورد و محمد
 حمیری که تابعی جلیل القدر از ثقات بصرین و قدما تابعین است از او راوی است قال نهی گفت نمی کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم -

ان یغتسل المرأة بفضل الرجل او الرجل بفضل المرأة از غسل کردن زن زیادتی و بقیه آبی که غسل کرده است بدان مرد یا
 غسل کند مرد و بقیه آبی که غسل کرده است بدان زن و زیادہ کرد و سسد و بر وزن محکم که از کبار اتباع تابعین است در مرتبہ محمد بن ضیل این عبارت را
 ولیغتر فاجیعاً و باید که آب بگیرند از نظرن هر دو از زن مرد و یکبارگی نه نبوت اگر چه در اختراص جمیعاً نیز ذکر است دوم غسل هر یک از فضل دیگرے
 لازم است آید اما اینقدر عفو است و منی عنہ غسل است بفضل که بعد از غسل در ظرف بگذرند و در روایتی از ابوداؤد و ابن ماجه و ترمذی از حکم بن عمر
 آمدہ کہ نمی کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم ازینکه وضو کند مرد زیادتی طور زن ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح است و ازینجا معلوم کرد که وضو غسل
 هر دو از فضل زن و اینست اخرجه ابوداؤد و التسانی شیخ در ترجمه مشکوٰه گفته نزول حدیث در طرق اسانید این هر دو حدیث سخن است اگر چه ترمذی
 آنرا حسن صحیح گفته ولیکن بیعتی تضعیف آن نموده و زهری گفته که خطائی گفته اهل حدیث رضی نیستند بطرق اسانید نمی از اغتسال رجل بفضل مرأة و اغتسال
 مرأة بفضل رجل و اگر نارت شود محمول است بر شیخ و شیخ ابن حجر گفته که هیچ یک از امت بان زرفه و محال است که صحیح باشد و هیچ کس بان عمل نکرده و سبب
 آن نهمته و درین قول شیخ نظر است چه بعضی از ایام مذہب امام احمد بدان رفته اند و بطریق تعبد بدان قائل شده اند چنانکه در شرح مفصل بیان کرده ایم انتهى
 گویم مراد بشرح لمعات است و مراد بان حجر کیستی است نه مصنف این کتاب زیرا کہ وی تفسیح این روایت کرده و گفته : سنادہ صحیح و تضعیف
 و در فتح الباری گفته رجاله ثقات و لم یفق له علی علة انتهى و بیعتی در سنن گفته ہذا الحدیث رواہ ثقات الا انه لم یسم الصحابی الذی حدیثہ ہو عنہ الا انه مرسل
 جمید لولا مخالفتہ للاحادیث الموصولة و داؤد بن عبد الله الاودی لم یحج بہ الشیخان البخاری و مسلم انتهى و در سبیل گفته قول مصنف سنادہ صحیح اشارت است بسبب

قول یعنی یا قول این حرم که یکی از زوات و سه ضعیف است اما اول این بیت که ایام صحابی منفر نیست بسبب آنکه صحابه همه در اول اند و اما ثانی پس
 تبیین حجت که مراد این حرم بعضی وقت و لغو و لغوی است و هر وقت که آید این حدیث معارض است بحدیث آینه انتهی و آن اینست که روایت است سخن از
 ابن عباس رضی الله عنه سابق ایشان بسیار اند احتیاج بیان نیست تولد و سه پیش از هجرت بسته سال بود و در وقت رحلت آنحضرت سی و نه ساله
 یا نوزده ساله بود با اختلافی که در آن است جبریل علیه السلام را دو بار دیده در صورت اجل الناس در گفتار افضح الکتاب و در حدیث اعلم الناس بود لقب و ترجمان
 الطریق و سلطان المفسرین است و وی تمیز امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و بود عاقل حلیم صبور طویل القامت در مردم چنان می نمود که گویا بر
 مرکب سوار است و عباس از او سه مرتبه از تر بود و عبدالمطلب زوی ذر از تر بود و ابیض مشرب جسم و جسم صبیح الوجوه و افر العمامات بالطاقک ستمه ثمان و ثمن
 و بود عمر وی هفتاد و یکسال آزاد و بگرا می هم گوید قطعه ای بسیار و بجزایر پسر عم نبی و خاک آن بقعه کم از غنبره نشناسی و کرده ام خوب تماشا چمن طاعت
 نزد هیچ گل او بگل عباسی و ان التبیح **صلی الله علیه و آله** بفضیل جمعونه بدرستی که بود رسول خدا غسل میکرد به بقیه
 آب که از غسل می نمود می ماند و در حدیث متفق علیه از عایشه آمده که بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از نیک و نیک میان ما و او بود
 چنانکه هر یک از ما در وحی دست می انداخت و آب میگرفت پس مبارک میفرمود آنحضرت مرا یعنی در آب گرفتن تا آنکه میگفتم گذار بر آب من بگذار بر آب
 من یعنی مگر میگفتم تا من هم آب بگیرم متعاده که راوی این حدیث است گفت و آن هر دو یعنی عایشه و آنحضرت جنب بودند و غسل جنابت میکردند و آنحضرت
 مستلمه و وجه جمع میان این احادیث آنست که حادثی نمی محمول است بر آنیکه ساقط شود از اعضا و احادیث جواز محمول است بر آنچه باقی مانده است از آب
 و همین وجه جمع کرده است خطابی یا محمل کرده شود و نبی بر تنزیه جمعاً بین لادله و تشریح در ترجمه حدیث جواز را بر شخصیت و حدیث نبی را بر غیر شخصیت
 آورده و اصحاب المستن و اصحاب سخن راست از حدیث ابن عباس کما اخرج البیهقی فی السنن و شبه الی ابی داؤد و نیز روایت کرد از آنکه
 وابن ماجه و روی الدارمی نحوه اغتسل بعض از اوج النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی جفنة غسل کردند بعض زنان آنحضرت در کاسه بزرگ
 که آنرا گویند قباء النبی پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لیغسل منها غسل کند از آن او نمایند که فاضل مانده بود از غسل می فقالت
 انی ... جنب با پس گفت بدستی که بودم من جنب و این آب بقیه آب است که از غسل جنابت من مانده فقال ان الماء ... یجنب فرمود آب جنب
 نمیشود یعنی نجس نمیکرد و غسل کردن جنب بان و رسیدن دست و بدن او بدان جنب کفر و اگر کفر مذانی القاموس در صورتی که امام محمد است که بودند و آن
 زنان بزبان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که غسل میکردند معا و آن درست است خواه مرد پیشتر آب گیرد یا زن و اینست قول ابی حنیفه انتهی و صحیح الترمذی
 و ابن حزمیة و صحیح گفت آنرا ترمذی و ابن خزیمه در سبل گفته اظهر جواز هر دو است یعنی غسل مرد بفضل زن و بالعکس نمی محمول بر تنزیه است و عن
 ابی هریره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طهورا نساء احدكم اذا ولغ فيه الكلب ياكل
 شدن ظرف نیکی از شما چون آب خورد سگ در آن و کوع خوزون سگ آب را باطن از زبان و در آوردن زبان خود در آن و نیکذانی القاموس این محض است
 برندگان آن یغسله سبع مراتب شستن آن ظرف است هفت بار و همین است مذهب اکثر محدثین و ایضا نشسته و نزد ابو حنیفه حکم سایر نجاسات
 دارد و این حدیث محمول است بر احتیاط و وجوب یا این حکم در ابتدا است اسلام بود پس ائمان منسوخ گشت گویم نسخ بجز و احتمال بی استدلال منظور فی
 است و بعضی استدلال کرده اند که گفت ابو هریره راوی این حدیث که بشوید از ولوغ وی سه بار کما اخرج الطحاوی و الدارقطنی و وجوب داده اند ازین که
 عمل هر وی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باید نه بر لمی فتوا می راوی و نیز معارض است بقول خودش که غسل بقیه بار داده و هر دو صحیح است و نیز
 این فتوا می او موافق روایت مرفوع است و حدیث نیز شقی ابو خنساء و سبباً ضعیف است لایقوم به الحجته زیرا که راوی وی عبدالوهاب بن خنیس است

یکی از ضعف است پس راجح همان مدلول حدیث باب باشد و لفظ حدیث مستفاد علی بن ائمه است که چون آب خورد سگ در آوندی که از شامپس باید که بشوید آنرا هفت بار اول لهنه بالترااب بار نخستین از آن هفت بار شستن سگ است و در روایتی نزد مسلم آمده که بار هشتم سگ خاک شود آب منقح العید گفته قائل است باین حسن بصری و قائل شد بدان غیر او یعنی از مستقدمین و حدیث قوی است و هر که قائل نیست بآن محتاج است بسوخته تا دلیل موجهی که در وی است که است که انتهی گویم مراد باین اول نووی است که گفت هفت بار بشوید یکبار از آن سگ آب معطاب باشد پس خاک را قائم مقام آب و هفت و آداب بار هشتم نام نهاد و مشکی قال الدیر فی شرح المنهاج و زیاده کرد که اطلاق غسل بر تعفیر مجاز است و باجمله در حدیث دلیل است بر تعیین تراپ و شستن بدان در اول بار و نیست فرق در آنکه آب را بر خاک ریزند یا خاک ابر آب آخوجه مسلم گویند روایت تراپ مضطرب میت زیرا که در لفظ اول لهنه آمده و در لفظ آخر لهنه و در لفظ سابعه و در لفظ ثامن و اضطراب قوی است پس اطراح وی واجب باشد و جواب داده اند که اضطراب قوی قوی است که همه روایات برابر باشند و در بخار روایت اول لهنه ارجح است بنا بر کثرت روایات و اخرج احدی شستن آنرا در صحیح خود و این از وجوه ترجیح است نزد محاضرات الفاظ آن روایات که محاضرات اول لهنه بوده اند مقاوم این لفظ نیستند و بیان عدم مقاومت اینست که روایت آخر لهنه منفرست یافته نمیشود و در کتاب حدیث مندر و روایت سابعه بالترااب مختلف فیه است و روایت احدی است در امهات نیست و فی لفظ له و در روایتی از مسلم آمده فلیرقه پس باید که بریزد آنرا و این عام است از آب طعام و در وی دلیل است بر نجاست لعاب سگ و این اقوای آید که است بر نجاست زیرا که اگر طاهر است بود حکم بارتقاع فرمود مگر مصنف و فتح الباری عدم صحت این لفظ از حفاظ نقل کرده ابن عبد البر گفت نقل نکرد آنرا هیچ یکی از حفاظ از اصحاب اعمش قاین منده گفته شناخته نمیشود از آنحضرت بوجهی از وجوه انتهی در سبب السلام گفته ازین حدیث نجاست نم کلب معلوم شد و ملحق کرده شد بعم سائر بدن وی قیاسا علیه زیرا که چون نجاست لعاب ثابت شد و لعاب جزوی از فم است زیرا که عرق اوست و فم او نجس است پس تعفیر بدن او نیز بچنین باشد و ابن دقیق العید گفته نیست غسل مگر از حد تراپ یا نجس اما در نجاستی توان گفت که این حصر ممنوع است بجهت آنکه بطریق تعبد باشد چه احکام تعبدیه ثابت اند بالاتفاق و در نجاست نیست پس تعیین شد نجس بودن و هر که گفت غسل بجهت نجاست کلب نیست گفت محتمل است که نجاست در فم و لعاب باشد زیرا که این محل استعمال نجاست است بحسب اغلب نظر بنگال احوال او که نجاست را می خورد و مباشر آن می ماند حکم او در نجاست وی و این دلیل است بر نجاست عین او و وجهی قائل اند نجاست ممالک و او و در زهری خلاف جمهورانند و دلیل کسانی که می گویند غسل را تعبد است نه نجاست اینست که اگر برای نجاست می بود که از هفت بار هم کفایت میکرد زیرا که نجاستش زیاده از نجاست عنده نیست و جواب داده اند که اصل حکم که لغز نجاست معقول معنی ممکن التعلیل یعنی بر لیس نجاست است و اصل در احکام تعلیل است پس محمول شود بر اعم اغلب تعبد من در حدیث است نه در غسل و این ماخوذ است از شرح عمده و در حواشی وی تحقیق کرده ایم که اغلبیت تعلیل احکام چیزی نیست و راجح در و سه طهارت اوست و غسل تعبد است انتق کلام لسهیل و للترمذی و مرمزی راست این لفظ آخر لهنه او اول لهنه بالترااب و او درینجا برای شک است از بعض روایات و گفته اند صحیح است که برای تنویح است واحدین در روایت بزرگ آمده و بر تقدیر صحت مطلق باشد و محمول شود بر تقدیر و آخر لهنه روایت ابو داود است و الثامنیه بالترااب روایت احمد است و ارجح از همه همان روایت اول لهنه است که نزد واحدیست که کما تقدم و الله اعلم نووی گفته خیر بر در نهی شامی حکم سگ دارد از روایح و سه غیر هفت بار می باید شست و نزد اکثر علما حاجت هفت بار شستن نیست و این نیز بکقول است مرشاضی را و عن ابی قتاده بفتح قاف نامش حاکم بن یحیی انصاری است بکسر او سکون با فارس آنحضرت است در احد و بعد او حاضر شده و فانش در بدین سینه نگاه و جمله بوده و گفته اند که در کوفه در خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب مرود و صحیح عرب هر دو عمرش هفتاد و پنج سال و سینه از آنرا است که کتبت بر آنها غالب شده

ان رسول الله صلی الله علیہ و آلہ وسلم قال فی الطهارة فرمود آنحضرت در بابہ گریہ و این روایت ابو قتادہ وقتی کرد کہ در آمد بر زن خود کہ بشمت کعب بن
مالک کبشہ سر بسوی آب وضو را در نظر فرستید بخت پس آمد گریہ تا بنوشد از آن آب و گریہ کرد از ابو قتادہ نظر آب را برای گریہ تا آب آسانی بخورد گفت کبشہ سر
ابو قتادہ در گنگاہ میگفت بسوی وی از تعجب پس گفت عجب آری ای دختر برادر من گفتم آرسے گفت فرمود آنحضرت آنها لیکست سخن بدرتکیا نیست گریہ بلیک
آب بدان بنذاختن سے پسید کرد و تجسس کیسے جرم یعنی پلید و بفتح و ضم نیز آمده یعنی پلیدی و صریح دلیل است بر طهارت ہرہ و سوری اگر چه مباشرت
باشد و مقید نیست طهارت و بان وی بزمانی و گفته اند پاک میشود نم او بگذشتن کہ روزی یک شب یا یک ساعت یا بخوردن آب یا بغائب شدن وی آنقدر
کہ گمان طهارت حاصل شود یا نزوال عین نجاست از نم و این اخیر اوضاع اقوال است زیرا کہ در صورت بقا عین در نم و حکم نجاست آن عین است نہ
نجاست نم چون عین زائل شد شارع حکم کرد کہ آن نجس نیست و نزد امام ابو حنیفہ سوز ہرہ مکروہ است اگر آب دیگر یافتہ نشود وضو کند بان و تیمم کند
و اگر ما وجود آب پاک و نمو کند جائز بود لیکن مکروہ است و نزد ابو یوسف و ایمہ دیگر طہارہ موجب ہمین حدیث و قول ابو حنیفہ ہم بکرات بخت آنست
کہ در حدیث دیگر ہرہ را از سباع خوانند و سوسباع نجس است و لیکن این حدیث کہ انما من الطوائفین نجاست را بکرات آوردہ انما ہی من
الطوائفین علیکم جزین نیست کہ این گریہ از طوائف کنندگان است و بر ایندگان ابن الاثیر گفته طائف نام را گویند کہ خدمت میکنند تر از برف و برف
تشمیہ او ہرہ را بخاد و می کہ سیکر و در بر مولای خود و دوران میکنند حوالی او ما خود است از قولہ تعالی طوائفون علیکم و در روایت مالک احمد
و ابن حبان و مالک و غیر ہم زیادت لفظ او الطوائف ہم آمدہ جمع اول مذکر سالم است نظر بسوی ذکور ہرہ و جمع ثانی مؤنث است نظر باناث وی و
کلمہ او برای شک را دی نیست بلکہ لفظ آنحضرت است و تواند کہ بر اسے شک باشد کہ آنحضرت طوائفین گفته یا طوائف و طوائف صیغہ مبالغہ است مبالغہ
غلبہ و کثرت میکنند یعنی چون بسیار میگردد اگر حکم نجاست پس خوردہ او کنیم است در حرج و مشقت افتد بنا بر آن رخصت کردیم یا آنکہ وی دائم گریہ
شما میگردد چنانکہ ساکنان و محتاجان میگردد و ہر بانی باو سے لازم باشد و ہر تقدیر باعث مسالہ و مسامحہ آمدہ بجاہ الامراہ علیہ یعنی ابو داؤد
و ترمذی و نسائی و ابن ماجہ و صحیحہ الترمذی و ابن خزیمہ و صحیحہ ابی یوسف البخاری و العقیلہ و الدارقطنی و رواہ ابیضا مالک احمد و الدارمی و انشا
و ابن خزیمہ و احکام و الدارقطنی و ابی یوسف و حسن النس بن مالک بن نصر الانصاری الخرجی خادم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خدمت کرد آنحضرت را
دو سال و در آمد در خدمت و وی ہشت سالہ یا نہ سالہ بود انتقال کرد بصرہ در خلافت عمر رضی اللہ عنہ تا نفقہ کنند مردم برو سے و وی آخر صحابی است
کہ مرد بصرہ سنہ احدی او ثلث و تسعین مناقب اولی بسیار است و آنحضرت اورا با تاسد اللہ اش دعا کرد و در دنیا و دین گویم اما در دنیا عمر
او بعد و تسعہ سال یا کم ازین رسیدہ ملاوہ او از صد متجاوز شد و خلعتان او در سال دہ بار سیوہ میداد بان عبد البر گفته اصح ما قبلہ عمہ تسعہ و تسعون سنہ
انتہی کینت و ابو عمرو است قال گفت جاء اعرابی اذ یکب اعرابی بفتح ہرہ نسبت است بسوی اعراب کہ باد یہ نشینان عرب را گویند و زو بعضی است
ان عرب جمع و در نام وی انکلان است گفته اند ذواتہ لیرہ بانی است و قبل اقرع بن حابس بن عیینہ بن حصن انزل من اللہ علم قال فی طائفة المسجد
پس بول کرد در ناحیہ مسجد و طائفہ پادہ از چیز را گویند و جنم الناس پس نجر کرد ندا در مردم و قدر روایتی باین لفظ است پس ستاد مردم بسوی
وی تا منع کردند اورا و در روایت دیگر است پس گفت نزد صحابہ زیدہ فقہا ہمیں ہی فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مردم را از زجر
نمودن وی و گفت بگذارید اورا و در لفظی قطع گفتید بر وی بول را قلما قضی بولکے پس ہر گاہ کہ تمام کرد بول خود را و فارغ شد از شایین
اص النسبی حکم فرمود ہی صلی اللہ علیہ وسلم بدقیق من ما بدلو سے از آب زروب بفتح ذال حمہ دلوبزرگ کہ نزدیک ہے
و در معاصی عوض زروب عمل آمدہ بفتح سین حمل و سکون جیم یعنی زروب ہر بوق علیہ پس بختہ شد آن دلوبران قطع مسجد کرد بان بول

کرده بود حدیثین حدیث دلالت است بر نجاست بول آدمی و هو اجماع و غیریکه زمین ناپاک پاک میشود بخیستن آب بجز سائرجنات و برا که غساله است
 و زشاشه پاک است اگر بر جاسه و دیگر افتد از جامه و بدن و زمین یا از حصیر زمین چکه مقدار در اینجا اختلاف است فخر آنست که اگر بعد از پاک شدن محل
 جدا گردد پاک است و اگر پیش از پاک شدن جدا گردد پلید است و اگر جدا گردد در رنگ و بوسه آن متغیر باشد پلید میگردد و با اتفاق کذا فی مجمع البحار طیبی
 گفته این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین چون پلید گردد و خشک شدن پاک نگردد و کندن زمین و بره داشتن خاک ازاله واجب نیست و در جوابی صنف
 زمین خشک شدن پاک گردد و اگر خشک شدن نگذارد زمین می باید کند و خاک ازان برداشت تا پاک گردد و انتهی شیخ در ترجمه گفته معلوم نیست که اصحاب
 ما در جواب این سخن چه گفته اند و من گفته اند توفیق که حدیث دلالت نکند بر آن که قوم در اینجا نماز گذارند پیش از خشک شدن شاید که کثرت آب با فضل بر آن
 بوده باشد که تا نجاست سبک گردد و بجز در رنگ بول نجاست غلبه آب بر طرف شود پاک بخشک شدن شده باشد و حدیث ازان ساکت است و اندک علم انتهی گویم
 دلیل خفیه در تطهیر ارض شمس در سج این حدیث است ذکاة الارض بیسها ذکره ابن ابی شیبته ولیکن جواب داده اند ازان که این حدیث موقوف است بر محمد
 بن علی با قرونیت از کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نیز این حدیث است جعفر المذاطور ما ذکره عبد الرزاق اما این نیز موقوف است بر ابن قلابه پس
 حجت بر آن قائم نمیشود و حدیث ظاهر است در ریختن آب بر زمین نرم باشد یا سخت و گفته اند که سخت را بشویند آنچه دیگر نجاسات و زمین مسجد آنحضرت
 نرم بود ریختن آب بر آن کفایت کرد و گفته اند که سخت را باید کند و خاک آنرا باید افکند چه آب شامل اعلی و اسفل و منیست و اندک در بعضی طرق این حدیث
 آمده خود و اما مال علی بن الزبیر فالتقوه و اهر بقوا اعلی مکانه ما تصنف در تخیص گفت این حدیث را دو سنا و موصول است کیکنانین مسعود و دیگران و آنکه
 بنی الاستیع و در هر دو مقال است و اگر این زیادت ثابت شود قول قائل که زمین مسجد آنحضرت نرم بود طلال گرد و انتهی اشوکانی در شرح در بریه گفته اند چنانچه شنیدن آن
 ممکن نیست بجز زمین چاه پاک کردن آن بر ریختن آب است بر آن یا بکشیدن آب ازان تا آنکه اثر نجاست نماند چه اگر نجاست باقی ماند تشدید باذناب نجاست
 هم باقی ماند و این در نجاست است که جرم و لون دارد و اما بول پس و ادرست از شارع در آن که تطهیرش بر ریختن دلو سے از آب است بر آن و زمین نجس بول پاک
 می شود و این ریختن انتهی متفق علیه و درین حدیث فائد ما است از آنچه احترام ساجدت زیرا که آنحضرت اعرابی را بعد از فراغ بول طلبید و فرمود این
 مسجد با صلح چیزی ازین بول و قدر نیست جزین نیست که بر سه ذکر خدا و خواندن قرآن است و چون صحابه مبارک گردند با خاک بروی مقرر داشت
 آنحضرت ایشان را و امر کرد برین چنانکه در روایت جماعت آمده که فرمود انما یستقیم مسیرین و لم یبعثوا معسرین و از آنچه فنیست بجای علم تعریف و از آنچه
 حسن خلق و لطف آنحضرت است در تعلیم و از آنچه آنکه ابعاد وقت قضا حاجت برای کسی است که غافلگردن میخواهد بر سه بول چه عرن عرب همین
 بود و بول کرد آنحضرت و یک را بر پشت خود استاده کرد تا نشتر کند او را و از آنچه دفع کردن عظم المضرترین است باخن آنها زیرا که در قطع کردن بول بروی
 اندک مضر و تبخیر اکثر مواضع مسجد و ملوث بدن و جامه وی بود و سخن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم احدثنا میتة فسرود آنحضرت حلال کرده شده است بر سه مادی و چیز مرده سه ذبح و دو خون فارشا المیتتان
 فالج و الاحوت پس دو مرده ماهی و طبع اند و در صحیحین غیر ما است از حدیث ابی اوفی که گفت غزا کردم همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم هفت
 غزوات بخوردیم طبع را و اما اللدمان فالطحال و الکبد و لهما و خون پس جگر و سپهر است که مشابه اند خون در رنگ گویا خون بسته اند
 و درین حدیث دلیل است بر طبع طبع بر هر حال که یافته شود خواه بموت خود مرده یا بسبب آدمی و آنکه گفته وقتی حلال است که بسبب آدمی با قطع راس سپرد
 و در نه حرام و این حدیث حجت است بر سه و همچنین حلال است ماهی هر وجه که یافته شود طانی بود یا غیر آن با بختی و حدیث الحل میسنة و با این برخاسته
 جمهور که حیثه بحر حلال است برابر است که نفس خود مرده یا بصید و رفته اند ضعیف بعد مصلحت مگر چیزی که مرده بسبب آدمی یا با فکندن دریا یا جزوی

واما چیزے کے ٹرو یا گشت اور احوال سے غیر کہی پس آن حلال نیست و دلیل ایشان حدیث جابر است نزد ابوداؤد واحمد ولفظ وی اینست کہ هر حوط
 انداخت در این چیز که در دوی آب پس بخورید از او آنچه مرد در دنیا بطرف پس خوانید آواز این حدیث خاص است پس مخصوص شود بان عموم شیخ در ترجمہ گفته این
 حدیث جابر است مراد صلی الله علیه و آله و سلم و جعفر طانی و همچنین منقول است از جامع از صاحب انتہی گویم در مشکوٰۃ است روایت کرد این را ابن ماجہ و گفت بھی پسند اکثر
 بر آنست کہ این حدیث موقوف است بر جابر یعنی قول ابو ندیب است از حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انتہی و در سبیل گفته ضعیف باتفاق ایضا حدیث انتہی
 تروی گوید حدیث جابر ضعیف است باتفاق اما ان حدیث جابر نیست احتجاج بدان اگر سائلان نشود او را چیزی سے تکلیف کہ حدیث دیگر سمارض است
 انتہی تھی مخصوص نشود عام باؤد خورد آنحضرت از عنبر کہ این حدیث در بارے اصحاب سر یہ و نہر سید کہ کدام سبب مرده بود و ضعف حدیث جابر
 از جی بن سلیم است و او ضعیف است موقوف است این حدیث بغیر وجہ و در دو سے نیز ضعیف است و حدیث جابر در صحیحین با این لفظ است کہ انداخت در با
 مای مرده ما پس خورد از وی لشکر و چون آمدند گفتند رسول خدا فرمود بخورید روزے را کہ بیرون آورده است خدا تعالی بسوی شما و بخورانید بار اگر با
 با شما پس داؤد آنحضرت را بعضی ایشان چیزی سے یعنی ابو سعیدہ قدسی از ان مای بخوردت حضرت قر شد و آنحضرت آنرا بخورد و آنجاری است از عمر در قوا
 أصل لکرم صید البحری گفت صید دریا چیزی است کہ شکار کرده شد و طعام دریا چیزی است کہ انداخت آنرا و در وی است از ابن عباس کہ گفت طعام
 دریا نیت است مگر چیزی سے کہ قادر شدے از ان و در وی است کہ گفت ابن عباس نخور از شکار دریا کہ صید یهودی یا نصرانی است انتہی و تہمین است قدیم
 جمہورہ قدر ہایہ گفته مالک شافعی گفته اند لا باس بہبت از جهت الطلاق اصل لکم المیتان آپس سیدہ مہر موصوف است بحل و ما سیکونیم کہ سیدہ مہر است کہ
 بیند از آنرا دریا تا ماضف باشد موت بریانہ آنچه خوردہ ہست در وی سے آفت و نزد امام احمد نیز حلال است طافی و گفته کہ طافی خوردہ شود و آنکہ منقطع
 شدہ است از وی آب نیک تر است بعضی از اصحاب احمد مکروہ پنداشتہ اند انتہی گویم وجہی کہ در ہایہ برای عدم حلت طافی ذکر کردہ دخل است بانکہ اضافت موت
 بسوی دریا عام تر است از چکہ بانداضن دریا سیر و با بطول مکث بدان بلکہ طفولینغ است از ذوق در حمت اضافت نیز این تعلیل بعد و رو در نص عام غیر
 باشد بری تخصیص و اللہ اعلم الخرجہ احمد و ابن ماجہ والدارقطنی و الشافعی و بیہقی و فیہ ضعف زیرا کہ در سنن ابی سعید بن زید بن سلم است
 و اضعیف است امام احمد گفته حدیث منکر و دارقطنی آنرا از روایت سلیمان بن ملال از زید بن اسم موقوف بر ابن عمر آورده و گفته ہواصح و ہتم صحیح کردہ از
 وقف اورا بوزنہ و ابو حاتم و گفت بیہقی کہ رفع کردہ اند این حدیث را اولاد زید بن سلم عبداللہ و عبدالرحمن و اسامہ و ابن معین تخصیص آنها کرد
 و احمد بن حنبل تو شین میگرد و عبداللہ را تصنف در تخصیص گفتہ بی روایت موقوف اینجا حکم مرفوع است زیرا کہ قول صحابی اصل بنا کذا و حرم علینا کذا
 قول اوست آنرا بنا کذا و نبینا عن کہ آپس حاصل میشود استدلال بوی بہمت بودنش در حکم مرفوع انتہی و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وقع الذباب فی شراب احدکم ہر گاہ بیفتد کس نہ نوشیدنے یکی از شما و در روایتی در طعام
 یکی از شما قلیغسہ پس باید کہ غوطہ دہ کس را و در روایت بخاری تمام آنرا در لفظ بود لو فاقملوہ و در لفظ ابن السکن قلیغسہ شکر کسز عہ پشتر دور
 کند و بندازد و یکشد آنرا از ان طعام و شراب فان فی احد جناحیہ داء و فی الاخر شفایہ زیرا کہ در سیکہ از روایتی او علت و بیماری
 دور دیگر بحث تندستی الخرجہ البخاری و ابوداؤد و ابن خزیمہ ابن حبان ابن ماجہ و الداریمی و ابن السکن و احمد بن حدیث ابی سعید الخدری و الفضلی و بیہقی
 نحو و زاد و زیادہ کرد ابو داؤد در روایت خود انکہ یفتی بیجانہ الذی فیہ داء و البنتہ پر نیز میکنند وی بان یا زوی خود کہ در سے بیماری
 بخون لوق ضرر و در روایت احمد و ابن ماجہ این است کہ وی مقدم میکند نماز و نیز میکند شکار او درین حدیث دلیل است بر جواز قتل کس سبب وضع ز
 و بر آنگند ان و نخوردن آنرا بر یکہ اگر چیزی سائل افتد بخون میکند آنرا زیرا کہ امر کرد آنحضرت بغوطہ دادن وی در طعام و شراب معلوم است کہ کس شکر
 می خورد

بسیار وقتی که طعام گرم باشد پس اگر نجس میکرد امر میفرمود غسل طعام احوال آنکه آنحضرت امر با صلح موی فرموده و این حکم مستندی است بهراچه نفس باطل ندارد
 مثل گس شمد و زنجبر و عنکبوت و مشابهه و کسیر که حکم عام میشود بهر جهت و منتفی میشود با نقای سبب و امر بنفس برای شفاست و معلوم است که گس
 قوت برتیه هست چنانکه درم و خارش که از گز مین وی حاصل میشود دلالت و دلد بر آن پس غوطه دادن وی موجب دفع ضرر است و الهبا گفته اند که اگر موضع
 تسع گس با هم بگس دنگ کنند در دم نفع و تسکین حاصل شود زیرا که در یکی از دو بازوی او شفاست و آن جبر میکند نقصان بازوی دیگر را که در وی و است
و عن ابی و اجد بقان مکسوره نم وی عارث بن عون ست حاضر شد بر را و بود با وی الوابی بن لیث و گفته اند که از مسله فتح ست قول اول
 سمعتمت مسعود است در اهل مدینه مجاورت کرد بکه و مرد در آنجا حسنه شست و هشت بجموفتاد و چهار سال و مدفون شد در موضع قید الکلیتی نسبت
 بسی لیث زید کلابی عامر بن لیث ست **قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم** ما اخرج من البیت من حیث یتیمت عصبیه
 که بریده شد از چهار پایه و حال آنکه وی زنده است پس آن پایه بریده شده مرگ است خوده نمی شود و این وقتی فرمود که در مدینه قدم آورد و یافت ایشان
 را که گویان شتر و دینما س که سو سفندان می بریدند و می خوردند پس منع فرمود از آن **اخرجه ابو داود و الترمذی و حنه و اللفظه و رواه احمد**
و الدارمی و الحاکم و وصلة و ابن ماجه و الزار و لغت و ارقطنی اصح و اشبه مرسل ست و رواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث هشام بن سعده و ابن عدی
 فی الکامل و ابونعیم فی الحلیة نحوه من طریق تیم الدارمی و سنده ضعیف و در سبل گفته این حدیث مروی ست بچهار طریق از چهار صحابه ابی سعید خدری
 و ابن عمر و تیمم داری و روایت ابی و اقد همین باشد که در کتاب

بَابُ الْاِیْنِیَةِ

بمع ان است بعضی آوند چون شاع نمی کرده است از بعض این لهذا احکام وی درین باب آورده **عن حذیفه بن الیمان رضی الله عنه**
صحابی کبیر عظیم الشان ست صاحب ستر رسول الله صلی الله علیه و سلم و بود نزد او علم سنا فقیه کینیت او ابو عبد الله ست و نام پدرش حسین بن جعفر
 و بیان لقب او ست عنبسی ست پسر و پدر هر دو صحابی **اصح** حاضرند معا در جامعه ای از صحابه و تابعین مثل عمر و علی و ابوالدرداء و غیر هم را وی اندازو
 مرد در مدین سنه سی و شش هجری بعد قتل عثمان با بعین ایله **قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم** لا تشربوا فی ائنه الذهب
 و الفضة و لا تأکلوا فی صحافها ننوشید در آوند با س طلا و نقره و نخورید در کاسهای زر و سیم صحاف جمع صحفه است کسائی گفته صحفه
 آنست که سیر شوند از وی پنج کس و قصه آنکه سیر شوند از آن ده کس و تمهیر صحافها راجع ست باین مذکورات یا این اشیا یا اجناس که ذهبت و فضة و بعضی
 گویند راجع بفضة ست و ذهبت در حکم او ست بطریق اولی و این عبارت بطریق قول تعالی ست **و الذین ینکنون الذهب و الفضة**
و لا ینفقونها و اجمع ست ایله را بر تحریم اکل و شرب و اینی ننوشیم بر مردوزن و هیچ یک را در آن خلط نزنست بگر آنکه بعضی شافعه گفته که شافی
 را قول قدیم ست که مکروه ست نه حرام قاله الطیبی گویم اگر این قول ثابت شود ملاو بکراست حرمت خواهد بود زیرا که در مجاورت سلسه احتمال لفظ کراست بجا
 حرمت بسیار اده خلفت چون باین معنی پی نبردند که کراست را بر تنزیه فرود می آرند و احتمالات کرده اند در الحاق سطله باین هر دو در مخروم بعضی گفته اند اگر
 ممکن الانفصال ست حرام ست اجماعا زیرا که درین صورت احتمال ذهبت فضة ست و اگر فصل می ممکن نیست درست ست و اقرب اینست که اگر بروی
 اطلاق ننوشیم گفته لفظ حدیث شامل آن باشد و الا فلا و جائز ست اکل و شرب و ای مضتب بالاجماع و اخلاق کرده اند در آنکه همین اکل و شرب
 در این ذهبت و فضة حرام ست یا همه احتمالات او بعضی گفته اند که سائر احتمالات نیز حرام ست بالاجماع و بعضی دیگر میگویند که در آن وقتند که نفس اکل
 و شرب واروسته و غیر و الحاق سائر احتمالات بدان مذرو س قیاس غیر تمام در سبل گفته حق عدم تحریم غیر اکل و شرب ست زیرا که ثابت از نفس

همین قدرت و دعوا سه اصل صحیح نیست و این از شوم تبدیل لفظ نبویست یعنی زیر اگر آنچه در حدیث وارد شده همین تخریح اکل
و شرب است نه چیز دیگر پس ازان عدول کرده و عبارت نبویها گذاشته لفظ استعمال که عبارت عام است از پیش نفس خوردن و آشامیدن و نظائر این
تبدیل در عبارات قوم بسیاریست و مصنف این حدیث را مگر بغرض تخریح و ضرورت و از زور و بیم آورده و نه محل فرمودی بآب الاطعمه و الاشراب بود و در
احجار نفیسه مثل یواقیت و غیره باین سبب و لفظ اختلاف است و آنچه عدم اتفاق است و باقی است آن بر اصل اباحت بسبب عدم دلیل که نقل کند از انبیا
مذکور انتهی فانها **الحکم فی الاطعمه** خبری است که در این باب و امثال آن مر کافران راست در دنیا و مر شام راست در آخرت و ذکر آن
اگر چه در اینجا نیست اما از سابق عبارت معلوم است و گفت بر او بن عازب نمی کردند از سبب انبیا و آب خوردن در بیم پس هر که نوشید در بوسه در دنیا نماند
در روسه در آخرت متفق علیه این سنده گفته اجماع است بر صحت این حدیث **و عن ام المومنین اقر سلمة ناش من ذنبت ابی امیه است**
از مهاجرات بود و هجرت کرد بسوی حبشه بانوح خود پسترویدند آمد چون نزد جیش ابوسلمه بن عبد الماسد بخورد در همان سال آخر ماه شوال سنده سه یا چهار بزنی
آنحضرت درآمد و فاش در سینه چون پشت هجرت است و عمرش هشتاد و چهار سال مدفون شد در بقیع روایت کرد از او که زینب عمر دختر و پسر وی این عبارت
و عایشه و ابن السبیب خلقی از صحابه تابعین رضی الله عنهما قالت گفت قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم **الذی یشرب**
فی اناء الفضه انما یحرق به نار جهنم آنکس که می نوشد در آوند نقره گویا کمی نوشد جز بر آوند با آواز در شکم خود آتش و وزخ را جزیره
در اصل لغت آواز شتر را گویند که میگرداند آنرا در جزیره خود و استعمال میکنند در آواز آب که نزد اقوامی در جوف میکند پس ازان خوردن آب جزیره جرمه بلین
صفت مراد دارند و برین تقدیر نار جهنم منصوب است و بر نفس نیز خوانده اند معنی آن میشود که آواز میکند در لطن او آتش و وزخ و چون آب خوردن باین
سبب محقق عذاب و در آمدن در وزخ است گویا آتش را می نوشد و گویا آواز آب در لطن او آواز آتش است و حجر بر بر تقدیر اول یعنی شرب است تقدیر
ثانی یعنی بصوت و حج و مختار نزد جمیع نصاب است در روایات دیگر معاصداست و در محشری فاعل بر مع است و لفظ مسلم دین حدیث اینست که هر که می خورد
و می نوشد در آوند سیم زر را متفق علیه و درین باب است از عایشه رواه الدارقطنی فی الحلی من طریق شعبه و الثوری عن سعد بن ابراهیم عن
عن امرأة ابن عمر سئله الثوری صفیه عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا ذابغ الاحقاب
فقد طهر چون و باغت و اده شد چرم را پس ختمین پاک شد و باغت بر استن پوست با آنچه گندگی و تباهی آنرا برده و خواه باهویه و خواه باغاب داون
بجز خشک شدن و در باز گذاشتن و آواز آب بجز هر روزن کتاب چرم مطلقا باین پیش از باغت و بعد از باغت اویم گویند و طهر بفتح با و کسر و ضم آن است
لغت است حکما و ابریاک فی مشقه و یضیه الفاموس و طهارت چرم بد باغت ثابت است با اتفاق ایما در لونه خواه میدن باشد خواه مذبح ماکول هم بود یا غیر آن
الا انک بعض اصحاب امام احمد را با اب میته کلام است و محققان ایشان بر طهارت اند و پوست خنجر بر او آدمی ازان مستثنی است آدمی از جهت کرامت
و خنجر بر سبب امانت و در کتب اختلاف است و صواب آنست که دردی بخش العین نیست مثل خنجر و زره امام محمد فیل حکم خنجر دارد و زره ابویضیه و ابویضیه
و دیگر اینه پنجین است و از سلف منقول است که با سخنان شوقی است فیل و جز آن اشغال میگردند و او با آن می نمودند و شانه میگردند و تیبقی از آنس آورده
که آنحضرت را نشان بود از عجاج و آورده اند که برای فاطمه رضی الله عنهما و دستانه خرید از عجاج و مشهور آنست که علاج نام دندان فیل است و بعضی محدثان
گفته اند که تم حیوانی و غیرت در بانی که از قبل خوانند و بعضی گویند نام سلحفاه است که ذاقی اشعه الممعات رواه مسلمة بهذا اللفظ و عند
الاولیة و زره ابویضیه و ترمذی و نسائی و ابن ماجه باین لفظ است ایما اهل ذبیح هر کدام چرم که باغت و اده شد پس ختمین پاک شد و رواه ابی
و ابن جهمان و زواهد الدارقطنی بابنا و علی شرط الصحة و قال حسن گفت ترمذی حسن صحیح و رواه الخطیب فی تخمین النشابین حدیث جابر بن سلمة بن

الحقیق بضم حاء وفتح حاء وشدید باسے موحدة لسوره وقاف واول حدیث بار امتنع فرمائند نام محمد بن یونس در بصیرت و نیت سلمه ابوسان است روایت کرد از زینب بنت علی بن ابی طالب و غیره
المبتدئ بها و باغت طهرت پوستهای مردار پاک کننده است و لفظ احمد و ابو داود اینست که آمد آنحضرت در غزوه جحک بر اهل تاهه پس
تا گاه وید مشک آویخته پس طلبید آب گفتند که این مشک از پوست سینه است که باغت داده شده است فرمود باغت وادون او پاک کنند و باغت
و در حدیث ابن عباس است که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بگو سفندی مرده پس گفت چرا انتفاع نگرفتید با آب او گفتند مردار است فرمود چنین
نیست که حرام است خوردن آن و آیا نیست در آب و قرض آنچه پاک گرداند در ارواه الدار قطنی و البیهقی و صحیح ابن حبان و غیره نیز از روایت
کرده با لفظ چند نزد احمد و ابی داود و نسائی و بیهقی و ابن حبان از سلمه بن ایمن لفظ آورده و باغ اللویم ذکات و در لفظ و باغها ذکات و در لفظ
و باغها ظهور ما و در لفظ ذکوة اللایم و باغ و فی الباب احادیث بمعناه و درین حدیث دلالت است بر آنکه و باغ مطهر جلوه میدهد هر حیوان است که ظاهر
میشود و بان ظاهر و باطن و درین مسند هفت قول است اول آنکه و باغ مطهر پوست هر مردار است در ظاهر و باطن خاص نیست بجزی از ان موافق
ظاهر حدیث ابن عباس و ابن مرویست از علی کرم الله وجهه و ابن مسعود و هو اظهر الاقوال و لیلادوم آنکه و باغ مطهر هیچ شیئی نیست مالمین مرویست از جماعتی
از صحابه و دلیل ایشان حدیث عبداللہ بن عکیم است که روایت کرد از اشافعی و احمد و بخاری در تاریخ و ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی
و ابن حبان و لفظ وی اینست که آمد بار کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پیش از موت و سه که سودمند نشود یا ز خود مرده پوست و نه پنی و ترمذی گفته
حسن است و نه بامام احمد عین بود و میگفت که آخر الامرین همین است بعد از این مذبح را ترک داد و این حدیث را تاریخ حدیث ابن عباس گویند
و جوابش بچند وجه است یکی آنکه حدیث مضطرب است در سند که گاهی از کتاب آنحضرت و گاهی از مشایخ مجتهدین و گاهی از کسیکه آن کتاب را خوانده و روا
کرده و هم در متن که مروی است بغير تعقید و این روایت اگر است و مروی است بقید یکماه یا دو ماه یا چهل روز یا سه روز پیش از انتقال آنحضرت صلی الله
علیه و سلم و نیز سلسل است بار سال نیز که ابن عکیم از آنحضرت نقل کرده و نیز بافتتاح زیر که عبدالرحمن بن ابی لیلی از ابن عکیم سماعت ندارد و لهذا امام احمد ترک
کرده قول بان کما قال عنه الترمذی دوم آنکه قوت نسخ ندارد زیرا که حدیث و باغ اصح است از ان و راوی وی مسلم است و مرویست بطرق متعدد و
از جماعه از صحابه و کتاب است که نسخ مشاخر باشد و نیست دلیل بر تاخر حدیث ابن عکیم و چون نسخ تمام نشد متعارض شد بعد از حدیث ابن عکیم و حدیث ابن
عباس و من مؤا و وقت تعارض بر وجه ترجیح کنند یا قوت نمایند لیکن اینجا خود تعارض نیست زیرا که تعارض حکام استوار میباشد و مساوات اول
در اینجا سقوط است بسبب آنکه این حدیث ضعیف است و حدیث ابن عباس صحیح و با ابن عباس راویان دیگر بسیارند سوم آنکه اباب نام چرم غیر مدبوخ
کافی القاموس و نهایت و بعد و باغ نامش قریب شون باشد و نیزم انجوهری و چون هر دو امر محتمل شد هر دو حدیث در صورت تعارض وارد شد پس جمع کرده
میان هر دو باین طریق کنی از انتفاع با اباب تا وقتی است که مریغ نشده است و چون دباغت داده شد تا مشاباب مانند آهن داخل تحت نمی هم نخواهد
و هر جمیع حسن قول سوم آنکه جلدی که دباغت ظاهر میشود جلوه میدهد ماکول است لا غیر و عموم ایما اباب مریغ را و است چهارم آنکه و باغ مطهر جلوه میدهد
جز خنزیر که او را جلد نیست و این مذبح خفیه است پنجم آنکه مطهر است الا حوک را لقوله تعالی فانک لا تجسی زیرا که ضمیر زاج است بسوی حوک و در آیه حکم
است بر جمیع تمام و سه و دومی مقیض علیه است در نجاست و این قول شافعی است ششم آنکه مطهر همه است لیکن تطهیر ظاهر نیابطن پس استعمال
شود در ریاسات نه مائعات و نماز گذاردن بروی نه و روی و این قول مرویست از مالک بن حبان و حدیث عند التعارض پنجم آنکه ما از است از انتفاع
بجلو دیت اگر چه غیر مدبوخ باشد ظاهر او باطن بدلیل حدیث بخاری از روایت ابن عباس که گذشت آنحضرت بگو سفندی مرده فرمود چرا منتفع نشد

باب او گفته که مرادست فرمود انما حرم الکله و بنو ذی الزهری و جواب داده اند که این حدیث مطلق نیست پس مقید باشد بحدیث دیگر
 و سخن میمونه ام المؤمنین رضی الله عنهما بنت حارث بلالیه عامر بنی نامش بزه بود آنحضرت میمونه نام کرد و در طهارت زیر مسحود
 بن عمر و ثقفی بود چون او را بگذاشت ابورهم زنی گرفت و بگرد سپس بقصد آنحضرت آمد بجاه ذیقده سه هفتم در عمره قضیه بموضع سرش که برده
 میل از که تمعظمت و وفات وی نیز در موضع سرت در سه شصت و یک یا سیصد و یک اتفاق افتاد و قبل غیر ذلک حضرت ابن عباس رضی الله
 بروی نماز گذاشت و وی خواهر ام الفضل زن عباس و خواهر امام زین العابدین است و آخر ازواج رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم که بعد از
 زنی دیگر نمانده است روایت کرده از وی جامع منعم عبد الله بن عباس رضی الله عنهما قالت من رسول الله صلی الله علیه و سلم و انما
 گفت میمونه گذشت آنحضرت بگو سفند سه مرده که میکشیدند از چند مراد زقریش فقال لواء اخذتموها باها پس فرمود کاش بر کفیه شما پوست
 اورا فقلوا انهما میتة گفتند این شاة خود مرده است پوست او را چگونه گیریم فقال يطهرها الماء والقرظ فرمود پاک گیرید
 آنرا آب و قرظ بقتلین برگ درخت سلم که لوی پوست بپزند تا نوی در شرح مسلم گفته جائزست دماغ برشی که خشک کند فضلات جلد را و طیب گرداند آنرا و از
 از فساد بچوب و قرظ و قشر بزمان که جز آن ازاد و بی طاهره و حاصل نمیشود و باغت با قصاب مگر زرقه خفیه و نجاک خاکستر و نمک علی الاصح انتهى گویم از هر گیاه
 نشب بیشین بجز موم و صندل و سبزه است مثلاً بزر جلیج و غیر وی گفته بمثلت است جوهری گوید و آن گیاهی است خوشبو از طعم انتهى و مالک و ابو داود از حدیث عائشه
 آورده اند که امام کرد رسول خدا متع گرفت از چرمای مراد وقتی که دباغت داده شوند یعنی بطریق اباحت شیخ در ترجمه گفته و اگر بلا خلاف از مناعت
 مال و اسراف امر استجاب مراد و از نذیر صورتی دار و انتهى اخراجه ابو داود و النسائی مصنف در تخفیف طرق این حدیث حکم بسیار کرده و در طرق
 حسن و در طریق ضعیف و در طریق منقطع و در طریق مسلف و نسبت تخمین وی بسوی شافعی و بخاری در تاریخ و ابو داود و
 نسائی و ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی و ابن حبان کرده و گفته که ترجیح در اینجا بعارضه است باینکه احادیث داله بر دباغت اصح از قول بموجب انها باین
 است که اباب نام حرم است قبل دباغت و بعد دباغت نامش شن و قره است حمل کرده است برین ابن عبدالبر و بیهقی و هم منقول است از نضر بن شیبان که
 کرده است بدان جوهر که این شایین گفته که چون احتمال بر دو امر شد و قول آنحضرت این است که هر اباب که بدباغت شد طاهر گردید پس آنرا بر اول
 جماعین المحدثین و جمع میان هر دو و تخصیص است باینکه سنی عنه جلد خاک و سنگ است زیرا که حرم این هر دو دباغت کرده میشود گفته اند که محمول
 بر باطن جلد در نهی و بر ظاهر آن در اباحت و الله اعلم انتهى و سخن ابی ثعلبه بفتح مثله و لام مفتوحه نام وی جوهر بن ناشب است مشهور است
 بکنیت بجیت کرد در شجره و فرستاد او را رسول خدا بسوی قوم او پس سلمان مشرک قوم وی و سهم بر آورد برای وی آنحضرت سعد بن خبیروا قول کرد
 شام را و مرده در سه نهمین بغضه گفت اندر زمان ملویه الحششی بغم غامض شین مجتهدین است بسوی خشن بن النیر که قبیله معروف است
 قال قلت يا رسول الله انا باض تقو ما هلك الكتاب اذنا كل في انية حضرت گفت ابو ثعلبه گفت ای رسول خدا برستی که ما در زمین اگر چه
 هستیم که اهل کتاب اند آیا جائزست که بخوریم در آوند های ایشان قال لا تا کوا فیها فرمود بخورید در آوند های ایشان اگر بایستد آن ظروف را در اینجا
 دلالت است بر نجاست آنکه اهل کتاب این نجاست بنا بر طوبیت اینهاست و نصره ابن حزم و نیز استدلال کرده اند بقوله تعالما المشركون نجس
 و کتابی را مشرک نامند زیرا که مسیح و غیره را این الله گویند و نزد دیگران طوبیت ایشان پاک است و پس گفته و هو ای قول تعالی و طعنا هم الذین
 او قول الکتاب جل لکم و طعنا مکم جل لکم و منکره آنحضرت از مزایه مشرک و در حدیث جابر است که غزا میکردیم همراه آنحضرت وی میگفت
 باوند باغی مشرکان و استقیما ایشان و میبانی کرد آنحضرت زیرا انتهى الا ان لا تجدوا غیرها فاغسلوها و کوا فیها مگر آنکه نباید غیر آن

آوند با پس نشوید آنرا بخورید در این ظاهر حدیث در آنست که اگر ظرف دیگر ظرف ایشان یا بد در ظرف ایشان بغسل نیز بخورد از جهت عدم ضرورت
 لیکن فقها گفته اند که با نرست استعمال آنیه ایشان بعد از غسل سبب کراهت خواهد ظرف دیگر یافته شوند یا خیر پس محل کرده شود کراهت در حدیث بر آنکه مراد
 ظرفی است که می پزند در و سگوشتهای خوک و می نوشند در آن شراب و مستانند برای نجاست از جهت استنطاق طبیعی هر چند شسته شود و مراد فقها
 آن بودانی است که مستعمل نیستند در نجاسات فائبا ذکره ابو داؤد فی سننه صحیحاً نقله البرادعی و لفظ ابو داؤد اینست که او شان می پزند در دیگهای خود گوشت
 خوک و می نوشند در آوند های خود شراب را و راه احمد ایضاً متفق علیه در سبل گفته این حدیث مطلق است و حدیث ابو داؤد مقید باینه مطبوعه
 پس محمول شود بر مقید و بخیر است معتقدان عام است از معنی شرعی و قبل معناه ذو نجس زیرا که اهل کتاب مشرک اند و مشرک ایشان بمنزله نجاست است چه
 طهارت نمی کنند و غسل و اجتناب از نجاسات پس گویا نجاست ملائس ایشان است و باین تمام میشود جمیع میان این حدیث و آیت مانده و احادیثی
 که بر وفق حکم مانده است و آیت مانده اصح است در مراد انتقی و ابن عمر بن حصین بفتح حاء و فتح صاد و ملتن و سکون تحتیه از صحابه مشهورین
 اسلام آوردند در غیر همراه ابو هریره و تاسی سال بر بستر بیماری افتاده ماند ملائکه سلام میکردند بروی یکبار داغ کرد باز ملائکه را ندید چون بشد باز آمدند
 ابن سیرین گفت نبود در بصره هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم اقوم و افضل از وی کنیت عمران ابانجید خزاعی کجی است مرود در بصره سنه
 پنجاه و دو یا سه روایت کرد از وی ابو جابر و مطرف و زکریا بن ابی اوفی رضی الله عنه ان التبیح علی الله علیه و سلم و اصحابه توضوا

من مزاد اصحابی مشرب که بدستیکه آنحضرت و باران او وضو کردند از کجالی زن مشرکه و درینجا دلیل است بر طهارت آوند های مشرکان و بر
 طهارت پیشه مطبوعه زیرا که کجالی وی از طرد و باغ مشرکین بود و باج ایشان سبب شبهه مراد است و نیز دلیل است بر طهارت مطبوعه مشرک زیرا که
 زن مشرکه مذکوره مباشرت مذکور بود و آن کمتر بود از دو و قلده زیرا که ایشان تصریح کرده اند باینکه شتر مقدارد و قلفی بر دارد و هر که میگوید که مطبوعه ایشان
 نجس است این حدیث دلیل است برومی متفق علیه فی حدیث طویس و نیست درین حدیث دراز تصریح باینکه وضو کرد از کجالی زن مشرکه
 زیرا که صحابه زنی را با دو کجالی آب نزد آنحضرت آوردند و آنحضرت آب از آن هر دو در آوند ما گرفت و آنچه خواست گفت باز و پس او پس مردم
 از آن نوشیدند و آوند های خود بگرد و هر که جنب بود بکلم آنحضرت از آن آب غسل نمود و زن که مزاد های خود را باز گرفت و آن هر دو زیاده از پیشتر
 بداد گوید و انتقی پس درین حدیث اگر چه تصریح بوضو نیست لیکن کافی است در دلالت عطا نمودن آنحضرت جنب را آب او تا غسل کند بان فاهم و من

النس بن مالک رضي الله عنه ان قدح النبي صلى الله عليه وسلم انكسر بهرتيكه ساغراب لوز آنحضرت بشکست فالتخذ من
 الشعب من فضله پس گرفت بجای شکست می زنجیری از نقره شعب بفتح شین بجه و سکون همله لفظ است مشرک هر چند معنی مراد
 در اینجا صدق و شوق اوست و تسلسل بفتح سین اول سکون لام ففتح سین ثانی یعنی رسانیدن چیزی بچیزی است یا بکسر اول بفتح زنجیر آهنی و مانند آن در
 سبل گفته ظاهر آنست که مراد اول باشد پس بفتح اول باید خواند و در حدیث دلیل است بر جواز تضییب انا بفضله و نیست خلاف در جواز وی لیکن اشتغال
 کرده اند در واضح سلسله جبهقی از موسی بن یارون یا غیر وی حکایت کرده که جاعل سلسله انس است نه آنحضرت و جز هم به این الصلاح زیرا که لفظ روایت و
 جعلت است اما مصنف در تلخیص گفت که در وی نظرت زیرا که در بخاری از حدیث عاصم اخول آمده که دیدم قرق آنحضرت را نزد انس بن مالک که
 شوق شده بود پس نسبت آنرا بسیم و ابن سیرین گفته در وی حلقه از آهن بود پس خواست انس که بجای وی حلقه از زریا بسیم گرداند ابو طلحه گفت متغیر کن
 چیزیست که ساخت آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گذاشت انس آیین لفظه بخاری است و حتمی که ضمیر در قولی می است آنرا بسیم مانده باشد
 بطرف آنحضرت و حتمی که بسوی انس که قال البیهقی مگر آنکه آخر حدیث دلیل است مراد اول را واقع متغیر نشد از حال اول بود که بر عهد آنحضرت بود انتقی

در سبل گفته این سلسله که انس تغیری خواست غیر حلقه نذکرست پس ظاهر آنست که ضمیمه عامه است بسوی آنحضرت و هر چه که ذکر انتهی اخراجیه البخاری و دارقطنی با زهدش این عمر آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر که بخورد آب در ظرفی از طلا و نقره یا بخورد در ظرفی که در آن چیزی از طلا و نقره است پس نوشند و میکشد خرم جرمه در شکم خود آتش دوزخ را یا آواز میکند در شکم وی آتش دوزخ مراد از قول آنحضرت که دروسه چیزه از طلا و نقره است ظرفی است که در وی بجهای طلا و نقره زده باشد طبیعی از نووی نقل کرده که اگر همین سب خرد باشد بر قدر حاجت حرام و مکروه نبود و اگر کثیر و عریض بود حرام است انتهی و در هدایه گفته که آب نوشیدن در آن مفضل است و تمحیکه در موضع و آن نبود و همچنین در آن مضمین بود نیز که کتاب فیه برای نواری است بنی برینت اگر بر موضع مباح منع کند نیز بواسطه طین بر قدر است که از کاسه سفور و اما اگر طین از کاسه سفور و بر جای دیگر است بخورد بواسطه است انتهی

باب ازالة النجاسة

باب در بیان دور کردن نجاست و پلیدی با وجود انواع نجاست لفظ سفور آوردن برای آنست که اصل در مصدر عدم شنیدن جمع است یا اعتبار جنس نموده و جنس از باب سماع یتجمع و گرم نیکرم هر دو آمده سخن انس بن مالک رضی الله عنه قال سئیل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن الخمر گفت انس پرسیده شد رسول خدا از خمر بدتر حکم می دهد یا از آنچه تبا گرداند آنرا این حدیث متمسک شافعی واحد و مالک است در تخریج و تجزیس کرده و حلال نیست سرکه ساختن شراب با نداشتن نمک یا پلایه یا جز آن از آنچه تبا گرداند آنرا این حدیث متمسک شافعی واحد و مالک است در تخریج و تجزیس کرده خمر و زود خفیه جائز و حلال است این حدیث بخت است بر ایشان و نیز در مسند آمده از حدیث انس که گفت آمد مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در کف او تیمان بود و نود آن مرد خمر و قتی که حرام شد خمر پس گفت ای رسول خدا نسازم این خمر را سرکه فرمود مساز پس بخت آن مرد خمر را تا آنکه روان شود وادی و لفظ حاکم و بهیچ از حدیث انس اینست که بودند در کنار ابی طلحه تیمان پس خرید کرد برای آنها خمر پس فرود آورد خدای تعالی تخریم وی و آمد ابو طلحه نزد آنحضرت و ذکر کرد این ماجرا را و گفت آیا گردانم آنرا سرکه فرموده پس بخت آنرا و بظن احمد و ابو داؤد از حدیث انس اینست که پرسید ابو طلحه آنحضرت را از طایع تیمان که وارث شد خمر را فرمود بریز آنرا گفت ابو طلحه آیا نسازم آنرا سرکه فرموده و در مختصر هشتمین این حدیث را نسبت کرده است مسلم و او را حدیث دیگر است مانند آن از جده الدارقطنی و احمد بن حدیث ابی سعید خوه و درین باب است از جابر و صحیح عن عمر بن الخطاب و معلوم نمی شود برای وی مخالفی از صحابه شیخ زر جبه گفته دلیل حنفیه اطلاق قول پیغمبر است صلی الله علیه و سلم نعم الا دام اخل و از جهت زوال وصف مفسد و اثبات صفت صلاح و اصلاح مباح است و نمی ازان اگر بود در ابتدا سب امر بود بخت منع آنرا خمر اما بعد طول عهد حرام نباشد و روایت کنند که خیر حکم نخل خمر کم یعنی بهترین سرکه شام سرکه شام است انتهی گفت کاتب حروف عفا الله عنه است لان حدیث نعم الا دام اخل تمام است زیرا که اصل حدیث بر روایت جابر رضی الله عنه اینست که بدستیکه آنحضرت در خواست کرد از اهل خود اؤم یعنی ناخورش را پس گفتند که نیست نزد ما مگر سرکه پس طلبید آنرا و خوردن گرفت و گفت خوش ناخورش سرکه است خوش ناخورش سرکه است رواه مسلم پس در و این حدیث در مدح سرکه است و کفایت کردن و عوض ناخورش دیگر اگر موجود نباشد در آنکه سرکه هر چه خمر باشد یا غیر آن حلال است و همچنین تعلیل بزوال وصف مفسد منظور نیست زیرا که حرمت غیر قطعی است وصف سرکه و روی موجود باشد یا نباشد حکم و سب تخریم است و لهذا تصریح فرمود یعنی از سرکه نعتن خمر با وجود علم بزوال وصف مفسد و آوردن نخل در اول امر و مانند آن بعد طول عهد محتاج حذرت احتمال حرمت در علت و حرمت چیزه کافی نیست و روایت خیر حکم نخل خمر حدیث و ابی است از روایت شیخ بن زیاد و ابی الزبیر از جابر فرمود که این منفره همانست که او را هشام گفت خوانند وی صاحب مناکیست نزد ابی حدیث گویند مناکی بسیار است عطاء بن ابی رباح و ابی الزبیر روایت کرده و از عباده بن شیبی حدیث غریب موصول آورده و نیز دلیل حنفیه حدیث فرج بن فضال است از یحیی بن سعید

از عمره از ام سلمه و در وی اینست که ما بخل خل خمر جاگ گفته متصرفست بدان فرج از یحیی دوی از کسانی است که حجت گرفته نمی شود حدیث وی و صحیح
 نشده است تحلیل خمر هیچ وجه و تفسیر کرده است آنرا فرج باینکه مستغیر شود و خمر و سرکه که در و پس حلال شود و مرتفع میشود و خلاف باین تفسیر و در قطنی گفته
 عبد الرحمن بن مهدی که حدیث منکره از فرج بن فضاله و میگفت که و سے روایت کرده است از یحیی بن سعید انصاری احادیث مقلوبه منکره و گفت
 بخاری فرج بن فضاله منکره حدیث است حافظ ابن القیم شرح در اعلام الموقعین بعد ایراد این روایتها گفته که اهل مدینه همیشه انکار میکردند این را تا حکم
 از قتیبه بن سعید آورده که گفت آدم بمدینه با یام امام مالک رفتم نزد قاضی و گفتم هست نزد تو سرکه خمر گفت سبحان الله فی حرم رسول الله بعده گفت
 آدم بعد موت مالک ذکر کردم این معنی را با اهل مدینه پس انکار نکرد بر من هیچ سیکه و آنچه مروی است از علی بن ابی طالب رضی الله عنه از ساختن وی سرکه
 خمر و از عایشه که لایس است پس آن خل خمری است که خود بخورد و بے اتخا و سرکه که در وید پس روایت مغیره و فرج چه قسم معارض ابن احادیث و آثار صحیح
 محفوظ از رسول خدا و تابعین خواهد شد انتهی و در حدیث گفته چون خمر سرکه که در و حلال است خواه بچیزے انداختن در وے که در و یا بے آن بخت پیرانی در و
 خادون مثلاً و شافعی گفته حلال است اگر بچیزے انداختن شود در یک قول و اگر بے انداختن شود در یک قول انتهی گویم اتخا و در حدیث تفسیر کرده
 بعلاج و ظاهر حدیث اینست که اگر آنرا بعلاج سرکه سازند غیر حلال و غیر طاهر باشد بهر علاج که باشد اگر چه بقتل بے از سایه یا قیاب بود یا عکس آن اما
 شراب بے که بفسخ و سرکه که در و بدون علاج پس آن طاهر حلال است و سرکه که در و در خل خمر است قیل است بیکه آنکه چون خمر بے قصد سرکه که در و حلال
 و چون بقصد سرکه که در و حرام دوم آنکه حرام است هر سرکه که در و که در و مطلقاً سوم آنکه سرکه که در و است اگر چه متولد باشد از خمر بقصد بود یا بے آن مگر آنکه فاسد
 آنست زیرا که چو گذاشت آنرا تا آنجا که خمر شد سپس سرکه که در و انید آنرا و اما دلیل بر حلت خل خمر پس اینست که این خل خل است شرعاً و لغتاً و گفته اند
 که چون شراب را سرکه که در و خواهد آب از انگور افشوده پیش از خمر شدن وی و برابر آن سرکه خالص در وے بیندازد که در و ضرورت آپ نکور سرکه شود
 و هرگز خمر نکرد و انتهی گویم این قسم سرکه که در و خمر نتوان گفت بلکه سرکه انگور است که در و خمر نتوانست که خمر را گرفته بعلاج یا بغیر آن سرکه سازند و هر چند لغتاً و
 شرعاً اطلاق خل بر خل خمر صحیح باشد اما اینجا نص صریح مانع است از اجزای حکم خل بر آن سرکه شراب بے که بقصد سرکه شود و جمعی بر این حلت وارد و الله اعلم
 آنچه مسلم و الترمذی و قال حدیث حسن صحیح گویم ایراد این حدیث در باب ازالة نجاسات مشعرست باینکه خمر نجس است اما علماء از احتیاط
 در نجاست طهارت می شوکانی رحم در مختصر گفته نجاست غلط آدمی و بول او است مطلقاً مگر بول رضیع و لعاب کلب و مرغین و خون حیض و گوشت خوک
 و آنچه سوا می اینست در آن خلاف است و اصل طهارت است بر بنی آرد از طهارت مگر ناقص صحیح که معارض نشود و او را مساوی یا مقدم بر وے انتهی و در
 شرح مختصر گفته زیرا که اصل بودن طهارت معلوم است از کلیات و جزئیات شریعت و شک نیست که حکم نجاست چیزے مستلزم تکلیف عبادت و اصل بر آن
 است خاصه در امور عامه البلوی و آنحضرت ارشاد کرده اند ما را بسکوت در آنچه سکوت کرد از ان خدا و فرمود که آن عفوست پس در شیا باینکه هیچ دلیل بر نجاست
 وارد نیست هیچ یکی را از عباد الله نمی رسد که از پیش خود حکم نجاست وی کند مگر در اے فاسد یا بخلط و استلال چنانکه بعض اهل علم کرده اند که هر چه را
 حق تعالی حرام فرمود نجس است و گمان کردند تلامذم حرمت و نجاست با هم و این نعم شان البطل باطلات است زیرا که هرگز تخیرم چیزے دلالت بر نجاست آن چیز
 نماید و در بطلان بقدره و تعیین نه بالترجم پس تخیرم خمر و میته و دم سفوح و لالت نمیکند بر نجس بودن اینها و از نجاست که چون شایع دانست که بعض است درین
 غلط کنند فرمود حرام نیست از بیته مگر خوردن او بر اے دفع ظن مذکور و اگر مجرب تخیرم مستلزم نجاست باشد باید که مثل قوله تعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ اَمْثُلُ الْاَنْثَى
 و ال باشد بر نجس بودن این زنان حال آنکه مسلمان زنده باشد یا مرده نجس نیست چنانکه صحیح از آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شده است و همین است حکم
 اعیان مخرم هیچ از لام و انصاب و نبات و شایسته منکره باصل خلقت که بالاتفاق طاهر اند اگر گویند که تصویب نجاست و در نجس است و در کسبت شی و ال بر نجس بود

اوست چنانکه نجاست سرگین و لوم غیر بیس در قوله تعالی اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْكَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ جَسَدًا
حکم نجاست غیر متوان کرد که در غیر دین کریمه مقرران با نصاب و از کلام واقع شده و این فریضه مبارک است معنی رجسیت را بسوسه غیر نجاست شرعی و لهذا
قوله تعالی اِنَّمَا الْمَشْرِكُونَ رِجْسٌ زَبْرًا لِّئَلَّا يُصْحَبُوا فَمَنْ تَبِعَ مِنْكُمْ لَئِيْلٌ مُّسْرِئٌ مُّذْمُومٌ مَّا وَعَدْنَاهُ وَإِنَّا لَمُتَّبِعُونَ
از او نیز ایشان و خوردن و فرو دادن ایشان بسجده پس این دلیل است بر آنکه مراد نجاست درین آیت غیر نجاست شرعی است بلکه از شرک و این آیت
بر وجهی وارد است که محتاج زیادت نیست چنانکه فرمود در حق و فد ثقیف و وقت نزول ایشان در مسجد که نیست بر زمین از نجاست قوم خزیره بلکه از نجاست
ایشان بر نفس ایشان است و بعد بخالات است بر یکدیگر این نجاست حکمی نه حقیقی و تعبدی نجاست حقیقی است نه حکمی و آنچه وارد است در نجاست سعادت است
باز رجح از وسه و شک نیست که عمل متعین است بر راجح بان اگر تعارض مساوی است پس بحسب آن اصل عدم تعبد باشد تا ورود و سور و خالص از شوب معارض
یا راجح بر خلاف واجب است منصف را قیام بمقام منع و عدم تزخیر از آن که بخت شرعی است و در روایت است از انس بن مالک رضی الله
عنه قال قلت للنس لما ن یوم خبیر امر رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا طلحة هرگاه بود روز خبیر که فرمود رسول خدا ابو طلحة که ندا
کند فدای ان الله و رسوله بنهیا نکند پس ندا کرد و بدستی که خدا و رسول او نبی می کنند شمارا بنیایان بصیغه تشبیه است ثابت شده که آنحضرت
خطیب است که در خطبه خود و من بعصما گفته بود بنس خطیب القوم فرمود و نیز این جمع در کلام آنحضرت آمده که احب الیه ما سواها پس تعارض شد میان روایات
و جواب داده اند که نمی خطیب برای آنست که مقام خطابت مقتضی بسط و ایضاح است می بایست که بجای ضمیر اسم ظاهری آورده و نه جمع بین ضمیرین دیگر آنکه
آنحضرت را جمع بین ضمیرین می رسد نه غیر وی را بنا بر علم و سلم بجلالت و عظمت وی تعالی عن حصر احقر الا هلیة فانها رجس از غرور
گوشت خزان خانگی و در حدیث ابو طلحة پیشنی است که گفت حرام گردانیده است رسول خدا گوشتهای خزان خانگی را و در نجاست از خزان حشی که آنگوهر که بزود آن جلالت
با تعاقب و هم صحیح است از حدیث جابر که فرمود آنحضرت روز خبیر از محوم حمر الیه و اذن داد در محوم حمر و بخاری و مسلم است از حدیث ابن عمر و در حدیث جابر است آن
حزین و در حدیث ابن عمر که فرمود رسول خدا روز خبیر از گوشتهای خزان انسیه کسب هر چه منسوب بانسیه انسان بضم حیر نیز می خوانند از انس حدیث و همچنین نیز آمده
بمعنی انسان و گفت زاهر سلمی که من برین حال که می افزودم آتش را نیز دیدگما بگو شتهای خزان که ناگاه آواز داد آواز و در هنده پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که پیشک
رسول خدا نبی سفیر ما بشمارا از خوردن گوشتهای خزان رواه البخاری و فی الباب غیر ذلک مستفق علیه و درین احادیث دلیل است بر تحریم محوم حمر الیه
و باین قائل اند جمیع صحابه تابعین و من بعد هم و ابن عباس رضی الله عنه بعد از تحریم رفته در بخاری از وسه آورده که گفت تمیذ نامم که نمی کرد آنحضرت از آن بسبب
باز بر او حرام کرده شدند در سبب گفته ضعف این قول غیر مخفی است زیرا که اصل درنی تحریم است اگر چه عدت وی مدار معلوم باشد که استدلال کرد ابن عباس
بقوله تعالی قل لا اجد فیما آویذ الی محرمها در جواب سائل از تحریم وسه و حدیث غالب بن الحبحر که نزد او دوست و در وی اینست که اطعم اهلک
من سنین محرک و جواب داده از آن باضطراب حدیث بیعتی در سنن خود گفته که این حدیث مختلف الاسناد است و مثل وی معارض احادیث صحیح تواند شد
انتهی و نیز در سبب گفته ذکر کردن مصنف این هر دو حدیث را در باب نجاست یعنی برین است که تحریم را تمییز لازم است و هر قول اکثر دور و خلایق است
و حق آنست که اصل در اعیان طهارت است و تحریم را نجاست غیر لازم چه حشیشة محرم است و طاهر و همچنین جمله عذرات و سموات قائله نیست دلیل بر نجاست
آنند که نجاست را تحریم لازم است و لکنس زیرا که حکم نجاست منع ملامت اوست و در هر حال پس حکم نجاست معین حکم تحریم اوست بخلاف حکم تحریم که
بیس حریر و ذهب حرام است و حال آنکه این هر دو طاهر اند بضرورت شرعی و باجماع و چون ایمنی معلوم شد پس تحریم محرم که مخصوص علیه است مستلزم
نیست بر آن نجاست آنها بلکه لایست از دلیل دیگر بر آن و در اصل طهارت که مستفق علیه است باقی خواهد ماند و هر که مدعی خلایق این باشد جوری است

که دلیل بیارو و همچنین آوردن مصنف حدیث ابن خارجر را دلیل بر طهارت لعاب بعد از ضرورت نبود و اگر دماغ الاویم طهورة وارد نمی شد قائل میشدیم که
مردار زیرا که دارد در قرآن تحریم لکل اوست و لیکن حکم کردیم بنجاست و سه بجهت قیام دلیل بر نجاست وی غیر دلیل تحریم است و عین عمرو بن
خارجه انصاری است و در حدیث اهل شام و بود عیث ابی سفیان بن حرب و روایت کرده است از او سے عبد الرحمن بن عتم این حدیث را که وی شنید
آنحضرت صلی الله علیه و سلم را که میفرمود در خطبه ان الله قد اعطی کل فی حق حقه فلا وصیة لوارث لرضی الله عنه قال خطبت ان الله صلی الله
علیه و سلم یعنی و هو علی راحلته و لعابها یسبل علی کتفی گفت عمر و خطبه کرد ما را رسول خدا در منی در این سخن و بود آنحضرت
بر سوار است خود که نام وی عصبایا صبا بود و لب دهن آن نادران میگویی بر دوش من پس در اینجا دلالت است بر طهارت لعاب ماکول اللحم فی
و هو اجماع و این مبنی بر علم آنحضرت است صلی الله علیه و سلم بسبلان لعاب بر کتف و پس تقریر آنحضرت باشد اخرج احمد و الترمذی و صحیح و حسن
عائشة رضی الله عنها ام المؤمنین بنت ابی بکر صدیق مادرش اتم رومان است بنت عامر خطبه کرد او را آنحضرت بکه و تزویج نمود در شوال
سنة عشر و وی دختر شش ساله یا زیاده بود و در آمد بروی در مدینه در شوال سنة اثنين و قیل غیر ذلک ماند با آنحضرت نه سال و وفات یافت
آنحضرت و او سه هیزده ساله بود بدون اعتبار کسر در سال فانتش و تزویج نکرد آنحضرت هیچ بکر را جز وی و طلب کرد از آنحضرت کنیت پس فرمود
کنیت کن بخواب زاده خود عبد الله بن الزبیر و بود فقیر و غنی فاضله کثیرة الحدیث عارف بایام عرب و اشعار ایشان روایت کرده است از وی جماعتی
از صحابه و تابعین و نازل شد در برات وی ده آیت از سوره نور و وفات فرمود آنحضرت در خانه و سه و دفن کرده شد در اینجا و در مدینه سنة سبع و بیستم
و قیل ثمان و خمین شب شنید هفتده رمضان و دفن شد در بیق و نماز گذارد بروی ابو هریره و بود خلیفه مردان از طرف معاویه قالت کان رسول
الله صلی الله علیه و سلم یغسل المنی گفت عائشة بود آنحضرت که می شست منی را بآب نثر یخرج الی الصلوة فی ذلك الثوب یستره بر
برای نماز در آن جامه از منی شسته و انا انظر الی اثر الغسل فیها و من میدیم اثر غسل را در آن جامه و این حدیث دلیل مالک ابو حنیفه و احمد است
در قولی مذکور بر نجاست منی و نزد شافعی و احمد طاهر است متفق علیه و بخاری این حدیث را از عائشة مرفوعاً بالفاظ مختلفة آورده در لفظه یقع
الماء و لفظه ان یقع الماء فی ثوبه و در لفظه فی یقع الماء و در لفظه ثم اراه فیها بقعة او بقعاست مگر بزرگ گفته که مدار این حدیث عائشة بر سلیمان
بن یسار است و وی از عائشة شنید نداشت و سابقاً فی هذا المشافعی فی الام حکایة عن غیره و جواب داده اند از آن که تصحیح بخاری این حدیث را و معنی
مسلم را و بر این تصحیح مفید است سمع سلیمان از عائشة و صحت رفع اوست و لمسلم و مسلم راست از حدیث عائشة لقد كنت افرکه من ثوبی
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرکا بدستیکه بودم من که بیالیدم منی یعنی خشک را از جامه آنحضرت ما لیدی فی سخت فیصلي فیها پس نماز
میگذازد در آن مصنف در تلخیص گفته و آورده است امر بفرک منی بطرق صحیح روایت کرده است آن را ابن ماجه و در مستقی از حدیث همام بن عمار که
گفت بود نزد عائشة نهمان پس جنب شد و شستن گرفت جامه را که رسیده بود او را منی پس گفت عائشة بود آنحضرت که حکم میکرد ما را بحت منی و اما امر
بنسل منی پس لا اصل است انتی تحفیه و غیره گویند مراد باین مگر کسب الغسل است و شافعی گویند حدیث غسل محمول بر نذبت است و نیست دلیل نجاست
چه غسل بر آب زخاف و لا الاذن و نحو آن نیز می باشد و فی لفظه و در لفظه مسلم راست لقد كنت افرکه من ثوبی من ثوبی بودم
من که حکم کردم منی را در حالیکه خشک می بود بناخن خود از جامه آنحضرت این حدیث دلیل شافعی و احمد است بر طهارت منی و تزویج غیره و در قطنی و بعضی
و این جان باین لفظ آمده که بودم من که بیالیدم منی را از ثوب آنحضرت و حال آنکه وی نماز میگذازد و خودی در شرح منذب استغراب این روایت کرده است
صحیح یک نسبت نمود و اما در سبل گفته رجاء رجل الصبیح و در قطنی و طبرانی از ابن عباس آورده اند که رسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم منی که میرسد

جامد پس فرمود بنابر آب بینی است و آب حلق کفایت میکند که بالای آنرا محرقه یا فخر و این حدیث را بهیچ وجه و طحاوی از حدیث سعید بن جبیر فرموده آورده و از ابن عباس موقوفه و لغت الموقوف هو المصحح و نیز دلیل شافعی اینست که منی اصل ناله و پیدایش دوستان خدایت پس چه قسم نجس باشد و ضعف این دلیل عقلی مخفی نیست چه تنی چنانکه اصل آفرینش اولیاست اصل احدی از این است پس چه قسم پاک باشد و تحقیق کند غسل نمی باشد مگر از نجس قیاس کرده اند منی را بر دیگر فضلات متقدره بدن از بول غالب بنا بر الطباب این همه بمقر خود و اسخلال آنها از غذا و بنا بر آنکه احوال موجب طهارت نجس منی می باشد

ست و جاری است مجرای بول پس مستقیم باشد غسل می بآید همچو غیره و سے از نجاسات و ذکر آنرا تسهیل امرست بجهت شدت ابتلا بران و عمل غسل بر نوب و نظافت خلایط ظاهر حدیث است و در به ای حدیثی آورده گذشته میشود ثوب از چیز لول و غایط و خون و منی و قوی و حشج در ترجمه گفته این تمام دلیل است که منی را با اشیا نجسه جمع کرده اند انتهی گویم این حدیث را ابو یعلیٰ موسلی و زرارد و سند خود و ابن عدی و کامل و در طحاوی و بهیچ و عقیلی و ضعفا و ابوالنیم و معروفه از حدیث عمار بن یاسر آورده اند و در سندش ثابت بن جلدوست و جماعه مذکوره او را تضعیف کرده مگر ابو یعلیٰ و بعضی او را مستم بوضع کرده اند لکن گفته اجماع است بر ترک حدیث و سے و بنا بر گفته معلوم نیست برای ثابت مگر این حدیث و طبرانی گفته متفرد است بدان ثابت و روایت نمیکند از حدیث عمار بن یاسر و بهیچ گفته این حدیث باطل است روایت نکرده است او را مگر ثابت بن جلد و او منم است بوضع و گفته ابن بلقن حلال نیست احتجاج کردن بوسه پس حجت باین حدیث بر نجاست منی تمام نیست و تا ضمیمه گویند محل فرک بر فرک مع غسل بعید است و تشبیه آن با فضلات قیاس مع لنس است و نیز گفته اند که منی اجادیت و رحمت و قرب منی آنحضرت است و فضلات وی صلح پاک است فلا یلحق به غیره و در آن داده اند که اخبار علیّه از فرک منی از نوب آنحضرت احتمال ارد که از جماع باشد و منی زن با وی مخلوط بود پس مستقیم نشود که تنها منی آنحضرت بود و همتا بر انبیا جائز نیست اگر فرض کنند که منی آنحضرت بود و غیر خط منی دیگر تا هم مختل است و نیست دلیل با احتمال گاهی میگویند که احتمال مشترک است پس آنها شاید بدان بر طهارت منی تمام نیست و اینکه میان فریقین درین سلسله مجادلات و مناقرات و استدلالات طولیه است صاحب سبل السلام در روشنی شرح عمده آورده اند آن کرده و در سبل گفته حق اینست که اصل طهارت است و بر قائل نجاست دلیل آوردن با باقی ایم بر اصل و ضمیمه نجاست و رفته اند منی غیر خود بود و لکن گفته اند که پاک میکند آنرا غسل پاک یا از محرقه یا فخر عملاً بالحدیثین انتهی گویم و بائذ التوفیق که آنچه درباره منی در احادیث صحیحین یا احدی آمده است چه چیز است یک غسل و دم فرک سوّم حک و حت در معنی او است این بر سه چیز طهارت نجاست است بے شبهه چه اگر ظاهره بود و سباید که در بعض اوقات آنرا بے غسل فرک و حک میگذاشتند حال آنکه این امر مستعمل نشده و هر که دعوی کند دلیل آوردن غایت مافی الباب آنکه طهارت این نجاست از شارع بود طریق یا سه طریق آمده و این در اصل نجاست قاطع نیست چه از شریعت حقه معلوم است که انواع نجاسات را انواع طهارت مقرر کرده اند طهارت غسل مسح بارض است و طهارت بول رضیح رشش است و طهارت ارض نجسه ببول نجس است و علی هذا القیاس نجسین طهارت معنی اگر قیاس است غسل است و اگر غلیظ است حک و فرک و حت است مقصود در هر نوع از آن جرم اوست و انلا جرم جائست که آن جرم نجس باشد گاه شنیده یا دیده که در آن از آن طهارت این همه تنوع طهارت کرده باشند و آنرا بے از آنکه داشته پس محل غسل بنسب و نظافت احتمال است در برابر استدلال و آن پسند نیست پس هر که قائل است بطهارت آوردن دلیل بود و لکن است زبر قائل نجاست و اشباریکه دلالت میکنند بر طهارت حدیث ابن عباس و غیره اول از صحاح نیستند دیگر به تضعیف پس معارض حدیث صحیحین می آید شد تا بر هیچ چه رسد و اطالت کلام در تمیز این سلسله و در در رفتن و روان از باب تقمق است و دل از ان در نهایت قلع و اگر فرض کنیم که طاهر است پس اتباع مقتضی آنست که با این طاهر نیز همان معادل باید کرد که از آنحضرت ثابت شده از غسل و فرک جز آنکه طاهره نصیده علی حاله بگذراند و احتیاطاً بطله طاهره و جز آن بدان نمایند و در آن جامه نماز گذارند و چون هیچ یک باین قائل نیست مال تنوع نزاع لفظی میان

والله اعلم ولما در مصنفی گفته سنی آدمی ظاهرست نزدیک شافعی بحدیث شخین عن عایشة انها كانت تسك المنی عن ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم یصل فیہ ونجس است نزدیک ابی حنیفه و مالک غیر آنکه ابوحنیفه میگوید فركه باس كفايت میکند و مالک میگوید كفايت نمی کند و اقوی نزدیک فقیر قول مالک است زیرا که شستن عمر ثوب را درین وقت باین اہتمام دلالت میکند بر نجاست او اما حدیث کانت تسك منی نزدیک فقیر تسك فی اثنا الغسل مثل فرض و حدیث غسل دم زیرا کہ اکثر طرق این حدیث شتمل اند بر غسل مطرق شاذہ را بر همان معنی حمل باید کرد و الله اعلم انتهى **وعن ابی السخري** ايا دست صحابی غلام رسول خداست و قبل بمولاه و اورا ہمین یک حدیث است و موضع و فائش معلوم نیست قال رسول الله صلى الله عليه

وسلم يغسل من بول الجارية شسته میشود از بول دختر و یورش من بول الغلام و آب زودہ میشود از بول پسر و باین فہم است جماعت از سلف و از ایشان اند علی و امام سلمہ و ثوری و اوزاعی و نخعی و داؤد و ابن ہب و عطاء و حسن زہری و احمد و اسحق و مالک حدیث روایت است کہانی گفته و ہمین است آن حق کہ نیست محض از ان و رفته اند بعض اہل علم و حکایت کرد از مالک و شافعی و اوزاعی کہ کافی است آب پاشیدن در ذکر و انشی ہر دو و این قول مخالف احادیث صحیحہ است چہ در حدیث تفرقہ کرده اند میان زودہ و رفته اند حنفیہ و سائر اہل کوفہ بوجوب غسل بول غلام و جاریہ و این بوجوب نیز مخالف احادیث است استدلال کرده اند ایشان باؤدہ باروہ و آورده در نجاست بول مطلق و ظاہرست کہ بول جاریہ و غلام از حکم مطلق بول باؤدہ خاصہ منصرحہ مخصوص بوده است و قیاس بول غلام بر بول جاریہ در مقابلہ لفظ فاسد الالاعتبارست و آبن حزم گفته کہ بول ذکر را ہر ذکر کہ باشد آب زندہ

و این قول شاذست و دروے اہمال قید مذکورست و واجب آنست کہ مطلق را حمل کنند بر مقید انتهى و ترجمہ الله البالغہ زیادہ کرده کہ در جاہلیت نیز ہمین مقرر بود کہ بول غلام را آب زندہ بول جاریہ را بشویند پس آنحضرت ہم ہمین معنی را مقرر داشت اہل مزینہ و اہل ہم نخعی ہمین حدیث اخذ کرده اند و محمد **الله** ران اجماع قول نموده پس منتشر نباید شد باچہ مشہورست میان مردم یعنی از وجوب غسل ہر دو بول یا نضح آن انتهى و شیخ در ترجمہ تقریر سئلہ باین وجہ کرده براہ مذہب شافعی آنست کہ در بول صبی کہ ہنوز طعام نخورده است پاشیدن آب کفایت دارد و حاجت بغسل نیست و ظاہر حدیث دلالت دارد بر آن بعضی از شافعیہ فرق کرده اند میان صبی و صبویہ و کفایت نضح در اول است نہ در ثانی و زودہ امام ابوحنیفہ و مالک اہل غمہ غسل سے باید و مراد نضح در حدیث نزدیک ایشان غسل است و لم يغسل بان معنی است کہ مبالغہ در غسل نکرد و از جهت عموم دلائل کہ دلالت دارند بر غسل بول و غمہ یعنی از طحاوی نقل کرده کہ مراد نضح اینجا صحت یعنی ریختن آب از غیر مالیدن و بیفشردن و در حدیث آمدہ از عایشہ کہ خوردے را نزد آنحضرت آوردند پس بول کرد فرمود بریزند بروے آب ریختنی و بول صبی این کفایت است و لیکن در بول صبویہ مبالغہ و تاکید بیشترست انتهى و بکلمہ مخلص آنست کہ در دل گفته کہ علی را درین سئلہ مذہب است

اول مذہب حنفیہ و مالکیہ کہ غسل ہر دو واجبست ہر دو را بر سائر نجاسات بقیاس کردن بول ہر دو را بر سائر نجاسات و احادیث باب را تاویل کرده اند و ہو تقدیم القیاس علی النص دوم و صبی است مرشافیہ را و ہواصح الاوجہ عندہم و آن کفایت نضح است در بول غلام نہ جاریہ ہر دو و ہر دو سے از نجاسات عملاً بالا حدیث الواروہ بالتفرقہ بینہما سوم کفایت نضح ہر دو ہو کلام الاوزاعی انتهى و آختر ما قد سناہ من کلام الشوکانی و اکثر برانند کہ بول صبی نجسست و جزین نیست کہ تخفیفی در طہارت و سے کرده اند و حافظ ابن القیم رحمہ در اعلام الموقعین گفته کہ در غسل ثوب از بول صبیہ و نضح آن از بول صبی متحی کہ این ہر دو طعام خوار نباشند فقہار استہ قولست یکے غسل از ہر دو دوم نضح ہر دو سوم تفرقہ و سنت ہمین را آورده و این حکم از حاشیہ شریعت و تمام حکمت و مصلحت اوست و فرق در میان صبی و صبویہ بستہ و جبہ است یکے بسیار برداشتن مردان و زنان ذکر را پس بلہ سے بول و سے عامست مدین صورت غسل و سے شاق باشد دوم آنکہ بول صبی کجائی ریزد بلکہ متفرق و منتشر میگردد اینجا و آنجا پس غسل ہر آنجا کہ بول رسی باور سیدہ خیل و شوالی دارد بخلاف بول انشی کہ مجتمع می باشد سوم آنکہ بول انشی اجث و انثن است نسبت بول فکروہ ہش حرارت ذکر و طویبت انشی است پس حرارت منن بول

را سبک نگیرد و اندوختن از طوبت حاصل میشود و اینجا بسبب حرارت میگردد و این معانی مؤثره است و اعتبارش در فرق مستحسن است و همین سه فرق را در شرح مصابیح و لمعات شرح مشکو و حجة الله الباقه ذکر کرده اند و نیز حافظ ابن القیم رحم در شمال پنجاه و چهارم از کتاب مذکور نوشته که پنجاه و چهارم بر سنت مجرب صحیح حکم است در انکفاد بول غلام که چیز نخورده بفضیح نه غسل چنانکه در احادیث یحیی بن یعرب است و صحیح شده است اقتابان از علی و ام سلمه و نماید از بیچ سجالی خلاف فتوای ابن برد و پس مذکورند این همه سخن با القیاس متشابه بر بول شیخ و بجموم که در کرده نمیشود بدان این حکم خاص هر قولی نما غسل التوب من خمس من البول الغائط والمنی والدم والقهی حال آنکه این حدیث ثابت نیست زیرا که از روایت علی بن زبیر بن جده ان ثابت بن جده است و احادیثی بنا کثیر و حلولات است و اگر صحیح شود واجب گردد عمل بر دو حدیث و زده نشود یک حدیث دیگر و باشد بول در آن حدیث مخصوص ببول صبی چنانکه مخصوص شده است در بول با کول الحکم با حدیثی که کمتر است از این احادیث در صحت و شریعت انتهی استخراج بود او و النسائی و ابن ماجه و البزار و الحاکم و ابن خزیه و صحیح الحاکم و سنن البخاری و درین باب حدیثی است از انجمه حدیث علی که گفت فرمود آنحضرت بول غلام شیر خواره آب پاشیده شود و شاشه و نتررا شسته آید و اما احمد و ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجه و ابن خزیه و الحاکم و ابن حبان و اسناد این حدیث صحیح است ترجیح کرد بخاری و در اطنی صحت او را رفقا و وقتا و وصلا و ارسال و حدیث ام الفضل لبابه بنت حارث که گفت شاید حسین بن علی در کنار رسول خدا پس لغتم بی مهر خرا بدینید این جا بر خود بمن و بپوشید جامه دیگر که این را بشویم فرمود جزین نیست که آب پاشیده میشود از شاشه پشمی میشود و از بول دختر بر او احمد و ابو داؤد و ابن ماجه و ابن خزیه و ابن حبان الطبرانی و الحاکم حدیثی است از حدیث ام قیس بنت محسن و ما مثل آمنت یا جده است که در آن آورده پس خرد سال را که پسر خود را بود نزدیک رسول خدا پس شاشید آن طفل را جاده و پس طلبید آب و پاشید بر آن و پشمش آرد و در صحیح بخاری از عایشه است که گفت آورده شد طفلن نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آب تخنیک پس بول کرد و در پس تاج کرد آب را ببول یعنی آب پاشید بر او و در صحیح مسلم است از حدیث عایشه که آورده میشوند که در آن نزد آنحضرت پس نما برکت می کرد و در حق ایشان و تخنیک میکرد پس آورده شد طفلن که شاشید بر او پس طلبید آب را و در پس بول کرد یعنی پشمش آنرا و این تصریح است بعد غسل بول و مراد از تاج کردن آب ببول با مجرد آب پاشیدن است چنانکه در حدیث دیگر آمده یا مجرد پشمش آب است بر بول بدون غسل یعنی گفته احادیث مسنده در فرق میان بول غلام و جاریه چون منضم کرده میشود و بعضی با بعضی قوی میشوند و گویا که نزد شافعی این تفرقه ثابت نشده که گفت مراد بول جاریه و صبی از سنت تابعه تفرقی ثابت نشده انتهی گویم این ماجه از شافعی من حیث المعنی نقل کرده و اشاره کرده است در ام بسوسه آن و با آنکه تصریح فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بواجب درین باب بقول خود اولی بالاتباع است زیرا که این کلام با آمنت است معارض نشود و او را فعل و بر تقدیر وقوع آن مخالف قول باشد لغوی

و عن اسماء بنت ابی بکر الصدیق رضی الله عنهما مادر عبد الله بن الزبیر است لقب بذات النطاقین اسلام آورد بلکه بعد هفده سال و کلان است از خواهر خود عایشه صدایقه برده سال و مرده بعد قتل پسر خود برده روز و گفته اند به بست روز و عمرش صد سال بود در سنه هفتاد و سه بکه وفات یافت و از عمر نابینا شده بود اما تغیری در عقل و راه نیافت و در آن می نیفتاده خلق کثیر از او روایت دارد ذات النطاقین از آن گویند که کبر بند خود را در آن آورده بود شب هجرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم یک پاره سفره بست و یک پاره قرآن ان النبی صلی الله علیه و سلم قال فی دم الحیض یصیب الثوب یحییته برستیکه فرمود آنحضرت در بانه خون حیض قطع که برسد و از آن که خبرده ما را که یک را از آن چون برسد جامه او را خون حیض چه کند و چگونگی پاک کند جامه را از آن گفت چون برسد یک از شمار خون حیض پس باید که حک کند آنرا یعنی پتراشد مراد از آن عین است تحت بفتح نامی فوقیه و ضم حاء منته یعنی حکم است شعر بقصر صده بالماء پستری باید که بمالد آنرا بر انگشتان و ناخن آن بآب تقرص بفتح فوقیه و اسکان قاف و ضم کاف

وصاد همتین یعنی تداک است شتر تصحیه پستر باشد آنرا باب بشویید آنرا آب نضح و نغت یعنی یا شیدن آب است و لیکن نزه حنفیه محمول
 بر شستن است زیرا که در احادیث دیگر بلفظ غسل و اگر چه تصحیه قیه پستر نماز گذارد در آن جامه و درین حدیث دلیل است بر نجاست خون حیض
 بر وجوب غسل و بالغه در آن آن نکت و قرص و نضح بر آب اذباب اثر و ظاهر حدیث در آنست که جز این واجب نیست اگر چه از عین چیز
 باقی ماند و حکم بشستن خون حیض و حکایت او با ستخوان یا ناخن افاده نجاست او کرده و خون نفاس در حکم خون حیض است و در بقیه خونها اختلاف است
 و روایات مضطرب آمده و بر این اصلیه مستحب است تا آنکه دلیل خالص از معارضه یا مساوی بیاید و اگر قائم شود دلیل درین آیت کائنات بر نفس
 بر جمیع ضمیر طرف میتة و دم مسفوح و لم خنزیر افاده نجاست کند و لیکن دلیل مفید این معنی از نیست بلکه نزع باقی است در یک ضمیر عائد بجمیع چیزها
 مذکور است یا صرف طرف اخیر و ظاهر زمین است که راجع با قربت یعنی بلغم خنزیر زیرا که ضمیر مفرد است نه جمع و مرجع مفرد مفرد باشد و لهذا نجاست گوشت
 خشک جرم کرده شده نجاست مردار و خون غیر حیض با آنکه در صحیح باین لفظ آمده که حرام نیست در سینه مگر خوردن او هر که طالب مزید تحقیق باشد که
 زجوع کند باصول فقہ و در یاد که اهل اصول در باره آن قید که بعد از شستن بر امور مستوده آید چه گفته اند منتفق علیہ و روایت کرده است آن را
 ابن ماجه باین لفظ اقر صید و غسلیه و صلی فیہ و ابن ابی شیبہ باین لفظ اقر صیه بالمار و احمد و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان از حدیث
 ام قیس بنت محصن باین لفظ آورده اند که دورکن آنرا سنگ بشوی آنرا آب و کنار آن القطان گفتند استناد این حدیث در غایت صحت است پس
 براسے او عثی و عن ابی هريرة قال قالت خولت خولت بوبریه گفت بوبریه خولت خولت خولت خولت و او بنت یسار کما افاده ابن عبد البر

فی الاستیعاب یا من رسول الله ای پیغمبر خدا نیست مرا مگر یک جامه و من حیض میکنم در آن فرمود چون طاهر شوی موضع خون را بشوی و در آن
 نماز بگذارد گفت فان لم یذهب الدم اگر زود و اثر خون قال یکفیک الماء فرمود و کفایت میکند ترا شستن با آب و کفایتش اثره و ضرر
 نمی کند ترا باقی ماندن اثر آن آخر جبه الترمذی و احمد و ابو داؤد و ابیهقی و سنن کضعیف زیرا که در روایت ابن ماجه است ابراهیم
 حربی گفته وی سماعت ندارد از خولت مگر این حدیث و روایت کرد آنرا طبرانی در معجم کبیر از حدیث خولت حکیم با سنادی که ضعیف تر است از سند
 اول و دارمی از حدیث عایشه موقوفاً آورده که چون شست زان خون را پس زلفت باید که تغیر دهد آنرا بصفت یا زعفران و رواه ابو داؤد
 عنهما موقوفاً ایضاً در سبل گفته تغیر بصفت و زعفران براسے قلع عین نیست بلکه براسے پوشیدن رنگ می ترنماعه انتهی مصنف همین باب
 احادیثی آورده که مشتمل است بر نجاست فرودم محمد ابلیه و بی بول جاریه غلام و دم حیض و اگر بول عربی در مسجد و بلع اویم و نحوه را نیز درین بابها نقل میکند و جود می

باب الوضوء

بعض و او یعنی مصدر و بفتح یعنی آب که بدان وضو کرده شود مشهور است و تحقیق آنکه بفتح یعنی مصدر نیز آید و وضو از عظم شرط نماز است و اصل
 دروسے غسل اطراف است و ضبط بر او و هر دو دست تا رنج زیرا که در آن او اثر محسوس نمی شود و هر دو پانها شتا رنگ که دون او عضوی تمام است
 در حدیث ابو هریره است مرفوعاً که قبول نمیکند خدا نمازی که را از شما چون حدیث کرد تا آنکه وضو کند رواه اشعنان و آمده که وضو نصف ایمان است
 و فرضیت وی در قرآن نازل شده اذ اقمتم الی الصلوة الخ و این آیت منیه است لهذا محققین بر آنند که فرضیت وی در زمین است و نیست نفسی
 نامحض بر خلاف آن در فضائل وضو احادیث بسیار آمده و اختلاف است در آنکه وضو از خصائص این امت است یا نه تحقیقین بر عدم خصوصیت وی باین
 امت اند آرسے غره و تجلیل از خصائص این امت است عن ابی هريرة رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه
 قال لو لا ان اشق علی امتی لا مننهم بالسواک مع کل وضوء فرمود اگر نمی بودم آنکه در شفت انگارم من امت خود را بر اینند واجب

میگردانیدم بر ایشان و امر میکردم بسواک کردن نزد هر وضو در روز و اسب تنزد بخاری و سلم عوض وضو نماز آمده یعنی نزد هر نماز و سوق کا حدال است
 بر آنکه مقصود از نفی ایجاب تاکید استجاب است و نزد شافعی این حدیث محمول بر ظاهر است که براسه هر نماز مسواک مستحب و از نه شوکانی نیز تقدیم
 سواک در مستحبات وضو ذکر کرده و گفته بنا بر ورود امامان حدیث صحیح متواتره درین باب از قول فعل آنحضرت صلوات الله علیه و سلم بلا خلاف انتهی گویم
 و حدیث آمده که سواک از سنن مسلمین است و از خصال فطرت و از طهارات و فضل نمازی که دروسه سواک نماید بر نماز است که برای وی سواک
 کنند هفتاد و چند است از حجه احمد و ابن خزيمة و الحاکم و الدارقطنی و غیرهم و لفظ سواک بکسر سین است در لغت به فعل و بر آنکه هر دو اطلاق کنند و مؤنث
 و مذکر دروسه یکسان است و جمع وی سواک است چون کتاب کتب و مراد بدان در اصطلاح علماء استعمال خوب درختی است که آنرا اراک گویند در میان
 در دندان برای اذباب صفت و غیره با و نزد رفتن دندان هم مشروع است بحدیث عایشه که گفت لقمه ای رسول خدا مرده که بر دندان وی
 مسواک کند فرمود آنرا سواک گویند گفت در اردانکشت خود در دهان از حجه الطبرانی فی الاوسط و در وی ضعف است اما در مصنفی گفته تنقیح کرده اند
 سواک را بر خشکی که آنرا و سوغه بدانند اگر چه خرده از ثوب باشد الا اصعب خود زیرا که آنحضرت صلوات الله علیه و سلم و اصحاب او با وجود اصعب
 سواک میکردند و بهتر سواک سواک اراک است از جهت اتباع انتهی گویم اصعب براسه بی دندان است زیرا برای صاحب دندان فافهم و حکم و سنت
 است نزد جمود علماء خصوصاً نزد وضو و نزد نماز و نزد شافعی در فجر و ظهر و نماز که ترست و منافع وی در بدن و دهن بسیار است و استعمال وی در هر حال
 مستحب و مستحسن است و نزد وضو و قرات قرآن و زردی دندان و تغییر دمان بسبب بی خوابی یا خواب یا سکوت یا گرسنگی یا خوردن طعام بدبوی و مانند
 آن مستحب ترست و مسواک از درخت تلخ باید و از اراک بهتر است احادیث نیز در آن واقع شده و در سطرهای بیخو خضر باید و در درازی مقدار شیر
 و بر عرض گفته بروک که موجب سوده گشتن گوشت دندان است در بعضی روایات عرضاً و طولاً هر دو واقع شده و باید که در حال مضغه باشد و اگر مسواک
 پیدا نشود آنکشت دست راست کفایت میکند و بیقی از انس درین باب حدیثی نیز آورده و بجا آنکه درشت باشد نیز درست است گویند چهل حدیث
 در فضائل مسواک آمده و در بر سنیه گفته قد ذکر فی السواک زیاده علی ما نه حدیث فوا عجبا لسنیه یاتی فیها الاحادیث الکثیرة ثم یهلما کثیر من الناس بل اکثر
 من الفقهاء فنهذه خصیة غلیظة انتهی اخوجه مالک روایت کرد این حدیث را امام مالک بن انس بن مالک بن ابی عمر الاحمدی الحمیری از اتباع تابعین
 است و مقتداست فقهای محدثین امام دارالجمعه یحیی بن سعید زهری با آنکه از تابعین اند و از شیخ وی ازوسه روایت دارند و شافعی و او زاعی
 و سفیان ثوری و ابن المبارک و غیرهم ازوسه سماعت دارند کتاب وی مؤطا کتاب مبارک قدیم است و در شهرت و محبت و قبول بدرجه بسیار رسیده
 شاه ولی الله محدث دهلوی در تفهیمات نوشته اند که درین دور مراد عمل کردن بر سوط است و بیکار ساختن تحریرات و گفتگوانون یا آنچه از ظاهر حدیث
 نزدیک عالم لغت عربی تراود انتهی و کمذاوسه روح دو شرح بر سوط نوشته یک مصنفی و ابن فارسی است و در وی شرح امام مالک و کتاب بی بسیار کرده
 و بتصحیح و سه برابر نموده و ترجیح کتاب و سه بر کتب روی زمین رفته و حق باوست زیرا که امر و از تصانیف این اربع صحیح کتاب در دست مردم
 غیر از کتاب مؤطا نیست و مانند دیگر که منسوب اند بقیه ایند ایشان خود تالیف آن نکرده اند بلکه دیگران مرویات آنها را کتباً اتفق فرمایند منسوب
 با ایشان نموده اند و دوم ستونی و ابن عربی است و دروسه گفتفا بزرگ فقه حنفیه و شافیه کرده اما متن این از شرح بر ترتیب کتب فقه است نه بر ترتیب
 کتاب مؤطا و باجماع فضائل مناقب امام مالک که تعلق دارد بعلم و زهد و سخا و شمائل حسنه و ادب حرم مدینه و ضعیف نزد قرات و سماع حدیث و بصیرت و جلال
 صورت و تهذیب مجلس و خلوص نیت در تالیف مؤطا و احتیاط و اعظمت در روایت حدیث پیش از آن است که درین ترجمه گنجد در مناقب ایشان کتب مستقلة
 کرده اند بنده از آن خطه و تاجان البلا و ریاض الجنه فی تراجم اهل السنه ذکر کرده ایم و نیز ترجمه ایشان در احیاء العلوم و بستان الحدیث غیر ما مفصل

سطورت از کلام ایشان است لایبغی للعالم ان یکلم بالعلم عند من لایطیقه فانه ذل و ابانته قرأت علی الشیخ را از وجه نقل حدیث می دانند و جماع را از لفظ شیخ شرط نمیکردند درین قطعه تاریخ تولد و وفات و مدت عمر ایشان مذکورست **نظم** فخر الایمة مالاک و نعم الامام السالک مولده یحیی هدی و فاته فایزالک و احمد والنسانی وصیته ابن خزیمه و ذکره البخاری تعلیقاً این حدیث مستفیض علیست نزو شیخین بهمین لفظ ابن سنده گفته اسنادش جمیع صحیح است نوی گفته بعضی کبار غلط کردند و میگویند که بخاری این حدیث را روایت نکرده و در میری در شرح منهاج گفته انخرجه البخاری تعلیقاً فی کتاب الصیام لا سندا و هم فی عبد الحق فی الجمع بین الصحیحین و در فتح الباری گفته این حدیث در صحیح است از ابی هریره بغیر این لفظ از غیر این و چه در سبیل گفته ظاهر صحیح مصنف مقتضی آنست که سبب لای شیخین این حدیث را اخرج نکرده چه آنرا مستفیض بسوسه شیخین نموده و نسبت بغیر ایشان کرده چه معروف از قاعده محدثین آنست که چون شیخین حدیثی را اخرج میکنند آن حدیث را بسوسه ایشان نسبت می نمایند و بر روایت غیر این هر دو اکتفا نمی کنند مگر وقت عدم اخرج ایشان آن حدیث را و این حدیث مستفیض است که در بعضی جزئیات شیخین ذکر نباید کرد مگر لفظ عند کل سلوة است و در معنی وی چند حدیث دیگر است چند صحابی انتهی مصنف در تخریص گفته درین باب است از زید بن خالد نزو ترمذی و ابو داود و از علی بن ابی طالب نزو احمد و از امام محمد نزو احمد و از ابن عمر و سهل بن سعد و طاہر و الش نزو ابو نعیم و در کتاب السواک بهستاد بعضی وی حسن است و از ابن الزبیر نزو طبرانی و از ابن عمر و جعفر بن ابی طالب نزو طبرانی و از ابن ایوب نزو احمد و ترمذی و از ابن عباس و عایشه نزو مسلم و حسن حسان بضم حاء مملو و سکون میم و راء ابن ابان بفتح همزه و تخفیف موحده مولا بن عثمان بن عفان است خالد بن الولید او را از بعضی سیای می ساز می خود برای عثمان فرستاده بود حضرت ایشان او را از او فرمودند رضی الله عنه ان عثمان بن عفان رضی الله عنه تبره به سوسه خواهد آمد عابوضوء ففضل کفیه ثلاث مراتب طلبید آب را که بدان وضو کند پس شست دست خود را سه بار و این از سنن وضو است بانفاق علی شرطه تفضیض پسترب و در همین اثراخت در قاضوس گفته مضمضه جنبانیدن آب است و درین پسترب انداختن آن و استنشاق و آب در بینی کرده استنشاق آب رسانیدن اندرون بینی و کشیدن آن بنفس تا اقصای بینی و استنشاق و بیفشاندن بینی را استنشاق نزو یک جمهور اهل لغت و محدثین و فقها اخرج ما است از انفق بعد استنشاق شر غسل و جهة ثلاث مراتب پستربت روی خود را سه بار شر غسل یدیه الیمنی پستربت دست راست خود را الی المی فوق ثلاث مراتب تا اربع سه بار و درین بیان پستربت است که مجمل ماند و آید و این یک کلمه الی المرفیق و تقدیم بینی است بر سیر سیر مرفق بکسر میم و فتح فاء و بفتح هر دو دست و الی براسه انتماست و گاه بعضی مع آید و از احادیث معلوم شد که مراد همان معنی است چنانکه در حدیث جابر آمده که بود آنحضرت میگردد و آید آب را بر هر دو آرنج خود و اخرج الدار قطنی بسند ضعیف و بسند حسن و در صفت وضوی عثمان آورده که شست هر دو دست با مرفقین تا آنکه مسح کرد هر دو عضد را و نزو بزوار و طبرانی و دارقطنی از حدیث و اهل بن حجر در صفت وضو باین لفظ است که شست هر دو ذراع را تا آنکه تجاوز کرد مرفقین را و در طحاوی و طبرانی است از حدیث تعلیق بن عباده عن ابیه پستربت است هر دو ذراع را تا آنکه سائل شد آب بر هر دو مرفق - بر پس بعضی این احادیث مقوی بعضی است سختی بن راهبوی گفته الی در آیت محتمل است که معنی غایت باشد یا بعضی مع و سنت بیان کرد که بعضی مع است شامعی گفته نمیدانم خلائی در وجوب دخول مرفقین وضو و باین شناختی که دلیل قائم است بر دخول مرفقین گویید لفظ الی مفید معنی غایت است مطلقاً و دخول و خروج مرفقین امری است و امر مع الدلیل بعد از آنکه آن فکر کرده و بیکبار دلیل بر دخول می قائم است که عرفت لفظ الی کسبیه مثل ذلک پستربت چپ را همچنین یعنی سه بار مع آرنج در سه مراتب مظهریه در ذکر کیفیت وضوی مرزا مظهر جانان در نوشته که آب در شستن ذراعین از جانب آرنج بر میخیزند و بطرف سر انگشتان فرو می کشند

و سے فرمودند کہ حضرت شاذلی اند صاحب نیز درین حالت با فقیر مشارکت دارند انتہی تشریح بر مساجد پسترسح کرد بسر خود و این موافقت آید
 است در آوردن بامی جازه و لفظ مسح متعدی بنفسه و بیاب هر دو آید قرطبی گفته با درینجا براسے تعدیه است حذف و اثبات وی هر دو جائز و عمل
 اختلاف است در مسح راس که بر تمام سر کند یا بر بعضی و آیت مقتضی هیچ یک از دو امر علی التبعین نیست چه و استسح او بر تو سکم هر دو احتمال دارد مسح
 کل راس و مسح بعضی نیست در وی و ولایت بر استیجاب و نه بر عدم استیجاب و لیکن هر که قائل است بلبسای بعضی مسح میگوید که مقتضی نیست یک از دو
 احتمال آیت است نثر غسل رجله الی المعین ثلاث مرات پسترسحت پای راست خود را هشتاد تا ننگ ستم بار مشهور آن است
 که کعب استخوانی است تا شتر زنه تقاضای ساق و هر قول الا اکثر و محلی است از ابو حنیفه که آن استخوانی است در پشت قدم نزدیک معتقد شرکاء درین سبب مناظر است
 و تا ولایت در است و شرح مغربی گفته از او صحیح آورده بر قول جمهور حدیث نعمان بن بشیر است در صفت نماز که دیدم مروی را از آنکه می پرسید کعب او کعب استیجاب
 و سبب گفته آید تا فی جواشی فتوح النهار چه نذیب الممهور یا اوله هدا لک انتی شکر الیسرے مثل ذلک پسترسحت پای چپ را هجده مرتبه یعنی ستم بار تا ششاد ننگ
 در صفتی گفته و نظیر طبرستان غسل است نه مسح چنانکه شیهه میگوید بول آنکه وضو امر کثیر الوقوع است هر سلامی آنرا پنج بار هر روز میکند و آنرا در حدیث است که اجتهاد
 در استن آن غسل نیست پس صحابا از آنحضرت غسل بر طین آورند و تا بعین از صحابا و نوح تا بعین از انا بعین و کفالی بود تا جازایه یک در مثل این امور
 انکار ضروری است و در آیه و ارجلکم نصب جرم و در خوانده اند در صورت نصب ظاهر است در صورت جرمی جواب داده اند که احتیاج مجاد گرفته است
 مانند مذاب یوم الیم و حجر ضرب غرب و جمعی دیگر گفته اند که المسح فی کلام العرب یکون غسلًا و یکون مسحًا و میگوید ساجدی مواهب الرحمن لوفیه غسل شقوق و جلیب ابری الی
 علی ظاهر الی و اذ قلت و به قول انتہی عرض آنکه غسل با در هیچ حالت ترک نهد و ملا عبد العلی رح در ارکان اربعه گفته قطع نظر از آیا حدیث صحیح و دلالت از حدیثین
 از این خطه حدیث ویل للاعتاب من النار است و این در حق کسی فرمود که قصر کند و غسل بر طین تا آنکه غسل مسح کرد و آب بر اعتاب جاری نشود و این حد
 مروی نیست در صحیحین و در سنن مسانید بطرق مختلفه کثیره و راویان آن بعد کثرت رسیده اند که فاده علم میکنند و سیوطی را و طایف او را از صحابا بنیاده بر زده کس شمرده
 پس بطریق این و عید یکجایی سیلان آب نکند بر اعتاب معلوم شد بطریق طبعی که غسل بر طین بلا شبهه فرض است و نیز در حدیث دیگر آمده که وضو کرد از حضرت عمره شست
 پاها را نیز یک بار و فرمودند و وضو لا یقبل الیه الصلوة الا به و این حدیث مشهور است در میان محدثین و مرویست در صحاح و هو یویل لانه و نحوه علی ان الصلوة
 لا تقبل بدون غسل بر طین پس اجماع و اتفاق است بر شستن هر دو پا و هرگز مروی نیست از آنحضرت مسح بر طین نه در سفر و نه در حضر نه در بر و نه در حر و لو کان
 مشر و عانفله صلی الله علیه و سلم احیاناً ابانہ لجزا کما هو و ابانہ لشرکت و همچنین منقول نشد از هیچ یکی از صحابا مسح بر جل و در شبهای شدید البونیز و طحاوی و ابانہ لملک
 بن سلیمان آورده که ان قال قلت لعطاء بن بلثک من احد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم ان مسح علی القدمین فقال لا انتی لخصاً شر قال دایت
 پسترسخت شمان دیدم رسول الله صلی الله علیه و سلم را نوضاً نحو وضوئی هذا وضو کرد و بچو وضوئی من که اینست و تمام حدیث این است
 که پس گفت رسول خدا هر که وضو کند مثل وضوئی من که اینست پسترسخت او در رکعت نکند در آن حدیث نفس نشسته شود و او را آنچه گذشت از کلام او در حدیث گفته
 مراد بحدیث نفس با مورد دنیا و چیز نیست که تعلق بنماز ندارد و اگر حدیثی عارض شد و بجز وعروض از آن اعراض کرد و عفو است و در حدیث نفس معذور نیست
 متفق علیه و ازین حدیث ترتیب در اعضا می عطف و بحرف ثم و تثلیث می مستفاد شد لیکن دلالت نکرد بر وجوب زیر کلا این صفت فعلی است که بر وی
 فضیلت مرتب است و عدم اجزای صلوة بروی مرتب نیست و لفظی که دلالت کند بر اجاب نیامده و باین رفته اند حنفیه و تثلیث بالا اجماع واجب نیست
 و در وی خلافی است شاذ و دلیل عدم وجوب بصح احادیث اینست که وضو کرد از آنحضرت و در و یا یکبار و بعضی اعضا را سه بار شست و بعضی باطلان آن
 و در وضو کرد و آن یکبار شسته فرمود که این وضوئی است که قبول نیست نمازگر بدان و اما حضرت فرمود استنشق پس نزد بعضی واجب است باین دلیل که در حدیث ابو داؤد

بسنن صحیح امر بدان ثابت شده و هم آنحضرت و جمله وضو یاری خود بران اهل بیت کرده و نیز بعضی سنت است بر لیل صیبت و از غنی و ابوداؤد و که در آن کلمه با سباج
وضو فرموده اند اما ذکر مضمضه و استنشاق نکرده پس معلوم شد که امر بر ای نبی است و حق اول است و در حجة الله الباقی گفته که صفت وضو چنانکه ذکر کرده اند
عثمان علی بن عبدالمطلبین الزبیر و غیر هم از آنحضرت و متواتر شده است و امت بران اطلاق کرده این است که بشوید هر دو دست قبل از داخل در او و مضمضه کند
و استنشاق نماید و استنشاق کند و تمام برود بشوید و در امین را با مضمضه غسل در دست مسح کند بر سر بر سر و با کعبین بشوید انتقی و عن علی بن ابی طالب
امیر المؤمنین ابوالحسن این عمل رسول خدا و برادر و ختن می و زوج فاطمه زهرا و اول یکدیگر ایمان آورد از ذکر او در اکثر اقوال اختلافی که در عمر است بهر حال
بود متر و در میان هفت و شانزده سال حاضر شد جمله مشاهد را مگر تنوکی که خلیفه کرد او را آنحضرت در مدینه بجای خود و فرمود آیا راضی نمیشوی با آنکه با
از من بجای بارون از سوی خلیفه شد روز قتل عثمان روز جمعه هجرت در مدینه بجای خود و فرمود آیا راضی نمیشوی با آنکه با
بعد سه روز از مدینه رفتی این طعم قبیل غیر فلک مدت خلافت او چهار سال و نه ماه و چند روز بود در بیان احوال صفات وی کتب هجرت تالیف شده اند و کتب اسلام
گفته است و فیما شطر اصالحی من ذلک فی الروضة الندیة شرح التحفة العلوئیة انتقی فی صفة وضوء التبی صلی الله علیه و سلم روایت است
از علی در صفت وضوی آنحضرت و این پایه ایست از حدیث طویل که در وی صفت وضو از اول تا آخر ذکر است و مفاد وی مفاد حدیث عثمان است
و لیکن لغتی خاص که در آن نبود و حکمت وی صفت این حدیث را در اینجا آورده و آن اینست که قال گفت علی و مسح بر اسنه و احدی مسح کرد آنحضرت
سر خود را یکبار دیگر اعضا را سه بار شست و شست در ترجمه گفته احوال است و مسح بر اسنه و مسح بر اسنه آمده است یا مقید یکبار و این احادیث صحیح است و در بعضی
احادیث مترجمین نیز آمده و آنرا سوم موضع گفته اند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده آنچه آمده همین است که وضو کرد یکبار و دو بار و سه بار
و وضو شامل غسل و مسح هر دو است و قول شافعی بتثلیث باین حدیث است و بقیاس مسح بر غسل فجوالبش آنست که این حدیث محتمل است و احادیث دیگر
صحیح محل معتدل بر تعیین لازم و بنای مسح بر تخفیف است قیاس وی بر غسل نتوان کرد و انتقی گویم تثلیث مسح در حدیث عثمان آمده نزد ابوداؤد و در وجود یکی از این
دو وجه را این نیز صحیح گفته و تصحیح وی در ثبوت این سنت کافی است و قول بنیامی مسح بر تخفیف قیاس است در مقابلہ النص قولی بگردیدن او بصورت غسل
بعد ثبوتش از شارع لایا آنست و روایت ترک حارض روایت فعل تواند شد اگر چه روایت ترک بسیار باشد زیرا که کلام در وجوب وی نیست بلکه در سنت
اوست و شان سنت همین است که گاهی آنرا کنند و گاهی نکنند که انی سهل است و فیه الباری گفته که ذکر عدد مسح در هیچ طریق از صحیحین نیامده بلکه اکثر
علماء بر آنند مگر شافعی که میگوید که تثلیث سنت است و ابوداؤد گفت که احادیث عثمان همه صحیح اند و دلالت دارند بر آنکه مسح یکبار بوده است شایع این همان
گفته که تکرار مسح بوجوه غریبه آمده و لیکن در انما خلفت احادیث صحیح نیست نزد اهل علم انتقی و آنچه ازین قبیل آمده محمول است بر تکرار یکبار نه باب جدید
شمعی گفته تثلیث مسح باب جدید بعثت است و در روایت غریب از امام ابوحنیفه آمده اما تثلیث یکبار مسح در حدیثی که حسن روایت کرده است
آنرا از ابوحنیفه که اگر یکبار سه بار مسح کند مسنون باشد انتقی بخوجه ابوداؤد و اخرج النسائی و الترمذی با سند صحیح بل قال
الترمذی انه اهم شیء فی الباب بلکه گفت ترمذی که یکبار مسح نمودن صحیح چیزی است که درین باب آمده و ابوداؤد این حدیث را
بشش طریق آورده در بعضی وی ذکر مضمضه و استنشاق نیست و در بعضی وی اینست که مسح کرد بر سر خود و آب بچکد و در روایت ابن ماجه از علی کرم الله
بجای واحدة مرة آمده و روی عن سلیمان بن الاکوع مثله و عن ابن ابی اوفی مثله و رواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث انس و سنده صالح و رواه ابوعلی بن سلیمان
من حدیث زبیر بن حکیم عن رجل من الانصار مثله و عن عبد الله بن زبیر بن عاصم مدنی انصاری ماتنی است از منی ماترن بن العجی از ابو
حدیث است و نیست آن عبد الله بن زبیر که راوی اذ ان است چه وی زبیر بن عبد ربیع است نه زبیر بن عاصم و حدیث این عبد الله حجت است در باب وضو

ووی را حاکمی و ضوی رسول خدا گویند صلی الله علیه و سلم قال سیدنا ابوبکر استسکره و جئی بن عربی قتل یوم الحرة سنة ثلث و سبعین حاضر شده احد را نیز در
 روایت کرده و از وی مجابین تیم و وی برادرزاده اوست و این مسیب فی صفة الوضوء در صفت وضوی آنحضرت و مصنف پاره مقصود از آن در اینجا
 ذکر کرده باقی را بوجه دیگر از ترک داده قال گفت عبد الله و مسح رسول الله صلی الله علیه و سلم بر آسه فاقبل بیده و ادمسح کرد
 آنحضرت سر خود را پس بر دو دست خود را از جانب پیش بر آورده و از جانب پس متفق علیه و فی لفظ لهما و در لفظی از بخاری و سلم
 اینست بدها بمقدم راسه حتی ذهب بهما الی قفاه ثم رد هاتحتی رجع الی المكان الذی بدأ منه آغاز کرد مسح را پیش سر خود
 پشتر بر دو دست را بجانب قفای خود یعنی اقبال اینست پشتر باز گردانید بر دو دست را تا آنکه باز آمد بجای که آغاز کرده بود از اینجا یعنی او بر
 در راه مالک النسائی البغدادی و ابودنوخه و این حدیث مفید صفت مسح راس است و علماء ایران سه قول است یکی موافق این حدیث دوم آنکه آغاز کند
 بپوش خراس و آورد دست را طرف وجه پشتر برگردد بسوی مؤخر و این موافق ظاهر حدیث است که اقبل و او بر زیر کله اقبال بسوی مقدم و دست و او با رسی
 ناحیه مؤخر و این صفت در حدیث صحیح وارد شده که بدأ بپوش خراسه و اختلاف الفاظ محمول بر تعدد حالات است سوم آنکه شروع کند بنامیه و برود بسوی ناحیه
 پشتر برود بسوی مؤخر راس پشتر خود و کند بنامیه و درین نوع محافظت است بر لفظ حدیث بدأ بمقدم راسه با قول وی او بر و اقبل و ابودنوخه حدیث نقل
 آورده که چون رسید آنحضرت مسح سر نهاد هر دو کف خود بر مقدم راس و گذرانید آنرا تا آنکه رسیدند قفار پشتر باز گردانید آنرا بسوی مقدم راس و این
 عبارت واضح است در مراد و ظاهر آنست که مسح از اعمال تحمیه فیه است و مقصود از آن مسح راس است و عن عبد الله بن عمرو بن العاص بن مالک
 السهمی منسوب بسهم بن عمر طبری است از قریش عالم عابد صائم قائم بود و از پدر و از دوازده سال خرد تر بود و کاتب احادیث نبوی است ابو هریره گفت فرقی
 میان من و او همین بود که وی احادیث می نوشت و من بنی نوشتم و محب اهل بیت بود اگر چه صحبت رضای پدر که آنحضرت او را وصیت کرده بود بیان در
 معاویه و پذیر می بود تا مش در صل نام جدوی بود عاص آنحضرت عبد الله نام کرد و ملتقی میشود با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و کعب بن لؤی و سلام بود
 پیش از پدر و خلق کثیر از وی روایت دارد علی بن عطاء از ما در وی روایت میکند که وی برای عبد الله سر می ساخت عبد الله شب هنگام بر فاسه چراغ می گشت
 و میگریست تا آنکه در درگاه وی فسادی راه یافت در وفاتش اختلاف است که کجا اتفاق افتاد گویند در لیالی حره بنی حیره سنه ثلث و سبعم و قبل سنه
 سبعین و ثلث و قبلات بلکه سنه ثلثین و سبع و قبل الطائف سنه خمس و ثلثین و قبل بصره سنه ثلثین و خمس رضی الله عنه فی صفة الوضوء در صفت
 وضوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این حدیث نیز مثل احادیث اول است لیکن مصنف برای مفاده مسح گوش که در احادیث سابقه مذکور نبود در اینجا آورد
 و بر قدر ما خدا تکفیر و قال گفت عبد الله شعر مسح پشتر مسح کرد و صلی الله علیه و سلم بر آسه سر خود را در مصنفی گفته اقل فرض مسح نزدیک
 شامی مسحی مسح است مشهوره راس را با شعری که متصل اوست یعنی آنکه مسترسل نباشد زیرا که مسح طلب مسح است و مسح مصدر است صادق می آید
 بر هر طبعی که هم مسح بر آن طبعی است و تا لمس تمام سر را فرض گفته است و نظر بر مسامی راس کرده و حقیقیان بقدر ثلث اصابع یا ربع راس تقید کرده اند
 و ازین همه اقوال قول شامی اقوی می نماید و در مسح بیده الحائض تقسیم است احتیاط با احتیاط است بر مالک قول حنفیان در دخول است که ثلث اصابع
 تقید بر آنست که بگویند مسح اهل شرعی ندارد و مقدم راس لفظ نامیه که در فعل آنحضرت آمده و دلالت بر ربع راس نمیکند و اگر کند ثبوت فعل مستلزم نفی جواز
 اقل نیست و حکایت اجال آیت و بیان حدیث مغیره آنرا دخول است بعدم صدق حد اجال بر آن بلکه مطلق است و عام باطلاق خود خاص است بخصوص
 نوع و خاص همین است احتیاج بیان ندارد و انتهى و داخل اصبعیه السباحتین فی اذنیه و در آورد سر بر دو انگشت خود را که نام آنها سباحتین
 در هر دو گوش خود و مشهور است همین است بجهت اشارت بدان نزد شیخ با حدیث حی سبحان و تعالی و آن انگشتی است که متصل انگشت دست و آنرا انگشت

شهادت نیز گویند و این نام اسلامی است و در جاهلیت آنرا سب نام بود از سب یعنی کشتن نام زیرا که عرب بدان مردم را سب میزدند و در وقت سب بر آن اشعار می خوانند و ازین جهت هم ذکر این نام مکروه پنداشتند و گاهی در بعضی مواضع این لفظ نیز اطلاق می یابد و مسج یا یحیا میله ظاهر آذنیه می گویند
 برود انگشت ز خود ظاهر هر دو گوش خود را و مسح اذنین در چند حدیث آمده یکی حدیث مقدم بن معدیکرب نزد ابوداؤد و طحاوی باسناد حسن دیگر حدیث صحیح
 اخرج ابوداؤد دیگر حدیث انس نزد ارقطنی و حاکم دیگر حدیث عبدا لله بن زید و در وی این است که مسح کرد هر دو گوش خود را با آب جز آن آب که بدان مسح کرده
 کرده صحیحی گفته اسنادش صحیح است و تعقب کرده او را ابن قتیح العیید و گفته لفظ حدیث اینست مسح رأسه بماء غیر فضل یدیه و ذکر نکرد در آن چه بود و در
 و تصنیف گفته نزد ابن حبان و ترمذی همچنین است و اختلاف است در آنکه برای گوش آب جدید گیرد یا آب مسرکه کند در غسل گفته احادیث در هر دو واقع شده
 اخرج ابوداؤد و النسائی و صحیح ابن خزيمة و مسح گوش سنت است نزد ائمه اربعه و نزد ابو صیفه و در روایتی نزد احمد بقیاد آب مسح سوزنده
 نلثه با آب جدید و در سفر اسعادت گفته مسح گوش کردی ظاهر او را طائفا یعنی هم بیرون گوش مسح کردی و هم در درون و از برای مسح درون گوش را نلثه
 در سوراخ گوش در او روی انتهی و سخن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ احدكم

من نومه فليستغثر ثلثا چون بیدار شود یکی از شما از خواب خود بیدار شود پس باید که بقیه شانه بینی خود را سه بار ظاهر حدیث نام است در بیداری شب بیدار شود و در وقت
 استنثار را یعنی استنشاق گفته و در بعضی احادیث هر دو آمده پس در صورت جمع هر دو مراد با استنثار دفع آب از بینی و از استنشاق جنب آب به بینی خود بود و در حدیث
 دلیل است بر وجوب استنثار نزد قیام از نوم مطلقا مگر آنکه در روایت بخاری تفسیرا مراد او وضو آمده و تفسیر نوم شب گفته اند که حدیث وارد است بر غالب
 و در هیچ فرقی در نوم میل و نوم نهار نیست و این حدیث دلیل قائل بر وجوب استنثار است در نوم نهار و نوم نهار و نوم نهار است و دلیل استنثار
 حدیث احراری است که فرمود او را وضو کن چنانکه امر کرده است ترا خدا می تعالی فان الشيطان يبديت على خبيثه صه زیرا که شیطان شب میکند
 و می باشد در بر بینی وی خیشوم یعنی اعلای انف است و قیل الانف کله گفته اند استخوانهای باریک نرم که میان بینی و دماغ است متفق علیه
 قاضی عیاض گفته چای ساختن شیطان در بینی محتمل است که برای حقیقت باشد زیرا که بینی یکی از منافذ جنیم است که توصل کرده میشود از وی بسوی دل و هیچ منفذ
 جسم نیست که بروی غلق نباشد جز بینی و هر دو گوش و در حدیث آمده که شیطان نبی کشاید غلق را و در تشاوب امر بکلم آمده بخت و دخول شیطان در غم
 و کیفیت آن موقوف بر علم شارع است و افهام و عقول با از احاطه و ادراک امثال این امر از ظاهر نظر بقیه اسلام در امثال این امور که شارع بدان خبر داده است
 که ایمان بدان پایماله و در از بیان کیفیت آن سکوت باید کرد و در احتمال که استخاره باشد زیرا که آومی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقطار در بینی که همسایه
 شجاولیت دماغ و محل ابراع قوامی زاکیه است جمع گردد و مانع آید از ادای حق تلاوت و نوم سعانی آن و باعث گردد بر قدرت و کسل از رعایت غشوع و خضوع
 و اینها همه اضمیاب شیطان اند پس گو یا شیطان در آنجا نشسته است چنانکه فرمود بتر که تشبیه بطعام شیطان همراه می خورد و بتر که در آن ذکر نزد خواب بود
 در غسل گفته وجوه اول التمسک و تنجیح در ترجمه گفته طریق اول اسلام و احکم است و الله اعلم و عتقه و هم روایت است از ابوهریره رضی الله عنه نزد بخاری
 و مسلم که گفت فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ احدكم من نومه فلا يغتسل بیده فی الا ناء حتى يغتسلها ثلثا چون بیدار
 گردد یکی از شما از خواب خود بیدار شود پس باید که فرو برد دست خود را در از و نداب تا آنگه بشوید دست راسته بار که دست شستن پیش از وضو سنت است و بیرون رفت
 از قید آوند نیز گما و حوضها و حدیث دلیل است بر ایجاب غسل دست وقت قیام از نوم شب باشد یا در روز بنا بر اطلاق حدیث که چون بیدار گردد یکی از شما
 قاله ابن قتیح العیید و ظاهر حدیث وجوب وی برستی قسط است مگر چه اراده وضو کند و لیکن نزد ابوداؤد و ترمذی باین لفظ آمده که چون برخیزد یکی از شما
 از نلثه اندر پنجه میتوان گفت که تحلیف مقتضی الحاق نوم نهار نوم میل است و نزد شافعی و مالک امر بنسب برای غلب است و نهی برای کراهت فانه لا یزال

این باتت دیده زیرا که وی نمی دید باید که کجا شب رویی کجا بود و کجا افتاد دست وی پس فرمود که گنجد دستار را بشوید و بپوشید و بپوشید و بپوشید
پس از آن آب از ظرف بگیرد و وضو سازد و متغیض علیه و هذا لفظ مسلم و این امر ترویج و مجرب است و مستحب است که بطریق احتیاط باین حکم فرود
نه فرض واجب و اگر نشویند دست پاک است و آبی که در دست فرو برد و زیر پاک است زیرا که پدید شدن دست در وقت خواب بیقین معلوم است
و مجرب و توهم و احتمال است و نزد امام احمد که دست شستن بعد از برخاستن از خواب واجب گوید اگر نداشت دست در آب اندازد آب نجس گردد و سخن
لقیط بفتح لام و کسر قاف بن حاکم بن حاکم بفتح صاد و کسر یاء موصوفه العقیق صوابی مشهور است معدود در اهل طائف کینیت او ابو زینب است
کما قاله ابن عبد البر روایت کرده اند از وی پیشش عامر و ابن عمر و غیره ما قال گفت گفتم ای رسول خدا خبر دهید از وضو که حسن و کمال می باشد
قال فرمود استیعوض الوضوء تمام کمال و ترونازه کن و وضو را در معنی گفته اسبغ وضو و نفع است فرض و سنت اسبغ فرض استنیاب
موضوع غسل است و اسبغ سنت در تفسیر آن اختلاف واقع شده بعضی با نقاد و نس و ک و غیر آن تفسیر کرده اند و بعضی با طاعت غره و تجلیل
بعضی بتخلیص و استعاضه انتوی و حلال بدن که اصابع و تخلیص کن میان انگشتان دست چپ و تخلیص در لغت چیزی را در میان چیز آوردن
و تخلیص اصابع سنت است نزد ابو حنیفه و شافعی و نزد احمد تخلیص انگشتان چپ سنت است و مختلف و در تخلیص انگشتان دست از وی دور است
مشهور است که سنت است و در روایتی نیست زیرا که تفریح آنها منی از تخلیص است و نزد مالک تخلیص با انگشتان چپ است و آنرا نیز اگر گنجد
نکاتی نه و لیکن گفته اند که تخلیص خوش آمده ترست نفس را و این بر تقدیر است که انگشتان چپ را محبت است از هم جدا و کشاده باشد و اگر یکدیگر چسبیده
و متصل باشند چنانکه بی تکلف آب در میان آنها در آید واجب است تخلیص دو عید که بر تخلیص و حدیث دار قلمی آمده و در جایه آنرا نقل کرده محمود بن
صورت است و نزد بعضی این حدیث ضعیف است و کینیت تخلیص انگشتان چپ است که تخمیر دست چپ است و اگر انگشتان دست چپ
تخلیص انگشتان دست بر آوردن بعضی در بعضی است امام الحرمین در نهایت گفته صحیح شده است و در سنت از کیفیت تخلیص اصابع که واقع شود تخلیص از
اصول اصابع و بابت از تخمیر دست و ثابت نشده در تعیین یکی از دو دست چیزی انتهی است و در تخمیر گفته اقتضای کلام می آید که بابت تخمیر
صحیح است زیرا که روایت کرده اند ابو داؤد و ترمذی از حدیث مستور بن شداد که گفت دیدم رسول خدا را چون وضو میکرد می مالید
انگشتان چپ خود را تخمیر و در روایت ابن ماجه بجای مالیدن خلال کردن آمده و در سنن ابی یوسف و درین باب حدیث عثمان است که در
خلال کرد اصابع هر دو قدم خود را سه بار و گفت دیدم آنحضرت را که در چنانکه من کردم رواه الدارقطنی که در حدیث راجع به من و رواه الطبرانی
فی الاوسط و سنن ابی حنیفه است و حدیث عایشه رواه الدارقطنی و در وی عمر بن قیس است و وی سکر الحدیث است و در حدیث و اهل بن حجر رواه
الطبرانی فی الکبیر و در وی ضعیف است و انقطاع است و حدیث ابن عباس چون وضو کنی خلال کن اصابع هر دو دست و هر دو چپ خود را را فعی لغت
رواه الترمذی گویم هر کذبلک و کذا رواه احمد و ابن ماجه و الحاکم و در وی صالح مولی الترمذی است و او ضعیف است لکن بخاری تخمین وی کرده
زیرا که از روایت موسی بن عقبه از صالح است و صالح موسی از وی قبل از اختلاط است انتهی و کالایع فی الاستنشاق و مبالغ کن در استنشاق
در لفظی مضمضه هم آمده و مضمضه نیز کردن تمام دهن است مبالغ در آن است که آب تا جلق برسد و نزد بعضی گردانیدن آب است در تمام دهن و حدیث
استنشاق است که آب تا زوی می برود و مبالغ در آن آنکه از وی گذرد و نزد بعضی کشیدن آب بنفس تا نهایت بینی را که آن تکلون صائما اگر گنجد
باشی روزه دار که مبالغ در آن درین هنگام سنت نیست بلکه مکروه است بجهت توهم شکستن روزه و مضمضه و استنشاق فرض است نزد امام احمد
در قول مشهور در غسل و وضو سنت است نزد امام مالک و شافعی و هر دو و سنت در وضو فرض و غسل نزد امام ابو حنیفه از جمله الاربعه

یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی و الشافعی و احمد و ابن الجارود و ابن خزیمه و ابن حبان و المحاکم و البیهقی مطولاً و صحیحاً
و صحیحاً الترمذی و البخاری و ابن القطان و ابن خزیمه و درین باب است از ابن عباس لفظی اینست استثنای او صحیح است از ابن القطان
و رواه ابوداؤد و ابن ماجه و ابن الجارود و المحاکم و در حدیث باب دلیل است بر وجوب سبغ و تخلیل اصابع و سبغ در دستشاق بر این غیر مسلم
و بی روایت لابی داؤد و سنده صحیح اذ انوصات متضمنه هر گاه وضو کنی پس مضمض کن زیر که وضو بدون مضمضه و دستشاق نیاید
و حق تعالی امر کرده غسل و چه مطلقاً و بینی و دهن و خنجر اندر آن و تفسیر کرده آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بفعل و تعلیم خود و هیچ کس نقل نکرده آنرا
که مضمضه و دستشاق نکند و با وجود اقتضای بر قدر کفایت بغسل اعضا مرقه مرقه و فرمود که این وضوئی است که نمی پذیرد خدا نماز را مگر بوسی و نیز فرمود
بدان چنانکه در حدیث ابوی هریره نزد ارقطی است و در صحیحین است که فرمود چون وضو کنی از شما باید که داخل کنی آب در بینی خود پس تر پشاند آنرا
و تیار و معتدل چیزی که قاذح باشد در آن و رفته اند بوجوب این هر دو واحد و سخن و چه قال ابن ابی سلی و حماد بن سلیمان و جماعتی بوجوب آن در غسل
و وضو و سنیت مضمضه در هر دو حکاه النووی فی شرح مسلم عن ابی ثور عن ابی عبید و داؤد و الظاهری و ابن المنذر و در روایتی از احمد و نیز مروی است
مثل آن از ابو صیفه و ثوری و زید بن علی و رفته است مالک شافعی و اوزاعی و لمیث و حسن بصری و زهری و ربیع و یحیی بن سعید و قتاده و حکم
بن عتب و محمد بن جریر طبری بعدم و جوب آن بدلیل حدیث عشر من سنن المسلمین و غیره آن مضمضه و دستشاق است این حدیث صحیح است اما این
لفظ نیامده بلکه بلفظ عشر من الفطره وارد شده و اگر همین لفظ باشد گوئیم مراد سنت طریقه است که شامل واجب باشد نه اصطلاح لفظی اصول اما حدیث
ابن عباس که مضمضه و دستشاق سنت است رواه الدارقطنی پس سندش ضعیف است و عن عثمان بن عفان کنیت ابو عبید الله است
اسوی قریشی است یکی از عشره مبشره و خلفای اربعه است مسلمان شد در اول اسلام بدست ابوبکر صدیق قبل دخول آنحضرت در ارازم و هجرت کرد
بسوی حبشه و هجرت و حاضر نشد بدربار بسبب مرض رقیه بنت آنحضرت و حضرت بلری می سمع بر آورده و حاضر نشد در حدیث بیعت الرضوان بسبب
آنکه حضرت او را بکه در امر صلح فرستاده بود و چون بیعت کردند مردم آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست مبارک خود بر دست زد و فرمود این بیعت از
طرف عثمان است و نسبی شد بذری النورین بسبب جمع کردن وی دو دختر آنحضرت را رقیه و ام کلثوم و بود سفید رنگ سیاه قد و گفته اند گفته اند که چون
رقین البشیره حسن الوجوه بعید یا بمن المنکبین کثیر شعر الراس عظیم اللحمه و الحیدر انصغیر میکرد و روز اول از ماه محرم سنه بیست و چهار خلیفه شد و گفته شد و جمعه
دوازدهم ذی حجه سنه خمس و ثلاثین از دست اسودت و عیبی مصری و قیل غیره و مدفون شد شب شنبه در بقیع و بود عمر وی آنروز هشتاد و دو سال و قیل
هشتاد و هشت و مدت خلافت وی دوازده سال است چند روز کم و چون وی شهید شد با بفتنه و قتل درین امت مفتوح شد که تا قیامت بند شدنی
نیست فتنه شهادت وی کاتب جردن در اقبالی ساعه نوشته رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يجتلي الحبيبة
فی الوضوء برستیک بود آنحضرت تخلیل میکرد در ریش شریف خود را در وضو و گفت انس که بود و حیه شریف انجمه رواه ابوداؤد و هم نزد وی است
بسند صحیح که بود آنحضرت چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب زیر حنک و تخلیل میکرد بدین ریش را و میفرمود این چنین امر کرده است هر را بر دوگاه
من و مراد بلحیه چیزی است که شامل هر دو رخسار باشد و تخلیل حیه در روایتی از احمد واجب است و گفت اگر ترک کرد آنرا بسفور و ابا باشد و اگر عمد
کرد عاده کند و نزد ابویوسف سنت است و نزد ابو صیفه و محمد فضیل سنت شمی قول ابویوسف راصح گفته و در سبیل گفته حدیث عثمان دال بر
مشروعیست اوست و احادیثی که در امر تخلیل وارد شده سالم نیست از اعلال و تضعیف پس منتقض بر ايجاب نخواهند بود انتی و کیفیت تخلیل این است
که در اردو انگلستان را از بر لحیه و بر و جانب فوق و تخلیل بعد از تثلیث غسل است بظاهر حدیث اخبره الترمذی و گفت حدیث حسن صحیح

در راه انصاری و ابن ماجه و الحاکم و الدارقطني و ابن حبان من روایت عامری شقیق عن شقیق بن سلمه عن عثمان بخاری گفته حدیث وی حسن است و حاکم گفته
 تمیذ ائم و روی ضعف یحیی از وجهه و تضعیف کرد او را یحیی بن یحیی و روایت کرد حاکم شواهد وی از حدیث انس عایشه روایت علی عمار و درین باب است از امام
 و ابوالیوب و ابی امامه و ابن عمر و جابر و جریر و ابن ابی اوفی و ابن عباس و عبد اللہ بن عبیدہ و ابی الدرداء و در نیمه حکم کرده اند بیضعف الا حدیث عایشه و صحیح
 ابن خزیمه و گفت عبد اللہ بن احمد عن ابیه که نیست در تحلیل لایحیی چیزی صحیح و گفت ابن ابی حاتم عن ابیه ثابت نیست از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 در تحلیل لایحیی چیزی و شیخ در ترجمه گفته احادیث در تحلیل لایحیی بطریق مستعد آمده و در بعضی از آن سخن مست و ترجمه از بخاری آورده که گفت صحیح ترین حدیثی
 درین باب حدیث عامری شقیق است که از ابی وائل از عثمان روایت کرده انتہی پس ثابت شد که حدیث باب اثبت احادیث این باب است **و عن**

عبد الله بن زيد بن عاصم الانصاري المزني رضي الله عنه و ترجمه وی گذشت ان الشبي صب الله عليه وسلم ابی بشاری حدیث
 فجعل يد لك ذراعيكه بدستیکه آورده شد رسول خدا بدو وثق ندیس بالمیدن گرفت هر دو بازوی خود را تمد بضم سیم و تشدید دال جمله در
 تماموس گفته بیانه ایست بقدر دو رطل یا یک رطل و ثلث وی یا پیری که دست انسان معتدل چون پرنگندان هر دو را دورا کند دست خود را
 بان هر دو از اینجا نام نهاده شد و تحقیق تجربیه کردم آنرا پس بافتش صحیح انتہی و در حدیث دلیل است بر شریعت دلتک مرا عضای وضو او در وی
 خلاف است کسی که بوجوب رفته است لال همین حدیث کرده و هر که قائل شده بعدم جوب گفته مامور به در آیت غسل است و نیست دلتک از سماوی ابو
 آخرجه احمد و صحیح ابن خزیمه و در حدیث ام عماره انصاریه نزد ابوداؤد و ابواسناد حسن آمده که وضو کرد آنحضرت از آوندی که در وی آب
 دو ثلث مد بود و روایت کرد آنرا بهیقی بلفظ وضو کرد و ثلث مد و این بی اصل است و توضیح کرد ابوزرعه از حدیث عایشه و جابر که غسل میکرد آنحضرت
 از صاع و وضو میکرد و از مد و خارج مسلم نحوه من حدیث سفینه و ابوداؤد و از حدیث انس آورده که وضو کرد از آوندی که گنجایش میکرد دو رطل را و ترو ترو می
 باین لفظ است که کفایت میکنند در وضو و رطل و این همه احادیث قاضی بانه تحقیق در آب وضو و نهی آنحضرت از اسراف و در آب حلوم است و غیره
 که بیاید قومی که تعدی کند و وضو پس هر که تجاوز کرد از آنچه شارع آنرا مجزی گفته بود وی اسراف کرد و قول قائل که این تقریب است نه تحدید بعید نیست لیکن
 احسن برای تشریح محاکات اخلاق وی صلی الله علیه و آله و سلم و اقتدایا و است و در کسیت وی **و عن** و هم روایت است از عبد اللہ بن زید انندی

التشبي صلى الله عليه وسلم ياخذ لاذميه ماء خلاف الماء الذي اخذ لراسه بدستیکه وی دید آنحضرت را که میگردد بر
 هر دو گوش خود آب طلائت آبی که گرفته بود آنرا برای مسح سر خود تدبیر ایده نشسته همین است که مسح گوش باب جدید کند و نزد امام ابوحنیفه و بر وی است نزد
 امام احمد مسح گوش بقیه آب مسح سر کند دلیل ایده نشسته همین حدیث و مافی معناه است و گویند در احادیثی که ذکرش نیامده غایت وی عدم ذکر را وی است
 آنرا عدم ذکر دلیل عدم فعل نیست و دلیل حقیقه حدیث عبد اللہ بن زید است نزد ابن ماجه و حدیث ابن عباس است نزد دارقطنی باسناد صحیح که فرمود
 آنحضرت الاذن من الرأس یعنی هر دو گوش از سر اند و این حدیث بطریق مستعد آمده و چون اذنین از راس باشند لا جرم مسح هر دو یک آب راس
 کافی بود زیرا که برای یک عضو و آب گرفتن نیامده در غیر صورت تکرار و این خذیمه ابن حبان و حاکم از ابن عباس آورده اند که گفت آیا خبر کم شمارا بوضو
 رسول خدا پس وضو کرد و گرفت غرض از آب مسح کردن بدان سر و هر دو گوش را و نسائی بابی عقد کرده در بیان مسح الاذنین مع الرأس و در بوطا و نسائی
 از عبد اللہ ضابحی در فضل وضو آمده که چون وضو میکنند بنده مومن بیرون می آید غنم گنم گنم از زمین و باستشاق از زمین و غسل و جاز و جبه تا از زمین
 و غسل زمین از زمین تا از میان ناخنان و مسح راس از راس تا اذنین و در اینجا ولالت ظاهر است بر بودن اذنین از راس قاله اشعری و در اکثر احادیث
 مسح راس و اذنین واقع شده بی تفرص باب جدید و ظاهر سیاق آنها در بودن اوست باب سر این اوله را حضرت شیخ از طرفه تنفیذ در شرح سفره است

ذکر کرده اند و در سبب گفته که حدیث الاذان من الراس اگر چه در اسناد وی مقال است مگر آنکه بسبب کثرت طرق بعضی می تشبیه بعضی است و احادیث صحیح شایه است که در آن مسح هر دو گوش باراس مره واحده آمده و این احادیث بسیار از ائمه علی کرم الله وجهه و ابن عباس و عثمان و سید و غیره ایشان مستفی از آنکه مسح کردن هر دو را با سر یکبار یعنی بر یک آب چنانکه ظاهر لفظ مره است زیرا که اگر برای هر دو گوش آب جدید میگرفت این لفظ مسح با سر و اذنیته مره واحده صادق نمی آید اگر چه احتمال دارد که مراد عدم تکرار مسح باشد و اینکه برای هر دو آب جدید گرفت پس این احتمال بعید است و تاویل صحیحش با اینست که در دست تری نموده بود که کفایت میکرد هر دو گوش را پس آب جدید گرفت و این تاویل اقرب چیزی است که گفته میشود در این انتی و این ظاهر است در تالیف مذکور بسبب خفیه اما در جوابش میتوان گفت که حدیث الاذان من الراس نزد ابن ماجه و ترمذی و ابو داؤد و ابن ماجه و ابن ابی امامه است و خود ابو داؤد و ترمذی ذکر کرده اند که حدیث این حدیث است گفت نمیدانم این از قول ابی امامه است که با جته خود گفته یا از قول آنحضرت است که ذاتی المشکوهه و حدیث ابن عباس که نزد وار قطنی است خود وار قطنی آنرا اعلال باضطراب کرده و گفته که آن فهم است و صواب روایت ابن حجاج از سلیمان بن یوسیف بطریق ارسال است و در روضه و وقف وی اختلا و نموده اند و گفته صواب و وقف است و نیز در مسقط است و حدیث ابو هریره که نزد ابن ماجه است در روی عمرو بن حصین است و از متروک است و حدیث ابن عمر که نزد وار قطنی است معلول است و حدیث عایشه که نزد وار قطنی است در روی محمد بن ازهر است و احمد او را کاذب گفته و حدیث انس که نزد وار قطنی است از طریق عبدالمکرم از انس و ضعیف است پس ثابت شد که حدیث الاذان من الراس بجمع طرق خود صالح احتجاج نیست و در باب ابی امامه که در حدیث مسح الاذنین ماء جدید و از ابن عمر آورده که کان یاخذ الماء باصبغیه لاؤنیته و در مصنفی زیر آن گفته اما حدیث الاذان من الراس اگر صحیح می شده لالت میکند بر کفایت مسح اذنین از مسح راس این خلاف اجماع است انتی و حدیث باب صحیح است چنانکه مصنف گفت اخبره البیهقی و اسناد صحیح و صحیح الترمذی ایضا پس معارض نشود و او را حدیث ضعیف و راجح نشود مای واحد برای جدید زیرا که ترجیح فرج تعارض است کما تقررنی الاصول و اینجا خود تعارض نیست و احادیثی که در آن مسح اذنین باراس آمده جواب از آن گذشت که عدم ذکر و دلیل عدم فعل نیست و تاویل عدم بقای بل در دست بعید است زیرا که در حدیث چیزی که ایما کند بضرورت تجدید ماء و مسح باشد باغدام بلل سابق موجود نیست و اگر فرض کنند که گوشها از دست پس معنی وی آن باشد که در حکم مسح شریک هم اند که هر دو را مسح باید کرد و حدیث ساکت است از آنکه آب سر با یکدیگر و با آب جدید پس حدیث باب بیان این اجمال کرده و ظاهر نموده که آب جدید باید کرد و از حدیث مذکور نتوان فهمید که سر و گوش یک عضو است بلکه دو عضو است و چون دو عضو شد برای هر یکی آبی جدا باید گرفت و اگر هر دو را یک چیز گویند مسح هر دو یک آب بر آن بنا نمایند لازم آید که سینه و دهن را که از وجه است و نسبت گوش از سر او قتل است بی شبهه در حکم وجوب مضمضه و استنشاق با وجوب یک عضو گویند و نه اختلف در روایت اذنین و غیره را دلالت بر اتحاد اذنین باراس نیست که موجب اتحاد آب باشد بلکه بر اشتراک در مسح است و مطلق محمول است بر مفید و روایات دیگر که در آن تصریح بجدید آب وارد شده اصح اند از این و هو عند مسلم من هذا الوجه و این حدیث نزد مسلم است در صحیح وی باین وجه که روایت عبد الله بن زید است بلفظ باین لفظ و مسح بر اسبه بما ع غیر فضل یدیه و مسح کرد آنحضرت سر خود را با آبی که جز آب زیاد است هر دو دست است و هو المحفوظ و همین لفظ محفوظ است نزد اهل معرفت حدیث چه مصنف در تلخیص از ابن قتیبه العید آورده که محفوظ در روایت مذکور بعین لفظ است و بعین صحیح ابن حبان و در روایتی نزد ترمذی و ذکر نکرد مصنف در تلخیص که مسلم هم آنرا روایت کرده و در سبب گفته ما هم آنرا در مسلم نیافتیم و چون محفوظ همین لفظ باشد ناگزیر است از گرفتن آب جدید برای سر و برین دلالت دارد احادیث حدیث

بمقی ولیل احمد و شافعی است در اخذ آب جدید بر پای آذین و بود لیل ظاهر کما سبق و الله اعلم بالصواب و عن ابی هريرة رضي الله عنه
قال سمعتُ كُتبت ابو هريرة شنیدم رسول الله صلى الله عليه وسلم را يقول میگفت ان امتي ياتون يوم القيامة
غرا محجلين من اثر الوضوء بدستیکه انت من می آید روز قیامت بسوی بهشت در حالیکه غرا محجل است از اثر وضوء که در وضو این اعضا را می شستند
غرا بضم فین سحر و تشدید را سفید و روشن از هر چیز و غره سفیدی را گویند که در پیشانی اسپ میباشد و محجل بضم ميم و فتح جیم شده است پس که هر چهار دست
و پای او سفید باشد و این است در روز قیامت روی و دست و پا همه سفید و روشن و نورانی و تابان باشند پس تشدید کرد و آزا بضم محجل فمن استطاع
منكم ان يطيل غرته فليعمل پس کیسه می تواند از شاخه دراز کند غره خود را باید که بکند که موجب زیادت فضل و کرامت است و ذکر نکرد و محجل را
زیرا که هر دو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر مردم در شستن روی و سبب آن تقصیر دارند و خلاف غسل اقدام که عادت بسیار است و در لفظی از سلم
آمده فلیط غره و تجید متفق علیه و رواه احمد من حدیث نعیم و گفت نعیم نیدانم که این قول من استطاع الی آخره قول ابو هریره است یا از حدیث
در سبب گفته ظاهر سیاق است که از حدیث است آن است بر عدم وجوب زیر که در قوت سن شاذ رنگم است و اگر واجب می بود تقصیر با استطاعت نمی کرد
زیرا که استطاعت تحقق است قطعاً و تصنف در فتح الباری گفته این جمله در هیچ روایت دیده نشد از کسانی که این حدیث را روایت کرده اند و هم عشره و نه در
روایت وی از ابو هریره غیر روایت نعیم و حدیث دلیل است بر مشروعیت اطالت غره و تجیل و در قمر مستجاب زوی اختتام است گفته اند در دستها تا در
و در پایها تا زانو و این از ابو هریره مروی است و ثابت است از فضل ابن عمر اخبره ابن ابی شیبته و ابو عبید بن جراح گفته اند تا نصف عضد و ساق و غره
در وجه غسل است تا مفرودن و قول بعد مشروعیته غره و تجیل و تاویل حدیث ابو هریره خلاف ظاهر است و شیخ در ترجمه گفته اطالت غره آن باشد که
فوق جبهه تا پایان وقت و از گوش تا گوش دیگر بماند بشود در متوضی مخصوص بوجه بود بلکه شامل تمام رو باشد و لهذا تفسیر کرد طیبی اغرا با بیض الوجه یعنی
و اللفظ لمسلم و این لفظ که مذکور شد مسلم راست و لفظ تجاری بیدعون است عوض باقون و در لفظی دیگر نزد مسلم از حدیث ابی هریره باین لفظ آمده که سیر
حلیه یعنی سیما و نشان وضو از نمون یعنی در دست و پای متوضی که تجیل عبارت از آن است تا آنجا که میرسد آب وضو و در لفظی اینست سیما ایست لغیر کم
رواه مسلم فرعا و باین لفظ استدلال کرده اند بر آنکه این اطالت از خصائص این است است چه وضو در ارم سابقه هم بود و عن عائشة قالت
كان النبي صلى الله عليه وسلم يعجبه التيمم گفت عائشه بود رسول خدا خوش می آمد او را آغاز کردن از جانب راست في تنعله
و نعل پوشیدن که اول دران پای راست در آوردی و توجه و در شان کردن موی سر و ریش که ابتدا دران از جانب راست کردی و طهوره
و در طهارت کردن چنانکه در وضو اول دست راست شسته و پای راست شسته اما رخسارها و گوشها پس شسته میشوند و فی شانه کله
و در همه کارهای خود ابتدا بر دست کردی و جانب راست را اختیار نمودی و ذکر این نیز سه چیز بطریق تمثیل است و نه هر چه از باب تشریف تزیین بگویم است همانند
قبیل است چنانکه جامه پوشیدن پای و زوزه در آوردن و در مسجد در آمدن و مسواک کردن و از دستها بیرون شدن و سر کشیدن و ناخن بریدن و مسواک
بغل مشرب گرفتن موی سر تراشیدن و در خلق راس بعضی باین معنی و در خلق راس بعضی باین معنی و در خلق راس بعضی باین معنی و در خلق راس بعضی باین معنی
مثل بیرون آمدن از مسجد و در آمدن در وضو استجا و پاک کردن بینی و بر آوردن جامه و مانند آن مستحب زمان آغاز بسیار است و این همه بجهت سزا
و کرامت راستی است چنانکه فرشته دست راست شرف دارد بر فرشته دست چپ و همسایه دست راست مقدم است بر همسایه دست چپ غرض که برستی را
همه جا اعتبار است و حدیث دلیل است بر استحباب بدارت بهمین در همه امور شریفه چنانکه لفظ تعجبه التيمم دلالت دارد بر آن و صاحب سبل تحقیق آن در حوا
شرح کرده متفق علیه و صحاح این جهان این منة و له الفاظ ذکر المصنف فی التخصيص و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأ فقل وايمتوا منكم چون وضو کنید شما پس آقا را کنید بجا بنمای راست خود و در لفظ
بایا منکم آمده و هر دو یک معنی است اول جمع یمن و ثانی جمع امین اخرجہ الاربعه یعنی بود و بود و ترضی و نشائی و ابن ماجه و اخرجه البیضا بن جابر
و البیهقی و الطبرانی و زیاده کردند در وی اذا البستم ابن دقیق العید گفته جو حقیق بان یصح و ابن خزیمة و حدیث دلیل است بر بیدار است
بسیا من نزد وضو و شستن هر دو دست و هر دو پا و اما غیر دست و پا پس ظاهر شمول اوست زیرا که قائل نیست هیچ کس بران درین هر دو در نه وارد می شد
در حدیث تعلیم تکلف بدین و تعیین که وارد است احادیث تعلیم تقدیم یعنی درین هر دو بر تشریحی در حدیث عثمان که گذشت و آیت عمل بود سنت بیان می
کرده و از جعلی رضی الله عنه آمده ما ابالی بشمالی برأت ام یمنی اذا اتمت الوضوء رواه الدارقطنی و البیهقی و این منقطع است حجت بدان قائم نیست
و عن المغيرة بن شعبه صحابی ثقیفی مشهور است اسلام آورد عام خندق و قدم آورد و نجرت اول مشاهیر و حدیثیه است از امر ای مخصوص
ثعالبی بن سفیان و صاحب رای مشهور است اوست نزول کرد کوفرا و مرآة انجاد در سنه پنجاه و پنج هجری بمصر رفتا و دو سال در حالیکه عامل بود بران از طرف معاویه
کنیت او ابو عبد الله ابو عیسی است تغیره بضم میم و فین سحر کسوره و شعبه بضم شین مع و سکون عین جمله و بای موحده مفترقه است ان التبی صلی الله
علیه وسلم توضأ فمسح علی ناصیه است در سنی که وضو کرد و آنحضرت پس مسح کرد بر روی پیشانی خود این حدیث حجت ابو حنیفه است در حرمت
مسح چهارم حصه سر گویند ناصیه نام چهارم حصه سر است از جانب پیش اگر مسح تمام سر واجب بودی اقتضای ناصیه نکرده ای و اگر بکلمه از ان واجب
بودی او باقی و گاهی برای بیان جواز آن نیز کرده ای و آیت قرآن مجید است حدیث بیان می کرد شیخ در ترجمه گفته از بعضی مشایخ حرمین شنیدم که از مشایخ
خود نقل میکرد که گفت الانصاف فی مسئله الراس مسح مالک انتمی در سنی مالک جو مسح تمام سر است و در مصنفی گفته ازین هم اقوال قول شافعی اقوی می نماید انتمی
یعنی کل ناصیه سر اگر چه دو سه مو باشد و همه سبب احمد روایات مختلف است موافق هر یک از ائمه ثلثه و اغلب روایات موافق مذاهب مالک است و در روایت
مسح اکثر سر و ششگانی گفته مسح بعضی سر مسح بر عامه هم کافی است انتمی و در سبیل گفته حدیث دلیل است بر عدم جواز اقتصار بر مسح ناصیه و زید بن علی و ابو حنیفه
گویند جائز است اقتصار و حافظ ابن القیم گفته مسح نشد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در یک حدیث هم که اقتصار کرده باشد بر مسح بعضی راس البته لیکن بود
چون مسح میکرد بر ناصیه تمام میکرد آنرا بر عامه چنانکه درین حدیث غیره است و دارقطنی ذکر کرده که این را بنفاد کس و آیت کرده اند و انا اقتصار بر عامه مسح
پس قائل نشدند بان جمهور و ابن القیم گفته وی صلی الله علیه و سلم گاهی مسح بر سر میکرد و گاهی بر عامه و گاهی بر ناصیه و عامه هر دو و علی العامة و مسح کوبه
و توبه اوست روایت بخاری از حدیث عمر بن ابی سفینیه و روایت مسلم از حدیث بلال بن رباح که مسح کرد بر خفین و بر عامه و روی مثل احمد بن سلمه
و ابو داؤد و احمد بن ثوبان و ثابت شده است مسح بر سر تنها و بر دست تنها و بر سر و عامه هر دو و بر مسح و ثابت است و حدیث ثوبان مشهور است باذن
بر عامه بجز در لفظ وی نزد احمد و ابو داؤد این است فرستاد آنحضرت سبیه و رسید باوشان سردی پس بر گاه آمدند نزد رسول خدا شکایت کردند از
بزدل پس حکم فرمود بانها که مسح کنید بر عصاب و سبب و در سناوش را شدین سعادت خللال و علل گفته احمد فرمود یعنی تواند شد که راشد از ثوبان
شنیده باشد زیرا که ثوبان پیشتر فرود سفر السعاده گفته هر گاه اقتصار بر مسح بعضی از سر فرمودی بر عامه تمام کردی چنانکه ظاهر بیان مسلم است
حدیث غیره که مسح کرد بر ناصیه و بر عامه که ذاتی الفتح و نزو خفیه مسح بر عامه ای تکمیل است و تنها بر عامه درست نیست و امام محمد در موطا آورده که گفت
مالک رسید با آنجا بر بن عبد الله که او را پرسیدند مسح بر عامه گفت جائز نیست تا مسح بوی سر نکنند و این اخذ کرده ایم ما و همین است قول ابی حنیفه
و نافع میگوید ویدم صفیه بنت ابی عبیدر که زن عبد الله بن عمر بود وضو میکرد و یکشبهه بخار خود را و مسح میکرد بر سر و سر رسیده است با که در اول اسلام
مسح بر عامه بود پس از ان منسوخ و متروک شده و از هشام بن عروه آمده که دیدم پدر خود را که بر می داشت عامه را و مسح میکرد و در مصنفی گفته آنچه از

معلوم است که مسح بر سر و دست و پا در صورتیکه نام بر مسح کند و تمام نام بر مسح را بر عامه ساکت است و در حدیث مسلم ثابت شده که آنحضرت در سفری مسح بر ناصیه کرده و بر عامه تمام فرمود پس هر وقتی که مسح شود بر ناصیه مسح است اما کسی که مسح بر عامه انتی اما در سفر اسقاء گفته که مسح بر گاه بر سر کردی و گاه بر عامه بی آنکه بر سر نکرده ای انتی شایع گفته این در بعضی احادیث آمده ولیکن خفیه گویند و اول بود بعد منوع شد انتی گویم دعوی شیخ محتاج سند سازی با مقدم است مجرد جمال چیزی نیست شیخ در ترجمه مشکوٰه گفته مسح بر دستار محمول بر آنست که چون با دای فریفته مسح و تقسیم آن اقتضای بر قدر ناصیه کرده بحکم تکمیل آن و این سنت که مسح تمام سر است بجای مسح بقیه راس مسح بر عامه کرد از برای اقامت طریق تفسیر و تطهیر فی الجمله و بر ذریب مالک از برای تقسیم و طیفه فرض است که مسح تمام سر است که بر بعضی سرگرد و بقیه بر عامه کرد و توریستی گفته تواند که و هم راوی باشد شاید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق عادت دست بر عامه گذرانید راوی نویم کرد که مگر مسح کرد و الله اعلم اما مسح بر عامه بطریق استقلال بی مسح سر چنانکه بر موزه کنند دست نیست نزد ائمه بلکه مطلقا از نو امام احمد بشرط آنکه عامه بر لهارت پوشیده باشد و سائر تمام راس باشد چنانکه بر موزه و ظاهر قول گذشت و در حدیثین یعنی مسح بر سر و موزه ناظر درین معنی است و توریستی گفته تجویز کرده اند مسح بر عامه جمیع از فقهای اصحاب حدیث و اکثر دوران فتاوی در دیار اسلام بر خلاف آنست انتی و الحق بجز در این خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد الا آنکه چیزی باشد مثل مسح خفین در غایت ظهور و اشتباه مانند روشنائی آفتاب انتی کلام اشیح گویم بعد و در نص در مسح بر عامه تنها چنانکه در حدیث باب و جز آن است بجز حمل و احتمال کنیم که توریستی کرده الحار از سنیت دی نتوان کرد و چه ابراج حال متعدد فرود نباید آورد که گاهی چنین میگردد و گاهی چنان و تمام این بحث در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ایم

اخرجه مسلم و بخاری این روایت مکرره و هر که نسبت اخرج بهر دو نموده و هم کرده و عن جابر بن عبد الله بن عمر بن حرام السلمي الانصاری از مشاهیر صحابه و اکابر ایشان است کثیر الحدیث بود حاضر شد او در او عقبه ثانیه را و بخاری گفته که بدر اجم حاضر شده اما صح آنست که حاضر نشده و بعد از وی در مینوّه مشهد همراه آنحضرت بوده ذکره الحاکم در آخر عمر اعمی شده بود امام محمد باقر رحمه الله علیه و علی آیه الکرام از وی روا دارد و قدم آورده بود شام و مصر را و وی عنه خلق کثیرات بالمدينة سنه اربع و ستین و قبل غیر ذلک و له اربع و تسعون سنه و هو آخر من مات بالمدينة من الصحابة فی قول کثیری او ابو عبد الله است از نقبای انصار بود رضي الله عنه میگوید فی صفة حج التبیة در بیان حج آنحضرت صلی الله علیه و سلم اید و اجماء بدأ الله به ابتدا کنید بجزی که ابتدا کرد بدان خدا اخرجه النسائی هكذا بلفظ الاصل روایت کرد این حدیث را نسائی همچنین بصیغه امر که از اقسام انشاست و هو عند مسلم بلفظ الخبر و این حدیث نزد مسلم بصیغه خبر است یعنی شروع بجزی که شروع کرد بدان خدا و تمام لفظ حدیث این است که بر آمد آنحضرت از روزه حرم بد طواف که برای نگره کرده بود بصیغه صفا و چون نزدیک شد بدان خواند این آیت ان الصفا والمرقاة من شعاع اثر الله و گفت شروع میکنم بجزی که شروع کرد بدان خدا بصیغه فعل مضارع پس شروع کرد و سی از صفا بسبب بیعت نمودن خدا بدان در آیت و ذکر کرد و صفت این پایه را از حدیث طویل جابر که در صفت حج آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در باب الحج خواهد آمد برای افاده این معنی که آنچه خدا بدان بدایت ذکر کرده آنحضرت بدان بدایت فعل نموده چه کلام او تعالی کلام حکیم است و وی ابتدا بیکر کرده مگر بجزی که سخن برایش است و فعل چه مقتضای بلاغت همین است بصیغه گفته عرب مقدم میکنند مگر چیزی را که متمم بالشان باشد زیرا که لفظ عام است و متمم بربیب خود نباشد اصنی ما بدأ الله به زیرا که کلامه موصول است و موصولات از الفاظ عموم اند و آیت و ضمیمه قوله تعالی فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا بوجوهکم و اذ جعلکم الی الکعبین داخل است زیرا که لفظه صلی الله علیه و سلم ابدأ بما بدأ الله به پس واجب است بدایت غسل و چه پسر بجزی که بعد از دست علی الترتیب اگر چنانچه تقدیم یعنی بر پسر و اگر از پسر

و در بطن و حدیث بیان آن نمود و تنقیه و دیگران بعدم و وجوب ترتیب در اعضای وضو رفته اند و استدلال ایشان بحديث ابن عباس است که وضو
 کرد آنحضرت پیش شستن بر روی خود و سر و دست خود را پست بر دو پای خود را پست مسح کرد و سر خود را ببقیه آب وضو و لیکن این حدیث را طریقی
 صحیح ثابت نشده پس استدلال بدان ناتمام است و اولی آن بود که مصنف این حدیث را بر حدیث مغیره مقدم میکرد و متصل بحديث ابوهریره ذکر
 می نمود زیرا که در دلالت هر دو قریب یکدیگر اند و الله اعلم **و عنه** و هم روایت است از جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله
 علیه وسلم اذا توضأ اذ الماء علی من فقیه بود آنحضرت چون وضو میکرد جاری میکرد آب را بر سر و آویخت خود تمام روایت این است
 پست فرمود این وضوئی است که نمی پذیرد خدا نماز را مگر آن مسلم از ابوهریره آورده که وی وضو کرد تا آنکه شروع نمود در بازو و گفت همچنین دینم رسول خدا
 را صلی الله علیه وسلم و در روایتی از دارقطنی از حدیث عثمان آمده که وی شست رو و سر و دست خود را تا آنکه دست رسانید اطراف بازو و این بیان
 چیزی است که در قرآن آمده پس استفاد شد که غایت دخول است در با قبل خود قال الله تعالی فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق
 و سوسوی گفته مرفقین و کعبین و دخل اند غسل انتی و شوقانی در مختصر گفته بشوید هر دو دست خود را با هر دو آویج خود انتی و دلیل بر آن همین آیت
 کتاب نص سنت است و این صحیح است در دخول غایت در تنقیح و زیاده کرد و در صحنی که غسل برین تا مرفقین فرض است آن سنی که مرفقین دخول حکم
 غسل باشد و همچنین است حال در کعبین با جماع جهوار است ظاهر لفظ شاهد است و اگر بعضی دست کسی بریده باشد تفریح کردند که فرض است غسل باقی
 اگر کسی گوید که یک دست و یک پای شستن فرض است و شستن دست پای دیگر واجب زیرا که مقابله جمع بجمع مقابله واحد بواحد تقاضا میکند این سخن را
 بر روی او بایزد که مخالف جماع است انتی اخرجہ الدارقطنی نسبت بسوی دارقطن که محله کلان است از بغداد و وی حافظ فقیه است بر تفسیر
 شافعی عارف بود باختلاف فقها این خلکان گفته ولادت وی در ذی قعدة سنه ست و ثلث مائت شده و وفات یوم الاربعاء هشتم باهیم ذی قعدة
 وقیل ذی الحجة سنه خمس و ثمانین و ثمان مائت فی بغداد شیخ ابو حامد سمرانی بروی نماز گذار و قریب مزار معروف کرخی مدفون شد کنیت وی ابو الحسن است
 و نام علی بن عمر بن احمد بن حمدی اتقی ذی جمعی در حق وی گفته حافظ الزبان الامام العظیم نظیر صاحب السنن سمع من عوالم و برع فی هذا الشان و حاکم گفته
 دارقطنی او حدیث خود گردیده در حفظ و فهم و ورع و امام و در قرارت و نحو او را مصنفاتی است که ذکرش دراز است و گواهی میدهم که پیدانشد بر اویم برین شکل
 و خطیب گفته وی فرید عصر و امام وقت خود بود و منتی شد بسوی وی علم اثر و معرفت علی اسمای جان با صدق و ثقت و صحت اعتقاد و آئینه حدیث و زینت
 اطالت بسیار کرده اند شاگرد ابو القاسم بنوی و ابو بکر بن ابی داؤد و ابن صاعد و محاملی و غیر هم است بعهده و کوفه و شام و واسط و مصر را سیر کرده حاکم
 و عبد الغنی و منندی و تمام رازی و ابو نعیم صاحب حلبی شاگردان وی اند جامع بود میان علم فقه و ادب و شعر آرزوی پرسیدند که مانند خود دیده هیچ جوان نگفت
 و این آیت بخواند لا تزککم انفسکم سنن او از کتب معتبره حدیث است و اعلی سند او خاص است و اول سنن او حدیث قلین است و در تکثیر
 طرق و اسانیدش سبانه نموده چجاه و چهار سند بر وی می ذکر کرده ابو نصر بن ماکولا گفته در خواب دیدم که گویا ملائکه را از جهال می پرسیم که در آخرت
 چون شد مرا گفتند او را در جنت امام میگویند انتی با سناد ضعیف و اخرج البیهقی ایضا با سناد الدارقطنی و در هر دو اسناد قاسم بن محمد بن عبد الله
 بن محمد بن عقیل است و وی ضعیف است تضعیف کرده اند او را احمد و ابن معین و غیر هم ابو حامد گفت مترک است و ابو زرعه گفت منکر الحدیث است
 و ابن حبان او را در ثقات شمرده و وی متفرد است باین توثیق لیکن جرح اولی است اگر چه معسل بسیار باشد و اینجا خود جرح بسیار اند و تصریح کرده اند تضعیف
 این حدیث جماعتی از حفاظ مثل منذری ابن الصلاح و نووی و غیر هم و منحنی است ازین روایت مسلم از ابوهریره که ماتم **و عن ابی هریره**
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا وضوء لمن لم یبذکرا اسم الله علیه لغت ابوهریره گفت آنحضرت

نیست و شوهر کسی را که ذکر نگردد نام خدا را بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا را نبرد و درین باب حدیثهاست و شک نیست که آن همه احادیث منتهضست
برای احتجاج بلکه تنها همین یک حدیث ناهضست برای حجت زیرا که حسن است و معتقد با حدیث دیگر آورده درین باب و درین حدیث دلالت است بر معنی وضو
غیر از تسمیه و مفید استراط است یعنی که اندام وی بوجوب اندام وضو است تا بوجوب که اقل مغایرت چه رسد و تعقید و جوب بجز برای جمع است در بیان
این حدیث و حدیث دیگر که ابن عمر روایتش کرده فرمود آنحضرت هر که وضو کرد و گرفت نام خدا بر وی پاک شد جمله بدن وی و هر که وضو کرد و نام خدا نگرفت
پاک شد همان اعضا می وضوی وی آنحضرت الدارقطنی و البیهقی روایت کرده اند از اتر زدی و ابوداؤد و نیز از ابوسریه و دارقطنی از ابن مسعود و یونسک
حفظه همین حدیث است گویند که تسمیه در اول وضو سنت است یا مستحب زیرا که سیاق این حدیث در اثبات کمال است و ملین امارت سنیت و استحباب است
ولیکن در سناد این حدیث متروک است و در سناد روایت دارقطنی و بیهقی از ابن مسعود هم متروک است و در روایت ابن بروه از ابی هریره نیز دو کس
ضعیف اند پس این حدیث لائق استدلال نیست و در حدیث متن ما اگر چه دلالت برین نیست که نیست و جوب تسمیه مگر بزرگترین حدیث عدم تواتر
بر سهو و نسیان دلالت دارد بر آن و با بجملة مذموب امام احمد و جماعتی از اصحاب او همین است که تسمیه در اول وضو واجب است و شرط صحت وضو است چنانکه
زربکشی در شرح خرقی گفته و دلیل ایشان همین حدیث است و باین رفته است شوکانی چنانکه در مختصر گفته واجب است بر هر مکلف آنجا که گوید بسم الله قوی
که یاد آید انتهی و حافظ علامه ابن القیمح و اعلام الموقعین زیاده بر وجهی دلیل بر وجوبش آورده و همه اوله مخالفین با جواب شافی گفته و شک نیست
که حق با اوست و در حجة الله بالادلة گفته حدیث محمول است بر آنکه عبادت بی نیت مقبول نمی شود درین صورت صیغه لا وضو مقصور باشد
بر ظاهر خود و محتمل است که معنی چنین باشد که وضو کاملی نبی شود مگر بآن و لیکن این تاویل پسند نیست زیرا که تاویل بعید است مخالف ظاهر است
و شیخ در ترجمه گفته سنیت وی اختیار طحاوی و قدوری است و در هر ای گفته اصح آنست که مستحب است انتهی ماخرجه احمد و ابوداؤد
و ابن ماجه با سناد ضعیف زیرا که در سندش یعقوب بن سلیمان بن ابی هریره است و یعقوب ضعیف است بخاری گفته
شناخته نمی شود برای می سماع از پدرش نه پدر او را از ابی هریره و حدیث را طریقه است که از فی التقرب للمصنف و مثله فی سنن البیهقی و در تخیص
گفته او را طریقت دیگر است نزد دارقطنی و بیهقی و لیکن آن طریق نیز ضعیف است و نزد طبرانی از حدیث ابی هریره بلفظ امر است اذا توضیعت فقل
بسم الله والحمد لله فان حفظتک لاتزال تکتب لک الحسنات حتی تحث سن ذلک الوضوء و لیکن سناد این حدیث واهی است و للترمذی
ولابن ماجه واحمد و گفت و الترمذی زیرا که ترمذی این حدیث را در سنن روایت نکرده بلکه در علل آورده پس تغییر عبارت برای این اشارت است نیز
این را از ابوسریه روایت نکرده بلکه عن از سعید بن زید آورده کنیت سعید ابوعبید است عدوی است یکی از عشره مبشره مسلمان شد
از قدیم و حاضر شد جمله مشاهد با آنحضرت جز بر که در آنوقت باطلی بن عبدالله برای استخبار کاروان قریش بطرفی رفته بود و آنحضرت برای او سهم بر آورد
فاطمه خواهر عمر بن الخطاب و جده ابوداؤد اسلام عمر سبب ی است مروی الطول شهر بود و در عقیق بود و بعدینه آورده و سخن کردند در سنه پنجاه و یک
بعمر هفتاد و چند سال جماعتی از وی را وی است موقوف مانند او در معنی نه در لفظ و روایت کرد آنرا ابن زید و برادر و احمد و ابن ماجه و دارقطنی و غیر
ترمذی گفت محمد یعنی بخاری گفته که این حدیث احسن چیزی است درین باب لیکن ضعیف است زیرا که در روایتش دو مجهول اند و اصح گفته این
اصح احادیث است و ابن ماجه و دارقطنی از حدیث کثیر بن زید از ربع بن عبدالرحمن بن ابی سعید بن ابی سعید بن ابی سعید الخدری باین لفظ روایت کرده اند
که نیست نماز کسی را که وضو نیست و نیست و شوهر کسی را که تسمیه گفت قال الشوکانی آنحضرت احمد و ابوداؤد و الترمذی فی اهل و الدارقطنی
و ابن السکن و الحاکم و البیهقی و نیست در سند وی چیزی که ساقط کند او را از درجه اعتبار و این را طریق دیگر است از حدیث نزدیک دارقطنی

و بهیچ و اخرج نحوه احمد و ابن ماجه من حديث سعيد بن زيد و ابی سعید و اخرج نحوه آخرون من حديث عایشة و سهل بن سعد و ابی سیرة و ام سیرة
و علی و انس انتهى در سبیل گفته که در حدیث ابی سعید کثیر بن زید و ربیع سعت و در هر دو قرح کرده اند و مر و لیست درین باب از جهات مذکوره و در هر دو مقال
مگر آنکه بعضی این روایات تقویت بعضی میکنند پس غالی نیست لغزوت و لهذا ابن ابی شیبہ گفته ثبت لنا ان النبی صلی الله علیه و سلم قاله و حدیث دال است
بر شریعت شمیة در اول و صلوات الله علیهم و علی آلهم و سلم قاله و حدیث دال است
خدا را در اول وضو پاک شد جدا و همه و هر که نکره پاک نشد از وی مگر موضع وضو و اخرج الارباقطنی و غیره و این حدیث ضعیف است بهیچ درین
بعد اخرج وی گفته در وی ابو بکر داهری است و او ضعیف است غیر ثقه نزد اهل علم حدیث و باین استدلال کرده است فارق در میان ذکر و نسی
و گفته که اول در حق عام است و این در حق ناسی است و این حدیث ابی هریره اگر ضعیف است لیکن حدیث تو ضا کما امرک الله محاضر است و در اوقات
بر صوم و این دلیل است بر آنکه مراد لغتی و ضوی کامل است و در روایتی بلفظ لا وضوء کامل آمده مگر مصنف گفته ما باین لفظ ندیده ایم و اما آنکه
آن مثبت و دال است بر ایجاب پس راجح باشد پس جلالش آنکه بروحی ثابت نشده که مقتضی ایجاب بود بلکه طرق وی ضعیف است و حدیث
کل امر فی بال دال است بر سنیت و حدیث باب بر مطلق شریعت و اقل وی نزد میت است انتهى کلام اسبیل و لیکن قول می صلی الله علیه و سلم لا وضوء
ظاهرش عدم صحت وضو است راستا زیرا که اصل در نفی حقیقت است و تاویل بعد کمال که تقدم بعد است پس راجح حمل حقیقت باشد و قال احمد
لا یثبت فیہ شیء و گفت امام احمد ثابت نیست در وی چیزی مستحب و عن طلحة هو ابو عبد الله بن مصعب من فتم میم و فتح صا
مملک و کسر ای شده و فاعن ابیه مصرف عن جلد کعب بن عمرو و الهذلی و بعضی گویند ابن عمر است بضم میم و ابن عبد البر گفته اشهر
ابن عمر است بالفتح و او را صحبت است بعضی انکار کرده اند صحبت او را قال عبد العظیم در سبیل گفته نیست وجه برای انکار آن گویم مسلم بطریق احتیاج
کرده است و جدا و او را در صحابه شمرده که ذانی اسد الغابہ و طلحة یکی از اعلام اثبات تابعین است و وفات کرد در سنه یکصد و دوازده قال گفت جلد طلحة
در آمد بر رسول خدا وی وضو میکرد و روان بود آب از روی ریش می بر سینه فرایت پس میم رسول الله صلی الله علیه و سلم را
یفصل بین المضمضة و الاستنشاق فصل سیکر و مضمضة و استنشاق فصل آنست که استنشاق را بعد از قراغ از مضمضة
یکبار یا دو بار یا سه بار یا آب جدید کرده باشند و احادیث درین باب مختلف آمده در بعضی بسته غرغره و در بعضی بیک غرغره بفضیل و وصل و مشهور از سبب
امام ابو حنیفه فصل است زیرا که دهن و بینی هر کدام معنوی است جدا پس تطهیر غسل هر یک بود جدا جدا چنانکه سایر اعضا و این وجه در حقیقت براس
ترجیح فصل است بموافقت می مقیاس را نه تعلیل و مقابله النص و لابد حدیثی که موافق قیاس باشد راجح است چنانکه در علوم اصول مقرر شده و شمنی از قضا و
ظهور به نقل کرده که وصل هم جائز است نزد ابو حنیفه و ترمذی از شافعی روایت کرده که جمع میان مضمضة و استنشاق جائز است و جدا کردن
هر یک باب جدید و دو ستر و درم پس خلا فی در میان نماند و دلیل حنفیه همین حدیث طلحة است و لفظ وی بروایت طبرانی و ابو داود این است که طلحة از
پدر خود از جد خود روایت کرده که وضو کرد و آنحضرت پس مضمضة کرد سه بار و استنشاق نمود سه بار و گرفت هر بار آب جدید و در سفر السعاده
گفته که آنحضرت مضمضة و استنشاق را گاه بیک غرغره کردی و گاه بدو غرغره و گاه بسته غرغره چنانکه در غسل اعضا کردی و لیک غرغره نیمه در مضمضة کار
داشتی و نیمه در استنشاق در هر سه صورت همچنین وصل فرمودی و در هیچ حدیث صحیح فصل وارد نیست انتهى این عبارت ناظر است در عدم ثبوت
این حدیث نزد وی رخ حال آنکه درین باب احادیث است از علی و عثمان که آن هر دو جدا جدا کردند مضمضة و استنشاق را و گفته اند همچنین هر دو
رسول خدا را صلی الله علیه و سلم اخرج ابو علی بن السکن فی صحاحه و این مؤید صحت حدیث طلحة است و اهل ایشان تصحیح کرده اند بصحت وی

واین سعد و طهات در باب مسح از جمله بلفظ را بیه رسون الله صلی الله علیه و آله و سلم مسح بکذا آورده پس ثابت شد که او را صحبت است قال ابن ابی عمیر
و نیز ابن ابی عمیر را بر طهات ابو داؤد آورده و گفت سکت علیه هو و المنذری بعده و رسول گفته اقرب تخمیر است و همه سنت است یعنی
و صل فصل اگر چه روایت جمع اکثر است و اصح و جمع بدو طریق است یکی آنکه یک غرغزه و ثلث وی باشد و بیکر آنکه بسته غرغزه بود برای هر یکی از سینه باشد
یک غرغزه اخرجه ابو داؤد با سند ضعیف زیرا که در وی لیث بن سلیم است و اضعیف است و ابن حبان گفته وی قلب بیکر و اسانید را
ورفع میکرد و مراسیل را وی آرزو از ثقات چیزی که نیست از حدیث شان و ترک کرد ز اورا یحیی القطان و ابن المهدی و ابن سعید و احمد بن حنبل و ابو یوسف
و در تمیز لاسا گفته که اتفاق کرده اند علماء بر ضعف می و تصرف و الدطلح مجهول الحال است و حدیث را حلقی دیگر است که ذکر کرد آنرا ابو داؤد و از احمد که گفت
بود این عیینه که انکارش میکرد و میگفت ایش تراطله بن مصرف عن ابیه عن جده و همچنین حکایت کرد عثمان و ارمی از علی بن المدینی و زیاده که در کتب
عبدالرحمن بن مهدی را از جد وی گفت عمر بن کعب است یا کعب بن عمر و ابو داؤد را صحبت و نقل کرد از ابن سعید که محمد ثانی میگوید که جد طلحه دیده است
آنحضرت را و اهل بیت او میگویند که او را صحبت نیست و ابن القطان گفته علت حدیث نزد جمیع اصحاب صحف بن عمر و والد طلحه است و تصریح کرد و با آنکه
وی طلحه بن مصرف است ابن اسکن و ابن مرویه در کتاب اولاد المحدثین و یعقوب بن سفیان در تاریخ خود و ابن خنیسه و خلق بسیار که در ان فی التلخیص و چون
اهل این شان تصریح کرده باشند بصحبت می مدعا ثابت شد و عدم وقوف اهل بیت وی بحال می قاضی نبود و حق جواز هر دو سنت یا در حبان و صل فصل
و الله اعلم و عن عی رضی الله عنه فی صفة الوضوء ثم تغمض بتراب درودین که در صلی الله علیه و سلم و استنش
و آب در یعنی کرد ثلثا استه بار تغمض و یدش من الاصل الذي یاخذ منه الماء مضمضه و استنشار میکرد از همان کف که میگفت
بان آب را و این حدیث از اوله جمع است و بحتم که از یک غرغزه باشد یا از سه غرغزه اخرجه ابو داؤد و النسائی و مروان بن الحنفی از زوی
آورده که گفت مجموع کیفیت وارده در مضمضه و استنشاق پنج وجه است اصح آنست که هر دو بسته غرغزه کند اول مضمضه کند از هر واحد پستر
استنشاق کند دوم آنکه جمع کند میان هر دو غرغزه واحد مضمضه کند از آن غرغزه سه بار پستر استنشاق کند از وی سه بار سوم آنکه جمع کند بغرغزه
و لیکن مضمضه کند از وی و استنشاق چهارم آنکه فصل کند میان مضمضه و استنشاق بدو غرغزه پس مضمضه کند از هر یکی سه بار پستر استنشاق کند
از دیگری سه بار پنجم آنکه فصل کند پیش غرغزه مضمضه کند بسته غرغزه با و استنشاق کند بسته غرغزه و گفته که صحیح همان وجه اول است و وارد شده بان
خطیبت انتی تحرف بضم پری یکشت و بفتح یکبار بر او شستن بدست شیخ عبدالرحمن بن تعقب وی کرده میگوید که ما عبارات احادیث را مختلف یافتیم
در اکثر احادیث این چنین واقع شده که اول هر دو کف دست راست پستر مضمضه کرد و استنشاق نمود پستر و شست پستر مضمضه و استنشاق
کرد پستر و شست پستر هر دو دست این عبارات بسیار احادیث است و ظاهرش دلالت میکند بر فصل مضمضه و استنشاق اگر چه قطعی نیست و در
بعض هر دو دست شست پستر مضمضه کرد پستر استنشاق پستر و شست و لیکن ظاهر است در فصل و در روایتی از بخاری و مسلم آمده که مضمضه و
استنشاق و استنشاق کرده سه بار بسته غرغزه از آب این نیز عمل هر دو وجه است و صلا و فصل و لیکن در بعض احادیث صریح واقع شده که مضمضه و
استنشاق بیک غرغزه کرده سه بار مشهور امام شافعی همین است بر وجه اول از وجه مذکور و در نهب مشهور امام عظیم فصل است انتی و عن
عبدالله بن زید فی صفة الوضوء ای وضوی وی صلی الله علیه و سلم ثم ادخل یله مضمض و استنشاق من کف
واحد ففعل ذلك ثلثا پستر در او و آنحضرت دست خود را در آب پس مضمضه کرد و استنشاق نمود از یک کف و کرد این بسته بار
و این حدیث نیز از اول جمع است مثل حدیث اول و هر دو باره آنکه از او حدیث طویل که در صفت وضو آمده و ما در مصنف است اقتصار کردن

بر موضع جفت و حتی آنست که فعل آنحضرت در غسل اعضای وضو مختلف بود چنانکه عادت ستمو آنحضرت بود در سنن و صحیبات و عمل مضمضه و استنشاق و کیفیت آن و صلا و فصلان نیز مختلف و لهذا هیچ یکی از ائمه بوجوب و قرینت احد الوضوین قائل نشده متفق علیه و این حدیث نزد بزرگان و ابوداؤد و ابن فضال است که گفت دریم رسول خدا را مضمضه و استنشاق کرد از یک کف این را سینه بار نمود انستی و استنشاق آنحضرت بر دست راست بود و سینه را بر دست چپ چنانکه در امری از عبد خیر آورده بودیم ما شبته و نظر میکردیم بسوی علی مرتضی هنگامی که وضو میکرد پس در او دست راست خود را آورد پس برگرد و آب برین خود را پس مضمضه کرد و استنشاق و بیفشاند بینی بدست چپ و کرد این را سه بار بجهه گفت هر که خوشش دارد که نظر کند بسوی وضو رسول خدا پس اینست وضوی آنحضرت **وعن انس رضي الله عنه قال رأى النبي كغف الش و بدأ آنحضرت صلى الله عليه**

رجلا مردی را و فی قدمه مثل الظفر لم یصبه الماء فقال ارجع فاحسن وضوءك و در پای او مانند ناخن خشک است که نرسیده است آنجا آب وضو فرمود برگرد پس نیک کن وضوی خود را ظاهر بضم طاء و در وی لغتهاست اجود آنها همین است که ذکر کرده شد و جمع و اظفار است و جمع الجمع اظفار و این حدیث معین است بر وجوب استیجاب اعضای وضو بآب نصاب و بآب قیاسا و غیر وی و تحقیق ثابت شد حدیث دلیل للاحقاب من انبار و این در حق جماعتی فرموده که احقاب را نشسته بودند و باین رفقه اندام خود را غسل گفته و مروی است از ابوحنیفه که مساف است از نصف عضه یا ربع یا اقل از هر هم بغلی در کتب مقالات این روایات از وی برج کلی است و لیکن حنفیه که درین عصر موجود اند میگویند که این قول ابوحنیفه و نه هیچ یکی از اتباع او انستی در جمولات مظهر بر گفته در شستن هر دو پا با سینه تمام می نمودند و میفرمودند نطقت رجل مثل حلقه ابل است یعنی بسیار کج و نارسا واقع شده که آب را با سانی بران تری نمی توان کرد مگر بکلفت و مبالغه پس باین عبارت یاران را نه اشارت بمبالغه و شستن این هر دو اعضا نمودند انستی و در قول جمیل است و تنهایی من صفات العالم الیانی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فی الوضوء و الصلوة لمن یرى احد الایستوعب غسل فینادی بل للاحقاب من انبار و الاثم الطمانینه فیقول صل فانک لم تغسل و فی اللباس الکلام و غیر ذلک انستی اخبره ابوداؤد و النسائی و احمد و ابن ماجه و ابن خزیمه و الدارقطنی و گفت و ارقطنی متفرد است بدان جزیرین حازم از قتاده و او نقله است و روایت کرد از ابوداؤد و داؤد بن خالد بن معدان از بعض اصحاب آنحضرت مانند آن و لفظ وی این است دید آنحضرت مروی را که میگذازد ظهر و در پای وی نموده بود بقدری که نرسیده بود او را آب پس امر کرد او را با عاده وضو نماز استیجاب گفته این حدیث مرسل است و کذا ابن القطان و مروی بحث است اکثر کم گوید احمد بن حنبل را گفت این اسناد جدید است گفت آری گفت اگر مروی از تابعین گوید حدیثی رجل من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم و نام نبرد آنرا پس حدیث صحیح باشد گفت آری و منذری در وی اعلا کرده باینکه در وی بقیه است و نقل کرد از یک کوفی در سنن است لیکن در سند و سند در کتب بقیه است حدیث و در وی از بعض ازواج آنحضرت است و توفی قول مجمل گفته و در شرح حمذب نوشته که این حدیث ضعیف الاسناد است و درین اطلاق نظر است بنا بر طرق مذکوره که ذافی التلخیص و علی ای حال در حدیث دلیل است بر وجوب سوالات بسبب آنکه با عاده وضو کرد و بر غسل موضع متروک اقتصار نفرمود و گفته اند نیست دلیل دران بلکه مراد شده در انکار است بران و اشارت باینکه تارک بعض تارک کل است و ضعف این قول ظاهر است و احسن همین است که قول راوی که امر کرد او را با عاده وضو مراد بران غسل متروک است و شتمیه وی با عاده باعتبار ظن متوضی است که وی بزبان وضوی کامل نماز گذارد و شتمیه وی بوضو گفته است و حدیث دلالت بر آنکه حکم جابل و ناسی حکم عام است **و عنده و هم روایت است از انس بن مالک رضی الله عنه که قال گفت کان رسول الله بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم يتوضا بالماء وضو میکرد بماء بالضم یک سطل و ثلث رطل عاقی است و رطل است اشارت و اشار چهار تویم متقال و زن یک پیچیه است و مقولی مدو رطل است و دلالت ظاهر احادیث هم برین است چه در بعضی احادیث وضو نموده واقع شده چنانکه درین حدیث و در بعضی چو رطل و تطبیق دران آنست که مصداق هر دو یکی باشند**

و غسل بالصابون غسل سیکرد و یک صلح و صلح چهار دست الی خمسة امداد و گاهی غسل سیکرد و بزوده از صلح تا پنج عدد در وضو و وضو مذکور
و غسل بپسته و گفته اند مقصود ازین تعیین محمد نیست که بزوده و کم از آن درست نباشد فضیلت در شستن تمام شستن است بی اسراف به قدر که باشد
و اگر بقدر کفایت کند و آن که در این آیه است بر وضو نیز روایت متفق علیها و این حدیث را نقلهاست و لابی داود و النسائی و ابن ماجه
من حدیث عائشه که حدیث الهامه للابی داود و ابن ماجه و ابن خزیمه من حدیث جابر بن عبد الله بن القطن که ذاتی التخصیص نظام حدیث در آن است که این
مستثنای وضو غسل آنحضرت بود و این بیانی نیست حدیث عائشه نزد بخاری که در وی این است که وضو کرد و از یک آوند که او را فرقی میگفتند یعنی تا
ورا و آن آوندی است که گفایش تیره و ظل میکند زیرا که درین حدیث ذکر پر بودن وی از آب نیست همین قدر است که یک آوند که اینقدر گنجايش است
از وی وضو کرد پس از بعضی آب کرده باشد و این حدیث من حدیثی که از عبد الله بن زید که شدت مشعرانه تقلیل وضو و آنکه آنرا کرون بر سیر از وی روایت
گفته کرده داشته اند اهل علم در آب وضو تجاوز کردن از غسل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تصحیح گفته فرقی بختن آوندی است که سه صلح با گنجايش کند و آن
بحساب صاع مدینه شانزده و ظل است مترجم گوید این تقدیر برای تعیین محمد نیست زیرا که آنرا بنی لوم متفاوت اند و حالت قصد از آن در آن و تیره و غیر
مختلف پس گاهی آنحضرت بسه صلح غسل سیکرد و گاهی بیکتر از آن چنانکه در حدیث متفق علیه آمده که غسل سیکرد و یک صلح تا پنج عدد وضو سیکرد و یک عدد
صلح نزدیک اهل مدینه پنج و ظل و ثلث ظل است و در صلح صاع را گویند و آن بحساب صاع مدینه یک مطلق ثلث ظل خواهد بود انتی حصفت اگر این حدیث
مقدم میکرد بر آن حدیث یا آنحدیث را مؤخر میکرد و اولی بود برای حسن ترتیب و **باب الوضوء** بابت الفرضی کمیت او با وضو
جمع میشود با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در کعب بن اوی اسلام آورد و سن پنجم یا ششم بعد چهل کس و حاضر شد جلوسا در آن روز و در اسلام فتوحات
و مشاهد بسیار است در عراق و شام و قاتش غزوه حرم سنه اربع و عشرين از دست ابولؤلؤ غلام مغیره بن شعبه شده مدت خلافت می ده سال
و شش ماه است لبین مسعود گفته گمان دارم که اگر علم عمر را در یک پایه ترازو نمهند و علم سائر اعیای امراض را در پایه دیگر علم عمر گران آید و گفت بر عمر رضی الله
و بعضی علم فتاوی او در تالیف جدا گانه نوشته اند مثل شاه ولی الله محدث دهلوی ح در از آنه انخفا و او اول خلیفه است که امیر المؤمنین خوانده شد
و بود در اقامت اصلح گندم رنگ سرخ چشم و خلافت وی بعد و تنصیف ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود نماز گذارد بر وی صیبه روایت کرده این از وی عشوه
و خلق کثیر از صحابه تابعین قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من من احد بتوضاً یسیغ الوضوء نیست از شما هیچ کس
که وضو کند پس تمام و کامل میکند وضو انما یقول یستر میگوید یا شهید ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً
عبداً و رسوله گواهی میدهم که نیست هیچ معبودی بر حق مگر خدا بی تنها نیست او را انباز و گواهی میدهم که محمد بنده و رسول اوست الا شحک
له ابواب الجنة مگر آنکه گشاده میشود و او را درهای بهشت و در روایتی الثمانیة یدخل من ایتها شاء یعنی بهشت در در او از هر در که خواهد
اخرجه مسلم و ابو داود و ابن حبان و رواه الحمیدی فی کتاب الجمع بین الصحیحین فی افرو مسلم و کذا ابن الاثیر فی جامع الاصول و ذکر کرد
آنرا نوی در آن حدیث مسلم بروی که مذکور شد و رواه الترمذی و زاد و زیاده کرد ترمذی بر شهادتین مذکور تین این و عاراً اللهم
اصحی من التوابین و اصحی من المنتظرین بار خدا یا گروان مرا از بسیار توبه کنندگان و گردان مرا از طهارت کنندگان ترمذی
گفت در سنادش اضطراب است و صحیحی شود در وی شیخی کثیر گویم روایت مسلم سالم است ازین غلط و این زیادت که نزد ترمذی است روایت که
آنرا بر از طریق در اوسط از طریق ثریان و لفظ وی اینست هر که طلبید آب وضو پس وضو کرد پس میکافارغ شد از وضوی خود گوید باشد از
و رواه ابن ماجه من حدیث المن و ابن السنی فی عمل الیوم و اللیله و الحاكم فی المستدرک عن حدیث ابی سعید و لفظ وی این است هر که وضو کند و بگوید

بسم الله الرحمن الرحيم ان لا اله الا انت استغفرک و انقلب الیک ندمته شوه و ربق پست خمر کرده شود و با او
 این شسته نشود و آن مهر تازوز قیامت و اختلاف کرده اند در رفع و وقف و می نسائی گفته موقوف صحیح است و گفت عازمی رفع و می خفیت است
 زیرا که طبرانی و راوسا گفته که رفع نکرد و آنرا از شعبه مکرر می بیند و از قطنی در عمل صحیح وقت کرده و بقیه کلام درین حدیث در تخیص است چیزی
 در حسن حسین بریز این ماجرا و ابن ابی شیبہ ابن السنی در شهادتین ثلاث مرات نیز ذکر کرده و محل این ذکر عقب و وضو است و تووی گفته اصحاب ماسکونید عقیب
 غسل بریم مستحب است و اینجا باب وضو منتهی شد و ذکر کرده و مصنف از اذکار درین باب مکرر حدیث تسمیه در اول وضو و این ذکر در آخر وی و اما حدیث ذکر هر غسل
 بر وضو پس ذکر نکرد و آنرا بسبب اتفاق این حدیث بر ضعف آن تووی گفته اوجیه که در شامی وضو است لائل لهاست و ذکر کرده اند از متقدمین ابن الصلاح گفته
 لم یصح فی حدیث و سئل گفته حسن ختم مصنف ماین عا که تزد تمام وضو گفته میشود غیر حق است و عقیب وضو مسح علی الخفین برای آنست که از احکام وضو است پس گفت

باب الخفین

باب در بیان اوله شرعی مسح بر موز با و طین است بدان نقل حرین که پوشد لعینین راعن المغیره بن شعبه قال گفت منیره
 كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم بودم بمره آنحضرت یعنی در سفر کما صح به البخاری و نزد مالک و ابو داود و تعیین سفر آمده یعنی
 غزوه تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است و تعیین نماز که آن نماز صبح است پس برآمد آنحضرت بصحرای قضای حاجت نسائی پس بر دو قدم
 با آنحضرت آب را در ظرفی که از او داده گویند پیش از نماز باید او پس هر گاه که برگشت آنحضرت از جانب صحرا آب ریختن گرفتیم بر او دست مبارک از او داده
 پس نشست بر دو دست و روی خود و بر بدن وی خبیه بود از پیشم خواست که برهنه سازد هر دو دست پس تنگ آمد آستین جیب پس بیرون آورد هر دو
 دست خود از زیر خبیه و از اذخ خبیه بر هر دو دست مبارک خود و شست هر دو ذراع خود و مسح کرد روی پیشانی خود را و بر عمامه فتوحا پس
 شروع کرد وضو کما تقدم و صحت به الاحادیث چه در لفظه تفضض و استنشاق ثلاث مرات آمده و در لفظی مسح بر اسه پس مراد بقوله فتوحا اخذ فیها شد
 نه آنکه استحکام وضو کرد چنانکه ظاهر لفظ است فاهویت لا نزع خفیه پس دست بر آورد و خواستم تا بکشم موزهای آنحضرت صلی الله علیه و سلم را
 قال دشمنان فانی ادباً این فرمود بگذار و بکش موزها را زیرا که در او روم پایدار و عالی که پاک اند یعنی پوشیدم آنها را بر طهارت
 در حدیثی گفته ظاهر از لفظ طهارتین آنست که طهر شرعی که کمال وضو است ادا کرده اند پس مسح موزه صحیح نبود مگر آنکه بر وضوی تمام پوشیده باشند
 و جسی گفته اند که اگر یک پای در وضو شست موزه پوشید بعد از آن پای دیگر شست موزه دیگر پوشید مسح صحیح است این هم مثل سنت و الله اعلم
 فمسح علیهما پس مسح کرد بر هر دو موزه بعد از آن سوار شد و سوار شد من پس منتهی شدیم در رسیدیم بقوم و حال آنکه او شان با ستاده بودند
 بخانه و میگذازد نماز بقوم عبد الرحمن بن عوف و گذاره بود یک کعبت پس هر گاه که آگاه شد با آنحضرت و دید که حضرت حاضر اند پس شستن گرفت پس
 اشاره کرد رسول خدا و یافت یک کعبت را با وی پس هر گاه سلام کرد برخاست آنحضرت و برخاستم من با آنحضرت و گذاردیم کعبتی که سابق شده بود ما را
 و گذارده بودیم با قوم و راه مسلم متفق شد علیه و لفظ بخاری راست بزار گفته این حدیث مروی است از منیره ابوشعث طریق و ابن مندبه بخاری آن
 چهل پنج طریق ذکر کرده و حدیث دلیل است بر جواز مسح بر خفین در سفر نیز که این حدیث ظاهر در آن است کما عرفی و اما حدیث کلام در آن حدیث
 سوم که می آید خواهد بود و علی اختلاف کرده اند در جواز آن پس اکثر جواز می اند در سفر باین حدیث در حضرت باطل است و دیگر آنکه در این حدیث
 وارد است در این چهل حدیث مرفوع از صحابه و ابن ابی حاتم گفته در وی از چهل حدیث صحابی روایت است و حافظ ابن عساکر روایت کرده که در حدیث
 کرده اند از آنحضرت مسح بر خفین قریب چهل صحابی و ابن مندرا از حسن بصری نقل کرده که گفت حدیث کرده اند ما را به فتاوی اس از اصحاب رسول خدا که

مسکروا و آنحضرت بر بر و سوزنه و ابو القاسم بن مهند اسامی را برایش و مذکره خود ذکر کرده و شمران برشتا و صحابی رسیده و قائل شدند مسح است
 بن ابی طالب و سندی ابی و قاصد بلال و حذیفه و بریده و غیره بن ثابت و سلمان و جریر یکی و غیر هم این المبارک گفته نیست در مسح علی الخفین
 صحابه خلاقی زیرا که از هر که از فقهار و ایت احکام آمده هم از وی اثبات می مروی شده و این عبد البر گفته میدارم که مروی باشد از هیچ یکی از سلف انکار آن
 مگر از مالک با آنکه روایت صحیح از وی صحیح است با ثبات آن و مگر از مالک بن نوایم بن عباس ابو هریره و تصحیح کرد چنانی از حفاظه متواتر بودن حدیث صحیح
 سوزنه و روایت کرده اند از اعراب و مشهور که می گفت می ترسم که برای کسی که قبول نماید در مسح سوزنه را زیرا که آنرا می که در روی او وارد شده و نیز سوزنه
 و امام ابو حنیفه گفته قائل نشدم مسح سوزنه تا آنکه آمد از آثار روایتی مانند آفتاب و به قال الشافعی صحیح و مرویست از بدویه و امامیه و خواج عدم جواری
 بدلیل قول تعالی و از جمله کثر الی الکعبین گفته اند این آیهست متعین که غسل جلیین را پس مسح وی را و بنا شد زیرا که کعبین مبارک جلیین است
 و غسل و همچنین احادیث تعلیم همین اوست و احادیثی که در باب مسح آمده منسوخ است بآیه مانده و دلیل منسوخ قول علی کرم الله وجهه است که سبقت
 شد کتاب خدا بر خفین و قول ابن عباس است که مسح تکبیر و آنحضرت بعد مکه و جنابش آنست که نزول آیهت و ضرور غزوه مرسیح است و مسح آنحضرت
 و غزوه تبوک بود و مرسیح قبل وی است بانفاق پس تقدم ناسخ ستاخر چه قسم تواند شد دیگر آنکه اگر تاخر مانده فرض کنیم تا هم ساقانی میان مسح
 و آیهت نیست زیرا که قول او را حکم مطلق است و احادیث مسح علی الخفین آنرا مقید کرده با عام است و این احادیث مخصوص اوست و حدیث علی
 و عباس هر دو منقطع اند و نیز مخالف قول مسح است که ثابت است از ائمه و نیز این حدیث معارض حدیث اصح از خود است که حدیث جریر یکی است
 چه وی هر گاه روایت کرد که آنحضرت را دید که مسح کرد بر هر دو خف خود و او را گفتند که آیا این پیش از مانده بود یا بعد وی گفت و بل اسلمت
 الابد المانده و این حدیث صحیح است و اما احادیث تعلیم پس نیست در وی چیزی که منافی جز از مسح بر خفین باشد زیرا که ورود وی درباره کسی بود
 که خف نداشت پس دلالت می بر نفی این چه قسم تواند بود حال آنکه مثبت این هم میگوید که در آیهت مانده قراوت حرم ثابت شده بطریق عطف بر مسح
 که آن رس است پس محمول باشد بر مسح خفین چنانکه سنت بیان آن کرده و بلین و جثومت مسح از کتاب و سنت هر دو شده و هو احسن الوجوه التي
 توجه به قراة الجرحون مسح ثابت شد نزد قائلین همان برای می و در شرط است یکی آنکه بر طهارت کامل پوشیده باشد و بعد از آن اگر حتی در اول
 پران مسح کند و این بر تقدیر ازاده طهارت کامل از ظاهر همین است که سابق و محتمل که آن هر دو ظاهر باشد از نجاست و این مروی است از او
 وی آید احادیث مقوی قول اول دوم آنکه استفا و از مسامی خف آنست که کامل باشد زیرا که متبادر از نزول اطلاق همین است و آن این است که
 باشد ساتر قوی مانع از نفوذ مای غیر خرق پس مسح کرده نشود بر سوزنه غیر ساتر خفین و نه بر خرق که محل فرض از وی نمایان باشد و نه بر مسح
 زیرا که مانع نیست از نفوذ آب و نیز مصوب و تصحیح گفته حدیث ساتر موضع فرضی است که ممکن باشد تسلخ مشی در این مسافر و او را حاجات خود
 نزد یک خط و در حال و غیر آن نه منسوجی که مسح نفوذ آب نکند مانند پانجا و جامه و بنات و نه جز موق که خفی بالای خفی دیگر که کشند و تلبوس در تمام
 چند قسم است خف و نخل و چوب و جز موق و هر یکی را بر دیگری احتمال نکنند پس نخل ساتر تمام قدم نیست تا شتا آنکه پس بقیاس این مفتوح نیست
 پیدا شد در خف و ستر ساق بالای شتا آنکه لغو است زیرا که فرض است غسل ابران موضع راه نیست پس در حد ساتر موضع فرض گفتیم تا تمام قدم
 و اعضای ساتر ساق دلالت کند و چوب از جامه و بنات و مانند آن می باشد و تصحیح آن صحت است که نفوذ آب را منع کنند پس اختر کریم از آن
 و جز موق خفی است که بالای خف کشند پس از آن نیز اختر کریم و چون در اول اخفافی که در میان سلیمین خالی بوده است بر ساق و در خف
 نظر کرده ام که در این صفت لازم باشد و چون امکان مشی متفاوت است بحسب لطافت خف و کثافت آن چنانکه در خفالی می بینیم که در آن

سفرین طاقت مشی پشت کرده و حتی کرده که اهل بزومی رودند کجا پس قدریکه اهل رفاهیت از آن منگک نیستند اشکرویم پس این حدیث مشهور شد
و تحقیق که از نماز سازند و غسل اورا بچشم کشیف گرفته باشند حکم خفت دارد و لا بد وجهه و ابوداؤود و ترمذی و ابن ماجه است از معمره و رواه احمد
و البیهقی و الدارقطنی و ابن الجارود ایضا الا النسائی مگر نسائی که وی روایت این حدیث نموده باین لفظ ان **المسح على الخفين** الله علیه و سلم
مسح على الخفين و اسفله برستیکه رسول فرماست که در بالای هر دو موزه که بر پشت قدم است و پایان آنرا که جانب پایان قدم است
و گفت ترمذی که این حدیث باین لفظ منقول است و در وی اسباب و علتهاست که فرغ میکند در محبت وی و پر سیم ابانزه و محمد یعنی بخاری را این
حدیث که آیا سخت دارد و گفتند این هر دو که صحیح نیست و بلکه ضعف ابوداؤود و فی اسنادها ضعف و در سندش ضعیفی است بر دو وجه یکی آنکه
اتصال وی ثابت نشده دیگر آنکه مروی است از طریق ثور بن یزید از جابن جیوه کاتب مغیره از مغیره و ثور از جاسع بن عمار و نیز در اشراط بی ذکر
اعلی و سفلی آمده و در نقلی علی ظاهرها وارد شده و این موجب اضطراب است و تفصیل ضعف در تحقیق باید جست در معنی گفته کفایت میکند مسامی مسح
بر اعلای خفت قلیان باشد یا کثیر بقیاس آنچه در مسح را س گفتیم اما قیاد علی پس ما خود است از اتفاق مسلمین بر مسح بر اعلی دون الا سفلی انتهى
و سخن علی بن ابی طالب رضی الله عنه و کرم الله وجهه **لو كان الدين بال رأي** اگر می بود کار و بار دین بر رای و حکم عقل و قیاس
و ملاحظه معانی لکان اسفیل الخف اولی با. من اعلاها هر آینه می بود پیلان موزه بهتر و سزاوارتر از مسح کردن بالای آن
زیرا که جانب پایان محل تجز و تلوث است پس تطهیر و تنظیف آن اولی و واجب باشد و قد راایت و تحقیق دیدم رسول الله صلی الله علیه
و سلم را **یسح على ظاهر خفيه** که مسح میکرد بر ظاهر یعنی بر بالای هر دو موزه خود و همچنین در موطا از عروه آمده و از ابن شهاب آورده
که در او رو یکی از او دست زیر خف و یکی را بالای خف بعد از آن کشید هر دو دست رواه مالک در معنی گفته در مسح دو روایت مختلف آمده و همه
جمله درست و واضح و حدیث رضی ترجیح میدهد قول عروه را پس اختیار ما همان است اخرجه ابوداؤود و مصنف در تحقیق گفته اسناد صحیح
با اسناد حسن و روی الدارمی بمعناه و درین حدیث محل مسح خفین را ظاهر کرده اند که آن ظاهر هر دو دست لا غیر و عمل را در آن دو قول است یکی هر دو
حدیث مغیره که مسح کرد و آنحضرت بر هر دو خف خود و نهاد دست راست بر موزه راست و دست چپ بر موزه چپ پست مسح کرد اعلای هر دو را یک
گویی من بنیم انگشتان او را بر هر دو موزه رواه البیهقی و هو منقطع و باین صفت رفیع است شافعی و گفته که هر دو دست در آب فرو برده باطن
یستری زیر عقب خف نهد و گفت یعنی بر اطراف اصابع نموده بین را بسوی ساق و یسری را بسوی اطراف اصابع بکشید و دوم آنکه مسح بالای خف کند
نه زیر وی و این سوانقی حدیث باب است و گفته اند که قدر کافی مسح سه انگشت است سه انگشت و گفته اند سه اگر چه یک اصبع باشد و گفته اند
کافی نیست مگر مسح اکثر اما حدیث علی و مغیره هر دو از آن ساکت است آری از علی این قدر آمده که دیدم آنحضرت را می کشید بر ظاهر خف خطوط باصابع
نودی گفت این حدیث ضعیف است و در روایتی از جابر آمده که گفت دیدم آنحضرت بعض آن کسان را که آموخته بود بایشان مسح که مسح کرد بر دست
خود از مقدم خفین تا اصل ساق یکبار و تفریح کرد میان انگشتان خود و مصنف گفته اسناد ضعیف جدا و ازینجا معلوم شد که حدیثی مستح علیه
در کیفیت و کمیت مسح وارد نشده جز حدیث باب که در بیان محل مسح است و ظاهر اینست که چون مکلف بکند آنچه آخر مسح بر خف نامند لغته
کافی شود او را و نیز از حدیث باب مستفاد شده که حکم عقل و اتباع او در برابر حکم شرع و نیاس مقابله نفس باطل است و الله اعلم و **صغوان**
بفتح صاد و همزه و سکون فابن عسال بفتح عین حمزه و سین همزه مشدده صحابی است ساکن کوفه و حدیث او در ایشان است و از زده غزوه
همراه آنحضرت کرده گویند این مسعود از وی روایت دارد و قال گفت کان النبی بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا صفا اذا کنا سفرا

امر میگردنار اوقتی که می بودیم ما مسافر سفر بفتح سین و سکون فاه جمع سا فرست چنانکه صحیح جمع صاحب و تخر جمع تاجر و زکب جمع راکب
 ان لا ننزع خفافنا بغير غايه تکثير ما موزهای خود را از پامپا ثلثة ايام و ليا ليهن سته روز و شبهای آنها که من جناب مکرز غزل
 جنابت که در وی مسح بر موزه درست نیست و موزها را بایکشید و آن من غائط و بول و نجس و مگر در وضو کردن از غائط و بول نوما
 که درین چیز بانی بایکشید و هم بران مسح باید کرد و درین عبارت بحسب قاعده تعریب کلامی هست که در شروع بمسوط مذکور است **اخرجه الترمذی**
و الترمذی و اللفظة و ابن خزيمة و صحاح و رواه الشافعي و احمد و ابن ماجه و ابن حبان و البيهقي و الدارقطني ترمذی از بخاری
نقل کرده که این حدیث حسن است بلکه بخاری گفته نخست در توقيت چیزی صحیح تر از حدیث صفوان بن عسال مرادی و صحیح الترمذی و الخطابی و حدیث
دلیل است بر توقيت اباحت مسح بر خفین برای مسافر سته شبانه روز و در وی دلالت است بر اختصاص وی بوضو نه غسل و هو جمع علی ذلک و ظاهر
قولش که امر میگردنار واجب است لیکن اجماع آنرا از ظاهر صرف کرده بر اباحت یا ندب فرود آورده و علما اختلاف کرده اند و آنکه افضل است
مسح بر خفین یا غسل هر دو غسل قدیمین مصنف از این مندر نقل کرده که گفت چیزی که من آنرا اختیار میکنم این است که مسح افضل است و توفیق
اصحاب تصحیح کرده اند باینکه غسل افضل است بشرطیکه مسح را بطریق غیبت از سنت ترک ندهند چنانکه در تفضیل قصر بر تمام گفته اند و این حدیث
دلیل است بر مشهور آنست که نزد وی مسح بر موزه مسافر است نه مقیم را و امام محمد در سوطا گفته مالک گوید که مقیم را مسح بر موزه جایز بود اما
اکثر احادیث و آثار مرویه مالک در مقیم است و شیخ ابن حجر گفته روایات صحیح از مالک صحیح اند بجز او مطلقا و بعض گویند توفیق مالک در مسح حال آنست
در خانه نفس خودش بود اما فتوای ابو جواز است و مثله روی عن ابی ایوب الانصاری گویم کتب فقه مالکیه شیخون است بجز از آن در سفر حضور و غیره
گفته در اخبار صحیح ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سفر و حضر مسح بر موزه کشیدی و بدت حضرت یک شب بار و ز فرمود و بدت سفر سته شب بار و زانتی
و عن عیبه بن ابی طالب کرم الله وجهه و رضی الله عنه قال جعل النبي صلى الله عليه وسلم ثلثة ايام و ليا ليهن للمسافر
و یوما و لیله للمقیم یعنی فی المسح علی الخفین گفت علی گردانید رسول خداست مسح بر موزه سته روز و شبهای آنها برای مسافر و یک روز
و یک شب برای مقیم و قوله یعنی الی مدرج است از کلام علی یا غیر وی از روایات و حدیث و دلیل است بر توقيت مسح بر خفین برای مسافر کما سلف
و بر مشروعیت مسح برای مقیم نیز و بر تقدیر زمان با اباحت وی بیک روز و شب و زیادت مدت برای مسافر بسبب آنست که وی احق است بخت
از مقیم بنا بر مشقت سفر و درین حدیث حجت ظاهر است برای مذہب جمهور و همین است مذہب ابو حنیفه و شافعی و احمد و جامیر علما از صحابه و تابعین
و من بعد هم و مالک گفته مسح کند و توقيت نیست و این قول قدیم شافعی است و حجت ایشان حدیث ابی حمزه است که بیاید و هو ضعیف بالانفا
اخرجه مسلم و ابو داود و الترمذی و ابن حبان من حدیث شریح بن مانی و لفظ وی این است گفت آدم عابثه را سوال کننده از مسح بر
خفین پس گفت بر تو باد یعنی بنی ابی طالب یعنی از وی کرم الله وجهه پرس مروی است این حدیث از بنی زهده صحابی که مذکور اند در جمع الجوامع سبط
و احمد از عون بن مالک شیبی روایت کرده که امر کرد آنحضرت بمسح بر خفین در غزوه تبوک سته شبانه روز مسافر را و یک شبانه روز مقیم را و گفت احمد
که این اجود احادیث مسح علی الخفین است زیرا که در غزوه تبوک است و آن آخر غزوه است که غزا کرد رسول خدا و آخر فصل اوست و عن ثوبان
بفتح مشدده ثوب کنیت او ابو عبد الله ابو عبد الرحمن است ابن عبد البر گفته اول صحیح است ابن بخیر و بنیم موده و سکون جیم و ضم دال همزه و
وقیل ابن بخیر بفتح جیم و سکون جالی جمله و در آخر از اهل سراه است که موضعی است میان کوه مدینه و قبیل من جمیر در بنده افتاده بود آنحضرت اول
خریده آنرا کرد و همواره ملذم آنجناب بود در سفر و حضر تا آنکه وفات کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس مخزول آورد و بشام پسر رفت بسوی حمص و سلم

وَمُرُوا بِآيَاتِنَا فِي رُبْعٍ وَخَمْسِينَ رُيُوسًا مِنْ خَلْقٍ كَثِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَبْعَةَ فَاوْهَمَ أَنْ يَمْسَحُوا عَلَى الْعَصَابِ
گفت ثوبان فرستاد رسول خدا لشکری پس حکم کرد ایشان را که مسح کنند بر عصائب یعنی العماثر دستارها و التناخين یعنی شانه جمع تسخان در قاموس
گفته تناخين معنی مرچل خفان است و تفسیر کرده آنرا را وی بقول خود یعنی الخفاف موزها جمع خف و ظاهر اینست که قول بی یعنی العماثر یعنی الخفاف
درج است از قول راوی و حدیث ظاهر است در جواز مسح بر عمامه همچو مسح بر خفین در سبب گفته و اما اینکه در وی طهارت راس و توقیت شرط است یا نه اینست
در وی کلامی برای علماء پسترد جوادی قاضی عبدالرحمن برین علم دیدیم که در جواز مسح بر عمامه شرط است که مسح عامه بعد طهارت کامل است باشد چنانکه در مسح بر خفین
و گفته رفتند بسوی مسح بر عمامه بعضی علماء و لیکن دلیل این دعوی ذکر کرده و ظاهر وی اینست که نیست شرط در مسح بر آن عذر بلکه کافی است مسح آن هر دو اگر چه
آب مس راس نکرده باشد اصلا حافظ ابن قیم گفته که مسح کرد آنحضرت بر عمامه تنها و بر ناصیه و کامل کرد آنرا بر عمامه و گفته اند که نمی باشد مگر بعد از آنکه در دست
واقطنی بلین لفظ آمده که فرستاد آنحضرت لشکری و رسید ایشان را بزد پس هر گاه قدم آوردند بر رسول خدا امر کرد ایشان را باینکه مسح کنند بر عصائب
و تناخين و این محمول است بر عذر و درین حل بعدی هست اگر چه در شرح میل بیان کرده زیرا که ثابت است مسح بر خفین و عمامه بغیر نذر و مسح بر
رضی الله عنه موقوفه و انش رضی الله عنه من فوجا **خفیه** فیلمسه علیهما چون وضو کنید
از شما پوشیده و موزه خود را پس باید که مسح کند بر آن هر دو تقید لبس و مسح بعد وضو دلیل است بر آنکه مراد بظاہرترین در حدیث میغیره و ما فی منسأ
طهارت محققه است از حدیث اصغر و لیصل فیهما و نماز گذارد در آن هر دو و لا یخلعهما ان شاء و بیرون نیندازد آن هر دو را اگر خوا
و قید مشیت برای دفع وجوب و تحویم است که ظاهر امر و منی است الا من جنابة مگر از جنابت و این حدیث مفید شرطیت طهارت و اطلاق آن
از توقیت است پس مفید باشد بان کما یفیده حدیث صفوان و علی اخرجه الدارقطني و الحاکم و صحیحۃ نزد امام احمد مسح افضل است از
غسل و در ولایتی هر دو برابر از جهت ورود حدیث هر دو و نزد شافعی غسل افضل اگر عادت آن نکند و در سفر سعادت گفته در آنحضرت را تعلق
در هیچ بابی در مسح و نذر غسل اگر موزه پوشیده بودی نکشیدی تا پای شوی و اگر پایا برهنه بودی موزه پوشیدی تا مسح کند و عملا امتثال است
در آن و احسن اقوال همان است که موافق سنت باشد انتهى **و عن ابی بکر** بفتح موحده و سکون کاف نام او نفعی بضم فون و فتح فاون
حمله در آخر این مسروح و قیل بن الحارث است میگفت که من بولای رسول خدایم و از انساب ابامیکرد و در وقت محاصره کردن آنحضرت طائف را
در جماعت غلمان از حصن فرود آمد و مسلمان شد و آزاد گردید و بود از فضلا سے صحابہ کینیت بروی غلبه کرد این عبد البر گفته در عبادت مثل مقصود
مرد در بصره سنه احدی او اثنین و خمسين و اولاد وی در بصره اشراف بودند بعلم و ولایات و له عقب کثیر و روی عنه خلق کثیر عن النسبی
صلی الله علیه و **اندر خص للمسا فرثلثة ايام و لیا لیهن** رخصت کرد برای مسافر سه شبانه روز یعنی در مسح بر خفین و لقیم
یوم و لیلایه اذا اظهر و برای مقیم یک شبانه روز وقتی که طهارت کرد از حدیث اصغر یعنی هر یکی از مقیم و مسافر قلبس خفیه پس پوشیده هر دو
خود را و باقی تعقیب نیست بلکه تجر عطف است زیرا که معلوم است که آن در مسح شرط نیست ان یمسح علیهما اینکه مسح کند بر آن در وضو
که بعد ازین خواهد کرد و این حدیث نیز مثل حدیث علی مفید مقدار است مسح بر برای مسافر و مقیم و مثل حدیث عمر و انش است در شرطیت طهارت
و در وی ابانت است باینکه مسح رخصت است زیرا که صحابی آنرا رخصت نام کرده اخرجه الدارقطني و صحیحۃ ابن خزيمة و اللفظ له
و ابن حبان و ابن الجارود و الشافعی و صحیح و ابن ابی شیبة و البیهقی و الترمذی فی العمل المفرد و صحیح الخطابی و رواه الاثرم فی سننه **و عن ابی**
بضم همزه و تشدید تخانی بن جهمارة بکسر عین معده علی الاصح و هو المشهور و قیل بالضم مضنفت در تقرب گفته منی است ساکن شکر مراد او و صحبت

و در سندین ضریف وی اضطراب است انه قال یا رسول الله اسمع علی الخفین قال نعم وی گفت ای رسول خدا آیا مسح کنم بر پرده
 موزه فرمود آری قال یوما قال نعم گفت یکروز گفت آری قال ویومین قال نعم گفت دو روز فرمود آری قال وثلاثة
 ايام قال نعم گفت و سه روز فرمود آری وما شئت و تا زمانیکه خوابی و در سجده دلیل است بر عدم توقیت مسح در حضر و سفر و این مروی
 از مالک و قول قدیم شافعی است ولیکن این حدیث مقام مفاهیم حدیث دیگر که گذشت نیست و نه در آبی آنها و اگر ثابت شود اطلاق وی مقید باشد
 بان حدیث کذا فی سبل و در صحیح گفته امام مالک توقیت ذکر نکرد زیرا که در سبب وی آنست که مدت مسح را هیچ توقیت و تقدیر نیست بلکه او را پسند
 که مسح موزه کند تا وقتیکه غسل لازم نشد و تقب کرده اند حفاظ حدیث و فقهای اصحاب حدیث علی رضی الله عنه و جواب داده اند از جانب مالک
 که خزیجه بن ثابت بن عیین حدیث روایت کرده است و در آخر گفته او است و زناه لزا دنور و در لغوی این جواب را که قول خزیمه غلطی است از وی پس چنانچه
 نیست ترک یقین یعنی حدیث صحیح باین ظن مترجم گوید محل کلام خزیمه آنست که توقیت بر سبیل واجب نبود بلکه بر سبیل ندب و احتیاط افضل است
 و حال دلالت میکرد که اگر کسی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیاده طلب می نمود البتة زیادت امر میکرد پس ظن نباشد بلکه حمل کلام آنحضرت بر ندب
 و زیادت فهمیده نسبت سائر رواة و با سائر روایات مخالفت ندارد پس ممکن که تقدیر یک شبانه روز در حق مقیم و سه شبانه روز در حق مسافر
 سنت است مگر باشد و نظیر آن تقدیر نماز عصر است بمثلین و تقدیر نماز عشاء است بثلاث شب و تقدیر صدقة الفطر است پیش از نماز عید و عید و عمل از
 حدیث توقیت شجاذ بن زیاد کرد و جمهور که توقیت رفته اند مختلف اند در ابتدای مدت ثوری و ابو صیفه و شافعی گفته اند ابتدای مدت لا اول حدیث است
 که بعد پس خفین جاوش شود و احمد و اسحق گفته اند که ابتدای مدت از اول مسح است و هر دو حمل است و الله اعلم انتهى الحوجه ابوداؤد و ابن ماجه
 و الدارقطنی و الحاکم فی المستدرک و تضعیف کرده او را بخاری و گفت لا یصح و قال و گفت ابوداؤد اختلاف کرده اند که سناده وی و یسیر بالقوی
 و نیست سنده وی قوی و گفت ابوزرعه و مشقی نقل عن احمد رجال وی شناخته نمی شوند و گفت ابوالفتح آزدوی این حدیث نیست که قائم نیست
 سنده وی و گفت ابن حبان اعتماد نمی کنم بر سناده وی و گفت الدارقطنی لایثبت و اختلاف کرده اند درین حدیث بریحی بن ایوب
 اختلاف بسیار و گفت ابن عبدالبر ثابت نیست و نیست او را اسناد قائم و مبالغه کرد ابن الجوزی و ذکر کرد آن را در موضوعات

باب نواقض الوضوء

در بیان شکنندگی وضو جمع ناقض است و نقض در اصل حل بهر دست پست مستعمل شد در البطال وضو زیرا که شارع از آن اجتناب
 معین کرد پست حقیقت عرفیه گردید و ناقض وضو ناقض تیمم است زیرا که تیمم بدل وضو است و رنجبه الله البالغه گفته ناقض وضو بر تنه کوداست
 یکی آنکه اجماع کرده اند بر آن جمهور صحابه و تابعین و مطابق شد بر آن روایت و عمل شائع و آن بول فائطه و مندی و نوم ثقیل و ما فی معناهاست
 دوم آنکه سلف از صحابه و تابعین اختلاف کرده اند در آن روایت متعارض آمده از آنحضرت همچو مس ذکر سوم آنکه در آن باب در لفظ حدیث
 شبهه یافته شد و فقهای صحابه و تابعین اجماع کردند بر ترک آن همچو وضو نماز شسته انزل انتوی **عن ابن مسعود** بن مالک رضی الله
 عنه قال کان **ابن مسعود** یمنظرون العشاء حتی یخفق رؤسهم
 ثم یصلون و یتوضون گفت انس بودند یاران رسول خدا در صدوی صلی الله علیه و سلم انتظار میکردند نماز عشاء تا آنحضرت
 بر آید و در پس او نماز گذارند تا آنکه مائل می شدند سرهای ایشان و فرود می افتادند از غلبه خواب بر سینه های ایشان پست نماز می گذاردند
 و وضوی جدید نمیکردند و در بعضی زیر این حدیث گفته چون غلت نقض نوم زوال عقل است بدلیل العینان و کاء الله پس غیر نوم مثل آنجا

و سکر نیز ناقض شد و تیغ مسلماً آنست که زوال عقل ناقض وضوست و تیغ نوم قاعد از نزدیک شافتی آنست که تمکین مقعد بوده باشد پس کسیکه
 نزیل باشد و در میان مقعد و زمین فرقی باشد تمکین حاصل نشد و تیغ نوم مضطرب آنست که تمکین مقعد نباشد هر حال که بود و ذکر اضطراب تعجبیه
 و تصویر استرخالی اعضا و نزدیک ابوحنیفه رکن و ساجد بروجه سنت حکم قاعد دارد و متکی که زوال تمکین یافتند حکم مضطرب دارد و جمعی تیغ آن خواب گران
 و خواب بیک نهاده اند و اول اقوی می نماید زیرا که حدیث فانه اذا اضطرب استرخت مفاصله صریح است در غلبه استرخا و چون اهل شهر در حدیث نوم
 استرخا اضطراب و استلقاست آزار بر روی کار آوردند و حصر را بان متوجه ساختند انتهى اخرجه ابوداؤد و صححه الدارقطنی واصله فی
 مسلم و روایت کرد آنرا ترمذی و در روی اینست یوحظون للصلوة یعنی بیدار کرده می شدند برای نماز و نیز در روی است حنی انی لاسمع
 لاحدهم غلطی ثم یقومون فیصلون ولا یتوضون یعنی تا آنکه می شنیدیم برای یکی از آنها آواز خفتن پست بر سر یا استند و نماز سبک زارند و وضو نیکو بند
 جماعتی از علما این را حمل بر نوم جالس کرده اند و این تاویل مرفوع است باینکه در روایتی از انس باین لفظ آمده یعنی نوم هم می نماید و بگوید
 خود را و ابابیحی القطن ابن دقیق العید گفته محمول است بر نوم خفیف و رد کرده اند باینکه ذکر غلطی و ایضا مناسب آن نیست زیرا که این
 هر دو جز در نوم مستغرق نمی باشند و با جمله احادیث مشتمل اند بر تیغ راس و بر غلطی و بر ایضا و بر وضع جنوب و در همه اینست که وضو نیکو بند از اینها
 و از اینجا اختلاف کردند علما در آن بر پشت قول اول آنکه نوم ناقض وضوست مطلقاً بر هر حال که باشد بدلیل اطلاق آن در حدیث صفوان
 بن عقیل که گذشت در سج و در روی است من بول و غائط و نوم پس درین حدیث مطلق نوم را ناقض وضو داشت همچو غائط و بول و حدیث
 بهر عبارت که مروی باشد در روی ذکر اقرار آنحضرت ایشان را بران نیست و نه ذکر نوم برانما و این مثل صحابی بدری است بهر قسم که واقع شد
 و حجت نیست مگر در افعال و اقوال و تقریرات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این مذهب حسن بصری و مزنی و ابی بصیر قاسم بن سلام و اسحق
 و قول غویب شافعی است و این مندر گفته باین قائل من و گفته مرویست سنی آن از ابن عباس و انس و ابی هریره دوم آنکه ناقض وضو نیست
 مطلقاً بدلیل حدیث انس و حکایت نوم صحابه برین صفات و اگر ناقض می بود حضرت ایشان را بران مقرر نمی داشت و وحی کرده میشد بسوی آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم درین باب چنانکه وحی آمد در شان نجاست نعل پس نماز من بعده بالاولی صحیح باشد و لیکن حدیث صفوان بن صالح در ایشان
 وارد است و این مذهب ابی موسی اشعری و سعید بن المسیب ابی جله و عمید اعرج است سوم آنکه خواب ناقض است تمام وی و معاف دو خفقه است
 اگر چه متوالی باشند یا خفقات مفرقات و تحقیق بمعنی میلان راس است از نفاس و حدودی آنست که چندان فرو زود که صاحب خفقه بیدار گردد
 و هر که سروی میل نکند و او را بقدر خفقه معاف است و آن میل راس است فقط تا آنکه ذوق بسینه رسد از روی قیاس بر نوم خفقه و اهل این مذهب حدیث
 انس را حمل بر نفاس میکنند که از آن تمیز نائل نمی شود و چهارم آنکه نوم خفقه ناقض نیست بلکه مظنه و ناقض است لا غیر پس چون خفت نشسته
 بتمکین مقعد از ارض وضو شکست و روزه شکست و این مذهب شافعی است و دلیل می حدیث علی است العین و کار السکر من نام فلیتوضا و حسنه
 الترمذی و لیکن در روی بقرین بن الولید است و او را ضمیمه گفته اند و حدیث انس را حمل بر تمکین مقعد کرده اند جمعا بین الاحادیث و حدیث صفوان مفید
 بهمین حدیث علی و معنی حدیث علی اینست که نوم مظنه خروج چیزی است بغیر شعور مثل سبج و جز آن پس چون نوم کند غیر تمکین من خروج سبج غالب بود
 و این غالب را هم محقق گرفتند و حکم کردند باینکه نوم ناقض است مگر نه بنفسه سبج آنکه چون بختند بر بدستی از بدیات مسلطی چون رکن و ساجد قائم
 پس این ناقض وضو نیست برابر است که در نماز باشد یا خارج آن و اگر خفت مسلط بر غیرت باشد کند و این مذهب ابوحنیفه و داؤد و قولی غویب
 شافعی است و دلیل ایشان این حدیث است که اذا نام العبد فی سجوده باهی الله به الملائکه یقول عهدی و روح عندی و جده ساجد بین پر

و اما بهیچ وجه و این حدیث را تضعیف کرده اند گفته اند درین حدیث او را ساجد نامیدند حال آنکه وی نائم است و سجود نیست مگر بطهارت و سجودش
 نیست که ساجد نامیدند او با اعتبار اول امر است و با اعتبار بیست و هشتم آنکه ناقض است مگر نوم رکع و ساجد و سجود مذکور و اگر چه خاص است بسجود
 ما قیاس کردیم بروی رکوع رانیز و این مروی است از احمد بن محمد آنکه ناقض وضو نیست در نماز بر هر حال که باشد و نمی شکند خارج نماز نیز و این قول
 ضعیف است مرشاضی را و در پیش حدیث مذکور است بیست و هشتم آنکه نوم کثیر ناقض است علی کل حال و نوم قلیل ناقض نیست و این مذہب زہری و یزید
 و ادزاعی و مالک احمد است و یکی از دو روایت و اینها میگویند که نوم بنفسه ناقض نیست بلکه مظنة نقض است پس کثیر مظنة او است بخلاف قلیل و حدیث
 انس را حمل کرده اند بر قلیل و لیکن مقدار قلیل و کثیر ذکر نکرده اند که حقیقت کلام ایشان معلوم گردد که آیا داخل است زیر اقوال یا نه این است اقوال علما
 در نوم که مختلف شد انتظار ایشان در وی بنا بر اختلاف احادیث مذکور و درین باب احادیث دیگر است که خالی از قبح نیست و لهذا از ذکر آن اعراض
 کردیم و اقرب قول آنست که نوم ناقض است بحرث صفوان و شناخته که این خرنیمه و ترندی و خطابی تصحیح وی کرده اند و لیکن لفظ نوم در حدیث
 وی مطلق است و دلالت اقتران ضعیف پس نتوان گفت که مقرون است ببول غائط و آن هر دو ناقض اند بر هر حال پس این هم ناقض باشد
 و مطلق نبود بلکه مفید باشد و در حدیث انس آمد که صحابه وضو نیکو کردند با وجود غطیط و وضع جنوب و بیدار کرده میشدند پس اصل در آن جلالت قدر ایشان
 و ایشان جاہل بودند از تواقض وضو خصوصاً انس از ایشان مطلقاً حکایت کرده معلوم است که در ایشان علما بودند عارف با موردین خصوصاً نماز
 که عظیم ارکان اسلام است خصوصاً کسیکه انتظار نماز میکردند همراه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چه آنها اعیان صحابه بودند و چون حال ایشان این باشد
 پس مقید خواهد شد حدیث مطلق صفوان بنوم مستغرق که باقی نماند با آن ادراک و تاویل کرده خواهد شد آنچه ذکر کرده است آنرا انس از غطیط و وضع
 جنوب و ایقاظ بجم استغراق زیرا که در سبادی نوم قبل از استغراق هم گاهی غطیط میکنند و وضع جنب مستلزم استغراق نیست زیرا که آنحضرت
 بعد و برکت فجر بر پنجمی غطیط و نمی نخت و بعد وضع جنب برای نماز صبح بر میخواست اگر چه گفته اند که این از خصائص آنحضرت است که نوم مستغرق
 وی ناقض وضو نیست با آنکه دم بوضع جنب معلوم است و ایقاظ هم گاهی در سبادی نوم می باشد تا سنبه شود و مستغرق نوم نگردد و در حدیث
 بنوم اغما و جنون و سکر بر مسکر که باشد جامع زوال عقل در شرح مغزی ذکر کرده که اتفاق کرده اند که این چیز با ناقض وضو است پس اگر صحیح شود
 دلیلش اجماع خواهد بود و عن عائشة رضي الله عنها قالت جاءت فاطمة بنت ابي حبيش گفت آمد فاطمة دختر ابي حبيش
 بضم حای جمله و فتح موحده و سکون تحتیه و شین مجرئی از صحابیات است فرموده یاسدیه زوجه عبد اللہ بن جحش الی التبی بسوی رسول خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم و قالت یا رسول اللہ و گفت ای رسول خدا انی امرأة استحاضت فلا اطهرت برستی که من زنی هستم
 که استحاضه کرده میشوم و ائم پس هرگز پاک نمی شوم و استحاضه روان شدن خون است از فرج زن در غیر وقت آمدن وی افادع الصلوة
 آیا پس بنام نماز اقیاس نجیض کرد یعنی همچنانکه در حالت حیض نماز گذاردن درست نیست در استحاضه نیز درست نباشد فقال لا فرمود
 همان نماز را آنما ذلک بکسر کاف زیرا که خطاب بئوت است عنق بکسر عین و سکون رانیست آن خون استحاضه بگریگی از زنگه در فرج المبارک
 گفته این رنگ را عاذل نامند بعین جمله و ذال سجه و یقال عاذر بر ایدل لام کما فی الفاموس و لیسن حیض و نیست حیض که از رحم می آید و در حیض
 در هر ماه چند روز خون الهه میرود و از جهت وضع حرج و مشقت نماز و روزه را عفو کرده اند و چون در قضای نماز نیز حرج صحیح بود و در قضای روزه
 تجضای روزه واجب گردید نه قضای نماز بحد حکم استحاضه بیان فرمود بقول خود فاذا اقبلت حیضتک یفتح ما وجازت کسره وی
 و مراد باقبال ابتدای دم حیض است یعنی پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر از ستاده است همان ایام عاده خواهد بود و اگر نیست است

اکثر حیض ده روز است و در مذہب حنفیہ نزو دایمہ و بگردید اعلیٰ تمیز کنند اگر خون سیاه و غلیظ است حیض است اگر تخمین است استیاض است
و چون تمیز معتبر شد اعتبار حیض از حج کردند و ظاهر این است که زن مذکورہ مستأجره بود و الله اعلم فی الصلوٰۃ پس بگذار و ترک ده نماز
و این سخن نمی خالص است از نماز و نماز بروی حرام است و نمازش فاسد و بجماع و انذار بربت و چون بگذرد ایام حیض بر گرد و خون او فاعیله

عنک الذہر پس بشوی از خود خون را یعنی غسل کن چنانکه از آنکه دیگر مستفاد است قدر صحتی پستتر نماز بگذار و این حدیث دلیل است بر وقوع
استحاضه و بر آنکه استحاضه را حکمی است خلاف حکم حیض و بیان کرد آنرا سوال خدا با کمال بیان چه فتوی داد او را باینکه ترک نکند نماز را با جریان دم
بلکه نگران ماند وقت اقبال حیض را و ترک دهد نماز در آن ایام و چون بگذرد ایام حیض بشوید بخون و در بعضی طرق بخاری و اغتسلی آمده و در بعضی
مثل روایت مصنف و در وی اقتضاست بر غسل دم و حال آنست که در حدیث هر دو واقع شده غسل دم و اغتسال بعضی روایات بر آن بعضی
برین اقتضاست کردند پستتر کرد و در آنحضرت نماز متفق علیہ و للبخاری و مومخاری راست از حدیث عایشه زین زیادت شکر تو قوی شی

یک احدی و پستتر و منو کنی برای هر نماز و اشار مسدود است **عن ابی سعید** و اشاره کرد مسلم بسوی آنکه وی حذف کرد این زیادت را
و بدیه و دانسته و لفظ وی در صحیح این است و فی حدیث حماد حون ترکنا ذکره بهیضی گفته آن قولی است تو قضی و این زیادتی است غیر محفوظ
و متفرد اند بیان بعضی روایات و مصنف در فتح الباری گفته این زیادت ثابت است بطرقی که متیقن است بان قول مسلم اتنی و این حدیث مناسبت
باب نیست آنچه مناسب است زیادت مذکور است فقط اصل حدیث و لهذا مصنف آنرا در باب حیض اعاده کند و این زیادت حجت است
بر آنکه دم استحاضه حدیثی است منجمه با أحداث فواقض وضو و لهذا امر کرده شارع بوضو نوزده نماز و باین رفته اند جمهور و نزو حنفیه چون وضو متعلق
بوقت است برای وقت هر نماز وضو کند و فریضه حاضره و نوافل هر چه خواهد بگذارد و در فریضه راجع کند بر وجهی که در جمیع روایات گویند
که مضام در حدیث مقدر است یعنی لوقت کل صلوٰۃ و عمارت از قبیل حذف مجاز است و لیکن برای تقدیر مضام لابد است از تقریر موجبه حذف
و بالکلیه گویند که وضو مستحب است واجب نیست مگر حدیث دیگر و تحقیقش در حدیث جمده بیاید **عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه**

قال كنت رجلا مملأً گفت بودم من مروی بسیار مدعی گفته پس شرم کردم که پرسم رسول خدا را که عند البخاری در لفظی نزو می
سبب بودن و خضروی نزوم و در لفظی نزو مسلم سبب بودن فاطمه و نزو ابو داؤد و نسائی و ابن خزمیه از علی بن ابی طالب لفظ است بودم مروی
نذا پس غسل کردن گرفته از وی در کتابستان تا آنکه ترقید پشت من و در تبریز من ترکیب صیغه مبالغه است از مذی و مذی یفتح میم و سکون ذال حمه
بر لغت اوضح و اشهر و یکسوال صحیح و تشدید یا نیز گفته اند ابی است رفیق از حج که نزدیک شہوت برمی آید بلاعبت با زن یا تذکر جماع و در خروج آن
شہوت و ذوق نمی باشد و بعد از آن در ذکر تکسر و فتوح نمی شود و گاهی احساس بخرج آن نمی شود و نسبت بر حال مذی در نسا بسیار می باشد

فامیت المقلد پس فرمودم مقدا بن اسود را که از مخلصان در گاه بود و فضلا و نجای صحابه و قدیم الاسلام است نسبت او با سو و حکمت آن
که حلیف یاریب او بود و در اصل مقدا بن عمر و ثعلبہ کندی است و علی مرتضی از وی روایت دارد و در فرمودن بمقلد کمال ادب و حیاء
از حضرت علی کرم الله وجهه و تمیز است بر آنکه و المدا و حکایت شہوت و آنچه بدان متعلق است و ذکر میباشند زنان با اصابه مناسب نیست و بعضی
روایات آمده که خود جناب امیر سائل بودند و در بعضی آنکه سائل عمار بود ان یسئل بالشیء ایکنه پسر سزا حکم آن آنحضرت راضی الله علیه و

فساله پس پرسیدار و اقل فیہ الوضوء پس فرمود و در وی وضو است یعنی هر که مذی را بیند آنرا بشوید و وضو کند و این دلیل است
بر آنکه مذی ناقض وضو است و لهذا این حدیث را مصنف درین باب آورده و در بعضی گفته حکم مذی هم و در بعضی غسل است با جماع و در بعضی وضو بان

خواه گوئیم تمنع أو حاکه أحد من الثمانین الفاظ خروج من السبعین است متاد باشد یا غیر متاد یا گوئیم مخصوص است بمتاد و درین صورت
 مذی و استمانه از دلیل مشافه ثابت میشود و سابقاً اشاره کرده شد که تنقیح عسل عمر بار نه است که در خبری داخل میشود انتهى متفق علیه
 و اللفظ للبخاری و البخاری اشبه کثیراً و توضحاً و تحاریراً است باین لفظ که بشوی فکر خود را و وضو کن و این ظاهر است
 و غسل تمام ذکر و همین است حکمی از مالک و از احمد در روایتی عملاً بلفظ الحدیث و مؤیداً و است روایت ابو داؤد و بیسلی ذکره و انشیبه و بیرونی و در سنن
 فضل من ذلک فرجک و انشیک و توضحاً للصلوة و جمهور و شافعی گویند واجب غسل محل خروج است نه تمام ذکر و لفظ ذکر کس از قبیل اطلاق اسم
 کل است بر بعضی و قریب برین قواعد شریعی است و زیادت ابو داؤد و طویون فیه است زیرا که از طریق عروه از علی آمده است و عروه را ساحت از اهل
 نیست ولیکن ابو عروانه از طریق عبیده از علی در صحیح خود روایت کرده و در آن طعن نیست تصنف در تلخیص گفته و اسناده لایطعن فیه و چون
 این زیادت صحیح باشد قول بآن هم درست بود و او خود صاحب السبیل فی حواشی ضویر التمهید خطابی گفته امر بغسل انشبین برای استظهار زیادت تکبیر
 چه مذی وقت انتشار با انشبین هم میرسد در مصنفی گفته غسل ذکر بطریق و جوب است پس استجاب بحدیثی مشروع نباشد یا بطریق استحباب
 یا خارج بر حسب عادت بلاد اقوی نزدیک فقیه اول است و اقتصار بر تکرار و محتاد آمده پس تنقیح آن بروحی که شامل مذی و دوم است مانع باشد
 دل از ان در قنوت است انتهى و لم یسلم توضحاً و انضم فرجک و مسلم راست باین لفظ وضو کن و پاش آب فرج خود را در مصنفی گفته
 مراد از لفظ اینجا غسل است بدلیل روایت دیگر بغسل ذکره و از فرج قدری که مذی بدان رسیده باشد و این ظاهر است پس اگر غیر فرج آلوده شود
 آن را نیز می باید شست و اگر بعضی ذکر آلوده شود بعضی آخر را شستن لازم نیست انتهى و درین حدیث دلیل است بر نجاست تنبیه
 و همین است حکم و ذی و منی که سبب شست و ده چیدن بیرون آید که در آن نیز وضو نیست نه غسل در مصنفی گفته تمیز در بیان منی و منی و و در
 ضروری است پس صفات میزد و هر یکی بیان کرده اند بحسب تقریر پیش شناخته میشوند منی و جمیع آن یا لذت یا فتنه بخروج او یا بوی عجمین اگر منی بر لب باشد
 و بوی بیاض بیضه اگر خشک باشد و در منی اذت و دفع و فتور عضو نیست و رقیق تر است از منی و بوی عجمین با فتنه نمی شود و ذی قطره است
 از بول انتهى و آبی است غلیظ که بیرون می آید بعد از بول و جمهور طایفه از خروج ذی یقیناً رخصت ترک وضو نداده اند بلکه خشک کرده اند بلکه
 وضو منتقض می شود از بول و ذی نیز قطره است انسان و عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قبل
 بعض منسائهم بدريه شيكاً اخضرت بوسه كره بعضى اربزان خود را و این کنایت از خود گرفته کافی حدیث الترمذی شخرج الى الصلوة
 و لم يتوضأ بغيره بسوى نماز و وضو تکرار و این مسئله مختلف فیه است میان حنفیه و ایما و دیگر که آیا زن را بدست مسودن ناقص وضو است یا نه
 آیه نشه گویند ناقص است بشهوت باشد یا بی شهوت اجنبی باشد یا نه و نزد شافعی مس امرتوا اجنبیه بشرط انک هم و کبیر باشند نه صغیر ناقص است
 و نزد حنفیه ناقص نیست و مشک ایشان بایه کریمه است او لا مستتم للموتساء و نزد حنفیه مرد و لمس جماع است و دلیل حنفیه حدیث عائشه
 که در همین آمده که گفت در نماز شب که آنحضرت بر مناست می بودم من در خواب می بودم و پای من در سجده گاه آنحضرت پس می سجده
 میرفت خله میگرد و پایهای مرا و یکشدم من پایار او چون بر مناست دراز میگردم پایار او لابد در خله کردن مساس واقع می شد پس مس کردن
 زن ناقص نباشد و این حدیث عائشه که مذکور شد از عروه از عائشه است و لیکن شافعی در حدیث سخن دارند و گفته اند از منی گفت اسناد این حدیث
 که عروه از عائشه روایت کرده صحیح نیست زیرا که بطریق صحیح بن ثابت است از عروه و صحیح از عروه طایع نار و اسلم عروه از عائشه
 محقق است چنانکه نظر در عبارت ترمذی ظاهر میگردد و این حدیث را ابن سیرین از عائشه روایت کرده و در آن غیر ترمذی طعن نموده و گفته صحیح

بسناد ابراهیم از عایشه و گفت این حدیث مرسل است بجهت آنکه ابراهیم از عایشه شماع ندارد و جوایش آنست که حدیث مرسل نزد حنفیه مقبول بود
 اخرجه احمد و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و روایت ابوداؤد از طریق ابراهیم نمیست از عایشه پس مرسل باشد که تقدم و نسائی گفته
 نیست درین باب حدیثی حسن از وی مگر آنکه مرسل است و گفت مصنف مروی است بده وجه از عایشه و بهیچ در خلافت ردد و تضعیف آن کرده
 و این حزم گفته لایح و مرسل السلام گفته این حدیث دلیل است بر آنکه لمس مرأة تقبیل اوست و نمی کشند و ضرور او نهاده الاصل پس حدیث مقرر است
 و برین است علی رضی الله عنه و مذاهب شافعیه نقض وضو است از لمس من لایحرم بریل قوله تعالی **أَوْلَا مَسْتَمُّمُ النِّسَاءِ** گویند لمس حقیقت است
 و درست رسانیدن و مؤید بقای او بر معنی قرارت **أَوْلَا مَسْتَمُّمُ النِّسَاءِ** است زیرا که ظاهرش در مجرول مس جل است بدون آنکه بازن فعلی باشد
 و این تحقق بقای لفظ است بر معنی حقیقی وی همچنین قرارت اولاستم چه اصل متفق بودن معنی هر دو قرارت است و جواب اوه اندازان برین
 لفظ از معنی حقیقی بقرینه پس محمول شود بر مجاز و آن در جماع ملامت است بر جماع همچنین لمس و حدیث عایشه که در بخاری است و گفته
 مؤید حدیث باب است و مؤید بقای اصل و دلالت بر آنکه لمس ناقض وضو نیست و اما اعتماد مصنف و فرج الباری از حدیث عایشه باینکه و
 حائل بود و این خاص است بوی بید و مخالفت ظاهر است حال آنکه علی رضی الله عنه و غیر است ابن عباس که در حق وی در عامی علیه السلام و اول آیه
 تفسیر کرده اند آنرا بجماع عبد بن حمید روایت کرده که ابن عباس تفسیر کرد ملامت را بجماع بعد از آنکه نادانگشت نبرد و گوش خود گفت
أَلَا هُوَ النِّسَاءُ همچنین سوال کرده او را نافع بن الازرق از ملامت پس تفسیر کرد آنرا بجماع با آنکه ترکیب آیت شریفه و اسلوبی مقتضی اراده جماع است
 از ملامت زیرا که او تعالی از مقتضیات تیم آمدن از غاظر اشاره کرده برای تمبیه از حدیث اصغر و شمر و ملامت برابر برای تمبیه بر حدیث اکبر و آن مقابل
 قول می تعالی است **وَأَمَّا مَنْ بَدَأَ فِيهَا فَهِيَ بَأْسٌ** و از آنکه **نَتَمُّ جَنَابًا قَاطِعًا** و او اگر حمل کنند ملامت را بر لمس ناقض وضو شود تمبیه بر آنکه تراب
 قائم مقام آب است در رفع حدیث اکبر و نیز مخالف شود صدر آیت را و خفیه را تفصیلهاست که ناهض نیست بران دلیل انتهى و صحفه
 البخاریه ترمذی گفته شنیدم محمد بن سمیله را تضعیف میکرد این حدیث را و مصنف در تخریص گفته این حدیث معلول است و ذکر
 کرده اند علت او را ابوداؤد و ترمذی و دارقطنی و بهیچ و ابن حزم گفته صحیح نیست درین باب چیزی و اگر صحیح شود پس محمول است بر آنچه
 بود بران امر پیش از نزول وضو از لمس انتهى و معنی گفته تحقیق آنست که متشابه اختلاف درین سلسله اختلاف ایشان است و تفسیر
 قوله تعالی **أَوْلَا مَسْتَمُّمُ النِّسَاءِ** پس حضرت عمر و ابن مسعود و حمل کردند آنرا بر دست رسانیدن بنا بغیر جماع و برین تفسیر لازم آمد که لمس را
 ناقض وضو دارند و نزدیک ایشان آیت از نیابت تیم در غسل اساکت باشد پس نهیب ایشان همین بود و محمد ابن عباس حمل کرد بر جماع
 پس لازم آمد که آیت از دلالت نقض لمس و ضرور اساکت باشد و دلالت کند بر نیابت تیم از غسل پس نهیب ابن عباس همین بود و آیهن عمر نهیب
 ثالث پیش گرفت که لمس اعم است از جماع و مس پس خدای تعالی لمس را موجب تیم ساخت بآن معنی که اگر در صورت جماع متحقق گردد نایب غسل خواهد بود
 و اگر در صورت مس متحقق گردد نایب وضو خواهد بود پس ابن عمر قائل بود بنیابت تیم از غسل و قائل بود نقض مس مرأة و ضرور او را جماع در اینجا قول
 ابن عباس است که در قرآن حمید در مواضع بسیار ملامت و مس از جماع کنایت آمده است و استدلال دیگران باین آیت ناهض بر خصم است
 اذا جاز الاحتمال بطل الاستدلال و چون در اقوال صحابه اختلاف واقع شود و ماخذ ایشان از کتاب یا سنت معلوم باشد قابل در ماخذ باید کرد
 تاریخان بعضی بعض ظاهر شود و ظاهر ابوحنیفه درین سلسله نهیب ابن مسعود و ابراهیم نمیست سبب گذشته است با وجود اتباع او ایشان را
 در سایر مواضع و این حدیث اگر چه ضعیف باشد ترجیح یک تاویل آیت بر تاویل دیگر کفایت میکند زیرا که نزدیک جماع هر دو وقت یکدیگر و نهیب حسن است

وخیان ثوری عدم نقض است انتهى و عن ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وجد احدكم في بطنه شيئا فاشكل عليه چون يابد لكي از شما در شکم خود چیزی از پیشش یا در جنبش آن پس شسته بشود می که اخراج منه شيء امره آیا بیرون آمد از شکم چیزی از باد یا نه فلا يخرج من المسجد پس باید که بیرون نیاید از مسجد چون در وی باشد برای عاده وضو این کنایت است از عدم نقض که بیرون آمدن از مسجد برای وضو لازم است و اشک است که بیرون باید که نماز وی و جای وی در مسجد باشد حتى يسمع صوتا او یجد رجلا تا آنکه بشنود آوازی را یا بیابد بوی را و این با متبار غالب است و مقصود حصول یقین است بر این بادوی از شکم اگر چه آوازی نشنود و بوی نیابد و از اینجا معلوم گردد که اگر یکی وضو دارد و در شکستن آن اشتباهی واقع شود وضو بر جدید ساختن حاجت نبود زیرا که یقین بشک اهل نگردد و این در اصل جواز است و شک نیست که احتیاط در عاده وضو خواهد بود و این حد شریف اصلی است از اصول اسلام و قاعده ایست از قواعد فقہ زیر که دلالت کرد بر اینکه اصل در شیا بقای آنهاست بر اصول وی تا وقتی که خلاف آن متیقن نگردد و حدیث عام است از کسیکه در نماز است یا بیرون وی و هو قول الجاهلیر و تالکیر را تفصیل و فروق است در داخل در نماز و خارج از وی که منتقض نیست بر آن لیل اخراجه مسلم و ابو داؤد و الترمذی و در روایتی باین لفظ است نیست وضو مگر از صوت یا ریج اخراجه احمد و الترمذی و صحیح ابن ماجه و البیهقی من حدیث ابی هريرة و گفت بیهقی این حدیث ثابت است اتفاق کرده اند همچنین بر اخراج منی از حدیث عبداللہ بن زید بن عاصم زانی و عن طلق بن عطاء و سکون لام بن علی الخنفي الباقی بن علی بن طلق ابن عبد البر گفته وی از اهل بیار است کنیت او ابو علی است و اورا طلق بن ثمامه نیز گویند روایت کرده است از وی پسرش قیس قال قال رجل مسست ذکری او قال الرجل میس ذکره فی الصلوة اعلیه وضوءه گفت طلق گفت مردی مساس کردم و مسووم بدست آلت خود را یا گفت که مرد مساس میکند ذکر خود را در نماز آیا بروی وضوئی هست و در روایتی باین لفظ است پسرید شد رسول خدا از مس کردن مرد ذکر خود را بعد از وضو آیا می شکند وضو یا نه فقال الشیبی پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا نمی شکند آنها وضوءه بضعه منک جزین نیست که ذکر پاره گوشه است از تو و در لفظی این است قال بل هو الا بضعه منه و در روایت ترمذی الا بضعه آمده و لیکن حدیث حجت خفیه است در عدم انتقاض وضو از مس ذکر و در سند ابی حنیفه از ایوب بن عیینه قاضی باماره از قیس بن علی مروی است و ششمین از شرح الآثار طحاوی نقل کرده که گفت ننیدانم هیچ یکی را از صحابه که فتوی داده باشند بوضو از مس ذکر مگر ابن عمر و مخالفت کرده است وی درین فتوی اکثر صحابه را و امام محمد در سوطای خود آثار کثیره از سلف در آن روایت کرده و در سند ابی حنیفه نیز آورده و از علی و عمار و ابن عباس نیز روایت کرده اند که گفته اند باک نداریم بینی خود را مساس کنیم یا ذکر را یعنی هر دو گوشت پاره اند فرقی نیست میان آنها و از ابن عباس مروی است که گفت اگر بخش میدانی تو ذکر خود را پس بر آزا و از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز مثل این آورده و از علی و ابن مسعود و حذیفه بن الیمان و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص از صحابه و از ابن المسیب و ابراهیم نخعی و عطاء بن ابی یحی و غیر هم عدم نقض نقل کرده اند و هشتم شمی از ازار نقل می کند که جماعتی از ائمه که احمد بن حنبل و علی بن مدینی و یحیی بن معین از ایشان اند در مسجد خیف که در بنی است جمع شدند و در نقض وضو بر مس ذکر اختلاف کرده اند و اخبار و آثار مختلفه روایت نمودند یحیی بن معین گفت که ابن عمر وضو کرد از مس ذکر و ابن مدینی گفت که ابن مسعود وضو میکرد و از آن میگفت که وی گوشت پاره از دست پس قرار دادند که چون ابن مسعود و ابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود اولی است باتباع و امام احمد بن حنبل فرمودند هم ابن مسعود راجح است لیکن در سنن او این اثر ابو قیس است و احتیاج بحدیث وی نمیتوان کرد پس ابن مدینی

اسنادی دیگر آورده از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود است امام احمد گفت عمار و ابن عمر برابر اند هر که خواهد باین اخذ کند و باین شیخ عبدالحق دهلوی صحیح در شرح سفر السعاده گفته تواند که وضو بیس امرأة و ذکر واجب نبود و آنجا که کردند یا فرمودند بجهت اعتیاد و تمسک بود که مظنه شهوت و متعوم بجلست است و الله اعلم انتهى و در ترجمه مشکوٰه فرموده که اختلاف احادیث درین باب بجهت شیخ بعضی بعضی را روا کرده اند و نیز در ترجمه گفته که انتقاض وضو بیس ذکر مختلف نمیست میان مذهب و منقول از صحابه نیز اختلاف است و احادیث نیز مختلف آمده و امام شافعی و مالک احمد با انتقاض وضو فرجه اند بلکه نزد امام احمد مس فرج مطلقا که شامل ذکر و دُبر و فرج امرأه است ناقض وضو است و در مذهب امام مالک و مس امرأة فرج خود را اختلاف است و نزد شافعی مس ذکر باطنی است بی عائل ناقض است و بر روایتی از امام وضو بیس ذکر مستحب است نه واجب و نزد امام ابوحنیفه و اصحابی مطلقا ناقض نیست انتهى اخروجه الخمسة روایت کردند این حدیث را ابو داؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و نیز دارقطنی و گفت بغوی که این حدیث منسوخ است زیرا که ابوهریره اسلام آورده است بعد از قدم مطلق بن علی چه اسلام و رسال هفتم است در غزوه خیبر و قدم مطلق در سال اول از هجرت در وقت بنای مسجد شریف بود پس لابد سماع ابوهریره متاخر خواهد بود از سماع مطلق و ابوهریره روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون برساند یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود در حالیکه نیست میان ذکر و دست می چیزی حاصل پس باید که وضو کند آنکس رواه الشافعی و دارقطنی و رواه النسائی عن بسر بن عمار مگر آنکه ذکر نکرد نسائی این عبارت که نیست میان ذکر و دست او چیزی و این کلام شافعی است و حنفیه بجا پیش گفته اند که بجز تقدیم اسلام مطلق بن علی بر اسلام ابوهریره بجز نمی توان کرد بر تقدیم سماع مطلق بر سماع ابوهریره مگر آنکه ثابت گردد وفات مطلق پیش از اسلام ابوهریره یا معلوم گردد عدم قدم مطلق از طرف خود بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشده هیچ یکی ازین دو امر پس تواند که مطلق حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد حدیثی صحیح بود و نیز ابوهریره گفته که شنیدم از آنحضرت بلکه گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شاید که از صحابی دیگر شنیده باشد و این قسم و احادیث بسیار است و آنرا مرسل صحابه گویند و در کتب اصول حدیث بعضی تاخیر اسلام راوسی را ازین نسخ ساخته اند و بر ایشان این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است و این جواب را حضرت شیخ روح در ترجمه ذکر کرده اند و شاه ولی الله محدث دهلوی صحیح در مصنفی بحواب محی السنة گفته که این فقیر را درین جواب نظر است اول بطریق معارضه که از حدیث مطلق بن علی چنان مفهوم میشود که قبل از آن حکمی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم رفته بود یا شبهه نزدیک سائل قائم شده بود و ال بر وجوب وضو پس ظاهر این است که حدیث مطلق تا صحیح حدیث دیگر است و تا نیا بطریق مناقضه که اگر این استدلال صحیح باشد پس مثل این جاری نمیتوان کرد و باب ترک وضو مما مسته النار که ابوهریره حدیث وجوب وضو مما مسته النار روایت کرده است و بر آن عمل میکرد و حال آنکه قدم ابوهریره بعد واقعه خیبر بود و سوسید بن انعمان روایت کرده که راه خیبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم مسته النار خوردند و نماز گزارند و وضو نکردند پس می باید که حدیث ابوهریره با نسخ آن میگفتند و این چنین نیست با اتفاق و حمل آنست که بسیار بود که ابوهریره از سایر صحابه قدر روایت میکرد و جمعی از علم گفته اند نمیتواند بود که حدیث مرفوع است و ذکر کتابه از بول باشد چنانچه استخوانی از غمائل کنایت میشود فقیر گوید می تواند بود که این امر شرعی که لازم باشد بر خاص و عام نیست بلکه بیان مصلحتی است پس جمعی از متورعان صحابه نیز لازم گرفتند و جمعی دیگر لازم نگرفتند و دلالت میکنند برین در عا که وضوی شهره کثیر الوقوع است پس بعد می نماید اختلاف اجلائی صحابه در مثل این امورا اختلاف در تورات و مثل آن در صحابه شایع بود بلکه جمهور بر خست میل میکردند انتهى و این نوعی از تطبیق بین الروایتین است و صحیح ابن حبان و ترمذی و نسائی و غیره حدیث مطلق را ابن حبان و طبرانی

و این حرم و عمرو بن علی الفلاس گفت که این حدیث نزد ما ثابت است از حدیث بسره و قال ابن المدینی و گفت علی بن عبدالمدینی بهیچ میم و اول
حمله نسبت است بسوی جردی قتیبی گفته وی حافظ عصر و قده اهل این شان است مکنی بابی الحسن صاحب تصانیف متولد شد در سنه اصدی
و شصین و مائة بخاری و ابو داؤد و از تلامیذ وی اند این حدیث گفته وی اعلم الناس است بحديث رسول الله صلی الله علیه و سلم نسائی گفته وی مخلوق
برای این شان یعنی علم حدیث نووی فرموده او را قریب صد مصنف است که او احسن من حدیث بسره که حدیث طلق بهتر است از حدیث
بسره و محمد الطحاوی و گفت اسنادش مستقیم مضطرب است بخلاف حدیث بسره و محمد الطبرانی و ابن حزم و ضعفه الشافعی و ابو حاتم
و ابو زرقة و الدارقطنی و البیهقی و ابن الجوزی و توضیح کرد ابن حبان و طبرانی و ابن العزلی و حازمی و دیگران شیخ او را و گفت بهیچ گاه نیست
در ترجیح حدیث بسره بر حدیث طلق ایکه حدیث طلق را شیخین اخرج کرده اند و احتیاج نموده اند بهیچ یکی از روایات او بخلاف حدیث بسره که
بهیچ روایات او احتیاج کرده اند مگر آنکه بسبب اختلاف بر عروه و هشام اخرجش نکردند و این اختلاف مانع از حکم بصحت نیست اگر چه قابل
باشد از شرط شیخین و گفت اسمعیل لازم است بخاری را اخرج وی بسبب اخرج نظیر او در صحیحین کذا فی التلخیص و شوکانی گفته حدیث بسره
تنها راجح است از حدیث طلق بن علی نزدیک اهل سنن مرفوعا بن لفظ که آوی مس میکند ذکر خود را آیا بروی وضو است فرمود نیست آن مگر
گوشت پاره از تو و منضم است بحديث بسره احادیث دیگر و هر که مائل بترجیح حدیث طلق شده طالبی نیاروده انتهی و در سبیل گفته نووی حدیث
بسره است احادیث دیگر از هفده صحابی و از ایشان است طلق بن علی را وی حدیث عدم نقض که مروی شد از وی نقض نیز و قول بترجیح
احسن است از قول شیخ زیرا که حدیث بسره ارجح است بنا بر کثرت ایته صحیحین و کثرت شواهد چه بسره حدیث کرد بدان در وارد المهاجرین و الانصا
و آنها بسیار بودند و بهیچ یکی از آنها دفع آن نکرد بلکه بعضی از آنها بهمان طرف رفتند چون عروه که پیشتر رفع آن میکرد و بعد رجوع بسره
قول بسره نمود و ابن عمر همیشه وضو میکرد از مسن ذکر و حدیث میکرد بدان تا آنکه مروی نیز حدیث طلق از روایت قیس بن طلح است شافعی
سوال کردیم از قیس پس بیافئیم کسی را که بشناسد او را پس چه قسم خبر او قبول کنیم و ابو حاتم و ابو زرقة گفته اند که قیس بن طلح نیست از آنها
که حجت بانها قائم شود و امام مالک چون هر دو حدیث را متعارض دید قائل شد بوضو از مسن فرزند بانه و جوابا انتهی و **بسه** تصفوان
صحابه نه قرشی یا سیدی برادر زاده و زین بن نوفل است از بیعت کنندگان رسول خدا بود عبد اللہ بن عمر و غیره از وی روایت کرده اند
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من مس ذکره فلیتوضأ بکسر عینک رسول خدا فرمود هر که مساس کند ذکر خود را
پس باید که وضو کند اخرجه الخمسة یعنی احمد و ابو داؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و صحیح الترمذی و ابن حبان و رواه مالک
و الشافعی و ابن خزیمه و الحاکم و ابن جبار و محمد احمد و الدارقطنی و کنی بن سعین و البیهقی و الحازمی و ابن خزیمه و ابو داؤد و گفته احمد را گفته حدیث
بسره صحیح نیست گفت بلکه صحیح است و گفت دارقطنی صحیح ثابت است و قوی در وی بآنکه بروایت عروه از مروان و از مروی مجهول است
غیر صحیح است و سماع عروه از بسره بغیر واسطه ثابت است کما جزم به ابن خزیمه و غیره من ایته الحدیث و همچنین قوی در آن بآنکه هشام
بن عروه از او پذیرد روایت کرده و او را از پدر سماع نیست غیر صحیح است زیرا که سماعش از پدر ثابت است نزد اهل این شان پس منع شد
قوی حدیث دلیل احمد و شافعی و جمعی از صحابه و تابعین است در نقض وضو بسنن ذکر و مراد مس و دست بغیر حامل چنانکه در حدیث ابو هریره است
اذا قضی احد یدیه الی فرجه لیس و نما حجاب و لا ترقد و جب علیه الوضوء اخر حبان حبان فی صحیح و محمد الحاکم و ابن عبد البر این سخن گفته
چو او را روی فی هذا الباب و گمان شافعی آنست که افضائی باشد مگر باطنی کهن پس من اظهار نقض نیست و رد کرده اند محققین بر این

که افشاء و لغت بمنی مطلق وصول است اعم از اینکه بظاهر کت باشد یا باطن وی این حزم گفته نیست دلیل بر قول ایشان از کتاب و نه از سنت و تاجماع و نه قیاس و نه برای صحیح و درین باب است احادیث و دیگر از جماعتی از صحابه که از ایشان اند جابر و ام حبیبه و ابن عمر و زید بن خالد و سعد بن ابی وقاص و عایشه و ابن عباس و عثمان بن بشیر و انس بن مالک و ابی بن کعب و معاویه بن ابی جندب و قبیصه و اروی بنت انیس و تنها حدیث بسوابع است از حدیث مطلق و در حجة الله البالغة گفته که ابن عمر و سالم و عروه و غیر هم قائل شدند بوضو از مس ذکر و علی و ابن مسعود و فقهای کوفه رو کرده اند حدیثی است بحدیث مطلق و در حجة الله البالغة من و تمایده تلج بودن یکی ازین هر دو منسوخ و مشبه نیست که مست ذکر فعل شنج است و کمذانی آمده است از مست ذکر همین در مستجاب پس قبض آن ماحاله از افعال شیطین باشد و چه عجب است اگر شارع در آن ترغیب بغیر عزیمت فرمود انتهی القتم و بخدا توفیق که چنانکه این عبارت ناظر است در ترجیح نقض وضو مست ذکر همچنین در مالابده من نیز بعد بیان نواقض وضو که جمله آن مس ذکر است مع اختلاف فیه گفته که و احتیاط ازین هر هر اولی است انتهی فافهم و قال البخاری و گفت بخاری یعنی محمد بن سہیل در غیر صحیح خود که هو اصح شیء فی هذا الباب حدیث بسوابع صحیح ترین چیزی است در باب انتقاض وضو مست ذکر و باین رفته است جماعتی از صحابه و تابعین کما تقدم شوکانی در شرح مختصر گفته و حق انتقاض است و وارد است نقض وضو مست فرج اعم از قبل و در چنانکه ابن ماجه از ام حبیبه روایت کرده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم میفرمود هر که مس کرد فرج خود را وضو کند و این عام تر است از پیش و پس و صحیح احمد و ابوزرعه و گفت ابن السکون نمی شناسم او را علی و تزود اقطنی است از حدیث عایشه مرفوعا که چون دست رسانیدی از شمالی زنان فرج خود را پس باید که وضو کند و در سندش عبد الرحمن بن عبد الله العمری است و در مقاله است و تزود احمد و ترمذی و بیهقی است از عمر بن شعیب عن ابیه عن جده که فرمود آنحضرت هر مرد که دست رساند بفرج خود باید که وضو کند و هر زن که مس کند فرج خود را باید که وضو کند و در سندش یحیی بن الولید است **عن عایشة رضي الله عنها ان رسول الله**

صلى الله عليه وسلم قال من اصابه قي او رعا ف او قلس او مذي فليغتسل و ف هر که برسد او را قی یا رعات یا قلس یا مزی پس باید که برگردد و از نماز قلس بفتح قان و سکون لام خلیل گفت چیزی است که پیری درین از خلق براید یا کمتر از آن و این قی نیست پس اگر وضو کند قی باشد و در نمایه گفته قلس آنچه از جوت بیرون آید و رعات خونی که از بینی روان شود و قی معروف است فلیتوضأ پس باید که وضو کند

فربین علی صلواته پسترنان کند بر نماز خود و هو لا یحکم فی ذلك و حال آنکه وی کلام نمیکند در آن یعنی وقت انصراف و وضو خود و نقض بقی مذہب ابو حنیفه و اصحابی و مذہب شافعی و اصحاب اوست و مذہب صادق و باقر و زید بن علی رضی الله عنهم و مالک و شافعی در روایتی عدم نقض است بنا بر عدم ثبوت حدیث عایشه و اصل عدم نقض است پس خارج نشود از آن مگر بدلیل قوی یا مراد بوضو انقضه درین حدیث شستن هر دو دست است پس بس با پوشیده نیست که تحقیق شرعی مقدم است بر آن و اما نقض بر عاف پس مذہب ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد و احمد بن حنبل و اسحاق است و مقید کرده اند لسیلان و دلیل ایشان همین حدیث است و مذہب ابن عباس و مالک شافعی و ابی اوفی و ابو هریره و جابر بن زید و ابی سعید و کحول و ربیعہ عدم نقض است و گویند که اصل عدم نقض است این حدیث مرفوع نیست و در وی مقال است و معارض اوست حدیث دیگر که جماعت کرد آنحضرت و نماز گذارد و وضو کرد و وضو در غسل محام رواه الدارقطنی اما در سندش صالح بن مقاتل و وی ضحیف است و نیز حدیث عایشه مجموعی طرق خود منتهض است برای حجیت و این حدیث غیر صالح الاجماع است زیرا که خون رعات غیر خون جماعت است و در وقت که خروج او را از اعماق تاثیر در نقض وضو باشد و اما قلس پس اکثر بر آنند که ناقض نیست بنا بر عدم نصوص دلیل پس خارج نشود از اصل و اما مذہبی پس گذشت کلام در وی که ناقض است باجماع حجة الله البالغة گفته ابراهیم گفت می آید وضو از دم ساکن و حتی کثیر

و حسن گفته که وضو است از توفیق در نماز و دیگران قائل نمند باین و هر یک ازین حدیث است اما اهل معرفت بحدیث اجماع نکرده اند بر تصحیح آن و اصح وین
باب احتیاط است پس هر که احتیاط کرد وین و آبروی خود را نگاه داشت و هر که نکرده نیست بروی راه و صرح شریعت و در مسائل و حتی کثیر ملتوثین
و مبتدئین اند و توفیق در نماز خطیبه است محتاج بکفاره لکن شارع حکم وضو ازین بنا کند چه عجب باشد انتهی در مصنفی گفته احتمال دارد که ابن عمر و حمید
بن المسیب وضو کرده باشند برای معالجه رعاف زیرا که شستن رو و اطراف باز میدارد رعاف را و همچنین حدیث ابو ذر که تکی کرد و آنحضرت را
و افطار نمود و وضو کرد و دلالت نمی کند بر وجوب تکی وضو زیرا که آن برای معالجه تکی بود و شستن رو و اطراف باز میدارد و دفع میکند فشیان
با بجز این حج ذاهب در وجبات وضو مذکور است بصری است که وضو از خارج من پس بیلین از نوم می شکند و از لمس مرأة و مس فرگوتی و رعاف
نمی شکند و الله اعلم انتهی لکن ما و اما بجا نماز بعد خروج از روی و عاده وضو و صورتیکه کلام نکرده پس مروی است از زید بن علی کرم الله
و خفیه و مالک قول قدیم شافعی است که بنا کند و نمازش قاسد نیست بشرطیکه عملی مفسد نکرده باشد چنانکه لایحکم مشیر است بدان و قول اخیر شافعی
آنست که حدیث مفسد نماز است چنانکه در حدیث طلق بن علی امر با عاده نماز بیاید و الله اعلم اخرج ابن ماجه و ضعفه احمد و غیره زیرا که در
در سندش سهیل بن عیاش است از ابن جریج و روایت وی از حجاز بن ضمیمه است و حال تصحیح این است که وصل این حدیث بسوی آنحضرت صلی الله
علیه و سلم غلط است و صحیح آنست که مرسل است احمد و بیقی گفته اند که صواب مرسل است پس نزد کسی که مرسل را محبت گوید هر چه درین حدیث مذکور شد ناقص
و شوکانی صح گفته درین باب روایات از جماعتی از صحابه نیز هست و مجموع لایق استدلال است و اهل سنن و احمد اخرج کرده اند که آنحضرت تکی کرد و وضو نمود
و ترمذی گفته هذا الصحیح فی الباب و صحه این مندره نیست و روی چیزی که قاض باشد در احتجاج و احادیث دیگر زیاد است انتهی و تصحیح در تخصیص جمیع طرق
این حدیث و صحه در سال جمع کرده در آن کلام نموده است **و حسن جابر بن سمیة** بفتح سین معمله و ضم میم صحابی مشهور است خواهر زاده سعد بن ابی وقاص
و پدرش نیز صحابی است کنیت او ابو عبد الله العامری است جابر و غیره از وی روایت دارند ترویل کرد و کوفه و وفات یافت در سنه اربع و سبعین
و قبل است و سبعین آن رجلا سال التبی بدستیکه مروی پرسید رسول خدا صلی الله علیه و سلم را و نام این مرد معلوم نشده و در سبب تخصیص
هم بدان تعرض نکرده انتوضاً من لحوق الغنم قال ان شئت آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهای گوسفندان فرمود اگر میخواهی وضو کن و اگر سوزا
وضو کن و عدم نقص وضو بخم غنم بالاتفاق است و لیکن در شرح اسند و وجوب وضو از نماسته النار حکایت کرده و از عمر بن عبد العزيز آورده که روی
وضو میکرد و از اکل سمک و در حدیث ماخذ است برای تجدید وضو بر وضو زیرا که حکم بعدم نقص وضو از لحم غنم کرده و معنی وضو اجازت داشته پس این تجدید
وضو است بر وضو قال انتوضاً من لحوق الغنم لابل قال لغنم گفت آن مرد آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهای شتران فرمود آری و وجه فرق
بدوی گوشت شتر باشد گوسفند باز آن مرد پرسید که آیا نماز بگذارم در جای شست گوسفندان فرمود بایان بگذار گفت آیا بگذارم نماز در شنگاه
شتران فرمودنی بگذار و در روایتی آمده که نماز بگذارید در شنگاه شتران که آنها از جمله شیاطین اند و در روایتی آمده که بر هر شتر شیطان است اما گوسفندان
پس آنها بکرت اند و در حدیث ابی هریره آمده که گوسفندان از چهار پایان بهشت اند اخرج مسلم و در روایتی باین لفظ است که فرمود آنحضرت وضو
کنید انجوم ابل و وضو نکنید انجوم غنم زواه ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و ابن الجارود و ابن خزمیه من حدیث البراء بن عتب گفت ابن خزمیه در صحیح خود
ندیدم من خلافی در بیان علمای حدیث درینکه این خبر صحیح است از جهت نقل سبب عدالت قلیبن او و ذکر کرده است ترمذی خلافت درین ابی سلی که آیا آن
از بر است یا از روی الحرة یا سید بن حمیر و تصحیح کرده که آن از بر است و کذا ذکر ابن ابی حاتم فی العلل عن ابیه تصحیف و تخصیص گفت فی الحرة لقب برادر
و صحیح آنست که وی غیر است و نامش لعیش است و حدیث جابر ز مسلم روایت کرده که امر و روی ابن ماجه نحوه من حدیث شهاب بن عمار عن ابن عمر

و ذکر کرده است ابن ابی حاتم در علل از پدر خود که وی منکرست و او را اصلی هست ازین وجه از ابن عمر بن موفوف است استی و با جمله این هر دو حدیث دلیل اند بر نقض وضو از اکل لحوم ابل و باین رفته است احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و یحیی بن یحیی و ابن منذر و ابن خزیمه و بیهقی و حکایت کرد آثر ابی یحیی از اصحاب حدیث و جماعه صحابه قاله النووی و گفت بیهقی نقل کرده اند بعضی اصحاب از شافعی که گفت اگر صحیح شود حدیث در طم ابل قائل شوم بآن بیهقی گفته صحیح شده است در آن دو حدیث یکی حدیث جابر بن عمر و دوم حدیث برار بن عازب و رفته است بسوی خلافت وی جماعتی از صحابه و تابعین و مروی است از شافعی و ابو حنیفه و گویند که این هر دو حدیث منسوخ است بحدیث عدم وضو از عمارتة المنار اخریه الاربعه و ابن حبان من حدیث جابر اما درین حدیث تصریح بلحوم ابل نیست که وضو از آن منسوخ باشد نووی گفته دعوی نسخ باطل است زیرا که این اخیر عام است و آن خاص و خاص مقدم است بر عام و این کلام وی مبنی است بر تقدیم خاص بر عام مطلقا خواه خاص مقدم باشد یا مؤخر و هر دو سبب الشافعی و درین مسئله خلافتی است در اصول و مراد بوضو تنظیف است که شستن هر دو دست باشد از برای زهومت چنانکه در وضو از شیر آورده که ان که و ستم و وارود لبین متضمن است از شرب آن و مذہب بعضی اینست که امر بوضو از لحوم ابل برای استحباب است نه ایجاب و این خلافت ظاهر است زیرا که شافعی گفته امر نکرد شایع بوضو از لحوم ابل مگر از برای آن که مخلوق است از جن و لہذا امر کرد بتسمیه نزد رکوب وی پس امر کرد بوضو از اکل آن چنانکه امر کرد بوضو نزد غضب تا استیلائی وی را نائل شود و انتہی گویم وارد شده که ابل مخلوق است از خشایا طین و بر هر شتر دیوی هست کما تقدم و در حجة اللہ البالغہ گفته ام در آن آمده است زیرا که قائل نیست بآن هیچ یکی از فقهای صحابه و تابعین و نیست راهی بسوی حکم نسخ آن و لہذا کسی که غالب است بروی تخریج قائل گشته نسخ وی و تزوم آنست که لائق بادمی در آن احتیاط است انتہی یعنی وضو کردن و در مالابینہ گفته و احتیاط ازین هر دو اولی است انتہی **وعن ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى**

الله عليه وسلم من غسل ميتا فليغتسل به هر میت را پس باید که غسل کند ترندی گفته اختلاف کرده اند اهل علم از اصحاب و غیرهم بعضی گفته اند واجب است غسل بر فاسل میت و بعضی گفته اند وضو و مالک گفته مستحب است غسل و واجب و شافعی نیز بمیرت است و احمد گفته امید وارم که واجب نشود بروی غسل و نزد ابو حنیفه نه غسل است نه وضو و در سفر السعادة گفته در باب امر بغسل از غسل میت حدیثی صحیح نشده انتہی ظاهر اینست که مراد وی از عدم محبت حدیث درین باب امر ایجابی است چنانکه در حدیث مغیره است نزد احمد که فرمود **ان حضرت من غسل ميتا فليغتسل يافعي** امر استحبابی است چنانکه در حدیث ابن عباس است نزد حاکم در سنن که یس علیکم فی غسل میتکم غسل و در شرح سفر السعادة گفته نزد بعضی علما فاسل میت را باید که غسل کند و در جامع الاصول از ابی داؤد و از عایشه نیز درین باب آورده که غسل میکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از چهار چیز جنابت و جمیع و نجاست و غسل میت و در موطا از ابن عمر آورده که وی غسل داد پسری را که مر سعید بن زید را مرده بود و جنوط کرد او را و برداشت جنازه را پستر در آمد در مسجد و نماز گذارد و تجدید وضو نکرد و انتہی و اسحق گفته لایب من الوضوء و ابن المبارک گفته لا غسل ولا وضوء و شوکانی در مختصر گفته مشروع شد غسل برای کسی که غسل دهد میت را انتہی و همین حدیث باب راجحت آورده و من جملة فلیتوضا و هر که برادر و میت را پس باید که وضو کند و ننمیدانم هیچ یکی را که قائل باشد بوجوب یا ندر وضو از غسل میت و لیکن در غسل گفته نیست بانروض حدیث عندنا عمل بران و منسخت و وضو بغسل بدین چنانکه حدیث ابن عباس را آورده آن کرد و تعلیل یا نکه مرده شامپاک است مفید ندب است زیرا که غسل ظاهر موجب غسل بدین نیست پس شستن هر دو دست در غسل میت مندر است باشد تسبیحا و مراد آنست که برداشته باشد او را بباشرت بدن خود بقره سباق و لقوله يموت طاهر ازیرا که مناسب است وضو مگر مباشر

برون را این گویم چون مراد غسل در صدر این حدیث غسل شرعی باشد محل وضو غیر حقیقت شرعی با وجود مقابله غسل در رمی نماید پس احسن
باقی اوست بر حکم غسل یعنی اگر غسل از غسل است واجب است وضو هم از حل آن واجب و اگر مسح است وضو هم مسح و اگر هیچ نیست وضو هم
هیچ نیست غسل را بر غسل شرعی فرود آوردن وضو را از حقیقت وی بیرون بردن یعنی هر چه حمل و النسائی و الترمذی و حسنه
و سحر ابن القطان و ابن حزم و قال احمد لا یصح فی هذا الباب شیخ و گفت احمد بن حنبل صحیح نیست درین باب چیزی و گفت علی بن ابی عمیر
فی هذا الباب قال البخاری عن احمد و علی کما نقل الترمذی و تعلیق کرد شافعی قول بدان بر صحت خبر کذا فی البویطی و گفت فربلی نمیدانم درین باب حدیث
ثابت و اگر ثابت باشد لازم می آید ما را عمل کردن بدان و گفت ابن منذر نیست درین باب حدیثی که ثابت شود و گفت ابن ابی عاصم در علل عن ابی
رفع نمیکند این را ثقات جزین نیست که موقوف است و گفت رافعی تصحیح کرده اند علمای حدیث درین باب چیزی را بطریق رفع مصنف گفته
تحسین کرده است او را ترمذی و تصحیح نموده است از ابن حبان و او را طریقهای دیگر نیز هست و فی الجملة این حدیث بنا بر کثرت طرق خود اسود
احوال او این است که حسن باشد پس انکار نووی بر ترمذی تحسین او را معترض عنه است و گفت ذهبی در مختصر بهیقی گفته طرق این حدیث اقوی است
از چند حدیث که احتجاج کرده اند بدان فقها و اعلال کرده اند بوقف بلکه تقدیم کرده اند روایت وقف را و درین باب است از عایشه روایت کرده
و ابو اوفی و البیهقی و در سنن او مصعب بن ابی شیبه است و در وی مقال است و تضعیف کرده است او را ابو زرعه و احمد و بخاری و سحر ابن حزم
و درین باب است از علی بن ابی حمزه و از حذیفه ذکره ابن ابی عاصم و الدارقطنی فی الحلال و قالان لا یثبت گویم نفی این هر دو ثبوت بر طریق صحیحین است
و الا بر طریق فقها قوی است زیرا که روایاتش ثقات اند و ما رووی ذکر کرده که بعضی اصحاب حدیث تخریج کرده اند برای این یک حدیث یکصد
و بست طریق مصنف گفته و این دو نیست و جواب داد احمد از ان تا آنکه منسوخ است و همچنین جزم کرد بدان ابو داود و بخاری این حدیث
که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم عیلم فی غسل میتکم غسل اذا غسلتموه ان میتکم میوت طاهر اولیس نخس نخسکم ان تغسلوا ابیکم و لیکن
بهیقی تضعیف وی کرده زیرا که در سندش ابن شیبه است و مصنف تحقیق کرده و گفته ابراهیم بن ابی بکر بن شیبه احتجاج کرده است بدان حدیث
و توشیح کرد و او را مزوم و احتجاج به البخاری تا آنکه گفت پس این حدیث حسن است و جمع میان وی باین طریق می تواند شد که امرهای ندب است
یا مراد غسل غسل اییدی است و در حدیث ابن عمر است که ما غسل میدادیم میت را پس بعضی از ما غسل میکردند و بعضی نمیکردند و رواه الخطیب و ابی اسحاق
صحیح است و هو احسن ما جمع به بین هذه الاحادیث و عن عبد الله بن ابي بصير و سبل گفته وی ابن ابی بکر صدیق است مادر وی
و مادر اسماعیلی است قدیم الاسلام است حاضر شد با رسول خدا صلی الله علیه و سلم در طائف و رسید اقدار تیری که مژده بسبب آن بعد چند سال در سینه باز
ماه شوال و نماز گذاشت بروی پیدی انتهی و شیخ در ترجمه گفته وی بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم است و گفته کسوی و پدر و جد وی همه تابعین اند
و جبر کلان وی عمرو بن حزم صحابی است و آنحضرت او را عامل حسن ساخت و کتابی بوی نوشت چنانکه روایت میکند از انتهی و صواب همین است که ما هر
الظاهر خطیب تبریزی در اسما الرجال مشکوٰۃ گفته عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم انصاری مدنی یکی از اعلام تابعین در زمین است روی
عن انس بن مالک عروة بن الزبير و عن الزهري و مالك بن انس الثوري و ابن عيينة و كان كثير الحديث رجل صدق قال امر حديقه شقده توفى سنة
وله سنة انتهي و بالجمله سيگويد ان في الكتاب الذي كتبه بصرى في كتابي انك توفى انك توفى سنة
كعب بن حزم برای عمرو بن حزم بن زید الخزرجی البخاری مکنی بابی الضحاک اول مشاهیر او حذوق است عامل کرده بود او را رسول خدا صلی الله علیه
بر کفران و وی هجده سال بود تا بیاورد ایشان را قرآن لعنت و فقه دروین و بگیرد از ایشان صدقات و نوشت بسوی وی کتابی که در رو

فرائض و سنن و مستقات و دیات بود و وفات کرد و عمر بن حزم در خلافت عمر رضی الله عنه در مدینه ذریه ابن عبد البر فی الاستیعاب و آن کتاب مشهور است پس در آن کتاب این هم نوشته بود آن کایس الضمان الاطاهر مسائل نکند و دست نرساند قرآن را مگر کسی که پاک است یعنی از حدت و اولاد مالک و الدارقطنی مرسلا بطریق ارسال و وصله النسائی و موصول کرده آنرا النسائی و ابن حبان و درین باب است حدت حکیم بن حزم باین لفظ لایس القرآن الاطاهر و در سنادش مقال است اما پیشی در جمع الزوائد اندر حدیث عبد الله بن عمر فرموده آورده که فرمودند گفتند قرآن را مگر طاهر بر واه الدارقطنی و الطبرانی و اسنادش لا باس است و بیقی گفته رجاله موثوقین و ذکر کرد برای وی دو شاهد و گفت اثرم احتیاج کرده است بدان احمد و درین باب است از عثمان بن ابی العاص رواه الدارقطنی و ابن ابی داود فی المصاحف و در سنادش انقطاع است و در سناد طبرانی کسی است که شناخته نمی شود و اختلاف است در مراد از طاهر زیرا که این لفظ مشترک است اطلاق می یابد بر طاهر از حدت اکبر و بر طاهر از حدت اصغر و بر مؤمن و بر کسی که نیست بر بدن وی نجاست و لا بد است در محل صی از قوله و اما قوله تعالی لا یمسکت الا المظلمون پس اصح در آن عود ضمیمه بسوی کتاب مکتون است که ذکرش در صدر آیت بوده است و مراد بظلمین ملائکه اند و هو معلول و این حدیث معلول است زیرا که از روایت سلیمان بن داود است و ترک وی متفق علیه است کما قال ابن حزم و لیکن او را در اینجا بهم زوده زیرا که گمان کرد که وی سلیمان بن داود میانی است حال آنکه چنین نیست بلکه وی سلیمان بن داود جولانی است و وی ثقہ است شاکر در اند بروی ابوزرعہ و ابو حاتم و عثمان ابن سعید و جماعتی از حفاظ و یمانی متفق علیه ضعیف است و تضعیف کرده است او را شیخ حمی الدین در خلاصه و همچنین ابن کثیر در ارشاد و ابن حزم سائر اهل حدیث را که وارد اند در ضعیف از آن ضعیف گفته و لیکن کتاب عمرو بن حزم را مردم تلقی کرده اند لقبول و ابن عبد البر گفته شبه است بمشواتر بنا بر تلقی مردم آنرا لقبول گفت یعقوب ابن سفیان نمیدانم هیچ کتابی صحیح تر ازین کتاب زیرا که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم و تابعین بجمع میکنند بسوی وی و ترک میکنند رایسای خود را از برای وی و گفت حاکم گوای داود عمر بن عبد الغزیز و امام عصر خود زهری بصحت این کتاب و حسن عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یدکر الله علی کل احیان بود رسول خدا که یاد میکرد خدا و نام می برد او را در هر وقت چه در حالت حدت و جنابت و چه در غیر آن الا قرآن که در حالت جنابت نمی خواند و ذکر در متوضا نمیکرد و بعضی میگفتند که مراد از ذکر در جنابت ذکر قلبی و تفکر در صفات و افعال وی سبحانه است و اول است و غایط و بول و جماع مخصوص است ازین حکم و حدیث مقرر ذکر خداست در هر حال از احوال لیکن مراد بر آن معظم اوقات است کما قال تعالی یدکر فون الله قیاماً و قعوداً و علی جمیع ما یرزقهم و در روزیان و مونس جان است نام باره یکدم نمیرود که مکرر نمی شود و در صنف این حدیث را برای آن آورده تا توهم نکند که نواقض وضو مانع اند از ذکر وی تعالی را و مسلم و علقمة البخاری

و حسن النس بن مالک رضی الله عنه ان التبیح صلی الله علیه و سلم احتجم و صلی و لم یتنوضاً برستی که حجامت کرد
 آنحضرت و نماز گزارد و وضوی جدید نکرد و بخنجر و در غسل حجامت یعنی مواضع حجامت و حدیث دلیل است بر آنکه خروج دم از بدن غیر فزیز نواقض وضو نیست و درین باب حدیثهاست مفید عدم نقض از ابن عمر و ابن عباس و ابن ابی اوفی و باین رفته است زید بن علی و شافعی مالک و جماعتی از صحابه و تابعین بحدیث باب و دیگر آثار که مؤید است و لقوله صلی الله علیه و سلم لا وضو الا من صوت اخرج احمد و الترمذی و صحیح احمد و الطبرانی بلفظ لا وضو الا من سجع اوسماع و حکمت آنکه اصل عدم نقض است تا آنکه قائم شود دلیل رافع اصل حال آنکه دلیل بر آن قائم نیست اخرجہ البیهقی و الدارقطنی و لیستنا یعنی گفت هو لیتن زیرا که در سنادش صالح بن مقاتل است و اوضعیف است و قوی نیست و ذکر کرد اورا زوی و فصل ضعیف و ابن العربی بقاعی تصحیح وی کرده و گفته صحیح الدارقطنی و لیکن مصنف در تخصیص گفته نیست همچنین بلکه الدارقطنی بعد از ذکر

در سنن کبری است صالح قوی و معاویة بن ابی سفیان بن حرب و می زود بروی از شلمه الفح اند و اولیة القلوب من
الخطاب معاویة را اولی شام ساخت بعد موت زید بن ابی سفیان فی جمل سال پنجاهم از پیغمبری خلافت هم کرد تا آنکه در سنه شصت و نه هجرت بمشرف
بعمرفقتا و در شصت و نهم در گذشت قرشی اموی است مادرش هند بنت عتب است کتاب آنحضرت بود ابن عباس و ابوسعید از وی روایت دارند
موت وی پیش لقوه شد و آخر عمر میگفت کاش مروی از قریش می بودم بدی لغوی و می دیدم این امر چیزی و حرب وی یا امیرالمؤمنین علی می شد
عنه نزد بعضی بغاوت بود و غیر خالی از شائبه نفسانیت و نزد بعضی محمول است بر خطای اجتهادی و حق نزد اهل تحقیق از سلف خلف اول است و مشهور
ثانی است و نزد وی از او روایت میسوی و میسوی از مروی ناخن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود گفت درین بار چاه افتم کنید و خمر و غیره را با این سو
و ناخن پُر سازید میان منی و ارحم الراجحین بگفت تا نسیب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یبغض
چشم هر بند و برست و کار بکسر او و در سر بند مشک و چیز آن و سه بفتح سین و ضم نیز آمده و تخفیف با حلقه و بر مقصود آنست که چون کسی بیدار
گو یا بندی است بر دُر بر او و بیرون نمی آید از درون می باد چنانکه فرمود فاذا نامت العینان استنک الوکاء پس چون خواب میکند
چشم میکشاید بند بر دُر و از پنجا است که خواب تکبیر زده را ناقص و ضو گویند که سبب استرغای دُر و عدم ضبط او است بخلاف همیشه دیگر از خواب
و رکوع و سجود و بر وجه سنون که مقعد در آن تکلن باشد رواه احمد و الدارقطنی و الطبرانی و زاد ای الطبرانی من نامر فلیتوضأها هر که خفت
پس باید که وضو کند و هذه الروایة فی هذا الحدیث عند ابی داؤد من حدیث علی و این زیادت درین حدیث نزدیک ابو داؤد
از حدیث علی بن ابی طالب است رضی الله عنه دون قولہ وی استطلق الوکاء و فی کلا الاسنادین ضعف و درین هر دو
اسناد ضعف است یعنی اسناد حدیث معاویة و اسناد حدیث علی زیرا که در اسناد حدیث معاویة بقیه است روایت میکند از ابی بکر بن مریم و او
ضعیف است و در حدیث علی نیز بقیه است روایت میکند از وضین بن عطاء جنعبانی گفته و ابی است و انکار کرد بروی این حدیث را از محفوظ
بن علقمه و او ثقة است از عبدالرحمن بن عائد و او تابعی ثقة است از علی رضی الله عنه لیکن ابو زرعه گفته که وی از وی شنیده و درین معنی نظر است زیرا که
وی روایت میکند از عمر کما جزم به البخاری ابن ابی حاتم گفته پرسیدم پدر خود را ازین هر دو حدیث گفت تو سینه بند و گفت احمد حدیث علی
کرم الله وجهه است از حدیث معاویة درین باب و حسنة المنذری و ابن الصلاح و النووی و گفت حکم در علوم الحدیث گفته است در آن کتاب
خبیر و ضو سوا ی ابراهیم بن موسی رازی و وی ثقة است که اقال و قد تابعه غیره کذا فی التلخیص و غیره و این هر دو حدیث دلالت دارند بر آنکه نوم بنفسه
ناقض وضو نیست بلکه مظنة اوست پس بخلاف اوله تا لکن عدم نقض باشد و کلام درین مسئله گذشت و اولی حسن ترتیب آن بود که مصنف
این حدیث را عقب حدیث انس در اول باب نواقض ذکر میکرد و کلابی داؤد ایضا عن ابن عباس رضی الله عنه من قوها انما
الوضوء علی من ناه مضطجعا جزین نیست که وضو کسی است که خفت بر پهلو و لفظ ترندی این است بدستیکه وضو واجب است
بر کسی که خواب کرد بر پهلو زیرا که چون بخوابد بر پهلو است میگرد و بندای او و آخر جابوداؤد ایضا بهذا اللفظ و درین حدیث حضرت بر آنکه
ناقض وضو نیست مگر خواب بر پهلو لا غیر اگر چه نوم مستغرق باشد و جمع میان می و اجاد و ث مذکوره آنست که این حدیث خارج است بر اغلب
چه اغلب اراده کننده نوم مضطجع است فلا محارضة شوکانی گفته شکفته و وضو همان خواب است که در آن دراز کشند و این بطریق متعده مروی
شده و قتالی که در وقت خجرت بکثرت طرق وی و یابین حال شد جمع در میان اوله مختلفه و درین مسئله مشت مذمب است که در مسوفا
مذکور است انشی گویم بیان این هر وقت مذمب در اول باب گذشت و حکمت در آن آنست که نوم تقیل مظنة استرغای اعضا و خروج حدیث

وهم مبتدئ من جنس متبذره و احسن مترخی گردید بیرون آید چیزی از شکم و بی اسناد و ضعف در سندش منکر است در این باب
 گفتند حدیث منکر و بیان کرد و وجه کثرت وی در سنن که در وی بریزید بین ابی خالد و الانی است و اختلاف کرده اند بر وی در الفاظ این سنن است
 و تصحیف کرد این حدیث را از اصل وی احمد و بخاری چنانکه نقل کردند وی ترمذی در علیل مفروده و ابراهیم حربی و ترمذی در علیل و غیر هم گفتند
 بهیچ وجهی در خلاقیات که متفق شده است بان ابو خالد و الانی و انکار کرده اند بر وی جمیع ایمة حدیث و گفتند در سنن انکره علیه جمیع الحفاظ
 و انکره و اسامع بن قتادة و گفتند ترمذی رواه سعید بن ابی عمرو بن قتادة عن ابن عباس و عن ابن عباس رضي الله عنه ان

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يأتي احدكم الشيطان في صلواته في آيدكم في راز شما شیطان در نماز یعنی وقت بودن و
 در نماز قیظف في مقعدته فيخيل اليه ليس في دم و در برابر او پس متخیل میشود بسوی او یا در خیال می آید که شیطان آنه احد است
 و لم یجدت که وی حدیث که در حال آنکه حدیث نکرده است فاذا وجد ذلك فلا یصبر حتى یسبح صوتا ً لیلو یسجد ریحا پس هر گاه
 که یا بدین را پس برنگرد و از نماز تا آنکه بشنود آواز یا یا بد بوی و درین حدیث اعلام کرده است بشارع بتسلط شیطان بر عباد تا آنکه در اشراف عبادت
 متافسد کند آنرا بر ایشان و باینکه این افساد مضریشان نیست و بیرون نمی آید از طهارت مگر بیقین اخروجه البراز یفتح موصو و تشدید را
 بعد از آن نام وی ابو بکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق البصری است صاحب مسند کبیر ذکر کرد او را در قطنی و شنا نمود بر وی در دهی سال ولادت و وفات
 وی ذکر نکرده اما اوقات او در راه در سال دو صد و نود بوده و بر از تخم فروش را گویند هندی بنی ساری سندا و محل است یعنی اسباب خفیه
 قاده و صحت حدیث در آن ذکر کرده استفادۀ علم از بهرین خالد شیخ بخاری و مسلم و دیگر الیه نموده ابن قانع و طبرانی و حمیر و محمد بن از شاگردان او
 در آخر عمر در شام و اصنفان در تبار برای تعلیم علم حدیث و افاده آن قیام نموده و بر از بدوزا حدیث دیگر است که نامش علی بن معروف و کنیتش ابو الحسن
 باشد فلیعلم و اصله فی الصحیحین من حدیث عبد الله بن زید و لفظ وی نزد او و این است چون باشد یکی از شما در نماز پس رفت
 بوی یا حرکتی در روبرو و پیش شکل شد بر او پس نگرود از نماز الخ و در سندش ابو اونس است و لیکن متابعت کرد او را در آوردی نزد بهیچ گفت
 رضی عن ابن خیر حجت است بر مالک در تفرقه کردن او در میان شک در نماز و در خارج از آن زیرا که حدیث مطلق است انتهی پس شامل باشد هر دو
 و لم یسلم عن ابی هريرة عن خوخة و سلم راست از حدیث ابی هريرة مانند آن در معنی نه و لفظ و حدیث وی درین باب گذشته و للحاکم
 عن ابی سعید من فوخا و حاکم راست از حدیث ابی سعید بطریق برفع باین لفظ اذا جاء احدكم الشيطان فقال انك قد

احد انت فليقل انك كذبت چون یا بد یکی را از شما شیطان پس بگوید که تو تحقیق حدیث کردی پس یا بد بگوید که این کس است که
 تو دروغ گفتی و اخروجه ابن حبان بلفظ فليقل في نفسه پس یا بد بگوید این کلمه را در جواب شیطان و نفس خود و بزبان مصنف اگر این روایات
 نیز حدیث ابی هريرة هم میگردند بحسن ترتیب نزدیکتری بود و این روایات نیز و ال است بر شیطان بر افساد عبادت بنی آدم خصوصاً نماز و آنچه متعلق بدوست
 و بر یکی آید ایشان را شیطان مگر از باب تشکیک در طهارت گاهی بقول گاهی بفعل و ازینجا معلوم شده که اهل سواس در طهارت متثال حکم او کردند و قول فعل بود

باب آداب قضاء الحاجة

در بیان او بهای قضای حاجت انسانی حاجت کنایه است از غائط و بول و آن ما خود است از قول می صلی الله علیه و سلم اذا فسد
 احدکم حاجته و فقما از آن بلفظ باب الاستطاب الحدیث و لا یستطیب بیهیمة تعبیر میکنند و غیرین بلفظ باب التخلی و این نیز ما خود است از قول
 صلی الله علیه و سلم اذا دخل احدکم الخلاء و کاهی باب التبرز و این ما خود است از قول می البراز فی الموارء و البکل من العمارت صحیح النسخ بن مالک

رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء بود رسول خدا هرگاه اراده ميگرد که در ايد و دخلا بفتح و
بمعنی بجای خالی که قصد وی کنند برای قضای حاجت و وضع خاصه می نماید یعنی میکشد انگشتری خود را و در روایتی بجای لفظ وضع نزع آمده
و این نزع از جهت بودن نقش می محمد رسول الله بود و در طحا حکم سقطانی گفته این حدیث اصل عظیم است در سند و ب بودن نزع خاتم که در وی بهم
معظم بود نزدیک قضای حاجت در صحرا و در عمران صحیح و ترجمه گفته از اینجا معلوم شد که چون دخل شود متوضا را باید که چیزی را که در وسه
نام خدا و رسول و قرآن است با خود نبرد و در بعضی شروح گفته که این شامل است اسامی تمام انبیاء و مانند آن الزنا نام خدا و رسول خدا نام وی
یا جزو نام وی باشد همین حکم دارد و الله اعلم انتهى و حدیث دلیل است بر ابعاد نزع قضای حاجت چنانکه لفظ خلک بر مکان خالی و مکان مسجد
گفته می شود و علاوه آن میکند و بیاید در حدیث غیر صحیح ترین که الفلق حتی تواری و نزع بود او دست باین لفظ اذا اراد البراز النطق حتی
لا یراه احد و کمال مستبعد چیزی که در وی ذکر خدا باشد بعضی گفته اند حرام است او خال مصحف و خلا بغیر ضرورت و اگر بغفلت همراه بر شوش
قضای حاجت شد باید که خاتم در دهن یا دستار و مانند آن پنهان کند و ازین فعل آنحضرت معلوم شد که مقصود عیانت مافیة ذکر الله است در محلات نجسه
و این دلیل غیب است و خاص نیست بخاتم بلکه هر طوبوس که در وی ذکر خدا باشد همین حکم دارد و آنچه ابن حبان و الحاکم و الا در بعضی معنی
بود او و نسانی و ترمذی و ابن ماجه و گفت نسائی که این حدیث غیر محفوظ است و گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است نووی گفته صحیح
وی مرد و دست بروی قائم فی الخلاصة اما منذری گفته صواب نردم صحیح است زیرا که زواتش ثقات اند و اشبات و تبیه ابو الفتح القتیبی
فی آخر الاقتریح و صحیح ابن قتیب العید و گفت شوکانی و هر که این را ضعیف گفته حتی قوی بر ضعف نیاورده و هو معلول و ابو داود گفته
منکر است و ذکر کرد و اقطنی اختلاف در این و اشاره کرد و بشذوذ آن و علت وی اینست که از روایت همام از ابن جریر از زهری از انس است
و روایت وی ثقات اند و لیکن شیخین از طریق وی اخراجش نکرده اند بلکه گفته اند که ابن جریر سماعت ندارد از زهری بلکه روایت کرده است
آز از زبید بن سعید از زهری از انس بلفظ دیگر یعنی انه صلی الله علیه وسلم اتخذ خاتما من ورق ثم اتاه و معهم دران از همام است کما قال
ابو داود و همام ثقة است کما قال ابن مهین و گفت احمد ثبت فی کل المشایخ و روایت کرده است از ایچی بن ضریس بجلی و یحیی بن متوکل
یح همام هر دو معاخرهما الحاکم و الدارقطنی و روایت کرد از احمد بن حنبل و معاصم و وی از ثقات است از همام موقوفه علی النس و بهیقی برای او
شامی آورده و بسوی ضعف وی اشاره کرده در رجال وی ثقات اند و روایت حاکم باین لفظ است بس خاتما نقشه محمد رسول الله و کان
اذا دخل الخلاء و وضعه و لیکن بهیقی بکسیباق وی گفته و هذا شاهد بضعیف و الله اعلم و حدیث و هم روایت است از انس بن مالک رضی الله
عنه قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء بود رسول خدا چون اراده میکرد در آمدن را در ایحانه چنانکه در
روایت بخاری در اب منفرد از حدیث انس تصریح آمده که کان اذا اراد ان يدخل الخلاء قال میگفت این کلمات را اللهم انی
اعوذ بک بار خدا یا پناه بخوانم و تو این استعاذه بجهت آنست که گفتن و مزابل و حشوش محل حضور شیاطین است پس یکدیگر منع
میکند و ذکر خدا را درین حالت میگوید که در آنکه ساخته شده است برای خلاصی آنهاست و عار او پیش از در آمدن بخواند در او ان شروع
لرین مانند و امن جانم بر زون و اگر فراموش شد درین وقت در دل بخواند بزبان و هر که منع نمیکند جائز میدارد و ذکر خدا را در هر جا چنانکه
منقول است از امام مالک ظاهر حدیث انس جرئت باین کلمات پس جبر بدان مستحسن باشد من الخبث از خبث بضم خا و با جمع
بلفظ مذکور در سبیل گفته جائز است اسکان بای موضعه نیز استنبی و درین صورت بعضی پلیدی باشد و تواند که مخفف خبث بضم با باشد

چو دین وزن خم و سکون هر دو می آید چنانکه علف و کتب در غسل و سبیل و الخبائث و از ثبات جمع خبیثه بلفظ مؤنث مراد اول و ثانی است
 شیاطین اند که از انانیت می جوید اخرجه التسبیح یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابوداؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و در روایت سعید
 بن منصور کان یقول بسم الله الرحمن الرحیم آمده مصنف در فتح گفته رواه المعمری و استناد علی شرط مسلم و غیره زیاده التسمیة و لم یزاد فی غیره و کن
 انس بن مالک رضی الله عنه ترک اضمار یعنی عمدتاً برای بعد اسم ظاهر است بخلاف حدیث ثانی و در بعضی نسخ عنه هم باجماع یافته شد
 قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدخل الخلاء قاحل انا و غلامه یخویجی بود آنحضرت که در می آمد خلا را پس بر می داشت
 من و پسری مانند من گفته اند مراد بدان عبداللہ بن مسعود است رضی الله عنه و اطلاق غلام بر ذی حجاز است زیرا که بنی کبیر بود پس مانند انس و عمر
 چگونه باشد و محتمل که مراد بخوی خدمت باشد یعنی ما بعد و خادم آنحضرت بود و یم پس صحیح شود عبارت زیرا که وی صاحب سواد آنحضرت بود
 و فعل و سوگ وی صلی الله علیه و سلم نگاه میداشت و گفته اند که مراد ابوهریره است و قیل جابر بن عبداللہ حدیث دلیل است بر جواز استخراجه
 اداوة من ملاء اداوه را پز آب اداوه بکسر همزه ظرف صغیر از چرم که ساخته باشند برای آب که بدان طهارت کنند هندی و لوی و عذوق
 و بر می داشت من و آن کودک عنزه را بعین جمله و نون و زای مفتوحات چونی که در روی سنانی باشد از نیم نوزه یا اندکی کلان تر و عادت
 شریف آن بود که خادمان عنزه را همراه آنحضرت بر می داشتند تا نرم کنند زمین سخت را برای بول یا کلنج از زمین جدا کنند برای استنجای آستره
 کنند و پیش نماز و دیگر اغراض فیستنجی بالماء پس استنجای سیکر و آب تا تعلیم کند امت را شستن آب بعد از استنجای بکلنج و این حدیث
 و فضل است مراد بخلاف حدیثی است بقرینه عنزه و این حدیث حجت است بر مالک زیرا که وی الحاکم کرده از آنکه استنجای کرده باشد
 آنحضرت آب و احادیث مثبت است پس الحاکم مالک غیر ممنوع است و گفته اند که استنجای آب ارجح است از استنجای سنگ و گو یا که آن ذکر کرده اند
 این را از زیادت تکلف محال آب برست غلام و اگر چه مساوی سنگ باشد ارجح است بسبب آنکه محتاج شد بسوی آن و جمهور علما گویند که فضل جمع
 میان آب و کلنج و اگر اقتضای کند بر یکی ازین هر دو پس آب افضل است چنانکه اراده نماز نباشد و در صورت اراده نماز خلان است بعضی گویند
 کلنج کافی است آب واجب نیست و هر که گفته کلنج کافی نیست آب را واجب گفته و از آداب استنجای آب است مسح دست بتراب بعد آن چنانکه نزو
 ابوداؤد است از حدیث ابی هریره که بود آنحضرت چون می آمد خلا را می آورد و در آب در توریار کوه پس استنجای سیکر و آن پس شرمی بود و ستر
 خود بر زمین و نزو نسائی است از حدیث جریر گفت بودم همراه آنحضرت پس آمد خلا را که قضا کند حاجت خود گفت ای جریر بیار آب پاک را

آورد آب و آنجا کرد و مانند دست را بر زمین و مثل این در غسل باید و نحوه المغیرة بن شعبه رضی الله عنه قال قال لی العنقی
 صلی الله علیه وسلم خذ الاداة گفت فرمودم آنحضرت که بگیر اداوه را و بر آب من فالنظوق حنة تواری عقی پس رفت آنحضرت
 تا آنکه پنهان شد از من فقتضی حاجت پس قضا کرد حاجت خود را و در استنجای دلالت است بر اینکه استنجای پنهان شود و از نظر مردم تا صورت او
 سموع و ریح او مشموم و عورت او مرئی گردد و اما واجب نیست زیرا که دلیل فضل است و آن مقتضی و عیب نیست لیکن از ادواته و عیب تری است
 از عین مردم چه در مسجدها امر باستتار واقع شده فرمود هر که بیاید غلط را باید که پنهان شود و اخرجه احمد و ابوداؤد و ابن ماجه و ابن جبار اللم
 و البیهقی در حجة الله البالغة گفته پنهان شود بحالیش نخلی که سفلی بدن او را بپوشد و هر که حایش نباید شبیهی از رنگ فراهم سازد و پشت بپوشد و نشیند
 زیرا که شیطان بنا بر آنکه مجبول بر افکار فاسده و اعمال شنیعه است تلعب میکند بقاعده یعنی آدم انتهی در سبیل گفته این غیر تواری است و خاص است
 بقرب بقرینه شیطان پس اگر قضای حاجت کند در قضا آنجا انسان نیست شکر گفته جمع تووه از رنگ و نحوه است و رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما اللاعنون هم الذين يزدون و كانوا يصبون بجمت و يعبرون بمشون و يعبرون بمشون و يعبرون بمشون
 كرون است بر كنده آن كار پس انتساب بمن بسوی آن مرد و بجا عقل است و بهم لاعن یعنی ملعون آید گفتند چیست آن دو كار كه هر يك است
 ای رسول خدا فرمود الذي يخلف في بين الناس انما قضاي حاجت میکند در راه مردم و عمر او را بیست که مسلوک باشند و عمر او را بیست
 نسبت کسی آنچه گذرد و نیز گفته اند فرموده مسلمانان است در راه کافران کذا فی مجمع البحار و سبب لعنت اینانی مردم است بنشن و استغفار که گویند
 بنظر من چنانکه در حدیث حلیقه بن سعید آمده که آنحضرت فرمود هر که ایضا و مسلمانان را در راه ایشان واجب شد بروی لعنت اینها اخرج الطبرانی
 فی الکبیر با سنا و حسن الحافظ المنذری و در حدیث ابوبهره است که گفت شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم میفرمود هر که گشت سجد یعنی عذر
 بر راجی از راه مسلمانان پس بروی است لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم اخرج الطبرانی فی الاوسط و البیهقی و غیره و رجال سندش ثقات اند
 الابن عمرو النصارى و قد وثقه يحيى بن معين و ابن احوث و ال اندر استحقاق وی لعنت را او فی ظله صریح در سایه ایشان یعنی زیر پرده
 که مردم در سایه آن می نشینند و صحبت میدارند و خواب میکنند چنانکه عادت است نه در هر سایه زیرا که ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و خلستان برای قضای حاجت نشسته و اضافت ظلم مناسب این معنی است و نیز میگوید است حدیث احمد و له ظل ليشظن الی الی رواه مسلم
 و بول و حکم فاطمست قال المناوی زاد ابوداود عن معاذ الخوادم و زیاده کرد ابوداود از حدیث معاذ لفظ موارور یعنی آنچه آنه کردن
 جایابی که مردم فرود می آیند یا جایابی که آنچه آب است مثل چشمه و جوی که مردم بجهت آب آنجا فرود می آیند و لفظ ابی داود اینست هر چیز بد ملاعن گفته را
 بر از روم و وقار الطریق یعنی راهبانی که جای پای کوب مردم است یعنی محل گذر ایشان و نقل و رواه ابن ماجه ایضا و بر از بیخ سوره و بر او را
 در آخر جای کشته و فراخ از زمین کنایت است از فاطم و جمع عفت من نفع او نفع ع و در روایت احمد از ابن عباس این لفظ

آمده باضانت نفع بسوی ما نفع بفتح نون و سکون قات یعنی جای فرار هم شدن آب مراد بدان آب مجتمع است کما فی النهایة و چه بعد ضعف
 و درین هر دو حدیث ابی داود و احمد ضعف است اما حدیث ابوداود پس بجهت آنکه ابوداود عقبی وی گفته مرسل است زیرا که از روایت ابی سعید
 حمیری است و وی معاذ را ندیده پس منقطع باشد و این ماجه هم از روایت کرده همین طریق و لیکن حاکم و ابن السکن تصحیح وی کرده اند و اما حدیث
 احمد پس این جهت که در وی ابن سعید است و راوی از ابن عباس بهم است و اخرج الطبرانی و روایت کرد طبرانی کنیت ابی ابی القاسم
 و نام او یلیمان بن احمد بن العرب و شهر طک از بلاد شام منقول شده در سنه دوصد و شصت باه صفر و در طلب علم اکثر شهرهای مین شام و مصر و بغداد
 و کوفه و بصرو و مسغان و جزیره و حرمین شریفین را طواف نمود و از هر شهر شیخ بلکه زیاده استفاد کرده سماع وی از نسائی و ابوزرعه ثقفی و غیره
 ایشان است حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش
 مشهور است و در طلب علم حدیثش بسیار کشیده سی سال بر او ریخته ابو العباس احمد بن منصور شیرازی گوید من از طبرانی سده حدیث نوشته ام
 او را حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش در حدیثش
 سنه صد و شصت بوده حافظ ابو نعیم صاحب حدیث بروی نماز گزارده عمرش صد سال و دو ماه شد بقیه حالش در همان تنقین فکر کرده ایم و بقیه
 هر انعام بود که بن فرسان نه ایشان مع الصدق و الامامة و اثنی علیه الائمة اتنی آ عن قضاء الحاجة تحت الا شجار الشمس
 نمی آید بر آنکه درین دیر در حدیث میوه دار لکه در سایه دار نباشد و ضفة النضر و کراهه نردوان ضفة کبره ضاد و تشدیداً جانب نرد و ضفة جانبها
 کذا فی الصحاح و فی القاموس ضفة النهر جانب من حدیث بن عمر بسند ضعیف از حدیث ابن عمر بسند ضعیف زیرا که در روایان و

متروکی است و از بر او است و در این باب در شیخ مفید شرحی است بی فایده الطریق و مطلق طریق را مقید کنند بقارعه
و دوم ظل سوم موارد چهارم نفع ما و پنجم اشجار ششم جانب نهر و زیاده که او بود و او در کمال خود از حدیث کجول که نمی کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
از آنکه بول کند بر ابواب مساجد و عین جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا تقوضت الرحلان

فلیتوارق فرموده و قتیکه فائز کند دو کس پس باید که پنهان شود کل منهما عن صاحبیه هر یکی از آنان هر دو از صاحب خود و لا یخفوا
و با هم سخن نزنند فان الله یحقت علی ذلک پس بر سستی که خدا سخت دشمن میدارد برین عمل مقت یعنی اشد بغض است و در حدیث ابو سعید
که فرمود آنحضرت تبرایند دو کس در حالیکه می زند فاطر یعنی بر از بیگند گشت کرده اند عورت خود را و با هم سخن میکنند چه که حق تعالی دشمن بگیرد

برین حرکت آنرا احمد ابو داود و ابن ماجه و ابن خزیمه فی صحیحهم لیکن این همه روایت کرده اند آنرا از عیاض بن هلال یا هلال بن عیاض حافظ مندرسی گفته
نمی شناسم او را صحیح و در حدیث و وی در شمار محمولان است و حدیث و دلیل است بر وجوب شتر عورت و نفی از تحرش وقت قضای حاجت و اصل
در آن تحریم است و تعلیل وی مقت خدا زیادت است در بیان تحریم و لیکن در محردا کرده که حرام نیست بالاجماع و نفی برای کراهت است پس

اگر اجماع صحیح شود فیما در سه اصل تحریم است و لهذا چون یکی بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالت بول سلام کرد جواب نداد و فرمود که خدای تعالی بنده را
برین حرکت دشمن بگیرد یعنی سخن کردن در بول آنرا از جمله آفات است و در حدیث ابو سعید بن جبیر روایت کرده اند که در آنوقت که بول می کرد
و نام سعید بن عثمان بن اسکن البغدادی و فاشش در سنه سده صد و بیست و سه بوده و در سبب السلام گفته ابن اسکن بفتح سین و کاف نام حافظ حجة
ابوعلی است نزیل مصر و ولدش در سنه اربع و سبعین فاشش بوده اعتقاد در این شان و جمع کرد و تصنیف نمود و در از شد صیبت فضیلت او روا

کردند از وی ایضا حدیث است و ابن القطان بفتح قاف و تشدید طاء حافظ علامه ابو الحسن علی بن محمد بن عبد الملک الفاسی مشهور بابن القطان
از ابصر و در بعضی حدیث و احفظ ایشان بود لا سیما رجال حدیث را و اشد ایشان بود در اعتبار روایت تدریس کرد و حدیث و تأیید نمود او است
کتاب الوهم و الاپام و آثار اهل حکام عبدالحی وضع کرده دلالت دارد بر حفظ و قوت فهم وی و لیکن لغت کرد در احوال رجال و فاشش در سبب الاصل سنه

شان و عشرين دست نامه اتفاق افتاد و هو معلول در شرح هیچ علت وی ذکر کرده و لیکن علت وی اینست که او داود گفته است نزد نیست
پسوی عکرم بن عمار علی بانی و لیکن مسلم در صحیح خود وی احتجاج نموده و بعضی حفاظ روایت عکرمه را از یحیی بن کثیر تضعیف کرده اند حال آنکه مسلم حدیث و
این یکی مذکور روایت نموده و بخاری حدیث وی از یحیی استشهد آورده و عین ابی قتاده بن نمان الانصاری از اهل عقبه و بدست و تبار

مشاهد چهارم شده روز بربا احد چشم او را چشم زخمی رسید که بیرون آمده بز دست افتاد و حضرت صلی الله علیه و سلم آنرا گرفته سجای آن نهاد پس بهترین
و چشم او بود مات سنه ثلث و عشرين و ابو قتاده انصاری سلی دیگر نیز از صحابه است شیخ در ترجمه گفته معلوم نشد که در حدیث مراد کدام است
ازین دو کس است و این دیگر فارسی سوال فرماست و در حضور وی در بدر اطفال است اما احد و مشاهدی که بعد است و مران حاضر شده رضی الله

عنه قال گفت ابو قتاده و در سبب ترجمه وی ذکر کرده قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یمس احدکم ذکرة
بیمینه و هو یبول فیکبر و هیچ یکی از شما که خود را بر دست راست خود حال آنکه او بول میکند از جهت نگاهداشت دست راست از توهم بول
که موضوع از برای طیبات است و لا یتیمم من الخلاء بيمينه و استنجاء نکند از خلا بر دست راست خود و در وی شرافت یمین است و جمیع

وی از آثاره نفی برای تحریم است در همه جا و این رفته اند از ظاهر علامه با حدیث و همچنین جماعتی از شافعیه گفته در استنجاء و نزد جمهور برای تنزیه است
و بخاری در ترجمه جعلی گفته باب النبی عن الاستنجاء حدیث باب ذکر کرده مصنف در فتح الباری گفته تعبیر کرده نفی برای اشارت باینکه ظاهر نشود که در

که نبی برای محرم است یا غیره یا ظاهر نشد قرینه ندارد نهی از محرم و این جاری است که **انکند بای و سنگ** و اگر با شست شود بیست پس حاکم است
بالاجماع ولا یستغسل الا ناء و دم نرزد درون او و آب بی جا کردن وی از میان تا چیزی از میان او بیرون آید و بکس است طبعی نرزد
و آنکه در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وقت خوردن آب استغس میزد و مراد آنست که کوزه را از میان مبارک خود جدا میکرد و آب را با شست
متغسل علی و ابن سنده گفته اجماع است بر صحت این حدیث و اللفظ لمسلط و لفظ این حدیث مسلم راست و لفظ بخاری این است او شرب
احکم فلاتغسل فی الاثاء و الاثاء فی الاثاء خلاص میس فکرمه یبینه و لا یتعصب بینه و **مان** وی ابو عبد الله شافعی است و او را سلمان
گویند مولای آنحضرت است صلی الله علیه و سلم غسلش از حدس است و طلب بین از وطن بگیرد و نضرائی شد و کتب تصریح خواند و او را اخبار طریقه نیست
پس نقل کرده از زبانی بنده می تا آنکه منتهی شد بسوی آنحضرت پس مسلمان شد و نیک شد اسلام او و بود تیر انداز در مسلمانان و حضرت در حق او
فرموده مسلمان من اهل البیت عمر بن الخطاب او را والی مدین گردانید و بود از صحبه کبیر و صد و پنجاه سال زیست و گویند صد و پنجاه سال
و بخورد از عمل دست خود و تصدق میکرد عطیه بود فانش در مدینه سنه خمس و قبل اثنین و ثلاثین روداد انس و ابو هریره و غیره از وی روایت کرده اند
و وی یکی از آنهاست که جنت مشتاق ایشان است مناقب فضائل او بسیار است و آنحضرت شاد و مع وی بسیار کرده و گفته اند که اصل و سه
از اصفهان است از فریه که آنرا جی گویند طلب بین برآمده بود عرب او را گرفته بدست بود فروختند بود او را خریده مکاتب ساختند آنحضرت اعات
کتابت وی کرده وی در رفیت زیاده از ده کس آمده بود تا آنکه حضرت رسیده مسلمان شد رضی الله عنه قال گفت سلمان لقد نهانا
محقق می کرد ما را رسول الله صلی الله علیه و سلم ان نستقبل القبلة بغائط او بول ازینکه رو کنیم بسوی قبله در قضای
حاجت و بول او آن استنجی بالیمین یا ازینکه استنجیم بدست راست و در استنجای کلنج از بول اگر استنجای بگفت چه کند لابد عضو را بدست
راست گیرد و بدست چپ بچنانکه عضو را بجانب کلنج نه کلنج را بجانب عضو و بعضی گفته اند که نهی از استنجای بیمین همین در غائط است نه در بول این
قول ضعیف است و استنجاشق از نجوست بفتح نون و سکون جیم آنچه بیرون آید شکم و سین برای طلب است و نجو یعنی بریدن دخت و پوست
کشیدن گو سفند نیز آید و چون می برد وی کشد نجاست را استنجای نام کرده اند او آن استنجی با قیل من ثلثة احوال ازینکه کرد ما را از استنجای
کردن بگفته است سنگ و نه سب شافعی واحد همین است و خفیة لطافت شرط کنند اگر چه بگفته از ان حاصل گردید حدیث ابن مسعود نزد شافعی که در ان
اقتصار کردن آنحضرت است بر دستک چنانکه بیاید در سبیل گفته رفته است شافعی باینکه وی مخیر است در میان آب و سنگ هر چه کبند کافی باشد
و چون انگفتا که بر سنگ پس لابد است از سه مساحت اگر چه از آن عین بگفته اند که اگر حاصل شود انقا بگفته از سه کافی است و اگر بگفته
هم حال نشود لابد است از زیادت و مندوب است ایثار و واجب است تثلیث در قبل و در بر پیشش سنگ باید چنانکه در حدیث آمده گویم در
اعادیش طلب آنحضرت از ابن مسعود و ابی هریره و غیره همان آمده مگر همین سه آمده است بیان استعمالش در بر نه در قبل و اگر شش حجر مرادی بود
آنحضرت طلب میفرمود نزد اراده تیزتر اگر چه در بعض حالات می بود پس اگر سنگ باشد که شش گوشه دارد سطح جلان کافی بود و چیزی که انقا کند قائم مقام
حجر است و خلاف ظاهر هر که بوجوب اجماع رفته اند تسکنا بظاهر الحدیث و جواب داده اند که حدیث خارج است بر غالب بنا بر تیسروی و دال است بر ان
نه فرمودن آنحضرت از استنجای جمیع و استخوان و اگر حجامه متعین می بود نهی میکرد از مساوی او و همچنین نهی فرمود از انگشت چنانکه نزد ابوداؤد است
که امر کن است خود را باینکه استنجای کنند بپس گین و انگشت زیرا که گردانیده است خدای تعالی ما را از زین در ان پس نهی فرمود آنحضرت از ان تنقی
و در مصنفی گفته واجب است از لاله نهی است که بسبب تقوی و بول حاصل شود یکی از دو چیز آب یا حجر اما آب پس مستفاد است از حدیث غسل جمیع

اما چه پس تفاسیر است ازین حدیث یعنی حدیث ثلثة اجزاء جمع میان هر دو مستحب است و ذکر هر یک است اعتبار است و الا کلمه و با آنکه
 در علم نیست پس تنقیح کردن در حدیث کما بر قالیع آما جام پس ماخذ آن احتمال بجماعت و در آن اشکال و در منوع اختلاف در فظین نزدیک برین
 و اطلاق پس ماخذ آن خواهی اولی بعد احد کم ثلثة اجزاء و مانند آنست که طرف لغت می فهمد که غرض از آن ازاله نجاست است پس قسبت نفس گفت
 نکند و واجب است که سنگ استنجای طاهر غیر محترم باشد اما طاهر نیست ماخذ آن نبی آنحضرت است صلی الله علیه و سلم از رجیح که بعضی از بروت و بیره
 تفسیر کرده اند و بعضی سنگی که یکبار بان استخا کرده باشند و اما غیر محترم پس ماخذ آن نبی آنحضرت است صلی الله علیه و سلم از استنجای با سخوان اجابت که
 طعام جن است پس معلوم انس بطریق اولی و آنچه انتقال مستحب بان مشرق است مانند جامه نودران حکم و عمل باشد و شرط انقاسی حجر است که
 نجاست خشک نشده باشد و الا غرض استنجای که ازاله نجاست است محقق نشود و انتقال نکند از مخرج بغیر آن و ماخذ آن آنست که شایع شده
 فرموده است استنجاء در موضع معلوم نه در سائریدن و طاری نشده باشد نجاست دیگر غیر خارج از سبیلین زیرا که استنجاء برای خارج از سبیلین
 نه برای غیر آن و از لفظ اولی بعد احد کم ثلثة اجزاء مفهوم میشود که اولی استنجای ثلثة اجزاء است و حدیث سلمان نهانان استنجی با قل من ثلثة اجزاء
 اوضح است درین معنی و تنقیح ثلثة اجزاء ثلث سحمت است پس اگر چه کبیر باشد و بسته طرف آن مسح کنند جائز باشد و شرط کفایت ثلثة اجزاء است
 و آن مفهوم از خواهی کلام است پس اگر ثلثة اجزاء استعمال کنند و اتفاقا حاصل نشود زیاده باید کرد بر ثلث استی او ان لستنجی بر جمیع او عظم
 و از استنجای کردن بسرگین و استخوان زیرا که طعام جن است چنانکه در حدیث ابن مسعود است که گفت آنحضرت جن را هر گاه سوال کردند از آنحضرت
 نهد ط برای شماست هر استخوان که ذکر کرده شد نام خدا بر آن او فر چیزی که باشد از روی طم و هر پشک چاره است برای دو آب شامه تریه معلوم نیست
 منافی آن تحلیل روث بر کسیت در حدیث ابن مسعود زیرا که گاهی یک چیز معلل حلال کثیره میشود و نیست مانع از آنکه رکنش باشد و اکل آن
 حلال بود برای دو آب جن رواه مسلم و این حدیث دلیل است بر نهی از استقبال قبله و آن کعبه است چنانکه حدیث ابویوب تفسیر و
 کرده مر اخص قدیمت نحو الکعبه و دار دست نبی از استند پار نیز چنانکه در حدیث ابی هریره است نزد مسلم فرموا چون نشیند یکی از شما برای نماز
 خود پس رو کند قبله را و نه پشت دهد او را و جز آن از احادیث و علما را اختلاف است در آنکه این نهی برای تحریم است یا نه قول اول آنست
 که نهی برای تنزیه است نیست فرق در میان فضا و عمر آن پس کرده باشد و احادیث نهی محمول است برین بقرینه حدیث جابر که دیدم آنحضرت را
 قبل موت بیک سال استقبال قبله از جبهه احمد و ابن حبان و غیرهما و حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت را که قضا میکند حاجت خود را مستقبل بیت المقدس
 مستدبر کعبه متفق علیه و حدیث عایشه که برگردانیدند مقعد را بسوی قبله رواه احمد و ابن ماجه و سهاده حسن و عیسی در میزان در ترجمه خالد
 بن ابی لهصلت گفته این حدیث منکر است و در مصنفی بعد سه حدیث نهی از استقبال قبله و حدیث قضا کردن حاجت بجانب بیت المقدس گفته
 که در قطع اختلاف میان این دو حدیث علما مختلف اند تحقیق لغت نهی برای تنزیه است و فعل برای اباحت اصلید این اربع است نزدیک
 فقیر و شافیه گفته اند نهی برای تحریم است و فعل مخصوص آنست در صحرا پس اگر در بنیان باشد حرام نبود مستخرج را درین قول نظر است زیرا که ظاهر کلام
 ابن عمر انکار بر مقاله ناس است مطلقا نه انکار بر تحریم در بنیان فقط و ظاهر از کلام ابویوب عموم نهی است در صحرا و بنیان و جمعی گفته اند نهی تنزیه
 بفعل قبایله ما را با استقرار معلوم شده است که صحابه بر احتیاط و استجاب اتفاق نداشتند بلکه جمعی احتیاط را حکم گرفته بودند و جمعی برخصت سبلی
 کرده و از جهت میان ایشان مناظره و مخالفه میگذاشت و این حدیث نیز از فروع همین اصل است انتی قول دوم تحریم است و در هر دو جا
 بنا بر ظاهر احادیث و احادیث که قرینه تنزیه است محمول اند بر عذر و در آنکه کفایت فعل اند و لا عموم اما سوم اگر اصل است در هر دو جا گفته اند

که احادیثی نمی منسوخ است بحديث اباحت زير که دروي قيد قبل بود بجام است ... و شرح هم مغزلی همین مذهب را قوی گفته چندم اگر حرام است
 در صحابی نه در عمر آن تیر که احادیث واروه در اباحت محمول است بر اباحت واحادیثی نمی عام است و بتخصیص عمران بفعل می همین صحابیاتی مانند
 ابن عمر جزین نیست که نمی که از ان در فضا و چون باشد در میان تو دور میان قبله چیزی که پوشد ترا پس لا باس است رواه ابو داؤد و غیره در سنن
 این قول جنان پس بدست از برای بقای احادیثی نمی بر حال خود واحادیثی اباحت بر حال خود انتی چه تخم فرق است یعنی استقبال مهر و حرام
 است بار در هر دو جائز و آیین هر دو است زیرا که نمی در هر یکی از استقبال و استدبار برابر واروست در سبیل گفته اقرب اقوال قول رابع است ذکر
 کرده اند اشعری که سینه نمی در صحرا برای آنست که صحرا خالی نیست از معنی تلک باشد یا انس یا جن پس نظر او بر عورت این کس بیفتد که راه بیفت
 و پس سیده شد یعنی از اختلاف حدیث این عمر که می دید آنحضرت را مستدبر قبله و حدیث ابو هریره در نمی از ان پس گفت هر دو راست گفته اند
 اما قول ابو هریره صحرا پس از برای آنست که خدا را بندگان انداز ملائکه و جن که نماز میگذارند پس رو نکند هیچ کی یا ایشان ببول یا بغائط
 دید استدبار کند ایشان را و اما گفت شما پس خانا بوده اند که بنا کرده شدند نیست قبله در آنها و آیین خاص است بکعبه و بیت المقدس ملحق باوست
 بنا بر حدیث ابو داؤد که نمی کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از استقبال قبلین ببول یا بغائط ولیکن این حدیث ضعیف است قدرت ندارد بر رفع
 اصل و اضعف ازین قول بگراست استقبال قمرین است و للتسبعا و مر احمد و بخاری و مسلم و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه و ترمذی است
 من حدیث از حدیث ابی ایوب انصاری و نام وی خالد بن کلیب است از اکابر صحابه بود حاضر شد بهر را و فرود آمد آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بخانه او وقت قدوم مدینه مرد در حالت غزا در روم ستمه خمسین و قبل بعد با و رواه مالک و النسائی من طویق اخیری من
 ابی ایوب و درین باب است از سلمان نزد مسلم و از عبد الله بن الحارث بن جزء نزد ابن ماجه و ابن حبان و از معقل بن ابی معقل نزد ابی داؤد
 و سهل بن ضیف نزدیک و درمی و این حدیث مرفوع است اول او این است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا انتمم الغائط فلا تستقبلوا
 القبلة ولا تستدبروها بغائط او بول ولكن شقوا او غر بوا و آخری این است که گفت ابو ایوب قد منا الشام فوجدنا
 من اخص منیت نحو الكعبة الحدیث یعنی رو نکند بسوی قبله و نه پشت و هیز بجانب آن ولیکن رو بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب کنید و این
 مخصوص است بمدینه مطهره علی ساکنها الصلوة والسلام زیرا که قبله مدینه جنوبی است و مدینه شمالی مکه معظمه است پس احترام کنید از استقبال و استدبار
 بضرورت رو پشت بجانب مشرق و مغرب باید کرد و در دیار ما قبله غربی است پس اگر رو بمشرق و مغرب آرند رو و پشت بقبله افتد و لهذا در
 تیسر الی قول گفته که این علم اهل مدینه و کسی راست که قبله وی برین سمت باشد و کسیکه قبله او در شرق و غرب بود وی استقبال نکند از نمی شیخ در ترجمه گفته
 این مسئله مختلف است مذهب امام اعظم ابو حنیفه آنست که استقبال و استدبار آن در بول غائط حرام است مطلقا و نزد شافعی و مالک صحرا و خانه
 و بر جانب جمعی از علمای صحابه و تابعین و من بعد هم رفته و در روایتی از امام احمد در استدبار خصی هست نه استقبال و شنی از امام ابو حنیفه
 نیز روایتی در عدم گراست استدبار آورده و گفته که اگر بناگاه مستقبل قبله نشست غافل از ان باید که بگردد و بقدر امکان حجت ابو حنیفه حدیثی است
 که گذشت و در آنجا فرقی نگرفته اند میان صحرا و خانه بلکه مطلق گفته اند و حدیثی نمی را جمعی از صحابه روایت کرده اند و نیز علت نمی تعظیم قبله و احترام
 جانب اوست و خانه و صحرا در آنجا برابر است چنانکه براق انداختن و پایی در آن کردن بآن سو و جواب حدیث ابن عمر آنست که شاید این پیش
 از نمی باشد و اگر معلوم شود که بعد از نمی است شاید که آنحضرت از جانب قبله اندکی برگشته باشد و این عمر آنرا در نیافتد و همین نظر در ان نگرده
 و مقام آنها می کند که تعیین و تعیین نتوان کرد انتی گویم مراد حدیث ابن عمر این حدیث است که گفت ابن عمر ادم بالای خانه خصمه بر این معنی

کارهای خود پس بیهم رسول خدا را که قضای حاجت میکند پشت و پهنه قبله را و روز آینه شام راستن علی که سطر یا شام مقابل افتاده است که اگر رو قبله آید پشت بجانب شام افتد و اگر پشت بقبله کند روز و شام گردد پس ازین حدیث معلوم میگردد که پشت بقبله برای قضای حاجت در خانها درست باشد و لهذا بنوی در حدیث اول گفته که نبی در صحرا است و در میان لایسن است صحبت همین حدیث جمعا بین الادله و موافق عقیده درین مسئله شوکانی و صاحب محبت بالغه و به قال احمد و ابو ثور صاحب الشافعی و همین است راجح نزد ابن حزم و ابن العربی المالکی و حسن عایشه رضی الله عنهما ان التبی صلی الله علیه وسلم قال من اتى الغائط فلیستتر به کره آید فانظر ایس باید که پنهان شود از نظر مردم تا کسی عورت او را ندیند و حدیث دال است بر وجوب استتار و لفظ وی در سنن از ابی هریره از آنحضرت صلی الله علیه وسلم این است که هر که سرش را پس بایده طاق کند هر که رو خوب کرد و هر که نگر و پس نیست خراج و هر که رو پس در میان دندان ماند آزار بیفتد و هر که لیسید بزبان خود پس فرو برد آزار هر که رو خوب کرد و هر که نگر و فلاخرج و هر که آمد فانظر ایس باید که پنهان شود پس اگر نرید مگر آنکه جمع کند توده از یک پس بایده مستتر شود بدان نیز اگر شیطان تلمیح میکند بقاعدنی آدم هر که رو خوب کرد و هر که نگر و فلاخرج و آیین حدیث را ابو داؤد از حدیث ابو هریره آورده و از عایشه او را در بخار و ایتی نیست و محمد این حدیث ضعیف است چنانکه معلوم شود پس لازم بود مصنف را که نسبت میکرد این حدیث را بسوی ابو هریره و اشاره میکرد به ضعف وی چنانکه عادت است در اشاره کردن بسوی چیزی که در حدیث نبوی باشد از مقال گویند که وی ترک کرد این را بنا بر آنکه در فتح الباری گفته ان سهناه حسن و در دیگر گفته که از حدیث صحیح صحیح جماعه سنن ابن حبان الحاکم و راه ابو داؤد و رواه احمد و ابن ماجه و ابن حبان و الحاکم و البیهقی من حدیث ابی هریره مطولاً لما تقدم و ابو داؤد این حدیث را در سنن نسبت با ابو هریره کرده کما عرفت و کذا لکن فی التخصیص و گفته که مداروی بر ابو سعید برانی است بحای جماعه حسنیه است و در وی اختلاف است قبیل اصحابی و لایصح و الراوی عنه مختلف فیه و لیکن در ابو داؤد است از حدیث جابر بن عبد الله که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که میخواست بر از را بیرون میرفت آنجا که نبی دید او را هیچ کی و از نظر غائب میشد و عهدها و هم روای از عایشه رضی الله عنها ان التبی صلی الله علیه وسلم کان اذا خرج من الغائط قال بود آنحضرت چون بر می آمد از قضای حاجت و لفظ خراج مشعر است بخروج از مکان لیکن مراد اعم است ازان اگر چه در صحرا باشد میگفت عطف آنکه می طلیم از تو که زرش ترا و اعراباً و نصب بنا بر آنکه مفصول فعل مجزوف است یعنی اطلب غفرانک و در معنی این کلمه دو وجه گفته اند یکی آنکه امر زرش میخواست از قوات ذکر حق بزبان دین گفت یا از تقصیر در وفای شکر نعمت گوارش طعام و باقی و شستن آنچه سود کند و بر افگندن آنچه زیان دارد و بعضی از مشایخ گفته اند که ذکر مناسب این حال آنست که اندیشه کند در احتیاج و ترنس خود و نزه و تقدس حق سبحانه از تقاضا نص و عیوب و الله اعلم و النسب صوره وجه ثانی است زیرا که موافق حدیث است که بود آنحضرت چون بیرون آمد از خلا میگفت الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی علی کانی رواه ابن ماجه و در حدیث نوح علیه السلام آمده که جمله شکر او یکی این بود که میگفت الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی و لو شاء لجلسه فی و حق تعالی او را وصف کرده انک کان عبداً شکوکاً و در حدیث دیگر آمده که استغفار وی صلی الله علیه وسلم برای هر دوام باشد ممتابا آنکه توان گفت که اگر چه وی بحالت تبر ز فکر بلسان ترک کرده اما بمل ترک نموده و درین باب است حدیث انس که میگفت آنحضرت الحمد لله الذی احسن الی فی اوله و آخره و حدیث ابن عمر که میگفت آنحضرت چون بیرون می آمد الحمد لله الذی اذا قنی لذته و ابغی فی قوته و اذهب عنی الاذی و اساس این همه احادیث ضعیف است ابو حاتم گفته اصح چیزی که در حدیث حدیث عایشه است در سبب گفته لیکن باک نیست باوزدن همه این ادعیه از برای شکر نعمت و نیست شرط صحت حدیث در مثل اینها انتهی الخواجه

الخمسة یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صحیحہ ابو حاتم و الحاکم و رواه الدرر المنجی ایضا و عن ابن مسعود
رضی اللہ عنہ وی عبد اللہ بن مسعود است و فی کفہ او امام ربانی ابو عبد الرحمن عبد اللہ بن ام عبد اللہ الذی است صاحب سؤل المد علی علیہ
وسلم و خادم وی یکی از سابقین اولین است و از کبار بزرگین و از نبلاء فتنما و مشرفین اسلام آرد از قدیم و یاد گرفت از زبان دو بان آنحضرت صلی اللہ
علیه و سلم نهفتا و سوره و فرمود آنحضرت هر که بخواند قرآن را در ترازه باید که بخواند بر قرأت ابن ام عبد و فضائل وی بسیار و بی شمار است و فوات یافت
در مدینه سنه ۳۳ و دو بوم شصت سال اتمی و اسلام وی پیش از عمر و دخول آنحضرت بدار قم بود گویند سادس بود در سلام بعد از آنحضرت پیوست
و از خواص شد سواک و نعل و ظهور آنحضرت در سفر وی داشت هجرت کرد و بسوی حبشه و حاضر شد بدرو و دیگر مشاهد ما بعد را و گواهی داد بر سب او
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بخت و مشابه بود با آنحضرت در نکت و دل و ذہنی و بود خفیف اللحم قصیر القامة شدید الادب نخب الجسم نزدیک بود
که مردم طویل و شستن با وی برایشون در خلافت عمر قاضی کوفه شد و والی بیت المال آنجا گردید و تا صدر خلافت عثمان باقی ماند مدفون شد
در بقیع روایت کردند از وی خلفای اربعه و من بعدهم من الصحابة و التابعین قال اتی النسبی صلے اللہ علیہ وسلم الغائط گفت
آند آنحضرت قضای حاجت را قاصی ان اتیہ بثلاثة اجزاء پس امر کرد مرا اینکه بیارم او را سه سنگ و این حدیث بخت شافعی و احمد
اصحاب حدیث است در شرط است حج با مراعات انقا و اگر حال نشود و بفرایند تا انقا حاصل شود و ایثار مستحب است واجب نیست بنا بر حدیث
ابو داؤد که من لانفا حرج فوجدت حجی بین و لمر اجل ثالثا پس یا فتم و دو سنگ و نیایتم سوم خطابی گفته اگر فقط قصد باشد ذکر اشراط
عدو خالی بود از فائده و لیکن چون شرط کرد عدد در انقضاء و معلوم شد انقا معنی دلالت کرد بر انجام هر دو امر فائده بروثه فاخذ ههما
و القی الزوثة پس آوردم آنحضرت را سرگین پس گرفت هر دو سنگ را و انداخت سرگین را طحاوی گفته اگر سه سنگ شرطی بود طلب سبک و
آنحضرت سوم را و جوابش آنست که آنحضرت سه طلبیده بود چنانکه در روایت احمد و دارقطنی است و مصنف در مستح گفته رجال وی ثقات اند
با آنکه اگر این زیادت ثابت هم نشود بواجب طحاوی این است که گفتار و آنحضرت با مر اول و طلب ثلاث و چون سرگین انداخت ابن مسعود و آنست که انقضاء
امر تمام نیست تا آنکه سنگ سوم مهیام و بجهل که گفتار کرده باشد آنحضرت با طران و دو حجر و بان سه مسح نموده زیرا که مطلوب ثلاث مسح است اگر چه با طران
یک سنگ باشد و سهیل گفته و این هر سه سنگ برای یکی از دو سهیل است و شرط است برای دیگر سه سنگ دیگر پس جمله شش شد حدیثی که آرد
درین باب در سند احمد با آنکه در نفس از اثبات شش حجر چیزی نیست زیرا که آنحضرت را طلب شش حجر معلوم نشد یا وجود تکرار آن با ابو هریره
و ابن مسعود و غیر جماع و احادیث بلفظ من اتی الغائط است کدیت عایشه اذا ذهب احدکم الی الغائط فلیستطب بثلاثة اجزاء فانما تجزئ منه
رواه احمد و النسائی و ابو داؤد و الدارقطنی و گفت اسنادش حسن صحیح است با آنکه ظاهر از غائط وقت اطلاق خارج جز در برست و عاجز وی که قبل
ملانم اوست و در حدیث ابن خزیمه ثابت شده که پرسیده شد آنحضرت از استطابت فرمود سه حجر که نیست در آن صحیح و سوال علم است در سه
حجر متاثر یکی از آن هر دو و محل محل بیان است و حدیث سلمان که امر کرد ملا که گفتا کنیم بسه حجر اخرجه مسلم مطلق است در هر دو و حج و هر کس شش
حجر شرط کرده و دلیلش حدیث احمد است و نمیدانم که صحت وی چیست تا در آن بحث زود و چون تتبع کردم احادیث و آرد را در سه حجر و نهی از آنکه زن
یا فتم که همه در خارج از او برست زیرا که بلفظ منی عن الاستحباب باطل من ثلثة اجزاء و بلفظ الاستطابة بثلاثة اجزاء و بلفظ اذا حج احدکم فلیستطب بثلاثة
و بلفظ منی ان تتسبح بر جمع او عظم آمده و نیاید دلیل بر خارج از قبل و اصل عدم تقدیر است بعد بلکه مطلوب انثاله اثر بطل است از ذکر هر کس که
در آن یک سنگ با آنکه در دست بیان استعمال هر سه در غیر این طریق که یکی از آن برای مسر به است و دو برای هر دو و این نیست مگر از جهت

اختصاص می بآن انتی گویم مسر به بسین جمله و برای مضموم یا مفتوح یعنی چوای حدیث است از بر و این کیفیت استحال در حدیث ابن عباس آمده
قال رسول الله و فرمود این سرگین ناپاک است رکس بکسر او سکون کاف یعنی رخص است کما فی القاموس یعنی سرگین علف چارپایان ازین
حدیث معلوم شد که دو سنگ هم کفایت میکند و این حجت حنفیه است آنچه البخاری زاد احمد و الدارقطنی انتی بغیرها و زیاده که
احمد و دارقطنی که فرمود آنحضرت ابن مسعود را بعد از آنکه میگفتند سرگین را که بیار ما را غیر این سرگین لیکن معلوم نشد که آورد یا نه اگر بخاور و در حضرت
بر دو سنگ کفایت کرد و حجت حنفیه تمام است و اگر آورد و هر سه استعمال کرد تا تمام است و گذشت حدیث عایشه که فرمود چون بر دو کسی برآید
قضای حاجت پس باید که پاک کند بسته سنگ شنج در تخریب گفته این تمسک بر تقدیری است که نبی برای تخریم بود و امر برای موجب و شاید که نبی
برای گراحت بود و امر برای استجاب و همچنین باید که باشد جمعا بین الاحادیث انتی **وعن** ابی هریره رضي الله عنه قال ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم هي ان بنتي بعظم اور و پش نمی کرد آنحضرت از آنکه استنجا کنیم با استخوان یا سرگین
شوکانی گفته اگر اجازت هم نرسند ناچار برای ضرورت چیزی دیگر بجای او بکار برند جز روث و ریح و عظم که استنجا با اینها جایز نیست و نه کافی است از
نجاست انتی و قال انهما لا يطهران و فرمود این هر دو پاک نمی سازند و در بخا و دلیل است بر اینکه استنجا بسنگ طهارت است لازم است
با آن آب اگر چه مستحب باشد زیرا که تعلیل بآنکه این هر دو پاک نمی سازند سفید آنست که غیر این هر دو مطهر است رواه الدارقطنی و صحیح و الاثر
کرد آنرا ابن خزيمة بهین لفظ و بخاری قریب بآن و زیاده کرد که گفت ابو هریره آنحضرت را چون فارغ شد حال استخوان و روث چیست فرمود از
طعام جن است و روایت کرد آنرا بیعتی که فرمود آنحضرت ابو هریره را بجز برای ما سنگها که قضای حاجت کنم بدان و سایر استخوان و سرگین پس
آوردم او را سنگها در ثوب خود و نهادم آنها را در پهلوی وی تا آنکه چون فارغ شد دست او را بشدم و گفتم ای رسول خدا چیست حال استخوان
و سرگین که استنجا با اینها روا نیست فرمود آدم را و فد نصیبین یعنی جن و سوال کردند از زاده پس عاگردم خدا را برای ایشان که نگزند بر هیچ
سرگین و استخوان مگر آنکه یا بند بران طعام را انتی و درین باب است از زبیر و جابر و سهل بن حنیف و غیر هم با سائیدی که در وی مقال است
اما بعضی می شا هر بعضی است و در بخا تعلیل بعدم تطهیر کردند و با آنکه طعام جن است و با آنکه روث کس است و عدم تطهیر عاگرد کس بودن او
و عدم تطهیر عظم برای عدم تماسک اوست زیرا که لزج است نفی نجاست و قطع بلنگند و الله اعلم **وعن** ابی هریره رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم استنزها من البول فرمود طلب نزا هت و پاکی کنی از بول فان عامة
عذاب القبر منه زیرا که عامه عذاب گور از بی احتیاطی در بول است رواه الدارقطنی در صحیحین است که گذشت آنحضرت بر
دو قبر که عذاب کرده می شدند و خبر داد که عذاب یکی ازین از برای آنست که تنزه از بول نمیکرد یا تنزه نکند از آن یعنی میان خود و بول چیزی
که ساتر و مانع باشد از ملاست و می نمیکرد و انید یا استبرأ نمیکرد یا توتی نمی نمود از آن و این همه الفاظ وارد است در روایات و همه مفید و محرم است
بول و عدم تخرز از دست و فقها مختلف اند در آنکه از ازاله نجاست فرض است یا نه مالک گفته فرض نیست شافعی گفته فرض است جز آنچه
سحافش کرده اند و استدلالتن بحدیث تخریب است بر عدم تنزه از بول و این وعید است و نیست مگر بر ترک فرض و از طرف مالک عذر کرده اند که عذاب
وی بجهت آن بود که بول ارتک و اوه تا آنکه سائل شد بروی و نماز گذارد بغیر طهر زیرا که وضو با وجود بول صحیح نیست و حنفی نیست که احادیث
امر بظهاب یسوی مخرج یا حجار و امر بستانبیت و ال است بر وجوب ازاله نجاست و در حدیث دلیل است بر نجاست بول و نص است در بول
انسان زیرا که الف و لام و البول درین حدیث عوض مضاف الیه است ای بول بلیل لفظ بخاری در صاحب قبرین کان ملائمتنزه عن بوله و بعضی

برسطق بول حل کرده ابوال ابل هم در آن داخل کرده اند کما لمصنف فی فتح الباری ورسبل گفته فقد تعسف و قد بینا وجه تعسفی فی هوامش فتح الباری انتهى و له و للحاکم فی لفظ من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه الکشف عذاب القبر من البول مشتمر عذاب قبر از سبب عدم نزاهت از بول است و رواه احمد و ابن ماجه ایضا و هو صحیح لا سناد و این روایت صحیح الاسناد است یعنی نسبت بروایت اول مصنف در اینجا چنین گفته و در تخریص فرموده اعلال کرد او را ابو حاتم و گفت که رفع آن باطل است انتهى و تقب نکر و آنرا بحر فی و در اینجا جزم بصحت دی کرده فاختلف کلاما مکاتری و شراح مغربی مع هم کلام او را در اینجا مقرر داشت و متنبه باین اختلاف کلام نشد و در سبل بآن تعرض نمودند و مفاد این حدیث نیز همان مفاد حدیث اول است و اختلاف کرده اند در عدم استنزه که از کبر است یا صغائر و سبب اختلاف حدیث قبرین است زیرا که در روی آمده مایع بآن من کبیر لیس از صغائر باشد و رد کرده اند که قول می بلی انکبیر بعد ذکر معذب بودن یکی از آن هر دو سبب عدم استنزه از بول دلیل کبیره بودن اوست و گفته اند ما ائمت که در اعتقاد محتاط کبیر نیست و نزو خدا کبیر است و گفته اند کبیر نیست در شسقت احتراز و جزم بهذا البغوی و رجح این دقیق العید و قیل غیر ذلک و درین باب است از ابن عباس نزو عبد بن حمید فی سنده و الحاکم و الطبرانی و غیر هم و اسنادش حسن نیست و روی جزئی یحیی قنات و در روی یحیی بن سبت و لفظ وی این است که عامه عذاب قبر بسبب بول است پس تنزه کنید از آن و تنوید است روایت صحیحین در قصه و صاحب فخر و اما یکی از آن هر دو پس بود که تنزه نیکو از بول و درین باب است از انس نزو واقطنی من طریق ابی جعفر الرازی عن قتادة عن صحیح ارساله و نقل عن ابی زرعة انه المحفوظ و گفت ابو حاتم رویناه من حدیث ثمامة عن انس صحیح ارساله و درین باب است از عباده بن الصامت و بر سنده بنا و لفظ وی این است پرسیدیم با آنحضرت را از بول پس فرمود چون مس کند شما را چیزی پس نشوید آنرا و بدستیکه من گمان سکیم که از بول است عذاب قبر و اسناد وی حسن است و گفت سعید بن منصور حدیث کرد ما را خلفه از یونس بن عبید از حسن که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم طلب نزاهت کنید از بول پس بدستیکه عامه عذاب قبر از بول است و روایت وی ثقات اند با ارساله می و عن سسراقة بضم سین ممل و بعد راقان وی ابوسفیان بن صالح بن جشم است بضم جیم و سکون ممله و ضم شین معجمه و این سسراقة همان است که پایامی است او وقت تعاقب آنحضرت صلی الله علیه و سلم هنگام هجرت از مکه بینه بر زمین فرود رفت و درین باب گوید بحاطبه ابی جبل شعری ایما حکم الله لو کنتم شاهدا لمارجودی صین ساخت قوائمه و علمت و لم تشکک بان محمد بن رسول بربان فمن ایقاه و منه وفات وی در صدر خلافت عثمان در سنه اربع و عشرين اتفاق افتاد مدجی کنانی است نزیل قدید بود و در اهل مدینه معدود و جماعتی از وی روایت کرده اند قال علمنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الخلاء ان نقعد علی الیسر و گفت سسراقة آموخت ما را رسول خدا در قضای حاجت کردن اینکه بنشینیم با بر پای چپ و اعتماد کنیم بر آن و کمتر شود احتمال یعنی از برای شرافت وی و نصب الیسر و استاده کنیم پای راست زیرا که این طور نشستن اچل است در دفع فضلات شکم و اعوان است بر خروج خارج زیرا که معده در جانب الیسر است رواه البیهقی و الطبرانی بسند ضعیف من طریق رجل من بنی ریح عن ابیه حازمی گفته دانسته نمی شود درین باب غیر این حدیث و در سنده اش کسی است که شناخته نمی شود و ادعا کرد و این الرفعه فی الطلب که درین باب است از انس مصنف گفته فلینظر فی انتهى و عن عیسی بن برداد یفتح پای موصه و سکون رای ممله و الین مملتین و میان وی الف است و ضبط کرده اند شناة تختمه و رای جمعه عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا بال احدکم فلینظر بئس بئس شناة مثلثة ذکره ثلاث مراتب چون بول کند یکی از شما پس باید که بمیشاند آن خود راسته بار تعزیر جذب کردن بقوت و جفا استنتر من بول یعنی جذب کرد و استخراج نمود بقیه بول را از ذکر نزدیک استخراجه من تمام استقام

گفته بران کما فی القاموس حکمت دران حصول ظن است با آنکه باقی نماند در خروج چیزی که خوف خروج وی باشد و بعضی از علما واجب گویند استبراح حدیث صاحبی القبرین و آن خاص حدیث باب است و در شریفة الاسلام گفته دلک کند عجمان را با صبح و سطلی و دلک قیوم نامند شود بول انتی عجمان بالکسر ما بین القبل و الذبر را گویند رواه احمد فی مسنده و البیهقی و ابن قانع و ابو نعیم فی المعرفة و ابو داؤد فی المراسیل و البیهقی فی الضعفاء کلهم من روایة یحیی المذکور ابن ماجه بسند ضعیف زیرا که در سندش عیسی مذکور است ابو حاتم گفته حدیث وی مرسل است و گفت در علل نیست او را صحبت و بعضی او را در سند داخل کرده اند و گفت ابن حبان در ثقات که یزید او را گویند صحبت است و ذکر کرد او را بخاری و گفت البیاض و ابن عدی او را تابعین شمرده و گفت ابن عین شناخته نمی شود عیسی در نه پراور و گفت عقیله در ضغفان تابعت کرده نمی شود و در شناخته نمیشود مگر این حدیث و گفت نووی در شرح منذب القناع کرده اند زیرا که وی ضعیف است و در حدیث انتشار در بول و صحیحین است از حدیث ابن عباس **رضی الله عنه** **و عن ابن عباس** **رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم سأل اهل قبا بضم قات** **حدوده منصرف است و در وی لغتی است بقصر و عدم صرف و در حاشیه تلمیح گفته در وی شش لغت است تذکیر و تانیث و مرد و قصر و صرف و عدم صرف و اصح و اشهر مرد و صرف و تذکیر است معنی آنکه پرسید آنحضرت اهل قبا را و آن قریه ایست بر سه میل از مدینه و در چاه وی خاتم آنحضرت صلی الله علیه وسلم اندست عثمان رضی الله عنه افتاد ان الله یثی صلب پس فرمود برستیکه خدا نشا میکند بر شما پس آن کدام امر است که بسبب وی سختی این شلی شد یعنی درین کرمیه **فی و رجال یحییون ان یتطهروا فقالوا انا نتبع الحجارة الماء** گفته مایه و میکنیم سنگ را آب یعنی اول استنجاء سنگ میکنیم بعد باب رواه البزار فی مسنده بسند ضعیف زیرا که در سندش محمد بن عبد الغفرین است و او ضعیف است تضعیف کرد او را ابو حاتم و گفت نیست او را حدیث مستقیم و نیز در سند وی عبد الله بن شیب است و او نیز ضعیف است و در او کرده که از حدیث مجاز این ابن عباس اصل این حدیث نیست در وی مگر استنجاء باب فقط و لهذا نووی در شرح منذب گفته معروف از طریق حدیث آنست که استنجاء میکردند آنها آب و نیست اینکه جمع میکردند در میان ما و احجار و تبعه ابن الرفعه و گفت یافته نمی شود این در کتب حدیث و کذا قال المحب الطبری نحوه تصنف در تلخیص گفته و وارد است بر ایشان روایت بزار و اگر چه ضعیف است صاحب بل گفته گویم بتمیل که مراد ایشان بعدم و بدلانش در کتب حدیث و بدان بسند صحیح باشد ولیکن اولی روایت با آنچه در القام است چه وی تصحیح آن کرده و در بدر گفته نووی معذرت است زیرا که این روایت غریب و در روایای خبیاست اگر قطع کرده شوند بسوی وی اکباد اهل البتة کمتر باشد گویم حال میشود ازین بهم اینکه استنجاء باب افضل است از حجاره و جمع میان هر دو افضل از همه باشد بعد صحت آنچه در المام است و یافته نشد از آنحضرت که جمع کرده باشد میان هر دو انتی و اصله فی سنن ابی داؤد و الترمذی و صححه ابن خزیمة من حدیث ابی هريرة بدون ذکر الحجارة و اصل این حدیث در ابو داؤد و ترمذی است و ابن خزیمة تصحیح وی کرده از حدیث ابو هریره بدون ذکر سنگ بلکه اقتصار بر ذکر آب کرده یعنی طهارت آب میکنیم و رواه ابن ماجه ایضا بسند ضعیف نیست در وی ذکر اتباع احجار باب بلکه لفظ وی این است بودند که استنجاء میکنند باب و روی احمد و ابن خزیمة و الطبرانی و الحاکم عن عویم بن ساعدة نحوه و اخرج الحاکم من طریق مجاهد و لفظ وی این است که هر گاه نازل شد آیت فرستاد آنحضرت کسی را بسوی عویم بن ساعدة و فرمود چیست این ظهور که ثنا گفت خدا بر شما بسبب آن گفت بیرون نمی آید از ما هیچ مردوزن از قائل مگر آنکه می شوید در خود را پس فرمود آنحضرت همین است آن ظهور و رواه ابن ماجه و الحاکم من حدیث ابی سفیان طلحة بن نافع اخبار سنن ابویوب و جابر بن عبد الله و النس بن مالک اسنادش ضعیف است و رواه احمد و ابن ابی شیبة و ابن قانع من حدیث محمد بن عبد الله بن سلام**

و حکایت کرد و این نعم در معرفت الصحابه خلاص از وی از شهر بن حوشب و رواه الطبرانی من حدیث ابی امامه و ذکر و اشافعی فی الامام بغیر استاد و لفظ و بی این است گفته می شود که قومی از انصار استخا کردند بآب پس فرود آمد در ایشان این آیت رجال الخ انتقی شیخ ابو حامد و تطبیق گفته اتفاق کرده اند جمهور شافعی برینکه جمع میان آب و اجزاء مروی از مفسرین و فقهاء است و روایتش از اهل قبا باطل است و رد کرده بر ایشان و بطلام و غیره و همین صحیح است و در وی اینست که ما هیچ نیکو انیم مگر آنکه بهترین مردم از یهودی هستند از یاب خود را پس ما هم شستیم چنانکه او شان شستند

باب الغسل وحکم الجنب

باب الغسل و در بیان حکم سیکه او را جنابت رسیده است غسل بضم شین مجزئ شستن تمام اندام است از اغتسال و غسل بفتح میبیه مطلق شستن و غسل بضم تین آب که بر آن شویند و بکسر نین چیزی که بر آن سر شویند چنانکه گل و اشنان و در سبیل گفته اما مصدر پس جائز است در آن ضم و فتح و قبل مصدر بفتح است و اغتسال بضم و قبل بفتح فعل مختل است و بضم چیزی که اغتسال کنند بدان و بالکسر آنچه جمع کنند بآب چون اشنان انتهی و غسل بفتح یعنی آب و شستن هر دو باید و غسل بضم آبی که بر آید از چیزی شستن و تغسیل مبالغه کردن در غسل اعضا و جنب در صغی گفته ماده جنب دلالت بر بعد میکند و چون جماع در مواضع بعیده و مستوره میشود و جنب یعنی جامع اطلاق کرده و جمع گفته که مرد و قریب الجماع بعید است از عباوات تا آنکه غسل کند ازین جهت جنب گفتند و غسل جنابت شریعت قدیمه است که ملت ابراهیمی بر آن جاری شده حال آنکه حد جامع مانع جماع سخن باید گفت که آیا انزال در آنجا شرط است یا نه و این بحث خواهد آمد انتهی سخن انبی سعید و الخدی رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الماء من الماء آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل از آب است یعنی از خروج منی بشهوت پس حکم این حدیث غسل بی انزال واجب نگردد و درین حدیث از اقسام بدیع اجناس است و حقیقت اغتسال رسانیدن آب است بر اعضا و در وجوب دلک اختلاف است و تحقیق آنست که مسکه مسامی اوست و اما غسل پس وارد است بلفظ انكسرتم و جئتم با قاطم هر قفا و درین لفظ زیادت بر هر غسل و اقل وی دلک است و عدول نکرد وی تعالی در عبارت مگر از برای افاده فرق در میان هر دو امر و اما غسل پس ظاهر آنست که نیست دلک از مسامی او زیرا که میگویند غسل العرق غسل المطر پس لابد است از وسیله خارجی بر شریعت و دلک در غسل اعضای و وضو و تکلیفات غسل جنابت و حیض که در آن لفظ تطهیر وارد شده کما سمعت و در حیض آمده اذا تطهرتین و لکن در حدیث عایشه و میبونه آمده که گفتا که و انحضرت در ازاله نجاست بجز و افاشه آب بدون دلک و او تعالی اعلم است بکلمه که از برای آن در تنزیل تعبیر کرده از غسل اعضای وضو و غسل و از ازاله نجاست بتطهیر با وجب اتحاد و کیفیت و اما مسح پس گذرانیدن دست است بر چیزی رسد یا آنچه رسد و خطا کند آنچه خطا کند پس نگویند که میان غسل و مسح فرق نیست وقتی که دلک شرط نباشد در صغی گفته حد غسل نزدیک جمهور اسالت ما بر عضو است بوجبی که تقاطر پیدا شود زیرا که ریش و مسح همه داخل اند در ملاقات کنانیدن ما بر عضو و فرق در غسل و مسح با اسالت ما بر دست و در ریش و غسل بتقاطر و جمعی دلک را در غسل معتبر دارند و سفت تجرید مفهوم آنرا از هم می پاشد زیرا که دلکی که در غسلت الشوب می فهمد در وضوی متواتر سلف هرگز نقل نکرده اند و نه در غسل و الا باین سهولت و آسانی میسر نمی آمد و در حدیث حضرت عایشه آمده فاقض علی جلد الماء و اطهار ما بالغمه است در طهارت و مراد از آن اسالت آب است بر جمیع بدن با جماع و جمعی تنسک کرده بآن در وجوب مضمضه و استنشاق در غسل دون الوضو و آن ضعیف است زیرا که معنی مبالغه در استحباب جمیع بدن ظاهر شد پس لازم نماید ظهور آن در شرط مضمضه و استنشاق انتهی و باطل حدیث بمفهوم حصر خود که مستفاد است از تقریر سنن ابی داود و وارو شد نزد مسلم بلفظ انما الماء من الماء و ال است بر آنکه نیست غسل مگر از انزال و نیست از التقای تنانین و باین رفته است و او و اندکی از صحابه و تابعین

و در بخاری است که پرسیده شد عثمان از کسی که جماع کند زن خود را و منزل نشو و گشت وضو کند چنانکه وضو میکند برای نماز و بشوید ذکر خود را و گفت عثمان شنیدم این را از رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بشکه قال علی رضی الله عنه و الزبیر و طلحة و ابی بن کعب و ابویوب و رفعه الی النبی صلی الله علیه و سلم پستتر گفت بخاری غسل احوط است و جمهور گویند که این مفهوم منسوخ است بحديث ابی هریره که می آید که انی اسبل گویم یعنی گفته این حدیث منسوخ است انتی چنانکه مروی است از ابی بن کعب که این خصی بود و اول اسلام بعد از آن نمی کرده شد از آن و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری از صحابه که این در ابتدای اسلام بود بعد منسوخ گشت و حکم شد که چون آلت در فرج زن در رون رفت و التقای ختنین شد غسل واجب گشت انزال شود یا نه چنانکه در حدیث ابی هریره و آبن عباس گفت این حدیث در شان احتلام است که بی دیدن تری در وی غسل واجب نیگردد اگر چه خوابی که دیده و لذت که چشیده یا دواورد و برین تقدیر احتیاج بمنسوخ بودن وی نیست و حق آنست که حدیث مطلق است در احتلام و غیر احتلام و این حکم در اول اسلام بود پستتر نسخ پذیرفت این قول ابن عباس هم در ترمذی است و آنست در تلخیص گفته درین باب چند حدیث است در عدم ایجاب لیکن منسوخ شد اجماع و اثر بر ایجاب غسل قاله القاضي ابن العریبی انتی رواه مسلم و مسلم این را در قصه عثمان بن مالک ذکر کرده و رواه ابو داؤد و ابن خزيمة و ابن جبان بلفظ الکتاب و بخاری هم قصه را روایت کرده اما حدیث المار من المار نیاورده و لهذا مصنف گفته و اصله فی البخاری و آن اینست که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعثت ابن مالک اذا اعجلت و اقلحت فعلیک الوضوء و حدیث را طریقه است رواه احمد من حدیث رافع بن خدیج و من حدیث عثمان بن مالک و الطحاوی من حدیث ابی هریره و ابن شهابین فی ناسخه من حدیث النس و حازمی و ابن شهابین جمع کرده اند طسرق او را

و عن ابی هریره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جلس چون بنشیند یعنی مرد چنانکه از سیاق معلوم میشود و بین ششها اگر کعب در میان چهار شعبه زن شعبه یفم شین معجمه و فتح عین جمله با موحده جمع شعبه است و شعبه یفم شین پاره از چیزک و شاخ مراد ایجاد دست و دو پای زن است یا دوران و دو ساق یا دوران و دو جانب فرج یا هر چهار جانب فرج نشو چنانچه پستتر در تعب و مشتقت انزال و زن را یعنی جماع کند فقد و جب لغسل پس تحقیق واجب شد غسل بر مرد و زن هر دو متفق علیه و در مسلم بجای جمد آمده و نزد ابو داؤد و الزق النخنان بانحنان بل ثم جمد به تصف و رفع گفته و این دلیل است بر آنکه جمد در اینجا کنایه است از معالجه ایلا زاد مسلم و ان لم ینزل و زیاده که در مسلم و اگر چه انزال نکند مرد و بیرون نیاید منی و همین است مذکور ایتمه اربعه و اکثر اصحاب خلفای اربعه و عایشه و تابعین و غیر ایشان از علمای دین و جمهور این حدیث را نسخ حدیث اول گفته اند بدلیل حدیث ابی بن کعب که گفت ان الفتیاء التي كانوا يقولون المار من المار رخصتة کان رسول الله صلی الله علیه و سلم خص بها فی اول الاسلام ثم امر بالاعتسال بعد و ان نزد احمد و غیره است از طریق زهری از ابی و صحابین خزیمه و ابن جبان و گفت اسمعیل آن بر شرط بخاری است و آن صریح است در نسخ با آنکه حدیث غسل و اگر چه انزال نکند را صحیح است اگر ثابت نشود نسخ زیرا که منطوق است در ایجاب غسل آن مفهوم است و منطوق مقوم است بر مفهوم و اگر چه موافق باشد مفهوم بر آت اصلیه را و آیت مقصد منطوق است در ایجاب غسل چه حق تعالی فرمود **و انکم لن تجدوا رجلاً الا علی وجهه و انکم لن تجدوا رجلاً الا علی وجهه** یعنی چون اراده نماز کنید پس لازم است غسل اگر جنب باشد پس شرطیت غسل صحت نماز را ازین آیت فمیهه شد شافعی فرمود کلام عرب مقتضی اطلاق جنابت است بحقیقت بر جماع اگر چه در انزال باشد زیرا که هر که خطاب کنند باینکه فلان جنب شد از فلان زن از وی همین معقول میشود که بوی جماع کرد و اگر چه انزال نکرده باشد و نیست اختلاف در آنکه زنا موجب حد همان جماع است اگر چه از وی انزال نباشد انتی پس کتاب و سنت هر دو معاضدند بر ایجاب غسل از ایلاج و در حدیث عایشه آمده که پرسید مروی رسول خدا را انزال مروی که جماع میکند با زن خود پستتر کسالم میکند و عایشه نشسته بود و میس و این همچنین میکنند پستتر غسل میایم

رواه مسلم واحمد والترمذی نحوه وصححه شوکانی گفته اختلاف کرده اند درین مسئله صحابه و من بعد هم که آیا غسل اتعای ختائین واجب بخروج میست یا بی خروج و حق اول است انتهى و در حجة الله البالغ گفته روایت مختلف است و را که اسال یعنی جماع بی انزال محمول است بر جماع کامل که در انزال باشد یا نه آنچه صحیح شد روایت و بر آنند جمهور فقها همین است که هر که بعد کرد غسل بروی واجب گشت گو انزال نکند و اختلاف است بقیه جمع میان این حدیث و حدیث الماء من الماء این عباس گفته مراد احتلام است و فیه ما فیه یعنی نشان و رو حدیث مسلم ابابا میکند از ان و ابی گفت در اول بود بعد نهی فرمود از عثمان و علی و غیر هم وضو مروی است و تا آنحضرت رفع کرده و نزوم حمل او بر مباشرت فاشته دور نیست زیرا که گاهی اطلاق جماع بروی هم آمده انتهى **و عن** امرسلة ام المومنین هند بنت امیمة تقدم ذکرها و در سبل این حدیث را نگرفته و شرح وی نگزیده رضی الله عنها گفت ام سلمه ان امر سلیم و هی امرأة ابی طلحة بدرستیکه ام سلیم زن ابی طلحة که مادر انس بن مالک است رضی الله عنهماست قال رسول الله لفت ای رسول خدا ان الله لا یستجیب من الحق بدرستیکه خدا شرم نمیدارد از گفتن حق و پرسیدن آن یعنی نمی کرد از زیاد شدن از پرسیدن امر حق و این توطئه اعتذار است ازین سوال که کرد فهل علی المس آة اذا احتلمت آیا هست بزین یعنی غسل وقتیکه احتلام کند و خواب بیند چنانکه مردان می بینند قال نعم فرمود آری هست بزین غسل از خواب دیدن اذا رات الماء چون بیند آب را نه تنها خواب را چنانکه حکم مرد نیز همین است در صغی گفته کسی که محتمل شد نیز در حکم جماع داخل است با حدیث صحیح و اجماع و چون احتلام خواهدیم که منع کنیم قید نوم بر بخیزد زیرا که چون عادت جاری است بخروج منی بعد خواب احتلام گفتند و الا نوم ناقض غسل نیست و شرطیت نوم علی غسل را نیز مقول المعنی نه پس شافعی خروج منی را علت ساخت شهوة باشد یا نه و ابو حنیفه قید شهوت زیاده میکند و حدیثی و مذی و فارق در آنها چیست بیشتر گذشت و اگر منی از مخرج غیر عادت برآمد مثل صلب شافعیان تفریح کرده اند و وجوب غسل را نزدیک فقیر بعید مینماید و این بحث در تنقیح اکل و شرب و حمل آن بر دخول در جوف نیز خواهد آمد و این تنقیحها گفته اند حل از ان در طلق است بلکه انظر آن بنماید که شارع امور کثیرة الوقوع را حکمی مقرر فرموده و نادار الوقوع را علت نساخه و اگر اصل تنقیح تسلیم کنیم این تفریحها را گنجایش تسلیم نیست انتهى الحدیث تا آخر حدیث و آن این است که پس پوشید ام سلیم روی خود را یعنی بجهت شرم و گفت ای رسول خدا آیا احتلام میکند و خواب می بیند زن آنچه نکلا آب براید از وی فرمود آری می بیند و می براید خاک آلوده با دست تو یعنی عجب از تو ای ام سلیم که این چنین میگوئی و بفرست خود در منی یا بی که زن را آب منی می باشد چنانکه مرد را اگر زن را آب منی نیست پس بچه سبب مانند می افتد زن را فرزند او متفق علیه این مقدار حدیث در صحیح بخاری و مسلم هر دو مذکور است از ام سلمه و لفظه بخاری راست و این حدیث را لفظهاست نزدیک این هر دو روایت کرده است آنرا مسلم از حدیث انس از ام سلیم و از حدیث عائشة باین لفظ که زنی سوال کرد الخ و درین باب است از عمر بن شعیب عن ابیه عن جده باین لفظ که بسره سوال کرد و اخر جابن ابی شیبته و از ابی هریره اخرجه الطبرانی فی الاوسط و از خول بنت حکیم رواه النسائی و در روایتی از مسلم از ام سلیم آمده که بدرستیکه آب مرد مطهر است و سفید و آب زن نجس است و زرد و پس هر کدام که از آب مرد و زن بالا براید و غالب گردد و بیشتر در رحم افتد می باشد از ان مانند شدن فرزند یعنی پس اگر آب مرد بیشتر افتد یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد و اگر آب زن بیشتر است یا غالب مانند مادر شود و . . . انس رضی الله عنه بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المس آة تری فی منامها ما یری الرجل فرمود در باره زنی که می بیند خواب آنچه می بیند قال لغتسل فرمود غسل کند یعنی وقتی که آب براید چنانکه در بخاری است گفت آری چون بیند آب را یعنی منی را بعد بیدار شدن و در روایتی هنر شقائق الرجال اخرجه المصنف الا النسائی و در بخاری و لیل است بر آنکه این دیدن آب غالب است بر نسا همچو رجال و در وی رودت بر کس

که گمان دارد که منی زن ظاهر نمی شود متفق علییه و این سوال از چند صحابیات واقع شدن خولانت حکیم نزد امیر و نسائی و ابن ابی عمیر و بنت سبیل نزد طبرانی و بسیر و بنت صفوان نزد ابن ابی شیبہ زاد مسلم زیاده کرد مسلم در روایت خود فقالت پس گفت امر مسلم و هل يكون هذا و آيا جي باشد این چنین که زن نیز تری می بیند قال لغیر فرمود آری فمن این يكون الشبهة و از کجایش مانند شدن اولاد شبهه بکسر شین صحیح و سکون موحده و یفتح وی و ولغت ست متفق اند بر اخرج آن شخنین از طرق ام سلمه و عایشه و آنس و این استقامت انکاری است و در وی تقریر اینست که ولد گاهی شبهه پیدا باشد و گاهی شبهه مادر و احوال هر آب که غالب آمد شبهه همان غالب باشد

و عن عائشة رضي الله عنها قالت كان النبي **صلى الله عليه وسلم** يغتسل من ربيع غسل ميكرو از چهار چیز خواه بطریق و خوب یا استحباب زیرا که حدیث دال است بر مشروعیت غسل من الجنابة یکی از جنابت و در خوب وی ظاهر است و يوم الجمعة و يوم الجمعة و در هر دو وقت وی خلاص است جمو بر آنند که سنون است بحدیث سمره که هر که وضو کرد روز جمعه پس خوب کرد و هر که غسل کرد پس غسل افضل است و داود و جماعتی گفته که واجب است و در خوب محمول است بر تاکید سنیت و شوکانی هم در واجب گفته و اما وقت وی پس پیش از نماز است زیرا که مشروع برای اوست پس بعد از نماز مشروع تنبأ شد و حدیث من اتى الجمعة فليغتسل دلیل ایشان است و نزد و به از فجر جمعه تا عصر است و این حدیث عایشه مناسب است و من الحجامة ستم از خون کم کردن گفته اند این سنت است بدلیل حدیث انس که حجامت کرد آنحضرت و نماز گذارد و وضو نکرد پس معلوم شد که سنت است گاهی باید کرد چنانکه در حدیث عایشه است و گاهی ترک باید کرد چنانکه در حدیث انس است و مروی است از علی کرم الله وجهه که غسل از حجامت سنت است و اگر طهارت کردی کفایت است ترا و من غسل المبيت چهارم از غسل میت و علماء در آن سه قول است یکی آنکه سنت است و هو اقرب با دیگر آنکه واجب است سوم آنکه سبب است و ظاهر حدیث در آن است که آنحضرت بنفس خود میت را غسل میداد و از آن غسل میکرد و گفته اند معنی آنست که اعتقاد میکرد و اغتسال را از آن و امر میکرد بدان و آنحضرت هرگز میت را بدست خود غسل نداده و در بعضی شروح از آن نقل کرده اند که اول اقرب بعبارت و در عادی از شافعی آورده که هم آنحضرت آنرا کرده و هم اصحاب او و الله اعلم رواه ابو داود و الحاكم و صححه ابن خزيمة و رواه احمد و اورا شافعی است نزد بیهقی از حدیث عبداللہ بن عمر بن العاص و لیکن در سنن او مصعب بن شیبہ است و فیہ مقال و از جمع کردن این هر سه چیز با جنابت لازم نمی آید که اینها نیز واجب باشند کما تقدم بلکه حکم هر یک جداست و تعرض نکرد مصنف رح بغسل عیدین زیرا که روایت صحیح مرفوع بدان وارد نشده و آنچه از فاکه بن سعد درین باب نزد امام احمد و ابو داود و طبرانی و ابن ماجه و بزار آمده نووی گفته ضعیف است و هم نزد ابن ماجه است از ابن عباس درین باب و آن نیز ضعیف است و لیکن از ابن عمر آمده که وی برای هر عید غسل میکرد و شدت متابعت او مر آنحضرت را اقتضای محنت حدیث درین باب میکند و الله اعلم **و عن** ابی هريرة رضي الله عنه في قصة ثمامة بضم مثله و تخفيف ثمن اثال بضم همزة و بعد وی مثله مفتوحه عند ما سلمه نزد یک مسلمان شدن او و این غسل مندوب است بر کسی که مسلمان شود و طاهر باشد و واجب است اگر جنب بود و امره النبي و حکم کرد او را آنحضرت **صلى الله عليه وسلم** ان يغتسل ايكة غسل کند و این حدیث دلیل است بر مشروعیت غسل بعد اسلام و امر دلالت میکند بر اینست که جناب و علماء در آن مختلف اند نزد حنفیه بروی غسل نیست اگر غسل کرده است در حالت کفر خود و نزد شافعیه و غیر هم واجب نیست بعد اسلام برای جنابت بنا بر حدیث مذکور و اگر در حال کفر جنب بود و سبب باشد اغتسال لا غیر و نزد احمد مطلقا واجب است لظاهر حدیث الکتاب و بدلیل حدیث قیس بن عاصم که گفت آدم رسول خدا را غسلی الله علیه وسلم

میخوردند اسلام را پس امر کرد مرا که غسل کنم بآب و کنار آخریه بود او و دو والترندی و النسائی نخوه و ابن خزیمه و ابن جبان و احمد و محمد بن اسکن
شوکانی گفته و حق و وجوب است رواة البیهقی و ابن خزیمه و ابن جبان مطولا و البزار و لفظ وی این است مسلمان شد ثمار پس فرمود آنحضرت
بر بر این را بسوی حائظ فلان و بگوید که غسل کند بآب و برگ کنار انتی و ابن ناظر در آن است که امر کرد باغتسال بعد اسلام امام را بآن نزد
اراده اسلام است چنانکه از حدیث قیس معلوم شد و شیخ در ترجمه گفته و همچنین سب است که شسته شود و جامه را و حلق کرده شود و اختنان نموده
انتی عبد الرزاق صاحب مصنف بن همام بن نافع حمیری صفی حافی حافظ کبیر کی از اعلام محدثین است کنیت وی ابو بکر است استفادة علم از
ثوری و لوزاعی و ابن جریر نموده و خلقی بسیار از وی روایت دارد امام احمد بن حنبل و یحیی بن معین و اسحق بن راهبیه و ذہبی از شاگردان او اند
یکی از او عیبه علم بود کتاب وی مصنف کوچک است از مصنف ابن ابی شیبہ و مرتب است بر ترتیب کتب و ابواب فقه و اکثرش ثلاثی است
و ختم کرده است آنرا بر شمائل و شمائل را بر ذکر موسی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و گفته حدیثنا سمر عن ثابت عن النسقال کان شعر رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم الی انصاف اذنیہ و لنعم ما قال مولانا آزاد البدر الحی رح شہر بگیسوی رسول ہاشمی آزاد قرآنم کہ از دامان ابن شب
صبح ایمان میشود پیدا و دیگری گوید شہر مر از زلف او موسی بسند است و فضولی میگنم بونی بسند است و ذہبی گفته و ثقه غیر او
و حدیثه مخرج فی الصحاح انتی در وی هیچ عیب نیافته اند جز آنکہ اندکی تشیع داشت و محمد امی گفت از امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ متواتر
شده است کہ مر افضیل ندھید بر ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہما پس کار شعی نیست کہ از امر وی رضی اللہ عنہ تجاوز کند عمر طویل یافته ہستاد
و پنج سال نیست و در نصف شوال سال دو صد و یازده انتقال کرد در رحمہ اللہ تعالی و اصلہ متفق علیہ و اصلش در صحیحین است و لیکن
در آن حکم باغتسال نیست بلکہ چنین است کہ غسی غسل کرد و لیکن مؤید او است امر کردن آنحضرت و آنکہ و قتادہ را باغتسال نزدیک سلام
آوردن کما اخرج الطبرانی بحقیق بن ابی طالب لکما اخرجہ الحاکم فی تاریخ نیشابور اما اسانیدش ضمان است و سخن ابی سعید
رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال یرستیکہ آنحضرت فرمود غسل الجمعة واجب علی کل محتلم
غسل جمعہ واجب است بر ہر بالغ و در روایتی عوض محتلم سلم آمده و مراد بآن نیز بالغ است زیرا کہ بر صغیر هیچ چیز واجب نبود و این وجوب نزد
جمهور عمل است بر تاکید و مبالغہ در استحباب بدلیل احادیث دیگر کہ در جواز وضو وارد شده و نزد ابن و بیج وجوب احتیاط است نہ وجوب
الزام چنانکہ بیار خود گوئی حق من واجب است بر تو در سفر السعادت گفته خاصیت چهارم استحباب غسل است در آن و پیش جمیع وجوب
و دلیل وجوب آن قوی است از دلیل وجوب وضو و مس نسا و وضو از تہمہ و وضو از زرعان و حجامت و وجوب صلوة بترجمہ
صلی اللہ علیہ وسلم در شہد اخیر انتی کاتب حروف گوید رفته است بوجوب این غسل مالک و بعض جنابہ و دلیل ایشان ورود صیغہ امر
و اصل در وی ایجاب است چنانکہ شافعی و ترمذی و موطاء الذہب عمر آورده اند کہ فرمود آنحضرت من جار سکم یوم الجمعة فلیغتسل و در موطاء است
از ابن اسحاق کہ فرمود ای گروه مسلمانان این روزی است کہ حق تعالی اورا عید ساخته پس غسل کنید حدیث و گفت عمر گواہی میدہم کہ آن
واجب است کہ زانی البخاری و ذر موطاء است از ابی ہریرہ کہ غسل جمعہ واجب است بر ہر مسلمان مثل غسل جنابت و از حفصہ آمده کہ لازم
بر ہر روزہ بجمہ غسل ترمذی گفت کہ درین باب است از ابن عمر و ابی سعید و جابر و برادر ابو الدردار و حدیث ابن عمر حسن صحیح است تو می بد
و جوبش از طائفہ از سلف محلی است و بہ قال اہل الظاہر و حکایت کرد آنرا ابن منذر از ابی ہریرہ و عمار و مالک و خطابی از حسن بصری
و ابن حزم از جماعتی از صحابہ و من بعد ہم انتی سیوطی در غور اللوح فی خصائص یوم الجمعة در بیان خاصیت بست و پنجم ثابت و ہم حدیث

باب را از ابو سعید نزد عثمان بن مایه لفظ آورده که گفت ابو سعید گوای میدهم بر رسول خدا که گفت غسل روز جمعه واجب است بر هر مجتهد و اینک استنان کند و مس نماید طیب را اگر با بدو این ابی شیبه در مصنف از مردی از صحابه از آنحضرت آورده که سینه چیزی است بر مسلمان غسل روز جمعه و سواک و مس طیب اگر باشد و حاکم از ابن عباس آورده که آنحضرت فرمود روز جمعه ای مردمان چون باشد این روز پس غسل کنید و باید که بستاند یکی از شما خوشبو ترا از آنچه یا بد از طیب دهن خود انتی و این روایات صریح است در وجوب و شوکانی گفته غسل جمعه مشروع است باین حدیث که چون بیاید یکی از شما جمعه را پس باید که غسل کند متفق علیه من حدیث ابن عمر و امت این را تلقی بقبول نموده و گفت ابوالقاسم روایت کرده اند این حدیث را از نافع از ابن عمر قریب سه صد تن و از دیگر صحابه غیر این عمر قریب بست چهار صحابی و چون طرق وی از نافع جمع کرده شد شمارش یک صد و بست تن رسید و رفته است بوجوب او جماعتی انتی و همین است راجح نظر در ادله صریحه حکمه اخرجه السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابوداؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه مگر شوکانی گفته که روایت کرده اند این حدیث را اصحاب کتب سته مگر ترمذی انتی و سخن سنی بن جنذب فزاری حلیف انصار از حفاظ کثرین است جماعتی از وی را وی است در بصره مرد در آخر سنه ۵۹۰ نزیل کوفه و الی بصره بود شمار وی در بصره است و جنذب بغم جیم و سکون نون و فتح دال جمله است کنیت وی ابو سعید است رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من توفى يوم الجمعة فيها و نعت فرمود هر که وضو کرد روز جمعه خوب کرد و نیک است سخن فیهما آنست که فایسنه اخذ نعمت اسنة قاله الاصحیح و حکاه الخطابی ایضا و گفت ظهور تای تائیت برای اضرار سنت است یا با الرخصة اخذ و نعمت الرخصة زیرا که سنت غسل است قاله ابو حامد الشارکی یا بالخصلة اخذ و نعمت الخصلة یا بالفریضة اخذ و نعمت الفریضة زیرا که وضو فریضة است و این حجت جمهور است در استحباب غسل جمعه چه اگر غسل واجب بودی اکتفا بر وضو با نیز نبودى تا بخوب کردن چه رسد و گویند مردم در آن وقت بنا بر فقر و صوف پوشی و ضیق فضای مسجد عرق میکردند و از ایشان بوی ناخوش می آمد آنحضرت حکم باغتسال فرمود و چون سخت در حال شد و مسجد کشاده گردید حکم و جوب برخاست و آنتهای حکم با نتهای علت در شرع آمده چنانکه ارتفاع سهم مؤلقة القلوب از غنائم همچنان در میانیم تفع شد و حجت دیگر این است که مسلم از ابو هریره روایت کرده که فرمود آنحضرت هر که وضو کرد وضوی خوب آمد جمعه را و شنید و خاموش ماند خشنیده شد و آنچه بود میان این جمعه تا جمعه دیگر الحدیث و بعضی ادعای نسخ و جوب کرده اند و جواب از آن است که در حدیث سمره مقال است زیرا که حسن از سمره سماعت نداد و پس مقاد نشود با حدیث دیگر که بصحت رسیده اند و عذر فقر و صوف پوشی تعلیلی ضعیف است در برابر نصوص قوی و نیز این عذر در آخر زمانه آنحضرت زائل شده بود مردم غنی و با جا هم شدند اما حکم اغتسال باقی ماند و حدیث ابو هریره در وضو بعد غسل است بقرینه احادیث دیگر یا آنکه وضو برای جمعه باشد و غسل برای نماز پس این حدیث معارض او نشود شوکانی گفته و چه خواهند درین قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که حق است بر هر مسلمان که غسل کند در هر هفت ایام یکروز بشنود در آن سر و بدن خود را و این حدیث در صحیحین غیر هاست از حدیث ابی هریره و شک نیست که تشبیه غسل با بدن جمعه دال است بر آنکه این غسل برای نماز است نه برای جمعه انتی و دعوی نسخ بجز احتمال بی علم بتاریخ درست نباشد و لهذا بعضی حمل کرده اند بر وجوب و نوب جمعا بین الالذة و من اغتسل فالغسل افضل و هر که غسل کرد پس غسل افضل است و درینجا گفته اند که غسل از وضو چه قسم افضل باشد زیرا که غسل سنت است و وضو فریضة و فریضة افضل است از سنت اجماعا و جواب داده اند که این تفضیل بر نفس وضو نیست بلکه بر وضوی است که نیست غسل با او گو یا فرمود هر که وضو کرد و غسل نمود افضل است از کسی که وضو کرد فقط و با جمله یکی اقوال درین مسئله سه قول است استحباب سنیت و وجوب و هر طرف

بمعه رفته وارجح آن وجوب است کما عرفت اما در سبیل گفته که دلیل ناهض حدیث سمره است اگر چه حدیث ایجاب اصح است زیرا که آنرا سمره روایت کرده اند و این را شیخین اخرج نموده پس احوط برای مومن این است که ترک کند غسل جمعه را انتهى و حافظ ابن قیم شرح در نهجی نموی گفته ان الامر بالغسل یوم الجمعة مؤكد جدا و وجوب اقوی من وجوب الوتر و قراءۃ البسملة فی الصلوة و وجوب الوضوء من مست السار و وجوب من مست الذکر و وجوب الوضوء من القمحة فی الصلوة و من الرعاف و الحجامة و النقی انتهى و آنچه از سفر السعادة گذشته ماخوذست از اینجا زیرا که صاحب سفر شاکر زو صاحب هدی است و کتاب سفر السعادة را بحذف دلائل و عبارات از زاد المعاد فی هدی خیر العباد باختصار تمام و باجاء کلام التقاط نموده عربی را اصطلاح المستقیم و فارسی را سفر السعادة نام کرده و بائند التوفیق رواة الخمسة یعنی احمد و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و گفت ترمذی درین باب است از ابی هریره و عایشه و انس رضی الله عنهم و عمل برین است نزد اهل علم از اصحاب غیر خدا صلی الله علیه و سلم و گفت بعد از ایشان انداخته اند کرده اند غسل را روز جمعه و وضو را نیز کافی و انداخته اند و حسن الترمذی و رواه ابن خزيمة ایضا و این حدیث بهفت طریق مروی شده بعضی از قتاده از حسن از آنحضرت مرسل آورده اند و در امام گفته که از تحمل روایت حسن از سمره علی الاتصال همین یک حدیث ثابت شده مصنف در تلخیص گفته و این مذہب علی بن مدینی است کما نقله عنه البخاری و الترمذی و الحاکم و غیر هم و گفته اند که شنید از وی مگر حدیث بعقیقه و هو قول البزار و غیره و گفته اند که شنید از وی صحیح حدیث و تحدیث نکرد مگر از کتاب وی و رواه ابوبکر السنذلی و هو ضعیف عن الحسن عن ابی هریره و وہم فیہ اخرج البزار من طریقہ و رواه عباد بن العوام عن سعید عن قتاده عن انس و وہم فیہ قالہ الدارقطنی فی الحلیل و رواه العقیلی و ابن ابی بند شعیف و الطبرانی فی الاوسط باسناد اشمل من سند ابن ماجه و رواه البیهقی باسناد فیہ نظر من حدیث ابن عباس و باسناد فیہ انقطاع من حدیث جابر و رواه عبد بن حمید و البزار فی مسنده بما و کذا لک اسحق بن اہویہ من حدیثه باسناد فیہ ضعف و او را طریق دیگریست در تہذیب و در شرح بن بزرگست و در ضعیف است انتهى ملخصا و عن علی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلے الله علیه و سلم یقرئ القرآن ما لم یکن جنتا بود آنحضرت قرائت میکند و تعلیم میکرد و می آسوخت ما را قرآن ما را میگوید بود جنب و در حدیث ابن عمرست نزدیک ترمذی که فرمود آنحضرت بخواند عائض و جنب یعنی مرد باشد یا زن هیچ چیز از قرآن و لیکن در سندش اسمعیل بن عمار و روایت وی از اهل حجاز ضعیف است و این روایت از همین قبیل است رواه احمد و الخمسة در نسخ بلوغ المرام همچنین است و اقول الذی و در بعض نسخ یافته هم شد یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و روایت کرد و دارقطنی از علی رضی الله عنه موقوفه بخواند قرآن را ما را میگوید پس یکی از شاخجات پس اگر برسد او را پس بخواند و نه یک حرف و این معاضد حدیث باب است مگر ابن خزيمة گفته نیست حجت در روایت برای مانع جنب از قرائت زیرا که در وی نیست بلکه حکایت فعلیست و بیان نکرد آنحضرت که جزین نیست که بازماند وی از قرائت از برای جنات و روایت کرد بخاری از ابن عباس که وی ندید در قرائت برای جنب باکی و اما آنکه در روایتی آمده که نبود آنحضرت که حاجب آید یا حاجز او را از قرائت چیزی سواي جنات اخرجہ احمد و اصحاب السنن و ابن خزيمة و ابن حبان و الحاکم و البزار و الدارقطنی و البیهقی و گفته اند که این اصرح است و روایت بر تحریم قرائت بر جنب از حدیث باب پس این غیر ظاهر است زیرا که این همه الفاظ اخبار است از ترک نمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرآن را در حال جنابت نیست دلیل درین ترک بر حکمی معین گذشته حدیث عایشه که بود آنحضرت که او را میگوید خدا را در هر حال خود و این مخصوص است باین حدیث صلی رضی الله عنه و حق اینست که نیست تا هفتن بر تحریم بلکه محتمل است که ترک کرده باشد بحالت جنابت از برای کراهت و نحو با و لیکن ابویعلی از حدیث علی کرم الله وجهه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم وضو کرد و پسر خواند چیزی از قرآن باز فرمود این چنین است مگر کسی را که نیست جنب

والمجنب پس خوانده و یک آیت هم می گفته رجال وی موثوق اند و آن دلالت میکند بر تحریم زیر که معمول است و معاصد ماسلف و اما حدیث ابن عباس مروی است که لو این احکم الاثباتی امله فقال بسم الله الحدیث پس نیست در وی دلالت بر جواز قرار است برای جنب زیرا که این لفظ غیر قاصد تلاوت هم میگوید و نیز این گفتن پیش از غشیا ن اهل و جنب گردیدن است و همچنین حدیث ابن ابی شیبیه که بود آنحضرت چون غشیا ن میکرد اهل خود را میگفت اللهم لا تجعل للشیطان فی ما رزقتنی نصیباً انین باب نیست زیرا که در وی تسمیه نیست و هذا لفظ الترمذی و حستنه و صحته ابن حبان مصنف در تخصیص گفته حکم کرده است بصحت وی ترمذی و ابن السکن و عبدالحق و بغوی و روایت کرد ابن خزیمه بسند خود از شعبه که وی میگفت این حدیث ثلث راس المال من است و حدیث نمیکند بحدیثی احسن از وی و اما قول نووی که خلاف کرده اند ترمذی را بسیار کس تضعیف نموده اند و یا پس مصنف بجوابش گفته که تخصیص ترمذی در تصحیح دلیل است بر آنکه مراد نووی تصحیح غیر او نیست و گذشته که غیر وی نیز تصحیح او کرده اند انتهى و چون این حدیث اصلی پیدا کرد پس نزد بعضی که از آیت خواندن نیز حرام است مگر یک کلمه که بقصد شکر نعمت گوید الحمد لله رب العالمین نه بقصد تلاوت قرآن باکی نماند و نزد بعضی دعای قنوت خواندن نیز حرام است و باقی ادعیه و ذکر الایمان است **و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی احدکم من اهله چون بیاید یکی از شما زن خود را یعنی جماع کند شهادت داد ان یعود پسر خواهد که عود کند و دیگر با رجوع کند فلیتق ضماً بینهما وضوءاً پس باید که وضو کند میان هر دو نوبت از جماع بی وضو جماع بر جماع نکند چون اطلاق وضو بر غسل بعضی اعضا هم آمده لذا میگوید که در آنرا بمغول مطلق تا معلوم شود که مراد وضوی شرعی است و در روایت ابن خزیمه و بیهقی باین لفظ آمده وضوءاً للصلوة اما شافعی گفته لایبست مثله بهیقی گوید شاید وی واقف نشد بر سنن حدیث ابوسعید و واقف نشد بر سنن غیر وی زیرا که مروی شده است از عمر و ابن عمر با سنن ضعیف انتهى و راه مسلم و رواه احمد و ابن خزیمه و ابن حبان و ابوالکرم زاد المحاکم و زیاده کرد عالم از ابی سعید در مستدرک خود و ابن حبان در صحیح خود و بیهقی در سنن خود فانه انشط للعود که این وضو کردن میان دو جماع نشاء آورده ترست برای عود کردن و در وی دلالت است بر مشروعیست و وضو برای عائد ولیکن ثابت شده که آنحضرت جماع کرد زنان خود را و وضو نکرد میان هر دو فعل و این هم ثابت شده که بعد غشیا ن هر واحد غسله جدید بر آورده فاکل جائز گویم الحمد لله الذی جعل فی الامم سعته و الاربعه عن حدیث عائشه رضی الله عنها یعنی ابوداؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه راست از عائشه که قائلت گفت کان بود رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ینام و هو جنب خواب میکرد و می نخت و حال آنکه جنب می بود من غیر از آن بیست مساجد بدون آنکه دست رساند آب و این محمول است بر فعل آن برای بیان جواز و در حدیث متفق علیه است از حدیث عائشه که گفت بود آنحضرت چون نمی بود جنب پس میخواست که بخورد یا بخوابد وضو میکرد مثل وضوی خود نماز را و این نیز مستحب است نه واجب و از این عمر آمده که ذکر کرد عمر بن خطاب رسول خدا را که میرسد مرا جنابت از شب فرمود وضو کنی و بشوی عضو خود را پسر خواب کن متفق علیه یعنی این قدر بملات نوم جنب را چون این کرد خواب رفت و باین رفتن از جمهور دلیل ایشان حدیث باب حدیث طوان آنحضرت بر نسا یک غسل است ولیکن مخفی نیست که در وی دلیل بر دعایست و داؤد و جماعتی بوجوب رفته بنا بر و در امر وضو نیز مسلم بی توشاء ثم لیتم و در بخاری است اغسل فرجک ثم توشاء و اصل امر بوجوب است و جمهور تاویل آن بستمجاب کرده اند محابین الاذله و آنکه در روایت ابن خزیمه و ابن حبان آمده از حدیث ابن عمر که انه سأل النبی صلی الله علیه وسلم ای نام احدنا و هو جنب قال نعم و بی توشاء ان شاء الله پس اصل این حدیث در صحیحین است کما تقدم مگر در ان لفظ ان شاء نیست ولیکن تصحیح و تخریج این خزیمه و ابن حبان آنرا در صحیح خود کافی است در عمل و مؤید حدیث باب است و نیست محتاج بسوسه**

تاویل ترفیعی که بیاید و معاضداست اصل که عدم وجوب وضو بر کسیکه جنب فتن میخورد یکما قال الجمهور وهو معلول و این حدیث معلول است زیرا که از روایت ابی جعفر از اسود از عایشه است و وی بهم کرد در قول می لایس ما قال ابو داود و گفت احمد بن یحیی و گفت یزید بن هارون که آن خلاست زیرا که ابویسحق از اسود شنیده و لیکن بهیچ تصحیح وی کرده و گفته که او را ساعت است از اسود در سبب گفته پس باطل شد قول کسی که گفت اجماع کرده اند محدثان بر آنکه این حدیث خطاست از ابی اسحق گویم ترمذی گفته گمان میکنند که این غلط است از وی و بهیچ گفته طعن کرده اند و از حفاظ مسلم این حدیث را روایت کرده اما در این قول بلکه ولایس ما روگو یا وی عمداً از حضرت کرده زیرا که تعدیل کرده است آنرا در کتاب التمهید و شما از امام احمد نقل کرده حلال نیست که روایت کرده شود این حدیث کذا فی التلخیص و ترمذی گفته بر تقدیر صحیحی محتمل است که مراد آن باشد که دست نرسانید بآب از برای غسل گویم و درین صورت موافق میشود احادیث صحیحین بلکه مصرح اند باینکه وضو کنند و بشوید فرج خود از برای

نوم و اکل و شرب و جماع و غیره **عایشة رضی الله عنها** قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اغتسل من الجنابة بود رسول خدا چون غسل میکرد از جنابت یعنی اراده آن می نمود بیدار میغسل یدیه آغاز میکرد غسل را پس شست هر دو دست خود را و در حدیث میمونه آمده دو بار با دست راست بر شریف بر خیمینه علی شماله فیغسل فرجه پستری ریخت آب بر دست راست خود بر دست چپ خود پس بی شست فرج خود را یعنی بر دست چپ و ظاهر وی مطلق غسل است پس شستن یکبار کافی باشد تقریباً خصوصاً پشوو میکند و در حدیث میمونه آمده چنانکه وضو میکرد برای نماز پس این وضو صحیح باشد قبل رفع حدث اکبر و شستن این اعضا کافی بود از غسل جنابت این مداخل و طهارت است و همین است زلی زید بن علی و شافعی و جماعتی و این بطلان بران اجماع نقل کرده و بحثی که شستن اعضای وضو برای جنابت باشد و تقدیم برای تشریف بود و برای نماز وضوی دیگر کرده باشد ولیکن این منقول نیست و بحثی که وضو برای نماز کرده باشد پسترب بر بقیه بدن برای جنابت ریخته و لیکن عبارت ثم افاض علی سائر جسده مناسب است زیرا که ظاهر وی آنست که آب بر باقی بدن ریخت که آنجا آب رسیده بود و حدیث ظاهر است در کفایت غسل اعضای وضو یکبار از جنابت و وضو در بیکه شرط نیست در حجت و وضو رفع حدث اکبر و هر که گفت متداخل نمی شوند در طهارت و وضو کند بعد کمال غسل دلیل بران ناهض نشده بلکه در سنن ابو داود آمده که بود آنحضرت غسل میکرد و میگذازد و در نماز با ملا و دست نیرسانید آب را پس باطل شد قول کسی که گفت نیست در حدیث میمونه و عایشه که گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از غسل و تمام نیست استدلال متداخل مگر آنکه ثابت شود که وی گذارد بعد آن گویم در حدیث سنن نماز وی همین وضو غسل ثابت شده بان در وضو مذکور مسح سر نیامده و لیکن قول میمونه وضو و للصلوة شامل است شراخذ الماء فیدخل اصابعه فی اصوب الشعر پستر میگرفت آب را و داخل میکرد انگشتهای خود را در بجهای موی سر و در روایت بهیچ آمده خلل میکرد بان شق این در اس خود را پس پشوی شست بان اصول شعر را پستر میکرد با شق ابراس خود همچنین شعر حفن علی راسه مثلث حففات پستر می ریخت آب را بر سر مبارک خود سه بار پشوی هر دو کف حقنه بمهل و فانون پشوی کف کما فی النهایة و بکسر حاد فتح وی کما فی القاموس و پشوی هر دو کف کما فی الصحاح و در حدیث میمونه است پستر ریخت بر سر خود سه حفته ملا هر دو کف خود مگر آنکه اکثر روایات مسلم ملا کف است با فراوند تشبیه شعر افاض علی سائر جسده پستر ریخت آب را بر بقیه بدن خود و لفظ حدیث میمونه ثم غسلت بدل ثم افاض افاض یعنی اسات است و در وی دلیل بر عدم وجوب دلك و بر آنکه دخل نیست در مسامی غسل دلك زیرا که میمونه بغسل تعبیر کرده و عایشه با فاضه و معنی واحد است و در فاضه دلك نیست همچنین غسل و نماز وی گفته این استدلال تمام نیست زیرا که افاض میبینه غسل است و در غسل خلاف قائم است و اما سائر پشوی باقی است نه جمیع

چنانکه در قاسوس گفته السائر الباقی لا یجمع کما توهم جماعات انتهی غسل بجلیکه پسترسشت هر دو پای خود را در پاره گفته تا غیر غسل بر عین
بجست آنست که پایها در محل آلودگی اند باب وکل ولای پس شستن آنها فائده ندارد و اگر فرش سنگ یا خشت پخته باشد مثلاً پیشتر بشوید تا خیر
نکند و محل حدیثین این می تواند بود و الله اعلم و در بعضی گفته دیگر آنکه شستن پایها در بعض روایات در اشخاصی وضو واقع شده و در بعضی
روایات عقب غسل و هر یکی را وجهی است متفق علیها و از پنجا معلوم شد که یکی از سنن غسل شستن دو دست است قبل از داخل انا و شستن فرجه
و هر جا که منی رسیده باشد و وضو کردن و اگر کسی سومی سرواشته باشد بر دو دست آب گرفته در میان پنج مورساند و بعضی سوراخ بعضی بمالد بعد از آن
جاری کند آب بجز تمام بدن باستیعاب و سه بار جاری کردن سنت است باقی ماند آنکه آب زدن بر دو چشم نزدیک جمهور سنت نیست بلکه باستیعاب
بر بر دو چشم بمالد و نضح مذکور است فقط کذا فی المصنف و اللفظ تسلیماً و این لفظ که مذکور شد مسلم راست نه بخاری را و لهما و در بخاری
و مسلم راست فی حدیث میمونیة در حدیث میمونیة در حدیث غسل از ابتدا تا انتها و وی یکی از از اولج مطهره و غایله این عباس است
شرا فرغ علی فرجه و غسله بشماله شرف ب بها الارض پسترسخت آب بر فرج خود و شست آنرا بر دست چپ پسترسخت
زودست را بر زمین و دلك ارض برای ازاله رائحه از دست بود و ذکر نکرد که فرج را بگردشست بعد آن با آنکه چون رائحه در دست باشد در فرج
هم باقی است این است آنچه مفهومی میشود از حدیث و در روی دلالت است بر آنکه آبی که بدان محل نجاست را پاک کنند ظاهر مطهر است و بر آنکه بقای رائحه
بعد غسل محل مضر نیست و بر آنکه غسل جنابت یکبار است و یحتمل که رائحه باقی نماند باشد و دست را بر زمین برای ازاله لزوجت دست زده باشد
افراغ رختن و فی روایة فمسحها بالتراب پس بسو و دست چپ را بکفک بجست مبالغه در تطهیر و انقا و فی آخره آخر التینه
بالمندیل فردة و در روایت دیگر است پسترسخت آوردن آنحضرت را سندی که بدان پاک کند و بمالد بدن را و بچیند آب را پس در کرد آنرا و نگرفت
و در روایتی این است فتا و لته لثا با فله یا خذه و بتدیل بکسر میم معروف است و در پنجا دلیل است بر عدم مشروعیست تشفیفاً اعضا و در روی اقوال
اشهر آنست که مستحب ترک اوست و گفته اند صباح است و قیل غیر ذلک و فیه و درین روایت دیگر این است و جعل ینقیض الماء بین
و افشاندن گرفت آب را از دست خود و در پنجا دلیل است بر آنکه افشاندن هر دو دست لا باس بهت و حدیث لا تنقضوا الیدیکم فانما روح الطیفا
معارض اوست مگر آنکه تضعیف است مقاوم این حدیث نیست و این هر دو حدیث مشتعل اند بر بیان کیفیت غسل از ابتدا تا انتها و غسل
ام سلمة رضی الله عنهما قالت گفت ام سلمة قلت یا رسول الله گفت امی رسول خدا انی امرأة اشد شعراً بسی من زنی
هستم که سخت میکشم سومی سر خود را لفظ حدیث ضعیف است نه شعر پس گوید که مصنف روایت بالمعنی کرده و مصنف بفتح ضاد و اسکان فافتقن سومی
بریکدیگر چنانکه عادت عرب است آفا نفضه لغسل الجنابة آیا پس شستن آنرا برای غسل جنابت و فی روایة و الحیضة و در روایت
بدل جنابت لفظ حیضة آمده یعنی برای غسل از حیض فقال لا فرموده شستن سومی را در غسل جنابت یا حیض و این دلیل است بر آنکه واجب نیست
نفض شعر بدن و شرط نیست رسیدن آب در بیج وی و این مسئله خلافیه است نزد بعضی در حیض و نفاس واجب در غسل جنابت غیر واجب بدلیل
قول آنحضرت انفضی شعرك و اغتسلی و جواب داده اند که حدیث باب معارض اوست و جمع میان هر دو بیان وجهیست که امر بوضو برای جنابت
یا شعر ام سلمة خفیف بود حضرت دانست که آب باصول می خواهد رسید و نزد بعضی واجب است اگر آب باصول شعر نرسیده است و اگر رسیده
بجست نخت شعر واجب نیست یا آنکه اگر مشرد دست نفض کند و الا واجب نیست زیرا که در غیر مشرد و خود برسد و اما حدیث بلوا الشعر و انقوا
البشر پس صلاحیت معارض حدیث ام سلمه ندارد و اما فعل آنحضرت و ادخال اصابع در غسل جنابت چنانکه گفته شد این فعل است دلالت نمیکند

بروجوب و در حق رجال است و حدیث ام سلمه در غسل نشا این حال شرح مغربی است ولیکن مخفی نیست که حدیث عایشه در حج بود چه وی احرام
 عمره بست و عائض شد قبل دخول که پس امر کرد او را آنحضرت بنقض راس و شانه کردن و غسل نمودن و اهللال نمودن حج و وی هنوز از حیض پاک نشده
 پس این غسل وی برای تنظیم بود نه از حیض پس اصلا معارض حدیث ام سلمه نخواهد بود و هیچ حاجت باین تاویل یکی نیست زیرا که سخت شعری که
 نه دیگری بمقتضی دلیل است و همچنین میشود و ولودن آن نه این دعوی بله دلیل است زیرا که لفظ راوی نقض است آری در سکه دلیل است چه واقفنی در
 افراد و طبرانی و خطیب و غیره و حدیثی از حدیث انس مرفوعاً آورده اند که چون غسل کند زن از حیض خود بشکند موی خود را و بشوید آنرا بخطمی
 و اگر غسل کند از جنابت بریزد آب بر سر خود و پیشتر آنرا بحدیث پس این حدیث بسبب آنکه ضیا روایتش کرده و وی در اخراج خود و تحت شرط نموده است
 افاده گمان عمل بران میکند و محمول بر نذبت است بنا بر ذکر خطمی دشمنان زیرا که قائل بوجوب این هر دو نیست پس این قرینه نذبت باشد و حدیث
 ام سلمه محمول است بر له جناب چنانکه فرمود انما یکفیک ان تحشی بسکون یا بسست ترا اینکه بریزی آب بر او دست علی را سکه بر سر خود
 ثلاث حشیات سه بار و حشیه مانند غرغره در وزن و معنی پُری دو کف دست و ولالت میکند بر عدم وجوب نقض حدیث مسلم و احمد که رسیده عایشه
 که این عمره میکند زنان را چون غسل کنند باینکه نقض کنند سر خود را گفت عجب است از این عمره میکند شمارا بنقض شعر چه امر میکند باینکه حل کنند
 سر خود را بر این بود که غسل میکرد من رسول خدا از یک آوند پس نمی افزودم از اینکه بریزم بر سر خود سه بار و اگر چه این حدیث وی در غسل جنابت است
 و ظاهر امر این عمره است که امر وی زنان را بنقض در حیض و جنابت هر دو بود رواه مسلم و زبانه کرد مسلم ثم تقیضین علیک الماء
 پستری بریزی و روان میکنی بر تمام بدن خود آب را قسطه برین پس پاک میشوی این ملک گفته مراد از سه بار حضرت نیست بلکه رسانیدن آب است
 تا موی پس اگر آب در یکبار برسد عدولثلاث سنت خواهد بود و در نه زیادت بر سه واجب است تا آنکه موی برسد و آنکه ازین حدیث مستفاد میشود که صفای
 آنکس باید محمول است بر آنکه آب در باطن موی بالکلیه رسیده باشد و نه شکستن موی بسته واجب است چنانکه در حدیث دیگر آمده که زیر هر دو جنابت
 و برین بوده اند اکثر اهل علم بخلاف مخفی و مالک که نقض شعر مطلقاً واجب گویند و امام احمد گفته نقض آن در جنابت واجب است نه در حیض قائل
 علی انقاری فی المرقاة و عن عایشة رضی الله عنها قالت گفت عایشه قال فرمود رسول الله صلے الله علیه
 و اله و سلم رو بگردانید این خانه را از جانب مسجد تا راه خانه بان شو نور و عبور جنب و عائض در مسجد لازم نیاید آنی که اصل المسجد
 لحائض و لا جنب بدستیکه من حلال ندارم در آمدن مسجد را برای عائض و جنب خواهد بطریق مرد باشد یا مکتب نزد شافعی بطریق
 جائز است و مالک نیز هم برین است و طیبی نقل کرده که نزد احمد مکتب نیز جائز است و الله اعلم و ظاهر حدیث بمجموعه و اطلاق مؤید بر جنب است
 در سبیل گفته قول جمهور صحیح است و نزد او و او جائز بنا بر ابراه اصلیه و این حدیث رفع آن نمیکند و اما عبور پس گفته اند که جائز است لقوله
 تعالی الا عابری سبیل در حق جنب و حیض بران نفیس است و مراد بدان مواضع صلوة است و جواب داده اند که آیت در حق کسی
 که جنب شد در مسجد او را بر آمدن بر ای غسل ضرورت است و این خلاف ظاهر است و در وی تا ویلی دیگر نیز هست انشئین رواه ابو داؤد
 و حسن ابن القطان و صحیح ابن خزیمه و رواه ابن ماجه و الطبرانی من حدیث ام سلمه و حدیث طبرانی اتم است و گفت ابو زرعه
 صحیح حدیث عایشه است و تضعیف کرده است آنرا ابن حزم باینکه راوی او اقلیت بن خلیفه جمول الحال است و ابن رفعه گفته در وی راوی
 متروک است در سبیل گفته قول ابن الرفعه غیر صحیح است زیرا که بعضی اید موی کرده اند و عنهما و هم روایت است از عایشه رضی
 عنها که قالت گفت کنت اغتسل انا و رسول الله بودم من که غسل میکردم من و غیره خدا صلے الله علیه و سلم

من انا و واحد از یک آوند آب که میان سن و او بود چنانکه هر یکی از ما در وی دست می انداخت و آب می گرفت چنانکه میگوید
تختلف ایدینا فیه آمد و شد میکرد و دستهای مادران آوند من الجنبایة این غسل کردن من و آنحضرت از جنابت بود مستوف علیها
بلفظ مذکور از حدیث عایشه و از حدیث ام سلمه و سیمونه نحوه و زاد ابن حبان و تلتقی و زیاده کرد ابن حبان و ملاقی میشد و بر میخورد
دست یکدیگر در آن و در لفظی از صحیحین این است که اغتسل انا و رسول الله صلی الله علیه و سلم من انا و احد یعنی و مینه فیبادر فی حتی اول
وع لی و علی حالت و هما جنبان یعنی گفت معاذه که راوی حدیث است و حال آنکه هر دو جنب می بودند و با کجه درین حدیث دلیل است
بر جواز اغتسال مردوزن از یک آب در یک آوند و اصل جواز است و کلام درین سئله گذشت **باب** هر چه رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان شئت من شعره جنابة فاغسلوا الشعر بر سئله که بر تن
آوردی است جنابتی است پس بیاغسل بشوید مورچه آنکه زیر آنما شسته گردد و انقوا للبشرة و پاک بشوید آن جا بار از انعام که نه در زیر
بموت تا پیش از عمد غسل بر آمده باشد و شعر و شعره بسکون عین و فتح و بشره بغتات است و حدیث دلیل است بر آنکه واجب است
غسل جمیع بدن در جنابت و معاف نیست چیزی از آن گفته اند که این اجماع است مگر مضمضه و استنشاق که در آن اختلاف است بعضی واجب
گویند حدیث باب و بعضی گویند واجب نیست بحدیث عایشه و سیمونه و حدیث ایجاب آن هر دو غیر صحیح است مقام آن حدیث نتواند شد و اما
آنکه وضوی آنحضرت بجز وضوی نماز بود پس فعل است ناهض بر آنکه واجب نخواهد شد مگر آنکه گویند بیان مجمل است زیرا که غسل در قرآن مجمل آمده
بیان وی کرده و او ابوداؤد و الترمذی و ضعفاه نیز که این حدیث نزد هر دو از روایت حارث بن و جیه است و ابوعبید
وزن عظیم مشهور این است و بفتح او و سکون بجم و بای موحده و تا در اخر نیز خوانده اند ابوداؤد و گفت حدیث وی منکر است و او ضعیف است
و گفت ترمذی غریب است نمی شناسم او را مگر از حدیث حارث و هر حدیث شیخ نلیس بذاک و گفت شافعی این حدیث ثابت نیست و گفت یهقی انکار کرده اند
او را اهل علم بحدیث بخاری و ابوداؤد و غیره و لیکن درین باب است از حدیث علی رضی الله عنه مرفوعا هر که ترک کند موضع شعر خود از جنابت و نشوید
آنرا کرده شود با وی کذا و کذا و باین جهت دشمن گرفتم سر خود را و اسنادش صحیح است کما قال المصنف و لیکن این کثیر در ارشاد گفته این حدیث
علی از روایت عطابن السائب است و وی سنی الحفظ است نووی گفته اند حدیث ضعیف صاحب سئل گفته سببا اختلاف اید در تصحیح و تضعیف و
آست که عطابن السائب در آخر عمر بجهت کبر سن بروی غفلة و نسیانی طاری شده بود و مختلط گردیده پس هر که از وی قبل از اختلاف روایت کرده
روایتش از وی صحیح است و هر که بعد از اختلاف کرده روایتش ضعیف است و حدیث علی کرم الله وجهه اختلاف کرده اند که مردی است قبل از اختلاف یا بعد از آن اختلاف
در تصحیح و تضعیف وی و حق و قف است از تصحیح و تضعیف وی تا آنکه حالش متعین گردد و گفته اند که صواب قف است بر علی رضی الله عنه و کما جعل
عن عایشة رضی الله عنها نحوه و فیه را و صحیح و مرام امام احمد راست از حدیث عایشه مانند آن و در وی یک راوی است که
حالش معلوم نیست در سبیل گفته مصنف این حدیث را در تلخیص نیاورده و در راوی مجهول را معین کرده و چون در فنی جمولی باشد حجت بران
قائم نشود و انتهی خطابی گفته ظاهر این حدیث و جوب نقض ضافه است بر غی غسل جنابت مانند آن زیرا که متیقن نمیشود مستثنی تمام مومنان و نقض آن انتهی و نووی گفته
اگر فرض کنند وصول را بدون نقض واجب نشود نقض آن نزدیک شافعی و نیز فریبها و شلن این است که نیست واجب غسل باطن شعر که منعقد اند نفس خرد تنهی

باب التيمم

تیمم در لغت بعضی قصد است در مصفی گفته پس اگر بر رو افتد و حمرغ کند و بعد از آن نیست نماید یا تقع بوی رسد بعد از آن دست بهالد صحیح است

و جسي از آيه غير يا صديقه يا ايها النبي انتم كرهه اند و جوب نيت و تيمم و آن ضعيف است زيرا كه نيت معتبر در شرع كروانيدن عمل است براي خدا و مفهوم از آيت قصد صحيح طيب است نه از كروانيدن عمل باشد و قصد عمل از عامل جدا نمي شود و اخلاص باشد يا ربا و آن قصد امر ضروري است تكليف شرع را بان حاجت نيست پس دين استدلال خطا ظاهر است بلكه مستند و جوب نيت حديث انما الاعمال بالنيات و آيه وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ است انتهي و در شرع عبارت است از قصد كردن خاك پاك براي مسح كردن رو و دست بدان نيت تظهير و استباحه نماز و غيرهما و علماء اختلاف است در آنكه تيمم رخصت است يا عزيمت گفته اند وقت عدم ما عزيمت است و براي عذر رخصت و با جمله تيمم ثابت است بكتاب و سنت و اجماع است و علماء اختلاف است در آنكه دو ضرب است يا يك ضرب چنانكه بيايد و ابتدائي شريعت وى در صحيح بخاري از عايشه رضى الله عنها چنين آمده كه گفت بيرون آمديم ما با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم در بعضى از سفرهاى وى تا بويوم به بيدايان بذات الجيش پس گسست كردن بند من پس توقف فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر اى جستن آن و توقف نمودند مردم با وى و در آن منزل آب نبود و با خود نداشتند پس آمدند مردم نزد ابو بكر صديق و گفتند نى بينى كه عايشه چه كرد نگاهداشت پيغمبر را و مردم را پس آمد ابو بكر و آنحضرت سر مبارك خود بر زانوى من نموده بخواب رفته بود پس گفت مرا ابو بكر نگاهداشتى تو پيغمبر خدا و مردم را نويستند براب پس عتاب كردم را ابو بكر و گفت آنچه خدا خواست كه بگويد و طعن كرد بديت خود و نگاه من و نوازش من بديت بجهت خواب كردن آنحضرت بر آن من پس برخاست آنحضرت و صبح كردى آب پس فرستاد خداى تعالى آيت تيمم پس گفت اسيد بن حضير نيست اين نخستين بركت شما در دين اى آل ابى بكر عايشه گفت پس برخيزانيدن شتر مرا پس با فتم كردن بند را زير شتر و در حديث ديگر آمده كه عايشه نگاه گرفته بود قلاوه را از اسما بنت ابى بكر پس گم شد قلاوه پس فرستاد رسول خدا مردى را بجهت آن پس دريافت مردم را وقت نماز پس بگزارند نماز بنى وضو و شكايهت بردند بحضرت پس فرستاد خداى تعالى آيت تيمم را پس گفت اسيد بن حضير بعايشه خبر بده تا خداى تعالى اى عايشه بخدا سوگند فرو و نيايد ترا امرى كه ناخوش دارى آنرا مگر گردانيد خداى تعالى برلى تو و برلى مسلمانان خير و جابر بن عبد الله با شد رضى الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال بدرستى كه آنحضرت فرمود بطريق حديث نعمت و اثبات احكام شرعيه اعطيت خمساً داده شدم من پنج خصال با فضائل با خصائص و آخر مناسب قول اوست كه لم يعطهن احد قولي داده نشد آنها را بهيچ كى پيش از من و معلوم است كه داده نشود آنها را بهيچ كى بعد از وى پس خصائص وى باشد چه خاصه شتى همان است كه در وى يافته شود و در غير وى يافته نشود و مفهوم بعد و غير مراد است زيرا كه ثابت شده كه وى صلى الله عليه وسلم اكثر از خمس داده شد و سيوطى آنرا در خصائص كبرى شمرده و شمار وى زياده برد و عدد رسيده و اين اجمال قول اوست نصيبى است بالترتيب فيروز مندم شدم بر عيب يعنى قوس و خوف در دل دشمنان مسيره شمس يكما به راه را و لفظ طبراني اين است نصرت داده شدم بر عيب عيسى من و ما به راه را و نيز رويت كند وى تفسير اين حديث از سائب بن يزيد باين لفظ كه يكما به خلف من و يكما به امام من و جعلت لي الارض مسجداً و گرداننده شد براي من همزه بين مسجد و مسجد موضع سجود است و تواند كه مراد موضعي باشد كه مبنى و ميتا ميگردانند براي نماز و چون جائز باشد در همه مكانها مسجد گشتند و اين اختلاف اهم سابقه است كه ايشان را نماز درست نبود مگر در صلح و كنائس ايشان و در غير آن درست نكنا صرح جفى رويته و كان من قبلى انما كان يصلون فى كنانهم و فى آخر ولم يكن احد من الانبياء يصلى حتى يبلغ محرابه و اين نص است در آنكه نبود اين خاصه براي بهيچ كى از انبيا قبل وى و طهروى را و گرداننده شد براي من همزه زمين پاك كنده كه مباح است بدان نماز و در بخا و دليل است بر آنكه تراب رافع حديث است همچو ما بر با شتر اك هر دو در طهوريت و گاهى منع كنده از آن و گويند آنچه او راست از طهوريت استباحه صلوة است بدان همچو آب پس

و نیز دلیل است بر آنکه تیمم جائز است؛ جمیع اجزای زمین و در روایتی این است جعلت لی الارض کلها و لامتی مسجد و ظهور او این از حدیث ابی امامه است
 نزد احمد و غیره و هر که منع کرده از این دستدلال کرده باینکه در بعضی روایات صحیح آمده و جعلت ترابها ظهوراخرجه مسلم پس نیست دلیل بر اشتراط
 تراب زیرا که در اصول مقرر شده که ذکر بعضی افراد عام مخصوص او نیست و نیز این مفهوم لغت است نزد محققین بر آن عمل نکنند آری در آیه کریمه
 که در سوره مائده است دلیل است بر آنکه مراد تراب است چه کلبه من برای تبعیض آید کما قال فی الکشاف انه لا یغتم احد من العرب من قول القائل
 مسحت براسه من الدین والتراب الاستیعاب التبعیض انتی و تبعیض مستحق نمی شود مگر در مسح از تراب نه از سجاده و جز آن فایما رجل ادر کتبه
 الصلوة فلیصل پس هر کدام مرد که در یاد او وقت نماز پس باید که نماز گذارد و در همانجا که وقت نماز او را دریافته بر هر حال اگر چه نیاید سجده
 و نه آب یعنی تیمم چنانکه در روایت ابی امامه است فایما رجل من امتی ادر کتبه الصلوة فلم یجد ماء و جلا الارض مسجد و ظهور او در لغتی این است فغنه ظهوره
 و مسجد و در وی این است که نیست واجب بر فاقد ما رطب آب و ذکر الحدیث و ذکر کرد جابر بقیه حدیث را و لیکن مصنف آنرا ذکر نکرد
 زیرا که سده چیز باقی را مناسبی بحکم تیمم نبود ولیکن ما آنرا ذکر کنیم برای تمام حدیث و تکمیل فائده پس ثالث قول اوست و اجلت لی الغنائم
 و در روایتی المغنم خطابی گفته حال پیشدانیان دو قسم بود بعضی بد اذن نبود در جهاد پس او را غنائم نبود و بعضی را که اذن جهاد بود آنها چون
 غنیمت میگردند چیزی را حلال نمی شد برای ایشان خوردن آن بلکه آتشی می آمد و آنرا پاک می سوخت و برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن
 اجازت تصرف شد متفیل و اصطفی و صرف و غنائین کما قال تعالی فکل الا نقال لله و الرسول و چهارم قول اوست و اعطیت الشفاعة
 و در شرح مغربی و وارده شفاعت شمرده که مجموع آن مختص است با آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر چه بعضی انواع وی برای غیر آنحضرت هم باشد و متخل
 که مراد آنحضرت بشفاعت شفاعت عظمی باشد در راحت مردم از موقوفه زیرا که فردا کامل همان است و ازینجاست که باین شفاعت فضل آنحضرت
 بر هر که در موقف باشد ظاهر گردد و پنجم قول اوست و کان البیت یبعث فی قوم خاصه و بعثت الی الناس كافة پس این عموم
 رسالت خاص است بآن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بعثت نوح علیه السلام اگر چه بعد غرق مکنذین عام بود در اهل ارض زیرا که هیچ
 یکی جز امان آوندگان بوی باقی نمانده بود و لیکن در اصل بعثت وی عموم نبود و قبل غیر ذلک و ازینجا معلوم شد که مجموع این خمس مخصوص است
 بحضرت وی اگر چه در افراد غیر وی نیز مشارک باشد و درین حدیث فوائد جلیمه است که در کتب مطولیه بیان کرده اند و مصنف را می بالست که بعد
 قول خود ذکر الحدیث متفق علیه بگفت و بر آن قول خود و فی حدیث خدیفه مطعون می نمود و تا حدیث جابر غیر منسوب بسوی مخرج باقی نمی ماند اگر چه
 از عطف حدیث مفهوم میشود و لیکن حدیث متفق علیه است و فی حدیث خدیفه عند مسلم در حدیث خدیفه است نزد مسلم
 و جعلت ترابها لنا طهورا و اگر دانه شده خاک زمین برای پا پاک کننده و ازین حدیث تخصیص تربت برای تیمم معلوم گردید و در
 شافعی و احمد در اقوالی روایتین و ابو یوسفین است و در روایتی از ابو یوسف و احمد بزرگ نیز درست است و نزد امام ابو حنیفه و مالک
 و محمد در روایتی درست است بر چهار جنس زمین است و هر چه باقیش نگذارد و نرم نشود و بسوختن خاکستر نگردد و دلیل ایشان لفظ حدیث
 جابر است که مذکور شد یعنی و جعلت لی الارض مسجد و ظهور او و ارض همه را شامل است و عمل باین حدیث اولی و احوط است که درین عمل حدیث
 خدیفه نیز هست اما عمل بحدیث خدیفه که مخصوص تراب است مغفوت عمل باین حدیث میگردد و بعضی گفته اند که تربت مخصوص تراب نیست
 بلکه بر مکان و هر چه در دست از تراب و غیره اما در قاموس گفته که تربت یعنی و تراب و تربت همه یک معنی است اذا المرخین الماء و قتی که
 نیاید آب در مصفی گفته و جلان ما مختلف است زیرا که در سکن بنی آدم و سبب ایشان هیچ زمینی نیست که آنجا آب یافته نمی شود و نزدیک باشد

یاد و اگر چه یک مرتبه باشد لیکن عدم وجدان ما در عرف جانی الملاق کنند که یافت آب شاق باشد و در آن مرتبه نمایان بود و زیاده از آنچه مسافر است
 بر روز مقامات میکنند پس عاید اگر از قافل دور افتد و وصول بقافل محرج تمام میسر آید یا قافل بدو او نرسد نمیتوان گفت لم يجد ماء و نازل
 تا جایی که اهل قافل از آنجا آب می آورند و خارج بلد تا جایی که متعارف آب آوردن است از آنجا و اجده است و تحدید میسر تقدیر برای است و دل با
 از تقدیر برای در غایت قلع است زیرا که تشریح جدید میشود و قلم خود را و ظاهر آنست که متعلق بسفر است زیرا که وجدان ما با مرض مانع تیمم است
 و محتمل که مراد عدم قدرت باشد زیرا که وجدان مریض مثل لا وجدان است و فقها از تاثیر عدم وجدان ما در ترخص تیمم و از تاثیر ضرر در صورت
 مرض فهم کرده اند که عدم وجدان ما بسبب فقد آله استسقا از دل و رشا یا عدم امکان وصول با از جهت عدم وسیع محل ترخص است و تصرف بسبب
 حرکت بسوی ما با احتمال آن طریقی است بمرض همچنین مشغول بودن بحاجت ضروری از عطش و غیر آن انتهى و . . .

ابی طالب علیه السلام مر عند احمد و از حدیث علی است نزد امام احمد و جعل التراب لی طهوراً و اگر دانیده شد
 زمین برای من پاک کننده و این لفظ را ابن خزیمه و غیر او نیز روایت کرده اند و در وی دلیل است بر آنکه کافی نیست مگر تراب و جو ابلش گذشت
 که تنفیص بر بعضی افراد عام مخصوص می نمی باشد با آنکه در آن عمل است بر مفهوم لغت و جمهور بدان قائل نیستند و لیکن دلیل بر تعیین تراب همان
 تواند شد که ذکر کردیم **وعن عثمان** بفتح عین ممله و تشدید سیم و را در آخر وی ابوالیقظان است قدیم الاسلام معذب شد از
 دست کفار که بر اسلام و هجرت کرد و طرد جنبه بستر بسوی مدینه و آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را طیب مطیب نام کرده از جماعتین اولین
 و حاضرین بدر و جمله مشاهیر بعد اوست گفته شد با علی کرم الله وجهه در جنگ صفین بمر نود و نه سال گفته بود او را آنحضرت گفتک الفتنه البغیة
 روایت کرد از وی جماعتی از ایشان است علی و ابن عباس عمار عسلی است مولای بنی مخزوم و حلیف ایشان مشرکین که او را با تش میقتند آنحضرت
 بروی گذشت و دعا کرد و یا ناکوفی برد او سلاما علی عمار که گفت علی ابراهیم مادرش ستمت کنیز ابوحنیفه بود چون عمار پیدا شد ابوحنیفه
 ستمت را از او کرد پس عمار مولی است و پدرش حلیف زیرا که با سر در که با او بر او خود حدث و مالک بتلاش برادر چهارم خود آمده بود حارث
 و مالک باین برگشتند و یا سر مقیم که شد و با ابوحنیفه بن المغیره حلیف گشت وی جاریه خود بزنی وی داد از وی عمار متولد شد رضی الله
 عنه قال بعثنی التبی گفت عمار بر آنکس مرار رسول خدا صلی الله علیه و سلم فی حاجة در کاری فاجتبت فلما جد الماء
 فتمی تحت فی الصحید پس جنب گردیدم و نیا فتم آب پس غلطیدم در خاک کما تصح الذابئة چنانکه می غلطد چار پایه بقیاس آنکه تیمم
 در جنابت چون بجای غسل است تمام بدن را باید کرد و آنکه در قرآن فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود و از اینجا معلوم شد که از صحاب
 در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم اجتهاد واقع میشد و بر جهت ملامت نیست اگر چه صواب نکند و چون عمل کرد بر اجتهاد اعاده نیست بود
 و لهذا آنحضرت عمار را با عاده نکرد شرا تبت التبی پسر آدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم فذکرت ذلك لک
 و ذکر کردم این ماجرا را نوی فقال انما تکفیک ان تقول فرمود جزین نیست که کفایت میکند ترا ای که کنی و قول بمعنی فعل آید
 گفتوالم قال بیده هكذا بیدک هكذا بهر دو دست خود همچنین شو ضرب بیدک لایه الارض پسر زد هر دو دست خود را زمین
 ضربة واحد یکبار شرمه الشمال علی البین و ظاهر کفایت و وجهه پسر مسح کرد و دست چپ را بر دست راست
 و ظاهر هر دو دست خود و روی خود را و این حدیث دلالت دارد بر آنکه ضرب واحد کفایت میکند مرتیم را چنانکه مذکور است عطا و محول آورد
 واحد و سخن و ابن منذر و عمار اصحاب حدیث و قول قدیم شافعی و ابن جریر و ابن خزیمه و جز ایشان است و تو وی بجوابش گفته که مقصود

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان صورت ضرب دست برای تعلیم عمار و نموده اند که او را که نود دست بر زمین این چنین است و نمی باید بر زمین غلطید چنانکه عمار کرده بیان کیفیت تیمم همه و تمامه آنچه حاصل گرد و بدان تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کردن آنحضرت ضرب را و نمذا در روایت دیگر از عمار در سنن ابی داؤد و جز آن آمده است آنچه نص است در بودن تیمم و وضو و نیست در بعضی روایات این حدیث ضرب واحد صحیح بلکه گفت ضرب بکفیه الارض ثم مسح وجهه و کفیه و این باطلاق خود احتمال ضربتین نیز وارد اما ذکر کفین و مسح آنها نیز بجهت آنست که مقصود بیان تیمم تمامه نیست پس اقتصار گردید بر آن از جهت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر در عین بامرفقین در احادیث دیگر در جائیکه مقصود ذکر تیمم تمامه بود و بعضی میگویند مراد بکفین اینجا یدین است و چنانکه گاهی میگویند و کف مراد میدانند مثل قوله تعالی السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا پس اگر کف ذکر کنند و مراد دارند و در نباشد پس قول بضرمتین اسحج و اقوی است این است آنچه حضرت شیخ شرح در ترجمه نوشته اند و بجا ایش توان گفت که صنف ذکر کرده که قول نووی که محفوظترین است نه ضرب واحد مرادش حفظ مذہب است نه حفظ روایت زیرا که اختلاف در شافعی که مذہب اول است یا ثانی و صحیح و محفوظ آنست که ثانی است انتہی و حدیث ضرب واحد در صحیحین است و احادیث ضربتین در صحیح نیست پس مقاوم حدیث عمار نتواند شد و آنکه در بعضی روایات عمار مطلق ضرب آمده بی قید واحد معمول است بر عقید پس محتمل ضربتین نباشد و مذہب تیمم همین است که تیمم یک ضرب است برای وجه و کفین و دلیل ایشان همین حدیث عمار است و گفته اند که آنچه ماعدا این حدیث است ضعیف است یا منقول و همچنین مذہب علم و اهل حدیث اکتفاست بر راحتین و ظاهر کفین موافق حدیث عمار و از عمار روایات دیگر بخلاف این نیز آمده لیکن اصح همان است که در صحیحین است و عمار فتوی میداد بان بعد موت نبی صلی الله علیه وسلم پس باطل شد احتمال آنکه مراد بکف ید باشد و آنرا که دو ضرب گویند و مسح عین بامرفقین نمایند دلیل ایشان حدیث ابن عمر است که بیاید و صحیح آنست که وی موقوف است پس مقاوم حدیث عمار نخواهد شد و لهذا در سفر السعادت گفته و حدیث نیامده که دو بار دست مبارک بر خاک زوی و نیامده که دست را تا مرفقین مسح کردی و احادیثی که برخلاف آنچه گفتیم وارد شده جمیع ضعیف است و شواکافی گفته اعضای تیمم رو بر دو کف دست مسح کنند آن هر دو را یکبار یک ضرب در حالیکه ناوی و سستی است انتہی و در بعضی گفته در صفت تیمم اختلاف کرده اند هر گویند تیمم دو ضرب است یکی برای زوی و یکی برای دست تا آنچه احمد و اسحق گفته که تیمم یک ضرب است برای وجه و کفین پس اختلاف در دو موضع است در عدد ضرب و در قدر مسح و تسک کرده است احمد و اسحق بخدیث عمار و این دو حدیث نزدیکان متعارض نیستند زیرا که فعل ابن عمر کمال سنت است در تیمم و فعل آنحضرت اقل تیمم است چنانکه لفظ کفیک بان اشاره میکند پس چنانکه اصل یک بار شستن اعضا معلوم است و کمال آن سه بار شستن و مسح اذنین و مضمضه و استنشاق را با او الحاق کردن است همچنان اهل تیمم یک ضرب و مسح تا دو بند دست و کمال آن دو ضرب و مسح تا آنچه جمعی اختیار کرده اند که اگر یک ضرب تیمم کند کفین را بر و باله و اصابع را بر و دست تا بتراب مستعمل تیمم واقع نشود و حکم محض است و مخالف ظاهر حدیث عمار و الله اعلم انتہی متفق علیہ بر این سخن و در وی دلیل است بر کفایت ضرب واحد و بر کفایت مسح کفین در یدین و بر یک آیت محتمل بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم از بیان کرد بقتضا بر کفین و افاده کرد که ترتیب در میان وجه و کفین غیر واجب است و اگر چه او مفید ترتیب نیست مگر آنکه وارد شده است عطف در روایت بخاری ثم مسح وجهه و در لفظ اسمعیلی واضح تر ازین است انما بکفیک ان تضرب بیدک علی الارض ثم تنفضها ثم تمسح بیدک علی شمالك ثم علی بیدک ثم تمسح علی وجهک و دلالت کرد بر این حدیث بر آنکه تیمم بر کفین است که جنب شد و آب نیافت و رفته است بعد از کفایت یک ضرب بجاست مثل علی بن ابی طالب و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبدالله بن عمرو و سفیان ثوری و مالک و ابو حنیفه و اصحاب رایی و صاحبین و صحاب

در جريد و بعضی از اصحاب محمد بن حنبل و دليل حديث عمار صحاح اما حديث باب است و حديث ضربتین مبارض او نتواند شد و اختلاف کرده اند
ترتيب يمان و وجه و پديدن و حديث عمار قاضی است بعدم و جوب آن بلکه عطف ثم مقتضی و جوب تاخير است از پديدن و باين فته است قائل ضربت اول
و گفت قائل ضربتین که لابد است از ترتيب تقديم وجه بر پديدن و نمي بر نرسيد و در حديث عمار دلالت است بر آنکه مشروع ضرب تراب است و شافعی
گفته کافی است نمودن دست بر خاک زير که در یکی از روایات تیمم آنحضرت صلی الله علیه و سلم از وی یاد کرده که نهاد دست خود و لیکن در مصنفی در تفسیر
فَاَمْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَاَيْدِيكُمْ مِّنْهُ گفته که منته دلالت میکند بر نقل چیزی از تراب با اعضا پس اگر نقل کرد مثل آنکه دست بسکلی بر تراب
نهاد و بسکلی بردارد جائز نبود و آیت از ضربه و ضربتان ساکت است نقل تراب و مسح باید خواه ضربه باشد خواه ضربتان انتهی و اللفظ لمسلم
در مصنفی زير قوله تعالی گفته فَاَمْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَاَيْدِيكُمْ ظاهر آیت احتیاج وجه و پديدن است الا آنچه شاق باشد مانند تحت لحیه
خفیفه و از سیاق آیت فهم کرده میشود که مسح پديدن تا مر فقیهین باید زير که در کلام عرب چون یکجا تعیین قیود کردند در جای دیگر بران اعتماد کرده میشود
و جمعی از حديث عمار و ابن عباس پی برده اند که تا کوع کفایت میکند و ظاهر اول است انتهی گویم برن مسیب و این سیرین سه ضربه گویند یک ضربه
برای ر و یک ضربه برای کفین و یک ضربه برای ذراعین شیخ در ترجمه گفته کلام درین مقام در شرح زیاده برین واقع شده چنانکه ظاهر شده
که قول بضرترین ارجح و اقوی است و الله اعلم انتهی گویم مراد بشرح لمعات است و بر کلام که در آن است اطلاع دست بهم نداده تا در آن بحث
میرفت اما آنچه شیخ در شرح سفر السعادت ذکر کرده جوابش در شرح فارسی مختصر شوکانی بمسطغفارش کرده ایم و از آن ثابت شده که اما
در هر دو جانب واقع اند چنانکه در کتاب هم یاد ما اصح و اقوی نزد اهل حديث روايت بلکه در این همان ضربه واحده است و الله اعلم و فی روايت
للبخاری و در روايت بخاری است از حديث عمار و ضرب بکفیه الارض و نفع فیهما ثم مسح بهما وجهه و کفیه و زد
بهر دو دست خود زمین را و مید در هر دو کف دست پشتر مسح کرد زهر دو دست روی خود را و هر دو کف دست را با این طریق که مسح کرد پشت دست
راست را بدست چپ و پشت دست چپ را بدست راست و در بعضی روایات بود آمده بتقدیم وجه بر کفیه و بکس نیز آمده و در بعضی ثم آمده بتقدیم کفیه
و ازینجا معلوم شد که ترتیب در تیمم نیست قاله الشیخ فی الترجمة و این روایت مخالف روایت اول است یکی در ترتیب دوم زیادت نفع و نفع تراب
مذوب است و گفته اند مذوب نیست و این تیمم وارد است در کفایت تیمم موجب فاقاد آب را و قیاس کرده اند بر وی حائض و نفسا و خلا
کرده اند در آن ابن عمر و ابن مسعود و اما اینکه تراب را فح جنابت است یا نه پس بیانش در حديث ابو هریره می آید **عنه** ابن عمر وی
عبدالله بن عمر بن خطاب القرشی العدوی است اسلام آورد با پدر بکه و وی مخیر بود و حاضر نشد بر او در حضور وی با جدا اختلاف است
و صحیح آنست که اول مشاهد وی خندق است و بود از اهل درع و علم و زهد شدید التحری و الاعتیاط سیمون بن مهران گویند دیدیم هر چه گار
از این عمر و نه عالم تر از این عباس گفت نافع نمرد این عمر تا آنکه آزاد کرد هر کس را زیاده ولادت وی یک سال پیش از وی است و وفاتش در سن
هفتاد و سه بعد قتل ابن الزبیر بیست ماه یا شش ماه و وصیت کرده بود که مدفون شود در جبل لیکن بسبب حجاج صورت نه بست ناچار در فوی کوه
بمقبره مهاجرین بخاک سپردن خلقی کثیر از وی را وی است **مصنفی** فقال لی بسیار ذکر کرده رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم التيمم ضربتان ضربة للوجه و ضربة للیدین الی المی فقین فرموتیمم دو ضربه است یک ضربه برای ر و یک
ضربه برای هر دو دست تا آنچه و با این فته اند اکثر علما و ابو حنیفه و مالک شافعی و غیر هم و دلیل ایشان همین حديث است و نیز حديث عمار بن
که مسح کردند صحابه برای نماز فجر و بودند ایشان با رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس زدند بکفهای خود و صعيد را پشتر مسح کردند بر او خود مسحوا

پستر باز زد بگفتای خود صعيد را بار دیگر پس مسح کرد و دستهای خود تمام تا منکب آب استیخ فرسح تا ابط گفته این بحسب آن بود که در استیخ
 ذکر مرفقین نیست پس گمان بردند که دست نام تمام عضو است از کف تا ابط انتهى و شیخ ابن امام گفته که حکم حدیث ضربتین را تصحیح کرده و گفته که
 صحیح الاستناد است و لم یختر جابه انتهى گویم مصنف در فتح الباری گفته که اتیان بخاری عنوان را بلفظ حرم که باب التیمم للوجه و الکفین با شهرت خلاف از
 جهت قوت دلیل اوست زیرا که احادیث وارده در صفت تیمم صحیح نشده از آن جز حدیث ابی جهم و عمار و ما عدی این هر دو ضعیف است یا مختلف در رفع
 و وقف و راجح عدم رفع است و اما حدیث ابی جهم پس وارد بلفظ یدین است مجمل و اما حدیث عمار پس بلفظ کفین است در صحیحین و بلفظ مرفقین است
 در سنن و در روایتی تا نصف ذراع و در روایتی تا ابط آمده و درین دو روایت مقال است شافعی و غیره گفته اند که اگر این واقع شده است از آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم پس هر تیمم که صحیح و ثابت شده است از آنحضرت بعد از آن پس این ناسخ اوست و اگر بغیر امر آنحضرت واقع شده است پس حجت
 در چیزی است که بدان امر کرده اند در آنکه از خود کردند و مؤید روایت صحیحین است در اقتصار بر وجه و کفین اینک عمار فتوی میداد بان بعد از آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و راوی حدیث اعراف است بحدیث از غیر خود لایسا صحابی مجتهد و جواب نووی در شرح مسلم که مقصود بیان مجرد صورت ضربت
 برای تعلیم نه جمیع آنچه حاصل شود بوی تیمم متعقب است بآنکه سیاق قصد دلالت دارد بر آنکه مراد جمیع است چه ظاهر از قول آنحضرت اما کیفیک
 بیان جمیع چیزی است که کفایت کند و استدلال بر اشتراط مسح تمام مرفقین بقیاس بر وضو فاسد است چه این قیاس است بمقابلت آنکه دل است
 بر مسح کفین با آنکه قائل بحدیم نیز قیاس دارد معارض این قیاس مع آن قیاس است بر حدس سرقه انتهى کلامه رواه الدارقطني فی سننه تعقیب
 روایت و قفیه یحیی القطان و بیهم و غیره و هو الصواب و رجاله کلمه ثقات انتهى و کذا گفت مصنف و صحیح الامتة و قفیه علی ابن عمر
 و گفته اند که از کلام اوست و اجتهاد در ادراک مسرحت است و بعضی گفته اند موقوف است بر این عمر قولاً و فعلاً و روایت کرده اند از احکام و بهیقی مرفوعاً
 و در سناوش علی بن ضبیان است و دارقطنی گفته توثیق کرده است او را یحیی القطان و غیره و مصنف گفته تضعیف کرده اند او را غیر واحد و روایت
 بطریق که در همه آن مقال است ضعف این معین و غیره و در سبب گفته در معنی او چند روایات است همه غیر صحیح بلکه موقوف است یا ضعیف فالعده قد
 عمار و بجزم البخاری فی صحیح فقال باب التیمم للوجه و الکفین انتهى گویم احادیث درین باب مختلف آمده در بعضی ضربتین و در بعضی ضربه واحد و در
 بعضی مطلق ضرب و در بعضی کفین و در بعضی یدین الی المرفقین و در بعضی یدین مطلق اما اهل معرفت بحديث بجا اند در ترجیح ضربه واحد و مسح کفین
 و مقال دارند در احادیث مخالف آن و هو الراجح و یکین گفته اند که اخذ با حدیث ضربتین و مرفقین اخذ است باعتبار عمل است با حدیث طرفین
 از جهت اشغال ضربتین بر ضربه و مسح ذراعین تا مرفقین بر مسح تا کفین دون العکس و الله اعلم و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم الصعيد وضوء المسلم خاك پاک کننده مسلمان است تصعید یعنی خاک آید و بعضی گفته اند
 یعنی روی زمین است در مصنف گفته صعيد در لغت تراب را گویند و آنچه درین بغیر تحمل ادراک میکند عدم اطلاق صعيد است بر زرنج و نوره و سحابة
 خذف و نفع و حجر و لقیب طاهر را گویند پس شرط پیدا شد قصد وجود تراب یا رمل و طهارت آن انتهى و ان لم یجد الماء عشر سنین
 اگر چه نیاید آب را فرضاً تا ده سال درینجا سهالنه و تا کید است در طهرویت خاک و تشبیه بر آنکه خاک خلف مطلق است مرآب را چنانکه مذهب حنفیه است
 نه ضروری مثل وضوی معذور چنانکه مذهب شافعی است در مصنفی گفته اختلاف کرده اند که تیمم طهارت ضروری است یا طهارت مطلقاً نزدیک
 فقیه نزاع لفظی است زیرا که ضروری است بمعنی آنکه مشروعیت آن نزدیک فقهاء است و طهارت مطلقه است بمعنی آنکه مؤثر است در آیات
 صلوة و غیر آن بشرح مستانف پس غامل بتیمم مطیع تر نیست از متوضی بلکه هر یکی در مظان خود مطیع است پس تقریباتی که بر ضرورت تیمم کرده اند

با سبب محل بخت است مانند لا یتیم لفرض قبل وقت فعله و یتیم کمال فرض و یتیمی استیاء الصلوة لرفع الحدیث انتهى فاذا وجد الماء پس چون با بآب را در تصفی گفته ما در عرف اطلاق کرده میشود بر مای مطلق و اگر موی عبد خود را گوید اصل الی ما بمای مطلق متمثل می شود نه مقید مانند مای وزد پس در مطلق و مقید سخن افتاد و شایان گفتند هر مایع علیه اسم الماد الباقیه و المتغیر مستغنی عنه که عرفان تغییر از بیع اطلاق اسم الماد نیست مطلق بخلات المتغیر الیه الذی لا ینسخ اطلاق الاسم بخلات المتغیر بمثل مکث و طین و طحلب و حنفیان گفتند هر الباقی علی اوصاف خلقیه ممان السماء و العیون و الالباب و البحار و الغدران و ان انت بطل الملکث او تغیر مما لا ینفک عنه کالتراب و اوراق الاشجار لا مانع علی غیره و غم اختانوا فی تفسیر الغلبه فقیل غلبه الاجزاء بحیث لا یسبل و قبل اختلاف اللون و الاما عخصر من شجر او ثم قول اول مشی است بر جاده تتبع لغت و تا ممکن باشد آنرا نتوان گذاشت پس اگر مای مطلق نیا بد لازم آید عدول یتیم اگرچه نمید یالین موجود باشد بنص قرآن زیرا که نمید ما نیست بمعنی که تقریر کردیم انتهى فلیتق الله پس چون با بآب را پس باید که بر سر از خدا یعنی وضو کند و اقتضای بر یتیم بعد وجدان آب نمای چنانکه گفته اند آب آمد یتیم بقیات و لیست با بضم یا و کسر میم ضارح است از مساس معنی مسح ذکره الطیبی و مراد اینجا وضوست بشیئته و باید که رساند و صرف کتد آب را بشو و خود را یعنی اندام خود و در روایتی زیاده کرده فان ذلک خیر یعنی بدینستیکه آب نیکوست و اصل است در تطهیر و مراد آن نیست که نزد وجود آب وضو و یتیم هر دو جایز است و لیکن وضو اولی و افضل است بلکه وضو جایز است و یتیم اصلاً جایز نه و لفظ خیر باین معنی که اینجا است نیز می آید چنانکه در قول تعالی اصحاب الجنة یؤتیهم خیراً مستقراً و احسن موقیلاً و در سبب السلام گفته تسک کرده اند بقبول می و لم یسه بشره بر آنکه تراب رافع حدیث نیست و مراد مساس شوره از جنابت است زیرا که باقی است بروی و مباح نگردد تراب او را مگر نماز لا غیر و چون فارغ شد از نماز و مگر بروی حکم جنابت و لهذا گفته اند که لا بد است برای هر نماز از یتیم و استدلال کرده اند بحديث عمر و قول آنحضرت صلی الله علیه آله و سلم که نماز گذاردن با باران خود و توجنب هستی و قول صحابه که عمر نماز گذارد با ایشان و او جنب بود پس مقرر داشت آنحضرت ایشان را بر تسمیه آنها عمر و راجب و بعضی گفته اند که حکم تراب حکم آب است در رفع جنابت و نماز گذاردن خاک چند آنکه خواهد و چون آب یا بد واجب نشود بروی مساس آن مگر برای نماز آینه و استدلال کرده اند باینکه حق تعالی خاک را بل آب گردانیده پس حکم وی حکم آب باشد و آنحضرت او را لهو نام کرده وضو نام نهاده چنانکه گذشت و حق این است که یتیم قائم مقام آب است و رافع جنابت بر رفع موقن تا وقت وجدان آب اما قیام وی مقام آب پس باین جهت که حق تعالی او را عوض از آب گردانیده عند عدم الماد و هل قیام او است مقام وی در جمیع احکام پس بیرون زود ازان مگر دلیل و لا ینکحون آب یا بغسل کند پس بجهت تسمیه نمودن آنحضرت عمر و راجب و بجهت قول می اذ وجد الماء فلیتق الله و همین است بلکه امر با سبب آب لیبی است که مقدم است بر وجدان ما زیر که مساس آب با سبب وجوب غسل و وضو معلوم است از کتاب و سنت انتهى دو اة البزار و صححه ابن القطان کلام بر ضبط لفظ و تعریف حالین هر دو بزرگ گذشت و لکن صوب الدارقطني ارساله گفت دارقطنی در صلح ارساله اصح و اقرب عن ابی ذر الغفاری بزال سحبه مفتوحه و انام وی جذب است بضم جیم و سکون نون و ضم وال و فتح وی نیز بن جناده بضم جیم و تخفیف نون و بعد الف مال عمل ابو ذر از اعیان صحابه و زیاد ایشان است و از مهاجرین و اول کسی است که پیش آمد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم تحیه اسلام و مسلمان قدیم است در که مسلمان شد و بود خامس در اسلام و برگشت بسوی قوم خود تا آنکه قدم آورد در مدینه بعد از مدینه و ساکن شد بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بینه و عمر و آنجا رسید سی و سه در خلافت عثمان رضی الله عنه و نماز گذارد و بروی ابن مسعود و تجدید میکرد پیش از بیعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت کرد از وی غلقی کثیر از صحابه و تابعین بطریق ما نند حدیث ابو هریره

ولفظه في ابن سبت كه قال ابو ذر اجتريت المدينة فامرني رسول الله صلى الله عليه وسلم بانهل فقلت فيها فاتيته رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقلت بلك ابو ذر فقال ما حالك قال كنت تعرض للجحابة وليس قربي ما قال الصعيد ظهور لمن لم يحج المار ولو عشرين سنين وصححه
وتصحيحه كرو حديث ابى ذر رتندى والحاكم ايضا وكفت مصنف در فتح الباري انه صحح ابن حبان والدارقطني وعنه ابى سعيد
بن الخدرى رضي الله عنه قال خرج رجلان في سفر فخصت الصلوة فقلت بيرون آمدند و مرد در سفرى پس در آمد
وقت نماز وليس معهما ماء فتيقما صعيدا طيبا ونبود با ایشان آب پس قصد کردند خاک پاک را يعنى تيمم نمودند پس بگزارند
نماز را شروجه والماء في الوقت يسترايقند آب را در وقت نماز يعنى وقت نماز باقى بود كه آب يافتند فاعاد احدها الصلوة والوضوء
پس باز گردانيد كى از ان دو مرد نماز و وضوء او در روايتى بحاجى والوضوء بوضوء آمده و شتميه وى با عاده بطريق تظليل است والا نبود كه منكر كرده باشد
يا تيمم را وضوء نام كرده چنانكه گذشت و لم يعيد الاخر باز نگردانيد ديگرى نماز و وضوء خود را و از اينجا معلوم شد كه اجتهاد در عصر آنحضرت صلى الله
عليه وسلم هم جائز بود شرا تيار رسول الله پسر آمدند آن هر دو نزد رسول خدا صلى الله عليه وسلم فذكر اذ لك بين بيان کردند
ابن قصه را فقال للذي لم يعيد الاخر اصبت الشبهة پس فرمود مرا آنکس را كه باز نگردانيد نماز را يا فتى تو طريقه مسلك را در دين كه
بر تقدير نيافتن آب تيمم كردى و چون يافتى آب را عاده نكردى حكم شريعت بهين است و اجزاتك صلاتك و بس است ترا نمازى كه كردى
زيرا كه اين نماز در وقت خود واقع شد و آب مفقود بود پس واجب تر است و در اينجا دليل است بر آنكه واجب نيست اعاده نماز بر كسيكه
گذارد است اثر آب در وقت بعد فراغ از نماز و ميم است مذهب ابو حنيفه و شافعى و رفته اند بسيارى از علماء بسوى و وجوب اعاده وقت
بسبب اطلاق قول وى فاذا وجد الماء فليمتق الله و لقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا و خطاب متوجه است بابقاى وقت
و ممكن است تا وى در وقت و جز آب و اده اند كه حديث اذا وجد الماء مطلق است در كسيكه يافت آب را بعد وقت و كسيكه يافت آنرا قبل خروج وقت
و در حال نماز و بعد آن و اين صحيح مقيد است در وقت پس محمول شود مطلق بر مقيد چه حديث ابى سعيد مدكسى است كه نيافت آب را در وقت و نيز
در وى تعرض با عاده وضوء نكرده بلكه اساس بشره ذكر كرده و اما آيت پس بعد فعل صلوة خطاب را توجه بسوى فاعل وى باقى نمانده و كيهن
كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم غير معيد را فرمود و اجزاتك صلواتك و اجزاتك عبارات است از بودن فعل مسقط و وجوب اعاده عبادت و سبيل
گفته و الحق انه قد اجزاه و قال للاخر و فرمود ديگرى را آنكه وضوء و باز گرداننده بود نماز را لك الاجر مرتين مرتراست اجر
و ثواب عمل و باره يكبار با وى فرض تيمم بجهت عذر و باره ديگر بگذارون نماز نقل نزول و ال عذر رواه ابوداؤد و الذارمى و ابى حنبل
والتشائي نحوه بكنه اسناد و فى مختصر السنن للمندري انه اخرجه النسائى مسندا و مرسله انتهى و رواه الدارقطنى موصولا و ابن المبارك مرسله
و كفت ابوداؤد و هم نسائى كه مرسل است از عطابن يسار كه از تابعين است باسقاط ابى سعيد و كفت ابوداؤد ذكر ابى سعيد درين حديث
محموظ نيست و حاكم تصحيح كرد اتصال او را بر شرط شيخين و مصنف گفته اين روايت را ابن السكّن در صحيح خود آورده و او را شاهدى است از حديث
ابن عباس و اه اسحق فى مسنده و لفظه وى ابن سبت انه صلى الله عليه وسلم بال ثم تيمم فقيل له ان المار قريب منك قال فعلى بال البغلة انتهى
و در اينجا دليل است بر آنكه بركات فاني يك لحظه هم اعتماد نبايد كرد ايندم كه زنده ايم نيز ايمم كه دم ديگر دريايم يا خيره و نعم ما قيل شعر
پر تو عشر چرغى است كه در غم وجود و به بنسيم مژه بر هم زدنى خاموش است و عن ابن عباس رضي الله عنه فى قوله عن
و جعل روايت است از ابن عباس در تفسير قول خداى غالب بزرگ از كنتم مرضى اگر باشيد شما بيمار در مصفى گفته متعلق است

ما قبل یعنی چون اراده نماز کنید و از وضو و غسل مانعی پیدا شود و شرط صحت نماز تیمم است و مرضی جمع مریض است مثل جمیع و جرحی و مریض در عرف کسی است که مرضی که در عرف ازان حسابی بر او نماند داشته باشد مثل خدشه و بشره و الشقاق رجل و مانند آن و مریض را بجز اینقدر تشخص نمیکنند و از اقتضای آیت معلوم میگردد که وجه ترخیص در حق مرضی ضرر است و این را صاحب لغت می فهمد مخصوص تیمم نیست پس در حد ضرر بحث افتاد شافعیان گفتند مرضی بخلاف سعه من استعماله علی منفعة العضو و کذا بطور البر و الشین الفاحش فی عضو ظاهر و تحقیقان گفته تیمم المریض اذا خان شدة المرض و بطور البر استعماله کالمجموم و ذی الجذری و ظاهر آنست که ضرر نیز حواله بر عرف است او علی سفر سفری که در قصر صلوة و اقطاع موم مقبر است آیا در تیمم شرط است یا نه در تصنیف گفته ظاهر از احادیث و آثار آنست که ذکر سفر تصور و تقریب ذهن است بعد از وجدان ما را چنانکه ذکر سفر در مسئله رهن و مقتضای آیت نیز همان است زیرا که فم تجرد و ما را اشعار است با ننگه مدار حکم عدم وجدان آب است آیا در بلاد و خارج آن برابر است فقها مختلف شدند بنا بر آنکه عدم وجدان در بلد نادر الوقوع است فقیر گوید و این فرق نزدیک است معان فکر موقوف است زیرا که علت ترخیص تیمم عدم وجدان ما را با سفر است یا عدم وجدان ما را فقط و عدم وجدان ما را با بودن خارج بلد امری است که علت آن از عرف و سنت مفهوم نمی شود و چون لازم شد که علت عدم وجدان ما را باشد ندرت وقوع و کثرت وقوع فرق نمی دهد چنانکه چون علت بر با تحقق شدن بیخ گندم با جوسب بوجهی که گندم را زیاده از جو بگیرد و آن از حوادث قلیل الوقوع است یا بوجهی که جو زیاده شد و آن از حوادث کثیر الوقوع است با هم فرق نمیکند و همچنین چون مقرر شد که سفر علت قصر و افاط است حوادث قلیل الوقوع مثل سیر یک میل در وقت شب در محله در غایت رفاهیت مانع علت است پس چون علت چیزی ثابت شد حکم بر آن دائر باشد چنان در وجه کثیر حکم یافته شود یا نه آری ندرت وقوع را در غیر است علت و اسباب نزدیک شایع اثری است همانا محلی عدم قضای تیممی که در بلد تیمم کرده باشد از همین سبب اختیار کرده است خلافاً للمنهاج انتهى قال

گفت ابن عباس در تفسیر آیه مذکوره اذا کان بالرجل الجراحة فی سبیل الله هرگاه باشد بر جراحتی در ریشی در راه خدا یعنی جهاد و القروح جمع قرح یعنی بشویرانکه در بدن مانند جذری و غیره پدید می شود و جنب فیناف ان یموت ان اغتسل تیمم پس جنب گردد آن مرد ترسد از این که بیدار گردد غسل کند پس آن مرد تیمم کند و غسل نکند و در اینجا دلیل است بر شریعت تیمم در حق جنب اگر ترسد موت را و اگر ترسد مگر از ضرر پس آیت یعنی قول وی ان کنتم مرضی دال است بر اباحت تیمم برابر است که ترسد از تلف یا از آنچه کمتر از موت و تنصیح در کلام ابن عباس بر جرحت قروح مجرد مثال است و رنه حال هر مرض همین است و بیکم که ابن عباس این دو چیز را سبب امر خاص کرده باشد و همچنین بودن آن در راه خدا مثال محض است و رنه اگر از سقطت باشد نیز همین حکم دارد و چون این برای مثال باشد جواز تیمم برای خوف ضرر باقی نماند مگر آنکه قول وی ان یموت دلالت دارد بر آنکه جواز تیمم مگر برای مخافت موت و هو قول احمد و یکی از دو قول شافعی است و مالک شافعی در قولی و حنفیه جواز تیمم را بنا بر خشیت ضرر گفته اند زیرا که آیت مطلق است و داوود با باحت وی رفته از برای مرض الرجوع خوف ضرر نباشد و هو ظاهر الآیه رواه الدارقانی موقوفاً علی ابن عباس رضی الله عنه و دفعه الی النبی صلی الله علیه وسلم السبزار و ابن خزیمه و الحاکم البیهقی و صحیح ابن خزیمه و الحاکم و گفت ابو زرعه و ابو حاتم خطا علی بن عاصم و گفته نزار لا یعلم رفعه عن عطاء بن النقات الامیر و گفت ابن سعین می شنیده است از عطاء بعد از احتلاط و درین وقت رفع وی تمام نیست و حسن عیلة بن ابی طالب علیه السلام و کرم الله وجهه فی الجنة قال انی بت احدی زندی بتشدید تخمیه تنذیه زندی مفصل طرف ذراع است و کف یعنی گفت علی شکست یکی باز و بند دست من فسالت پس پرسیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را از حکم آن فامر لی

آن مسیح علی الجاثلیق پس مرودم که مسح کنم بر جبهه و جبهه چیزی است که جبر کنند بدان استخوان شکسته را و همچنین او بروی در تصنیف
گفته این آیت یعنی ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یشرید لیکفرکم و لیستم نعمته علیکم اول است
در مسح بر جاثلیق و عصاب و در وانی که بر شقوق بر جل بالرومانند آن و اسقاط شرط طهارت عند العصب و در حکم سلس البول انقلاب التمسح
والله اعلم انتهى رواه ابن ماجه بسند و آیه روایت کرد این را ابن ماجه و هم دارقطنی بسندی که واهی است زیرا که از حدیث عمرو بن قانده
و وی کذاب است و بیعتی و دارقطنی آنرا بدو طریق دیگر روایت کرده اند که واهی تر اند از روایت اول گفت شافعی در آنم و مختصر که اگر کسی شخم
استنا و اورا بصی قائل میشد بآن و گفت امام احمد این حدیث باطل است و انکار کرد آنرا یحیی بن سعید گفت بیعتی ثابت نمی شود درین باب
از آنحضرت صلی الله علیه و سلم چیزی و گفت نووی اتفاق کرده اند حفاظ بر ضعف این حدیث و درین معنی حدیثهای دیگر نیز هست لیکن هیچ یک
ثابت نه و گفت بیعتی اصح چیزی که درین باب ثابت است حدیث جابر است که خواهد آمد جسد آب کسر چرم تشدید ال عمل منسوب است بر مصدر
ای بدضعفه جدا و بد معنی تحقیق است کما فی القاموس پس مراد آنست که حقیق ضعیف تحقیقا یعنی سندی این حدیث صحیح است در فتنه اند
احمد و جمهور باینکه تیمم بعد از نماز است و از شافعی در یک قول عدم جواز تیمم خوف ضرر روایت کرده اند شوکانی گفت نمیدانم که این روایت از کجا
زیرا که قول وی تعالی انکم منتم مکرکضی الیه مؤید این حدیث است و همچنین حدیث عمرو بن العاص وقتی که فرستاد او را رسول خدا صلی الله
علیه و سلم در غزوه ذات السلاسل و محکم شد وی در شب سرد و تیمم نمود و نماز گذارد با اصحاب خود و هر گاه که آمدند نزد رسول خدا و ذکر کردند این
قصه را فرمود ای عمرو نماز گذاردی با اصحاب خود و حال آنکه توجنب بودی گفت قول حق تعالی را یاد کردم و لا تقنطوا انفسکم ان
الله کان بکفرکم حیما و تیمم نمودم و نماز گذاردم پس خنده کرد و هیچ نفر مسود رواه احمد و دارقطنی و ابن حبان الحاکم و اخرجه البخاری تعلیقا
انتهی در حجه الله البالغه گفته و همین است حکم کسی که استعمال آب بروی متعذر باشد گویا وی عادم آب است پس هر که آب در زیر چاه بیند
و بوجهی از وجوه و ضو از آن آب نتواند کرد حکم عادم آب دارد و همچنین است حکم خوف طریق و همین است حال کسی که محتاج است بشرب که او نیز حکم
عادم آب دارد و نسبت وضو و آنکه گفته اند قوت نماز با استعمال آب و ادراک آن تیمم سبب از اسباب تیمم است و دلیل بر آن یافته نشد بلکه استعمال آب
بروی واجب است زیرا که تراخی او در تادیبه صلوة تا اینوقت اگر بعد از آن است که برای تاخیر سفوح است مثل نوم و سهو و جز آن پس واجب است
او تعالی مگر او کردن نماز در همین وقت اگر تراخی بی عذر است یعنی اگر وضو میکند وقت نماز از دست وی میرود پس لازم بروی وضو است و آنم است
بالمعصیه و آنچه گفته اند که طلب کند آب را تا این مقدار و مسافات محدوده پس قائم نیست بر آن جمعی نیزه بلکه از باب تخریجات است انتهی و کلام
درین مسئله پیشتر هم گذشته است **و عن جابر بن عبد الله الانصاری رضي الله عنه في الرجل الذي شحح وقصره مرو**
که جراحت رسید بسرا و از سنگ و آن این است که گفت جابر بر آدمیم ما در سفری پس رسیدم مروی را از رفیقان با سنگی پس جراحت کرو آن سنگ
در سر آن مرد پس محکم شد وی و پرسید یا ران خود را آیا می یابید برای من خصی در تیمم گفتند نمی یابیم برای تو رخصت و حال آنکه تو قدرت دار
بر آب پس غسل کرد آن مرد و مرد پس هر گاه که قدم آوردیم بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم خبر کرده شد آنحضرت را باین واقعه فرمود که شستن او را
ایشان را خدای تعالی چه سوال نکرده و طهارا وقتی که ندانستند حکم مسئله پس جزین نیست که شفا و عی یعنی عجز و ناوانی و نافعیدگی پرسیدند
انما کان یلغیة ان تیمم و یعصب علی جرحه خرقة جزین نیست که پس بعد از آنکه تیمم میکرد و عجز است بر جراحت خود
جامه پاره را شمر میسوم علیها و یفضل ساثر حدها پشتر مسح میکرد بر آن خرقة و می شست باقی اندام خود را و درین حدیث دلیل است

بر جمع کردن میان تیمم و مسح و غسل یعنی شستن باقی بدن و این شکل است پس گفته اند که محمول است بر ائمه اعضاء و مضموم و مخرج بود و اساس آن
باب متعذر شدن غسل و مسح و آب را بر بقیه بدن خود و اما شوی پس در سر بود و واجب در آن غسل است لیکن متعذر شد
بسبب شیء و واجب عصب او بود و مسح نمودن بر آن ولیکن مصنف در تلخیص گفته که در روایت عطا از ابن عباس ذکر تیمم نیامده است پس مصنف حد
جابر را بهنجی سوق کرده که دلالت میکند بر آنکه قول می انما کان بکفین غیر فرغ است و جزین نیست که چون مصنف این حدیث را مختصر کرد عبادت
که دال بود بر عدم رفع وی فوت شد و آن عبارت همان است که گذشت یعنی گفت جابر بر امیر مومنان سرفری تا آخر قعه رواه ابو داؤد
بمسند فیه ضعف زیرا که متفرد است بدان زبیر بن خریق بضم خای سحره و رای مفتوحه و مثلاً تحت پیساکنه و قان گفت واقظنی لیس بالقول
و گفت ذمی ان صدوق و قد صحیح این اسکن و خلاص کرد او از اعی در روایت نمود آنرا از عطا از ابن عباس و هو الصواب گفت مصنف در تلخیص در روایت
کرده است آنرا ابو داؤد نیز حدیث او زاعی و گفت رسیدار از عطا از ابن عباس و رواه الحاكم من حدیث یسیر بن بکر عن الاوزاعی و گفت واقظنی
اختلاف کرده اند و در آن بر او زاعی و صواب این است که او زاعی مرسل کرد آنرا از عطا گفتیم این روایت ابن ماجه است و گفت ابو زرعه و ابوجاه
نشدیده است آنرا او زاعی از عطا بلکه شنیده است از اسمعیل بن مسلم از عطا بیان کرده است این را ابن ابی العشرین در روایت خود از او زاعی
و نقل کرد ابن اسکن از ابی داؤد که حدیث زبیر بن خریق اصح است از حدیث او زاعی گفت و این مثل چیزی است که وارد شده است در مسیح و چیزی
و واقع نشد در روایت عطا از ابن عباس فرقی تیمم پس ثابت شد که زبیر بن خریق متفرد است بسباق وی تنبیه کرده است بر ابن القطان
ولیکن روایت کرده اند ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم از حدیث ولید بن عبد الله بن ابی رباح عن عمه عطاء بن ابی رباح عن ابن عباس که جنب شد
مروی پس امر کرده شد بغسل پس مرد پس ذکر کرده شد بانحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود چه شد ایشان را گفتند او را بکشد ایشان را خدا
سه بار فرمود این کلمه را تحقیق گردانیده است خدای تعالی سعید یا تیمم را ظهور و ولید بن عبد الله را واقظنی ضعیف گفته و تقویت کرد او را سبکه
تصحیح این حدیث او نموده و او را شاهدی ضعیف است از روایت عطیه از ابی سعید خدری رواه الدارقطنی و نیز در روایت عطا ذکر مسح بر چیزی
نیامده پس این حدیث از افراد زبیر بن خریق باشد انتهى و فیه و درین حدیث اختلاف است علی راویه بر او ای او که عطی است
چازوی زبیر بن خریق از جابر روایت کرده و او زاعی آنرا بلائها از عطا از ابن عباس آورده و اختلاف در روایت عطا واقع شده که آیا از جابر
یا از ابن عباس و در یکی از دو روایت است آنچه در روایت دیگر نیست کما عرفت ما تقدم و این حدیث و حدیث علی متعارضند بر وجهی
بر جابری آب و در وی خلاف است میان علما بعضی گویند مسح کند بنا بر این هر دو حدیث اگر چه ضعیف اند ولیکن عصب یکدیگر اند قیاس مسح بر
خفین بر عامه و این قیاس مقوی نص است و سبل گفته و هو الظاهر و عمر بن عباس رضي الله عنه قال من السنة الاصل
الرجل بالتيمم الا صلوة واحداً گفت از سنت است اینکه نماز کند و مرد بلکه زن نیز بیک تیمم مگر بیک نماز شتر تیمم للصلاة
الاخرى باز تیمم کند برای نماز دیگر متبادر از لفظ سن سنة است که مراد سنت آنحضرت باشد پس این حدیث در حکم فرغ خواهد بود و محتمل که مراد
طریقه مسکونه فی الدین مشروع و مسلمین باشد و در حدیث دلالت است بر اینکه بیک تیمم برای دو نماز کافی نیست چنانکه ذهب شافعی است زیرا که
تزدوی واجب است تیمم برای هر فریضه و مذموب ابو صیفه و اصحاب او حسن بن صالح است که هر قدر نماز تا که خواهد بیک تیمم بگذارد و همچو وضو بنا بر
عموم اخبار و قیاس فالنظر بر نوافل و جواب از طرف شافعیه این است که وضو رافع حدیث است و حکم نوافل بر تخفیف است چنانچه بر احوط ماند آن گذارد
میشوند و عموم مخصوص است با آنچه ذکر کردیم و ابو ثور گفته که بیک تیمم دو فریضه تیمم رواست زیرا که جمع هر دو را همچو یکی میکرد و اندر جواب آمده اند

که این معنی معتبر نیست زیرا که اعتبار بخایر هر دو فریضه است در ذات نه در وقت اما حافظ شوکانی گفته که سباج میشود تیمم آنچه سباج میشود بوضو و غسل
 بلی کسی که آب نیابد یا بترسد ضرر از استعمال آب و نمی شکند تیمم بفرغ از نماز و باشتغال بغير نماز و نه بخروج وقت علی ما هو الحق و خلاص درین سئله
 معروف است و در حجة الله البالغة گفته تیمم خلیفه وضو و غسل است پس آنچه متوضی با وضوی خود و مستقل با غسل خود می بایست که مثل گذاردن نماز
 و غیره آن همه تیمم را هم جائز است پس میتواند که بیک تیمم چند فریضه بگذارد زیرا که حدیثی صحیح درین باب که برای هر فریضه تیمم جدید واجب است یا فریضه
 انتهی رواه الدارقطني و البیهقي باسناده ضعیف جدا روایت کرد این حدیث را دارقطنی بسندی بسیار ضعیف زیر کبر روایت
 حسن بن عماره است و او ضعیف است و درین باب است از علی کرم الله وجهه و ابن عمر رضی الله عندهما و بعضی فان و اثر ابن عمر واضح است
 مگر بوقوت و مرسل است پس قائم نشود بدان حجت اصل اینست که او تعالی تر از ابی القاسم مقام آب گردانیده معلوم است که واجب نیست وضو آب مگر از
 حدت قائم مثله و باین رفته است جماعتی از اهل حدیث و غیر هم و مؤلار تقوم و میلا و چون تیمم مثل وضو آمد نواقض و سبب نیز همان
 نواقض وضو باشد چنانکه شوکانی رحمه الله گفته که هر که نواقض تیمم غیر نواقض وضو ثابت کرده پس آن مقبول نیست که دلیل ما نیاقتیم
 و لیلی که حجت باین قائم تواند شد پس واجب اقتضاست بر نواقض وضو است

باب الحيض

حيض یعنی سیلان است میگویند حاض الوادی چون سیلان کرد آب وی و حوض نیز از دست و در شرع عبارات است از خونی که از رحم
 زن بر آید بی علت و ولادت و آنچه بجلت بر آید آنرا استحاضه گویند و آنچه بعد ولادت رود آنرا نفاس گویند و حیض یعنی حیض آید و حیض بکسر حاء
 که بر آن زن باشد و بفتح کبیر حیض آمدن و حکمت در پیدا کردن حیض تربیت اولاد است ازین جهت است که حامل حیض نمی آرد و آنچه فاضل می ماند
 از غذای که در بیرون می آید آن خون نفاس است بجز آن خون را که ماده حیض بود خون میگرداند و این سبب کم است که مریضه حیض آرد و حاکم و غیر او
 از ابن عباس آورده اند که ابتدای حیض بر حوا بود بعد از بیو از جنم و در حدیث دیگر آمده که این چیزی است که نوشته است آنرا پروردگار بر زمین
 آدم و نیز آورده که مردان و زنان بنی اسرائیل در مسجد جمع میشدند و نماز میکردند و مختلفی گشتند پس فرستاد خدای تعالی بر زنان ایشان حیض
 و منع کرد ایشان را از در آمدن درون مسجد و در تطبیق این دو روایت گفته اند که بنات آدم منافات بانسای بنی اسرائیل ندارد و بنات آدم
 بی واسطه از نیست و الله اعلم **وعن عائشة رضي الله عنها ان فاطمة بنت ابي حبيش بدت بيستيك فاطمة بنت ابي حبيش**
 وضبط وی در اول باب نواقض گذشت کانت تستحيض بود که بسیار استحاضه میکرد و آن خونی است که روان میشود و از فرج
 زن در غیر بیگام وی پس آمد فاطمة زود آنحضرت و گفت من نمی هستم که استحاضه میکنم پس پاک نمی شوم آیا ترک کنم نماز را فقال لها پس فرمود او را
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ان دم الحيض دم اسود يعرف بربستيك خون حیض خون سیاه می باشد و شناخته
 میشود و یا می شناسند آنرا از زنان فاذا كان ذلك بكسكاف فامسك عن الصلوة پس هر گاه که باشد این خون حیض نگاه دار خود را
 از نماز فاذا كان الاخر فرق ضعی و ضعی پس هر گاه که باشد خون دیگر یعنی جز سیاه پس وضو کن و نماز گذار چنانکه حکم معذوران
 و درین حدیث رد مستحاضه است بسوی صفت دم که اگر سیاه است حیض است والا استحاضه است و قد قال الشافعي في حق المبتدأة و در نواقض
 گذشت که فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم که این رگ است پس چون پیش آید حیض تو ترک کن نماز را و چون برگردد پس بشو از خود و خون را
 و این حدیث منافی وی نیست زیرا که قولی که خون حیض سیاه می باشد شناخته میشود بیان وقت اقبال او با حیض است پس مستحاضه چون تمیز

کند ایام حیض خود را بصفت دم یا بآمن وی در وقت عادت اگر مستاده است عمل نماید بعبادت خود و محتمل است که فاطمه معتاده باشد و مرد این قول که پیش از حیض تو عادت وی بود یا غیر معتاده است پس مرد اقبال حیض وی بصفت بود و نیست مانع از اجتماع دو معرفت در حق وی می حق غیروی و استخاضه را احکام است از آنجمله آنکه جائز است طلی او در حال جریان دم استخاضه نزد جاهیه هر طاهره که وی بچوپا هرست در حکم نماز و روزه و غیره تا کذا فی الجاء و نیز حرام نیست جماع مگر بدلیل و دلیل بخرم جماع نیامده این عباس فرمود باید او را زوج وی وقتی که نماز گذارد نماز اعظم یعنی چون او را با وجود روانی خون نماز جائز شد و برای وی طهارت شرط بود جماع هم جائز باشد و از آنجمله آنکه امر کرده شود با احتیاط و طهارت حدث و نجاست پس بشوید فرج خود قبل وضو قبل تیمم و بپوشید فرج را بپنبه یا پارچه جامه برای دفع نجاست و تقلیل وی پس اگر باین تدبیر هم خون بند نشود فرج را نگاه کند بطریق که در کتب مطولہ معروف است و این واجب نیست بلکه اولی است از برای تقلیل نجاست بحسب قدرت پسترو کند و از آنجمله آنکه وضو کردن می پیش از دخول وقت نماز حاجت نیست نزد جمهور زیرا که طهارت وی ضروری است نیست او را تقدیم آن بروقت حاجت رواه ابو داؤد و النسائی و صحیح ابن حبان و الحاکم و استسکره ابو حاتم زیرا که از حدیث عدی بن ثابت

عن ابیه عن جده است و جدوی شناخته می شود که گیس و تضعیف کرده است این حدیث را ابو داؤد و نیز **ع** اسماء بنت عمیس بضم ميم و فتح ميم و سکون تختیه آسماء ختروی زن جعفر بن ابی طالب است بجزت کرد همراه وی بعبثه و زایید برای او عبد اللہ بن جعفر را و محمد و عون را پسر بجزت آورد بدینه و چون شنید شد جعفر تزویج کرد او را ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ و متولد شد از وی محمد بن ابی بکر و چون وفات کرد صدیق بزنی گرفت او را علی بن ابی طالب و زایید برای وی یحیی و بود از خادمان و مخلصان فاطمه زیرا او این بیعت نبوت رضی اللہ عنہم روایت کرده اند از وی جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبد اللہ بن عباس و ابو موسی اشعری عند ابی داؤد نزد ابو داؤد باین لفظ که گفت اسماء گفتیم ای رسول خدا بدرستی که فاطمه بنت ابی جیش استخاضه کرده شده چنین و چنین یعنی مدت و در روز از پس نماز گذارده فرمود یعنی بطریق تعجب سبحان اللہ این از شیطان است و لتجلس فی منزلک می باید که بنشیند آن در مرکب بکسر ميم و سکون را و فتح کان نام او نیز کلان است که گرفته میشود و روی آب برای غسل و در نمایه گفته که شسته میشود در آن جاها و ميم زائد است و این آوند خاص است مرزبان را فاذا رات صفرة فوق الماء پس چون بیند زروی بالای آب و این علامت آخر وقت ظهر است چه شعاع آفتاب در آخر وقت ظهر زردگون میشود بلکه در ابتدای وقت زوال تغییری بدان راه می یابد اگر چه ظاهر نیست و این غیر صفاست که در آخر وقت عصر می باشد مقصود آنست که چون وقت ظهر آید قلتغتسل للظهر و العصر غسلا و اجدا پس باید که غسل کند مر ظهر عصر را یک غسل

و لتغتسل للغرب و العشاء غسلا و احدا و غسل کند از برای مغرب و عشا یک غسل و این دو غسل شد برای چهار نماز و لغتسل للفجر غسلا و احدا و غسل کند مر فجر را یک غسل و این غسل سوم است پس ازین حدیث و حدیث جمله چنانکه بیاید معلوم شده که در هر روز و شب برای پنج نماز سه غسل بر آورده باشد جمعی از صحابه و تابعین بوجوب اغتسال برای هر نماز رفته اند و جمهور بوجوب و گفته اند که رواست امر آنحضرت بغسل برای هر نماز ضعیف است و بین البیهقی ضعیفا و گفته اند منسوخ است بحدیث فاطمه بنت ابی جیش که وی وضو میکرد برای هر نماز و غسل گفته مگر آنکه نسخ محتاج معرفت متاخر است مندری گفته حدیث اسماء حسن است و جمع میان می حدیث فاطمه باین طریق است که غسل مندوب که نزد بقرینه عدم امر فاطمه را بدان و اقتضای امر وی بوضو پس وضو واجب باشد و قد جیح الشافعی الی هذا انتهى و تنقیح صفا **ف** بما بین ذلك و وضو کند در میان آن غسلها یعنی برای عصر در صورت غسل برای ظهر و عصر و برای عشا در صورت غسل برای مغرب و عشا

این چنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در حاشی آن نوشته که مراد نوافل است در اوقاتیکه در میان این نمازهاست اگر خواهد که نفل کند ارد و وضو کند و وقت کرده است این حدیث را احمد و کوفت ابو داؤد و ابویان کرده است مجاهد از ابن عباس رضی الله عنه که هرگاه سخت آمد و دشوار شد بران زن غسل برای هر نماز حکم کرد و آنحضرت که حج کند میان دو نماز بیک غسل انتهی سیدی و والدی قدس سره نوشته که در لغت بافتسال خلاف است میان ایام بنا بر اختلاف احادیث مذکور این عمرو بن زبیر و عطابن ابی رباح و جوب غسل است برای هر یک نماز و مروی است از علی و عباس و عایشه که هر روز یک غسل بر او بود و ابن مسیب و حسن آنست که غسل کند از نماز ظهر تا نماز ظهر همیشه و ترویج کرده است ابو داؤد و در سنن خود برای این همه اصول و هر یکی را با ابی علی و نوشته و رفته اند جمهور باینکه واجب نیست بروی غسل مگر وقت اقبال ظهر زیرا که اصل عدم وجوب است و صحیح شده است امر کردن بان جز یکبار درین حدیث که اذا برت فاغسل عنک لدم و صلی انتهی و سخن حسن بفتح حای جمله و سکون یسم بدنت بحشش به تقدیم جیم معنوی بر جای جمله آنگاه و چنین میخورد با هم المومنین زینب بنت جحش است تحت سعید بن عمیر بود و چون وی شهید شد تزویج طلحه بن عبد الله آمد قالت کنت استخفی حبیضه کثیره شد بدین گفته حمنه بود من که استخاضه میکردم بسیار سخت استخاضه و در سنن ابو داؤد بیان کثرت آمده که گفت میرزیم بن خنیز فایت الشبی پس آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم استفتی به تا طلب فتوی کنم او را و خبر دهم از حال خود پس یافتم آنحضرت را و خانه اخت خود زینب دختر جحش پس گفتم چه میفرمائی مراد حکم این استخاضه که تحقیق منع کرد مرا نماز و روزه را فرمود بیان کنم مترابره پذیرا که آن می برد خون را گفت آن خون زیاده ازین است فرمود پس بجام کن فرج خود را گفت ازین هم بیشتر است فرمود بگیر جامه را گفت ازین هم بیشتر نیست مگر آنکه میریزم خون را درختی سخت فرمود اینک حکم میکنم ترا بدو چیز هر کدام را که بگنی کفایت کند ترا آن یک چیز از دیگر و اگر قوی شوی بر هر دو چیز پس تو داناتری قال فرمود او را انما هی رکضة من رکضات الشیطان نیست این علتی که رسیده است یعنی استخاضه باین خط و حیرت که افتاده تو در آن مگر کفنه از شیطان یعنی اضرار و افساد شیطان و تلبیس و تخلیط کردن وی بر تو در امین تو از طهارت و نماز تو تا آنکه فراموش کنی نیت ترا عادت تو پس گوید رکضه ایست از وی و اصل رکض دفع و بمانندیدن پا و زدن بدان و بر انگختن سب برای دوانیدن و نیست این سنائی آنچه گذشت که آن گوی است که عادتش خوانند زیرا که می توان گفت که شیطان همان رگ را که زود تا آنکه روان گردید و انظر همین است که رکض وی حقیقه است چنیست مانع از حمل وی بر حقیقت و ازینجا معلوم میشود که شیطان را در بدن آدمی نیز تصرفی هست که بعلتها اگر قاری گرداند که بسبب آن از عبادت پروردگار باز میسازد بعد از آن بیان آن دو امر میکنند و میفرماید فتیحیض بفتح تا و حای می شده سبعة ایتا چارو سبعة ایتا چار پس حائض شوی یعنی التزام احکام حیض کن در آن و ترک عملی و صلوة و صوم شش روز یا هفت روز از آنچه موافق باشد ترا از عادت زنان که مائل و مشارک اند در سن و قرابت و مزاج یا تخمین گردانید او را میان یکی ازین دو عدد از جهت بودن آنها مستحار و غالب در عادت زنان و تواند که برای شک بود و آنحضرت یکی ازین دو عدد ذکر کرده باشد و در سبب گفته کلما و نه برای شک است و نه برای تخمین بلکه برای اعلام این معنی است که زنان را یکی ازین دو عدد می باشد انتهی و در دلائل الاحکام از نووی آورده که نیست این حکم به وجه تخمیر بلکه باعتبار حال زنان قبیل است پس اگر عادت آنها شش روز باشد وی نیز شش روز را حیض گیرد و اگر عادت آنها هفت روز باشد هفت روز حیض کند و اشاره کرد بهیوی این خطابی و گفته بحمل که این زن را عادتی باشد لیکن فراموش کرده و نمی در یاد بد که شش روز بود یا هفت روز پس حکم فرمود او را که تحریمی کند و اجتهاد نماید و بنا کند کار خود را بر تیغ سبب ازین دو عدد انتهی غرض که فرمود حائض شوشش روز یا هفت روز و در علم خدا اشرا غتسله فاذا استنقذت فصله پشتر غسل کن بعد از گذشتن این مدت چنانکه زنان بعد از انقضای حیض میکنند پس گاه که پانزده شمی محسب

پس گذار نماز اربعه وعش بن بست چهار روز اگر مدت حیض شش روز اعتبار کنی او ثلثه وعش بن بست و سه روز تقریر کن
ایام حیض هفت روز قرار می و صلی و روزه دار و نماز گذار از فریضه و تطهر هر چه غلبی فان ذلك بهن یک و كذلك فافعل
پس بدستیکه آن کفایت میکند ترا و همچنین میکن در هر ماه آینده شش روز یا هفت روز خود را حاضر کن و احکام حیض بر خود جاری کن بست چهار
روز یا بست و سه روز تا کن و روزه دار کما تحیض النساء چنانکه حیض میبندد زنان و در سن او بود و زیاد کرده و چنانکه پاک می شوند
ایشان در وقت حیض خود و طهر خود و در وی روزه است بسوی غالب احوال زنان بعد از آن بیان امر تالی ازین و امر کرد و فرمود فان قویست
علی ان تؤخر بن الظهر پس اگر قدرت داری در ایام استحاخه بعد از گذشتن ایام حیض بر تاخیر کردن نماز وقت و در روزی شصت
بودم و خوب غسل بروی زیر که واجب همان وضوست برای هر نماز بعد از غسل از حیض می و در شش یا هفت روز غسل مندوب است و تجلی العصر
و شتابی کردن عصر و گذاردن آن در اول وقت و این لفظ ابو داؤد است و مراد تاخیر نه است یعنی بگذارد آن را در آخر وقت وی و جمع صوری کند
میان هر دو نماز شمر لغسله چون تطهر به پستریک غسل کنی میان این هر دو نماز که ظهر و عصر است وقتی که پاک شوی و این لفظ در سن
ابو داؤد نیست بلکه لفظ وی این است فغسلین فجمعین بین الصلاتین الظهر والعصر یعنی جمع صوری کما عرفت و فصلین الظهر والعصر جمعاً
و نماز گذاری نماز ظهر و عصر هر دو نیست این لفظ ابو داؤد کما عرفت شمر تؤخر من المغرب والعشاء پستریک یعنی مغرب و عشاء را و این
لفظ را در تبیین گرفته گردید و نسخ بلوغ المرام موجود است و این تاخیر و احتمال دارد و یکی آنکه بعد از گذشتن وقت بگذارد و وقت عصر و عشاء چنانکه
جمع میکند ساقر بنده شب فصحی جمع تاخیر چنانکه از کلام طیبی معلوم میگردد و یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر و عشاء بر آن وجه که حقیقه تاویل میکنند
جمع مسافرا و آنرا جمع صوری می ناسند چنانکه شیخ ابن حجر بیان تصریح کرده و حال این امر تالی آنست که هر روز غسل کنی یکی برای ظهر و عصر
دیگر برای مغرب و عشاء و غسل دیگر برای فجر و دوم آنکه برای هر نماز غسل کند چنانچه قول می ان قویست علی ان تؤخر الظهر الا اشارت است بدان
زیر که این عبارت عجزوی از غسل کردن برای هر نماز مفهوم میشود و این مذہب علی و ابن مسعود و ابن زبیر و جامع از تابعین است و همچنین
این مذہب شب و الین است و بزمذہب ابن عباس جمع است بین الصلاتین بغسل و این شب است باین حدیث که در وی تمسیر و تسهیل
نسبت غسل برای هر نماز لغسلین و جمع بین الصلاتین پستریک یعنی مغرب و عشاء را پستریک یعنی برای و جمع کنی میان
دو نماز فافعل پس بکن این دو غسل را و این جمع را میان این دو نماز و لغسلین مع الضبح و فصلین و اگر قوت داری
که یک غسل دیگر کنی با نماز صبح و نماز گذاری پس بکن آنرا و بگذارد نماز فجر را و روزه دار اگر قدرت داری بر آنچه ذکر کرده شد و حال فرمود
هو اعجب الامور علی این غسل کردن بر وجه مذکور خوش آینه ترست نزد من از امر دیگر که غسل است برای هر نماز چنانکه عادت است
در تسهیل و تمسیر است ظاهر آنست که این از کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حکم فرجه باشد مگر آنکه ابو داؤد گفته رواه عمرو بن عقیل
نقال قتالت حمنة هذا اعجب الامور الی ثم فعله من قول النبی صلی الله علیه و سلم و درین صورت در حکم موقوف باشد و الا الخمسة الا النسائی
یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی و ابن ماجه و صححه الترمذی و حسنه البخاری مندری در مختصر السنن گفته خطابی گفت بعض علماء ترک
کردند قول باین حدیث زیرا که ابن عقیل را وی اولین بنک است و ابو بکر بیغنی گفته متفرد است بدان عبدالله محمد بن عقیل او مختلف نیست در احتیاج
و روایت کرده است این را ابن ماجه و ترمذی گفت ترمذی بنام حدیث حسن صحیح و گفت پسیدم محمد یعنی بخاری را ازین حدیث پس گفت هر حدیث
حسن و گفت احمد و حدیث حسن صحیح و ازینجا معلوم شد که قول باین که این حدیث صحیح نیست غیر صحیح است زیرا که این مذکورین نصیح وی کرده اند

و نیز معلوم شد که صنفان حدیث را از غیر لفظ بود او و آورده از الفاظ یکی از خمسة چنانکه تمبیله کردیم بران و درین حدیث دلیل است بر اجماع جمع و نماز در وقت یکی از ان هر دو بعد از آنکه اگر می عذر سبح باشد مستحاضه اولی ترست بآن حال آنکه برای وی سبح نکرده اند بلکه امر متوذن را

بتوقیت کما عرفت و عمره عایشه رضی الله عنها ان ام حبیبه بنت اشج بن سبکیم حبیبه دختر محسن خواهر ام المومنین زینب حمله مشهورست بکنیت خود و گفته اند که نامش حبیبه است و کنیت وی ام حبیب است بغیر ما قاله الواقدی و تبعه المزنی و رحمه الدارقطنی و مشهور در روایات صحیح ام حبیبه است با ثبات تا و بود زید عبدالرحمن بن عوف که ذاتی الفتح و مصنف در تلخیص گفت و از غرائب است آنچه سهیل از شیخ خود محمد بن صباح حکایت کرده که نام ام حبیبه نیز زینب بود اما بر زینب که زوجه آنحضرت است صلی الله علیه و سلم نام غالب آمد و بر ام حبیبه کنیت و مراد از این تصویر تصحیح چیزی است که در موطا وارد شده که زینب بنت محسن زید عبدالرحمن بن عوف بود انتی در تصحیح گفته قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که ذکر زینب درین حدیث و هم است و زینب بنت جحش هیچگاه در کجای عبدالرحمن بن عوف نبود و آنکه در کجای وی بود ام حبیبه بنت محسن خواهر زینب و در احادیث دیگر ذکر کرده شد که حمزه بنت محسن مستحاض شده بود در عهد آنحضرت پس بعضی گفته اند که ام حبیبه حمزه هر دو مرض استحاضه مبتلا شده بودند و الله اعلم انتی گویم گفته اند که زینب نیز صواب است زیرا که نام خواهر وی ام المومنین در اصل بزه بودند زینب آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا تغییر کرد و بنام خواهرش خواند بسبب آنکه خواهر وی مشهور بکنیت شده بود و یونس ابن وهب گفته که جحش راسته دختر بود یکی زینب نام داشت و دیگر حمزه زوجه طلحه و دیگر ام حبیبه و همه استحاضه می شدند و ذکر کرد بخاری آنچه دلالت دارد بر آنکه بعضی اصحاب المومنین استحاضه بودند پس اگر صحیح شود که سینه استحاضه میکردند پس آن زینب باشد و علمای شمار کرده اند زنان استحاضه عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس سید شارایشان بده زن و الله تعالی اعلم

شکست الی رسول الله حکایت کرد ام حبیبه بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم الذخر خون استحاضه را در تصحیح گفته تحقیق آنست که استحاضه و حیض هر دو از یک محل است لیکن حیض موافق عادت ناست و بر طریق که خدای تعالی برای بندگان خود جبلت ساخته است و استحاضه خلاف عادت است حاصل شده از زنان بر طوبی و فساد و اوعیه دم پس کنایت کرده شد از فساد و اوعیه تصدع عروق انتی کما تقدم

فقال ام کلثوم کانت تخبسک حبضتک شرا غتسلی فرمود توقف کن آنقدر مدت که حبس میکنی ترا حیض تو پستتر غسل بدار و نماز گذار و کانت تغتسل لکل صلوة و بود ام حبیبه که غسل میکرد برای هر نماز یعنی بدون امر کردن آنحضرت او را بغسل که افی بسبل شافعی گفته این غسل کردن او بطریق تطوع بود و باین رفته اند جمهور و گفته اند که نیست واجب بر مستحاضه غسل کردن برای هر نماز مگر تحیره و لیکن بروی نیز واجب همان وضو است که ذاتی فتح الباری شوکانی در شرح مختصر خود گفته در هیچ حدیث صحیح نیامده که غسل برای هر نماز یا برای هر دو نماز یا هر روز واجب است بلکه آنچه صحیح شده آنست که وقت انقضای ایام حیض معناه یا مدتی که قائم مقام اوست از تمیز و غیره بقرائن غسل کنند چنانکه در صحیحین از حدیث عایشه آمده باین لفظ که چون بیاید حیض تک کن نماز را و هرگاه که برود پس بشوی از خود خون را و نماز بگذار و آنچه در مسلم آمده که ام حبیبه برای هر نماز غسل میکرد آن حجت نیست زیرا که وی این کار را همیشه نفس خود میکرد آنحضرت او را این حکم نفرموده بود بلکه ارشاد آنحضرت در حق و سه این بود که بقدر آنچه حبس کند ترا حیض تو توقف کن باز غسل بدار و این دلیل است بر غسل بعد از انقضای زمانه حیض و این همان غسل است که بعد از او با حیض میباشد و ثابت نمی شود ازین عبارت غسل برای هر نماز و در طرفی که غسل برای هر نماز آمده بمثل آن حجت قائم نمی شود خصوصاً وقت معارض اقتادان با حدیث صحیح وارد و برین باب و نیز در غسل برای هر نماز مشقت بزرگ است بر زنان و اینها حکم عقل و کم دین اند و شریعت مطهره سحره سهله است و حق تعالی گفته ما جعل علیکم فی الدین من حرج و اتقوا الله ما آمنتم تعظمت انتی

واین دلیل حج است و خارج از استطاعت رواه مسلم در سبیل گفته حدیث دلیل است بر ارجاع استحاضه بسوی حد معرفت که آن ایام عادت
 اوست چه عادت فنی که قبل استحاضه بود و صفت خون می که سیاه می باشد معروف است و همچنین عادت زنان از ایام محدوده و اقبال او با عرض معرفت
 و در حدیث استحاضه گذشت و مراد حصول ظن است نه یقین بر اوست که صاحب عادت باشد یا نه چنانکه اطلاق حدیث الحاد که آن میکند بلکه نیست مراد
 مگر حصول ظن حیض و اگر مستعد شود و امارات اقوی تر باشد در حق وی بیشتر چون حامل شود ظن بر او حیض واجب شود بر وی غسل و وضو کند برای هر نماز یا جمیع
 جمیع صورتی بوضو و اگر چنانچه در حق وی باین معنی وارد نشده ولیکن جواز وی معلوم هر یکی است و اما گذاردن وی از نوافل را بوضوی فریضه پس میسر است
 و علماء درین همه اختلافناست و **و** **احمد** **رضی الله عنهما** نام وی نشیبه است بضم نون و فتح سین مهمله و سکون مثناة تحتیه و فتح
 موحده و ختر کعب است و گفته اند دختر حارث انصاریه بیعت کرد با رسول خدا و غزای نمود همراه وی و او را میکرد مرضی و جرحی را و بود از کبار صحابه
 جماعی از وی راوی است **قالته** **كذلك** **لعل** **الكدرة** **والصفرة** **بعد** **الطهر** **شيئا** **قلت** **بودیم** **ما** **كنا** **نمیکردیم** **كدرت** **و** **صفت** **را**
 بعد نکر یعنی پاک شدن از حیض چیزی و در سبیل گفته مراد بطنه قصه بیضا است و بیضی حیض و اختلاف کرده اند علماء در قولی می گنند و گفته اند که در حکم
 رفع است زیرا که مراد بدان زمانه آنحضرت و علم می بآنست پس تقریر باشد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این امری بخاری است از علمای حدیث پس حج
 باشد و این حدیث دلیل است بر آنکه نیست حکم حیض چیزی را که نیست خون سیاه غلیظ شناخته شده بعد رویت قصه بفتح قاف و تشدید صاد
 و در وی خلافتی معروف است در میان علماء انتهی و در مصنفی گفته قصه کچ را گویند و آن کنایت است از سفید بر آمدن پارچه که در فرج نگاه داشته باشند
 بی آمیزش خون و بغض گفته اند که قصه چیزی است سفید که در وقت انقطاع حیض از فرج زن بر می آید و ظاهر این کلام و جداول است پس چون
 از فرج زنان پارچه سفید خالص آید و آن با انقطاع دم و صفت باشد حیض و منقطع میشود و همین است نه هب فقها که صفت و کدرت در ایام
 حیض طلق حیض است و اگر بعد از انقضای عادت ظاهر شود و جاعه بر آنند که حیض نیست و به قال احمد و نزد شافعی حیض است بشرطیکه از پارچه ریزه
 تجاوز نکند و ابوحنیفه گفته که حیض است بشرطیکه از ده روز تجاوز نکند رواه البخاری و ابوداؤد و الحاکم و **ابو** **اسمعیل**
 فی مستخرج و الدارمی و لیکن بدل بعد الطهر بعد الغسل گفته و بخط مصنف رح یافته شده که سناد بعد الطهر صحیح است بر شرط بخاری و **عن**
النس بن مالك **رضي الله عنه** **ان** **اليهود** **كانوا** **اذا** **احاضت** **المرأة** **فبهروا** **بؤذنها** **و** **وقتی** **که** **حیض** **میگردد** **زنی** **در** **میان** **ایشان**
لم **يواكلوا** **ها** **مخی** **خورند** **با** **آن** **زن** **و** **منی** **در** **او** **رود** **زنان** **را** **و** **همشینی** **نمیکردند** **با** **ایشان** **در** **خانها** **پس** **بچ** **سید** **ند** **اصحاب** **سول** **خدا** **از** **این**
حال **که** **حق** **است** **یا** **باطل** **پس** **فرود** **او** **رد** **خدا** **می** **تعالی** **این** **آیت** **و** **كَيْسَتَلَوْ** **كَانَ** **عَنِ** **الْحَيْضِ** **قُلْ** **هُوَ** **أَذَى** **فَاعْتَزَلُوا** **النِّسَاءَ** **فِي** **الْحَيْضِ**
وَ **كَأَلَّا** **تَقْرُبُوهُنَّ** **پس** **فرمود** **آنحضرت** **صلی** **الله** **علیه** **وآله** **وسلم** **در** **تفسیر** **این** **آیت** **اصنعوا** **مع** **شيء** **الا** **التكاح** **بمعنی** **باز** **نمان** **چیزی**
از **مواکلت** **و** **مضاجعت** **مجااست** **و** **مخالطت** **مگر** **جماع** **و** **بقیه** **این** **حدیث** **در** **مشکوٰة** **مذکور** **است** **رواه** **مسلم** **گفته** **اند** **که** **سائل** **از** **بن** **ابو** **الدرداء**
بود **قاله** **الواقدي** **و** **صواب** **آنست** **که** **اسید** **بن** **حصین** **و** **عباد** **بن** **یشر** **بودند** **کما** **فی** **الصحيح** **و** **رضي** **الله** **عنهما** **قالته** **گفت** **عما**
بودم **من** **که** **غسل** **میکردم** **من** **آنحضرت** **صلی** **الله** **علیه** **وسلم** **از** **یک** **طرف** **و** **ما** **هر** **دو** **جنب** **بودیم** **و** **كان** **یا** **مربی** **قا** **نورد** **و** **بود** **آنحضرت** **که** **امر** **میکرد** **ما**
که **از** **زیندم** **در** **تو** **خویش** **پس** **از** **مربی** **بستم** **آئین** **بتای** **مشده** **و** **بمقتضای** **قاعده** **صرف** **التزیر** **باید** **بهمزه** **پیش** **از** **تاقیبا** **شش** **نی** **و** **انا** **حائض**
پس **میرسانید** **بدن** **خود** **را** **بدن** **من** **و** **من** **حائض** **می** **بودم** **و** **این** **صریح** **نیست** **در** **استمتاع** **بلکه** **در** **وی** **صرف** **الصاق** **بشره** **بمشو** **است** **پس** **معلوم**
شد **که** **استمتاع** **بچیزی** **که** **در** **ازار** **است** **حرام** **است** **و** **حد** **از** **از** **زیندم** **و** **فقها** **از** **زنان** **تا** **ز** **نوست** **و** **این** **نه** **هب** **مام** **ابو** **حنیفه** **و** **مالک** **شافعی** **است** **و** **احادیث**

دیگر تا فرست در آن از حدیث سابقین معلوم شد که استماع از فائض جز اندرون فرج یعنی وطی جایز است و این نیز سبب امام احمد و ابو یوسف و محمد و بعضی اصحاب شافعی است و گفته اند که گوید و آخر عمر توسع و ترخیص کرده اند و جز وطی هر چه باشد تجویز نموده اند اما مشک نیست که احتیاط و احتراک در قول ابی حنیفه است و گرامی گفته که شافعی راسته مذہب است و صحیح آنست که حرام است و دووم آنست که مکروه است بکراهت تنزیہی و مختار اینست سوم آنست که اگر شخصی باشد که ضبط نفس خود از فرج تواند کرد و وثوق تام داشته باشد یا بجهت ضعف شهرت یا بسبب قلت دفع جائز است و لانه و بخط سیدی المدنی قدس سره یافتیم که استماع با عدای وطی مذہب ثوری و اوزاعی و احمد و اسحق و ابو ثور و داؤد و محمد بن حسن و ابن منذر است و اختاره النوری فی شرح المہذب و حرمت استماع با بین السرة و الرکبة مذہب شافعی و مالک ابو حنیفه و ابو یوسف لقول صلی اللہ علیہ وسلم لک ما فوق الازار انتی و در سبل گفته استماع با بین الرکبة و النرة در غیر فرج نزد بعضی جائز است و حجت وی اصنوا کل شیء الا الکلیح و غنوم این حدیث است و نزد بعضی مکروه و نزد بعضی حرام و الا اول اولی اللدلیل و اگر جماع کند و وی حاضر باشد آثم شود و باجماع و واجب نیست بروی چیزی و گفته اند که واجب است بروی صدقه بحدیث آئینہ انتی متفق علیہ و عمر ابن عباس رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی الذی یاتی امراتہ و هی حائضہ و روایت است از ابن عباس از آنحضرت در جمعی که می آید و جماع میکنند زن خود را و حال آنکه آن زن در حالت حیض است قال یتصدق بصدقات و نصف دینار فرمود و تصدق کند بیک دینار یا نیم دینار که حسب یارمانزدیک بیک روپوشن آن میباشد و بعضی عتق رقبه گفته اند بر قیاس جامع در نهار رمضان و به قال آن و سعید و جوبا و گفت خطابی نیست بروی هیچ نزد اکثر اهل علم و زعم کرده اند که این حدیث مرسل یا موقوف است و طیبی گفته اکثر بر آنند که کفارہ آن استغفار است و بس شافعی و اصحاب ابی حنیفه برین اند و در تفسیر گفته در روایتی است که چون رسید مردی در اول دم و دم او حرام است پس بکفایت و اگر رسید او را در انقطاع دم و دم او حرام است پس نصف دینار است و در روایتی است که چون رسید او را در دم پس یک دینار است و چون رسید در انقطاع دم نیم دینار است رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی ایضا و صحیحہ الحاکم و ابن القطان و ابن دینار و ابن العین و ریح غیرهما و قفہ علی بن عباس رضی اللہ عنہ و درین حدیث روایتهاست این یکی از آنست و رجال می در صحیح اند و معذک روایتش مضطرب است شافعی گفته اگر این حدیث ثابت می بود البتہ اخذ میکردم بان تصنف گفته اضطراب در سناده و متن این حدیث بسیار است و گفت ابن عبد البر حجت کسی که کفارہ را واجب گفته اضطراب این حدیث است و بدستیکه در برابر است و واجب نیست اینکه ثابت کرده شود و روی چیزی برای مسکین و غیره و اگر بدلیل که مرفوع باشد از آن و سطن نبود در آن درین سلسله معدوم است انتی گویم هر که این حدیث را صحیح گفته همچو ابن القطان پس بدستیکه اسان نظر کرد در تصحیح وی و جواب او از طرق طعن در آن اقتراب این توفیق و قواه فی کتاب الامام و صوبه المصنف پس نیست او را عذر در عمل کردن بر آن و اما کسی که نزد وی صحیح نشده همچو ابن عبد البر و شافعی پس اصل بر آنست و نه است پس قائم نشود بان حجت بر رفع برات و کفارہ قول احمد و اسحق است و ابن المبارک گفته که استغفار کند و نیست کفارہ بروی باین رفته اند سعید بن جبیر و ابی نعیم و . . . ابی سعید بالخدری رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایس الذی یصوم فی رمضان و لم یصل و لم یصم فرمود آیا نیست اینکه هر گاه حیض کند زن نماز نگیرد و در روزه نماید و درین مجمع طیبه اما روزه را قضا کند چنانچه در حدیث عایشه است باین لفظ که امر کرده می شویم بقضای روزه نه بقضای نماز و این در صحیحین و غیره است و این مندر و نوری غیر باجماع مسکین نقل کرده اند بر آن عدم دخول وی در مسجد باین حدیث است که لایحل المسجد الحائضه لاجنب اما عدم خلوت وی قرآن را

پس بحديث ابن عمر بن حزم است و این هر دو حدیث مع شواهد خود گذشت و نیست این احادیث قاصر از کرامت و اگر چه بر وجه تحريم هر سند نیز که غالی نیست
از مقال و دلالت الفاظ آنها غیر صریح است و در تحريم متفق علیه تمام حدیث است و دلالت من نقصان نهایی یعنی این نماز و روزه نکردن از نقصان
وین زنان است و روایت کرده است این حدیث را مسلم از ابن عمر و لفظ وی اینست یکث اللیالی ما یصله و لفظ فی شهر رمضان هذا نقصان نهایی و سخن
عایشة رضي الله عنہ قالت لما جئت ناگفت عایشة هر گاه ندیم یا یعنی در سال حجته الوداع و وی احرام بسته بود همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم
سرت سرف را که موضعی است میان مکه و مدینه و آنجا قبر المومنین میبویست است و سرف بین مکه و مدینه است و کسرا غیر منصرف است بنا بر علیت و تانیث
حضت حیض کردم فقال التبی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم افعی ما یفعل الحاج کمن آنچه می کنند حاجیان
غیر آن لا تطوی بالبیت حتی تطهری جز آنکه طواف کنی بخانه کعبه تا آنکه پاک شوی و این حکم برای آنست که حائض را در این سجدات
نیست و هم در صحیحین است از حدیث عایشة از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که حائض بود که جمیع مناسک را سوا طواف آخر جا حمد و روی نحوه ابن ابی شیبه
با سند صحیحین حدیث ابن عمر متفق علیه و در بخاندیل است بر آنکه صحیح است از حائض عمل افعال حج جز طواف بیت و هو جمع علیه و احتیاط
کرده اند و علت می نزدیک بعضی منع دخول مسجد است که تقدم و نزدیک بعضی طهارت شرط است برای آن و اما در کتب طواف پس معلوم است که صحیح نیستند
نیز که مترتبان در طواف و طهارت فی حدیث طواف قبل که در صفتین حج است و حکم معافی رضي الله عنہ بضم هم و بین جمله ضعیفه
و در آخر ذوال حجه وی ابو عبد الرحمن بن جبل انصاری خزرجی است یکی از ان بنی نضاد کس است که در عقبة انصار حاضر بود و در دیگر شایه را
فرستاد و آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی من قاضی و معلم آنجا گردانیده و قبض صدقات را از اعمال من بوی سپرده و بود و از اجل صحابه و علمای ایشان
و حضرت عمر او را عامل شام کرده بود و بعد بی عبیده پس مرد در طاعون عمواس در سنه عشره و قیل سبع عشره و عثمان و عثمان بن سنان روایت کرده اند از
عمر و ابن عمر و ابن عباس و خلق بسیار جز ایشان و نزد بعضی مسلمان شد بعمه پسر شده سالگی انه سال التبی پس رسید معاذ رسول خدا صلی الله علیه
و سلم ما یعمل للرجل من امراته و هی حائض چه چیز حلال است مرد را از زن خود در حالتی که وی حائض است فقال ما فوق الا ناز
فرمود حلال است چیزی که بالای ازار است این مؤیدند به ما ابو حنیفه است و سبیل گفته در وی دلیل است بر تحريم مباشرت عمل ازار و آن ما بین السرة
و الکره است و حدیث اصغوا کل شیء الا الکلیح معارض این حدیث است و آن اصح است ازین موارد جمع منه و اگر ضم می شود و صنف آنرا اولی تر است بود
و گذشت کلام در وی و در حدیث عایشة که کان یامر فی فاتر انتهى رواه ابو داؤد و وضعفه یعنی گفت لیس بالقوی و در سندش بقیه است
روایت میکند از سعید بن عبد الله الاطش در تخریص گفته متابعت کرده شد بقیه باقی ماند جهالت حال سعید صاهنی شناسیم هیچ یکی را که توشیح کرده باشد
اورا و نیز عبد الرحمن بن عائذ را وی این حدیث است از معاذ و گفت ابو حاتم که روایت می از علی مرسل است چون حالش این باشد روایت او از معاذ شد
باشد در رسال و درین باب است از حزام بن حکیم عن عمه زید ابو داؤد اتمی و روایت درین مر این حدیث را باین لفظ است که ما یعمل من امراتی و هی حائض
قال ما فوق الا ناز و الخفف عن کل فضل یعنی پارسائی نمودن و باز استادن ازان فاضل تر است از ترس آنکه مبادا در حرام افتند اما آنحضرت ازین حکم
ما من است لیکن محمی اسنه گفته اسنادش قوی نیست و محمد بن حزم گفته لا یصح و در روایتی از حدیث زید بن اسلم آمده که مردی پرسید آنحضرت را چه کار
ما از زن خود و او حائض است فرمود استوار ندی بروی ازار او است کار تو با غلای او است رواه مالک و الطبری و مسلا و سخن آخر مسلمة
رضی الله عنہا قالت کانت للنساء تقعد علی عهد التبی صلی الله علیه و سلم بعد نفاسها ربعین یوما
بودن نفاس کشنده می نشست زمانه رسول خدا صلی الله علیه و سلم چهل روز و در وی دلیل است بر آنکه اکثر نفاس چهل روز است و این فتنه از جمیع فتنها

و گفته اند که اکثر نفاس شصت روز است یا هفتاد روز یا پنجاه روز و گفته اند که بست چند روز و حق همان اول است و نیست حد برای اقل آن زیرا که درین باب حدیثی وارد نیست پس ما در امیکه باقی است زن نفاس است پس اگر در پیش از چهل روز منقطع شود حکم نفاس نیز منقطع گردد و اگر تجاوز کند از چهل روز حکم و حکم استخاضه باشد و نفاس مانند حیض است در تحریم و علی و ترک نماز و روزه و نیست خلاف در آن همچنین نیست حد برای حیض سبب عدم در و در و در اقل بر تحمیدی و در مصفی گفته شافعی استقر کرده است که اقل سن حیض نسیس است اقل مدت او یک شبانه روز و اکثر او پانزده شبانه روز و اقل طهر در میان دو حیض پانزده روز است و این همه استقرای شافعی است دلیل قوی درین باب یافته نمی شود انتهی رواه الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی و ابن ماجه و در و در الراظن و الحاکم من حدیث ابی سهل کثیرین زیاد العزرجی عن متة الازویه و اورا الفاظ است و زیاده کرد در آن که ماطلا سیکر و در ما خود را برین زعفران و توشیح کرد ابو سهل را بخاری ابن معین و ضعف ابن حبان و مسند جمول الحال است گفت و از قطنی قائم نمی شود بوی حجت و گفت ابن القطان شناخته نمی شود حال او و اللفظ لابی داؤد و ابن لفظ که مذکور شد مراد او در است ندیکر آن را و فی لفظه و در لفظی مراد او در است یعنی از حدیث ام سلمه و له و یا مرها التبی و حکم نکره و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفاسا بقضاء صلوة النفاس بقضای نماز زمانه نفاس و این جمع علیه است همچو حیض ملاخلاف و شاید که خوارج درین سکه مخالف اند چنانکه در حیض زیرا که نزد ایشان اقل از قضای نماز واجب است مثل وزه امام شوکانی گفته نیست اختلاف ابن کلاب النارقان در اجماع مسلمین انتهی و صحیح الحاکم و جماعتی تضعیف آن نموده تووی گوید قول جماعتی از فقها آنست که این حدیث ضعیف مردوست و لیکن اورا شایسته است نزد ابن ماجه از حدیث النس که ان النبی صلی الله علیه و سلم وقت للنساء الرعیین یوما الا ان تری الطهر قبل فلک حاکم راست از حدیث عثمان بن ابی العاص وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم للنساء فی نفاسهن اربعین یوما و بعضین احادیث معاضد بعض است و دال است بر آن که دم خارج عقب ولادت حکم وی ستم است تا چهل روز بازماند در آن روز بازن از صوم و صلوة و اگر چه این حدیث تصریح بر آن نکرده لیکن از تغییر وی استفاد شده و حدیث النس افاده کرده که چون طهر پیش از آن بیند ظاهر است و نیست حد برای اقل وی که مقدم

کتاب الصلوة

صلوة و لغت بمعنی و ما و رحمت و استغفار آمده و نماز را صلوة از اجبت گفته اند در مثل است برین معانی و جعلی بمعنی بریان کردن گوشت و تصدیه سوختن آن باتش و نیز صلی نرم کردن چوب را است گردانیدن می باتش آمده است این معنی نیز مناسب است بحقیقت نماز گو یا که نفس صلی را باتش مجاهده میگردد و گناهان را میسوزد و درست میکند و از اجوبه که طبیعت است و اصوب چه اول است مراد کتاب الصلوة فرضیت نماز با پنج گانه است بلو قات آن چه کتب معنی فرض آید چنانکه کتب علیکم الصیام و نماز بدار وقت در حالت سلام و عقل و بلوغ و پاکب از حیض و نفاس فرض میشود و لهذا در کتاب ابعاد کتاب الطهارت نوشتن رسم است

باب المواقیف

مواقیف جمع میقات است و میقات وقت تعیین را گویند قال ابن العمام و مراد در اینجا اوقات حیدیه و صلوات خمس است هر گاه که نماز پنجگانه در شب معراج فرض شد جبرئیل امین نوری برلی تعیین اوقات می فرود آمد و با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روز پیاپی نماز گذارد و اوقات را معین نمود چنانکه باید پس تقدیر اوقات خمس برای نماز با حکم شارع است عقل و در دریافتان مستقل نیست لیکن بعضی معانی و حکمتها در آن میتوان یافت که مناسب باشد بکثرتی از الحجة البالغة و غیره **عبد الله بن عمر** و ان التبی صلی الله علیه و سلم قال وقت الظهر اذا زالت الشمس وقت نماز پیشین وقتی است که زوال یافت آفتاب بسوی مغرب همین است آن دلوک که در قول می تعالی است **اقبح الصلوة لذلک لوط الشمس** یعنی بر پاک نماز را حکام میل کردن آفتاب از میانه آسمان بجانب مغرب که آنرا وقت طال گویند اول وقت نیست ابتدا میان وقت ظهر بخت آن است

که وی اول نمازی است که جماعت گذارده شده بآمدن جبرئیل علیه السلام نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تعلیم اوقات نماز و باین جهت اورا صلوة الاول
گویند و نماز پیشین خوانند و آخر وقت ظهر این است که وکان ظل الرجل کطولاه و بگرد سایه شخص مقدار درازی می و برای فی زوال که عبارت
از سایه که در وقت زوال باشد چه هر چیز را در اکثر بلاد که آفتاب بسمت الارس نمیرسد مقداری از سایه می باشد و برای این سایه تا وقتی که سایه مثل آن چیز گردد
وقت پیشین است و ذکر رجل درین حدیث تمثیل است والا آخر وی همان مصیغ ظل شی مثل است مالم یحصی العصم مادامیکه حاضر نگردد عصر
و در نیاید وقت وی بگشتن سایه مثل آن مقصود آنحضرت از ذکر این کلام تقریر و تاکید است در وی دلیل است بر آنکه میان ظهر و عصر وقت مشترک است
و این باب امام مالک نسبت کرده اند پس سیدین سایه باین هر انتهای وقت ظهر و ابتدای وقت عصر است و در سبیل گفته چون سایه بیک مثل سید اول وقت عصر
شد ولیکن مشارک است ظهر در قدریکه وسعت چهار رکعت داشته باشد زیرا که آن وقت است چنانکه حدیث جبرئیل علیه السلام افاده آن میکند
چون وی با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظهر و زوال بعد زوال گذارد و عصر نزدیک مصیغ ظل شی مثل او و روز ثانی ظهر وقت گردیدن سایه شی بیک
گذارد و وقتی که در آن نماز عصر گذارده بود روز اول پس لالت کرد بر آنکه این وقتی است که ظهر و عصر در آن شریک اند و در وی خلایق است
بجست ثبوت همین است که شنیدی کسی که نفی آن کرده تاویل میکند گذاردن جبرئیل را با آنحضرت نماز ظهر را در روز ثانی حین نمیرودت ظل شی بیک مثل آن و میگوید
وی آنست که فارغ شد از نماز ظهر درین وقت این بعد است و وقت العصر مالم یحصی الشمس و وقت نماز عصر که نماز و بیکر است ابتدای تن
سایه مثل درازی شخص است مادام که زرد نشده است آفتاب این وقت اختیار است و وقت جواز تا وقت غروب است مراد با صفر از شمس نزد بعضی تغییر شخص
آفتاب است چنانکه چشم در دیدن او خیره نگردد و نزد بعضی تغییر شعاع آفتاب است که بر دیوار با افاده است چنانکه میاید در سبیل گفته بعد صفر از وقت
او اینست بلکه وقت تضاست کما قال ابوحنیفه و گفته اند وقت او است تا بقیة رکعت بدلیل این حدیث که هر که دریافت یک کت از عصر قبل آنکه غایب
شود آفتاب پس تحقیق دریافت عصر او شیخ در ترجمه گفته مذہب ابونعیم و ابویوسف محمد و زفر و جز ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص
بمثل قامت شی بعد از وی وقت عصر است این حدیث دلیل ایشان است بر روایتی از امام ابوحنیفه نیز همچنین است بعضی گفته اند که فتوی و مشهور از مذہب
آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است بثلین و دلیل ایشان در هر یک آنکه حدیث ایزد و ابانظر و لالت دار و در حدیث اول و اشد حلت در دیار ایشان
وقت رسیدن سایه بمثل است پس در حدیثین تعارض آمده و احتیاط در آنست که وقت بشک در نگردد و گفته اند که مختار آنست که نماز مثل نگردد
و عصر پیش از مثلین نکتند و اللہ اعلم انتهى گویم سند مثلین در عصر از احادیث پیدائست پس ارجح و اقوی گذاردن نماز ظهر نزد زوال و عصر نزدیک
مثل باشد سبب موافقت این قول با تعلیم جبرئیل علیه السلام و با ظاهر حدیث باب باند مذہب ایدئة مع صاحبین و وقت صلوة المغرب
مالم یغیب الشفق و وقت نماز شام از غروب آفتاب است تا آنکه غاب نشده است شفق و این لفظ شجمنین است و در لفظی از اغربت آمده ابن القیم
در اعلام المتعمین گفته درین حدیث دلالت است بر امتداد وقت مغرب تا سقوط شمس همین است سنت تا بته صریح حکم درین باب تمویذ است روایت سلم
از حدیث ابن عمر و باین لفظ وقت المغرب مالم یسقط ثورا الشفق و هم در صحیح است از حدیث ابی موسی باین لفظ شام از المغرب حتی کان عند سقوط الشفق
و این تناقض است از حدیث جبرئیل که در مک بود و این قول است و آن فعل و این دلالت میکند بر جواز آن بر استجاب این در صحیح است و آن در سنن
و این بوفوق قول آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که وقت هر نماز مادامی است که داخل نشد وقت نمازی که بعد است و مخصوص است فجر ازین حکم باجاء
پس نماز باینکه سوای است و دخل است در عموم و می نیست دلالت فعل مکرر استجاب پس معارض نشود عام را و نه خاص را انتهى و در حجة اللہ بالغة گفته
آخر وقت مغرب تا قبل غروب شفق آخر است و در نیست که جبرئیل علیه السلام روز دوم نماز مغرب را اندکی بتاخیر گذارده باشد تا بقصوت مغرب

پس راوی گمان کرد که نماز مغرب در هر دو روز در یک وقت گذارده و این گمان باین عالم خطا و اجتهاد است با بیان نهایت قلت است و الله اعلم گویم
این احتمال هر چند دور باشد اما محتاج دلیل است و آنچه از سنت صریح ثابت شده اتساع وقت مغرب است ققرآن و وقت صلوة العشاء النصف
اللیل الاوسط و وقت نماز خفتن از غیر بوقت شفق است تا نیم شب بی زیادت و نقصان و در سبیل گفته مراد با وسط اول است و شبی گفته مراد مقدار
نیم شب متوسط است یعنی مقدار مستدرک دراز و نه کوتاه و قول اول ظاهر تر است چه نصف شب معتدل شش ساعت است پس شش ساعت تاخیر باید کرد
و این ثلث از کوتاه ترین شبها میشود و ثلث شب در ترین شبها و عکس این اولی و انب است و بر تقدیر این هر دو وقت مختار است و وقت جواز تا قبل طلوع
فجر است انتی لیکن تا صبح با کراهت تحریمی است نزد امام اعظم و مختار جهود قول اول است و در سبیل گفته در حدیث تحدید آخر وقت عشا ثلث لیل ثابت شده
لیکن احادیث نصف شب صحیح است و عمل بر آن واجب است و وقت الصبح من طلوع الفجر صالم نطلع الشمس و وقت نماز با امد از بر آمدن
صبح صادق است آن زمان که بر آمده است آفتاب ظاهر خورشید در آن است که وقت صبح همه وقت اعتبار است و بعضی گفته اند وقت اختیار تا اسفار است
و بعد از وی وقت جواز است این حدیث افاده کرد اول وقت نماز پنجگانه و آخر آنرا غالباً و در وی دلیل است بر اینکه برای وقت هر نماز اول و آخر است ازین
حدیث معلوم شده که نیست وقت ادا برای عصر بعد از صفر از شمس و برای عشا بعد نیم شب اما از حدیث دیگر معلوم شده که هر که یک گعت هم قبل غروب
در یافت می تمام نماز عصر دریافت اگر چه لفظ دریافت مشعر است بر آنی از وقت معروف بخند و مانند آن و در نماز فجر هم مثل آن وارد شده لیکن در نماز
عشا نیامده اما در مسلم است که نیست تفریط در نوم بلکه تقریط بر کسی است که نگذارد نماز را تا آنکه در آمد وقت نماز دیگر و ازین امتداد وقت هر نماز تا آخر
وقت نماز دیگر معلوم می شود لیکن مخصوص است بفرجه آخر وقت و می طلوع شمس است نیست وقت برای نمازی که بعد است همچنین نماز عشا که آخر وقت است
تا نیم شب است بعد از وقتی برای نماز نیست و تقسیم کرده اند وقت را بسوی اختیاری و اضطراری چنانکه اشارت بدان وقت ملحق و دلیل بر آن ما همض نیست
و صاحب بیان تنقیحی کلام درین باب در رساله البروقیة فی المواقیف کرده در او مسکله این است اوقات نماز پنجگانه بر وجهی که می شناسد آنرا هر عالم
جاهل قروی بروی خود عهد و ذکر و انشی تعلیمی حضرت صلی الله علیه و سلم با ملت مرحومه و اما توفیق آن بحساب سبائل قریه پس بدعت است با اتفاق
است سید علی بن محمد بن اسمعیل در بعض فتاوی فرموده و نیست ممکن دعوی کند عالمی از علمای دنیا که بود این توفیق و در حدیث صلی الله علیه و سلم
یا عصر خلفای اشدین بلکه ظاهر شد این بدعت و در عصر مامون خلیفه عباسی وقتی که کتب فلاسفه از معادن آن بر آورده ترجمه کرده شد و بدان اشتغال نموده
و این علم کسانی است که حق تعالی در حق شان فرمود **فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَصْرُ رَبِّكَ أَلْبَسْتَهُمُ الْبَيْتَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ** پس اقبال احوال
مقرن این حساب آن است که اهل بدعت باشند هر بدعت ضلالت است و عظیم شد این بدعت در حریم شریفین چه در مکه معظمه اعتماد می کنند مگر بهرین ایشا از
درین باب انواع مؤلفات است مثل ربیع مجیب مانند آن که تدریس می میکنند و آنرا بیخواتند و اعتماد ایشان در شناخت اوقات نماز بر آن است و این علم از ان
علوم است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در شان آن فرموده علم لا ینفع و جعل لا یضر و این علم از علوم اهل کتاب است چه اعتماد ایشان بر حساب سیر آفتاب و اثر
می باشد و بر سلمان از یونان اهل کتاب دخل شده انتی و له من و م مسلم است از حدیث برویدة بضم موحده و وال جمله کنیة ابو عبد الله
و ابو سهل و ابو الحصیب است و وی بریده بن الحصیب لاسلی است بضم حای همدا اسلام آورد قبل بدر یکجا حاضر شد آنرا و نمود بیعت رضوان و ساکن شد بدین
و تحول کرد بسوی بصره پست رفت بسوی نراسان برای جهاد و مورد فرزند بن معاویه در سنه ثمانین و ثلث و ستین روی عند جماعت
فی العصر در بیان وقت نماز عصر و الشمس بیضیة نقیة بنون قان و تحمیه مشدود یعنی آفتاب سفید و پاک است از آلالش ز روی متبرکی
و نزد بخاری و مسلم است از حدیث ارفع بن خدیج که بودیم با سیکندار ویم نماز دیگر را بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از آن نحر کرده میشد جزو یعنی شتر کشنه

و قسمت کرده میشد پس خوردیم گوشت بخته و زرم شده پیش از غروب آفتاب انتی و این حدیث ناطق است در تعجیل عصر چنانکه مذکور شد تا آنکه
در مصنفی گفته و همان است مذکور ابو یوسف و امام محمد و علی قولها الفتوی عند الخفیه و ابو یوسف در روایت مشهور مخالفت اینها کرده و اول وقت عصر آن را
از بلوغ سایه هر چیز بقدر او و چندان آن مقصور ساخته و در اول وقت عشا و آنرا بعد از غیبت شفق یا بیض مقرر کرده انتی گویم نصی صبح در مثلین برای اول
وقت عصر یافته نشد جز آنکه در سوا آورده که عبد اللہ بن ارفع سوال کرد ابو هریره از وقت نماز پس گفت بگذار نماز ظهر را وقتیکه باشد سایه تو مانند قامت
تو و بگذار نماز عصر را وقتیکه باشد سایه تو مانند قامت تو و بگذار نماز مغرب را وقتیکه فرود آفتاب و بگذار نماز عشا را در میان خود و در میان سوم صند
شب و بگذار نماز صبح را در شفق یعنی طلوع سایه آخر شب است انتی و در مصنفی گفته ظاهر نزد یک این میندند ضعیف است که هر دو ابو هریره از مثل قامت مجرب
فی زوال سایه دیگر است پس بحساب اهل مدینه در ایام شتانی زوال قریب چهار روزه و پنج قدم خواهد بود و بعد از آن چیزی تاخیر باید برای استحداد نماز پس بقامت
آدمی خواهد بود و همچنین وقت مستحب برای نماز عصر فی زوال و سایه آدمی قریب مثلین خواهد بود انتی لیکن این حدیث موقوف است معارض نشود باحوادث
صحیح و آورده در یک مثل و همچنین حدیث اقلیم که در سنن ابوداؤد است ضعیف است حجت بر آن قائم نمی تواند شد چنانکه میاید و لهذا هم در مصنفی گفته که ابتدا
وقت نماز زوال شمس است از وسط آسمان و آخر وقت اولین است که باشد سایه هر چیز مانند قامت آن چیز سوسای فی زوال و بر همین منطبق است ایراد و لفظ
و از آنجا وقت عصر و اول میشود و آخر وقت عصر آنست که آفتاب نرسد و شود تاخیر از آن حالت حرام است از علامت منافقان است الا نزدیک ضرورت
و اول وقت مغرب غروب آفتاب است آخر آن غیبت شفق است و یک قول شافعی و مالک آنست که آخر مغرب اول و یکی است آنچه ما نخست ذکر کردیم
اقوی همان است از روی دلیل و اول وقت عشا غیبت شفق است و آخر وقت اختیار نصف میل است لیکن تا طلوع فجر اگر کسی بگذارد در حکم اوست
نه در حکم قضایا مانند عصر بعد از صفرت و اول وقت صبح طلوع صبح صادق معترض است و آخر وقت آن اسفا تا نام که بعد از آن طلوع شمس باشد بی فصل و الله اعلم
انتی و ازین عبارت ظاهر شد که اول وقت عصر یک مثل است و هر دو المطلوب و من حدیث ابی موسی عبد اللہ بن قیس الأشعری اسلام آورد و بگفتند
و بجزت کرد بسوی حبشه و گفته اند گشت بسوی ارض خود پستریا بر میدید و بود عامل لیسو بعد عزل مغیره از طرف عمر بن الخطاب رضی الله عنه و فتح کرد اهل بصره را
و حاکم ماند بصره تا صدر خلافت عثمان و هر گاه که عزل کرد لورا عثمان نقل کرد بسوی کوفه و اقامت نمود در آنجا و مقرر داشت اهل بصره تا آنکه
شهادت عثمان نقل کرد ابو موسی بعد از تحلیک بسوی کوفه ماند در آنجا تا اوقات و مرد و عمر افتاد و چند سال در سنه شمسین قیل بعد با ابو الحسن شجری امام شافعی
از اولاد اوست رضی الله عنهم اجمعین و بالجمله مسلم امت از حدیث می و الشمس هر تفتحه یعنی گذارد نماز عصر را و حال آنکه آفتاب بلند است مائل
نشده است بسوی غروب زمین حدیث نیز تعجیل عصر معلوم شد و آن در صورت گذاردن می بر یک مثل می باشد چنانکه مذکور شد حدیث صحیحین است
حافظ ابن القیم گفته مسی اینها میگذاردند با آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجهه میرفت یکی از ایشان بسوی عوالی مدینه چهار میل و آفتاب بلند می بود و در حدیث
انس نحر جزو و قطع و طبع آن قبل غروب شمس آمده و حال است که این بعد مثلین باشد و در صحیح مسلم است که وقت ظهر دایمی است که عصر حاضر شده و است
این معارض مرابین سنن را نه در صورت نه در حالت نه در میان انتی در سبیل گفته در احادیث دلالت است بر سرعت عصر و صرح احادیث در تعجیل اول وقت
عصر حدیث جبرئیل است که گذارد با آنحضرت و نقل نماز مثل وی بود و جز آن از احادیث
بروایت امام محمد بن حسن شیبانی از حدیث عبد اللہ بن عمرو ذکر عمل بود و نصاری تشبیه بوقت عصر و در روایت امام محمد بعد آن گفته که این حدیث دلالت میکند
بر آنکه تاخیر عصر افضل است از تعجیل می نمایی که گردانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما بین ظهر تا عصر اکثر از این عصر تا مغرب درین حدیث و هر تعجیل کرد
عصر باشد ما بین ظهر تا عصر اول از این عصر تا مغرب پس این دلالت کرد بر تاخیر عصر و تاخیری بهتر است از تعجیل می و اما اگر آن بنفید و پاک است مخالفت شده است

اور صفت و هو قول ابی حنیفه و العامة من فقهاءنا انتی و باین قول امام محمد رو کرده اند سنت تجمیل عصر و گذاردن می بر یک مثل را و حافظ ابن قیم می گوید پیش گفته فیدلیم که کدام دلالت درین صیغه جمل یعنی حدیث عمل بود و نصاری بر قیاط بریکه و مثل نمی شود وقت عصر تا آنکه سایه هر چیز در چندان او شود و عموماً از انواع دلالت و جزین نیست که دلالت بر آنکه از نماز عصر تا غروب شمس قصص است از نصف نهار تا وقت عصر و درین خود شک نیست انتی گوید قول امام محمد تاخیر عصر مقیدست ببودن آفتاب سفید و پاک این نمی باشد مگر وقت یک مثل چنانکه بر عارف اوقات غیر مخفیست یا قدری کمتر از آن بعد و مثل خود آفتاب نقلی در میان غیر مخالف بصرف نمی باشد پس حجت در آن بر مثلین چنانکه باینست و نیز در وی تصریح نیست تاخیر عصر تا مثلین و نیز در حدیث در بیان زیادت اجز است سابقه و این است مستند در بیان اوقات نماز پس اجز است صحیح و آورده در تجمیل عصر و گذاردن آن بر یک مثل را گذارنده در وقت عصر باین حدیث که بخیرت ابعاد و خیر و احوال برضعیفست مگر الا یعنی در سبستان المحدثین بعد سر حدیث مذکور و قول امام محمد گفته که آنچه امام ازین حدیث استنباط کرده اند صحیحست و بدون حدیث همین قدرست که مابین صلوٰة العصر الی مغرب الشمس کمتر از مابین نصف النهار الی صلوٰة العصر می باید تا قلت عمل و کثرت عطا که مقصود از تشبیه درست گرد و این معنی بدون تاخیر عصر ز اول وقت آن مستحق نمی شود اما آنچه از بعضی فقهاء منقولست که باین حدیث تسک کرده اند در آنکه وقت عصر از مابعد مثلین شرح می شود و قبل از آن وقت ظهرست پس دلالت حدیث بر آن ممنوعست آری اگر لفظ مابین وقت العصر الی الغروب می بود گنجایش این است که می شد لفظ مابین صلوٰة العصر الی مغرب الشمسست و ظاهرست که صلوٰة العصر در اول وقت مستحق نمی شود تا معاجل گردد و در تشبیه بر مقاله مابین نماز عصر بروفق آنچه معمول آنجناب بود و تا وقت غروب آن کمتر از مابین ظهر عصر باشد گویا ابتدای وقت عصر تا غروب ساوی آن باشد و اگر کسی را معاطر رسد که شبیه بر آن تفهیمست و درین صورت تفهیم لازم می آید زیرا که صلوٰة عصر تعیین نیست بر کسی در وقتی از اوقات متعینند بخوانند بخلاف وقت عصر که فی نفسه متعینست گوئیم تشبیه برای تفهیم مخاطبینست و مخاطبین وقت متعارف نماز آنجناب را می شناسند پس نسبت بایشان بوجه احسن تفهیم مستحق شد و دیگر از ابا اسماع از ایشان این معنی واضح شد و تفهیم مستحق شد نظیرش آنکه حضرت عایشه در وقت معمول نماز عصر آنحضرت فرموده است کان یصلی العصر و الشمس فی حجر متا لم ینظر الفی بعد و معلومست که این بیان و تفسیر غیر از کسی فی آن آن حجر مبارک را دیده باشند و بدون آفتاب در آن حجره و نهار سایه را در آن مقایسه کرده باشند فائده نمیکند که اینها و نیز باید دانست که آنچه در کلام امام واقع شده که درین عجل العصر کان مابین الظل الی العصر اقل مابین العصر الی المغرب بظاهر حدیثست زیرا که موافق قاعده ظلال القضا می باشد وقتی می شود که ربع النهار باقی میانند در اکثر بلدان پس وقتین مساوی باشند نه زیاده و کم پس میتوان توجیه کرد که مراد امام از مابین الظل مابین وقت متعارف للصلوٰةست یعنی از ابتدای وقت متاخر خصوصاً در ایام صیف که ابرو آن مستحبتست و الله اعلم انتی **وعن**

ابی بزرگه الاسلمی یفتح موحده و سکون زانامش فضل بن عبیدست و قیل بن عبد الله سلمان قدیمست قاتل عبد الله بن خطل و همیشه غزاکر و همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا آنکه مقبوض شد و نزول کرد بصره را و غزاه نمود بخراسان و مرد در مرو و قیل بغیر با سه ستین او نمیشد و چنین قال کان رسول الله گفت بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یصلی العصر ثم یرجع احدنا الی رحله میگذارد نماز عصر را بپوشانند یکتا با بسوی رخت بجای بود و باش خود رخت بپوشد و سکون جای عمله فی اقصی المدینة در نهایت مدینه و این حالست از رخت یا صفت اوست و الشمس حیاة و آفتاب زنده می بود یعنی روشن و تابان و سفید و نوری و قوی الاثر از روی حرارت و کون و انوارت شافعیه گویند که این در وقت رسیدن سایه بنشین نمی باشد و راست میگویند و نیز حنفیه درین بحثست و بیجاست و از امام احمد علیست که افضل در وقت غیر روز ابتداء غیرست تا آخر وقت مختار و شک نیست که اربع درین باب منزهت مختار اهل حدیث و ایامه ثلثه و زفر و صاحبینست که ما در این کتاب و کان لیستحبت من یؤتمر من العشاء و دوست میداشت اینک تاخیر کرده شود نماز عشاء را و از تاخیر ثلث لیلست چنانکه در حدیث ابن عمر زید و مسلم آمده که گفت درنگ کردیم با

یک شیء در آنکه انتظامی بر وی آنحضرت را برای نماز عشاء پس بیرون آمد موسوی ما هنگام رفتن ثلث شب بلکه بعد از وی بپس برگشت گفت
وگزارد نماز آنست و در حدیث جابر بن سمرة است نزد مسلم و کان یؤخر العتمة بعد صلاتکم شیئا و در حدیث ابی سعید است حتی مضی نحو شطرنج اللیل ایا ایا
والناسائی و کان یکسر الشوق قبلها و بود که مکره میباشد خواب کردن پیش از گذاردن نماز عشاء تا مبادا مستغرق شود تا نیمه در آن و بر وقت نماز
والتحذیرت بعد ها و سخن کردن با مردم بعد از وی تا مشغول نشود و حدیث از قیام آخر میل و در هر دو خصتی هست اگر خواب بقصد طلب تخفیف و رفع کسر
و حصول نشاء در نماز باشد خصوصا در رمضان و کلام بضرورت باشد و لایعنی نبود چنانکه ثابت شده که آنحضرت مستغرق بود با ابو بکر و امیر مسلمانان و کان
ینفقل من صلوة العتمة حین یعرف الرجل جلیسه و بود که بر میگشت از نماز با او فارغ می گشت از آن در هنگام شناختن مرد عیشین
خود را مقصود آنست که شروع میکرد و در غس و تمام میکرد و در اسفار زیر که در مسجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم مسابیح نمود پس در وقت در آمدن مسیح شناخته نمی شد
همیشین و این دلیل است بر تکمیل و تفصل بجا و فوقه یکسوره یعنی یلتفت و ینصرف است و کان یقرأ بالستین الی المائة و بود که میخواند در نماز
با دو شصت آیت و زیاده بر آن تا صد آیت گوید در صورت اختصار استین میخواند و در صورت طول مائة متفق یک علیه و درین حدیث ذکر وقت
صلوة عصر و عشاء نجز است بدون تحدید اوقات معلول علیها و در آنچه از احادیث گذشت اصح و شاکل است ازان و عندهما من اوزة بخاری و مسلم است از
حدیث جابر بن یوسف و العشاء احوالنا و میگزارد نماز عشاء را در بعضی اوقات جلد و اول وقت و احوالنا و در بعضی اوقات بدین جهت آنکه
تفصیل کرد آنرا قول می اذ اهر اجتمعوا عجل باین طریق که چون دیدانها را که فراهم آمدند و جمع شدند در شب تا بیسکرو و میگزارد و در اول وقت
براه میبانی بر ایشان و اذ اهر ابطوا آخر و چون دید که ویر کردند در آمدن ویر میگرد و در نماز گذاردن و در بنام اعات ایشان است
با آنچه در وقت بحال ایشان دلالت است بر آنکه تاخیر از اول وقت بقصد تکثیر جماعت جائز بلکه مستحب است گفته اند که امام ابوحنیفه و اصحاب کی التزام
اول وقت میکردند هم ازین جهت است از جهت عدم فضیلت اول وقت و اول وقت بزمانه افضل است لیکن بعضی دیگر تاخیر او واجب میکرد و الصبح کان
یصلیها بغلس و میگزارد نماز صبح را در تاریکی شب ظاهر آنست که این بحضور جماعت کثیر بود زیرا که صحابه بقیام میل خوگر بودند و از خواب بیدار
می شدند و در عشاء بجهت بعضی حاجت نماز گوی تفرقه راه می یافت و در حدیث عایشه است نزد حضرت زینب بود آنحضرت میگزارد نماز بعد از پس بر گشتند
زنان از نماز پیچیده و پوشیده رو با و بدن با بچا و با و کلیمها شناخته نمی شد از جهت غس اتنی و غس بفتحین تاریکی آخر شب کافی القاموس مخلوط
ببیاض صبح که ذاتی الترحمة و آن اول فجر باشد که ذاتی اسبل و مسلم و مسلم راست تنها من از حدیث ابی موسی اشعری صحابی
جلیل القدر است و اشعری نسبت یکی از اجداد او است و در فتح خبیره همراه اهل سفینه بگزارست آنحضرت آمده بانعام و کرام و روح و شامی می مشرف شد مناقب او
بسیار است و ترجمه قوی گذشت فاقام الفجر جهن الشوق الفجر پس قائم کرد آنحضرت نماز صبح را وقتی که شوق شد صبح و القاموس یک کاد
یعرف بعضهم بعضا و حال آنکه مردم نزدیک نیست که بشناسند بعضی ایشان را و این ناظر است در آنکه در غس گذارد و تعجیل کردن
و تصفی گفته معنی تعجیل آنست که در اول وقت استعدا نماز کند و بعد از استعدا در میان نصف اول وقت نماز گذارد و پس در وقت فجر حضرت عمر فرمود
الصبح انجم بادیه شت بکبره ابوهریره گفت صلی الصبح بغیش و حضرت عایشه گفت فیصرف النساء تلتقات بمروطن ما یعرفن من الغسل این تم
منظوم است بر یک حد قدر وقت ظهر در یک آیت از حضرت عمر صلوات الله علیها کان الفی ذرا عا آله و در روایت دیگر صلی النظر اذ اذاعت لشمس بین
هرو و نظین است بر یک حد زیرا که نوال شمس از وسط سما بجز نبودن فی یک ذراع کما پیش ظاهر نمی شود و ابوهریره گفت صلی النظر اذ کان ظلمت شایک
و این نیز نزدیک است با اول زیرا که فی زوال و فی لوی چون هر دو مثل آدمی رسد در صیفت جابر را خواهد بود نسبت اهل مدینه و در شتاسیانه لطف اول

وقت خواهد بود و در وقت عصر حضرت عمر گفت صل العصر و الشمس یغیران فیه قدر ایسیر الکراب ثم یخین لو ثلث قبل غروب الشمس حضرت عایشه گفت که این صل العصر و الشمس من بعد ما قبل ان یظلموا و انزلت کتانا فصلی العصر ثم یغیران فیه الکراب ثم یخین لو ثلث قبل غروب الشمس حضرت عایشه گفت و العصر انما کان ظلمک یا کما
و این همه قریب اند یکدیگر مستطابق اند بر نماز گذاردن وقتی که سایه آسمانی غیر فی زوال اندیک مثل زلیله شود تا ببرد مثل ثانی بلکه انکی از مثل ثانی هم زیاده تر کند
مضایقه نیست و در وقت غروب حضرت عمر گفت المغرب انما غربت الشمس و ابوهریره نیز مانند این گفت و در وقت عشاء حضرت عمر فرمود و العشاء اذا غاب الشفق
الی ثلث اللیل و در روایت دیگر گفت انما العشاء انما غربت الشمس و ابوهریره گفت یا یبتک بین ثلث اللیل و وقت سحر عشاء منته است از اول غروب شفق اخر تا سوم حصه شب انتهى و این
و العشاء اذا غاب الشفق و ابوهریره گفت یا یبتک بین ثلث اللیل و وقت سحر عشاء منته است از اول غروب شفق اخر تا سوم حصه شب انتهى و این
تطبیق است در آثار صحابه رضی الله عنهم و عن رافع بن خدیج الحارثی کنیت او ابو عبد الله است و یقال ابو خدیج الحارثی اللوی از اهل
مدینه است حاضر شد بعد از جهت صفر سن و در احد و خندق و شاهد دید و حاضر شده جماعتی از صحابه تابعین از وی راوی است روز احد او را
تیری رسید آنحضرت فرمود انا اشهدک یوم القیامة و انما ان عبد الملک بن مروان زنده بود بعد جهالت وی شکست بمرد در سنه ثلث او اربع
سبعین است و ثمانون ستمه و گفته اند که در زمان یزید بن معاویه مروی از حضرت امیر مومنان علی علیه السلام است که در وقت سحر عشاء منته است از اول غروب شفق اخر تا سوم حصه شب انتهى و این
بودیم ما که میگذاوریم نماز مغرب یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فینصت احدنا و انما ینبهم مواقیف لیله پس بر می گشت یکی
ازما از نماز و حال آنکه وی هر آینه نمی دید جای اقتادن تیری را می خورد را بعد از انداختن آن تیر تا که در روز هم نمی نماید مقصود بیان تعجیل نماز مغرب است
و آن سحر است و نخل بفتح نون و سکون و صوره بمعنی سهام عربیست و نیست او را و احد از لفظ وی و گفته اند که واحد وی جمله است که مقصود متفق علیه
در سبب گفته حدیث لیل است بر سادرت بصلوة مغرب بحیثیتی که برگردد و از آن وضو باقی باشد و قد کثر الاحتیاج علی الساعه بها انتهى و عن عائشة
رضی الله عنها قالت اعتم التبیح و تاریکی شب گذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم ذات لیله بالعشاء یک شب نماز عشاء را
حتی ذهب عامه اللیل تا آنکه رفت بسیاری از شب اعتم بفتح همزه و سکون بین جمله یعنی داخل شد و عتمه و عتمه بفتح تین ثلث لیل اول گویند
بعد غیبت شفق کما فی القاموس شتر خرج فصلی و قال بستر بیرون آمد پس نماز گذارد و فرمود آنه لوقتها این است وقت نماز عشاء یعنی
وقت مختار و فضل او لو کان اشوق علی امتی اگر نمی بود سخت پنداشتن بر امت من تاخیر عشاء هر آینه نرسیدم ایشان را تاخیر کردند
گذاردن نماز عشاء را تا ثلث شب یا نیمه آن روایت کرده اند این جمله اخیر را ترمذی و ابن ماجه و احمد و ابو داود و ابن حبان از حدیث ابوهریره و لفظ
ترمذی الی ثلث اللیل او نصفه است و لفظ احمد و ابن حبان الی ثلث اللیل است و شک نکردند ایشان رواه مسلم و ابن جریر و لیل است بر آنکه وقت
عشاء منته است و آخر او افضل است آنحضرت صلی الله علیه و سلم رعایت میکرد و احتیاج را بر امت مگر چه ترک کرد و فضل وقت را و این خلاف مغرب است
که افضل او اول است و همچنین غریبی مگر نظر در ایام شدت سحر چنانکه گفت و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال گفت ابوهریره
فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اشتد الحر و حتی که سخت شود گرمی موسم تابرد و با همزه مفتوحه مقطوعه و کسر را بالصلوة
پس سردی کند نماز ظهر و تاخیر کند نماز اول وقت تا بشکند سورت حرارت را گویند ایام و حتی که داخل شد در وقت برود و بجز ظهر و انجم و اتم و حتی که داخل شد
در وقت ظهر و رسید و بجز و نماز اول در زمان است این برود و مکان حدیث لیل است بر وجهی بود و نیز نزدیک شدت حرزیر که اصل هر دو جوهر است
و گفته اند بجای است باین ختمه اند جمهور و ظاهر حدیث عام است در سحر و جماعت و بلد حار و غیر آن و در وی قول است گفته اند که ایام است
تعجیل افضل است بنا بر عموم اوله افضل است اول وقت و جرات معاند که آن بدله عام است مخصوص شده یا حدیث بر او حدیث است این حدیث بخبر خباب

که شکایت کریم بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرماید ارجاه و اکت خود پس درنگ و شکوه مارا و این حدیث صحیح است رواه سلم و جواب از آن بچند وجه داده اند از آنست که شکوه ایشان از شدت رمضا و اکت و جباه بود و این نمی رود از زمین مگر آخر وقت یا بعد آن لهذا آنحضرت فرمود صلوا الصلوة لوقتها و ما بین النذر و این ال است بر آنکه ایشان طالب تاخیر اند از وقت ابرو بودند پس معارض نشود بحدیث ابرو و در مصنفی گفته جمیع تخصیص کرده اند ابرو را ببلد حار و جماعت مسجد که از جای دی و در قصدند واضح نزدیک فقیر عموم آنست و حدیث شکوه ناالی رسول الله صلی الله علیه و سلم حر الرضا قائم لشکرا محمول است بر ابرو یک از وقت بیرون کشد مترجم گوید معنی ابرو آنست که شدت گرمی رو با غلط اطارد و آن قریب بیک مثل می باشد بان معنی که چون از نماز فارغ شود عنقریب سایه یکشکل گردد سواهی فی زوال پس سبب تاخیر نظر است تا آخر وقت در ایام شدت گرمی و در حدیث ابن مسعود وارد شده که کان قدر صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم النظر فی الصیف ثلثة اقسام و فی اشتهاء و فی اشد اقسام الی سبعة اقسام اخر جابود او و النساء فی شیخ بن عباس در نفس مراد از این تقدیر بعد از طرح سایه زوال است و درین صورت مضمون این حدیث موافق آنست که ذکر کردیم انتهى گویم حدیث ابن مسعود را حاکم هم روایت کرده و مروی است از طریق اسود و مصنف آنرا در تخیص آورده و در سندش عبیده بن حمید ش شیخ زوی سعد بن طارق و در هر دو خلافت است در میزان در ترجمه عبیده گفته و در ضعف عبدالحی حدیث تقدیر صلوة النبی صلی الله علیه و سلم فی اشتهاء و الصیف بالاقدام انتهى و در سبب گفته و قدر تینا مانعیه فی البراقیت و انه لا یتم الاستدلال انتهى و هم صاحب بل در بعض فتاوی گفته که این حدیث را عمل بر ابرو کرده اند کما قاله ابن العربی المالکی فی العقبس و تبعه الحافظ سیوطی در بیان کرده ایم ما عدم محتمل می بر ابرو در رساله خود بر اوقیت فی المواقیف و بیان کردیم در آن که این حدیثی است که قدح کرده اند و در آن گفت عقیبا لیتابع علی حدیث فی العقبول و احمد بن حنبل توشیح کرده اند صدر را و عجب است از حافظ ابن حجر در تخیص که حکم نکرد بر لفظ این حدیث و نه بر سند و ذکر نمود کلام ابن عربی را و حال آنکه باطل کرده ایم ما آنرا در اوقیت آری در ایام شتاتاتی بظن غریب است تا آنکه حاصل شود ظن با آنکه آفتاب اگر در کعبه سما بود اکنون اهل شدید را این معنی مدرك می شود محس و مشاهده وقتی که از جهت جنوب باشد چه سایه وی بسیار می افتد در جهت شرف لیکن بان حد که تقدیر کرده باقدام و غایت وی آنست که نظر کنند در اوقات که حاصل شود بدان ظن و ال نیست با اهل اقدام مگر همین ظن لا غیر نیست هیچ کی مخاطب بظن غیر خود بلکه بظن نفس خود انتهى و مراد صاحب مصنفی ازین قول که جمیع تخصیص کرده اند ابرو را ببلد حار و جماعت مسجد امام شافعی است زیرا که وی گفته که ابرو در خصت است و آن نیز بر کسائیکه و طلب جماعت مسجد ای شتاء بند و شفتت میکنند و هر که تنها بگذارد یا در مسجد با قوم میگردد دوست دارم که تاخیر کند از اول وقت انتهى شیخ در ترجمه گفته این مخالف ظاهر حدیث است و ترمذی حدیثی آورده که دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفر نیز امر میکرد با ابرو با وجود آنکه همه در یک منزل جمعی بودند و گفته است ترمذی که قول کسی رفته است بسوی تاخیر نذر در شدت حر اولی ترست با جماع و در حدیث بخاری آمده که صحابه ابرو میکردند تا تمام سایه بر زمین افتاد و نماز بر بنسب است سایه بعد از زوال در زمان کثیر اقدمة تکلات چربای دراز مانند سناره و جز آن که سایه آنها نوز تر نمایان گردد و از این مسود تلویح قدم آمده و در بعضی روایات آمده که در سایه دیوار نماز می فرستند و دیوار در آن زمان هفت گز بود و بعضی تا میانه وقت گفته اند عمل بر ابرو در وقت حال بجهت برودت می نسبت بگرمی وقت است و چنانکه بعضی شافعی گفته اند بجهت است و بودن او سرد تر نسبت با ستوا خلافت تجربه است چه دوام سبب مؤثر است از قوت چنانکه از سردی وقت صبح نسبت به نیم ظهر بگردد و هر چه آفتاب دیگر می آید در پاره میگوید که سخت تر گرمی در آن دیار در وقت رسیدن سایه است بمثل ابرو در تاخیر از آن باشد و بجز این اعدا حدیث صحیح در سالفه یا ابرو وارد شده است و آنکه در حدیث جباب آمده محمول است که التماس تاخیر از تمام وقت باشد و الله اعلم انتهى لخصا و مصنف در تخیص گفت معنی لم یسکنوا نزل شکوه آنست همزه بری سلب است کما عجمت الکتاب امی از لنت عجمه است و گفته اندی اعلم بحواله الشکوی بلخصه انما فی التاخیر است و ال است بر اول ولایت ابن منذر و بیعتی از حدیث سعید بن جبیر است که ناالی رسول الله صلی الله علیه و سلم

الرضا فاذا شكنا قال اذا زالت الشمس فصلوا وسئل واثرهم وطحاوي بسوسى نفع حديثه فباب كذا قلت طحاوي والى است بران حديثه من غير كذا فافسك
 بالناجرة فقال لنا ابو واپس بيان كركه بود ابرو بعد سجود و عمل كرده اند بعض حديث ابرو را بر كركه و بركن اهل بيته و حديثه خبابه در سر و نشدن سنگر زير كركه
 آن سرخى شود تا آنكه سرد شود آفتاب فلما نخصت كركه در ابرو و كركه در تاخير تا خروج وقت انتهى فان يشك في الحس من حينه جمع نيز كذا سختى
 گرمى انچه شيدن و غوغ و پركنده شدن گرمى اوست و در آخر اين حديث است كه كركه آتش دوزخ بسوسى است خود و گفت خود ابرو من يكديگر را
 پس ستورى و لولو را بر و نفس سلوون و دم ندان و مى در زمستان و مى ديگر و تا بستان پس سخت تر انچه مى يايد شما از گرمى يا بايد شما
 از سردى انان نفس است كه تا بستان زمستان مى زند منتفوخ عليه و درين باب است حديث از ابو موسى و عايشه و غيره و ابو سعيد و عمر بن عتبسه
 و صفوان و لاد قسم و انس و ابن عباس و عبد الرحمن بن علقمه و عبد الرحمن بن جابر و احاديث ايشان را مصنف در تلخيص با حرج و تفسير ايراد كرده
و حرم رافع بن خديج رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اصبحوا بالصبح صبح كذا صبح و در
 روشنى بگذارد نماز با مداورا و در روايتى بل اصبحوا الصبح و بالفتح آمده هفتم كنيد بغير حال هر دو عبارت يكى است و ظاهر و متبادر از عبارت حديث
 آنست كه شروع در نماز وقت اصباح و اسفار كنند و اسفار صبح انكشاف و تهور و انتشار اوست و هر چه جز اين گفته اند تاويل و تكلف است اين
 حديث بجهت خفيه است در تاخير نماز اسفار و اين حديث در سنن است و حديث غلس در صراط و صحيحين است پس معارض نشود او را و نيز حديث انس است
 نزو ابو داود و كذا رواه آنحضرت صلى الله عليه وسلم نماز صبح كيار در غلس است كذا رواه و بار ديگر و اسفار كرد بان بده بود نماز و بعد از اين در غلس تا آنكه مرد وجود
 نكرد بسوسى اسفار انتهى و اين حديث بجهت شافعى است و در غلس و شك نيست كه مراد است اين حديث نزاع اسفار و تغليس را بوجه خوب فيصل ميگند و مشعر است
 باينكه مراد با صبح او اسفار و اغني ظاهر اوست پس گفته اند كه مراد بدان تحقق طلوع فجر است و صيحه اعظم را بتمفيض نيست و گفته اند كه مراد بدان اطاعت قرارت
 در نماز صبح تا آنكه برون آيد از نماز وقت اسفار و گفته اند كه مراد بدان ليالى مفره است زيرا كه نوبت فجر درين شبها بسبب غلبه نور قمر چنانكه بايد واضح و روشن
 نميگردد و آنحضرت صلى الله عليه وسلم كيار بنا بر عذر اسفار كركه پيتر مستمر ماند بر تغليس و طحاوي گفته ابتدا بتغليس كنند و ختم باسفار و جمع كند ميان هر دو
 به مطلوب قرارت و گفته اند كه اين تاويل احسن و اولى است كه بدان توفيق ميان احاديث حاصل ميگردد و وليكن ظاهر نه بجهت خفي آنست كه ابتدا تخم هر دو
 باسفار كنند و چندان تاخير كنند كه شك در طلوع آفتاب يافتند و بعضى حديث اسفار را بسجده عايشه كه نزد ابن ابى شيبه و غيره است رو كرده اند لفظ
 وى اين است كه نگذارد آنحضرت صلى الله عليه وسلم نماز در وقت آخرى تا آنكه قبض كرد او را وى تعالى اما اين رو تا م نيمست زيرا كه اسفار آخر وقت
 صلوة فجر نيست بلكه آخر او طلوع شمس است شيخ در ترجمه گفته حد اسفار چنانكه از مشايخ نزهت خفيه منقول است آنست كه قرارت مسنون ارجل
 باشد يا زياده تا صد بطريق ترتيب تواند كرد و بعد از فراغ از نماز اگر فرضا سهوى و طهارت ظاهر شود ممكن باشد او را عاده وضو و نماز پيش از طلوع
 آفتاب گفته اند كه ابو بكر و عمر اين چنين كرده اند انتهى گويم و برين تقدير نزاع لفظى است در اسفار و تغليس زيرا كه قائلين غلس نيز قائل اند كه قرارت
 آنحضرت درين نماز استين آيت تا نامة بود و قائلين اسفار هم تخم بدان قرارت مسنون ميكنند پس هر دو وقت در حقيقت يك وقت شد بجهت
 شيخ گفت كه نه بجهت شافعى تغليس است يعنى در وقت اول بتاريك گذاردن و ميگويند مراد باسفار تاخير است تا يقين گردد كه صبح طلوع كرده و عدم
 مبادرت نزو فطن بطلوع و بى شك اجر در او اى نماز نزو تقين به دخول وقت عظم و فضل خواهد بود و اين تاويل بعيد است چه متبادر از حديث آن است كه
 اعظمتيت خصوصيتى است كه در اسفار است نه از جهت تحقق وقت كه در وقت عام است اوقات نماز باره و حديثى از سعاذ بن جبل مى آرند كه گفت در ستان
 نماز فجر خدا صلى الله عليه وسلم بمن فرمود و در شتا تغليس كن و تطويل كن قرارت را آنقدر كه طاقت ابر بند مردم و چنان بكن كه طول شوند ايشان

و در وقت اسفار کن که شب کوتاه است و مردم خواب نال توجه علی بن ابی طالب را بخوانند و گفته اند که این بر تقدیری است که همه حاضرانند بعضی از مسافران
تاخیر کنند پس اعلی تاخیر است بی خلاف امام شافعی و این دیگر که جمیل و صلوٰه پیش از آنکه گویند که در تقدیم سارعت است در ادای عبادت پس افضل است
لقوله تعالی و سار نحو الی مغفره من ربکم و یگوید که در اسفار تکثیر جماعت است و بی شک تکثیر جماعت افضل است و سارعت
بمغفرت در چیزی است که افضل است نزد خدای تعالی و معنی قضی درین باب آن است که تاخیر غیر تا آخر وقت مباح است با جماع سبب که است قبل
جماعت امری که در وقت نماز است و در وقت نماز است چنانکه سازد را منع کرد از تطویل قرات و فرمود اَنْتَ اَنْتَ و حال آنکه تطویل قرات در
نماز سنت است فوق الجمیل آن در اول وقت نیز نشستن و جای نماز تا بر آمدن آفتاب سبب است در غایت تاکد و این در اسفار نیست و در تغلیس متعسر
و احباب میگویند که ثابت در روایات از فعل آنحضرت اسفار است و آنچه مروی است از تغلیس اگر ثابت شود شاید که در سفر باشد و جهت غدر سفر و لهذا
چون آنحضرت در مزدلفه تغلیس کرد گفتند که در غیر وقت محمود نماز کرد چنانچه در روایات آمده است و حدیث عایشه بنته متصرفه النساء مستلفقات ما تفر
باین حدیث و قول ارجح است نزد ما از فعل و شاید که آن در وقتی بود که زمان مامور بودند بیرون آمدن نماز بعد از آن منسوخ گشت با مهور گشتن
ایشان بقدر بیعت انتهی اما این همه احتمالات است در برابر احادیث صحیح و آورده در غلص محق ثبوت هر دو است با رجحان غلص با اسفار فاده
اعظم لا جور که پس بدستیک اسفار بهتر است برای هر دو و ثواب نماز زیرا که ثواب نماز بقدر ثواب جماعت است و جماعت در اسفار
زیاده می باشد از تغلیس غالباً و ا ه الخمسه یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صححه الترمذی و ابن حبان و ابن مظفر

ابو داود و حسن . ابی هر بقره رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من ادرك من الصبح ركعة
قبل ان تطلع الشمس فقد ادرك الصبح کسی که در یاد رکعتی از نماز صبح پیش از آنکه بر آید آفتاب پس تحقیق دریافت نماز صبح را محرومان
گفته این حکم برای محذور است یعنی هر که معذور شد و یک رکعت دریافت می گوید تمام نماز دریافت و گفته که تقیید معذور برای آنست که شارع برای نماز اوقات
مقرر کرده و او اهل او را بعلامات حسیه محدود ساخته و در میان هر دو وقت برای هر نماز وقت این نماز مقرر گردانیده و در غیر آن اوقات معینه
نماز منافق و نماز امر که می میراند نماز را گردانیده پس درین حدیث دلیل است بر آنکه او را یک رکعت در وقت خارج از اوقات مضروب مانند وقت
طلوع و غروب و غلص است بمعذور و شل آنکه یار باشد و نمی تواند که نماز را کند بعد شفا یافت و ممکن شد او را که یک رکعت در یاد یا مانع یک
شد و توانست که در یاد یک رکعت را انتهی گویم حدیث از مضموم تقیید معذور خالی است و لهذا حافظ ابن القیم در اعلام گفته مقصودست بر مردم خود
در صغری گفته هر که یک رکعت از نماز در وقت خود بجای آورد و باقی خارج وقت او را حکم او است در قصر صلوٰه و اتمام آن و ابو حنیفه در نماز صبح خلاف
کرده است و آن ضعیف است و جمیع تفریح کرده اند برین حدیث که اگر معذور و غافل شد و از وقت مقدار یک رکعت باقی مانده است او را لازم
عیشود آن نماز مانند آنکه پیش از شد همچون یا بالغ شد صبی یا ظاهر شد عارضه زیاده تر کرده اند جمعی و گفته اند که اگر وقت یک رکعت از وقت یافت
لازم میشود قضای آن نماز و نزدیک این فقیر درین تفریح نظر است زیرا که استطاعت شرط وجوب است و در وجوب قضا مستفح بر وجوب او واجب
رکعات اخیره قضا است که شارع تیسرا و تفضلاً در حکم او ساخته است و تابع جزئی که در وقت کرده شده است نموده باقی ماند سوال و آن آنست که
چون حال صلوٰه بر یک منزل است پس تخصیص فجر و عصر را باین منزلت چنانچه در اکثر روایات واقع شده سبب چه باشد علما گفته اند که این تخصیص را سبب
اول آنکه این دو نماز در وقت روز واقع اند و بعضی نماز بخندند و بعد از آن آفتاب بر آید یا فرود و یقین معلوم میکند که وقت بر آید پس اگر این حکم را
درین صورت بیان نمی فرمود و گمان فوت بیقین می انجامید بخلاف او از اوقات نمازهای دیگر که انتهای آن باین مضمون و ظهور معلوم میشود و هم آنکه

و احادیث صحیحہ نبی واقع شدہ است از نماز درین دو وقت پس اگر این دو حکم را درین صورت بیان نمی فرمود گمان می شد که بسبب غزل این دو وقت نماز فاسد شده باشد و الله اعلم انتهى و من ادبک رکعة من العصر قبل ان تشرق الشمس و العصر و کسی که در یک رکعت از نماز عصر پیش از آنکه فرود آفتاب پس تخمین وی دریافت نماز عصر را یعنی نماز وی باطل میگردد و باید که یک رکعت دیگر نماز وی ضم کند و نماز را تمام گرداند قول اکثر اهل علم همین است که نماز فجر عصر بطلوع و غروب آفتاب باطل نمی شود و همین است اجماع و اقوی اگر چه امام ابوحنیفه و اصحاب وی بر آنند که نماز فجر بطلوع باطل میگردد و نماز عصر و این حدیث حجت است بر ایشان و جواب داده اند که این حدیث معارض است با حدیث دیگر که در آن نمی از نماز وقت طلوع و غروب آمده فرض باشد یا نقل پس عمل کردیم بقیاس زیرا که در اصول تقه مقرر شده که نزد تعارض اوله رجوع بحدیث کنند و نزد تعارض دو حدیث رجوع بقیاس و قیاس ترجیح می کند حکم این حدیث را در نماز عصر مگر در روایتی از ابو یوسف که میگوید فجر نیز باطل میگردد و بطلوع و لیکن صحیح است تا بر آفتاب تمام کند نماز را و ترجیح کرد احادیثی که در نماز فجر نیز که وقت نماز فجر همه کامل است و نقصان در آن نی پس واجب میگردد و بصفت کمال چون بطلوع آفتاب نقصان طاری شد او را مکا و جب نشد و آخر نماز عصر که آفتاب زردی گیر و ناقص است پس موجب آن نیز بصفت نقصان باشد پس نظر بان نقصان بسبب وجوب فاسد نگردد و او را مکا و جب باشد ولیکن نزد شافعیه احادیثی که مخصوص است بنوا فل و فرائض در هر سه وقت جائز است و مراد بفرائض فوائقی است و ظاهر احادیث در عموم است و مشک نیست که تعجیبات حنفیه درین سئله و بر از روایتی زیرا که میان این حدیث و حدیثی تعارض نیست چه در نمی مقصود باین نماز است در اوقات سنی عنما و درین حدیث تمام نماز است در آن که شروع آن در آخر وقت بود و از بابت تا نهایت فرق بسیار است و تفرقه در نماز عصر و فجر بقیاس بعد از آنکه حکم هر دو در یک حدیث بر یک جور وارد باشد قیاس فاسد و در برابر فرائض صحیح مرود و متفق علیها و درین باب حدیثی است که تا میاید میگذرد حدیث ابو هریره را و مراد وقوع یک رکعت فجر بعد طلوع و سه رکعت عصر بعد غروب است زیرا که اجماع است بر اینکه مراد آن نیست که هر یک یک رکعت فقط از هر دو نماز بگذارد و وی این هر دو نماز را دریافت و در باره فجر بصراحت آمده در روایتی بهیچ باین لفظ که در ک من الصبح رکعة قبل ان تطلع الشمس و رکعة بعد ان تطلع فقد ادرک الصلوة و در روایتی است من ادرک من الصبح رکعة قبل ان تطلع الشمس فلیصل اليها آخر او و عصر آمده از حدیث ابو هریره باین لفظ من صلی من العصر رکعة قبل ان تغرب الشمس ثم صلی باقی بعد غروب الشمس لم یفته العصر و مراد بر کعت ایتان بآن رکعت است بواجبات آن از قدرت فاتحه و استحکال رکوع و وجود و ظاهر حدیث آنست که همه اداست و ایتان بعض قبل خروج سجلب حکم او است بر ما بعد وی که بعد خروج گذارده فضلا من الله تعالی و مفهوم وی آنست که هر که کمتر از یک رکعت دریافت وی نماز را دریافت و مسلسله عن عائشة نحواً و مسلم است از حدیث عائشة مانند حدیث ابو هریره در معنی نه و لفظ بلکه لفظ او دیگر است چنانکه میگوید و قال سجدة بدل رکعة و گفت سجده بدل رکعت تووی گفته مسلمانان اجماع کرده اند بر اینکه این حکم ظاهر خود نیست و نمی شود و باین یک رکعت در تمام صلوة و نه حاصل شود بر ایت او از نماز باین یک رکعت بلکه این حکم متنازل است و در وی اضمار است تقدیر عبارت چنین باشد که وی دریافت حکم نماز یا واجب یا فضل او و این حدیث دلیل صریح است بر آنکه هر که بگذارد یک رکعت از صبح و عصر پسر بیرون رفت وقت نماز قبل سلام و او را باطل نمی شود نماز او بلکه تمام کند نماز خود را که آن صحیح است و این حکم در نماز عصر جمیع علیه است و اما در صبح پس قائل است بان مالک و شافعی و احمد و کافه علماء الا ابوحنیفه که وی قائل بطلان نماز صبح است بطلوع شمس در نماز زیرا که در آمد وقت نمی از نماز انتهی نشد قال و السجدة افاهي الركعة پسر گفت که سجده نیست مگر همان یک رکعت یعنی که از کلام آنحضرت باشد فلاشکال و اگر از کلام راوی است پس علی اجماع است بروی خود خطابانی گفته مراد سجده رکعت است مع سجده و رکوع و رکعت تمام همان است که مع سجده باشد باین وجه آنرا سجده خوانند نه انتهی و اگر سجده

درین حدیث بر حال خود وارد نمی آید باشد که هر که یک رکعت یا یک سجده یا یک رکعت در نماز دریافت و درین بین معنی مراد نیست بجهت ورود سایر احادیث لفظ
 رکعت پس در هر یک سجده عمل باشد بر آن و باقی ماند مفهوم من اورک رکعت سالم از صلوة و محتمل که مراد آن باشد که هر که صرف یک سجده دریافت می تمام نماز
 دریافت مثل کسی که یک رکعت دریافت است و این منافق و درود من اورک رکعت نیست زیرا که مفهوم وی غیر مراد است بدلیل من اورک سجده و حق تھا
 تفضل کرده باشد بگردانیدن هر یک سجده مدک یک رکعت و اخبار آنحضرت در اورک رکعت پیش از آن باشد که او تعالی اعلم کند آنحضرت را بگردانیدن
 ترک سجده مدک نماز پس وارد نشود اینک هر که دریافت یک رکعت وی تحقیق دریافت نماز را بطریق اولی **و عن ابی سعید الخدری**

رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا صلوة بعد الصبح حتی تطلع الشمس گفت شنیدم
 آنحضرت را میگفت نیست نماز بعد صبح تا آنکه بر آفتاب و لا صلوة بعد العصر حتی تغیب الشمس و نیست نماز بعد عصر تا آنکه فرود آفتاب
 یعنی درین هر دو وقت نماز نفل بعد نماز فرض گذاردن نادرست است و این نفعی یعنی نیست و اهل دروی تحریم است پس دلالت کرد بر تحریم نقل
 درین دو وقت مطلقا و آنکه گفته اند که ذات سبب جائز است بجز محتمل مسجد مثلاً و نمازی که آنرا سبب نیست جائز نیست پس هیچ دلیل بر آن نیست
 و اما نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم در رکعت بعد عصر در خانه خود چنانکه نزد بخاری است از حدیث عایشه رضی الله عنها باین لفظ که ترک نکرد
 دو رکعت را بعد عصر نزد من و در لفظی نبود که ترک کند آن هر دو را در سر و علانی پس مراد بآن قضای نافله ظهر است که چون فوت شد استمرار فرمود بر آن زیرا که
 عادت شریف آن بود که چون کاری میکرد ثابت میداشت آن کار را و این دلالت کرد بر جواز قضای قائمه در وقت کراهت یا این از خصائص وی
 صلی الله علیه وسلم بود چنانکه دلالت میکند بر آن حدیث عایشه نزد ابوداؤد که بود نماز میگذازد بعد عصر و نمی میکرد و از آن و بعد که وصال میفرمود و نمی میکرد و از آن
 و گروهی از علما بعد کراهت نفل بعد نماز صبح و عصر رفته بدلیل نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد عصر و تقریر کسیکه دید او را که نفل می خواند بعد
 فجر و لیکن می توان گفت که این هر دو حدیث دلیل اند بر جواز قضای نافله در وقت کراهت زیرا که در وقت کراهت نفل درین اوقات مطلقا زیرا که اخص دلالت
 نمی کند بر منع اعم بلکه تخصیص میکند او را آن از باب تخصیص افعال است یا آنکه خواهد آمد که هرگز نافله عصر فوت نشود و می آید بعد عصر قضا کنند و چون
 متعارض شوند قول فعل قول مقدم باشد بر فعل پس صواب آن است که ادای نوافل درین هر دو وقت حرام است چنانکه در اوقات ثلثه که بسیار
 متفق علیه و از ابی ذر آمده که بر او در هر چه کعبه گفت هر که شناخت مراد پس تحقیق شناخت و هر که شناخت مراد پس منم جذب شنیدم
 رسول خدا را میفرمود نیست نماز بعد صبح تا آنکه بر آفتاب و نه بعد عصر تا آنکه فرود آفتاب مگر یک مگر یک رواه الشافعی و احمد و زرین و ابن عد
 و روایت کرد سید علی تخبر می و جامع از ابن خزیمه و ابوی نعیم و حلیه و وارطنی و طبرانی در اوسط و بیهقی در سنن کلم عن ابی ذر که ان فی حاشیة
 السید عمر بن عبد الله تعالی و لفظ مسلم لا صلوة بعد الصلوة الفجر نیست نماز بعد نماز صبح و این اصرح است از لفظ اول که محتمل نماز و زمان
 هر دو بعد پس متعین کرد مراد را بآن و در روایتی آمده لا صلوة بعد صلوة العصر و این اثر این را نسبت به تخمین کرده و در روایتی لا صلوة بعد
 طلوع الفجر الا رکعتی الفجر آمده پس متوجه شد نفعی بسوی ما بعد فعل نماز فجر و فعل نماز عصر و لیکن بعد طلوع فجر نیست نماز مگر نافله فقط و اما بعد دخول عصر
 پس ظاهر دخول اباحت نافله است مطلقا اما او میگوید نگذاشته است عصر را نزدی گفت و درین باب است از علی کرم الله وجهه و ابن مسعود و ابی سعید
 و ابی هریرة و عقبه بن عامر و ابن عمر و عمرو بن عبد الله و ابی امامه و عمرو بن عبیدة و علی
 بن مریم و سعید بن الصالحی اشقی و گفت در تخصیص و درین باب است از سعد بن ابی وقاص و عایشه بن ابی ذر و ابی قتاده و حفصه و ابی الدرداء و صفوان
 بن یحیی و غیرهم و آنکه و مؤسسه راست **عن عقیبة بن عامر** از حدیث عقبه بن عامر جهنی بیضم مدین سکون قان کینت او ابو عامر است عامل

معاویه بود بر مصر و با نجافات یافت در سنه ثمان و عیسی بن عمر من الصحابة و خلق کثیر من التابعین گفته اند که گشته شد روز نروان با علی کرم الله وجهه
و غلطه ابن عبد البر ثلاث ساعات کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینها ان یصلی فیهن او ان یقرب فیهن موثانا
سه ساعت است که نمی بیکر و مارا رسول خدا از نماز گذاردن در آن ساعات و از گور کردن مرد های با در آن اوقات بفسخ گفته اند که مراد بگور کردن درین حدیث
نمازخانه است حال آنکه نمازخانه درین وقت بالاجماع مکروه نیست پس این تفسیر حدیث است بچیزی که مخالف حدیث است و صواب این است که معنی حدیث
آنست که عمدتاً غیر دفن درین اوقات نکند که مکروه است و همچنین عمدتاً تا عصر تا صفر از شمس بلا فکرت که این صلوة منافقین است چنانکه در حدیث
آمده قاطع منقر یا و چون واقع شود دفن درین اوقات بلا تعذر مکروه نباشد چنانکه لطلع الشمس بالزغنة حتى ترتفع یکی آن وقت که بر آید آفتاب
تا بان تا آنکه بلند شود و قدر ارتفاع وی که نزد آن کراهت زائل میشود در حدیث عمر بن عبدمنه باین لفظ آمده قیاس صحیح و در محین قیاس بکسوف است
یعنی قدر یک نیزه یا دو نیزه از هر جا بود و دو النسائی و حین یقوم قائم الظهيرة حتى تنزل الشمس و در سیکه بایستد قائم نیزه تا آنکه
سپل کند آفتاب بزرگتر سما بجانب مغرب در حدیث بن عبیده آمده حتی یعدل الرجح ظله یعنی تا آنکه برابر یک نیزه شود سایه و حین تنضیف الشمس
للغروب و در سیکه باطل شود آفتاب برای فرورفتن و تنضیف بفتح مشاة فوقیه و مشاة بعد او و فتح ضاد حجه و تشدید تحتیه و فای معنی تیل پس این سه
ساعت است که اگر از ایا پر و وساعت اول گیرند پنج ساعت می شود مگر آنکه این سه ساعت خاص است بکراهت و در امر دفن سستی و نماز و هر دو وقت
اول مختص اند یعنی نماز و وارد شده است تعلیل نبی ازین هر سه ساعت در حدیث ابن عبیده باینکه نزد طلوع شمس طالع میشود و در قرن شیطان کا فران
برای وی نماز سیکند از نزد قیام قائم ظهیر و جهنم را می افروزند و در برای او سیکشایند و نزد غروب هم فرود میرود و در میان دو قرن شیطان و نمازی گذاردن
برای آن کفار و نبی از فرض نفل هر دو است و برای تخیریم است اما فرض نماز احدیث من نام عن صلوة الذانین حکم خارج کرد زیرا که در وی این است
که فو قتها حین بیکر با یعنی در هر وقت که بیاد آید و بیدار شود از نوم بگذارد و آنرا همچنین بیکر در یافت یک رکعت قبل غروب شمس و قبل طلوع و
حرام نیست بروی گذاردن باقی درین اوقات بلکه واجب است بروی ادا کردن آن درین وقت پس نهی مخصوص باشد مؤاخذ و گفته اند که عام است
از آن نیز بدلیل این حدیث که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم خفت و روادی از نماز فجر بستر بیدار شد نماز گذارد در آن وقت بلکه تاخیر کرد و آنرا
تا آنکه خارج شد وقت مکروه و حجاب داده اند که آنحضرت و اصحابی بیدار نشدند تا آنکه رسید ایشان را آخر شمس چنانکه ثابت است در حدیث
پس بیدار ساخت ایشان را آخر مذکور مگر وقتی که بلند شد آفتاب و زائل شد وقت کراهت و نیز بیان کرد آنحضرت وجه تاخیر فرمود که درین اوقات
شیطان شمر شده پس بر آید از انجام نماز گذاردن در غیر آن اودی این تعلیل شعر است باینکه این تاخیر از برای وقت کراهت نبود اگر فرض کنیم که وقت
بیدار شدن آنها وقت خارج نشده بود پس حاصل احادیث آن است که حرام است نوافل و اوقات خمس و جائز است قضای آنها بعد نماز فجر و عصر
اما صلوة عصر پس دلایل همان گذاردن آنحضرت است بعد عصر فائده نظر اگر خاص نباشد با آنحضرت و اما نماز فجر پس تقریر آنحضرت است که را
که گذاردن نافله بعد نماز صبح و جائز است گذاردن فرائض در هر وقت ازین اوقات خمس برای نام و ناسی و مؤخر از وقت و نماز درین همه اوقات اول است
ما و امیکه خارج نشده است وقت عائد که این قضاست در حق وی و ذال است بخصیص وقت زوال روز جمعه ازین اوقات بجز آن نفل در آن قول
و الحکم الثانی حکم دوم یعنی نبی از نماز وقت زوال و حکم اول نبی است از نماز نزد طلوع شمس و لیکن مصنف در نام نهادن نبی حکم سماع کرده
زیرا که حکم در هر سه وقت واجب است که نبی باشد از نماز در آنها و این ثانی یکی از مملات حکم است نه آنکه حکم ثانی است و شارح حکم ثانی را تفسیر کرده یعنی
از نماز در هر سه وقت کما افاده حدیث ابی سعید و حدیث عقبه لیکن در وی این است که آن حکم اول است زیرا که ثانی قیام است و هو الثانی فی

حدیث معتبره در وی لازم می آید که زیادت استثنای روز جمعه عام باشد هر سه وقت را در عدم کراهت حال آنکه این چنین نیست بالاتفاق بلکه نیست
 خلاصه مگر در صورت زوال روز جمعه قائل عند الشافعی نزد امام محمد بن ادریس شافعی سلمی مکنی بابی عبد الله بن خلکان گفته علوم بسید
 از کتاب سنت و کلام صحابه و آثار ایشان و اختلاف علماء و جز آن از معرفت کلام عرب و لغت و عربیت و شعر در وی مجتمع گشته تا آنکه اسمعی با آن
 جملات شان اشعار نذیبین را که در غیر فوی قریب هم نشده بود بروی قرائت کرده و امام احمد گفته است تا ختم ناسخ حدیث را از منسوخ تا آنکه بنشین او شدم
 و شافعی اول کسی است که تمسید اصول فقه کرده و محمد بن حسن شاکر ابو حنیفه آن مقدار تعظیم که او را میکرد و هیچ یکی از اهل علم نمیکرد زعفرانی گفت اصحاب
 حدیث را قوی بودند شافعی آمد و ایشان را بیدار ساخت پس شریک نشاند و بود مستجاب الدعوات و ولادت وی در سنه یکصد و پنجاه است و وفات در سنه
 چهارصد و پنجاه و چهار در بیج بن سلیمان مروزی او را خواب دید و گفت خدا با تو چه کرد گفت مرا بر کسی ذمب نشانزد و مرا برید تر بر من نثار
 کرد و از حدیث صحیح که در مسلم است الناس تبع لقریش فی الخیر و النثر و آورده البخاری بطریق آخری ترجیح ذمب می بر سایر مذاهب مفهوم می شود
 و از اینجا گویند گفته است نظم اما مک فاخته شافعیاً + لمتجو من مخالفة و طیش + کفی قول النبی لنا دلیلاً علی ان الایمن من قریش + و تم قیل
 نظم ان المذاهب غیر باوصها + ما قالها الحجر الا امام الشافعی + فاخترت مذبه و قلت بقوله + و جعلته یوم القیامة شافعی + و باجلیا بقرب فضائل
 وی بیشتر از حضرت ابن خلکان گوید بعضی مشایخ ما خبر دادند که در مناقب می ستیزه تصنیف بروی کار آمد انتهی گویم نام این سینه تصنیف
 مع الزیاده با نام مؤلفین آنها در کشف الظنون مذکور است و در اتحاد النبلا مسطور من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه بسند
 صحیفه زبیر که در وی ابراهیم بن ابی یحیی و اسحق بن عبد الله بن ابی فروه است و باضعیفان و لیکن حدیث و کذابی و او اولی شایه است
 و حدیث ابو هریره را بهیچ در کتاب المعرفه از حدیث عطین عجلان عن ابی بصیرة عن ابی سعید و ابی هریره باین لفظ آورده است قال کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یمنی عن الصلوة نصف النهار الا یوم الجمعة و زاد الا یوم الجمعة و زیاده که در این لفظ مکرر و ترجمه یعنی نماز در وقت زوال روز
 جمعه مخصوصه کرده نیست و باین فته اند بسیاری از اهل حدیث و آثار از خصائص روز جمعه شمرده و به قال الحافظ ابن القیم فی المدهی و کذا الا یوم الجمعة
 عن ابی قتادة رضی الله عنه و یحیی بن ابی و او راست این لفظ یعنی استثنای روز جمعه از حدیث ابی قتاده مانند آن و آن این است که روایت کرد
 ابو خلیل صالح بن ابی مریم از ابی قتاده از نبی صلی الله علیه و سلم که وی مکره گرفت نماز گذاردن در نیم روز مگر روز جمعه و فرمود جهنم افزونتر می شود
 مگر یوم الجمعة بود او و گفت این حدیث مرسل است زیرا که ابو الخلیل از ابی قتاده سماعت ندارد گویم در وی لیث بن سلیم نیز هست و جمهور تصنیف
 وی کرده اند لیکن مؤید است بفضل اصحاب چه صحابه نماز میگذارند نیم روز و جمعه و بقول آنحضرت که حث میفرمود بر تکبیر جمعه و ترغیب می نمود
 در نماز تا خروج امام بغیر تخصیص استثناء و او اینست عام است بر محل را که نماز گذارند و روز مگر که خاص است از آن و ۵۰ بحبیب بن مطهر
 بتصنیف و تطعم بنهم سیم و سکون طا و کسره عین جمله کنیت جبریه ابو محمد است بن مطعم بن عدی بن نوفل القرشی کنیت او ابو امیه است اسلام آورد
 قبل فتح و نازل شد مدینه را و مرد آنجا در سنه اربع او سبع و ثمان و خمسین و بود عالم بانساب قریش گویند این علم را از ابو بکر صدیق فرابهم گفته بود
 روی عن جماعة قال گفت جبریه قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم یا بنی عبد مناف لا تمتعوا احدًا طاف بهذا
 البیت ای پسران عبد مناف منع نکند هیچ یکی را که طواف کرد باین خانه مگر آن خانه تمام حرم است علی الصبح و صلی ایة ساعة شاء
 و نماز گذارد هر کدام ساعت که خواست از شب و روز بهیچ گفت بحتمل که مراد نماز درین حدیث طواف باشد خاصه و همین است اشبه با ثار و بحتمل
 که جمیع نماز باشد و این و دقیق العید را در پنجاه بحث است که تقویت کرده است در آن باختصاص بصلوة طواف ابن الصلاح گفته اول اقوی است

و تروی گفت مؤید اوست روایت ابی داؤد که منع نکند بی هیچ یکی را که طواف کرد باین خانه و نماز گذارد و در آن هر ساعت که خواست از پشت
 انتهی و با جمله درین حدیث دلالت است بر آنکه مکروه نیست طواف بخانه و نه نماز در وی در هر ساعت که بکند از ساعات لیل و نهار و حدیث ثابین مؤید
 اوست پس جمهور عمل کرده اند بر احادیث نبوی ترجیحاً بجانب اکثر ائمه و باین جهت که احادیث نبوی ثابت است و صحیحین غیر هادی و شیخ حسن غیر سیرا
 و شافعی و غیره عمل باین حدیث کرده اند و گفته اند که در احادیث نبوی تخصیص بفاصله آمده و نافله که بقیضه جانب عموم است مخصوص است باین حدیث
 و مکروه نیست نافله در کفایتی آنی ساعتی من الساعات و نیست این حدیث خاص بر رکعت طواف بلکه شامل بر نافله است بنا بر حدیث ابن جابر که در
 صحیح اوست و لفظ وی این است یا بنی عبدالمطلب ان کان لکم من الامر شیء فلا تعرفن احدنا منکم ان یمنع من یصلی عند البیت ایه ساعة شاد من
 لیل او نهار و در تخم و تابع شرح منهاج گفته و چون قابل شدیم بجواز فعل یعنی در مسجد حرام در اوقات که است پس این مختص است بمسجد حرام
 یا جائز است در بیوت حرم مکه در وی دو وجه است و صواب تعلیم جمیع حرم است انتهی رواه الشافعی و ابن خزیمه و ابن جابر الدارقطنی
 و الحاکم من حدیث جبریل و رواه الطبرانی عن ابن عباس ابو نعیم فی تاریخ اصفهان و الخلیف فی التلخیص عن ابن عباس و لکن معلول الحکمۃ
 یعنی ابو داؤد و احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صحیح الترمذی و ابن جابر مصنف در تلخیص گفت این تمیید این حدیث را بسوی
 مسلم عز و کرده است چنانکه گفت رواه الجماعة الا البخاری این هم است از وی زیرا که مسلم آن را روایت نکرده در ارشاد و گفت اسناد وی بر شرط مسلم
 و تابع شد او را درین عز و محب طبری و گفت رواه الجماعة الا البخاری این را رفع و گفت رواه مسلم و لفظ لا تمنوا احد اطراف هذا البیت و صلی ایه
 ساعة شاد من لیل او نهار گوید وی چون دید که ابن تمیید آنرا نسبت بجاعت نموده و دون البخاری اقتطاع کرد از میان جماعه مسلم را و گفتانمود
 بروی از جماعه و متوق کرد آنرا بلفظ ابن تمیید و خطا کرد مگر انتهی گویم مراد ابن تمیید در اینجا صاحب منتهی الاخبار است که جدا بحدیث شیخ الاسلام ابن تمیید
 نه شیخ الاسلام ابن تمیید که شیخ حافظ ابن القیم رحمت است و عن ابن عمر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
 المشفق الحسنة فرمود شفق سرخی است و تمام حدیث این است فاذا غاب المشفق وجبت الصلوة پس چون غائب شود شفق واجب گردد
 نماز و باین رفته اند اکثر ائمه و عامه اهل لغت و نزد امام عظیم و طائفة از علما سفیدی است که بعد از سرخی پیدا گردد و بروایتی از ابو حنیفه نیز سرخی
 در مصفی گفته شفق نزدیک ناکت شافعی و ابو یوسف محمد مفسر است و حضرت نزدیک ابو حنیفه مفسر است به بیاضی که بعد از حمرت ظاهر میشود و متاخر
 اصحاب ابو حنیفه بر قول صاحبین فتوی داده اند انتهی و بروایتی از امام احمد در سفر حمرت معتبر است و در حضر بیاض حمرت جمیع میان احادیث
 باختلاف حالین نظر با فکده در سفر گاهی نزول میکند حمرت پس می پوشد آنرا دیوارها و گمان برده می شود که غالب شد و چون غالب گردد بیاض
 یقین میگردد و غیبوت آن پس شفق نزد وی حمرت است و لیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودن نئی لیل بر غیبوت حمرت شیخ در ترجمه
 گفته احتیاط در حق مغرب حمرت است و در حق عشا بیاض تا هر کدام در وقت خود واقع گردد یقین و نزد شافعی در قول جدید وقت مغرب
 مقدار وضو و اذان اقامت و پنج رکعت است و رافعی که از ائمه مذکور شافعی است گوید که اگر مقدار چند بقدر که بوی شدت جوع دفع توان کرد
 نیز اعتبار کنند و در نماز باشد و دلیل این قول آنست که جبریل علیه السلام آنرا هر دو روز در یک وقت گزارد و اگر وسیع و ممتد بودی چنانکه وقتها
 دیگر نمازهاست اشاره بان کردی و در قول قدیم موافق ائمه دیگر است و تروی گفت که احادیث صحیحه معتبر است بقول قدیم و اختیار کرده اند
 آنرا بسیار از شافعی مثل خطابی و بیهقی و غزالی و مختار بیاض قول پیوسته است و در قول قدیم و اول قدیم و اول است که در سیرا
 دو وقت است یکی ممتد تا غیب شفق و صحیح ائمه من اصحابه باین خزینه و غیر هم و تروی در شرح منب اوله که در است و شفق آورده و احادیث

صیحه معین همین قول اند جز تا خبر که شافعی نفس کرده است بر آن در مقدمه انتهی گویم راجع همان قول اول است موافق حدیث باب و رجوع امام ابوحنیفه از قول
تا غروب شفق منصفه ثابت چنانکه در مالایه منته گفته در جواب از حدیث جبرئیل آنست که حدیث مذکور مقدم است و اول فرض صلوة است بکه اتفاقاً و احادیث
آخریت وقت مغرب تا شفق متاخر است و واقع در دین احوال و افعال پس حکم برای وی بلیشد و نیز این اصح است از روی سناد از حدیث توفیق جبرئیل
علیه السلام پس مقدم شود نزد تعارض و لیکن این جواب که ازین حدیث قول است و حدیث جبرئیل فعل غیر نامفوض است زیرا که حدیث جبرئیل فعل و قول
هر دوست چه جبرئیل بعد گذاردن نماز خمس با آنحضرت گفت که میان این دو وقت وقت است برای تو و امت تو آری و در نماز مغرب و عشا
این فرق ثابت نیست پس جواب تمام باشد باینکه اینجا صرف فعل است بنظر وقت مغرب و اقوال مقدم اند بر افعال نزد تعارض علی الاصح و اینها نزد
تعارض نیست زیرا که احادیث اقوال مفید زیادت است در وقت مغرب که امتنان کرد بدان خدای تعالی بر بندگان رواه الدارقطنی و صحیح
ابن خزيمة و غیره وقفه و اخریه ابن خزيمة فی صحیح من حدیث ابن عمر مرفوعاً و گفت بیهقی مروی است این حدیث از علی و عمر و ابن عباس
و عبادة بن الصامت و شداد بن اوس و ابی هریره و لایصح منها شیء در سبیل گفته این بحث لغوی است و مرجع در آن بسوی اهل لغت است ابن عمر
از اهل لغت و فصیحای عرب بوده پس کلام وی حجت باشد اگر چه مرفوع علیه بود و در قاموس گفته الشفق محرکة الحرة فی الافق من الغروب الی العشاء
او الی قرینها او الی قرینها العتمة انتهی گویم اولی تقدیم این حدیث بود و اول باب الاوقات عقب اول حدیث در وی که حدیث ابن عمر است
و عن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الفجر فجران صبح از وی لغت و صحیح
یکه فجر فجر الطعام و محل فيه الصلوة فجری است که حرام است در وی خوردن چیزی یعنی برصائم و حلال است در وی نماز گذاردن
یعنی دخل میشود وقت نماز فجر و فجر تحريم فيه الصلوة اي صلوة الصبح و محل فيه الطعام و دیگر فجری است که حرام است در وی
گذاردن نماز یعنی نماز صبح و روست در وی خوردن چیزی یعنی که این تفسیر از روی باشد یا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و هو الاصل و تفسیر بر
آن کرد تا توهم نشود که نماز در آن وقت علی الاطلاق حرام است رواه ابن خزيمة و الحاکم و صححاه چون فجر در لغت مشتک بود میان
هر دو وقت مذکور و در بعض احادیث مطلق آمده که اول صلوة صبح فجری است لذا بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مراد باین فجری است که او
علامت ظاهر واضع است و للحاکم من حدیث جابر بن سفيان یعنی مانند حدیث ابن عباس یعنی نه در لفظ و لفظ وی درست کرد این است
الفجر فجران فاما الفجر الذي يكون كذنب السرجان فلا يحل الصلوة ولا يحرم الطعام و اما الذي يذهب مستطيلاً في الافق فانه يحل الصلوة و يحرم
الطعام انتهی و اینجا معلوم شد معنی قول مصنف و زاد فی الذي يحرم الطعام انه يذهب مستطيلاً یعنی زیاده کرد حکم
در صبحی که حرام است در وی طعام که آن صبح میرود در افق در کنار آسمان و در روانی از بخاری آمده که در آنجا آنحضرت صلی الله
علیه وسلم صحت خود را از زمین بسیار و فی الاضواء و زیاده کرد و دیگر که آن فجری است که روانیست در وی نماز و نه حرام است در وی طعام
کذنب السرجان همچو دم گرگ بر جان بکسر جمله و سکون را بعد دعای جمله مؤد آنست که این صبح در آن زمین و متمدنی باشد بلکه ترفع میشود
در آسمان همچو نمود میان این هر دو بقدر یک ساعت می باشد اول فجر اول ظاهر میشود و بعد ظهوری فجر ثانی نمایان میگردد و ظهور اینها در رو
بیان وقت فجر است و آن اول وقت اوست و آخر وی آنست که وسعت یک کعبه است و ششم باشد که ساعت و چون برای هر وقت اولی و آخری
بود آنحضرت بیان افضل ازان هر دو فرمود صاحب سبل السلام در بعض فتاوی خود گفته که وقت فجر ظهر صفت منشر باشد و آنحضرت آنرا بیان
شافعی فرموده و گفته که آن طالع می شود معترض و رافع نیست آن که لا مح می شود بیاخشس همچو دم گرگ و این چیزی است که دید ما از زمین در آنجا

نمی شود مگر بعد از کمال ظهور او زیرا که اول تابش شرف طالع می شود بعد از آن فرست بعد از آن فرست بعد از آن فرست تا آنکه اصباح
 کما قال الشاعر شعر وارزق أصبح يبدو قبل ابيضه و اول الغيث قطر ثم ينكب بدانتی و سخن ابن مسعود رضي الله عنه
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الاعمال الصلوة في اول وقتها بزرگترین اعمال گذاردن نماز است در اول وقتش
 نماز خود فاضلترین اعمال است بعد از ایمان و لابد در اول وقت گذاردن فاضل تر خواهد بود اگر جماعت میسر گردد و مستحب نیست در وی تاخیر و در اول
 حدیث آنست که نماز در اول وقت افضل است از جمله اعمال چنانکه ظاهر تعریف باللام است و این حدیث معارض حدیث دیگر است که در آن وارد شده
 که افضل الاعمال ایمان باشد و مخفی نیست که مراد درین حدیث از اعمال ماعدا ایمان است زیرا که سوال از افضل اعمال لایزال ایمان بود پس مگر غیر
 ایمان باشد این و قین العید گفته اعمال درین حدیث محمول اند بر بدین پس متاذل خواهد بود و اعمال قلب را پس معارض نشود و حدیث ابو هریره افضل الاعمال
 ایمان باشد عزوجل و لیکن احادیث دیگر واروست در انوار از اعمال بزرگ آنها افضل اعمال اند و این احادیث معارض حدیث باب اند و ظاهر وجوبش
 آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر کرده هر قاطب را با آنچه لائق تر بود بوی و هو به اقوم و الیه ارجع نفوذیه اکثر پس افضل اعمال در حق شجاع جهاد است
 و در حق غنی صدقه دادن و غیر ذلک و مراد با افضل اعمال باینکه افضل زیادت نیست بلکه مطلق فضل است و معارض تفضیل صلوة در اول وقت است
 حدیث هشامی که آنحضرت فرمود اگر نمی بودم که دشواری کنم بر امت خود هر آینه تاخیر میکردم که تا تا نیم شب و قریب است ازان اصباح و اسفار بنجر
 و احادیث ابرار در نظر و جواب آنست که این تخصیص است مرعوم اول وقت را نیست تعارض در میان عام و خاص رواه الترمذی و الحاكم و صحیح
 و رواه الدارقطنی و ابن خزيمة و ابن حبان و گفت که بر شرط شیخین است و اخراج کرد برای او شواهد از حدیث ابن عمر و ام فروه و غیرها و لفظ ام فروه این است
 که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم که کدام عمل فاضلتر است فرمود نماز در اول وقت خود رواه احمد و الترمذی و ابو داود و گفت ترمذی مروی
 نیست این حدیث مگر از حدیث عبدالله بن عمر العمری و وی قوی نیست و حفظ و ضبط نزد اهل حدیث انتمی و لیکن تصحیح کرده است او را ابن السکک که تا آنکه تخفیر
 و این ام فروه خواهر ابو بکر صدیق است و هر که گفت انصاری است و پنجم کرد قال الحافظ عبد العظيم المنذری رح و اصله فی الصحیح ابن بلفظ علی و قتها بدل
 قوله فی وقتها و قوی استغراب کرد و گفت که این زیادت ضعیف است و گفته اند که متفرد است بزرگ اول وقتها علی بن حفص از صحابه و جمیع ایشان روایت
 کرده اند بلفظ علی و قتها و لفظ اول وقتها و جواب اوده اند من حیث الروایة که تفرد وی غیر ضرورت زیرا که وی شیخ صدوق است از رجال مسلم و حاکم و در
 تصحیح کرده اند این روایت را و از رجال ابن خزيمة فی صحیح و من حیث الدرر البیضاء طور که روایت علی و قتها مفید معنی لفظ اول است زیرا که کلام علی متعقی است
 علی جمیع الوقت و روایت لوقتها بلام نیز مفید است چه مراد آنست که وقتها استقبال وقتها و بضرورت شرعی معلوم است که نماز پیش از در آمدن
 وقت صحیح نیست پس متین شد که مراد استقبالکم الاکثر من وقتها است و این بگذاردن نماز در اول وقت وی است و بنا بر قوله تعالی لا تقصروا کما اتوا
 یساکم و حقن فی الخیرات و بنا بر آنکه اب آنحضرت صلی الله علیه و سلم اتیان نماز در اول وقت وی بود و منیکر و مگر فضل حدیث علی که نزد
 ابو داود است بجهت که تاخیر کرده نمی شود و از آنجمله ذکر کرد نماز اجزآن حاضر شود وقت وی و مراد آنست که عدم تاخیر افضل است و نه تاخیر
 بعد حضور وقت جائز است و ولالت میکند بران این حدیث و سخن ابی حذوثة بفتح میم و سکون حای مطه و ضم ذال سحره بعد او و در نام
 وی اختلاف است اصح آنست که نامش عمرو بن عیین کبیر میم و سکون عین و فتح تحتیه است و ابن عبد البر لفظه متفق اند علی طرف انساب قبش
 که نام او آوس است و بود وی مؤذن آنحضرت صلی الله علیه و سلم سال فتح بهجرت نگرد و بکه تقیم شد و فرود بسته سبج و خمین ازان سید آمد که بر

هر پنج نماز رضی الله عنه ان **الحج** است و سلم قال اول الوقت رضوان الله اول وقت برای نماز گذاردن سبب رسالت
 خداست و آنچه در وی تأخیر است سبب عجز و احوال است و الله واسطه وقت برای فریضه سبب محبت و غیر بانی خداست و معلوم است
 که تیره رضوان المنع است و آخره عفو الله و آخر وقت سبب عفو خداست یعنی در گذشتن از مواخذه متصلی بابراری ذمه او و ظاهر است که نیست عفو
 مگر از ذنب اخراج الدار قطنی بسند ضعیف جدا زیرا که از روایت یعقوب بن الولید است و او که آب است و در سندش ابراهیم
 بن زکریاست و او ششم است و لذت مزی و الدار قطنی من حدیث ابن عمر صحیح که در ذکر اول وقت و آخر وی دون الاوسط بدون
 ذکر اوسط و لفظ وی این است که گفت ابن عمر فرمود آنحضرت وقت اول از نماز رضوان خداست و وقت اخیر عفو خداست و این حدیث شاهد حدیث
 سابق نمی تواند شد زیرا که در شاهد و مشهود هر دو باید را مقال است چنانکه میاید هر دو این حدیث ضعیف است اینها نیز ضعیف است چه در او
 بر یعقوب بن الولید مدنی است و احمد بن حنبل گفت که کان من اللذابین الکبار و کذب ابن معین و ترک النسائی و گفت این جهان بود که وضع میکرد حدیث را
 و روایت نکرد این حدیث را غیر وی و گفت بهیچ تکذیب کرده اند و را باسرا حفظ و نسبت نموده اند و را بسوی وضع و درین باب است از جریر و سلم
 بن ابی طالب رضی الله عنه و ابن عباس و انس و ابی مخذوم و ابی هریره و لیکن این حدیث را در ان تکلم است و کلها ضعیفه و در سبیل گفته حدیث علی
 از روایت موسی بن محمد بن علی بن حسین عن ابيه عن جده عن علی کرم الله وجهه است بهیچ گفته است و در گمان من اصح چیزی است که مروی است
 درین باب با آنکه معلول است زیرا که محفوظ روایت وی از جعفر بن محمد عن ابيه است موقوفه است بر حدیثی که صحیح شود از آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و از یکی از اصحاب او نیست روایت درین باب مگر از جعفر بن محمد عن ابيه موقوفه است بر حدیثی که صحیح شود و با حکم منع
 باشد زیرا که در فضائل برای نمی گویند در وی احتمال است ولیکن این احادیث اگر چه صحیح نباشند اما محافظت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز را در اول وقت

و بی حال است بر افضلیت آن و غیر ذلک من الشواهد انتهى **و عن** ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قال لا صلوة بعد الفجر الا سجدة تبين نیت نیست نماز بعد فجر مگر دو رکعت و این دلیل است بر تحریم نوافله بعد طلوع فجر قبل نماز مگر سنت فجر زیرا که اگر
 لفظ حدیث نفی است و لیکن این نفی یعنی نیت است و اصل نیت تحریم است ترمذی گفته اجماع کرده اند اهل علم بر آن است نماز گذاردن مرد بعد فجر مگر دو رکعت فجر
 تصحیف گفته دعوی ترمذی اجماع را بر آن است عجیب است زیرا که خلاص در وی مشهور است حکاه ابن المنذر و غیره و گفت حسن بصری لا باس بما درای
 مالک آنست که بکنند آنرا که سبب فوت شد و را نماز شب و اطنا کرد درین باب محمد بن نصر در قیام میل انتهى **اخرجه** الخمسة الا النسائی یعنی
 احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه مگر نسائی و رواه احمد و الدارقطنی و الترمذی و در وی قصه است و گفت ترمذی نمی شناسم این را مگر از حدیث قدسیه
 بن موسی و گفت ابن خزمه روایتی که درین باب آمده همه ساقط و مکره و کذب است و رواه ابو یعلی و الطبرانی بطریق آخر و مراد بعد فجر بعد طلوع است
 كما دل له قوله و فی روایة عبد الرزاق یعنی از حدیث ابن عمر لا صلوة بعد طلوع الفجر الا سجدة **الفجر** نیست نماز بعد بر آمدن فجر
 مگر دو رکعت فجر چنانکه دلالت میکنند برای آن قول می و مثله فی الدارقطنی عن عمرو بن العاص از مشاهیر صحابه و عقلای قریش و اهل بیت
 رضی الله عنه و این هر دو تفسیر کرده اند و مراد بعد فجر و این وقت ششم است از اوقات که منسی است در آن نماز و اوقات خمس بیشتر گذشت و لیکن
 ساریه کرده است نه از نماز عصر که یکی از اوقات ششم است و در سند دارقطنی افریقی است و رواه الطبرانی من حدیث عمرو بن شعیب عن ابيه
 عن جده و سندش رواه ابن الجراح است و رواه البیهقی من حدیث سعید بن المسیب مرسل و گفت مروی است از ابو هریره موصول و لا یصح و رواه
 موصول الطبرانی و ابن عدی و سندش ضعیف است و مرسل اصح است **و** - **امسح**ة رضی الله عنها قالت صلی رسول الله

صلی الله علیه وسلم العصر ثم دخل بیته فیصلی فصلی فی فصلی گفت گذارد آنحضرت نماز عصر را بستر در آمد و خانه بیرون و گذارد و در رکعت
فسأله فقال شغلت عن رکعتین بعد الظهر فصلیتهما الآن پس پرسیدم او را فرمود مشغول شدم از دو رکعت که بعد از ظهر است پس گفت
آن هر دو را این وقت و بیان کرد و شافل را که آمدند او را در دم از قبله عبد القیس و در روایتی از ابن عباس نزد ترمذی آمده که آمد آنحضرت را مال پس شغل کرد
او را از دو رکعت بعد ظهر قلت اذ قضیتهما اذا فاتتنا قال لا نعظم ایا قضا کنیم ما آن هر دو را چون فوت شوند ما را فرمود قضا کن و حدیث
دلیل است بر اینکه قضای نماز درین وقت از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و دلالت کرد حدیث عائشه بر آنکه نماز میگذارد آنحضرت بعد عصر و
میگردان و اول می نمود و می میفرمود از آن خارج بود او و لیکن بیعتی گفته چیزی که مختص است آنحضرت بدان مدامت است بر رکعتین بعد عصر
نه سهل قضا انتهی اما مختی نیست که حدیث ام سلمه رو میکند این قول را و دلالت میکند بر آنکه قضای نماز خاص است با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در حدیث
تجلی گفت اکثر اهل علم بر آنست نماز بعد عصر نماز بر آنکه روایت کرده اند غیر واحد که آنحضرت نمی کرد و از نماز بعد عصر حدیث ابن عباس صح است انتهی پس
روام آنحضرت از قبیل خصائص باشد و نمیه ما ذکر آنچه احمد مصنف در اینجا سکوت کرده و در فتح الباری بعد سوق این حدیث گفته انها
روایة ضعیفة لا تقوم بها حجة پس عدم تبیین می و بضعف را در اینجا خوش نیاید و کلابی داود عن عائشة رضی الله عنهما بعدة و کلام در رکعت
و روی سلم من حدیث عائشة واحد من حدیث صحیحین نه اندا و ام علیها بعد ذلک و روایت کرد ترمذی و ابن حبان از حدیث ابن عباس و در روی این است که لم بعد لما

باب الاذان

اذان و لغت بمعنی آگاهیدن و خبر کردن و اعلام نمودن است قال تعالی و اذان یحیی الله و رسوله و در شرع اعلام بر آمدن وقت نماز با نوا
مخصوصه در وقت مخصوص و فرضیت می بدین بود در سال اول از هجرت و وارد شده اند احادیث داله بر شریعت و می بکه نیز لیکن صحیح اول است و مشهور
آنست که نبوت آن خواب ویدن عبد الله بن زید انصاری است و دیدن عمر بن الخطاب بعد از وی بعضی گویند ابو بکر وید و غزالی گفت بینندگان
اذان در خواب ده صحابی اند و بعضی چهارده تصریح کرده اند و صحیح آنست که بعد از خواب بدین صحابه وحی نیز آمده و بعضی گویند که با جهتا و آنحضرت ثابت
شده و تحقیق آنست که آنحضرت کلمات اذان را در معراج شنید اما حکم نشد که این کلمات را در اذان برای نماز گفته باشند و آنحضرت در مکة نماز
لی اذان سیکر و تا در مدینه آمد و با اصحاب درین باب مشورت کرد و بعضی اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات که بر آسمان شنیده بود
بر زمین است نوان باشد این است آنچه شیخ در ترجمه ذکر کرده مخصوصا آن اشوکانی گفته آنکه سیکر و شنید در شب اسرا بود هیچ حدیثی صحیح درین باب نبوت
ترسیده و صحیح آنست که شریعت آن در مدینه است در سنه اولی یا ثانیة از هجرت و ثبوت آن ملا قرآن باین آیت است رَاٰ اٰتَادَیْمُ اَللّٰهُ الصَّلٰةَ
اَتَّخَذَ وَهَا هُزُوًا وَاَوْعَابًا وَاَذَانَ اَنْشَعَارِ اِسْلَامٍ سُبْحَانَ وَاَنْ اَلْحَرْبِ وَاَرَا اِسْلَامًا یُکْرَدُ وَاَوْعَابًا وَاَذَانَ اَنْشَعَارِ اِسْلَامٍ سُبْحَانَ وَاَنْ اَلْحَرْبِ وَاَرَا اِسْلَامًا یُکْرَدُ وَاَوْعَابًا وَاَذَانَ اَنْشَعَارِ اِسْلَامٍ سُبْحَانَ
بسبب امر فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدان انتهی و تولانا رفیع الدین بن شاه ولی الله حدیث دهلوی نوشته که صیغه اذان تا این ترتیب
از امور توقیفیه است اولابو اسطه تعلیم ملک در مقام عبد الله بن زید انصاری قرار یافته و ثانیاً ابو نفقت منام امیر المؤمنین عمر فاروق منزه اعتبار پذیرفته
و ثانیاً بتقریر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بران ملازمست کرد و فرمود انما رویه حق مرتبه وحی یافته و رباعاً با بشارت قرآن مجید حکم تنزیل گفته آنحضرت
در دعای آخر اذان بر دعوت تا قره صفت کرده پس لازم آمد که این ترتیب خالی از حکمت و نکته معتبر نباشد انتهی در مصنفی گفته اذان و اقامت با جماع مسلمین
از شعائر اسلام است پس اگر اهل شهری امر کردند بر ترک اذان و اقامت سلطان رومی باید که با آن جماعت قتال کند در حدیث صحیح آمده کان
اذا غزا قوم لم یکن یغیر علیهم حتی یصبح فینظر فان سمع اذاناً کف عنهم و ان لم یکن یسمع اعاز علیهم و اگر شخصی بغیر اذان اقامت نماز گذارد و اعاده بروی

واجب نیست نزدیک جمهور علماء و مذہب عظامین بسیار و مجاہد و ابن جبیر آنست که اگر اقامت را فراموش کند اعاده نماز لازم می شود و انشاء علم اهل سنتی
و **ابن محمد** عبد الله بن زید بن عبد ربه وی انصاری خزرجی است از مشاهیر صحابه حاضر شد عقبه و بدر و مشاہد که بعد از
 و مرو در مدینه سنه ثلثین و ثلثین و هو این اربع و ستین و له و لا یویحیة مدعی عن ابی بنه محمد و سعید بن المسیب ابن ابی لیلی و هو الذی اری الاذان فی
 النوم سنه احدی من الهجرة یقال له صاحب الاذان عدوه فی اهل المدینه قال گفت چون امر کرد رسول خدا بنا قوس که ساخته شود و زوده شود
 برای جمع مردم برای نماز طاف بی و انا نانا شور جل و در خیال در آمد و حال آنکه من در خوابم مروی یعنی دیدم مروی را در خواب که بر میبلد
 ناقوس را در دست خود پس گفتم ای بنده خدا آیا میفروشی این ناقوس را گفت آن مرد چه میکنی آنرا گفتم میخواهم مردم را بزنم ناقوس بسوی نماز
 فقال پس گفت آن مرد آیا راه نمانیم ترا بر چیزی که آن بهتر است ازان گفتم آری گفت تقول بگوئی ازان بر کیفیت مخصوصه الله اکبر
 الله اکبر فذکر الاذان پس ذکر کرد اذان را تا آخر هتربیع التکلب بر تکبیر چهار بار و می آید آنچه حاضر است و حاضر است او سبت
 بغير ترجیع یعنی در شهادتین در شرح مسلم گفته ترجیع عود است بسوی شهادتین بر رفع صوت بعد گفتن آن دو با تخفیف صوت و یا سه قریباً
 و الاقامة فرآدی و ذکر کرد اقامت را مفرد بدون تکرار در چیزی از الفاظ وی الا قد قامت الصلوة مگر این لفظ که مکرر گوی آنرا
 قال فلما أصبحت أنیت گفت پس چون صبح کردم آدم رسول الله صلی الله علیه و سلم را و خبر دادم آنچه در خواب دیدم فقال
 پس فرمود آنحضرت انها لرویا سحتی بدستی که این خواب که تو دیدی خواب راست است انشاء الله تعالی الحدیث تا آخر حدیث و آن این است
 که فرمود پس بایست با بلال اتفاق بر وی چیزی را که دیدی در خواب پس باید که اذان گوید بلال با آنچه دیده تو زیرا که بلال بلند تر و شیرین تر و بهتر است در آواز
 از تو پس استادم با بلال تا اتفاق کنم آن کلمات را بروی و اذان گوید بروی بدان گفت عبد الله پس شنید این را عمر بن الخطاب بحال آنکه در خانه خود بود پس
 بیرون آمد و حالیکه یکشاید چادر خود را و میگویی ای رسول خدا سوگند کسی که فرستاد ترا بحق هر اینکه دیدم من مانند آنچه شنیده شدی یعنی ابن زید پس
 فرمود آنحضرت و بشا الحمد یعنی حدیث خدا را بر توافقی این دو رویت رواه ابو داؤد و الدارمی و ابن ماجه و گفت ترمذی که این حدیث صحیح است
 لیکن قصه ناقوس را ذکر نکرده پس این اثبت باشد چنانکه در کتاب است اخرج احمد و ابو داؤد و صححه الترمذی و ابن خزيمة
 و حدیث دلیل است بر مشروعیت اذان برای صلوات برای خواندن غایبان تا حاضر شوند نماز را و لهذا اهتمام کرده آنحضرت در نظر در چیزیست
 که فرمایم کند ایشان را پس این اذان هم خواندن است بسوی نماز و هم اعلام است بدخول وقت وی و اختلاف است علماء در وجوب آن و شک
 نیست که از شعار اهل اسلام است و از محاسن آنچه مشروع کرده است آنرا خدای تعالی و اوله محتمل اند در وجوب همچنین اختلاف است در کیفیت الفاظ
 وی و دلالت این حدیث بر آنست که تکبیر گوید در اول وی چهار بار و روایت مختلف آمده در حدیث ابو مخذومه در بعض روایات هم ترجیح آمده و هم
 ششبار پس جاری عمل کردند شریع بنا بر شهرت روایت زیرا که زیادت عدل مقبول است و حدیث دال است بر عدم مشروعیت ترجیح و در وی نیز
 اختلاف است پس هر که آنرا غیر مشروع گفته عمل برین روایت کرده و هر که مشروع گفته عمل بر حدیث ابی مخذومه نموده و نیز دلالت کرد این حدیث بر
 اول الفاظ اقامت الا لفظ اقامت که آنرا مکرر باید گفت و ظاهر حدیث آنست که تکبیر هم در اول یکبار باید گفت و لیکن جمهور بر آنند که تکبیر در اول اقامت
 متکری است دو بار می باید گفت و لیکن نظر بکتاب بر آن در اذان چهار بار گوید و اقامت غیر مکرر است و همچنین مکرر است در آخر وی و باقی الفاظ را یکبار
 باید گفت و روایت کرده است بخاری حدیث امر بلال که تشفیج کند اذان را و ایتار نماید اقامت را مگر لفظ اقامت و سیاتی و باین استدلال
 کرده است هر که گفت اذان در هر کلمات خود متشقی متشقی است و الفاظ اقامت فرآدی است الا قد قامت الصلوة و جواب داده اند ازان اهل ترجیح

لین روایت صحیح است ولالت میلند بر پنج مذکور شد لیکن روایت تریج نیز صحیح است بلامرجه و این زیادت از عدل است و زیادت عدل مقبول پس قائل تریج تکبیر و اول اذان عامل است بر هر دو حدیث و خواهد آمد که روایت شفع اذان دلالت نمیکند بر تریج تکبیر و مخفی نیست که لفظ کلمه توحید در آخر اذان واقامت مفرد است بالاتفاق پس خارج باشد از حکم تشفیج اذان و حکما گفته اند که حکمت در تکریر اذان و افراد اقامت آنست که اذان برای اعلام غائبان است پس در آن حاجت تکریر است و لهذا در وی رفع صوت مشروع گشته و اینکه بر محل مرتفع باشد بخلاف اقامت که برای اعلام حاضران است پس حاجت نیست بکثیر الفاظ وی و لهذا در وی خفض صوت مشروع شده و تکرار جمله قد قامت الصلوة برای آن است که مقصود اقامت همین کلمه است پس بس و زاد احمد فی آخره و زیاده که در احمد در آخر حدیث ابن زید کما هو الظاهر قصه قول بلال رافی اذان الفجر و اذان نماز صبح و آن این است که خواند بلال روزی صبحدم بسوی نماز پس گفت شد که رسول خدا نام است پس بانگ زد بلال باطلای صوت خود الصلوة خیر من النوم نماز بهتر است از خواب گفت سعید بن المسیب پس نقل کرده شد این کلمه در تادین نماز صبح و علی قاری گفته یعنی لذت نماز بهتر است از لذت خواب نزدیک ارباب فنیق و اصحاب شوق و یکین که از باب جعل اصلی من الغل باشد انتهی ولیکن درین زیادت انقطاع است با وجود ثقت رجال می و ذکره ابن السکن من طریق اخری عن بلال و این در طبرانی است از طریق زهری از حفص بن عمر از بلال و آن نیز منقطع است و رواه البیهقی فی المعرفة من هذا الوجه و روایت کرد آنرا ابن ماجه از حدیث عبد الرحمن بن اسحق از زهری از سالم از پدرش پس ذکر کرد قصه اهتمام ایشان را بپنجی که فراهم کنند بآن مردم را قبل تشریح اذان و گفت در آخر آن که زیاده کرد بلال در نماز صبح الصلوة خیر من النوم پس مقرر داشت آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم مصنف در تلخیص گفت سه سناد ضعیف جدا و ترمذی و احمد و ابن ماجه از حدیث عبد الرحمن بن ابی لیلی آورده اند که گفت بلال گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم تشویب گو در هیچ نماز مگر در نماز صبح ولیکن در سندی ضعیف و انقطاع است و بود بر صنف که ذکر میکند و این را حسب عادت خود گفته اند که تشویب دو بار است کما فی سنن ابی داؤد و نیست الصلوة خیر من النوم در حدیث عبد الله بن زید چنانکه توهم سید به عبارت مصنف حیث قال زاد احمد فی آخره و نیست مراد مگر آنکه سوق کرد احمد حدیث ابن زید را پیشرو صل نمود بدان روایت بلال را و ابی خزیمه عن انس رضی الله عنه قال گفت انس من السنه از سنت است یعنی طریقه آنحضرت صلی الله علیه و سلم اذا قال المؤمن فی الفجر که چون گوید بخودن در بانگ با مداد حجی عکله الفلاح و آن فخر و تقوی است یعنی بسوی مسوی سبب وی قال گوید الصلوة خیر من النوم و رواه الدارقطنی و البیهقی ایضا من حدیث انس و صحیح ابن السکن و در روایت ناسی الصلوة خیر من النوم در اذان اول است از صبح و در وی تفسیر روایات مطلقه است ابن رسلان گفته تصحیح کرده است این روایت را ابن خزیمه و گفته که تشریح تشویب جزین نیست که برای اذان اول فجر است زیرا که این اذان برای بیدار ساختن نام است و اما اذان ثانی بس برای اعلام دخول وقت و خواندن بسوی نماز است و لفظ نسائی در سنن کبری از طریق سفیان از ابی جعفر از ابی سلیمان عن ابی مخذومه این است که گفت ابو مخذومه بدو من که اذان میگفتم برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس میگفتم در اذان فجر اول حی علی الصلوة حی علی الفلاح الصلوة خیر من النوم این خرم گفته اسناد صحیح انتهی من تخریج الزکشی لاحادیث الرافعی و مثل اوست در سنن کبری بیهقی از حدیث ابی مخذومه که وی تشویب می گفت در اذان اول از صبح بام آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تسبیح گفته پس نیست تشویب از الفاظ اذان مشروع برای خواندن بسوی نماز و اخبار برداردن وقت و بلکه اذان الفاظ است که مشروع اند برای بیدار ساختن خفته پس گو یا این تشویب همچو الفاظ تسبیح اخیر است که مردم درین اعصار متاخر و عادت آن گرفته اند عوض اذان اول و چون این روشناسی آسان شد بر تو آنچه خود خوان شده اند بنفعا از جدال در تشویب که آیا از الفاظ اذان است یا نه و آیا

والکن: ذکر التکبیر فی اقله مرتین فقط ولکن ذکر کرده است مسلم کبیر را در اول اذان دو بار فقط چهار بار چنانکه در حدیث ابن عمر آمده که گفت بود کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دو بار و اقامت یک یک بار جز آنکه بود مؤذن که میگفت قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة دو بار یعنی مکرر رواه ابو داود والنسائی والدارمی مصنفی گفته اهل حریمین اهل شام وین و مصر متفق اند بر آنکه کلمات اقامت را یک یک باید گفت الالفاظ قد قامت الصلوة که جمعی آنرا دو بار گفته اند و در روایتی از ابو مخزومه آمده است تشنیه اقامت و آنچه معمول خاندان ابو بود تا زمان امام شافعی اقول اقامت است والله اعلم و اما اذان پس بعضی احادیث دلالت میکند بر ترجیح و بعضی بر غیر ترجیح و تحقیق نزدیک بنده آنست که اختلاف در احوال اذان مثل اختلاف در حرف قرآن است کلمات شافعی و لهذا مالک متعرض بر ترجیح و غیر آن نشد انتمی و رواه در روایت کرده اند حدیث ابی مخزومه را الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه ف ذکر کرده است بعد از ذکر کرد ذکر کبیر را در اول اذان چهار بار باین روایت حدیث عبداللہ بن زید ابن عبدالبر در سنده کار گفته در اول اذان چهار تکبیر محفوظ است از روایت ثقات از حدیث ابی مخزومه و از حدیث عبداللہ بن زید و ابن تیمیہ در منتقى نسبت کرد ترجیح را در حدیث ابی مخزومه بسوی مسلم و مصنف بسوی شیعی نسبت نکرده بلکه گفته رواه الخمسة و چون مراجعت کردم بسوی مسلم و شرح وی معلوم شد که نویسی گفته که در اکثر اصول شیعی تکبیر در اول می یکبار آمده قاضی عیاض گوید در بعضی طرق فارسی که مسلم راست ذکر چهار تکبیر در اول اذان آمده و از بیجا معلوم شد که مصنف اعتبار اکثر روایات کرده و ابن تیمیہ اعتماد بر بعضی طرق نمود و از بیجا توهم نباید کرد که در بیان کلام مصنف و ابن تیمیہ مشکلات است و ابن الاثیر در جامع بحسب سیاق روایات و ذکر روایت ترجیح در اول اذان گفته و اخرج مسلم من هذه الروایات جميعها من الروایة الآخرة انتهى و این صحیح نیست زیرا که مسلم روایتی اخرج کرده که در وی ذکر ترجیح در اول می نیست کما قرنا و ابن تیمیہ در کتابه قبول آن کذا فی السبل گویم فاکلست بترجیح شافعی و ابو حنیفه و احمد و جمهور علما و قائلست بتشنیه مالک احتجاج او باین حدیث است و باینکه دو بار گفتن عمل اهل مدینه است و احتجاج جمهور بآنست که زیادت از ثقه مقبولست و عمل اهل مکه بر ترجیح است و مکه جمیع مسلمانان است در موسم و جز آن و انکار نکرد آنرا هیچ یکی از صحابه و غیرهم و عن النبی رضی الله عنه قال اوجر بلال گفت امر کرده شد بلال و امر آنحضرت بود زیرا که در امور شریعت جزوی کیست که امر کنند ان یشفع بفتح اول الاذان باینکه دو بار گوید اذان را یا چهار بار زیرا که فقط شفع بر یکی از دو و چهار صادق است و این محل را حدیث عبداللہ بن زید و ابی مخزومه بیان کرده که تشفیج تکبیر چهار بار بگفتن اوست و شفع غیر وی دو دو بار گفتن اوست و این نظر با کثرت و در نه کما تهلیل در آخر وی یکبار است بالاتفاق و یوستر الاقامة و یکبار گوید اقامت را در مشکوٰه است که گفت اسمعیل بن ابراهیم که شیخ شیخین و از روایات این حدیث است که ذکر کردم این حدیث را بعد از آنکه شنیدیم آنرا بایوب که وی نیز این حدیث را روایت کرده است پس گفت ابوب الا اقامة مگر اقامت یعنی قوله قد قامت الصلوة یعنی قول وی قد قامت الصلوة که این را دو بار گوید متفق علیہ و مذہب امام مالک شافعی و بعضی علما این است که کلمات اذان را دو بار گویند و اقامت را یکبار و در مذہب ابو حنیفه و اصحاب وی الفاظ اذان و اقامت هر دو دو بار است و احادیث نیز درین واردست و گویند که در زمان قدیم اذان و اقامت هر دو دو گان بود بعضی از ملوک بتی امیر بخت شتابی بعد از بر آمدن اقامت را یکبار یکبار ساختند و لم یذکر مسلم الا استثناء و ذکر نکرد مسلم استثناء را یعنی قول او الا الاقامة شیخ در ترجمه گفته این حدیث را بخاری نیز روایت کرده است و در وی استثناء مذکور است و امام مالک بدان اخذ کرده و نیز در ایشان قد قامت الصلوة را نیز یکبار میگویند انتمی در سبیل گفته علما را درین مسئله سه قول است یکی تشنیه تمام الفاظ اقامت باین حدیث که بلال دو دو بار میگفت اذان و اقامت را راه عبدالرزاق والدارقطنی والطحاوی

ولیکن حاکم اوہامی انقطاعش منوہ واور اطریقہا ست کہ در ان ضعف ست و بالجملہ تعارض نیست در بیان می و روایت تریج در تکبیر روایت افراد
 در اقامت بسبب صحت می پس نتوان گفت کہ تشبیہ در الفاظ اقامت زیادت عدل ست پس قبولش واجب باشد زیرا کہ این زیادت غیر صحیح ست کما مر
 و ہم نہ سب مالک ست افراد الفاظ اقامت تا آنکہ قدامت الصلوة سوم نہ سب جمہور ست افراد الفاظش جز قدامت الصلوة کہ مکرر گفته شود
 علماء الاحادیث الثابتة بذلك و للقسائی عن انس رضی اللہ عنہ وابن جبان و الحاکم امر الشیبی امر کرد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 بلا لال بلال را کہ این چنین گفته باشد اتیان مصنف بصیغہ معروف برای افادہ این معنی ست کہ حدیث اول متفق علیہ مرفوع ست اگر چه بصیغہ
 جمول وارو شدہ خطابی گفته اسناد تشبیہ اذان افراد اقامت اصح روایات ست و برانند اکثر علما امصار و جاری ست بدان عمل در حین مجاز
 و شام و یمن و دیار مصر و نواحی عرب تا انصای حجاز بلاد اسلام بعدہ بر شمر و کسانی را کہ قائل اند بدان از ایماہ اعلام در حجتہ اللہ البالغہ گفته اصح طریق
 اذان طریقہ بلال ست کہ در عمر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذان دو دو بار و اقامت یک یک باری شد و قدامت الصلوة قدامت صلاوة
 مکرر گفته میشد بعدہ طریقہ ابی مخذومہ ست کہ آنحضرت خود اذان تعلیم اذان فرمود و درین طریقہ اذان فونڈہ کلمہ ست و اقامت ہفندہ کلمہ
 و نزوم این کلمات مانند احرف قرآن ست کہ ہمہ شافی و کافی ست انتہی و تخمین در مصنفی گفته کما سبق و شوکانی سح در شرح مختصر خویش افادہ کردہ
 کہ الفاظ اذان ثابت شدہ اند با حدیث کثیرہ و در بعض آن اختلاف ست زیادت و نقصان و مقرر شدہ ست کہ عمل بر زیادت منافی مزید نہیں
 نیست پس سبب بر وجہ صحیح ثابت ست مقبول ست بجز تریج اذان و تریج شہادتین مان اگر اول اہل قومی تر باشند زیادت در ان
 وقت مطروح گردد زیرا کہ آنجا تعارض نیست کہ ارجاع تریج شود چنانکہ بسیاری را از اہل علم درین باب در ابواب دیگر پیش آمدہ بلکہ جمع ممکن ست
 بضم زیادت باصل در این مقدم ست بر تریج و واقع ست اجماع بر قبول زیادت کہ غیر منافی مزید فیہ باشد کما تقررن فی الاصول اول افراد اقامت
 اقوی ہستند از ادلہ تشفیج آن ولیکن تشفیج مشتمل ست بر زیادت خارجہ بخارج صالح الاعتبار پس عمل بر ادلہ تشفیج متعین باشد انتہی کلام
 الشوکانی و چه خوش ست آنچه مقبلہ در منار تبذیر بیان اختلاف علماء در الفاظ اذان کہ تکبیر در اول می دو بار ست یا چهار بار و در و تریج
 شہادتین ست یا خیر و بعد بیان اختلاف در الفاظ اقامت ذکر کردہ و تلفظ وی این ست کہ این سئلہ از غرائب واقعات ست و نظیر و
 در شریعت کمتر نیز کہ الفاظ اذان و اقامت قلیل و محصور و معین اند کہ در ہر روز و شب پنج بار بدان صیاح میکنند بر مکان بلند و ہر سابع و
 مامور ست کہ بگویش مثل آنچه نوذن میگوبد و صحابہ خیر القرون بودند در غرہ اسلام و شدیدہ المحافظتہ بر فضائل و معتمدان خوض آنها و تابعین اختلاف
 ایشان در ان مذکور و ما ثور نیست این ہمہ اختلاف شدیدہ ست در متاخرین ست و ہر یکی از فریقین تمدنی بجزئی صالح فی الجماعہ کردہ اگرچہ
 متفاوت بودہ باشد و نیست تنافی در بیان روایات بنا بر عدم مانع از سنت بودن ہر یک و گفته اند کہ مثل وی ست الفاظ تشہد و صورت
 صلوة خوف انتہی و **عمر ابی حنیفہ** بضم جیم و فتح حامی حملہ نام وی مہرب بن عبد اللہ ست و قیل بن مسلم السوری العامری نزول کرد
 بکوفہ و بود از صفار صحابہ وفات کرد و آنحضرت و نرسیدہ بود وی بحکم ولیکن سماعت دار و از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم والی گردانید اورا علی نبی اللہ
 عنہ بر بیت المال و حاضر شد با وی در جملہ مشاہد او وفات کرد و ذکر کوفہ سنہ اربع و سبعین روی عنہ ابن عون و جماعة من التابعین قال رأیت
 بلا لال یؤذن و انتبع فاقہ گفت ابو حنیفہ و یدیم بلال را کہ اذان میگوبد و متبع میگیم من من ہن اور العینی می نگرم بسوی من ہن و بطور پیرو
 کردن او ہندار است و ہندنا و چپ و اصبعاع و ہر دو انگشت او یعنی سباعتین قالہ النووی و قیل ابماہ و وار و نشد تعین
 اصبعین در حدیث فی ان نیکہ در ہر دو گوش وی بودہ انہ نیز کہ انگشت در گوش نماون اجمع ست برای صوت و کسی کہ کر ست یادوست

از اذان می بیند انگشت در گوش است بلال بکند بر تافین و بجای انکه اصبح المطلق کردن مجازست رواه احمد و الترمذی و صححه
 و لا بن ماجه من حدیث ابی حنیفه ایضا وجعل اصبعی فی اذنیه و کرد بلال هر دو اصبع خود در هر دو سوراخ گوشش خود
 و هم رویست از حدیث عبدالرحمن بن سعد بن عمار که امر کرد آنحضرت بلال را با اینکه بگرداند هر دو انگشت خود در هر دو گوش خود و فرمود این
 بلند گردانده ترست آواز ترا در مصفی گفته جمهور اهل علم سجب داشته اند بلند کردن آواز را با بنگ و شافعی گفته مگر در سجده که یکبار جماعت خوانده با
 و الحال بار و یک جماعت می کنند مسنونست اذان لیکن آواز بلند نکند و لا بی داؤد من حدیثه ایضا لوی عنقه لما یبلغ یحیی
 بلال گردون خود را چون رسید باین قول حی علی الصلوة یعنی نا و شما لا بجانب راست و چپ و این میان قول اوست هبنا و هبنا
 و کمریست در برنگرید و دوزنکر و تمام بدن خود و در اینجا دلالتست بر آداب مؤذن که آن التفاتست بسوی میمنه و شمال و محل آن
 حی علی الصلوةست چنانکه ابو داؤد ذکر کرده و صریح تر از آن حدیث مسلمست باین لفظ فجعلت اتبع فاه هبنا و هبنا یعنی نا و شما لا یقول
 حی علی الصلوة حی علی الفلاح و این حدیث معلوم شد که محل التفات جملتینست و این خزیمه بر آن تبویب کرده بقول خود انحراف المؤذن عند قوله
 حی علی الصلوة حی علی الفلاح بقره لا بد نکه و گفته ممکنست انحراف بقره با انحراف وجه پست روایت کرد از طریق و کعب باین لفظ فخل یقول فی اذانه
 بکذا و حرف راسه بی نا و شمالا و آرا روایتست استندارت بلال در اذان پس غیر صحیحست و همچنین روایت امر کردن آنحضرت بلال را بلند دانیدن
 انگشت در گوش ضعیفست و قدر مرمویست از امام احمد که دوران نکند مگر وقتی که بر سناره باشد بقصد اتمام اهل هر دو جهت و علیا گفته اند
 که فائده التفات دو چیزست یکی بلند تر شدن آواز دیگر آنکه علامت مؤذنست تا هر که از دور ببیند بشناسد که وی مؤذنست و این در
 اذانست و اما اقامت پس گفت ترمذی انه استحسنه الاذاعی و اصله فی الصحیحین و اصل این حدیث در بخاری و مسلمست و لفظ سلم

گذشت و عمر ابی محمد و رة رضي الله عنه ان الشیخی صلے الله علیه وسلم اعجبه صوته فعلمه الاذان
 پرستیکه آنحضرت خوشش آید اول آوازی پس بیاموخت او را اذان گفتن و در وی دلالتست بر آنکه مؤذن مرد خوش آواز باید تا شنوندگان را
 و لبستگی باذان او دست بهم دهد و گذشت قصه ابو محذوره و استحسان آنحضرت صوت او را و امر فرمودن باذان در که رواه ابن خزیمه و صححه
 و رواه الدارمی و ابوشیخ و غیر واحدین حدیث فی قصه و در روایت ابن خزیمه است که گفت آنحضرت پرستیکه شنیدم درین کسان تافین انسانی
 حسن الصوت و صحه ابن لکن و عمر جابر بن سمرة العامری کینت ابو ابو عبداللہست خواهر زاده سعد بن ابی وقاص بود نزد
 کرد بکوفه و مرو آنجا در کوفه روی عن جابر و غیره رضي الله عنه قال صلیت مع الشیخی گفت جابر گزاردم بار رسول خدا صلی الله
 علیه وسلم العیدین غیر متره نماز عید فطر و عید قربان جز یکبار و مترهین و دو بار بلکه بارها بغیر اذان و اقامت بی اذان بی اقامت
 و این حدیث دلیلست بر آنکه مشروع نیست برای نماز عیدین اذان و نه اقامت و نه کالاجماع و مرویست خلاف این از ابن الزبیر و معاویه و عمر بن
 عبدالعزیز بقیاس عیدین بر جمعه و این قیاس غیر صحیحست بلکه کردن آن بدعتست مانور نشد از آنحضرت و نه از خلفای وی و گفت ترمذی
 درین بابست از جابر بن عبداللہ و ابن عباس و حدیث جابر بن سمرة حدیث حسنست و برینست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
 و غیر ایشان که گفته نشود اذان نه برای عیدین و نه برای هیچ یکی از نوافل استی رواه مسلم و هم نزد ویست از عطا که گفت خبر داد مرا جابر بن عبد اللہ
 که نیست اذان مر نماز را در فطر و نه اقامت و نه ندانند چیزی و گفت امام مالک در موطا شنیدم بسیاری از علماء را که گفتند نبود در فطر و نه در اضحی ندا
 و نه اقامت از زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا امروز و نزن و انسانیست از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در روز عید پس بگزارد

نماز بلای اذان واقامت و تحویق و مانند حدیث جابر بن سمره است فی المتفق علیه و حدیث بخاری مسلم عن از حدیث ابن عباس رضی الله عنه و لفظی نزد بخاری از وی و از جابر بن عبد الله این است که گفتند این هر دو نبود یعنی در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم که اذان گفته میشد نه برای یوم الفطر و نه یوم الاحی و غیره و جز ابن عباس از دیگر صحابه کما سبق و بعضی گفته اند که در عید عروس اقامت الصلوة جامعاً گویند در سبیل گفته وارد نشد سنت بدان در عیدین و در هر یوم نبوی گفته آنحضرت چون بصلی میرسد شروع در نماز عید میکرد و بغیر اذان و اقامت نبود قول الصلوة جامعه دست آنست که هیچ یکی از آنها نگوید و از اینجا شناخته شد که آنچه در شرح گفته که مستحب است در دعا گفتن الصلوة جامعه جز در نماز عید و آنچه در اذان مشروع نیست مثل چنانچه غیر صحیح است زیرا که نیست دلیل بر استحباب و اگر مستحب بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم خلفا را شنید بعد از وی هرگز ترک نمی کرد آری در نماز کسوف ثابت است نه در غیر وی زیرا که هر چه سبب و در عصر وی صلی الله علیه و سلم یافته شد و بعد از آنحضرت آنرا نکرد پس فعل آن بعد عصر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدعت است پس صحیح نیست اثبات آن بقیاس و غیره انتهى **و عن**

ابی قتادة الحارث بن ربعی الاصبغی رضی الله عنه فی الحدیث الطویل و حدیث دراز در قصه خفتن آنها از نماز صبح و این هنگام رجوع از غزوه خیبر بود این عبد البر گفته و هو الاصح ثم اذن بلال یستر اذان و اذ بلال بحکم آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه بمن ابوداؤد ثم امر بلال ان یتادی بالصلوة فنودی بها فصل رسول الله صلی الله علیه و سلم کما کان یصنع کل یوم پس نماز گذار و آنحضرت چنانکه بود که میکرد هر روز و در سجاد لان است بر شریعت تا فرین بزرگی نماز فائمه بنوم و طحی است بدان منسبه زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر دورا در یک حکم جمع کرده است قال من نام عن هملته او نسیها الحدیث و نزد مسلم است از حدیث ابو هریره که امر کرد آنحضرت بلال را باقامت ذکر نکرد اذان را و چون فوت شد آنحضرت را نماز روز خندق امر فرمود باقامت و ذکر نکرد اذان را کما فی حدیث ابی سعید عند الشافعی و این معارض روایت ابی قتاده نیست زیرا که آن مثبت است و در خبر ابی هریره و ابی سعید ذکر اذان نیست نه نقیاً و نه اثباتاً پس در اینجا معارضه نباشد چه عدم ذکر اذان ذکر نیست و در مصنفی گفته با جمله اقامت مؤکد تر است و اذان نیز در حق فائمه بدعت نیست و الله اعلم و رواه مسلم شیخ در ترجمه گفته ظاهر این حدیث آنست که اذان در نماز قضا نیست و مذهب شافعیه این است در یک قول و قولی دیگر از وی آنست که نه اذان است و نه اقامت و در پایه گفته که آنحضرت قضا کرد و فجر را در غزاة لیلة التعرین باذان و اقامت و شیخ ابن العمام احادیث درین سخن از مسلم و ابی داؤد و جز ایشان از سوط آورده و گفته و آنچه از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت گفت منافات بان حدیث ندارد و چگونه منافات باشد و حال آنکه بعضی برین که باذان و اقامت هر دو گذارده انتهى و آنکه میگویند که اذان مشروع انبرای اعلام است بدخول وقت و خواندن باجماع و در فائست هیچ ازین دو امر احتیاج نه جوایش آنست که اذان مشروع بری اعلام است و از برای تحصیل ثواب بزرگ این کلمات و لهذا افضل آنست که منفرد اذان و اقامت گوید انتهى و با جمله ابو حنیفه رح قائل است بآنکه اذان و اقامت هر دو برای نماز قضاست است و همین است قول قدیم شافعی رح و که و سلم است

عن از حدیث جابر بن النبی صلی الله علیه و سلم اتی المزدلفة برسیتک آنحضرت آمد مزدلفه را وقت الضرف از عرفات فصل المغرب والعشاء پس گناود آنجا نماز مغرب و عشاء یعنی جمع کرد میان هر دو باذان واحد و اقامتین بیک اذان و دو اقامت یعنی چنانکه ظهر و عصر را بعرفات گذارده بود و این مذهب شافعی و زفر و بعضی دیگر از ائمه است و نزد ابو حنیفه و بروایتی ان امام احمد و بسیاری از علما بیک اذان و یک اقامت زیرا که عشاء و بخار در وقت خود است پس احتیاج جداوا اعلام نباشد و عصر در عرفات در غیر وقت خود بود پس محتاج بود بزیادته اعلام و نزد بخاری است از حدیث ابن مسعود که نماز گذارده وی یعنی در مزدلفه مغرب را باذان اقامت عشاء باذان

واقامت گفت دیدم آنحضرت را که چنین میکرد و حدیث آینده معارض این هر دو حدیث است و له و مرسل است عن ابي حنيفة عن ابي عبد الله عن عمر
رضي الله عنه جمع النبي صلى الله عليه وسلم بين المغرب والعشاء باقامة واحدة فراهم كروا انحضرت در میان نماز مغرب
وعشاء و مزدلفه بیک اقامت و ظاهر وی آنست که اذان در هر دو وقت و این موافق مذہب حنفیه است و ترمذی گفته حدیث ابن عمر حسن صحیح است
و زاد ابوداؤد کُلِّ صَلَوةٍ وَ زِيَادَةٌ كَرِهَ ابوداؤد از حدیث ابن عمر در روایت خود که برای هر نماز اقامت گفت در سبیل گفته پس روایت مسلم مقید
باشد باین روایت ابوداؤد انتهی و فی روایة له امی لابی داؤد عن ابن عمر و لعمرو ینادی فی واحدة منهما و مذکره نشد در هیچ یکی از آن روایات
یعنی مغرب عشاء و این صحیح است در نفی اذان در سبیل گفته روایات متعارض است در پنج جا بیک اذان و در اقامت ثابت کرده و این عمر و اقامت
بانفی اذان و ابن مسعود بیک اذان و در اقامت پس اگر مثبت را بر نافی مقدم کنیم عمل بخبر ابن مسعود نمانیم و شارح گفته خبر جابر مقدم است زیرا که مثبت
اذان است بر خبر ابن عمر که نافی اذان است و لیکن ما میگوییم که خبر ابن مسعود مقدم است زیرا که اکثر است اثباتا انتهی **عمر** ابن عمر و عایشة
رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان بلاک لا یؤذن بلیل برستیکه بلال اذان میداد شب تا صبح
پیش از وقت بخسل و استنجاء و وضو مستعد و متبایا شوند و از روایت بخاری ثابت شد که مراد شب قبل صبح است زیرا که در وی است که نبود بیان آن
هر دو یعنی اذان و اقامت مگر آنکه بالار و و فروداید و لفظ محادی این است مگر آنکه صحو و کند این را و نزول کند برین از پنج معلوم شد که برای نماز
باید در شب پیش از صبح اذان گفتن درست است چنانکه مذہب امام ابو یوسف و امام شافعی نیز برین است و در هر شریعت این اذان خود آنحضرت
بیان کرد و لیونظ نامکم رواه الجماعة الا الترمذی و قائم کسی است که نماز شب میگردد و رجوع وی بسوی نوم یا عود وی از نماز بشنیدن اذان است
در سبیل السلام گفته این اذان پنج صبح آخر است که درین اعصار میکنند غایتش آنکه با الفاظ اذان است و این مثل اذانی است که عثمان روز جمعه
احداث کرده و در موضع زور را برای اجتماع مردم جهت نماز گفته می شد و در بیان با الفاظ اذان مشروع میکردند بحدود مردم صبح بایت و صلوة
بر آنحضرت مقرر کردند و مسلم خلاف است و استدلال است بری مانع و مجیز و التفات نیکند بسوی وی هر که همت او عمل کردن است بر آنروز
ثابت انتهی فکوا و انشرها و این بخورید و نوشید در شجر رمضان ای روزه داران حتی ینادی ابن امر مکتوب مرا تا آنکه اذان دهد
پس ام مکتوم که صحابی مشهور است و وی نیز مؤذن بود و در وی اباحت اکل و شرب است تا اذان او و از پنج معلوم شد که آنحضرت را در مؤذن بود
که یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالباً این در رمضان بود یکی برای سحر خوردن اذان میداد و دیگری برای نماز گذاردن و از پنج فیه
گفته اند که یک سحر را در مؤذن باید گرفت که یکی بعد دیگری اذان گوید و در اذان برای صبح سنت است یک پیش از فجر در نصف آخر شب دیگر
بعد از فجر در اول وقت و آمد و اذان مخاپس قومی آنرا منع کرده و گفته که اول نخبوت او یعنی امید اند گفته کرده نیست مگر آنکه تشویشی حاصل شود گویم
درین ماخذ نظر است زیرا که اذان بلال برای نماز فرض نبود کما عرفت بلکه مؤذن آن واحد بود و این ام مکتوم و چون وی انمی بود پس ثابت شد که تقلید
مؤذن اعلمی و بصیر هر دو جائز است و اکل و شرب با شک در طلوع فجر نیز جائز است چه سهل بقای لیل است و نیز در وی دلالت است بر جواز اعتماد
بر صوت در روایت وقتی که او را شناخته باشد اگر چه چشم نمیبند و کان و بود و این ام مکتوم رجحان اعلمی نردی ناپیدا و درینجا دلالت است بر
جواز ذکر هاست مرد بقصد تعریف و نحوه و بر جوار نسبت مرد بسوی مادر وی وقتی که مشهور باشد بان و نام وی عمر و و لا ینادی حتی
یقال له اصبحت اصبحت ندانی و اذنا آنکه گفته میشد او را صبح کردی صبح کردی مگر یعنی صبح نزدیک شد و بعضی شروع گفته اند این تاویل
برای آنست که اکل و شرب تا ندانی وی جائز است و چون وی ندانید از صبح گوید اکل و شرب تا آنوقت چگونگی جائز باشد انتهی گویم و در جواز

جائزست ماکل و شرب بعد دخول فجر یا این حدیث مستفاد علیہ و فی آخره ادراج و در آخر این حدیث ادراج است یعنی کلام راوست
 نه کلام آنحضرت و هو قوله و کان رجل اعمی الخ قال ابو بکر الخطیب فی کتابه فی فضل لوصول المذبح فی النقل و لفظ بخاری این است قال و کان رجلاً
 اعمی بزيادة لفظ قال و گفته اند که این کلام از قول ابن شهاب زهیری است و بعضی از قول سالم داشتند و **عمر** ابن عمر رضی الله عنهما
 بلا الاذان قبل الفجر بدستیک بلال اذان داد پیش از فجر و این تا دین می پیش از آن بود که ابن ام مکتوم مأمور باذان کرد و چنانکه برگردانید
 آنحضرت او را بران دال است فامره التي صلے الله علیه و سلم ان یرجع پس حکم کرد او را رسول خدا اینکه برگردد و بنیادی و نکند
 که الا ان العبد نام آگاه باشد که بنده نخواست و در عالم گفته تاویل این حدیث برود و چه است یکی آنکه بلال عدول کرد از وقت چنانکه میگویند
 خلائی از حاجت خود نخواست یعنی غفلت و زید و بحاجت خود قیام نکرد و دوم آنکه عدو کرد و خواب بنا بر آنکه چیزی از شب باقی بود تا مردم آگاه شوند
 و از نوم و سکون خود منزع نگردد و حشبه آنست که این پیش از زمان هجرت باشد زیرا که ثابت از بلال آنست که وی در آخر ایام حیات آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم اذان بشب میگفت و رفته اند بخوان آن مالک اسحق و او زاعی و شافعی و احمد و ابو یوسف اول قائل بقول ابو حنیفه بود و گفت
 که نیست جائز قبل دخول فجر یعنی رجوع کرد و گفت اذان قبل طلوع فجر لباس پست بنا بر اتباع این حدیث و رفته اند بعضی اصحاب حدیث بخوان
 آن وقت بودن و مؤذن برای مسجد چنانکه آنحضرت را بود و چون همین یک مؤذن باشد جائز نیست مگر بعد دخول وقت پس بنا برین محتمل است
 که نبود مسجد آنحضرت را وقت نمی مگر یک مؤذن که بلال باشد بعد او را مجاز ساخت چون ابن ام مکتوم مؤذن مقرر شد انتهی رواه ابو داؤد
 و الترمذی و ضعفه، زیرا که گفت عقب اخراج وی بنا حدیث لم یروه عن ایوب الاحمد بن سلمة منذری گفت ترمذی گوید بنا حدیث غیر محفوظ
 یعنی رفع او خطاست و صواب و وقف اوست برین عمر و واقع شد او را این ناجرا با مؤذن خودش و گفت بهیچ اذان برای صبح شب ثابت است
 نزدیک اهل علم حدیث و حمل کرده اند آنرا حنفیه برین برای غیر نماز و احتیاج کرده اند برای منع بروایت ابو داؤد و ابن عمر گفت علی بن المدینی این حدیث
 غیر محفوظ است و خطا کرده است در وی حدیث بن سلمه انتهی و متابع شده است او را سعید بن زبیری از ایوب و وی ضعیف است و معروف از نافع از ابن عمر
 که بود او مؤذن که گفته میشد او را مسروح گفت ابو داؤد و هو صح و رواه الدارقطنی من طریق ابی یوسف القاضی عن سعید بن قتادة عن اوس
 گفت و دارقطنی متفرد است بدان ابو یوسف و مرسل کرد او را غیر وی و مرسل اصح است و روی ابو داؤد عن شداد بن عیاض عن بلال و لفظ
 این است که گفت او را آنحضرت اذان گویا آنکه نمایان شود و ترا فجر کذا فی التخصیص و سبب گفته استدلال کرد و حدیث ابن عمر کسی که گفت مشروع است
 اذان قبل فجر اما مخفی نیست که این حدیث مقاوم حدیث مستفاد علیہ شیخین نتواند شد و اگر ثابت شود که این حدیث صحیح است تاویل می آن باشد
 که این قبل شریعت اذان اول بود چه مؤذن اول آنحضرت بلال است که عبد الله بن زید بروی القاسم الفانطافان با مر آنحضرت کرده بعد
 ابن ام مکتوم را مؤذن گرفته نمدهم بلال پس بلال اذان اول میگفت بنا بر فائده که آنحضرت ذکر کرده بعد چون فجر طلوع میکرد ابن ام مکتوم اذان
 می گفت و **عمر** ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلے الله علیه و سلم اذا سمعتم النداء
 فقولوا مثل ما يقول المؤمنون چون شنیدید شما اذان را پس بگویید مانند آنچه میگوید مؤذن بر هر حال که باشید از طهارت و جز آن آنچه
 جنب یا حاضر باشد و وقت جماع و وقت نحلی بنا بر کرامت ذکر درین هر دو حال و چون سامع در نماز باشد در وی اقوال است اقرب آنها این است
 که دیگر کند و اجابت تا خروج از نماز و امر ولایت میکند بر وجوب اجابت بر سامع زیرا کسی که مؤذن را بر مناره دیده و آواز وی نشنیده یا کرد و در
 وجوب اجابت امکان است نزد ابو حنیفه و اهل ظاهر و اجابت نزد جمهور غیر واجب و مستدلال کرده اند باینکه شنید آنحضرت صلی الله علیه و سلم

مؤذن را پس فرمود علی الفطره و چون شهادت گفت فهو خیر من انما اخرج مسلماً پس اگر اجابت واجب می بود میگفت آنحضرت آنچه مؤذن
 گفت و چون گفت ولالت کرد بر آنکه امر درین حدیث ابی سعید برلی استجاب است و تعقب کرده اند این استدلال را باینکه نیست در کلام را و
 چیزی که ولالت کند بر آنکه آنحضرت مثل ما قال المؤذن گفت پس جا نیست که آنحضرت گفته باشد و لیکن را وی آنرا ذکر کرده است با العادة و نقل
 الزائد و در قول می گویند مثل آنچه مؤذن میگوید دلیل است بر آنکه اتباع کند سامع مؤذن را در هر کلمه و بگوید همچنانکه مؤذن میگوید و روایت کرد
 ام سلمه که میگفت آنحضرت چنانکه مؤذن میگوید تا آنکه ساکت می شد اخرج النسائی و در حدیث عمر است نزد مسلم که گفت فرمود رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم وقتی که بگوید مؤذن الله اکبر پس بگوید یکی از شما الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر
 الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر
 لا حول ولا قوه الا بالله پس گفت مؤذن حی علی الفلاح گفت یکی از شما لا حول ولا قوه الا بالله پس گفت الله اکبر الله اکبر گفت یکی از شما الله اکبر
 الله اکبر پس گفت لا اله الا الله گفت یکی از شما لا اله الا الله از دل خود یعنی با اعتقاد و اخلاص در می آید بهشت را انقی پس اگر سامع جواب نداد
 مؤذن را تا آنکه فارغ شد وی از اذان سخت است او را تا آنکه آن اگر فصل دراز نبوده است و ظاهر قول می آید استقامت نماز است که جواب هر مؤذن
 گوید بعد از آن اول و اجابت اول افضل است و گفته اند اگر اذان قبل فجر و اذان قبل جمع گویم اذان قبل فجر آنحضرت اذان نامیده فی قوله ان بلالا
 یؤذن بلیل پس داخل باشد زیر حدیث ابوسعید و اذان قبل حضور جمع محدث است بعد وفات آنحضرت و نیست مراد بمانند بلند کردن سامع
 آواز خود را مثل مؤذن زیرا که رفع وی صوت خود را برلی اعلام است بخلاف مجیب و همچنین کافی نیست گذرانیدن اجابت در خاطر زیرا که آن گفتنیست
 متفق علیه و گفت مصنف در تلخیص اخرج التمه و رواه الترمذی و ابن حبان و الحاکم من حدیث ابی هریره و للبخاری و مر بخاری راست
 عن ان حدیث معاویه مثله مانند حدیث ابی سعید که بگوید سامع مثل گفتن مؤذن همه الفاظ اذان مگر و خصلتین و لمسلم عن عجمی
 و مسلم راست از حدیث عمر و نیز از عن ابی رافع فی فضل القول كما یقول المؤمن کلمة کلمة و فضیلت گفتن مثل گفتن مؤذن هر
 هر کلمه را زیرا که در آخر حدیث آمده اذ قال السامع ذلك من قلبه فضل الحجة و مصنف در اینجا لفظ حدیث نیارده بلکه ولت بالمعنی کرده سوی الخصلتین
 جنحی علی الصلوة و حی علی الفلاح فیقول پس بگوید سامع لا حول ولا قوه الا بالله در جواب آن و حول یعنی حرکت است یعنی نیست
 حرکت و نه استطاعت مگر شیت خدا و گفته اند نیست حول در دفع شر و نه قوت و تحصیل خیر مگر بخدا و گفته اند نیست حول از معصیت خدا مگر بصمت
 می و نیست قوت بطاعت مگر بصورت وی و یکی از امور فروعی این مسعود و این گفتن مجمل است که چهار بار گوید یا یکبار نیز و اول خجعه و در اجابت
 خصلتین همین کلمه آمده و آنچه بعضی میگویند ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن بی اصل است بشوکانی گفته اختیار کرده اند بعضی علماء جمع هر دو خصلتین
 میان متابعت مؤذن و حوقله و این جمع حسن است اگر چه تعیین نباشد انتهی شیخ در ترجمه زیاده کرده که جمع در میان خجعه و حوقله روایت است
 از جناب انتهی گویم در بعضی احادیث صحیح هم وارد شده که بگوید آنچه بگوید مؤذن بی ذکر حوقله و خصلتین ظاهرش اقتصار است بر جمله و لیکن در
 سفر السعادت گفته حدیثی در جمع میان حوقله و خجعه ثابت نشده و در اقتصار بر خجعه انتهی در سبب گفته که این حدیث مقید است مر اطلاق حدیث
 ابی سعید را که در وی این است که بگوید مانند آنچه مؤذن میگوید یعنی در ما علمای خجعه و گفته اند که جمع کند در میان خجعه و حوقله علماء الجاهلین
 و همین است طریقه معروف از حمل مطلق بر مقید یا تقدیم خاص بر عام فهو اولی بلاتباع و اختلاف است در آنکه جواب ترجیح و تنویب هر یان
 گفته اند در جواب تنویب صدقت و بررث گوید و این استحسان قائل را و است و زنده درین باب مستقی که بران اعتماد و توان کرد و موجود نیست

و ابو داؤد از بعض اصحاب آنحضرت آورده که شروع کرد بلال و اذان گفتن پس چون گفت قد قامت الصلوة آنحضرت فرمود اقامه الله و اقامه الله و در سائر اقامت مثل حدیث عمر در اذان گفت انتی گویم در روایتی زیاده کرده و جعلی من صحیحی ایها المصنف و تخفیف گفت اما هر دو کلمه را قاست پس ابو داؤد آنرا از حدیث ابو امامه آورده و آن ضعیف است و زیادتی که در وقت الاصل لهاست و همچنین نیست اصل برای چیزی که ذکر کرده اند آنرا در الصلوة غیر من الموم انتی اما بحواب شما دین انا انا آمده و گفته اند که اگر در مسجد بقصد نماز آمده است اجابت مؤذن لازم نبود زیرا که با وجود اجابت فعلی حاجت با اجابت قوی نیست

و عن ابی عبد الله عثمان بن ابی العاص بن بشر الثقفی صحابی مشهورست عامل آنحضرت بود بر طاعت و همبر آن بود تا خلافت ابو بکر صدیق و دو سال از خلافت عمر بعد از آن عمر او را عزل کرد و والی گردانید بر عثمان و کوفتن در سبب گفته بود از او فدیمن بر آنحضرت در وقت ثقیف و مخرایشان در سن که سبع و عشرون ستمه و چون وفات کرد آنحضرت قبیله ثقیف غزیت ردت کرد وی گفت ای ثقیف بودید شما آخر موم و موم سلا پس نشاید اول ایشان در ردت پس باز ماندند از موم تر شدن و موم وی در سنه پنجاه و یک بحری در بصره روی عنه جامعه من التابعین انه قال

یا رسول الله صل الله علیه وسلم اجعلنی امام قومی گفت ای رسول خدا بگردان مرا امام قوم من فقال انت امامهم پس فرمود تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت و در بنیاد دلالت است بر جواز طلب امامت در امر غیره و وارو شده است در روایتی که **و اجعلنا للمتقین اماما** و نیست این از باب طلب است مگر همه چه آن ریاستی است که متعلق باشد بر نیا که نیست طالب میستی عطا و اعانت و اقتد باضعفهم و اقتد کن بضعیف ترین ایشان یعنی در امامت رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قرارت و دیگر ارکان چنان کن که ضعیفان بر تاملند و تنگ آیند و جماعت ترک دهند و اتخاذ موقدا نالا یاخذ علی اذانه اجزا بگیر مؤذنی را که نگیرد بر اذان خود اجرت و در لفظی اینست بگیر مؤذنی که بگیرد بر اذان خود اجرت را شافعی گویند اخذ اجرت جائزست مع الکره بینه و نیز خضیه حماد د این حرمت بهمین حدیث است و لیکن محلی است که این حدیث دلالت بر حرمت ندارد و گفته اند اجازت بر مؤذین محلی خاص که درین صورت اجرت بر اذان نیست بلکه بلازمست مکان و لیکن دلیل مسلم

او نیست أخرجه الخمسة یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و حسنه الترمذی و صححه الحاكم و **و عن مالك**

بن الحنفی بن شاذان الیشی کتبت ابو ابوسلیمان است آمد و اقامت کرد و نزد آنحضرت بنست شب و نزول کرد در بصره و مات سنه اربع و ستین فی عهد عبد الملک روی عنه ابنه عبد الله و ابو قلابه قال قال لنا النبی صلی الله علیه وسلم گفت مالک فرمود و مرا آنحضرت بگذارد نماز را بپوشانک و بپوشد که میگردد ام اذا حضی بت الصلوة فلیق ذن لکم احد کمر چون در امر وقت نماز باید که اذان گوید برای شما یکی از شما پست باید که اذان کند شمار بزرگتر شما الحدیث تا آخر حدیث و این مختصرست از حدیث طویل نزد بخاری که با الفاظ است و مصنف پاره اذان که بموضع مراد حلق و است و دلالت میکرد بر حرمت علی الاذان و ایجاب لم یرد آن آورد و باقی را ترک و او أخرجه السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابو داؤد و ترمذی و نسائی

و ابن ماجه **و عن جاسر رضی الله عنه** ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لبلال بدستی که آنحضرت فرمود بلال یا

اذا اذنت فترسل چون اذان گوئی پس آهسته و نرم و فروخته گوشتابی مکن بر سبب معنی تانی است و در سبب گفته یعنی ترتیل کن الفاظ را و شتابی مکن و اذا اقامت فاحدّد و چون اقامت گوئی پس شتابی کن در تلفظ و سکوت مکن در میان کلمات بلکه تیز گو و حد یعنی اسراع است و احد برضم وال و کسر آن و اجل بین اذانتك و اقامتک قد ما یفرغ الاکل من اكله و گردان میان اذان خود و اقامت خود مقدر آنچه قانع گردد و طعام خورنده از خوردن خود الحدیث تا آخرین حدیث منصوبست بر آنکه مفعول فعل محذوفست ای اقر الی شی او اتم او نحوه و جاز است رفع وی بر خبریت مبتدای محذوف و این عبارت را جایی می آرند که شیغای لفظ حدیث نمی کنند و مثل اوست قول ایشان

الآية والبیت وخصف این حدیث را استیفا نکرده و تمام وی این است و تا آنکه فارغ شود آب نوشنده اندوشیدن خود و آنکه محتاج است بمیون و غائلط چون در ایوب و رب خانه برای قضای حاجت خود و بر نیزه بر برای نماز بخیر و تکبیر بر آوردن تا به زمین رسید یعنی بیرون آمده از درون خانه و در وقت نماز است که چون می علی الصلوة گوید باید بر ناست شاید که آنحضرت نیز درین وقت بیرون می آمد و آه الترمذی وضعه گفت نمی شناسم این حدیث را مگر از حدیث عبدالنعم بن نعیم و بسناد وی مجهول است انتهى و حاکم نیز آنرا روایت کرده و او را شواهد است از حدیث ابوهریره و حدیث سلمان اخرجه ابوشیخ و از حدیث ابی بن کعب اخرجه عبداللہ بن احمد و کلما و اہیة و لیکن تقویت وی میکند معنی مشروع که زیر آنکه برای غیر حاضرین است تا نماز را حاضر شوند پس لابد است از تقدیر یعنی یتسع للتائب للصلوة و حضورها و الا فائدة نراضاع است و بخاری بر اینی آن ترجمه کرده و گفته باب کم بین الاذان و الاقامة و لیکن تقدیر آن ثابت نکرده این بطل گفته این احدی معین نیست جز تمکن وقت دخول و اجتماع مسلمین در حدیث دلیل است بر شریعت ترسل در اذان زیرا که غرض اذان اعلام بعید است و آن در ترسل زیادہ تر حاصل است چه ابلغ است در اعلام بخلاف اقامت که مقصود اذان صرف اعلام حاضرین است پس مناسب می اسرع است تا جلد فارغ شده بنماز مشغول شوند و لہ و ہم ترمذی است عن از حدیث

ابی ہریرة رضی اللہ عنہ ان التبی صلے اللہ علیہ وسلم قال لا یؤذن الا متوضی فرمود اذان نگوید مگر با وضو وضعه ایضا و این حدیث را نیز ترمذی ضعیف گفته زیرا که از حدیث زہری از ابو ہریرہ است و آن منقطع است و راوی از زہری ضعیف است و رواہ ایضا من روایة یونس عن الزہری عنہم فوعا و ہذا اصح و روایت کرده است آنرا ابوشیخ و در کتاب الاذان از حدیث ابن عباس باین لفظ که اذان متصل است بنماز پس اذان نمیدیک از شما مگر آنکه وی طاہر است و این دلیل است بر شرط طہارت برای اذان از حدیث اصغر و از حدیث الکہر پس اذان جنب صحیح نباشد مگر از غیر متوضی صحیح است عملاً بهذا الحدیث کذا فی الشرح گویم چون حدیث ال باشد بر شرط متوضی بودن مؤذن پس صحیح و ہر برای تفرقة میان ہر دو حدیث کہ ہست لالصحی اذان محدث بحديث اصغر بقیاس بجواز قرأت قرآن قیاسی است در برابر فضل الیعل بہ عندہم فی الامول و رفته اند احمد و دیگران بعد مسمی عملاً بهذا الحدیث و آنچه درین حدیث مذکور شد تصحیح کرده است ترمذی و وقت او را بر ابو ہریرہ و اما اقامت پس اکثر بر شرطیت وضو اند بری وی و گفته اند کہ وارد نشده است اقامت بر غیر طہارت بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و لا یجفی ما فیہ و قومی گفته جائز است بلا وضو اگر چه مکروه باشد و دیگران گفتند بلکه اہم است جائز است و لہ و ترمذی راست عن زیاد بن الحارث

الصلائی یضم صا و ہل منسوب بصدرا قبیلہ ایست از زمین صحابی است بیعت کرد با آنحضرت و اذان گفت پیش وی بعد دست و بر بصرین قال گفت زیاد امر کرد مرا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم اینکه اذان گو در نماز با مرد پس اذان گفتم پس خواست بلال کہ اقامت گوید قال فرمود آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم برستی کہ برادر صدرا یعنی زیاد صدرا فی اذان گفته است و من اذن شخص یقیم و ہر کہ اذان گوید پس همان کس اقامت گوید و درینجا دلیل است برینکہ اقامت حق مؤذن است پس صحیح نباشد از غیر وی و حنفیہ و غیر ہم گویند کافی است اقامت غیر مؤذن بنا بر عدم تہوض دلیل بران وضعفہ ایضا و ترمذی این حدیث را ہم تضعیف کرده و گفته است ناختم نمی شود مگر از حدیث عبداللہ بن زیاد بن النعم الافریقی و قد ضعفه القطان و غیرہ و گفت بخاری ہو مقارب الحدیث وضعفہ ابو حاتم و ابن حبان و گفت ترمذی و عمل برین است نزد اکثر اہل علم کہ ہر کہ اذان گوید همان کس اقامت گوید و رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ ایضا مطولاً و لابی داؤد فی حدیث عبد اللہ

بن زید بن عبدیہ انہ قال وی گفت انارایتہ من دیدم آنرا در خواب یعنی الاذان و انا کنت اریہ قال فافترانت و من مشوا تم آنرا بر سر نمود آنحضرت اقامت گو تو و فہ وضعف و در وی نیز وضعف است بسا گفته متہ من لثا و ہذا

و در ضعف و نه بیان کردن آنرا بود و بلکه سکوت کرد و لیکن حافظ منذری گفته که ذکر کرد بهیچیکه در سند و متن می اختلاف است و ابو بکر جانی
گفت در سندش مقالست و درین وقت استدلال بآن تمامست آری اصل آنست که مقیم غیر مؤذن باشد و حدیث تقویت این اصل میکند انتهى
گویم در سندش محمد بن عمروست و وضعی ضعیفست اختلاف کرده اند بروی گویند راوی است از محمد بن عبد الله بن قیل عبد الله بن محمد بن محمد بن
گفته اسنادش حسنست از حدیث افریقی و بقیه کلام درین حدیث در تخیص مذکورست صاحب بل مکررا بحث بآن کرده که چنین گفته و الله اعلم

و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الملوذن املك باذان مؤذن
مالك ترست باذان یعنی وقت آن موكولست بسوی وی چندی امینست بران و الا ما املك باقامة و امام مالك ترست
باقامت پس اقامت گوید مگر بعد اشارت وی رواه روایت کرد آنرا حافظ امام ابو احمد عبد الله بن عدی الجرجانی معرون
باب القصار صاحب کتاب کامل در جرح و تعدیل یکی از اعلام ابن علم شریف بود در سنه سبع و سبعین و مائتین متولد شد و بر خلق بسیار سماعت حدیث کرد
و از وی آنها سماع نمود این عساکر گفت کان ثقة علی الحنفیة و حمزة بیثمی فرمود کان حافظا متقنا لم یکن فی زمانه احد مثله خلیل گفت کان عدیم
النظیر جلالة و حفظا حافظ عبد الله بن محمد گفت کان احفظ من عبد الباقي بن نافع و فاته وی در جمادی الآخرة سنه خمس و ستین و ثلث مائة و
محمد الله تعالی و ضعفه و گفت ضعیفست زیرا که روایت آن در ترجمه شریک قاضی کرده و شریک متفردست بوی و گفت بهیچیکه درین
در راه ابو الشیخ و در وی نیز ضعفست زیرا که انظر من ابی الحورار عن ابن عمرست و در وی معارک بن عبادست و او ضعیفست و رواه البیهقی
عن علی موقوفاً كما قال و للبيهقي نحوه عن عجل بن ابی طالب علیه السلام من قولهم یعنی موقوف و در بخاریست که چون اقامت
گفته شود برای نماز پس نبر خیزید تا آنکه ببینید مردم او در وی دلالتست بر آنکه اقامت گوید مقیم اگر چه امام حاضر نباشد و درین صورت اقامت
وی موقوف بر اذن امام نخواهد بود ولیکن وارد شده که بلال پیش از اقامت بمنزل آنحضرت آمده اعلام نماز میکرد و این بدانکه بعد از آن گویا استیذان
و اقامت بود و تصنف گفته حدیث بخاری معارض حدیث مسلمست از جابر بن عمره که بلال اقامت نمی گفت تا آنکه بیرون آید آنحضرت صلی الله علیه
و جمع میان هر دو باین جهت که بلال مراقب وقت خروج آنحضرت می ماند و چون او را می دید شروع میکرد و اقامت پیش از آنکه مردم دیگر
آنحضرت را ببینند بستر چون مردم میدیدند برای نماز بر میخواستند انتهى و اما تعیین وقت قیام مومنین بسوی نماز پس امام مالک در لوطا گفته
نشندیم در قیام مردم وقت اقامت نماز حدیثی محدود مگر آنکه می بختم بر طاق مردم چه در ایشان اند تقیل و ضعیف و مذہب اکثر آنست که اگر امام
در مسجد باشند نبر خیزند تا آنکه فارغ شود مقیم از اقامت و مرویست از انس که می ایستاد چون میگفت مؤذن قد قامت الصلوة رواه ابن ابی
و غیره و از ابن المسیب آمده که چون گفت مؤذن الله اکبر واجب شد قیام چون گفت حی علی الصلوة برابر کرده شود صفوف و چون گفت
لا اله الا الله تکبیر گوید امام در سبیل گفته و لیکن این رای اوست مذکور نیست از وی درین باب اثری **و عن** انس بن مالك رضي الله

عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يرد الدعاء بين الاذان والاقامة رد کرده نمی شود و عادت میان
اذان و اقامت ظاهر عبارت این حدیث عام ترست از اینکه متصل باذان گوید یا بافاصله بهتر آنست که متصل گوید که موافق گردد و حدیث دیگر
که در وی قید عند النداءست و آن حدیث سهل بن سعدست که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو چیزست که رد کرده نمی شود
یا فرمودم که رد کرده شود یکی دعانزد اذان و دیگر دعانزد باس یعنی جنگ با کافران وقتی که بچند بعضی ایشان با بعضی دیگر می کشند
و در روایتی نزد باس نیز بآن آمده رواه ابو داود و الدارمی لیکن درین ذکر تحت نظر نگرفته و ظاهر آنست که نیز باین باشد و باران بروی

می بارید باشد و احتمال دارد که مراد تدریجی است و با بجز حدیث اول است بقول عابدین مؤمن زیر کعبه بعد از هر دو قبول اجابت است پسر و عام است هر دو را و لابد است تقدیر یا آنچه در احادیث آمده که ما و میکه یا ثم ما قطعیت رحم نباشد ولین یکی از مؤمنان اجابت دعا است که در اخبار و آثار وارد شده و بنزدی ازان در منسک خود در حله الصدیق الی البیت العتیق ذکر کرده ایم و نیز وارد شده است تعیین ابعید که گفته میشود ما بین اذان و اقامت از جمله است رضیت بالله ربنا و بالا سلام و یتا و بحمد صلی الله علیه و سلم رسولاً انحضرت فرمود هر کس این را بگوید بخشیده شود گناه او دیگر در دو فرستادن است بر انحضرت صلی الله علیه و سلم بعد فراغ از اجابت مؤذن حافظ ابن القیم رح در هدی گفته المکل ما یصل و یصل الیه کما علم منه ان یصلوا علیه فلا صوة علیه اکل منها انتهى گویم صفت این صلوة در کتاب الصلوة خواهد آمد انشاء الله تعالی دیگر دعا کردن برای جان خود و سوال فضل نمودن از خدا چنانکه در سنن است از انحضرت صلی الله علیه و سلم که بگو مثل آنچه میگوید یعنی مؤذنان پس چون منتهی شود بخواه داده شوی و تدریجی است از حدیث ام سلمه که گفت آموخت مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم که بگویم نزد اذان مغرب اللهم ان هذا القابل لیک ان اوبار نارک واصوات دعاک ما غفر لی و حاکم از ابی امامه مرفوعاً آورده که گفت بود آنچه است چون می شنید مؤذن را میگفت اللهم رب هذه الدعوة المستجابة لها دعوة الحق و کلمة التقوی توفی علیها و احییها و اجعل من سلحی اهلها عملاً یوم القیامة و چون انحضرت فرمود که دعای اذان و اقامت رد کرده نمی شود گفتند پس چگونه با ای رسول خدا فرمود بخوابید عفو و عافیت در دنیا و آخرت حافظ ابن القیم گفته این حدیث صحیح است و بی همتی گفت میگفت انحضرت نزد کلمه اقامت اقامه الله و اداجها و در بخوابید عافیت در دنیا و آخرت حافظ ابن القیم گفته این حدیث صحیح است ابو داؤد دست مرفوعاً بلفظ کتاب و گفت منذری از خیر الترفنی فی عمل یوم و لیلته انتهى در رواه ابن حیان و صحیح ابن خزیمه و در سفر السعادت گفته که در اذان پنج چیز تشریح فرمود یکی آنکه سامع آنچه از مؤذن بشنود مثل آن بگوید بجز لفظ حی علی الصلوة و حی علی الفلاح که آنرا با حول لاقوه الا باشد بدل کند دوم آنکه بگوید رضیت بالله الی استوم صلوة بر رسول خدا فرستد بعد از اجابت مؤذن چهارم این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة الخ پنجم آنکه دعا برای آخرت و دنیای خویش بخندد و در بعضی اندوایات سند امام احمد آمده که هر که بعد از اذان مؤذن بگوید اللهم رب هذه الدعوة القائمة و صلوة النافعة صل علی محمد وارض عن من رخصنا لا نشط بعده باری تعالی و دعای ویر اجابت کند انتهى و صحیح جابر رضی الله عنه ان رسول الله

صلی الله علیه و سلم قال من قال حين يسمع النداء كسبك بگوید به حکام شنیدن اذان اللهم رب هذه الدعوة القائمة و در روایت بی همتی باین لفظ است اللهم انی استسک بحق هذه الدعوة القائمة و مراد بدعوت تامة دعوت توحید است که از منقصت شرک کفر تفرقه است و از تغییر و تبدیل محفوظ و تار و ز نشور باقی و اتم اقوال لا اله الا الله محمد رسول الله است که جامع تمام سعادت دنیا و آخرت است و الصلوة القائمة اشاره است بضمون حی علی الصلوة و اگر از صلوة دعاء او دارند و از قائمه و التمه نیز صورتی دارد و درین صورت بیان و تاکید دعوت تامة می شود انت محمدان اوسیلة و الفضیلة به انحضرت صلی الله علیه و سلم را وسیلت و فضیلت یعنی رتبه و جاه و درجات زیاده بر همه خلایق و ابعثه مقاماً محموداً و بر انکیز و استاده کن او را در مقام محمود و مراد بآن مقامی است که ستوده میشود صاحب می بزبان بگویم در شک بر بند بر وی تمامه خلایق و آن مقام قرب و شفاعت است تصنف در تلخیص گفت روی البزار من حدیث ابی هريرة رضی الله عنه ان المقام المحمود الشفاعت انتهى و در اینجا تمام عالمیان حیران و سرگردان باشند و هیچ کس از انبیا و رسل از بیبیت و درشت دم نتواند زد و سر بالا کرد پس انحضرت صلی الله علیه و سلم در سر برده عزت در آید و این در یکشاید و در حدیث شریف آمده که پروردگار تعالی حمدی با انحضرت تعلیم تلقین کند که چون بآن حمد خدا تعالی استاید و در رحمت مستوح گردد و نیز آمده است که انحضرت را بر عرضش نشانند و خلعت خاص از خدا نازل بر او باشد و اذان بلند کند که هر چه خواهد بگوید

رضای لوست بخوابد آنروز معلوم شود که مقام محمدی است و صد و سلطان آن مجلس و معرکه است شعر در مقامی که صدارت بزرگان بخشند
 چشم و دم که بجای از هر افزون باشی * بالذی و عدته آن مقام محمود که وعده کرده اورا بقول خود که در قرآن مجید است عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ
 رَبُّكَ مَقَامًا تَحْتَمُونَ و لفظ بخاری صحیح این است اللهم رب هذه الدعوة القائمه والصلوة النافعة آت محمد الوسیة والفضیلة والبشر
 بقا محمود والذی وعدته انتهی و زیاده که در غیر وی انک لا تخلف الیعا وحلت له شفاعتی یوم القیامة هر که این دعا را بخواند بعد از آن
 فرود می آید اورا شفاعت من روز قیامت و مستحق میگردد و آنرا اگر چه از همه گناهکاران برای مغفرت و نوب و نیکوکاران برای نفع درجات
 امیدوار شفاعت اند و لیکن صاحب این عمل را شفاعت لازم باشد و شفاعتی خاص و رحمتی بزرگ مخصوص ممتاز بود بعضی از علما رحمهم الله تعالی
 امثال این بشارت را کنایه از حسن عاقبت و موت بر ایمان داشته اند چه شفاعت مخصوص هم منان است پس بشارت بشفاعت مستلزم بشارت
 بایمان باشد چنانکه در حدیث من زر قبری و حجت له شفاعتی این نکته بیان کرده اند اللهم از قنایا أخرجه الاربعة یعنی ابو داود و ترمذی
 و نسائی و ابن ماجه و بخاری نیز که تقدم و در سبیل السلام این حدیث را نقل فرست مگر آنکه در بعض نسخ بلوغ المرام نبوده باشد والله اعلم

باب شرط الصلوة

شرط جمع شروط است و آن در لغت یعنی علامت است و منقوله تعالی فقد جاء أشرا أطها ای علامات الساعة و در لسان فقها چیزی است
 که لازم آید از عدم وی عدم شروط و عمر عیلة بن طلق گذشت طلق بن علی در نزواقض وضو این عبد الله گفته گمان میکنم اورا والد طلق
 بن علی حنفی و سئل کرده اند احمد و بخاری بسوی اینکه علی بن طلق و طلق بن علی نام ذات واحد است کذا فی اسهل و لیکن ترمذی گوید بخاری گفت
 نمیدانم مر علی بن طلق را غیر این حدیث واحد منی شناسم این را از حدیث طلق بن علی گو یا وی اعتقاد کرد که این مرد دیگر است و گفت ابو عبید گمان
 میکنم اورا والد طلقی که تقدم و باطل طلق بفتح طاء سکون لام است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلمه گفت علی فرمود آنحضرت
 اذا قلنی احدکم فی الصلوة یوم یوم یوم یکی از شما در نماز بر آمدن بادی از مقعد او فلینصصه و لیستوضا پس باید که برگردد
 از نماز و وضو کند و لیجد الصلوة و باید که اعاده کند نماز این حدیث دلیل است بر آنکه فسا ناقض وضو است و این جمع علیه است و دیگر نقض
 سقیم اند بر وی و بر اینکه باطل میشود نماز وی و گذشت در حدیث عائشه که هر که برسد اورا در نماز وی فی یارعات یا قلنس پس باید که برگردد از نماز
 و بنا کند بر آن اگر کلام نکرده است و آن معارض این حدیث است و در هر یکی از این هر دو مقال است و شراح مغربی میل بسوی ترجیح این حدیث
 کرده و گفته که این مثبت استثنای ناکذ است و آن نافی صحت صلوة و این اثبات نماز میکند پس اولی ترجیح است باینکه این حدیث را این حبان صحیح گفته
 و تصحیح آن صحیحی نکرده فنده ارجح من حیث الصحیح انتهی و شیح در ترجمه گفته این بر وجه افضلیت طلویت است و اگر بنا کند بشرطی که در وقت
 مذکور است نیز جائز است انتهی رواه الحسنه یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارقطنی البیضا و لیکن در آن لفظ و بعد

الصلوة ذکر کرده مگر جرید بن عبد الحمید و اعلال کرده است ابو الیمن القطان باینکه مسلم بن سلام الحنفی غیر معروف است کذا فی التلخیص و صحیح ابن حبان
 و تعبیر این عبارت گویا از باب مختص است در نه اصل عبارت چنین است و اخر جابن حبان و صحیح و این قسم عبارت درین کتاب بقرات و کرات گذشته
 و بیاید و یحتمل که این حبان تصحیح احادیث مخفی غیر خود کرده باشد و خود اخرج آن نموده و لیکن این بعید است و عمر عائشه رضی الله
 عنها ان التبعی صلی الله علیه و سلم قال فرمود آنحضرت لا یقبل الله صلوة حائض قبول نمی کند خدا نماز زن بانگه که در سبب
 حیض رسیده است الا بجماع مگر بر سبب جماع که پس از آن چیزی که پوشیده شود بر آن سر و اکنون احتمال آن در سبب جماع زن آید

در مجلس گفته غار کبر سحر زنان مقصود آنست که سر و موی زنی عورت است واجب است ستر آن در نماز و این در جرحه است و آئینه حکم مرد و او را در عورت
 ملا علی قاری گفته مراد از نفی قبول نفی صحت است انتہی در سبب گفته و گاهی اطلاق کرده میشود و قبول و مراد بان عبادت باشد من حیث تشریحها الشرا
 و چون نفی کرده شود آنرا مراد نفی ترتب ثواب باشد بر آن نفی صحت چنانکه وارد شده که خدا قبول نمیکند نماز غلام گریز پا و نه نماز کسی که در جوف او عورت
 و قد بینا فی رساله الارسال الحواشی شرح العمدة ان نفی القبول لا یلازم نفی الصحه انتہی و تعبیر از زن بالغه محائض درین حدیث نظر با قلب است و مراد از آن نفی
 کبالتن شده است بآدمین حیض و همین است صواب و در کتب فقه مراد محائض زنی است که بسن حیض رسیده نودوی گفته این تشابه است زیرا که گاهی زنی
 بحیض می رسد و بالغ بلوغ شرعی نمی شود و تقیید محائض خارج مخرج اغلب است و زنی صبیحه هم بدون نماز نماز نگذارد و قال ابن رسلان فی شرح سنن ابی داؤد
 رواه الخمسة الا التتاسی یعنی احمد و لود و داؤد و ترمذی و ابن ماجه و رواد بن خزیمه و الحاکم من حدیث عائشه و اعلال کرد آنرا و اقلنی و گفت و ثقه اشبه
 و اعلال کرد آنرا حکم با رساله رواه الطبرانی فی الصغیر و الاوسط من حدیث ابی قتاده بلفظ لا یقبل الله من امرأه صلوة حتی تواری زینتها و الا من جاریه بلفظ
 حتی تخمرو و صححه ابن خزیمه **و عن جابر رضي الله عنه** گفت جابر آدم بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم دوی نماز میگذازد و برین جامه بود
 پیش شتم شدم بدان و نماز گذاردم بجانب دی پس هر گاه برگردید از نماز گفت مرا چیست این شتمال که دیدم آنرا گفتم مرا همین یک ثوب بود ان التبیح
 صلی الله علیه و سلم قال **لما برکتیکه** آنحضرت گفت او را از **ان كان الثوب في الصلوة** اگر باشد جامه کشا
 پس التحاف کن بدان یعنی در نماز ظاهر این است که این لفظ درج است از کلام علی از روایت و در حدیث دلالت است بر آنکه چون ثوب واسع باشد ملحق شود
 بدان بعد از آنکه هر دو طرف وی و اگر تنگ باشد تشریح شود بدان برای ستر عورت چه عورت رجل از تحت سره تا کعبه است بر اشهر اقوال التحاف آنست که جامه
 از زیر بغل است بر او در بر کتف چپ اندازد و جانبی را از زیر بغل چپ بر او در بر کتف راست اندازد و این احتراز است از اشتمال صما که جامه را در کتف
 کرده زند و دست و در میان جامه باشد پس اگر چادر بردارد و کشف عورت لازم آید و اگر زبرد دارد و دست در میان او بسته باشد پس اگر جامه کوتاه باشد پس از آن
 بند و آنرا در کفانی گفته اجماع منعقد است بر ترک التحاف اگر چه جامه وسیع باشد و این منقوض است بقول احمد که هیچ نیست نماز کسی که قادر است بر آن و ترک
 کرد آنرا و کلام ترمذی دلالت میکند بر خلاف این و سبکی از نصر شافعی و چون آن نقل کرده و آنرا اختیار نموده و معروف در کتب شافعیه خلاف او است
 و استدلال کرده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز گذارد در جامه که یکی از طرف او بر بعضی زنان او بود و آن زن بخواب بود و مسلم **في الف بين طرفي**
 و مسلم راست باین لفظ که مخالفت کن میان هر دو طرف آن جامه باین طریق که طرف راست از جامه که بر او پوشش راست است از زیر دست چپ گرفته بر دو طرف چپ
 و طرف چپ از زیر دست راست گرفته بر دو طرف چپ اندازد و پش بر بندد هر دو طرف را بر سینه و غالباً احتیاج بر بستن هر دو طرف بر سینه بر تقدیر می است
 که گوشه های جامه دراز نباشد و هم کشاده شدن بود و اگر بسیار دراز باشد حاجت بر بستن نباشد چنانکه از لباس فقرا می بین ظاهر میگردد و آن کان
 ضيقاً فاسترد بهم و اگر است آن جامه تنگ کوتاه پس از آنکه بدان یعنی یکی از دو طرف او و بگردان طرف دیگر بر او پوش خود و گفته اند که مراد
 آنست که طرف راست را بر کتف یسری و بالعکس گردانند متفق علیه و لهما من حدیث ابی هریره رضي الله عنه **لا یصلی**
احدکم فی الثوب الواحد لیس علی عاتقه منه شیء نماز گذارد یکی از شما در یک جامه که نیست بر او پوشش وی از آن جامه چیزی
 یعنی بجان طریقه که مذکور شد چیر تقدیر عدم آن از کشف عورت ایمن نبود تا بدست گرفته نگاه دارند و برین تقدیر نهادن دست بر دست است
 میسر نگردد و با وجود آن اگر ستر عورت حاصل است نماز درست است نزد ائمه باشد و جمهور علماء کفر است که باین نمی برای تنگی است الا نزد امام احمد
 و حسن سلف نظر بطا این حدیث نماز وی صحیح نیست **و عن** آن رسیده رضي الله عنها انها سألت النبي صلى الله عليه وسلم

انقص المرأة في درع وخار بغير اذن ارسيد ام سلمة انحضرت را اياما نماز بگذارد زن در پير و من و مخمر بدون اذن از بر تن می نباشد قال اذا كان
الدرع سابغا يغسل ظهوره فموجب و بگذارد وقتی که باشد پير و من و مخمر دراز بر پوشد پشت هر و پاي لور که آن در اول عورت است در حقیقت گفتند
از آيد و لا یجوز ان لا ما ظهر منها من غير غسل و در حقیقت است نه ظاهر و معنی ظاهر مانظر في العادة است پس مراد از آن وجه و کفین باشد
زیر که سر آن علوت نیست و تکلیف غیر آن و تنقیح خار و درع سابق سائر غیر وجه و کفین است و همین است مذموب علماء که زن آزاد را لازم میشود پوشیدن تمام بدن
غیر وجه و کفین و بعضی گفته اند که اگر پشت پا هم کثوف باشد جائز است نماز در پاره گفته است هو الاصح و اگر چیزی سواي وجه و کفین کثوف باشد عاده لازم است
نزدیک شافعی و ابو حنیفه گفته است که سائر اربع عضو کثوف باشد عفو است و عاده لازم نیست و الله اعلم انتهى و جای دیگر گفته که حدیث ام سلمه دلالت میکند بر آنکه اقل
لباسی که زن محرمه را می باید که در آن نماز گذارد خار و درع سابق است و معنی خار و درع سابق است که سائر جمع بدن باشد از سوی سر و ساعدین و عندین و قدین و بطن
و ظهر و عانة و سربین و قدین و کعبین و اواهل ظهر و قدین و الاکفین و وجه و اصابع رجلین و آنچه بآن نزدیکتر است و الله اعلم و در سائر لباسی است که مانع
از رک کردن بشود و در زیر که در سرب هر جائز که باشد از قطن و صوف و کتان و غیر آن کفایت میکند و در حدیث فرمود لعن الله الکاسيات العاریات پس کسی است
که مانع دیدن بشود نمی شود و مانند جامه رفیق جمل النسیج یعنی جامه که در میان خطوط او فصل باشد جائز نیست پس بعد مذکور انتقال کرده شد و در طین و پاره
ترود است زیرا که آنرا لباس نمی توان گفت انتهى الخوجه ابو داود و الحاکم و صححه الاثمة و قفه و تصحیح کرده اند امیر حدیث مثل عبد الحق غیره و قف
اورا و هم مالک ابو داود و آنرا موقوفه و ایت کرده کذا فی التخصیص و لیکن در سبیل گفته که آنرا حکم فرج است اگر چه موقوف باشد زیرا که اقرب این است که اجتناب
در آن سرج نیست و لفظ مالک ابو داود این است روایت است از محمد بن زید بن قنفذ عن ائمة که وی پرسید ام سلمه را که در چه چیز نماز گذارد زن از جامه
گفت نماز گذارد در خار و درع یعنی دهنی و درع سابق وقتی که پوشد پشت قدیمی خود را انتهى گویم در روطاست که حضرت عایشه نماز میگذاشت در درگرت و در
و همچنین نماز میگذاشت و میثون نوح انحضرت در گرت و دهنی و نبود روی از او هم در روطاست که درنی سوال کرد از عروه که بر آید بکنند و شوال می شود بر سر آن
نماز گذارد در گرت و دهنی گفت آری وقتی که باشد گرت دراز یعنی از کعب پایان تر و الله اعلم خطابی گفته اختلاف کرده اند مردم در آنچه واجب است بر حره
از پوشیدن بدن خود وقتی که نماز گذارد پس گفت او زاعی و شافعی که تمام بدن خود پوشد مگر رو و پیر و کعب خود و موی است از این عباس
و عطا و مالک احمد و گفت ابو حنیفه و اصحاب او که اگر سنگشفت شود چهارم موی سر یا شکم باران یا ثلث آن منتقض شود نماز وی و اگر سنگشفت کمتر از این
نشود و میان ایشان اختلاف است در تحدید بعضی از ایشان نصف گفته اند و نمیدانم ازینها چیزی را که بروی اعتماد توان کرد انتهى و در تقدم الکلام
و لا عورت موی است که آن باین سره و در کعب است باین خبر که عورت مومن باین سره ماکه است و تقید مومن نظر با غلب است مستند این حدیث
حسن است اگر چه در وی مردی مختلف نیست لیکن او را شواهد دیگر است که جبر این نقصان می کند و آن چهار حدیث است در معنی او و گفته اند که عورت
هر دو سوات است فقط حدیث مسلم که بود انحضرت کثوف الفخذ پس آمد ابو بکر و عمر و نبیره شید از رسول خدا صلی الله علیه و سلم است عثمان پس پوشید
آنرا پس حاصل نشد حرم بجز از کثوف فخذ و بطریق تنزل می توان گفت که این اتمه حال محتمل است و روایت کرد ترمذی و بیته طریقی و هر یکی را حسن گفتند
که انحضرت فرمود حرم هر که پوشد فخذ خود بدستیکه فخذ عورت است انتهى گویم در حدیث بنزیم حکیم عن ابی بن جده است که گفت وی گفتم ای رسول خدا
که لم یک عورت خود را اطراف کرم و کلام یک را بنمان فرمود نگاهار خود را از زن خود و از ملک مین خود گفتم اگر بعض قوم در بعض باشد فرمود اگر می توانی که
بیچ کی آنرا نمیدانم پس چنان کن که هیچ کسی ندانند گفتم اگر یکی از آنها بود فرمود حق تعالی احق است که شرم کرده شود از او علی خرج احمد و ابو داود و الترمذی
درین باب و در غلام بخاری حرمه الترمذی و هو الحاکم و فرمود علی بن ابی طالب رضی الله عنه را که گفتا را آن خود و همین را آن بیچ زن و مرده اخرجه ابو داود

و این بابت و العالم و البرادر و سندش مقالست و اعتضاد میکند اورا حدیث محمد بن وحش که گذشت آنحضرت بر سر و بود و بر سر و فرمود ای محمد بن
 دوران خود که مخدین عورت اند اخرج احمد و البخاری فی صحیحہ تعلیقاً و اخرج ایضاً فی تاریخه و الحاکم فی المستدرک روایت کرد و ترمذی و احمد از ابن عباس
 مروفاً که مخدین عورتست و اخرج نحوه مالک فی الموطا و احمد و ابوداؤد و الترمذی و حسنه ابن حبان و طحطاوی و ابن ماجه و الترمذی
 روایت کرده اند که گفتند آنحضرت مخدین عورت در نماز و در غیر آن صلح تعارض باین جاوید نیست و آمد در باره که بچه مفید تر است انتهى و با جمله
 بر صلی واجبست پوشیدن عورت خود در نماز و باشد با زن برو حی که مذکور شد و دلیل آن از کتاب ابن است یا نبی اذم حد و اذنت نکتم
 عن کل منجد مراد زینت لباسست و مسجد نماز در مصغی گفته مسجد صدیقیست یعنی سجود و سجود تعبیر یکستند از آنجا معلوم
 می شود که لباس شرط صحت نمازست و حدیث جابر دلالت میکند بر آنکه اقل لباسی که مرد در آن لباس نماز باید گذارد از آنست و معنی از آنکه سائزین
 باشد از نواف تا از نوانتهی و عن ابی عبداللہ عامر بن ربیعہ بن مالک العنزی بفتح العين المعتمه و سکون النون و قبل بفتحهما و الازبیه
 الی عن ابن اخی و اورا عدوی هم گویند اسلام آورد و دو بخت کرد و حاضر جمله مشاهد شد و مرد در سنه اثنین و ثمان او خمس و ثلثین روی عنه نفر
 قال کنا مع النبی صلی الله علیه و سلم فی لیلۃ مظلمة فاشکلت علينا القبلة گفت بودیم ما همراه آنحضرت در شب
 تاریک پس مشکل شد بر ما قیله فصلیکنا پس نماز گذاریم تخری و ظاهر آنست که نماز گذارند بدون نظر در امارت فلما طلعت الشمس
 اذ نحن صلینا الی غنبر القبلة پس هر گاه که برابر آفتاب نگاه ما نماز گذارده بودیم بسوی غیر قبله فنزلت پس فرود آمد این آیت
 ایما تولوا فثم وجه الله در حجه البالیة گفته که استقبال کعبه شرطست برای تکمیل نماز و نیست شرط باین معنی که فاعله نمازید و این او
 حاصل نمی شود و لهذا آنحضرت بر خواند این آیت را ایما تولوا فثم وجه الله در باره کسی که تخری کرد در شب تاریک و نماز گذارد
 قبله و این اشارتست بجواز صلوة ایشان در حالت ضرورت انتهى و در مصغی گفته قبل جتی را گویند که در نماز روآن جهت باید کرد و خلاصی عزوجل
 معین گردانید قبله برای کعبه را معلومست که مشاهده آن بجز حاضرین بضر نیست و در صورت عدم مشاهده بجز دلایل قطعیة یا قرائن ظنیه بی نتوان برود و دلیل
 قطعی در جمالت میسر نیست پس بطریق اقتضا نمیده شد که در حال غیم و احتیاط دلایل بقرائن ظنیه بی نتوان نمود و از قصه اهل قبلا معلوم شد که تا وقت
 که بباخبر کلمی از احکام شرعی رسیده است مانور نیستیم و نیز معلوم شد که اگر قبله تخری مقرر کنیم و بعد از آن خطای آن تخری بییقین معلوم شود خواه در نماز
 خواه بعد از آن اعاده لازم نیست زیرا که حکم استقبال قبله در شب تاریک نازل شده بود و اهل قبلا بگمان آنکه حکم سابق باقیست در یک جهت
 استقبال بیت المقدس کردند و بعد خطای آن گمان بییقین ظاهر گردید پس توجع بکعبه کردند و میا نمودند و استنباط نکردند و اللہ اعلم بقی
 و در مسوی گفته که هر که نماز گذارد بسوی جنتی یا جهت خود و بجهه دانست که با یقین خطا شد پس بروی اعاده نیست و همینست قول اکثر اهل علم
 و قولی از شافعی انتهى گویم شافعی گفته مطلوب باجتهاد عین کعبه است پس اگر ظاهر شد بروی که وی مخرف بود بجهت راست یا چپ جهت واحد
 بروی اعاده نیست و نزد ابوحنیفه مطلوب باجتهاد جهت کعبه است پس پس در سبل السلام گفته در حدیث دلیلست بر آنکه هر که نماز گذارد بسوی
 غیر قبله بنا بر تاریکی یا بآب روان نمازی او اگر دید بر جهت کعبه که همراه نظر باشد در امارت یا نه و بر جهت کعبه که ظاهر شد خطا در وقت یا بعد و دلالت
 میکند برای این روایت طبرانی از حدیث معاذ بن جبل که گفت نماز گذاردم باز رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در یوم غیم در سفر بسوی غیر قبله
 پس چون گذارد نماز سجدات آفتاب پس گفتم ای رسول خدا نماز گذاریم بسوی غیر قبله فرمود فریغ شد نماز شام بسوی خدا و درین حدیث ابو سعید
 در ترمذی از ابن حبان و اختلاف کرده اند علما درین حکم پس قول با جزای مذموب شعی و حنفیه و کوفینست و ما علی کسی که نماز گذارد بجهت تخری

و یقین شد خطایچه در سجده کجایت کرد اجماع بر وجوب اعاده پس اگر ثابت شود اجماع مخصوص شود بوی عموم حدیث و مذہب بکران عدم وجوب اعاده
بر روی چون تخری گذارده و خطا منکشف شده و وقت بدر رفته و اما اگر خطا متیقن شد و وقت باقی است اعاده بر روی واجب است زیرا که خطاب متوجه است
باقی وقت و اگر متیقن استقبال نشد و یقین متعذر گردید تخری کند تا تواند و اگر نکند غیر معذور است الا وقت یقین اصابت و شافی گفته واجب است بر روی
اعاده و در وقت و بعد آن زیرا که واجب است استقبال قطعا و حدیث سر به در روی ضعف است گویم اظہر عمل است بجز سر به زیرا که مقوی حدیث معاذ
بن جبل است بلکه آن تما حجت است و الا جماع قد عرف کثرة و عوام له و لا یصح انتہی اخبرہ الترمذی و ضعفه زیرا کہ در سندش شعث بن سعید
بن السمان است و وی ضعیف الحدیث است استدلال کرده است جمعی بکریه اینتا **تَوَلَّوْا فَمِنْ وَجْهِ اللَّهِ** بر آنکه خدا تعالی بنات در هر مکان است هیچ جزوی از اجزای عالم
خالی از وی نیست و این استدلالی است که نیست بروی اثبات از علم زیرا که این گردیزند اکثر اهل علم منسوخ است باین قول **وَجْهَاتُ شَطْرِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ**
یا درباره جلوه نماز بسوی غیر قبله هنگام ضرورت نازل شده چنانکه در فاداة اشیموخ ذکر کرده ایم نہ در بیان صفت می تعالی و بودن می در هر مکان مذکور است آیات
و احادیثی است و فو قیوت که در آن حالات است بر علو و فوق وی تعالی از عرش و مباین بودن می از خلق و همین است مذہب جمیع صحابه تابعین من بعدهم و مختار مجتهدین و این
اجماع جمیع اهل سنت جماعت علیا مستخدمین فقه و حدیث و هر که خلاف آن بگوید معتزلی قدری جہمی است چنانکه از کتب عقائد اهل حدیث جز ایشان ظاهر است و درین باب
کتب رسایل مستقلة بوجود آمده و مناظرات و استدلال و احتجاجات طویل بلکه مقالات و محرکهای طویل بروی کار رسیده چنانکه بر عالم بتحرر مطلع پوشیدہ نیست
و محصل همه اینست که در تعالی بنات خود فوق عرش است کما وصف بر ذلک و بعلم و قدرت و سلطان خود و هر جا است هیچ ذره از اثرات عالم که عبارت از اساسی قدرت از وی
پوشیدہ نیست و از احاطه وی بیرون نہ در اثبات **الرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوٰی** و **اَلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ** کافی است و در نفی **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ** و **وَلَا يَخِطُّونَ**
لِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ و **اِنِّیْ وَبِآئَاتِ الْتَوْفِیْقِ وَ** . ابی هر برة رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما بین المشرق والمغرب قبلة
میان مشرق و مغرب قبله است و این محمول است بر قبله مدینه منکره که واقع است جانب جنوب زیرا کہ وی شمال باین عظمت است یا مراد آنست که هیچ جہتی از جهات
نیست میان مشرق و مغرب مگر آنکه قبله است مرقومی را بحسب اختلاف جهات بلاد و حیث ما کنتم قولوا و **وَجْهَاتُ شَطْرِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ**
در مسوی گفته قبله آن جهت است که استقبال آن در نماز شرط است پس وقتی که نازل شد این آیت **فَلَنَوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا قَوْلٍ وَجْهَاتُكَ**
شَطْرِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ قَوْلُوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
بر استقبال کعبه برای کسی که در کعبه معتزله حاضر است یا در حکم حاضر است چه گاهی ممکن می شود و محصول یقین پس عدول نکند بظن و این طبعی است از قطعیت
شرع و بعضی گفته اند که قبله عرصه و یاد کعبه را گویند و دیوار او را و این باد در بلاد هند ما بین صید و کشت تا مغرب آفتاب است و در سبیل گفته حدیث و دلیل
بر آنکه واجب استقبال جهت است نہ عین و حق کیسکه متعذر شد بروی عین و با این فقه است جماعتی از علما بحدیث باب و وجه استدلال بیان اینست
که مراد آنست که بین البتین قبله است برای غیر معاین و من فی حکم زیرا کہ مختصر نیست قبله معاین در مشرق و مغرب بلکه همه جهات در حق وی برابر است
و حق که مقابل عین باشد یا مقابل شطری ازان و حدیث دلیل است بر آنکه میان هر دو جهت قبله است و برین که جهت کافی است و در استقبال نیست
در روی دلیل بر آنکه متعین است بروی عین بل لا بد است از دلیل بران و قول می تعالی **قَوْلٍ وَجْهَاتُكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** خطاب است
با حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و حالیکه بعد از آنکه بود و استقبال عین در مدینه متعسر است یا متعذر مگر آنچه در حجاب وی صلی اللہ علیہ وسلم گفته اند و یکسان امر
قَوْلٍ وَجْهَاتُكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ عام است هر عمل را که متعذر شود بر هر صلی و قول ایشان تقسیم جهات تا آنکه او را توجه بسوی عین حاصل شود
نعمن است و او نشد دلیل بران و نکند زمان از اصحاب و حال آنکه او شان بهترین قبیل اند پس حق همین است که جهت کافی است او را اگر چه در کعبه باشد

رواه الترمذی و قال حسن صحیح کذا فی التخصیص و لیکن ما چون مراجعت کردیم مترجمی معلوم شد که این حدیث را بعد از طریقی آورده و یکی از حسن و دیگری صحیح گفته و قال قد روی عن غیر واحد من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم منهم عمر بن الخطاب و علی بن ابی طالب ابن عباس رضی الله عنهم و گفت ابن عمر چنین گفتند که ما در مغرب ما یومین خود و مشرق ما بر بسیار خود پس ما بین هر دو قبله است و قتی که استقبال کنی قبله را و گفت ابن مبارک ما بین مغرب و مشرق قبله است پس مشرق را انتی و گفت عمر بن الخطاب ما بین مشرق و مغرب قبله است چون رو کرده شود جانب بیت گویم این حکم نسبت باهل میانه است کما تقدم و روایت کرد مالک از سعید بن السیب که نماز گذارده آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد قدم و میزند شانزده ماه بجانب بیت المقدس پستتر تحویل کرده شد قبله قبل غزوه بدر بود و ماه جانب کعبه و قواة البخاری و رواه الحاكم عن ابن عمر و ذکره الدارقطنی فی العمل فقال الصواب عن ابن عمر عن عمر و واردست مثل آن از خلفای راشدین و استقبال کرد آنحضرت بعد از خروج از مکه و مشروع فرمود آنرا برای مردم در تصدقی است طلب معرفت قبله بچند وجه باشد ابعبار و دلیل عقلی تطبیق و اخذ محله بر کسی که سلف بنا کرده و ماند و قول صدوق که ازین سکه خبر دهد و اجتهاد بدلائل ظنی و نقلیه کسی که با جهتا قبله را شناخته باشد و تا سه وجه اول میسر باشد بغیر آن التفات نباید کرد و تا قول صدوق و اجتهاد میسر آید تقلید نباید رفت و صحیح آنست که واجب نیست تجدید اجتهاد برای هر نمازی الا نزدیک عروص شمس که دلیل بر هم می زند **مسئله** اسهل طرق معرفت قبله که در سفر کار آید آنست که در مساجدی که مسلمانان ثقه آنرا بر قبله راست کرده باشند در وقت باجه و وقت عصر که آفتاب بر ربع اخیر از فلک فرورد سایه را استخوان کند که از قبله کدام جانب می افتد و آنرا یاد گیرند و در محراب مشرق و آفتاب بایستند و چنانکه سایه می افتد معین نمایند و همان جانب سایه که یاد گرفته بودند استقبال کنند و در وقت فجر و مغرب و عشاء فجر صادق و طلوع و غروب آفتاب و شفق احمر را ملاحظه نمایند که از قبله کدام جانب است و همان نسبت را در محراب بکار برند و حکم آن ساجدان و قتی می توان برد که سافت بعیده نشده است و چون ده منزل دوانده منزل ازان مساجد و در رفته اند مساجد شهر دیگر را استخوان باید کرد انتی و

• عامر بن ربيعة رضي الله عنه قال
 رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی علی راحلته حیث توجهت به و یم رسول خدا را نماز میگذاهد و بر سوار می شود هر طرفی که رو کرده با و این حدیث دلیل است بر صحت صلوة نافلة بر راحل یعنی ناقه اگر چه فوت شود استقبال قبله و ظاهرش برابرست و دانکه بر محل باشد بانه و سفر دراز بود یا کوتاه و گورد و آیت رزین از حدیث جابر زیادت فی سفر القصر آمده و رفته اند بشرطت وی جماعتی از علما گفته اند که نیست شرط بلکه در حضور جماعت است و هر مودی عن انس من قوله و فعله و ظاهر حدیث در حق راکب است و از ناشی ساکنه لیکن جماعتی از علما بجواز وی قیاسا علی الراكب رفته الا آنکه گفته اند که سافت نیست او را عدم استقبال در رکوع و سجود وی و اتمام هر دو و شش نهند کرد و قیام و تشهد خود و در جواز شش نخواستن اعتدال اندک و دو قول است و حد اعتدال بین این دو نیست شش نهند زیرا که نیست شش باقیام و حال آنکه واجب است بروی نمود میان هر دو سجده متفق علیه این حدیث در بخاری از ظاهر این بیاید این لفظ است کان یستنج علی الراحلة و انخرجه عن ابن عمر بلفظ کان یستنج علی ظهر الراحلة و شافعی از حدیث جابر این لفظ آورده رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی و هو علی راحلته النواقل و ازینجا معلوم شد که این نماز بر راحل در نقل بودند و فرض زاد البخاری یقولی بر اساسه نیامه که در بخاری که اشاره میفرمود بر مبارک خود یعنی در رکوع و سجود و زیاده کرد این خزیمه و لیکن نگاه میداشت هر دو سجده از رکعت و لم یکن یصنعها و نبود که کند این کار را که نماز است بر پشت سوسلی فی المکتوبه و نماز فرض و این صحیح است در گنادن نقل مگرد روایت ترمذی و نسائی است که آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی مضیق و آمدند اصحاب او آسمان خرق ایشان است و بگذر ایشان و حاضر شدند نماز پس امر کرد مؤذنین را پس اذان داد و الله گفت پستتر پیش رفت آنحضرت بر راحله خود و نماز گذار و با ایشان اشاره میکرد و اشاره کرد فی میکرو سجود را پست تر از رکوع ترمذی گفت این حدیث غریب است و ثبت عن انس عن فعله و صحیح عبد الحق و حسن الترمذی و ضعف البیهقی و رفته اند بعضی باینکه صحیح است فریضه بر راحله و قتی که استقبال قبله باشد و بیخروج

و اگر سوار باشد بچو سفینه صحیح است نماز در روی بالاجماع کتوم و گاهی فرق میکنند میان هر دو باین طریق که در بحر و جان ارض متعزست پس و سفینه
جان است بخلاف راکب هنوز و اما وقتی که راکب استاده باشد پس نزد شافعی نماز فریضه صحیح است چنانکه صحیح است نزد ثمان و ارجو باشد و در کجا
و بر سر بر محمول بر حال چون استاده باشند و مراد بکتوب نمازی است که فرض است بر همه مکلفین پس وارد نشود که در میگذارد آنحضرت بر راکب خود و در وقت
بر روی و کلابی داؤد من حدیث النس رضی الله عنه کان اذا سافر فاراد ان يتطوع استقبال بواقته القبلة بود چون سفر میکرد
میخواست که بگذارد نماز نفل استقبال میکرد و بنا بر خود قبله را فکبر شمر صلیه حیث کان وجهه رکابیه پس تکبیر میگفت ایست نماز میگذارد و جای
روی بود روی سوارهای او و در روی دلیل است بر استقبال قبله نزد تکبیر احرام و این زیادت مقبوله است و حدیث حسن است پس عمل کرده شود روی
و نیست رکوب بر ناقه شرط زیر که در صحیح مسلم ثابت شده که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر اذخر و هر که سفر شرط کرده گویا از همین حدیث اخذ نموده
و یکین نیست نظام در شریعت و استاده حسن و صحیح این اسکن و اما نماز بر عجله پس جائز است بر ساکنه و نیست جائز بر تخرکه که بر بیخ که باشد
و همین است حکم ابنه و خانیه یعنی بیل گاوی که در زمین شایع یافته و علت عدم جواز بران عدم استقرار روی بر زمین است چه استقرار چیزی که بران نماز
نذر اندر صورت چنانچه اگر کتب فقه حنفیه ظاهر است و این در حالت سیر است که فرض و واجب و سنت غیر غیر عذر بران جائز نیست و اما اگر ساکن باشد
همه نماز با دران جائز است زیرا که حکم سیر بر وارد و همچنین جائز است نماز بر محمل مستقر بر چوبهای قائمه بر زمین نزد حنفیه بر محمل محموله بر دایره متحرکه یا واقفه
محمول الحاکمه و جائز نیست نماز اگر چه صلی بر چیزی استقرار پذیرد مثل قرار بر زمین همچو پنبه و غیره همچنین جائز نیست نماز بر کشتی مربوط بر تناره بشرط
امکان خروج در حالت عدم استقرار بر زمین و اگر مستقر باشد بر زمین جائز است و قیاس بیل بر کشتی و جهاز متحرک که نماز دران بحالت سیر درون
دریا جائز است منظور فیست زیرا که جواز نماز و جهاز کشتی بنظر ضرورت و عذر است که عبور دریا بغیر آن نمی تواند شد و اما امیکه ضرورت نیست درو
هم جائز نیست آری سنن نوافل بحالت حرکتش جائز است و اگر عذر می شرعی یافته شود نماز فرض واجب و سنت فخر هم روا باشد و بخلاف عذر خوف تلغ
نفس یا تلف ثیاب لمبوسه یا تلف دایه است از روی دایره یا دشمن یا آنکه سوار می رام نبود که بعد نزول رکوب بران بی اعانت دیگری ممکن باشد
یا سوارانچنان ضعیف است که بی تعیین سوار نمی تواند شد و تعیین موجود نیست یا گله ولای چندان است که سر در سجده بر زمین قرار نمی گیرد و بعضی
بارش باران و ذهاب رفقار نیز عذر شمرده اند و چون معتبر در سفر سه منزل شتر بار بردار و پیاده متوسط السیر در اقصایام سال از ابتدای صبح صادق
تا نزول آفتاب است اگر یکی این مسافت را در کم از سه روز طی کند مثل آنکه بر اسب تیر زویا ناقه تیز گام یا ارابه دختانی سوار شود نیز حکم سافر در نماز را
قصر نماید چنانکه از بحر اوق و در مختار و عالمگیری و جزآن ظاهر است **و عن** ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال الارض كلها مسجد زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در روی جائز است بی کراهت الا المقبرة مرقبه
که در روی جائز نیست و آن زمینی است که دفن کرده میشود در روی مرد یا برابر است که بروی قبر باشد یا در میان قبور بود و برابر است که قبر سوین باشد
یا کافر سوین برای کراهت و کافر برای بعد از خبث وی و این حدیث مخصوص حدیث نبلیت بی الارض کلها مسجد او طهر است و استثنای مقبره بجهت آن
که غالباً در روی قدرت و اختلاط تربت است آنچه جدا میگردد از مرد و باز نجاست و اگر مکان طاهر و نظیف باشد پس بیخ بانی نیست و کراهت نه
و بعضی بر آنند که نماز در مقبره مکره است مطلقاً ازین حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است با اتفاق اگر قصد تعظیم باشد و شاید بعضی چیز بازان بکفر رسا
و الحاکم و مکر حاکم که در روی هم جائز نیست از جهت آنکه محل کثیف عورات و ماوای شیاطین است و گفته اند محل نجاست است پس مختص باشد بخامی که در
نجاست بود لا غیر و گفت احمد بن حنبل صحیح نیست در روی نماز اگر چه بر سطح وی باشد عملاً بالحیث و جمهور بصحت رفته اند و لیکن با کراهت در سهل گفتند

القول لا يخرج احد انتي وهو الصواب ويكره بعض من يجهل بحقيقة نكته الى الارض بيمين مقبرة وجماعت بلکه بجزیرهای دیگر است که در حدیث آمده می آید
رواه الترمذی و الشافعی و احمد و ابن ماجه و ابن خزيمة و ابن حبان و الحاكم و ابو داود و الدارمی و له صلاة و حدیث راجع است زیرا که اختلاف کرده اند
در وصل ارسال او ترمذی گفته روی حماد بن سلمة عن عمرو بن يحيى عن ابيه عن ابى سعيد و روایت کرد آنرا ثوری از عمرو بن يحيى عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم
و روایت ثوری اصح و اثبت است و مروی است از عبد العزیز بن محمد بن یزید و روایت و این حدیثی است که در وی اضطراب است و بزرگت روایت
کرد آنرا عبد الواحد بن زیاد و عبد السدین عبد الرحمن و محمد بن سحی از عمرو بن يحيى موصولاً و گفت واقطنی در مثل محفوظ ارسال اوست و گفت حدیث کرد و ارجح
بن محمد مؤذن از سری بن يحيى از ابو نعیم قبيصة از سفیان از عمرو بن يحيى عن ابيه عن ابى سعيد بطريقين و صل لیکن مرسل محفوظ است و گفت شافعی باقیم این
حدیث را تردید خود موصول و مرسل بیعتی هم ترجیح ارسال می کرده و نووی در خلاصه گفته ضعیف است و در سبیل گفته روایت کرد آنرا نووی مرسل
عن عمرو بن يحيى عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم و روایت نووی اصح و اثبت است انتی و صاحب امام گفته حال چیزی که تعلیل کرده اند بدان ارسال است
و چون اصل ثقة باشد مقبول است و این و خیر در کتاب تنویر گفته صحیح نیست هیچ طریق از طرق و صواب نکرد زیرا که مصنف در تلخیص گفت این حدیث را
شواهد است از جمله حدیث ابن عمر است مرفوعاً که نبی کروان نماز در مقبره و آخر این حبان و از آنچه است حدیث علی بدستیکه حدیث من نمی کرد مرا از اینکه نماز بگذارد در مقبره
انخرجه ابو داود و عن ابن عمر رضي الله عنه قال هي رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يصلي في سبعة مواطن نهي كرسول الله
از نماز گذاردن در هفت جایلی المذبلة بفتح با و ضم آن جای سرگین انداختن و نزل بکسر زاء سرگین و دیگر نجاست و حکم آنست بلکه بعضی سخت تر از آن
و الحسن لة و دوم حمزة بفتح زاء جای فرج کردن حیوانات از جهت محاذات نجاسات سوم و المقبرة مقبرة بفتح نجا است و قارة الطر بق چهارم و در میان
راه که جای پاکوب مردم است که میگذرند از آن جهت شغل خاطر بگذرندگان و تنگ کردن جابرا ایشان و نیز مردم اگر بضرورت از پیش نماز بگذرند آثم شوند و اگر ایشان را
ضرورتی باشد مصلی بزه کاری شود و الحتام پنجم حلام و وارد شده است نهی از آن محل تا آنکه محل شیاطین است و معاطن الا لابل و جای بود و باش
شتران تا از میدان ایشان تشویش راه نیابد و در سبیل گفته تعلیل می مخصوص است باینکه معاطن ابل از شیاطین است انخرجه ابو داود و در لفظی مبارک الا لابل
و در لفظی مناخ الا لابل آمده و این عام است از معاطن الا لابل و فوق ظهر بیت الله و بر پشت خانه کعبه از جهت اوب و بعضی مقید کرده اند آنرا بگذاردن
بر طرقت بام وی جایکه بیرون آیند از آن هوام و جزآن و الا صحیح است و در سبیل گفته مخفی نیست که این تعلیل سبطل معنی حدیث است زیرا که چون استقبال نکرد
نماز باطل شد لعدم الشرطه بجهت بودن وی بر ایم کعبه پس اگر این حدیث ثابت شود نهی بر ظاه خود ماند در همه آنچه مذکور شد و مخصوص بود عموم بجهت بی
الارض مسجد را لیکن در وی ضعف است اما حدیث قبور بخلاف این مذکورات صحیح شده است انتی دواه الترمذی و ابن ماجه و ضعفه زیرا که گفت حدیث
ابن عمر ليس في كل القوی و حکم کرده اند در زید بن جهمیه من قبل حفظ انتی و هو ضعيف جبر الجبره بفتح جیم و کسر هاء و تخمیه و اء بخاری گفت در وی متوکلی
است و در سند ابن ماجه عبد الله بن صالح است و ذهب امام احمد آن است که نماز در مواضع منعی عنها صحیح نیست در سبیل گفته تکلف کرده اند صاحب استخراج
علل نهی از این محلات پس گفته اند که مقبره و مجزیه برای نجاست و طریقت عابر بودن حق غیره و ان پس صحیح نیست نماز در وی و اسع باشد یا تنگ عموم للنهی
انتی گویم در ترمذی است از حدیث ابو هریره که فرمود ان حضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذاردید در ایض غنم یعنی جای نشستن گوسفند و گنادرید در نشگاه شتران
و اختلاف کرده اند در آنکه نهی برای تحريم است یا تنزیه و بر هر تقدیر علت نهی نه آنست که مکان نجس است و الا جائز باشد و اما کن نجسه مختصر نیست در آن
و نیز برین تقدیر ظاهر آن بود که سیاقه ترمذی کروان گذاردن نماز در مکان نجس بلکه علت همسایگی نجاست و قرب اوست حتی که اگر بساطی گسترده باشند
و بالایی سجاده نماز کنند نیز کرده است و عن ابی هرثمة الغنوی یفتح غنم معجمه و نون هو مرثبان ابی مرثا سلام آورد وی و بدروی و خاصه شد

بدر او شسته شد در غزوه بجمع در حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تصلوا
 الى القبور مگر در نماز بسوی گور با گور هر کس باشد مومن یا غیر وی و این نمی مثل نمی است از گزاردن نماز بر قبر و اصل در وی تحریم است و ذکر نکرد و مقدار آنچه هستی
 بسبب آن نماز بسوی قبر و ظاهر آنست که مقدار آنچه شمرده شود بدان استقبال قبر و تراشیدن خورتر جبهه نماز کردن بجانب قبر نبی یا مر و صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام است
 و هیچ کس از آن خلان نیست اما در قرب قبر ایشان سجده بنا کنند تا نمازی بکنند و توجیه بجانب آن تابرکت مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان است و با بداد
 نورانیت از روحانیت ایشان عبودت کمالی و قبولی گیرد و در بنام خودی لازم نیاید و باکی نیست که افعال الشیخ ابن حجر المکی رح انتهى گویم این متعقب است
 بحديث صحيح صحیح متفق علیه از عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا کہ بر ستمیکر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفت در بیماری خود که بخاست از آن لعنت کن و بعد بود و نصاری
 که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجد یا و شیخ زبیر این حدیث نوشته که گرفتن قبور مساجد بر دو طریق متصور است یکی آنکه سجده بقبر برینند و مقصود عبادت
 آن دارند چنانکه بت پرستان بت می پرستند و دوم آنکه مقصود و منظور عبادت او تعالی دارند و لیکن اعتقاد کنند که توجیه بقبر ایشان در نماز و عبادت حق موجب
 قرب در رضای او تعالی است و موقع و عظیم است نزد حق از جهت شمال می بر عبادت و سبانه و تعظیم انبیا و این هر دو طریق نامرئی و نامشروع است اول خود
 شرک حلی و کفر است و ثانی نیز حرام است از جهت آنکه در وی نیز شرک مخدات اگر چنی است و بر دو طریق لعن متوجه است انتهى و در روایت مسلم است
 از حدیث جنید که گفت شنیدم آنحضرت را فرمود آگاه باشید آنگاه بود فرمایش از شما میگرفتند قبرهای پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجد آگاه باشد
 پس بگیرد قبر را مسجد یا بدرستی که من نمی میکنم شمار از آن و این برای تحریم است و لا تجلسوا و نه نشینید بر قبر نبی برای تحریم است درین باب
 حدیثها وارد شده مثل حدیث جابر در روایتی قبر و حدیث بلالی هریره که اگر نشیند یکی از شمار خاک و بسوز و جامهای او و برسد پوست او بهتر است در از اینکه
 بشیند بر قبر از هر چه مسلمانی از قعود بر قبر نه بر شافی است و مالک در سوطا گفته مراد بقعود حدیث است نووی گفته این تاویل ضعیف است یا باطل و صحیح
 آنست که مراد بقعود جلوس است و از نجاست که اصحاب با گفته اند که جلوس بر قبر حرام است و هم تکلیف زدن بر آن انتهى و بعضی تصریح کرده اند که شافعی و جمهور
 اصحاب او از کراهت ماده کراهت تنزیه دارند زیرا که ابو هریره را وی حدیث تفسیر کرده است آنرا نشستن برای بول یا غائط با آنکه این هب در سند خود
 از آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین لفظ آورد که هر که نشست بر قبر برای بول یا غائط و این حرام است بالاتفاق رواه مسلم و در سبیل گفته در سوطا
 از علی کرم الله وجهه که تکبیر نزد بقبر و دراز میشد بر آن و مثله فی البخاری عن ابن عمر عن غیره و اصل در وی تحریم است کما عرفت غیر مره و فعل صحابی حاضر نشد
 بحديث مرفوع مگر آنکه گویند فعل صحابی دلیل حل نیست بر کراهت و لایحیی بقعه انتهى **وعنه** ابی سعید الخدری رضي الله عنه قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جاء احدكم المسجد فليظن چون بیاید یک از شما مسجد را پس باید که تکبیر کند هر دو فعل خود را
 فان رای فی ثغلبه اذی پس اگر یا بد در پاپوش خود اذی را اذی در اصل لغت چیزی مکرده که طبع از آن نفرت گیرد و اطلاق آن بر مقنورات هم
 ازین جهت است او قد ذرا یا قدر را شک راوی است که ازین دو لفظ کدام یک فرمود قدز یعنی نجاست است مراد نجاست خشک است که چیزی
 از آن تعلق گرفته است بنخل یا ثغف پس ملک آن بر زمین پاک کننده است فلیسسه و لیصل فیهما پس باید که بمالد آنرا بر زمین نماز گزارد و در آن و مالک
 پس بد لک زائل میگردد و نه سبب امام محمد و امام اعظم این است و نزد ابویوسف و شافعی در قول قدیم مراد عام تر است و از طلب نیز پاک میگردد و بد لک ایشان
 میگویند امر سببی بر تیسر و رفع حرج است و نزد ایشان نیز مراد نجاست ذی جرم است اما در غیر ذی جرم مثل بول و خمر غسل واجب است قاضی گفته هر که غلات
 این میگوید قدر را حل میکند بر آنچه مستفزز است عرفا همچو مخاط و مانند او نقله الطیبی و خطابی و عالم السنن گفته اوزاعی این حدیث را بنظر اشرس استعمال میکرد
 و مروی است مثل آن از عروه بن الزبیر و غنی انتهى و شیخ در ترجمه گفته تور شستی این حدیث را تا ویلی دیگر کرده و گفته که مراد بسودن فعل ثمر آنست که شستن

چون پی سپر کند نجاست را برود اشراق بزرب و میرسد او را که در ایستاد مسجد و پی سپر کند زمین او را یعنی مراد بطهارت جواز صلوة نیست بلکه طهارت در دخول مسجد و وطنی ارض است زیرا که طهارت در نجاست مستحسن است اگر چه واجب نیست و این تاویل خالی از تبعیض نیست بحسب ظاهر عبارت و نحو آن است که در سبل گفته درین حدیث دلالت است بر شریعت نماز در نجاست و بریکم مسح نعل از نجاست مطهر است از قدر و اذی و ظاهر ازین هر دو عند الاطلاق نجاست است برابر است که تر باشد یا خشک و دلالت میکند بر آن سبب حدیث و آن اخبار جبرئیل علیه السلام است آنحضرت را که در نعل می اذی است در نماز می و ستم ماند نماز مصلی چون در آمد در نماز و متلبس است بنجاست و نمیداند آنرا یا فراموش کرد بهتر دانست در اثنای نماز خود واجب شد بر او از اذی و بنامی نماز و درین همه خلاف است مگر آنکه مخالف را دلیل که مقام این حدیث تواند شد نیست که اطاعت بزرگروی کنیم و مؤید است طهیریت نجاست مسح تراب آخر چه ابوداؤد و صحیح ابن خزیمه و لیکن اختلاف کرده اند در وصل و ارسال می ابو حاتم ترجیح وصل کرده و رواه الحاکم من حدیث انس و ابن مسعود و رواه الدارقطنی عن ابن عباس و عبداللہ بن الشخیر و سنادها ضعیف و حسن .

ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وطى احدكم الاذى يحققيه فظهورها التراب چون پی سپر کند یکی از شما اذی را برود بر او خود پس پاک کننده آن هر دو خاک است یعنی باید نعل پاک میشود اگر چه خالی باشد که بعد از پی سپر کردن اذی برومی گذشته است شوکانی گفته ضابطه در تطهیر نجاست آنست که اگر از شارع در امری صفت طهارت وارد است و آن امر اقتضای بر همان صفت وارده باید کرد و مخالفت بزیارت بقصدا اندران نباید کرد چنانکه درباره پاپوش وارد است که چون متلوث بنجاست گردد مسح خاک پاک گردد و چنانکه تطهیر از حیض و نعال سنگ اگر امری است که شارع حکم بنجاست می کرده اما صفت تطهیر او وارد نشده پس در آن از اذی عین آن واجب است تا آنکه از سج و لون و طعم هیچ چیز باقی نماند زیرا که در هر چه سج یا طعم موجود است معلوم است که در آن جزوی از عین باقی است اگر چه جرم و لون در آن باقی نماند چه راحه همان وقت جدا میگردد که ازین چیز نبود از سج یافته نشود و همچنین یافته نمی شود طعم مگر وقتی که چیزی از شی طعم در باقی ماند انتمی آخر چه ابوداؤد و صحیح ابن حبان و آخر چه ابن السکن و الحاکم و البیهقی من حدیث ابی هریرة و سنده ضعیف و آخر چه ابوداؤد من حدیث عایشة و فی الباب غیر بده با سانیة لا تخلوا عن ضعف الا انشد بعضنا بعضا و شایسته حدیث ام سلمة که پرسید از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم که من زنی ام دامن دراز میروم در طای نجس فرمود پاک میکند او را ما بعد از آن چه ابوداؤد و الترمذی ابن ماجه و نحو است اینکه زنی از بنی عبدالاشهل گفت ای رسول خدا ما را را بیست بد بوی بسوی مسجد پس چون کنیم و سبکه باریده شویم فرمود آیت است بعد روی ای که پاکیزه تر است از وی گفت آری فرمود نمزده بزمه بزمه آخر چه ابوداؤد و این مابته خطابی گفته در سناد این هر دو حدیث مقال است و شافعی تاویل کرده است این را بر ای که خشک است و نجاست می بجایه می چه سپر گویم این غیر مناسب است بقول می که باریده شویم و مالک گفته تطهیر بعضی ارض من بعضی را چنین است که چون بعد وطنی ارض قدر وطنی ارض طهیر با سبکه کرد بعضی می من بعضی را پاک ساخت اما نجاستی که بجایه یا بدن رسیده است جز آب پاک نشود و گفت و این اجزاء است و مؤید حدیث باب و بودن او بر ظاهر روایت بهنقی است از ابی المعلى عن ابيه عن جده گفت متوجه شدم با علی بن ابی طالب بسوی جمعه او پیاده بود پس حامل شد میان او مسجد حوضی از گل و آب پس بیرون آورد و سیر او را و نعلین خود گفتم بیاید ای امیر المؤمنین بر دارم این چیز را گفت نه و در آمد در آب و چون بر آمد از آن پوشید نعل و سیر او را و نماز گذار و با مردم و نه شستن پایهای خود معلوم است که آب جمیع اذی مغالی از نجاست نمی باشد و حسن معاویة بن الحکم بفتح تین صحابی سلمی است سعید و در اهل حجاز ساکن در بنی سلم رومی سنه

ابنه کثیر و عطا بن یسار و غیر هم آمد و در سنه یک صد و هفده هجری رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان هذه الصلوة لا يصلح فيها شيء من كلام الناس این نماز که ما را امر کرده اند بگذاردن آن نیکو نیست و رواست در وی چیزی از سخن مردم

و در او سخن است از خطاب توان کرد بان ایشان را و توان طلبید از ایشان شجیع در ترجمه گفته در مسائل آورده اند که اگر یکی در نماز است و در پیش نماز چنانچه
 مان تو در گوید انخبل و البغال و الحیمر کلمات قرآنی است یا شخصی که پیش او استاده است مردی است یحیی نام و کتابی پیش او نهاده پس گوید یا یحیی
 خدا کتاب را راوده او نهاده یعنی است فاسد میگردد نماز او و اگر راوده قرارت کند فاسد نمی شود و انتهی در سبیل گفته حدیث را سبب است حالش آنکه مردی
 عطسه زد و نماز معاویه را روی این حدیث او را جواب عطسه گفت و حال آنکه در نماز بود صحابه که نزد وی بودند انکار کردند بروی سبب آنکه وی فرمود جواب او را
 پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان هذه الصلوة الخ و حدیث را بفظها است و مراد از عدم صلاحیت عدم صحت است و از کلام نکند و مخاطبه مردم
 کما هو صریح سبب پس حدیث دلالت کرد بر آنکه مخاطبه در نماز سبطل نماز است برابر است که برای اصلاح نماز باشد یا غیره و بر آنکه کلام باطل نیست که نماز را
 و وی معذور است سبب جعل خود نیز که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مساویه را امر با عاده نکرد و در وقت است که ابن عمر میگفتند بر مردی و او نماز میخواند پس سلام
 کرد بروی پس جواب سلام داد و آن مرد سخن گفتن یعنی بزبان گفت و علیکم السلام پس باز گشت بسوی او ابن عمر گفت چون سلام داده شود بر یکی از شما
 و او نماز میگذارد پس باید که سخن نگوید و باید که اشاره ندهد به است خود در صحیفی گفته ابن عمر با عاده نماز امر نکرد بلکه او را نمی کرد که دیگر در نماز سخن نگوید همچنین
 آنحضرت معاویه بن الحکم را منع فرمود از آنکه سخن نگوید و امر با عاده نماز فرمود و فقیه تا حال طلع نشده است بر دلیل از دلائل شرعی که دلالت کند بر وجوب
 اعاده نماز از کلام و آنچه هست دلالت میکند بر منع فقط و در عالمگیری مذکور است که اگر خیر امام خود را یک حرف باز یاده بران تعلیم کرد نماز فاسد شد مگر آنکه
 مراد باین سخن تلاوت باشد نه تعلیم و اگر امام خود فتح کرد پس صحیح است که نماز فاسد نمی شود و هیچ حال خواهد نماز فرض باشد یا نقل و خواه بعد قرارت یا مجوزیه
 الصلوة فتح کرد و یا قبل ازان و در مساج مذکور است که اگر متصل بنظم قرآن تکلم کند بقصد تفهیم فاسد نمی شود نماز او و الا فاسد می شود و مثل شخصی کلمه یا یحیی
 خدا کتاب بقوه بر زبان راند و قصد قرارت قرآن نماید هیچ باک نیست و نیز اجماع فقهاست بر آنکه اگر متصلی رو سلام کند نمازش باطل می شود و اگر
 بدست اشاره کند در مذبح امام عظیم جائز نیست و نزد غیر وی جائز است الله اعلم انتهی کلامه و انما هو و جزین نیست که کلامیکه در روی اذن است
 در نماز یا کلامی که صلوات در ان التسمیه و التکبیر و قراءه القرآن سبحان الله و الله اکبر و خواندن قرآن است که اینها از جنس کلام آدمیان
 نیست و اگر یکی سوگند خورد که سخن نگوید و تسبیح و تکبیر گفت و قرآن خواند حاشا نشد و منضم است باین هر سه اعمیه و نحو آن رواه مسلم و این
 پاره ایست از حدیث طویل که در مشکوٰۃ و غیره مذکور است و رواه ابو داؤد و النسائی و ابن حبان البیهقی ایضا مختصراً **عن زید بن اسلم**
 کتفی بابی عموالانصاری الخ زجر می نمود دست در کوفتین ساکن شد بگوید و مراد آنجا در سنه شصت و شش روی عنده جماعه رضی الله عنه قال ان
 کتابنا لکنکم فی الصلوة علی عهد رسول الله برب سبکه یا سخن میکردیم در نماز بر زمانه رسول خدا صلی الله علیه و سلم بیک کلمه احدنا
 صاحبیه بجا حجت سخن میکرد یکی از صاحب خود را بر لبی بت خود حتی منزلت تا آنکه فرود آمد این آیت **حَافِظُوا عَلٰی الصَّلٰوَاتِ**
حَافِظَاتٍ کنید بر نمازهای پنجگانه و نگاهدارید آنها را و الصلوة الوسطی و تخصیص حافظت کنید بر نماز میان در صحیفی گفته اختلاف کرده اند صحابه بر نماز
 وسطی جمعی گفته اند نماز صبح است بقرینه آنکه خدا میفرماید **وَقَوْمُوا لِلّٰهِ قَانِتِينَ** و قنوت طول قیام یا قرارت را گویند و نماز صبح مخصوص است بان
 لقوله تعالی **وَقُرْآنَ الْفَجْرِ** ان قرآن الفجر که ان مشهوره و اوجب آنکه این وقت متوسط است میان لیل و نهار و جمعی گفته اند که نماز ظهر است
 زیرا که در سلیمان روز او کرده میشود و جمعی گفتند نماز عصر است و حدیث مرفوع آنرا رسانده اند و حدیث حضرت عائشه معارض است زیرا که عطف
 دلالت میکند بر تغایریت و آنچه حضرت عائشه و حضرتها ماکرده اند حرفی بود از حرف قرآن و رخصت حاصل شده است در قرارت جمیع احرف و قیصره
 بن فریب گفته نماز مغرب است زیرا که محبت اوسط است و نماز غنای هیچ کس از سلف و وسطی نگفته است و بعضی متأخرین بان قائل شده اند

نیز که وسط است و میان دو نماز که تصر کرده نمی شود انتهى گویم بحسب مستند صاحب مصنفی که بر نقل اختلاف سلف گفتا کرده و سخن در ترجیح نموده مگر نزد
و جی برسی ترجیح هیچ یکی ازین اقوال ظاهر نشده و بعضی از اهل علم در تحقیق این نماز مسائل مستقلة تألیف نموده اند و اطالته کلام در آن کرده و اکثر آن تطویل
لاطالته است و چیزی است که نیست بر آن اثارت از علم و شک نیست که مراد باین نماز عصر است پس بسبب بعضی حدیث صحیح صحیح که نزد بخاری و مسلم
و اهل سنن است شغلوا عن الصلوة الوسطیة صلوة العصر الحدیث شوقانی در فتح القدر فی فنی الروایة و الدرر البیضاء من التفسیر گفته قد اختلفت اهل العلم فی تعیینها علی تأیید
تولاه و تمانی فی شرحی المنتقى و ذکر است که لطفه و اوسع الاقوال و اصحابها ما ذهب الیه الجمهور من انها العصر الی قوله و اذا تقررت لک هذا و عرفت ما سقتناه
تیمین لک انتم یرد ما یعارض ان الصلوة الوسطیة صلوة العصر و اما حج بقیتة الاقوال فلیس فیها شیء مما ینفی الاشتغال لانه لم یثبت عن النبی صلی الله علیه و سلم
فی ذلک شیء بعین القائلین عتقل علی امر لا یجوز علیه فقال انها صلوة کذا لانها وسطیة بالنسبة الی ان قبلها کذا من الصلوات و بعد کذا من الصلوات و هذا المراد من المحض و التیمین
البحر لا ینبغی ان تستدل الیه الاحکام الشرعیة علی فرض عدم وجود ما یعارضه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم فلیس مع وجود ما یجوز فی اعلی درجات الصحة و القوة و الثبوت
عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و یا الله العجب من قوم لم یتفوا بتقصیرهم فی علم سنة و اعراضهم عن خیر العلوم و انقضاحتی کلفوا انفسهم التکلیف علی احکام الله و التیمین
علی تفسیر کتاب الله بغیر علم و لا بدی فجا و ابما یضحک منه تارة و یکلی منه اخرى انتهى و شک نیست که با وجود تفسیر نبوی حاجت تفسیر هیچ یکی نیست خواه بطریق
استنباط باشد یا رای محض و خواه از سلف بود و خواه از خلف و هر که از سلف خلافت آن گفته باشد عدم علم وی بآن عذر خواه اوست در سبب گفته بی صلوة
العصر علی اکثر الاقوال و قد اوعی فیہ للجماع انتهى و قَوْماً مَوَالِدَهُ قَائِمَتِینَ و اساده شود بری خدا و مانان یا قرآن خوانان در سبب گفته صحابه ازین آیت است که
فم کرده اند نیز که سکوت یکی از یازده معنی قنوت است و گویا ایشان این معنی بالخصوص از قرآن یا از تفسیر آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرنگت اند انتهى گویم
حافظین الدین عاتی رح معانی قنوت را درین قول جمع کرده مستظم و لفظ القنوت اعدو معانی تجردی مزید اعلی عشر حافی من ضمیمه و دعا و شریع و العبادة طائفة
انامتها اقراناً بالعبودیة به سکوت صلوة و القیام و طول و کذاک دوام الطاعة الراجح انیه فاحسن نابلت سکوت پس امر کرده شدید بعد از قول این آیت
بخاموش ماندن و یحیینا عن الصکلام و نمی کرده شدید از سخن کردن در نماز ازینجا معلوم شد که سخن در نماز سبطل نماز است زیرا که اصل در بنی تحریم است
کما مر از انووی در شرح مسلم گفته درین حدیث دلیل است بر تحریم جمیع انواع کلام آدمیان و اجماع کرده اند علماء برینکه تکلم عامد و عالم تحریم می در نماز
بغیر مصیبت نماز و مانند آن بطل نماز است ذکر خلافت در کلام برلی مصلحت نماز در شرح حدیث ذی الیدین در باب السهو خواهد در سبب گفته در حدیث بحیث است
که در حاشی شرح عمده ذکر کرده ایم پس اگر مضطر شود مصلح بسوی تنبیه غیر خود پس مساح کرد شارع برای او نوعی از الفاظ چنانکه حدیث آینه مفید است انتهى
شوقانی رح گفته درین خود میان اهل علم خلافت نیست و خلافی که هست در سخن ساهی است و در سخن کسی که واقف نیست از منبع کلام در نماز پس حکم جابل حدیث
سعاوی بن الحکم عدم عاده است و حال آنحضرت صلی الله علیه و سلم همین بود که تنگی فی کرد بر جابل و حکم بقضائی فرمود او را در غالب احوال بلکه اقتضای بر تعلیم و بر
اخبار جواز آنچه از وی واقع شده میگرد حکم با عاده کمتر می فرمود چنانچه در حدیث نبوی است و این غایت لطف و احسان است بر است نیست فرق در ظاهر و کلام
ساهی و ناسی و کلام غیر عالم بمنع کلام انتهى منتفی علیه و اللفظ لمسلم و غیره چنین نیز این حدیث را روایت کرده اند و در صحیحین غیر است از این مسعود
رضی الله عنه باین لفظ که هر آینه در نماز مشغول است یعنی کار و الی عظیم است که محل مناجات با حق و استغراق در عبودیت است و همان وی است که بر سببیکه حق تعالی
حادث میکند از حکم خود آنچه میخواهد و تحقیق حادث کرد و اینکه سخن گفتند در نماز یعنی بقصد رواه احمد و النسائی و ابویا و و ابن جبران فی صحیح و عن
ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم التمسیح للرجال تسبیح برای مردان است و در روایتی این است
که چون برسد شمار امری پس تسبیح برای رجال است مراد تسبیح آن است که گویید سبحان الله تا باند که وی در نماز است و دست بر پنجه زند که اولن بر این زیرا که

دست برهم زدن لائق بحال زنان است نه لائق بر قار و گرانبار می مردان و از بدعتات این زمان یکی آنست که بجای تسبیح تکبیر گویند حال آنکه در هیچ روایتی صحیح وارد نشده و التصفیة للنساء و تصفیة برای زنان است و طریق وی آنست که بطن کعبه ایمن را بر نظر کعبه ایسر زند و بطن کعبه بر بطن کعبه نر زند بر طریق کعبه اگر بزرگ نماز فاسد گرد و کذا فی شرح مسلم در بعضی گفته اند که تصفیة بجنب دست راست بر پشت دست چپ باید کرد و الا نماز تبا شود این مسله پیش فقیر صحیح نیست زیرا که در حدیث قدسی تصفیة النساء واقع شد و تعیین بیعت تصفیة نکردند با وجود آنکه مثل فعل و تصفیة ضرب بطن است راست است بر بطن دست چپ و نزدیک عدم بیان خاطر همان طرف شائع منجری شود پس ترک بیان نزدیک حاجت بیان عموم است و الله اعلم و آنکه گفته اند که این بیعت کعبه است لاسیما که مطلق کعبه باشد و در حکم ذکر است نظم قرآن که مفهم باشد مانند یا حی یا قیوم یا ایاک نعبد و ایاک نستعین و در اول از سایر کلام بحمت آن کرده است انتهى متنقو علیها و ازین حدیث معلوم شد که تنبیه امام بر هو و تنبیه گذرنده و تنبیه کسی که از وی کاری مراد است و وی نمیداند که در نماز است مشروع است برای مصلی پس اگر نمازی مراد است سبحان الله گوید و قد ورد فی البخاری بهذا اللفظ و در اعلی او مطلق است و اگر زن است دست برهم زند عیسی بن ایوب گفته دو انگشت دست راست بر کعبه دست چپ بزند در سبل گفته و باین رفته اند جمهور علما و بعضی ایشان تفصیل کرده اند بلا دلیل ناهض یعنی اگر برای اعلام این معنی است که وی در نماز است پس مبطل نیست و رنه مبطل است اگر چه برای فتح بر امام باشد بدلیل اعلی لا ینقض علی الامام و ازین حدیث ضعیف است پس حدیث باب باقی است بر اطلاق خود بیرون نمی رود از وی هیچ صورتی مگر بدلیل مستلزم حدیث ولایت نمی کند بر وجوب تسبیح و تصفیة زیرا که بلفظ امر وارد نشده گویم در روایتی آمده فلینسج الرجال و تصفیة النساء و ازینجا در میان علما اختلاف شده شافعیه و رافعی و نووی گویند سنت است و حق انقسام او است طرف واجب مندوب و مباح بحسب مقتضای حال انتهى زاد مسلم فی الصلوة زیاده که مسلم فیدنی الصلوة و روی نحوه من حدیث سهیل بن سعد فی حدیث طویل اتفاقا علیه لفظ وی این است چون برسد یکی را از شما چیزی در نماز پس باید که تسبیح گوید زیرا که تسبیح برای مردان است و تصفیة برای زنان است و تصفیة در جو از فتح بر امام باین حدیث و بحدیثی که نزد ابو داود و ابن حبان است از این که نماز گذار و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمازی پس پس شد بروی پس چون فارغ شد گفت ابی راحاض شدی یا ابی راحاض فرمود پس تسبیح کرد تا از فتح کردن بر من و روی الاثره و غیره من حدیث المسور بن یزید نحوه و روایت کرد حاکم از انس که بودیم با کعبه فتح میکردیم بر امام عهد آنحضرت و روایت کرد عبدالرزاق و در ضعف خود از علی کرم الله وجهه مرفوعا که فتح کن ای امام و تود در نماز هستی و در سندش طارش است و او ضعیف است و صحیح شده است از ابی حمید الرحمن السلمی که گفت علی کرم الله وجهه چون طلب طعام کند ترا امام پس بخوران او را یعنی تقمیر به کذا فی التلخیص و معونه مطران بضم هم و فتح طار و اثر بر ای کسوره و فادراثر العامری روی عن ابی ذر و عثمان بن ابی العاص و مرفور سنة الهجرة بن عبد الله بن الشخبور کلمه شین عجمه و کسبهای معی شده و سکون تختانیه و را در آخر عن ابی سبیه روایت میکند از پدر خود عبد الله بن الشخبور که از صحابه است آمد نزد آنحضرت در وفد بنی عامر حدود دست در بصره بن روی عن ابی سبیه مطرف و یزید الشخبور رضی الله عنه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی و یدوم آنحضرت را که نماز میکند و وی صدقه از بزرگای زین المر جمل من البکاء و در سینه او آوازی است همچو آواز و یک سینه از گریستن آواز بر بنای عجمه کسور آواز کردن و بعد آواز جوش دیگر و جوشیدن و اضطراب کردن رگ کذا فی الرشیدی و سخت جوشانیدن و یک یا آوازی که می بر آید از آن و مزجل بالکسور یک سینه یا سنگین بزرگ و در مشارق گفته مزجل دیگر بعضی گویند از مسیح یعنی سبکی بخوابد راوی ازین عبارت اینکه میگوید آنحضرت با جوش و رون و ازین حدیث معلوم شد که گریستن در نماز مبطل نماز نیست و در براه گفته اگر بنالد یا آه کشد یا بگرید یا آواز بلند کند یا در آن بهشت و در هیچ است قطع نمیکند نماز را و اگر توجع و مصیبت است قطع میکنند و در روایتی عوض مزجل لفظ حرمی آمده یعنی مانند آواز آسیا که میگردد

اخرجه الحسة الا ابن ماجة يني احمد وابوداؤود و ترمذي و نسائي و صححه ابن حبان و صححه ابن خزيمة و الحاكم و غيره كقوله اخرج مسلم و غيره كقوله
 و مثل ابن است اخرج مروى است كه عمر نماز صبح گذارد و سوره يوسف خواند چون برين آيت رسيد انما اشكوا ابني و حزننا الى الله شنیده شد اول بار ترجم
 اخرج البخارى مقطوعا و وصله سعيد بن المنذر و سبل لفته اين حديث و دليل است بر آنكه مثل ابن مفضل نماز نيست و قياس كرده اند بران انين را انتهي و عن
 علي عليه السلام قال كان لي من رسول الله صلى الله عليه وسلم مدخلان كفت بود براي من از آنحضرت دو جاي در آمدن
 مدخل بفتح سيم و دال همل و غامبي و پوره روزن مقل يعني دو وقت كمي در آمدن در آن وقتما بروى فمكننت اذا اتيتته و هو يصلع يتخذه لي
 پس بودم من كه هر گاه مى آمدم او را و آنحضرت نماز ميگذارد و تخنج ميكرد براي من تا واقف شوم كه مى در نماز است حديث و دليل است بر آنكه تخنج سبطل نماز نيست
 برابر است كه بزرگي اصلاح نماز باشد يانه و باين فته است شافعي علامه ابوالحميد و غيره كه قائل با بطلان نماز بدان شده گفته كه اين حديث مضطرب است و صاحب
 گفته دعوى اضطراب تمام است زيرا كه اضطراب نبي باشد مگر در ميان احاديث صحيحه كما علم في علوم الحديث و در روايتي عوض تخنج سبطل آمده بطريق ديگر نزد
 ابن السكيت و آن ضعيف است و اين حديث صحيح و اگر بر و حديث ثابت شوند جمع ميان هر دو باين وجه باشد كه گاهي تسبيح ميگفت گاهي تخنج ميكرد
 انتهي و تصفي لفته تخنج و بجا و ضحك از جنس كلام نيست ليكن در حكم اوست پس اگر اكثر اين چيز را كند بوجهي كه عقلا با قطع مجلس و ختم آن حكم كنند باطل شود
 نماز انتهي تبيره صاحب منصف محمد سميع شهيدي رحمه الله تعالى در افتاكتان بزبان غزوفي سبيل الله اتفاقات نماز تخنج كرده بوديكي از نمايان لايست حكم بفساد
 نماز كرده و گفته در نماز كلام كروي فرمود تعريفت كلام چيست گفت با نغمتن كلمتين بالاسناه فرمود ايجان نغمتن و وكلمه بالاسناد كجاست و از نجا معلوم شد
 كروي نيز موافق اين حديث است رواه النسائي و ابن ماجة و صححه ابن السكيت و عن ابن عمر رضي الله عنه قال كفت ابن عمر
 بيزان انه رسول الله صلى الله عليه وسلم يسوي قبا تا نماز گذارد و در آن پس آمدند انصار و سلام كردند بر آنحضرت پس قلت لبلال كيف
 رايت النبي صلى الله عليه وسلم يرد عليه فقلت لم بلال را كه چگونه دیده رسول خدا را كه رد ميكرد بر ایشان يعني انصار سلام حين
 يسلون عليه و هو يصلي بهنگاميكه سلام ميدادند ایشان بروى و حاليكه آنحضرت نماز ميكرد قال يقول هلكن بلال اشاره
 ميكرد آنحضرت اين چنين و بسط حقه و بسط كرد و گستره بلال كفت خود را براي نشان هي اشاره نبويه پس گردانيد بطن كفت را اسفل و نظر او را
 فوق چنانكه در حديث ابى داؤود و ترمذي و نسائي از ابن عمر آمده و گاهي بسنمه گي ميكرد و اشاره انگشت در سفر السعاده گفته و گاهي ايما ميكرد و سر
 مبارك خود انتهي و بعضي شرح نوشته اند كه جائز است رد سلام با اشاره چشم و سر تا آنكه رد سلام باين طريق هميش از نسخ بود و يا بعد از نسخ و آنچه
 مشيخ شيرازي در سلام بسلام بود و هو الظاهر و در حديث دلالت است بر احتمال فعل قليل در نماز و هو الصواب اخرج احمد و ابوداؤود و الترمذي
 و صححه و النسائي و ابن ماجة و رواه ابن حبان و الحاكم و احمد ايضا من حديث ابن عمر باين لفظ كه وى پرسيد صهيب با اين حال بلال بلال و فكر كرد ترمذي
 كه اين هر دو حديث صحيح است و سبيل گفته حديث و دليل است بر نيكده چون سلام كند كسي بر مصلي رد كند بروى سلام با اشاره نه بطنق و مسلم از جابر آورده
 كه آنحضرت فرستاد او را براي حاجتي كفت بستر و يا فقم آنحضرت را وى نماز ميگذارد پس سلام كردم بروى پس اشاره نمود بسوي من چون فارغ شد
 خواند مرا و فرمود تو سلام كردى و اعتذار نمود بعد از اشاره و در حديث ابن سعوت كه وى سلام كرد بر آنحضرت و حضرت در نماز بود پس رد كرد
 بروى و ذكر نمود اشاره را بلكه كفت بعد فراغ از نماز كه هر آينه در نماز شغل است مگر آنكه به يقيني در حديث وى ذكر كرده كه آنحضرت اشارت بسر فرمود
 و على اختلاف كرده اند در رد سلام در نماز بر سلام كنده بر مصلي جماعتي گفته رد بلفظ نكند و جماعتي گفته بلفظ جواب گويد و قومي گفته رد
 او برفه كند و قومي رد آن رفت كه نمك يا اشاره كما افاده به الحديث و بذا هو اقرب الاقوال للديليل و ما عداه لم يات به دليل و گفته اند كه اين رد با اشارت

سجده است بریل آنکه در کتب معتبره بر این مسعودی گفته اند ان فی الصلوة شیئا لیس فیها من غیر ما ذکرنا و غیر ما ذکرنا
 بی اتقار و میکور ایشان در نماز و چون کلام در نماز حرام شد و فرمود بروی باشاره پسر خیر کرد او را که او تعالی حادث کرد از امر وی ای که کلام نکند و نماز
 پس عجب است از قول کسی که میگوید که بلفظ آنکه آنحضرت مضمون احداث او تعالی را بطریق اعتذار گفته و در سلام با در نماز کلام شمرده و آنکه میگوید سلم
 بر صلی سستی جواب نیست نه باشد و در بلفظ و میکند آنرا و آنحضرت بر انصار و بر جلیب باشاره و اگر مستحق نمی بودند خیر میکرد ایشان را جان و رد
 نمی فرمود بر ایشان و کیفیت اشاره و دست از نصیحت مهیب چنین آمده که گفت گذشتم آنحضرت و وی نماز میکند از پس سلام کردم بروی پس در کرد
 اشاره گفت راوی نمیدانم او را که آنکه گفت باگشت خود قدر حدیث ابن عمر است و در وصف آنحضرت بر انصار که بستر و کعبت خود را این چنین بسط کرد
 حضرت بن عون را وی از این عمر کعبت خود و گردانید باطن می سفلی نظر او فوق پس حاصل شد از این احادیث که جواب گوید صلی باشاره خواه بسریا بدست
 باگشت و ظاهر آنست که واجب است زیرا که بقول واجب است و در نماز مستدر شده و باقی مانده هر چه ممکن شود و باشاره ممکن شد و شارع آنرا
 دیگر دانیده و صحابه آنرا در سلام ناسیده و در تحت قوله تعالی **أَوْ زِدْ وَهَكَذَا** داخل گردیده و اما حدیث ابوهریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر که اشاره
 کند در نماز که نموده شود پس باید که برگردد نماز را ذکره الدارقطنی پس این حدیث باطل است زیرا که از روایت ابی غطفان است از ابوهریره وی
 مروی مجبول است انتهى کلام و **عمر** . **ابی قتادة** رضي الله عنه كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصله وهو حاصل
 أصامة بنت زینب بود رسول خدا که نماز میکند و حال آنکه او بردارنده آنامه بضم همزه دختر زینب بود و زینب دختر آنحضرت است و شوه
 وی ابو العاص بن الربیع است و این امامه در بعضی از اوقات نماز آمده با آنحضرت متعلق می شد و آنحضرت او را برکتی خود نشانده نماز میکرد و بر او
 گفته اگر امامه را بتنویس خوانند پس فتحه آن بنا بر مغفولیت حاصل خواهد بود و اگر بلا تنویس خوانند نایب کسره باشد زیرا که غیر منصرف است و ظاهر
 میشود اثر این عدم انصراف در صفت وی که بنت زینب است فاذا استسجد و وضعها پس چون سجده میکرد و در روایتی است که چون رکوع
 میکرد می نهاد او را بر زمین و تا سجده و رکوع کردن وی بر زمین افتاده می بود و اذا قام حملها و چون می استاده از سجده و در روایتی
 چون بر می داشت سر از سجده بر می داشت او را یعنی بر کتف خود منتفق علیه این حدیث دال است بر آنکه بر شستن معصی در نماز حیوان را
 آدمی باشد یا غیر او مضر نیست بنا بر برابریست که بضرورت باشد یا بی ضرورت و برابریست که در فرض باشد یا در فضل و برابریست که مصالی ماه
 بود یا منفرود و نیز والات است بر طهارت جامه معینی و ابدان ایشان و همچنین است اصل تا وقتی که ظاهر نشود نجاست و مثل این افعال مبطل نماز نیست
 زیرا که آنحضرت امامه را بر او شستی و نهادی و باین رفیق است شافعی و غیر وی منع میکند از آن در سبیل گفته و تاویل کرده اند این حدیث را بتاویل
 بعیده از آنجمله آنکه خاص است با آنحضرت و از آنجمله آنکه امامه متعلق می شد با آنحضرت از خود بدون فعل آنحضرت و از آنجمله آنکه برای ضرورت بود و بعضی
 گفته اند که این حدیث منسوخ است و کلاما دعای بنیر برمان واضح و قاطع است ابن قین العینی شرح العمدة القول فیها و زونا ه ایضاً فی حواشیها اتی
 تویم و جمله این تاویلات بعیده است آنچه حضرت شیخ در ترجمه مشکوٰۃ گفته اینجا کسی را توهم میشود که بر شستن آنحضرت صلی الله علیه و سلم امامه را
 و نهادن بر زمین باز بر شستن فعل کثیر بود و اگر قلیل هم باشد لابد بکرده بود خطاب میگوید که بر شستن امامه بقصد و تعدد از آنحضرت نبود بلکه در بیعت
 غایت العنت که با آنحضرت در غیر حالت نماز داشت و نماز آمده چسبیده و مشتعل می شد و در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد
 و آنحضرت او را از خود دور نمی کرد پس بر شستن و نهادن از آنحضرت نباشد بر شستن با آنحضرت در صورت فعل مجاز است پس حاجت نیست که گویند
 این فعل کثیر بود و فعل کثیر آن است که متوالی باشد و این در چنین بود زیرا که طماننت در ارکان نماز از آنحضرت بسیار بود با گویند که این حالت

پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص بانحضرت باشد و گفته اند که این از غایت رعایت خشوع آنحضرت بود که اگر بر نمیداشت گریه میکرد و موجب شغل بهتر میشد
 پیشتر از شغل منع و اختلاف کرده اند که این در نماز فرض بود یا نفل و ظاهر از قول ابو یوسف الناس آنست که در نماز فرض بود و نیز در روایتی آمده که این در نماز
 نفل یا عصر بود و بعضی گویند در نماز نفل بود و احیاناً نماز نفل جماعت میگزارند و الظاهر هو الاولی و الله اعلم انتهى کلام شیخ و آنجهت این تاویل از
 ظاهر حدیث و سخافت آن غیر مخفیست و مراد نماز فرض در کلام شیخ نماز صبح است رواه الزبیر بن بکار و الطبرانی فی الکبیر قاله البرماوی و مراد بر روایتی رواه
 ابو داؤد است و مانند در صنفی گفته اتفاق کرده اند علما بر آنکه عمل سبب نفل نماز نیست در فتاوی عالمگیری مذکورست که اگر طفلی با جاهل بر بدوش خود بردها
 نمازش فاسد نمی شود آری در برداشتن چیزی که بحکمت آنرا بردارد و نماز است و در سنن ج مذکورست که کثرت عمل بعرف معلوم می شود و کبر و گام پاکیزه
 ضرب قلیل است و ثلث در حد کثرت داخل می شود و همچنین جستن خلوات عادت عمل کثیر است و حرکات خفیفه متوالیه مثل تحریک انگشتان در سبج یا خار این
 بدن قلیل است و صحیح نزدیک فقیر در حد کثرت و قلت آنست که تامل کرده شود در افعال آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز مانند جل امامه و غیره عایدت و فتح
 باب حجه و نزول از منبر و صعود بر آن پس آنچه اهل عقل حکم کنند که کثرت از ان افعال یا برابر آنست آنرا قلیل گویند و آنچه زیاده از ان باشد در حکم کثیر بود
 و آنچه گفته اند که قلت کثرت را دانسته می شود بعرف بغیر مقایسه فعال آنحضرت نزدیک فقیر صحیح نیست زیرا که قلت و کثرت در هر چیزی جدا باشد و عرف
 مختلف است در هر چیزی پس قابل معیاریت نباشد انتهى و مسلم و هو یققر الناس و در لفظ مسلم چنین است که آنحضرت بر میداشت امامه را
 و می نهاد و حال آنکه وی امامت میکرد و در سجده و در روایتی است که امامه بنت ابی العاص علی عاتقه و این در نماز صبح یا ظهر یا عصر بود و کما تقدم
 در حجة الله الیها گفته بعضی چیزهاست که آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای بیان تشریح فرموده و تقرر داشته است پس آن چیزها و آنچه کثرت از ان
 سبب نماز نیست و آنچه بعد از استقرا حاصل شد اینست که قول سبب یعنی اندک سخن مانند العنک بلعنة الله ثلثا و یرحمک الله و یا شکل آناه و ما شانکم
 تنظرون الی و طش سبب یعنی اندک حرکت مانند نهادن صبی بر دوشش و برداشتن وی و غیر نمودن پا و کشادن در و رفتن اندکی همچو فرو آمدن از
 پای منبر بطرف مکان برای سجود و بیخ منبر و تاخر از موضع امام بسوی صف و تقدم بسوی باب مقابل برای کشودن وی و گریستن از خوف خدا
 و اشاره مفهمه و قتل حیة و عقرب و گریستن بچپ و راست بی پیچیدن گردن مفسد نماز نیست همچنین اگر نجاسته در بدن یا پارچه ملوث شود
 مگر از فعل این کس و ندانم این شخص پس آن نیز مفسد صلوة نیست و الله اعلم انتهى و مصنف در تلخیص گفت او ما کرده اند بعضی کلمین حدیث منسوخ
 و زود کرده شد بجهل مناسخ و تباریح هر دو بلکه این دقیق العید جزم کرده که این فعل متاخر است از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان فی الصلوة شغلا
 و بعضی گویند که این در نماز نافله بود و روایت مسلم ما ذوا است و همچنین لفظ ابو داؤد که ما انتظار میکردیم آنحضرت را در ظهر یا عصر که ناگاه بیرون آمد
 و امامه بر دوش او بود پس استاد در معنی و ایستادیم پس اوالح و عجب است از خطابی که میگوید تو هم نباید کرد که این وضع و عمل عبد بود زیرا که این امری است
 که مشغول میکند قلب را و چون امر خیمه او را مشغول سازد و باین شغل چه رسد و نفوی در ردی شبلع کرده و بعضی دیگر مدعی خصوصیت این امر
 بانحضرت شده اند زیرا که طفل از بول مامون نیست و در ان نظر است و کلام دلیل است بر خصوصیت و درین باب است از انس رواه ابن عدی من طریق
 اشعث بن عبد الملك عن الحسن عن انس که گفت انس دیم آنحضرت را و حسن بر پشت اوست پس چون سجده میکرد و یک طرف میکرد او را و اسنادش حسن
 است و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود آنحضرت اقتلوا الا سودین

فی الصلوة الحية والعقرب بکشید و سیاه را در نماز که مار و گزوم است در جمل گفته اسود آن اسمی است که مطلق می شود بر مار و گزوم
 هر رنگ که باشد کما یفیده کلام ایمة الله پس تو هم نباید کرد که خاص است بر رنگ سیاه انتهى و در بعضی احادیث اطلاق این اسم بر آب و مکرهم آمده

وحدیث دلیل است بر وجوب قتل حیة و عقرب در نماز زیرا که اصل در امر برمان است و گفته اند که برای ندب است و دلیل است بر اولیة باطل می شود نماز بفعلی که جز آن قتل این هر دو میسر نیاید برابر است که بفعل بسیر صورت بند و یا عمل کثیر و باین گفته است جماعتی از علما و نزد بعضی اگر سه بار پیهم بزند نماز فاسد گردد و تاویل کرده اند حدیث را بخرجه از نماز قیاسا بر سایر افعال کثیره که حاجت با آنها داعی است و عارض می شوند در نماز مثل انقاد غریق و خوان که بیرون می آید بسبب آن از نماز و درین حکم غیر ایشان را تفصیلاست که قائم نیست بر این دلیل و حدیث تحت است برای قول اول آخرجه الا در حقیقت یعنی بود او و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه احمد و النسائی بمخناه و رواه ابن حبان و الحاکم عن ابن عباس مرفوعا نحوه و اسناد ضعیف و او را شایسته است در صحیح مسلم از حدیث ابن عمر از یکی از نسائی آنحضرت که امر سیکر و بگشتن سگ گزنده و پوش و کثوم و غراب و زغن و مار و گوسفند نماز و صحیح ابن حبان و نزد بود او و بسند منقطع از مردی از بنی عدی بن کعب که گفت آنحضرت ایشان چون باید یکی را از شما کثوم و حال آنکه وی نماز سیکر و پس باید که بشد لور مثل یا چپ و کذا فی التلخیص

باب ستره المصلی

ستره بضم سین منسکون تالی فوقیه آنچه پوشیده شود بوی چیزی و مراد اینجا چیزی است که اسناد کرده شود پس مسلمی تیسیر شود و بجزه و بزه کار نشود گذرنده بگذشتن از پیش آن مانند دیواری یا ستونی یا چوبی یا جز آن و باید که درازی وی کم از ذراع نباشد و وسطی از پشت و احکام آن بیاید **عن ابی جحیم بضم جیم مصغر جیم** نامش عبدالله بن جیم است و قیل هو عبدالله بن الحارث بن الصمه الانصاری بکسر حمله و تشدید ریم صحابی معروف است خواهر زاده ابی بن کعب باقی مانند امارت معاویه و او را دو حدیث است که شیخین آن هر دو را خرجه کرده اند یکی از آنها این حدیث است و دیگر در باب سلام بر بول کننده و گفت بود او ابو الجیم بن الحارث بن الصمه و قیل را وی حدیث بول مزوی میگیرست عبدالله بن الحارث نام و آنکه در اینجا است عبدالله بن جیم است و این هر دو دو کس اند جدا جدا رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو یعلم المارتین یدی المصلی اگر بداند گذرنده از پیش مصلی یعنی نماز گذار و اظہر انست که مصلی بفتح لام است یعنی رو بروی مصلی اندوختل ستره او ما اذا علیه من الا شمر چیست یعنی چه قدر است بروی از گناه سبب گذشتن او از پیش نماز کننده و لفظ من الاثم از الفاظ بخاری و مسلم نیست مصنف در فتح الباری گفته یافته نمی شود این لفظ و بخاری گزرد و بعضی روایات یعنی کشمینی و قیح کرد و روی که نیست وی از اهل علم و عیب کرده اند بر طبرانی در نسبت کردن وی این لفظ را بسوی بخاری در کتاب الاحکام و همچنین عیب کرده شد بر صاحب عمده در نسبت این لفظ بسوی شیخین انتهی پس عیب است از مصنف در نسبت کردن وی این لفظ را در اینجا بسوی بخاری و سلم و واقع شد او را بر همان و بنم که صاحب عمده را اتفاق افتاده بود لکن آن یقین از بعضی بر این باشد اینکه باید تا چهل ابو انضر کنی از روایات این حدیث است گوید نمیدانم که مراد چهل چهل روز است یا چهل ماه یا چهل سال کذا فی تیسیر الوصول خیر الله بستر است او را خیر است بنا بر آنکه خبر کان است در روایت بخاری و در روایت ترمذی مرفوع است بنا بر آنکه اسم کان است و درین صورت خبر معروفه و اسم نکره آمد و هو قلیل و یحتمل که در کان ضمیر شان باشد من ان یموت بین یدیه ازینکه بگذرد پیش او این حدیث دلیل است بر تحریم مژور و بر بول مصلی یعنی باین موضع چهره او در سجود و هر دو قدم وی و غیره باین گفته اند و آن عام است در هر مصلی فرض باشد یا نقل امام باشد یا سفرد و گفته اند که مختص است با امام و سفرد ناموم زیرا که فرزندیکند او را و در آنچه ستره امام ستره اوست یا خود امام ستره اوست و لیکن وارد شده که ستره مایع حرج بصلی است نه بر ما و ظاهر و عید مختص است بآنکه کسی که ایستاد بعد رو بروی مصلی یا نشست یا خفت و لیکن اگر علت در وی نشویش بری باشد پس این نماز در معنی ما است متفق علیه بین شیخین و اللفظ للبخاری و نیست در وی فکر میز از بعضی و وقع فی البزار

من وجه اخر و واقع شده است در روایت بزرگ از وجه دیگر که رعاش غیر حال متفق علیها اند از بعضی شیخین **مسئله** اطلاق خیرت بر سال از قبل اطلاق جز بر کل است و در حدیث ابو هریره است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اگر بدانید یکی از شما آنچه را دوست از گناه در گذشتن و کسی از پیش برادر مسلمان در نماز بر پتار و نوده باشد هر آینه استادن او صد سال بهتر مر او را از گامی که بزند آنرا راه ابن ماجه طحاوی گفته تعقید است متاخرست از تعقید باربعین برای زیادت و تخیل هم بر گذنده و در حدیث کعب احبارست که اگر بدانتی گذنده از پیش مصلی آنچه بر دست از گناه هر آینه باشد اینکه فرموده شود او در زمین بهتر او را از اینکه بگذرد از پیش مصلی رواه مالک **و عن** عایشة رضي الله عنها قالت سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك عن سترة المصل فقال مثل مؤخرة الرجل پرسیده شد رسول خدا در غزوة تبوك از سترة مصلی که چه قدر می باید فرمود مانند چوب پسین پالان شتر مؤخره بضم سیم و سکون همزه و کسر خای سیم و فتح آن و ضم سیم فتح همزه و تشدید خا و رای مشدود یعنی آخره بفتحات بی مد و بعد و کسر خا چوبی که تکیه میکنند بان شتر سوار و آخره فصیح است از مؤخره تا آنکه گفته اند که ظاهر آنست که لفظ آنحضرت آخره الرجل باشد و راوی بلغث خود مؤخره الرجل روایت کرده زیرا که قریش انصحب اند از روی لغت و آنحضرت انصحب قریش است صلی الله علیه و سلم و درین حدیث نوبت برای مصلی در اتخاذ سترة و کفایت بی پیش چوب پالان شتر و آن بقدر و ثلث ذراع باشد و حال میشود با قامت هر چیز بر روی زمین از اینجا اخذ کرده اند که کشیدن خط بر روی مصلی کافی نیست اگر چه در حدیث ابو داؤد آمده چه حدیث مذکور ضعیف و مضطرب است و مصنف تحسین می کرده و قول کسی که مضطرب است گفته رونوده لیکن احمد بن حنبل بیان اخذ نموده و گفته کفایت میکند خط و لاقی است که نزدیک شود سترة و زیاده نکند میان خود و عهده بر ذراع و اگر عضا و غیره بنا بر سنگ یا خاک یا ستاع خود را فرایم نماید نووی گفته است سبب داشته اند اهل علم و تواریخ سترة باین طور که میان و می میان سترة بقدر مکان سجود باشد و همچنین میان صفوف و امر بر نو حکمت آن در حدیث ابو داؤد و نسائی از سیل بن ابی حنیمة مرفوعاً چنین آمده که چون نماز گذارد یکی از شما بسوی سترة پسین که نزدیک شود بدان قطع کند شیطان روی نماز او را و بعضی گفته در احادیث امر کرده اند با قامت سترة در نماز چون در صحرا یا در گذرگاه مردم نماز خوانده و این امر بنا بر سبب است زیرا که عروه بن الزبیر بخیر سترة در صحرا نماز گذارد و نیز از احادیث معلوم شد که سبب است نزدیک بودن از سترة نبوی که در میان مصلی و سترة قد سجود باشد تا بر مردم تنگی نشود و نیز معلوم شد که سترة کم از مؤخره الرجل کفایت نمیکند و علما تقدیر کرده اند مؤخره الرجل با کله و طول بقدر یک دست باشد و عرض مقدار یک انگشت زیرا که آنچه کم ازین است از در ظاهر نمی شود و محصل غرض نمی باشد و ظاهر آنست که خط کشیدن یا عصا و شمشیر را در طول انداختن کفایت نمیکند زیرا که صحابه با وجود تیسرین معنی قدر مؤخره الرجل را تقیثش می نمودند و این دلیل صحیح است بر آنکه غیر وی کفایت نمیکند و الله اعلم انتهى اخرجه مسلم و هم در مسلم است از حدیث طلحة بن عبید الله بن ابی سفيان مرفوعاً که فرمود آنحضرت و تنی که بهندی یکی از شما پیش خود مثل مؤخره الرجل پسین باید که نماز گذارد و باک ندارد کسی را که بگذرد پیش ازان سترة و در حدیث نافع است از ابن عمر که بود آنحضرت می نشاند شتر سواری خود را بر پتاه بجانب قبله پس نماز میکرد و بسوی راحله متفق علیه زیاده کرده بخاری که گفت نافع گفتم ابن عمر را خبر ده مرا که چون می فرستند شتران برای چریدن و آب خوردن چه کار میکرد آنحضرت و بجانب چه چیز نماز میکرد گفت ابن عمر بود آنحضرت که میگفت پالان شتر اینست می نهاد آنرا پس نماز میکرد بجانب اخرة او یعنی چوب پسین پالان و چون آن چوب بلند می دارد آنرا سترو می ساخت و بسوی آن نماز میکرد **و عن** مسدود بنج پسین جمله و سکون موحده کنیبت می ابو شریه است بضم مثله و فتح را و تشدید تختیه بن معبد الجمعی ساکن مدینه بود و شمار وی در صحیحین روایت کرد از نووی پسرش ربیع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس تراحدكم في الصلوة ولو بسهمي باید که سترة کند یکی از شما در نماز اگر چه بیک تیر باشد قید امر بستره را جا بهیر حال بر ندب کرده اند ولو بسهم مفید اجزای سترة است غلیظ باشد یا قوی و نیست اقل و

مثل مؤخره الرجل وختار انت که ستره بر عین باشد اما در نه روی چشم لیکن در حدیث ابن عباس آمده که نماز گذارد آنحضرت در میدان نبود پیش روی
 هیچ شی رویه احمد و ابوداؤد اخرجہ الحاکم و در حدیث ابن عمر است که بود رسول خدا میرفت در وقت باها و بسوی مصعبی عمید و عنقه پیش آنحضرت
 برداشته می شد و ستاده کرده می شد بمصلی پیش آنحضرت یعنی بطور ستره پس نماز میگذازد بسوی آن و عنقه بفتحات نام نیزه خردست که سنان دارد و مقدار
 سه گز بود و راه البخاری و در حدیث ابی حمیفه است که گذارد آنحضرت متوجه بجانب عنقه با مردم دو رکعت و مردم و چهار پایان می گذشتند پیش عنقه
 مستغرق علیه از اینجا معلوم شد که بعد از نصب ستره گذشتن مردم و غیر مردم ضرری ندارد در نماز و گذرندگان آن نمی شوند و **عمر** ابی ذر رضی الله
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقطع صلوة المرأة المسلمة بربو وبالطل میگرداند نماز مرد مسلمان را یا کم می کند
 ثواب او را اذالم یکن بین یدیه مثل مؤخره الرجل و قتیکه نباشد پیش او مانند چوب پسین یا بان ستر ستره چیز المرأة یکی زن و الحمار
 و مخر و الکلب الاسود سوم سگ سیاه که از پیش مصلی بگذرد الحدیث ای اتم الحدیث و تمام وی این است که گفته شد ابو ذر را چنان
 سگ سیاه را از سبک احمد و ابیض گفت ای پسر برادر من پرسیدی مرا چنانکه پرسیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم پس فرمود سگ سیاه شیطان
 و قیه و درین حدیث این است **الکلب الاسود شیطان** و حدیث و دلیل است بر قطع شدن نماز کسی که ستره ندارد یا در این چیز یا ظاهر قطع
 بباطل است و علماء و عمل برین حدیث مختلف اند قومی گفته زن و سگ قطع می کنند نه خبر حدیث ابن عباس که وی گذشت روی صفت بزخ
 و آنحضرت نماز میگذازد و اعادة نکرد و نه امر کرده صحابه را با عاده آن اخرج الشیخان پس این حدیث را مخصوص حال گردانیده اند و امام احمد گفته سگ سیاه
 قاطع نماز است و از زن و خرد نفس من چیزی هست اما خبر پس بحدیث ابن عباس اما زن پس بحدیث عائشه که در وی ذکر غر با و اضطیاج او
 روی آنحضرت است پس اگر بگذشتن زن منقطع شود باضطیاج او با لاولی قطع گردد و جمهور گویند که هیچ چیزی از اینها نمی شکند و تاویل میکنند
 حدیث را که مراد بقطع نقص اجرت نه ابطال بنا بر شغل قلب مصلی باین چیزها و باز ماندن او از خشوع و حضور و تدبر تلاوت و ذکر و محافظت چیز
 که واجب است از امر صلوة بدلیل احادیث دیگر و بعضی گفته اند که این حدیث منسوخ است بحدیث ابی سعید که لا تقطع الصلوة لشیء و در روایتی آمده
 که قطع میکنند نماز را بوی و نفسانی و مجوسی و غیره و این ضعیف است اخرج ابوداؤد من حدیث ابن عباس من ضعفه اخرج مسلم و اخرج الترمذی
 و النسائی و ابن ماجه مختصرا و طولا و لاه و مرسل است عن ابی هريرة رضی الله عنه نحوه مانند حدیث ابی ذر دون الکلب بدون ذکر
 سگ همچنین است در نسخ بلوغ المرام و لیکن چون مراجعت کردیم بسوی حدیث معلوم شد که لفظ سگ در حدیث وی موجود است و لفظ وی این است
 که گفت ابوهریره فرمود آنحضرت قطع میکند نماز را زن و خرد و سگ و نگاه میدارد این را یعنی قطع نماز را مثل مؤخره الرجل رواه مسلم و لاجب داؤد
 و النسائی عن ابن عباس رضی الله عنهما نحوه دون آخره و ابوداؤد و نسائی راست از حدیث ابن عباس مانند آن نه آخری یعنی در حدیث ابن عباس
 آخر حدیث ابی هریره نیست و آن قول وی است و نقلی من ذلك مثل مؤخره الرجل پس ضمیر و آخره راجع است بآخر حدیث ابوهریره و لیکن مصنف لفظ
 حدیث وی ذکر نکرده که ما عرفت و اعادة ضمیر بسوی آخر حدیث ابی ذر صحیح نیست زیرا که حق ضمیر عود بسوی اقرب است در سبب گفته چون مراجعت کردیم
 بسنن ابوداؤد و لفظ می چنین یافتیم یقطع الصلوة المرأة الحائض و الکلب انتهى پس محتمل شد عبارت مصنف که مراد بقول وی دون آخره آخر حدیث
 ابی ذر باشد و هو قوله الکلب الاسود شیطان یا آخر حدیث ابوهریره و هو ما ذکرنا و اقرب همین است زیرا که مصنف لفظ حدیث ابوهریره ذکر کرده
 و اگر چه اعادة ضمیر بسوی وی صحیح باشد اما حاله علی الناظر و الناظر و قید المرأة بالحائض و مقید کرده است زن را بحائض و این مقتضی حمل مطلق
 بر مقتضی سبب قطع محتمل مگر حائض چنانکه ذکر کردیم و کلب را مطلق بی قید اسود پس مستغنی شد قطع در زن و سگ سیاه بطریق حمل مطلق بر مقید و این قول را

بنايشه و این جاست کرده اند بزيادت سگه یا حیوانی بر روی شیء نماز را و بهر طریقی از سجده غیر بر آنند که قطع میکنند نماز را هر چه و هر آن چیز
مصلی بگذرد و این ستم چیز و چه غیر آن و احادیث که وارد شده در آن محمول است بر سبب آنکه در نصب ستره یا مردان است که نزدیک است که قطع شود
بجهت شغل دل مصلی که تقدم اما از زن پس خود ظاهر است و اما حارس پس از جهت کثرت ملازمت شباطین مراد چنانکه دلالت دارد بر آن استجاب
شود از شیطان نزد زمین حمار و اما کلب پس از جهت غلظت نجاست وی **وعنه** ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان صلی احدکم لای شیء یستوی من الناس چون نماز گذارد یکی از شما بسوی چیزی که بپوشد او را از روی
بینی ستره بر بگذرد که عامل گردد میان وی و مردم و اراد احد ان یجتاز بهن یدیه پس خواست یکی که بگذرد پیش می یعنی میان وی و ستره
و این شامل است آدمی و جز او را از همه قلید فعه پس باید که براند و دور کند او را از ظاهرش و خوب دفع است و لیکن نوعی گفته اند نیز میگوید یکی را
از فقها که قائل شده باشد بوجوب آن بلکه تصریح کرده اند اصحاب یا بیکه مندوب است و مصنف گفته قد صرح بوجوب اهل الظاهر انتهى و گفته اند که دفع
برای دفع اثم باز است و قبل برای دفع قتل واقع بر در صلوة و هو الارجح زیرا که عنایت مصلی بصیانت نماز خود است از دفع اثم از غیر خود و دلیل
گفته اگر گویند که برای هر دو امر است دور نیست یعنی برای دفع اثم از گذرنده بوجوب حدیث لویعلم المار الخ و برای صیانت نماز از نقصان اجزای بدن
که اگر بگذرد مصلی چه کم می شود از نماز او بگذشتن از پیش وی نماز گذارد و مگر بسوی چیزی که بپوشد او را از مردم اخرج ابونعیم و در حدیث ابن مسعود است که مردی
رو بروی مصلی قطع میکند نصف نماز او را اخرج ابن ابی شیبة و این هر دو حدیث را حکم دفع است اگر چه متوقف اند و لیکن اول در باره کسی است که ستره گرفت
و ثانی مطلق است پس محمول شود بر مقید انتهى فان ابی فلیقالتله پس اگر سرگشایی کند و دور نگردد پس باید که گشش کند با وی و در روایتی خلقیتا آید
یعنی پس باید که بگذرد او را و این بدانست در دفع و طرد و قرطبی گفته دفع کند با اشاره و منع لطیف پس اگر منافع نشود مقاتله کند یعنی دفع نماید
سخت تر از اول و لغت اجماع کرده اند بر آنکه لازم نیست او را احتمال بسطی زیرا که مخالفان قاعده نماز است که آن اقبال بران و اشتغال در آن و خشوع است
و جاحتی گفته بلکه قتال کند حقیقت و این ظاهر لفظ حدیث است و اما قول بآنکه دفع کند بلعن و دشنام پس مردود است بلفظ حدیث و مؤید است
فعل ابوسعید راوی این حدیث که نزد بخاری است از ابی صالح همان گفت ویدم ابوسعید را روز جمعه نماز میگذازد بسوی چیزی که بپوشد او را از مردم پس خواست
جوانی از بنی سبیط که بگذارد از پیش وی پس دفع کرد او را ابوسعید در سینه او پس نظر کرد آن جوان نیافت راهی مگر از پیش وی پس خود کرد و بگذشت
پس دفع کرد او ابوسعید سخت تر از اول و گفته اند که در کتب باسل و جوه پس اگر سرگشایی بسخت تر از آن و اگر چه بتودی شود بقتل وی پس اگر گشت او را
پس نیست بروی چیزی زیرا که شارع قتل وی سباج کرده و گفته اند که اگر دفع کرد چیزی که دفع میکنند بآن و ناگاه بپزد و گشته شد واجب نیست بر او
فصاص و در اخذ وینت خلان است فانما هو شیطان زیرا که وی نیست مگر شیطان یعنی کار شیطان میکند که قطع خشوع است بامر او شیطان
ایش است چه اطلاق شیطان بر هر دو آمده و مردم شریر را شیاطین الانس گویند متفق علییه و در مشکوٰۃ گفته این لفظ بخاری است و مرسل را
سنی او است و فی روایة فان معه القرین و در روایتی است که همراه وی قرین است در قاموس گفته القرین شیطان المقرون بالانسان
لایفارقة و ظاهر کلام صنف آن است که روایت فان معه القرین متفق علیهاست میان شیخین از حدیث ابی سعید و لیکن ما آنرا در بخاری نیافتیم
و در صحیح مسلم از حدیث ابوسعید یافته شد مصنفی گفته اهل علم متفق اند بر آنکه گذشتن از پیش روی مصلی مکروه است و اگر کسی بگذرد و مصلی را میرسد
که با اشاره خفیه دفع کند و در اول امر اشاره و تسبیح زیاده بخندد و اگر از جانب گذرنده ابوالحاج ظاهر شود پس این را میرسد که عفت نماید و همین است
مراد از مقابل و ظاهر است که حقیقت قتال مراد نیست و این حکم وقتی است که مصلی در سجده نماز میگذازد و یا در پس ستره و این گذرنده میخواهد که در میان

مصلی و ستره بگذرد و اگر پس ستره نباشد این را سبالذ و دفع گذرند نمی رسد زیرا که تفسیر از جانب مصلی است بر تقدیر این حدیث مستفاد شد که اصل
 مبطل ناز نیست و نیز معلوم شد که اشاره و تشبیه و عطف عمل کثیر نیست و الله اعلم انتهى و . . . ابی هریره رضی الله عنه ان رسول الله
 صلی الله علیه وسلم قال اذا صلح احدکم فلیجعل تلقاء وجهه شیباً چون نماز بلند کرد یکی از شما پس باید که بگرداند و در مقابل روی خود
 چیزی را از جنس دیوار و درخت و ستون و غیره فان لم یجد فلینصب عصاه پس چون نیابد چیزی را که بگرداند آنرا مقابل روی خود پس باید
 که استاده کند چوب دستی خود را و بخاند آنرا در زمین و اگر زمین سخت بود بند عصارا بر آن طولا الاعراضا بر مثال خاندن بود فان لم یکن فلیخط خطا
 پس اگر نباشد باوی عصا پس باید که بکشد خطی بر زمین در حدیث دلیل است بر آنکه کافی است ستره هر چیزی که باشد و مختصر سنن است که گفت سفیان بن عیینه
 و میم شریک را که نماز گذارد با مادر جنازه عمر پس نهاد کلاه خود را روی خود و در صحیحین است از حدیث ابن عمر که پنا سیکر در احوط خود را نماز میگذاشت بسوی
 گذشته اینکه اگر هیچ نیابد خاک سنگ فراجم نماید شکر لا یضهره من مزین پیدا یه پستریان ندارد و اورا کسی که بگذرد پیش او قطع نشود و در
 از بود او دو تا نماز است و در روایتی از ابو داؤد و امام ستره در سبل گفته در قول می ثم لا یضهره دلیل است بر آنکه اگر این چنین نکند زیان دارد و او را از
 نماز یا ابطال آن و این وقتی است که مصلی ایلم باشد یا منفرد و وقتی که موم باشد زیرا که درین صورت امام ستره او است یا ستره امام ستره او است که اسلف
 و قد یؤب له البخاری و ابو داؤد و طبرانی در اوسط از حدیث انس مرفوعاً آورده که ستره الامام ستره لمن خلفه و اگر بضعیف است آنچه شافعی فی القیم
 و ابن جان البیهقی و احمد و ابن ماجه ابو داؤد و حدیث عام است در امر با تخاف ستره در فضا و غیره و ثابت شده که آنحضرت چون نماز میگذاشت
 بسوی دیوار میگذاشت و در میان خود در میان می بقدر ممر گو سفند و دور نمی شد از آن بلکه امر کرد بقرب از ستره و بود چون نماز میگذاشت بسوی عمود
 یا عمود یا شجر میگذاشت و آنرا بر جانب راست یا چپ خود نمی گردانید بر پشت بود که ریز میگردد بر او در سفر یا عنزله و نماز میگذاشت بسوی می و قیاس کرده اند
 شافعی بر آن ستره مصلی و غیره را بجای اشعار مار که وی در نماز است و هو صحیح و صحیحه ابو حنبلان و احمد و ابن المدینی فیما نقله ابن عبد البر فی
 الاستذکار و اشاره کرده اند سفیان بن عیینه و شافعی و ابو نعیم و غیرهم بسوی ضعف وی و گفت شافعی و ربویطی و خط کشند مصلی روی خود گر آنکه
 باشد در حدیثی صحیح ثابت و همچنین گفته است در سنن حرطه و روایت کرد آنرا من فی در متوسط از شافعی و آن جدید است نیست مختص بقدم و گفت مصنف
 و لم یصعب من زعم انه مضطرب : هو حسن و صواب نکر کسی که گمان کرد که این حدیث مضطرب است بلکه آن حسن است گویم زاعم
 ابن الصلاح است چندی آنرا در مثال مضطرب آورده و مصنف در نکت باوسی تراغ نموده و در مختصر سنن است که گفت ابن عیینه نمی یابم چیزی که بر سنن
 این حدیث را بدان و نیاید که مومین و بود و بود اسمیل بن اسمیه چون روایت میکرد این حدیث را می گفت بل عندکم شیء تشدونه به و گفت بعضی لایابن چون
 هذا الحكم اشار الله تعالی انتهى شیخ در ترجمه گفته خط کشیدن قول قییم شافعی و امام احمد است و بعضی از متأخرین مشایخ حنفیه نیز آن قائل شده اند اما نزد اکثر
 مشایخ حنفیه و لیث و مالک معتبر نیست امام محمد گفته الخط لیس بشی و شافعی نیز آنرا در قول جدید نفی کرده و گفته که حدیث ابو داؤد درین باب ضعیف و مضطرب
 و نیز خط در حیولت اعتبار ندارد و از بعد تمیز و مرئی نه و مختار صاحب های نیز همین است و شیخ ابن همام گفته که سنت لولی است باتباع و فی الحدیث ظهور
 و امتیازی هم دارد و موجب جمعیت خاطر و انتشار میگردد و انتهی و بعد از آن اختلاف در مصنف خط است نزد احمد و حمیدی بر شکل للال است و مستنزد
 ابو داؤد و طول و لغت صاحب هذب طویل بجانب قبله و نزد بعضی بر عرض میافا و شمالاً همچو جنازه و مختار قول بطول است و عمر . . . ابی سعید طائی ندان
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقطع الصلوة شیء نمی برد و باطل نگیرد و آن نماز را چیزی از آنچه بگذرد پیش
 مصلی و او را اما استطعتم و دفع کنید و برانید بقدری که توانید از راه نگاهداشت خضوع و خشوع و در روایتی فانما سر شيطان زیاد کرده

یعنی گفته اجماع مجتهدین است بر آنکه از نشستن پنج چیز نماز را قطع نمیکند و مذهب انس بن مالک حسن بصری آن بود که گذشتن زن جانفص و گذشتن سگ صورتهاگ سیاه و همچنین خر قطع میکند نماز را لیکن اجابت صحیح و اللات کرد که هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و حضرت عائشه از خود نقل کرد که در میان آنحضرت در میان می قبلی بود و در هنگام نماز و همچنین حدیث ابن عباس و اللات کرد که سواره بر ماده خراز پیش صفوف گذشت و هیچ کس انکار نکرد و همچنین حدیث فضل بن عباس در حق سگ و اللات علم انتمی آخرجه ابوداؤد و فی سندہ ضعیف و مختصر سنن گفته در اسنادش مجاہد بن سعید بن عمیر اللات الکوفی است شکم کرده اند و روی غیر واحد و اخراج کرد برای وی مسلم حدیثی مقرون بغیر وی از اصحاب شافعی و اخرج نحوه ایضا الدارقطنی من حدیث انس و ابی امامه و الطبرانی من حدیث جابر و فی اسنادها ضعف و این حدیث معارض است بحدیث ابی ذر که قطع میکند نماز کسی را که نیست برای وی ستره زن خر و سگ پرفتنه اند که مراد قطع درین حدیث نقص صلوة است بسبب نقل قلب گذشتن این چیزها و مراد بعد قطع و حدیث ابی سعید عدم بطلان است اگر چه ثوابش ناقص گردد و گفته اند بحدیث ابی سعید ناسخ حدیث ابی نوریست و این وجه ضعیف است زیرا که نیست نسخ با اسکان جمع و نیز تمام نیست نسخ مگر معرفت تاریخ و اینجا مقدم و متاخر معلوم است حال آنکه اگر جمع معتد باشد رجوع ترجیح نمایند و حدیث ابی ذر راجح است زیرا که مسلم اخراج وی کرده و در سند حدیث ابی سعید ضعف است که از فی اسهل

باب الحشع على الخشوع في الصلوة

در برنگه متحن بر خشوع و فروتنی در نماز در قاموس گفته خشوع خضوع است یا قریب بخضوع یا خضوع در بدن باشد و خشوع در صوت و بصر و سکون و تنزل و غیر از این در تفسیر خود حکایت کرده که خضوع گاهی در دل باشد و گاهی در بدن همچو سکون و گفته اند لابد است لذاعتبار هر دو انتهى و اول است بر بودن از عمل قلب حدیث علی کرم الله وجهه الخشوع فی القلب اخبره الحاکم گویم و اول است برای او حدیث لوشع قلب هذا الخشوع جوارحه و حدیث دعا در استعاذه اعوذ بک من قلب لا یخشع و علما اختلاف کرده اند و در وجوب خشوع در نماز جمهور بر عدم وجوب اند و غزالی در احیاء سخن در از درین باب کرده و اوله و وجوب ذکر نموده و نووی دعوی اجماع بر عدم وجوب کرده و اللات علم عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال فی رسول الله صل الله علیه وسلم ان یصل الرجل مختصراً انی کر رسول خدا از یکله نماز گذارد و مرد و حالیکه اختصار کننده است همچنین ابی ابوهریره درینجا اخبار از نبی کرده و لفظه که مفید نمی باشد نیاروده و لیکن این قسم اخبارات را حکم رفع است متفق علیه و اللفظ لمسلم و لفظ بخاری این است نمی عن الخشوع فی الصلوة و خصص بفتح خای مجرب و سکون مساو در لغت میان مردم خاصه تهیگاه و تفسیر کرده اند خصص و اختصار نهادن است بر تهیگاه و در اکثر روایات نمی عن المختصراً و بعضی تفسیر کرده اند اختصار را باختصار سوره که تمام بخواند و آن مکره است یا اختصار بر آیات سجده تا سجده نکنند یا ترک آیت سجده که بان قرارت رسیده است تا سجده کند یا اختصار در کلماتی قیام در رکوع سجود و بعضی تفسیر کرده اند اختصار را بکثرتن مخصوص یعنی عصاره است که در نماز بران تاکید کرده بایستد و این معنی از کلمات لفظ است و در روایتی اختصار واقع شده است تفسیری که مشهور است از صحابه سلف همان معنی اول است و معناه ان بجعل یدیه علی خاصه است و معنی اختصار این است که بگرداند دست راست یا چپ خود را بر کمر خود و متعارض این تفسیر است آنچه در قاموس است که فی الحرف المختصرون یوم القیامة علی وجوههم النور امی المسلمین فی اللیل فاذا انقیبوا وضعوا یدیه علی خواصرهم انتهى و لیکن برای این حدیث فخرج نیافتم پس اگر صحیح شود جمع میان می و حدیث باب باین وجوبی تواند شد که نمی مستوجب کسی است که این کار بغیر تعجب کند که ما بیضیده قوله فاذا اتعبوا مکر آنکه تفسیر نهاییه خلاف اوست کما قال ارا د انهم یا تون و معهم اعمال صالحت یسکون علیهم فی القاموس الخاصرة الشاکلة و باین الحرقفة و القصیر و تفسیر کرده است حرقفة را بعظم الحجب امی راس المورک و لیکن اکثر بیهین تفسیر است که مصنف ذکر کرده و فی البخاری عن عائشة رضی الله عنهما ان ذلك فعل اليهود این دست بر تهیگاه نهادن فعل هیوست در نماز شان و مانعی کرده شده ایما از تشبه با ایشان در جمیع احوالی پس وجه حکمت نمی این باشد نه آنکه فعل شیطان است یا آنکه الیس از جنت همچین فرود

بفضل شکرین است زیرا که این عمل یعنی سنت و آنچه واروده منصوص است از صحابی دومی عادت ترست بسبب حدیث واحمال دارد که مرفوع باشد فهو العمدة
و آنچه در صحیح واروده مقدم است بر غیر و در روایتی آمده که اختصار راحت است از است معناه می شرح است عن ابن عمر و در بیان میروند و اشکال می کنند که اگر اهل
راحت می باشد و وجوب می بیند که مراد آنست که چون از طول قیام در سوختن تعب کشند از راحت کنند بخشدار فاشدا علم بالصواب و فکر کردن مستغنی
حدیث در باب شش مشعر بانست که علت نمی از اختصار ساعات است باجوبی و **و** رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه
و سلم قال اذا قدم العشاء فابدوا به چون پیش آورده شود طعام شام پس شروع کنستید بدان عشاء بعد وقت که با طعام شامی که مانده
الغایوس یعنی چیزهای گوناگونی خوردن و تخصیص آن بخت آنست که عادت عرب تغذی و تغشی است که در پاشگاه و شبانگاه بخورند و جز وقت نماز و سحر
و دیگر امور و ظاهر آنست که مراد ابتدا بطعام در صورت احتیاج و تنبیاع طعام یا تلذذ است تا باعث بشغل باطن نگردد و قبل آن تصلوا المغرب
پیش از آنکه بگذرید نماز مغرب را و بعضی روایات مطلق نامانده این دقیق العید گفت مطلق محمول است بر تقید واروده است باین القیوم یا شود
عشاء یکی از شمار روزنه وارست و مقید نشود باین چنانکه در اصول است که ذکر حکم خاص متشقیه با تخصیص نیست و زیاده کرد بطبری چون قائل کرده
نماز و یکی از شمار نماز است پس ابتدا کنید بعشا قبل نماز مغرب و شتابی شکستید از عشاء خود واقفا علیه من حدیث عائشه بنت عناه و درین باب سنت
از ابن عباس نزد طبرانی و از ابو هریره نزد زوی در او وسط و سناوه حسن و عن سلمة بن الاکوع عند سلم و در حدیث ابن عمر است که فرمود آنست که صلی الله علیه
چون نموده شود طعام یکی از شما و بپا کرده شود نماز یعنی نگه بر آورده شود پس آغاز کنید بطعام و شتابی نکنند آن کس تا آنکه فارغ گردد از طعام خوردن بود
ابن عمر که نموده می شد طعام و نگه بر گرفته می شد برای نماز پس نمی آرد نماز تا آنکه فارغ می شد از نماز و حال آنکه دومی می شنید وزارت امام را متفق علیه ابن عمر
موصوف است بکمال سنت و اتباع پس و جود این فعل از وی ناشی از کمال استقامت و تکمیل است متفق علیه حدیث و االت کرد بر بجا ب تقدیم
اکل عشاء چون حاضر شود بر صلوة مغرب و جمهور محل کرده اند از این ترتیب و ظاهر هر گویند بلکه واجب است تقدیم پس اگر مقدم کنند نماز را باطل شود عملاً
بظاهر الامر بتر حدیث ظاهر است در تقدیم عشاء مطلقاً بر ابر است که محتاج باشد بسوی طعام یا نه و بر ابر است که جسد از فساد طعام بانه و بر ابر است
که ضعیف باشد یا نه و در معنی حدیث تقدیم با دیگر است بغیر دلیل و متبع کرده اند علت امر تقدیم را و گفته اند که نشود ازین خاطر است بخصوص طعام و آن مقتضی ترک
شروع است در نماز و این علی است که نیست بروی دلیل بگر آنچه مفهومی میشود از کلام بعض صحابه چه ابن ابی شیبہ از ابو هریره و ابن عباس آورده که این بر
طعام می خوردند و در نور گوشت بریان است پس خواست خوردن که اقامت گوید پس گفت او را ابن عباس جلدی مکن که بر خیزیم و در نفس ما چیزی باشد
و در روایتی است که عارض نشود ما را در نماز ما چیزی و نزد ابن ابی شیبہ است از حسن بن علی رضی الله عنه که فرمود العشاء قبل الصلوة زیرا نفس اللواته
پس درین آثار اشارت است بتخلیل مگور و این قتی است که وقت وسعت داشته باشد و اختلاف است در وقت جنگ که اگر طعام میخورد وقت از دست
میرود و بعضی گفته اند تقدیم اکل کند اگر چه وقت برود برای محافظت بر تحصیل ششوع در نماز و این بر قول کسی است که قائل است بوجوب ششوع و نماز
و گفته اند که بدایت نماز کند برای محافظت بر حرمت وقت و این قول جمهور است و در وی این است که حذف طعام حذر است در ترک جماعت نزد قائل وجود

و سخن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قام احدکم في الصلوة فلا یسبح
الحصى فان الرحمة تواجهه چون بایستد یکی از شما بنام پس باید که همواره کند زمین را از سنگریزه زیرا که رحمت رو بروی آید صلی را و اقبال می کند
و نازل میگردد بروی پس لاین است که درین مقام سواری اوب تعب محضی کند تا از دریاکت اوار فضل و رحمت محروم نگردد و بعضی گویند مراد آنست که در
باز نازل میشود در چیزی می افتد که نماز صلی است زمین باشد یا حصی پس باید که هم بر حصی سجده کند و تعمیر نزد او در و اسب محض تسبیح است و آمده

رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه با سند صحیح و زاد احمد و زیاده که روایم احمد در روایت خود و احده
 اودع کبار کین یا بگذارد و کین ازین نقل در نقلیست زیرا که مفهوم می شود که احمد این لفظ را بر عبارت مذکوره زیاد کرده و معنی وی برین تقدیر چنین
 میشود که فلا یسبح و اذع حال آنکه این مراد نیست چه لفظ احمد از ابی ذر اینست سالت النبی صلی الله علیه و سلم عن کل شیء حتی سألته عن مسح لهما
 فقال لحدیة اذع پس اختصار کنایه مصنف اخلل و معنی کرد و گو یا یکبار کرد وی در بیان سنی بر لفظ برار عارف و اگر چنین می گفت و فی روایت لاحده
 الاذن بسبب و اذع طریقی بود و حدیث وال است بر بنی اذع صحابعد و دل در صلوة نه قبل از ان شیخ در ترجمه گفته معلوم نمی شود که منع از زیادت بر
 یکبار بجهت آنست که مفسد صلوة است یا کرده است و این معنیست بر تفسیر فعل کثیر انتهى گویم در سبیل گفته تفسیر صحیحی در ابی چنانکه در روایتی هست نظر
 بغالب است و دلالت نمی کند بر نفی از ماعدای او و گفته اند که علت نفی محافظت بر خشوع است چنانکه سیاق مصنف این حدیث را درین باب مفید است
 یا برای آنکه عمل کثیر در نماز نشود و اما آنچه شارح بر آن تصریح کرده مواجعت رحمت است پس پس تفسیر ترا بوحشی از سجده نباید کرد مگر آنکه مؤلم و وجه باشد
 و ظاهر بنی و تخریم است و فی الصحیح عن معقیب بضم میم و فتح عین ممله و یای تحتیه و کسرة قان بن ابی فاطمة المدنی و معنی ملامی سعد بن ابی اسحاق
 حاضر شد بعد از قدیم اسلام است بجهت کرد بسوی چشمه واقامت کرد آنجا تا آنکه آمد آنحضرت بدین و بود بزرگوار داشت همه آنحضرت و عامل گردانید و ابو بکر
 و عمر و بیت المال فرود رسد از عین گفته اند در آخر خلافت عثمان رومی عن ابی محمد و ابن ابی اسحاق بن الحارث و غیرها صحیح یعنی مانند حدیث ابی ذر

و لفظ وی اینست لا یسبح المحصی و انت فصلی فان فاعلاً فواحدة لتسوية المحصی بغير تعلیل یعنی نیست در وی این جمله ان الرحمة تراه و عن

عائشة رضي الله عنها قالت سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الا لتفات في الصلوة گفت عائشة پرسیدم

رسول خدا را اگر بستم بچپ و راست در نماز فقال هو اختلاس بختلسه الشيطان من صلوة العبد فرمود التفات ربودنی

که نیز باید از شیطان از نماز برنده یعنی بگردد و می زیاده از ان نماز کمال از این حدیث دلیل است بر کراهت التفات در نماز و جمهور و سبب کراهت

نقصان خشوع است چنانکه ایراد مصنف این حدیث را درین باب افاده آن میکند یا ترک استقبال قبله است بعضی بن یا اعراض است از توجه الی الله

چنانکه روایت ابن ماجه و احمد از حدیث ابی ذر افاده آن میکند همیشه می باشد خداست قبل بر بنده در نماز وی تا وقتی که التفات نکند پس چون برگردانید و رو

خود برگردید خدا و آخره ابو داؤد و النسائی در سبیل گفته که کراهت التفات وقتی است که استند بار قبله نکند بصدر یا عنق و الا بطل نماز است رواه

البخاری و مشکوٰة گفته متفق علیه و معنیست التفات راسته مرتبه است اول آنکه بگوشه چشم نگردد و رخسار و گردن بحال خود باشد و این قسم التفات

مذکوره است و نه مفسد نماز بلکه از حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام ثابت شد و دوم آنکه رخسار خود را بگرداند بدون آنکه از استقبال قبله تنخل شده باشد

و این قسم حرام است و بطل صلوة نیست سوم آنکه التفات قبله بر هم خورد و اگر بدین از استقبال قبله منحرف شود و این قسم بطل صلوة است انتهى

و للترمذی و صحیح و مر ترمذی راست از حدیث عائشه و آنرا صحیح گفته که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ای پسر که من آیتك و الا لتفات

فی الصلوة و در در خود و الا لتفات کردن در نماز فانه حلاکه زیرا که التفات کردن در ان سبب هلاک شدن است در آخرت بجهت بودن او

طاعت شیطان و در گردانیدن از توجه بحضرت رحمن و بلکه بفتح با و لام یعنی هلاک یعنی نیست شدن فاصحان لا بد ففی المنطوح پس اگر

است که چاره نیست تر از التفات کردن و راضی میشود بقصان کمال نماز پس باری و نقل بکین فرض که کار آن نسبت بفرض سهل است و در فرض
 اهتمام کمال و تمام آن ضروری است و در حقیقت نقصان در نقل موجب تطرق نقصان است بفرض زیرا که نوافل تکلیفات و الرض اند و گفته اند
 لینی از التفات وقتی است که بی حاجت باشد و در نه ثابت شده که ابو بکر رضی الله عنه التفات کرد بسوی آمدن آنحضرت در مرض موت چنانکه اشاره

فرمود انحضرت بسوی ایشان و اگر اشکات نمیکردند نمیدانستند بر آمدن آنجناب و اشارت شریف وی را و انحضرت ایشان را برین اشکات مقرر داشت
و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم اذا کان احدکم فی الصلوة فانه یبأجی رقبته
 چون باشد یکی از شما در نماز پس بر سستی که وی سرگوشی میکند پروردگار خود را و در روایتی نزد بخاری است باین لفظ بیکدیگر است وی در میان او و در کتاب
 قبله است و مراد بناجات اقبال او تعالی است بروی رحمت و رضوان فلا یبصقن بین یدیه و عن یحیی بن یساف بن یساف
 و ز جانب راست خود در حدیث ابو هریره علیه السلام وی چنین آموه که جانب راست وی فرشته است و آنکه **و تحت** قد منیه و یکی در نزد
 جانب چپ خود زیر پای خویش متفق علیه و فی روایة او تحت قد منیه و در روایتی با و حرف عطف یا تروید است و در روایتی تحت
 قدم الیسری و این در غیر سجده است و در مسجد در جامه خود بگیرد و ببالد و حدیث دال است بر نبی از بزاق بسوی قبله و همین در نماز و در حدیث ابو هریره
 و ابی سعید مطلق نبی آمده و لفظ وی این است که دید انحضرت نخامه در دیوار مسجد پس گرفت حصی و حث کرد آنرا و فرمود چون آب بینی اندازد یکی از شما
 پس باید که نیگند بسوی روی خود و نه بهین و لیکن بهنگند بزاق را از بسیار خود یا زیر پای چپ خود متفق علیه و از اینجا جزم کرد نوی منخ و در مسهل
 چه و غل نماز و چه خارج آن برابر است که در مسجد باشد یا غیر وی و حدیث انس در جن مصلی است لیکن غیر وی از احادیث سفید تحریم بزاق است بسوی
 قبله مطلقاً در مسجد و غیر وی و برای مصلی غیر او این نیز می و این حبان در صحیح خود از حدیث حدیثه مرفوعاً آورده اند که هر که خوی اندازد رو بروی قبله بسیار
 روز قیامت و باشد افضل وی در میان هر دو چشم او و این خزمه راست از حدیث ابن عمر مرفوعاً بر انگیزه بشود صاحب نخامه و قبله روز قیامت این
 نخامه در روی او است و همچنین است بصاق بجانب راست مطلقاً عبد الرزاق از ابن سعید آورده که وی بگروه داشت بصاق از زمین خود و حال آنکه
 نیست در نماز و مروی است از صحابین جبل که بزاق نمینداختم جانب راست خود از وقتی که مسلمان شدم و از عمر بن عبدالعزیز آمده که نبی کرد از بزاق انحضرت
 بیان فرمود که جانب چپ اندازد یا زیر پای چپ و درین بیان جهت و مکان هر دو بیان فرموده و در حدیث انس است نزد احمد و مسلم که پست گرفت
 گوشه چادر خود و بزاق کرد در آن و زد و بعضی آنرا بر بعضی یعنی مالید و فرمود این چنین باید کرد و قول و صحیح او تحت قد منیه است بیکدیگر سجده است
 و اگر در مسجد باشد در جامه ببالد باین حدیث که بصاق در مسجد خطی است و گفته اند این مقید است بزاق انداختن بسوی قبله یا جانب راست چه شارع
 و جانب بسیار تحت قدم اذن داده و در خطبه اذن نتوان داد و مصنف در فتح الباری گفته در روایت طبرانی است از حدیث ابو امامه که ملی است یعنی مصلی
 پیش خدی تعالی و فرشته او بر جانب راست او می باشد و قرین او بر جانب بسیار انتهی و این تعلیل منخ است از شارع و نقل درین وقت بر قرین
 می افتد و آن شیطان است و شاید که فرشته بسیار را درین وقت چیزی نبی رسد زیرا که وی در حالت نماز از جانب بسیار بر جانب راست بر میگردد
 و نمینداختن و بجانب زمین برای تشریف آن فرشته است و نیست و کل کاتب سینات را در اعمال نماز چنانکه بعضی متاخرین گفته اند و هم از بعضی روایات ظاهر
 و این ابی شیبه از حدیث حدیثه مرفوعاً آورده و لا عن یحیی بن یساف بن یساف عن یحیی بن یساف عن ابی امامه باین لفظ فانه یقوم بین یدیه
 و ملکه عن یحیی بن یساف **و عن** روایت است از انس رضی الله عنه قال گفت انس که ان قرآن لعائشة بود قرآنی مرا عایشه را قرآن
 بکسرت و تخفیف را برده بار یک سرخ و رنگین منقش از صوف و گفته اند چاره که در وی تصاویر باشد است تزیینت به جانب بیسها پوشیده بود و آن
 پرده گوشه خانه خود را ظاهر آن است که دیوار خانه را بآن پوشیده و مزین ساخته بود و بعضی گفته اند مثل جمله عروس ساخته بود و بعضی گویند ستام در خانه
 داشته باین پرده آنرا پوشیده زیرا که از پوشیدن دیوار با پرده گرفتن آنرا نبی کرده اند پس عایشه چگونگی آنرا در کتاب نموده باشد مگر آنکه علم داشته باشد
 و تواند که این حال پیش از نبی باشد فقال لها النبی صلے الله علیه وسلم امیطی عننا قرآنک و او در کن از همیشه باین پرده خود را

فانه لا تزال تصاد بوجه تعرض فوقه و کسر را لی فی صلواتی و در روایتی فی الصلوة یسیر بر سنیله میسره این شمسها و علمهای او ظاهر است و درین
در غایت در بنیاد دلیل است بر ازاله چیزی که صلی را مشوش کند و نماز از آنچه در خانه یا در محل نماز اوست و نیست در وی دلیل بر ابطال نماز زیرا که آنحضرت
امر با حاد و مکروه الی الخاری و مثل اوست حدیثی که اتفاقا علی حدیثها اتفاق کرده اند بران بخاری و مسلم و غیره عایشه فی قضیه
انجانیة در قضیه انجانیة کسب جزوه و فتح آن و سکون نون و کسر موحده و فتح آن نیز آمده کلیمه شین که در وی علم نباشد منسوب به وضعی انجان نام در قاهره
المنجی مجلس موضوع کسب انجانی و انجانی بفتح نسبت بر غیر قیاس ابی جحر و نامش عام است و قبل عهد بن عبد بن حذیفه صحابی مشهور و معتمد
از پیران قریش و لفظ حدیث این است که گفت عایشه نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در خمیصه که مراد از آنجا بود پس نگاه کرد بسوی علمای آن
خمیصه یک نگاه کردنی پس چون برگشت از نماز فرمود بر یاران خمیصه را پیش ابی جحر و بیاریدم انجانیة ابی جحر انتی و این خمیصه را وی بخندست
آنحضرت بعد آورده بود چون آنحضرت را اعلام آن ناخوش آمد و سپس کرد و انجانیة طلبید و طلبید آن برای آن بود تا از او پس کردن خمیصه
ابو جحر شکسته خاطر نگردد و خمیصه جانم از قرآن که علم سیاه داد و اگر سیاه علم ندارد خمیصه نگویند و قیسه و درین حدیث است فاتحها پس بدرستی که
آن خمیصه و نظر ابقادان بر نقوش و اعلام آن الحسینی عن صلواتی باز داشت مرا از ذوق نماز من و حضور در وی و در لفظی آنفانیز است یعنی
اکنون و در روایت بخاری باین لفظ است که فرمود بودم من نگاه میکردم بجانب علم آن خمیصه حال آنکه در نماز من میسیدم که در فتنه بینارند
مرا یعنی باز دارد از نماز و حضور در آن خمیصه فاما راجع است خمیصه چنانکه معلوم شد اگر چه در کلام صنف کر آن نگذشته و ظاهر عبارت موهم است که
مرجع آن انجانیة باشد پس اولی آن بود که چنین می گفت فی قضیه خمیصه ابی جحر و همچنین خمیر المتنی و در حدیث دلیل است بر کراهت آنچه مشغول کند
دل را در نماز از نقوش و غیره با و در وی عبادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی صیانت نماز از ملهیات و ازاله شاغلات از اقبال بران طیبی گفته
درین حدیث این است باینکه صورت و شیای ظاهر را تاثیر می است در دلهای طاهره و نفسهای زکیه تا با دون وی چو رسد و در وی کراهت نماز است
بر غایت و سجاوید و توشه و بر کراهت نقش مساجد و نحو آن انتی و لفظ شیخ در ترجمه این است از اینجا معلوم میگردد که صورت و نقوش ظاهر را در نفوس طاهره
و قلوب صافیة تاثیر مائی است با وجود علو مقام و کمال نزاهت و نظر تحقیق این تاثیر و تغییر ناشی از کمال صفات و غایت لطافت است چنانکه در جابر سفید
یک نقطه سیاه اگر افتد نمایان گردد و بر چند سفید تر و پاکیزه تر و صاف تر نمایان تر و اود گمان و تیره و دلان را از ان معنی آگاهی نبود و زود من این تعجب است
است را و تندیست مرایشان را بر تثبت و احتیاط و احترام و در سباحت و ملاهی و مشاغل و الله اعلم بحقیقه الحال و **ع** جابر بن سمیر

رضی الله عنه قال قال رسول الله صل الله علیه وسلم لیکن یمن بفتح اللام فتح شانه تخمیه و سکون نون و فتح فوقیه و کسر ا فوا هر
یوقعون ابصارهم الی السماء فی الصلوة البینه با یزید گروهی مردم که بر سپارند نظریاتی خود را بسوی آسمان در نماز و سبب گفته یعنی با فوق
خود مطلقا و لا ترجع الیه صریحا آنکه نگردد و بسوی ایشان نظریاتی ایشان نودی در شرح مسلم گفته در وی نمی آید و وعید شد بدست درین باب یعنی
رفع بصرف با فوق و نقل کرده اند اجماع بران و نهی سفید تحریم است و گفت ابن حزم باطل می شود بیان نماز و گفت قاضی عیاض و اختلاف کرده اند در غیر نماز
قومی بگو گفته و اکثر جازده شده اند و او مسلم و در روایتی از مسلم باین لفظ است عن رفع البصار هم عند الدعاء فی الصلوة او یخطف ابصارهم یعنی
باید که بپایانند از برهوشن نظر باز نوردند نماز و اگر باز نیایند بر روی شود و بصراحتی ایشان مروی است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر سباحت بصرف خود
در نماز بسوی آسمان و چون نازل شد قول جبرئیل و الذین یخسفون فی صلواتهم خاشعون است کرد سر خود محرم سطور گوید عفا الله عنه
این می برای آن کردند که او تعالی ذات خود را وصف کرده بصفت علو فوق و چون این جهت بجملة جهات است مخصوصا بر بعضی ازا و صاف و می لابد شد

که ادب آن جهت رعایت کنند و این سله در محل خود بزمین متعین علی سلف است و له و مرسل است **عن عائشة رضي الله عنها سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا صلوة بحضرة طعام ولا هو يدافعه الا خبثان** گفت شنیدم رسول خدا را می فرمود نیست نماز فرض باشد یا نفل در حضور طعام و نیست نماز در حالیکه دفع میکند او را و زور می آورد و چیز بسیار ناپاک که بول و براز باشد و لم یحیی است آن حد است و این همراه ملافت است و اما وقتی که در نفس خود ثقل یا بد و آنجا ملافت نیست پس نماز گذاردن غیر منی عنه است و با ملافت مکروه است گفته اند تنزیه می بر آن نقصان ششوع و اگر تیر سد خروج وقت برادر تقدیم تیر و اخراج اخبثین مقدم کند نماز را و این نماز صحیح است اما مکروه که اقال النودی و سبب عاده آن و ظاهر گویند باطل است **و عن ابی هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال التثاؤب من الشيطان تتأوبوا بشيطان** تیر که صادر می شود از استلهای محد و کدورت حواس و نقل بدن دست و اویس بکسل و نوم و شیطان این چیزها را دوست میدارد پس گویا از وی است لفظ التثاؤب بجزه است و بجا و خطاست و اسم از وی نوبار آمده بضم مثله و فتح بجزه یعنی خازه و آن تنفسی است که می کشاید از می بین فاذا اتشاء ب احد کمر فلیکظم ما استطاع پس چون خازه کند یکی از شما در نماز پس باید که رد کند و باز در آن آنگه تواند و طریقی بستاند و بان آنست که فراموش کرد بتمار او بگیرد و ب زیرین خود را بزدان یا ب بند پشت دست چپ برد بان و در روی او آمده یعنی پس گو ب بند و بان خود را زاید که شیطان می دراید در آن و واه منسلک و زیاده کرد بخار می لایقل با و گوید با و این لفظی است که در وقت خازه نزد عدم ضبط حال از بان می براید و در بعضی نسخ با ما مکروه فرمود که نگویایین لفظ را زیرا که نیست گفتن آن مگر از شیطان می خندد شیطان از ان و مر او بخنده شیطان رضا و خوش حالی اوست از این حالت از جهت بودن آن باعث بر کسل از عبادت و موجب تقبیح و تشویع صورت و شکل و الترمذی و زاد فی الصلوة و زیاده کرد ترمذی قید نماز را یعنی چون خازه کند در نماز پس باید که کظم کند آن را تا تواند و قید کظم در نماز زنی می این حالت نیست مطلقا بنا بر این وقت بطلان بمقیه و این ایوت و بخاری نیز هست و این هر بیانی خوشی است

باب المساجد

مساجد حج مسجد کعبه و فتح آن نیز جایز است و نزد فقها بکسر جیم نام خانه خاص که برای نماز کردن بنا کنند و بفتح مسجد گاه و یعنی جهت نیز آمده و مساجد عضو بیفکانه که بران سجده کنند و در فضائل مسجد احدیث و اسم است و وی احب بقاع است بسوی خدا و هر که بنا کرد مسجدی از مال حلال بنا کند خدا بر وی می خانه و بر پشت و احدیث فضائل می در مجمع الزوائد و غیره است **عن عائشة رضي الله عنها قالت امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ببناء المساجد في الدار** امر کرد آنحضرت بر آوردن مسجد در سر و محلتها و قبیلها اگر بقصد ضرر نباشد تا هر قومی بجلت خود جامع میگردد باشند مخط سیدی و والدی رخ یافته شد که مراد بیدر محلات اند زیرا که ایشان محله را که در آن قبیله فراهم می شد و امری نامیدند و قاصد است المحل مجمع البنا و الدار و العرصة و البلدة و مدینه النبی صلی الله علیه وسلم و الموضع و القبيلة انتهى و محتمل که مراد بان محال باشد که در آن خانها بنا میکنند یا بپرت باشند یعنی منازل سیر که لفظ قهر بر آنها نیز اطلاق می یابد و حکمت در کمر بینا می مسجد در آن آنست که گاهی مستعذر و شاق می شود بر اهل محله رفتن بسوی دار و دیگر میس محروم می مانند از اجز و ثواب مسجد و فضل جماعت اندان پس امر کرد ایشان را بساختن آن برای حصول آن بیسر و سهولت با ایشان و در بعضی گفتند مسجد البیت دیگر مسجد دارد دیگر است و بهر کی سبیل نیست یعنی وقف نیست لیکن مسجد البیت را حکم مسجد نیست و فضیلت جماعت و حرمت جامع مسجد الدار را حکم مسجد است و فضیلت جماعت و ظاهر آنست که در جماع نیز سبیل نیست انتهى و ان تنظف و تطیب و امر کرد که پاکیزه و آشفته مسجد با خوشبو گردانیده شوند بجمع تعظیم این بقعه و حضور پلانگه و نشاء بر سونان و تنظف و تطیب بیا و تا مسحا ضبط کرده اند و از اینجا معلوم شد که تجزیر مسجد بخیر و خوشبو است بخلاف مالک که مکروه گفته و سبب داشته اند بعضی سلف تخلیق مسجد بر عفران مروی است فعل آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم

رواه احمد و ابوداود و الترمذی و ابن ماجه و صحیح اردبیل و سنن طیب بنحو و نحو آن و امر بنابر این است بقول انما اکتفوا
 الصلوة فصل اخر جسد منجوه عند غیره و گفته اند که براراه معنی اول در دو برابر که در حدیث دلیل است بر آنکه مساجد شرط است در تسبیح است چه اگر
 بشمیه سجده کردی باید که این مالکن که در ساکن ساخته شده است برای نماز از ملک این بی بیرون رود و در شرح سنه گفته که مراد محالی است که در وی است
 و من سار نکو در الفاسیفین زیرا که اینها محله را که در وی تسبیح مجتمع شود در می نامیدند گفته سفیان بن عیینه المساجد فی الله و یعنی القبائل **و عن**

ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قاتل الله اليهود و قاتل الله من اتبعهم و قاتل الله من اتبعهم و قاتل الله من اتبعهم
 قتل کند خدای تعالی هر که در مساجد خود را مسجدها و در حدیث متفق علیه است از عایشه عمن قال الله عن ابی هريرة و انما
 الهم و توشیح گفته این در مورد واضح است و در نصاری مشکلی ترید که پیغمبرشان مقبول نشده و توجیه کرده اند باینکه نصاری را پیغمبران اند غیر رسل همچو حواتین
 و مریم علیهما السلام در یک قول جامع در قول آنحضرت انبیا هم با جمیع انبیا و انبیا و کبار اتباعشان اند پس آنفکاد بر ذکر انبیا و مقصود
 هر دو بوده اند و مؤید این است روایت مسلم بن ابی حاتم و صحیح بخاری و صحیح ابی داود و صحیح ابی یوسف و صحیح ابی حاتم و صحیح ابی یوسف و صحیح ابی حاتم
 نیست که نصاری بسیاری از قبور معظمه بود در تعظیم و تکریم میکنند انتهى متفق علیه و در مسلم است از عایشه گفت ذکر کردن نام پیغمبر و اسم سلمه آنحضرت را
 کفیه که دیده بودند آنرا در حقیقت در وی تصویر یا بود آنحضرت نه بود در ایشان مردی صالح بود چون مردی گوردی سجده گرفتند و در وی این تصویر یا خفتند

ایشان بدترین خلق اند نزد خدا روز قیامت و آنجا قبور سراسیمه است از بیکه برای نماز در وی باشد یا بروی او در مسلم است لا تجلسوا علی القبور و لا تصالوا
 ایما و لا علیها ایضا وی گفته بود و نصاری سجده بکردار انبیا و حج در این تعظیم شان ایشان و آنرا قبله توجیه در نماز سجد و اینند و آنرا اوثان و غیره بود
 اند آنحضرت ایشان لعنت کرده و مسلمانان را از آن منع فرموده و آنکسی که سجده در جوار صالح گرفته و قصد ترک بقرب از وی نموده نه برای تعظیم نیست
 و توجیه میکند بسوی او پس اخل نیست درین عید انتهی صاحب سب گفته قول می بر برای تعظیم او بجز این گفته می آید که آنجا که سجد بقرب او می و قصد ترک
 بدان تعظیم است مراد او و احادیث فی مطلق است دلیل نیست در آن بر تعلیل مذکور و ظاهر این است که عدل نمی بخیزد و بعد از آنکه سجده او آنان
 که تعظیم میکنند بمادات را که نمی شنوند یعنی بپند و نه ضرر می رسانند و نه نفع و در اتفاق مال در آن عیب و توجیه است خالی از نفع بالکل و سبب است
 برای ایقاد سرج بر آن که فاعل می ملعون است و مفاسد انچه بنا کرده می شود بر قبور از مشاهد و قبایب غیر محصور اند و ابوداود و ترمذی و نسائی
 و ابن ماجه از ابن عباس روایت کرده اند که گفت لعن رسول الله صلی الله علیه و سلم زائرات القبور و المتخذین علیها المساجد و السرج و قد او عنهما ذلک فی رسالتنا

المساجد تطهیر الاعتقاد عن ادران اللاحاد انتهی و زاد مسلم و النصارى چنانکه گذشت و لجهما من حدیث عایشه و بخاری و مسلم است
 از حدیث عایشه کافوا اذا مات فیهم الرجل الصالح بنوا علی قبره مسجدی بودند که چون می فرود میان ایشان یعنی نصاری
 مردی صالح می ساختند بگور او مسجد چون در حدیث ابوی هریره افزوده بود در بخاری و نصاری کردند و بجای انبیا که در آن حدیث بود درین حد
 صالح آوردند کما قبل و احسن این است که انبیا می بود همان انبیا می نصاری اند زیرا که نصاری نامورانند بایمان بهر رسول و رسل بنی اسرائیل انبیا اند
 در حق فریقین و هم اطلاق صحیح بر انبیا آمده و در حدیث جناب است نزد مسلم که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم می فرمود آگاه باشید بدینستیکه
 کسانی که بودند پیش از شما می گرفتند قبرهای پیغمبران و صالحان خود را مسجد یا آگاه باشید و بدانید پس نگریه شما قبرها را مسجد نامید بدینستیکه من نمی میگم
 شمار از آن و فیه و درین حدیث است اولی شکر شرار الخلق ایشان اند بدترین خلق اسم اشاره عائد است بسوی هر دو فریق و گفتی
 و نامر از آنجا ذاعم است از بیکه ابتداء باشد یا اتباع چه بود ابتداء کردند و نصاری اتباع **و عن** ابی هريرة رضي الله عنه قال

بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم عيالا^۱ گفت ابوهريره فرستاد آنحضرت اسپان يعني شکر بسوی محمد جلالت بر سبل پس گرفته آورد آن لشکرموی را از بنی ضيفه که نام قبيله است گفته می شد آن مرد را ثمامه بن اثال و این مرد معتزل یا مه بود که نام بلده است فریطوه بسا دینه من سواری المسجد پس بختد آنمرد را بستونی از بستونهای مسجد و نیست درین آنچه دلالت کند بر یکله بستن می بامر آنحضرت بود چون آنحضرت مقرر داشت ربطا و رانیه را که در قصد وی این است که میگذاشت آنحضرت بروی تاسته روزومی فرمود ما عندک یا ثمامه الحدیث تا آنحضرت که طویل است و در وی ذکر اسلام آوردن ثمامه مذکور است. ^۲ و مقصود در اینجا از ذکر این جمله بیان جواز بستن مشرک است بستون مسجد و آمدن می درو زیرا که نجاست مشرکان و کافران ممنوعیست نه ظاهری پس گذر ایشان در مسجد روا باشد متفق علیها و این جمله مخصوص قول میست علی الله علیه وسلم ان المسجد لذكر الله والطاعة و آنحضرت و قد تقيت را در مسجد فرود آورد خطابی گفته در وی جواز دخول مشرک است در مسجد وقتی که باشد او را در وی حاجت مثل آنکه کسی قرضدار وی در مسجد باشد یا قاضی که بسوی می محاکمه می خواهد در مسجد است و کفار در مسجد آنحضرت می در آمدند و او میری و نزد او بود دست از حدیث ابی هریره که بر ستمیکه بود آمدند آنحضرت را وی در مسجد بود و اما قوله تعالی فَلَا يَقْرَأُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ پس مراد عدم تکمیل ایشان نیست مخرج و عمره را چنانکه در قصه بعثت آنحضرت آیات سوره برات بسوی که وارد است و قول می صلی الله علیه وسلم فلا یحج بعد العام مشرک و کذا لک قوله تعالی وَمَا كَانَ لِقَوْمِ أَنْ يُدْخِلُوها إِلَّا الْأَخِافِئْنَ قائم نمی شود بدان دلیل بر تحريم مساجد بر مشرکین زیرا که نزول می در حق کسی است که مستولی شد بران و هست او را حکم و منع کنایه فی سبب النزول زیرا که فرود آمده است در شان نصاری و سنیای ایشان بر بیت المقدس و انداختن ازی و از بال دران یا در شان قریش نازل شده و منع کردن ایشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در عام نهدیه از عمره و اما دخول دران غیر استیلا و منع و تحريم پس آیه کریمه فاعادة آن مکرر در حسیل گفته مصنف این حدیث برای بیان جواز دخول مشرک در مسجد سوق کرده و این مذہب امام است در مادی مسجد الحرام انشی **وحدیث** و روایت است از ابوهریره رضی الله عنه ان عسمر بن الخطاب رضی الله عنه من یحسان بن ثابت بحای حمله توبن شده و شاعر رسول الله صلی الله علیه وسلم کنی بابی عبدالرحمن ابن عبدالبر و استیجاب و ترجمه می طالت بسیار کرده و گفته توفی قبل الاربعین خلافت علی کرم الله وجهه و قبل بل مات سنه ثمانین و هو ابان ثمانه و عشرين سنه یکنش بد بضم حرف مضارع و سکون نون و کسر ثین مسجد بر ستمیکه گذشت عمر بر حسان و او شعری خواند در مسجد فحفظه الیه پس نگاه کرد و عمر بجانب او روگویا که حسان فهم کرد از وی نظر انکار فقال کنت انشد و فیه من هو خیر منک پس گفت حسان شعری خواندم و در مسجد کسی بود که بهتر است از تو یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بخار س در باب برد الخلق درین قصه اشاره کرده که حسان شتر خواند در مسجد شعری که جواب داد بان مشرکان را از طرف می صلی الله علیه وسلم و در حدیث دلالت است بر جواز انشاء شعر در مسجد و محارضا است حدیث عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده که گفت نمی کرد آنحضرت از تاشد اشعار در مساجد افر این خزیه و حکایت مذکوره و شواهد و جمع میان هر دو باین وجه است که نمی محمول است بر تاشد اشعار جاهلیت اهل بطالت آنچه در وی غرض صحیح نباشد و مآذون فیه شعری ^۳ که سالم باشد ازین و گفته اند که مآذون فیه نیز مشروط است باینکه شاعر حاضرین مسجد نباشد شیخ در ترجمه گفته مراد شعر نور و باطل است که خواندن آن ناشروع در مسجد که مکان طاعت و عبادت است اما شعر که در توحید یا بی رحمانه و تعالی و لغت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای تابعان می و مواعظ و نصایح باشد بیه حال در همه جا محمود و مستحسن است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای حسان که وح می و وجود دشمنان می می گفت در مسجد منبری بر پا کرد و می فرمود که روح القدس تا میاید میکند حسان را ما و امیکه خاصمت معاوضت میکند از پیغمبر خدا انشی متفق علیها قومی باین حدیث استدلار کرده اند بر جواز انعقاد مجلس مولد و انشاء شعر دران و آیین استدلالتی بچند وجه صحیح نیست اول آنکه انشاء و حسان بمقابله بچو کفار بود در آنحضرت و اهل اسلام را این علت در پیغمبر بود

سید الانصار نام کرد و در قوم خود مقدم و مطاع و مشهور بود و در احوال او رسید اورا تیری روز خندق در محل و بند شد خن نموده
تا آنکه بمرد بعد یکماه توفی فی شهر ذی القعدة سنه خمس من الهجرة و بهوین سبع و ثلثین سنه و دفن بالبقيع روی عنه نفر من الصحابة يوم الخندق سید
زخم را سعد و زخندق در رکوب هفت اندام فضر ب علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم خیمه فی المسجد پس در بزخی شدن اورا سوز
خراگاهی در مسجد بعوده من قریب که عیادت کند اورا از نزدیک درین حدیث دلالت است بر جواز نوم در مسجد بقای مرض دروی و اگر چه مجزوم
باشد و ضرب خیمه در آن و اگر چه مانع باشد از نماز زیرا که خیمه همیشه نمی ماند بخلاف بنا کردن در آن از آنچه همیشه می ماند در وی تخیر و آنکه در حدیث آمد که
کنیزکی سیاه خانه بسیار کوچک در مسجد داشت جوهری گفته متعین نیست که آن بنا بود بلکه از شعر یا و بر بود **وعنها** و هم روایت است از عایشه
رضی الله عنها قالت رايت رسول الله صلی الله علیه وسلم یستتر فی وانا انظر الی الحبشة ویدم آنحضرت را که پنهان می کند
وی پوشد و این از نظر مردم من می نگرم بسوی حبشیان یلعجون فی المسجد که بازی میگردند در مسجد در روایت بخاری آمده که لعب ایشان
بدرق و حراب بود و در مسلم است که لعب میگردند در مسجد بحراب و در روایت بخاری است که بود روز عید پس این دلیل است بر جواز مثل آن در مسجد روز
تشریف گفته اند که این حکم منسوخ است بقرآن و سنت اما قرآن فقوله تعالی فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکرا فیها اسماء واما سنت پس
این حدیث است جنبه مساجد که صبیانکم و مجانبکم و سل سیدو قلم و اقامه حدودکم و خصوماتکم و اجمر و ما فی الجمع و اجعلوا علی ابوابها المطاهر اخر جابین عد
و الطبرانی فی الکبیر و البیهقی و ابن عساکر گویند قائل شیخ این است که چون نبی از خصومت و سل سیون کردند از لعب بحراب بالاولی باشد و در وی بعد است
و تعقب کرده شده باینکه حدیث ضعیف است نیست در وی و در آیت تشریح دعوی قائل مذکور و نه تاریخ وی معلوم است که نسخ تمام شود و گفته اند که
لعب ایشان خارج از مسجد بود و عایشه در مسجد و این مرد و عتبه با خود بعضی طرق این حدیث ثابت شده که عمر بن خطاب انکار کرد بر ایشان لعبت ایشان را
بر مسجد پس فرمود اورا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگذارد ایشان را در بعضی الفاظ وی این است که فرمود عمر را بدان که در دین ما سخت است و من سجوت
شده ام بکفیفه و عمر بنا بر اصل در تفرقه مسجد کرد پس حضرت اورا فرمود که این همه بعمق و تشدد و منافی قاعده شریعت است که آن تشبیه و تمسیر با مش
و از اینجا دفع شد قول طبری که بخشیده می شود و همیشه را آنچه بخشیده نمی شود برای غیر ایشان پس مقرر باشد جائز است و نیز مدفوع شد قول کسی
که لعب بحراب مجزوم لعب نیست بلکه در وی تدریب شجاعت است بر مواضع حروب و استعداد برای عدو و در وی مصلحت است عامه مسلمین را و احتیاج است
بسوی او در اقامت دین پس جائز باشد در مسجد و اما نظر عایشه بسوی حبشه با آنکه وی اجنبیه است در وی دلالت است بر جواز نظر زن اجنبیه بسوی
جمعه مردم بغیر تفصیل افراد ایشان چنانکه نظر میکنند اجنبیه وقت خروج بسوی مسجد برای نماز و نزد ملاقات در طرق و تحقیق این مسئله در محل خوب بیا
و هم روایت است از عایشه رضی الله عنها ان ولیدة سوداء کانت لها خبیاتی فی المسجد فکانت تاتی بی و تحدث عنی
بدرستیکه کنیزک سیاه بود اورا نیمه در مسجد پس بود که فی آمد و او سخن میگردند و من تصنف در فتح الباری گفته واقف نشدم بر نام این ولیده انشی
و ولیده در اصل معنی مولوده است و میگردند شریسته اطلاق وی بر آمده اگر چه کلان باشد الحدیث و این حدیث برشته در بخاری است از
عایشه و در وی دلیل است بر ابحاث عقل و مبیت در مسجد برای کسی که نیست او را مسکن از مسلمانان مرد باشد یا زن وقت اس از فتنه و بر جواز ضرب
عمر در آن برای ماند بود و مانند آن **وعن** النبی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البصاق فی المسجد
خطیئة آت و من در مسجد افگندن گناه است در قاموس گنشت بصاق بر وزن غراب بساق و بزاق آب همن که اندوهن بیرون افگند و تا در همن
انرا یق گویند انشی و در روایت بخاری بزاق است و در مسلم تفل و کفار تها دفنها و کفارها ان و در کتب نه بزمه آورگور کردن بزاق است

یعنی بقیع مسجد تبا کی گرد و اگر واقع شود گویا بید کرده که بزه آن برود و تصدق در فتح الباری گفته جمهور گویند و دفن کنند از او خاک ریگ و سنگ بزرگ مسجد در میان گفته سر او دفن اخراج اوست از مسجد بالکل انتی در سبیل گفته و این بعیدست و قرطبی گفته ثابت نمی شود و حکم سینه بجز نقل بزاق در مسجد بلکه وقت ترک آن و دفن نکردن آن و کذا اقل عیاض و ذهب الیه گفته من اهل الحدیث و شاید اوست روایت احمد و طبرانی بسند حسن از ابی امامه فروجا که هر که نخاع کند در مسجد و دفن کند آنرا پس سینه است پس اگر دفن کرد آنرا پس حسنه است پس نگردد و انید این را سینه مگر بعید عدم دفن و مانند وی است حدیث مسلم از ابی ذر رضی الله عنه یا فتم در مساوی امت خود نخاع کند که باشد در مسجد و گوید کرده نشود و نخاع و نخاع آب همین که از سینه یا بینی بر آید در سبیل گفته و همچنین فهم کرده اند سلف حسن بن سعید بن منصور است از ابی عبیده بن الجراح که وی نخاع افکند در مسجد شعی و فراموش کرد و دفن نمودن آن تا رجوع کرد بخانه خود گرفت خطه از آنشتر و آمد و ثبت آنرا و دفن نمود و گفت الحمد لله که نوشته نشد بر من خطا درین شب پس معلوم شد که وی چنین فهمید که خطا مخفیست بکسی که ترک کرد آن را و گذشت وجه جمع که خطیه آنجا است که بجانب راست یا قبله نقل از اردو بجای که جانب شمال یا زیر قدم افکند پس حدیث در حجا مخصوص و مقید باوست حدیث و دلیل است بر خطیه بودن بصاق در مسجد و بر آنکه کفاره وی دفن اوست و عارض نیست با حدیث قطیصق عن یساره او تحت قدر زیر آنکه ظاهر می گفت که برابرست در مسجد و غیر وی افزودی گفته این هر دو عموم اند لیکن عموم ثانی مخصوص است بزبانی که در مسجد نباشد و چون در مسجد باشد عموم خطیه باقی است بلا تخصیص انتی و هم روایت است از انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صل الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی یتباهی الناس فی المساجد بر اینها هر شد قیامت تا آنکه فخر کنند مردم در مسجد با و گویند که مسجد من بهتر از مسجد شماست در علو و زینت و جز آن اخروجه الخمسة الا الترمذیة یعنی احمد و ابوداؤد و نسائی و ابن جریر و صحیح ابن خزيمة این حدیث از اعلام است و از وی معلوم شده که تباهی در مساجد از اشراط ساعت تباهی دین است آن عام است از قول کما عرفت و از فعل با این طور که مبالغه کند هر یکی در تزین مسجد و رفع بنای می و در روی لالت فهمست بکراهتش و اینکه خدا دوست نمی دارد تشبیه مساجد را و نه عمارت او را مگر بطاعت و لفظ دارمی این است برستی که از اشراط ساعت است که تفاخر کنند و بنازند مردم مسجد یا انتی یعنی بنا و تزوین و تحسین و تقشیش آن بطریق ریاضت باشد تا مردم متبحر و ثنای ایشان گویند و عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صل الله علیه وسلم ما امرت بتشید المساجد امر کرده نشده ام من از نزد خدای تعالی بر برافراشتن و آراستن و نقش و نگار کردن مسجد با تمام روایت این است که گفت ابن عباس هر آینه تزخرف می کنی تشبیه مساجد را چنانکه تزخرف کردن بود و نصاری این مریخ است از کلام ابن عباس گویا وی فهمید از اخبار نبویه که این است راه بنی اسرائیل رود و آنچه آنها کردند این نیز بکنند و تشبیه یعنی رفع بنا و تزوین او تشبیه یعنی جص است کذا فی الشرح و لفظ قاموس این است شاد و الحائط تشبیه طلا باشد و هو ما طلی به الحائط من جص و غیره انتی پس منع بنا از مسلمان می نگردانیده و اما قوله تعالی فی بیوت اذن الله ان ترفع پس در کثافت گفته رفع آن بنای اوست کفره تعالی بئسها دفع ستمکها فسوا بها و اذ یرفع انرا هبیم القوا اعد من البیت حسن گفته امر نکرد خدا بر رفع بنا و لیکن تخفیم انتی و حدیث ظاهر است در کراهت و تحریف بقول ابن عباس کما زخرفت الیه و انصاری چه تشبیه با ایشان حرام است زیرا که مقصد از بنای مساجد جز شرم و از حر و برز نیست و تزوین آن و لما از اقبال بر طاعت باز میدارد و خشوع را که روح جسم عبادت است می برد و آخرجه ابوداؤد شوکانی در رساله ارشاد و السائل الی دلیل المسائل بجواب سوال عاشره که از عمارت مستحبه در جرم شرین مثل مقامات و سنارت و تعلیه بیوت زیاده بر حاجت است نوشته عمارت مقامات بدعت است با جماع مسلمین بدترین ملوک چرا که فرج بن برفوق در اوائل مائت تا سواد هجرت احداث آن نموده و اهل علم آن عصر بروی انکار فرموده و در آن بتالیف پرداخته و این عمارت در غیر این موضع هم بنا کرده اند و عجب است از ملوک تا نملین الی الخیر که بعد از وی آمدند و برین بدعت که احداث کرده

شکر و مسلمین در خیرت و در این مقامات که در این کتاب مذکور است جماعت در صلوات بهم نمی کرده و باینکه کمال عاقل متشرع عیلم از حدت بسبب هذه المذاهب است و در وقت
 نمی فرموده و بسوی اجتماع و الفت راه نموده بلکه از تفریق جماعت در صلوات بهم نمی کرده و باینکه کمال عاقل متشرع عیلم از حدت بسبب هذه المذاهب است و در وقت
 الاسلام فرق مفسده اصیب بها الدین و اهلہ و ان من عظمها خطر و اشد ما علی الاسلام ما یقع الآن فی الحرم الشریف من تفریق الجماعات و توقف
 کل طائفة فی مقام من هذه المقامات کانهم اهل اديان مختلفة و شرائع غیر متولفة فاقابلہ و انا لایدر را چون انتہی کلامه و صحیحہ ابن حبتان شیخ در ترجمہ
 گفته بعض متاخران تجویز کرده اند آنرا و گفته اند که مردم خانها مشید و مزخرف و مظلومی سازند اگر ما مسجد را بخشند و کل ساده بنا کنیم شاید که در نظر
 حرام خوار نماید و حقیر در اید انتہی فقیر گوید عفا اللہ عنہ کہ در سبب گفته قول بجواز تزیین محراب باطل است انتہی و در بعضی اورهت محراب سازه مستطک است
 و چون آرایش محراب تنها باطل باشد آرایش تمام مسجد چه رسد و که میگوید که خانهای مشید و مزخرف ساختن مشروع است که حدت مسجد در برابر آن
 پسندنی آید این تحلیل فاسد و حقیقت قیاس است در برابر نفس نیست بروی اشارت از علم در سبب اسلام از امام عثمندی رضی اللہ عنہ نقل کرده که در بعضی آثار
 گفته تزیین حرمین شریفین نه از برای ذی حل و عقد بوده و نه بسکوت رضا از علما و جزین نیست که تزیین کردند آنرا اهل دولت جائزه بغیر از آن احدی
 از اهل فضل و سکوت کردند مسلمانان و عالمان بران بغیر رضا انتہی و این کلام حسن است و در قول فی صلی اللہ علیہ وسلم ما امرت اشارت است بآنکه این کلام
 حسن نیست چه اگر حسن بودی خدای تعالی رسول خود را بدان امر فرمودی و بخاری از ابن عمر آورده که بدرستی که مسجد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 ساخته شده بود و از خشت و سقین او از جرید بود و ستون او از چوب نخل پس نیز فرود ابو بکر در وی چیزی و نه عمر زیادہ کرد بلکه ساخت آنرا بر بنا
 عمد آنحضرت لم یمن و جرید و عمد خشب باز تفسیر کرده عثمان و بسیار زیادت نمود در آن و ساخت دیوارهایش از سنگهای منقوش و سقف او از ساج
 ابن بطال گفته این لالت دارد بر آنکه سنت در بنیان مساجد قصد ترک غلوست در تحسین زیرا که عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ با وجود کثرت فتوح در ایام
 وی و کثرت مال بنامی قدیم مسجد را متغیر نکرد و تجدید بجهت آن نمود که جرید نخل بوسین شدن بود و وقت عمارت وی گفت اکن الناس من المطر و ایاک
 ان تحمر و تصفر ففتن الناس بعین و لیکن چون زمانه عثمان رضی اللہ عنہ آمد و مال بسیار شد وی تحسین مسجد کرد و چیزی که نه مقتضی خرافت بود اما مسند
 بعض صحابه برومی انکار کردند و اول کسی که بار سنگی مسجد را و زینت می برداخت و لید بن عبد الملک است و این در او اخر عصر صحابه بود و سکوت کرد
 بسیاری از اهل علم از انکار بران بخوف فتنه انتہی و این زخرفت درین دور آخر که هر دو مشن زمانه قدرت و هم آغوش روزگار قیامت است روز افزون
 خصوصاً زینت و زیب مالکن مقدس حرمین شریفین بطلا و نقره و زخرفت رونق مطهره آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بالوانع تکلفات و از خاص سهر اوقات و سحر
 کناس و مصلوح بود و نضاری است و خبر جمعی موعود یا حضرت روح اللہ علیہا السلام مجال گیت که بران انکار کنند و سر خود نه در باند و عن

النس رضی اللہ عنہ قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم عرضت علی اجود امتی حتی القذاة یخرجها الرجل من المسجد
 ظاہر گروانیزه شد برین مژ و کامای امت من که بوجوه خواهد آمد از ایشان تا آنکه خس و خاشاک که بیرون می افکند آنرا مرد از مسجد قذاة بر وزن حصاة
 مستعمل است در هر چیزی که بفتند در خانه و غیره و قتی که انگک باشد و شیخ در ترجمه گفته قندی آنچه در چشم و آب اقتد از خس و خاشاک چرک و درین جا
 اشارت است که مسجدی شاید چشم افشان است که آزار می کشد روحانیت می از ان یا مانند اب زلال است از چشمه حیات معنوی که بدان تیره میگردد
 و هر که پاک دارد و آنرا از ان منظور نظر رحمت و سیراب شراب صفوت گرد و انتہی و در حدیث اخبار است باینکه هر چه آنرا آدمی از مسجد بیرون می افکند اگر چه
 قلیل و حقیر باشد در وی باجور است زیرا که در ان تنظیف بیت اللہ و از الاله چیزی است که مودی مسلمانان است و مفید است بمعنوم خود باینکه اذخالی
 قذات مسجد بخورد و از است رواه ابوداؤد و الترمذی و استغری به و صحیحہ ابن خزیمة و در آخرین حدیث این است که عرض کرده

بر من کتابان است من پس مدیم هیچ کتابی بزرگتر از او موشش کردن سوره از قرآن یا آیتی که داده شد آن مرد را پستتر فرمودش کرد انتمی و بعضی از علمای شیعه
 این را از کباب بر شمرده اند و **عنه** ابی قتادة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل احدكم المسجد
 فلا يجلس حتى يصلي ركعتين برون دراید یکی از شما مسجد را پس نشیند تا آنکه بگذارد دو رکعت و این دو رکعت تحیتة المسجد است و ظاهر وی
 و خوب است و به قال الشافعية و حنفية و جمهور بان رفته اند که مندوب است و استدلال کرده اند بقول آنحضرت برای کسی که دید او را که تخطی می کند
 را جلوس فقد اذیت و تکرر نماز و نیز فرمود کسی را که تعلیم نمود وی ایکان خسته و گفت زیاد و نگویم برین اقلح ان صدق و اول مرد و دست باینکه
 نیست دلیل بر آنکه وی دو رکعت نگذارد چه جائز است که در طریقی از مسجد گذارده باشد بعد تخطی رقاب نموده و تانی باینکه واجب است غیر ایکان
 مثل نماز جنازه و مانند آن نیست مانع از اینکه واجب شده باشد بعد قول می که زیاد و نگویم برین و حضرت او را اعلام نموده باشد بدان و ظاهر حدیث
 در آن است که بگذارد این دو رکعت را در هر وقت که خواهد اگر چه وقت کراست باشد و در وی خلاص است و صاحب سل در حاشی عمده ترجیح عدم گذاردن در
 مسجد در اوقات کراست نموده و گفته ظاهر و خوب این هر دو است بنا بر کثرت او امر و در ده بان اخر میسلم و صاحب السنن و ابن خزیمه و ابن حبان آورده و بخار
 و ظاهر آنست که چون در مسجد آمده نشست و نگذارد و مشروع نیست که برخیزد و بگذارد و جماعتی گفته مشروع است تدارک آن بحديث ابی ذر که وی در آمد
 بسجده پس فرمود او را آنحضرت آیا گذاردی دو رکعت گفت نه فرمود برخیز و بگذارد اخر چه ابن حبان فی صحیح و ترجم علیه تحیتة المسجد لا تقوت بالجوس و همچنین قصه
 سلیم غطفانی چنانکه باید و بحسب طبری گفته یحتمل که این دو رکعت قبل جلوس وقت او است و بعد جلوس وقت قضا و یحتمل که محمول شود شریعت می بعد از جلوس
 بریکه فصل طویل نباشد انتمی و قول می صلی الله علیه و سلم رکعتین نیست برای مفهوم در جانب زیادت و نه جانب قلت پس متادی نشود سنت تحیت
 بیک رکعت در شرح گفته خارج است از عموم مسجد حرام که تحیت می همین طواف است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وی شروع بطواف نموده
 گویم حافظ ابن القیم رح در دهی همچنین ذکر کرده و بعضی گویند که در وی نشست پس نیست تحیت برای مسجد حرام زیرا که شریعت تحیت برای کسی است
 که نشست و در آئینه مسجد حرام بدین میکند بطواف پستتر میگذارد نماز تمام پس نمی نشیند مگر آنکه نماز گذارده آری اگر در مسجد حرام در آمده نشست خیار
 پیش از طواف تحیت المسجد بخواند بجز دیگر مساجد و همچنین استثنای کرده اند نماز عید را زیرا که آنحضرت نه قبل وی گذارده و نه بعد وی و جواب داده اند آنحضرت
 نشست که ترک تحیت تحقق شود بلکه بجز وصول بچانه یا مسجد نماز عید بگذارد چه یکبار نماز عید در مسجد گذارده و بجا خود مسجد نیست که در ایستادگی
 باشد و چون وقت دخول مسجد اقامت فریضه شود در آن داخل گردد و این فریضه کافی باشد او را از دو رکعت تحیت بلکه درین وقت
 گذاردن تحیت منهی عنه است بحديث اذا قيمت الصلوة فلا صلوة الا المكتوبة استنه ۵

باب صفة الصلوة

در بیان صفت نماز که چه قسم باید گذارد و ارکان و اجزای وی چیست و ازینجا لازم نیاید که آنچه خارج از حقیقت نماز است بیان کند چه نماز چون از قبیل
 اعراض است اجزای آن صفات خواهد بود **عنه** ابی هريرة رضي الله عنه رواية ست از ابو هريره که مردی در آمد در مسجد و حال آنکه بیخبر خدا
 صلی الله علیه و سلم نشسته بود در گوشه مسجد پس نماز گذارد آن مرد در وی عابت تعبیر ارکان قومه و جلوسه خوب نکرد و پستتر آمد آن مرد و سلام کرد بر آنحضرت پس گفت
 او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم بسلام باز گرد بمصلای خود پس بگذارد نماز را بر دستیکه تو نگذارد نماز را پس بازگشت آن مرد و بگذارد نماز را بار دوم
 همان طریقی که نخست گذارده بود پستتر باز آمد و سلام کرد فرمود و علیک السلام باز گرد و بگذارد نماز را که تو نماز گذارده پس گفت آن مرد در رکعت نماز
 یاد کردی که هر از سوم است یعنی بار چهارم بیا سوز مرا ای رسول خدا نماز را چگونه گذارم ان التبی صلی الله علیه و سلم قال یسئلت آنحضرت

و تعلیم کرد و او را نماز و وضو و استقبال قبله را نیز بران افزود که عمده تر و قریب ترین شرائط است اذا قمت الی الصلوة فاسبغ الوضوء چون
 نحاسی بایستی برای نماز پس کمال تر و تازه کن وضو را و در وی ایست بر و جوب وضو چنانکه در قوله تعالی است اذا قمت الی الصلوة و مراد
 کسی است که محدث باشد کما عرفت من غیره و تفصیل این محل در روایت بخاری و نسائی چنین آمده حتی یسبح الوضوء کما امره الله فیصل وجهه و ینزع
 الی المرفقین و ینسج برأسه و رجلیه الی اللعین و این تفصیل ال است بر عدم وجوب سمنضه و استنشاق و قریب است بر عمل که آن را نهاده بزرگ است بر وجوب استنشاق
 قبله قبل تکبیر احرام گذشت بیان جوب وضو استقبال متفضل الی استقبل القبلة فلان یستبرأ من نجاست قبله پس تکبیر گویند یعنی تکبیر احرام و لفظ وی الله اکبر
 و دلالت میکند بر تعیین می روایت طبرانی از حدیث رفاعه بلفظ ثم یقول الله اکبر و روایت ابن ماجه از حدیث ابی حمید از فعل آنحضرت که چون استناد
 بسوی نماز برابر ایستاد و برداشت هر دو دست پست بر گفت الله اکبر و صحیح ابن خزیمه و ابن حبان و بزار از حدیث علی کرم الله وجهه با سنا صحیح که بشرط
 مسلم است آورده که بود آنحضرت چون می ایستاد بسوی نماز میگفت الله اکبر و از اینجا ظاهر شد که مراد تکبیر احرام همین لفظ است و ظاهر حدیث
 وجوب است بشرا قرآ ما تیتس معک من القرآن پست بخوان آنچه آسان و آماده گردد و از قرآن که با نیت و محفوظ است و در وی
 دلیل است بر وجوب قرابت قرآن در نماز برابر است که فاستحبه یا شاید یا غیر وی و نیز از اینجا معلوم شد که واجب نیست دعای استفتاح چاکر واجب می بود
 از هر یک و بدان آنحضرت و ظاهر وی آنست که کفایت میکند او را از قرآن غیر فاستحبه و تحقیقش باید فاستحبه که حتی تطمئن باصحاح
 پست رکوع کن تا آنکه قرار آرام گیری در رکوع و در وی ایجاب رکوع و الطینان در دست کفایت می در روایت احمد چنین آمده چون رکوع کنی بگردان هر دو
 کف دست خود را بر هر دو رکبه خود و دراز کن پشت خود را و ممکن کن رکوع خود را و در روایتی است ثم کبر فمکن حتی تطمئن مفاصله و تشریحی شرا رفع
 حتی نقتدک تا شتما پست بر در سر از رکوع تا آنکه هموار شوی و در روایتی استوی است بجای تعدل یعنی تا آنکه برابر بایستی و در وی دلالت است
 بر وجوب رفع از رکوع و بر وجوب انتصاب قائما و بر وجوب الطینان قائما شرا سجده حتی تطمئن ساجدا بعد از آن سجده کن تا آنکه آرام
 گیری در سجده و در وی وجوب سجود و وجوب الطینان در دست شرا رفع حتی تطمئن جالسا پست بر در سر از سجده تا آنکه آرام گیری
 در نشستن بعد سجده اولی و این نشستن را جلوسه استراحت گویند و نزو شافی سنت است که بعد از سجده تین بشینند و بعد از آن برای رکعت دوم بر خیزد
 و در روایتی این لفظ آمده ثم ارفع حتی تستوی قائما پست بر در سر از سجده دوم تا آنکه راست بایستی یعنی برای رکعت دوم و درین لفظ ذکر جلوسه
 استراحت نیست شرا سجده حتی تطمئن ساجدا پست بر سجده دوم کن تا آنکه آرام گیری در سجده همچو اولی و این صفت یک کعبت
 از رکعات نماز قیاما و تلاوة و رکوعا و اعتدالا منه و سجودا و طایفه و جلوسه بین سجده تین پست بر سجده دیگر است همچو اولی با طینان پس این صفت یک
 کامل شد و در وی دلالت است بر وجوب سجود و طماننت در آن و تفصیل می در روایت نسائی از اسحق بن ابی طلحه باین لفظ آمده ثم یکبر و سجده کن
 وجهه و جهت حتی تطمئن مفاصله و تشریحی و نیز ال است بر وجوب قعود بین سجده تین و در روایت نسائی است ثم یکبر فی رفع راسته حتی یستوی قاعدا علی مقعد
 و یقیم صلبه و در روایتی است فاذا رفعت راسک فاجلس علی فخذک الی سرتی و از اینجا معلوم شد که نیست قعود میان هر دو سجده گشت در ن یسری است
 شرا فعل ذلک پست بر کن این همه که مذکور شد از اقوال و افعال الا تکبیر احرام که آن مخصوص بر کعبت اولی است و معلوم شد است از شرح عدم تکرار
 آن در رکعات فی صلاتک کلها در همه نماز خود و آخرجه السبعة روایت کرده اند این را احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی
 و ابن طحیه با لفظ استقاریه و اللفظ للبخاری و این لفظ که مصنف ذکر کرده مر بخاری است تنها و لا بن ماجه و ابن ماجه راست است از
 حدیث ابویهر ببرد با سناد مسلم پسندی که معتبر است نزو یک مسلم یعنی بجالی او حال مسلم اند و سراج آنرا پسندی که بر شرط بخاری است

روایت کرده فی علی شرط الشیخین حتی تطمئن قاشما عوض لفظ بخاری حتی تعادل یعنی تا آنکه آرام گیری راست ایستاده نخونده و درین لفظ هم ذکر طمئین استراحت نیست اما دلالت دارد بر وجوب طمئین وقت اعتدال از رکوع در صحنی گفته جلسته استراحت و ترک آن هر دو در حدیث آمده است و هر دو صحیح است و مثله فی حدیث رفاعه و مانند روایت ابن ماجه است در حدیث رفاعه بکسر با بن رافع صحابی انصاری خزرجی مکنی بانی معاذه حاضر شد آمد و بر او سائر مشاهیر را بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم حاضر شد یا علی رضی الله عنه جمله وصفین را و مرد در اول آمدت معاویه و پدر او از نقیاست دوی برادر مالک بن رافع و علاء بن رافع است و دوی اول کسی است که ایمان آورد از قبیلہ خزرج و حاضر شد عقبه ابوی را و علی بن ابی طالب و معاذ و ابن اخیمی بن خلاد عند احمد و ابن حبان نزد ابی امام احمد و ابن حبان بلفظ حتی تطمئن قائما و فی لفظ لاحمد و در لفظی مراحمدر است از حدیث رفاعه قاتم صلیک پس چون بر داری سر از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را بحال اعتدال حتی تنجج العظام تا آنکه گردند استخوانهای پشت بسوی بندهای خود و جامهای خود چنانکه در مصابیح است الی رفاصلها و رواه ابوعلی بن سکن فی صحیح و ابو بکر بن ابی شیبہ فی مصنف من حدیث رفاعه بلفظ ثم ارفع حتی تطمئن قائما گفت مصنف در تلخیص افاده کرد بر اشیح الاسلام جلال الدین ادا لم بقوله کاین لفظ در حدیث ابی هریره در سنن ابن ماجه است و هو کما قال زاده الله عز انتهی و بالجمله در روی دلالت است بر طمئینت در اعتدال و للتسائی و ابی داؤد من حدیث رفاعه بن رافع و نسائی و ابوداؤد راست از حدیث رفاعه بن رافع مرفوعا و ترجمه وی گذشت آنها برستم صلوة احد که حتی یسبغ الوضوء برستیکه شان این است که تمام نمی شود نماز یکی از شما تا آنکه کامل و تمام کند وضو را کما امره الله تعالی چنانکه امر کرده است اورا خدا صلی تعالی بوضو در سوره مائده یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا ووجوهکم وایدیکم الی المرافق وامنحوا یرؤسکم وارجلکم الی الکعبین در صحنی گفته اصح آن است که تفسیر اقامتم اذا اردتم است در لغت عرب اراده را بقیام تعبیر می کنند خصوصا وقتی که الی صلوة شسته باشد پس غرض اینجا بیان شرطیت وضو است صحت نماز را یعنی چون قصد ای نماز باشد وضو کنید تا نماز شما صحیح باشد و حدیث لا تقبل صلوة احدکم حتی یتوضأ اوضح است درین معنی و از منطوق آیه چهار رکن وضو فهمیده شد و نیت به جمع طاعات لا بدست لقوله تعالی و ما اعرفوا الا لیکعبد و الله مخلصین لکه الذین یعنی مخلصین له العبادة اخلاص خالص کردن عبادت از شرک و ریاء عبادت و این معنی بدون نیت صحیح صورت نه بندد و لقوله صلی الله علیه و سلم انما الاعمال بالنیات وضو عبادتی است از اعظم عبادات مکلف ذنوب و مقرب بجانب حضرت حق پس در وضو فرضی دیگر پیدا شد خواه رکن باشد خواه شرط امام شافعی از ترتیب ارکان اربعه و در آوردن صحیح باین مضمولات و عدول از ترتیب اصلی کلام فرضیت تزیین فهم میکنند و اتباع خلف سلف را و حکایات ضوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم دلالت کند که هیچ وضو در اسلام بغیر ترتیب منقول نشد که محکوم بصحت بوده باشد و ترتیب مرعی است در صلوة و حج و هر چه در آن اجزای کشیده بهم آمده اند این مقدمات فهم ایشان را و بالا ساخت با جمله با وجود این همه مجتهد فیه است ابو حنیفه بسنیت آن قائل است انتهی شریف کبیر الله بستر تکبیر احرام گوید و بزرگی یاد کند خدا را و سجده و حمد گوید اورا یعنی بقرابت فاتحه و لیکن قول می فان کان منعک چنانکه بیاید مشعر است باینکه مراد بقول و سجده غیر قرارت است که آن دعای استفتاح است و از اینجا وجوب مطلق حمد و ثنا بعد تکبیر احرام گرفته میشود و کلام درین باب بیاید و ینتی علیه و ثنا گوید بروی و فیها و در روایت نسائی و ابی داؤد است از حدیث رفاعه فان کان معک قرآن پس اگر باشد یا تو در حفظ تو مستطیری از قرآن فاقرآن پس بخوان و لفظ ابی داؤد این است فاقرأ بام الکتاب و نزد احمد و ابن حبان باین لفظ است ثم اقرأ بآتم القرآن ثم اقرأ بما شئت و ترجمه این جان باب فرض المصلی فاتحه الکتاب فی کل رکعة پس با تصریح روایت بآتم القرآن قول می ماتیسه محمول باشد بر فاتحه

زیر آنکه همین فاتحه متیسرست برای حفظ مومنان **بسم الله الرحمن الرحيم** از حال مخاطب که در نماز یا در اندر او هر کجا بنشیند و بر او
جز فاتحه چیزی دیگر یاد نیست باید که همان را بخواند و این منسوخ است بحديث تعیین فاتحه یا مراد باینس چیز است که زیاد است بر فاتحه و مؤید او
روایت احمد و ابن حبان که در روی تعیین فاتحه کرده و متیسر را معنی او کرده و انبیه پس محتمل است که راوی جائیکه متیسر گفت و ذکر فاتحه نکرد آنجا از فاتحه
و جهل نبود و دلالت کرد حدیث بر ایجاب غیر فاتحه همراه فاتحه لقوله بأم الكتاب و بشار الله و بشارت و لا فاجهر الله و کتبه و هکله
و اگر نباشد با تو و چیزی یاد نداری از قرآن پس حمد گو خدای تعالی را و بزرگی یاد کن او را و تملیل و توحید کن او را و از اینجا معلوم شد که هر که شکر آن یاد
داشته باشد کفایت میکند او را گفتن حمد و تکبیر و تملیل بجای قرآن و تعیین نیست بروی قیدی مخصوص نه لفظی مخصوص و لیکن در روایتی تعیین الفاظ وارد
شده که گوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و الاحول و لا قوة الا بالله چنانکه کسی ایمان آورد تا در آمدن وقت فرضیت یاد گرفتن قرآن نشد
ذکر تسبیح و تملیل کند و نیز بعضی از شافعیه بیعت ذکر کند بعد آیات فاتحه الکتاب که بیعت آیت است و ظاهر آن مرد نیز فوسلم بود و هموز احکام
و شرائع تمام نیاموخته و از اینجا معلوم بود تقصیری در راوی نماز کما ینبغی و لفظ ترمذی چنین است که گفت آنحضرت برای تعلیم آن مرد چون بر خاستی
بسوی نماز پس وضو کن چنانکه امر کرده است ترا خدا بآن پسترازان گو باز آقا مست گو پس اگر است با تو قرآن پس بخوان و نه حمد و تکبیر گو پستراک کن آتی
و لا بی داؤد شکر قرأ بآمر القرآن و بما شاء الله و در روایت ابو داؤد است از حدیث رفاعه که پستراخوان سوره فاتحه را و آنچه خواهد خوانی
و در ایجاب است بر وجوب قنوت در هر رکعت و بر آنچه گذشت از تفسیر متیسر با فاتحه معلوم شد وجوب فاتحه در هر رکعت و وجوب قنوت چیز
که خواهد همراه آن در هر رکعت و کلام در ایجاب عدلی فاتحه در آخرین و رکعت سوم از مغرب خواهد آمد و لا بن حبان بما شئت و در روایت
ابن حبان آنچه خواهی تو گویم حدیث رفاعه بن رافع در مصابیح بغوی باین لفظ است که گفت رفاعه آمد مردی و نماز گذارد در مسجد پسترا آمد و سلام کرد بر رسول
صلی الله علیه و سلم پس نسرمود آنحضرت اعاده کن نماز خود را که تو نماز نگذاشته پس گفت آن مرد تعلیم کن مرا ای رسول خدا که چگونه بگذارم نماز را فرمود چون رو کرد
بجانب قبله تکبیر گو پستراخوان سوره فاتحه را و چیزی را یعنی سورتی دیگر را با فاتحه که خواهد خدای تعالی که بخوانی پس چون رکوع کنی پس بگردان هر دو
کف دست خود را بر هر دو زانوی خود و محکم کن و بقرار و آرام کن رکوع خود را و دراز کن و بر لبه در پشت خود را پس چون بر داری سر از رکوع پس
راست گردان استخوان پشت خود را و بر داری سر خود یعنی راست بایست تا آنکه برگردد استخوانها بسوی مفاصل خود پس چون سجده کنی پس اطمینان کن
برای سجود پس چون بر داری سر خود را پس بنشین بر آن خود یعنی قدم چپ پسترا کن این را که مذکور شد در هر رکعت و سجده تا آنکه مطمئن شوی یعنی
در رکوع و قومه و سجده و جلسه این لفظ مصابیح است و روایت کرده است آنرا ابو داؤد و ابانک تفسیر و ترمذی و نسائی معنی آنرا مضمون این حدیث
همان مضمون حدیث ابو هریره است با اختلافی که در بعضی الفاظ وی واقع شده و باین حدیث استدلال کرد شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طائیف در رکوع
و سجود و قومه و جلسه زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفعی کرد از آن مرد نماز را و فرمود که این نماز تو نماز نیست برگردد و باز بگذار و این نشان فرضیت است
که فعل با انتقای آن منتفی و باطل گرد و اطمینان در رکوع و سجود نزد امام ابوحنیفه و محمد واجب است نه فرض و قومه و جلسه سنت و ایشان توجیه این
حدیث چنان میکنند که مراد از نفعی نماز نفعی کمال اوست بدلیل آنکه در آخرین حدیث بر روایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی آمده است که آنحضرت صلی الله
علیه و سلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی از آن نقصان کردی از نماز خود و این نشان نقصان خوب و بد است
که فعل بی آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد که امر با عاده نماز آن مرد را از برای آن بود که تا بی گناه است و نقصان واقع نشود و نسبت آنکه باطل و صحیح
بود و اگر چنین بودی هم از اول منع کردی و از آن باز داشتی و نگذاشتی او را که بی فرائض نماز بگذار و این توجیه را حضرت شیخ در ترجمه ذکر کرده اند

و در وی نظر است زیرا که امر بر ما عاده با صحت قول می سل فانک لم فصل صحیح دلیل است بر نبودن نماز از سر و مقصود از نقصان عدم جواز اوست
نه نقصان کمال و یعنی بجز نماز طاعتی که در تمام عمر بگذاری این چنین نماز با در نقصان ماند و در شمار نمازهای او اگر کرده تو بعد از آن گویا از عمر روزی چند بی نماز ماند
و بعد از سبب گفته که این حدیث جعل معروف است بحديث المسی صلوة و شغل است بر تعلیم چیزی که واجب است کردن آن در نماز و چیزی که تمام نیست
نماز مگر بآن و بسیار است استدلال علماء بدان بر وجوب همه آنچه مذکور شد در آن و عدم وجوب چیزی که مذکور نیست در وی پس استدلال بر وجوب مذکور
باین طریق است که متوق کرد آنرا آنحضرت بلفظ امر بعد قول خود که تمام نمی شود نماز مگر بچیزی که ذکر کرده شد در وی و استدلال بر عدم وجوب آن نیز باین
باین طریق است که مقام مقام تعلیم واجبات است در نماز پس اگر ذکر بعضی از واجبات در آن ترک نماید لازم آید تا خیر بیان از وقت حاجت و بهر آنچه بالا
و چون الفاظ این حدیث صحیح محصور شد از ذکر نماز از وی بستر اگر معارض شود و وجوبی را که الفاظ این حدیث دلالت می کند بر آن یا عدم وجوب را بدلی
قوی تر از وی عمل نموده شود بر آن و اگر چیزی بصدقه امر آید در آنچه درین حدیث ذکر نیافته محتمل شود و کلام این حدیث قرینه باشد بر حمل آن صیغه بر نوب و محتمل باشد
بقای آن را بظاهر و احتیاج شود بسوی مرجع العمل و بجز واجبات متفق نیلیم که درین حدیث ذکر نیافته یکی نیست که در آن شرح و می توان گفت که قول و
اذا قمت الی الصلوة و الی است بر آنجا بی چه نیت نیست مگر قصد کردن بفعل شی و قوله فتوضا یعنی قاصدا و نیز گفت شارح از واجبات متفق علیهاست
فقود اخیر و درین حدیث مذکور نشده و بجز مختلف فیهاست تشدید اخیر و صلوة بر آنحضرت و سلام و آخر نماز انتهی کلام سبب و گفت حافظ شوکانی صح که ارکان
نماز همه فرض است مگر نشستن در تشهد و اوسط و استراحت و نیست واجب از اذکار نماز مگر تکبیر تحریمه و فاتحه در هر رکعت اگر چه سقمتی باشد و تشهد اخیر و تسلیم
و آنچه جز این است همه سنن است و آن برداشتن دستهاست در چهار جا و نیم بدین و توجیه بد تکبیر و تَعَوُّذ و تَمِیْن و خواندن سورتی جز فاتحه با فاتحه و تشهد و اوسط
و اذکار و وارده در هر رکعت و اکتاف و دعای خیر و ازین با آنچه وارد است و وارد نیست انتهی و در مسوی شرح عربی بنوطا گفته اختلاف کرده اند در تمیز ارکان
سنن پس نزهت شافعی آنست که در هر نماز هم ارکان است و هم سنن اما ارکان پس سیزده چیز است بخت و تکبیر احرام و قیام و قرات فاتحه و رکوع
بطمانیت و اعتدال از رکوع بطمانیت و هر دو سجده بطمانیت و جلوس بین اسجدین بطمانیت و قعود در آخر صلوة و تشهد و در و بر آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم ترتیب ارکان بروجهی که مذکور شد و اما سنن پس این است رفع یدین و تکبیرات و وضع یمینی بر یسری و قرات سوره در دو رکعت اول
و جز در موضع چهار و اسرار در موضع اسرار و تسبیحات رکوع و سجود و اذکار قومه و قنوت و دعا بعد در دو قعود و تشهد اوسط و نزهت حنفیه آنست
که در نماز هم فرض است و هم واجبات و هم سنن اما فرض پس تحریمه است اگر چه تسبیح و تملیل باشد و قیام است و قرات است اگر چه یک آیت خرد بود
در هر دو رکعت هر کدام دو رکعت که از فرض باشد رکوع و سجود است و قعود در آخر صلوة و اما واجبات پس تعیین دو رکعت اول قرات مفروضه را
و گردانیدن قرات فاتحه و سوره و ترتیب بین الارکان ما دعای تحریمه و قعود آخر و اطمینان در رکوع و سجود بر نزهت صحیح و قده اولی و تشهد در آن
و در ثانیه و جز در موضع چهار و ستر در موضع ستر و لفظ سلام و اما سنن پس رفع الیدین نزدیک تحریمه و تَعَوُّذ و تکبیرات و وضع یمینی بر یسری
و تسبیحات رکوع و سجود و ذکر در قومه و طمانیت در آن و در سجدین انتهی **وعن ابی حمید** بصیغه تصغیر بن عبد الرحمن بن المشاعه
انصاری خزرجی صحابی مشهور است از بنی ساعه و ابو اخرج المحدثی حدیث وی اجمع احادیث است در بیان نماز آنحضرت و وی مشهور است
بکثرت و در نامش اختلاف بسیار است مشهور عبد الرحمن است در بیان جماعه از اصحاب و گفته اند که نام وی منذر بن عمرو است در آخر ولایت مطهره
انتقال کرد و روی عنه جماعه رضی الله عنه قال گفت ابو حمید در نظری از اصحاب آنحضرت و نظر بفتحین از سه تاده را گویند که من یاد دارم در نماز
از میان شما نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را است رسول الله دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم اذا کبر جعل ید به حذو و متکبیر

چون تکبیر احرام می گفت میگردانید هر دو دست خود را مقابل هر دو گوش خود در بخا و دلیل است بر اینکه این از افعال نماز است و برداشتن هر دو دست متعارف
تکبیر بود و برین وال است حدیث وائل بن حجر نزد ابو داود و لفظ وی این است رفع یدین مع التکبیر در بر گرفته معیت مقتضی آن است که سنتی می شود و رفع
بانتهای می و تقدیم رفع بر تکبیر و عکس آن نیز آمده و لفظ وی این است رفع یدیه تم تکبیر آخر چه مسلم من حدیث ابن شهاب و کثیر مخرج یدیه آخر چه مسلم من
حدیث مالک بن الحویرث و عماراد و قول است اول مقارنت رفع تکبیر را دوم تقدیم رفع بر تکبیر و بتقدیم تکبیر بر رفع هیچ یکی نلفظت این است صفت تکبیر
و در سنن ماج و شرح وی پنجم و پنج گفت صحیح رفع است مع الابتداء مارواه الشیخان عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یرفع یدیه خذو منکبیه یمن
یکبیر پس ابتدای رفع با ابتدای تکبیر باشد و سحاب در انتهای می بود و اگر فارغ شود از تکبیر قبل تمام رفع یا بالعکس تمام کند دیگر را و اگر فارغ شود از هر دو
خط کند هر دو دست را و استقامت نکند رفع را دوم آنکه برفع کند بغیر تکبیر یا بر تکبیر گوید و هر دو دست متعارف باشد و چون فارغ شود ارسال نماید
هر دو دست چا بود و همچنین روایت کرده با سناد حسن و صحیح البخاری و اختاره شیخ یعنی النوری و دلیل می در مسلم است از روایت ابن عمر سوم آنکه
ابتدای می همراه ابتدای تکبیر باشد و انتهای می با انتهای او و بگرداند هر دو را بعد فارغ تکبیر از قبل آن زیرا که رفع برای تکبیر است پس همراه می باشد
و صحیح المصنف و نسبه الی الجمهور انتهى و در بخا تحقیق اقوال و ادله اوست و ادله دلالت کرده اند بر آنکه این فعل مخفی است پس چیزی بعینه متعین نشود
و اما حکم رفع پس داود و اوزاعی و حمیدی شیخ بخاری و جماعتی گفته که واجب است بنا بر ثبوت وی از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت مصنف ترا
کرده اند رفع یدین را در اول نماز پنجاه صحابی که از ایشانند عشاء مشهوره امام باجینه و بیهقی از حکم روایت کرده که گفت نسید انعم بیچ سنتی که اتفاق کرده باشد
بر روایت آن از آنحضرت خلفای اربعه پستتر عشاء مشهوره من بعد هم من الصحابة با وجود تفرق آنها در بلاد و دور دست جز این سنت بهیچ گوید بهو کمال
استاذنا ابو عبد الله سوجین گویند رفع نزد تکبیر احرام باین ثبوت ثابت شده و آنحضرت فرموده اند صلوا کما رأیتونی اصلا فلماذا قائل شدید
بوجوب و غیر ایشان گفته سنتی است از سنن و برین اند جمهور و زید بن علی و باین قائل اند ایامه اربعه از اهل نه ایهت خلاف نکرده اند درین اما اینکه
رفع تا کجا باید کرد پس روایت ابو نعیم فاده رفع تا منکبین کرده و منکب جمع راس عظم کتف و عضد را گویند و به اخذت الشافعیه و گفت اند که تا بر ابر
فروع هر دو گوش بردارد و حدیث وائل بن حجر و لفظ وی این است حتی نیجاذی اذنیة و امام ابو حنیفه متوسط اختیار کرده و گفته مقابل زمره هر دو گوش
بردارد و امام شافعی در تطبیق این روایات گفته که کفهای دست مقابل دوشش بود و سر انگشتان برابر گوش دیگر یا بالای گوش و دلالت می کند
برای این روایت وائل نزد ابو داود حتی کانت خیال منکبیه حاذی یا بهامینه اذنیة و تواند که در اوقات مختلفه هر یکی بوقوع آمده باشد در تحت اللب
گفته دستها تا هر دو گوش بردارد و این همه سنت است انتهی و اذ ارکع امکن یدیه من رکبته و چون رکوع می کرد
توانا میگردانید هر دو دست خود را بر هر دو زانو یعنی حکم میگرفت هر دو زانو را هر دو دست و کشاده میداشت انگشتان را و گفته اند که انگشتان را
در رکوع کشاوه و در سجود بسته دارد و در تحریمه و تشهد بطور خود گذارد و تشهد صم ظهرا یا پسترد و تا میگردانید پشت خود را لومی پیچید بجانب
زمین تا هموار و برابر نشیند با گردن و در هر صمهای هموز و صا و مهله کشیدن و وائل گردانیدن و شکستن در روایتی از بخاری ششم خنی آمده بحامی جمله اول
و هو بمنعاه و در روایتی غیر منقح رأسه و لا مصوبه و در روایتی و فرج بین اصابعه و تصفی گفته اگر پشت در رکوع هموار نکرد و همچنین در سجود یا در قوس
و جلسته نزدیک شافعی نماز فاسد شد و اصحاب ابو حنیفه مختلف اند محتار که برخی آنکه لیکنان در رکوع وجود واجب است و در قوس و جلسته سنت و بهر حال صحیح در انتهای
فاذا رفع رأسه استنوی پس چون بر میداشت سر مبارک خود از رکوع برابر و دست استاده می شد و زیاده کرد ابو داود و پس می گفت
بسم الله الرحمن الرحیم و در روایت عبد الحمید زیاده کرده تا آنکه حاذی میگردد آن هر دو دست هر دو گوش

در حالت اعتدال حتی یعود کل فقار مکانه تا آنکه بازمی نشست همه بندهای استخوان پشت بجای خود فقار بفتح فاء مقدم بر تان بند و در
استخوان پشت واحد فقاره بفتح فاء و فقره کسر فاء و سکون فاء و فتح آن نیز آمده و در سبیل گفته و در روی روایتی بتقدیم قاف بر فاء آمده انتهى و فقه
بمعنی درویشی مشتق از دست که از سرنگی و ناتوانی پشت شکست شده مراد کمال اعتدال است و تفسیر اوست روایت ثم یکتف فانما حتی یقف
کل عضو موضعه فاذا سجد وضع یدیه پس چون سجده میکرد می نمود هر دو دست خود را بر زمین یعنی بمقابل رو غیر مقتدر پیش نگسترانید
و دستها بر زمین و لا قابضهما و نکر و آورنده آنها را بسوی پهلوئی انگشتان و کفها بر زمین ننماید و ذراعها و بازو بار بار آورنده چنانکه اگر خواهن
بزرگاله خرو از میان آنها بر رود و درین حدیث این مذکور نشد که چون از قومه که سجده رود و نخست زانو را بر زمین ننماید دستها را برود و در دست
اول فاضل تر و مختار اکثریم است و اسنقبل باطراف اصابع رجلیه القبلة و بجانب قبله می دشت سر انگشتان هر دو پای خود
در حالت سجده و بیان می در شرح حدیث امرت ان اسجد علی سبعة اعظم خواهد آمد و اذا جلس فی الزکوة کین و چون می نشست بعد از رکعت بر
تشهد و وسط مجلس علی رجلاه الیسری و نصب الیسری می نشست بر پای چپ خود و ستاده میکرد پای راست و اذا جلس
فی الزکوة الاخرة و چون می نشست در رکعت دیگر برای قعدۀ اخیر قدم رجلاه الیسری و نصب الاخری و قعد علی مقعدتاه
پیش می آورد پای چپ خود را و ستاده میکرد پای دیگر را که پای راست باشد و می نشست بر نشنگاه خود و در بخا و دلیل است بر نظایر هر دو جلوس
که برای تشهد و وسط و اخیر باشد و نماز در روی خلاف است و در صغفی گفته شافعی خست یا کرده است در تشهد اول که نصب کند قدم یسری و بنشیند بر یسری
و در تشهد آخر تورک یعنی قدم یسری را بر او از زیر ران تا اعتماد ران چپ بر زمین واقع شود و مالک در هر دو قعدۀ تورک را اختیار کرده است و ابو حنیفه
نصب یسری و جلوس بر یسری در هر دو قعدۀ اختیار نموده است و این هر دو واسع و جائز است **مسئله** بر صفت که نشیند از تریج و تورک افترا
جائز باشد و اختلاف ائمه در سنیت است و شبهه آن می نماید که مؤذنی بر صغفی که مروی شده است مؤذنی سنت است اخراجه البخاری
و ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و زیاده کرد ابو داؤد و ثم سلم یعنی پسر سلام میداد و زیاده کرد طحاوی و چون سلام میداد سلام میداد
از جانب راست خود و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و از جانب شمال خود همچنین زیاده کرد ابو داؤد که گفتند یعنی صحابه مذکورین که راست گفتی تو همچنین بود
که نماز میگذازد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و باجماع این حدیث مروی است از ابو مخیر رضی الله عنه قولاً و فعلاً بطریق وصف و بیان نماز آن حضرت
و در حجة الله الیه گفته که اصل در بیعت نماز حدیث ابی محمد ساعدی است که رو بروی ده کس از اصحاب آنحضرت روایت کرده و آنها بالاتفاق
تسلیم کردند و حدیث عایشه است و حدیث نائل بن حجر است فی الجمل و حدیث ابن عمر است و در رفع یدین و غیره انتهى گویم در حجة الله الیه طریقه نماز
نوشته و اسرار تشریح ارکانش بیان نموده اینجا اسرار حذف نموده ترجمه طریقه نماز نوشته می آید که خالی از نفع نیست و آن اینست که چون تکبیر
تخریم بر او هر دو دست خود تا هر دو گوش یا هر دو دوش بر او دو و الکل سنته و دست راست بر دست چپ نهد و هر دو پا را برابر کند و نظر را بر جا
سجده کوتاه سازد و اطراف بدن را جمع کند و دعای استفتاح خواند و صحیح شده است درین دعا صیغها بعده تعوذ کند و در تعوذ هم صیغهاست
بعد بسم الله گوید یا هسته و احتیاط درین است زیرا که روایت مختلف آمده است در بودن و نبودن بسم الله آتی از فاتحه و صحیح شدن است از آنحضرت اقتضای
کردن نماز با حمد و هم بسم الله بعد سوره فاتحه و یک سوره دیگر از قرآن بترتیل و در حروف و وقف بر رؤس آیت بخواند و در نظر و عصر بخواند
و امام جمع کند در فجر و در دو رکعت اول مغرب و عشا و ماموم بشنود و خاموش ماند و در هر امام مقتدی صحیح خواند که وقت سکوت است اگر هسته بخواند
و فاتحه بر وجهی بخواند که موجب تشویش امام نشود و این اطلاق قوال است نزد مردم و باین جمع کرده هم بشود در میان احادیث این باب و گوید آیین قوی

طریق نماز گذاردن

که امام امین بگوید و مروی است دو سکنه از آنحضرت یکی میانین تکبیر و قرارت و دیگر میانین فاتحه و سوره و بخواند در نماز هر شخصت آیت و در عتق
 سج اسم و الویل و مثل آن و معمول است ظهر بر فجر و عصر بر عشاء در بعض روایات و ظهر بر عشاء و عصر بر مغرب و در بعض دیگر و بخواند مغرب بقصر
 و هر گاه اراده کند رکوع را بردارد هر دو دست خود تا هر دو دوش یا هر دو گوش و هم چنین وقتی که سر خود از رکوع بردارد و در سجود این رفع کند
 و این از آن هیأت است که یکبار آنحضرت کرد و بار دیگر ترک نمود و المکل سسته و تکبیر گوید در هر خفض و رفع و از هیأت رکوع این است که
 هر دو کف دست خود بر هر دو رگبه خود و انگشتان را زیر تر وارد از رگبه مانند قابض و کناره کند هر دو آرنج خود از شکم و اعتدال کند و سر
 بر ابرشت وارد و قنوت و ترک قنوت هر دو دست است و از هیأت سجود اینست که بندگان خود رگبه خود پیش از هر دو دست بر زمین و باز
 کشاده بکنند و هر دو دست را چندان دور دارد که سفیدی اخیل ظاهر شود و سر انگشتان هر دو پا را جانب قبله گرداند و از هیأت پایین سجود اینست
 اینکه نشیند بر پای چپ و استاده کند پای راست و بندگان هر دو کف دست بر هر دو زانوی خود و از هیأت قعد اینست که نشیند بر پای چپ
 و استاده کند پای راست را و مروی شده است تقدیم پای چپ و نصب پای راست و جلوس بر مقعد از آنحضرت و بندد عقده نگاه و سوره و اشک
 بسجده مروی شده است قبض دو اصبع و حلقه باقی نیز و هر که گفت غیب ابوحنیفه ترک اشاره بسجده است وی خطا کرده و آمده است در تشها
 صیغها واضح آن تشهد این مسجود است پسر تشهد این عباس و عمر و این مانند حرف قرآن تا بعد آن کافی و شافی است واضح صیغ صلوات این است
 اللهم صل علی محمد و علی آل محمد الی آخره **و حسن علی بن ابیطالب رضی الله عنه** عن رسول الله صلی الله علیه و سلم
 انه كان اذا قام الى الصلوة قال بوا آنحضرت چون می ایستاد نماز تکبیر میگفت و میگفت و **تجهت وجهی للذی فطر السموات**
والارض رو آورد بسوی کسی که شکافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را **رحمن** یفا مسلمان و راست دین مائل از باطل بحق
 و ما انا من المشرکین و نیستیم من از کافران انباز کنندگان جز بحق در عبادت انصلاقی و لشکی و محییای و ممانتی
 لله رب العالمین بدستیک نماز من و عبادت من و زندگانی من و مردن من برای خداست که پروردگار جهان و جهانیان است لا شریک
 له و بذک امرت و انا من المسلمین نیست انباز مرا و در ربوبیت و استحقاق عبادت و بتوحید و اخلاص رو آوردن بسوی
 حق امر کرده شده ام من و من از جمله اسلام آرند گانم الی قوله من المسلمین **بن تا قول او من المسلمین** کما تقدم و در روایتی انا اول المسلمین
 اللهم قرانت الملك لا اله الا انت انت ربی و انا عبدك خداوند اتوئی پادشاه علی الاطلاق متصرف در ملک ملکوت نیست هیچ
 مسبودی بحق مگر تو توئی پروردگار من و من بنده تو ام الی آخره تا آخر این دعا و آن اینست **ظلمت نفسی و اعترفت بذنوبی**
 ستم کردم بر ذات خود بتقصیر و رستگاری و اقرار کردم بگناهای خود و توفیر سوده هر بنده که بگناه خود متصرف آید هر گاه من می آمرزم او را قاعظ
 لی ذنوبی جمیعاً انه لا یغفر الذنوب الا انت پس بیا مرزم همه گناهای من را زیرا که نمی آمرزد گناهای من را هیچ کس مگر تو و ایدستی
 لا حسن الاطلاق لا یبدی لا خبها الا انت و راه نام را بنیکوترین خوبها و خصلتها که راه نمی نماید بنیکوترین اخلاق هیچ کس مگر تو
 و احصوت عتی ستمها لا یعرف عتی ستمها الا انت و برگردان از من مخلقتای بد را و نگر و انداز من مخلقتای بد را مگر تو بسیک
 استادگی دارم برای خدمت تو مقیم و دائم و سعیدیک و یاری و نصرت میدهم دین ترا دائم و انخیر مگر یک بیت یک و یکی همه در دست
 قدرتت است و المشرف لیس الیک و بدی نیست منسوب و مضان بتوازروی ادب و تعظیم اگر چه همه آفرینش است و محبتت در آفرینش
 نیست که حق سبحان را در پرید کردن همه چیز حلتهاست شر اگر هست و مخلوقی است چنانکه گفت من شتر مخلوق و بعضی گویند معنی وی آنست

که شریعت نزدیک گروانیده بسوی تو که بدان در درگاه تو تقرب توان جست یا نیست شمر صعود کننده بسوی تو و رسنده بدرگاه قبول تو چنانکه
فرمود **اللَّهُ يَصْعَدُ الْكَلِمَ الطَّيِّبَاتُ** آنگاه و الیک من توفیق کننده و سهولتی کننده ام به تو و التجا آورنده ام بسوی تو می زیم و می میرم بتو
و بقدرت تو و باز میگردد بسوی تو یا من قائم بتو و رغبت کننده ام بسوی تو در اشعه المعات گفته شیخ شرح می فرمود این حروف حروف اندیشه یعنی
بر فعلی که مناسب باشد تقدیر کنند اتنی **حَبَّ** رکعت رتبا و تعالیت بزرگی و برتری و بلند می تو از رسیدن او را که بکنه ذات وصفات تو
استغفرک و اتوب الیک **آمزش** میخوابم از تو و باز میگردد از گناهان بسوی تو رواه مسلم و آخرین حدیث آنست و اذا رکع قال
چون رکوع می کرد آنحضرت میگفت **اللَّهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ** و یک **أَسْنَتُ** خداوند برای تو و طاعت تو و رضای تو رکوع کردم و رکوع
و رنفت پشت خم دادن باشد و بتو ایمان آوردم بوجود تو و صفات کمال تو و ملک اسلمت و مرزا اسلام آوردم و کار خود را بتو سپردم
خشع لک سمعی و ابصری فروتنی کردم ترا شنوایی من و بینایی من و محنتی و عظمی و عصی و مغز استخوان من و استخوان من و پی من
و تقدیم مغز استخوان شاید که بجهت آن باشد که خشوع از باطن بظاهر می آید و همین نکته تقدیم عظم بر عصب می تواند بود فاذ ابرغ راسه قال
پس چون بر می داشت سر خود را میگفت **اللَّهُمَّ رَبَّنَا** لک الحمد خداوای پرور و گار من مرزا است ستودن ملائک السموات و الارض
و ما بینما پیری آسمانها و زمین و چیزی که میان آسمان و زمین است و ملائک است من شیء و پیری چیزی که خواهی بوجود آوردنش
پس از آسمان زمین آنچه میان آسمان و زمین است از ممکنات معدوم چون کمال قدرت و بی سببانه آسمان زمین را و آنچه میان آسمان و زمین تمامه
مقدورات و ممکنات است در گرفته است همه سپاس و ستایش بروی خواهد بود و اذا سجده قال و چون سجده میکرد میگفت **اللَّهُمَّ لَكَ**
سَجْدَتُ و یک **أَسْنَتُ** و لک اسلمت خداوند مرا ترا سجده کردم نه غیر ترا اشاره است باخلاص دل و بتو ایمان آوردم و مرزا اسلام
آوردم و سپردم بتو کار خود را سجد و جعی للذکے خلقه سجده کرد روی من یا ذات من مر کسی را که پیدا کرد او را و صورت که در صورت
داو او را یعنی وجه مرا فی الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن و شوق سمع و بصیرة و شکافت شنوایی و بینایی او را مراد است شنوایی
و بینایی است که مراد پیدا کردن گوش و چشم است و چون بصورت شکافت اند تعبیر بشوق کرد **تَبَارَكَ** اللہ احسن الخالقین
بزرگ است خدا که نیکوترین پیدا کنندگان است بلکه پیدا کننده همه اوست تنها و جزوی پیدا کننده نیست و جمیع خالقین باعتبار ظاهر است چنانکه
مفسر آن می سازند ثم کیون من اخصر ما یقول بین التشهد والتسليم بستمی بود از آخر آنچه میگفت آنحضرت میان التعمیات
و سلام این دعا **اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي** ما قدمت و ما اخرت خداوند ابعاد مرا زمر گناهان که پیش کرده ام و آنچه پس کرده ام و ما اسررت
و ما اعتلنت و آنچه گناهان پنهانی کرده ام و آنچه آشکارا کرده ام و ما اسرقت و آنچه اسراف کرده ام و مغزونی کرده ام و انصر اعتدل
در گذشته ام در اعمال و مال و جاه و امثال آن و ما انت اعلم به منی و گناهان که تو داناتری بان از من انت المقدم و انت المؤخر
تعمی پیش کننده هر کار خواهی از بندگان خود در قدر و عزت در دنیا و آخرت و پس آنگونه هر کار خواهی لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بخون مخلوق
رواه مسلم و فی روایة له و در روایتی از مسلم چنین است ان ذاك في صلوة الليل این دعا در نماز شب یعنی منجذ خوانده
مصنف در تخریص گفته از شافعی و ابن خزیمه آمده که در نماز فرض میگفت حدیث علی کریم اللہ و جبره در دست در آن پس احتمال تخصیص عموم هر دو در **و عن**
ابن هریره رضی الله عنه قال کان رسول الله صلے الله علیه وسلم اذا لَبَّ لِلصَّلَاةِ سَبَّحْتُ بود آنحضرت چون تکبیر
می گفت برای نماز مشرب شد هسبحة ساعی لطیف و در روایتی باین لفظ است کان ایسکت بین التکبیر و بین الازارة اسکا تا یعنی خاموش میشد

میان تکبیر و میان قنوت خاموش شدنی شیخ در ترجمه گفته مراد بسلوت در اینجا ترک هرست نه سکوت از ذکر قبل ان یقرأ پیش از آنکه بخواند فاتحه
و در آن ترجمه الله الباقی گفته مروی است از آنحضرت و دو سکتی یکی در میان تکبیر و قنوت برای تحریک قوم با جمع نامستوج نشوند بر استماع قنوت بعرضت دیگر
در میان قنوت فاتحه دسوره تا انسان گردد ایشان را قنوت بی نشویش و انصات گویم حدیثی که اصحاب سنن درین باب روایت کرده اند صریح نیست در سکت
امام برای قنوت مأموم بلکه ظاهر اینست که این سکت برای تلفظ با همین است نزد کسی که آمین بسر میگویی یا سکت نیست نازک میان فاتحه و آمین تا قرآن بغیر
قرآن شسته نشود نزد کسی که آمین بجز میگویی یا سکت نیست لطیف برای رده نفس قاری و بر تقدیر تفریق آنرا بقرن اول در آن حالت و اندر هر نبودن و
سکت مستقره و ناخچر عمل کرده اند بر آن جمله انتهی فسالته فقال پس پرسیدم او را پس فرمود و در روایتی باین لفظ است فقلت باس
ان یقرأ فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بین التکبیر ~~بین التکبیر~~ و ما تقول پس گفتم پیرو ما درین فدای تو باد ولی رسول خدا می پرسم ترا
خاموش شدن تو میان تکبیر و میان قنوت چیست و چه میگوئی و چه میخوانی در آن قال اقول گفت آنحضرت میگویم باین کلمات را اللهم باعد بیننا و بین
خطاینا بین المشرق و المغرب با رضایا دوری کن میان من و میان گناهان من که کرده ام چنانکه دور کردی میان مشرق و مغرب
مراد بدوری سخن کردن گناهان گذشته است بتوبه و آمرزیدن بر وجه سبانه و تاکید با عصمت از گناهان آینده یعنی چنانکه مشرق و مغرب با هم مجتمع نشوند من در
خطای من هم یکجا نشویم اللهم بقنی خداوند ایاک گردان مرا در روایتی نوح قلبی پاک گردان دل مرا من خطایایی از گناهان من کرده و ناکرده
کما یبقی الثوب الا بیض من اللئس چنانکه پاک گردانیده میشود جامه سفید از چرک درینا طلب میکند جو آثار ذنوب گذشته و حفظ و عصمت از
گناهان آینده مخصوص بجا رسفید بخت مبالغه در تنقیه است که ظهور درش و روی بیشتر است اگر چه قلیل باشد یا اشاره ببنی فطرت که مولود است آدمی زاد
بر آن و تسبیح و ال نون و بین جمله در قاسوس گفته یعنی چرک است اللهم اغسلنی من خطایایی بالماء و الثلج و الورد خداوند بشو مرا
از گناهان کرده و ناکرده من بآب و برف و ذلاله اشارت است با انواع سطرات و اقسام مغفرت و مبالغت در غسل و تنقیه و شنج بسکون لام است و جود
سخن یک جمع بر دو خطاب گفته ذکر بر دست و تلج تاکید است یا هر دو و آب اند که دستها استعمال آن نکرده اند و گفت این قیوم العیالین تیسر است اغایب
چه جامه که آنرا بسته چیز شویند بغایت نفی گردد و فیما قوال آخر مستغنی علیه در حدیث دلیل است بر اینکه این ذکر را میان تکبیر و قنوت گوید بیشتر او بر یکدیگر
مختار است میان این دعا و دعائی که از حدیث علی کرم الله وجهه گذشت یا جمع کند میان هر دو **عمر** رضی الله عنه انه کان یقول
روایت است از عمر بن الخطاب بر سبیکه وی میگفت یعنی رسول خدا چنانکه در حدیث عایشه است که بود رسول خدا چون آغاز میکرد نماز را میگفت بعد تکبیر ایا
سبحانک اللهم تنزیه سبیکم ترا و پاکای ما و سبیکم تنزیه که لائق باشد بجناب قدس تو ای خدا و سبحانک و تسبیح سبیکم مستحسن و مختلط است
ذات پاک تو پس این جمله در معنی سبحان الله و الحمد لله باشد و تبارک اسمک و بزرگ است نام تو و تعالی جلک و بلند است عظمت و سلطنت
و عنای تو و جد یعنی بخت و سلطنت و عنای و بزرگ شدن و چشم مردم آید لا اله غیرک نیست موجود یعنی جز تو در بعضی گفته بسیاری از مالکی گفته اند که
دعای افتتاح نزدیک مالک مکره است و این بغایت بعید است با وجود صحت حدیث آن و آنچه پیش این فقیر ظاهر می نماید آنست دعاییکه در حدیث
آمده هم صحیح است و در ادای افضل است اما تا که نیست و صحابه بران التزام نداشته اند و همین است غرض امام مالک الله اعلم و همین است حال تجوز
پیش از قنوت و در بعد تشهد نیز ازین قبیل است و فی الواقع ما بر هیچ عملی که دلالت کنبر التزام صحابه در دو را مطلق نشدیم پس از فضائل است از شرف
ستاکه و شامی در دعای افتتاح حدیث علی تسک کرده انی وجهت وجهی الخ و الوصیفة بسوی حدیث حضرت عایشه و ابو سعید خدری رفته سبحانک اللهم الخ
در بعضی بود عمل حضرت عمر و بنوعی گفته اختلاف علماء در آنکه صلوة مثل دعای افتتاح و ذکر کوع و سجود و ما بعد تشهد بلکه در بعضی تشهد نیز از قبیل اختلا

صحیح است پس هر کس ذکر کرده است آنچه صحیح شد نزد وی بدون آنکه انکار نماید بر دیگری و الله اعلم انتهى رواه مسلم بسند منقطع روایت کرده این حدیث را مسلم بسند منقطع در موضعی که نیست مظنه ذکر وی استطراد او رواه ابو داود و الحاكم عن ابی الحوراء عن عایشه و رجال حسنا و شرفا اند لیکن در وی انقطاع است و اعطال کرده است آنرا ابو داود و باینکه نیست مشهور از عبدالسلام بن حرب و باینکه روایت کرده است جماعت قصه نماز از نزدیکان و پیغمبر پس ذکر نکرد در آن ایین و عذرا و گفت و از قطنی نیست قوی انتهى و او را طریق دیگر است روایا از ترمذی و ابن ماجه من طریق حارثه بن ابی الرجال از عایشه و عمر بن الخطاب و حارثه ضعیف است و درین باب است از ابن مسعود و عثمان و ابی سعید و انس حکم بن عمیره و ابی امامه و عمر بن العاص و جابر گفت عالم و قد صحح ذلك عن عمر بن الخطاب و صحیح این خزیمه است کما تقدم و در هر دو نبوی گفته صحیح شد از عمر که شروع میکرد و باین دعا در مقام نبی صلی الله علیه و سلم و هر میکرد چنان وی آمیخت مردم را و درین وجه در حکم فرغ است و لهذا امام احمد گفته میرود من با آنچه مروی است از عمر و اگر مروی استفتاح کند بعضی آنچه مروی شده است خوب باشد و او را مشهور است در توجیه الفاظ کثیره و این قول حسن است که بنده مختار است در میان آنها هر چه خواهد خواند و جمع میان این بجز مذهب است و جمعی در حدیث ابن عمر آمده رواه الطبرانی فی الکبیر و فی روایت ضعیف و رواه الدارقطنی موصولا و هو موقوف علی عمر رضی الله عنه و لیکن از حدیث عایشه که نزد ترمذی و ابو داود است معلوم شده که قول آنحضرت است چنانکه اشارت بدان رفته و صحیح است و مانند حدیث ابن عمر است سخن از حدیث ابی سعید مر فوفا بطریق رضع عند الخسیة نزد احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و گفت ترمذی نمی شناسم این حدیث را مگر از روایت حارثه و تحقیق سخن کرده شده است و حارثه از جانب حفظ او انتهى یعنی ضبط وی حدیث را قوی نیست این خزیمه گفت وی مدنی است نزول کرد و کوفه نیست از آنها که احتجاج میکنند اهل علم بحدیث وی درین صحیح است از عمر از آنحضرت و قول ترمذی که نمی شناسم آنرا مگر باین وجه معترض است بطریق ابی الحوراء و بروایت طبرانی از عطا از عایشه انتهى شیخ در ترجمه گفته استفتاح سبحانک ثابت است از آنحضرت و از خلفای راشدین و قائل اند بدان اجله علمای حدیث مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و روایت کرده اند از علمای ائمه حدیث و رفته اند بدان بسیاری از علمای تابعین و اختیار کرده اند آنرا ابو حنیفه و غیره از مجتهدین و ترمذی نیز در جامع خود گفته که درین باب حدیث آمده از علی و عایشه و عبید الله بن مسعود و جابر و جُبَیر بن مطعم و عمل برین است نزد اهل علم از تابعین و غیره غایت آنکه ترمذی در حدیثی که از ابی سعید آمده از طریق حارثه تکلم کرده و این ضرر ندارد و بجهت حدیث از طریق دیگر و تحقیق آنست که استفتاح سبحانک اللهم صحیح و ثابت و مستمر است و با و بعد و دیگر زیاده نیز بود انتهى گویم ترمذی گفته حدیث ابی سعید اشهر حدیث است درین باب و تحقیق حکم کرده اند در سند او می گفت احمد صحیح نیست این حدیث و گفت ابن خزیمه نمیدانم در افتتاح سبحانک اللهم چیزی ثابت نزد یک اهل معرفت بحدیث احسن احادیث حدیث ابی سعید است و نمیدانم احدی را شنیدم آنرا که استعمال کرده باشد حدیث را بر وجه آن و رواه احمد بن حنبل حدیث ابی امامه نحوه و در وی این است اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در حدیث کسی است که نام نه بر او را و روایت کرد این ماجه و ابن خزیمه از حدیث ابن مسعود که میگفت آنحضرت اللهم انی اعوذ بک من الشیطان الرجیم من همزه و نفخه و نفثه و رواه الحاكم و البیهقی و لفظ وی این است که چون داخل می شد در نماز و عن انس نحوه رواه الدارقطنی و در وی حسین بن علی بن اسودت و در وی مقال است و او را طریق دیگر است که ذکر کرده است آنرا ابن ابی حاتم در علل عن ابیه و تضعیف کرده او را کذا فی التلخیص و ازینجا معلوم شد که غالب طرق احادیث استفتاح سبحانک اللهم ضعیف و معلول اند و فیه و در حدیث ابی سعید است نزو فمسه و ان یقول بعد التکبیر اعوذ بالله التسمیع العلیه من الشیطان الرجیم و بود که میگفت بعد تکبیر احرام پناه میجویم بخدا می شنونده و انا از شیطان سنگسار کرده شده و رانده شده از بارگاه قرب و رحمتی تعالی من هسی که از همز شیطان و مراد همز غیبت کردن و افتادن در مردم غیبت گوئی

و طعن است بوجهی گفته اند که بمنزه شیطان و سوسه مراد است که در ولما می مردم می اندازد و چنانکه در قول حق تعالی اعوذ بک من همتی ایت الشیاطین و ساوس و خطرات مراد داشته اند و لفظه و از نفع شیطان و مراد آن تکبر و خود پسندی است که آدمی را در وی می اندازد و این معنی با بروی می آید و او را در نظری بزرگ میدارد گو یا که در وی می در و پزیرا میکند و نفثه و از نفث شیطان و مراد نفث که بمعنی دم کردن است سحر داشته اند که شیطان آدمی را میکند یا باعث برگردن آن می شود و این معنی مناسب ترست بقول حق سبحانه و من شرب الثقلات فی العتق که مراد آن زنان ساحره اند و بعضی گویند مراد نفث شعر است که می در و می اندازد و در نفس آدمی می برارد و از زبان وی مانند افسون و مراد شعر مذموم نیز ایه بود که مستخمن معنی کفر و فسق و وجود مسلمانان است و در تفسیر این آیه لفظ از عمر رضی الله عنه مروی است که فرمود نفع شیطان که برست و نفث وی شعر و سحر و ثبوت بضم می و سکون و او و تالی فو قیه نوعی از جنون است مثل صرع که عارض می شود آدمی را و می اندازد او را مانند است شیخ در شعبة اللغات گفته که اگر روایت این تفسیر از امیر المومنین عمر بصحت رسیده است متعین گردد که مراد همین است انتهی و حدیث دلیل است بر استعاذه و برینکه آن بعد گریست و ظاهر آنست که این نیز بعد توجیه با دعوت است چنان تعوذ قرار است و بی قبلها و عمره عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله

صلی الله علیه وسلم یسبغ الصلوة بالتکبیر والقراءة بالحمد لله رب العلمین بود رسول خدا شروع میکرد نماز را بتکبیر اجرام و شروع میکرد قرائت را بالحمد لله رب العالمین و باین استدلال کرده اند برینکه بسمله از فاتحه نیست و هو قول النبی و ائی من الصحابة و تالی مالک و ابو یوسف و آخرون و حجت ایشان همین حدیث است و جوابش آنست که مراد بالحمد سوره فاتحه است از جهت ذکر این کلمه در اول می چنانکه در صحیح بخاری ثابت شده مثل آنکه گویند چه بخوانی گوید الم ذلک الکتاب بخوانم و مراد تمام سوره میدارند نه این لفظ با خصوص پس نیست در وی حجت بر نبودن بسمله از فاتحه و اگر مراد عدم چه بسمله باشد نیز حقیقی بی تاویل راست است و نیز شافعی تاویل نکور از جهت اختلاف در جهر بسمله و کان اذا رکع

لم یستخض رأسه و بود چون رکوع میکرد بلند نمی کرد و سر مبارک خود و لم یصوبه و پست نمی کرد و لکن بدن ذلك و لیکن نگاه میداشت سر خود را میان اشخاص و تصویب و برابر میداشت پشت و گردن و کان اذا رفع رأسه من الركوع لم یسجد حتی یستوی قائما و بود که چون بر میداشت سر از رکوع سجده نمی کرد تا آنکه برابر باستی و کان اذا رفع رأسه من السجود لم یسجد حتی یستوی جالسا و بود چون بر میداشت سر خود از سجده سجده دوم نمیزفت تا آنکه جلوسه میکرد تمام و کمال و کان یقول فی کل رکعتین و بود که می گفت در هر دو رکعت یعنی بعد هر دو التحیة یعنی تشهد میکرد و با تحیات سد و مراد در ثلاثی و رباعی و اوسط است و در ثنائی اخیر و در وی شریعت تشهد اوسط و اخیر است و دلالت نمیکند بر وجوب زیرا که فعل است مگر آنکه که بیند که بیان است برای اجمال صلوة در قرائت ما سور بنا و جوبا و افعال که برای بیان واجب باشد واجب یا گویند که افعال نماز همه واجب اند بقوله صلوا اما را یتو فی اصلی و اختلاف کرده اند در تشهدین بعضی هر دو را واجب گفته اند و بعضی هر دو را مستنون و قبل

اول سنت است و اخیر واجب و کلام بران در حدیث ابن مسعود بیاید انشاء الله تعالی و اما اوسط پس استدلال کرده اند بر وجوب وی باین حدیث و بقوله اذا صلی احدکم فلیقل التحیات الخ و هر که گفته سنت است میگویند چون سهو کرد از ان اعاده نمود و جبر کرد آنرا بسجده سهو و اگر واجب بود سهو بسجده سهو جبر آن نمودی و چو رکوع و جزوی از ارکان و در کرده اند این استدلال را باینکه جا درست است که وجوب مع التذکر باشد و اگر فراموش کرده و در فرغ

دیگر دخل شد سجده سهو جبر آن می تواند نمود و کان یفرش رجلاه الیسری و ینصب الیمنی و بود که می گسترانید پای چپ خود را یعنی آنرا فرغ نمود میگردانید و بران می نشست و استاده میکرد پای راست خود را ظاهر حدیث آن است که در هر دو رقعده اولی و آخری همچنین میگردانید و این قول امام ابوحنیفه و صحابا اوست و در حدیث ابو محمد ساعدی در رقعده اولی آنرا فرغ و در رقعده ثانیه توترک آمده و این قول شافعی است و نیز امام مالک توترک است در هر دو و نیز بعضی

افتراش هم در وقت نماز است و در هر نمازی که در وقت نماز است و در هر وقت که در وقت نماز است و در هر وقت که در وقت نماز است
 درین مسئله قولی علیهم است و در قول امام ابوحنیفه چنانکه شیخ در ترجمه کوشش کرده است که در بسیاری از احادیث مطلق واقع شده و آمده که سنت در تشهد
 این است و نشستن آنحضرت در تشهد این چنین بود بی تعقید باولی و آخری و جلوس باین طریق که ما اختیار کردیم باشد و نشستن است و در حدیث آمده که
 افضل الاعمال اجزای باشد و در بعضی احادیث تورك در قعدة اخیر نیز آمده و این معمول بر حالت ضعف و کبر سن است زیرا که قعود در روی طویل است
 و مناسب است بان آسانی انتہی گویم چون قضیه متحدست بر اصول حنفیه هم محل مطلق بر مقید باید و حق ثبوت و نیت هر دو است و به قال شیخ ابوحنیفه
 و تاویل باختیار است تاویل در برابر نقص صریح است و محل بر ضعف با وجود نقص ضعیف است و معنی تورك بر سرین نشستن است و در اینجا تورك را در صورت
 یکی آنکه ستاده کند پای راست را و بگرداند پای چپ را زیر پای راست و بلند اند هر دو سرین را بر زمین دوم آنکه گستراند پای چپ را و ستاده کند
 پای راست و بیرون آورد هر دو پا را از زیر رانها بجانب راست و نهد هر دو سرین را بر زمین و گمان ینهی عن عقبه بضم عین مملو سکون قاف
 و در روایتی بفتح عین و کسراف و هو الصح المشهور و قاضی عیاض از بعض ایشیان مضم عین نقل کرده و تضعیف آن نموده قال البربادی الشیطان و بود
 آنحضرت که نمی میکرد از عقبه شیطان و مراد بان اقرار است که با اتفاق در نماز مکرر است و آن برد و صورت است یکی آنکه هر دو سرین را بر زمین بچسباند
 و هر دو ساق و فخذ را ستاده بکند و هر دو دست بر زمین بکشد چنانکه سگ می نشیند دیگر آنکه هر دو قدم بگستراند و هر دو سرین را بر پاشنه ها گذاشته
 بنشیند و مصنف این تفسیر را در تخیص از ابو عبیده آورده و این تفسیر بلفظ عقبه مناسب تر است و عباوله و قعود اخیر آنرا اختیار کرده اند و اول این معنی
 گفته توومی و خلاصه گفته بعض حفاظ گفته اند نیست در نهی از اقا حدیث صحیح مگر حدیث عایشه متصف در تخیص گفته حدیث طاؤس از ابن عباس است
 که اقامت است و جمع کرده اند میان هر دو حدیث در معنی انتہی و جای دیگر از تخیص گفته که اختلاف کرده اند علما در جمع میان این احادیث خطابی
 و ماروردی مائل شده اند بسوی اینکه اقامت سوخ است و ابن عباس را شاید نمی بررسیده و بهیچ مائل شد بسوی جمع باینکه اقامت گوید است کما تقدم
 و ابن عباس ثانی را روایت کرده و عبادله آنرا بجا آورده و شافعی در ربویطی بر استحباب وی میان هر دو سجده نقص نموده لیکن صحیح آنست که اکثر
 افضل است از ان بنا بر کثرت روایات وی و بنا بر آنکه اعون است برای مصلی و احسن است در جمیع نماز و بکر است اول وارد شده است احادیث
 و بهیچ را درین جمع تابع این اصلاح و نووی شده و انکار کردند بر کسی دعوی نسخ کرده و گفتند چگونه ثابت شد نسخ با عدم تعدد جمع و عدم علم تاریخ حدیث
 عایشه که در ان نمی از عقبه و ذکر اکثر اش است پس محتمل است که وارد باشد درباره جلوس برای تشهد اخیر پس منافی قعود بر عقبین بین حدیثین نخواهد بود
 انتہی و ینهی ان یفترش الرجل ذراعیه و نمی میکرد و از آنکه گستراند هر دو دستخوان دست خود را بر زمین در وقت سجود و بر تدار آنها را
 افتراش التسبع مانند گسترانیدن درنده و ستما را بر زمین و قید مرد و بخت آن است که زن باید که افتراش کند که آن هست نزدیک است نهی کرد
 از تشبه بجهولت چپ و روک مثل بروک شتر و التفات بهو التفات رو باه و افتراش بهو افتراش درند با و افعال بهو افعال کلب و نفر بهو نفر زاغ و رنچ اید
 وقت سلام بهو و مای اسپان شوخ و شنگ و گمان ینسخ الصلوة بالشک لیم و بود که ختم میکرد و نماز را بسلام و آن فرض است نزد امام حاکم
 و واجب است نزد ابوحنیفه و نووی گفته که درین حدیث دلیل است بر وجوب تسلیم بنا بر حدیث صلوا انما را یمتونی اصلی و اختلاف کرده اند در ان علما پس
 گفت مالک شافعی و احمد و جمهور که سلام فرض است صحیح نمی شود نماز مگر بدان و گفت ابوحنیفه و اوزاعی و ثوری که سنت است اگر ترک کرد آنرا نماز صحیح شد
 و گفت ابوحنیفه اگر کرد چیزی منافی نماز از حدیث و غیره در آخر وی نماز صحیح است و احتجاج کرده است باینکه تعلیم نکرد این را رسول خدا با عابلی مسی در صلوة خود
 و حجت جمهور همان است که گذشت و نیز این خبر ابو داود و ترمذی است که مفتاح صلوة لهم است و تحلیل آن تسلیم است و همین است مختار شوکانی و در حجت ائمه ائمه

گفته که خبر تحلیلهما السلام مفید و خوب است اگر چه در حدیث سسی مذکور نیست انتمی و نذهب احمد و شافعی و جمهور آنست که مشروع در تسلیم اند و در مالک در قولی یک تسلیم است و این قولی ضعیف است و شافعی را گفته اند که تسلیم ثانی نزودی حجت است و تشدید کرده اند بعضی ظاهریه و مالکیه و واجب گردانیده اند آنرا و این مخالف اجماع کسانی است که پیش از ان بودند در تصحیح گفت اختیارات امام مالک آنست که امام و منفر و یک تسلیم گوید السلام علیکم قصد کند بان پیش روی خود بعد از ان بجانب راست سر خود را بگرداند و مقتدی یک تسلیم بهمین اسلوب بگوید و دیگر بجانب امام پیش روی خود قصد کند و اگر بجانب بسیار کسی بروی سلام بکند تسلیم سوم بجانب بسیار بگوید و این اقل سلام است و اکمل آن حدیث ترمذی عن عبد الله بن مسعود عن النبی صلی الله علیه و سلم انه کان یسلم عن یمنه و عن یساره السلام علیکم ورحمة الله السلام علیکم ورحمة الله و لهذا احمد و علماء بر و تسلیمه قابل شده اند در حق امام منفر و مقتدی و بزیادت و رحمة الله مسئله اقل سلام السلام علیکم یکبار است چنانکه ابن عمر سیکرد و اکمل آن السلام علیکم ورحمة الله بجانب چپ و راست انتفات نموده مسئله ترتیب ارکان بوجهی که ذکر کرده شد فرض است زیرا که چون رجوع کنیم مفهوم از لفظ صلوة و نماز یک بشیر ترتیب کرده شود و اطلاق لفظ صلوة بر آن راست نمی آید پس اگر سجود پیش از رکوع کند عمدا نماز فاسد شود و اگر سهوا کند آنچه بعد از رکوع است لغو است و از همان متروک نماز خود را تمام کند و سجده سهو کند انتمی اخر حجة مسلم و له علة و آن این است که مسلم آنرا از روایت ابی ایوب از عایشه آورده ابن عبد البر گفته این حدیث منسل ابی ایوب است بالجیم و اکثر دوی از عایشه نشنیده و نیز معلول است باینکه مسلم آنرا از طریق اوزاعی مکتوبه اخراج کرده

و عن ابن عمر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يرفع يديه حذو منكبيه اذا افتتح الصلوة بود انحضرت که بر سیداشت هر دو دست خود را برابر هر دو دوش خود چون شروع میکرد نماز را بیان می در حدیث ابی حمزید سعدی گذشت و اذا ركع للركوع و اذا رفع راسه من الركوع و بر سیداشت هر دو دست خود را بر هر دو دوش خود چون تکبیر می بر آورد و برای رکوع و چون سر بر سیداشت از رکوع تمام این حدیث چنین است **رفعهما كذلك برمي داشت هر دو دست را** همچنین یعنی برابر دوشها و قال **سمع الله من حمدة** و میگفت این کلمه یعنی شنید خدا کسی را که ستود او را برین **الحمد خدا و نام تراست ستودن و ما ان لا يفتح الصلاة في السجود** و بود که فکر و این را در سجده یعنی در وقت رفتن بجزه و سر برداشتن از ان و بعضی از شافعیه آنرا نیز گفته اند اما مختار آنست که کنند و آنچه بصحت رسیده است نزو شافعیه رفع یدین است نزد افتتاح و رفتن بر رکوع و سر برداشتن از ان و قیام بر کعبت سوم و در غیر این چهار موضع بثبوت بر رسیده شیخ در ترجمه گفته برداشتن دستها و غیر تکبیر احرام مختلف غیر است میان ما و شافعیه و اخادیش و آثار در هر دو جانب آمده و قدر محقق در وی این است که یا هر دو بوده است گاهی آن و گاهی این و از صحابه هر کس آنچه دیده روایت کرده یا رفع در ابتدا بوده است و در آخر منسوخ گشت و از آنکه عظامی صحابه مثل ابن مسعود که عالم بود بشریح اسلام و احکام آن و متفقه بود باحوال رسول خدا و ملازم آنحضرت بود در سفر و حضر آنرا نمیکرد و ظاهر احتمال ثانی است و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه عدم رفع روایت میکنند و اگر فرضا هر دو بود عدم رفع بلح است بآنکه وی از جنس سنگون است که مناسب بحال صلوة که خضوع و خشوع و کلام درین مقام واضح است جمله از ان در شرح سفر السعادة ذکر کرده ایم انتمی و آنچه در شرح سفر السعادة ذکر کرده این است که مصنف اینجا سخن بمال کرده و از حدیث گذرانیده بآنکه گفت لا يزال بریزن کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرد راه شیخ بر سید است و حق آن است که با قطع نظر از کثرت طرق و حدیثها اخبار و آثار در هر دو جانب موجود است پس با رفع و عدم آن باختلاف اوقات هر دو بود و یا اول رفع بود در آخر منسوخ گشت اکنون لامل حرک رفع را ذکر کنیم تا حق ظاهر شود و بدانکه ترمذی در جامع خود و باب وضع کرده اول باب رفع الیدین عند الركوع و درین باب حدیث ابن عمر آورده و بعد از این حدیث چنانکه ما در اوست اشارت بمحمد طرق حدیث مذکور از صحابه دیگر کرده و علی بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از محمد بن مسلم اوزاعی و عبد الله و شافعی

این حدیث صحیح است
که در کتاب است

و احمد و اسحق بران ذکر کرده و تفسیر این حدیث نموده و اشارتی بر همان این جانب نموده است و دوم باب من لم یرفع الا عند الافتتاح درین باب حدیثی است
 از عبد اللہ بن مسعود آورده که با یاران خود فرمود بگذارم باشما نماز رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گذارند نماز او بر داشت و دوست خود مگر در اول ایستاد
 تکبیر افتتاح و درین باب گفته که از برابرین عازب نیز آمده و گفته است که حدیث ابن مسعود و حسن است و باین قابل اندک شیری از ابل علم از صحابه تابعین می گوید
 قول سفیان ثوری و اهل کوفه این است و در جامع الاصول حدیث ابن مسعود را از ابی داود و نسائی و حدیث برابرین عازب را از ابی داود نیز آورده گفت یدم سوا
 چون افتتح میکرد بر میداشت و دوست خود را تا نزدیک دو دو ششم لایعود و فی روایتی هم لیرفعها حتی انصرف و آنکه ابو داود و حدیث ابن مسعود صحیح نیست
 احتمال دارد که مراد عدم صحت باین طریق خاص بود پس ضرر نکند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد که اثبات حسن حدیث بود موافق آنچه ترمذی گفته است
 و حدیث حسن بی خلاف صحیح است و امام محمد در کوطای خود بعد از روایت حدیث ابن عمر از مالک از زهری از سالم بن عبد اللہ بن عمر از پدرش که در رفع یمن
 نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع آمده میگوید که سنت آنست که تکبیر گوید در هر خفض و رفع بارغ بین جز در ابتدای نماز یکبار پیش نبود و این قول ابی حنیفه است
 و در وی آثار کثیر آمده است بعد از آن عاصم بن کلب جزمی از پدرش که از تابعین امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است بتعدد روایات آورده که وی رفع یمن
 نمیکرد و جز در تکبیر اولی و آزا بر ایستاد می آورد که گفت برادر دو دوست مادر نماز بعد از تکبیر اولی و آورده اند که روزی مردی نزد مخفی از اول حدیثی
 روایت کرد که گفت گذارم نماز را بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس دیدم که آنحضرت بر داشت و دوست خود را نزدیک تکبیر اولی و نزد رکوع و نزد سر برداشتن
 از رکوع مخفی گفت نمیدانم مگر وی ندید آنحضرت را در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی و یاد نگرفتند ابن مسعود و اصحاب او و ندیدیم و شنیدیم آنرا
 من از هیچ یکی از ایشان و ایشان بر نبی داشتند و تمامی خود را جز در ابتدای نماز نزد تکبیر و از عبد العزیز بن حکم آورده گفت دیدم ابن عمر را که بر میداشت
 دستها را در اول تکبیر افتتاح و بر داشت در سوا می آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده اند و این است و از شکلات آثار طیوسی نقل کرده اند که روا
 کرده از مجاهد که گفت گذارم نماز خلف ابن عمر پس نبود که برداشت و دوست خود را مگر در تکبیر اولی و مسود روایت کرد گفت دیدم عمر بن الخطاب را بر میداشت
 و دوست خود مگر در تکبیر اولی و چون عمر و علی و ابن مسعود با قرب محل ایشان از حضرت صلی الله علیه و سلم برین باشند و بعد از ایشان ابن عمر را دیده اند که چنین
 میکرد پس آنچه برخلاف آن نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و در خروج ابن عباس از حدیث واقطنی و ابن عدی از محمد بن جابر و از حماد بن ابی سلیمان
 از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که گفت گذارم بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابی عمر پس بر داشتند دستهای خود را مگر نزد افتتاح صلوة و نیز نقل کرده
 که جمع شد امام ابو حنیفه با اوزاعی بکه در دار الحنطین پس گفت اوزاعی جز بر نمیدارید شما دستهای خود را نزد رکوع و سر برداشتن از آن ابو حنیفه گفت از آن
 که صحت بر سیده است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم درین باب چیزی پس گفت حدیثی از زهری عن سالم عن امیه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یرفع
 یدیه لئلا افتتح الصلوة و عند رکوع و عند الرفع من پس گفت ابو حنیفه حدیثا حماد عن ابراهیم عن علقمه و الا سود عن عبد اللہ بن مسعود ان النبی صلی الله
 علیه و سلم کان الایرفغ یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لایعود بشی من ذلک اوزاعی گفت من از زهری از سالم از ابن عمر روایت کنم و تو در برابر آن از حماد
 از ابراهیم از علقمه روایت کنی یعنی این سناده تو بآن سناده من که علود دارد و چهار سه ابو حنیفه گفت حماد و افضه از زهری است و ابراهیم افضه از سالم و علقمه از
 ابن عمر نیست در فقه اگر چه ابن عمر بفضیلت صحبت مخصوص باشد و مسود را نیز فضل کثیر است و عبد الله خود عبد الله است یعنی او را خود چه توان تعریف کرد
 که در جبهه او رفته و قرب حضرت رسالت مشهور است پس اوزاعی ترجیح حدیث بخلو سناده کرده و ابو حنیفه بفقہ روایت و مذہب وی همین است که ما تقریر فی
 اصول الفقه و در تہمای شرح بر ایستادیم که از ابن زبیر روایت کرده اند که مردی را دیدم که نماز میکرد و در سجده مطهرم و بر میداشت و دوست خود را نزدیک رکوع و نزد
 رفع راس از رکوع پس گفت ابن زبیر این چنین کن این چیزی است که در آثار رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از آن ترک داد یعنی این حکم در اول بود پس من پیش

وگفت ابن مسعود برداشت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ما نیز برداشتیم و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از ابن عباس روایت کرده اند که گفت عَشْرَةٌ مَشْرُوعَةٌ بِرَسُولِهِ شُتِمَتْ
و ستما را که نزد افتتاح و چون جاهد از ابن عمر که حدیث رفع بدین نزد شافعی از وی مروی است عمل بر خلاف آن روایت کرد و گفت سالما خلف ابن مسعود
نماز گذاروم و هرگز ندیدم که رفع بدین کرد الا نزل افتتاح عمل باین حدیث ساقط باشد زیرا که مقرر شده است در اصول حدیث که چون راوی بر خلاف روایت
خود عمل کند عمل باین روایت ساقط گردد و انتهای و اما آنکه طبرانی و غیر وی نقل کرده اند لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن در صحت وی سخن است و تحقیق
آنست که روایت ترفع الایدی فی سبع مواطن است بی حصر و آن منافات ندارد در ثبوت رفع در غیر این مواطن کذا فی شرح ابن الهمام اکنون معلوم شد
که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم رفع هر دو ثابت است و جماعت از صحابه و من بعد هم خصوصاً ابن مسعود و تابعان وی در جانب عدم رفع اند محل آن جز آن
نبود که گویم در اوقات مختلفه هر دو فعل از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وجود آمده و چون علم و فقه ابوحنیفه و اسناد وی شنبلی بجانب ابن مسعود و تابعان او است
و طریقه ایشان عدم رفع است مذہب حنفی طریقه ایشان آمده ما خود بهمین عقیده ایم و عملی مذہب ما باین مقدار اکتفا نکنند و گویند که حکم رفع منسوخ است
و چون ابن عمر را وی حدیث رفع است و بدینکه بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم عمل بخلاف آن کرده ظاهر شد که عمل رفع منسوخ است با وجود کثرت
روایات و احادیث درین باب و شیخ کمال الدین بن الهمام گفته که آثار از صحابه و طرق از آنحضرت بسیار آمده چندان کلام در آن واضح است و قدر تحقیق بعد
از ثبوت همه آن ثبوت هر یکی ازین دو امر است از وی صلی الله علیه وسلم رفع و عدم رفع پس سبیل ترجیح احد الجانین بود از جهت قیام تعارض و ترجیح
می یابد آنچه مذہب ما است یعنی عدم رفع باینکه تحقیق معلوم شده است که در نماز ابتدا می حال اقوال و افعال از جنس این رفع مباح بود که منسوخ شده است
پس در نیست که این نیز از آن قبیل باشد و مشمول نسخ بود خصوصاً که ثابت شد آنچه معارض است به ثبوتی که لا امر و له است بخلاف عدم رفع که طریق باب
بوی احتمال عدم شریعت زیرا که وی از جنس آن نیست که مسود است دعوی عدم شریعت بلکه از جنس سکون است که مطلوب است در نماز با جماع یعنی خشوع
و روایت کرده است ابوحنیفه از احاد از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی و اهل بن حجر که وی دید رسول خدا صلی الله علیه وسلم که برداشت دستهای خود را نزد
سکوع و نزد وجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذازده با رسول خدا صلی الله علیه وسلم نمازی را اگر همان روز آید وی اعلم است از عبد الله و اصحاب می آیا او یاد
گرفت و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث کردند در جماعه بیرون از حد شمار از عبد الله که وی برداشت دستها را در ابتدای نماز فقط و حکایت کرد آن را از
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و عبد الله اعلم است بشرائع اسلام و در وی و متفق است مرحوال نبی را صلی الله علیه وسلم و ملازم است او را در سفر
و حضر و گذارده نماز را با آنحضرت مالا یعد و لایحصی پس اخذ بقول وی نزد قعارض اولی باشد از افراد مقابلش پس چاره نیست از قول نسبت هر دو فعل
و الله اعلم انتهى تم کلام شیخ روح بلفظ فی شرح صفة السعادة و حصول این کلام ثبوت هر دو فعل است از اخبار و آثار با ترجیح عدم رفع بر رفع بوجهی که ذکر
شد و جوابش آنست که حدیث برابر ابن عباس که در وی ثم لا یعود اولایر فعما آمده ابو داؤد و آنرا ضعیف گفته و تضعیف کرد آنرا بخاری و غیر صحیح خود
و گفت صحیح تر نیست اسانید وی از اسانید رفع و ترفی اگر چه آنرا حسن گفته و لیکن کلام ثم لا یعود جز از شریک از بزرگین زیاد گفته و شریک نیست
قد ضعفه الترفی فی غیر موضع عن جامع و گفت ابو داؤد که روایت کرده است آنرا شمیم و خالد و ابن ادریس از بزرگین ابی زیاد و ایشان ذکر کرده اند
در وی ثم لا یعود و مروی است از سفیان بن عیینه که حدیث کرد بان بزرگ پیش از اعلان خود بسوی کوفه و ذکر نکرد در آن ثم لا یعود و چون برگشت
از آنجا زیاده کرد در وی این کلمه را حمید می غیر گفته اند که بزرگین ابی زیاد و اسانید حفظی آخر عمره و اشتراط پس زیادت این کلمه محمول است بر خلفا و پیغمبر
و تابعان و تضعیف ابو داؤد در این حدیث را بنا بیک احتمال دارد که ملود جمع صحت باین طریق بود ساقط است باینکه شریک و ابن ابی زیاد متفر دانند بر روایت
و چون این اسناد ضعیف است حدیث ساقط شد از احتجاج و ما ندانیم وی طرفینی دیگر مروی و توهم نتوان کرد که نفر و شریک معارض است بر روایت ششم

وقال وابن ادریس از یزید زید که چون سو و حفظ و احتلاط وی در آخر عمر ثابت شد روایت از وی ترک کرد پس شریک متفرد ماند درین حدیث
 و اما تاویل تضعیف بود او و باینکه مراد از عدم صحت اثبات حسن حدیث باشد پس سیاق عبارت بود او و آبی است از ان چه مراد از قول محمد بن ابی
 حدیث ثابت نشده یا درین باب حدیثی بصحت نرسیده نفی ثبوت اصل آن حدیث می باشد نفی وصف خاص چنانکه بر عالم سحر پوشیده نیست و اما
 حدیث محمد در سوطا پس در وی عاصم بن کلیب است و وی مختلف فیست غیر واحد اورا تضعیف کرده اند علی بن المدینی گفته لا یصح به اذا انفرد و امام احمد گفته
 لا بأس به و ابو حاتم رازی گفته صالح و مسلم برای او حدیثی اخراج کرده و وثقه ابن سعید و تضعیف کرده اورا ابن حبان و گفته در روایتی شک است و نیز
 معارض است بروایت رفع که مروی است از علی بن ابی طالب و ذکر مثل الترمذی و ابو داود و احمد و غیر هم و اما روایت طحاوی از جابر پس در سندش ابوبکر
 بن عیاش است و وی سنی الحفظ است و روایت وی معارض است بروایت نافع و سالم و ابن هرود و مثبت اند و مجاهد نافی است و مثبت مقدم است و اگر کجاست
 شود که وی ترک کرده گوئیم که برای بیان جواز مره ترک نموده تا معلوم شود که وی رفع را واجب نمی داند و همچنین روایت اسود معارض است بروایات صحیح
 دیگر که در ان از عمر بن خطاب رفع مروی شده و اما حدیث محمد بن جابر پس ذکر کرده است آنرا ابن جوزی در موضوعات و نقل کرده از امام احمد که نیست محمد بن
 چیز است و حدیثی نمی کند از وی مگر کسی که بدتر است از وی و گفته مصنف در تلخیص که قد اثبت فی المدرج حال هذا الخبر باوضح من هذا انتی و گفته
 ابن حبان و علی بن اهل العراق و من لم یکن علم الحدیث من صناعة انتی و نیز ابن حبان گفته ارفع یدیک عن حدیث ابن جابر و گفته ابن تیمیة
 که این حدیث موضوع است و اما مناظره از زاعی و ابو حنیفه و احتیاج او زاعی بسند عالی و احتیاج امام بفقہ را وی پس منظور فیست زیرا که
 احادیث رفع را نه همین یک طرفی است که او زاعی ذکر کرده بلکه راویان وی عشره مشره اند و ایشان سبب شک و شبهه افقه اند از تنها
 راویان حدیث ابو حنیفه و بیان آن خواهد آمد و در بدر منیر مناظره سفیان و نعمان و ابن مبارک ذکر کرده و شافعی را درین باب مناظره طویل است
 و حال این همه مناظرات ترجیح رفع است بر عدم رفع و در نماید که قول ابن زبیر ذکر کرده آن حدیث مرفوع نیست و محمد معارض است بحدیث یسعون کلی
 و در کتب اهل حدیث هیچ اسنادی صحیح برای این قول یافته نمی شود و اما قول ابن عباس پس آن قول وی است نه حدیث مرفوع و معارض است بحدیث
 یسعون مذکور و ترمذی اورا از قائلین رفع شمرده بآنکه این قول وی منقوض است بر بخ در قنوت و عیدین و حدیث لا ترفع الایدی را خود حضرت شیخ
 غیر صحیح گفته و فرموده که مفید حضرت نیست و اما حدیث وائل بن حجر و طعن کردن ابراهیم بروی باینکه وی اعرابی بود پس گفت محدث جلیل شیخ ابوالحسن
 سندی شارح صحیح است که این طعن از ابراهیم انسان نیست زیرا که در جامع الاصول در ترجمه وائل ذکر کرده که وی قبلی بود از اقبالی حضرت موت و پدرش
 از ملک ایشان بود و خود آورده بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گویند که آنحضرت بشارت داد اصحاب خود را قبل از قدم وی و فرمودید یا شمارا وائل بن حجر
 از زمین دور از حضرت موت طالع را غیبانی الله عزوجل و فی رسوله و بولقیته ابنا الملوک و چون داخل شد بر آنحضرت مرحبا گفت و با خود نزدیک نمود پس
 هرگز نمی سنو که در حق این چنین صحابی اعرابی بودی ششمین گفته شود زیرا که غالب بر اعراب جفا و عدم تطلع بر جاهل است و هر که پادشاه زاده بود و این
 شان وی نباشد چه آمدن می طالع احوال است بر شدت اعتنای وی با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و هر که چنین باشد لا محاله اعتنای او متبع احوال رسول
 صلی الله علیه و سلم تحت تر و زیاده تر بود تا مقصدی به پیغمبر باشد و زنده فانه هجرت وی بصحبه رسول چیست و این ظاهر است بر هر که ادنی درایت می دارد انتی
 و مؤید است روایتی بهیچ باین لفظ که گفت وائل انتی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت لا انظرک کیف یصلی فما مستقبل القبلة الحدیث اتقی کلام اسد
 گویم و نیست روایت وائل روایت متفرد و شاکه بطن اعراب است بر او رود بلکه روایات صحیحین و غیرهما که در رفع وارد اند شواهد و متابعات روایت و س
 و مؤید و مثبت وی بوده اند ثبوتی که لا محصی عنده است و انکار کنند از آنکه مقصد غیر منصف و نیز حنفیه متسک کرده اند بحدیث وی در وقتین هر دو است

خبر تاوان پس اگر اعرابیت او قاصح و تشکک بر رفع زمین است می باید که در اینجا هم قاصح باشد و اولی قاصح و ثانی
 برابر است زیرا که امری محسوس است نه مفهومی معقول در روی صورت حفظ مری کافی است و اما حدیث ابن مسعود و معارضه کردن ابن عباس بدان حدیث ابن عمر را
 که متفق علیست پس ثابت نیست نزد اهل معرفت بحديث کما قال المشافعی و گفت ترمذی که حدیث ابن مسعود ثابت نشده و در اصول مقرر شده که صحیح است
 بر تقدیر و تصنف و تلخیص گفته حدیث ابن مسعود را احمد و ابو داؤد و ترمذی از عاصم بن کلیب از عبدالرحمن الاسود از ابن مسعود روایت کرده اند و عرواه
 ابن عدی و الدارقطنی و البیهقی من حدیث محمد بن جابر عن حماد بن سلیمان عن ابراهیم عن علقمه عن ابن مسعود و ترمذی آنرا حسن گفته و ابن حزم صحیح اما ابن
 گفته لم یثبت عنه و ابن ابی حاتم عن ابیه آورده که گفت هذا حدیث خطأ و احمد بن حنبل و شیخ و می یحیی بن آدم گفته بهو ضعیف نقله البخاری عنهما و ابی
 علی ذلک و گفت ابو داؤد و لیس و صحیح و گفت دارقطنی لم یثبت و گفت ابن حبان این حسن چیزی است که روایت کرده اند آنرا اهل کوفه و فنی
 رفع در نماز نزدیک و نزدیک و نزدیک و نزدیک از آن و آن در حقیقت اصعب چیزی است که تعویل کرده شود بران زیرا که این حدیث را علتهاست که اهل
 میکنند و بر او این همه اید طعن کرده اند در طریق عاصم بن کلیب انتهی و اما طریق ابن جابر پس گذشت جواب از آن و در سبب گفته که اگر ثابت شود حدیث
 ابن مسعود مقدم باشد روایت ابن عمر بروی زیرا که این اثبات است و آن فنی و اثبات مقدم است انتهی و شیخ ابو الحسن محدث سندی روح در
 شرح مستدام ابو حنیفه زید حدیث ابن مسعود که در آن ذکر رفع صرف در شروع نماز است گفته که بهیچ نوشته است که ابن مسعود فراموش کرد
 از قرآن چیزی را که اختلاف نکرده اند در آن مسلمانان و بی الموعودان فراموش کرد چیزی که اتفاق کرده اند بران تمام علما از شیخ تطیبین نزد کویع
 و عدم قبض بیدین بر کعب و فراموش کرد قیام دو کس خلف امام و فراموش کرد آنچه اختلاف نکرده اند در آن علما که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم صحیح دوم
 در وقت و می و فراموش کرد چیزی که مختلف نشدند در آن اهل علم از وضع مرفق و ساعد بر ارض در سجود و چون سیمان می درین چیز با آمده جائز است که در
 رفع الیدین هم بوده باشد انتهی هر سطور گوید حدیث ابن مسعود اگر ثابت شود تا هم معارضه حدیث ابن عمر می تواند کرد زیرا که این حدیث در سنن است آن
 در صحیحین در اصول حدیث مقرر شده که احادیث این هر دو کتاب در احتیاج مقدم اند بر غیر خود خصوصا آنچه متفق علیه باشد و حدیث ابن عمر هم چنین است این
 کلام مخفف در ثبوت این دلائل و اما کلام در ثبوت نسخ ازین دلائل چنانکه حضرت شیخ روح بران اشارت بلکه صراحت فرموده پس جوابش آنست که این همه دلائل
 جز قول ابن بکر که در اول اسلام بود ثم نسخ و جز قول ابن مسعود که ترک فترکنا منتقض بر کسی است که قائل است بوجوب رفع چه ترک یکبار هم منافی اوست بترک
 که قائل است بسنت نموده بودن وی تا کسی که آنرا سنت غیر نموده میگوید چه رسد چه سنت نموده راهم آنحضرت صلی الله علیه و سلم گاهی ترک کرده و در
 اصول مقرر شد که اتیان بفعلی بغیر ترک می مره و دلیل وجوب آن فعل است پس لا بدست از قائل شدن بترک سنت نموده نیز تا وجوب لازم نیاید
 فلا تعارض بین احادیث الرفع و احادیث التکرک و اما استدلال بقول ابن مسعود که صلیت بکم صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم و در آن رفع نکرده پس
 غیر قوی است زیرا که تشبیه فعل مشتعل بر صفات بغض دیگر بسیار است باعتبار اشتراک اکثر صفات و عدم اشتراک بعض صفات قابل التفات نیست سیما
 الالهام علی ما یشهد به الوجوه السلیم لکن ظاهر اشتراک جمیع است ما دامیکه دلیل بر خلاف آن قائم نشده است پس قول ابن مسعود و ظاهر باشد در
 رفع آنحضرت و احادیث دیگر منصوص اند بر رفع و منتقض اند بران پس قول می رضی الله عنه معارض آنها نتواند شد بر تقدیر فرض تعارض میان
 آن هر دو و نه هیچ وجه برای تعارض نیست چه قول می دلالت نمی کند بر آنکه نماز آنحضرت نبود مگر بهمین طریق و نیز این قول در سنن مروی است احادیث
 رفع و صحیح است و در تبیین صحیح مقدم است از سنن چنانکه در اصول مقرر شده پس ثابت نشود تعارض میان هر دو و چون تعارض ثابت نشد ترجیح
 مرزف را باشد و نسخ بدون دلیل مساوی با مقدم با علم تاریخ تاخر یکی صورت نه بنده و بهو بهنا مسفوق و همچنین حدیث برابری غائب الرضی کعبیم

صحت قول می شم لا یعود و اعراض غایم از تاویل مشهور که معنی لا یعود عدم رفع در ابتدای رکعت ثانیه است چنانکه در رکعت اولی بود و نظر کنیم بسوی استمرار
مضارع مستفاد از قول می لا یعود بصیغه مضارع دلالت نمی کند مگر بر اینکه برابرین عازب رفع آنحضرت ندید و ازین لازم نمی آید عدم رفع و می صلی الله علیه و سلم مطلقاً
و حال آنکه معارف یکبار هم ثابت میشود و بعضی باطنین استمارا فعین از صحابه و غیر هم حکایت کرده اند که بر بوسن عازب نیز از زاویان رفع است و باقی همه آثار صحابه
و فهم ایشان حجت نیست و مع ذلک از بیچ کی از ایشان نسخ منقول نشده مگر از ابن سیر صریحاً و از ابن مسعود التزماً بلکه این روایات دلالت نمی کنند بر اینکه
صحابه همیشه عدم رفع میکردند بلکه مستفاد از آن صرف عدم رفع است نه دوام آن و نه عدم دوام آن و چون این روایات را بار و آیات متعارفه پیش
که دال است در رفع شان ختم نموده آید ثابت میشود که آنها مره کرده اند و مره ترک نموده و هوین المدعی و اما قول ابن مسعود که ترک فرکتنا پس مستفاد از او
همین است که آنحضرت ترک کرده و از وی نسخ فمیدیم پس نسخ نعم ابن مسعود است و آن حجت نیست خصوصاً وقتی که فهم صحابی دیگر مخالف او باشد
و اما فهم جماع بر ترک ازین قول می پس ظاهر آن در دلالت بر اجماع است اما آثار محارضة او مخصوص اند پس محارض نشود بان زیرا که در اصول مقرر شده که
ظاهر محارض نص می شود و اما قول ابن الزبیر تخم نسخ پس نص است در نسخ علی ما تقر فی الاصول لیکن برای می اصلی نزد محدثین یافته نمی شود و لا بد است
ناسخ را که مساوی منسوخ باشد در شهرت و دلالت پس احادیث صحیح مشهوره که بروایت ثقات از ثقات آمده اند چه قول ابن مسعود که قاصرت در
دلالت و بقول ابن زبیر که هیچ یکی از ثقات آنرا نمی شناسد منسوخ تواند شد حاصل آنکه منقول نیست در باب ترک مگر افعال آنحضرت یا افعال صحابه
و فهم را عموم نیست پس ثابت نشود از آن مگر ترک کردن آنها را احیاناً و چون نعم نمایند بر آن احادیث و آثار داله بر رفع سفیدین مدعا باشد زیرا که ترک
سخت غیر مکرر نسخ وی نیست بلکه لا بد است از ترک ای حیائاً تا آنکه غیر مکرر بود می ثابت شود و نیز بعضی صحابه بودند که حضرت و می صلی الله علیه و سلم سنن یا
ترک می نمودند چنانکه دلالت میکنند بر آن فرمودن آنحضرت ایشان را وقت قضای نماز فجر من کان یصلی تکبیراً کتبت له من ثواب الفجر فیصل پس معلوم شد که همه صحابه
این رکعت را نمی گذارند و حال آنکه این رکعتین او کسر سنن اند تا بغیر سنن مکرر که چه رسد و نزد بعضی صحابه سنیت وی ثابت نبود لذا ادائیگی کردند و از عدم
فعل بطلان سنیت لازم نمی آید چنانکه ابوسیمان خطابی گفته که پوشیده ماند رفع بر این مسعود چنانکه پوشیده ماند بروی گرفتن زانو در رکوع چه در
تطبیق برین سید و بنا بر اول و خلاف کرد در آن یکی صحابه را این است کلام در ثبوت نسخ ازین دلائل و بعضی حنفیه استدلال کرده اند بر منع رفع بحدیث
مالی از ارم رافی ابی بکر الخ و این حدیث نزد مسلم و ابوداؤد و نسائی است از روایت جابر بن سمره و لیکن در آن نمی از رفع نزد اسلام است نه درین سینه مرتفع
چنانکه از رجوع اهل حدیث ثابت میشود پس در وی حجت نباشد تجاری گفته من احتج بحديث جابر بن سمره علی منع الرفع فلیس لحظ من العلم فی مشهور الاطلاق
فیما انما کان فی حال التمسک انتهی و در سبب گفته بوجهی صحیح فی ان کان ذلک فی ایما تم بایدیم عند سلام و الخروج من الصلوة و سبب صحیح فی ذلک انتهی و چون
امام همدی که یکی از ائمه یمن است باین خبر احتجاج بر منع رفع کرد و قبلی در منار گفته ان کان بذ اغفلة من الامام الی هذا الحد فقد بعد وان کان مع سفره
سختیة الامم فهو اوسع و ارفع من ذلک و الاکتار فی ذ الجانح مجرد الی قوله و لهذا لم یقع فی خلاف الالهام و فی فقط فی سن النوادر التي تقع لافراد العلماء مثل مالک
و الشافعی و غیر بما فا حد منهم الا انه ناره ینبغی ان تعمر فی جنب فضله و یجتنب انتهی و اما استدلال بقوله اسکنوا فی الصلوة پس عائد است بایمانی که نزد هر کس
در نماز سیکر و نه چنانکه کتب است از حرکات و سکون ابن حبان گفت القوم انما هم و ابالسکون فی الصلوة عند الاشارة فی التسلیم دون الرفع الثابت عند الرجوع
انتهی پس تحلیل عدم رفع باینکه وی از جنس سکون است پس رفع مناسب حال نماز نباشد غیر مرضی است زیرا که این تحلیل در برابر خصوص هر کس صحیح غایب است
و رای حجت است و نیز رفع با آنکه نزد وی از جنس سکون نیست در نماز هر چند موضع باقی است پس از جنس نماز نباشد نه مخالف آن مستفق علیها این حدیث
ابن عمر نزد بخاری و مسلم است علی بن مدینی که شیخ بخاری است گفت این حدیث نزد حجت است بر خلق سب که شنید آنرا از پدر بروی است ایچکه عمل کنند

زیر آنکه نیست در سنادش چیزی و زیاده کرده بخاری در جای دیگر بعد کلام ابن المدیسی که کان علی اعلم اهل زمانه و قال من ثم ان بدعة فقد طعن فی الصحابة سلمته
واحدین درین باب بسیار است تا آنکه در سفر السعادة گفته که از کثرت روایات این معنی بمتواتر مانده است چهار صد اثر و خبر درین باب صحیح شده و عشره مشهوره
روایت کرده اند که لایزال برین کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرد و غیر ازین چیزی ثابت نشده انتی درینجا بعضی قاصرین گفته اند که این افراط است از مسأله
سفر السعادة زیرا که بخاری در کتاب رفع الیدین ربع این اخبار و آثار هم نیاموده و این مسکین ندانست که وی درین باب حواله بر کتاب بخاری نمی کن
و بخاری در آن کتاب ادعای استحباب اخبار و آثار و آورده درین باب کرده بلکه ظاهر آنست که مراد وی چهار صد طرق باشد نه متون چنانکه سابق عبا
وی بران دلالت دارد حیث قال از کثرت روایات این معنی بمتواتر مانده است و بالجمله بعضی ازین اخبار و آثار در رساله تنویر العینین و جز آن مذکور است و بعد
آن گفته قدوردت فی هذا الباب روایات لایسع لذكرها بالمقام و آسامی بعضی روایات وی اینست که روایت کرده اند از عشره مشهوره بحدیث حاکم گفته نیست
بیچ سنتی که روایت کرده باشند از عشره مشهوره جز رفع یدین و روایت کرد آنرا ابو حمید سعدی رو بروی ده کس از اصحاب همه با نغم گفتند و منهم حسن
بن علی و سهل و زید و عقبه و ابوسعود و سلمان و ابو موسی و عایشه و بیره و عمار و ام الدرداء و عمر و علی و وائل بن حجر و مالک بن الحویرث و انس و ابو بیره
و محمد بن سلمه و ابوقتاده و ابو موسی و جابر و عمیر الیهی و ابن عباس و ابن زبیر و ازنا بعین حسن بصری و عطاء و طاؤس و عطاء و نافع و سالم
بن عبداللہ و سعید بن جبیر و ابن سیرین و قتاده و قاسم بن محمد و کحول و غیر هم و از فقها ابن مبارک و شافعی و احمد و اسحق و اوزاعی و مالک و جز ایشان
مقبله در شمار گفته امر الرفع اوضح من ان لورد له الاحادیث المفردات و قد کثرت کثرة التوالدی و صحت صححه لا تمنع و لمذالم يقع فی الخلل انتی **وفی حدیث**
ابی حمید الساعدی عند ابی داؤد و الدارمی رفع یدیه حتی یجاذی بهما منکبیه چون می ایستاد برای نماز بر سر پشت هر دو دست
خود را تا آنکه بر میگردد و انید آنرا بر دوش خود نشاند که بر سر تکبیر می گفت و این صحیح است در تاریخ تحریریه از رفع یدین چنانکه مذکور خفیه است
و این حدیث از روایه بخاری بیشتر گذشت لیکن در وی ذکر رفع جز نزد تکبیر احرام نیست بخلاف روایت ابوداؤد که در وی اثبات رفع دست در هر دست
موضع کما فاه حدیث ابن عمر و لفظ وی نزد ابوداؤد اینست که کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام الی الصلوة اعتدل قائما و رفع یدیه حتی یجاذی
بهما منکبیه فاذا اراد ان یرکع رفع یدیه حتی یجاذی بهما منکبیه ثم قال اللہ اکبر و رکع ثم اعتدل ولم یصوب بیده و لم یقع و وضع یدیه علی رکبته قال سمع
من حمده و رفع یدیه و اعتدل حتی یرجع کل عظم الی موضعه معتدلا الحدیث پس ازینجا رفع آنحضرت در هر دست موضع مستفاد شد مصنف را لازم بود که بگوید
خودم کبیر لفظ الحدیث سیقت تا معلوم باشد که شدلال تمام حدیث است زیرا که ازین جمله توهم میشود که در حدیث مذکور رفع نیست مگر نزد تکبیر احرام حال آنکه
از وی در هر چهار موضع ثابت است محمد بن نصر مروزی گفته اجمع علماء الامصار علی ذلک اسی الرفع الا اهل الکوفة انتی و گفت ابن جوزی نیز به انتی
للمقیم و المسافر نقلا عن الی فی ان قال سمعت الشافعی یقول لا یجوز لاحد سماع حدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی رفع الیدین فی افتتاح الصلوة و عند
الركوع و الرفع منه ان یرکع الا اقتداء بصلوة صلی اللہ علیہ وسلم و هذا صریح فی وجوب انتی و بخاری از حسن جمیدین بلال آورده که ان الصحابة كانوا یفعلون ذلک
عنت بخاری و لم یستن الحسن احد و گفت شافعی روایت کرده اند رفع را جماعی از صحابه و شاید که مروزی نشده است بیچ حدیثی در عدد زیاده از ایشان
گفت ابن منذر اختلاف نکرد اهل علم در آنکه آنحضرت رفع یدین میکرد و گفت بخاری در جزو رفع الیدین که روایت کرده آنرا افزوده تن از صحابه و سر در کرد
بقی در سنن و خلافت نام راویان رفع نزدیک استی تن و گفت شنیدم حاکم را سیقت اتفاق کرده اند بر روایت این سنت معتبره مشهوره و لم یجئ
من بعد هم من کابر صحابه گفت بیقی و هر کما قال ابن عساکر در تاریخ خود از طریق ابی سلمه المرع آورده که گفت در اینم هم مردم را که رفع یدین میکردند
و یک بر نفس مرفوع روایت کرد امام احمد بسند خود از نافع از ابن عمر مروزی چون می دید صلی را که رفع یدین نمیکند سنگر زود میزد او را رواه البخاری

بیر کتاب رفع الیدین بلفظ راه بالخصی و بالجمله اقاویل علماء درین باب بیش از شصت و هفت در تلخیص مرین باب بسطه لائق و کلامی فائق آورده
 رفع را معنی گردانیده و حق با اوست زیرا که ترجیح در تعارض احادیث یا بقوت سندست یا بشهرت وی یا بکثرت عمل صحابه و این همه چیزها درین مسئله فراموش
 نیز ثابت گردیده که رفع آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق قربت و عبادت بودند عادت و این ظاهرست زیرا که افعال نماز همه عبادتست لایسما
 بن این فعل در غیر نماز بطریق عادت نبود و اگر عادت نمی بود صحابه و فقها اهتمام نمی کردند بر ولایت و اتباع وی و از روایت حاکم که ان الله امره به قول
 صلی الله علیه و سلم ان رفع الایدی من الاستکانة مفهومی میشود که عبادتست و از رفع کردن آنها بر وی آنحضرت و خلفای راشدین و عدم است آنها
 نشان را ثابتست که این فعل مختص آنحضرت نبود آری این قدر است که آنحضرت ملتزم وی نبود باری میگرد و بار دیگر ترک میفرمود و این امارت
 هم موجب و سنت مکتوبه است و هر که دعای منع رفع دست وی در حقیقت مثبت است و متکس بظاهر منکر اوست زیرا که ظاهر اینست که آنچه
 آنحضرت ثابت شده ما را اتباع آن لازمست تا وقتیکه دلیلی بر نسخ آن ثابت نشود پس منکر نسخ را حرج و دلائل مانع کافیست و چون حرج تمامست
 با تقدم دعای ثابت گردید و عدم اجماع بر ترک وی غنی از بیانست بلکه لائق آنست که دعوی اجماع بر فعل آن کرده آید مبالغه و بعضی از علما بوجوب
 رفع همین مواضع رفتند و کما ذکره صاحب الفتوحات و غیره و نزد اکثر اهل علم سنتست و بعضی از آثار معارض آمده اند لیکن قوت حارضا آثار صحیحین را
 مع ذلک منافی بدعای مانیستند آن حاجب در مختصر گفته نمی شناسم رفع یدین را و گفته اند که سنتست انتهی و مقوی سنین است روایت علی حسنه
 بهذا قول مالک فی آخر عمره انتهی و یدل علیه حدیث المنوطا و اودامت بر سنت غیر مکتوبه و معوجست فاعل آن باجماع سلف و خلف مشابست با آنکه مدیم
 نیاز چاشت و اشراق و چهار رکعت قبل عصر و قدرت طوال از مفصل فضلست از تارک آن با آنکه اینها سنن غیر مکتوبه است و این مطلب هر تر از آن
 بشد مال باثبات آن توان کرد و همچنین تارک سنت غیر مکتوبه ملامت نیست باجماع چنانکه تارک سنن مذکوره ملامتست اما توهم این معنی که چون عدم
 سنت باشد تارک می باید که مشاب بود پس عدم فعل نیست آری اگر عدم مستمر باشد در زمان آنحضرت و خلفای وی البته قطع وی بدعت باشد
 نیست و مفهوم بدعت از آنست تا آنکه لازم آید بودن عدم سنت بلکه مفهومش فعلیست که کرده نشد در زمان ایشان آری اگر مراد بدعت
 طریقه مسلک و در عهد آنحضرت و دارند پس معنی بودن عدم رفع سنت یا سنت بودن رفع آن باشد که التقابول هم نیز میگرد و شک نیست که فاعل
 مثل این سنت مشاب نیست زیرا که نصی و دو رکعت بعد جمع ثواب برگزاردن این دو رکعت می باید نه بر ترک آن آری کفایت میکند برای می در اتباع
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم این دو رکعت و هر که چهار میگردد ثوابش اکملست از ثواب اقل و الله اعلم **مسئله دوم** مالک بن الحویرث
 رضی الله عنه نحوه حدیث ابن عباسی لکن قال حتی یجاذی بهما فروع اذنیه و سلم راست از حدیث مالک مانند حدیث ابن عباس
 لیکن باین لفظ گفته چون تکبیر می گفت بر میداشت هر دو دست خود را تا آنکه محاذی میگردد و انید هر دو دست بالای هر دو گوش را این ملک گفته فروع هر دو
 اعلاهی اوست و گفته اند که فروع گوش شجمه اوست و طبعی گفته مراد فروع عوالی اوست و بالجمله مراد فروع اطراف گوشست و این مخالف روایت ابن عباس
 و ابی حمیدست درین لفظ و بعضی ترجیح داده اند روایت ابن عمر را بنا بر آنکه متفق علیهست و دیگران میان هر دو جمع کرده اند باینکه نظر بر دو رکعت
 محاذی میکنند و اطراف انامل را محاذی آذنین دارد و نمایند کرده اند این را بر روایت ابو داؤد و اعل باین لفظ حتی کانت حبال منکبیه حاذی
 باهما می آذنیه در سبیل گفته و با جمع حسن انتهی و تصنف در بیجا نیز اختصار محل و ایجاز محل بکار برده زیرا که از وی نیز فهم میشود که مراد فروع در بیجا
 صحت رفع نزد تکبیر تحریر است پس حسن حال آنکه در حدیث ابی قلابه از مالک بن الحویرث که نزد بخاری و سلم و ترمذی و ابن ماجه و نسائیست آمده
 وی دید مالک را که چون نماز گذارد تکبیر گفت و هر دو دست برداشت و چون خواست که رکوع کند برداشت هر دو دست و چون برداشت

اندر وقت برداشت هر دو دست و گفت که آنحضرت ~~عین بر او نازل شد~~ فرمودت که هر چه در چهار موضع مذکور بیان رفت اندک
بسیاری از اهل علم چنانکه از ما سخن ظاهر است و اعتراضاتی که بر رافعین متوجه کرده اند و گویند است یکی عام بر هر رافع دیگر خاص یعنی رافع اما اولی
گفته اند که اقوامی روایات که بران رافعین استدلال میکنند حدیث ابن عمر است که مسافت حال آنکه مجاهد گفته که وی نماز گذارد و بلین عمر وی دست برداشت
مگر بار اول در اصول مقرر شده که چون رومی بروایت خود عمل کند حدیث از حجت بپذیرد و جوابش آنست که این اعتراض وقتی بر او وارد شود که این عمر را وی
و جواب رافع گوئیم حال آنکه این نمی گوئیم زیرا که مجاهد حکایت فعل لبین عمر کرده و فعل را عموم تبیین است چندی نگفته که این عمر گاهی دست نمی برداشت بلکه گاهی
نمازی مخصوص کرده بآنکه در حدیث سالم و نافع است که وی نماز گذارد و بعد از آنست هر دو دست و این حدیث مشهور است و حاصل میشود از جمع این آثار رافع
و ترک هر دو مرة فمرة و هر دو المطلوب پس این دلیل حجت ماست بر ایشان بجهت ایشان بر ما و نیز گویند که رافع در قرن صحابه شرت نداشت و بسیار
از صحابه آنرا میگردند جزین نیست که بعضی از ایشان احیانا میگردند چنانکه از قول یحیی بن عیسی بن عباس که ندیدم هیچ کس را که نماز گذارد چنانکه این زبیر گذارد
و لالت میکنند بران پس اگر این سنت منسوخ نمی بود ترک اکثر صحابه آنرا مستبعد می نمود و جوابش آنست که لازم نمی آید از ندیدن یحیی بن عیسی که رافع
گفته منع منع زیرا که وی صحبت کبار صحابه ندر یافته و روایت وی از ایشان ثابت نشده غایب مافی الباب آنکه غایت این فعل در قرن تابعین
ثابت شود در فضای سنت دین قرن صحیح استبعاد نیست چنانکه تکبیر نزد هر شخص صرف بهم درین قرن مخفی مانده چنانکه از روایت بخارست
از عمره ثابت شده که وی گفت ابن عباس را وقتی که دیدم روی را که نماز میگذارد و دست از سینه تکبیر میگردید که وی ایمن است و عمره را علم است از یحیی
و این قول مستانس است از کلام یحیی بن عیسی و آن محاضر روایات صحیح و داله بر اتفاق بسیاری از صحابه و جمعی غفیر از تابعین بر رافع است و نیز گفته اند
که ابن مسعود با آن همه وسعت علم و علو قدر و در اجماع صحبت با آنحضرت و کثرت اجتهاد و سننیت او را و همچنین از علی رضی الله عنه حکایت است پس
اگر غیر منسوخ می بود این هر دو صحابی جلیل القدر چه قسم آنرا ترک میکردند و جوابش آنست که آنچه از علی رضی الله عنه حکایت کرده اند بصحت برسیده
بلکه خلاف آن صحیح شده و ترمذی آنرا حسن صحیح گفته و از ابن مسعود هم روایت انکشافش بجهت برسیده بلکه ترک آن صحیح گشته و آن منافق مطلق است
و بر تقدیر تسلیم می توان گفت که بروی مخفی مانده چنانکه بر اجماع صحابه ایشیای بسیار پوشیده مانده مثل آنکه بر علی رضی الله عنه حرمت بیع اجماع
اولاد و مخفی ماند و بر عمر بن خطاب تطهیر متبرک از جنابت و مثل این بسیار است با آنکه اتفاق اکثر کبار بر رافع مثل ابی بکر و عمر و جابر و غیر هم و همچنین تابعین
و فقها بیشتر مکرر شده تمیز گفته اند که ابوحنیفه و صحابی و ثوری و ابن ابی لیلی و ابراهم بن محمد و غیر خود و بعضی از روایات خصوصاً ثوری که از ابیه
حدیث است بآن قائل نشده پس حکم بشهرتش چه قسم توان کرد گوئیم بسیار علمای وسیع العلم و کثیر التبحر آنکه بر ایشان بعضی سائل مخفی مانده حال آنکه
آن سئال پیش از ایشان مشهور بود مثالش آنکه امام مالک علم از ثوری است چنانکه اقبال علماء و فقها شاهد است سعد بن ابی وقاص دست بردست
دیگر در نماز پوشیده ماند و حکایت کرده اند که وی حکم کرد و بار سال با آنکه وضع الید علی الاذنی در قرن اول مشهور بود و علمای بسیار در قرن آخرین
اتفاق کردند و نیز گفته اند که این فعل درین بلاد تشبیه بر واقع است زیرا که شیوع وی در هر سبب مخفی متروک است و فاعل آن جز شیعه نیستند و آنحضرت
فرموده پس هر چه از او واقع تم گوئیم این تصور شماست که رافع را ترک کردید تا آنکه شمار شیعه شد شمارا باید که بر فعل آن اتفاق ندیدید تا مختص شیعه
و ترک سنتی را می نخواستند بفرق صنایع غیر مشروع است ترمذی در شمائل آورده که آنحضرت فرمودند داشت سوی سر را و مشرکان فرقی میکنند
و حضرت موافقت اهل کتاب در غیر ما مورد دست میداشتی پس فرقی کرد موی سر را و دیگری گفت که فرقی با این جهت کرد که او را معلوم شد که
تفریق از ستمن ابراهیم پس در اینجا آنحضرت تشبیه اهل کتاب با وجود کفار بودن آنها و دست داشت در آنچه گمان بود آن از ستمن ابراهیم

سابقین کرد حال آنکه ما مورد نشد تقلید ایشان در جمیع افعال تا بسینیه که نسبت آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم شده چو رسد بانکه ما درین نوع کلام
تشبیه فرق خالصه کنی کنیم بلکه موافقت با ایشان تعلقی است بعد از آنحضرت موافقت ایشان ترک کرده باشد که این موافقت شد با آنکه اینها در آثار اهل کتاب تا بر علوم
شدند این معنی که فرق از سنن ابراهیم است و بعضی قاصدین گفته اند که رفع منسوخ است بقوله تعالی و قَوْمًا مَلَأُوا الْقُلُوبَ قَانِثِينَ اسی بالتسکین و التکون و رکعت
خلاف سکون است پس هیچ حرکتی نباید کرده مگر آنچه شوتش مشتبه باشد و این ایراد اگرچه لائق جواب نیست و لیکن قضاوت حق المقام آن تعرض رفت
پس سبکیم که رفع هم شتر است و قنوت عبارت است از ترک حرکات عادت و عبادت و در نماز باید که در نماز هیچ دعا جز دعوات مشهوره که در حال آنکه
بالاجماع جلال است و آمانی یعنی ایراد بر افعین از حنفیه پس گفته اند که رافع از دو حال بیرون نیست یا مجتهد است یا تقلید پس بر تقدیر اول حنفی نباشد
بلکه خارج فریب و دیگر بود و جز از بعد مذاهب چه وی رفع میکند و حنفیه منع میکنند و قنوت نمی خوانند و غیر حنفیه منع نمی نمایند از آن پس این مجموع یعنی رفع
و ترک قنوت مذہب هیچ یکی از اربعه نیست پس خارج اجماع مرکب باشد و نیز مجتهد درین زمان حکم کبری است احمد دارد پس معنی اجتهاد کاذب است
و بر تقدیر ثانی لازم می آید رجوع مقلد از قول مقلد و این نیز خلاف اجماع است چنانکه در مسلم الثبوت است لایرجع المقلد عما عمل به اتفاقا گوئیم مسلم
نیست که چون در یک مسئله مجتهد بود حنفی نباشد زیرا که بسیاری از مجتهدین همچو صاحبین زفر و طحاوی و جصاص و غیر هم از حنفیه بودند با آنکه اجتهاد
ایشان از نظرین شمس است و نیز تسلیم نمی کنیم که ترجیح مجتهدی در بعضی مسائل قول مجتهدی را در بعضی دیگر قول مجتهدی دیگر را خور اجماع است بلکه
خرق اجماع آنست که در یک مسئله مذہبی اختیار کند که مخالف احوال جمیع من سلف باشد زیرا که تعدد دو مسئله مانع اجماع مرکب است کما هو مذکور
فی کتب القوم بلکه تفصیل در مسئله واحد مشتمل بر شرط و ارکان که اختلاف کرده باشند در آن بسوی دو قول با ثبات شرطیت بعضی با کبریت و
موافقت بقول المشیت و نفی بعضی موافقت بقول الثانی از آن قبیل نیست که اتفاق کرده باشند بر بودن وی مخالف اجماع چنانکه در مسلم و شرح موافقت
مذکور است اسی ایجاب یعنی مشتمل بر منافاتش بالاجماع و اگرچه مختلف باشد بهر یکی از آن خرق اجماع است و اما بودن مجتهد کیاب تر از گوگرد سرخ
پس مراد آن مجتهد مطلق است و اما مجتهد در مسئله واحد پس چنین نیست زیرا که مراد آن کسی است که مطلع بوده است بر جمیع دلائل متعلقه باین مسئله
با علم بطریق و دلالت لفظ بر معنی لغوی و شرعی و مراد بعلم علم بقانون آن نیست مثل ابو حنیفه و شافعی بلکه بقدری که بران مرجحان ظن معینی شود
و این خود غریب نیست بلکه مثل این در اکثر ازمان یافته میشود و این قدر برای عمل و ترک تقلید درین مسئله کافی است و مسلم نیست که عمل مقلد در بعضی مسائل
بقول مجتهدی و در بعضی دیگر بقول مجتهدی دیگر رجوع از قول امام خود است زیرا که معنی رجوع از قول امام خود در فعل آنست که خلاف وی باشد درین فعل
یعنی ابطال وی کند بعد از فعل و اگر بر مثل این معنی رجوع را اصطلاح نمایند پس اجماع بر منع آن معتقد باشد چنانکه در تنویر العینین و جز آن تفصیل مذکور
و سخن در تحقیق این مسئله در ذرایعات مانعین رفع بسیاریست و در مسوطات مذکور و آنچه در خوارین مقام است آنست که کلام درین مسئله در دو نوع بود
یکی بطریق استدلال چنانکه مشتق نموده از خروای گذشت دوم بطریق نقل از کتب مذاهب خصوصاً مذہب حنفیه و آنکه یکی از بسیار از آن است
که در حجة الله الباطنه گفته حق نزوم آنست که همه سنت است و نظیرش در ترست بیک رکعت و سه رکعت و کسی که رفع میکند دست ترست بسوی
من از غیر رافع زیرا که احاد پیش رافع اکثر و اثبات انداختنی و در ارکان اربعه گفته رفع احسن است و عدم رفع حسن و در مالابره گفته رفع بدین نزد
ابو حنیفه مست نیست لیکن اکثر فقها و محدثین اثبات میکنند انتی و در تکمیل مولفه مولانا رفیع الدین دهلوی رخ است که نسبت رفع باقی است نسبت
مجتهدین ازنا گفته در اصل سنیت وی فی الجمله و نه در جواز بقای او اگرچه بعضی متعصبه از آن منع کنند زیرا که رفع از آن چیز بانیست که مخالف افعال
صلوة باشد چاقی است در تحریمه و قنوت و عیدین پس نگیری نیست بر فاعل وی در بقای سنیت انتی و در بعضی سنده در بیان رکوع که نزدیک است

یعنی بر کوع رفتن برفیع بدین کند و فکر می از اذکار ما توره مانند سبحان ربی العظیم بگوید انتهی و در تنویر العینین است که حق این است برفیع بدین نزد ائمه
و کوع و قیام از آن قیام بسوی رکعت سوم سنت غیر مکرره است از سنن حبیبی مشابست فاعل او بقدر فعل او همیشه کند موقوف آن و اگر یکبار کند مثل کون ثوابها
و نظام نیست تا رکب او و اگر چه مدت عمر خود ترک نماید و اما طاعن عالم محدث یعنی کسی که ثابت شد نزد وی احادیث متعلقه باین مسئله پس گمان نیکمم او را کند
کسانی که گفت خلی تعالی در شان ایشان و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و مراد است بری فعل غیر فرض است و غیر محقق بود
صلی الله علیه و سلم که گروه باشد از رسول خدا و خلفای راشدین یا مرنوده باشند بدان یا تقصیر نموده باشند بران بطریق قربت و تسبیح نشده و باجماع مذکور
گشته و مراد غیر مکرره چیزی است که یکبار آنرا کردند و بار دیگر ترک نمودند و بیرون رفت بقول فاعل صدم برفیع زیرا که مردم فعل نیست و غیر فرض فاعل بدین است
و بنی محقق هم فاعل محقق با حضرت هجو وصال و بقید صدم شیخ سنن مشهوره هجو قیام برای جثانه و بقید عدم ترک بالا جماع سنن متروکه باجماع هجو برفیع بلایه
الی قوله پس ثابت شد برفیع بدین در مواضع اربع مذکوره بر روایات صحیحه ثابته و آثار ضعیفه را جمع و مذاهب معتدله اذ ان حضرت و از کبرای صحابه و عظامی علماء و فقه
جمهدین بجهتیکه که شوب نیست بان شیخ و نه تعارض تا آنکه ادعا کرد بعض ایشان تو اتر را و از شهرت خود لا اقل نیست انتهی و دلایل مذکوره غالباً با ما همین بسا
ما خود است اما بالاتر تب با ضمیم هم مناسب مقام و این مهمان حنفی بلکه محققین حنفی اند و کتب فتاوی ایشان کتب و فتاوی حنفیه است پس تحقیق این برای
حجت باشد بر حنفیه و مختارات ایشان عین مذاهب حنفی باشد و الله اعلم بالصواب **و حکم و اصل بفتح و او و الع بعد بجز کثرت و می الی یونئید است**
بضم ما و فتح نون بن جسر بن ربیعہ الحضرمی بضم حای مملو و سکون تیم و بر پدرش از پادشاهان حضرموت و بدین بود و وی نزد آنحضرت معززی است
و خود آورد بر آنحضرت و مسلمان شد چون در آمد بر آنحضرت بکس و برای وی ردای شریف و نشان او را بران چادر و فرمود اللهم بارک علی اول و اوله و عامله
او را بر اقبال حضرموت جامعه اهل سنن از وی روایت دارد و جز بخاری و زنده ماند تا زمانه معاویه و بیعت کرد با وی و روی عنه ایناه علقه و عبد الجبار و غیره
قال صلیت مع التی صلی الله علیه و سلم فوضع یدیه الی عنقه علی یدیه الی عنقه علی صدره گفت نماز گذاردم همراه رسول خدا
پس نهاد دست راست خود بر دست چپ خود بر سینه مبارک نبویش و آیین حدیث دلیل است بر مشروعیست وضع مذکور و بر اینکه محل وحی صدر است کون
در سناج گفته جعل مره تحت صدره و در نجم و حاج گفته عبارت صحاب تحت صدره است یعنی درین حدیث علی صدره آمده گویا میان هر دو تفاوت بسیم
انگاشته انتهی و نهادن دست بر دست متفق علیها این را به است اما نزد مالک ارسال است با جواز وضع بر سینه نهادن یعنی بالاتر از آن مذاهب
امام شافعی است و بر روایتی از امام احمد بن حنبل است خواهد زیر ناف نهادن یا بر سینه و نزد امام ابو حنیفه و بر روایتی از امام احمد زیر ناف شد شیخ در ترجمه گفته
احادیث در هر دو آمده و گفته اند که امر درین باب واسع است هر چه کند درست است و آنچه متفق علیست نهادن دست راست بر دست چپ است
و زیر ناف یا بر سینه مخصوص ثابت نشده و یقین نه و چون چنین بود امام ابو حنیفه آنچه محمود و معتاد است اختیار کرده و آن تحت سینه است انتهی
تویم بعد اقرار باینکه احادیث در هر دو آمده گفتن این جهت که زیر ناف یا بر سینه مخصوص ثابت نشده یعنی چه مگر آنکه مراد بثبوت صحت حدیث باشد
حال آنکه رزین در کتاب خود از علی مرتضی روایت کرده که سنت وضع بدین است زیر سره و نماز و از ابی حنیفه آورده که گفت علی کرم الله وجهه سنت
وضع کف است بر کف در نماز و نهادن هر دو را زیر ناف اخرج رزین و این حدیث صحیح است و در زیر ناف و لیکن نودی گفته حدیث صحیح ضعیف است
یرا که در سندش عبدالرحمن بن سحی واسطی است و او ضعیف است بالاتفاق و رواه الدارقطنی و البیهقی ابی نعسان طریقه و حدیث و اعل صحیح است در نهادن
سینه در سفر السجاده گفته دست راست بر دست چپ نهادن بر سینه در صحیح ابن خریزه همچنین ثابت شد فانتهی و نزد ترمذی است از قبیله بن
نیکش گفت دیدم سوانی حدیثی نهاد دست بر سینه خود و شوکانی گفته ضم بدین یعنی کف است بر کف نهادن ثابت شده است بر روایت صحیح که گستر است

تا آنکه این سید البر گفته که درین باب از آنحضرت نقلانی زیاده انتهی بود و در سبیل گفته و در قول جمهور الصحابة و التابعین و همین را مالک در موطا ذکر کرده و این مندرج
 و غیره از مالک غیر ازین حکایت نکرده اند و مروی است از وی ارسال به سارا الیه اکثر اصحابه انتهی و در تنزیر العینین است که وضع بر بر آخری اولی است از
 ارسال زیرا که ارسال از آنحضرت و از صحابه ثابت نشده بلکه وضع بثبوت رسیده بر روایات صحیح ثابته از آنحضرت و از اصحاب بی مالک در موطا
 و بخاری در صحیح خود از سهل بن سعد روایت کرده اند که گفت بودند مردم که حکمی کردند باینکه بنده مرد دست راست خود بردست چپ در نماز گفت
 ابو جاسم نمیدانم مگر آنکه نسبت میکرد این را بسوی آنحضرت و روایت کرد ترمذی از قبیصه بن حلب عن ابیه که گفت بود رسول خدا که امامت میکرد ما را
 پس میگفت شمال خود یعنی خود ترمذی گوید و درین باب است از وائل بن حجر و غطفان بن الحارث و ابن عباس و ابن مسعود و سهل بن سعد گفت
 ابو عیسی حدیث حلب حدیث حسن است و عمل برین است نزد اهل علم از اصحاب آنحضرت و تابعین و تن بعد هم می بینند که بنده مرد و همین خود بر شمال
 در نماز و بعضی بگویند که هر دو را بالای ناف نهد و بعضی زیر ناف و این هر دو واسع است نزد ایشان انتهی و همچنین روایت کرد مسلم از وائل بن حجر و ابن مسعود
 و نسائی عن اهل بن مسعود و بخاری و حاکم از علی و ابن ابی شیبه از غطفان بن الحارث و قبیصه بن حلب عن ابیه و وائل بن حجر و ابی بکر صدیق و ابی الدرداء
 که وی گفت از اخلاق پیغمبران است نهادن برین بر شمال در نماز و گفت فرمود آنحضرت گویا من می بینم اجاب بنی اسرائیل را نهنده دستهای راست
 خود بر دستهای چپ در نماز و همچنین اخراج کرد از ابی مجلز و ابی عثمان نهدی و مجاهد و ابی الحوراء و اما روایت ارسال از بعضی تابعین مثل حسن بن ابراهیم
 و ابن مسیب و ابن سیرین و سعید بن جبیر که اخرج ابن ابی شیبه پس اوردیث وضع بایشان رسیده است محمول است بر آنکه وضع راست است
 نه پیش هستند بلکه عادت از عادات انکاشند و مائل شدند بسوی ارسال بنا بر اصلیت می باجو از وضع و اوردیث وضع بایشان رسیده است باینکه در نماز است
 که امر وضع نزدیک ایشان ثابت نشده اگر میشد میکردند ناچار عمل بر ارسال بنا علی الاصل نمودند زیرا که وضع امری جدید است محتاج بدلیل و چون دلیل
 پیدا نشد مضطرب شدند بسوی ارسال تا آنکه ارسال نزد ایشان ثابت شده و باین مشیره است قول ابن سیرین چون پرسیده شد از مروی که است غیر
 همین خود شمال خود را گفت این را از برای تو فرموده که اخرج ابن ابی شیبه و آنچه از زیرین بر ابراهیم آمده که گفت شنیدم عمر بن دینار را می گفت این را
 چون نماز میگذازد هر دو دست خود می گذاشت اخرج ابو بکر بن ابی شیبه پس این روایت شاذ مخالف روایت ثقات است از وی چنانکه ابو داود
 از زید بن عبد الرحمن آورده که گفت شنیدم ابن الزبیر را می گفت صفت قدین و وضع بر علی الیه از سنت است و اگر تسلیم کرده شود که این روایت صحیح
 پس فعل او باشد و فعل العموم که در روایت وضع از وی مرفوع است زیرا که آنرا منسوب به سنت کرده و قول صحابی من است حکم رفت است که احتیاجی است
 اصول الحدیث و معنی شایر وی وضع را از سنن هر دو نداشت و نم صحابی حجت نیست لایسا و حتی که مخالف اجاب صحابه بنحو ابو بکر صدیق و علی بن ابی طالب
 و ابن عباس و ابن مسعود و سهل بن سعد و نحو هم باشد با آنکه روایت مذکوره مخالف احادیث مرفوعه مشهوره و اعمال سفیهه سیاه است در باب وضع
 پس لایق عدم تعویل است بران و اسقاطش از پایه اعتبار و عدم الثقات بسوی می و اما مالک بن انس پس روایات از وی مضطرب است اهل تدنس
 از اصحاب بی مطلقا از وی روایت وضع می کنند بر این است که در فرض باشد یا نقل چنانکه حدیث موطا از سهل بن سعد و اثر وی از عبد الکرم
 بن الخارق بصری شاهد است و اهل مصر از اصحاب بی ارسال روایت کرده اند در فرض وضع و نقل و عبد الرحمن بن القاسم از وی مطلقا ارسال
 روایت نموده و شهب اباحت وضع نقل کرده و ستانین مالکیه اگر چه بر روایت اهل مصر و ابن قاسم عمل نموده اند و لیکن این روایت شاذه مخالف روایت
 جمهور اصحاب است پس خارق اجماع و اتفاق نتواند شد و صادم الطابق نخواهد بود بنا بر شد و وی این صاحب تا پیش کرده در مختصر خود با اعتماد
 بر ارض چون بر او در خود از جمله و نهوض کند بسوی قیام و وضع تحت سره و فوق او بتساوی است زیرا که از اصحاب آنحضرت هر دو مروی است

شیخ ابن امام گفته ثابت نشد چیزی صحیح که واجب کند عمل را در بودن وضع زیر سینه یا زیر ناف و محمود از حنفیه زیر سره و از شافعی تحت صدر است
 و از احمد و قول است کالمذہبین و تحقیق مساوات است میان هر دو و انتی کلام التنزیر و از نجاست که شوکانی در مختصر ضم بین گفته و تفسیر تحت سره علی
 الصدر تموده و لیکن در معمولات مزار مظہر جانچانان حنفی قدس سره نوشته که در صلوة دست برابر سینه می بستند و می فرمودند که این روایت ارجح است از
 روایت زیر ناف انتی اخروجه ابن خزيمة و اخرجه ابو داؤد و النسائی بلقظ ثم وضع يده اليمنى على ظهر كفة اليسرى والرأس من الساعد
 و راس يمينه را سکون سین جمله مفصل را گویند که در میان ساعد و کف بوده است **و عن** ابی الولید عبادة بضم عین جمله و تحقیق بوده
 و بعد الفت ال جمله بن الصمامت بن قیس الخزرجی الانصاری السالمی است حاضر شد هر سه عقیده و بدر وجه مشابه را عمر بن خطاب او را قاضی شام
 و محکم کسان آنجا مقرر کرد و وی اول در محصل اقامت نمود پسترسوی فلسطین آمد و در راه انتقال کرد و گفته اند که در بیت المقدس نرسیده اربع و ثلثین
 و هو این ثلثین و سبعین سنه و می یکی از انماست که کعب بن اشرف یهودی را شتند روی عنه انس بن مالک و عبد الرحمن بن ثابت و قتل یوم الیمامة
 رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صلوة لمن لم يقرء القرآن نیست نماز کسی را که نخواند آتم القرآن را
 و این نیز نام سوره فاتحه است بحمت شمالی بر مقاصد قرآن که شنا بر خدا عز اسمه و تعبد بامر و نهی و بیان و وعد و وعید است یا چون مبدأ و مفتح
 قرآن است و یا اصل و منشأ اوست و در روایتی از مسلم و ابو داؤد و ابن حبان فصاعدا آمده یعنی اگر چیزی زیاد کند بر فاتحه هم درست است لیکن
 ابن حبان گفته که متفرد است باین زیادت معمر از زهری و اعلال کرده است آنرا بخاری در جز الفقرة و در روایتی باین لفظ است لم يقرء بفاتحة الكتاب
 عوض لم يقرء بآتم القرآن شیخ در ترجمه گفته متسک کرد باین حدیث شافعی و احمد در روایتی بر فرضیت قرارت فاتحه در نماز نیز گفته اند که نماز از کسی
 که فاتحه نخواند و زود ما لکمال است بدلیل قوله تعالی فاقرؤا و اما تکتب من القرآن و نیز فرمود آنحضرت امر ابی را اقرء ما تیسر مسک من القرآن
 پس فرض که نماز بی وی روا شود خواندن چیزی از قرآن است هر چه باشد فاتحه یا جز آن و خواندن فاتحه واجب باشد که نماز بی وی ناقص بود و آنچه
 گفت محرم بطور صریح خواندن فاتحه در هر رکعت فرض است بدلیل این حدیث و دیگر احادیث صحیح که در او وارد درین باب و آن احادیث بیان تیسر
 من القرآن اند و در حدیث مسی است نزد احمد و بیقی و ابن حبان این لفظ که بکن این را در هر رکعت بعد قول وی که بخوان آتم القرآن را و امر است
 در وجوب و صاحب منور المنها لاین روایت را نسبت بخاری کرده از حدیث قتاده و این دهم است و آنچه در بخاری است از حدیث وی این است
 که آنحضرت می خواند در هر رکعت بفاتحة الكتاب و مراد بقول وی افضل ذلك فی الصلوة کما نیز هر رکعت نماز است نه مجموع نماز زیرا که این را رسول خدا
 صلی الله علیه وسلم بعد بیان چیزی که کرده میشود در هر رکعت ارشاد فرموده و این قریبه مواته است بر زاد هر رکعت و نیز آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 همراه قرارت فاتحه از صفات رکوع و سجود و اعتدال و خوان ذکر کرده مامور به است در هر رکعت و مخالف نمی گوید که رکوع و سجود و اعتدال و الیمینان در رکعت
 از نماز کافی است تا قراوت فاتحه هم در بعض رکعات کافی باشد پس فاتحه را در بعض رکعات و باقی چیزها را در هر رکعات واجب گفتن تفریق در اجزای دلیل کفایت
 بلا دلیل آنرا بخیا معلوم و متعین شده که مراد از قول وی بکن این را در همه نماز خود رکعات نماز است و نیز آنحضرت فاتحه را در هر رکعت بخواند کما رواه مسلم فرمود
 صلوا کما رایتونی اسیب پس واجب شد که در هر رکعت بخواند و حدیث دلیل شد بر نفی صلوة شرعیه چون متعلی در آن فاتحه خواند زیرا که نماز مرکب است از افعال
 و افعال مرکب منتفی میشود با تنفای جمیع اجزا و بعض اجزا و حاجت نیست بسوی تقدیر نفی کمال زیرا که ضرورت تقدیر نزد تقدیر صدق نفی ذاتی با
 و انصاف آینه معلوم می شود که نفی متوجه است بسوی کفایت آن مانده نفی ذات است در آن زیرا که آنچه کفایت نمی کند نماز شرعی نیست در صنفی نیز
 جایزین عبد الله بن علی رکعتی بقرآنا آتم القرآن فلم یصل الا در الامام گفته ابو حنیفه قریب فاتحه را در هر رکعت از نفل و در هر رکعت از فرض واجب گفته

وتبرک واجب نقصانی عظیم در نماز راه یافت الا کله نماز در پیش می فاسد نمی شود و شافعی قائل است بآنکه همراه نقصان فاسد هم می شود
 مسئله جمعی گفته اند که وجوب سوره فاتحه سحر می شود و بسوی وجوب رعایت مخارج و تشدیدات و حرکات حروف زیرا که وجوب فاتحه شامل
 این همه را و صحیح آنست که تا وقتیکه شناخته شود که فلان کلمه میخواند درست است بحديث ابو داؤد که آنحضرت بر آمدند مسجد و آنجا اعراسی
 و عجمی و شیخ کبیر همه قرآن میخواندند آنحضرت فرمودند الحمد لله القرآن واحد والاسنة شتی و تصویب آنهمه و استحسان قومی که تجویز قرات
 استند بقصد دنیا فرمودند و هیچ جانب ثابت نشده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابض مطهرین و غیر آن کرده باشند با وجود
 دخول عجمین و اعراب در اسلام مسئله کلمه از فاتحه اگر چه کند بوجهی که در عرف آنرا قرات فاتحه گویند نماز درست نشود و از فصلی که هم قرات را
 نقلی کند ضرر نمیرسد و همچنین تخلل سکوت اگر بوجهی باشد که هم قرات کل فاتحه را نقلی کند قاطع قرات اوست بخلاف آنکه نقلی کند انتهی متفق علیهاست
 در مستقی گفته رواه الجماعة ولیکن بلفظ فاتحه الکتاب و در نیک الاوطار گفته و درین باب است از الشرح فی الترمذی و از قتاده نزد ابو داؤد و نسائی
 و از عبد الله بن عمر نزد ابن ماجه و از جابر نزد ابن ماجه و از علی رضی الله عنه نزد بیهقی و از عایشه و ابو هریره و فی رواية لابن حبان

والدارقطنی لا تجزئ صلوة لا یقرأ فیها باقر الکتاب کفایت نمی کند نمازی که خوانده نمی شود در وی سوره فاتحه در مستقی
 منه و ارقطنی گفته اسنادش صحیح است و صحیح ابن القطان و رواه ابن خزيمة و ابن حبان و او را شاهی است از حدیث ابو هریره باین لفظ که فرموده
 می شود نمازی که خوانده نمی شود در وی بآتم القرآن نودی در شرح مسلم و مصنف در رفع قول بوجوب فاتحه در هر رکعت ما نسبت بمحمود کرده و ابن سید الناس
 در شرح ترمذی گفته مروی است از علی و جابر و ابن عون و او را عی و ابی ثور و ابی ذر و ابی احمد و داؤد و بقال مالک در حوزة زکریا گفته ظاهر حدیث با کسی است
 میباید پیش در هر رکعت رفته و مؤید اوست حدیث ابی سعید نزد ابن ماجه باین لفظ که نیست نماز کسی را که بخواند در هر رکعت الحمد و سوره در قرض یا غیر او
 لیکن مصنف گفته اسنادش ضعیف است و نیز حدیث ابو سعید باین لفظ آمده که امر کرد ما را رسول خدا باینکه بخوانیم فاتحه الکتاب در هر رکعت رواه
 سمیل بن سعید الشافعی این الهادی در تنقیح گفته رواه اسمعیل بن ابراهیم صاحب الامام احمد من حدیث عبادة و ابی سعید بن النخعی و ظاهر وی
 وجوب فاتحه است در هر رکعت بغیر فرق در میان امام و ماسوم و سر و جهر و مؤید اوست حدیث جابر که هر که گذارد یک رکعت و بخواند در آن
 فاتحه پس ننگزار و مگر پس پشت امام رواه مالک فی الموطا و الترمذی و صحیح و مذہب حسن بصری و اسحق و وجوب خواندن فاتحه باقرآن است در نماز
 در هر رکعت که باشد یکبار و کذا قال ابو حنیفة ولیکن بغیر تخصیص فاتحه و تمام این بحث با استیفا فی لائل طرفین و ترجیح حدیث باب نزل الاوطار

و فی آخری لاحمد و البخاری فی جز الفقرة و صحیح و ابی داؤد و الترمذی و ابن حبان و الدارقطنی و الحاکم و البیهقی من رواية
 عبادة بن الصامت یعنی در روایت دیگر است از حدیث عباده که گفت بودیم ما پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز با ما در پس قرات کرد آنحضرت
 پس گرانی کرد بر وی قرات و دشوار شد پس هر گاه که فارغ شد از نماز فرمود لعنکم نفر و ان خلفت امامکم شاید که شما بخوانید پس امام خود
 و نفرمود و خوانید پس من اشاره بآنکه ما موسیقتی خاموش بودن و گوش داشتن است مرقرات امام را هر که باشد من یاد دیگری و سبب نقل قرات
 بظاهر سماع صوت قاری من باشد که موجب تشویش وقت و التفات خاطر شریعت شده باشد و الله اعلم ولیکن قول وی صلی الله علیه وسلم لعنکم تقرؤن
 سنائی این معنی است زیرا که این نزد جهر است و آن سبب است پس لعنکم یعنی چه و تواند که سبب نقل کر است باین فعل و ناخوش داشتن آنحضرت از این عمل را
 از ایشان باشد و سبب نقل تاثر آنحضرت باشد از نقص که ناشی می شد مرایشان را از عدم انصات و سماع قرات آنحضرت و کامل گاهی تاثر می شود
 بنظر ناخوش چنانکه مروی است که آنحضرت روزی در نماز صبح وقت قرات بسته شد و بیان کرد که سبب این بیگلی آنست که قومی پس من می استند

که حضور آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که شاید شما میخوانید قلنا نعم کفریم ما نرى شیخی میگوید رسول خدا قال
فرمود لا تفعلوا کفیند این کار را و بخوانید خلف امام الا بقا حفة الكتاب مگر سوره فاتحه که آنرا خوانده باشید در پس امام و چون این خطا
بوتین است واجب است قرار حفة فاتحه در هر رکعت پس امام چنانکه مذکور شد شافعی است در مستوی شرح منوطا گفته نزد شافعی قرار حفة امام واجب است
خواه امام بجز خواند یا بجز پس اگر ممکن شود خواندن وی در سکنات امام نماید و الا بخواند براه امام و الا ک گفته بخواند وقت اسرار امام بجز حجاب او بوضیفه
گفته اصلا بخواند و اگر خواند مکرره باشد انتهی و در قوی از ابوحنیفه در نماز سر برمی گردانند که است جائز است و در کفایه از امام محمد و ابوحنیفه عدم کراهت قرار حفة
فاتحه خلف امام نقل کرده و در جامع الرموز از ابوحنیفه و محمد لاباس آورده و در تنویر العینین گفته و الا فی قرار حفة فاتحه در جانبین قوی اندکی بعد تا مل
ظاهر میشود که قرار حفة اولی است از ترک تعویل درین باب بقول محمد است چنانکه در برابر از وی نقل کرده انتهی و باین رفته اند صاحب جمیع المسائل الغر
ووالله اشجع عبد الرحیم دهلوی و میرزا مظفر جافانان در معراج رحمت الله تعالی و در احسن علی حدیث گفته بیح را درین باب رساله مستقل است که در آن
اثبات قرار حفة از کتاب حنفیه کرده و این حدیث را شواهد بسیار است از جمله این حدیث است که گفت آنحضرت شاید شما میخوانید و حال آنکه امام
قرار حفة می کند گفتند تا سکنیم فرمود مکنید مگر آنکه بخواند یکی از شما فاتحه الكتاب را تصنف در تخفیف گفت استناوش حسن است و نزد ابو داؤد است از حضرت
ابی سعید که گفت ای کرم و ما را رسول خدا صلی الله علیه و سلم اینک خوانیم فاتحه الكتاب و ما تیسرا و اسنادش صحیح است در سبیل السلام گفته این حدیث
والت کرد بایجاب قرار حفة خلف امام تنصیفنا چنانکه دلالت کرد بر ای وی لفظی که نزد شافعی است بنا بر عموم خود و این ظاهر است در عموم نماز حرفة
باشد یا ستره و در هر رکعت و باین رفته اند شافعی و گفتند حنفیه بخواند آنرا امام موند در سرب و نه در جبهه و حدیث عباده حجت است بر همه و استدللال این
بحدیث من ضللی خلف امام فقره الامام له قرارة با وجود وضعیف بودنش مصنف در تخفیف گفته مشهور است از حدیث جابر و او را طرق است از جماعه
از صحابه کلها سلوک انتهی و در سننقی الاخبار گفته رواه الدارقطنی من طرق کلها ضحاف و الصحیح انه مرسل پس تمام نیست بآن استدللال زیرا که عام است
چه لفظ قرار امام هم جنس مضاعف است شامل بر آنچه امام بخواند و همچنین قوله تعالی قدا اقرئ القرآن کانت حقوا له و انصتوا و حدیث
اذا قرئ فانصتوا زیرا که این عام انداز فاتحه و جز آن و حدیث عباده خاص است بفا حفة پس عام مخصوص شود بآن انتهی کلام اسمیل و در ذیل الاوطار
دارقطنی گوید این حدیث یعنی قرارة الامام له قرارة را جز ابی حنیفه و حسن بن عماره دیگری سند کرده و این هر دو وضعیف اند و مصنف حدیث الهامی گفته
انه وضعیف عند جمیع الحفاظ و قد استوعب طرقه و علله الدارقطنی انتهی فانه لا صلوة لمن لم یقرأ بها زیرا که نیست نماز مگر کسی را که بخواند
فاتحه الكتاب و ظاهر حدیث در فرضیت قرار حفة امام و هو الصواب خلقا للحنفیه و خلاف کرده اند در آنکه محل قرار حفة است او که است بعضی گفته اند
میان سکنات امام بین الآیات بخواند و گفته اند بعد سکوت امام از قرار حفة فاتحه و دلیل برین هر دو قول از حدیث یافته نشد بلکه حدیث صحیح
وال است بر آنکه نزد خواندن امام فاتحه را بخواند و مؤید او است بایضاح حدیث عباده نزد ابو داؤد که وی نماز گذارد خلف ابی نعیم و جگر کرد ابو نعیم
بقرارت و خواندن گرفت عباده ام الكتاب را چون برشتند از نماز بعضی سامعین عباده را گفتند که تو ام القرآن میخواندی و ابو نعیم چه میگوید
گفت آری گذارد با رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعض نمازها که در آن جگر کرده می شود بقرارت پس ملتفت شد بروی قرار حفة و چون فارغ شد از نماز
رکورد بر او فرمود آیا میخوانید شما و گفتند که چه میگویم بقرارت بعضی از ما گفتند آری بخوانیم فرمود بخوانید من میگویم چیست مگر که نمازعت کرده می شوم
قرآن را پس قرار حفة کنید هیچ چیز را وقتی که جگر کنم مگر با تم القرآن پس عباده که راوی این حدیث است در پس امام بجز قرار حفة فاتحه که در زیر آن کلام آنحضرت
ضمیمه که قرار حفة آن خلف امام بجز باید کرد اگر چه با امام نمازعت باشد و ابو هریره چون روایت حدیث فی خلع کرد و ابی السائب از وی پرسید که من این را

در پس امام می باشد یعنی پس بگوید یا همیره ذراع او را خله کرده و گفت آخر ایها فی نفسک یا فارسی الحدیث و طویلی که در هر رکعت
و صبح در هر رکعت بسرباید خواند پستگفت در نمازی که امام بچرا کند تو نزد سکت و وی بخوان و اگر سکت نکند قبل از نوبی و بعد از نوبی و همراه وی بخوان
و ترک کن آنرا در هیچ حال رواه ابو داؤد و در حجة الحافل گفته ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سکت طویلیه میکرد که ماموم در آن فاتحه می خواند
فقیه سکت قل من الایمة من یستعلمنا فی من لسن المجره انتهى و نودی و را ذکر گفته مستحب است تطویل این سکت تا ماموم فاتحه بخواند انتهى حافظ ابن
در کتاب الصلوة که از مصنفات او فرموده منقول نیست از آنحضرت با سناد صحیح و در ضعیف که سکت میکرد بعد قرائت فاتحه تا بخواند فاتحه را سکت که
تحلف اوست و اگر این سکت طویلیه که در آن ماموم قرائت فاتحه را در یاد میکردی بر اصحاب وی مخفی نمادی و معرفت و نقل ایشان آن سکت را هم تر
می بود و سکت افتتاح انتهى و مصنف روح در تخریج الاذکار برای قول نودی دلیل مرفوع ذکر کرده پس قول صاحب حجة الحافل قولی عجیب است
و باطله احتیاج کرده اند ضحیه بر عدم فرضیت فاتحه بحديث مسی زیرا که در آن امرت بقرائت ما تیسر من القرآن و شافعی را ازین احتیاج جواب است
اقوامی اجویا این حدیث را تجزی صلوة است دیگر آنکه در حدیث مسی نیز غمنا قرأ بأم القرآن و ارشد روه احمد و ابو داؤد و ابن حبان دیگر حمل حدیث
مسی است بر عاجز از تعلم آن و حال آنکه وی از اهل اوست و در نیل الاوطار گفته قول مسی ما تیسر مجمل همین است یا مطلق مقید یا مبهم مفسر زیرا که تیسر
برای حفظ مسلمین همین فاتحه بود و گفته اند که مراد ما تیسر ما را علی الفاتحه است جمعا بین الاذکار زیرا که حدیث فاتحه زیادتی است که تخریج صحیحین واقع شده
و این جمع حسن است و حسن الشیء یعنی الله عنه ان الشیء صلی الله علیه و سلم و ابابکر و عمر ک انوا یستفتحون بربیع
آنحضرت و ابوبکر و عمر شروع میکردند نماز را بالحمد لله رب العالمین و ازین حدیث معلوم می شود که بسم الله الرحمن الرحیم نمی خوانند
لیکن قرائت آن مجمع علیه است هیچ یکی را در آن خلاف نیست و با حدیث دیگر از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شده خواه جزو فاتحه دانند
چنانکه شافعی گویند یا ندانند چنانکه مذهب ضحیه است و لیکن در اول صلوة فقط نزد امام ابو حنیفه که او را افتتاح الصلوة میدارد مثل توفیر و در قرائت
از وی و نیز در صلیب در اول هر رکعت زیرا که تسمیه افتتاح قرآن است و هر رکعت مستقل است و از جهت احتیاط و اختلاف علماء در جزئیات تسمیه فاتحه را
نه در میان فاتحه و سوره مگر نزد امام محمد و صلوة سریه پس شافعی تاویل میکند این حدیث را که مراد با الحمد مدرب العالمین سوره است و ما میگویم که مراد
نقی جهت بسمله نه نقی قرائت آن در تصحیف گفته ظاهر ازین حدیث آنست که نمی خواند بسمله را بجز در ضحیه و همین است مذهب امام مالک جمعی تاویل
کرده اند بلکه خوانند بوجهی که مسجع می شود پس مالک کند بر نقی جهت بر نقی قرائت مطلقا و فقیر هیچ دلیل بر فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیافته است
که مالک کند بر خواندن بسم الله ضحیه و در پیش شافعی خواندن بسمله فرض است زیرا که جزو فاتحه است و بجز بسمله در صلوة جهت سنت است و در پیش
ابو حنیفه مستون است خواندن آن بطریق اخفا در جریه و سهریه و الله اعلم انتهى و حافظ ابن القیم در می فرموده که آنحضرت گاهی جهر میکرد
بسم الله الرحمن الرحیم و اخفا بیشتر بود از جهر و شک نیست که اگر همیشه جهر میکرد در هر روز پنج بار در سفر و حضر پوشیده نمی ماند بر خلفای و
و بر جمهر اصحاب اهل بلدة او در اعصار فاضله که این از اهل مجالست و در ثبوت وی احتیاج با الفاظ محمله و احادیث و ایهیه باشد ضحیح تک الاحاد
غیر صحیح و در صیغها غیر صحیح انتهى منتفح علیه و درین باب احادیث دیگر است و استوفی صاحب المنتقی اکثر الفاظ و علماء اختلاف کرده اند و جهر
بسمله در نماز از ابی هریره عامه که وی نمازگزار بود و جهر کرد بسمله در قرائت و گفت بعد فراغ اذان انی لاشبهکم صلوة بربیع رسول الله رواه النسائی و ابن خزيمة
و این حبان فی صحیحین و الحاکم فی المستدرک و صحیح الدارقطنی و الخطیب و البیهقی و غیرهم و ابن عباس آمده که شروع میکرد نماز را بسم الله الرحمن الرحیم
رواه ابو داؤد و الترمذی و گفت ترمذی پس سناده بزرگ و روایت کرد و حاکم در مستدرک انابن عباس بن اخطا که بود آنحضرت جهر میکرد بسم الله الرحمن الرحیم

قال صحیح ودر بخاری است از انس که وی پرسیده شد از قرارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت بود قرارت او مدیتر خواند بسم الله الرحمن الرحیم و حال
 از میکرو بسم الله را و در از میکرو الرحمن را و در از میکرو الرحیم را و از آنم سلمه آمده که گفت بود رسول خدا قطع میگرداند قرارت را بسم الله الرحمن الرحیم
 اب العلیین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین اخرج احمد فی مسنده و ابوداؤد فی مسنن و ابن خزيمة فی صحیح و الحاکم فی مستدرک و ارقطبی گفته است او شن
 صحیح است این احادیث تحت کسی است که قائل است بجهر بسمله و اما کسی که میگوید بجهر نکرده بسمله پس حجت و هی حریث عایشه است که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 شروع میکرد نماز بکبیر و قرارت را بالجملة شربت العالمین اخرج سلم و قد تقدم فی کتاب و دیگر همین حدیث است و اهل سنن نیز از حدیث عبد الله
 بن معقل آورده اند و باین رفته اند خلفای باربعه و دیگر ائمه از صحابه شوقانی و فرغ القدر گفته احادیث ترک اگر چه صحیح تر اند لیکن اثبات ارجح است با آنکه
 خارج است بخرج صحیح پس اخذ بدان اولی باشد لایسما با اسکان تاویل ترک و این مقتضی اثبات ذاتی است یعنی بودن وی قرآن و هم وصفی یعنی جود
 نزد بقرارت آن سوره که مفتوح اند بدان در نماز انتهی بعهده گفته که تنقیح کلام و بحث را بر اطراف این مسئله استدلالاً و ردّاً و دفحاً و روایه و درایه موضع
 دیگر است گویم استیفای این بحث بوجه مذکور در نیل الاوطار کرده چون در نقلش اطالت بسیار بود و گذشته آمد زاد مسلم لایذکر
 بسم الله الرحمن الرحیم فی اول قرأه و لای فی آخرها زیاده که مسلم که ذکر نمی کردند آنحضرت و ابوبکر و عمر بسمله را در اول قرارت و نه در آخر
 آن و هم در مسلم شد از حدیث ابوهیره که چون بر میخواست آنحضرت صلی الله علیه و سلم از رکعت دوم آغاز می کرد قرارت را بالجملة شربت العالمین
 سکوت میکرد یعنی برای دعای استفتاح شیخ در ترجمه گفته ظاهر حدیث در آن است که ابتدا بسمله نمی کرد و شافعی که قائل اند بجهر بسمله مر فاتحه را تا اول
 میکنند که مراد بالجملة تمام سوره است با بسمله یا مراد آنست که بجهر بسمله نمی کرد و انتهی و در سبب زیر زیادت مسلم گفته که این زیادت مبالغه است در نفس و رند
 در آخر وی بسمله نیست و احتمال که مراد باخر سوره دیگر باشد که بعد فاتحه میخوانند و حدیث دلیل است بر آنکه این هرست بزرگ بسمله مقتضایان خود می شنوایان
 جهراً با احتمال قرارت وی سر و عدم قرارت هلا و لیکن قول وی و فی روایة عن انس لاجمدا و النسائی و ابن خزيمة بضموم خود است
 بر قرارت وی سرّاً لا یجهر من بیسم الله الرحمن الرحیم جهری میگردند بسمله و فی آخری و در روایت دیگر است از انس که ابن خزيمة
 کانوا یسرون بودند که نهان می گفتند بسمله را و جهر میکردند بران و این صریح است در قرارت بسمله و لهذا گفت مصنف رح و علی هذا
 و برین یعنی قرارت آنحضرت و ابوبکر و عمر بسمله را بسر یجمل النفی حل کرده میشود و نفی فی روایة مسلم در روایت مسلم چنانکه گفت لایذکر
 یعنی ذکر نمی کردند بجز آنکه ترک میکردند و نمی خوانند خلافاً لمن اعلمها بخلاف کسی که تعلیل کرده است و ظاهر نموده است علت زیادت سلم علت
 این است که او زاعی این زیادت را از قتاده مگاتبه روایت کرده و این علت را رد کرده اند باینکه او زاعی منفرد نیست بآن بلکه غیر وی نیز از ائمه و
 صحیح اخرج کرده و باین حدیث استلال کرده اند برینکه بسمله را بجهر یا بجهر گفت و نه بسر و نه دفاتحه و نه در غیر وی بنا بر آنکه مراد بقول وی و لانی آخرها
 اول سوره دوم است و هر که اثبات کرده گفته مراد بجهر است حضرت عدم جهر بحالت جهر بفاتحه است و بسمله را بسر میخوانند که گفته مصنف
 در سبب السلام گفته علماء درین مسئله اطالت کلام کرده اند و بعضی اعلام در آن تصنیف نموده و بنامی آن بر ضرب طراب حدیث انس نهاده و گفته که در و
 حجت نیست و اصل این است که بسمله از قرآن است و در از شد جدال در میان علماء از طوائف بنا بر اختلاف مذاهب اقراب این است که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم گاهی بجهر میکرد و گاهی اخفا و قد طوّنا البحت فی حواشی شرح لعمدة بالازیادة علیه و جماعتی از محققین برین است که بسمله مثل سایر آیات
 قرآن است در وجهی بدان جهر کند و در سریه سر نماید و اما استلال بجهر خواندن آنحضرت بسمله را و فاتحه و جز آن در نماز خود بر نبودن وی آیت با آنکه قرآن
 اهلالت میکند برینکه وی آیت است پس غیر نتمض است زیرا که ترک قرارت در نماز اگر تا بر ته شود دلیل بر نفی قرانت وی نباشد زیرا که جهر بقرارت آیه در

دلیل بر قرآنت نیست بلکه دلیل عام است ازان و دلیل عام بانتقای دلیل خاص منقحی نمی شود انتهی در حجة الله البالغة گفته بسمله آهسته تویزیر الیه مشروع شده است برای ما تقدیم تبرک بدان در قرات و نیز احتیاط بهم برین است انتهی و بعضی احادیث آمده که آنحضرت جبر میگردید بسمله و همچنین ابوبکر و عمر و این احادیث ضعیف است و تخلص بران کلمه کرده شیخ در ترجمه فرموده تحقیق ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از خلفای راشدین و صحابه دیگر که جهر نمی کردند بسمله اگر چه نماز جهری بود شیخ ابن العمام از بعضی حفاظ نقل کرده که هیچ حدیثی ثابت نشده که صریح باشد در جهر بسمله مگر آنکه در سنن او ای سخت است و هیچ یکی از ابواب مسانید اربع مشهوره اخراج نکرد حدیثی در آن با وجودیکه کتب ایشان مشتمل است بر احادیث ضعیف نیز و از چندین صحابه و تابعین و غیر هم از ائمه لاتعد ولا تخصی ذکر کرده اند که جهر نمی کردند و احیاناً اگر از بعضی جهر روایت کرده اند برای تعلیم بود یا بهجت کمال قرب بعضی از سبندیان آنرا شنیدند و ترندی و اباب عقده کرده یکی برای جهر تشبیه و دیگر در ترک جهر و ترجیح کرده احادیث ترک جهر را و گفتند که درین جانب اند اکثر از اهل علم از اصحاب چون ابوبکر و عثمان و عمر و علی و غیر هم من التابعین و من بعد هم و کلام درین مقام در شرح زیاده برین کرده شد چنانکه ظاهر شده که مذنب امام عظیم صرح و ارجح است انتهی گویم احادیث جهر بسمله بالا گذار شده و بعضی ازان بیچست و شوکانی بترجیح جهر بر سر رفت و با و له صحیح با تباشیر رسانیده فندبر و سخن ابی عبدالله نعیم بن عبدالله تصغیر مولای عمر بن الخطاب المجعول بضم سیم و سکون جیم و کسره سیم نامی و را در آخر و یقال بفتح الجیم و تشدید الیم الثانیة ذکره الجلی فی شرح العمدة پسر و پدر هر دو موصوف اند بجهولین را گفته است که بجای آن ذکر کورست و در فتح گفته که وی با شتر مجرمی مانند این وجه ملقب شد این نام و جزم به ابراهیم الحربی و در سبل گفته که موسوم شد بخرم سبب آنکه ما را بود

بترجمه جبریدینه در هر جمعه وقت نیمه روز قال صلیت و راء ابی هر برة رضی الله عنه فقرا بلسم الله الرحمن الرحیم شقراً بأمر القرآن حتى اذا بلغ ولا الضالین قال المبین گفت نعیم نماز گذاردم در پس ابوهریره پس خواند بسمله پستر خواند سوره فاتحه تا آنکه رسید بافظ ولا الضالین گفت آمین و آمین گفتن بعد فاتحه سنت است بالاتفاق خواه منفرد باشد یا امام یا ماسوم اگر چه امام آمین نگویید و در تأمین مقتدر در صلوة سر بر تقدیر سماع خلایق است نزد بعضی نگویید از جهت عدم اعتبار این جهر و سماع قاله ابن العمام و ظاهر حدیث آنست که آمین گفتن ابوهریره بجهول بود چنانکه مذنب شافعی است و آمین تخفیف سیم است بدالف و قصر آن نیز آمده حتی آن اللهم اسمع و استجب یا لذلک فلیکن کذافی المصنف و یقول كلما سجدا و اذا قام من الجلوس و می گفت ابوهریره هر گاه که سجده کرد و چون راست بایستاد و از جلوس الله اکبر یعنی تکبیرات انتقال میگفت بعد تشهد و همچنین چون می استادا از سجده اولی و ثانیه و در بجای دلیل است بر تکبیرات نقل در مصنفی گفته اتفاق کرده اند ایبر برین تکبیر او آن است و دو تکبیرت در چهار رکعت و همه آنهاست است مگر تکبیر اولی که آن فرض است معتقد نمی شود نماز بدون آن انتهی

شرفیقول اذا سلم والذي نفسي بيده اني لاشهدكم صلوة برسول الله بستر میگفت که سوگند کسی که جان من در دست اوست یعنی قسم بخدا که من مانند شما هم از روی نماز گذاردم برسول خدا صلی الله علیه و سلم رواه النسائی و ابن خزیمه و ذکره البخاری بلیقا و آخره السراج و ابن جبان و غیر هم و بوب علی النسائی البهر بسم الله الرحمن الرحیم و این صح حدیثی است که وارد شده است درین باب و بنویسد مراحل را که بدون حکم بسمله است حکم سوره فاتحه در قرات جهر او شرازی را که این ظاهر است در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخواند بسمله را بقول ابی هریره انی لاشهدکم صلوة برسول الله صلی الله علیه و سلم اگر چه محتمل است که مراد مشابهت باشد در اکثر اقوال و افعال آنحضرت مگر این احتمال خای ظاهر است و بعد است از صحابی که ابتداء کند در نماز چیزی که نکرده است آنرا برسول خدا صلی الله علیه و سلم پستر گوید و الذی نفسي بيده اني لاشهدکم صلوة و در وی دلیل است بر شریعت تأمین بر ای امام داقلنی در سنن از حدیث وائل بن حجر آورده که گفت پس شنیدم رسول خدا را چون می

غير الغضوب عليهم ولا الضالين بيكفت آيين دراز ميگردان آواز خود را و گفت كه اين حديث صحيح است اخراج ابن حبان والدارمي وابن ماجه
وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قرأتم الفاتحة فاقروا باسم الله

الرحمن الرحيم فانها احدى اياتها چون بخوانيد شامسوره فاتحه پس بخوانيد بسم الله را زيرا كه بسمه كلي از آيات فاتحه است چنانكه در حديث شافعي
و در حديث ابن عباس است كه گفت بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم شروع ميگرد و نماز خود را يعني قرات را بسم الله الرحمن الرحيم رواه الترمذي وليكن
ترضي گفت كه اين حديثي است كه اسنادش قوي نيست و ظاهر آنست كه مراد چه ششميه خواهد بود و الا در افتتاح بتيمية خلافي نيست و در حجة الله البالغة
گفته كه روايات در بودن و نبودن بسمه آيتي از فاتحه مختلف آمده و صحيح شده از آنحضرت افتتاح بالمحمد و عدم چه ششميه در وقت كه جبر و بعضي احيان
براي تعليم سنت صلوة بايشان باشد و ظاهر آنست كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم خاص مي فرموده خواص صحابه را همچو اذكار و آنچه انبي گروانيد
كه نامه بران ما خود شوند و بر ترك آن ملامت گردند انتهي در سبل گفته اين حديث دلالت نمي كند بر جبر و نه بر سر بلكه بر امر بطلاق قرات و دارقطني در سنن
احاديث جبر بسمه در نماز بوسعت تمام بطريق رفع از علي و عمار و ابن عباس و ابن عمر و ابان هريره و ام سلمه و جابر و انس بن مالك سوق کرده بعده
گفته روي الجبر بسم الله الرحمن الرحيم عن النبي صلى الله عليه وسلم عن اصحابه و از واجه غير من ستميكنا كشيئا احاديثهم بذكر في كتاب الجبر مفردا و مختصرا
بطل من ذكرنا ههنا طلبا للاختصار و تخفيف انتهي بلفظ انتهي و باجماع حديث دل است بر خواندن بسمه پيش از قرات اگر چه بسم باشد و بر بودن و نه
از آيات فاتحه رواه الدارقطني و صهوب و قفة روايت كرواين را و دارقطني و گفت صواب و قف اوست يعني اين قول ابو هريره است
نه حديث آنحضرت صلى الله عليه وسلم تصنف در تخفيف گفت رجال اين اسناد ثقات اند و صحيح كرده اند غير واحد از ايمه وقف او را بر رفع و اعكاس
ابن القطان بعد التردد وليكن اين وقف در حكم رفع است زيرا كه اجتماع او در شمر دن آيات داخل نيست و رواه البيهقي بطريق آخري و عنه

و از ابو هريره روايت است قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فرغ عن قراءة آية القرآن رفع صوته
وقال امين بود رسول خدا چون فارغ مي گشت از خواندن سوره فاتحه بر مي داشت آواز خود را و مي گفت آمين يعني بجز و آيه شده
در جبر تا مبن احاديث صحيحه و نذيب شافعي و احمد بن ست و در نذيب مالك خلافت ست و در نذيب ابو حنيفه چه كند مطلقا و احاديث در نذيب
جبر بيشتر بصحت آمده و بعضي علماء در عدم جبر نيز تصحيح احاديث نموده اند و از عمر بن الخطاب روايت كرده اند كه گفت چهار چيز است كه امام دروك
اختلاف كنند تعوذ و بسمه و آيين و ثنا و از ابن مسعود نيز مثل اين مروى است و تواند كه جبر و اخفا هر دو بوده باشند تازه قناره قاله الشيخ في التجره
گويم حديث باب دليل است بر شرعيت تا مبن براي امام بعد قرات فاتحه بجز و ظاهرش در جبر و نذيب است و بشرعيت مي قائل اند شافعيه
و حنفيه گويند در جبر به هم بسر گويد و مالك را و قول ست اول مانند حنفيه دوم نگفتن آن و حديث حجت روشن ست براي شافعيه و نذيب ست و حد
معرض براي تا مبن ماموم و منفرد و بخاري شرعيت دي براي ماموم از حديث ابو هريره روايت كرده باين لفظ كه گفت فرمود رسول خدا صلى الله
عليه وسلم چون آيين گويد امام پسر آيين گويد زيرا كه هر كه موافق شد تا مبن او تا مبن ملائكه را بخشيد و شد او را آنچه مقدم شد از گناه دي و نذيب و
از حديث ابو هريره مرفوعا آورده كه چون گويد امام ولا الضالين بگويد آيين الحديث و نيز از حديثش مرفوعا آورده كه چون گفت كي از شما آيين
و گفتند ملائكه آيين در آسمان پس موافق شد كي مردگي را بخشيد او را خدا آنچه گذشت از گناه دي پس اين احاديث دليل ست بر شرعيت
آيين براي ماموم و اخير عام ست براي منفرد و جمهور از جمله نذيب كرده اند و بعضي ظاهر به بوجوب رفته علماء بظاهر اللعمه واجب گردانيد و نذيب هر
و در جبر تا مبن در نماز جبر بقرين هفده حديث صحيح واقع شده و اكثرش مفيد و جوب ست بر مومتم و نوكرد اوست اغاظه بيود در ان چنانكه

وحدیث عایشه مرفوعاً از داود ابن ماجه و طبرانی است که حسد نبرد بر شما بود و آن قدر له حسد کرد و نذر گفتن آمین و ترمذی احادیث رفع صوت
 آمین و خفض سر و آورده جبراً ترجیح داده و از امام بخاری نیز مثل آن نقل کرده و گفته که عمل اکثر اصحاب و تابعین برین است و حق آمین
 زیرا که روایت رفع صوت و مید صوت و بی سجع با المسجد مؤید است و روایات خفض خالی از ضعف نیست در تنویر العینین گفته بعد تحقق
 در روایات و تحقیق ظاهر میشود که جبر تا بین اولی است از خفض زیرا که روایات جبر اکثر و واضح است از خفض انتهى رواه الدارقطنی

و حسنه والحقه و صحته گفت حاکم سنده صحیح علی شرطها و گفت بی همتی حسن صحیح و لا بی داود و الترمذی بخوع
 مانند حدیث ابو هریره و لفظ وی در معنی این است چون خواند امام و لا الضالین گفت آمین و بلند کرد و بدان آواز خود را و در لفظی این است
 که وی نماز گذار و پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس جهر کرد و آمین در سبیل گفته آمین بعد تخفیف است در جمیع روایات و از جمیع قرائت و حکایت
 گروه اند و روی لغتها و معنی و بی اللهم است و قبل غیر ذلک انتهى گویم یکی از ان لغات آمین است بقصر و تخفیف میم گاه ثعلب دیگر ببرد و تشدید
 میم است حکا بالواحدی و قال روی عن الحسن البصری در ترجمه گفته احتمال دارد که مراد جهر بدان باشد و احتمال دارد که مراد تلف باشد که فصیح
 و ظاهر معنی اولی است بقریه روایات دیگر که در بعضی جا آمده یرفع بصوت بر میدشت آمین آواز خود را و آن صریح است در جهر و در بعضی
 روایات بر میدشت آواز تا آنکه می شنواید صفت اول را پس می لرزید بوی مسجد و در روایتی چنانکه می شنید کسی که قریب می بود و در بعضی
 اول و در بعضی روایات خفض صوت با آمین نیز آمده و وجه تطبیق میان این دو روایت بیان کرده اند که مراد بخفض عدم عنف است یعنی
 عدم مبالغه در جهر و بجز اجتماع کسی که قریب می بود در صفت اول چنانکه در روایتی آمده است انتهى و شک نیست که ارجح همان اول است من

حدیث و اشل بن حجر بتقدیم جبریم و گاهی مشتبه میگردد و بتقدیم جیم بر حاشیج در ترجمه گفته شیخ ما از شیخ خود نقل میکند که می
 ما برای حفظ این لفظ در دل خود نگاه میداریم که این حجره را می باید خواند انتهى و سخن این ابراهیم یا ابی محمد یا ابی سعاد و به
 عبد الله بن ابی اوفی نام وی علقه بن قیس بن الحارث الاسلمی است حاضر شد حدیثه و خجیر و ما بعد ما او همیشه ماند در مدینه
 تا آنکه مقبوض شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس برگشت بسوی کوفه و مراد آنجا و وی آخر کسی است که مرود کوفه از صحابه سینه سح
 و ثمانین قبیل سینه است و در آخر عمر نابینا شده بود از اصحاب شجره است کذا فی البدر قال جاء رجل الى النبي صلی الله علیه

وسلم فقال انی لا استطيع ان اخذ من القرآن شیاً فعلمنی ما یجربنی منه گفت عبد الله آمد مردی بحضرت
 رسالت پس گفت من نمی توانم که بگیرم از قرآن چیزی و یاد دارم پس بیاموز مرا و تعلیم فرما چیزی که پسندگی کند مرا از قرآن یعنی بجای قرآن
 بنشیند قال قل فرمود بگو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلیم

استباد در با تمام بقریه مقام آنست که مراد عدم استطاعت آن مرد است برای اخذ چیزی از قرآن مقداری که صحیح کرد و بران نماز و این
 بعید است جدا زیرا که مستبعد است که عاجز آید عربی متکلم بمثل این کلام از تعلم مقدار آنچه صحیح باشد بدان نماز اگر همین مقدار که این کلمات
 آیتی یا زیاد بران از قرآن می آموزت کفایت میکرد و می گویند که این مردی است که همین ساعت ایمان آورده و وقت نماز در سیده و گنجی
 چیزی از حفظ قرآن نداشته پس بیاموزت او را صلی الله علیه و سلم این کلمات و با وجود استبعاد و بر طرف نمی گردد پس ظاهر آنست که مراد حفظ چیزی
 از قرآن است که او را در خود سازد و بدان اوقات خود را سمور وارد و لا بد چیزی بسیار از قرآن یاد باید کرد که در قرآن بود و بعضی فرمودند
 که حفظ انقدر در ایشان آسان نمیکرد پس آنحضرت این کلمات که هر یک گنجینه است از گنجهای الهی تا بحدیث است کند بران و در خود

سازد از شب و روز کند احوال و لیکن در سبب استقام گفته که این حدیث دلیل است بر آنکه این اذکار قائم مقام قرائت فاتحه و غیر است برای
 کسی که قرائت نمی توانست کرد و ظاهر وی آنست که واجب نیست بروی تعلیم قرآن تا بخواند در نماز زیرا که معنی الاستطیع لا احفظ الا ان یحفظ غینا
 پس امر نکره او را حفظ وی بلکه امر کرده باین الفاظ با آنکه ممکن بود او را حفظ فاتحه چنانکه حفظ کرد این الفاظ را و گذشت در حدیث مسی سلمه
 گویم ظاهر آنست که لغتن این الفاظ یکبار کفایت میکند قیاسا علی الفاتحه که ذاقی البدر و در مصنفی است اگر فاتحه نمی داند ذکر گوید هر قدر که خواهد
 و تعیین سبع آیات یا سبع انواع از ذکر مستندی قوی تر در انتهی الحدیث بمصعب امی اتم الحدیث و تمام وی در سنن ابی داؤد است که گفت آن مرد
 امی رسول خدا این برای خداست پس چیست برای من فرمود و بگو اللهم ارحمنی و ارحم فی و عافنی و اهدنی و چون برخاست آن مرد فرمود بکنز او اشاره کند
 بدست خود پس گفت آنحضرت اما این مرد پس بگردید و دست خود از خیر انتهی لیکن در سنن ابی داؤد و لفظ العلی العظیم است رواه احمد
 و ابوداؤد و النسائی و ابن الجارود و ابن حبان و الحاكم و الدارقطنی و الاغظله و در سنن ابی ابراهیم سکنی از رجال بخاری است لیکن عیب
 کرده اند بخاری بر تخریج حدیث وی و ضعف النسائی و گفت ابن قطان تضعیف کرده اند او را قومی پس نیاوردند جمعی و ذکر کرده است او را تود
 در خلاصه و فضلی ضعیف و گفت در شرح منزه ابوداؤد و النسائی بسنا و ضعیف و پیش کلام ایشان است در برابریم و گفت ابن عدی
 نیاقتم مرور حدیثی منکر المتن انتهی و متفرد نیست وی باین حدیث بلکه وایت کرده اند این را طبرانی و ابن حبان در صحیح خود نیز از طریق طلح بن
 عن ابی اوفی لیکن در سنن ابن فضال بن موفی است و ابو حاتم و ارضعیت گفته که ذاقی التلهیس و صححه ابن حبان و الدارقطنی و الحاكم
و سنن ابی قتادة رضي الله عنه انصارى عقبى بدرى است حاضر شد همه مشاهیر از مشاهیر صحابه است قال كان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يصلي بنا بود رسول خدا نماز میگزارد و با ما فبقرا في الظهر والعصر في الركعتين الاولىين پس میخواند
 در نماز پیشین نماز دیگر در دو رکعت نخستین بفاصلة الكتاب و سورتين فاتحه و دو سوره یعنی در هر رکعتی فاتحه و یک سوره هر کدام
 سوره که باشد از قرآن میخواند و لیسعنا الایة احیانا و می شنوایید ما را آیتی از آیات سوره که میخواند گاه گاه و ظاهر آنست که این شنوایید
 بقصد بود تا بدانند که بعد از فاتحه سوره میخواند یا فلان سوره میخواند یا برای بیان جواز آنکه اگر در نماز سوره بیگان آیتی بجز خوانند مفسد نیست
 و بعضی گویند که این محمول است بر غلبه استغراق در تدبر که بی اختیار جرح حال می شد و ظاهر مفهوم استماع در قصد و اختیار است و تخصیص
 بظهر و عصر اتفاقی است و بطول الركعة الاولى و در نمازی میگرد و قرائت رکعت نخستین و در روایتی آمده آنقدر که درازی نمی کرد و در رکعت
 پسین همچنین میگرد و در نماز و دیگر یعنی عصر و نماز صبح و تطویل رکعت اولی و در مذبح ثلثه در همه نماز است و مذبح امام محمد نیز همین است بنص و نظر
 و عصر و صبح و بقیاس در مغرب و عشا و عبد الرزاق ابو عمر در آخرین حدیث زیاده کرده که ما گمان میگردیم که مقصود آنحضرت ازین تطویل آن بود
 که مردم رکعت اولی در یا بند و ابوداؤد و ابن خزیمه نیز همچنین روایت کرده اند و نزد امام ابو صنیفه و ابویوسف این مخصوص نماز فجر است که وقت
 نوم و غفلت است و الا هر دو رکعت در استحقاق قرائت برابرند پس در مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث دیگر آمده که میخواند در هر رکعت
 مقدار آیتی و اطالت و حدیث محمول است بر وعاد استفتاح و تعوذ و تسمیه و بکتر است و در سبب گفته ظاهر تطویل سورت است در رکعت اولی
 و ادعا کرد این حبان که تطویل جزین نیست که بتثیل قرائت است در ان با استوائی مقرو و مسلم از حدیث حفصه روایت کرده که کان یرتل السورة حتى
 یکون اطول من اطول منها و این قرائت پس هر دو برابر بود چنانکه از حدیث ابوسعید که بیاید ظاهر است و بهیچتی گفته تطویل کند در اولی اگر منتظر
 کسی هست هر سه خواند و اولین انتهی و در خلاصه گفته قول محمد احب است که ذاقی شهر ابن الهمام زیرا که اوفی است بصراحت نظر و البعد

از تاویل و احتمال عقلی در برابر حجت نیره و درین باب حدیثهای دیگرست که تقویت او میکند و یقیناً فی الآخرین بفاحة الكتاب و می خوانند
آنحضرت در دو رکعت پسین فاشحه فقط و هم ایله قائل اند که در دو رکعت اخیر بقتضای بر فاشحه جائزست و نزد حنفیه اگر تسبیح گوید یا سکوت کند نیز
جائزست و قرات افضلست و شخصی و ثوری و علامه علمای کوفه برین اند و در محیط گفته است که اگر عمدتاً سکوت کند بگردیده باشد از جهت مخفی گفت سنت
و در روایت حسن بن زیاد از ابوحنیفه آمده که قرات در مابعد اولین واجبست و ابن ابی شیبه از علی و ابن مسعود آورده که فرموده اند قرات کن
در اولین و تسبیح گو در آخرین فکره اشمنی و نیز گفته است که اگر در آخرین فاشحه و سوره خواند سجده سهو واجب نگردد و هو الاصح زیرا که قرات فاشحه در آخرین
مکروه نیست چه تحقیق آمده است از حضرت صلی الله علیه و سلم که گاه گاهی زیاده میگرد برفاشحه در آخرین لیکن سخت ترک سوره است کذا فی الترجمة
و مصنف گفته باین حدیث معلوم شد که قرات سوره در آخرین مسنون نیست و هم با آنچه روایت کرده اند شخنین در نماز مغرب و نشائی با سنا و حسن
و گفته اند که مسنونست خواندن سوره در آخرین نیز برای اتباع روایت گردند از آنجا بخاری و مسلم و در نظر و عصر و مغرب و مالک در مغرب گفته و قیاس کرده میشود
بر آن عشا انتی و در سبیل گفته در وی لیلست بر آنکه زیاده بخند در آخرین برفاشحه و همچنین در رکعت سوم مغرب اگر چه مالک در شرطها از طریق ضناهی
روایت کرده که وی شنید ابا بکر را که میخواند در آن لا تُرَخُّ قُلُوبُنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا الْآيَةَ و شافعی را و قولست در سبب قرات سوره
در آخرین و نیز در حدیث دلیلست بر جواز اخبار انسان بظن زیرا که معرفت قرات سوره راه نیست در وی بسوی یقین و اسماع آیت اعیاناً و الا
نیکند بر خواندن هر سوره و حدیث ابو سعید که می آید دالست بر اخبار از ان بظن و همچنین حدیث حباب وقتی که پرسیده شد چگونه می شناختید شما قرات
آنحضرت را در ظهر و عصر گفت با نظر بر ریش شریف وی پس اگر حال قرات شریف با اخبار وی صلی الله علیه و سلم میدانستند هر آینه ذکر میکردند آنرا حتی
مستوفی عکبه درین جا دلیلست بر شریعت قرات فاشحه در هر چهار رکعت در هر رکعت و خواندن سورتی همراه آن در هر رکعت از اولین
و برینکه این عادت وی بود صلی الله علیه و سلم کما یصل علی کان یصلی زیر که این عبارت مفید استمر است غالباً و اسماع آیت اعیاناً دلیلست بر عدم وجوب اسرار
در سر و برینکه مقتضی سجود سهو نیست و قول وی اعیاناً دلیلست بر تکرر آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نشائی از حدیث بر او آورده که گفت بودیم ما
که میگذاریم پس آنحضرت نماز ظهر وی شنیدیم از وی آیتی بعد آیت از سوره لقمان و ذاریات و اخرج ابن خزیمه سن حدیث انس نحوه و لکن قال
سبح اسم ربک الاعلی و هل اشک حدیث الغاشیة و در سنن الغفار گفته حق اینست که حدیث ظاهرست در ایجاب هر آنچه دیده شد از نماز وی
صلی الله علیه و سلم زیرا که اصل در امر همینست و بیرون نمی رود از وی مگر بلیل پس هر آنچه ثابت شده است از جبر و سر لازمست لا محضه و اما آیت
پس محمل و مجملست دلالت وی در اینجا تمام نیست انتی گویم مراد بحدیث صلوا کما را می تونی اصلیست و مراد آیت و لا یجهدوا بصلواتنا و لا
تخافت بها و سخن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال کتابنا کثیر قیام رسول الله صلی الله علیه و سلم
بودیم ماکه اندازه میکردیم بپیتادون بغمیم خدا را خرد خای محله و زاور اندازه کردن کشت و سیوه بردشت و خنجر بفتح نون و سکون حای حمل و خم ز
ای شخص و نقد و در قول وی کتا خنجر دلالتست برینکه اندازه کنندگان یک جماعت بود و این ماجرا روایت کرده که حاضرین می گس بودند از نماز
فی الظهر و العصر در نماز ظهر و عصر فخرنا قیامة فی الزلعتین الا و لیکن من الظهر پس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در رکعت
مختمین از نماز ظهر اولین برویای تحسبه و همچنین آخرین تشبیه اولی و آخریست قدر مقدار سوره المر تنزیل السجدة مراد مقدار
این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت بعد فاشحه و موافق این معنیست آنچه در روایت دیگر آمده که میخواند در هر رکعت مقدار تنسی آیت چه
سوره مذکور شد و ذآیتست و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی میشود علی قاری گفته لفظ سجده حصرین حدیث مجرورست

برسبیل ولایت و منسوب است بتقدیر یعنی و مرفوع است بر حضرت مبتدای محذوف گویم این هرست و چه بینی است بر رفع تنزیل حکایة و اما در حدیث
اعراب پس متعین است بر سجده باضافت و فی الاخرین قدر النصف من ذلك و در دو رکعت اخیر مقدار نیمی از آن و از اینجا معلوم شد
که در رکعتین آخرین ظهر سوره میخوانند مختصرتر از آنچه در اولین میخوانند و فی الا ولین من العصر علی قدر الاخرین من الظاهر
و در دو رکعت اولی از عصر بر قیام او در دو رکعت آخری از ظهر معلوم است که در دو رکعت اول از عصر سوره جز فاتحه خوانده سه شود
و الاخرین علی النصف و در دو رکعت آخری از عصر بر قدر نصف از آن ای از اولین آن رواه مسلم احادیث در اینجا مختلف آمده
در روایتی نزد مسلم و نسائی از ابی سعید آمده که اقامت گفته می شد برای نماز ظهر و میرفت رونده بسوی بقیع و قضا میکرد و حاجت خود را پستی آمد
نزد اهل خود و وضو میکرد و می یافت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در رکعت اولی بنا بر طالت وی این رکعت را واحد مسلم از حدیث ابی سعید
آورده که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخواند در نماز ظهر در دو رکعت اولی در هر رکعت بقدر شتی آیت و در دو رکعت اخیر بقدر پانزده آیت یا گفت
نیمه آن و در عصر در دو رکعت اول در هر رکعت پانزده آیت و در دو رکعت اخیر نصف آن بنا بر لفظ مسلم و در حدیث دلیل است بر اینکه بخواند در دو رکعت
اخیر از عصر مگر فاتحه و بخواند در دو رکعت اخیر از ظهر جز فاتحه همراه فاتحه و گذشت حدیث ابی قتاده که میخواند آنحضرت در دو رکعت اخیر از ظهر ام الکتاب
نومی شنود تید ما ایا حیانا ای و ظاهر وی آنست که زیاده نمی کرد بر ام الکتاب و شاید که این روایت ارجح است از حدیث ابی سعید من حیث الروایة زیرا که
بخاری و مسلم بروی اتفاق کرده اند و من حیث الدراية زیرا که این خبری است مجزوم به و خبر ابی سعید منفرد است بآن مسلم و نیز آن خبری است از خبر تقوی
و تخمین و احتمال که جمع کرده شود میان هر دو باین طریق که گاهی در آخرین غیر فاتحه همراه فاتحه میخواند و ایا حیانا در آن بر فاتحه اقتصار میکرد پس زیادت
بر فاتحه در آن هر دو رکعت سنت خواهد بود یعنی ایا حیانا و یکر ایا حیانا و عن ابی ایوب سلیمان بن یسار بفتح یا و تخفیف سین جمله
سوالی ام المؤمنین میمونه از کبری تابعین و فقهای سبغه دین است برادر عطاء بن یسار بود فاضل ثقة عابد و روح حجت مرد در سنه ۵۰ و هو ابن ۳۰
سنه قال کان گفت بود فلان بنوی در شرح السنه گفته مراد از فلان شخصی است که والی مدینه بود و از جانب مروان بن عبد الملک ناسنش عمرو
بن سلمه بن نفع بود و بعضی گفته اند که آن عمر بن عبدالعزیز است و این خطاست زیرا که ولادت عمر بن عبدالعزیز بعد از وفات ابوهریره است
یک سال تو ز پشتی گفته ولادت عمر بن عبدالعزیز در سنه شصت و یک هجری است و وفات ابوهریره در سنه پنجاه و هفت یا پنجاه و هشت یا پنجاه
بوده است و بعضی گویند که مراد از فلان علی مرتضی است و بهر حال حدیث مخرج است باینکه ابوهریره نماز گذارد پس این فلان سلیمان گفت که نماز گذاریم
من پس آن مرو که ابوهریره او را شب صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته بود یطیل الا ولین من الظاهر مراد سیکر آن فلان دو رکعت
اول از ظهر در روایتی و سبک میکرد و رکعت پسین را از ظهر باینکه میخواند در آخرین ظهر فاتحه با سوره قصیر مقصود ذکر تطویل قرارت ظهر است
و یخفف العصر و سبک میکرد قرارت عصر را یعنی نسبت بنماز ظهر و یقرأ فی المغرب بقصار المفصل و میخواند در غرب سوتهای کوتاه
از مفصل و آن از قاف تا آخر قرآن است علی الصحیح که فی التوشیح و در سبیل گفته از مسافات یا جاشیه یا قاتل یا فتح یا حرات یا صفت یا تبارک یا تسبیح یا تسبیح
و اتفاق کرده اند بر اینکه منتهای او تا آخر قرآن است و تسبیح در ترجمه گفته مراد مفصل بر قول مشهور از سوره حجرات تا آخر قرآن است و مفصل از آن جهت گویند
که در وی فضول یعنی فصلها بسیار است و بعضی گویند از جهت قلت منسوخ در وی در بعضی گفته است و یا داشته اند جمهور علما مقیم غیر معذور که در تسبیح
طوال مفصل خوانند در ظهر و عشا و اوساط و در عصر و غرب تصار آن و مفصل یک سبج است از سبج قرآن که صحابه احزاب خود را بر آن سبج سبج خوانند
گویم سوره قسم است طول با اوساط و قصار طول از اول قاف تا سوره بروج است و اوساط از بروج تا و النبی یا سوره زلزله باقی قصار است تا آخر قرآن

وفي العشاء بوسطه ويجزأه در عشا بوسط مفصل که میان اندر درازی کوتاهی و فی الصبح بطواله و در نماز با ما و بسو نمازی در آن متصل
 بدانکه در نماز طول مفصل گفت بلکه محال گفت که تطویل میکرد و در عصر نیز تخفیف ذکر کرد و از قصار و اوساط هیچ نگفت و بمثل و مقرر الآن در وقت ظهر
 قرارت طول مفصل است چنانکه در صبح و در عصر اوساط چنانکه در عشا فقال ابو هريرة ما صليت وراء احد اشبه صلوة برسول الله
 صلى الله عليه وسلم من هذا قلت ابو هريرة نكذروم پس هیچ یکی که مانند تر باشد نمازی بنماز رسول خدا ازین شخص جز بسبب اسلام گفته
 علماء گفته اند که سنت آنست که در نماز صبح و ظهر طول مفصل خواند و صبح اطول بود و در عشا و عصر اوسط و در مغرب قصار و گفته اند که حکمت در تطویل صبح
 و ظهر آنست که این هر دو وقت فطرت اند بنا بر نوم و آخر لیل و قائله پس در تطویل ادراک متاخرین بغفلت نوم و نحو جماست و در عصر این حال نیست بلکه
 وقت اعمال است پس تخفیف مناسب اوست و در مغرب ضیق وقت است پس احتیاج زیادت تخفیف است بنا بر حاجت مردم بسوی عشا و روزه دار و همانا
 و در عشا غلبه نوم است و لیکن وقت وی واسع است پس مشابه بشد بصر و علوم شود و اختلاف نماز آنحضرت چنانکه عنقریب بیاید بطریق که تمام نمی شود بدان
 این تفصیل انتهى أخرجه النسائي باسناد صحيح و روایت کرد آنرا ابن ماجه نیز تا قول می تخفف لعصر **وعن جبير بن مطعم**

بضم سيم وسكون طاي عملة وكسر عين رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ في المغرب بالطور
 گفت شنیدم پیغمبر خدا را بخواند در نماز مغرب سوره طور و این شنیدن وی قبل سلام بود که از فی الفتح و این حدیث دلیل است بر آنکه مغرب مختص نیست
 بقصار مفصل و در حدیث ام الفضل بنت الحارث که زوج عباس و مادر ابن عباس و فضل بن عباس است آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 بخواند در مغرب سوره و الم سلمات را مستقیماً علیه و نیز وارد شده که بخواند آنحضرت در مغرب القص و صافات و حم الدخان و سج هم ربك الاعلى
 و تين و حمود تين و قصار مفصل و کلهما احادیث صحیحه پس این احادیث و احادیث دیگر که در نمازهای دیگر واقع شده اند دلالت دارند بر عدم تعیین
 قرارت چنانکه ایمة فقها قرار داده اند از طول مفصل در فجر و ظهر و اوساط در عصر و عشا و قصار در مغرب و در اوست بر قصار مفصل در مغرب لعل
 مروان ابن الحکام است و زید بن ثابت بروی انکار کرده و گفت چیست ترا که بخوانی قصار مفصل تحقیق دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که
 میخواند در مغرب بطولی الطویلین اخرج البخاری و هی الاعراف و نسائی آورده که خواند آنحضرت اعراف را در دو رکعت مغرب و در
 مشائین و توقیت کرد برای معاذ در آن بالشمس وضحاها و باللیل اذینش و سج هم ربك الاعلى و نحو ما و در حدیث عمرو بن شعیب عن ابيه
 عن جده آمده که گفت هیچ سوره از مفصل نیست نه صغیره نه کبیره که شنیدم من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که امامت میکرد بدان مردم را در نماز
 و بسبب گفته جمیع میان این روایات چنین است که واقع شد از آنحضرت این همه باختلاف حالات و اوقات و اشغال عدا و وجود انتهای
 مستوفی علیه شیخ در ترجمه گفته اصل و دلیل در تعیین فقها این سوره کتاب امیر المؤمنین عمر است بجانب ابو موسی شعری که والی کوفه بود
 از جانب می پس نوشت این تفصیل را در آن کتاب و قرار یافت امر بران و با جمله امر قرارت در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم در طول قصر
 مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و تعلیم و جواز و رخصت و بعد از آن مقرر شد امر بر کتاب امیر المؤمنین عمر و لابد از دلیل و سماع
 از حضرت نبوت صلی الله علیه و سلم درین باب خواهد بود و شاید که غالب احوال وی صلی الله علیه و سلم همچنین و بر زمین هیچ خواهد بود و احیاناً بخلاف آن
 و بسبب از روی حجت و دلیل قول عمر رضی الله عنه انتهى **وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال كان رسول الله** گفت بود

رسول خدا صلی الله علیه و سلم يقرأ في صلوة الفجر يوم الجمعة يخواند نماز فجر و جمع در رکعت اولی الترتیل السجدة
 و هل اتى على الانسان سورة سجده و در رکعت دوم سوره و هر مستوفی علیه و اهل سنن نیز آنرا روایت کرده اند مگر نسائی که از آنحضرت

این مجلس آورده و در روی سبیل است بر عکس باب آنحضرت درین نماز همین بود و للطبرانی من حدیث ابن مسعود رضی الله عنه
 یدید عذابک و در حدیث ابن مسعود است نزدیک طبرانی که همیشه میگردید این را و در روایتی دیگر از طبرانی این است که بخواند این دو سوره
 همیشه در جمیع عبادت و حاجی وی بود و در سبیل گفته شیخ الاسلام بن تیمیة رح فرموده که سرور قرأت این هر دو در جمعه آنست که این هر دو
 مستحق چیزی است که شکر و خواهر شد درین روز زیرا که مشتمل اند بر خلق آدم و بر ذرک معاد و عشر عباد و این روز جمعه خواهد بود پس هر خوانند اینها
 تذکره عبادت بماکان فیہ و یکون انتی گویم از ماکان عبرت باید گرفت و برای ما یکون مستعد باید شد انتی کلام سبیل و بعضی گفته اند که ثابت
 شده از آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواندن غیر این دو سوره نیز و این بر فرض صحت و ثبوت برای بیان جواز خواهد بود زیرا که خواندن این هر دو
 در غیر مستعار و سوگند و مستحرمست نزد شافعی و برین است عمل ایشان در حریم شریفین شیخ در ترجمه گفته در کتاب ما مذکور است که مستعین مگواند
 چیزی از قرآن را بنمازی همین همین را مثال آرند و میگویند چنانکه تعیین این دو سوره بفرجه تعیین سوره جمعه و منافقون برای نماز جمعه این
 سخن بعد از صحت حدیث و ورود عمل رسول خدا صلی الله علیه و سلم خالی از غرابتی نیست و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام از طحاوی و صاحبان نقل کرده
 که این بر تقدیری است که آنرا لازم و مقرر دانند و جز آنرا مکرر و پندار دانا اگر از جهت تمسک بقرارت حضرت صلی الله علیه و سلم بخواند باکی ندارد و بشرط
 آنکه احیانا جز آنرا نیز میخواند باشد تا جاہل گمان نبرد که جز آن جائز نیست و تحقیق وار شده است در احادیث صحیحہ تعیین قرارت در بعضی صلوة چنانکه
 قتل ایما الکافرون و قتل هو الله احد در سنت نماز فجر و خواندن سجده ام ربک الاعلی و قتل ایما الکافرون و قتل هو الله احد در نماز و تراشیدن آن
 و نیز شیخ ابن الهمام گفته که مقتضای دلیل عدم مداومت است نه مداومت چنانکه حنفیه حصری کنند بلکه مستحب آنست که خوانده شود گاه گاهی بجز نماز
 بالمنازلاتی و گفتند بنده ضعیف عفا الله عنه شک نیست که بعد از صحت حدیث مجال اعتدال باهام و جوب و عدم صحت غیر آن تنگ است بر ظاهر
 آنست که نزد حنفیه دوام عمل از حضرت صلی الله علیه و سلم ثابت نشده است بلکه گاهی بقصد انداز و تشریح بخوانده باشد چنانکه در وجه خواندن این دو
 سوره گفته اند که اینها مشتمل اند بر ذرک معاد و دخول جنت و نار و این معانی در روز جمعه است و قیامت قائم در روز جمعه میشود و ظاهر هر دو
 چنانکه در محافل و مجامع عظیمه سوره ق واقرب الساعه میخوانند پس اگر احیانا بخوانند بهتر و فاضلتر باشد و الله اعلم انتی کلام شیخ رحمه الله
 و در حجه الوداع گفته اختیار کرده است آنحضرت بعض سوره را در بعض صلوات برای فائده بی وجوب و بی طلب مگر پس هر که در آن پیروی کرد
 وی بسیار خوب کرد و هر که نکرد نیست بر وی حرج انتی محرر سطور گوید اگر چنین گویند که در جا نیک از حضرت صلی الله علیه و سلم تعیین بصوت رسیده
 آنجا همان سوره همان کیفیت تعیین باید خواند و جایکه تعیین مروی نیست فرض باشد یا نقل آنجا هر چه از قرآن شنید کرد و در وقت همان بخواند
 نزدیک تر خواهد بود بظاهر احادیث و وجوبی است برای تعیین مذبح شافعی و حنفیه و الله اعلم و عن حذیفة رضی الله عنه

قال صلیت مع النبي صلی الله علیه و سلم فما حرت به آية رحمة الا وقف عندها يسأل الایة
 عذاب الا تعوذ منها گفت خذیفة نماز گذاردم همراه رسول خدا پس نگذشت با آنحضرت هیچ آیت رحمت مگر که بایستاد و نزدیک آن آیت
 و چنانکه سوال میکند از خدا رحمت او را و نگذشت بوسی هیچ آیت عذاب مگر که پناه جست بخدا از آن و این حدیث دلیل است بر آنکه قاری را در نماز
 باید که تدبیر در قرارت و نخواهد از خدا و پناه جوید بوسی از عذاب وی و شاید که این در نماز شب بود زیرا که این حدیث مطلق واقع شده
 و در حدیث عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابیہ تعیین آن وارد گشته گفت شنیدم رسول خدا را میخواند در نماز شب که فریضه نبود پس گذشت بگرد
 بهت و نار و گفت الحمد لله من النار ذویل لالی النار رواه احمد و ابن ماجه بمعناه و گفت عایشه استادم با رسول خدا شب تمام حج نمود و بفرجه

و نساء و آل عمران و منی که شدت باین که در وی سجده است و در وی استسارست آنکه دعا
 کرده خدا را در غمت نمود بسوی می رواه احمد پس این همه صریح است در ناقله و قیام لیل و نایده است از آن حضرت صلی الله علیه و سلم در هیچ روایتی که است
 کرده باشد مرموم را بسوره بقره و آل عمران در فریضه اصلا و لفظ استادم که در حدیث عایشه است مشعرست با کلام لیل و دو این باعتبار ورود است
 و اگر یکی در فریضه هم بجاء آن باشد باقی باشد و علی در غم از وی گفت مخصوصا وقتی که منفرد باشد تا شاق نشود بر غیر وی اگر این کس است **وعن**

ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم **لا ربي الا الله** ان اقرا القرآن لا اذ لموسا جدا
 آگاه باشد که کسی نمی کرده شده ام از خواندن قرآن در رکوع و سجود یعنی او تعالی تعیین کرد نماز را بر سستی از هیات بنوی از انواع ذکر و مخصوص کرده نهد
 قیام را اول هیات و اعظم آنست و اذ دل در غمت بقرآن که اعلی و اقدم و اعظم و افضل از کارست پس بعد از تعیین و تخصیص می تعالی و تقدیر کنیش
 ندارد که غلات آن کنند و اگر بکنند حرام بود یا مکروه و این امر تعبدی است که عقل با برک آن راه نیست و بعضی از مردم حکمتی و علیتی در آن نیز برانگیزند
 و گویند رکوع و سجود به جهت خضوع و تنزل مخواری است پس نمی کرده شد که کتاب کریم که اعلی و عظیم الشان است درین هیات خوانده شود و از خطایی
 نقل کرده که گفت گویا مکروه پنداشت که جمع کرده شود میان کلام خلق و کلام خالق در یکجا و بر لیری داده شود میان هر دو و این نکته عالی از چیزی نیست
 حقیقت همان است که بندگی در امتثال امر و تنبیه حکم شارع است شمر زبان تازه کردن باقرارتوچه ناگینختن علت از کار توچه هر چند که کین آن کین
 و آنچه گوید که کین آن کین باقی ماند اینکه اگر قرآن در رکوع وجود خواند نماز فاسد گرد و یا نه صحیح آنست که نگردد و چون سخن کرد از خواندن قرآن در رکوع
 وجود و تعیین فرمود آنچه و طیفه عبادت است در آن فرمود فاما الركوع فعظم وافیه الرب اما ركوع پس تعظیم کنید و بزرگی یاد نماید در پروردگار
 خود در احوالی شانه و مشاهد کنید عظمت حق را که مناسب حال قرب و تنزل است و کیفیت این تعظیم در حدیث مسلم از خدیجه چنین آمده که پس گفتن گرفت صلی الله
 علیه و سلم سبحان ربی اعظیم و اما السجود فاجتهد و افي الدعاء فقمن ان يستجاب لك انما سجده پس کوشش کنید در دعا پس سزاوار
 دعا در سجده که قبول کرده شود شمار از جهت حصول قرب بموجب قول می تعالی **انني قریب** اذ اجبت دعوة الداع اذا دعان شیخ در ترجمه گفته
 چنانکه دعا بر دو نوع است دعای ثنا و تعجید و تکبیر و تقدیس که بخواند بنده پروردگار تعالی را بحد و ستایش در گاه عزت و جلال او و دعا طلب سوال است
 و دعای که امر فرمود و تکبیر آن در سجود متداول هر دو نوع است و از اینجا ظاهر شد که خفیه اقتضای بر ذکر کنند و از صریح و مانع نمایند نیز از امتثال امر
 دعا فارغ نباشند و لیکن میگویند که بنده باید که درین حالت فخلص باشد در تعظیم و ذکر حق یا بکلم من شمله ذکر می عن سألنی اعطیته فضل باصطی السائلین
 بافضل و اعظم از آنچه خواهمش کنند فائز گردد و در حقیقت جمع و تطبیق آنست که در نوافل بصریح و عانیز ممتثل گردد و در الفرض مقتضای استجاب است کنند
 چنانکه محققین گفته اند انتهی رواه مسلم حدیث دلیل است بر تحمیل قرات قرآن وقت رکوع و سجود زیرا که اصل دینی تحمیل است و ظاهر وی و موجب
 تسبیح رکوع و سجود و وجوب دعا در سجودست بنا بر این هر دو و باین رفته است احمد و گوی از محدثین و جمهور گویند تسبیح است بعد از تسبیح که او را
 حضرت تعلیم نمود و اگر واجب بودی او را بدان امر کردی و ظاهر قول می عظم و افي الرب آنست که گفتن یکبار کافی است و بآن مثال امر حاصل میشود
 و بعد او از حدیث این مسعود آورده که چون رکوع کند یکی از شما پس بگوید سه بار سبحان ربی اعظیم و این او نامی اوست و روایت کرده اند این را از نزد
 ابن ماجه نیز که آنکه ابو داود گفته در وی بار سال است و همچنین بخاری و ترمذی گفته و قول می که این او نامی اوست و ال است بر عدم چهار مرتبه و اصرار
 حدیث دلیل است بر جمعیت دعا در حال سجود هر دو عا که باشد از طلب خیر دنیا و آخرت و استعاذه از شر پروردگار که سجده عمل اجابت و کفایت
 و **عن** عایشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في ركوعه و سجده **سبحان ربی اعظیم** و بعد از آن حضرت گفته

در رکوع و سجود خود و در روایتی کان بکثران بقول یعنی بسیاری گفت سبحانک اللهم ربنا و محمدک اللهم اخبرنا فی زیارة رکوع و سجود افضل احوال خضوع و خشوع اند و از احادیث دیگر معلوم می شود که در غیر رکوع و سجود نیز می گفت آورده اند که اغلب ذکر آنحضرت در آخر هر رکوع از نزول سوره اذا جازعین بود و لهذا در آخرین روایت آمده که بتاول القرآن فتسبح بحمدک و تستغفرنا یعنی میگردد آنحضرت تسبیح و استغفار بطوری بیان مراد قرآن که امر کرده است که پس تسبیح گوید و در کار خود را و امرش خواه از روی و هم در حدیث عایشه است نزد مسلم که بود آنحضرت می گفت در رکوع و سجود خود تسبیح قدوس رب الملائکة و الروح و تسبیح و قدوس هر دو صیغه مبالغه است در تنزیه و تقدیس طهارت و مراد تسبیح جبرئیل است که او را روح الامین گویند و بعضی گویند نام ملک بر او کل است بر ارواح یا مراد جنس ارواح انسانی است و بعضی گویند روح خلقی دیگر است جز ملائکه و عظیم تر از ملائکه متفق علیه حدیث و دلیل است بر اینکه این اذکار رکوع و سجود است و منافی نیست بحدیث فاعلموا ان فی الرب زیر که این مذکور زیاد است بر تعظیم که میگفت آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم فجمع بین و بین بنوا در قول می صلی الله علیه و سلم اللهم اغفر لنا قالوا لعلنا نغفر لنا و استغفرنا مساعت است بسوی امتثال ما موبر برای قیام بحق عبودیت و تعظیم شان ربوبیت زاده الله شرفا و فضلا و قد غفر لنا ما تقدم من ذنبنا و ما تاخر

و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام الى الصلوة بود آنحضرت چون می ایستاد نماز یکتربچین یقوهر تکبیر می گفت وقتی که می ایستاد مراد تکبیر تحریم است و در روی دلیل است که انی و جنت نبخاند و پیش از تکبیر هیچ چیزی نمیکرد شکر یکتربچین یرفع پسترب تکبیر میگفت وقتی که بر رکوع میرفت شکر بقول پستری گفت سمع الله لمن حمده شنید خدا کسی را که ستود او را مراد از شنیدن اجابت است زیرا که هر که حمد گفت او را و متعرض شد برای ثواب او پذیرفت خدا از وی حمد و بخشید او را آنچه متعرض شد بدان و مناسب شد او را که بگوید بعد از وی ربنا و لک الحمد جین یرفع صلابة من الزکوع وقتی که بر سر پشت استخوان پشت خود را از رکوع شکر بقول وهو قاشر پستری میگفت و حال آنکه وی استاده است ربنا و لک الحمد با شات و اعطف بر مقدرای ربنا اطعنا و حمدناک یا وادبراک حال است یا زانده است و در روایتی بخذف و او نیز آمده و هی شخه بلوغ المرام در بدی نبوی گفت که جمع میان او و اللهم صحیح نیست انتی قسطلانی و بر لب لدنیه گفته و صحیح بخاری از حدیث ابی هریره در روایت اصیلی مرفوعا بصحت رسیده که چون بگوید امام سمع الله من حمده پس بگوید اللهم ربنا و لک الحمد پس جمع کرد در میان اللهم و او و این وارد است بر حافظ ابن القیم انتهى تحریر سطور گوید عفا الله عنه که این حدیث در را مومنین است و کلام ابن القیم روح در بیان صلوة آنحضرت صلی الله علیه و سلم فاعترقا شکر یکتربچین یرفع پسترب تکبیر میگفت حین تهوی ساجدا وقتی که فرو می رفت سجده کند شکر یکتربچین یرفع راسته پسترب تکبیر میگفت وقتی که سر بر سر پشت یعنی از سجده اول شکر یکتربچین یسجد پسترب تکبیر میگفت و یک سجده دوم میرفت شکر یکتربچین یرفع راسته پسترب تکبیر میگفت وقتی که سر بر سر پشت یعنی از سجده دوم شکر یفعل

ذالك في الصلوة كلها پستری میگردد و آنچه تا آنکه مذکور شد در همه نماز و در روایتی زیاده کرده حتی بقیضا تا آنکه او را میگردد تمام نماز او و یکتربچین حین یقوم من الشنتین من بعد الجالوس و تکبیر میگفت وقتی که می ایستاد از دو رکعت از قصه اولی بعد از شستن بر لب تشهد با وسط متفق علیه شیخ در ترجمه گفته که درین حدیث ذکر تکبیر است درین اوقات و احوال ندرع بدین انتی گویم سوق این حدیث برای بیان تکبیرات احوال فقط نه برای بیان همه آنچه در نماز می کند و غایت عدم ذکر رفع آن است که گاهی نمیکرد و آن شافی رافع نیست و حدیث و دلیل است بر شکر است اذکار مذکور پس اول تکبیر تحریم است و دلیل بر پیش از رفع حدیث سابق گذشته و اما عذای او از تکبیرات پس بعضی امرای بعضی آئینه استاهل احوال ترک و او در امام جواد طرفت آورده که گفت گفتن عثمان بن حصین را که در تکبیر اقلای یعنی تکبیر نقل گفت عثمان بن عفان وقتی که ضعیف شد و از او

متصفت گفته بجهت که ترک جهر بر آن کرده باشد و طهرانی از ابو هریره آورده که اول کسی که ترک کرد تکبیر را معاویه بود و ابو بصیر روایت کرده که اول آن
 ترک زیاد و این منافی ما قبل نیست زیرا که زیاد و بترک معاویه ترک نمود و معاویه آنرا ترک عثمان ترک نموده بود و الله اعلم انما عمل است مستقر مانند فعل آن در هر
 نوع در هر رکعت پنج بار چنانکه ازین حدیث دریافت شد و در رباعیه و ثلاثیه تکبیر تروض لا تشدا و سطرزاده کنند پس در کتب و ابواب خمس سبع تکبیر احرام
 نو و چهار تکبیر است و بدون او هشتاد و نه و اختلاف کرده اند علماء در حکم تکبیر نقل بعضی واجب گویند و این قولی است مراحم بن جنبل را زیرا که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در امت کرد بر آن و فرمود صلوا کما رايتونی أصلي و جمهور گویند مندوب است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم را تعلیم نفرموده و آنچه او را آنوقت
 تکبیر احرام است و آن موضع بیان بود برای واجب و جائز نیست تا خیر از وقت حاجت و جوابش آنست که تکبیر نقل در حدیث سستی نزد ابو داؤد از حدیث
 رفاعة بن رفیع آمده و در وی گفته شتم بقول الله اکبر ثم فرغ و ذکر کرد در قول صحیح الله من حمده و بقیه تکبیرات نقل و آنچه همانا الترفی و التسانی و لمدانیه
 احمد و داؤد و بوجوب تکبیر انتقالات و نظایر قول می یکبر همین کذا و همین کذا آنست که تکبیر مقارن این حرکات است پس در ابتدای رکن مشروع باشد
 و اما تکبیر برای اتمام حرکت چنانکه در شرح گفته پس نیست و جوی بری آن بلکه می باید که لفظ را بغیر زیادت بر او و نقصان ازان بگوید و ظاهر قول صحیح
 شتم بقول صحیح الله من حمده ربنا لک الحمد شریعت اوست برای هر مصلی از امام و اماموم زیرا که این حکایت مطلق صلوة آنحضرت است صلی الله علیه و سلم
 اگر چه احتمال حکایت در حالت امامت دارد چه متبادر عند الاطلاق از صلوة واجب همین است زیرا که نماز واجب آنحضرت بجامعت می بود و وی امام
 آن جماعت بودی و برین تقدیر قول می صلوا کما رايتونی أصلي امرت مر بر مصلی را با اینکه بگذار و مثل نماز وی صلی الله علیه و سلم امام باشد یا منفرد
 و باین رفته اند شافعی و ابو داؤد و از شعبی آورده که گوید سوتم خلف امام صحیح الله من حمده و لیکن بگوید ربنا و لک الحمد و این موقوف است بر شعبی
 فلا یقوم به حجة و ادعا کرده اند طحاوی و ابن عبد البر اجماع را بر جمع منفرد و در ابو یوسف و محمد گویند جمع کنند میان هر دو امام منفرد و محمد گوید
 سوتم و گفته اند که حجت جمع امام میان هر دو است و حکم امام و منفرد است و **عنه** ابی سعید بن خالد رتی رضی الله عنه قال

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رفع رأسه من الركوع قال بورد رسول خدا چون بر سیداشت سر خود
 از رکوع میگفت اللهم ربنا لك الحمد خداوند ترا ست حمد لفظ اللهم در مسلم در روایت ابی سعید یافته نشد و در روایت ابن عباس که
 نزد مسلم است یافته شد **صلا اللهم ربنا لك الحمد** پری آسمانها بنصب حمزه ملا بر صدر است و جائز است رفع بر خیریت مبتدای محذوف و نحلی
 جواز رفع و نصب می از این خالویه و دیگران و زجاج گفته جائز نیست مگر رفع و این خالویه و اکثر ترجیح نصب کرده اند و هو المعروف فی روایات الحدیث
 و یصح نصبه علی الحال ای بالیا و الارض و بری زمین و در سنن ابو داؤد و غیره ملا الارض است و این در روایت ابن عباس است نزد مسلم پس این تمام
 روایت نادر لفظ ابی سعید است و نادر لفظ ابن عباس زیرا که در اول می لفظ اللهم نیست و در ثانی لفظ ملا الارض است و ملا ما شئت من بعد
 و پری چیزی کند است پیرا که در آن بعد آسمان زمین و آنچه در وی است بخندیم دال است بنا بر قطع از اضافت و نیت مضاعف الیه اهل الشفاء
 و الحمد ای سزاوار ستایش و بزرگی نصب اهل بر بلیت است یا اختصاص و رفع بقدر است اهل الشفاء احق ما قال العبد سزاوار تر است
 و راست ترین چیزی که بگوید بنده احق بر رفع خیر مبتدای محذوف است و ما صدق است تقدیر قول اللهم ربنا لك الحمد احق قول العبد و در شرح منذب
 از این مصلح آمده که احق مبتدایست و خبر اول مانع لما اعطيت الی آخره و قوله و لک الحمد عبد اعراض است میان مبتدای خبر یا احق خبر با قبل خود است یعنی ربنا
 کما الحمد و اول اوقلی است تروی گفته زیرا که در وی کمال تفویض است بسوی او تعالی اعراف است کمال قدرت و عظمت و سطر سلطان وی افراد و
 ابو هریرت و تدبیر مخلوقات انتی چون در بعضی روایات مانع الی آخره محذوف است لهذا آنرا اجماعی کردیم بلکه جمله استثنایه گفتیم تا وقت محذوف وی

مکلام تمام باشد و کلمات عبد و حال آنکه با همگان ترا بنده ایم اللهم لا مانع لما اعطيت خداوندانست هیچ کس بازدارنده
 ای را که تو بدی و لا مانع مما منعت و مست هیچ کس بنده چیزی را که تو بازاری و در بعضی روایات طاروا لما قضیت نیز آمده و مست بازدارنده
 که و لا ینفع ذالجد منک الجهد و سود نمی کند خداوند سخت مال و دولت را از فقر و عذاب تو جده بفتح جیم بهره و سخت تو نگردد
 یعنی بهره پذیر نیز مراد دارند یعنی نسبت فائده ندارد نزد تو عمل می باید و فضل تو و مروتی است چه که بر جیم یعنی کوشش در
 مع اموال یا اگر سختی از عذاب و این روایت ضعیف است رواه مسلم ایضا من حدیث ابن عباس تمامه و رواه ابن
 جابر حدیث ابی حنیفه و حدیث وکیل است بر جمیع امام میان شمع و تحمید چنانکه مذکور شد شافعی است و بر مشروعیت این ذکر درین مکن برای هر صلی

ع ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم **ادوات انما علی سبعة** **ادوات**
 مر کرده شدم که سجده کنم بر هفت استخوان و لا برست از اطمینان در سجده و از آنکه بر موضع سجود نقل اعضا واقع شود و این قید بجهت تحقیق سخن
 نفع است و لا برست از ارتفاع اسافل بر اعالی و این قید از لفظ سجود و نموده می شود و الا انبطاح باشد نه سجود و اکمل آنست که تکبیر گوید بغیر رفع
 بین و سختی که زمین را بر زمین نهد بعد از آن بدین را بعد از آن جبهه و الف را و ذکر می از اذکار با اثره بگوید و می باید که دو دست را نزدیک
 یکدیگر بچسباند و اصابع خود بجانب قبل نشکند و تفریق کند میان کبیتین و بطن را از نخدین و مرفقین را از جنبین جدا دارد علی الجبهه
 پیشانی و علی استنق اند بر وجوب وضع جبهه در سجود اما نهادن دو دست و دوزانو و دو قدم نزدیک شافعی واجب است و نزدیک ابو حنیفه وضع
 بین سنت است و اشارت بید به الی ایفده و اشاره کرد برست خود بسوی بینی خود و تفسیر این اشارت در روایت نسائی چنین آمده که گفت
 یا طائوس و نهاد دست خود بر پیشانی خود و گذرانید آنرا بر بینی خود که این واحد است قرطبی گفته این دلالت میکند بر آنکه اصل در سجود پیشانی است و بینی
 بر اوست این دین العید گوید معنی وی آنست که گویا هر دو را یک عضو گردانیده و در اعضا هشت خواهند شد انتهی و در روایتی جبهه و الف آمده
 در روایتی عوض جبهه وجه واقع شده و از اینجا است که اکثر ائمه بر آن رفته اند که بینی و پیشانی هر دو باید نهاد و بینی آن سجده روا نباشد و در مذکور
 غنیه سجده بجهه و الف هر دو افضل است و اگر یکی از این دو کند کفایت است طحاوی در عیون المذاهب گفته ان ابا حنیفه یقول لو قصر علی الا
 ز و عندهما و الثلثة لا بلا عذر انتهی و از اینجا معلوم شد که اجزای سجود بر الف فقط مذاهب ابو حنیفه است و صاحبین او محمد بن حسن و ابو یوسف غلام
 سے اند پس اگر بجهت تنها کند نزد امام ابو حنیفه و صاحبینی که است جائز نیست اگر ایست تنها کند نزد صاحبیه و امام شافعی جائز نیست و در روایتی از امام عظیم
 جائز نبود و در روایتی دیگر جائز دیگر است و الی بن و در دست مرا و کفین اند و در روایتی بهمین لفظ واقع شده در بعضی گفته متفق اند
 بلکه کشف هر دو دست و بر آوردن آنها از آستین ضروریست انتهی و الرکبتین و دوزانو و نهادن دستها و زانو است است نزد حنفیه
 شافیه و فقیه ابواللیث گوید که اگر زانو ها بر زمین نهند جائز نبود و کذا فی شرح ابن الهمم و اطراف القدمین و کرانای هر دو پا که این همه اعضا
 نگاهند زانو سجده بر زمین باید نهاد و اگر هر دو پا بر دارد نماز فاسد است و اگر یک پا بر دارد مکروه است و مراد از اطراف اقدام آنست که هر دو قدم را
 بطول اصابع هر دو قائم کند و هر دو عقب مرتفع باشند و ظهور قدیم مستقبل قبیه بوند چنانکه در حدیث ابو حمید در صفت سجود وارد شده و گفته اند که
 اصابع یدین منسوب است زیرا که در صورت انفرج رؤس بعضی از آنها از قبله منحرف خواهد بود و اما اصابع رطلین پس در حدیث ابی حمید صحیح است
 نه الصلوة گذشته و مقبل باصابع رطلیه القبلة و این حدیث دلیل است بر وجوب سجود حسب کعبه که آنحضرت بلفظ اخبار ذکر کرده و امر رو
 نمود مگر نحو صیغه افضل و این سفید و خوب است و اختلاف است در سجود بر جبهه و الف ابو حنیفه بر ثماله الف کافی گفته پس اشاره سیده الی انکلت

واین وقت بعد گفته و الحق ان مثل هذا لا يعارض التصريح بالجهد وان لم يكن ان يعتقد انها مضمرة واحدة في التسمية والعبارة لان الحكم الذي دل عليه انتهى
و نیز دلیل بر صحت حدیث سنی است که در آن صورت ذکر جهه است و ممکن جهت است و این فریضه عمل امرست در پنجای غیر واجب و جوابش آنست که این حدیث
تمام نیست مگر بعد معرفت تقدم این حدیث بر حدیث سنی تا فریضه بر عمل امرست در آن ذکر آنست بر نذب باشد و چون تاخیر او فرض کنند
این زیادت مشروع باشد و ممکن است که شریعت می متأخر باشد و با جهل تاریخ عمل بموجب زیادت مرجع بود بنا بر احتیاط و ظاهر حدیث عدم وجود
کشف چیزی از این اعضاست زیرا که مساجی خود صادق است بر آن بنیاد آن بر زمین بدون کشف نیست خلاف در آن که کشف رگستین
غیر واجب است زیرا که در آن وقت کشف عورت است و در جهه احتمالات است بعضی گویند واجب است کشف آن موافق روایت ابو داود و در سبیل
که در آنحضرت مردی را که سجده کرده پهلوی آنحضرت و عامه بسته بود بر پیشانی پس کشف کرد و چه خود را در یکین بخاری تعلیقا آورده از حسن که اصحاب آنحضرت
سجده میکردند و حال آنکه ستیهای ایشان در جاهای ایشان است و سجده میکرد مردی از ایشان بر عامه خود و صله البیهقی و گفت هذا صح ما فی السجود
موقوف علی الصحابة و مردی است احادیث که آنحضرت سجده میکرد بر کور عامه از حدیث ابن عباس اخرجه ابو نعیم فی الحلیة در سنن او ضعیف است و در
حدیث ابن ابی اوفی است اخرجه الطبرانی فی الاوسط و فی ضعف و از حدیث جابر و عدی و در وی دو متر و ک اند و از حدیث انس نزد ابن ابی حاتم
فی الصلوة و در وی ضعف است و بیقی و غیره این اخبار را ذکر کرده اند و گفته احادیث کان یسجد علی کور عامته لایثبت فیها شیء یعنی مرفوعا و احادیث
جانبین غیر ناهض اند بر بحاجت قول وی یسجد علی جهته صادق است بر هر دو امر و اگر چه با عدم حائل اظهار باشد پس اصل جواز امرین است و اما حدیث
نخواب شکون الی رسول الله صلی الله علیه وسلم حر الرضار فی بابنا و القضاة لم یثبنا الحدیث پس نیست در وی دلالت بر کشف این اعضا
و نه بر عدم او بلکه در حدیث دیگرست نزد مسلم که بود یکی از ایشان می گسترده و جامه خود را از شدت گرمی پیر سجده میکرد بر آن و شاید که در امثال این خلافت
نیست خلافی که هست در سجود بر محمول اوست که آن محل نزاع است و حدیث انس محتمل است متفق علیة و فی روایة امرنا ای ایها الامم و فی
روایة امر النبی صلی الله علیه وسلم و این هر سه روایت بخاری راست و تمام این حدیث این است و لایکف الثیاب و لا یتشبه بینه
و ایام کرده شده ام که نگردم و فرجه نیارم جامه را و نه سوراخ نماز را اگر آوردن جامه چنانکه در هنگام سجود رفتن جامه را گردانند تا خاک آلوده نشوند
بلای این غرض همین طور گردانند و این بر زنند و بعضی مکرستین عنده در ستار خلافتین داخل آن دارند و مکرستین در نماز بعضی مستحب دارند و بعضی مکروه و فرجه
آوردن مجموع کردن آنماست و در زیر دستار و بعضی گویند کرده آنست که بپند یا بچیزی برسد و گردانند اما اگر بی آن جمع باشند مکروه نیست
و سخن این بجهت روایت است از عبد الله بن مالک ابن نجیحة بضم حده و فتح مهمل نام دارد عبد الله است و مالک نام پدر اوست و لهذا مالک را
بشترین میخوانند و ان را بر سر این اثبات میکنند تا ندانند که مالک بن نجیحة است بلکه عبد الله را و صفت است یکی این مالک دوم این نجیحة و در بی شهرت
با این نجیحة و با این مالک مشهور نیست و وی صحابی است حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقان است مرد و امارت معاویه مابین سنته اربع و خمسیست
یا ثمان و خمیس قوی در تندیب گفته پس در صحابی اند و کا شغری ذکر کرده که نجیحة مادر وی از صحابیات است و مالک پس قریش است که قرائت
و سکون مجرعه موحده و بهر حال میگوید عبد الله بن نجیحة انصاری رضی الله عنه ان التشی صلی الله علیه وسلم کان اذا صلی
فخرج بین یدیه بود آنحضرت چون نماز میگذاشت و گشاده میداشت و فرجه می گذاشت میان هر دو دست خود و در روایتی بجای صلی سجده آورده فرجه
بفتح فاء و تشدید است و در آخر جمیع یعنی هر سه را از پہلو که نزدیک اوست و در میداشت و ظاهر روایت آنست که تفریح در کوع و سجود هر دو دست
و لیکن بخاری حدیث را در مناقب ذکر کرده و تشدید سجود ننوده پس مطلق محمول باشد بر آن و حدیث دلیل است بر فعل این حدیث در نماز و گفته اند که حکمت آن

انهارم برهنه مشیت تا خمیر نرود از دیگری و انسان واحد در سجود و غیره استعد باشد و مقتضای ششغال بر عضو است بنسبه عدم اعتماد بر بعضی اعضا
بر بعضی این معنی نیز طبرانی از حدیث ابن عمر مرصع واقع شده با سنا و ضعیف که اقتضای کفن بچو اقتضای سب و اعتماد کفن بر هر دو کف دست خود و ظاهر کفن
بر هر دو دست خود و چون کوفی این چنین سجده کرد هر عضوی از تو و نیز مسلم است از حدیث بیسوی که بود آنحضرت سجافی میکرد و هر دو دست خود تا آنکه اگر
بسیمه خواهد گذرد و ظاهر حدیث اول با این حدیث مع قول صلوات الله علیها و بیسوی اصل مقتضی و خوب است و لیکن ابو داود از حدیث ابو هریره باین لفظ آورده
که شکایت کرد از اصحاب آنحضرت مشقت سجود را بر خود وقتی که فرج میگردد فرمود استعانت کنید بزلف و یا و ترجمه کرد ابو داود برای آن باب باب این حدیث
الرضیة فی ترک التفریح این جملان که یکی از او بیان این حدیث است گفته استعانت بزلف با چنین است که بنده یکی از او آنچه خود بر یکی از روزانوی خود
وقتی که دراز باشد سجود پس این حال است بر آنکه تفریح واجب نیست حتی بید و بیاض البطیکه تا آنکه ظاهر میشود سفیدی هر دو بغل آنحضرت شیخ
ترجمه گفته ظاهر این نماز که وی دید جامه بر بدن مبارک نبود با ظهور موضع اوست و بیاض البطیکه بجهت آن گفت که بغلهای آنحضرت صلی الله علیه و سلم
سفید بود چنانچه تمام بدن نمکده و سیاه که در مردم دیگری باشد انتهی چنانکه تصریح کرده است بدان طبری در کتاب الاستقار من کتاب الاحکام و گفته که از
خصائص آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که بغل آنحضرت متغیر اللون نبود بخلاف غیر وی و همچنین قطعی گفته و زیاده کرده که نبود موی در آن و عقب کرد و در
صاحب تقریب الاسانید و گفته ثابت نشد این معنی و لازم نمی آید از سفید بودن بغل که مونا باشد او را که اقال المناوی و لیکن در سبل السلام گفته
که نیست در حدیث دلیل بر آنکه آنحضرت لابس قمیص نبود در نیت وقت زیرا که اگر چه لابس آن باشد تا هم اطراف البطن نمایان می تواند شد چه آستینهای
قمیص این آن عصر غیر طویل بود پس ممکن است که دیده شود بغل از آستین نیست دلالت در آن بر آنکه بغل شریف آنحضرت موی نداشت که قبل
زیرا که ممکن است که مراد رویت اطراف البطن باشد نه باطن آن هر دو جانی که موی آن جا دیده نمی شود مگر تکلف و اگر ثابت شود که نبود شعرات
از خواص اوست کما قبل فلا اشکال انتهی متفق علیه شیخ عبدالحق بلوی رح در المراج النبوة بعد ذکر قول طبری و قرطبی و اختلاف در بودن
و نبودن موی بغل گفته که در بعضی احادیث بنسبت البطیکه نیز آمده یعنی میکنند آنحضرت موی بغل را در بعضی عضوه البطیکه واقع شده و بعضی بیاض
غیر خالص را گویند که اقال الهروی و فی الصراح اعفر رنگ سرخ و سفید که بسرخ بازنند و مرومی است از بعضی صحابه که گفته ضم کرد مراد رسول خدا صلی الله
علیه و سلم بسوی خود پس میدبرین از عرق بغلهای آنحضرت مانند بوی مشک انتهی ۱۰۰ لایزال بن عازب الانصاری الحارثی الاوسی و وی
صحابی مشهور است و اول مشاهدوی خندق است نازل شد کوفه را و فتح کرد رومی را در سنه ۲۴ و بود با علی کرم الله وجهه در حرب جمل و صفین و نهروان
و در کوفه در ایام مصعب بن الزبیر روی عنه خلق کثیر کثرت بر او ابوعمار است فی الاشتهر و عازب نیز صحابی است اما مشهور نیست صحبت وی قال قال
رسول الله صلوات الله علیه و سلم اذا سجدت فضع کفیک چون سجده کنی بنه هر دو کف دست خود را یعنی بر زمین و ارفع طرفتک
و برد از هر دو آنچه خود را و این حکم مردان راست اما زنان پس بنهند آهنگار بر زمین و بچسبند پهلوهای خود را که در ستر داخل و اوقت است و در
حدیث یزید بن ابی حبیب است که گذشت آنحضرت بر دوزن که نماز میگردد زدن پس سر مود چون سجده کنی شامه بر دو کف کنی بعضی هم را بسوی زمین
زیرا که زن درین کار مثل مرد نیست اخرج ابو داود فی مرسیة قال البیهقی و هذا المرسل حسن من موصولین فیہ مراد و حدیث موصول است که بعضی آنها را
در سنن خود ذکر کرده و تصحیف آنها نموده و راه مسلم حدیث دلیل است بر وجوب این بهیئت بنا بر روایان و علما آنرا حمل کرده اند بر
و گفته اند که کلمت در وی آنست که شپه است بتواضع و اتم است و رنگین چهره و لفت بر زمین و ابعده است از بهیئت کسالی زیرا که منبسط مشابه کلمت است
و حالش مشهور است و بتواضع و اتم است و اقبل بران و از سنن است تفریح اصابع و رکوع بنا بر روایت ابو داود از حدیث یزید

ساعدی که میگفت آنحضرت هر دو رکبه خود بهر دو دست بچو قابض بران و تفرج میکرد در میان انگشتان خود و هم از سنت است در لوج جانانی ازین
 بطورکما فی حدیث ابی حمید عن ابی داؤد بهذا اللفظ و رواه ابن خزیمه بلفظ و تخایمیه عن جنید و **و** ابن حجر بن یسیر فی صفة الصلوة
 صحبت و روایت است رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا ركع فرج بين اصابعه بود آنحضرت چون رکع
 میکرد می کشاد در میان انگشتان هر دو دست خود فرج را و اذا سجد ختم اصابعه و چون سجده میکرد و می کرد و با هم می نمود در انگشتان خود را
 علی گفته اند که حکمت در ختم اصابع نزد وجود توجیه است قبل است رواه ابن خزیمه و ابن حبان و الحاكم و گفت حاکم که بر شرط مسلم است و مقروضا
 ابن باز همی گفت بهیچیکه سندش حسن است و **و** عائشة رضي الله عنها قالت رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي
 مسترقعا گفت و دیدم آنحضرت نماز میگذارد چهار زانو نشسته و این در حالت مرض بود چنانکه در روایت آمده که هرگاه نماز میگذارد آنحضرت نشسته
 چهار زانو نمی نشست و لهذا صنعت این حدیث را در تلخیص در باب ملوئه للمريض آورده و حدیث دلیل است بر کیفیت قعود علی جلی چون نشسته نماز گذارد
 زیرا که حدیث وارد است درین باب و آن صفت صلوة آنحضرت است چون بیفتاد از اسپ و منقلبت شد قدم وی پس گذارد چهار زانو نشسته
 و در سبب گفته بودیم همین قعود را اختیار کرده اند و قعود مریض برای نماز و غیر ایشان را اختیارات دیگر است و دلیل این است که آن حدیث
 باشد انتقی مراد بود و ایمن اند که مذہب زیدیه دارند و از سادات بوده اند رواه النسائی و صححه ابن خزیمه و رواه الدارقطنی
 و ابن حبان و الحاكم من حدیثا گفت نسائی نمیدانم هیچ کی را که روایت کرده باشد آنرا جز ابو داؤد و حفصی و گمان نمی کنم او را اگر خطا انتقی تصحیح
 در تلخیص است روایت کرده است آنرا ابن خزیمه و بهیچیکه از طریق محمد بن سعید بن الاصمغانی بتابع ابی داؤد پس ظاهر شد که خطا نیست و روایت
 کرده است آنرا بهیچیکه از طریق بن عیینه از ابن مجلان از عامر بن عبد الله بن زبیر عن ابیه که گفت دیدم رسول خدا را دعا میکرد این چنین و نهاد هر دو
 دست خود بر زانوی خود و حال آنکه وی مترجج جالس است و رواه البیهقی عن حمید و لفظ وی این است دیدم انس را که نماز میگذارد چهار زانو
 بر فراش خود و علقه البخاری انتقی و علی گفته اند که صفت تزیج این است که باطن قدم یعنی راز بر فخذ نیسی کند و باطن نیسی تحت بیضا
 در حالیکه مطمئن است و هر دو رکعت را بر هر دو زانوی خود در حالیکه مفرق انا مل خود دست بچو رکع و **و** ابن حجر بن یسیر فی صفة الصلوة
 عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول بين السجدين بود آنحضرت که می گفت در میان دو سجده وقتی که سر
 از سجده نخستین برداشته می نشست این **اللهم اغفر لي** و ارحمني و اهدني و عافني و ارزقني ای خدا بخش مرا و مکن بر من
 و راه نام مرا و عافیت ده مرا و روزی ده مرا و بلند کن مرا و درست کن حال مرا و در ترمذی بهجای عافنی و اجرینی و در ابن ماجه بهجای و اهدنی و ارزقني و حاکم
 هر دو را جمع کرده مگر آنکه و عافنی نگفته و در وارجی و نسائی بر روایت حدیث صرف رب اغفر لي آمده مگر گاهی اقتصار میفرمود بر طلب مغفرت که اصل حدیث
 مطالب است و حذفه همین را شنیده روایت کرده و در اوقات دیگر زیاد برین نیز می گفت ابن عباس آنرا روایت کرده با حذفه بنا بر شریعت
 این ما اقتصار بر اول بگفته و مراد همه است و حدیث دلیل است بر شریعت دعا در قعود بین السجدين و ظاهرش گفتن آنحضرت است این **اللهم**
 و در در مختار گفته نیست در میان هر دو یعنی جلوسه فکری سنون موافق مذہب و آنچه وارد شده است محمول است بر نقل انتقی و این حدیث و اشیا
 آن وارد است بر صاحب در مختار و لهذا در بالا بدست در فصل طریق خواندن نماز بر وجه سنت این ذکر را بین السجدين آورده و گفته اند بشنید باطمینان
 و بخوان اللهم اغفر لي **اللهم** پسر تکبیر گوین باز سجده کند مثل اول انتقی رواه **الاربعة الا النسائی** یعنی ابو داؤد و ترمذی و ابن ماجه و بهیچیکه
 و اللفظ لابن داؤد و صححه الحاكم و در سندش ابو العلاء کامل است و در مختلف نیست و **و** مالك بن الحويرث رضي الله

عنه انه رأى النبي صلى الله عليه وسلم يصلي فاذا كان في وتر من صلواته لم ينهض حتى يستوي قاعداً ويضع يده على ركبتيه
 که نماز میگذازد پس چون می بود و طاق از نماز خود یعنی بعد از یک رکعت و سه رکعت نمی استوار تا بر اینی نشست یعنی بعد از برداشتن سر از سجده نشین
 پس از آن بر میخواست و در لفظی از بخاری آمده پس چون بر می نشست سر خود از سجده ثانیه می نشست اعتماد میکرد بر زمین پستری میخواست
 و هم بخاری راست از حدیث ابو هریره در قصه مسی پستری در سر خود از سجده تا آنکه مطمئن شوی در حالیکه نشسته و لیکن در روایتی دیگر از ابن
 آمده حتی مطمئن قایم و این شبیه است و نزد ابو داؤد و است از حدیث ابی حمید در صفت صلوة آنحضرت خم اموی ساجد احتیاجی نشی رطبه و قعد حتی
 هیچ کل عضونی موضوع نم نهض و این حدیث دلیل است بر شریعت این قعد در میان سجده ثانیه از رکعت اولی و رکعت ثانیه پستری نموض بود
 و ای رکعت ثانیه یا رابعه و این با جلسه استراحت ناسند و شافعیه باین قائل اند و نزد ایشان سنت است و کیفیت آن کیفیت جلوس قعد اولی
 و بعد از جلوس هر دو دست تکبیر بر زمین کرده بر می خیزند و نزد امام ابو حنیفه و امام احمد و مالک و اسحق غیر مشروع است و گویند که آنجا که بوجوب
 خذ و حاجت بود دیگر بنشین و غیر آن پس که محتاج بدان نباشد در حق وی سنت نه و متک امام شافعی همین حدیث است و نزدی گفت حدیث مالک بن نویر
 صحیح است محل بر دست نزدیک علم بهمین قائل اند بعضی از اصحاب اثنی و دلیل حنفیه حدیث ابو هریره است که هم نزدی آورده که گفت بود رسول خدا صلی
 علیه و سلم بر میخواست بر صدور قعدین یعنی بی آنکه بنشیند اما بعضی طرق این حدیث ضعیف است لیکن شیخ ابن الممام گفته که صحیح الاصل است این شبیه
 از ابن مسعود آورده که وی بر میخواست بر صدور قعدین خود بی آنکه بنشیند و از عمر و علی ابن عمر و ابن سیرین آورده اند و از عثمان بن ابی عیاش آورده که با
 بسیار از خواب که چون بر می نشستند سر از سجده دوم از رکعت اولی تا ثانی بر میخواستند همچنانکه بودند بی آنکه بنشینند و حدیث و ائمه بن جبرست و صفت صلوة
 آنحضرت بلفظ و کان ان ارفع راسه من سجده من استوی قائما اخرجه البزار فی مسنده و لیکن نوی توضیح آورده بر روایت ابن منذر از حدیث عثمان که گذشت شیخ
 در ترجمه گفته و اگر بعضی احادیث و اخبار بر خلاف آن آمده باشد محمول بر کسب ضرورت خواهد بود اثنی گویم احادیثی که در ترک این جلسه آمد ضعیف است که گفت
 و اخبار که در اثبات آن آورده و صحیح است پس معارض خواهد شد ضعیف بصحیح چون خبر در بخاری معارض خبر تراشد باثر صحابه و غیر هم چه رسد خصوصاً
 حدیث بخاری شریف تنها درین باب کافی است و تحلیل کبیر سن و ضرورت بدون اعتماد بر روایتی از حدیث ابی ای احتمال است در برابر استدلال
 فالیعاباً به و این قعد در بعضی الفاظ حدیث مسی هم مذکور شده و ظاهرش مشهور و خوب است و لیکن در علم من هیچ یکی بان قائل نشده و در سبیل گفته جواب
 از همه آنست که هر که این گروه بجهت آن کرده که سنت است و هر که ترک کرد فذلک اثنی رواه البخاری و کنی به روایتی وجهه علی مخالفه و عن النس

بن مالک رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قنت شهراً بعد الشروع بدستك رسول خدا قنوت کرد و دست
 یکماه بعد رکوع یدعو علی احیاء من العرب دعای بر میگردد بر قبایلی از قبائل عرب و وارد شده است تعیین ایشان که آنها را علی و عسیر بنو لویان
 بودند و اینها همه قبائل بنی سلیم اند تر تو که پستری کرد قنوت را و در بر گرفته یعنی دعا را قنوت را منتفوخ علیه لفظ حدیث و بخاری
 مطول این است از عاصم حولی که هفت پرسیدم النس بن مالک را از قنوت گفت قنوت بوده است گفتم پیش از رکوع یا بعد از آن گفت قبل از رکوع
 گفتم فلانی از تو خبرم و او که بعد از رکوع است گفت وی دروغ گفت جزین نیست که قنوت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد رکوع یکماه گمان میکنم
 که وی فرستاد تو می را که گفته میش ایشان را قرار بفتا و کس بودند بسوی قومی از مشرکان پس آنها خدا کردند و گشتند قهار را و بعد میان آنها و رسول خدا
 عهد پس قنوت کرد تا یکماه بعد عا سیکرد بر ایشان و لا احمد والذاری قطعی صحیح من حدیث النس من وجه آخر و رواه البیهقی صحیح
 همید اند بن موسی ابی نعیم صحیح الحاكم فی کتاب القنوت و لیکن ضعیف کرده اند ابن موسی را گفته اند که روایت احمد از طریق عبد الرزاق اصح است ازین طریق

چنانکه در باب است در نسخة الغفار گفته است که مصنف گفته که در وقت آنکه در نماز ایستاد و در وقت آنکه در نماز ایستاد و در وقت آنکه در نماز ایستاد
 این خزیمة فی سجود من حدیث ابی هریرة انجر جابن حبان بنظن کان لا یقت الا ان یدعو لحد او علی احد و اصله فی البخاری من الوجوه الذی انجر جابن حبان
 واقتره فی المنار و ارتضاه انتهى و زاد و زیاده کرد و فاما فی الصحیح فلم یزل یقنت حتی فارق الذنیا و اما در نماز با جلد و پس همیشه قنوت
 میگرد تا آنکه جدا گردد و یازد و ناپس قول بود در حدیث اول ثم ترک در حدیثی فخرست و احادیث در قنوت فخر از انس مضطرب متعارض آمده و در بعضی نبوی
 جمع میان آنها باین طریق کرده که احادیث انس همه صحیح است بعضی آن تصدیق اوست و نیست تناقض میان آنها و قنوتی که ذکر کرده است آنرا قبل
 رکوع غیر آن قنوت است که بعد از رکوع ذکر نموده و قنوتی که آنرا موقت کرده غیر آن قنوت است که آنرا مطلق نموده پس قنوتی که قبل رکوع است احوال قیام است
 قنوتی که در حق آن فرموده فضل العباد لول القیام و قنوتی که بعد رکوع است آن احوال قیام است بر ادعا که تا یکماه بر قنوتی بود و عاویضی قنوتی علاوه بر طول
 این کسب و عبادنا ستم گشته تا آنکه جدا گردد و یازد و ناپس آنکه دلالت کرد بر آن حدیث که انس چون بر سر پشت سر خود از رکوع علی السواء قائم تا آنکه می گفت گویند که اگر
 فراموش کرد و انس بایشان خبر کرد که این صفت نماز آنحضرت صلی الله علیه و سلم است از هر چه معنی بصحیحین پس این آن قنوت است که در حق آنی انکس گفته ملا علی اردبیلی
 حتی فارق الذنیا و قنوتی که آنرا ترک کرده آن دعاست احوال از عیب بود بعد رکوع و اراده کرد انس قنوت قبل رکوع و بعد قنوتی را که مازال بر آن بود و آن احوال قیام است
 درین دو محل بقاریت قرآن و دعایین است مضمون کلام همی و مخفی نیست که این غیر موافق است قول او را و اما فی الصحیح فلم یزل یقنت حتی فارق الذنیا
 زیرا که دال است بر اینکه این خاص است بقر و احوال قیام بعد رکوع عام است همه نماز بار و اما حدیث ابو هریره که بگوید آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون بر سر
 سر خود از رکوع از نماز صبح رکعت دوم بر سر پشت برود دست خود را پس میگرد این دعا اللهم اهدنی فیمن یدیت الخ اخر جابن حبان و صحیح پس در سندش
 عبدالشبن سمید مقبری است و لا تقوم به حجة و رفته است جماعتی از سلف و خلف و شافعی بایک دعا عقیب آخر رکوع از نماز فجر سنت است اگر چه اختلاف
 کرده اند در الفاظی و اینها معلوم شد که قنوت مشروع است در نماز صبح نووی در شرح مسلم گفته و درین اند اکثر علما و محققین از اصولیین در صحیح
 داده است آنرا این در قنوت العمید و بیان کرده است درین حدیث عمل قنوت را که آن بعد رکوع است درین اثر خلفای اربعه و امام شافعی و مذاهب جمعی از
 صحابه که از ایشان اند ابو موسی و بر آنست که عمل قنوت قبل رکوع است و همین است مذاهب ابو حنیفه و مالک و رفته است جمعی بسوی ترک قنوت
 بائکل جنوبت کرده است آنرا ترمذی بسوی اکثر اهل علم و تحقیق کرده اند ترمذی را درین نسبت و مختلف است نقل از امام احمد درین باب که اقول الله و
 و هم روایت است از انس بن مالک رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه و سلم کان لا یقنت الا اذا دعا لقوم او و ما
 علی قوم بود آنحضرت قنوت نیکو و مگر وقتی که دعا میکرد بر برای قومی یا دعا میکرد بر قومی انجر جابن حبان و صحیح ابن خزیمة و اصل فی البخاری
 ما دعای وی برای قومی پس ثابت شد که دعا میکرد برای مستضعفین از اهل کد و اما دعای بر قومی حکما عرفته قریبا و ازینجا گفته اند بعضی علما که مستنون است
 قنوت در نوازل پس دعا کند یا آنچه مناسب دارد باشد در سبب گفته پس قول بسنیت می در نوازل قولی حسن است تا نسبتا یا فعله صلی الله علیه و سلم فی حاکم
 علی اوتنک العرب و یکن میگویند که حواش مثل حصار خندق و غیره بان حضرت نازل شده و مروی نیست که در آن قنوت کرده باشد و این شاید که بر آن
 بیان جواز باشد انتهى در حجة الله البالغة گفته مختلف اند احادیث و مذاهب صحابه و تابعین در قنوت صحیح و نزد این است که قنوت ترک هر دو سنت است
 در هر که قنوت نکند مگر در یک طایفه عظیمه یا بکلمات بسیر بطور مختصرا و دیگر رکوع وی دوست ترست بسوی من زیرا که احادیث شایه اند بریکه دعا بر علی
 بخوان اول بود و آخر ترک شد و این اگر چه دال بر نسخ قنوت نیست لیکن ایامی کند باینکه قنوت سنت مستقره نیست یا گویم که وظیفه راتبه نبود
 این قول صحابی است که ای پسرک من محدث است یعنی مواظبت بر قنوت و بود آنحضرت و خلفای می که هرگاه مصیبتی بایشان می رسید دعا میکرد

برای مسلمانان در کافران بعد کرم یا قبل وی و ترک نکرودن آنرا این معنی که آن نزدیک تا غیر هم خوانده نمی شود انتی و عن ابی مالک
 سعید بن طارق بن اشجیم بر وزن بحر الاسجعی و اورا ابن شهاب گویند در نسخ بلوغ المرام سعید آمده و لیکن صحیح سعیدست بن غیر تفتیه
 بن عبد البر گفته طارق معدودست و گویند روایت کرد از وی پس وی سعد قال گفت سعد قلت لابی لکنتم مریدین خود را یا ابنت قد صلیت
 خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر و عثمان و علی ای پدر بر دستیکه تو نماز گزارده پس آنحضرت و هر چهار خلیفه
 وی و در روایتی هتایا لکوتة یعنی اینجا رکود و این متعلق بعلی است زیرا که نمازش کبوفه پس علی بود نه خلفای ثلثه نخواسن حسین نزدیک پنج سال
 افکارنا یقنتون فی الجهر پس بودند ایشان که قنوت میخواندند در نماز صحیح و جز آن از نمازهای دیگر گانه قال گفت ای صحیحی حدیثی است
 پس که من ایضا میخوانند و موافقت بر آن نمایند بدعت است نوید بی آمده در دین و خواندن آنحضرت نبود جز یکماه که در وقت صحیح خوانده بود و ترک
 داده چنانکه گذشت بطریق گفت لازم نمی آید از نفی کردن این صحابی نفی قنوت زیرا که این شهادت نفی است و جماعتی دیگر شهادت با اثبات آن داده
 مثل حسن ابی هریره و انش و ابن عباس و غیر هم و در سب لکنتم و مروی است خلافت آن از خلفای اربعه و جمع میان هر دو مابین وجه است که گاهی
 قنوت کردند و گاهی نکرودند و اما ابو حنیفه و غیره منعی عنه گویند باین حدیث زیرا که چون محدث شد بدعت باشد و بدعت منعی مناسبت است
 رواه الخمسة الا ابا داود یعنی احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و سنن او حسن است که ذاتی التخصیص شیخ در ترجمه گفت این اول دلیل است
 بر ذهاب حنفیه و شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند ازین آیه ماکه آن کسانی که احادیث قنوت در وقت صحیح آورده اند و اثبات آن کرده
 علماء اند و بسیارند و واجب است تقدیم ایشان بر خبر کسانی که نفی آن کرده اند و میگویند حدیثی که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت بخوانند آنحضرت
 در هیچ نمازی ضعیف است و همچنین آنچه روایت کرده شد از ابن عباس که گفت بدعت است و همچنین روایت کرده شده است از امام سلمه که نفی کرد
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم از قنوت که این احادیث همه ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست و الله اعلم انتی گویم خالی است از تکلف زیرا که آثار
 نفی در سنن است و احادیث با اثبات صحیح پس معارض نشود بدان و اثبات مقدم است بر نفی غایت مانع اباب آنکه فعل مره و ترک آخری و این مانع
 ثبوت و بقایست فی الجمله و عن ابی محمد الحسن بن علی علیه السلام سبط رسول خدا و صحابه وی متولد شد در نصف رمضان
 سنه سه هجری ابن عبد البر گفت این اصح اقوال است بود حلیم سلیم درع فاضل و این فضل دروغ اورا داعی شده بترک ملک دنیا بیعت کردند با و
 بعد پدرش و بود خلیفه در عراق و خراسان تا هفت ماه و با ثعالبان وی در کوفه بر موت زیاد از چیل بزرگ کس بودند وی کار خلافت بجای آورد
 در نصف جمادی الاولی سنه هجریه فماعتا شد و زهرا فی الدنيا الدنیه و بر سعید شهاب اهل الجند و سبب السلام گفته فضائله لا یخصی قد ذکرنا من اشراف اصحابنا
 فی الروضة الندیبه انتی و در کتاب استیعاب در عده فضائل او اطالت بسیار کرده پس حسن بن حسن جماعتی کثیر از وی را وی است توفی رضی الله عنه
 فی سنه احدی و خمیس و الیوم سلیم حسن نام داشت این نام شریف در وی عجب تاثیر می کرده که مثل امام حسن همه ملک مال پر خوزر پزافیه و رغبت فماعتا شد
 گداشت و تمام عمر بر بند و توکل و تقوی بسر برد هر چند اولاد حسین بود اما کار حسن کرد از این بجا است که اولاد او را حسن خوانند و کیف که حسن و حسین است
 اول آن خرسبتی دارد حق تعالی بارها هم از فیوض این نسبت محروم نگرداند و بر طبقه ایشان ندمه دارد و میرزا امین ثم امین قال عسکرتی رسول الله صلی
 الله علیه وسلم کلمات اقوطن فی قنوت الو تو گفت تعلیم کرد مرا رسول خدا و مانی مشتمل بر چند کلمه میگویی آنرا در قنوت و در خطاب است که
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق تعالی تعلیم کرد و وی رضی الله عنه خوش داشت که آنرا در قنوت خوانند و لیکن می گویند بعضی روایات آمده است که آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم فرمود و بگردان این را در روز خود و این روایت غریب است و لذا در سبب گفته و فی سبب بیان محلله انتی و در اکثر روایات مطلق آمده که کان

یعلنا بن الدار و تنبیه کرده است ابن خزیمه و ابن حبان برینکه قول می فی قنوت الوتر سفردست بدان ابو اسحق عن یزید بن ابی مریم و محمد بن ابی اسحق
و اسیر یکل گفت و روایت کرده است آنرا شعبه و وی حفظ است پس ذکر نکرد و روی قنوت را و نه و ترا بلکه گفت کان یعلنا بن الدار و مصنف در مختصر از
قول ابن حبان ایضا کرده تمام بحث را آنجا باید دید و عاقل ابن القیم در بیهی نبوی گفته زیاده کرد و حاکم در مستدرک قال علی بن رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی وتری اذ رفعت راسی و لم یبق الا سجود و رواه ابن حبان فی صحیح و لفظه سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یحیی عن ابی هریرة انی رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم
در وتر غیر و نیز عن عقیبة اللیم انک تبتیک سمعنا من ابي هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم یحیی عن ابی هریرة انک تبتیک سمعنا من ابي هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
انما اخرجت عن عمر و تبعوه انتهى و ابن علان در شرح اذکار گفته قولم یات الی الی بسند صحیح موصول انتهى گویم ابو بکر بن شیبه آنرا از ابن مسعود و ابوداؤد آنرا
در مسند آورده و تفاوت بعضی الفاظ لیکن موقوف غیر مرفوع است و گفته اند که افضل آنست که هر دو بخوانند ابن حجر کلبی در ایجاب شرح عیاب گفت
و لواتی فی الصبح مع قنوت الصبح بقنوت عمر رضی الله عنه الذی صح عنه انه کان یقنت بقی الصبح لا الوتر كما رواه البیهقی و غیره فصح و اذ اجمع بینما
قدم الاول و هو اللیم یعنی لشبته عن صلح فی الوتر انتهى المصحف اهدنی فیمن هدیت خدا یا راه نما را در میان آن کسانی که ارادت
منوّه ایشان را و عافنی فیمن عافیت و عافیت ده مراد ضمن آن کسانی که عافیت داده ایشان را مراد عافیت سلام علیهم
آفات دنیا و آخرت و قولی فیمن تولیت و دوست دارم او مستولی امر من باش و بر زنده لطف کرم خود گیر بر این
فیما اعطیت و برکت و زیادتی ده مراد چیزی که داده از نعمتها و قنی شتر ما قضیت و نگاه دار مرا از بدی آنچه قضا کرده و تقدیر نموده
و طلب ثابت ازین باعتبار ظاهر سبب آلات است و لایزال محو و اثبات در آن جاری است فانک تقضی و لا یقضی علیک پس
بدرستی که تو حکم میکنی هر چه میخواهی و حکم کرده نمی شود بر تو و آنه لا یدل من والیت بدرستی که شان این است که خواری شود کسی که دوست
داری تو آنرا سخ عزیز تو خواری نه بیند کسی سخ تبارکت ربنا و تعالیت بزرگی تو ای پروردگارا و بلندی رواه الخمسة یعنی احمد
و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه ابن خزیمه و ابن حبان و الحاکم و الدارقطنی و البیهقی ایضا و حدیث دلیل است بر مشروعیت قنوت
در صلوة و تر و ابن جمح علیه است در نصف اخیر از رمضان و زاد الطبرانی و البیهقی و لا یجوز من عادیة و گرامی و غالب نمی شود
کسی که ضمن داری تو آنرا یعنی بکسر جمله است علی الاصح و این زیادت بعد قول می است و لایزال من والیت مصنف در تلخیص گفته و واقع شد
مارسان این زیادت بطریق عالی متصل بسمع و قرارت بر ابی الفرج بن حماد انتهى و گفت رافعی این زیادت ثابت است در حدیث مگر آنکه گفت تو
در خلاصه که روایت کرده است آنرا بیهقی بسند ضعیف انتهى و گفت شیخ در ترجمه زیاده کرد شمنی این کلمات را نیز فلک الموعظة ما قضیت
استغفرک اللهم و متوب الیک رب اغفر وارحم و انت خیر الراحمین پس تراست ستایش بر آنچه تقدیر کرده طلب مغفرت میکنم ترا از خدایت
و توبه میکنم بسوی تو ای رحمن بیا مرز و مرزانی کن توبهترین مرزبانی کنندگانی انتهى و لیکن مخزن صحیح بین زیادت معلوم نیست و زاد النسائی
من وجه آخر فی آخره و زیاده کرد نسائی از وجه دیگر در آخرین قنوت این کلام را وصل الله علی التبی و رحمت کامله الی نازل با در
پیغمبر او علیه صلوة و السلام مصنف در تخریج احادیث اذکار نوی گفت این زیادت غریب است ثابت نمی شود زیرا که در وی عبدالله بن علی
و وی معروف نیست و برین قول که وی عبدالله بن علی بن حسین بن علی است سندش منقطع باشد زیرا که وی جماعت ندارد از عم خود حسن پس ازینجا
مبین شد که این حدیث بنا بر جهالت راوی یا انقطاع بر شرط حسن نیست انتهى و للبیهقی عن ابن عباس رضی الله عنه قال کان رسول الله
گفت برو آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعلنا دعاء ندعوا به فی القنوت من صلوة الصبح می آموخت ما را دعائی که میخواهم

وگویند نماز قنوت از نماز صبح مصنف در اینجا اجمال بجا برده و در تخریج اذکار نووی از روایت بهقی گفته اللهم اهدنی الی اخره در تصنیف است ابو حنیفه
گفت قنوت بخواند در چیزی از نمازهای فرضیه و بخواند در هر تمام سال و معنی حدیث نزدیکها و محمول بر همین است و نیز شافعی خواندن قنوت در نماز فجر سنه
درین سابقه فرض قنوت در هر وقت نزدیک وی مگر در نصف آخر از رمضان و محل قنوت در نماز صبح نزدیک شافعی است و عروه بن الزبیر نقل
از کرم قنوت میگرداند از انس بن مالک هر دو روایت آمده و نزدیک شافعی در قنوت جبر باید کرد و حدیث ابو هریره و مقتدیان تا مین گویند که حدیث
ابن عباس در قنوت و تشریح اختلاف علماء است مذکور است در و ام قنوت است در و ترو همین است مختار شافعیان نووی و ابن المبارک
و ایضا حنفیه و جامع بان رفته اند که در و ترو قنوت نیست مگر در نصف آخر رمضان و همین است مذکور است مالک شافعی و اقوی درین باب مذکور است احمد
و اسحق است که اگر نازل از نواز بر مسلمین برسد قنوت در صبح خاصه و در سایر صلوة عامه مستحب است و قنوت و ترو آخر نصف رمضان تا که است
در تمام سال صحیح است الله اعلم انتهى و فی مسند هضعت و در سنن ابن روایت ضعف است زیرا که مروی است بطریق عبد الرحمن بن هر قز
مصنف در تلخیص است احتیاج است بسوی کشف حال فی انتهی پس ضعف وی من حیث الیما له باشد و نیز مروی است از طریق زبیر بن ابی مرجم و
مسندش نیز جمعی است اما برهنتن هر دو دست نزدیک خواندن دعای قنوت پس روایت کرده اند از ابن عباس و ابن مسعود که ایشان رفع یدین
میگردانند در آن نیست تحت و یا سخن فیه و لنداره بان شرح سواهب الرحمن گفته و لم تقف بعد علی بیل تقلی فی رفع الیدین و التکبیر و الاعلی بایقتمنی و جوب
القنوت و قول صاحب الهدایة بقوله صلعم الحسن بن عمر و عمار القنوت اجعل یدانی و تکلم یوجد فی لفظ الامر و علی تقدیر وجوده لایدل علی الوجوب لعدم بلوغ کرم
بید غنا و المذبح علی المأمور الذبح علی غیره و کذا قوله علیه السلام لا ترفع الیدین الا فی سبع مواطن لم یجد الا ترو منها احدی انتهى و سخن ابن عمر
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سجد احدکم فلا یدبرک کما یدبرک البعده چون بسجده رود یک
از شما پس باید که نشیند چنانکه می نشیند شتر و می نهد زانو بار پیشتر و بوضع یدینه قبل رکبته و باید که بپندد دو دست را پیش از زانو با گفته
که وضع یدین پیش از رکبته و اول امر بود باز مامور شدند بوضع رکبته قبل یدین و حدیث ابن خزیمه که بالا گذشت مشعر است بدان اخروجه التلخیص
یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و دارمی نیز بخاری و دارقطنی گفته اند لا یتابع علیه و گفت و دارقطنی بنی دانم که شنید از ابی الزنادیانه و ترمذی گفته غریب است
فی شناسم آنرا که از حدیث ابی الزنادیانه و وجه و نسائی نیز از حدیث ابو هریره آورده و لیکن در وی ذکر نکرده و بوضع یدیه قبل رکبته و ابو داود
از حدیث ابو هریره آورده که بود آنحضرت چون سجده میکرد و بایست میکرد و برود دست خود پیش از زانو و مانند آنرا در حدیث عمر
و جواد الشاه فی سینه المصنوع الیه و ابن خزیمه در صحیح خود از حدیث مصعب بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه روایت کرده که بودیم ما که می نمازیم هر دو
دست پیش از زانو زانو پس امر کرده شدیم بوضع زانو پیش از دست و حدیث دلیل است بر تقدیم متصلی دست را بر زانو وقت اضطراط بسوی سجده
و ظاهر حدیث و جوب است لقوله لایبرکن و این نیز است و امر بقوله و بوضع و بیج کس بوجوب آن قائل نشده پس متعین شده مندوب است و احتیاط
کرده اند علماء در آن مذکور است که اولی است تا آنکه اولی گفته در یا ختم مردم را که می دانند و شایسته است از زانو با گفت بن ابی داود و هر قول صحیح
الحدیث و شافیه و حنفیه مالک روایتی عمل کرده اند بسوی اهل وهو و آن یعنی حدیث ابو هریره اقوی فی سنن قوی تر است در سند خود من از حدیث
و اهل بن حجر بضم حا و کون جمیع این حدیث و اهل دلیل حنفیه و شافیه است و هر مروی عن عمر بن عبد المطلب و عن ابن مسعود و از جابر بن عبد الله و ابن مسعود
و جامع از علماء و ظاهر کلام مصنف در حدیث ابو هریره است و آن خلط مذکور است شافعی است و نووی گفته ظاهر می شود تخریج احمد از حدیث ابن عمر و لیکن اهل این مذ
تخریج آورده اند حدیث اهل با و نقل از حدیث ابو هریره مضطرب است زیرا که مروی است از وی هر دو امر و ابن القیم در تحقیق این مسئله اطاعت بسیار کرده و گفته در حدیث

ابوهریره قلب است از روی حریف قال و لیضع بریه قبل رکبته و اصل می این است و لیضع رکبته قبل یدیه و دلالت میکند برین قلب اول حدیث یعنی قلب
 ظالم یک گماید برک البعیر چه معروف از بروک بعیر تقدم بین بر جلین است و ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر بخالف سائر حیوانات
 حدیثیات نماز پس نمی کرد از التفات کالتفات للثلب و از افتراش کافتراش السبع و از افتاد کافتاد الکلب و از نقر نقر غراب و از رفع یدین کاذناب خیل
 شمس اوی وقت سلام و یجها قولنا ایسات اذ اغن قننا للصلوة فاننا نهینا عن الاتیان فیها بسببه + بروک بعیر و التفات کثلب و نقر غراب فی
 سجود الفریضة + واقفا کلب و کبسط فرامه + و اذ ناب خیل عند فعل الخیمة + و صاحب بل برین ابیات زیاده کرده و گفته است و زدنا کتب الخیار
 لعمق و تصویب لرس بر کتبه + و این هفتم است انتی مگر آنکه نویدی گفته حدیث تخرج ضعیف است و بالجمله حدیث و ائله این است رأیت للنبی صلی الله
 علیه و - اذا سجد وضع رکبته قبل یدیه و یدیم آنحضرت را که چون سجد میکرد می نهاد بر زمین هر دو زانوئی خود را پیش انگشتران هر دو
 خود و تمام حدیث این است که چون بر میخواست بر سر برداشت هر دو دست خود را پیش از برداشتن هر دو زانوئی صحیح در ترجمه گفته اند نهادن اعضا سجد نسبت
 قرب است بر زمین هر چه بر زمین نزدیکتر نهادن او پیشتر برداشتن بر عکس آن در نهادن بینی و پیشانی ترتیبی نیست که هر دو در حکم یک عضو اند و نزدیک بعضی بینی
 پیشتر نهد که نزدیک است بر زمین شومی گفته که اگر دشوار افتد نهادن زانو را پیش از دستها بجهت عذری مانند موزه و جز آن بند و دستها را پیشتر انتی و نیز شیخ
 گفته گفته اند که این حدیث اصح و اثبت است از حدیث ابوهریره و جای از حفاظ تصحیح نموده و ترجیح کرده اند چون در حدیث مختلف آمد بسبب آنست که عمل با قوی
 واضح کنند و بعضی گفته اند که این حدیث ناسخ حدیث ابوهریره است انتی گویم دعوی نسخ حجت نیخواهد و حدیث ابوهریره نهی قوی است و حدیث ائله و ائله و ائله
 و قول مقدم است بر فعل و لکن امصفت آنرا اقوی گفته الحوجه که اربعة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه ابن خزیمه و ابن حبان ابن اسکن فی صحاح
 من طریق شریک عن عاصم بن کلیب عن ابی روه الدارمی ایضا و گفت بخاری ترمذی ابوداود و بیهقی که متفرد است بدان شریک و را شاهی است از اصحاب حول
 از انس گفت دیدم رسول خدا را انحطاط میکرد و بتکبیر تا آنکه سبقت کرد هر دو زانوئی او هر دو دست او را هر چه الدارقطنی و الحاکم و البیهقی و گفت
 حاکم بر شرط شیخین است و گفت بیهقی متفرد است بدان علا بن عطا و علا جمول است فان لا اول زیرا که برای نخستین یعنی حدیث ابوهریره شاهد
 من حدیث ابن عمر شاهی است از حدیث ابن عمر که تعویب وی میکند صحیح ابن خزیمه و وی از ایمة معتبرین علم حدیث است و تصحیح او
 حجت است درین فن و لیکن برای حدیث و ائله نیز شاهی است چنانکه گذشت و حاکم آنرا علی شرطها گفته و غایت و می این است که برابر باشد
 باشد حدیث ابوهریره که متفرد است بدان شریک و در تصور ابوهیره و ذائل در قوت متفق باشند و موافق تحقیق حافظ ابن القیم حدیث ابوهریره
 ائله است بسوی حدیث ائله نیست در وی مگر قلب و این انکار نتوان کرد زیرا که قلب در الفاظ بسیاری از احادیث واقع شده و ازینجا است که جمهور
 ائله و ابوحنیفه و شافعی و احمد بن حنبل در آنچه مشهور است از مذاهب می عمل بحدیث ائله بن حجر نموده اند و زانو را پیش از دستها نهاده و از اذاعی واحد
 در روایتی از روی و طائفه از محدثان عمل بحدیث ابوهریره کرده اند و دستها را پیش از زانو نهاده و ذکره البخاری معلقا و موقوفا
 و ذکر کرده است حدیث ابوهریره را بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق و وقف یعنی گفت قال نافع کان ابن عمر یضع یدیه قبل رکبته و لاین یکی از وجه صحیح
 و عمر ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا قعد للتشهد وضع یدیه الیستری علی رکبته
 الیستری و الیثنی علی الیمنی بود آنحضرت چون می نشست در تشهد اول یا ثانی می نهاد دست چپ خود را بر زانوئی چپ و می نهاد دست راست
 خود را بر زانوئی راست خود و عقد ثلثة و خمسین و عقد سیکر و پنجاه و سته را و صورتش این است که قبض کند خضر و خضر و وسطی را و بسط کند
 سبزه را که آنرا سبزه نیز گویند و هند طرف انگشت نر که آنرا ابهام خوانند و بیخ سبزه و شافعی و احمد بر و ائله باین اند کرده اند عملا بهذا الحدیث

و دیگر عقد شصین است و صورت او این است که قبض کند خضر و نضر را و بسط کند شصت را و بپند سر ایهام را بر سر وسطی و طبق کند و نزو حنفیه و مختار در کتب
امام احمد عین است و شافعی در قول قدیم نیز باین قائل است و این در حدیث مسلم از عبد اللہ بن الزبیر آمده و در حدیث احمد و ابوداؤد و ابوالفضل بن عمر آمده است
و نزو مالک قبض کند و همه انگشتان دست راست بسط کند سبابه را و شافعی را در کیفیت تخلیق و جوی دیگر است و آن نهادن سر انگشت وسطی میان
دو عقد ایهام است و روایت ثالث آنست که بسط کند همه انگشتان را تا مستقبل قبله شوند چنانکه در حالت سجود و در بعضی احادیث اشارت بنی هاشم نیز
آمده و مختار بعضی حنفیه این است غالباً عمل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیز مختلف بود گاهی چنین و گاهی چنان و وجه تطبیق در اکثر مواضع که روایات مختلف
آمده همین است و سبب گفته الظاهر از مخیر بین الیهیات و وجه الحکمة شغل کل عضو بما دواته و اشارت باصبعه السبابة و اشاره می کرد
با انگشت سبابه که نام انگشتی است که همسایه انگشت نرس است و سبابه از سب است بمعنی دشنام کردن و عادت عربان است که بآن در مقام دشنام اشاره
کنند و در زبان شریع تام و حی است و انگشت شهادت نیز گویند پس آنحضرت اشاره میکرد باین انگشت بوجه انیت حق تعالی و صورت اشارت آنست
که بر دوار آنرا نزو تلفظ میکرد لاله الا الله یا نزو تکلم باللہ و مشهور آنست که بر دوار این انگشت را نزو دلفی و بپند نزو اثبات و از بعضی ائمه شافعیه منقول است
که بر داشته وارد آنرا تا آخر شهادت و باید که بجانب فوق اشارت بخشد و در حدیث و ائمه آمده که بروا است آنحضرت انگشت خود پس دیدم که حرکت میداد آنرا
و دعای میکرد بر آن زواہ ابن خزیمه و در حدیث ابن الزبیر آمده اشاره میکرد سبابه و حرکت نمیداد آنرا و خبر احمد و ابوداؤد و النسائی و ابن حبان فی صحیحہ
بیست گفته بمثل آن کیوں مراد به تحریک الاشارة لا تکریه تحریکها حتی لا یبصر حدیث ابن الزبیر تثنی دو اوه مسلّم شیخ در ترجمه گفته مانند آنکه از حنفیه ماوراء النهر
و بپند و بستان این عمل و عقد و اشاره ترک یافته و مختار نیز معتقدین همان اول است و در متاخرین ایشان خلافتی ظاهر شده و مختار نیز علمای حرمین غیر
از بلاد عرب عمل آنست و تحقیق حنفیه شیخ ابن العمام گفته که در اول نشند تا شهادتین بسط کند و در وقت تملیل عقد اشارت کند تا عمل هر دو طرف جمع
گردد و گفته است قول منع اشاره خلاف روایت و درایت است و حضرت شیخ علی متقی روح رساله درین باب نوشته و جانب عمل را راجع ساخته اند
و شرح سفر السعادت از آن نقل کرده ایم و در محیط گفته است رفع سبابه یعنی نزو ابی حنیفه و محمد از سنن است و همچنین مروی است از ابویوسف و نجم الدین زاهد
گفته که متفق اند روایات از اصحاب باهمه در بودن وی سنت و چون مذاہب ائمه از محدثین و فقها و بسیاری از صحابه و تابعین و علمای کوفه این است و بسیار
اخبار و آثار در آن عمل بدان اولی و راجع باشد انتہی و درین باب رساله ملا علی قاری و در آن تشبیح کرده بر کیدانی بر منع او ازین اشاره و چون
بر محدثین گفته که اگر جلالت او در علم دین معلوم نبود این قول او کابل الحدیث کافی بود برای تکفیر و فی و درین باب سنت رساله قاری از شاه ولی اللہ
محمد شاد بلوچی و مکتوبی از مرزا مظہر جانجانیان قدس سره که در آن انظر حضرت محمد و العت ثانی شیخ احمد سرہندی عذری معقول بابت عدم رفع ذکر کرده
و عمل خود بر آن ثابت نموده و مولانا محمد فاخر زائر آله اباوی روح در مثنوی خود حکایت نموده که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بوالد بزرگوارش شیخ محمد یحیی عرض
بشاه خوب اللہ روح تو خواب گفته از شما عجب است که اشارت بمسبحی کنید از آن باز و منی نیز رفع مشروح کرده و بالجمله درین باب رسایل و تحریرات اہل علم
قدیم و جدید بسیار است و عمل بر آن جاری ساری است لهذا از بسط درین مسئله اعراض نموده شد و فی روایة الہ و در روایتی مرسل است
و قبض اصابعہا و قبض کرد آنحضرت همه سر انگشتان خود را و اشارت بآلتی تلی الا ایہام و اشاره کرد با انگشتی که نزدیک است پشت
در حجة اللہ الباقی و اردش است که لقمه کند از انوی خود را بر دست چپ خود و بندد عقد پنجاه و سه و اشاره کند سبابه و مروی است قبض و اصبع و حلقه
باقی و هر که گفت مذہب ابو حنیفه ترک اشاره نمودن است بسبب وی خطا کرده و نیست روایت و درایت معتقد وی چنانکه ابن العمام گفته آنرا محمد آنرا
در اصل فکر نکرده و در روایات ذکر نموده و یا فتم بعضی که تمیز نمی کرد در میان قول ما کہ نیست اشاره در ظاهر مذہب و درین قول ک ظاهر مذہب این است

کتابت اشاره و مفاسد جبل و نصب پیش از احصاست انتهى و در بالا بر من گفته وقت شادت اشارت کن این اشارت از ایزد بر روی است لیکن مشهور است امام عظیم است که اشارت کند و انگشتان هر دو دست متوجه قبله دارد انتهى و در مختار گفته متاخرین تصحیح کرده اند که اشارت کند سبب گردیدن رسول علیه صلوة والسلام و طرف امام محمد بلکه امام اعظم نیز اشاره نسبت کرده اند و از بعضی کتب نقل کرده که سفتی بن زید اشاره است همان صحیح و در تحفه مستح گفته و در طراوی گوید سنت غیر مؤکده است **و عن عبد الله بن مسعود** رضي الله عنه قال **كففت ابن مسعود** و در بیان چون نماز میکردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم می گفتیم یا سلام علی الله پیش از سلام فرستادن بر بندگان می سبحانه می گفتیم سلام بر جبرئیل و سلام بر میکائیل و سلام بر قحطان پس هر گاه که برگشت از نماز التفت علینا و گوید سوی ما رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال پس سر سوگوید سلام است بر خدا زیرا که خدا خود سلام است **اذا صلی احدکم فلیقل** بلکه چون نماز گذارد یکی از شما پس باید که بگوید **اللهم انی استغیثک الله همه عبادات قولیه خدا است و تحیات جمع تحیت است و در جمل گفته معنی تحیت بقا و دوام با عظمت یا سلامت از آفات یا همه انواع تعظیم است و الصلوات و همه عبادات بنیة اعم از فرض نقل با دعوات یا رحمت یا نماز یا سجده و الطیبات و همه عبادات مالیه زیرا که قاصد آنست که چون کسی در حضرت ملوک در ایاد اول سلام فرستد و ثنا گوید پس از آن خدمت کند و تذلل نماید بعد از آن تحفه در گاه بگذارد تا لایق و مستحق لطف و عنایت ایشان گردد و فوادی گفته لفظ جمع آوردن زیرا که ملوک را از عرب و عجم تحیتها بود مخصوص که تعظیم و تکریم میکردند ایشان را اصحاب ایشان بر آن پس فرمود تحیات همه خدا است و دیگران را عاریتی پیش نیست شکر خدای رحمت بزرگی و ملک بی انباز به دیگر هر که به بینی بجاریت و ادب است و در غیره لویطیبات کلام طیب و حسن است که ثنا کند بر آن خدا را و ذکر کند او را یا اقوال صالحه یا اعمال صالحه است یا اعم ازین و طیبیت آن بودن است خالص از شوائب ریاء و غیره و تحیات مبتداست و خبرش بعد است و صلوات و طیبات معطوف است بر آن و خبر هر دو محذوف است و فیه تقاریر نیز **السلام** یعنی سلامیکه هر واحد آنرا می شناسد **علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته** بر تو ای پیغمبر و مهر بانی خدا و اقر و نیمای غیر و کرم وی و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه و سلم اولاً بسلام بنا بر عظیم حق وی است بر ایشان و لهذا تقدیم کرد آنرا بر تسلیم بر نفس خود پس سلام کرد و در برخورد با او و در خطاب با آنحضرت بجهت ابقای این کلام است بر آنچه در اصل بود که شب معراج از جانب پروردگار تعالی و تقدیر سن آنحضرت صلی الله علیه و سلم خطاب بسلام آمد پس آنحضرت در صحن تعلیم است نیز بر همان لفظ است گذشت تا ایشان را اندک آن حال گردد و نیز آنحضرت همیشه نصب العین مومنان قره العین عبادان است در جمیع احوال و اوقات خصیصه در حالت عبادات و نورانیت و انگشتان درین محل همیشه در فتوی است و بعضی از عرفا قدس سرهم گفته اند که این خطاب بجهت سر بیان حقیقت محمدیه است علیه صلوة والسلام در ذرات موجودات و افراد ممکنات پس آنحضرت در دعوات مصلیان موجود و حاضر است پس مصلی باید که ازین معنی آگاه باشد و ازین شهود غافل نبود تا با نور از قرب و اسرار معرفت منور و فاضل گردد **آری شکر در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست** به می نیت عیان دعای فرستمت **السلام علینا** سلام بر ما کرده و حاضر در هر که با او از ملائکه و مومنان انس و جن همه درین حال داخل اند و علی عباد الله الصالحین و بر تمام بندگان که نیکو کارند حاضر و غایب دور و نزدیک در زمین و بر آسمان و صلاح خدا فساد است بنده صالح آن بود که ادای حق عبودیت بروجی که فرموده اند چنانچه باید بجا می آید و استقامت بر آن در زود و هیچ وجه غیله و فسادی در کارخانه حال ظاهر و باطن می راه نیابد و صلاح اعلی مناصب و ارفع مقامات است و لهذا وصف کرده است بر آن حق تعالی انبیا و رسل را **صواب** آنست که صلاح را بر ارب بسیار است بعضیها فوق بعضی و همه را بر قدر صلاح نفسی از سلامت حاصل است و اقصی درجات و اعلی مراتب صلاح آنست که شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره در فتوح الغیب ذکر کرده که صلاح حالت زوال و فنا می مطلق است و بودن بنده قائم**

بر مرد حق و فعل از مصالح فی الحقیقة کسی است که باین مقام رسیده باشد و لطف حق متولی امر وی شده و به متولی الصالحین و آن بنده ایست که دست تدبیر از جلب منافع و مصالح و رد مضار و مفاسد خود باز داشته و بد تقدیر متولی ترتیب می گشته بی آنکه او را اختیاری و تدبیری از نفس خود باشد مثل طفل مضیع یا دایه و میت یا غاسل و گوی پیش چو گمان انتهی و چون بنده باین حال رسید لاجرم از جمیع آفات نفسی و آفات سلامت خواهد بود و چون خود را تسلیم کرده سلامت ما نذا سلم تسلیم این معاملة خواهد بود اللهم اجعلنا من الصالحین و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ذکر بعضی عبادت و اشخاص علی تعین جزوات کریم خود که منبع تمام بركات و خیرات است منع تخصیص کرد و اشارت کرد بوجه آن فرمود بدستیکه وقتی که بگوید بنده این دعا را میسر شد آن هر بنده صالح را که در زمین آسمان است حاجت بخصیص چیست بعد از آن ختم بر شهادتین کرد و خلاصه کار و اصل تمام اعمال است و فرمود شهد ان لا اله الا الله گواهی میدهم که نیست سستی برای عبادت بحق جزوی پس این قصر فرادست زیرا که در کتب عبادت میگردند خدا را و شریک می ساختند با او غیر او را و اشهد ان محمدا عبدا و رسولا در جمیع روایات اصحاب سنی همین لفظ عبده و رسوله است و ابن الاثیر در جامع الاصول و هم کرده و حدیث ابن مسعود را بلفظ و ان محمدا رسول الله آورد و آنرا بسوی شیخین و غیره مناسبت کرد و تابع شد او را برین و هم صاحب تیسیر الوصول و تابع هر دو شد جلال در ضور النهار و زیاده کرد این لفظ را که آید لفظ البخاری و لفظ بخاری همان است که مصنف ذکر کرده فتنه و بالجمله چون آدمی بحقیقت اسلام متصف شد و در مقام قرب و قبول استگشت اشاره کرد بدعا و سوال هر چه خواهد و فرمود شکر لیختر من الدعاء اعجبه فیدعی ایسترا اختیار کند و برگزیند از دعا هر چه خوش آید و بسوی می پسندد و سخاوت خدا که گفته اند شکر از خدا خواهیم و از غیر نخواهیم بخدا که نیم بنده غیر و نه خدای دیگر است و زیاده کرد ابو داود و برین حدیث لفظه و نحوه للنسائی من و بعد آخر بلفظ فلیدع و ظاهرش و خوب است بنا بر امر بدان و داعی مجاز است هر چه خواهد از خیر دنیا و آخرت بخواد و در وقت اند حنفیه و حنفی و طاووس باینکه دعا مانند در نماز مگر بجزی که یافته می شود در قرآن و بعضی گفته اند دعا کنند مگر بجزی ما تورد و هر دو قول مردوست بقوله صلی الله علیه و سلم ثم لیختر من الدعاء اعجبه و فی لفظ البخاری من البشار ما اشار و این اطلاق است مردواعی را تا دعا کند هر چه خواهد و این سیرین گفته دعا مانند در نماز مگر با آخرت متفق است کی که و این تشهد غنما حنفیه است و حدیث و میل است بر و خوب تشهد لقوله فلیقل و رفته اند بسوی و جوشش عمر و ابن مسعود و ابو حنیفه و شافعی در قولی و صحاح گفته غیر واجب است بسبب تعلیم نکردن آنحضرت فرسی را و اختلاف کرده اند در الفاظ تشهد قائلان و خوب و سنت هر دو مختار اکثر حدیث ابن مسعود است فهو الاصح تصنف در تحف کشف حدیث ابن مسعود در تشهد متفق علی الصلوة است و اکثر روایات در وی بتصرف السلام است و هر دو موضع و واقع شده است در روایت نسائی سلام علینا بتنگید در هر دو جا و در روایت طبرانی سلام علیکم نیز بتنگید آری ترمذی گفت و این اصح حدیثی است که روایت کرده شرح است و تشهد و عمل برومی است نزدیک اکثر اهل علم در مروی است بسند از حنفیه که وی دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در خواب پس گفت یا رسول الله بدستیکه مردم اختلاف کردند در تشهد فرمود بر شما باد تشهد ابن مسعود و گفت بزار اصح حدیثی که در تشهد نزد من است حدیث ابن مسعود است که مروی است از وی رضی الله عنہ منبت و چند طریق و نسید انتم که مروی باشد از آنحضرت در تشهد نامیت تراودی و نه صحیح تراودی اسناد و نه مشهور تراودی رجال و نداشتند از وی تطایر بکثرت رسانید و طرق و گفت مسلم جزین است که اصحاب کردند مردم بر تشهد ابن مسعود زیرا که اصحابی بخلاف نمی گفتند بعضی ایشان در بعضی را و غیر وی اختلاف کرده اند اصحابی گفت محمد بن یحیی الهمدانی حدیث ابن مسعود اصح چیزی است که مروی شد در تشهد و روایت کرد طبرانی در کبیر از طریق عبد الله بن یزید بن الحصب عن ابن مسعود

نشیدم در تشهد حسن از حدیث ابن مسعود انتی و مختار امام احمد نیز همین تشهد است و گفته اند نماز هر دو عاشرت و لیکن سخن در اولی در اول
واللفظ للبخاری و این لفظ که مذکور شد من بخاری است و روایت کرد سعید بن منصور از حدیث ابن مسعود که آموخت تا از ابی انحضرت تشهد بخواند
و فرمود بگوید یکی از شما چون فارغ شود از تشهد اللهم انی اسئلك من الخیر کلہ ما علمت حسنة و ما لم اعلم و اعوذ بک من الشر کلہ ما علمت منه و ما لم اعلم اللهم انی
اسئلك من خیر ما سئلك منه عبادک الصالحون و اعوذ بک من شر ما استعاذک منه عبادک الصالحون ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و
قنا عذاب النار و لکن انشی و الدارقطنی و البیهقی ایضا من حدیث ابن مسعود و هو من ادلة ما افاده التمشید کما نقول قبل ان
یقرض علینا التمشید بودیم ما که می گفتیم پیش از آنکه فرض گردانیده شود بر تشهد یعنی سلام بر جبرئیل و میکائیل پس فرمود آنحضرت بگویند
این چنین و بگوید التعمات الی آخره و استلال کرده اند باین بر فرضیت تشهد اخیر بقوله قبل ان یقرض و لقوله بگوید و تبویب کرده است نسائی
برای ایجاب تشهد و لیکن روایت کرد این حدیث را از طریق ابن عمیر بن عبد البر در استناد که گفته متفرد است ابن عمیر بن عبد البر بقوله قبل ان یقرض و اخرج
مشکل الدارقطنی و البیهقی و صحاح و الاحمد و احمد است از حدیث ابن مسعود و این نیز یکی از ادله و جوب است ان النبی صلی الله علیه
و سلم علمه التمشید و امره ان یعلمه الناس برستیکه آنحضرت تعلیم کرده او را تشهد و امر کرده که بیاموزد و آنرا بر زبان اخرجد احمد
عن ابی عبیده عن عبد الله قال علمه رسول الله صلی الله علیه و سلم التمشید و امره ان یعلمه الناس التعمات شده ذکره و در لفظی این است که گفت ابن مسعود
گرفت آنحضرت دست مرا در دست خود و تعلیم کرد مرا تشهد چنانکه تعلیم میکرد مرا قرآن حافظ شوکانی فرموده در هر تشهد الفاظ مختلف آمده اند و حتی که
از آن محض نباشد همین است که هر تشهد از تشهدات ما نوره که خارج بخرج صحیح اندکافی است برای مصلی واضح تشهدات تشهد ابن مسعود است که حضرت بویا
آموخت و ثابت است در صحیحین غیر بمانتی و المسلمین و در مسلم است عن از حدیث عبد الله بن عباس رضی الله عنه قال کان
رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت بود آنحضرت یعلمنا التشهد تعلیم میکرد ما را تشهد چنانکه می آموخت ما را قرآن یعنی
بتاکید و مبالغه در حفظ و ضبط آن پس بود که می گفت التعمات المبارکات الصلوات الطیبات لله الی آخره تمام وی این است
السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و بركاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و این لفظ مسلم
و ابو داود و دست و رواه الترمذی و صحیح کذا لکن منکره و روایت کرد آنرا ابن ماجه بجز مسلم لیکن چنین گفته و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و روایت کرده اند
آنرا احمد و شافعی بتکبیر سلام بلفظ و ان محمدا بنی لفظ اشهد و در وی زیادت مبارکات است و حذف و او از صلوات و طیبات و عمل اکثر شافعیه
برین تشهد است و در میان این دو تشهد در لفظ و معنی فی الجملة تفاوت است و این تشهد از افراد مسلم است و جز بخاری اصحاب بکتاب است و این روایت
کرده اند تصنف و تلخیص گفته رواه مسلم و الشافعی و الترمذی و الدارقطنی و ابن ماجه و گفته شد شافعی چگونه اختیار کردید حدیث ابن عباس را تشهد
گفت و بدیم تشهد را واضح و شنیدم از ابن عباس بطریق صحیح و بود نزد جمیع و اکثر از روی لفظ از غیر آن پس اخذ کردم بدان بی سزانش کسی که
غیر آن اختیار کرده از آنچه صحیح شده است و غیر شافعی ترجیح تشهد ابن مسعود کرده بسبب عدم اختلاف روایات در حرفی از آن بلکه نقل کرده اند آنرا مرفوعا
بریک صفت بخلاف غیر آن از تشهدات انتی بنوعا و تشهد نام مالک تشهد حضرت عمر است التعمات الزکیات لمد الطیبات لله الصلوات علیک
ایها النبی الی آخره رواه مالک الشافعی و الحاکم و البیهقی بالفاظ الدارقطنی در عمل گفت اختلاف نکرده اند در آنکه این حدیث موقوف است بر عمر
و روایت کرده اند آنرا بعضی متاخرین از ابن ابی اویس مرفوعا و آن در هم است و روایات تشهد بجملة صحابه ابو موسی اشعری عایشه و عمر بن عبد
و علی کرم الله وجهه و ابن الزبیر و معاویه و سلمان و ابو حمید و مروی است از ابو بکر مرفوعا کما روی عن عمر و احادیث ایشان در تلخیص مع التعمات

الذی فیما ذکرنا در حدیث صحیح آن تشهد بن مسعود است پسر تشد بن عباس و عمر و ابن ابی نعیر از حدیث قرآن حکایت
 شافعی کافی است انتهى و عبارت مصنفی درین مقام اینست صبح تشهد مؤدی از فرض است و اختلاف ائمه در اختیار است و درین اختلاف هم یکی
 قوی بهم می رسد پس باید گفت که بهر صفتی که خوانند مؤدی سنت است و عامل بختار مستحب است شافعی الفاظ مترادف را حذف کرده اقل تشهد گفته
 و این معنی قریب است بقاعده تنقیح مناط و الله اعلم و عن ابی محمد فضالة یفتح فابروزن سجایه بن عبید بن یغمه عین و فتح انصار
 اوسى صحابی است اول مشاهیر و او احد است مشاهیر بعد از حاضر شده و بیعت کرد تحت الشجرة و حاضر شد خیر را انتقال کرد بشام و ساکن شد دمشق
 و ابی شد قضای و مشق را برای معاویه در زمان خروج ابی بصری و عمر و آنجا در سنه ثلث و خمسين بر قول اصح روی است یسره سوره و غیره قال سمع
 رسول الله صلی الله علیه وسلم رجلا یدعونی صلاته لم یجد الله و لم یصل علی النبی صلی الله علیه وسلم
 گفت فضاله شنید رسول خدا می راکه دعا میکرد در نماز خود و تمجید نکرد و ثنا نمود و خدا را درود نفرستاد بر پیغمبر خدا فقال عجیل هذا
 پس سرود شبلی کرد این مرد که دعا کرد پیش از حمد و صلوة بر من شعر دعاء فقال اذا صل احدکم فلیسجد أبتخیر به و التنازل
 علیه پسر طلبید او را و فرمود که چون نماز گذارد یکی از شما پس باید که شروع کند بتائیس کردن پروردگار خود و ثنا گفتن بروی
 نعم یصل علی النبی شریک عو بما شاء پسر در روز فرستاد بر پیغمبر خدا تشهد و گفتند بهر چه خواهد از خیر دنیا و آخرت تعلیم کرد آنحضرت
 آن مرد را و آن دعا که پیش از حمد و صلوة باید گفت بعد از آن دعا باید کرد و از احادیث دیگر معلوم شده است که بعد از دعا نیز حمد و صلوة باید گفت این
 حدیث دلیل است بر وجوب تمجید و ثنا و صلوة بر آنحضرت و دعا بما یشاء و این موافق است در معنی حدیث ابن مسعود و غیره زیرا که حدیث تشدید
 حمد و ثنا است و این قوی است که ثابت شود که این دعا که آنحضرت آنرا شنیده در قعه نشد بود و نه در حدیث دلالت بر بودن دعا در قعه تشهد نیست
 اما ذکر مصنف این حدیث را در اینجا دلالت بر بودنش در تشهد گویا از سیاق حدیث دریافته و در روی دلیل است بر تقدیم وسائل بین بی سائل و این
 نظیر ایام تعب و ایام استعین است که عبادت راکه و سیله است مقدم کرد بطلب کانت رواه احمد و ابن خزیمه و الثلثة یعنی ابو داود
 و ترمذی نسائی و صحیح الترمذی و ابن حبان و الحاکم و در حدیث ابن مسعود نزد یک ترمذی که گفت بودم من که نماز میگذازدم و پیغمبر خدا
 صلی الله علیه وسلم حاضر بود و ابوبکر و عمر نیز با آنحضرت بودند پس چون نشستم بعد نماز آغاز کردم بناتنا بر خدا پسر برود بر پیغمبر خدا پسر دعا کردم
 برای خود پس سرود آنحضرت دو بار سوال کن داده میشود و هم ترمذی از عمر بن الخطاب آورده که گفت دعا است او کرده میشود میان آن
 و زمین بالا برده نمی شود یا نمی رود از آن دعا چیزی تا آنکه درود میفرستی بر پیغمبر خود یعنی اجابتش موقوف بر تفلیح است و درود خود مستجاب مقبول
 و بعد مقبول اصل در حصول است بطفیل و توسل وی دعا نیز بطل قبول میرسد شعر مور سکین موسی داشت که در کعبه رسید دست در پای کعبه تریز
 و تا گاه رسید و عن ابی مسعود رضی الله عنه تاش عقبة بن عامر بن ثعلبة الانصاری الخرزجی البدری است حاضر شد عقبة ثانی
 و بود مصفیانر نشد بر راکه نزل کرده بود بر پسر منسوب شد بسوی وی ساکن شد کوفه را و مرد آنجا و خلافت علی رضی الله عنه ستمنا حدی
 لغواتین و اربین موسی بن بشر و خلق سواه قال قال بشیر بن سعد بن ثعلبة الانصاری و الدنمان بن بشیر حاضر شد عقبة و ما بعد او
 یا رسول الله امرنا ان نصلی علیک گفت ابو مسعود گفت بشیر ای رسول خدا حکم کرد ما را خدا صلی تعالی انیکه درود فرستیم بر تو یعنی در قول
 تعالی ان الله مکنته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیک و سلوا لتبلیه فکیف نصلی علیک
 پس بگوید و چشم درود فرستیم بر تو تسکلت پس خاموش ماند آنحضرت و زیاده کرد احمد و مسلم تا آنکه آنرا زد و درم که کاش می سوا است کرد

انما حضرت شترقال پسر فرمود قولا ابو بکر و ابن مسعود و جوبست در مصنف گفته جمهور اهل علم بر آنند که صلوة گفتن بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 مستحبست در تشهد اخیر غیر واجب و بسوی همین سخن دلالت میکند لفظ ابن عمر و حضرت عائشه در باب تشهد و اما تشهد اول پس محل صلوة نیست
 و امام شافعی تنها قائلست بوجوب صلوة در تشهد اخیر پس اگر در وقت نماز او صحیح نیست و در تشهد اول نزدیک شافعی مستحبست ممتزج گوید
 اصل صلوة اللهم صل علی محمد و آله است و اکمل آن این صیغه است که مذکور شود و صلوة سنتست نزد جمهور و فرضست نزدیک شافعی و قول جمهور ارقوی
 می نماید انتهى اللهم صل علی محمد و علی آل محمد كما صلیت علی آل ابراهیم و بارک فعلی محمد و علی آل محمد كما بارکت
 علی ابراهیم فی العلمین انک حبتک خداوند در وقت بر محمد و بر آل محمد چنانکه در وقت تادیه بر آل ابراهیم و بر کس و ده
 و افزون گردان خیر و نعمت بر محمد چنانکه برکت داده بر آل ابراهیم در هر دو جهان بدستیکه تو ستوده حمدی صیغه سهالغ است بر وزن تخیل یعنی
 مفعول مذکور و ثبوت در وی یکسانست یعنی تو محمودی بجای کسی که لائق عظمت شان تو باشد و این تعلیلست برای طلب صلوة زیرا که تو محمودی از تمام
 افاضه انواع عنایات و زیادت برکاتست بر پیغمبر آنکه تقریبی جوید بسوی تو باشد مثال امر تو که ادای رسالت باشد و احتمال که حمید یعنی حامد باشد
 یعنی تو ستاینده کسی که مستحق حمدرست و محمد صلی الله علیه و سلم از احق عبادتست محمد در سبب گفته و هذا النسب بالمقام حمیداً سهالغ ما جدت
 و حمید یعنی شرفست یعنی بزرگ هستی و چون آنحضرت از آل ابراهیمست تشبیه بهان آل ابراهیم کرده و آل رحیل اهل و عیال او را گویند و بعضی
 اتباع نیز آید و مراد در حدیث اهل بیت آنحضرت اند لفظو که کیف الصلوة عنیک اهل البیت در حدیث کعب بن عجره نزد بخاری و مسلم استماع که خانه
 در جمله و علی عباد الله الصالحین و بعضی گفته اند که مراد آل در اینجا ذات شریف است چنانکه آل داود گویند و مراد داود و آل علیه السلام باشد گویم
 این استعمال صحیحست ولیکن در اینجا قرینه صارفه از یعنی موجودست که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بحرف عطفت که مفید معنایست و واقع شده
 پس مراد اهل بیت آنحضرت باشند و در تفسیر اهل بیت اختلافست اصح اقوال اینست که مراد آل کسانی اند که زکوة بر ایشان حرامست باین
 تفسیر کرده است زید بن ارقم لفظ آل را صحابی اعرفست بر او وی صلی الله علیه و سلم پس تفسیرش قرینه است بر تعیین معنی مراد از لفظ شریف
 و قد فرسدهم آل علی و آل حفص و آل عقیل و آل العباس و آل بن القیمح و رجال الاضام و تحقیق آل کلام فائق نموده و ما از وی در احتیاج النبلاء نقل کرده
 و السلام علیکم و سلام فرستادن همچنانست که آموخته شد بدینا آنرا یعنی در تشهد و آن قول شاست السلام علیک ایها النبی
 و رحمة الله و برکاته علیکم بصیغه جمول و تشدید لام و در روایتیست بنیاً منکرم و تحقیف لام و مفعول ثانی محذوفست ای کما علیکم ثمرة
 رواه مسلم و رواه الحاکم و البیهقی من حدیث یحیی بن الساق عن رجل من آل الحارث عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و سلم و رجال اسنادش
 ثقات اند مگر رجل حارثی فلینظر فیہ و اخرج ابوشیخان عن کعب بن عجره عن ابی حمید الساعدی و النسائی عن طلحة و الطیرانی عن سهل بن سعد و احمد
 و النسائی عن زید بن خارجة و درین حدیث اشکال کرده اند که بعضی تشبیه لازم می آید که صلوة و برکت بر ابراهیم و آل ابراهیم کامل تر و قوی تر باشد
 و جواب داده شده است که شهرت ظهور کافیست در تشبیه بی اشتراط کمال قوت و جواهرهای دیگر داده اند مگر تا ایمن معنی که گفتیم اعتبار نکنند تمام نموده
 و شیخ عبدالحق دهلوی و فرزند ایشان شیخ نورالحق رحمهما الله تعالی را درین باب رسائل مستقله است که در آن تمامه اجوبه مع السامع و علیها
 ذکر کرده اند این موضع بسط نیست و زاد ابن خزیمه فیہ و افزون داین خزیمه در حدیث ابی مسعود فکیف یصلی علیک اذا
 سخن صلینا علیک فی صلواتنا پس چگونه در وقت ستم بر تو ای رسول خدا و میکانه نماز بگذاریم ما بر تو در نماز خود و ازینجا معلوم شد
 که این صیغه را نماز بعد تشهد باید خواند و نتوان گفت که مراد از صلوة درین زیادت دعاست پس دل نباشد بر اجاب صلوة در نماز زیرا که تبارک و تعالی

صحابی از نماز فی قول صلواتنا صلوة شریفه است نه لغوی و حقیقت عرفیه مقدم است وقت تردد بین العینین و نیز ثابت شده است و جواب دعای آخر تشهد آخرت
من الامر به و درود بر آنحضرت پیش از دعا واجب است لما عرفت من حدیث فضالة و باین تمام است ایجاب صلوة بر آنحضرت بعد تشهد قبل نماز که اهل
بر و جواب بالجمله این زیادت را نیز ابن حبان و دارقطنی و حاکم روایت کرده اند و اخیرها ابو حاتم و ابن خزيمة فی صحیحا و حدیث دلالت میکند بر وجوب
صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز بظاهر امر یعنی قولوا و باین رفقه است جماعتی از سلف و ائمه و شافعی و اسحق و دلیل ایشان همین حدیث است
با زیادت مذکوره در سبیل السلام گفته و نیز مقتضی وجوب صلوة است بر آل و آن قول احمد است و نیست عذر برای قائل وجوب صلوة باین حدیث
در قائل شدن بوجوب آن بر آل زیرا که ما موربه و احد است و دعوی نووی و غیره اجماع را بر یک صلوة بر آل مندوب است مسلم نیست بلکه میگوید که صلوة
بر آنحضرت تمام نمی شود و نده ممتثل آن نمی گردد تا باین لفظ که در وی ذکر آل است صلوة نفرستد زیرا که سائل گفت بود کفایت فصلی علیک و جوابش
فرمود که آن صلوة است بزوی بر آل می پس هر که ذکر آل نکرد وی صلوة بکفایتی که بدان ما مور بود نفرستاد پس ممتثل امر نبوی نشد و مصطلی بر آنحضرت
نگردد و همچنین اقیه حدیث از قوله کما صلیت الیه زیرا که این نیز از کیفیت ما مور به است و هر که در الفاظ این کیفیت فرق کرده بوجوب بعضی الفاظ
و ندب بعضی پس نیست او را دلیل بر آن و از اینجا معلوم شد که حذف لفظ آل از صلوة چنانکه در کتب احادیث واقع می شود علی ما یبغی نیست و پرسیده شد
ازین بزمانه قدیم پس جواب دادم که صحیح شده است نزد اهل حدیث بلا ریب کیفیت صلوة هم برین شیخ یعنی بر آنحضرت و بر آل می و ایشان
تراوات آن اند و لیکن حذف کردن ایشان آل را در کتابت خوفا بوده است زیرا که در دولت امویہ انکار میکردند بر ذکر آل با زعم مردم بر یک اقرار
گرفت بطریق متابعت یکی مدیگر را و الا وجهی برای ترک آن نیست و بسط شافی باین جواب در حواشی عمده کرده ایم انتهى و هم وی رح در جمع اثبتیت
فی شرح ابیات التثبیت دین باب سخن نفیس کرده فلیرجع الیه و بایحی حال صیغ صلوات بالفاظ مختلفه وارد شده و خواندن هر یکی از آنها کافی است
و در بعضی روایات و ارحم محمد اکرامت و ترجمت واقع شده و لیکن بصحت نرسیده و در حجة الله الی الغلغلة که اصح صیغ صلوات این است اللهم صل
علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید حمید اللهم صل علی محمد و از واجه و ذریاته کما صلیت علی ابراهیم و بارک علی محمد
و علی از واجه و ذریاته کما بارکت علی ابراهیم انک حمید حمید انتهى و معنی صلوة دعا و رحمت و استغفار آمده است و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم
و صلوة از بندگان طلب فاضله رحمت شامله خیر دنیا و آخرت است از جناب حق بر آنحضرت و اجماع کرده اند که امر برای وجوب است پس بعضی گفته اند
که واجب است هر بار که ذکر شریف وی بگذرد و بعضی گویند فرض است یکبار در عمر خاتم شهادت بر نبوت وی صلی الله علیه و سلم و زیاده بر آن سحبه
و سنون ارند و او که سنن سلام و شعار آن است قاضی ابوبکر گفته فرض گردانید خدا بر مؤمنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبری و نگرددند بر
آن وقتی معین پس واجب است که بسیار گفته شود و صلوة و غفلت و رزیده نشود در آن و بعضی از علما قول اول را صحیح داشته اند و شافعی در
تشهد فرض است و گفته اند که این قول از وی شاذ است هیچ یکی از علما در آن شریک نیست و نزد ابو حنیفه واجب است فی الجمله و تشهد است
و فضائل صلوة و سلام بر آنحضرت بی شمار است و همچنین صیغ وی چه مانور و چه غیر آن بسیار است و درین باب کتب و رسائل مستقل ساخته اند
و شک نیست که آنچه ما فورست اصح و ابلغ است و اختلاف کرده اند در آنکه بر غیر انبیا بالاستقلال اجازت است یا نه مختار جمهور آنست که محض
با نبیا و مشارک نیست با ایشان غیر ایشان بلکه غیر ایشان ذکر کرده شود بمحضت و رحمت و رضوان و طیبی نقل کرده که آن خلاف اولی
و بعضی گفت اند که حرام است یا کرده تحریمی یا تنزیهی شیخ در ترجمه گفت متعارف و مستقیم تسلیم بود بر اهل بیت رسول از ذریت و ازواج
مطهره و در کتب قدیم از مشایخ اهل سنت جماعت کتابت آن یافته میشود و الله اعلم انتهى گویم هر کما قال و عن ابی هريرة رضوان الله علیه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا التفهد احدكم فليستعذ بالله من اربع چون تشهده خواند از شما در نماز خود پس بپناه که پناه جوید بخدا از چهار چیز و خوف تا از لفظ اربع بجمت حذف حد و دست و اصل اربعه شایسته و در حقیقت هیچ چیز است لیکن فتنه میان و ممان یکی شود و ندر برای تقابل و چیز دیگر و لهذا عاده نکرده لفظ فتنه را در اول لفظات بقول میگفت آنحضرت که آن چهار چیز این است اللهم انی اعوذ

بک من عذاب جهنم خداوند پناه میجویم بتو از عذاب و فرغ و من عذاب القبر و پناه میجویم از عذاب گور و من فتنة المحکب و المعات پناه میجویم بتو از ابتلائی حالت زندگانی و مردن و مراد بفتنة همیا آنچه موجب زینج و زلل و میل و انحراف گردد و از راه راست و ثبات برین اسلام تحصیل مریضیات حق از انواع بلا و محن اسباب خنلالت و بطالت که در مدت حیات می عارض میگردد و افتتان بدنی و شهرت و بهالالت و می و اعظم آن و العیاذ بالله امخاتمه است نزد موت و گفته اند که فتنه همیا ابتلاست با عدم صبر و مراد بفتنة معات و سوسه شیطان و حالت نزع و سوسه منکر نکره و اگر سوسه شیطان را داخل فتنه همیا دارند و فتنه معات را مخصوص بفتنة قبر نیز وجوبی دارد و در بخاری است انکم تغفنون فی قبورکم مثل او قمری با من فتنه الدجال و من شرفتنه للمسیح الدجال و پناه میجویم از ابتلا و آزمائش مسیح و دجال که در آخر زمان بر می آید و دعوی خدا می کند و با استدراج خوارق عادات بردست می ظاهر گردد و مردم را گمراه گرداند فتنه و لغت بمعنی امتحان و اختیاریست و بر قتل و اخراج و نعمت و غیره هم اطلاق کنند و مسیح بفتح میم و تخفیف سین جمله و حای جمله در آخر و فی ضبط آخر و هذا الاصح اسم مشترک است اطلاق کرده میشود بر دجال علیه اللعنة و بر عیسی علیه السلام لیکن چون مطلق واقع شود مقصود عیسی علیه السلام باشد و تزویر او و وی مقید است چنانکه در نهجاست و دجال را مسیح گویند لیسوا الارض و قیل انهم مسوح لعین و عیسی را مسیح گویند زیرا که بر او از بطن مادر مسوح بهین و قیل لان زکر یا مسحه و گفته اند زیرا که هر زوی هابیه را کسح میکرد و دست میرسانید در دم به میشد و صاحب قاموس گفته که وی در وجه تشبیه عیسی بمسیح پناه قول جمع نموده متفق علیک و در بخاری است

بر شیوت عذاب قبر و فی روایة لمسلم و در روایت است مرسل از ابو هریره اذا فرغ احدکم من التشهد الاخبر چون فارغ گردد یکی از شما از تشهد پسین باید که پناه جوید بخدا از چهار چیز و زیاده کرد نشائی پست و عا کند برای نفس خود چیزی که نمایان شود او را و این روایت اطلاق تشهد را که در روایت اولی بود مقید کرد و ظاهر کرد که استعاذه نامور بهادر تشهد اخیر است و حدیث دلیل است بر وجوب استعاذه و همین مذموب ظاهر بود و این حزم گفته در تشهد اول هم واجب است نظر با اطلاق لفظ متفق علیه و امر کرد و طواس پس خود را با عاده نماز وقتی که استعاذه نکرده در آن گویا که وی نیز فاعل وجوب و بطلان صلوة تارک اوست و جمهور آنرا حمل کرده اند بر وجوب و عن ابی بکر الصديق

رضی الله عنه انه قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم علمني دعاء اذ عوي به في صلاتي يا ميزان مراد عالی که در تمام آن در نماز خود یعنی بعد از تشهد اخیر و فهم این قید بجمت آنست که دعا که متعارف و مقرر بود خواندن آن در نماز برین محل مقرر بود و در بخاری است بر طلب تعلیم از عالم سما در دعوات که مطلوب در آن جامع کلمت قال قل فمروا بکوا و بعبارة بخوان آنرا در نماز اللهم انی ظلمت نفسي ظلما كثيرا و انذرتهم من ستمهم که در تمام بر نفس خود ستم کردی بسیار و اکثر روایات لفظ کثیر بنامی مثلثه است و در بعضی روایات سلم کثیر البعده آمده و امام نووی در افکار خود گفته که اگر در خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد و در سبیل این را رد کرده و گفته جمع نکنند میان هر دو زیرا که وارد نشده مگر یکی ازین هر دو و چیزین نیست که اختلاف در ضبط است و در اقرار بظلم نفس خود اعتراف است باینکه هیچ بشر خالی از ظلم بر نفس خود نیست باز کتاب منی عنہ یا تقصیر از ادای امور به و لا یعفر الذنوب الا انت و منی امر زد همه گناہان را هیچ کس مگر تو و در وی اقرار بوجدانیت است فاغفر لی پس بیا مرز مرا و این استجاب مغفرت است مغفرتة آمرزیدنی بزرگ نکره بر بی تعظیم است من عندک خاص از نزد تو و هر چه از نزد او عالی است

هیچ عبارتی مجرب آن توان شد و رحمتی و رحمت و مهربانی من مرا آنک انت الغفور الرحیم بدستی ~~در حدیث~~ گفته بر بندگان و در وی توسل است بسوی وی تعالی با سالی او نزد طلب حاجات و استدفاع کروبات و بر بندگان هم هر مقام معنی مناسب آن مقام ذکر کند مثل لفظ غفور و رحیم نزد طلب مغفرت و نحو و از زقنا و انت خیر الرازقین نزد طلب رزق و قرآن مجید و ادعیه نبویه معلومت باین مضمون علیه حدیث دلیل است بر شریعت دعا و نماز علی الاطلاق بغير تعیین محل و از محلات اوست بعد تشهد و در دو استعاذه لفظه قلبی من الدعاء ما شاء و آورده است در دعا بعد تشهد الفاظ دیگر نیز از آنچه حدیث جا برست نزد نسائی که میگفت آنحضرت در نماز خود بعد تشهد احسن الکلام کلام الله و احسن الهمدی بری محمد و ابوداود و از ابن مسعود آورده که می آموخت آنحضرت ایشان را این دعا بعد تشهد اللهم آت علی الخیر قلمینا و اصلح ذات بیننا و ابرنا سبیل السلام و یجنا من الظلمات الی النور و یجیبنا الفواحش و الفتن مظهر منما و ما یطمن و یبارک لنا فی اسماعنا و البصارینا و قلوبنا و از او اجنا و در زیاتنا و ثبت علینا انک انت التواب الرحیم و اجعلنا شاکرین مثنین بها قائلها و اتمها علینا و هم نزد ابوداود است از بعض صحابه که گفت آنحضرت هر وی را چگونه میگوئی در نماز گفت تشهد میخوانم پست میگویم اللهم انی اسألك الجنة و اعود بک من النار و لیکن خوش نمیدارم دنده تراوند و ندر هم عاودا پس سرود آنحضرت محل ذلک ندمن انا و عاودا تووی و اذاک گفته دنده کلامی است که معنی آن فهمیده نشود و معنی حولها ندمن آنست که حول الجنة و النار و حول مسالمتها که یکی سوال طلب است و دیگر سوال استعاذه و از اینجا معلوم شد که انسان خیر است بهر لفظی عبارتی که خواهد از آثار و غیره گفت

وعن و اعل بن حجر رضی الله عنه قال صلیت مع النبي صلی الله علیه وسلم فكان یسلم عن یحیی بن یساف
گفت و اهل نماز گذاردم با رسول خدا پس بود آنحضرت که سلام میداد از راستای خود و میگفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و در روایتی از سعد آمده دیدم آنحضرت را که سلام میداد از همین شمال خود گویا من می بینم بسوی صفی زخار شریف وی و در روایتی تا آنکه دیدیم ما سفیدی زخار وی اخرج سلم و نسائی و عن شماله و سلام میداد از چپای خود السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و در روایتی از ابن مسعود آمده تا آنکه دیده می شد سفیدی زخار راست و چپ وی از اینجا فهمیده شد که بهر دو طرف چنان اعراف می فرمود که بیاض خند مبارک مرئی می شد رواه ابوداود ابوداود و این حدیث را از علقمه بن اعل عن ابیه روایت کرده و مصنف در تلخیصش بسوی می زیات بن اعل کرده و گفته وی از پدر سماعت ندر او پس محلل شد بانقطاع و در اینجا گفته با سنان صحیح و چون مراجعت بسنن ابوداود کردیم دیدیم که از علقمه بن اعل عن ابیه روایت کرده است و سماع علقمه از ابیه ثابت است پس حدیث سالم باشد از انقطاع و تصحیح مصنف حدیث روایتی اولی باشد اگر چه مخالف چیزی است که در تلخیص گفته و حدیث تسلیمین را پانزده کس از صحابه روایت کرده اند با حدیث مختلفه که در وی صحیح حسن و ضعیف و متروک هم است و هم این احادیث بدون زیادت و برکات است الا درین روایت و اعل و روایت ابن مسعود که نزد ابن ماجه است و نزد ابن حبان و با صحت حدیث و اعل چنانکه مصنف در اینجا گفته متعین است قبول زیادت زیرا که زیادت عدل است و عدم ذکر آن در روایت غیر و اعل روایت عدم زیادت نیست تنلیح مغربی گفته که قائل وجوب زیادت و برکات دیده نشد در سبیل گفته چون این زیادت در حدیث وارد شده و بصحت رسیده هیچ عذر از قول بآن نیست و قال السخسی و الرویانی فی الحلیة و قول ابن الصلاح که این زیادت ثابت نشده مصنف روح از ان تعجب کرده و گفته ثابت است نزد ابن حبان در صحیح وی و نزد ابی داود و نزد ابن ماجه مگر آنکه ابن رسلان در شرح سنن گفته که نیافتیم ما آنرا در ابن ماجه گویم چون نسخه صحیحی قرات کرده شده این ماجه مراجعت نمودم در وی این زیادت یافتیم و لفظ وی این است باب التسلیم حدیثنا محمد بن عبد الله بن نمیر حدیثنا عمر بن عبید بن ابی اسحق عن ابی اسحق عن ابی الاحوص عن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یسلم عن یحیی بن یساف

بیاض خود السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته انتی بلغظه مصنف سرح در تلخیص الاحکام استخراج الاذکار زیر قول نووی ان زیاده وبرکاته روایة فردة طرف
 بین زیادت سوق کرده فرمود غنزه عدة طرق تحتت بها وبرکاته مختلفه یا تو به کلام اشخ انما روایة فردة انتی و چون دو تسلیم از فعل آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم ثابت شده وصلوا کما را یمتونی اصلی و حدیث تحریرها التکییر و تحلیلهما التسلیم پس صحیح نزد اهل سنن وارد شده تسلیم آن واجب گردیده
 و این رفته است شافعی نووی گفته قول جمهور علما از صحابه و تابعین ومن بعدهم همین است و ترمذی بابی عقد کرده برای دو تسلیم و بعد ایراد حدیث
 ابن مسعود گفته و فی الباب عن سعد بن عمرو و جابر بن سمرة و البراء و عمار بن یاسر و اهل بن حجر و عدی بن عمیره و جابر و حبیب بن مسعود حکم بصحت
 حدیث کرده و گفته و برین است عمل نزد اهل علم از اصحاب غیر صلی الله علیه و سلم و کسانی که بعد از ایشان اند انتی و نیز درین باب است از سهل بن سعد
 و حذیفه و طلح بن علی و مغیره بن شعبه و واثله بن الاسقع و یعقوب بن الحصین و ابی ریمه و غیرهم و ازینجا معلوم شد که برای بیرون آمدن از نماز
 دو تسلیم یا یکی جانب یمین دو و جانب یسار و یمین است مذہب ائمه ثلثه جز مالک ولیکن حنفیه و دیگران گفته اند که سنت است بدلیل قول صلی
 علیه وسلم فی حدیث ابن عمر چون برداشت امام هر خود از سجده و نشست پستر حدیث کرد قبل تسلیم پس تحقیق تمام شد نماز او پس معلوم شد که تسلیم
 زکون واجب نیست و رتبه واجب پیشرا عاده و دلیل دیگر حدیث مسی است که امر نکرد آنحضرت او را بسلام و جواب آنست که حدیث ابن عمر ضعیف است
 باتفاق حفاظ زیرا که ترمذی آنرا روایت کرده و گفته هذ حدیث مستواه لیس بذاک القوی و قد اضطر یوافی اسناده و حدیث مسی منافی و جوبت
 زیرا که این زیادت است و آن مقبول است و استدلال بقوله تعالی ارکعوا و اسجروا بر عدم وجوب سلام شمال غیر تمام است زیرا که آیت مجمل است
 محل آنحضرت بیان آن کرده و اگر بر تنها آیت عمل نمایند نه قرارت واجب باشد نه غیر آن پس حدیث دلیل است بر وجوب تسلیم بر یمین و یسار و این حدیث
 عامتی و شافعی بر وجوب یک تسلیم و سنت تسلیم دیگر رفته نووی گوید علمای حدیث هم اجماع کرده اند بر یک و واجب نیست مگر یک تسلیم پس اگر اقتضای هر یکی
 مذمت است که تلقای و جکند و اگر هر دو کنند اولی جانب یمین و ثانیه جانب یسار کند و شاید که جهت شافعی حدیث عایشه است که بود آنحضرت
 ون در یک زارونه رکعت نمی نشست مگر در نماز پیش حمد سیکر و خدا را و یاد می نمود و او دعا میکرد و پستری ایستاد و سلام نمی کرد پستر سیکر در رکعت نشست
 ذکر سیکر و خدا را و دعا می نمود و پستر تسلیم میکرد یک تسلیم آخر جابن جهان و حدیثی گفته اند بخرجا احمد و النسائی و فی روایة لاحمد فی هذه القصة ثم یسلم
 نیلته واحدة السلام علیکم یرفع بها صوتة حتی یوتقلنا انتی و اسناد این حدیث بر شرط مسلم است و جواب این است که این حدیث معارض این روایت
 است زیرا که زیادت چون از عدل باشد مقبول است و نزد مالک مستون تسلیم واحد است مقابل وجه و دلیل ایشان حدیث عایشه و عدی بن عمیره است
 در آن تسلیم واحد آمده ولیکن اهل حدیث در آن گفتگو نموده و اعلال وجع کرده اند و بعضی تاویل کردند بجهت یکی و ستر دیگری و مالکیه استدلال کرده اند بر
 نایت تسلیم واحد بعمل اهل یمین و هم عمل توار ثود کا بزا عن کابره و جوب البش این است که در اصول مقرر شده که عمل شان حجت نیست و ابن عبد البر
 حنف جلا دله این قول از احادیث ذکر کرده و شک نیست که اقوی و ارجح دو تسلیم است و همین است مختار صاحب سفر السعاده و مستفاد می شود
 بوب آن از قول صاحب حجة بالینه چنانکه لغت واجب شد خروج بجلامی که احسن کلام مردم باشد و آن سلام است و لهذا فرمود و تحلیلهما السلام انتی
 یم و روایة الترمذی عن علی کرم الله وجهه و عند الحاكم و غیره من حدیث و له علة ذکرها ابن عدی و الدارقطنی و من حدیث عبد الله بن زید عند الدارقطنی
 و ضعیف و من حدیث ابن عباس عند الطبرانی و احتجاج کرده است رافعی در امامی حدیث عایشه که صحیح است و بود آنحضرت که خم سیکر نماز را تسلیم
 قول صلوا کما را یمتونی اصلی کذا فی التلخیص و عن المغيرة بن شعبه صحابی مشهور است و ترجمه وی گذشت ان التبی صلوا الله
 یمه و سلم کان یقول فی دبر کل صلوة مکتوبه بر ستمیکه آنحضرت می گفت در پس هر نماز فرض در قاموس گفته و بر بعضی اهل

وهم تینین یغنی قبل و از هر شیئی عقب در بر بحر که الدال و الباء بالفح نماز در آخر وقت آن وساکن کرده میشود و لایقال یغنیین زیرا که آن
از لحن محمدین است و مراد از هر دو در اینجا بعد از خروج از نماز است نه بعد از نشستن در نماز پس ثابت باشد ذکر بعد سلام و همچنین دعا بعد از هر چه بگفته
لا اله الا الله فصله لا شریک له له الملك وله الحمد و زیاده کرد در روطرانی یعنی بحیث و هو علی لایوت و هم چنین ابن السنی زیاده
کرد بمیده الخیر و در این زیادت مؤثر اند و هو علی کل شیء قدیر اللهم لا نعبد الا فیما اعطیت و لا نعظم الا ما منعت و نزد ابن
حمید بعد از این کلمه لا اله الا الله قضیت هم آمده و لا ینفع ذا الجمل منک الجمل شرح این کلمات سابقا گذشت و حدیث دلیل است بر استجاب
الین دعا عقب صلوات بنا بر اشتمال وی بر توحید خدا و نسبت هر امر بسوی وی از منع و عطا و قدرت تمام جدا بفتح جیم معنی او غناست مراد آن
که نفع نمی کند او را هیچ و در دنیا مال و ولد و عقلت و سلطان بلکه نجات میدهد او را رحمت و فضل متفوق علی سب شیخ در ترجمه می فرماید
که حضرت این کلمات داد کار دیگر که در احادیث آمده است می گفت و گفته اند که در بعضی احیان سلام می داد و بر زمین است بی آنکه هیچ چیز بگوید
و بخواند و در بعضی اوقات این او کار کل یا بعضی از آن میخواند و بعضی در ترتیب خواندن آن گفته اند که اول استغفار باید کرد و بعد از آن اللهم
انت السلام و بعد از آن لا اله الا الله و بعد از آن دعا و دعوات و غیر بسیار است که در کتب احادیث مذکورند و در روایت آمده که آنهارا بعد از
نماز میخواند و موسی بعدیت همان است که مذکور شد و لازم نیست که بعد از فرض متصل بخواند انتهی گویم کتاب حصن حصین و او کار نوی و حزب
اعظم و جز آن متکفل اکثر او کار و ادعیه مانوره در نماز و بعد آن و جز آن است با رعایت احوال و اوقات **و عن سعد بن ابی قحاصه**
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یتعبد بجموعه من صلواته بود آنحضرت که پناه می جست بگفتن این
کلمات در پیش هر نماز لفظ ثمر صلوة در اینجا در اول محتمل است که مراد بدان قبل خروج از نماز باشد زیرا که در حیوان انوی است و برین اندیش
امیه حدیث و محتمل که مراد بعد نماز باشد و هو الا قرب و مراد بصلوة نزد اطلاق نماز فرض است اللهم انی اعوذ بک من الجمل خداوند پناه
میجویم تو از جمل و آن ترک اخراج چیزی است که واجب است بیرون آوردن آن افعال خود شرفایا عا و تا و تعویذ از جمل در بسیاری از احادیث
آمده و اعوذ بک من الجبن و پناه می جویم تو از بدولی و ترسیدگی بر جان از چیزها و تاخر از کردن آن یقال جیان کسی با لمن قامه و متعویذ
از و متاخر است از اقدام بنفس از جهاد واجب و تاخر از امر بالمعروف و نهی عن المنکر و نحو آن و اعوذ بک من ان اذالی اذ ذل العسر
و پناه می جویم تو از اینکه واپس کرده شوم من بسوی خرابی تو تا کس تر عمر مراد آخر عمر است که بعد خرامت کشته قوی شست و میکار گردد و از علم
و معرفت و عبادت باز دارد تا آنکه برگردد بر پیشین اذ اول خود که در آن ظولیت بود ضعیف البینه نخیف العقل قلیل الفهم و اعوذ بک من
فتنة الدنيا و اعوذ بک من غلب الفتور و پناه می جویم تو از ابتلا و آزمایش دنیا و عذاب گور مراد بفتنة دنیا
افتتان بشتوات و زخارف دوست تا آنکه غافل کند از قیام بواجب که آفریده شده است برای آن و آن عبادت باری و خالق خود
است و هو المراد من قوله تالی انما اموالکم و اولادکم فتنه طر و اه البخاری **و عن ثوبان رضی الله عنه قال**
گفت ثوبان که مولای آنحضرت دعا فرموده بیکاه در گاه بود کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا انصرف من صلوة
بود رسول خدا چون بر می گشت از نماز خود یعنی تمام میکرد و سلام می داد استغفرت لله ثلاثا استغفرتی کرد سه بار بلفظ استغفرت الله
و نو می در او کار گفته او را می را که یکی از روایات این حدیث است گفتند چگونه میکرد آنحضرت استغفرت گفت میگفت استغفرت الله استغفرت الله
استغفرت الله و در بعضی روایات آمده که میگفت استغفرت الله لا اله الا هو الیوم و اتوب الیه و قال و میگفت بعد از استغفرت اللهم ان الله

خداوند تویی سلام یعنی سالم از جمیع تغییرات و آفات یا بخشنده همه سلامت هر کراختی و منک السلام و از تو امید داشته میشود سلامتی
 و از تو خواسته میشود سلامت و توقع آن کرده میشود استغفار اشارت است باینکه منده قاصرست از قیام بحق عبادت مولای خود و عاجز میشود
 اصل و سابق و خاطر پس مشروع شد برای می استغفار برای تدارک تقصیر و مشروع شد اول و وصف کردن رب خود بسلام چنانکه وصف کرده
 اوزان خود را بدان و مراد سلامت است از هر نقص آفت مصدرست وصف کرده شد بدان بطریق بیالغه آینه جلوه گشته زیاده میکنند ببدنک سلامت
 این کلمات را و الیک یرجع الیه تمییز بنا بسلام و او غنا دار السلام نیست اصل برای آن بلکه مختلق است از بعضی قصاص قاله علی القاری
 فی شرح المحسنین تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام بابرکت بوده امی صاحب عظمت و بزرگی و احسان در سبیل گفته بر او بان غنا می مطلق
 و فضل تام است و گفته اند کسی که نزد اوست جلال و اکرام برای بندگان مخلص خود و این از عظام صفات او تعالی است و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 فرموده انظر ایا ذا الجلال و الاکرام ای الزموا و گذشت آنحضرت بمرودی که می گفت یا ذا الجلال و الاکرام فرموده قد استجب لک انتهی رواه مسلم
و عن ابی هریرة رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من سبح الله دبر كل صلوة کسی که تسبیح کند
 خدا را و بسپاکی یاد کند او را پس هر نماز یعنی بگوید سبحان الله ثلاثا و ثلاثین سی و سه بار و حمد الله ثلاثا و ثلاثین و ستایش گوید خدا را سی و سه بار
 یعنی الحمد لله گوید و کثرت الله ثلاثا و ثلاثین و تکبیر گوید خدا را سی و سه بار یعنی الله اکبر گوید فقلت لتسبح و لتسعون پس این مجموع نود و نه مرتبه
 میشود بعد و اسامی حسنی و قال تمام المائة و گوید برای تمام کردن شمار صد این کلمه لا اله الا الله و حده لا شریک له له الملك
 و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر و ترجمه این کلمات گذشت عقرب خطایاه و لو كانت مثل زبد البحر آمرزیده شود
 گناهای او اگر چه باشد مانند کف و دریا در کثرت و درین روایت تمامی صد بیان ذکر است و در حدیث دیگر نزد مسلم سی و چهار بار گفتن تکبیر پس هر دو که خوا
 کفایت کند و فائز گردد و بمقصود و این وز و در وقت نوم نیز آمده و در اینجا همین سی و چهار بار گفتن تکبیر است و فضل آنست که گاهی عمل برین کند
 و گاهی بران تا عمل بهر دو روایت کرده باشد و اما جمع میان هر دو چنانکه شارع مغربی گفته و سبغه غیره پس چیزی نیست زیرا که جمع میان آنها
 وارد نشده و هم مخرج عدوست از نامه و حدیث را سببی هست که فقرا و مهاجرین نزد آنحضرت آمدند و گفتند ای رسول خدا بر و ندای د ثور
 در جات غلی و نعیم نعیم را فرمود و ما ذاک گفتند نماز میگذارند چنانکه ما میگذاریم و روزه میدارند چنانکه ما روزه میداریم و صدقه می دهند و مانند شما
 و آزاد می گشتند و ما نمیکنیم پس فرمود آنحضرت آیا نیاموزم شمار چیزی که دریا بید شما بدان کسی را که سابق شد بر شما و سابق شود بر شما بدان
 کسی را که بعد شماست و نباشد هیچ کی افضل از شما مگر کسی که بکند مثل آنچه بکنید شما گفتند آری فرمود بشنون الله الحدیث و کیفیت تسبیح و استخار
 همان است که ذکر کردیم و گفته اند بگوید سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر سی و سه بار و واروده است در بخاری از حدیث ابو هریره بشنون الله
 عشر ا و تحمده و ن عشر ا و تکبیر و ن عشر ا و در صفت دیگر آمده بشنون نمسا و عشیرین تسبیح و مثلما تمجید و مثلما تکبیر ا و مثلما لا اله الا الله و حده لا شریک
 له الملك له الحمد و هو علی کل شیء قدیر پس تمام شود عدد صد و او داد از حدیث زبیر بن ارقم آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم می گفت در پس نماز
 اللهم ربنا ورب کل شیء اناشهد انک انت الرب و هکک لا شریک لک اللهم ربنا ورب کل شیء اناشهد انک انت الرب و هکک لا شریک لک اللهم ربنا ورب کل شیء
 اناشهد ان العباد و کلم اخوة اللهم ربنا ورب کل شیء اجعلنی مخلصا لک الی فی کل ساعه من الدنیا و الآخرة یا ذا الجلال و الاکرام استمع و استجب
 الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر
 روایت کرده که بود رسول خدا چون سلام میداد از نماز میگفت اللهم اخضر لی ما قدرت و ما اخرجت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اعلنت

وكانت الادعية المتعقبة بالصلوة نافعا فيما وادبرها فيها وهذا لا يخرج بحال الصلوة فانه يقبل عليه ربنا بما فيه فاذا سلمت القلعة المناجاة وانتى موقفك
وعمره وكيف يترك سواك في حال مناجاة والتقرب منه وهو يقبل عليه ثم يسأل اذا انصرف عن بعدة گفت الاذكار الواردة بعد المكتوبة يستحب لمن اتى بها
ان يصل على النبي صلى الله عليه وسلم بعد ان يفرغ منها ويصومها و يكون دعاءه عقب هذه العبادة الثانية وهي الذكر لا يكونه وير المكتوبة انتهى گویم
دعوی نپی مطلق هر دو دست زير که حدیث معاذ صحیح است و در حدیث ابی بکره است فی قوله اللهم انی اعوذ بک الخ کان انسبی صلی الله علیه
وسلم یومسین ویر کل صلوة اخرجه احمد الترمذی والنسائی وصحاحی کم حدیث زید بن ارقم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یومسین ویر
الصلوة اللهم ربنا ورب کل شیء الحدیث اخرجه ابو داود والنسائی و حدیث مسیب مرقوا کان یقول اذا انصرف من الصلوة اللهم صلح لی وینی واشت
اخرجه النسائی وصحاح ابن حبان وغير ذلك اگر گویند مراد بصلوة قرب آخر است و هو الشهد گویم و آورده شده است امر بکره در بر نماز و مراد
بدان سلام است اجماعا فلذا بذاتا که خلاف این ثابت شود و ترمذی از حدیث ابی امامه آورده نیل یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قال جوت
اللیل الاخر ویر الصلوات المكتوبات وقال حسن وطبری ان روایت جعفر بن محمد صادق آورده که گفت الدعاء بعد المكتوبة افضل من الدعاء
بعد النافلة كفضل المكتوبة. جسد النافلة و بسیاری از خایله که با ایشان ملاقات شد چنان فهمیده اند که مراد حافظ ابن اقیم ح نفعی و عابده
صلوة سطلقا نیست بلکه نفعی بقید استمرار استقبال مصلی است فبدا را ویر او ان عقب سلام و اما چون برگردد و برود خود وقت کم کند اذکار
شروع را پس مستغنیست نزد وی اتیان بدعا درین وقت انتی بلخص من فتح الباری گویم و شبهه نیست که مراد و سهیم است که بعضی
خانی که گفتند و مساعدت آنچه در سفر السعادة گفته این دعا که بعد از سلام می کنند از عادت پیغمبر خدا نبود و درین باب هیچ
حدیث ثابت نشده و بدعتی است مستحسن انتی و تشیح در شرح آن گفته یعنی این دعا که ایضا مساجد بعد از سلام می کنند و مقتدیان
آمین آمین می گویند چنانچه الآن در دیار عرب و مجسم متعارف است از عادت پیغمبر خدا نبود انتی اللهم صلح لی وینی و شکاک
و حسن عبادتک خداوندایاری ده مرا بر یاد کردن تو و سپاس و شستن تو و نیک کردن عبادت تو و بر بجا آوردن آن بر وجه شعور و
و مراقبه رولاة احمد والیو داود والنسائی بسند قوی و زیاده کرد و فرج و صحاح ابن حبان و صحاحی که در روایتی این حدیث باین لفظ
آمده که گفت معاذ گرفت رسول خدا دست مرا و فرمود بدرستی که من دوست میدارم ترا می معاذ پس گفت من که من هم دوست میدارم
ترا فرموده ترک مکن این دعا را و پس هر نماز و درین روایت بجای اللهم تقربت آمده اخرجه الثانیة مکرر روایت ابو داود این لفظ نیامده که من
دوست میدارم ترا و این حدیث مسلسل است باین فعل خذ بیدی و باین قول انا احبک و در سلسلات محرز سطون زینر دست و عن ابی امامة
نام وی ایاس است بر اصح کما قاله ابن عبد البر رضی الله عنه ابن ثعلبة الحارثی الاضیاری اقرجی حاضر نشد بدد اسبب معذور و شستن
و شخرفت او را بنا بر مرض والده وی و ابو امامة باهلی دیگر است که ماول کتاب گذشت پس نزد اطلاق مراد ابی امامة همین ایاس باشد و چون آن
دیگر اراده کنند باهلی گویند و باین جمید تمیز حاصل کند قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ آية الکرسی فی دُبُو
کحل صلح مکتوبه کسی که بخواند آیت کرسی را در پس هر نماز فرزند مراد از بصلوة درینجا بعد سلام است نه بعد تشهد کما هو الظاهر و این
حال است چرا که مراد در مواضع دیگر نیز ازین لفظ همین است پس دعا بعد فریضه ثابت باشد تفصیل این اجمال آنکه اطلاق لفظ و بر گامه
بر چیزی آید که از بعضی مضامین الیه باشد مثل قوله تعالی و من کیف لهن من ذبذبة و کاه بر چیزی که نه از ان جنس است
ش قوله تعالی و من الیل کسبته قاذبا را الجوم ای آخر اللیل عقب خربا و مثل حق التبریر لما بعد الموت پس لفظ و بر

مشکل است در آنچه بعد چیزی باشد و اذان چیز نبود و در سابقه اذان چیز باشد و عمل لفظ مشترک بر یک معنی از معانی او بودن دلیل صحیح نیست
 پس هر که میگوید که مراد بر صلوة آنست که بعد تشهد باشد برومی آید و در وقت و چون از دلیل تخصیص که در صحیح بخاری آمده است چون
 در سجده و نیکوترین خلف کل صلوة ثلاثا و تثنین پس لفظ خلف دلیل است بر آنکه مراد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از هر کل صلوة خلف است و عقب خروج
 اذان و تثنین است حدیث ابو داؤد و بلفظ اثر کل صلوة ای بعد با ویزید به بیان حدیث من سجح در صلوة الخدایة تسبیح و تهلل با تهلل تسبیح غفر
 ذنوبه و لو کان مثل زبد البحر که مراد بدبر در اینجا عقب صلوة است بعد خروج اذان بسلام ویزید به بیان حدیث ابی دران رسول الله صلی الله علیه و سلم قال
 من قال در صلوة الفجر و هو ثان رجله قبل ان یحکم لآله الله وحده لا شریک له الخ اخرجه الترمذی و قال حسن صحیح زیرا که اگر مراد بدبر در اینجا
 قبل خروج اذان باشد حاجت تقیید بقول می ثان رطلیه نیست و نه بقول می قبل ان یحکم و از اینجا در یافتی که مراد بدبر در حدیث باقی حدیث
 تسبیح و تکیید بعد خروج اذان است نه داخل در و که این اراده صحیح نیست که در منع من دخول الجنة الا الموت باز نیدارد و
 از در این بهشت مگر موت این عبارت را مشکل میداند زیرا که موت مانع از دخول جنت نیست بلکه موصل است بان ظاهر آنست که گویند الا حیوة
 چه حیات مانع از دخول جنت است مجلاد و وجود موت و نبودن او شرط دخول جنت است که مؤجل است اگر وجود موت و شرط است و منی بود با فعل در
 فی در آمدن او آنست که اگر وجود موت هر نفس را و لزوم ذوق او هر نفس را بحکم کُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ نمی بودی در آمدن بهشت الا ان
 سجلاً و لیکن برین تقدیر لازم می آید وجود موت و بهشت و بهشت جای موت نمود لیکن جنت در دخول جنت تا جمل و تاخیر راه یافت و چه می گفت
 موت حاجز است میان تالی آیت الکرسی دخول جنت چون مستحق گردد و منقضی شود و حاصل شود دخول جنت و بعضی گویند مراد از موت بودن نه از
 رقبه پیش از بهشت و چون مبعوث شود و در آید در بهشت بی توقف در سبیل گفته الا الموت مخدوف مضایف است ای لا یمنعه الا عدم موته و حروف
 برای لالت معنی است و اختصاص آیت الکرسی بجمت آنست که مشتمل است بر اصول اسما و صفات الالهیه کما هو شأنه و حیات و قیومیت و علم و ملک و قدرت
 اراده و قیل هو الله احد متخص است برای ذکر صفات رب تعالی انتهی و فضیلت آیه الکرسی بعد از نماز پنجگانه و در احادیث بسیار آمده و آیه الکرسی
 صحیح ابن حبان و در مشکوٰۃ این حدیث را از حضرت ثعلبی آورده و اینقدر زیاده کرده و هر که بخواند آیه الکرسی را هر گاه میگوید که در خواب خود را
 بین گرداند او را خدا می تعالی بر سر ای او و سر ای او و اهل چند سر ایها که گرد او آیند رواه البیهقی فی شعب الایمان و گفت بهیقی بنیاد
 نعیمت است و زاد فی الطبرانی و قیل هو الله احدی و در روایتی بجای این زیادت این لفظ آمده که هر که بخواند آیه الکرسی
 پس هر نفس از فرض باشد در نه خدا تا نماز دیگر و بهر حال حدیث را اصلی است حدیث ضعیف در مجموعا با مقبول همچون است در سفر السعادت
 منته این حدیث را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده اند مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی و ابن حبان و بعضی از حفاظ میگویند صحیح است
 ابن جوزی در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بر این جوزی ازین جهت طعن کرده اند و این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از اجمل
 بن یزید بن عاصم بن عبد الله بن عمر و انس بن مالک و غیره بن شعبه ابو امامه و اختلاف طاق و تعدد مخارج حدیث را
 علی صحیح است و موضوع نیست انتهی و **عمر** مالک بن الحویرث رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم صلوا کما ایتونی اصبحی نماز بکنار پرچنانکه بیدید شام که نماز میگزارم لفظ استفوع علیه اینست پس هر گاه که نماز
 و در نماز پس باید که اذان گوید برای شامی از شما حدیث را الفاظ مختلف است و نقلی که اینجا مذکور است روایت بخاری است چنانکه گفت
 و آیه البخاری است ای فی کتاب الاذان و زیاده کرد و در اول می وقت و در آخر می این لفظ پست باید که امامت کند شمار اگر شامی از نماز

واین حدیث اصل عظیم است و دلالت بر بیکه افعال اقوال می صلی الله علیه و آله وسلم بیان اجال امر بالصلوة است که در قرآن حدیث وارد شده و درین حدیث دلالت است بر خوب باینستی باحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آنچه کرده است در نماز پس هر آنچه محافظت کرد آنحضرت بر آن از افعال اقوال صلوة آن واجب است بر امت مگر آنچه خاص است آنرا دلیل ازینها و علیا درین حدیث کلام طویل کرده اند و ابن قتیب العید استیغافی آن در شرح عمده نموده و سید علامه محمد بن اسماعیل امیر در حاشی عمده بر آن زیادت فرموده و

رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ما فان لم تستطع فقام فان لم تستطع فعاذ فان لم تستطع فعلى جنب و الا فاومر كفت
 عمران فرمود و مرار رسول خدا نماز بگذارد استاده پس اگر نتوانی بگذارد نشسته پس اگر نتوانی پس بگذار بر پهلو و اگر نتوانی بر پهلو هم پس اشاره کن
 رواه البخاری و النسائی و زیاده کرد پس اگر نتوانی پس سئای شده تکلیف نمی دهد خدا هیچ نفسی را مگر بقدر وسع او و درینم که حاکم در مستدرک
 آن در سبل السلام گفت لفظ فاومر در نسخ بلوغ المرام منسوب بسوی شیخ یکی یافته نشد و لیکن بخاری این حدیث را روایت کرده بغیر لفظ فاومر
 و روایت کرده است آنرا در قطنی از حدیث علی بن لفظ فان لم تستطع ان لتجد فاومر الحدیث و در سنن او ضعف است و در وی متروک است
 و گفت مصنف واقع نشده است در حدیث ذکر ایما و جزین نیست که آنرا رافعی آورده و لیکن در حدیث جابر ان استطعت و الا فاومر ایما
 اخرج البزار و البیهقی فی المعرفة بزرگ گفته ابو حاتم را ازین حدیث پرسیدند گفت صواب قف اوست بر جابر و رفع خطاست و نیز مروی است از حدیث
 ابن عمر و ابن عباس و در سنن او هر دو ضعف است و حدیث دلیل است بر بیکه فریضه را نشسته نگذار و مگر بجز روان عدم استطاعت است و طبعی
 بان خشیت ضرر لقوله تعالی و ما جعل علیک من حرج و کذا قوله فان لم یستطع فعلى جنب و در قول می در حدیث طبرانی
 فان ثلثة مشقة فمالسا فان ثلثة مشقة فمالسا ای مضطحا اجت است بر کسی که گفت که از عاجز از سقوط نماز ساقط است و این دال است بر اینکه هر که مشقت
 رسد و اگر چه ناظم باشد مباح است او را نماز نشسته گذاردن و در وی خلاف است و حدیث با کسی است که گفت ناظم را مباح است قعود در نماز و از مشقت
 خوف دوران سر در سفینه اگر استاده بگذار و یا خوف غرق پس نشسته بخواند انتهی در تصنیف گفته عجز از قیام محقق می شود بل خوف مشقت شدید در اثنا
 صلوة یا بعد آن چنانکه می بینیم که مریضان را توان تر نفس و گرانی اعضا و بر بجز دگی حواس و و بدیاز زیادت مرض یا در دوران سر در سفینه و مانند آن انتهی
 و این حدیث در حق مریض است حافظ شوکانی گفته قرآن کریم نیز باین ناظم است انتهی مراد بقرآن شریف شایعین آیت است فاذا اقصینتم
 الصلوة فاذا كسر الله قیاما و قعودا و علی جوف کسر در اکلیل از ابن مسعود آورده که نزول این آیت در حق بیمار است و فرمود که
 گفته و لفظ جنب دلالت است بر بیکه نماز بر پهلو خفته بخواند و دراز شده بر راستی انتهی و این حدیث را اهل سنن نیز روایت کرده اند و درین حدیث
 همیست قعود را بیان نکرده اند که بر کدام صفت باشد و مقتضی اطلاق صحت اوست بر هر بیعتی که باشد و خواهد و باین رفته است جماعتی از علما
 در تصنیف گفته اگر از قیام عاجز شود نشسته گذارد و خواه بر صفت جلسه خواه مریع و اگر نشستن نیز نتواند بر جنب خود نماز گذارد و رو بقبله کند و بر پهلو
 راست خفتن بهتر است از پهلو چپ پس اگر بر پهلو نیز نتواند خفتن بر پشت خود غلطد و در پا بجانب قبله کند انتهی در تصنیف در فتح المبارک گفت
 اختلاف کرده اند در افضل پس نزد ائمه ثلثة ترجیح است گفته اند مغزش بگذار و قیل متورکا و فی کل منها احادیث انتهی و ما خود است از حدیث
 که نیست واجب هیچ شی بعد تقدیر از ایما و از شافعی آمده که واجب است ایما بر دو چشم و ابرو و آرزو فر آمده که ایما کند بقلب گفته اند واجب
 امر از قرآن و فکر بر زبان پست بر طلب مگر این کلامی است که نیامده در احادیث و در آیت کریمه است فاذا كسر الله قیاما و قعودا و علی
 بجوب کسر و اگر چه عدم ذکر سنائی واجب نیست بدلیل دیگر و نماز واجب است علی الاطلاق و ثابت شده که چون امر کرده شود شما بچیز

پس بیاید از وی چیزی را که توانید پس چون سلیح چیزی باشد از آنچه کرده می شود و نماز واجب باشد بروی اتیانش زیرا که مستطیع است
 و عن جابر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لمريض صلى على وسادة فرمى بها وقال صل على
 الارض ان استحيك واذكروا بما جاء فرمود برای بیماری که نماز گذارده بود بر وساده پس بیفتند آن وساده را و گفت نماز گذار
 بر زمین اگر توانی در نماز اشاره کن اشاره کردنی واجبل سجودك اخفض من ركوعك وگردان سجده خود را ایست تر و کمتر از رکوع خود
 رواه البيهقي بسند قوي في العروة ولا يحجج ابو حاتم ووقفه واخرجه البزار ايضا من طريق شفيان التيمي ودرین حدیث اینست که
 بیفتند وساده را و گرفت چوبی را تا نماز گذارد و سوسوی او پس گفت آن چوب را و میبنداخت وگفت بزایشناخته نمی شود هیچ کی که روایت کرده باشد از ارسطیا
 قوی جز ابو بکر خفی و پسیده شد از ابو حاتم پس گفت صواب از جابر و وقت است مرفوع او خطاست روایت کرد طبرانی از حدیث طارق بن شهاب از ابن عمر که گفت
 عاود رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكره ورواه سنن شافعي ودرین حدیث اینست که بیمار چیزی تا سجده کند بر آن قتی که استغذرا باشد بروی سجده بر زمین و ایشان فرمود
 بفصل کردن در میان رکوع وجود و ایست کردن آن نسبت بر رکوع و چون قیام و رکوع شود اگر در نشسته باشد با رکوع و ایست سجود و اخفض از ایستای رکوع کند با اگر
 قیام متعذر نیست ایستاد برای رکوع بحالت قیام و بر آن سجده بحالت سجود وگفت اند که درین صورت برای هر دو قیام ایستاد و نشسته برای نشسته وگفته اند که اگر
 هر دو نشسته ایستاد و بر آن قیام نشسته نماز گذارد پس اگر استاده گذارد جائز شد و اگر متعذر شود بر و خود ایستاد بر دوستانه

باب سجود السهو و غیره من سجود التلاوة والش

سهو و بیان و غفلت و بی خبری اومی از چیزی که در وقت بر رفتن دل جانب دیگر و نسبت سجده سهو برای تدارک تقصیر نماز است یا زیادت آن
 و در وی شبیه تقصیر و شبه کفاره است و سهو و نسیان بر رسول خدا در اقوال در آنچه متعلق باخبار و بلاغ باشد جائز نیست و در افعال اختلاف است
 و مختار نزد اهل حق جواز است زیرا که احادیث صحیح در آن وارد شده پس چاره نیست از فاعل شدن بدان محذوری هم لازم نمی آید بلکه متضمن حکمت است
 و بحقیقت از جمله تمام نعمت بر امت کمال دین ایشان است تا بشرف اقتدا و اتباع سنت مشرف شوند **عن عبد الله بن مالك**
 ابن بحينة ترجمه وی پیشتر گذشت قال ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بهم الظهر فقام في الركعتين
 الاولييين ولم يجلس بدستك ان حضرت گذارد باصحاب نماز پیشین پس ایستاد و در رکعت اولی و نشست و قعد و نکر و فقام
 الناس معه پس استادند مردم با آنحضرت حتى اذا قضى الصلاة وانظر الناس لتسليمة ما انك چون تمام کرد نماز را
 و چشم داشتند مردم که آنحضرت سلام گوید که بر و هو جالس تکبیر گفت و حال آنکه همی نشسته بود و در وی دلیل است بر شریعت
 تکبیر احرام برای سجود سهو و درین که تکبیر مختص به دخول در نماز نیست بلکه بگوید تکبیر و اگر چه بیرون نیامده باشد از نماز بسلام **فهي حدیث**
 قيل ان يسلموا پس سجده کرد و دو سجده پیش از آنکه سلام گوید شکر سگوست سلام داد و از نماز برآمد و در حدیث دلالت است بر اینکه
 ترک نشد اول را سهو سجده سهو چه میکنند و برینکه این سجده پیش از سلام بود و درین باب احادیث دیگر نیز هست و امام شافعی در همه جاه
 از سلام گوید و احادیثی که درین باب وارد است ترجیح نماید بلکه دعوی کند که احادیث وارد در سجده بعد از سلام منسوخ اند و گوید آن فعل
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن بود که قبل از سلام میگرد و امام اعظم همه جا بعد از سلام کمند از جهت کثرت اخبار و آورده درین باب و قوت آنها
 و در کتب است از ابن مسعود آمده که آنحضرت سجده کرد و بعد از سلام اگر چه در حدیث ابن محینه پیش از سلام آمده است و در بعض حکم سجده
 بعد از سلام آمده و چون قول فعل متعارض آید عقیده متسک بقول کردند زیرا که نزد اهل حدیث قول اقوی است از فعل شمنی گفته که این قول صحیح

از صحابه است که سعد بن ابی وقاص و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر از ایشان اند و امام مالک گوید بر آنست که
 سجده قبل سلام کند و هر جا که زیادت است سجده بعد از سلام کند و اگر جمع گردد هر دو سجده هر دو را قبل سلام کند و فرنی و ابو قریز از ائمه
 هم برین قول اند و ابن عبد البر گفته که قول مالک موافق نظر عقل است زیرا که در صورت نقص جبر نقصان است پس باید که داخل صلوة باشد
 و در زیادت ترغیم شیطان است و درین صورت نظرست و مذمب عالم احمد آنست که در هر موضع که رسول خدا صلی الله علیه و سلم قبل از سلام
 کرده قبل از سلام باید کرد و در موضعی که بعد از سلام کرده بعد از سلام باید کرد و گفته اند که این قول اقوی و اقرب است بصواب و نقل
 کرده شد است از احمد که گفت اگر نبی بود درین باب خبر مروی از رسول خدا صلی الله علیه و سلم حکم می کردیم که سجده قبل از سلام باید کرد و هیچ
 در ترجمه گفته اختلاف مذکور در سجده که بعد از سلام باید یا قبل از سلام در فضیلت و اولویت است و در اصل جواز اختلاف فی صریح
 فی کتب الایمة الاربعة انتهی گویم از احادیثی که وارد اند درین باب معلوم میشود که آنحضرت در بعضی مواضع سجده پیش از سلام کردی
 و در بعضی بعد از سلام پس ظاهر آنست که فعل آنحضرت گاهی چنان بود و گاهی چنین و متعین بر یک نوع نبود اگر چه مذاهب اربعه متعین افتاده
 پس هر دو جایز باشد و لهذا شوکانی شرح فرموده که در پنج اولات است بر جواز هر دو صورت لیکن لائق به وارد لغوص آنست که عمل کند
 بارشاد شایع پس آنجا که قبل از تسلیم کرده قبل از ان گفت و جای که بعد تسلیم کرده بعد از تسلیم کند در راعلی آن مختار است و الکمل سنه
 و عین است اقرب بصواب جمعا بین الاولیة و اتباعا لظاهر سنه و هذ الفظ البخاری و اینکه مذکور شد لفظ بخاری است و سجده سهو
 از آنحضرت صلی الله علیه و سلم چند جا واقع شده یکی از ان در قعدة اولی است چنانکه درین حدیث مذکور شده دوم از رکعت اخیر چنانکه در حدیث
 ذوالیدین بر یاد سوم از یک رکعت اخیر چنانکه در حدیث خرباق آمده چهارم در زیادت خامسه چنانکه در حدیث ابن مسعود آمده پنجم مختصرا
 بران قیاس که مذکور گفتند که هر که فراموش کند واجبی از واجبات نماز سجده سهو بر وی واجب گردد و صاحب طوایف هم برین مواضع که آنحضرت
 سجده کرد اکتفا کنند و در غیر این مواضع سجده نکنند و فی دوایه المسلمین و در روایت مسلم است از عبد الله بن یحیی که بکثرتی کل

سجدة و هو جالس و سجد الناس معه مکان مانسی من الجلو من تکیه میگفت آنحضرت در هر سجده سهو و حال آنکه آنحضرت
 نشسته بود و سجده کردند مردم همراه آنحضرت بجای چیزی که فراموش کردند از جلوس در روی دلیل است بر شریعت تکیه نقل و قول و
 مکان مانسی الخ مراد است از کلام راوی حکایت قول و فعل آنحضرت نیست گویا که همانی تا از قرینه حال در یافته و هم درین حدیث
 دلیل است بر وجوب متابعت امام اگر چه ترک کند چیزی که حالش اینست زیرا که آنحضرت مقرر داشت ایشان را بر متابعت با وجود ترک
 ایشان تشهد را عدا و درین تامل است زیرا که راوی ذکر نکرد که آنحضرت و اینها ترک کردند آنرا بعد تلبس بوجه دیگر و عن ابی هریرة

رضی الله عنه قال صلی الله التبی ص الله علیه و سلم گفت نماز گذارد آنحضرت یعنی امامت کرد احدی صلواتی العشی
 یک از دو نماز شبانگاه ابو هریره در یک روایت مسلم آنرا متعین کرده که ظهر بود و در دیگر که عصر بود و جمع کرده از میان هر دو متحد قطعه
 و عشی یعنی کسر شین و تشدید تختیه از هر ی گفته آن از زوال آفتاب تا غروب را گویند و گفته است در رکعت ششم سلم بر سلام کرد
 یعنی سهو کرد و برای رکعت برخواست فقام الی خشبة فی مقدم المسجد پس استا و بسوی چوئی که در یک جا سهو کرد و در عدا
 بجای مقدم معروضه فی المسجد آمده یعنی چوئی که بر عرض نموده شده بود در مسجد فوضع یدک علیه پس نهاد دست خود بر ان چوب
 و در روایتی پس تکیه کرد بر ان چوب گویا که متمکین است و نهاد دست راست خود بر دست چپ و بر یکدیگر را در و انگشتان را و نهاد

رضایه راست خود بر پشت کعب است خود و فی القوم ابو بکر و عمر فبا به ان یکلماه و در قوم نماز گذار ابو بکر و عمر و زینب
 ترسیدند آنحضرت را چنانکه از پادشاه بهیبت می باشد و از دزد خوف که کلام کنند با وی در سلام دادن بر او رکعت و خروج سبک
 التامی و بیرون آمدند از سجد بیشتر و زود تر بر آینه گمان مردم شمرعان بفتح سین مملد و را اول ناس که شتابی کنند بر رفتن و بسکون
 نیز آمده و بضم و سکون نیز ضبط کرده اند و مراد گرویی اند که بعد از گذاردن نماز برای ذکر و دعا توقف بکنند و شتاب از همه پیشتر بر آیند
 و جماعت را که از معرکه جنگ از همه پیشتر بر آیند و بی صبری نمایند نیز گویند فقها الواسع من الصلوة آیا کو تا باشد
 نماز قصرت بفتح قاف و ضم صاد و بضم قاف و که صا و هر دو روایت است یعنی بصیغه معروف و مجهول هر دو آمده و اول انودی قوی گفته و علیه الاکثر مراد آنست که از
 جمله رکعت بدو رکعت آمده و در جل بی دعوی النبي صلی الله علیه و سلم ذالیدین و مروی میخوانند او را آنحضرت صاحب دوست زیرا که بهر دو دست خود
 کار میکرد و بعضی گویند که دو سپرداشت و مضمون حدیث بروایت دیگر صحیح است در آنکه چه ششمین مان در از بودن هر دو دست اوست نامش عمیر بن عبد عمیر بود
 و کنیت او ابو عمیر و بعضی گویند نامش خریاق بکسر خاء میگوید و بعضی گویند خریاق نام مروی دیگر است که او را ذوالشمالین گویند و بعضی گویند
 خریاق غیر ذوالیدین و ذوالشمالین است و قبیل غیر ذلک و هم کرد زهری که ذوالیدین و ذوالشمالین هر دو را یک شخص گردانید و علمایان
 این هم وی کرده اند فقال یا رسول الله النسیت امر قصی من الصلوة آیا فراموش کردی و سهوشد ترا یا کوتاه کرده شد نماز
 فقال لمرانس و لم تقصین فرموده فراموش کردم من و نه کوتاه شد نماز و در روایتی باین مینظرت که کل ذلک لم یکن یعنی هیچ از اینها
 و قصر نمود و درین قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم اخبار است بر خلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار و خلاف در افعال
 و جواب داده اند که عدم جواز نسیان در اقوال و در اخباری است که متعلق باشد به تبلیغ شرایع و احکام و می نه در جمله اخبار و این جواب ضعیف است
 زیرا که اخبار خلاف واقع کذب است اگر چه نه عمد ابود و واجب است تنزیه صحت عزت و کرامت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ان و همین است
 نه به جمهور و ایشان میگویند که مراد بقول می هیچ نبود نسیان و نه قصر آنست که در اعتقاد من نیست نه و نفس الامر و این خبر صادق است
 به شمه باین قول کنایت است از عدم شعور گویا گفت که من شعور بدان ندارم و این صادق است قال یسکله قد نسیت گفت آنست
 بتحقیق فراموشش کردی و در روایتی چنین است که پرسید آنحضرت از صحابه آیا این چنین است که میگوید ذوالیدین گفتند آری چنین است
 فصل پس پیش رفت و بگذارد رکعت پنجم دور رکعت که مانده بود و نگذارد و بود آنرا مشورت مشورتی است سلام داد پس تکبیر
 بر آورد و سجده مثل سجده ۴ و ا طول پس سجده کرد و مانند سجده خود که در نماز کرده بود یا در نماز ترازان بجهت اعتذار و وقوع تقصیر
 و مشا به عظم حق و اقا حکم و تقدیر وی سبحانه و تعالی تشیخ مرتزبه گفته باید فهمید که وقوع سهو و نسیان از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 از کلام مقام است لا بد از مرتبه انتقال و استغراق در مقامی خواهد بود که دست معقول از زمین ابراک آن قاصرت انتهى ثور دفع دانسته
 و کبر پشتر برداشت نه خود را و تکبیر گفت و سجده کرد و چنانکه سهو مشروع است شرح حدیث را در بیان علوم این حدیث و تعرض
 به مباحث اصولیه و کلام طویل است اکثر ایشان از روی استیفای آن قاضی عیاض است پشتر محقق ابن رفیق العید در شرح عمده در سبب لفته
 و تدوینا المقام حقیقی و کاشیما انتهى ای حواشی الحمة و صفت نیز در فتح الباری استیفای آن بوده اگر تمام آنرا نقل کنیم کلام دراز گردد
 لیکن در اینجا این قدر باید دانست که مهم شرعی که ازین حدیث ما خود شده آنست که حدیث و آلات میکنند بر یک نیت خروج از نماز و قطع آن
 بر گمان اتمام نماز موجب بطلان نماز نیست اگر چه هر دو سلام داده باشد و بر یک کلام نامی باطل نمیکند نماز را و همچنین کلام کسی گمان اتمام نماز را

که احدی بوجوب وی قائل نشده و لفظ تشهد دلالت میکند بر امتیان بشما و تین و به حال بعضی العلماء گفته اند که تشهد را وسط گاتی نیست و لفظه را اول
ظاهر ترست و نیز درین حدیث دلیل است بر شریعت تسلیم چنانکه دلالت میکند بر آن روایت عمر آن که ذکر کردیم نه آن روایت که مصنف آورده
چنان صریح نیست که تسلیم بر وسجده سهو بود زیرا که محتمل که آنحضرت سلام نماز نداد و باشد وسجده قبل از سلام کرده پسر سلام نماز داده است

و عن ابی سعید بن خالدی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشک احدکم فی صلاته
فلم یبدر حکم صلی ثلثا امارا بجا فلیطرح الشاک و لیسین علی ما استیقن چون شک کند یکی از شما در نماز خود پس
نزد یا بد که چند رکعت گذارده است سه یا چهار پس باید که بیندازد و شک را یعنی آن رکعت را که شک و روست و باید که بنا کند بر چیزی که یقین دارد
و متیقن است و جود وی یعنی اقل چنانکه در صورت شک سه یا چهار نماز نهد و سوره قدر در شکر سجده است پس باید که سجده کند و بجهت چنانکه
بسهوی باشد قبل آن یک پیش از آنکه سلام دهد و روایت بخاری این قید نیست و از پنجاست اختلاف ایمر در بودن سجده سهو
پیش از سلام بعد از آن فائده سجده بیان فرمود بقول خود فان کان صلی خمساً پس اگر هست مصلی که گذارده است پنج رکعت را یعنی شک
کرد و سه یا چهار بنامند بر سه و در واقع چهار رکعت بود چون رکعت دیگر گذارد و پنج رکعت شد مشفق که صلوات که شفع میسازند این
پنج رکعت بسبب این دو رکعت بدل که در حکم یک رکعت اند برای مصلی نماز او را یعنی این پنج رکعت با این دو سجده سهو در حکم شش رکعت می شود
وان کان صلی تماماً و اگر گذارده است رکعت دیگر را بعد از نماز بنا بر سه از برای تمام کردن هر چهار را چنانکه در واقع هم سه رکعت بود
پس این چهار رکعت تمام شد کانتا تر عیناً للذی طان می باشد این دو سجده غوار گردانیدن و بینی بر خاک مالیدن شیطان را یعنی اگر چه
برین تقدیر احتیاج بسجده تین نیست که شفع گرداند نماز را چنانکه بر تقدیر اول بود ولیکن فائده سجده تین زخم شیطان است که میخواست که در
انرازد و از عبادت باز دارد مصلی بر غم او سجده کرد و در عبادت افزود و اول مسکرم در راه ابن جبان و الحاکم و البیهقی گفت این مندر
حدیث ابی سعید اصح حدیث است درین باب و رواه مالک فی الموطا عن عطاب بن عطاء بن مرسل و در روایت مالک بجای شفع از صلوات چنین آمده
شفعاً بهائین لبعده تین یعنی شفع میگرداند مصلی این پنج رکعت را با این دو سجده چنانکه جهش معلوم شد و ظاهر حدیث در آن است که بعد از
شک بنا بر اقل اند که یقین است و عمل بر تحری یعنی غالب ظن نکند و مذہب جمهور بر ایمر از مالک و شافعی و احمد یقین است و عامی از شیطان
بوجوب اعاده رفته تا آنکه یقین حاصل شود و بعضی گفته اند که سه بار اعاده کند و چون شک کند در نوبت چهارم اعاده نیست بروی و حدیث
باو مذہب اقل است و حدیث ظاهر است در آنکه این حکم برای مطلق شاک است مبتدی باشد یا مبتلا و امام ابوحنیفه گوید اگر شک در اول بار بود
یعنی شک کردن عادت او نشن است تحری کند و بعد از تحری اگر غلبه ظن بر جانب واحد واقع شود همان عمل کند و اگر غلبه ظن حاصل نشود
بنا بر اقل مجدد و سجده سهو کند زیرا که بنا نهادن بر ظن غالب اصلی مقرر است در شرح چنانکه در قبله و مانند آن و در صحیحین از ابن مسعود آمده که تحری کند
چنانکه بیاید و شمی این حدیث را در شرح نقایه در تحری صواب آورده و امام محمد در سوطای خود گفته که آثار در باب تحری ظن غالب بسیار است
و گفت اگر چه یقین کرده شود پس نجات از سهو و شک متعذر گردد و اعتبار حرجی عظیم است انتهى شیخ در ترجمه گوید گفت بنده ضعیف صلاة الله عايشاً
که حال مقام این است که درین باب سه حدیث آورده اول از اشک احدکم فلیستغف او كما قال دوم من شک فی صلاة تطییر الصواب سوم این حدیث
که مذکور شد که حکم است بر بنا نهادن بر یقین پس جمع کرد امام ابوحنیفه میان هر سه حدیث بمحمل اول بر عرض شک در اول بار و ثانی بر صورت
بتوجع تحری در این کمال حاجت نایب یقین است در مذہب امام احمد که رضی الله عنه و الله اعلم **و عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه**

قال صلّى رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز گذار و آنحضرت و در روایتی آمده که گفت ابراهیم نخعی پس زیاده کردی کم و در لفظی آمده که گذار و نماز پنج رکعت فلما استلم پس هرگاه که سلام داد از نماز قبیل له یا رسول الله احدث فی الصلوة شیءی گفته شد ای رسول الله آیا نوید آید و در نماز چیزی و در روایتی اینست آیا زیاده کرد و شد در نماز یعنی که چهار رکعت بود حالا پنج حکم شد قال وما ذاك فرمود چیست این پرسیدن شما و برای چه می پرسید مگر زیاده از چهار رکعت گذاروم قالوا اصلیت لذنابنا گفتند گذاروه چنین و چنان یعنی پنج رکعت و در روایتی بجای گذاروه آمده قال فثنی رجلاً واستقبل القبلة فسجد سجدتین گفت ابن مسعود پس دو تا کرد و آنحضرت

هر دو پای خود را و دو رکوع دو سجده کرد و سجده بر روی سهو ستم ستم پسترسلام داد و شرأقبل علینا بوجهه فقال آتة لو حدث فی الصلوة شیء انبأ تکم به پسترسر و کرد بر ما و متوجه شد بسوی ما بروی خود و فرمود نشان اینست که اگر حادث می شد در نماز چیزی خبر بگردم شما را بان چیز نوید پیدا شده و لکن انما انابتم من متکلم و لیکن نیستیم من مگر آدمی مانند شما در بشریت و بیان فرمود و چه مماثلت بقول خود انسی كما تتنون فراموش میکنم چنانکه فراموش می کنید شما و باین استدلال کرده اند جمهور بر جواز زیان بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در افعال بلاغیه و عبادات و منع کرده است گروهبی ازین جواز و تاویل کرد این حدیث و مانند آنرا و بر تقدیر اول گفته اند اکثر که شرط آن تنبیه اوست صلی الله علیه و سلم بر فرستصل حادثه و واقع نمی شود در این تاخیر و درنگ و تجویز کرده است گروهبی تاخیر آن ناهت حیات و صلی الله علیه و سلم و همینست مختار امام الحزین اما اقوال بلاغیه پس سهو در آن ممتنع و تسخیر است اجماعاً و اما امور عبادت و امور دنیوی پس هیچ جواز سهوست در افعال الشرائع کذا فی الذی یباح شرح صحیح مسلم بن الحجاج اللیبوطی رح فاذا انسیت فاذا کسرت فی پس چون فراموش کنی یا در هر یک از اینها و اگر اشتک احدکم فی صلاته و چون شک کنی یکی از شما نماز خود که زیاده گذار و یا کم فلیسحر الصواب پس باید که تحسری و طلب کند صواب را بغالب ظن باین طریق که عمل کند بظن خود بغیر تقصود میان شک در رکعت یا بکن و تفسیرش حدیث عبدالرحمن بن عوف چنین آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرمود چون شک کنند یکی از شما در نماز خود پس ندانند که یک رکعت گذار یا دو پس بگردانند آن هر دو را یک رکعت و چون ندانند که دو رکعت گذار یا سه پس بگردانند آنرا و چون ندانند که سه گذار یا چهار پس بگردانند آنرا سه استرسجده کند وقتی که فارغ شود از نماز در حالیکه نشسته است پیش از آنکه سجده سلام دهد و سجده فلیتم علیه پس باید که تمام کند نماز را بنا بر غالب ظن شریک ستم پسترس باید که سلام بگوید شمسجد سجدتین پسترس باید که سجده کند و سجده برای سهو ظاهر حدیث آنست که صحابه متابعت کردند آنحضرت را بر زیادت و در وی در حقیقت است بر آنکه متابعت و تمم را علم را در ظن و می واجب است و مفسد صلوة نیست زیرا که آنحضرت ایشان را با عاده نکرده این در حق صحابه است در مثل این صورت بنا بر تجویز ایشان تفسیر را در عصر نبوت و لیکن اگر مثل این اتفاق درین وقت افتد و امام برای رکعت پنجم برخیزد کسی که در پس او باشد تسبیح گوید و او را متنبیه سازد پس اگر نشیند انتظار تعویذ او کند تا آنکه تشهد خوانند و سلام دهند همراه تشهد و سلام او که این مفسد نماز نیست زیرا که آنچه در حق و می واجب است همان کرد و این دلیل است بر آنکه محل سجود سهو بعد سلام است مگر آنکه گویند که آنحضرت را سهو خود معلوم نشد در نماز مگر بعد از سلام دادن از آن پس دلیل نباشد و احادیث در محل سجود سهو مختلف آمده و بسبب آن اقوال ایبه مختلف گشته بعضی حدیث گفته اند که احادیث باب سجود سهو متعدد است از آنجمله است حدیث ابوهریره در باره شک کسی که نماز گذار و ندانست که چند گذار و در وی امرست بر و سجده اما موضع سجده که در حدیث و این حدیثی است که جماعتی اخراج آن کرده و در وی ذکر نکردند که محل این سجده قبل سلام است یا بعد آن آری نزد ابو داؤد و ابن ماجه در وی زیاده است

قبل ان یسلم و از آنجمله است حدیث ابو سعید من شک فی الزم و روی در سجده است **صلوات** دیگر حدیث ابو هریره و در روی پیام است بسوی چپ
و سجده بعد سلام و حدیث ابن بجهینه است و در روی سجودست قبل سلام و از اینجا آرای علماء در اخذ بدان مختلف شده و او گفته است تعل فی مواضعها
علی ما جارت به و لایقاس علیها و مثله قال احمد و لیکن بالخصوص درین نمازها و درماعی او خلاف کرده و گفته برای هر سه سجده قبل از سلام کند
و دیگر آن گفتند وی مخیر است در سه سجده خواهد بعد سلام کند خواه قبل آن در زیادت و نقصان مالک گفته اگر سجود برای زیادت است بعد سلام
کند و اگر برای نقصان است قبل کند و خفیه گفتند که اصل در سجود سهو بعد سلام است و احادیثی که در سجود قبل از سلام وارد شدن آنرا تاویل کنند
و شافعی گفت اصل سجود قبل سلام است و در کرده اند این را با حدیثی که مخالف است با دعای شیخ سجود بعد سلام و مروی است از زهری که سجده در
رسول خدا صلی الله علیه وسلم و سجده سهو قبل سلام و بعد آن و آخر الامرین قبل سلام بود و مؤید اوست روایت معاویه رضی الله عنه از آنحضرت
که دو سجده کرد قبل سلام و صحبت معاویه متاخر است و ذهب الی مثل قول الشافعی ابو هریره و کحول و الزهری و غیر هم در شرح مغربی گفته طریقی است
این است که در احادیث وارد درین باب قولاً و فعلاً نوعی از تعارض و تقدم بعض و تاخر بعض بر اوایت صحیح و موصوله ثابت نیست که قول شیخ مستقیم شود
پس اولی حمل است بر توسیع در جواز هر دو امر انتهى متفق علیہ درین حدیث ذکر بنا بر اقل نیست و مراد آنست که اگر تحری فائده نکلند بنا بر
اقل نهد و تمام کند و شافعی چون قائل نیست در تحری مراد از تحری صواب اخذ باقل دارند و نیز و خفیه در صورت گذاردن خمس تفصیل است اگر سهو کرد
از قعدہ اخیر و برخاست برای رکعت خامسه جوع کند بقعدہ مادامیکه سجده نکرده است برای رکعت خامسه اگر سجده کرد باطل کرد و فرض او و لغو کند
خامسه اگر کرده است قعدہ اخیر و برخاست پیش از سلام رجوع کند بقعدہ مادامیکه سجده نکرده است برای خامسه و اگر سجده کرد تمام گشت و شرف او
و ضم کند بسوی سادسه و ششم است که سجده کند برای سهو از سلام و ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ضم نکرد سادسه را و اکتفا
نکرد به سجده برای سهو چنانکه ذهب شافعی است و الله اعلم قاله الشیخ و فی روایة للبخاری من حدیث ابن مسعود فلیتم تسلیماً ثم یسجد
پس باید که تمام کند پسترسلام گوید پسترسجده کند و لمسلم و مسلم راست از حدیث ابن مسعود ان التبی صلے الله علیه وسلم یسجد
یسجد فی التسهو بعد السلام و الکلام برستیکه آنحضرت سجده کرد و سجده برای سهو بعد سلام از نماز و کلام که مخاطب شد بدان
و جواب و او از ان و درینجا دلیل است برای خفیه که قائل اند ببعدهت سجده از سلام اما اختلاف است درینکه دو سلام دهد یا یک سلام ذهب جمهور
آنست که یک سلام دهد و فخر الاسلام گفته که محمد در کتاب الاصل بدان اشارت کرده و این یک سلام را مقابل و گوید و باخلاف حاجت نیست چنانچه
مجرد تحلیل است و خمس الایته و غیره بران اند که دو سلام دهد و مختار صاحب برای نیز همین است زیرا که محمود در نماز دو سلام است پس آنچه مذکور شد
منصرت بدان بود و شمنی از محیط آورده که اصوب یک سلام است زیرا که سلام اول برای تحلیل است و ثانی برای تحیت و این سلام برای تحلیل است پس
ضم ثانی بوی عبت باشد و لاحمد و ابی داؤد و النسائی من حدیث عبد الله بن جعفر مرفوعاً من مشکاف فی صلاته
فلیس یسجدتین بعد ما یسلم کسی که شک کند در نماز خود پس باید که سجده کند و دو سجده بعد از سلام امام شافعی و امام احمد و امام مالک
گویند که مطلقاً بنا بر یقین نهد خواه ظن غالب بر یک جانب باشد یا هر دو جانب برابر بود و نیز و خفیه در صورت شک چنان تحری است پس پس
و بیانش گذشت در صغری گفته تنقیح کرده اند این را بشک در رکعتی از اثنای صلوة پس اگر شک حاصل شود در رکعتی مثل رکوع و سجود آن کن را
بلند و سجده سهو دهد و شک بعد فراغ از نماز مؤثر نیست و در حدیث کوفین آمده است که در صورت شک تحری کند صواب را و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم رجوع کرد بقول ذوالیدین قول حضرت ابو بکر و عمر پس نمیده شد که در صورت وقوع شک مخرج است چیز است اخذ باقل و تحری صواب

و بر جمع بقول ثقه و الله اعلم و در هر صورت سجده سهو باید کرد و اقوی آن می نماید که اگر در اتشای صلوة شک زائل شد سجده سهو لازم نگردد و بقیه
 و صحیحه ابن خزيمة این او که کسی است که میگوید سجده بعد سلام کند مطلقا و لیکن محارضاوست آنچه گذشت حافظ ابو بکر بیهقی گفته روایت
 کرده شدیم که آنحضرت سجده سهو پیش از سلام کرده بدان امر نمود و روایت کرده شدیم که سجده مذکور بعد از سلام کرد و بدان امر فرمود و هر دو صحیح
 و هر دو را شواهد است که طویل میشود کلام بزرگان بعد گفت اشبه بصواب جواز هر دو امر است جمیعا و گفت این است مذاهب بسیاری از اصحاب
 انتهی در حدیث عبدالرحمن بن عوف است که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم میگفت کسیکه بگذارد نمازی را که شک می کند در نقصان
 چنانکه شک کرد در رباعی سه گذارده بود یا چهار پس باید که بگذارد تا آنکه شک کند در زیادتی رواه احمد یعنی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت مذکور
 سه رکعت قرار دهد پس رکعت دیگر بگذارد تا شک گردد که چهار شد یا پنج با احتمال آنکه شاید در نفس الامر چهار رکعت باشد و این رکعت پنجمین است
 که فرموده بگذارد تا شک کند در زیادتی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم امداء العم خود شک در عدد رکعات واقع نشده صرف گاهی بجهت غلبه استخفاف
 و توجه بجانب حق انسان واقع گردیده اما شک هیچ گاه بوجود نیامده و میفرمود که شک از شیطان است چنانکه در حدیث ابو هریره آمده که چون
 نماز کنیدی از شامی آید و از شیطان پس تلبیس میکنند بروی تا آنکه در غمی یاید که چند رکعت گذارده است پس چون بیاید از آن یکی از شما پس باید

که کند دو سجده در حالیکه روی نشسته است متفق علیه **وعن المغيرة بن شعبة رضي الله عنه ان رسول الله صلى**
الله عليه وسلم قال اذا شك احدكم فقام في الركعة من بيتا و در دو رکعت و قعدہ نکرد و فرق میان
شک سهو آنست که بسهو جزم میکنند در یک جانب و در شک در ترد دست که این است و آن فاستتم قائما پس تمام کرد رکعت و حالت بنهاده
قلبض و لا یعود و لیسجد سجد تهن پس باید که بگذرد و عود میکند برای تشهد اول و سجده کند دو سجده سهو و ذکر نکرد محل آن هر دو
فان لم یستتم قائما فلجلس و اگر تمام نکرده است در حالت قیام پس باید که بنشیند و تشهد اول بخواند و در روایتی هر دو جای استتم
و لم یستتم استوی و استوی آمده و لا سهو علیک و نیست سجده سهو بروی ظاهر این حدیث آنست که سجده سهو نکند و در هر ایه گفته بعضی
گفته اند که سجده کند از جهت تاخیر واضح آنست که نکند رواه ابوداؤد و ابن ماجه و الدارقطني و اللفظ له کلبسنی ضعیف ترا که
مداروی در جمیع طرق بر جابر جفی است و مهو ضعیف جدا و گفت ابوداؤد و اخرج نکردم از وی درین کتاب خود غیر این حدیث و این حدیث
دلالت دارد بر آنکه معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاهر مذاهب حنفیه آنست که اگر بقعود اقرب بود برگردد و بنشیند و تشهد بخواند و اگر بقیام اقرب
باشد برگردد و بنشیند و اختلاف کرده اند در تفسیر اقرب بعضی گفته اند اگر نصف افضل راست ایستاد بقیام اقرب است و گفته بقعود
و بعضی گفت اند که معتبر برداشتن زانو باست شیخ ابن الهمام گفته اقربیت روایتی است از ابو یوسف که اختیار کرده اند از اشباح بن خالد
اما ظاهر مذاهب نزد مردم سهو ای قیام عود است و هو اناصح انتهی و نیز درین حدیث دلیل است بر آنکه سجده سهو است مگر برای قنوت تشهد اول
نه برای فعل قیام لقوله و لا سهو علیه و باین رفته است جماعتی واحد گفته سجده کند برای سهو بنا بر روایت بیهقی از حدیث انس که وی جنب بیدار
قیام از دو رکعت اخیر از عصر بر طریق سهو پس هیچ گفتند مقتدیان پس شست و سجده کرد برای سهو و اخرج الدارقطني و این بر فعل آنست
موقوف بروی لیکن در بعض طرق وی آمده که گفت انس نه است و حدیث غیره مرجح است بر آن بسبب وقوع بودن و مؤید است
حدیث ابن عمر فرمود لا سهو الا فی قیام عن جلوس جلوس عن قیام اخرج الدارقطني و الحاكم و البیهقی و در وی ضعف است و لیکن مؤید است
اینکه وارد شده است احادیث بسیار در فعل قلیل افعال که صادر شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از غیر وی بعلم وی بدان و امر نگردد

در آن سجده سهو و نه خود سجده کرده و از صد و ران گویم سالی از حضرت ابن عیینه آورده که آنحضرت نماز گذارد پس متاد در دو رکعت پس تسبیح کرد و ندیس
 گذشت آنحضرت و چون فارغ شد از نماز خود دو سجده کرد باز سلام داد و احد و ترمذی از حضرت زیاد بن علاقه آورده که نماز گذارد و با ما مغیره بن شعبه چون
 دو رکعت خواند بایستاد و نه نشست پس تسبیح گفتند کسانیکه در پیش می بودند پس اشاره کرد بسوی ایشان که برخیزید و چون فارغ شد از نماز
 سلام داد و ایستاد و سجده کرد و ایستاد گفت صنع بنا رسول الله صلی الله علیه و سلم لهذا امر این روایت در حق کسی است که گذشت بعد از آنکه تسبیح کرد و نه
 پس محمول شود بر اینکه سجده کرد برای تشهد و هو الطاهر ترمذی این حدیث را صحیح گفته لیکن حافظ مندری گفته در سنن او عبد الرحمن بن عبد الله
 بن عتبه بن عبد الله بن سعید الکو فی المذلی است بخاری بوی استشهاد کرده و غیر واحد در وی تکلم نموده تا آنکه گفت حدیث ابی عمیس از حدیث است
 درین باب زیرا که احتیاج کرده اند شیخین ابی عمیس عتبه بن عبد الله و صحیحین احتیاج کرده مسلم در صحیح به ثابت بن عبد الله و مراد بر روایت ابی عمیس است
 که ابو داؤد بر آن اشاره کرده بقول خود در راه ابو عمیس عن ثابت بن عبد الله عن شعبی عن المغیره مثل حدیث زیاد بن علاقه **و عن عمر**

بن الخطاب رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس على من خلف الامام سهوٌ ليست برکسی که
 پس امام است سهو اگر چه وی را سهو واقع شود فان سهی الامام فعلیه و علی من خلفه التهو پس اگر سهو کند امام پس بر وی است
 سجده سهو کردن و بر کسی که در پس اوست زیرا که سجده سهو از تمام نماز است و صحابه سجده میکردند با آنحضرت صلی الله علیه و سلم رواه الدار
 والبیہقی بسند ضعیف زیرا که در وی خارجی بن مصعب است و او ضعیف است و روایت کرده آنرا از اقطنی و زیاده کرد و در وی که اگر سهو کرد
 در پس امام پس نیست بر وی سهو و امام کافی است او را و درین همه روایات خارج است و درین باب است از ابن عباس در سندش متر و کی هست دور
 حدیث دلیل است بر آنکه واجب نیست بر مومتم سجود سهو چون سهو کند در نماز خود بلکه وقتی واجب است که امام سهو کند و باین رفته است زید بن علی و حنفیه
 و شافعیه **و عن ثوبان رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال تحکم سهو سجرتان بعد ما یسلم**

برای هر سهو و سجده است بعد سلام چنانکه ذهب حنفیه است رواه ابو داؤد و ابن ماجه بسند ضعیف زیرا که در سندش اسمعیل بن عیاض
 و در وی مقال خلاف است بخاری گفته چون حدیث کند از اهل بلد خود یعنی شامین صحیح است و این حدیث همچنین است که از روایت شامین
 آورده پس در تضعیف این حدیث نظر است و حدیث دلیل است بر دو مسئله یکی آنکه چون مقتضای سجود سهو تعدد باشد برای هر سهو و سجده باید
 و تعدد حکلی عن ابن ابی لیلی و جمهور بعد تعدد سجود رفته اند اگر چه موجب تعدد باشد زیرا که آنحضرت در حدیث ذی الیدین سلام داد و کلام کرد و مشی نمود تا
 و زیاده بر دو سجده نکر و اگر گویند که قول اولی است بعمل از فعل جوابش آنست که نیست دلالت در آن بر تعدد و تعدد مقتضی بلکه برای عموم است
 هر سهی را پس حدیث مقید خواهد بود و باینکه هر که سهو کرد در نماز خود هر سهو که باشد مشروع است او را و سجده و مختص نیست این هر دو سجده
 بمواضع که در آن سهو واقع شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نه بانواع سهو وی و محل برین معنی اولی است لذلجل بر معنی اول و اگر چه ظاهر
 در آن همان معنی اول است برای جمع میان وی میان حدیث ذی الیدین با آنکه میتوانی گفت که در حدیث ذی الیدین سهو مذکور بحالت نماز واقع نشد
 و آن محل نزاع است پس معارض حدیث کتاب نخواهد بود مسئله دیگر احتیاج است بر آن بر سجود سهو بعد سلام و کلام در آن مکرر گزشته **و عن**

ابی هریرة رضي الله عنه قال سجدنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في اذ التمام انشقت واقرأ بانتم رياتك
 الآن في خلقك گفت ابو هریره سجده کردیم با آنحضرت درین دو سوره پس ثابت شد که درین دو سوره سجده تلاوت است و فی البخاری اصل
 ولم يذكر سجدة اقرأ و در روایتی از بخاری است که اگر نمی دیدیم آنحضرت را که سجده میکرد در این سجده نمیکردم و روایت کرده است بز از حضرت عبد الله

بن عوف گفت دیدم رسول خدا را سجده زود دراز السمار انشقت ده بار و در حدیث ابن عباس است که سجده نکرد آنحضرت در چیزی از مفصل از زانو
 آمد بدین رو او ابو داود و ابو علی بن اسکن فی صحیح من طریق ابی قدامة الحارث بن عبید عن مطر الوراق عن عکرمه و ابوقدامة و مطر از رجال مسلم اند و لیکن
 هر دو ضعیف داشته شده اند و ابو علی بن حزم فی المحلی و حدیث ابو هریره دلالت میکند بر خلاف آن و دال است بر مشروعبیت سجده تلاوت و علماء اجماع
 کرده اند بر آن نیست اختلاف مگر در وجوب و موافق سجود جمهور گویند سنت است و ایمة خفیه بر آنند که واجب غیر فرض است پسترسنت است
 در حق تالی و مستمع خواه تالی سجده کند یا نکند و امام مالک و شافعی بر آنند که سنت است و فعل آن افضل است از ترک و در روایتی از امام نیز
 واجب است اگر در نماز باشد و حجت و وجوب آیات و احادیث است که در ذم ترک آن واقع شده اند و تاکید و مبالغه که در ادای آن ورود یافته
 و گویند که سجده جزو صلوة است که بجهت تخفیف اقتضای بر آن کرده شده پس فرض شد چنانکه قیام در نماز جنازه و لیکن چون دلیل قطعی آن نبود
 بوجوب قائل شدند نه فرضیت و اما مواضع پس شافعی در اعدای مفصل گفتند و آن یازده موضع است و خفیه چهارده جا گفته اند مگر آنکه خفیه در
 سورته حج یک سجده شمارند و در سورته ص سجده دیگر اعتبار نمایند و جماعتی واجب گفته در یازده موضع سجده باید کرد و سجده حج و ص و اخرج
 ابن ابی شیبة عنه و سنده صحیح که زانی النهر در مصنفی گفته همگی آیات سجود پانزده اند حدیث ابی داود و عن عمر بن العاص و در سورته حج و یک
 در اعراف و یک در زمر و یک در نحل و یک در بنی اسرائیل و یک در یحیی و یک در فرقان و یک در نمل و یک در آل عمران و سجده و یک در ص و یک
 در تم سجده و یک در نجم و یک در الشقت و یک در اقراسین مگر سجدات مفصل را شمرده اند و گویند که مالک آنست که استحباب سجدات مفصل بر آن
 نیست و لهذا گفته عزائم اجماعی عشره و بنی تواند بود که خود حدیث انشقت نقل کنند و بطلان استحباب قائل نباشد و نزد شافعی سجده
 صلی نیست و نزد حنفیه سجده دوم حج اتقی و اختلاف کرده اند و آنکه شرط است برای سجده تلاوت آنچه شرط است برای نماز از طهارت و غیره یا نه
 جماعتی شرط کرده اند و جماعتی گفته شرط نیست بخاری گویند این عمر سجده بیکر و بی وضو و اخرج ابن ابی شیبة عنه و سنده صحیح و در سنن ابن ابی شیبة
 که زوفی آمد ابن عمر از احدی ریخت آب یعنی بول بیکر و پسترسوار می شد و سجده میخواند پس سجده میکرد و وضو نمی ساخت و وافقه اشعری علی ذلك
 و مروی است از ابن عمر که سجده نکند مگر آنکه طاهر باشد و جمع کرده اند در میان قول فعل می بر طهارت از حدیث اکبر و دلیل اسلام گفته اصل این است
 که طهارت شرط نیست مگر بدلیل و ادله و وجوب طهارت وارد اند برای نماز و سجده را نماز نمی گویند پس هر که این را شرط کرده بر وی دلیل آوردن است
 و همچنین نمی آمده از نماز در اوقات کراهت پس شامل نه باشد سجده منفرد و بعد دیدم که ابن حزم در محلی نوشته سجود در قرأت قرآن نیکو است
 و نه در کت پس نماز نیست و چون نماز نشد پس جائز است بلا وضو و جائز است برای جنب و حائض و بسوی غیر قبله همچو سائر ذکر و نیست فرق زیرا که
 لازم نیست وضو مگر برای نماز و نماز بر ایجاب می برای غیر نماز قرآن و نه سنت و نه اجماع و نه قیاس اگر گویند سجود از نماز است بعض نماز است
 گویند کبیر هم بعض نماز است و قرأت قرآن هم بعض نماز است و جلوس و قیام و سلام هم بعض نماز است پس چرا الزام نمی کنند که هیچ چیز
 از این افعال احوال نکند مگر آنکه بر وضو باشد حال آنکه قائل نشده اند باین و نه هیچ یکی بآن قائل خواهد شد انتقی تلخیص انتقی و عمر ابن عباس
 رضي الله عنه قال صلیست من عزائم التبحر سورة صلیست از سجداتی که امر کرده شده است بدان یعنی از آن جنب است
 که در وی امر یا تحرص یا تخصیص یا حث وارد شدن باشد بلکه بینه اخبار از داود و عزم وارد شده که وی سجده کرد و آنحضرت باقتضای دست
 سجده نمود و عزیمت در اصل قصد قلب بر شیئی است فی اصلاح عزم بالفتح و الضم عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن در چیزی پس از آن شامل
 کرده شد در امر واجب متحتم و در اصطلاح فقها حکم ثابت بالا صالت و صحت و در فتح الباری گفته عزائم آنست که وارد شده است عزیمت نکردن آن

بجو صیغه مثلاً بنا بر آنکه بعض مندوبات مگر تر انداز بعض نزدیک کسی که نیست قائل بوجوب و تحقیق روایت کرده است بن مندوب غیره
بن ابی طالب کرم الله وجهه با سند حسن که عوام هم و نوح و اقرا و التز نزل است و همچنین ثابت شده است از ابن عباس سوره نوح و گفت
که اعراف و سبحان الذی و تم و التز غیر عزیمت است آخر جابر بن ابی شیبته و قد رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یسجد فیها و یخفق
و یدم آنحضرت را که سجده میکرد در آن گفته اند که سجده کردن آنحضرت در آن بجهت موفقت و او علیه السلام و شکر قبول توبه وی بود فرمود ما نیز
سجده میکنیم بشکر گذری آن و در اینجا دلالت است بر آنکه بعض مسونات آنگاه انداز بعض و بعضی گفته شانه سجده من را سجده شکر قرار داده اند
پس در تحقیق است و وصلوة حرام بحديث نسائی سجده با توبه و شکر او قیود نظر بر آنکه ظاهر آنست که مقصود از این سجده اقتداء بحضرت و او و
شکر تیر قبول توبه ایشان هر دو باشد انتهى **رواه البخاری و ابوداود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و فی الباب عن ابی سعید الخدری ابوداود**
و اسحاق کرم الله وجهه البیہقی عن جماعة من الصحابة انهم سجده انی من و در روایتی آمده که گفت مجاهد گفت مردی بن عباس را که آیا سجده کنم در حق من خوانند
ابن عباس این است ساوین که در قیت کذا و کذا و سلیمان تا آنکه رسید باینجا که فرموده است حق تعالی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
قیل لهم اقتلوا پس هدایت این بخیران که مذکور شد نداشتند لکن پس گفت ابن عباس بنی شام از جمله کسانی است که امر کرده شده اند
که اقتدا کنند بایشان رواه البخاری یعنی پس بوسنوا و ارتزی که اقتدا کنی بایشان یعنی چون داود علیه السلام سجده کرد و آنحضرت بموفقت می
سجده کرد ما نیز باید کرد تشیخ در ترجمه گفته نزد مالک و احمد در روایتی واجب است چنانکه سایر سجدهات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر
وجوب غایت آنکه بیان کرد سبب سجده داود را که از جهت قبول توبه بود و سبب سجده خود که از جهت شکر قبول سجده داود و موافقت وی بود
و سجده متابعت آنحضرت و اقتداء بانبیا که مامور است آنحضرت بدان و در تحقیق همه عبادت از فرائض و واجبات بجهت شکر نعمت و امتثال
امر و اتباع پیغمبر است و قول ابن عباس که این سجده انهم است باین معنی باشد که وجوب وی از ان قبیل نیست که ابتدا بطریق تعبیر ان کرده شده
باشد بلکه واجب شده باین سبب مذکور و انشاء علم و امام احمد از ابو یوسف بن عبد الله مغربی آورده که گفت در خواب دیدم که سوره ص میخوانم
و چون باین آیه سجده رسیدم دوات و قلم هر چه حاضر بود همه را دیدم که سجده در افتادند پس این قصه را بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم عرض کردم بعد از ان سجده میکرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که امر و اولیبت بر ان مثل سایر سجدهات شد و استقراریافت بر ان اگر
در ادانگی نه از عوام بود و ظاهر شد که این حدیث ابن عباس بعد از تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود که مذکور است
ابن الهمام و عن ابن عباس رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم یسجد فی النجم تحقیق آنحضرت سجده کرد در
نجم رواه البخاری و ابن ماجه است بر سجده کردن در مفصل چنانکه حدیث اول هم دلیل است برین و مخالف است درین مالک و گفت نیست سجده
تلاوت در مفصل و مروی است از ابن عباس که سجده نکرد آنحضرت در چیزی از مفصل از وقتی که بیدینه آمد از خبره ابوداود و لیکن سندش ضعیف
ست زیرا که در وی ابو قلامه است و نام وی حارث بن عبد الله ایادی بصری است و در حجاج کرده نمی شود حدیث وی که قال لا یحافظ المتذکر
فی مختصر السنن و عن زید بن ثابت الانصاری که کتاب آنحضرت است در وقت قدوم آنحضرت مدینه یا نده سال بود یکی از فقهای
صحابه و اجله ایشان قائم بفرائض است و وی یکی از انماست که جمع کردند فقر آن و نوشتند آنرا در خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و نقل کرد
آن را از صحف در زمانه عثمان روی عنه خلق کثیر ما بالمدینه سنه ۶۵ و ۶۶ سنه رضی الله عنه قال قرأت علی
النبي صلی الله علیه وسلم النجم فلم یسجد فیها گفت نید خواندم من بر آنحضرت سوره النجم را پس سجده نکرد در

و این بعد از تحویل بسینه بود و درین حدیث تمسک ایمنه شریف است در عدم وجوب سجده تلاوت و جواز ایش از طریق تنقیح آنست که وجوب سجده تلاوت
 علی الغزیه است شاید که در وقت مکروهه واقع شده باشد یا سجده نکرده نسبت بیان جواز تاخیر یا مخصوص بسجده و اینهم باشد که در آن اختلاف است
 متفق علیها من بدل الوجه واللفظ للبیاری و آخره اصحاب السنن و الدارقطنی و زیاده کرده و ارقطنی و سجده نکرده اما هیچ کس از زید بن ثابت از اهل بیت
 و قرات وی این سوره را در مدینه بود مالک گفته پس مؤید حدیث ابن عباس باشد جواز ایش آنست که ترک سجده وقتی و فعل آن وقتی و دلیل سنیست
 باشد یا نکردن در آن وقت بنا بر این باشد بصورت ثبوت حدیث زید بن ثابت این حدیث نافی باشد حدیث غیره و مثبت مقدم است بر
و عن ایس عبد الله خالد بن معدان بفتح سیم و سکون عین همله و تخفیف و ال شامی کلامی بفتح کاف تا می است انساب اهل معص گفت
 ویرم هفت او کس را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود از اوقات شامیین هر روز سه راجع و مائه و قیل سنه ثلاث و طرطو
 قال فضیلت سوره الحج بسجده تین گفت خالد فضیلت داده شد سوره حج بدو سجده و نوزده خفیه بیک سجده که سجده اول سجد حج و اخذ کرده اند
 بقول ابن عباس زید بن ابی اسحق همین است که درین سوره بیک سجده است در اول نقطه و تصغی گفته خفیه سجده دوم حج را اسقاط کرده اند
 و حدیث ابو داود و عن عمرو بن العاص فی الحج سجده تان محبت است برایشان آنست که دو ایه الوداد و فی المراسیل مصنف همچنین نسبت کرده
 این حدیث را بسوی مر اسیل بود و در آنکه خالد که نکرده آن کس را که حدیث کرده با وی پس مرسل باشد لیکن این حدیث در سنن بی موجود است
 بطریق رفع از حدیث عقبه بن عامر و لفظ وی این است قلت یا رسول الله فی سوره الحج سجده تان قال نعم و من لم یسجد بها فلا یقرها پس عیب است
 از مصنف که با وجود بودین او بطریق رفع در سنن وی چه قسم آنرا نسبت به مر اسیل بود و کرده آری در روایتش آینه آنرا موصول میگردد لیکن
 نکرده بود او و اگر مرسل هم بود بر خفیه محبت است زیرا که حدیث مرسل نیز در ایشان محبت است و لیکن گفته اند که این حدیث ابو داود و ضعیف است
 و رواه احمد و الترمذی موصولاً من حدیث عقبه بن عامر و زاد ای الترمذی فی روایتی که لم یسجد بها فلا یقرها
 و هر که نکرده و سجده را پس گوید که خواند آنرا یعنی سوره یا آیت سجده را و در دعای لم یقرها بضمیر ثانی آمده یعنی بخواند هر دو آیت را خواندن کامل
 مقبره در روایت اول بالقرینه است زیرا که دلالت میکند بر هر کس که دو سجده نکرده وی گوید تمام سوره خواند و ترک سجده مغفوت ثواب قرآت تمام سوره
 است و سندش ضعیف و سندش ضعیف است زیرا که در وی این معیه است گفته شد که وی مشغول است بدان و تأیید کرده است
 آنرا حاکم باینکه روایت حدین باب بصحت رسیده است از قول عرو بن عروان بن مسعود و ابن عباس و ابی الدرداء و ابی موسی و عماره سوق کرده اینها
 موقوف بر ایشان و متوجه کرده آنرا بهیچ با پنجه روایت کرده و در معرفه از طریق خالد بن معدان و ترمذی گفته است این حدیثی است که شناسش قوی است
 اگر چه این بسجده هر وی است از آنجه حدیث است و لیکن در آخر عمر خلط و غلظت بجز حفظ وی راه یافته که موجب عدم اعتماد بر حدیث وی گشت
 و در حدیث روایت بر ابی حنیفه و غیره آنرا که می گویند که نیست در سوره حج مگر یک سجده در آخر وی و در قول وی لم یسجد بها فلا یقرها تا که شریعت سجده
 در آن فاند اول قائل ایجاب است و هر که قائل نیست بوجوب می گوید چون سجده تلاوت را که سنت است ترک کرد و بفعل مندوب که آن نورات
 پس عت تاج بسون الیق است و از آنکه ترک کند آنرا و چون ترک کرد آنست که خواند سورت را **و عن** محمد بن عمرو رضی الله عنهما
 قال یا لها الناس انما خسرنا السجود ای مردمان بدرستی که ما میگذریم سجده اول این حدیث آنست که مروی است از ربیع بن
 عبدالله که وی حاضر شد عمر بن خطاب را در جمعه پس خواند عمر بر منبر سوره نحل تا آنکه آمد سجده را پس نسرود آمد سجده کرد تا آنکه چون نسرود
 بمعتد آنند و خواند آنرا تا آنکه رسید بیک سجده پس گفت یا ایها الناس انتم فتن سجد فقل صاب پس هر که سجده کرد پس تحقیق بر منبر

سنت را خوب کرده و صواب نمود و من لم یسجد فلا اثم علیک و هر که سجده نکرد پس نیست بزه بروی و سجده نکرد عمر این بار و مردم
 نیز نگذاشت که سجده کنند و اه البخاری و فیه و هم بخاری است از عمر ان الله لم یفرض السجود بدستیکه بخاری قالے
 فرض نکرد سجده تلاوت را بر الا ان لشاء مگر آنکه خواهیم مابین سجده کنیم و هو فی الموطاء و این روایت در موطای امام مالک است
 از هشام از عروه عن امیران عمر الخ و این روایت در صحیح بخاری نیز هست و زعم کرد مزی که سحاق است آن و هم است و مصنف این بهم را
 و تلیق تعلق بدلیل واضح کرده و لفظ بخاری این است ان السلم بکتابها علینا الا ان نشا و رواه البیهقی من ذلک الوجوه ایضا مولا ابو نعیم
 آتی مستخرج و از اینجا معلوم شد که سجده تلاوت سنت است چنانکه مذکور است حضرت عمر و مالک و شافعی است نه واجب چنانکه حنفیه گویند و من فرض است
 کرده اند بقوله الا ان نشا برینکه هر که شروع کرد درین سجود واجب است بروی اتمام آن زیرا که این از بعض حالات عدم فرضیت سجده است و جواب
 داده اند باینکه این استثناء منقطع است و مراد آنست که این ماکول است بسوی مشیت ما و سخن ابن عمر رضی الله عنه قال کان

السجود صلوات الله علیه و سلم یقرأ علینا القرآن فاذا امرت بسجدة کثرت و سجد و سجد نامعة بود آنحضرت کمی خواند بر ما
 قرآن را پس چون می گذشت بر آیت سجده تکبیر می گفت و سجده میکرد و سجده میکردیم ما با وی پس معلوم شد که سجده بر قاری و سماع هر دو می باشد
 و بعضی از سلف برین هم رفته اند که سجده تلاوت بر مستمع است نه بر سماع اگر اتفاقاً آیت سجده بی قصد بگوشش رسیده واجب نگردد و بعضی گویند
 اگر قاری سجده نکرد بر سماع نیز واجب نگردد و گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند
 که وجوب بر تقدیری است که قاری قصد قرات کند نه قصد قصد و حکایت و بخواند چنانکه قصه خوان می خواند و مذکور است حنفیه و جمهور ایبه آنست
 که واجب است بر قاری و سماع مطلقاً بشرط صلوة و مصنفی گفته سجده تلاوت مسنون است قاری و مستمع را و بنا که می شود بسجود قاری و شرط
 صلوة شرط سجده تلاوت و شکر اند زیرا که سجده مناسبت تمام دارد و نماز بعضی علماء تشبیه داده اند آنرا بنماز و طریق او اینست پس تکبیر احرام و تکبیر
 انتقال از قیام و سجود و تکبیر رفع راس و سلام امر کرده اند و بعضی آخر تشبیه داده اند او را بسجده نماز پس تکبیر احرام و سلام نفرموده اند انتی شیخ
 در ترجمه گفته طهارت شرط است در سجده تلاوت و از هیچ کس خلاف در ان منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر آمده که وی بی وضو نیز می کرد
 و هیچ یکی از علماء درین حکم با وی موافقت نکرده الا شعبی و نیز میگویند گاهی شعبی در راهی میرفت و اشارتی بسجده میکرد و بغیر جهت قبله بی وضو
 میگذشت که اقال شیخ ابن العمام انتی گویم روایت ابن عمر صحت رسیده و عدم موافقت هیچ یکی با وی دعوی بی دلیل است زیرا که اصل
 در ان عدم شرط طهارت است و این حزم و دیگر اجله علماء قدیماً و جدیداً با وی متفق اند و هو الاصح الارح کما سبق و بر مدعی شرط طهارت
 که دلیل صریح بیارد و از نویسند و در حدیث دلیل است بر تکبیر و شریعت وی بود و نوری که خوش می آمد او را این حدیث بود او گفت بعضی
 از جهت تکبیر اختلاف است و آنکه این تکبیر افتتاح است یا نقل اول اقرب است لیکن کافی است از تکبیر نقل گفته اند که برای نقل هم تکبیر گویند
 نیست عدم ذکر دلیل و بعضی گفته اند که تشهد خواند و سلام دهد قیاساً للتخلیل علی التحريم و جواب داده اند که این قیاس کافی نمی شود پس دلیل
 بر ان نتواند بود رواه ابوداؤد بسند فیه لکن زیرا که از روایت عبد الله المکبر العمری است و وی ضعیف است و عالم آنرا از روایت
 عبد الله مصغر آورده و وی را بر دیگر است و اتفاق کرده اند بر عدالت وی و وی ثقه است حاکم گفته روایتش بر بشرط شیخین است مصنف در
 غیضت احشش صحیحین است از حدیث ابن عمر بلفظ دیگر انتی گویم و آن این است که گفت ابن عمر بخوان آنحضرت آیت سجده را و حال آنکه
 نزد وی می بودیم پس سجده کرد آنحضرت و سجده کردیم ما با وی پس انبوهی میکردیم تا آنکه نمی یافت یکی از ما را پیشانی خود را جای سجد کند بر آن

لیکن درین روایت که در بعضی کتب معتبره مذکور است که در این همه مبالغه و تالیف اجتماع و ازدحام بطایر علامت و جوب سجده است اگر واجب بود و درین مبالغه و
 برای چه بود گوئیم این از دواعی مجتهدان است استفاده علوم بودند بالخصوص برای این سجده و لیکن چون حاضران مجلس شریف آنحضرت را دیدند که سجده
 کرد و اتباعا السنه همه با سجده کردند از طرف آنحضرت هیچ مبالغه و تالیف و ازدحام نبود که هر انظار پس علامت و جوب نباشد و گفت ما
 بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم میگفت در سجود قرآن در سجود تلاوت این دعا را بسجده و جوی للذی خلقه و شق سمعه و ابصره بحوله و قوته اخرجه احمد
 و ابوداؤد و الترمذی و النسائی و الدارقطنی و الحاکم و البیهقی و صحیح ابن اسکن گفت در آخر وی ثلثا و زیاده کرد حاکم در آخر آن فتبارک الله احسن الخالقین
 و گفت ترمذی این حدیث حسن صحیح است و بود این عباس که میگفت در سجود قرآن اللهم القبلی بها اجرا و اجلها لی عندک ذکره و وضع عنی بها وزرا
 و تقبلها منی کما تقبلت من عبیک و داؤد و رواه الترمذی و الحاکم و ابن حبان و ابن ماجه و در وی قصه است و ضعفه العقیلبی بالمسن بن محمد بن عبید الله
 بن یزید و گفت در وی جهالت است و درین باب است از ابی سعید خدری رواه البیهقی و اختلاف کرده اند در وصل و ارسال وی و تصویب میکرد
 و دارقطنی و علل روایت حماد را از حمید از بکر که دید ابو سعید در آنچه می بیند تا هم شش در ترجمه گفته خواندن این دعایت در وی است رب انی ظلمت
 نفسی فاغفر لی و خواندن این تسبیح نیز آمده سبحان ربنا ان کان و عد ربنا المقولاً و ظاهر مذہب غفیه آنست که تسبیح مسنون در سجده تلاوت
 آنچه سجده صلواتی افضل است و چون در اینجا کفایت کند در اینجا بالا و کفایت کند با وجود آن شک نیست که آنچه صحیح شدن است روایت آن از
 او عین خصوص در سجده تلاوت خواندن آن در وی اولی و النسب خواهد بود انتہی و هر کما قال فان لما نور منہ صلی الله علیه و سلم اثر الیس لغیبه و
 وباللہ التوفیق و **تذکره** این کنیت اوست که بروی غالب آمده گویند وی روز طائف بر شتری جوان سوار از حصن فرود آمد
 آنحضرت او را ابو بکر کنیت کرد از موالی آنحضرت است نامش نفع بن الحارث و قبیل عبد الحارث بن کلدہ اشقیقی است نزول کرد و در صحره
 و مرد آنجا در سنه تسع و اربعین روی عن خلق کثیر رضی الله عنہ ان التبتی صلی الله علیه و سلم کان اذا جاء امر یسئرا
 حتر ساجدا بکبر سیکر بود رسول خدا چون می آمد اورا امری که شادان و خوشش میگردد و انید او را می افتاد سجده کنان بر زمین برای خدایان
 حدیث دلیل است بر شرمیت سجود و باین رفته است شافعی و احمد خلاف مالک ابو حنیفه و اختلاف کرده اند در آنکه طهارت شرط است برای
 آن یعنی بعضی گفته شرط است قیاسا علی الصلوة و گفته اند شرط نیست زیرا که نماز نیست و هو الا قرب کما قدمنا و حجت شافعی و احمد در سنیت
 این سجده همین حدیث است و مافی معناه و در سفر السعاده گفته عادت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آن بود که چون نعمتی میخورد و شادی یافتی
 مسرف گردیدی شکر آنرا سجده کردی استی و مالک ابو حنیفه گویند نعم الی غیر متناهی است چه هر نفس کمی زید نعمتی است متضمن بنعم کثیره و در
 آن نعمتهاست که در حضور واحد مانیاید و بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگر چه بطریق سنت و استحباب بود مؤدی بحکلیف
 ما لایطاق باشد و گویند که مراد بسجود که در باب شکر نعمت و احادیث واقع است نماز است که تعبیر از آن سجده کردند یا مسوخ است و لیکن این تطلیل
 و اراده نماز خلاف ظاهر حدیث است و آنرا که قائل اند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید و در سنت نیز همچنین واقع شده نه هر نعمت
 و چون بعضی از خلفای راشدین بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم فعل این سجده ماثورست قتل شیخ درست نبود رواه المغسسه الا النسائی
 و در روایتی زیاده کرده شکر آنرا یعنی بجهت شکر گذاری کردن مرخدا می را تبارک و تعالی و ازین حدیث عموم و دوام فعل معلوم شد بقضیه لفظ
 کان علی ما قالوا و بظاہر عبارت اذا اتاه چنانچه اذا اتمتم الی الصلوة و در روایت آنست که بزرگوار آنحضرت بشارت داده شد حاجتی یعنی
 بر آمدن آن پیشش و بسجده رواه احمد و ازین روایت خصوص حاجتی که بدان بشارت داده شد معلوم گردید و بر هر تقدیر استحباب سنیت است

ثابت است و سجده در علاج نماز بر چند قسم است: سجده سهوت و آن خود در حکم سجده نماز است و دیگر سجده تلاوت است و درینها خلافت نیست
دیگر سجده مناجات است بعد از نماز و ظاهر آن کلام اکثر است که این نیز مکرره است و دیگر سجده شکر است بر حصول نعمت و اندفاع بلیت و آن نزد
اکثر سنون است و هو الاصح و دیگر سجده تحیت است و آن حرام است و دیگر سجده تعظیم است برای غیر خدا از ملوک حکام و آن کفر است **و عن**
عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه مکتفی بابا محمد زهری قرشی یکی از عَشْرَةَ بَشْرَةَ بِالْجَنَّةِ است مسلمان شد در قدیم بر دست
ابوبکر صدیق و دو سحر کرد و بسوی چشمه و جمله مشاهد را حاضر شده و ثابت ماند روز احد و نماز گزار و آنحضرت در پس می بغزوه تهنیت تمام
باقی نماز خود بود و در از قد بار یک چهره سفید رنگ سرخی آمیز بزرگ گفت بلند بینی لنگ بود زخمی شد روز احد و دست زخم یازیده برداشت
بعضه ازان پایی می رسیده بوده سال بعد از واقعه فیل پیدا شده بود و در سنه سی و دو و در فتن شد در یثرب روی عن ابن عباس و غیره
قال سجد النبي صلى الله عليه وسلم گفت عبد الرحمن سجده کرد در رسول خدا یعنی چون بشارت ربانی با حضرت رسید که هر که یکبار
سجده بر تو فرستد خدای تعالی بروی ده صلوة فرستد و هر که یکبار بر تو سلام کند خدای تعالی بروی ده سلام فرستد پس آنحضرت در عتبات
سجده شکر این نعمت بشارت گزارد و **فاطال النبي** و بغایت سجده طویل کرد پس اطال این سجده هم سنون باشد در تاریخ ندیده آورده
که یکی از صحابا بطلب طاعت ملازمت آنحضرت بمنزل شریفی وی آمد خبر دادند که همین ساعت بجانب جبل سلح که جانب غربی مدینه مطهره است
برآمده چون این صحابی بآن جانب رفت در غاری ازان کوه دید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سجده رفته است زمانی طویل بایستاد چون ازان
سجود بطول کشید آن صحابی گمان برد که مگر روح پاک وی بآسمان رفته و از بدن انسلخ پذیرفته است سینه وی بر تئید و بی طاقت گشت
و بس اختیار بگیرد در آمد پس آنحضرت سر از سجده بر آورد و بجانب وی دید و گفت چه شد ترا ای فلان چه را میگوئی عرض کردم ترا در سجده
دیدم و مدتی بایستادم سر از سجده برنداشتی گمان بردم که مگر چیزی واقع شد و روح ترا بآسمان بردند بی اختیار گریه بر من زور آورد و فرمود همین
جبرئیل آمد و خبر رسانید که پروردگار تعالی میفرماید که آیا راضی نمی سازی ترا ای محمد هر که یکبار بر تو درود فرستد من به بار بروی درود فرستم
بر رسیدن این مژده بسجده رفته و شکرانه این نعمت بگذارم بشو و رفع دست که پستتر برداشت سر خود از سجده و **قال فرمود ان جبرئیل**
عليه السلام اتاني قبضتي في مسجدك يا رسول الله بدرستی که جبرئیل آمد مرا از نزد خدای تعالی و مژده داد مرا یعنی بصلوة و سلام فرستادن
خدا به بار بصلوة و سلام فرستادن بندگان یکبار رواه احمد فی مسنده من طرق پس سجده کردم برای شکر خدا سجده شکر و درینجا اشکال
می آید که چه صورت دارد که درود بر حضرت مصطفی یکبار بود و بر دیگران ده بار یعنی زیاده از آنچه بر آنحضرت است جبرئیل آنکه درود فرستاد
بر آنحضرت **حده است لاجرم حکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها** کینه بدان سختی ده درود گردید و حقیقت جواب آنکه صلوة از بنده
درخواستن رحمت است از حق بر جناب رسالت صلی الله علیه و سلم بنده باین درخواستن که فعل اوست بتهواب آن برسید اکنون حق جل
رحمت میفرستد بر حبیب خود آنچه تا نکه میخواهد و چند آنکه میخواهد یکبار بودن از کجا لازم آمد یکبار درود فرستادن بنده طلب اوست
رحمت را از جناب کبریا اکنون وی تعالی لائق کبریا یعنی خود و نطفی که بحسب خود دارد درود میفرستد چند آنکه لائق اوست و اگر نیز یکبار بود
تواند که آن یکبار در درجت و کیفیت قوی تر از ده بار بلکه صد بار و هزار بار باشد و الله اعلم رواه احمد و صحیحه الحاکم و اخرجه البزار و ابن
فی فضل الصلوة و لعقيلي فاصنعها و احسن طرق مستنده و الحاکم کلمه من حدیث عبد الرحمن بن عوف گفت یهقی و درین باب است از جابر و ابن عمر و انس و جبر
و ابی حنیفه در سفر سعاده و شرح آن گفته که در سنن ابوداؤد و مسند امام احمد از سعد بن ابی وقاص است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم از یک مدینه میرفت و چون قریب

عزیز کی به مشغولی است بین الحرمین سجدان تا قزو آمد دست بد عابرو داشت و ساعتی دعا کرد بعد از آن سجده کرد و زمانی طویل در سجده مکث کرد پس بر پشت
 و باز دیگر دست بد عابره داشت و سجده رفت سده بار و فرمود که است خور اشفاعت کردم حق تعالی ثلث امت را بمن بخشید پس سجده شکر کردم و چون سر از سجده
 برداشتم دیگر بار امت را شفاعت کردم ثلثه دیگر بمن بخشید و دوم بار سجده شکر کردم چون سر برداشتم سوم بار دعا کردم ثلثه دیگر
 بمن بخشید سوم بار سجده شکر کردم و در سند امام احمد است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم شخصی کوتاه بالا حقیر تر از فرزدی نغانشی
 و نیمم را بدید سجده شکر کرد و گفت اسال الله العاقبة و در صحیح آمده است که چون روز بدر رسد ابو جهل امین را آوردند آنحضرت سجده کرد
 و در روایتی دیگر آمده که دو رکعت گذارد انتی مخصا شیخ عبدالحق و بلوی رح گوید و این ناظر در صحت تاویل سجده است نماز چنانکه امام ابوحنیفه
 و امام مالک کرده انتی لیکن اگر این سجده علاوه این دو رکعت باشد این تاویل خود هیچ صحت ندارد زیرا که با حدیث دیگر سجده مفروضه است
 شکر ثابت شده غایت آنکه ازین روایت دیگر شریعت نماز هم برای شکر مفروض شد و لا باس بذلك **و سخن** البراء بن عازب رضی الله

عنه ان التبی صلی الله علیه وسلم بعث علیا الی البیمن یدرستیله رسول خدا فرستاد علی بن ابی طالب کرم الله وجهه را
 بجانب مین در شهر رمضان سنه عشر از هجرت و عقد کرد برای وی لوائی و دستار است بدست مبارک خود بر سر وی و در حدیث ابوداود
 و ترمذی آمده که گفت علی فرستاد مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم بجانب مین گفتم ای رسول خدا می فرستی مرا بر قومی که در جنگ سال بزرگتر ازین اند
 و من خرد سال ام و قضا و حکم رانی بر ایشان چگونه کنم پس نماز دست مبارک خود را بر سینه من و گفت خداوند ثابت گردان زبان او را و هدایت کن
 قلب او را و گفت یا علی چون نشینند نزد تو و کس که بیکدیگر خصومت دارند حکم کن میان ایشان تا نشنوی سخن از دیگری الحدیث پس
 بیرون آمد علی با سده سوار و دعوت کرد ایشان را باسلام و ایشان بچنگ و تیر اندازی پیش آمدند پس نفس نفس خود بر ایشان تمله آورد
 و دست کس را از رؤسای ایشان بقتل آورد پس متفرق شدند و نهزیمت خوردند باز دعوت کرد این بار اجابت کردند و نیت اسلام بر دست
 وی نمودند پس در همین سال سالما غامتا بکه در موسم حج بلازمیت شریف مصطفی صلی الله علیه و سلم رسیدند القدره با خبر یافت که اگر این بیت
 پس فکر کرد تا آخر حدیث که بجای خود مسطور است و بنزدی از آن مذکور شد قال گفت بر او فکتب علی پس نوشت علی رضی الله عنه بسب
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم باسلام صحرا سلام آوردن شان یعنی قبیله بهمان که بلده ایست بنا کرده بهمان بن طلوح بن سمام
 بن فوخ کذا فی القاموس فلما قرأ رسول الله صلی الله علیه و سلم الكتاب ختر ساجداً انیس برگاه خواند آنحضرت

این کتاب را اعتاد سجده کنان یعنی در ساعت سجده شکر این نعمت گذارد و برای آن قبیله دعا کرد و مکرر فرمود السلام علی سیدان السلام
 علی بهمان کذا فی سفر السعاده رواه البیهقی باسناده صحیح واصله فی البخاری وینا که سجده شکر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بصحت رسیده همچنین از صحابه هم ماثور گردید در سفر السعاده است کعب بن مالک چون بشارت توبه بوی رسید سجده شکر کرد
 و امیر المؤمنین ابوبکر صدیق چون خبر مسیله گذاشتند سجده شکر کرد و امیر المؤمنین علی چون دانندید که از رؤسای خوارج بود و در میان
 قتل بدید سجده شکر کرد انتی و این سجده بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و قصه های کتب و مثل مسیله قتل و الشیه در شرح سفر السعاده مذکور است

باب صلوة التطوع

تطوع مشتق از طوع و طاعت است بمعنی انقیاد و فرمان برداری کردن و عبادت ناقله را تطوع گویند و هر متغزل بخیر را تطوع خوانند
 و اکثر اطلاق آن بر غیر فریضه آید و صیغه تفعیل یا برای تکلیف یا برای سبانه است که بنده بی تکلیف شایع آید و سبانه در عبادت

فرمان برداری می نماید و مراد در اینجا از تطوع سنن روایت است یعنی غیر فرض که در روز و شب بطریق راست و توطیعت میگذارد و عام تر از جمله
 و غیر آن از جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر و چهار رکعت شکی و جز آن محل در بیعه بن کعب الاستخی بفتح را در کسره با کنیت او
 ابو فراس است بکسر فاء و سین در آخر معد و دست در اهل مدینه و اصحاب صدقه صحابی قدیم است خادم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ملازم درگاه
 در سفر و حضر و بود از قدما می صحابه ثانی سنه ثلث و ستین روی عنه جماعة رضى الله عنه قال گفت بودم من که شب میگردم با پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم پس آنحضرت را آب وضو طیار میداشتم و میگردم حاجتها و خدمتای دیگر آنحضرت مانند جامه و مسواک و شانه و جز آن پس
 قال لي النبي گفت مرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم سأل بطلب هر چه میخواهی از خیر دنیا و آخرت و از اطلاق این سوال که
 فرمود بخواد و تخصیص نکرد و بطوبی خاص معلوم میشود که کار همه بدست است کرامت اوست صلی الله علیه و سلم هر چه خواهد و هر که خواهد بآید
 پروردگار خود بدو شرفان من بودک الدنيا و خسر تمام و من طوبک علم اللوح و القلم و شعر اگر خیریت دنیا و عقبی آرزو و ارسته
 بر گاهش بیا و هر چه میخواهی تمنا کن فقلت اسألك مرافقتك في الجنة پس گفتم من میخواهم از تو همراهی تری و با تو بودن
 در بهشت در اینجا تنبیه است بر آنکه طالب صادق را باید که جز نغم آخرت که باقی و دائم است نخواهد و مخطوطه و زیویه فانیه التفات کند لایسا از نغم
 و افضل کمالات یعنی مرافقت حضرت سید کائنات علیه افضل اهلک و الخیات و لیکن باید که در سلوک طریق تحصیل آن بتقصیه از خود راضی باشد
 و بجزر هوس آرزو و گفتا کند که بکار نشستن و آرزو داشتن آهین سر و کوفتن و با در بهشت پی بودن است عز و آن گرفت جان برادر که کار کرد
 خصوصاً نماز که بهترین کارها و جامع ترین عبادتهاست چنانکه حقیقت جامعیت محمدیه است و لهذا حکم کردند بر آن چنانکه می آید خفقان
 او غبر ذلک پس فرمود آیا جزین یعنی چیزی دیگر نخواهد که این مرتبه که تو میخواهی بس عظیم است و این کلمه را بفتح و او و سکون آن در رفع غیر
 و نصب آن خوانده اند و بقاعده نحو آنرا تحقیق هست در مجلس مذکور فقلت هو ذلک پس گفتم دعا و مقصود من همانست که عرض کردم
 دیگری شود یعنی من از تو هیچ مرادی دیگر نمی خواهم همین قدر کنی که از خودم جدا کنی قال گفت آنحضرت پس چون تو بجزی و حصول این
 طلب فاعی علی نفسك بکثرة السجود پس یاری ده و مدد کن مرا بر نفس خود و حصول مطلب خود بسیار کردن سجد یعنی بنماز
 نازدن و دعا کردن در سجرات و قابل مستعد این مرتبه شدن یعنی من خود سعی میکنم و حصول مطلب تو اما ترا هم باید که کوشش کنی و کار کنی
 از پان نشینی چنانکه طبیب بر بیمار گوید که علاج میکنم و در حصول شفای تو میکوشم بشرطیکه آنچه بفرمایم ترا بدان کار کنی و بر فرمان من روی کطرتی
 نفا و تبریر کار این است از اینجا معلوم شد که اعانت بر نفس بکثرت سجود و وصلوات از تطوع است رواه مسلم مصنف حج خود را که درین حدیث
 آورده حل کرد بر نماز نفل و حدیث را دلیل آورد بر تطوع و گویا که آنرا از حقیقت می برگردانید یعنی سجد های نماز غیر مرغب فیه است علی انفراد و سجود
 در چه صادق می آید بر فرض لیکن لایست از اتیان بفرض بر مسلمان را و ارشاد و نکره آنحضرت او را مگر چیزی که خاص است بومی یا دریا بد بر آن پنج
 طلب اوست و درومی دلالت است بر کمال ایمان و بی رضی الله عنه و سموهت او بسوی اشرف مطالب اعلامی است و نزع نفس از دنیا و شهوات
 ی و دلالت است بر اینکه نماز افضل اعمال است در حق کسیکه مثل وی رضی الله عنه باشد زیرا که ارشاد نفرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 سوی نیل سلطوبش مگر بکثرت نماز حال آنکه طلبش اشرف المطالب است و از فوائد کلمات حدیث آنست که خدمت بزرگان و راضی ساختن
 شان موجب نیل سعادت و حصول موهبت و کرامت است و چه بزرگ و کدلام بزرگ که سید کائنات و وجود و اکرم اهل عالم و خلاصه موجودات
 صلی الله علیه و سلم و عمر رضی الله عنه قال حفظت من النبي صلی الله علیه و سلم عشر رکعات

در کتبتن قبل الظهر و رکعتین بعد ها و رکعتین بعد المغرب فی بیته و رکعتین بعد العشاء فی بیته
و رکعتین قبل الضحی گفت ابن عمر باو که فرم از پیغمبر خدا در رکعت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد آن و دو رکعت بعد مغرب و خانه خود
و دو رکعت بعد عشاء در خانه خود و دو رکعت پیش از صبح و سنیت دو رکعت پیش از ظهر فریب امام شافعی است و تمسک می رسد همین حدیث ابن عمر است
که اصحاب کتب سه آثر باختلاف در الفاظ روایت کرده اند ابو حنیفه چهار رکعت پیش از ظهر میگوید و دلیل ایشان نیز از احادیث است چنانکه
بیاید و مختار صاحب سفر السعاده نیز دو رکعت است قبل ظهر و بعد آن و حق این است که همه ثابت است و همه کافی و شافی منقول **یا علی**
و اخرج مسلم نحوه فی صحیح و احمد و الترمذی و صحیح من حدیث عبد الله بن شقیق و اخرج نحوه مسلم و اهل السنن من حدیث ام حبیبه الیضا و مراد خانه درین
حجره حقیقت است که خواهر ابن عمر بود و فی **دو آیه هکما** در روایتی مر بخاری و مسلم راست که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمیکرد بعد از فرض
نماز جمعه تا آنکه بر میگشت از نماز می آمد در خانه و میگذارد رکعتین بعد الجمعة فی بیته دو رکعت بعد جمعه در خانه خود و نیز ابوالحسن حنیفه
بعد از جمعه چهار رکعت است و نیز او این شش ششست چهار بعد از روی و در این حکم نماز بعد از جمعه است اما سنت قبل الجمعه پس در سفر السعاده گفته
سنت گذاردن پیش از جمعه نیز آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود و بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر می کنند و اثبات سنن
بقیاس جایز نیست و ایضا و علما که در سنن صلوة تصانیف کرده اند و بضبط نمازهای سنت اعتنا نموده در سنت پیش از جمعه چیزی روایت
نکرده اند و اما بعد از جمعه چون بمنزل بازگشتی چهار رکعت نماز بگذاروی و اگر در مسجد گذاروی دو رکعت گذاروی و می فرمود من کان منکم مصلیا
بعد الجمعة فلیصل بعد ما ارجع انتهی و در عجایب است که در باب الجمعه خواهد آمد و مسلم هر گاه کان اذا طلع الفجر **لا یصل الا**
رکعتین خفیفتین و مسلم راست از حدیث ابن عمر که گفت خبر داد مرا حفصه که بود آنحضرت چون طلوع میکرد و صبح صادق نمی گذارد مگر
دو رکعت سبک چون ابن عمر درین هنگام در خانه حضرت حاضر نمی بود از حفصه شنیده روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است که گفت ابن عمر
و بود این ساعت که در غی آدم بر آنحضرت و از آنجا معلوم می شود که این دو رکعت نیز در خانه می بود و تصریح نیز در بعضی احادیث آمده و این دو رکعت
معدود اند و در رکعات جزین نیست که روایت مسلم افاده خفت این هر دو کرده و اینکه بعد طلوع فجر سوای این هر دو نمی خواند و خفیف این هر دو
ندرب مالک شافعی و غیرهماست و در حدیث عایشه آمده حتی اقول اقرأ ام الكتاب حدیث دلیل است بر اینکه این نوافل برای نماز است و در
حکایت مشروعیست می گفته اند که گذاردن آنها برای جبر نقصان در ادای فریضه است و تا داخل شود و متصل در فریضه و باشد صدوی منشرح باتیان
وی و توجز شود اول او بر فعل فریضه و در حدیث تیم داری آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اول چیزی که حساب کرده شود بران
بنده روز قیامت نماز است پس اگر است که تمام کرده است آنرا نوشته شود نماز برای او تمام و اگر هست که تمام نکرده است آنرا بگوید ضایقی
در شنگان خود را نظر کنید آیا می یابید برای بنده من از تطوع پس کامل کنید فریضه او را پست زکوة همچنین اخذ کرده میشود اعمال موافق آن از جنبه
بن ماجه و الحاکم و احمد و ابوداؤد و ابن دلیل حکمت مشروعیست او است و باین زیادت مسلم استدلال کرده است سیکه مکروه میگردد بطلان
و قد قدمنا ذلک و الا لاینه گفته سنت قبل فجر دو رکعت است سوره کافرون و اخلاص در آن بخواند و پیش از نماز جمعه و ظهر چهار رکعت است
یک سلام و بعد ظهر و رکعت است و بعد چهار رکعت و نیز ابویوسف شش رکعت و مستحب است که چهار رکعت بعد ظهر گذارد و بدو سلام
پیش از نماز ظهر دو رکعت یا چهار رکعت مستحب است و بعد نماز مغرب دو رکعت سنت است و بعد از آن شش رکعت دیگر مستحب است که آنرا
صلوة الا و این گویند و روایتی بعد نماز مغرب بیست رکعت آمده و پیش از عشاء چهار رکعت مستحب است و بعد وتر دو رکعت نیز خواندن مستحب است

در رکعت اولی اذا زلزلت الارض ودر آخره قل یا ایها الکافرون خواند انتمی وخواندن سوره تبارک لذی بهم در دو رکعت بعد وتر برای نجات از عذاب قبر از سلف مروی است و مجرب است و در حدیث نام وی منجیه آمده این است سنن رواتب که بران مواظبت باید کرد و احادیث اینها خواهد آمد

و عن عایشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان لا يدع اربعاً قبل الظهر وركعتين قبل العشاء بود غیر خدا که ترک نکند و چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از باجماد شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از برابر ابن عازب آورده که گفت پیش از گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی که بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت گو یا تمجد کرد و در شب و هر که بگذارد مثل آن از عشا گو یا که در شب قدر گذارد و بهیچینی این را از قول عایشه و نسائی و دارقطنی از قول کعب روایت کرده اند و موقوف در اینجا مثل هر فوجی است زیرا که مقادیر ثواب جز بجماع از حضرت صلوات الله علیه و سلم نتوان دانست و قول صحابی در آنچه بقیاس نتوان یافت محمول است بر جماع و در سنن امام احمد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه مرویست که گفت عنبسه بن ابی سفیان شنیدم از خواهر خود ام حبیبه بزوج رسول خدا صلی الله علیه و سلم که گفت شنیدم آنحضرت را می گفت هر که محافظت کند بر چهار رکعت قبل ظهر و چهار رکعت بعد آن حرام گرداند او را خدای تعالی بر آتش و در نزد ترمذی گفت این حدیث حسن صحیح معتبر است باین وجه و این چهار رکعت بدو سلام میگنزد شیخ در شرح سفر السعادة گفته در اثبات سنیت چهار رکعت پیش از ظهر و طریقی است یکی با ثبات آن بحديث ام حبیبه و غیر آن که در اینجا ترغیب بگذاردن آنها نموده اند و میگویند گفته اند که از ترغیب و بیان فضیلت مواظبت آنحضرت بران لا ارا نیاید تا سنیت آن ثابت شود غایت آن ندب استحب است و طریقی احکم در اثبات آن جمع و تطبیق است میان احادیث که در بعضی از آنها دو رکعت آمده و در بعضی چهار یا با آنکه چهار رکعت شریف میگنزد و عایشه آنرا دیدن ابن عمر و وی روایت که در مسجد آمده میگنزد و نتیجه اینست و ابن عمر آنرا سنیت ظهر بخداست یا آنکه اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همان دو رکعت است و چهار رکعت در وی دیگر است که در وقت زوال شمس میگنزد و از جهت فتح در لای آسمان دین وقت انتمی رواه البخاری در سبل گفته این حدیث منافی حدیث ابن عمر نیست که در دو رکعت قبل از ظهر آمده زیرا که این زیادت است عایشه آنرا دانست و ابن عمر دانست و محتمل که این هر دو بخلاف آن چهار باشد و حضرت آنرا در دو رکعت کرده میگنزد و ابن عمر همین دو را بدو محتمل که جز آن چهار باشد و حضرت آنرا متصل میگنزد و چهار رکعت و مؤید این است حدیث ابویوب نزوی و ابی داود و ترمذی در شمائل و ابن ماجه و ابن خزیمه باین لفظ اربع قبل الظهر لم یس فیمن تسلیم فتح لمن ابواب السماء و حدیث انس اربع قبل الظهر کعد لمن بعد العشاء اخرجه الطبرانی فی الاوسط و برین تقدیر پیش از ظهر شش رکعت می شود و محتمل که گاهی چهار میگنزد و بران اقتضای نمود و عایشه از آن خبر داد و گاهی دو رکعت میگنزد و ابن عمر از آن اخبار کرد و انتمی **و عن** عایشة

از عایشه رضي الله عنها قالت گفت لعایشه لم یکن النبي صلى الله عليه وسلم نبوا آنحضرت علی شیء من التواضع بعد هیچ چیزی از تواضع اشد تعاهدگامنه سخت تر از روی خیر گیری از ان علی رکعتی الفجر بر دو رکعت با و متفق علیه و بشیوه رسیده که ترک نمی کرد و آنرا در سفر و نه در حضر و محلی است و خوب آن از حسن بصری و مسلم عن عایشة و مسلم راست از حدیث عایشه مرفوعاً رکعت الفجر خیر من الدنيا وما فیها دو رکعت صحیح بهتر است اجر آن هر دو از دنیا و آنچه در دست و در رجا دلیل است بر ترغیب در گذاردن این هر دو و برینکه واجب نیست زیرا که ذکر نکرد عقاب را در ترک آن بلکه ذکر کرد ثواب را بر فعل آن فقط **و عن** أم حنیبة أم المصعب رضي الله عنها تزعمت وی سابق گذشتة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من صلى اثنتي عشرة ركعة في يوم وليله كسبي بگذار و دوازده رکعت در هر روز و شب بخوبی لذی

بهن بیست و الحقیقتنا کرده مشهور برای او خانه بسبب این دو اوزه رکعت و بیست و تفصیل آن در روایت ترمذی بیاید و او را مسلم
 و احمد و ابو داؤد و الترمذی و صحیح ابن حبان و رواه والنسائی و ابن ماجه عن عایشة و فی روایة و در روایتی از مسلم از ام حبیبہ تطوعاً
 دو اوزه رکعت تطوع غیر فریضه آمده نصب تطوعاً بر تیرست از اثنی عشر بطریق زیادت در بیان ورنه معلوم است و لکن ترمذی صحیحاً
 و ترمذی راست از حدیث ام حبیبہ باند حدیث مسلم و زاد و زیاد کرد ترمذی در تفصیل این دو اوزه رکعت که در روایت مسلم مجمل است
 اربعاً قبل الصلوة چهار رکعت پیش از نماز که در حدیث سابق از عایشة گذشته یعنی ظهر و رکعتین بعد ها و در رکعت بعد
 نمازی کند حدیث این عمر گذشت و رکعتین بعد المغرب و دو رکعت بعد مغرب و این همان نماز است که حدیث ابن عمر آنرا مقید کرده
 یعنی بیته و رکعتین بعد العشاء و دو رکعت بعد عشا این نیز همان مقید است یعنی بیته و رکعتین قبل صلوة الحجرت
 و دو رکعت پیش از صبح و این همان نماز است که ابن عمر و عایشة و هر دو حدیث گذشته بران اتفاق کرده اند و لیکن ترمذی این حدیث را غریب
 من ذالوجه گفته و در حفظ بعضی از رجال می سخن کرده اما حنفیه گویند که حدیث ام حبیبہ که روایت کرده است آنرا جماعت جز بخاری شاهد اهل
 حدیث است و گفته اند که اقوی و او که سنن سنن فخر است پس سنت مغرب و بعد از وی سنت ظهر و بعد از آن سنت عشا و بعد از همه سنت پیش
 از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر و بعد از ظهر هر دو برابر اند در مرتبه ذکره ششمی و لکن سنن عشا و مر احمد و ابو داؤد و ترمذی و نسائی
 و ابن ماجه راست از حدیث ام حبیبہ من حافظ علی اربع قبل الظهر و اربع بعد ها هر که محافظت کند بر چهار رکعت پیش
 از ظهر و چهار رکعت بعد ظهر در ترجمه گفته سخن در آنست که این یا رکعتین سنت اند یا برای آنها و انظار الشافی حرّمه الله علی المتأخر
 حرّم کرد اند او را خدا می تعالی بر آتش دوزخ و در بعضی روایات آمده که میگزارد آنرا بدو سلام و ترمذی در جامع خود از عاصم بن خمره از ابی هریرة
 علی رضی الله عنه آورده که می گفت میگزارد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پیش از ظهر چهار رکعت و بعد از وی دو رکعت و گفته درین باب است که
 از عایشة و ام حبیبة و حدیث علی حسن است و هم برین سنت عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آنها که بعد از ایشان اند
 و برین سنت قول سفیان ثوری و ابن المبارک اسحق و بعضی از اهل علم گفته اند صلوة یل و نهار و دوگان و دوگان است و مقصود ایشان آنست
 که فصل کند میان رکعتین و باین قائل است شافعی و احمد و نیز از عایشة آورده که آنحضرت چهار رکعت را پیش از ظهر نمی گذارد و بعد از وی
 میگزارد و این را طریقی است انتہی و مسلم و ابو داؤد از عبداللہ بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم عایشة را از صلوة تطوع رسول خدا صلی
 علیه و سلم گفت میگزارد و در خانه خود پیش از ظهر چهار رکعت پست بر روی می آمد و میگزارد نماز بر دم پستری در آمد خانه و میگزارد و دو رکعت
 و ابو داؤد و در سنن خود و ترمذی در شمائل از ابوالیوب انصاری آورده که آنحضرت فرمود چهار رکعت است پیش از ظهر که نیست در انما تسلیم
 کشاده میشود برای آنها و برای آسمان و در سنن طای امام محمد نیز مثل این آمده و نزد شافعی نیز چهار است و لیکن بدو سلام و ترمذی وجه آنرا بسیار
 کرده که مقدم و مختار شوکافی نیز چهار است قبل ظهر و حدیث ابن عمر گفته که این منافی نیست و لیلی را که گذشت بر مشر و عیت اربع قبل ظهر و بعد
 آن چه این زیادت مقبول است انتہی و برین سنت عمل حنفیه الیوم و عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
 الله علیه و سلم رحمة الله امری اربعاً قبل العصر رحمت کند خدای تعالی مردی را که بگذارد پیش از عصر چهار رکعت را
 ذکر این چهار رکعت در نوافل گذشته گذشته پس چون این را با حدیث ام حبیبہ ضم نمایند نوافل قبل فرائض و بعد آن شانزده رکعت
 می شود و تصنف روح گفته شیخ مشایخ ما این زیاد روح فرمود ظاهر آنست که این دعا برای کسی است که چهار رکعت گذارد و نه برای کسی که مقصد

بر دو رکعت لیکن هر رکعت هم بیرون میرود از جمله این خبر که میان هر دو اذان نماز است پس بایک نیت شناسد و اولیبت کبته برین چهار رکعت این دنار انتهی رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و حسنة ترمذی گفت حسن غریب و ابن خزيمة و صحیح ما و کذا لکن ابن حبان و سننش محمد بن حمران است و در وی مقال است لکن وثقه ابن حبان و ابن عدی و ابوداؤد و از علی رضی الله عنه پیش از عصر دو رکعت روایت نموده و ترمذی و احمد مدان سجای کتین اربعا آورده و از جهت اختلاف این روایات است که مذہب حنفی تخمیر است میان چهار بود و جمعا نیز الا حادث و چهار افضل است چنانکه در کتاب اصول فقه تحقیق آن نموده اند اما دعای رحمت مخصوص مُصلی اربع است نه رکعتین و اما در رکعت قبل عشا فقط پیش از است آنرا حدیث بین کل اذانین صلوة **وعن** ابی سعید عبد الله بن معقل المزنی بضم میم و فتح غین بجر و تشدید فای مفتوحه بن غم از اصحاب شجره است ساکن مدینه بود بصره آمد و خانه بساخت و یکی ازان ده کس است که عمر رضی الله عنه آنرا برای فقه آموختن مرد بسوی بصره فرستاده بود مردی سه رشتین و قیل قبلها بسنة رومی عنه جماعة من التابعین منهم الحسن البصری و قال ما نزل البصرة اشرف منه رضی الله عنه عن النبي صلی الله علیه وسلم قال صلوا قبل المغرب صلوا قبل المغرب نماز بگذارد پیش از مغرب نماز کنید پیش از نماز مغرب دو بار فرمود این را شرف قال فی الثالثة لم یشاء پسر گفت در بار سوم این امر برای کسی است که خواهد یعنی این امر اجبابی نیست بلکه تخمیر است هرگز خواهد گراهیة ان یخذها الناس سنة از جهت ناخوش داشتن اینکه مردم این نماز را سنت مکرده و طریقه مستمره گیرند و در روایتی خشية ان یخذها آمده پس گذاردن آن مندوب و تحب باشد اما در روایتی که بر آن مواظبت بود نیست رواه البخاری و مسلم و ابوداؤد و احمد و ابن حبان و فی روایة لابن حبان و در روایت ابن حبان است از حدیث عبد الله فکور ان النبي صلی الله علیه وسلم قبل المغرب رکعتین بر سئیکه آنحضرت بگذارد و قبل مغرب دو رکعت و از اینجا شریعت این دو رکعت از فضل و قول آنحضرت هر دو ثابت شده شیخ ابن الهمام گفته اختلاف کرده شده است در چهار دو رکعت پیش از مغرب منافعه بدان قائل شده و منکرند آنرا بسیاری از سلف و اصحاب ما و مالک تسک آن طائفة با جادینی است که در صحیحین و غیره ما و روایان یافته و جوابش معارضة آن احادیث است با آنچه ابوداؤد آورده که پرسیده شد این عمر از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیدم من هیچ احدی در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میگذازد آنرا و خصمت کرد در رکعتین بعد العصر و این حدیث صحیح است نزد ما و ارجح است بحمت عمل اکابر صحابه و سلف موافق آن و تلقی کردن ایشان آنرا اگر چه در صحیحین خلاف آن آمده زیرا که صحبت معتبر است با جهاد و راه ایشان و در آنست امرواات بر قرار و او ایشان نزد اختلاف مردم در توثیق و عدم آن انتهی شیخ عبد الحق دلبوی رح در شرح سفر السعاسة بعد از این نقل فرموده که این چنین گفت شیخ ابن الهمام و تطویل کرده در تحقیق سخن کلامی را که در مقدمه در تعیین مراتب صحبت و قرار داد محدثان که اصح الکتاب صحیح البخاری ثم فثم از وی نقل کرده ایم اینجا آورده فتذکره و الله اعلم انتهی گفت بنده ضعیف و فقه الله کتابت و یرضی که این قول ابن همام عفا الله عنه و عنا صادر است از غایت تعصب بهب غلبه تقلید که هیچ منصف آنرا قبول نتواند داشت و دعوی رجحان صحیح است ابوداؤد بحمت عمل اکثر صحابه مرفوع است بعمل اکابر صحابه موافق حدیث متن چنانکه بیاید و حدیث صحیحین و چون باعتبار صحیح است حدیث بخاری و مسلم صحیح خواهد بود از غیر خود اگر چه غیر وی نیز صحیح باشد و حدیث سنن صالح تعارض با حدیث صحیحین نیست و آنکه شیخ ابن الهمام ترتیب محدثان در حدیث احادیث و تقدیم صحیح بخاری و مسلم بر غیر آنها گفت که این ترتیب تحکم است و جائز نیست در وی تقلید است و دو دست با آنکه در وی خسران اجماع جمهور اهل معرفت بعلم حدیث است بلکه اکثر امت و کبرای ملت از اهل فقه نیز و معلوم نیست که غیر و

این قسم حرکات کرده باشد اگر ندوی از علمای بود چون کیدانی همین یک کلمه برای نوین و تبذیر او کافی بود و جائز نیست هیچ کس را که ایمان دار
 بخدا و رسول که تقلید وی کند درین قول این زلتی بس عظیم است که از وی بوجود آمده و خطای فاحش است که در عشا و عجمت مذمت تقلید خفیه
 سر بر زده تجاوز از الله و در حجة الله الباطنه گفته و کل من یؤمن امرها ای صحیحین فهو مبتدع متبع غیر سبیل المؤمنین و مولانا معین الدین رح
 و کتاب و رسالت النبیب فی الاسوة الحسنة بالعصیب خبر این الهام درین قول چنانکه باید گرفته و ردی مشیح بر شیخ عبدالمق و پهلوی نموده و آنچه
 صواب محض سنی تحت بود درین باب ظاهر ساخته این موضع نقل آن کلام طویل نیست فلیرجع الیه و لمسلم عن النبی رضی الله عنہ
 و سلم راست از حدیث انس که پرسید او را مختار بن فلفل که آیا میگزارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو رکعت پیش از مغرب قال گفت میگذارد و لیکن
 کتاب نصیبی رکعت بن بعد غروب الشمس و کان النبی صلی الله علیه و سلم یرانا فله یا امرنا و لم یبقها تا بودیم ما
 که نماز میگذاردیم دو رکعت بعد غروب آفتاب بود آنحضرت که می دید ما را پس امر میکرد ما را و نه میفرمود ما را از ان و از اینجا معلوم شد که گذاردن
 این دو رکعت در عهد آنحضرت در صحابه معمول بود پس ثابت شد از مجموع این احادیث قول فلفل و تقریر آنحضرت درین باب خصوصاً از کتاب صحیح
 مثل صحیحین و صحیح ابن حبان و لمنا و سفر السعاده گفته دو رکعت پیش از مغرب صحابه میگذاردند و منع نفرمود انتهی و نیز بخاری و مسلم و نسائی
 از انس آورده اند که چون نخواند اذان مغرب می گفت جماعه از صحابه بر بیخاستند و در پهلوی ستونهای مسجد دو رکعت میگذاردند و آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم از درون خانه بیرون می آمد و ایشان را می دید که نماز می کنند و در روایتی آمده که مردم از بیرون مسجد می درآمدند و این جماعت را در نماز
 می دیدند بمان می بردند که نماز مغرب گذارده اند از بس کثرت گذارندگان این دو رکعت و در کتابت خمس غیبیه بر موطا آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 سه بار سه رکعت بود درین کل از این صلوة و در مرتت ثالث فرمود من شاور و مراد بدو اذان اذان و اقامت است و انگفت با وجود آنکه میان اذان
 و اقامت فتره کمترین است میگذاردند و از اینجا است که بعضی گفته اند که این را تبه مغرب است و داخل نماز بعد از عصر نیست و لیکن اختیار باقی است
 اگر نخواهند بگذاردند و همین است مختار شوکانی رح و از اینجا ظاهر شد که تعصب ابن همام در نفی آن متعقب است باین اخبار و آثار صحیح و عمل جماعه از صحابه
 بحضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بالجمله لوافل باین حساب بشت رکعت می شوند مضاف بفرائض که هفده اند پس حافظ نوافل را در یک روز و شب
 سی و هفت و با سه رکعت و شتر چهل رکعت می شود حافظ ابن القیم رح فرموده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هر روز و شب بر چهل رکعت حافظت میکرد
 هفده رکعت فرائض و دوازده رکعت که در روایت ام حبیبیه آمده و یازده رکعت نماز شب پس این چهل رکعت شد انتهی و مخفی نیست بحسابی که ما
 ذکر کردیم عدد نوافل غیر و ثمره بشت و دو رکعت میرسد اگر چهار رکعت پیش از ظهر و بعد او را در تحت سی دخل کنیم با دو رکعت که در حدیث ابن عمر است
 باز یادت آنچه حدیث ام حبیبیه است بعد عشا پس مجموع عدد رکعات بشت و چهار رکعت باشد جز و ثرو فرائض و عن عائشه رضی الله
 عنہا قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم یحقیق لثلاثین اللکن قبل صلوة الصبح حیث انی اقول اقرأ آة الدتاب
 بود آنحضرت که سبک میکرد دو رکعت را که پیش از نماز فرض با عادت یعنی نافله فجر تا آنکه میگفتم من که آیا خوانده است سوره فاتحیه متفق علیه
 و تخفیف آن رفته اند جمهور و تعیین قدر قرارت در آن بیاید و حنفیه تطویل فرستند و هم منقول است از نخعی و بیهقی حدیثی مرسل از سعید بن
 درین باب آورده و در وی راوی است که نامش نمره پس آنچه در صحیح ثابت شده مثل این معارض آن نخواهد بود و عن انس مرسل
 رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قرأ فی رکعتی الفجر قتل یا ایها الکافرون و قتل هو الله احد خواند
 آنحضرت در دو رکعت روايت قبل این دو سوره و تخفیف درین دو رکعت از همین جا است که این دو سوره قصیر میخوانند و مع بزگاری این دو رکعت

ترک کرده و گذشت حدیث عایشه که بنو آنحضرت اشدها بر سر بیچ نوازل چنانکه بود بر دو رکعت فجر منفق علیه و در صحیح مسلم است و غیر او از حدیث عایشه
که می فرمود و دو رکعت صبح بهتر است از دنیا و ما فیها و درین باب احادیث دیگرست و دواة مسلمة در حدیث ابو هریره نزد مسلم آمده که خواند آنحضرت
در دو رکعت فجر و آیت کی قُولُوا آمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا اَنْزَلَ اِلَيْهِنَا اِلَّا اَحْزَابٌ مِّنْ قَبْلِ هٰذَا لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ و در حدیث ابو هریره که خواند آنحضرت
تَعَالَوْا اِلَى الْاِحْتِشَامِ عَنِ عَمْرِو بْنِ اَبِي سَعْدٍ رَوَاهُ ابْنُ اَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ مَجَازٍ وَابْنُ اَبِي عَرَابَةَ وَابْنُ اَبِي حَتْمَةَ وَابْنُ اَبِي عَرَابَةَ وَابْنُ اَبِي حَتْمَةَ وَابْنُ اَبِي حَتْمَةَ وَابْنُ اَبِي حَتْمَةَ
عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا صلے رکعتی الفجر اضطجع علی شقیه الا یمن بود آنحضرت چون می گذارد
دو رکعت فجر دراز می شد بر پهلوی راست خود علماء درین سئله مابین مفطر و مفطره و متوسطه و جماعتی از اهل ظاهر که ابن حزم رح از ایشان است
درین باب افراط کرده و گفته فرض است این اضطجاع فیصلی تا آنکه اگر این نخستن میان سنت و فرض ترک کند نماز فرض وی باطل باشد و بعضی از علماء
در نصرت ابن نمیه یک مجله تصنیف کرده اند و جمعی از مشایخ فطیقت باین قول قائل اند همچو شیخ محی الدین بن عربی صاحب فتوحات و غیره
و دلیل برین همین فعل آنحضرت است که درین حدیث مذکور شده و امر بدان که در حدیث ابو هریره آمده اذا صلی احدکم الرکعتین قبل صلوة الفجر اضطجع
علی جنبه الیمین ترجمه می گفت این حدیث حسن صحیح است و ابن تیمیة در کفایت صحیح نیست زیرا که منقولست بآن عبدالرحمن بن زیاد و در حفظ وی مقال است
و مصنف گفته حق آنست که محبت بدان قائم می شود مگر آنکه منصرف گردانید امر را از وجوب عدم مداومت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن و جماعتی
تفریط کرده و گفته کرده است بلکه بدعت و حجت ایشان حدیث ابن عمر است که در جامع الاصول از نافع آورده که دید این عمر مردی که گذارد
دو رکعت فجر پیستر اضطجاع کرد و فرمود چه باعث شد ترا ای مرد که چنین کردی آن مرد گفت خودم تا فصل کنم میان سنت و فرض فرمود کدام
فصل بالاتر از اسلام باشد گفت فانهما سنته فرمود بل ہی بدعت و در سنن ابوداؤد آمده که چون ابو هریره حدیث اضطجاع را روایت کرد و این
حدیث باین عمر رسید گفت اکثر ابو هریره اکتار و افراط میکند ابو هریره در نقل احادیث گفتند آیا انکار می کنی چیزی را از آنچه می گوید
گفت انکار نمی دارم ولیکن وی حجرات کرد و ما اساک نمودیم و چون این حکایت بآبی هریره رسید گفت گناه من چیست مگر آنکه من محفوظ
داشتم و ایشان فراموش کردند و نیز سنگیزه میزد این عمر کسی را که اضطجاع میکرد و گفت ابن سعید چیست حال مرد چون میگذازد دو رکعت غلطه
چنانکه می غلطه جار و جاهیر علماء طریق مستقیم توسط اختیار کرده اند و باستحباب قائل شده و امام مالک می گوید اگر از برای استراحت است پسندیده است
یعنی برای رفع ثقل قلب که در قیام بیل و بیداری شب کشیده است و اگر بطریق استنان است کرده است و قول امام ابو حنیفه نیز همین است و می شناید
که فعل آنحضرت نیز برای استراحت بوده تشبه و تمویذ است حدیث عایشه که گفت اضطجاع نکرد آنحضرت برای سنت لیکن بود که زنمه میداشت شب خواب
پس اضطجاع میکرد برای استراحت آخر چه عبد الرزاق و فیہ لا یم لیسیم و بالجملة حلم بدعت بودن این عمل بغایت بعیدست از بدعت و روای حدیث صحیح درین باب
مگر آنکه ادعای نسخ یا خصوصیت آن حضرت رسالت کنند و دعوی فرضیت نیز خالی از بعدی نیست و اقتضای امر و فرضیت این فعل آنست که اگر ترک
ند آنگاه گرد و اما فرضیت بروجهی که شرط صحت نماز فرض باشد از کمال لازم آمد و روایات نیز خالی از اختلافند و بعضی احادیث بعد از نماز تسبیح آمده که اضطجاع کرد
بعد از اضطجاع برخاست و بیرون آمد چنانکه در ذکر نماز شب یا بدین شب و اوفق بصواب مختار جمیع علماء است یعنی استحباب نمودن گفته مختار آن
سنت است بظاهر حدیث ابو هریره و سبیل گفته و هو الاقرب و حدیث عایشه که صحیح شود غایت می اخذ باشد از قوم خویش عدم استراحت آنحضرت بر آن سبیل
نیز است و سنون آنست که بر شرف این بنحسب این جزم فرمود اگر خسیدن بر دست راست نغز شود یا با کند و بر دست چپ اضطجاع نماید انتهی رواة البخاری
ع ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الرکعتین قبل صلوة الفجر اضطجع

قلید صلوة علی جنبه الا یتمن چون بگذاروی از شاد و رکعت را پیش از نماز صبح پس گویند بر پهلوی راست و چون امر کرد با صلواتی ظاهر است
 چون قنونه بر خلاف آن نباشد و خوب فرضیت است چنانکه حافظ ابن حزم گفته رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و صحیحاً گفت ترمذی فی
 حدیث صحیح غریب و تقدم کلام الناس فیہ و سر در خیدین بر پهلوی راست که عادت شریعت در نوم بود و درین حدیث بدان امر واقع شده آنست که تا
 خواب غلبه نکند و مانع از قیام برای صلوة نیاید چه دل که مضطرب و نوسانی است در جانب چپ معلق است اگر بر جانب چپ خفتند دل قرار گیرد و راحت و آسایش
 غلبه کند و بخت حصول سکون و آرام خواب گران پیدا آید و چون بر دست راست خفتند دل طلب مستقر و آرامگاه خود که بر جانب چپ است کند و در قنونه بر آری
 افتد و چون سکون و آرام که باعث وجود طوبیت دماغ و تعطل قوی است کمتر بود خواب ویراید و چون بیاید گران نبود و از بخت که بر جانب راست خفتن باعث
 قنونه و دیدن و سنگ بودن خواب است اطبا خفتن بر جانب چپ اختیار کنند طلب کمال راحت و بهضم طعام را که بخت توجه حرارت غریبی بر داخل بدن
 و حالت نوم حاصل می شود و هر چند نوم غالب تر است کامل تر و بهضم طعام قوی تر و صاحب شرع خفتن بر جانب راست اختیار کنند طلب بک خوابی و بهسیر
 قیام شب را و ازینجا عایت قلب طعام نیز لازم آمده حاصل آنکه خواب بر جانب راست دل و عالم روحانیت را نافع بود و مراد بدل اینجا لطیفه ندر که است
 و خواب بر جانب چپ بدن را جانب جسمانیت را سود کند و الله اعلم **و عن** ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلوة الله علیه
 و سلمه صلوة اللیل مثنی مثنی نماز شب دوگان دوگان است و باین رفته اند صاحبین و جمهور علما و گویند نماز روز چهارگان چهارگان بود
 و مالک گفته جائز نیست زیادت بر دوگان زیرا که مفهوم حدیث حضرت چه در وقت ما صلوة اللیل الامثنی مثنی است بخت آنکه تعریف مبتدا اغلب مفید
 است و جمهور گویند حدیث بجواب سائل از نماز شب واقع شده پس دلالت نمی کند بر حد و اگر تسلیم کنیم فعل آنحضرت معارض است و آن ثبوت ایثار و اختیار
 آنحضرت است بیچ رکعت را چنانکه در حدیث عایشه است نرسد بخمین و فعل قرینه عدم اراده حضرت و نزد شافعی دوگان دوگان است در روز و شب
 هر دو و فضل نزد ابی حنیفه و شب و روز چهارگان چهارگان است و بهما متمسک اند با حدیث که در روایت یافته است در آن و به آمده است و صحیح است
 فاذا احدثی احد الضمیر صلوة رکعة واحدة یوتر له ما قد صلے پس چون نرسد یکی از شما طلوع با بدو و بگذارد و یک رکعت
 که در ترگردان برای وی نمازی را که گذارده است در شب زیرا که نماز شب بضم و تریدان و تره گیرد و چنانکه نماز روز بضم نماز مغرب و تر میگردد و وارز
 شده است که نماز مغرب و تر روز است و تر یعنی طاق است مقابل جنت از عدد و چون دو رکعت دو دو گذارده است همه جنت واقع می شود پس یک رکعت
 که با وی ختم کنند و تر میگردد و در حدیث آمده است که ان الله و تر یحیی الیوم سبب شروعیست و تر لاین است و گاهی تمام نماز شب را نیز و تر میگردد
 و ظاهر مفهوم حدیث همین است و قول او چون نرسد طلوع فجر را گویا اشارت است بتطویل نماز شب و وقت صبح و الا اداسی و تر موقوف بخوف نیست
 و نیز در وی دلیل است برینکه و تر نکند یک رکعت مگر بخوف طلوع فجر و روزه و تر کند به پنج یا هفت و مانند آن نسبت رکعت بنا بر نهی ازان در روایت
 دارقطنی و ابن حبان و حاکم از حدیث ابی هریره مرفوعاً و لفظ وی این است او تر خمس اوسبع اوتسبع او احدی عشرة و زیاده کرد حاکم و لا توتر و ثلاث
 لاشبهوا بصلوة المغرب تصنف گفت رجال فی ثقات اند و حضرت نمیکند آنرا و گفت کسی که موقوف گفته است آنرا و معارض است حدیث
 ابویوب من احب ان یوتر ثلاث فلیفضل اخرجه ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و غیر هم و جمع کرده اند میان اینها باینکه نهی از ثلاث جاتی است که بر آن
 تشدد اوسط نشیند که این مشابه مغرب است و چون بنشینند مگر در آخر وی پس نیست مانا با مغرب ما در سبیل گفته این جمع حسن است و سواد است
 حدیث عایشه نزد احمد و نسائی و بیهقی و حاکم که بود آنحضرت و تر میگردد و تر سه رکعت فصل نمی نمود میان آنها و لفظ حاکم لا یقعدت و اما مفهوم طویل
 نه و تر نکند یک رکعت مگر بخوف طلوع فجر پس معارض است حدیث ابویوب که در وی این است که هر که و تر است دارد و تر یک رکعت پس باید که بکند

وَأَنَّ اقْوَمِي سِتُّ مِنْ غَرْمِ عَدِيَّتِ كِتَابٍ وَدُرُوي وَوَدَّ عِدِيَّتِ أَبُو الْيُوسُفِ لَيْلٍ سِتُّ بَرِيحَتِ أَحْرَامٍ هَيْكَلُ كَعْتِ انْتَهَى مَنَقَفٌ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَرَمِزِي اَزْ حَدِيثِ جَابِرٍ اَوْرَدَهُ اَنْكَرَهُ فَرَمُو رَسُولُ خُدَّاهُ بِرَسْمِهِ دَرِ اَخْرِ شَبِّ نَتَوَا فَرِخَا سِتُّ بَايِدُ كِهْ هِمُ دَرِ اَوَّلِ شَبِّ تَرَكْبُكُ اَرُو وَنَحْسَبُ وَهَرَكُ اَلْمِيْدُ اَرُو كِهْ بَرِخِي زُو دَرِ اَخْرِ شَبِّ لَيْسَ بِنِ بَسْتِي كِهْ نَا زِ اَخْرِ شَبِّ مَشْهُوْدٌ وَمَحْضُوْرٌ سِتُّ وَايْنِ فَضْلِ سِتُّ وَتَرَمِزِي اَزْ اَبُو هَيْرِيْرَهْ اَوْرَدَهُ كِهْ كَعْتِ اَمْرُ كَرُو دَرِ اَسْوَلِ خُدَّاهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِهْ وَتَرَكْبُ مِمْ بِشِ اَزْ اَنْكَرَهُ نَحْسَبُ وَكَعْتِ تَرَمِزِي نَزُو بَعْضِي خَوَابِ بِشِ اَزْ وَتَرَمِزِي كِهْ بُوْدُ وَاخْتِيَارُ كَرُوْدَهْ اَنْدَقْوَمِي اَزْ اَصْحَابِ غَيْرِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَمِنْ بَعْدِيْمُ كِهْ نَخَوَابِ نَزُوْدَتْ اَوْ تَرَمِزِي اَزْ اَمَّا الْاَكْثَرُ صَحَابِهْ بَرَانْدَكُ وَتَرَمِزِي اَفْضَلُ سِتُّ تَرَمِزِي كَعْتِ حَدِيثِ عَايِشَهْ حَسَنٌ صَحِيْحٌ سِتُّ وَحَدِيثِ اَبُو هَيْرِيْرَهْ حَسَنٌ غَرِيْبٌ وَلِلْحَسَنَةِ وَاَحْمَدُ وَاَبُو اَوْدُوْدُ وَتَرَمِزِي وَاَسْنَائِي وَاَبْنُ مَاجِرٍ رَاسِتٌ اَزْ حَدِيثِ اَبُو هَيْرِيْرَهْ وَهَمُ اَبْنُ خَزِيْمَهْ رَاسِتٌ اَزْ حَدِيثِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْبَارِقِيِّ الْاَزْدِيِّ اَزْ اَبْنِ عُمَرَ كَعْتِ اَبْنُ عَبْدِ اللهِ لَقَبَةُ هَسْتِ اِيْنِ اَصْحَابِي اَزْ اَبْنِ عُمَرَ غَيْرِ عَلِيٍّ وَاَنْكَارُ كَرُوْدَهْ اَنْدُرُوِي وَبُوْدِيْحِي بِنِ مَعِيْنِ كِهْ تَضْعِيْفٌ مِيْكَرُ حَدِيثِ اَوْ اَوْ اِحْتِجَابِيْ حَمِيْ كَرُوْدِيْدَانِ كَعْتِ كِهْ نَافِعٌ وَعَبْدُ اللهِ بِنِ دِيْنَارٍ وَجَاعِعِي رُوَايَتُ كَرُوْدَهْ اَنْدَايْنِ حَدِيثِ رَا اَزْ اَبْنِ عُمَرَ بُوْدُوْنِ ذِكْرِ نَمَارٍ وَ مَرُوِي سِتُّ بَسَنْدُوِي اَزْ يَحْيَى بِنِ مَعِيْنِ كِهْ كَعْتِ نَمَازِ رُوْزِ چَهَارِ رَكَعَتِ سِتُّ فَضْلُ كَرُوْدَهْ نَمِيْ شُوْدُ مِيْاَنِ اَنَّا لَيْسَ كَعْتِ شَدَكِهْ اَحْمَدُ بِنِ حَنْبَلٍ مِيْكَوِي نَمَازِ نَمَارِ شَتِيْ مَشْنِي سِتُّ كَعْتِ بَكْرَامِ حَيْثُ كَعْتِ بَحْرِيْتِ اَزْ دُوِيْ فَرَمُوْدُ كَيْسْتِ اَزْ دُوِيْ كِهْ قَبُوْلُ كَعْمُ اَزْ دُوِيْ وَبَكْرَامِ يَحْيَى بِنِ سَعِيْدِ اَنْصَارِي رَا اَزْ نَافِعِ اَزْ اَبْنِ عُمَرَ كِهْ وِيْ تَطْوِيْعٌ مِيْكَرُ دَرِ رُوْزِ چَهَارِ رَكَعَتِ وَفَضْلُ نَمِيْ كَرُوْدِيْ اَنَّا وَاَكْرُ حَدِيثِ اَزْ دُوِيْ صَحِيْحٌ مِيْ بُوْدُ وَاخْتِلَافُ نَمِيْ كَرُوْدُوْ اَبْنِ عُمَرَ وَصَحِيْحٌ هَسْتِ اَبْنِ حَبَّانِ تَصْحِيْحٌ كَرُوْدَهْ هَسْتِ اَنْ رَا اَبْنِ حَبَّانِ صَلُوَّةُ اللَّيْلِ وَالتَّهَارُ مَشْنِيْ مَشْنِيْ نَمَازِ شَبِّ وَرُوْزِ دُوْكَانِ دُوْكَانِ سِتُّ مَشْنِيْ مَشْنِيْ بَعْضِي اَشْتِيْنِ اَشْتِيْنِ غَيْرِ مَنْرُفِ سِتُّ بِنَا بَرِ عَدَلٍ وَوَصْفِ كَعْتِ مَسْلَمٌ دَرِ صَحِيْحِ خُوْدُ كِهْ كَعْتِ رَا وِيْ كَعْتِ اَبْنِ عُمَرَ رَا چِيْسْتِ مَعْنِيْ اِيْنِ حَدِيثِ كَعْتِ سَلَامٌ وَهَدِيْرَهْ دَرِ رَكَعَتِ وَايْنِ مُوَافِقٌ مَزِيْبُ شَا فَعِي سِتُّ وَ لِيْكَيْنِ قَالُ كَعْتِ النَّسَائِيُّ اَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ هَذَا اِيْنِ حَدِيثِ خَطَا خَطَا سِتُّ وَبَعْضِيْنِ لَقَبَةُ هَسْتِ حَاكِمٌ دَرِ عُلُوْمِ الْحَدِيثِ وَنَسَائِيٌّ دَرِ سُنَنِ كُبْرِيْ كَعْتِ اسْتِنَادُ سِتُّ جَيْدُ سِتُّ لِيْكَيْنِ جَاعِعَتِيْ اَزْ اَصْحَابِ اَبْنِ عُمَرَ خَلَاوَتُ كَرُوْدَهْ اَنْدَا اَزْ دُوِيْ رَا اَبْنِ فَرَمُوْدُ اَنْدُرَانِ لَفْظِ نَمَارٍ وَصَحِيْحٌ اَبْنِ خَزِيْمَهْ وَ الْحَاكِمُ فِيْ مُسْتَدْرَكِهِ وَكَعْتِ رُوَايَتُ وِيْ نَقَاتِ اَنْدُ كَعْتِ دَارِ قَطْنِيْ دَرِ عِلَلِ ذِكْرِ نَمَارِ دَرُوي وَ هَمُ سِتُّ وَكَعْتِ خَطَابِي رُوَايَتُ كَرُوْدِيْنِ حَدِيثِ رَا طَاوُسٌ وَ نَافِعٌ وَغَيْرِهِمَا اَزْ اَبْنِ عُمَرَ لَيْسَ ذِكْرُ نَمَارِ بِيْچِ كِيْ دَرِ اَنْ لَفْظِ نَمَارِ رَا مَكْرُ اَنْكَرُ سَبِيْلُ زِيَادَتِ اَزْ نَقَةُ قَبُوْلُ سِتُّ وَكَعْتِ بِيْهَقِيْ اِيْنِ حَدِيثِ صَحِيْحٌ سِتُّ وَ اِحْتِجَابُ كَرُوْدَهْ هَسْتِ مَسْلَمٌ بَعْلِيْ بَارِقِيْ وَ زِيَادَتِ اَزْ نَقَةُ مَقْبُوْلُ سِتُّ وَ قَدْ صَحَّ الْبُخَارِيُّ لِمَا سَأَلْتُ عَنْهُ بِيْسْتِرُوَايَتُ كَرُوْدَهْ بِيْهَقِيْ اِيْنِ رَا بَسَنْدُ خُوْدُ تَا اَبْنِ عُمَرَ وَكَعْتِ مَرُوِي سِتُّ اَزْ حَمْدِ بِنِ سِيْرِيْنِ اَزْ اَبْنِ عُمَرَ فَوْجَا بَسْنَادِيْ كِهْ هَمُ رَا وَايْنِ اَوْثَقَاتِ اَنْدَا اَفِيْ التَّلْخِيْصِ دَرِ سَبَلِ لَقَبَةُ نَظَرُنِ مَسُوْمِيْ كَلَامُ اِيْمَهْ دَرِيْنِ زِيَادَتُ كِهْ چِهْ قَسْمُ اَخْتِلَافُ كَرُوْدَهْ اِنْ اَخْتِلَافُ شَدِيْدٌ وَاَعْلُ الْاَمْرِيْنِ جَائِزَانِ وَكَعْتِ اَبُو حَنِيفَةَ مُصَلِّعُ اَخْتِيَارِ سِتُّ خَوَاهُ دُوُوْدُ وَبَكْرَامُ اَزْ يَا چَهَارِ چَهَا وَا لِيْكَيْنِ زِيَادَهْ بَرِ چَهَارِ كَعْتِ وَبُخَارِيْ هَسْتِ حَدِيثِ دَرِ بُوْدُوْنِ نَمَازِ رُوْزِ دَرِ رَكَعَتِ اَخْرَاجُ نَمُوْدَهْ هَسْتِيْ وَ عَمْرُو بْنُ اَبِيْ هَسَنٍ بَرَقَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَفْضَلُ الصَّلَاةِ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ صَلَاةُ اللَّيْلِ بَرَكَاتُهَا كَثِيْرَةٌ اَبُو هَيْرِيْرَهْ بِشِ رَسُوْلِ خُدَّاهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِهْ كَدَلَمُ نَمَازِ اَفْضَلُ سِتُّ بَعْدُ كَلَمَتُوْ بِفَرَمُوْدُ نَمَازِ دَرِ جُوْنِ لَيْلٍ اَخْرُوْدُ حَدِيثِ عُمَرُو بِنِ عَبْسِيْ هَسْتِ نَزُو تَرَمِزِي وَ صَحِيْحٌ اَقْرَبُ اَنْجَمِيْ بَا شَدْرَبِ اَزْ بِنْدَهْ دَرِ جُوْنِ لَيْلٍ اَخْرِ سِتُّ بِيْسِ اَكْرَمِيْ تُوَايِيْ كِهْ بَا شِيْ اَزْ ذَا كَرَانِ خُدَّاهُ دَرِيْنِ سَاعَتِ بِشِ اَشْ وَ مَرَادُ اَزْ جُوْنِ اَخْرِ ثَلَاثِ اَخْرِ سِتُّ لَمَّا وَرَدَتْ بِهْ الْاَحَادِيْثُ وَ عَمْرُو بْنُ اَبِيْ هَسَنٍ اَيُّوبُ اَلْاَنْصَارِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ اِنْ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اَلْوَتْرُ حَقٌّ

علی کل مسلک و تر ثابت لازمست بر هر مسلمان و این دلیل قائل وجوب اوست فمن احب ان یوتر بمخمس فلیفعل پس سبکه
 دوست دارد که وتر کند به پنج رکعت پس باید که بکند و باین رفته است سفیان ثوری و بعضی ایمنه دیگر و من احب ان یوتر بثلاث
 فلیفعل و کسی که دوست دارد که وتر کند بسه رکعت پس باید که بکند و باین مذہب امام ابوحنیفه و اصحاب اوست و گذشت جمع و تطبیق میان
 این دو میان معارض این و من احب ان یوتر بواحد فلیفعل و کسی که دوست دارد که وتر کند بیک رکعت پس باید که بکند
 و این مذہب شافعی و ایمنه دیگرست و حق آنست که همه کافی و شافعیست رواة الاربعة الا الترمذی یعنی ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه
 و رواه ابن حبان و الدارقطنی و الحاكم و له الفاظ و صحیحہ ابن حبان و صحیح التسانی و صحیح ابو حاتم و الذہلی و الدارقطنی فی الجمل
 و البیهقی و غیره و وقفه و هو الصواب له حکم الرفع زیرا که اجتهاد را درین مقام مسامح نیست یعنی در مقادیر و حدیث دلیلست بر ایجاب
 و ثر و ال است برای آن حدیث ابو هریره نزد احمد من لم یوتر فلیس شیئا و باین رفته اند حنفیه و مذہب جمهور عدم وجوب اوست و دلیل ایجاب
 حدیث علی است که می آید و لفظ وی نزد ابن ماجه این است ان الیوتر لیس بحتم و لا کصلاکم المکتوبه و لکن رسول الله صلی الله علیه وسلم اوتر
 و قال یا اهل القرآن اوتروا فان الله ویرث الیوتر و کذا ذکر الحدیث ابن تیمیہ و منذری حدیث ابویوب باین لفظ روایت کرده الیوتر
 لیس بواجب و این حدیث که سه چیز است که بر من فرضست و بر شما تطوع و بجز آن و ثر را هم شمرده و اگر ضعیفست اما او را استیجاب
 تا بیهوش میکند با آنکه حدیث ابویوب که بر آن استدلال بر ایجاب کرده اند اصح و قف اوست بروی اگر چه گذشت که او احکم مرفوعست و کن
 مع هذا مقلوم آله و اله بر عدم ایجاب نمی تواند شد و ایجاب اطلاق کرده می شود بر سنون تا کید اچنانکه در غسل جمعه گذرشته و مراد بقوله خمس او ثلاث
 نسبت که نه نشیند مگر در آخر آن و می آید حدیث عایشه در بیان خمس بقوله بواحدة ظاهراست بر آن و مرویست فعل آن از جامعه
 رضحابه و محمد بن نصر و غیره باستناحیح از سائب بن یزید آورده که خواند عمر قرآن را شبی در یک رکعت و نگذازد جز آن و روایت کرده بخار
 و ثر کرد سعاده بیک رکعت و متصواب کرد آنرا ابن عباس شیع در ترجمه گفته اختلافست که در ترکیب رکعتست یا سه رکعت پنج و هفت رکعت
 یز آمده و نزد اکثر ایمنه یک رکعت و نزد مایسه رکعت و احادیث در هر دو جانب وارد و آنرا که یک رکعت گویند دو رکعت پیش از وی بگذارند و سلام دهند
 و اگر نگذارند مگر سه است از امام احمد پس بیدند که در وتر چه گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعتست و من هم با یخا بن ابی حمز و در وقت دیگر رسیدند
 لغت سلام دهد در دو رکعت و اگر نه در زبان نداد و بعضی از شافعیه مبالغه کرده اند در ترزیف قول بسته رکعت و حق آنست که احادیث کثیره
 و آثار صحیحه در وی آمده است و کلام در باب وتر بسیارست و دلائل جواب آن و بودن او بیک رکعت یا سه رکعت در شرح کتاب شرح سفر السعاده
 بتفصیل مذکورست انتهی گویم مختار ایمنه اهل حدیث و محققین ایشان یک رکعتست تا هفت رکعت و باین رفته است حافظ ابن القیم رحمه الله
 و اعلام الموقنین و غیره فی غیره و نزد صاحب حجة بالغیک رکعت و سه رکعت هر دوست و در مصنفی گفت نزدیک جمهور اهل حدیث و ثر در اصل تمام رکعت
 غیره است و او هم نماز او ثر میگرداند و لیس اگر بارزده رکعت و ثر گذارد می شاید و گرد رکعت گذارد می شاید و اگر هفت رکعت یا پنج رکعت یا سه رکعت
 گذارد می شاید انتهی و سخن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال لیس الیوتر بحتم **بیست و نهم** و لکن سنه
 رسول الله ﷺ و سلم نیست و ثر واجب و بجز واجب و بجز نماز فرض و لیکن مستحبست که سنون کرد و آنرا رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم اختلافست میان علماء حکم و ثر که سنتست یا واجب اکثر ایمنه و ابو یوسف و محمد از اصحاب ابی حنیفه بر آنند که سنتست و ثر و ابی حنیفه
 واجب است لیکن بجز ثر و بجز روایتی از وی فرض بر روایتی سنت نیز آمده و صحیح قول اقل است و گفته اند که با وجود سنیت بی قضای واجبست

و تصنیف لغت مذہب جمہور علماء اینست کہ و تر سنت است کثر نزدیک ابو حنیفہ واجب است خاص نزدیک او و دلیل او درین باب حدیث صحیح است
 الا ان الله زادكم صلوة هي خير لكم من حمر النعم ولا بدت كذا في الدرر جسد من عليه باشد تحقیقا المعنی الزیادہ و جواب او ان احادیث آنست کہ چون این نماز
 تابع عشا است و صلوة خمس داخل شد انتہی رواہ النسائی و الترمذی و حسنه و الحاکم و صحیحہ گذشت کہ این از اولہ جمہور است
 بر عدم وجوب درین حدیث علی عاصم بن ضمرہ است تکلم کرده اند در وی غیر واحد و قاضی عبدالرحمن جمعی در حواشی بلوغ المرام گفته نیا فم این را در تلخیص
 بلکه نیا فم کہ ذکر کرد از درینجا و گفت صحیح الحاکم و عقب نکرد و آنرا پس نزد کم کہ قاضی از کجا نقل کرد و در تقریب دیدم نوشته است عالم من ضمرہ
 السلولی الکوفی صدوق من الثالثه مات سنة اربع و سبعین انتہی و **ع** جابر رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم قام في شهر رمضان لثرا نظره من القابلة فلم يخرج وقال اتي خشيت ان يكتب عليكم الوتر بدريتيك
 رسول خدا ایستاد در ماه رمضان یعنی نماز گذارد سه شب پست انتظار کرد و صحابه آنحضرت را از شب آینده یعنی شب چهارم پس برآمد و فرمود
 بدريتيك من ترسيدم کہ نوشته شود و فرض کرده شود بر شما و ترگو یا حق تعالی وحی فرستادہ بود بسوی آنحضرت کہ اگر تو مواظبت کردی
 برین نماز فرض میگردد آنرا بر ایشان یا افتاد در دل آنحضرت اتفاقا چنانکہ بعضی عبادتہا کہ مداومت کرد بران فرض گردانیدہ شد بعضی ہیچ
 عادت اللہ جاری بود بران کہ ہر چه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بران مداومت نماید فرض گردد و این مشکل می شود کہ بسیاری از سنن روایت
 کہ آنحضرت بران مواظبت می نمود و فرض نشد در سبب گفت تعلیل عدم خروج خشیت فرضیت بر ایشان با ثبوت حدیث ہن خمس و ہن
 خمسون لا یتبدل القول کدعی مشکل است زیرا کہ چون از تبدیل امن حاصل است وقوع خوف از زیادت معنی چه و مصنف ازین اشکال جوابا
 بسیار نقل کرده و ہمہ را تزیینت نموده و بعد از ان سہ جواب داده و گفته کہ این احوال بر باری تعالی برین فتح نموده و سجدہ این ہر سہ یکجا را
 جتہ گفتہ و آن اینست کہ خوف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از اقتراض قیام لیل بود یعنی گردیدن تہجد در مسجد جماعت شرعا و صحت نقل شب
 و گفت ایما میکنند این قول می در حدیث زید بن ثابت حتی خشیت ان یتب علیکم و لو تبت علیکم ما قتمہ بہ فصلوا ایہا الناس فی بیوتکم پس
 منع کرد ایشان را از تجمیع در مسجد و شرفقت بر ایشان از اشتراط آن انتہی گویم مخفی نیست کہ این غیر مطابقت بقول می ان یفرض
 علیکم صلوة اللیل کما فی البخاری زیرا کہ این ظاہر است در آنکہ خشیت فرضیت آن مطلقا بود و این در ماه رمضان بود پس دلالت کرد حدیث
 عایشہ کہ نزد او دوست بر نیکنہ نماز گذارد آنحضرت با ایشان دو شب و دلالت کرد حدیث کتاب بر نیکنہ گذارد و با ایشان یک شب
 و در روایتی از احمد است کہ گذارد آنحضرت با ایشان سہ شب و تنگ شد مسجد بر اہل خود در شب چهارم و در قول می خشیت ان یتب علیکم
 دلالت است بر نیکنہ و ترغیر واجب است انتہی و بالجملہ مراد بو تر درین حدیث نماز تراویح است کہ در آخرش و ترمیمی باشد چنانکہ در روایات
 مشہورہ آمدہ است کہ این قصہ تراویح بود و ششمی تراویح گویا ما خود است از حدیث عایشہ کہ گفت بود رسول خدا میگردد و چهار رکعت
 در شب پست تر و میگرد و الحدیث اخرجہ البیہقی و قال تفرد بہ المغیرہ بن زیاد و لیس بالقوی فان ثبت فهو اصل فی ترویج الامام فی صلوة
 التراویح انتہی و درین حدیث ذکر عدد رکعات نیست لیکن در روایتی دیگر از جابر آمدہ کہ نماز گذارد آنحضرت با صحابہ ہشت رکعت و بو تر کرد
 پست انتظار کرد و در اول در شب آئندہ پس بیرون نیامد بسوی ایشان رواہ ابن خزیمہ و ابن حبان فی صحیحہما و حدیث قیام آنحضرت در رمضان
 تراویح از حدیث عایشہ صحیحین نیز ہست لیکن بدون عدد رکعات و در روایتی از بخاری است پس وفات کرد آنحضرت و الامم علیہ
 فلک انتہی و حدیث را الفاظ است و سبل اسلام گفته ہر کہ نماز تراویح شایع کردہ و آنرا سنت گردانیدہ در قیام رمضان ہست حال کردہ

باین حدیث یعنی حدیث باب نخست در وی ثلاث بر کیفیت چیزی که میکنند آنرا و نه بر کیفیت آن زیرا که ایشان بست رکعت بجماعت میگذازند
و میان هر دو رکعت ترغیب میکنند فاما جماعت پس آنحضرت بگذار و با ایشان بجماعت بستر ترک نمود خوف آنکه فرض گردد بر ایشان بعد از اول کسی
که جمع کرد ایشان را بر امام معین و گفت که این بدعت است چنانکه اخراج کرد آنرا مسلم در صحیح خود و غیر وی از حدیث ابو هریره که بود آنحضرت
ترغیب میکرد ایشان را در قیام رمضان بغير آنکه امر کند ایشان را بغيریت پس میگفت هر که قیام رمضان کند از روی ایمان و احتساب بخشیده شود
اورا آنچه متقدم شد از گناه وی گفنت وفات کرد آنحضرت و امر برین بود و در خلافت ابو بکر و شروع خلافت عمر و زیاده کرد در روایتی نزدیک به حق
گفت عروه پس خیر او را مرعبدالرحمن قاری که بر امر عمر بن خطاب شبی در رمضان و طواف کرد در مسجد و اهل مسجد متفرق و بر ایشان از نماز می گذارد
مروی برای خود نماز میگذازد مروی پس نماز میگذازد قومی بنماز او پس گفت عمر بن الخطاب میگویم که اگر فراهم نمایم ایشان را بر یک قاری افضل باشد
پس عزم کرد عمر بر آنکه جمع کند ایشان را بر قاری واحد و امر کرد ابی بن کعب را که قیام کند با ایشان در رمضان پس بیرون آمد عمر و مردم نماز
میگذازد و در نماز وی پس گفت نعم البدعة هذه خوب است این بدعت و بهیچ در سنن چند روایت درین معنی ذکر نموده و از اینجا شناختی که جاعل عبادت
بر معین نمیرست و وی نام آن بدعت کرده و اما قول می نعم البدعة پس نیست در بدعت آنچه صحیح کرده شود بلکه بدعت منکرات است و معین است
مسئل قول می را تا بدعت بر جماعت ایشان بر عین الزام ایشان باین جماعت نه آنکه مراد بدعت بودن نفس جماعت باشد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله
جماعت کرد با ایشان و اما کسبت که گردانیدن اوست بست رکعت پس نیست درین باب حدیثی مرفوع مگر آنچه روایت کرد و آنرا عبد بن حمید و طبرانی
از طریق ابی شیبہ ابراهیم بن عثمان از کرم از مقسم از ابن عباس که بدستیکه آنحضرت میگذازد در رمضان بست رکعت و در ترجمه سبل الرشار گفتند
ابو شیبہ صحیفه احمد و ابن معین و البخاری و مسلم و ابو داؤد و الترمذی و النسائی و غیر هم و کذبه شعبة ابن معین گفت نیست ثقه و این حدیث را از منکر است
شمرده و گفت افروسی در متوسط و اما آنچه نقل کرده اند که گذارد آنحضرت در شب که بیرون آمد در آن هر دو بست رکعت پس منکر است و گفت
زرنشوی و خادم دعوی این معنی که آنحضرت با ایشان در آن شب بست رکعت گذارد صحیح نشن بلکه ثابت و صحیح نماز است بغير ذکر عدد و بهیچ از
ابن عباس روایت کرده که بود آنحضرت میگذازد در ماه رمضان بست رکعت و در زیاده کرد و سلیم رازی در کتاب التریغیب یوتر بثلث و گفت بهیچ
متقدم است باین ابو شیبہ ابراهیم بن عثمان و اوضحین است در خطا و ابن ابی شیبہ و بهیچ است از عمر بن الخطاب که وی جمع کرد مردم را بر ابی
بن کعب پس بود ابی که نماز میگذازد با ایشان در شهر رمضان بست رکعت الحدیث و سون کرد روایات امر عمر ابی و تمیم داری را بقیام با مردم بست رکعت
و در روایتی آمده که صحابه قیام میکردند در زمانه عمر بست رکعت و در روایتی آمده که امامت میکرد ایشان را علی رضی الله عنه
ببست رکعت و او میگردید و گفت در وی قوت است و چون این همه شناختی در یافتی که نیست درباره بست رکعت روایتی مرفوع بلکه می آید
حدیث عایشه مرفوعا که نیاید می کرد آنحضرت در رمضان و نه در غیر وی هر یازده رکعت و ازین همه معلوم شد که صلوة تراویح برین اسلوب که اتفاقا
کرده اند بروی اکثر مردم بدعت است اگر قیام رمضان سخت است بلا خلافت و جماعت در نافله آن انکار کرده نمی شود زیرا که ابن عباس و غیره
ایتام کردند با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در صلوة لیل لیکن این کیفیت و کسب راحت گفتن در آن محافظت نمودن همین بدعت میگویم و این عمر
بن خطاب است که بر او بود و مردم لوزاع و متفرق بودند بعضی متفرق و میگذازد و بعضی جماعت میکردند و بعضی که بر آن زمانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بودند
و غیر الامور جماعت است که بر عهد آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و اما حدیثی که در صحیحین است یعنی منتهی الخلافه الراشدین بعد از پیغمبر است که با آنکه
اخرجه احمد و ابو داؤد و ابن ماجه و الترمذی و صحیح ابی داؤد که گفت در خطبه شریفین است و نقل است حدیثی از احمد و ابی داؤد و غیره که در الترمذی

وقال حسن واخرهما احمد واين باجواب ابن حبان واورا بطريقهما است که در وی مقال است مگر آنکه بعضی می مقوم بعضی است پس نیست مراد سنت
 خلفای راشدین مگر طریقه ایشان که موافق طریقه آنحضرت باشد از جهاد اعدا و تقویت شعار دین و مانند آن زیرا که حدیث عام است مگر هر خلیفه
 راشد را خاص نیست شیخین و معلوم است از قواعد شریعت که هیچ خلیفه راشد را نمی رسد که طریقه جز طریقه که بران آنحضرت بودند شروع کند و این
 بقس خود خلیفه راشد است مع بذات الجمیع مذکور ابرو بعین و شب ماه رمضان برعت نام کرد و گفت که این سنت است فتامل با آنکه صحابه رضی الله
 عنهم خلافت کرده اند شیخین را در مواضع و مسائل پس لایات کرد بر عهده حمل نکرده اند ایشان حدیث را بر حجت بودن قول و فعل او و جز ما و بی در شرح الغیبه
 که در اصول فقه است تحقیق کلام درین مقام کرده یعنی برینکه قول شیخین حجت نیست با آنکه گفته است که حدیث اول دلالت میکند بر اینکه چون اتفاقاً
 کنند خلفای اربعه بر قولی آن قول حجت باشد نه وقتی که یکی از آنها منفرود بود و تحقیق این است که اقتضا تقلید نیست بلکه غیر او است کما حقیقتاً
 فی شرح نظم الکافل فی بحث الجماع انتهى کلام سبیل و او که این جتان گویم مصنف ابتعا دخیفه کرد و در حدیث در بخاری است مگر این لفظ
 ان یفرض علیکم صلوة اللیل در روایت کرده است آنرا بود او از حدیث عایشه و لفظ وی این است ان النبي صلی الله علیه وسلم صلی فی المسجد فی
 بصلاته ناسی ثم صلی من القابلة فانه الناس ثم اجتمعوا من السبل الثالثة فلم یخرج الیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما اصبح قال قد اریت الله
 صاتم ولم یعنی من الخروج الیکم الا انی خشیت ان یفرض علیکم و این حدیث در بخاری قریب باین است و سعید بن منصور از سائب بن یزید
 آورده که میگفت بودیم با که قیام میکردیم حوزمان عمر بن الخطاب بیان زده که حدیث و اخرجه محمد بن نصر المروزی فی قیام اللیل و رحمة القاری گفته
 اختیار کرده است مالک همین عدد را برای خود و اختاره ابو بکر بن العربی و در اثبت بالسننه از بعضی سلف آورده که بزناة عمر بن عبد العزیز
 یازده رکعت میگذازدند قصد التشبیه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم و سیوطی در رساله التراجیح گفته که ابن جوزی از مالک نقل نموده که گفت چیزی
 که جمع کرد بران مردم را عمر بن خطاب دوست ترست بسوی من و آن یازده رکعت است و بی صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته شد
 یازده با و ترست لغت آری و تیره قریب است از وی گفت و نیدانم که این رکوع بسیار از کجا حادث شد و این امام در فتح القدر گفته
 قیام رمضان سنت است یازده رکعت با و تر در جماعت آورد آنرا رسول خدا بتر ترک نمود بعد از اخامه کرده که اگر خشیت فرضیت نبی بود ترا
 میکردم و شک نیست در تحقق این از ان بوفات وی صلی الله علیه وسلم پس سنت باشد و بودن آن بست رکعت سنت خلفای راشدین است
 و قوله علیه السلام علیکم بسنتی و سنته الخلفاء الراشدين مذنب است بسوی سنت ایشان و مستلزم نیست بودن آنرا سنت زیرا که سنت آنست
 که موافقت کرد بران بنفس خود مگر بعد در تقدیر عدم عدد جزین نیست که موافقت میکرد بر چیزی که واقع شد از وی یعنی یازده رکعت پس
 سنت رکعت سقوب باشد و این قدر بخلاف آن سنت بود آنچه چهار رکعت بعد عشا که سقوب است و در ازان سنت و ظاهر کلام مشایخ آنست
 که سنت است رکعت است و مقتضای دلیل هلاک است که ما نفیم انتهى و در بحر الرائق بعد ذکر قول ابن امام گفته پس درین وقت مستنون بر اصول مشایخ
 است رکعت است از تراویح و در ازان رکعت سقوب است انتهى و هم در طحاوی بعد نقل کلام فتح القدر مثل کلام بحر الرائق گفته یعنی قانون کون
 المستنون علی اصول مشایخ ثانیة منها و السقوب اثنی عشرة انتهى و در اداد الفلاح از کمال نقل کرده که آنچه مروی است که آنحضرت نور رمضان
 سنت رکعت میکند و سواى و تر پس ضعیف است و در نجات رشیدی گفته اختلاف کرده اند در عدد رکعات تراویح که قیام میکنند مردم
 بران در رمضان که ممتاز چیست از انما زیرا که در وی ضعیف نیست پس سنت رکعت سواى و تر اختیار کرده اند و بعضی می گویند سنت رکعت
 سخن گفتند و و تر سنت رکعت است و همین است ما فرمودیم که صدر اول بران بود و آنچه من میگویم درین باب آنست که سنت تقویت در

پس اگر لایق است از اقتدای رسول الله صلی الله علیه و سلم است در آن زیرا که ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که میفرمود بر اینکه هرگز
 با و تر چیزی نه در رمضان و نه در غیر آن مگر آنکه این رکعات را دراز میکرد و همین است آنچه اختیار میکنم من آنرا بجمع میان قیام و رمضان و اقتدای رسول
 صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی لقد کان لکفری رسول الله استوفی حسنة انتهی و در مرقات شرح مشکوٰۃ گفته بر آنکه سوخت نکرد آنحضرت
 در تراویح حدودی معین را بلکه زیاده میگرد و در رمضان و نه در غیر آن بر ایزده رکعت لیکن دراز میکرد و رکعات را پس چون جمع کرد عمر ایشان را بر آن
 میگذارد و با ایشان بیست رکعت پست و تر میکرد و بیست رکعت و بود آنی که سبک میکرد و قرارت را بقدر زیادت رکعات پس بود گروهی از سلف که قیام
 میکرد و پهل رکعت و در غمی نبود بیست رکعت و دیگر آن بسی شمش و در بیست و نه رکعت و در شرح منهلج سبکی گفته این امر آسان است فلان
 در وی نیز که این یعنی تراویح از نو اخل است هر که خواهد اقل بگذارد و هر که خواهد بسیار بگذارد و شاید که او شان اجازت دادند در وقتی به نظر مل
 قیام بر عدد رکعات و یازده گردانیدند آنرا و در وقتی به یکتیه عدد رکعات و بیست گردانیدند آنرا انتهی و آثار و ابیات ابن عباس که میگذارد آنحضرت بیست رکعت
 جزو تراویح در رمضان پس گذشت کلام در آن و باقی کلام اینست که در فتح القدر گفته روایت مذکور ضعیف است بابی شبیه ابراهیم بن عثمان جبرئیل
 ابی بکر بن ابی شیبہ متفق علی ضعفه مع مخالفة للصیح انتهی و شرح عبدالحی و دهلوی رح در فتح ستر المنان گفته ثابت نشد روایت بیست رکعت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم کما هو المتعارف الآن مگر در روایت ابن ابی شیبہ از حدیث ابن عباس گفته اند که اسنادش ضعیف است و معارض
 اوست حدیث عایشه و بود وی اعلم بحال نبی صلی الله علیه و سلم از غیر خود و تصنف و تلخیص گفت بهنقی گوید منفرد است بان ابو شیبہ ابراهیم
 بن عثمان و ابو ضعیف است و در عمدة القاری شرح صحیح البخاری گفته اگر گوئی ابن ابی شیبہ از حدیث ابن عباس بیست رکعت روایت کرده
 گوئی این حدیث را ابو القاسم بغوی هم در معجم صحابه روایت کرده و گفته ابو شیبہ ابراهیم بن عثمان عسی کوفی قاضی واسطه جندی کبری بن ابی شیبہ
 کذب شعبة و ضعف احمد و ابن حین و البخاری و الفسائی و غیر هم و ابن عسی این حدیث او را در کامل در مناکیر آورده انتهی و در تندیب الکمال ابی یحیی
 منزلی است ابو شیبہ را مناکیر است از آنجمله است حدیث بیست رکعت و در فقر و تضعیف کرده اند او را احمد و ابن حین و بخاری و نسائی و ابو حاتم رازی
 و ابن هدی و ابو داؤد و ترمذی و احوض بن فضل الملائی و ترمذی در حقی و می گفته منکر الحدیث و جرحانی گفته ساقط و ابو علی نیشاپوری گفته حسن القوی
 و صالح بن محمد بغدادی گفت ضعیف لایکت حدیث و معاذ عنبری گفته نوشته بسوی شعبه و پر سیدم از وی که آیا روایت کنم از او گفته روایت کن
 آنرا زیرا که وی مردی مذموم است انتهی و در میزان الاعتدال فیهی است و در ترجمه بی کذب شیبہ بیعت گفت روایت کرده عثمان وارجی از ابی حین که این شیخ
 و گفت احمد ضعیف و گفت بخاری سکتوا عنه و گفت نسائی مکر الحدیث و از مناکیر اوست آنچه روایت کرد بغوی از ابن عباس که میگذارد و
 آنحضرت و زاده رمضان بیست رکعت و در غیر جماعت و در تراویح و در تندیب الوردی شرح تقریب النواوی است که اطلاق میکند بخاری لفظاً فی نظر
 و سکتوا عنه و رخی را وی که محمد بنان حدیث او را ترک کرده اند انتهی و ابن ابی شیبہ فرمود از همین قبیل است و تصریح کرده است از وی و شرح مسلم
 باستجاب تراویح و گفته مراد قیام رمضان صلوة تراویح است و اتفاق کرده اند علی هر استجاب آن انتهی و مثل اوست در کتابی شرح صحیح بخاری
 و ابو الطیب حقی در شرح جامع ترمذی گفته است اجماع کرده است بر آنکه قیام رمضان واجب نیست بلکه مندوب است انتهی و در علاج شرح قدوسی
 اختلاف کرده اند مشایخ در تراویح بعضی گفته نقل است و بعضی گفته سنت است این روایت حسن است از ابی حنیفه و هو الاصح انتهی و خلاصة الفتاوی
 مشایخ اختلاف کرده اند در سنت بودن تراویح و قطع شد اختلاف بر روایت حسن از ابی حنیفه که آن سنت است انتهی و در فتاوی عالمگیری است
 نفس تراویح سنت است بر اعیان نزد ما کار و منی الحسن عن ابی حنیفه و گفته اند مستحب است اول اصح است و در شرح کتبه گفت کلام

در تراویح و مواضع است اول در صفت می و این سنت است نزد ما رواه الحسن عن ابی حنیفة و فیل مستحب الاول اصح لانها اطلب علیها التقفار الاشد و انتی و در مستخلص شرح کنز گفته تراویح سنت است و در جامع صغیر بلفظ استجابا ذکر کرده و اصح این است کنت است انتی و در مشابیه بالسنة گفته اختلاف کرده اند علماء در تراویح که آیا سنی میشود یا سنت بعضی گفتند نه بلکه این از نوافل است و سنی می شود مستحب و بعضی گفتند سنی است سنت و هو الاصح انتی و در ذر البجور گفته مستحب است بست رکعت و ادای آن بجماعت افضل است علی الاصح انتی و عینی در شرح صحیح البیضا نوشته اختلاف کرده اند علماء در عدد مستحب قیام رمضان بر اقوال کثیره فقیل احدی و عشرین الی ان قال و قیل عشرین انتی و در فیه شرح و قایة الروایة گفته و قول بر الاصح آنست که سنت است یعنی نفس تراویح شرح این حجر گفت نیا فتم لکن المعنی انما اطلب ان از خلفای راشدین پس آنچه در باب است هم منظور فی سنت انتی و در قایة الروایة و مختصر الوقایة است مسنون شد تراویح بیست رکعت و مثل اوست در کنز الة قانق و کافی و غیره الا بهما و فی الايضاح و زیاده کرده که سنت است برای مردان و زنان و در مناقع گفته نفس تراویح سنت است و ادای آن بجماعت مستحب انتی و در بیان این صلوة تراویح در رمضان نوعی از صلوة میل است این سنت است نیز ما و در جواهر اخلاطی است این یعنی تراویح سنت رسول خداست و گفته اند سنت عمر است و الاول اصح انتی و در محیط برمانی است تراویح را سنت عمر گفته می شود زیرا که عمر مواظبت کرد بر آن و سنت رسول خداست که خود آنحضرت بر آن مواظبت نموده انتی این است روایاتی کتب حنفیه که در آمدند سنه ایراد کرده و ازین روایات ثابت شده که نفس قیام رمضان باجماعت بی جماعت و بی تعیین عدد یا تعیین هشت رکعت یا سه رکعت و ترک جمیع یازده رکعت شد سنت است و باقی مستحب یا افضل یا سنت عمر که نزد صاحب سبل السلام بدعت است پس آنچه در در مختار و حران گفته که تراویح سنت مؤکده است آن است که سنت است تراویح سنیت نفس قیام است نه عدد رکعات زیرا که روایاتی بر آن ناهض نیست کما عرفت ما تقدم و همچنین جمع عمر بن خطاب هم برابر یازده رکعت و بیست رکعت هر دو ثابت شده پس اول سنت است و بی مستحب و لکن نظمت جمیع صحابه بر آن ثابت نشده و سنت آنحضرت دو گونه است آنچه بر آن مواظبت نموده با ترک احیانا بر سبیل عبادت آن سنت همی است و آنچه بطریق عادت موده سنت ناعه است که از فی شرح الوقایة و در صحیح صادق شرح منار گفته سنت دو نوع است سنت همی و آن سنتی است که بر آن مواظبت کرده جهت عبادت پس اخذ آن همی است و ترک آن ضلالت دیگر زیرا که مواظبت کرد بر آن بطریق جهلت انسانیه نه بحیثیت تعبد و این منسوب است انتی و در فتح العفائر شرح منار است منین که مؤکده نمید گاهی اطلاق میکنند بر آن هم سنت و گاهی مستحب و گاهی مندوب و فقها فرق کرده اند در هر سه و گفته اند آنچه مواظبت کرد آنحضرت بر آن با ترک بلا عذر سنت است و آنچه مواظبت نکرد بر آن مستحب است اگر برابر باشد فعل و ترک آن و مندوب است اگر مرجح باشد فعل آن بر ترک آن باین طریق که یکبار باره و باره و باره و اصولین فرق نمی کنند در مستحب و مندوب انتی و در مبسوط گفته سنت دو سنت است یکی آنکه اخذ آن همی است و ترک آن لا باس بچگونگی که مواظبت نکرد بر آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم سنتی است که اخذش همی است و ترکش ضلالت بچو از آن واقامت و نماز عبود انتی و در کشف بزدوی است اما سنت است پس هر فعل است که مواظبت کرد بر آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم مثل تشهد در نماز یا وسنن روایت و طمش ندب است بسوی میل آن و ملامت کرده می شود بر ترک آن با حقوق انهم پسیر و هر فعل که مواظبت نکرد بر آن رسول خدا بلکه ترک کرد آنرا در کدام حالت بچو ملامت برای هر نماز و تکرار غسل در اعضای وضو و ترتیب در وضو پس مندوب است تحصیل آن و ملامت نیست بر ترک آن و لکن نمی شود بر ترک بی گناهی و مثل اوست در تقویر شرح منجز بر و از بیجا ثابت شود که تراویح سنت زائمه است زیرا که مواظبت آنحضرت بر آن بطریق تعبد ثابت نشده و نیز بعضی این یازده رکعت که آنرا آنحضرت دو سه شب گذارد نماز شهب بود که در اول میل بجماعت خوانند چه جماعت در نفل ثابت است

نه نازی علیهمه بود بنام تراویح در نیل الاوطار گفته و حاصل چیزی که دلالت کرد بر آن احادیث باب و آنچه مشابهاه است آن مشروعت قیام است
 در رمضان و نماز گذاردن در روی جماعت و فرادی پس قصر نماز که نامش تراویح است بر عدد بی معین و تخصیص او بقرات مخصوصه وارد نشدست
 بدان انتهی و الله اعلم **و حسن خواجه** بخای مجیه و جیم در ابجد الف صحابی قرشی عدوی است با هزار سوار برابر شمرده می شد و است که عمر بن العاص
 سه هزار سوار از عمر بن الخطاب رضی الله عنه بخواست وی سه سوار داد خارج بن حذافه و زبیر بن عوام و مقداد بن اسود و هر یکی را یک سوار
 سوار قرار داد خارج قاضی عمرو بن العاص بود بر ضرر و بر شرط و عدد وی بود تا آنکه خارجی یکمان عمر بن عاص او را بکشت و این واقعه در کنگام عقب
 خراج بر قتل سه کس بود علی و معاویه و عمرو بن عاص و لیکن تقدیر الهی در حق امیر المؤمنین علی رفت نه در حق معاویه و عمرو و خارج بغلط گذشته شد
 فاعلی گفت **س فلیتها اذفت عمر** خارج **ب فدت علیا** بن شارت من **اب** و قتل خارج در سنه اربعین بود **بن حذافه** بضم حاء **مطهر**
 فذال جمعه ففاه بعد الالف رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله امنکم بصلوة یوم الجمعة
 خدای تعالی مد کرده است شمارا نمازی یعنی زیاده کرد بر نماز پنجگانه نمازی دیگر را و اما در فرستادن یکی بر یکی دیگر برای تقویت و تاکید و در روا
 بجای آنکه زاد کم و در بعضی امر کم آمد در سبب گفته حدیث مفید عدم وجوب و ترست لفظه ام کم چه امد از زیادت چیزی است که تقویت مزید علی
 بلند گفته می شود در الجیش و ائمه اذا زاده و الخقی به با یقوت و دیگره **مد امد الدوار** آندها زیاده کرد آنرا چیزی که اصلاح کند آنرا و موت التشریح
 والارض چون اصلاح کردی آنرا بر و غن و ساد و گذشت خلاف در وجوب و تر و عدم آن است و نوافل و غیره برای تقویت فرائض و تمیم
 نقصان آنهاست چنانکه در احادیث سنن از تیمم داری و غیره وارد شده هی خبر لکم من حشر النعمان نماز بهتر است شمارا از
 چار بابیای سرخ مراد شتران سرخ رنگ اند که اعز و انفس اسوال است نزد عرب یعنی نماز مذکور بهتر است از شاع دنیا و نیست آن که محبوب است
 نزد شما **بضم حاء و سکون سیم جمع** احمر و بضم سیم جمع حمار است قلنا و ما هی یاد رسول الله قال **الوجه** گفتیم ما که آن کدام نماز است ای رسول خدا
 فرمود و فرست گردانیده است و مشروع ساخته است آنرا خدای تعالی برای شما ما بین صلوة العشاء الی طلوع الفجر در وقتی که میان نماز
 عشاء تا آنکه طلوع کند فجر و این حدیث استدلال کرده اند بر وجوب و تر ابو حنیفه و من قال بقله و گذشت که در روی دلالت بر وجوب نیست
 رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه الا النسائی مگر نسائی ترمذی عقب اخراج حدیث خارج گفته این حدیث غریب است فی شام
 آنرا مگر از حدیث زید بن ابی حبیب گفت هم کرده اند بعض محدثین در روی بعده بیان آن وهم کرده پس مصنف را می بایست که تنبیه مسکرو برین قول کند
 و بخاری گفته این حدیث ضعیف است ابن حبان گفته اسنادش منقطع و من اباطل است و صحیحه الحاکم و درین باب است از سعادت بن جبلی نزد احمد
 و در روی شعبه و القطاع است و از عمر بن العاص و عقبه بن عامر نزد طبرانی و در روی نیز ضعیف است و از ابی بصیر غفاری نزد احمد و حاکم و طیحاوی
 و در روی ابن السنی است و در روی ضعیف است و لیکن متابعت کرده شده است و از ابن عباس است نزدیک و در قطنی و در روی لضر ابو عمر الحارثی است
 و در روی ضعیف است و متروک است و از ابن عمر است نزدیک ابن حبان فی الضعفاء و در ترجمه احمد بن عبد الرحمن بن وهب دعوی کرده که موضوع است از عمرو
 بن شیب عن ابیه عن جده نزد احمد و در قطنی و اسنادش ضعیف است و روی احمد عن عمرو بن شیب عن ابیه عن جده **مصحف**
 ای نحو حدیث خارج و گذشت که سندش ضعیف است و حفاظ اختلاف کرده اند در احتیاج بنسخه عمر و مذکور و راجح احتیاج است بدان مطلقا و ضمیر و جده
 راجح است بسوی شیب عمر زیرا که وی این شیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن العاص است و محمد مذکور را مدین اسناد دخلی نیست بلکه در حد
 نسائی نرارد آن حدیث را عبادیه در صحیح خود از حدیث ابن الهاد از عمرو بن شیب عن ابیه بن محمد بن عبد الله عن عمرو بن موفایان لفظا و

لا أحد تكلم باحکام الی واقربکم سنی مجلسایوم القیامة الحدیث کذا فی مرآة البصیر شرح سنن ابی داؤد عن عبد الله بن بریدة انهم موعه
 بن الحصب بصریة تصغیر الاسلی و عبد الله انقیات تابعین است سمعت وارواذید بن خود و عمره بن جذب غیره متولی شد قضای مزور و مزور و اخبار و عی
 ابن اوله حدیث کثیر عن ابی یزید یعنی بریده بن الحصب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوتر حق فمن
 لم یوتر فلیس مستا و شرحی است ثابت پس سیکه و فرنگند نیست آن کس از تابعان ما و بر طریقه ما و در روایتی آمده که این راسته باشد بر
 و این دلیل است بر وجوب و تر و در سبیل گفته حدیث محمول است بر تاکید سنین و ترجمه عابینه و بین الاحادیث الدالة علی عدم الوجوب آخر جا
 ابوداؤد بسندین لیتن زبیر که در وی عبید الله بن عبد الله العتکی است مکنی بابی المنیب بخاری و نسائی تضعیف کرده اند و او را وقت حکم صلا
 الحدیث است و نویسن کرده است او را یحیی بن معین و صحیح الحاکم و گفت ابن سعین انه موقوف و له شاهد ضعیف عن ابی هریرة
 عند احمد و او را شاهی ضعیف است از حدیث ابو هریره نزد احمد باین لفظ که هر که و فرنگد و پس نیست از ما و در وی خلیل بن مزه است
 و هو منکر الحدیث و در سندش انقطاع است در میان معاویه بن مروه و ابی هریره کما قال احمد در حجة الله البالغة گفته حق اینست که و ترا که
 سنن است چنانکه علی و ابن عمر و عباد بن الصامت بیان کرده اند انتهى و

رسول الله صلی الله علیه وسلم یزید فی رمضان و لانی غیره علی احدی عشة رکعة یصلی اربعاً فلا تسال
 عن حسنهن و طوی . . . نبود رسول خدا که زیاده میکرد و در رمضان و نه در غیر آن بر یازده رکعت میگذاشت و چهار رکعت پس سپس از خوبی
 و درازی آن یعنی این هر چهار رکعت در غایت حسن و جمال و طول می بودند تا آنکه بی نیاز از آن بزرگ بر سیده شود از حال آنها بسبب کمال ظهور حسن
 و طول کزانی الیرباج و محتمل که این هر چهار متصل باشند و هر اظاهر و محتمل که جدا جدا باشند و این بعید است مگر آنکه موافق حدیث صلوة الیرباج
 شنی شنی است شری یصلی اربعاً فلا تسال عن حسنهن و طوی لکن یستر یگذارد و چهار رکعت پس سپس از خوبی و درازی آن در سبیل
 گفته نمی کرد و از پرسیدن یا از برای آنکه مخاطب بر مثل آن قادر نیست پس چه حاجت است او را در سوال یا آنکه حسن طول آن بنا بر شهرت معلوم
 پس سوال کرده نشود و از آن یا آنکه وی قادر نیست بر وصف آن انتهى شری یصلی ثلاثاً یستر میگذاشت و سه رکعت و ترازیجا بعضی از علماء
 حدیث گفته اند که نماز شب زیاده بر یازده رکعت نبود اما صحیح آنست که سیزده رکعت هم می بود چنانکه باید که عایشة گفت عایشة
 فقلت یا رسول الله پس گفت ای رسول خدا آتنام قبل ان توتر آیا می خسی تو پیش از وتر کردن قال یا عایشة ان عیسی
 تنامان و لا ینام قلبی فرمود ای عایشة می خسیند چشم من و نمی خسید دل من و در اینجا اشکال آورده اند که اگر حال این است پس چرا
 در بینه التعریس خواب رفت و از طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر فوت شد و بعد از بیداری آنرا قضا کرد و خوابش آنکه در یافت طلوع و غروب کار نیست
 لازم چون چشم در خواب باشد و پوشیده بود طلوع و غروب درک نکرد اگر چه دل بیدار بود و مثلاً شخصی بیدار است و در کج خانه دیده افتاده
 طلوع و غروب در دنیا بدین بیداری دل با عدم ادراک طلوع منافات ندارد زیرا که برای این ادراک چشم کشاده باید تنها بیداری دل کفایت ندارد
 و جوابهای دیگر هم داده اند که در شرح سفر السعادة و غیره مرقوم اند نووی گفته و این از خصائص انبیاست که نمی شکند و ضوی ایشان از نوم
 زیرا که امر حدیث و مانند آن متعلق بقلب است نه چشم انتهى و مصنف هم بدان در تلخیص تصریح کرده و باین حدیث استدلال نموده و هم حدیث
 این عباس که حضرت تا آنکه نغم کرد و پستر و خاست و نماز گذارد و وضو نکرد و در بخاری است بدستیکه انبیاسی خواب چشمهای ایشان
 در خواب و نامی ایشان منتفی علیهم و در سبیل گفته روایات و کیفیت نماز شب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عدد آن از عایشة صدقه

مختلف آمده هفت و نه و یازده سواهی و در وقت مجر و از آنجمله است این روایت که می آید و فی دویة لهما و در روایتی است از مخاری و سلم
 عنها از حدیث مابسته که کان یصلی من اللیل عشر رکعات و یقوی تر یصحق بود آنحضرت که میگذازد از شب زده رکعت و در هر یک و یک
 و ظاهر آنست که این ده رکعت موصول بود نیست قعد میان آنها و یک رکعتی است **۱** او میگذازد دو رکعت صبح بعد طلوع وی فتاک تلتة صبح
 پس این سیزده رکعت شد یعنی سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند و در رکعت فجر نیز در آن شمرده اند از جهت قرب و التماس انتهای آن بدان بود
 نماز شب آنحضرت یازده رکعت بود چنانکه در روایات دیگر آمده اما در سفر السعاده گفته صواب آنست که سیزده رکعت در ای رکعتین فجر بود و
 و اهل سنت در آن اتسی و دلیل وی آنست که از ابن عباس آمده که وی شب کرد و در خانه خانه خود میبوید بنت الحارث پس قیام نمود آنحضرت چهار
 پس گذارد شش بار دو رکعت پستروتر کرد یک رکعت پستراشطیاع کرد تا آنکه آمد او را نمودن پس سخاست و بگذارد دو رکعت شبک پسته
 بسجود و بگذارد نماز فرض صبح و در روایتی دیگر از ابن عباس آمده که گذارد آنحضرت سیزده رکعت پستروتر خواب کرد تا آنکه دم کرد و چون ظاهر شد از ران
 بگذارد دو رکعت شبک که سنت فجر باشد و درین روایت صریح ذکر سیزده رکعت آمد خارج رکعتین سنت فجر و بالجمله علما منفق اند بر یازده رکعت
 و مختلف اند در دو رکعت اخیر بعضی خارج رکعتین فجر می شمارند چنانکه عنار اکثر علماست و بعضی بایک رکعتین فجر دارند و حق آنست که هر دو بوده تارة
 و ادعای دوام یکی ازین دو طریق باطل است و باین رفته صاحب نجه بالغه و شوکانی گفته اکثر آن سیزده رکعت است انتی و این در جانب زیادت
 پس یازده رکعت ثابت ماند و در روایتی از عایشه سیزده رکعت نماز شب دو رکعت فجر آمده پس مجموع پانزده رکعت شد و نظر باختلاف الفاظ
 بعضی گمان کرده اند که این حدیث مضطرب است حال آنکه چنین نیست بلکه این روایات محمول است بر اوقات متعدد و مختلف بحسب شرایط خاطر
 جواز و همه جائز است و لیکن این بقول می و لانی غیر مناسب نیست پس احسن است که چنین گویند که عایشه غیر او را اغلب فعل آنحضرت
 صلوات الله علیه و سلم نیست شافی او آنچه خلاف وی آمده زیرا که آن اخبار است از نواد و شواذ امور **عنها** و هم روایت است از عایشه
 قالت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یصلی من اللیل ثلاث عَشْرَةَ رُكُوعًا وَ رُكُوعًا بَدَأَ بِهَا مِنْ رُكُوعَاتِ الشَّامِ وَ رُكُوعَاتِ الشَّامِ سَبْعٌ وَ رُكُوعَاتِ
 و بیان نکرد که بر چند رکعت سلام میداد چنانکه در حدیث سابق تفصیل کرده آری درین قول می و تر ثابت شده و یقوی تر من ذلك و هر یک
 از میان این سیزده رکعت به پنج رکعت متصل لایجلس فی شیخ الا فی اخرها می نشست در هیچ رکعتی ازین پنج رکعات مگر در آخر آن و این
 یکی از انواع ایثار است صلی الله علیه و سلم و فقهارا در اینجا اختلاف است که بی قعد زیاد بر دو رکعت گذاردن درست است یا نه آنرا منع گفته
 این را مقصود من حضرت دارند یا از جلوس سلام خواهند آما بنای نوافل بر یک تحریرینه جائز است بی خلاف و در کره است زیاد بر چهار رکعت
 و در روز و بر هشت رکعت در شب بسلام واحد خلافتی مشهور است و صحیح در مذہب حنفیه آنست که مکروه است و در نماز شب از آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم روایات مختلف آمده و در هر وقتی بتوحی گذارده و متعبد غیر است و در آن بهر نوعی که تسک کند شرف اتباع و یا بدو اگر اوقات متعدد
 بهر نوعی از آن است نه از وقتی و نسبت باشد سیزده و یازده و نه و هفت هر آمده و بعضی علمای غیر گفته و از سیزده اکثر نیز در بعضی با سنت فجر گفته و بعضی بدان این اصح و سهولت
 و گاهی نیز تمیز رکعت کرده و گاهی نیز رکعت در بعضی روایات عدد و در داخل آن شمرده و در بعضی ارج و در بعضی اطلاق کرده و شر را بر یک رکعت
 و در بعضی بر سه تا پنج و هفت و در بعضی روایات تمام نماز شب را و تر گفته کما مقرر چون تحقیق معلوم شد که نماز شب از آنحضرت بر دو رکعت
 بوده است پس یکی از آن وجود این سنت که هشت رکعت میگذازد دوگان دوگان چهار سلام و این حدیث صریح است در وصل پنج رکعت
 یک جلوس و وصل اکثر از چهار رکعت جائز است بیک سلام با اتفاق و نیز در حنفیه جائز است تا هشت رکعت **و صحیح** و هم از عایشه است

رضی الله عنہا قالت من كل الليل او تر رسول الله صلى الله عليه وسلم فانتهى وتكلم الى التخصي كفت عابدة من تمام شب
 و تر که در رسول خدا پس منتهی شد و ترا و تا صبح یعنی آخر ام حضرت گزاردن و ترا و در سجده و ترا و بعد از آن شب است چنانکه در روایت ابن عمر آمده است
 که فرمود و ترک رکعت است از آخر شب و سفر السعاده گفته و ترا گاه در اول شب میگذارد گاه در میان شب غالباً در آخر شب میگذارد و
 شرح عیون گفت ابتدای وقت و ترا بعد از عشا است و انتهای آن تا قبل طلوع فجر چنانچه عابدین بدان ناطق است و تا طلوع نماز بران متفق و در میان
 میان تمام شب وقت و تراست الی قوله و بالجملة یعنی رسیده که غالب احوال آنحضرت آن بود که و ترا در آخر شب بگذارد می فریب صبح و اگر امایا
 در اول شب یا وسط آن و ترا کردی و بعد از آن به تنجد بخاسته و ترا را عاده نکردی انتقی متفق علیها یعنی هر دو حدیث را می نویسی و مسلم
 روایت کرده اند که رسول السلام گفته درین حدیث بیان وقت و تراست که آن تمام شب است بعد از نماز عشا و حدیثی دیگر هم افاده آن کرده
 چنانکه گفت و ترا برین صلوة عشا تا طلوع فجر قدرنا انواع الوتر التي وردت فی حاشیة منور النهار انتهى و سخن عبد الله

بن عمرو بن العاص رضي الله عنه قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عبد الله لا تكن مثل فلان كان
 يقول هر من الليل فترك قيام الليل كفت عبد الله فرمود هر رسول خدا ای عبد الله مباش تا فلان شخص بود که بر میخواست بنام شب
 پس بگذاشت بر خاستن شب مقصود تنبیه ابن عمر است بر منع وی از کثرت قیام لیل و افراط در آن که مورث ملامت و ساست گشته منجر بیک
 کرد و چنانکه از قصه وی رضی الله عنه معلوم شده است که تمام شب قیام می نمود و قطعاً خواب نیکرد و پدرش از آن منع می نمود پس پدر آنحضرت
 آورد حضرت او را منع کرد چنانکه در احادیث آمده است و آنحضرت نام این فلان را برده باشد لیکن مصنف در مقدمه فتح الباری گفته که واقف نشدم
 بر نام آن شخص در هیچ یکی از طرق این حدیث و گویا که ابهام آن بقصد پرده پوشی اوست متفق علیها یعنی ابن عمری گفته درین حدیث دلیل
 بر آنکه قیام لیل واجب نیست چه اگر واجب بودی بر تارک نمی برانقدره گفتا نفرمودی بلکه المانع نوم کردی و در وی استصحاب دواء غیر صحیحی
 که آدمی عادت آن گرفته باشد از خیر بغیر تفریض و مستحباً کرده می شود از حدیثی که است قطع عبادت و سخن علی بن ابی طالب

عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم او تر و یا اهل القرآن و تر کنیدی یعنی بگردانید نماز خود را
 در شب و ترا بضم یک رکعت یا سه رکعت بران ای کسانی که ایمان آورده اید بقرآن و تصدیق کرده اید بدان و مشغولی حفظ و تلاوت او شده
 تنبیه است بر ملازمت قیام لیل و تلاوت قرآن در آن چنانکه امر فرمود آنحضرت را بقول خود و در تیل القرآن قرآنی خطاب گفته
 تخصیص اهل قرآن باین امر دلالت میکند بر عدم وجوب و تر زیرا که اگر واجب می بود امر عام میکرد و اهل قرآن در عرف همرا و حفاظانند و
 کما فرده ابن علان فان الله و تر یحجب الو تر زیرا که خدا و تر است دوست میدارد و تر را و تر یکسر او و فتح آن عدو فردا گویند
 و اطلاق کرده میشود بر حق سبحانه یعنی فرد ذات خود که قبول نمی کند انقسام را در صفات بمعنی بی مثل و مانند آن و در افغان معنی آنکه
 هیچ شریک معین ندارد پس در وی سحانه معنی و تر است بمعنی فردیت و باین نسبت دوست میدارد و تر را و ثواب میدهد بران که در تیل
 افعال باشد و آنحضرت رعایت میکرد و ترا و این را امثله بسیار است در شرح چنانکه برستتج حنفی نیست قاضی عیاض گفته هر که بچیز
 نسبت دارد گو آن مناسب است اولی باشد دوست تری باشد آن چیز طرف و می دانم ما قبل است لذت همه در ناسبت است از شیر
 دل شکر گشاید رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صححه ابن خزيمة در سبل گفته امر درین
 حدیث بر این مذمت بنا بر آنکه و ترا بر عدم وجوب و ترا چنانکه گذشت و سخن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم

قال اجعلوا اخر صلاکم بائیس و ترا بگردانید آخر نماز خود را شب و ترا زین حدیث معلوم شد که **عبدالرحمن بن عوف** بعد از نماز شب
 حال آنکه در احادیث آمده پس مشکل شده است این حدیث بر بسیاری از علما امام مالک منکر شد حدیث رکعتین بعد از نماز شب صحیح شده است این حدیث
 و امام احمد گفته من نیکنام این دو رکعت را و منع نیز نمیکنم کسی را از آن و جاهلیر علی قائل اند از جهت ورودش در حدیث مسلم از طریق ابی سلمه
 از عایشه که بود آنحضرت میگذازد دو رکعت بعد از نماز و حال آنکه وی نشسته است و میگذازد حدیث باب مختص است بکسی که وتر گذارد آنوقت یک رکعت
 بهمین جهت گذارد تا بماند که نقل بعد از نماز شب است پس این حدیث محمول است بر استحباب زیرو جوب و بعضی گویند که این دو رکعت که بعد
 از نماز و همان دو رکعت فجر است و محل کرد آنرا نوبی بر آنکه گذاردنش بعد و تر برای بیان جواز نقل نشسته است و رفته اند اکثر باینکه بگذارد
 شفع چند آنکه خواهد و نقض کند و ترا علما بحديث طلق و **عمر بن طارق** ترجمه وی مکر گذشت رضی الله عنه قال

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا وتران في ليلة نیست دو وتر در یک شب یعنی چون در اول شب
 وتر گذارد پس از آن بهتر برخواست دیگر عاده و تر سزاوار نبود از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر دو وتر گذارد لابد یکی از آن دو نقل بود
 و وتر از نقل در شرع وارد نشده و تر نزدی در جامع خود آورده که اختلاف کرده اند اهل علم در حق کسی که وتر کند در اول شب بعد از آن بر خیزد
 جماعه از اصحاب و متن بعد بنم گویند نقض کند و تر را و اضافه کند بآن یک رکعت را پس از آن بگذارد آنچه خواهد بیشتر و تر کند در آخر نماز خود زیرا که
 در یک شب دو وتر نبود و مذہب اسحن این است و جماعت دیگر از اصحاب غیر هم بر آنند که چون در اول شب وتر گذارد پس از آن بخوابت
 و برخاست بگذارد آنچه خواهد و نقض کند و تر را و بگذارد آنرا که کرده است بر حال خود و قول سفیان ثوری و مالک ابن المبارک و احمد این است
 و این صحیح تر است بوجه مستوده روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نماز گذارده و از ام سلمه و عایشه و ابوامار و غیر
 ایشان آموخته که گذارد آنحضرت بعد از دو رکعت این کلام ترندی است رواه احمد و الثلثة یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی گفت
 ترمذی حسن است و صحیح ابن حبان و عبدالحق و غیره و بالجماعه حدیث دلیل است برینکه وتر نکند بلکه شفع گذارد چند آنکه خواهد و مروی است
 از ابن عمر که گفت چون پرسیده شد از آن چون نمی ترسی از صبح و نه نوم پس شفع کن و بگذارد هر چه ظاهر شود ترا بیشتر بگذارد **و عمر بن**
بن کعب الاکبر الانصاری الخزرجی کاتب وحی بود یکی از آن شش کس است که قرآن را در عهد آنحضرت حفظ کردند و یکی از آن فقهاست که
 در عهد رسول خدا فتوی می دادند و بود آفر اصحاب کتاب الله کنیت کرد او را رسول خدا بالمنذر و خواند او را سید الانصار مات بالمدينة سنة ۱۹

روعی عن خلق کثیر قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یقول لا یسکر الا فی آخره یعنی میخواند در نماز و تر بستیج است
و یلک الا بعلی در رکعت اول بعد قرات فاتحه و قل یا ایها الکفرون در رکعت دوم بعد فاتحه و قل هو الله احد در رکعت
 سوم بعد فاتحه رواه احمد و ابوداؤد و النسائی و زاد ای النسائی و لا یسکر الا فی آخره من و سلام نمیداد مگر در آخر آنرا زیرا که
 وصل اکثر از چهار رکعت بیک سلام جائز است با اتفاق و نزد حنفیه جائز است تا هشت رکعت و نیز ازین لفظ جواز و تر بسته رکعت چنانکه مذہب حنفیه است
 معلوم گردید و حدیث ابوهریره لاوتر و ابثلث که حاکم تصحیح آن کرده معارض است و هم حاکم از ابن عباس و عایشه که حدیث و تر بسته رکعت روایت
 کرده و قد قد کنا و جالیم و بالجماعه چون تصحیح و تر بسته رکعت یکی از انواع و تر است کما عرفت پس مستعین نباشد در سه و حنفیه گویند صحابه اجماع کرده اند
 بر جواز ایثار بثلث موصوله و اختلاف کرده اند در ماعد او پس اخذ بدان اخذ باجماع است و رد کرده اند بر ایشان بعد صحت اجماع کما عرفت
و لابی داؤد و الترمذی و احمد بن حنبل عن عایشة ما نند حدیث ابی و در سندش این است زیرا که انطریق خصیف بریر است

وسواءه الدارطنی و ابن حبان و الحاکم من حدیث یحیی بن سعید عن عمره عن عائشة و متفقون است بدان یحیی بن ابوب و در وی مقال است و بن
سدوق است عقیلی گفت اسنادش صالح است لیکن حدیث ابن عباس و ابی بن کعب باسقاط معوذتین اصح است و گفت ابن جوزی اخبار
کرد احمد و یحیی بن سعید زیادت معوذتین را روایت کرد ابن اسکن در صحیح خود برای وی شامی از حدیث عبداللہ بن عمر بن ابی اسحاق و غیر
و غیره و در وی این است کل سودة فی رکعة **بسم الله الرحمن الرحيم** المعوذتین ہر سوره در ہر رکعت است
و در حدیث بسوی سوره اخلاص معوذتین ہر سوره آمدہ و آنچه مختار اکثر اہل علم است از صحابہ و من بعدہم بہمان اول است کذا فی جامع الترمذی و شیخ ابن الہمام
گفتہ کہ احمد در سند خود از عائشہ روایت کردہ کہ گفت بود رسول خدا کہ ایثار میکرد و بستہ کہند در اول سج اسم بک الاعلی و در ثانیہ
کافرون و در ثالثہ قل ہو اللہ احد و ہمین اخذ کردہ اند اصحاب با انتہی شیخ در ترجمہ گفت در رکعت اولی سورہ انا انزلنا میخوانند در سج با
مردی و ما ثور نیست و میگویند کہ بعض روایات فقہیہ آمدہ است واللہ اعلم کہیم در حدیث علی رضی اللہ عنہ آمدہ کہ وتر میکرد و آنحضرت بدہ سوره
از افضل پس میخواند السلام التکاثر و قدر و آواز زلزلت و عرصہ و کوشش و آواز اجابہ اللہ و کافرون و مثبت و قل ہو اللہ در ہر رکعت سہ سوره ہاء
بن ابراہیم الدورقی فی مستند علی کرم اللہ وجہہ و عن **ابی سعید** نا الحدیثی رضی اللہ عنہ قال ادتروا قبل ان یصبحوا
فرمود و تر کنید پیش از آنکہ صبح کنید رواہ مسلم و این دلیل است بر آنکہ وتر قبل صبح است و لا بن حبان ابن حدیث ابی سعید
من ادرك الصبح ولم یؤت فحلا و ترکذا ہر کہ دریافت طلوع صبح را و وتر نکرد پس نیست و ترا و را یعنی بطریق اولیٰ کہ فضا گردیدہ در و
دلیل است برینکہ مشروع نیست و تر بعد شروع وقت و اما اینکہ قضای می صحیح نیست فلانیرا کہ مراد از ترک نماز ترک است و فوت شد
از وی سنتی عظیمہ کہ تدارکش ممکن نیست ابن منذر از جماعتی از سلف حکایت کردہ کہ آنچه خارج می شود بجز وقت اختیاری اوست و وقت اضطرار
خود باقی است تا قیام نماز صبح و ہم روایت است از ابی سعید خدری رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ
من نامر من الوتر اولتسیہ فلیصل اذا اصبح او ذکر کسی کہ خفت از وتر یا فراموش کرد و آنرا پس باید کہ بگذارد و وقتضا کند آنرا
وقتی کہ صبح کند یعنی بیدار گردد یا وقتی کہ بیاورد و این قدر کافی است در ثبوت وجوب معنی مقابل مندرض و این لغت و نشر تر است یعنی
نام چون بیدار گردد و ناس چون بیاورد و در روایتی لفظ استیسیہ قطبجای اصح آمدہ رواہ الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی
و ابن ماجہ و عن **جابر** رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من خاف ان لا یقوم من آخر
اللیل فلیؤت اولہ کسی کہ نمی ترسد کہ نمی تواند برخاست از آخر شب پس باید کہ بگذارد و تر اول شب و نخواستہ و من طمع ان یقوم
آخر فلیؤت اخر اللیل و کسی کہ امید بیدار دہ می تواند برخاست آخر شب اعتقاد دارد بر بیدار شدن پس باید کہ وتر کند آخر شب
فان صلوة اخر اللیل مشہودہ زیرا کہ نماز آخر شب گواہی دادہ شدہ است بفضل کرامت وی و حاضر می شوند در وی ملائکہ
رحمت و در روایتی محصورہ آمدہ و ذلك افضل و وتر در آخر شب فاضل تر است از وتر اول شب ازین حیثیت کہ مذکور شد و تواند کہ
بجزی عارض گردد کہ در حق خصوص شخص متر اول شب اولی و متوسط و آلتیق بحال باشد و رقمہ است جماعتی از سلف بسوی این و بسوی آن
کردہ و کار در ابی داؤد است حدیث از ابی قتادہ کہ فرمود آنحضرت ابو بکر را تو کہ ام وقت وتر میکنی گفت اول شب و گفت عمر را تو کہ ام
وقت می کنی گفت آخر شب پس گفت ابو بکر را اخذ کرد این بخند و گفت عمر را کہ گفت این بقوت وی فرمود آنحضرت صلے اللہ
علیہ وسلم مرثیہ ہر کہ در اول شب بگذارد و نخواستہ زیرا کہ اول شب بیداری بود و احادیث کہ از حضرت می شنید یا میگرفت رواہ مسلم

وعن ابن عمر رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا طلع الفجر فقد ذهب كل صلوة الليل
 والوتر فاذا تذا قبل طلوع الفجر فرود چون برآمد صبح پس بختیمن رفت هر نماز شب و بوتر پس و ترکند پیش از طلوع فجر و این تخصیص امر
 باینست برای زیادت عنایت بشان وی و بیان آنکه وی اهم صلوة است و میرود وقت وی بر وقت شب و گذشت در حدیث ابی سعید که
 و ترکند تا هم و ناسی نزدیکه و ذکر پس آن مخصوص است باین و ازینجا ظاهر شد که مراد بر وقت و ترست بر وقت شب بر کسی که ترک کرده است
 و تر را بغیر عذر و در باره ترک اوست بحدیث روایت ترمذی از عائشه که بود رسول خدا چون نمی گذارد از شب من میگرد او را از ان خواب یا غلبه
 میگرد و بروی چشم او میگذارد و روز و دو نده رکعت و گفت حسن صحیح و باین تدارک با قات می شد رواه الترمذی قلت و قال علی
 سلیمان بن موسی قد تفرده علی هذا اللفظ و روایت مسلم از ابن عمر باین لفظ آمده است که ببادت کنیدی صبح را بوتر یعنی شتابی کنیدی و یا باید
 صبح را سبوقی بوتر و مراد ادای آن خواهد بود و الاقضا جائز است در وقت صبح چنانکه در حدیث زید بن اسلم آمده که هر کس صفت از او تفر خود
 پس باید که بگذارد آنرا وقتی که صبح کند رواه الترمذی مرسل و خود قضا جائز است در هر وقت که باشد یا عایت **وعن عائشة**
 رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي العتيق بود رسول خدا میگذارد نماز منعی فارسی منعی چاشت
 و گفته اند که صحو و وضوء و غنیمت بر وزن عشیه یعنی ارتفاع نهار و بلند شدن روز است و منعی بضم و قصر فوق اوست و بمنی شعاع آفتاب نیز
 آمده چنانکه قول وی سبحانه و تعالی است و الشمسین و خضعتا و منعا و بفتح و در وقت بلند شدن آفتاب تدریج آسمان و متعارف میان
 مردم در اول روز و نماز است یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند شدن وی قدر یک دو نیزه و این را صلوة الاشرق گویند دیگر
 بعد از بلند شدن وی مقدار تدریج آسمان تا انتصاف نهار که حين ترض الفصال در شان اوست و این را صلوة منعی و نماز چاشت گویند
 و در اکثر احادیث همین اسم صلوة منعی واقع شده است شامل هر دو نماز و هر دو وقت و در بعضی احادیث صلوة الاشرق نیز واقع شده
 چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود یا أم بانی هذه صلوة الاشرق و این را بعد از حدیثی آورده که هم از طبرانی از عمر آورده
 که ابن ادم ضمن لی رکتین اول النهار الفلک آخره حضرت شعیخ اجل علی متقی در تبویب جمع الجوامع سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده بر آن
 نماز اشرق عنوانی جدا نموده و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز فجر در جماعت بستر نشیند برای ذکر خدا تا طلوع کند آفتاب بستر بگذارد و رکعت
 باشد مراد مثل اجر حج و عمره تا تیره تا تیره رواه الترمذی عن انس و نماز یک آنحضرت در خانه ام بانی گذارده وقت چاشت بود و بیضاوی در تفسیر
 قول حق سبحانه بالعشی و الاشرق گفته که وقت اشرق وقتی است که روشن گردد آفتاب و صاف گردد شعاع وی و آن وقت منعی است
 و بالجمله بر نماز اول روز اطلاق نماز منعی آمده و بر نماز در وقت اشرق هم آمده پس هر دو را هم نماز منعی می توان گفت و هم نماز اشرق
 و بصحت رسیده که حضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو وقت نماز گذارده و امت را نیز بدان ترغیب داده و امر استحباب فرموده است و در
 یک وقت است و یک نماز که اول وقت وی اشرق است و آخر وی تا قبل انتصاف نهار و چون در بعضی اوقات در هر دو وقت نماز کرده
 ازینجا گمان بردند که اگر انجام و وقت است و در نماز و بعضی ضحوة صغری و ضحوة کبری نیز گویند و الله اعلم و احادیث و آثار در نماز چاشت بسیار آمده
 تا آنکه محمد بن جریر طبری گفته که اخبار درین باب و اهل برج تواتر معنوی است و رسیده است بحدیقین و قاضی ابوبکر عمری مالکی گفته این صلوة
 سابقین است از انبیا و مرسلین و سیوطی از ویلی از حدیث ابو هریره آورده که صلوة منعی اکثر صلوة داوود خیمبر است علیه السلام و از ابن العنبار
 از حدیث ثوبان آورده که منعی صلواتی است که محافظت میکرد بر آن آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیه صلوة و السلام و اختلاف است

در استحباب صلوة ضحی و احادیث و اخبار ظاهر و در وی مختلف و متعارض آمده اکثر بر آنست که سبب است و تسک ایشان با حدیث است که درین باب ثابت شده است چنانچه گفت عایشه که در بیع آنحضرت را میگذارد و سبب ضحی را چهار رکعت و بدستیکه من نیز میگذاردم آنرا و غیر ذلک و او مسلم واحد و ابن ماجه اربعه و بزیده ما شاء الله میگذارد و آنحضرت چهار رکعت و زیاده میگوید بر چهار رکعت چیزی را که بخوانست خدا و این دلیل صحیح است در آنکه نماز چاشت منحصر در عددی مخصوص نیست زیرا که نیست دلیل بر آن و تنبیه کرده است حافظ زین الدین عراقی در شرح ترمذی برین سخن چینیست در احادیث و آمده در اعداد نماز مذکور چیزی که نفی کند زیادت را و ثابت شده است از صحیح یکی از صحابه و تابعین و من بعد هم که این نماز منحصرست در عددی بحدیثی که بر آن افزوده نشود و جزین نیست که ذکر کرده روایاتی که اکثر وی دوازده رکعت است و تابع شد و اراغی در زیست او را دلیل حصر درین سکه شیخ در ترجمه گفته روایات در عدد رکعات صلوة ضحی از دو تا دوازده آمد و مختار نزد اکثر علماء چهارست زیرا که احادیث آن اصح و اخبار و آثار در آن اکثرست انتهی و حافظ شوکانی شرح فرموده اقل آن دو رکعت است چنانکه در حدیث ابوهریره و صحیحین و غیرهما و اکثرش دوازده رکعت است چنانکه آمده بر آن دال اند انتهی گویم در حدیث عایشه نزدیک مسلم واحد و ابن ماجه چهار رکعت آمده که مقدم و در حدیث انس هشت رکعت که روایه الحاکم فی المستدرک احمد و صحیح ابن خزیمه و در مواعظ لدنیة این حدیث را از ابن ماجه هم آورده و در حدیث جابر بن عبد الله شش رکعت آمده از جابر الحاکم و در حدیث ام سلمه و هم عایشه و دوازده رکعت آمده روایه الحاکم و در روایت علی و عایشه و انس و جابر شش رکعت آمده و در روایت ترمذی از ابوهریره دو رکعت آمده و در روایت ابو ذر نیز دو رکعت آمده و در روایت معاذ بن انس نیز دو رکعت آمده و احمد و مسند خود مرغوع گفت غرض که این همه اعداد ثابتست منبع حدیث که اختیار کنند شرف اتباع در یاد و الترتار و فتارة هر یکی از آن بجا آورده باشد و فقیه بود رواه مسلم در سبیل گفت این حدیث دالست بر شریعت ضحی و برینکه اقل وی چهار رکعت است و گفته اند دو رکعت است و ابن صحیحین از روایت ابی هریره و ابن دقیق العید گفته شاید که وی فریاد کند که تا کید فعل آنست کرده و در بخاند دلیلست بر استحباب صلوة ضحی و برینکه گفته وی دو رکعت است و عدم موالمبت آنحضرت بر فعل آن منافی استحبابش نیست زیرا که استحباب بدلال قول حاصلست و نیست از شرط حکم نظر اول قول فعل بر آن و لیکن چیزی که مواظبت کرد آنحضرت بر آن مرجعست بر چیزی که مواظبت نکرد بر فعل آن انتهی و اما حکم این نماز چنانکه نظر بقیم اقوال جمع کرده و جمله شش قولست اول آنکه سنتست سبب دوم آنکه مشروع نیست مگر برای سبب سوم آنکه اصلا مستحب نیست چهارم آنکه مستحب اولست تارة و ترک او تارة با عدم مواظبت پنجم آنکه مستحبست مواظبت بر آن در خانه ششم آنکه بدعتست بعده مستند هر یکی ازین اقوال ذکر نموده و ارجح اقوال آنست که سنتست سببست کما قرره ابن دقیق العید آری معارض این حدیث عایشه است حدیث آیین

وله عنهما و هم مسلم راست از حدیث عایشه روایت عبدالله بن شقیق که از مشاهیر تابعینست و از علی و عثمان و عایشه سماع دارد مات سنة ثمان و مائة و این روایت را ابن جریر هم از عایشه روایت کرده آنها سئلت هل كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي الضحی قالت لا الا ان يجئ من مغيبه متحقق پرسیده شد عایشه که آیا بود آنحضرت که نیگذارد نماز چاشت گفت نمی گذارد مگر آنکه می آمد از سفر خود و آمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سفر اکثر در وقت چاشت بودی و این حدیث دلیل گروهیست که میگویند مستحبست که این نماز را گاه بگذارد و بعضی ایام ترک کند و نیز ایشان استدلال می کنند حدیث ابی سعید خدی که ترمذی و حاکم و ابن جریر آورده اند و گفت ترمذی که حسن غریب و آن اینست که بود رسول خدا میگذارد نماز ضحی را تا آنکه میگفتم ترک نخواهد کرد آنرا و بود که ترک میکرد تا آنکه میگفتم که نخواهد گذارد و این یعنی چنانچه عادت شریف در اکثر نوافل این چنین بود و احوال سلف از صحابه و تابعین در گذاردن این نماز همچنین بود و روایت کرد ابن جریر از عمر

مولای ابن عباس که بود ابن عباس که میگنند و از یک روز و ترک میکرد و روز و گفت عبد الله بن دینار که بود ابن عمر که نمی گذارد و نماز چاشت را چون می آمد مسجد قبار میگنند و می آید او را هر روز شب و گفت منصور بن معتمر سلمی بود یعنی صحابه و تابعین که مکره می برداشتند محافظت و مداومت بر صلوة شخصی همچو محافظت بر نماز فرض می گذاردند آنرا در بعض ایام و ترک میکردند در ایام دیگر و طائفه میگوید که این نماز گذارده می شود سی از سی است که حادث گردوش قدم از سفر و حصول منسج و مانند آن و آنحضرت هم که در روز فتح مکة گذارده در بیت ام هانی بسبب فتح بود و نماز صلوة الفجر نام کردند و همین است مختار صاحب سفر السعاده و لیکن گفته مراب التست که مواظبت بر آن سخت است و خوف توهم فریب نصیحت مرتفع شده اما او گفت که در خانه گذارند تا منی و چون از حدیث اول نظر بلفظ کان دوام ثابت است و ازین حدیث گذارند آن مگر در حال آمدن از سفر و غیره کند و در سبب گفته جمع میان هر دو باین طریق است که کلمه کان بفعل گذاردالت بردوام نمی کند و اما بلکه غالباً و چون قرینه بر خلاف آن قائم شد کلمه مذکور از معنی دوام گرفته اند و مراد عایشه از قول خود الا ان یحیی من مغیبه نعی رویت خود است صلوة شخصی را یعنی وی ندید که آنحضرت این را گذارده باشد مگر در عنوقت و لفظ اول اخبار است از آنچه باور رسیده که ترک نمی کرد آنحضرت صلوة شخصی را و لیکن تضعیف می کند قول من

وله عنهما و مسلم راست از حدیث عایشه یعنی مد نعی نماز چاشت ما دایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی سبحة الضحی قطع ندیدم آنحضرت را که میگنند نماز چاشت را گاهی سبحة و تسبیح بعض نماز نفل آید و در روایت ابن جریر آمده لانی حضرت و لانی سفید زکرة اسپوطی بی معنی گفته مراد بعد رویت نعی دوام است و مراد تسبیح خود مداومت است بروی و ابن عبد البر گفته روایت متفق علیه شیخین مرجح است یعنی اثبات ندر روایت نعی که مسلم مستفرد است بدان گفت و عدم رویت عایشه مستلزم عدم وقوع که دیگران اثباتش کرده اند نیست گویم و از متفق علیه است حدیث ابو هریره و صحیحین که وصیت کرد او را رسول خدا باینکه ترک نکند دو رکعت شخصی را و آتی لا سبحة یحیی و غیره سخن میگنند آنرا و این حدیث را بخاری مالک ابو داود هم روایت کرده اند و در آن این است که و تحقیق بود رسول خدا ترک میکرد عمل را و حال آنکه آنحضرت دو رکعت میداشت این را که عمل کند بدان یا عمل کرده شود بدان از جهت ترس اینکه عمل کند بپست فرض کرده شود بر ایشان از جریان سنت الی بر افتراض عمل بر امت نذر مواظبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن و در جامع الاصول در روایت ابن حدیث تقدیم و تاخیر کرده و این حدیث تحت طائفة ایست که بکراهت آن قائل شده اند و میگویند گذارند آن بدعت است که بعد از پیغمبر و خلفای راشدین پیدا کرده اند و استدلال می کنند این جامع با تشریح بخاری از ابن عمر روایت کرده که مورق عجلی که از کبار تابعین طایفه ثقات است گفت گفتم مرابن عمر را میگنند وی تو نماز شخصی را گفت لا گفتم میگنند و عمر آنرا گفت لا گفتم میگنند و ابو بکر گفت لا گفتم میگنند و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گفت لا اغال یعنی گمان نمی برم که میگنند آنحضرت آنرا یعنی نمی گذارد و اگر چه جزم بدان ندارم و از عبد الرحمن بن ابی بکره چنانکه روایت کرده اند ابن جریر مروی است که ابو بکره که از کبار صحابه است و پدر او جمعی را دید که نماز چاشت میگنند و ندانند ایشان را گفت برستی که شما این را میگنند نمازی را که گذارده است آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نه عامه اصحاب و یعنی اکثر صحابه و قیس بن عسید گوید یک سال آمد وقت نذر عبد الله بن مسعود میگنند هرگز ندیدم که نماز چاشت گذارند یعنی اگر مستحب بودی و فضیلت داشتی ترک می چندین مدت نکردی حال آنکه در حق وی وارد شده که نصیحت لامتی ماری به ابن ام عبد و گفت مجاهد و آدم من و عروه بن الزبیر مسجد نبوی را پس ناگاه دیدم که ابن عمر نشسته است در مسجد نزدیک حجره عایشه و مردم میگنند نذر مسجد نماز چاشت پس پرسیدیم ما ابن عمر را از نماز ایشان یعنی که سنت است یا بدعت گفت ابن عمر که این نماز گذارند ایشان بدعت است و نیکو بدعتی است این بدعت و نیز گفت ابن عمر چنانکه شیخی از وی روایت کرده که گفته اند

نموده مسلانان بدعتی فاضل نماز چاشت پس این اخبار و آثار ضعیف نفی این نماز و غیر آن نیز آمده و علماء در جمع و تطبیق میان این آثار و احادیث گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مداومت نمی کرد بر نماز شبی اگر چه است مبارک حاکمیت مداومت آن مجرب است ترغیب می نمود از جهت مخالفت اینکه بر ایشان فرض کرده و در شفقت یافتند و در آخر خروج از عهده آن در مانند چنانچه تصریح کرده بدان عایشه و لیکن در گذارون آنحضرت از آن شب نیست چنانکه احادیث صحیح بر آن ناطق اند پس هر که نفی کرد یا روایت نمود از نفی کرد یعنی خود آنحضرت را ندیده که میگذازد و لیکن از آنحضرت یا از مردم شنیده که میگذازد پس هم باین شنیدن گذارد و روایت کرد یا بعد از آن نفی دوام باشد پس حسن ماکان یصلی و ما سجد یلداوم علیها باشد و محل ناگذاردن این مسعود و نابدین قیس بن عبیدیه بن تواند بود و آن نفی بسبب عدم وثوق باخبار وارده درین باب باشد و هر که گذاردت خوانده بهجت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در صحت خود مشروع است لیکن این اظهار و اجتماع چنانکه در بعضی گفته است چسنت در نوافل و فضیلت آن در ینمان گذاردن و در خانه گذاردن است چنانکه معلوم است منی گوید گفته اند این عمر را خبر فعل آنحضرت فرسید و نه امر او و لذا بهجت گفت و اما در حق ما پس سبب است چنانکه جمهور بیان رفته اند انتهی غرض که از هیچ خبری و اثری نفی مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی صفتی مخصوصه که روایت یا مداومت یا اجتماع باشد و این ابی شیبه از ابن مسعود روایت کرده که وی دید قومی را که میگذازد و نماز شبی را پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر لا بد میگذازی پس درون خانهای خود بگذاری و الله اعلم **و عن** روایت است از زید بن ادریس رضی الله عنه که وی دید قومی را که میگذازد و نماز چاشت را در مسجد قبا پس گفت آیا ندانستند این قوم که این نماز و غیر این وقت فاضل تر

آن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال بدرستی که آنحضرت فرمود صلوة الاقابین حین ترمض بفتح میم الفصا ل نماز آن کسانیکه رجوع و توجه دارند بجانب حق در وقتی است که گرمای بخورد می نشینند مشرب میمایند و از جهت سوختن پایهای ایشان از سختی گرمی زمین و راوی حدیث تفسیر این لفظ چنین کرده و بیشتر حر النهار سخت می شود گرمی روز فجد الفصا ل حر الرضا پس می یابد بیشتر چنان گرمی ریگ نرم و زمین تافته از آفتاب ترمض از مرضت بالکسر معنی سحر قی مشتی از مرضا است و آن سخت گرم شدن زمین است از افتادن آفتاب بر ریگ غیره و این در وقت ارتفاع شمس باشد و تاثیر آن حر است و فصا ل جمع فصول است بمعنی سحر شتر نام نموده شد باین بهجت جدا شدن او از نادر خور و ازین حدیث معلوم گردید که تاخیر نمایی تا گرم شدن روز فاضل تر است اگر گویند این مخالف آید بآنکه گفته شد سختی یک وقت است اول او اشراق است و آخر او چاشت چه پیشک نماز در اول وقت افضل بود گوئیم فضیلت اول وقت بر ذهاب کسی که بدان قائل است در فرائض است اما اینجا چون آخر وقت محل رکون نفس با سحر است عبادت در وی اشق و افضل بود از اول لایساکه از اولیای فرض صبح تا این وقت بزرگ و تلاوت مشغول بود و رواه الترمذی و ذکر نکرد عدد رکعات را و آخر چه مسلم ایضا و بزار از حدیث ثوبان روایت کرده است میداشت آنحضرت اینکه بگذارد نماز را بعد از نماز چاشت گفت عایشه امی رسول خدا شادوست و در این ساعت را فرمود مفتوح می شود در وی درهای آسمان و نظری کند خدای تعالی بر حمت بسوی خلق و این نمازی است که محافظت میکرد در وی آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام و در سندش متروک است و احادیث بسیار آمده که این چهار رکعت است **و عن** النبی رضی الله عنه قال قال رسول الله

صلی الله علیه و سلم من صلا الفطره ثلثی عشاءه رکعة هکذا بگذارد نماز چاشت را و از زده رکعت بنی الله لک قصه من فی الجنة بنا کند خدای او کو شکلی در بهشت و در روایتی من ذکرت آمده یعنی از طلا رواه الترمذی و استنصر به گفت ترمذی این حدیثی است غریب نمی شناسم او را اگر باین وجه گفت مصنف در تلخیص اسنادش ضعیف است ابن ماجه و غیر این نیز این را

روایت کرده اند و احادیث دیگر نیز در فضیلت این نماز وارد است از جمله مسلم از ابو ذر آورده که فرمود رسول خدا صبح می کند یعنی ثابت می ماند هر روز به بقا که هر عضو یا هر یک از شصت و سه است و هر تکبیر و هر تسبیح و هر تکبیر و هر تسبیح است و امر بالمعروف و نهی عن المنکر صدق است و کفایت میکند ازین یعنی صدقه هر سلامی دو رکعت که بگذاری تو در وقت شیخی و در نماز احد است مرفوعا از سجاد بن انس که هر که نشیند در جای نماز خود وقتی که برگردد از نماز با ما تا آنکه بگذارد دو رکعت چاشت و سخن نگوید مگر آنچه خیر است آمرزیده شود و او را گنامان او اگر چه باشد مقدر کعبه و ترویجی از ابو هریره مرفوعا آورده که فرمود رسول خدا هر که محافظت کند بر دو رکعت شیخی بخشیده شود و او را گنامان او اگر چه چهل زبده بحر باشد و گفت نعیم بن هماره فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم ای ابن آدم عاجز میا تو از گذاردن چهار رکعت در اول روز کفایت میکند ترا از آنچه هست جمیع آفات و شرور و تقصیرات را و از ابو هریره آمده مرفوعا که محافظت کن در نماز شیخی مگر ایوب رواه الحاکم علی شرط مسلم و هم نزد جاک زهریث ابو هریره مرفوعا که مرثیست را درسی است که گفته میشود او را باب یعنی پس چون باشد روز قیامت ندانند منادی کجا اند آن کسانی که دعوت میکردند بر نماز شیخی این است در شما پس در آید آنرا بر حمت خدا و مروی است از ابن عباس که مروی گفت ابو ذر را وصیت کن مرا ای عمر هفت پرسیدی آنحضرت را چنانکه پرسیدی تو مرا یعنی من نیز وصیت خواهم از آنحضرت پس فرمود هر که بگذارد شیخی را دو رکعت نوشته نشود از غافلان و هر که بگذارد چهار رکعت نوشته شود از عابدان و هر که بگذارد شش رکعت نرسد آن کس را در آن روز هیچ گناهی بهر که بگذارد هشت نوشته شود از قانتان یعنی از جمله خاشعان و مقرران و هر که بگذارد ده رکعت بنا کند حق تعالی برای وی خانه و هشت یعنی در چهار فایس بر رحمت خود و این حدیث را بهیقی و ابونعیم و بزار از ابو ذر با اختلاف بعضی الفاظ روایت کرده اند بی ذکر طلب وصیت و لیکن در رواست از ابن عباس در حدیث بن عطاست ضعفه ابو حاتم و غیره و ذکره ابن حبان فی الثقات و قال بخلفی و یونس و طبرانی از ابی الدرداء آورده در سبل گفت و فی الباب احادیث لا تخلو عن مقال انتی و بالجمله صالح احتجاج است بر استحباب و فضیلت این نماز زیرا که احادیث ضعیفه و فضائل

اعمال معمول به است **و عن عائشة رضي الله عنها** قالت دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم بي في فصل الصلوة ثم اتى ركعتي قلت عائشة و رايد رسول خدا خانه مرا پس گذارد نماز شیخی هشت رکعت و از عائشه مروی است که می گفت اگر مرا بگذرد نوشته شود یعنی زنده گردانیده شوند برای من مادر و پدر من ترک نمی کنم نماز چاشت را رواه مالک و این تعلیق بحال عادی است بقصد مبالغه یعنی این لذت را بان لذت از دست نمی دهم و گفت مجاهد که از طبقه ثانیه تابعین است و از فقهای مکه و قرای او و اعلام آن بلده معتبر است و این عصر وقت سواری رکاب اوجی گرفت که گذارد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم روزی نماز شیخی را دو رکعت پسته گذارد روزی چهار رکعت پسته روزی گذارد شش رکعت پسته روزی گذارد هشت رکعت پسته ترک و او گذاردن نماز شیخی مقصود ازین حدیث اثبات اصل صلوة شیخی است و هشت رکعت او نه و او مروی و ترک نیز دائمی نخواهد بود و احاطه علم را وی بدان محسبات متعذرت و سبوطی این حدیث را از ابن جریر آورده و در روایت تو ثم ترک یونان آن یعنی یک روز ترک کرد و در حال نماز شیخی هشت رکعت است چنانکه در مالک پسته گفته و در حجت الله الباقه نوشته که اقل است دو رکعت است و ثانی چهار رکعت و ثالث هشت رکعت و دوازده رکعت و در سفر السعادة گفته بیشتر علما اختیار چهار رکعت کرده اند چه احادیث آن مجموع صحیح است این جریر میگوید که احادیث صلوة شیخی که صحیح شده است بحسب ظاهر در آن اختلاف است اما چون تامل کنی مجموع صحیح و متوافقی اند و تعارض و تضاد و اختلاف عمد بحسب اختلاف ایام و احوال بود گاه دو رکعت گاه چهار گاه شش گاه هشت گاه دو گاه دو گاه و از آنده و شخص غنیست در اختیار هر عدد که خواهد و حدیث ابی داود که گذشت دلیل است برین معنی که من صلی الله علیه و سلم

من الغافلین ومن صلی علیہم یکتف من المعاصیین الی آخر الحدیث انتمی رواه ابن حبان فی صحیحہ ورسیل کثیرة روایت سلم از عایشه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خانه وی کزوه و جمع میان هر دو باین طرفین است که عایشه نفی روایت کرد و نماز که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خانه وی گذارد جائز است که عایشه آنرا ندیده باشد ولیکن ثابت شد او را بروایت وقاضی میاض همین وجه را اختیار کرده و نیست بعد از آن اگر چه در خانه وی باشد بنا بر جواز غفلت عایشه درین وقت فلا منافاة فیہ والجمع مما لکن بهما الواجب انتمی

باب صلوة الجماعة والامة

باب در بیان حکم نماز جماعت و امانت و آن پیشوا شدن است و امام پیشوا و مراد در اینجا پیشوائی در نماز است که آنرا امامت صحفری خوانند و امامت کبری پیشوائی در کار و بار عالم و تصرف در امور اهل عالم است و درین باب بیان میکند که فضل جماعت بر تنهاییست و مستحق امانت و اولی بآن کبیرت **عن عبد الله بن عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلوا لي الجماعة**

افضل من صلوة الفرد نماز یک جماعت بگذارد از نماز یک تنها بگذارد قذف و تشدید ذال مجرمت غیر و تنها بسبع و عتس بن درجه هفت و بست درجه متفوق علیه حدیث حدیث است بر جماعت و در وی دلیل است بر عدم وجوب کسب و کمالها عن

بخاری و مسلم است از حدیث ابی هریرة بن سفيان بن عيينه بن جهمس و عتس بن جهمس است و پنج جنه عوض هفت و بست درجه شاید که نخست بست و پنج و پنج شد پس از آن زیاد کرده شد تفضلاً و انعاماً یا اختلاف بتفاوت حال مُصلی است یا بست و هفت درجه است و بست و پنج در ستریه و در روایتی بجای

جزاً ضعفاً آمده و در روایتی هزار آمده صلوة و بضعا و عشرین بدل سبعا و است روایت مسلم ترمذی گفت هر که این حدیث را روایت کرد و عتس بن عمر بن

گفت الا این عمر که سبع و عشرین گفته و در روایتی از وی نیز بست و پنج آمده و نیست منافات زیرا که مفهوم عدد غیر است پس در روایتی **عن ابن عمر** داخل است زیرا روایت بست و هفت و صاحب بر در شرح خود بر عمده سیزده وجه برای جمع میان روایت بست و پنج و بست و هفت ذکر

کرده یکی از آن حذف ابتدا و انتهاست در یک روایت و اثبات آن در روایت ثانی دوم آنکه یکی ازین دو روایت محمول است بر درجات یکبار که برابر بست و هفت درجه کمتر از خود است و کذا و همچنین بلفظ خمس و عشرین است **للخاريت** و ابی داود و ابن حبان و الحاکم عن ابی سعید

خوهر و لیکن بجای جزاً قال درجه درجه گفته و در روایت احمد و ابی یعلی و برزار و طبرانی از حدیث ابن مسعود بلفظ بضعا و عشرین درجه آمده و روایت کرده است این حدیث را جماعتی از صحابه جز ثلثه مذکور سنم انس و عایشه و صهیب و معاذ و عبد الله بن زید و زید بن ثابت و قوی

نمیده است که سبع محمول است بر کسی که بگذارد و در سجد و خمس مسکی که در غیر وی بگذارد و گفته اند که سبع برای بعید است و خمس برای قریب و بعضی از ایشان مناسبات و تعلیلات در آن ذکر کرده اند و مصنف آنرا در شرح الباری استیفا کرده در حیل گفته می اقول تخمینیه لیس علیها

فصل استی و درجه هر دو یک معنی است زیرا که هر یکی از دیگری تشبیه کرده اند و وارد شده است تفسیر هر دو بنماز و باینکه نماز جماعت بست و هفت درجه افضل است بر نماز فردی و بر تفسیر علم تخصیص عدد علم آن موکول بشارح است جزا و در تحقیق آن اطلاع نیست **و عن ابی هریرة**

رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لو كنت بان كفى من در دست قدرت اوست یعنی در ملک تصرف او و در بنجاده دلیل است بوجوب اطلاق لفظ پید و مانند آن در حق وی تعالی و در احادیث اطلاق آن بسیار آمده و مشتمل

ماویل می کند آنرا نعمت غیره و مذهب سلف عدم تاویل است و این ظاهر بانی تشبیه و تشبیل و تکلیف است لکن محتمل ان امر محطه بصلب تحقیق است که مردم که امر کنم جمع کردن نیز مملوع کرده شود و نیزم و این جواب قسم است و اقسام وی صلی الله علیه وسلم برای بیان عقلم نشان

تحقیق است که مردم که امر کنم جمع کردن نیز مملوع کرده شود و نیزم و این جواب قسم است و اقسام وی صلی الله علیه وسلم برای بیان عقلم نشان

تحقیق است که مردم که امر کنم جمع کردن نیز مملوع کرده شود و نیزم و این جواب قسم است و اقسام وی صلی الله علیه وسلم برای بیان عقلم نشان

مکورت بطور جز از ترک جماعت شرعاً با صلوة قیود آن است پسترا کم مردمی را با اذان گفتن برای نماز پس اذان گفته شود مردم را
 شرعاً امر رجلاً فی حق الناس پسترا کم مردمی را با امامت کردن مردم پس امامت کند ایشان را شرعاً اخلاصت الی رجال پسترا با هم بسبب
 مردانی که حاضر شده اند برای نماز تا بگیرم ایشان را یکایک یا معنی آنست که مخالفت کنم چیزی را که ظاهر کرده ام در اقامت صلوة با مصلیان
 با خلفت کنم از نماز و رجوع کنم بسوی آن مردان برای معاقبت و تعذیب ایشان لای شهودون الصلوة که حاضر نمی شوند نماز را و در وقت
 بین نماز احادیث مختلف آمده که جمعه است یا عشا یا فجر و ظاهر این حدیث عام است فاحرق علیهم بهی تهمه پس بسوزم بر ایشان خانه
 ایشان را تا سوخته شوند ایشان در آن و در حدیث مباهغه است در اتمام تعذیب جماعت که حاضر نمی شوند جماعت که آنحضرت که بتفسیر
 خود مقید با امامت نمی شود و دیگری را خلیفه میگرداند خود متخرف آن جماعت مقید می شود و الذي نفسی بیده لو یعلم احد هم انه یجد
 عمر قاسمیتنا و خدا سوگند اگر بدانند یکی از ایشان که وی می یابد استخوان فرور عرق بفتح عین مملو و سکون را استخوانی را گویند که گرفته شده
 زوی گوشت و اگر گرفته نشود از وی گوشت آنرا عرق گویند بضم عین او مر ما تبین بکسر میم و فتح آن حسنتین یا می یا بدم گاویا گوشت
 یکو در ص و طبع و نارت همت وی و بعضی مر ما تبین را تفسیر پوشش پاره کرده اند در نهایی گفته مر ما تیر خرد که آن تیر اندازی آموزند و آن احقر
 و در او زل آنها یعنی اگر خوانده شود بسوی دو تیر ازین تیر برای ناچیز و بی حقیقت البته جلد ترا جابت کند لشهد العشاء هر آینه حاضر میگردد
 نماز عشا را بیان و نارت همت وی میکند که برای این چنین امری خیس خیس بر دنیاوی حاضر میشود و برای ثواب آخرت و حصول قرب درگاه حق تعالی
 نه بی تیری و حق بی خودی متفق است کتبه ای بین الثمنین واللفظ للمخادی حدیث دلیل است بر وجوب جماعت عیناً لا کفایه زیرا که
 فی زمان بر آن قیام نموده پس متفق عقوبت نشوند نیست عقوبت گم بر ترک واجب یا فعل محرم و مذموب عطا و اوزاعی واحد و ابو ثور و ابن
 ابن منذر و ابن جبان آنست که فرض عین است و قالت به الظاهریه و داوود گفته شرط صحت نماز است پس کسی که بشنود بانگ نماز و حاضر نیاید درست
 است نماز او و این مبنی است بر مختار او که هر واجب نماز شرط صحت نماز است و لیکن این مسلم نیست زیرا که شرطیت را لابد است از دلیل و لهذا
 هر گفته واجب است غیر شرط و بعضی گویند فرض کفایه است و طبعی گفته ظاهر خصوص شافعی دلالت دارد بر آنکه جماعت فرض کفایه است و اکثر
 اند و بعضی گویند سنت مؤکده است در حکم واجب و مذموب جمهور از متقدمین شافعیه بسیاری از حنفیه و مالکیه و ابو حنیفه و صاحبین این
 شیخ ابن الهمام گفته اکثر مشایخ ما برین اند که جماعت واجب است بر هر عاقل بالغ که معذور نیست از حاضر شدن بسجدهای جماعت اگر در دنیا
 امت را واجب نیست گشتن در مسجد بای دیگر با اتفاق و اگر برود نیکوست و اگر در مسجد حی تنها گذارد هم نیکوست انتی مستدل قائل وجوب
 حدیث باب است زیرا که عقوبت بالغه جز بر ترک فرائض نمی باشد و نیز احادیث دیگر است مثل حدیث ابن ام کلثوم و حدیث ابن عباس و اطلاق کرد
 فارسی و عرب را بر جماعت و تنویب کرد برای آن بقول خود باب وجوب صلوة الجماعة و گفته اند که این فرض عین است چه اگر فرض کفایه است بود
 بل آنحضرت و هم را بیان وی وجوب آنرا ساقط میکرد و اما متخلف در عقوبات بنا را اگر چه از ان عموماً منی آمده اما این خاص است و اوله قائل فرض کفایه
 ان اوله قائل فرض عین اند بنا بر قیام صارت اوله از فرض عین بسوی فرض کفایه و اما کما قائل سنیت وی اند و جواب ازین حدیث اطاعت کلام
 و نه اند با شافعی نیست و اقرب آنها این است که این حدیث خارج مخرج زجر است نه حقیقت دلیل نکردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم تخلفی را
 دلیل قائل سنیت قول وی است صلی الله علیه و سلم در حدیث ابو هریره که نماز جماعت افضل است از نماز تنها پس هر دو شریک فضیلت است
 اگر تنها کافی نمی بود و او را هیچ فضیلت ثابت نمی شد و دیگر حدیث اذا صلیتما فی حال کما است و در وی اثبات صلوة است در حال بدون آنکه

جماعت بودن وی بیان کرده باشد در تصنیف گفت اقوامی اقوال آنست که جماعت فرض بالکفایه است بوجهی که شعار اسلام ظاهر شود مثل آنکه در قریه منغیره یکجا و در کبیره چند جا زیر که خدای تعالی فرمود **آتِمُوا الصَّلَاةَ** و معنی اقامت ترویج و اظهار است و ضبط کرده است آنحضرت ترویج و اظهار را باقامت جماعت و در حدیث ابی داود آمده ما من تلتیه فی قریة او یدو لا تقام فیهم الصلوة الا استخوذ علیکم والشیطان ای قلب و در حق هر کسی سنت مؤکده که ترک آن بی عذر مستحق ملامت می سازد و حضور مساجد نیز سنت مؤکده پس اگر در خانها جماعت نماز گذارد بوجهی که مشهور گردد فرض بالکفایه ادا شده استحقاق ملامت بر ترک عمارت مسجد باقی ماند و چون این حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت علما در توجیه آن اختلاف کرده اند و می توان گفت که کلمه بقدر بهمت الخ دلالت بر تحریم ترک جماعت نمی کند زیرا که آدمی قصد چیز یا میباید بجهت مصلحت بعد از آن معارضی ظاهر میشود و آن مصلحت را بر هم می زند و نیز می توان گفت که متخلفان از جماعت در آن زمانه غیر از مصلحت دیگری نبود و ترک جماعت علامت نفاق بود پس قسم بنا بر نفاق بود انتهى **و سخن** ابی هریرة رضی الله عنه قال قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم ائتمل الصلوة علی المنافقین صلوة العشاء وصلوة الفجر کران تر نمازها بر منافقان نماز خفتن نماز باند است زیرا که هر دو محل کسل اند و مردم کم می بینند تا بر وزیر یا تواند گذارد و وقت غشا و وقت راحت و سکون است و وقت صبح و وقت نوم و داعی و بینی و تصدیق با جبر حاصل نیست که باعث بر اتیان شود و لو یعلمون ما فیهما لآتواهما و اوحبوا و اگر بدانند ثوابی را که درین دو نماز است و فضیلتی که در آنها نهاده شده است هر آینه می آیند آن دو نماز را اگر چه بطریق حیوان باشد یعنی بر هر دو دست و سینه یا بر مقلع چپا که کودک رود یعنی اگر قوت پایی رفتن نداشته باشند می آیند بدان طریق که ضعیفان روند متفق است که کجه درین حدیث صحت بلغ است بر اتیان باین هر دو نماز و بر اینکه مؤمن چون دانست اجری را که در آنهاست نمی آید بجنبه آن هر دو در حال که باشد زیرا که حاکم میان منافق و این نماز با جز عدم تصدیق با فیما نیست **و سخن** دهم روایت است از ابو هریرة

قال که گفت اتی التبتی اذ آنحضرت را صلی الله علیه وسلم رجل اعلمی مردی نابینا بعضی گویند مرا و این ام مکتوم است که از مشاهیر صحابه است چنانکه در روایات تصریح بدان واقع شده و بعضی گویند غیر او است فقال یا رسول الله انه لیس لی قائد یفوقنی الی المسجد پس گفت آن مرد ای رسول خدا بدستیکه نشان این است که نیست مرا کشنده یعنی شخصی که دست مرا گیرد و بکشد مرا بسوی مسجد و فو کوشیدن ستور و نیز آن از پیش چنانکه سوق را ندان از پس در تیسیر آورده که خواست آن مرد از آنحضرت اینک نیست فرماید و را پس بگذارد وی نماز در خانه خرد یعنی در مسجد نماید فرخص له پس سخت کرد حضرت آن مرد را فلما ولی دعا فقال

هل تسمع النداء بالصلوة قال نعم پس هر گاه پشت داد آن مرد خواند آنحضرت او را و فرمود آیامی شنوی اذان را نماز گفت آری می شنوم قال فاجب فرمود پس اجابت کن و بیا به مسجد هر نوع که باشد و درین کمال مبالغه است در حضور مسجد بشنیدن اذان و مفهوم حدیث آنست که عدم سماعت اذان عذرست و چون شنید هیچ عذر از حضور زمانه و حدیث از ادله ایجاب جماعت است عینا لکن لائق آنست که این وجوب عینی را تمسک کنند بسامع ندای بنا بر تفسیر حدیث اعمی و حدیث ابن عباس و احادیثی که مطلق آمده است عمول شود بر مفید و از بنجاشناختی که دعوی وجوب عینی یا کفایه دلیل هر دو همین حدیث اعمی و حدیث هم مخوف است و دلالت این هر دو در وجوب حضور جماعت می صلی الله علیه وسلم در مسجد است مراسم بزار او این اخص است از وجوب جماعت و اگر جماعت مطلقا واجب یعنی تعیین میکرد آنحضرت برای اعمی و می گفت او را پس کس را که نماز گذارد و بانو می فرمود در باره متخلفان که آنها حاضر نمی شوند جماعت و

صلی اللہ علیہ وسلم اور جماعت میلند در منازل خود و جائز نیست تاخیر بیان از وقت حاجت وی پس نیست دلالت احادیث مگر بر وجوب حضور
 و جماعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عینا بر سامع ندانہ بر مطلق و وجوب جماعت کفایہ و لا عینا و در وی عدم ترخیص سامع ناست از حضور
 و اگر چه او را عذر باشد زیرا کہ این اعلیٰ ذکر کرد عذر را اگر کشنده را نمی باید لیکن او را عذر و نگذاشت و چنانکہ ترخیص ثابت باشد برای وی بگذرد
 لیکن او را امر فرمود با حاجت ندانبا لا وجوب بانا جمع کند اجر را که در فی سبیل رواہ مسلم کہ خطابی گفتہ درین حدیث دلیل است بر وجوب حضور
 جماعت واجب است بر ہر واحد و اگر مندوب می بود اہل ضرر و ضعف بچو این ام مکتوم و غیرہ اولیٰ ترمی بودند متخلف اذان و بعد عطا کہ می گفت
 نیست هیچ کی را در حضور نہ در غیبت چون بشنود اذان را اینکه بگذارد جماعت را و گفت اوزاعی نیست طاعت مر و اللہ ادر ترکہ جماعت بگذرد
 اذان را یا نشنود و البوتور واجب می گفت جماعت را و محبت ایشان آنست کہ اللہ تعالیٰ حکم کرده است رسول خدا را بگذارون نماز جماعت در حالت
 خوف و عذر و نداشت او را در ترک آن پس معلوم شد کہ جماعت در حالت امن واجب ترست و اکثر شافعیہ برین اندکہ جماعت فرض کفایہ است فرض
 و تاویل کرده اند حدیث این ام مکتوم را کہ معنی وی این است کہ نیست خصمت ترا اگر طالب فضیلت جماعت هستی و جمع کنی اجر جماعت را در صورت
 تخلف اذان در هیچ حال و محبت او شان این است کہ آنحضرت فرمود نماز جماعت زیادہ میشود بر نماز تنها است و ہفت درجہ و سخن

ابن عباس رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من سمع النداء فلم یأت فلا صلوة لہ کہ کسی کہ بشنود اذان را
 و نیاید بر مسجد برای جماعت پس نیست نماز او را حدیث دلیل است بر تاکید جماعت و آن محبت کسی است کہ قائل است بفرض عین بودن او و ہر کہ
 قائل است باینست او میگوید کہ مراد صلوة کامل است و انزال نفی کمال بمنزله نفی ذات برای مبالغہ است لکن من عذر کرد مگر آنکہ نیاید بگذرد
 ایقتہ شایع رسول خدا و چیست عذر فرمود خوف یا مرض گویم اتفاق دارند کہ جماعت بعد ساقط می گردد و آن اعذار این است مرض و بزرگی
 دست پا از وجانب و فالج و انتفا از سلطان و ضعف کہ نتواند بران راہ رفت و کوری نزد ابوحنیفہ و بعضی گفتہ اند بالاتفاق و باران و گل
 ولای و سختی سر ما در قول صحیح و روایت است از ابو یوسف کہ گفت پرسیدم ابوحنیفہ را از حضور جماعت از گل ولای و سر بود کہ بہتر آنست کہ ترک
 کند و امام محمد حدیثی روایت کرده و اذا اجلت النعال فالصلوة فی الرجال و بعضی گفتہ خصمت نیست و ترکہ جماعت مگر بہت عذری
 برای تا کیدی کہ در حضور جماعت از شرع دانستہ شد و لیلة مطیرہ و ذات بزد و ریح عذرت بحدیث شخین کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 در مثل آن امر فرمودند کہ بگوید لا صلوا فی الرجال و انقول ابن عباس معلوم شد کہ قید لیل ضروری الرعاۃ نیست پس حکم روز پیمان است
 و جوع شدید بحدیث شخین اذا حضر العشاء واقیمت العشاء فابدوا بالعشاء و علت ان تضرر بجوع و توقان نفس بطعام است پس حضور
 بشرت جوع و توقان نفس و عطش و حکم آنست و ضرر ظالم بر نفس و مال مانند آن ضررست بلکہ اقوی از وی بود اذفت انجشین بحدیث شخین و اطل
 و اکل فومی را کہ کہیدہ بحدیث شخین من اکل من ہذہ الشجرة المنتہیة فلا یقرین مسجدنا انتہی و در سبیل گفتہ چون نہی بازان بجماعت آنست کہ در خورد
 وی تقویت فریضہ است باید کہ اکل آن گناہ باشد اما کسی کہ میگوید جماعت فرض عین است شاید کہ اسقاط جماعت باین اعذار در مسجد است
 نہ در خانہ پس در خانہ جماعت باید گزارد انتہی رواہ ابو داود و الدارقطنی و در روایتی نزد ایشان باین لفظ آمدہ کہ فرمود آنحضرت کسی کہ
 بشنود بانگ نماز را باز نداد او را از پیروی کردن یعنی مسجد حاضر آمدن هیچ عذری و بہانہ گفتند صحابہ و چیست عذر فرمود خوف یا مرض قبول
 کردہ نمی شود از وی نماز کہ گزاردہ است بی جماعت یعنی اگر چه در مسجد بود و این حدیث بظاہر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت باین تا کیدی
 او مبالغہ است و در ہتمام بدان قدروری گفتہ اہل و عیال خود را جمع کند در خانہ و جماعت بگذارد و اختلاف است در آنکہ جماعت مسجدی

افضل است يادرس جمع گفته اند اقدم را اختيار کند و اگر هر دو برابر باشند اختيار کند انبوا را در اول وقت و در شنبه و چهارشنبه و روز
 و اگر زيارت برود اين ماجه والدارقطني وابن حبان والحاکم در سندش ابو خباب کلبی است و او ضعيف و مدلس است و حديث لا
 معنن روایت کرده و رواه قاسم بن اصبح في مسنده موقوفه و مرفوعاً من حديث ثبته عن عدي بن ثابت نكفت در مرفوع الا من عذر و رواه
 کرد آنرا يعقوب بن مخلد وابن ماجه وابن حبان و دارقطني و حاکم از حديث محمد بن عبد الحميد بن بيان از هشيم از شعبه بلغظ من سمع النداء فلم يجب فلا صلوة
 له الا من عذر مرفوعاً هكذا و اسنادش صحيح است ليکن گفت حاکم که وقف کرده است او را عنده و اکثر اصحاب شعبه پست را خارج کرد و او را شواهد
 که مذکور است در تخييص مصنف و اسناده على شئ مسلم لکن رتخ بعضهم و وقفه اسنادش بر شرط مسلم است ليکن ترجيح
 کرده اند بعض ايشان وقت او را پس اصح موقوف است قاله البيهقي و طبرانی در کبير از حديث ابو موسی از آنحضرت صلی الله عليه وسلم
 آورده که من سمع النداء فلم يجب من غير ضرر ولا عذر فلا صلوة له بهيتمی گفته دروي قيس بن ربيع است و ثقه شعبه و سفیان الثوري
 وضعفه جماعة و حديث ابن عباس را بود او در هر طریقت کرده زیادت قالوا و اما العذر قال خوف او مرض لم يقبل الله منه الصلوة التي صلاها ليکن
 اسنادش ضعيف است و عن يزيد بن الاسود السوائي و يقال الخراعي و يقال العامري او اصحبت است و محدود است
 در اهل طائف و حديث او در کوفين است روى عنه ابنه جابر و بعضی يزيد بن ابى الاسود گفته اند کنيت وى ابو جابر است رضي الله عنه
 انه صل مع رسول الله وى گذارد با آنحضرت صلی الله عليه وسلم صلوة الصبح نماز با دو يعني در مسجد خيف که در منى است
 و اين واقع در حجة الوداع بود فلما صل رسول الله صلی الله عليه وسلم اذا هى برجلين لم يصليا پس بگذارد آنحضرت
 نماز پس نگاه ملايس و مقارن است با دو و مر که گذاردند نماز را يعني با آنحضرت فدعا بهما فجي بهما ترعد بضم عين مطه فرائضهما
 پس خواند آن هر دو را پس آورده شدند آن دو مرد در حالیکه می لرزید گوشتهای شان ايشان از خوف و هيبت رسول خدا که نزد آنحضرت
 و جلال وى که بجای خود نمى ايستاد و تا با دو می چرسد فرائص جمع فریضه بفتح فاء و صاد حمل گوشت پاره ايست میان دو پهلوی شای می لرزد
 نزد خوف و گاهی مشابهن می افتد اين حال از گاو و نر و اراده فوج فقال لهما ما منعكما ان تصليا معنا پس گفت چه باز داشت
 شما را از اينکه نماز بگذاريده شما هر دو با ما قالوا قد صلينا في رحالتنا قال فلا تفعلوا گفتند آن دو مرد و تحقيق که ما گذارد و دويم نماز را
 در منزلها و جایهای رخت خود فرمود پس گفتند اين چنين رحال جمع رحل است بفتح راء و کون محله يعني منزل و مطلق می شود بر غير وى و ليکن بر او
 در بجا همين منزل است اذا صلينا تما في رحالکم چون گذاردید شما نماز را در منزلهای خود شما اذا در کتم الامام و لم يصل فصليا
 پست در يا فتميد شما امام را که نماز گذارده است پس بگذارد به الامام اگر چه در خانه خود گذارده باشد فاتها لکم ذافله زیرا که اين نماز که با شما
 میگزارید شما را نماز نفل است خواه سابقاً نماز بجاعت گذارده باشید یا بجاعت و تصفى است بغوی گفته است قول اکثر اهل علم آنست
 که اگر نماز گذارده باشد بعد از آن او را کند جماعت را بگذاردن آن نماز را با جماعت هر نمازی که باشد از نمازهای حج گانه و همين است قول
 حسن بصری و زهری و همين قائل اند شافعی و احمد و اعحق فقير گوید عموم حديث دليل ايشان است و ترجیح مذهب ايشان و آنکه گفته اند که نماز
 مغرب شفع ميگردد دخول است با کله مغرب یکی است از اين دو نماز لا على التيميم نه هر دو پس نماز فرض سه رکعت باشد و نفل سه رکعت و اين فقير است
 در صورت عدم تيميم و الله اعلم انتهى و سياتي الكلام في ذلك رواه احمد والدارقطني والحاکم واللفظة والثلاثة ابوداود و ترمذ
 و نسائي و صححه ابن السكن و الترمذی و ابن حبان ثم من طروق يعلى بن عطاء عن جابر بن يزيد بن الاسود عن ابيه و گفته است

در قدیم کسان دش معمول است گفت بهیچ زید بن زید بن الاسود نیست اورا راوی غیر ابن می نیست برای ابن می جابر راوی جز علی تصنف
و تلخیص است یعلی از رجال مسلم است و جابر را نسائی و غیره توشیح کرده اند و یا فتم برای جابر راوی جز یعلی از رجال ابن مندة فی مسلم و اخرجه من حدیث
ابن سعید الیضا و البزار من حدیث شد ابن اوس عن معین الدین فی الموطا و النسائی و ابن حبان و الحاکم در سبل لفته ابن حدیث در حجة الموعود بود
پس لالت کرد بر مشر و عیبت نماز با امام چون یافت اورا که نماز میگذا. و یا خواهد گذارد و بعد از آنکه این کس نماز خوانده است بجاعت یا تمام پس اول و ثانی
و ثانی نافله کما صحیح به الحدیث و ظاهر وی این است که وی محتاج نیست بر فرض اولی و هر قول الشافعی و مالک گفته که ثانیه فریضه است بدلیل روایت
البود او از حدیث یزید بن عاصم که فرمود آنحضرت چون آمدی برای نماز و یا نیتی مردم را که نماز میکنند پس بگذار با ایشان اگر نماز گذارده تو خواهی بود
این نماز دیگر نافله برای تو و آن فریضه است و جواب داده اند که این حدیث ضعیف است ضعف النووی و غیره و بهیچ گفته که این حدیث مخالف حدیث
یزید بن الاسود است و مواسع و در روایتی از زینب بنت ابی بکر لفظ است و باید که بگرداند نمازی را که گذارده است آنرا در خانه خود نافله واقطنی گفته سید
این حدیث ضعیف است و برین قول لابد است از فرض اولی بعد دخول در ثانیه گفته اند بشرط فرغ از ثانیه صحیح است و شافعی را قولی ثالث است
موافق ابن عمر که گفت ذلک الی الله بحسب یا تمام یا اشاء اخرجه مالک فی الموطا و معارض حدیث باب است روایت بود او و نسائی و غیره نماز این
مرفوعا للصلوة فی یوم مترین و جوابش آنست که منی بر اعتقاد فریضه بودن هر دو است نه آنکه یکی نافله است یا مراد آنست که گذارد آن
هر دو در آنها انتهی بستر ظاهر حدیث باب عموم است در همه نماز یعنی اعاده جمله نمازها و باین رفته است شافعی و ابوحنیفه گفته اعاده کرده نشود هیچ
نماز مگر ظهر و عشاء صبح و عصر زیرا که نبی آمده است از نماز کردن بعد این هر دو و اما مغرب پس باین جهت که آن و تر روز است پس اگر آنرا اعاده
کنند شفع کرده و گفت مالک که اگر نماز بجاعت گذارده است اعاده نکند ورنه اعاده کند همراه جماعت اگر تنها خوانده است مگر مغرب را و گفت
نخعی داو زاعی که همه نماز بار اعاده کند مگر مغرب و صبح را و این حدیث ظاهر است در خلاف ابوحنیفه و ایشان و حجت است بر ایشان و بر مالک
زیرا که مخصوص چیزی از صلوات نیست بلکه در حدیث یزید بن الاسود است که این در نماز صبح بود پس نظر باشد در قول ابوحنیفه مخصوص
شود وی عمومی عموم نمی از نماز در دو وقت و وارد شده است اعاده در حق کسی که گذارد با جماعت در قول آنحضرت هر گاه که داخل شد مردی بمسجد
و آنحضرت نماز گذارده بود آیا نیست مردی که صدقه کند برین کس پس نماز بگذارد با وی مردی رواه الترمذی و ابوداود عن ابی سعید الخدری
و ابن حبان و الحاکم و البیهقی و در سنن بهیچ آمده که آن مرد ابو بکر صدیق بود رضی الله عنه **و عن ابی هریرة** رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم **انما جعل الامم ليقوموا** گردانیده نشده است امام مگر برای اینکه تا اقتدا و اتباع
کرده شود بوی فاذا **كبروا فليكنوا** پس وقتی که تکبیر گوید امام پس تکبیر بر آید از پس وی متصل برای اعرام یا مطلقا پس شامل باشد
تکبیر نفل را و لا **تکبروا حتى يكبروا** تکبیر بر آید شما تا آنکه تکبیر بر آید امام و این زیادت توکید است برای مفاد مفهوم شرط چنانکه در باب
جمل آتیه و اذار کع فار کعوا و چون رکوع کند از پس وی متصل رکوع کنید و لا **ترکعوا حتى يركع** پس رکوع نکنید تا آنکه رکوع کند
وی یعنی شروع نماید در آن نه آنکه فارغ شود از آن چنانکه متبادر از لفظ است گفت مالک در موطا در حق شخصی که سه رکوع پس داشت سر خود را
پیش از امام در رکوع یا در سجود که سنت درین صورت آنست که رجوع کند در رکوع یا در سجود و انتظار سر برداشتن امام نکند و این خطاست از کبر
بکند آنرا زیرا که آنحضرت فرمود **انما جعل الامم ليقوموا** و ابو هریره گفت آنکه بر دار و سر خود را و فرود آید پیش از امام پس جزین نیست که
مردی پیشانی او بدست شیطان است انتهی در بعضی گفته رجوع بر رکوع یا سجود درین صورت مستحب است بر قول منزه و واروی نمی شود بر

که زیادت زکونی کرده است زیرا که چون قصد کرد موافقت سنت و ترک بدعت رکن اول لغوشه گوید با وجود دنیا مه بود و اگر پیش از امام و در کن یا زیاده کرد بوجهی که اختلاف فاحش باشد مثل خطای قلیل پس ظاهر نزدیک فقیر انقطاع اقتداست نه بطلان صلوة و فی المنساج ولو تقدم بفعل کرکوع او سجود آن کان بر کتبین بطلت و تفرقه نظر زیرا که مفارقت امام جائزست و عدا مخالفت فاحشه کردن با امام مفارقت امامست و متضمن سنت نیست مفارقت را نیست امری که لازم مفارقت است انتهى و اذا قال و چون گوید امام سمع الله لمن حمده فقو لوالی پس گوید اللهم ربنا لك الحمد و از اینجا معلوم شد که منصب امام شایعست و منصب ماموم تحمید و هر دو مقسومست میان ایشان چنانکه خفیه گویند و مذہب امام مالک امام احمد نیز همینست و مذہب امام شافعی جمعست مر امام را میان این هر دو و همچنین جمع کند میان هر دو امام و منفرد نزد ابو یوسف و محمد و مختار طحاوی نیز همینست و گفته اند بگوید موتم سمع الله لمن حمده بحديث ابی هریره که میگرد این را آنحضرت زیرا که ظاهرش بودن اوست امام یا منفرد و نماز گذاردن آنحضرت بطریق موتم نادرست و مذہب ثوری و اوزاعی نیز همینست که جمع کند میان هر دو امام و منفرد و حمد گوید موتم بنا بر مفهوم حدیث باب زیرا که از قول وی فقو لوالی اللهم الم مفهوم میشود که گوید موتم مگر همین را و مذہب شافعی که جمعست مطلقاً و بایش حدیث ابن ابی اوفی است نزد مسلم که آنحضرت چون بر میداشت سر خود از کرکوع می گفت سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لك الحمد و ظاهر عموم احوالست جماعت و منفرد او آنحضرت گفته است صلوا لکم ارايتونی ائمتی ذیست جت در سایر روایات بر اقتصار زیرا که عدم ذکر و لفظ دلالت نمی کند بر عدم شریعت پس قول وی چون گوید امام سمع الله لمن حمده دلالت نمی کند بر نفی قول و ربنا لك الحمد و قول وی فقو لوالی ربنا لك الحمد دلالت نمی کند بر نفی قول موتم سمع الله لمن حمده و حدیث ابن ابی اوفی بطریق حکایت فعل و کسب الله علیه و سلم زیادت مقبوله است زیرا که قول مطرئ از نیست و ابن منذر این قول را از عطاء ابن سیرین و غیره روایت کرده پس شافعی باین منفرد نیست و قول وی سمع الله لمن حمده نزد رفع راسست و قول وی ربنا لك الحمد نزد انتصاب و در روایتی از ابو حنیفه هم جمع برای امام و منفرد آمده ولیکن گفته که تحمید سزا گوید در نفس خود اما جمع منفرد را پس نزد همه است و انقباض یکی نیز جائزست و ظاهر انقباض تحمیدست و در صورت جمع میان هر دو شایعست و حالت قیام گوید همچنین گفته است ترمذی و از ابی حنیفه آورده که اگر شایع در حالت رفع گفتند و حالت ایستاد بگویند و بعضی گفته اند هر دو بگویند و فی روایتی ربنا و لك الحمد و در روایتی بو آورده و جمع میان اللهم و او بعضی گفته اند صحیح نیست و سیوطی گفته بروایت آن از عبد الرزاق آمد و در صحیح بخاری نیز بروایت کشمینی است و اذا سجد فاسجد و او و چون بسجده رود پس بسجده روید شما و لا تسجدوا حتی لیسجد و بسجده نزدیک شما تا آنکه بسجده رود امام فاذا صلی قاعدا فصلوا قیاماً پس چون بگذارد امام استاده بگذارد شما نیز استاده و اذا صلی قاعداً فصلوا قعوداً اجمعین و چون بگذارد امام نشسته پس بگذارد شما نیز نشسته همه اجمعین بنصبست بر حال و این روایتیست در بخاری و اکثر روایات اجمعینست بر رفع بنا بر تاکید ضمیر جمع و در اینجا دلیلست بر وجوب متابعت امام در قعود بعد و بر نشستن ماموم با وجود قدرت بر قیام و وارد شده است قیام با یکله قیام با قعود امام فعل فارس رومست زیرا که آنحضرت فرمود نزدیک شدید شما اکنون که بکنید کار فارس و روم را که می ایستند بر پا شما با خود حال آنکه ایشان نشسته اند پس کنند و باین رفته است احمد بن حنبل و اسحق و غیره و مالک گفته صحیح نیست نماز قائم خلف قاعد نه قائم و نه قائم نماز بر قول آنحضرت که مختلف مشوید بر امام خود و تابع نشوید او را در قعود کذا فی شرح القاضی و اسنادش بسوی کتابی نکرده و بنا بر قول وی لا تابعوه فی القعود و در حدیثی قلیظ و مذہب شافعی صحت نماز قائمست خلف قاعد و عدم متابعت او در قعود و گفته است

سبب نمازگزاران اصحاب در مرض موت آنحضرت استاده شده وقتی که بیرون آمد آنحضرت و ابوبکر نماز شروع کرده بود پس سبب بجانب چپ
پس این بناح امر آنحضرت ایشان را بجایوس باشد حمیدی در شرح بخاری گفت که این قول که چون امام نشسته بگذارد شما هم نشسته بگذارید در بیماری آنحضرت
بود که طرفش شده بود بسبب سقوط از پشت سبب یا جز آن بعد از آن آنحضرت نشسته بگذارد و مردم در پس می استاده بودند و امر نکرد ایشان را
نشستن و گرفته نمی شود مگر تا آخر از فعل آنحضرت که ناخ فعل اول است انتهى و کذا قرره الشافعی و جواب داده اند که احادیثی که در آن امر بجایوس
ایشان است اختلاف کرده اند و صحت آن و در سیاق آن و اما نماز آنحضرت در مرض موت پس مختلف نیست که آیا امام بود یا ماموم
پس استدلال بدان تمام نیست مگر وقتی که ثابت شود که امام بود و بحتم که امر بجایوس بطریق مذکور باشد و تقریر قیام فرینه است بر آن این جمع
میان هر دو روایت خارج از هر دو مذکور زیرا که مقتضی تخیر است برای موت مردم در میان قیام و قعود و دیگر آنکه فعل آن از جماعتی از صحابه بعد وفات
آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شده که آنها امامت کردند نشسته و مردم نیز در پس ایشان نشسته بودند منم رسید بن حضیر و جابر و فتوی داد
بدان ابوهریره این مندرگفت محفوظ نیست از هیچ یکی از صحابه خلافت آن و اما این حدیث که امامت کنند هیچ یکی از شما بعد از من در حالیکه نشسته است
هیچ قومی را که استاده است پس این حدیث ضعیف است اخراج البیهقی و الدارقطنی من حدیث جابر الجعفی عن الشعبي عن النبی صلی الله علیه و سلم و جابر
ضعیف است چندانکه مع ذلک مرسل است شافعی گفت هر که احتجاج کرده باین میداند که نیست حجت در وی زیرا که مرسل است و از روایت مروی
که اعراض کند از علم از روایت وی یعنی جابر جعفی واحد بن جنبل جمع کرد میان هر دو حدیث و گفت چون شروع کند امام نماز نشسته
بجست مرضی که اسید می اوست مردم در پس او نشسته بگذارند برابر است که طاری شود در آن آنچه مقتضی قعود امام باشد باینکه در احادیث
مرض موت اوست صلی الله علیه و سلم که امر نکرد ایشان را بقعود زیرا که ابتدای نماز ایشان استاده بود پس امامت کرد آنحضرت و بقیة نماز
نشسته بخلاف نماز آنحضرت در اول مرض زیرا که ابتدای آن نشسته بود پس امر کرد ایشان را بقعود و هو جمع حسنک رواه ابوداؤد و هلال
لفظة و این لفظ ابوداؤد است و اصله فی الصحیحین و اصل این حدیث در بخاری و مسلم است بتقدیم و تاخیر الفاظ و حدیث دلیل است
بر اینکه شریعت امامت برای اقتدا کردن است با امام و از نشان تابع و ماموم آن است که تقدم نکند بر متبوع خود و مساوات ننماید با و س
و تقدم نکند بر موقت وی بلکه مراقب احوال او باشد و بکند بر اثر وی مثل فعل وی و مقتضی این همه آنست که در هیچ چیز خلافت وی نکند
و حدیث تفصیل آن کرده بقوله اذا کبر فکبر و الخ و آنچه در آن مذکور نیست مقیاس است بر آن بچو تسلیم و از اینجا معلوم شد که مخالف امام در چیز
از احوال آنست اما نماز وی فاسد نیست مگر وقتی که خلافت وی کرده باشد در تکبیر احرام بتقدیم آن بر تکبیر امام که درین صورت نماز وی
منعقد نمی شود زیرا که این کس او را امام خود نگردانیده زیرا که در آمدن در نماز بتکبیر بعد تکبیر امام است چه تکبیرش عنوان اقتداست با او
و اتخاذ اوست امام برای خود و استدلال کرده اند بر عدم فساد نماز بخلاف امام باینکه تو عد کرد آنحضرت کسی را که سبقت کرد امام خود را در رکوع
وجود باینکه بگردد از خدا سر او را سه چهار و امر نفرمود با عاده نماز و گفت که نیست او را نماز و نیز درین حدیث مساوات در نیت شرط نکرده اند پس
دلیل است بر اختلاف نیت امام و ماموم که یکی نیت فرض کند و دیگری نیت نفل یا یکی نیت ظهر کند و دیگری نیت عصر و نماز جماعت و
باین رفعت شافعی و کلام درین باب در حدیث جابر بیاید و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان رسول الله
صلی الله علیه و سلم دانی فی اصحابه تاخرًا بدستیکه آنحضرت دید و اصحاب خود پس ماندگی در صفوف گو یا تا آخر کردند نماز
ترب و دونو آنحضرت با در اخذ علم و طلب مزید و در رج اول فقال تقدموا پس فرمود پیشتر آید و در صف سابق ایستید

فانما هو ان وليا ترم بکرم من بعد کرم واقدا کنيد بن یعنی بايستيد پس من متصل تا افعال مراد به کنيد و بايد که اقتدا کنند بشما
 کسانیکه پس شما شده اند زير که صفت پسین متابعت پيشين میکنند و افعال او را دیده میکنند و تمام اين روايت چنين است که همیشه
 قوی که پس می ایستند در صفون تا آنکه پس می افکند ایشان را خدای تعالی یعنی از عظم ثواب و فضل رحمت خود ظاهر علمت حدیث در همین معنی است
 و لیکن بعضی محدثان آنرا در باب تنویه صفون آورده اند و آن نیز طلب قرب و کمال است ولیکن مخصوص نیست بآن رواه مسلم حدیث
 دلیل است بر جواز اتباع کسی که در پس امام است مگر کسی را که نمی بیند امام را و نمی شنود او را همچو اهل صف ثانی که اقتدا نمایند بصف اول و اهل صف
 ثالث ثانی و نحوه و در حدیث حدیث است بر صف اول و کراهت بعد از آن **و عن زید بن ثابت رضي الله عنه قال**

احضر رسول الله صلى الله عليه وسلم حجرة مخضفة گفت زید بن حجرة گرفت رسول خدا حجرة کوچک فصلی فيها فتبع
 اليه رجال و جاوا و اصبحت بصلواته پس نماز گذارد در آن پس پیروی کردند بسوی وی مردمان و آمدند در حالیکه نماز
 میگذارد و نماز رسول خدا فتبع از متبع است بمعنی طلب ای طلبوا موضعه و اجتماع الیه و در روايت بخاری است فثار الیه الحدیث
 تا آخر حدیث و گذشت در شرح حدیث جابر در باب صلوة التطوع و فيه و درین حدیث است افضل صلوة المس في بيته

الا المكتوبة فاضل تر نماز آدمی در خانه اوست مگر نماز فرض یعنی نماز فرض در مسجد باید گذارد و جماعت و در روايت از بخاری است که
 نماز گذارد در آن حجرة آنحضرت چند شب و نماز گذاردند نماز آدمی مردم از اصحاب او پس هر گاه دانست ایشان را نشستن گرفت و بیرون
 آمد بسوی ایشان و گفت شناختم آنچه دیدم از صنیع شما پس نماز گذارد ای مردم در خانه های خود زير که افضل نماز مرد دست و خانه خود مگر

مکتوب این لفظ بخاری است و در مسلم قریب اوست و نیز در بخاری است نماز گذاردید در خانه های خود و مگر یارانها را گوربا و شک نیست که امر عمده
 نوافل برای استحباب است باتفاق بدلائل سیاق حدیث و مصنف این حدیث را در ابواب امامت برای افاده شریعت جماعت بنافله
 آورده متفق علییه در سفر السعادة گفته مجموع روایت و سنن را در خانه خویش گذاردی علی الخصوص دو رکعت سنت بعد از هر نماز
 که در هیچ وقت در مسجد نگذارد و ازین جهت علماء درین محل خلاف است که اگر کسی این دو رکعت را در مسجد بگذارد و مجزی باشد یا نه بعضی

از علماء میگویند مجزی نباشد و مروزی گوید من صلی الکرکتین بعد للمغرب فی المسجد یکون عاصیا و ابو ثور میگوید هر خاص سبب عاصیا
 وی آنست که پیغمبر فرمود اجعلوا فی بیوتکم و نزد بیشتر علماء مجزی باشد و ترک اولی بودالی قوله حال آنکه عادت حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم آن بود که مجموع نوافل در خانه گذاردی مگر برای سببی و می فرمود ایتها الناس صلوا فی بیوتکم فان افضل صلوة المر فی
 بیتها الا المكتوبة انتهى **و عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه** گفت جابر بود معاذ بن جبل می گذارد نماز با پیغمبر خدا

صلی الله علیه و سلم پیغمبر می آمد پس میکرد امامت قوم خود را پس نماز گذارد معاذ یک شب با آنحضرت نماز عشا پیغمبر آمد قوم خود را پس
 امامت کرد و ایشان را و شروع کرد و سوره بقره پس برگشت از نماز مروی و سلام داد یعنی قطع کرد نماز را پیغمبر گذارد آن مرد نماز تنها
 و برگشت و برادر از نماز پس گفتند آیا منافق شدی ای فلان گفت منافق نشده ام بخدا و هر آینه می آیم بخبر خدا را صلی الله علیه و سلم
 و خبر میکنم او را باین فعل معاذ پس آمد نزد آنحضرت و گفت ای رسول خدا ما خداوندان شترانیم که آب می کشیم بآن و کار میکنیم در روز یعنی
 پس در شب کوفت آن می کشیم و بدرستی که معاذ نماز گذارد و با نوعش را پیغمبر آمد قوم خود را و امامت کرد پس افتتاح کرد بسوره بقره و آیه

و مصنف این حدیث را مختصر آورده می گوید قال صلی معاذ باصحابه العشاء فطلق یعنی گفت جابر نماز کرد معاذ

باصحاب خود نماز عشا پس تطویل کرد و در قنوت برایشان فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان تكون يا معاذ فتاها
 آيات خرابی تو ای معاذ که باشی در قنوت نماز زده مردم را و گریز ازنده ایشان را از ملازمت جماعت و انگیزنده و فساد باختلاف و باز استادان
 از زمین و در روایتی باین لفظ است پس رو کرد آنحضرت بر معاذ و گفت ای معاذ آیا فتانی تو آذا امتت الناس فاقرن اچون امامت
 کنی مردم را پس سخن آن یا الشمس و ضحیاً و سبیح اسم ربك الاعلی و اقر یا اسم ربك و اللیل اذا بغضه و در لفظی
 و الشمس و اللیل لغز ایضاً و سبیح اسم ربك الاعلی بتقدیم و تاخیر آمده و اذ السمار انظرت و سورة اشفاق و بروج و طارق نیز
 متنقح علیه بخاری و صحیح خود برای این حدیث ثبوت کرده و گفته اذ اطول الامام و كان للرجل الماسوم حاجه فخرج و حدیث
 دلیل است بر صحت صلوة مفترض خلف منتقل زیرا که معاذ فریضه عشا با آنحضرت میگذازد و پشتر نزد اصحاب خود می آید و با ایشان نقل میکند
 و عبد الرزاق و شافعی و طحاوی از حدیث جابر بسند صحیح آورده اند می که تطوع و مصنف در استدلال باین حدیث در فتح الباری اطالبت کلام
 کرده اما دلیل گفته قد کتبنا فی رساله مستقلة جواب سوال و ابنا فیها عدم نهوض الحدیث علی صحت صلوة المفترض خلف المنتقل انتهى
 و حدیث افاده کرده که امام در نماز خود تخفیف کند و لهذا آنحضرت معین کرد مقدار قنوت را و اللفظ لمسلم و لفظ مسلم راست
 و حدیث را لفظاً است و در لفظی این است که گفت جابر بود معاذ که نماز میگذازد با آنحضرت عشا را پشتر میرفت بسوی قوم خود پس میگذازد
 عشا را با ایشان این نماز معاذ را تطوع بود و آنها را مکتوبه رواه شافعی و گفته شافعی در روایت حرمله این حدیث ثابت است نمیدانم هیچ
 حدیثی را که مروی باشد از طریق واحد ثابت تر ازین حدیث و رواه الدارقطنی و البیهقی ایضاً مصنف در تخفیف گفت اصل این حدیث صحیحین
 از حدیث جابر بدون این لفظ که معاذ را نافله و آنها را مکتوبه با فریضه بود انتهى و آن همین حدیث باب است و روی الطبرانی من حدیث معاذ
 نفسه نحوه و در روی دلالت است بر جواز اقتدای مفترض منتقل و همین است مذهب شافعیه اگر چه جمیع و خلاف آن بحد اندر زیرا که معاذ چون
 یکبار همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز گذارد و فرض از وی ساقط شد پس غازی که با قوم بگذارد نقل باشد نماز قوم خود فرض بود و آنحضرت
 این معنی را از معاذ تقریر فرمود و مسلم داشت و اعتراضی که بر معاذ کرده همین بود که چرا قنوت در نماز بخوانی و نفرمود که امامت تو بر این عشا
 درست نیست زیرا که تو نقل میگذاری و ایشان فرض و تخفیف جواب ازین استدلال چنین داده اند که این بر تقدیری تمام می شود که آنحضرت
 دانسته باشد که معاذ با آنحضرت اقتدا میکند و فرض او میگذرد پس از آن می رود و قوم را امامت می کند شاید معلوم نشده باشد و دلالت
 میکند برین معنی حدیثی که امام احمد روایت کرده که آنحضرت معاذ را گفت مباش فتان یا ما من بگذار نماز یا تخفیف کن بر قوم پس حضرت
 تردید کرد در احد الامرین و مشروع گردانید مرا و یکی ازین دو چیز یا نماز گذاردن بهما حضرت و نگذازدن با قوم از جهت اقتدای مفترض
 منتقل یا نگذازدن تخفیف و چون همراه نگذازد مستقل باشد و اقتدای مفترض به مفترض خواهد بود ذکره شیخ ابن العمام و شیخ در ترجمه
 بعد از این جواب گفته احتمال دارد که معاذ همراه آنحضرت بنیت نقل میگذازده باشد از جهت ادراک فضیلت جماعت با وی و فرض را تاخیر
 میکرد و باشد برای امامت قوم خود انتهى گفت بنده ضعیف عفا الله عنه این جواب باین العام و این احتمال حضرت شیخ رحمهما الله تعالی هر دو
 منظور فریب است زیرا که در حدیث صحیحین صحیح موجود است که آن مرد در شکایت معاذ این هم گفت که وی نماز گذارد و با قوم عشا را پشتر آمد و آنها
 قوم خود کرد و آنحضرت این را شنیده مقرر داشت و تنبیهی که معاذ را کرد همین بر قنوت کردن بر امامت پس احتمال این معنی که شاید آنحضرت
 معلوم نباشد که وی نماز گذارده آنها امامت میکنند باقی نیست چنانکه از پشتر معلوم نبود و باری اکنون از شکایت این مرد خود معلوم شد

ویران سکوت کرد و از اسلام داشت و حدیث امام احمد چنانکه بر احد الامین در آن است همچنین این هم از وی مستفادست که ایماز با من بگوید
 و آنچه مطلقا امامت کن که مقتدایان از طول قرارت تو در شقت افتند یا اگر امامت میکنند و با من هم میکنند بیای در قرارت یکی کن و این قدر
 قرارت دور و دراز که موجب حرج ذوی الحاجات باشد مکن پس درین ترویج اقتدای مفترض بمنفعل جائز داشت و هدایت وی مقصود فقیر
 قرارت مانند بر احد الامین و چون اقتدا با آنحضرت در نظر انصاف افضلست از امامت کردن دیگران با چاره احتمال باید کرد که معاذ
 و پس آنحضرت نیت نماز نفل میکرد بلکه ادراک فضیلت اقتدا اقتضای آن میکند که ایجا فرض میکند و آنجا نفل می کرد و متباد از نشان رود
 این حدیث نیز همینست و الله اعلم باقی ماند صحت نماز منتفل بمفترض پس در آن خود خلافتی نیست و اما نماز منتفل بمنفعل پس چنانکه نماز گذاردن
 عباس با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شب همچنین نماز گذاردن آنحضرت با آنس و بیتم و عجز و غیر ذلک این همه ثابتست در صحیح

و عن عائشة رضي الله عنها في قصة صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس وهو مريض
 روایتست از عایشه در قصه نماز گذاردن رسول خدا بامروم و حال آنکه آنحضرت بیمار بود و آن قصه اینست که گفت عایشه هرگاه که آن
 رسول خدا یعنی سخت بیمار شد و به نهایت ضعف رسید آمد بلال خبر کنان او را که وقت نماز شد فرمود امر کنید ابو بکر را که نماز کند بامروم یعنی
 امامت کند ایشان را پس نماز گذارد ابو بکر در آن روزهای بیماری او پست یافت آنحضرت در ذات خود سبکی و تندرستی پس ایستاد و حالیکه
 میرود تکبیر کرده میان دو مریض یعنی دستها بر دوش این دو مریض نهاده و هر دو پای مبارک وی خطمی کشید بر در زمین یعنی بجهت بی قوتی تا آنکه
 در آمد سجده پس چون شنید آواز در آمدن آنحضرت ابو بکر خواست که پس بر وی اشاره کرد پس وی او آنحضرت که پس زود و بر جفاست خود
 اشاره ماند قالت گفت عایشه فجاء حتى جلس عن يسار ي بکر پس آمد آنحضرت تا آنکه نشست بجانب دست چپ
 ابو بکر رضي الله عنه فكان يصلي بالناس جالساً و ابو بکر قائماً پس بود آنحضرت که نماز میکند و بامروم نشسته و بود ابو بکر که نماز میکند
 استاده بقتدی ابو بکر بصلوة النبي صلى الله عليه وسلم اقتدا میکرد ابو بکر نماز آنحضرت بختل که این اقتدا
 بروجه ای تمام باشد پس ابو بکر هم امام بود و هم ماموم و بختل که ابو بکر مبلغ باشد نه امام در سبب گفته اختلافست در حدیث عایشه و غیر او
 که آیا آنحضرت امام بود یا ماموم و روایات سفید هر دو معنی واروشن لیکن ظاهر همینست که آنحضرت امام بود و بعضی علماء ترجیح روایات
 رفته اند و گفته راجح اینست که آنحضرت امام بود بوجه ترجیح که در فتح الباری مستوفیست و گذشت در حدیث ابو هریره بعضی وجه
 ترجیح برخلاف آن و بعضی از علماء قائل شده اند بتعدد قصه که گاهی آنحضرت نماز گذارد اما نادگاهی ماموما در مرض موت استند
 و یقتدی الناس بصلوة النبي صلى الله عليه وسلم و اقتدا میکرد مردم نماز ابو بکر یعنی افعال ابو بکر دیده نماز میکردند و الا امام در آن نماز
 آنحضرت بود و همه اقتدا با آنحضرت صلی الله علیه و سلم داشتند لیکن آنانکه دور بودند و افعال آنحضرت را نمی دیدند و تکبیرات نمی شنیدند
 افعال ابو بکر و تکبیر او را دیده و شنیده نماز میکردند و در سجده و احوال است بر جواز رفع صوت تکبیر برای اسماع مؤمنین و بر اینکه مقتدی را
 اتباع صوت مکه جائزست و در آندهب الجمهور و فیه خلاف لما لکبیه قاضی عیاض گفته مذهب بعضی ابطال صلوة مقتدیست و بعضی
 عدم ابطال و بعضی گویند که امام اذن اسلاع داده اقتدا بوی صحیحست و الا فلا و ایشان را تفصیلاً است غیر ازین که نیست برانما دلیل
 و گویا که آنها درین حدیث می گویند که ابو بکر امام بود و نیست کلام در رفع وی صوت را برای اعلام مقتدیان تصنف و تلخیصت حدیث
 عایشه را طریقی کثیره است که در ذکرش تطویلست و مراد ایجا احتیاجست بر جواز صلوة قائم خلف تا بعد این یعنی است بر بودن آنحضرت

امام و ابو بکر با موم و این همچنین است در طریق مذکوره و الطاب کرده است ابن حبان در تخریج طریق این حدیث و در جمع میان الفاظ مختلفه در
 انتی و قد بوب البخاری علی تہ انتقال بابا لرجل یتم بالامام و یتم الناس بالامام ابن ابی عمیر گفت این موافق قول مسروق و شعبی است که بعضی صحف
 امام بعضی باشد خطا فاما الجهم مصنف گفته شعبی گوید هر که تحریر است پیش از بر داشتن صفی که متصل است سر بر ای خود را از رکعت پس در یافت
 آن رکعت را اگر چه امام سر خود پیش از آن برداشته باشد زیرا که بعضی ایشان ایضا بعضی اند و این دلیل است بر اینکه وی می بیند عمل بعضی ایشان
 در بعضی را آنچه عمل می کند آنرا امام و مؤید است قوله صلی الله علیه و سلم فاتوالی و یاتم تکم من بعدکم انتی گویم و آنکه در حدیث ابو بکر آمده که محتسب
 مستحق علیه است آمده که چون بگذرد امام شسته پس بگذرد یثامه شسته و مثل است حدیث عایشه و ابن مسعود و حدیث جابر در مسلم
 پس گفت شافعی که این احادیث منسوخ است باین حدیث و اختیار کرده است ابن ابی حاتم در صحیح خود و کلام بسط و در آن کرده و گذشت تمام
 این بحث اولاً متفق است بیکه و در روایتی از صحیحین آمده که می شنوایند ابو بکر مردم را تکبیر اگر گویند که چون ابو بکر امام نبود اول سنت و عین
 دلیل بر اختلاف ابو بکر نماز جوایش آنکه دلیل در محل امر کردن آنحضرت ابو بکر را با امامت است و چندان ایام گذشت که ابو بکر امامت میکرد
 امام روز که آنحضرت بنفس نفس خود تشریف شریف آورد و خود امامت کرد و اگر این ناسخ حکم سابق می بود چنانکه شیعه توهم می کنند بقول
 نسخ میکرد و کسی دیگر را می فرمود و امامت ابو بکر نزد عدم حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم متعین بود یکبارگی دیگر آنحضرت با صلح عمر و پیغمبر
 که ساکنان قبا بودند رفته بود چون وقت با آخر رسید بلال اذان گفت و صحابه همه ابو بکر را امام ساختند درین میان آنحضرت رسید
 ابو بکر خواست از نماز برگردد و تا آنحضرت امامت کند پس آنحضرت اشاره کرد که بر جای خود باشد و امام باشد و خود اقامه کرد پس ابو بکر
 و نماز گذارد و کذا فی شرح صحیح البخاری در حدیث دلالت است بر جواز وقوف واحد بهمین امام و اگر چه با وی غیر وی حاضر باشد و همچنین آنحضرت
 این را برانی جمیع ابو بکر از وی کرده باشد بلسبب آنکه وی امام بود در اول نماز یا صفت تنگ بود یا غیر وی از عملات و با عدم دلیل بر فعل یک
 ازینها ظاهر جواز است علی الاطلاق و عن ابی هریرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا اقم

احدکم الناس فليخفف چون امامت کند یکی از شما مردان را پس باید که سبکی کند و رعایت جانب ایشان نماید در تصفی گفت مراد
 بتخفیف ادای ارکان و العاض است و اتیان با ذکر مسنونة متوسطة طویله و قرارت سوره از مفصل و در معنی منفرد است جماعه محصورین
 که بتطویل راضی باشند انتی فان فیهما الصغیر و الکبیر و الضعیف و ذالحماجة زیرا که در میان ایشان خرد است و پیر است
 و ناتوان است بحسب خلقت و خداوند حاجت است که کار ضروری دارد و فاذا صل و احد فلیصل کیف شاء و چون نماز گذارد تنها
 یعنی برای ذات خود پس باید که بگذارد چنانکه خواهد و در روایتی عوض فلیصل فلیطول آمده و مراد بتخفیف و ترک تطویل آن نیست که ترک کند
 سنت قرارت و تسبیحات را و تماون کند در رعایت سنن و آداب چه جای واجبات بلکه مراد آنست که اقتصار کند بر قدر کفایت چنانکه بخواند
 مفصل و اکتفا کند بر سه بار گفتن تسبیح و رعایت کند قنونه و مجلسه را و اکثر آنچه مراد می افتد بتخفیف در نماز که وارد است در احادیث بتخفیف قرارت
 و این بنحله حقوق مقتدیان است بر امام تامر و از حضور جماعت بازمانند متفق است بیکه و در وی دلیل است بر جواز تطویل منفرد و نماز
 در جمیع ارکان او و اگر چه بترسد خروج وقت را و صحیح بعضی شافعیه و لیکن معارض است بحدیث ابی قتاده که انما التفریط ان یؤخر الصلوة
 حتی یدخل وقت الاخری اخرجه مسلم و چون متعارض شد مصلحتی سبانه در کمال بتطویل مفسده ایقاع صلوة در غیر وقت وی رعایت ترک
 مفسده اولی باشد و محتمل که مراد بؤخر کسی باشد که و اهل نشد در نماز اصلا تا آنکه وقتش بدر رفت و اگر وقت بیرون رفت و وی نماز

پس نیست صادق بروی و عمر بن سلمة الحزبی بسلام صحابی صحیح است کفایت وی ابو یزید است قاله البخاری و غیره
 و سلم و غیره گفته اند بیزید است بموحده و فتح را ابن عبد البر گفته وی زمانه آنحضرت را در یافته و امام قوم خود بود بعد آنحضرت بسبب آنکه آنرا ایشان
 بخود قرآن را و گفته اند که قدم آورد بر آنحضرت با پدر خود و در قدم پدرش خود خلافتی نیست عمر و نازل بصره شد ابو قلابه و عامر نخعی ابو الزبیر
 کنی از وی روایت دارند و سلمه همه جا بفتح لام است مگر عمر و بن سلمه که نام قبیله از انصار است قال گفت بودیم ماساکن بر لب آبی که گذرگاه مردم بود
 و می گذشتند با سواران و می پرسیدیم آنان را چیست حال مردم چیست صفت این مرد کنایه از ظهور دین اسلام و صفت آنحضرت است
 صلوات الله علیه و سلم پس می گفتند گمان می برد که خدای تعالی او را فرستاده است و وحی کرد بسوی او چنین کنایه از قرآن است پس بودم من که با او
 می گفتم آن کلام را یعنی قرآن را از آنچه آنها می خوانند گو یا که می چسبید آن کلام در سینه من و بودند عرب که توقف میکردند انتظار است بر روند
 در اسلام خود فتح مگر را یعنی اگر فتح مکه شد ما هم می در ایام در اسلام پس گفتند عرب که بگذارید این مرد را و قوم او را پس وی اگر غالب آید بر قوم خود
 پس وی صادق است پس هر گاه که شد واقعه فتح مکه یعنی در سال ششم از هجرت شتابان کرد هر قوم با سلام خود و شتابان کرد پدر من قوم خود را
 در اسلام فتال گفت عمر و قال ابی پس هر گاه که آمد پدر من سلمه بن نضیع نزد قوم خود گفت جنت تکم من عند النبي صلوات الله
 علیه و آله و سلم حقا بحقیق آدم شمارا بخدا سوگند از نزد پیغمبر حق نصب حقار صفت مصدر محذوف است ای نبوة حقا یا مصدر مؤکد
 برای جمله متضمنه زیرا که در قوت هو رسول الله حقا است پس مصدر مؤکد برای غیر خود باشد فتال گفت پیغمبر که بگذارید نماز چنین در وقت چنین
 فاذا حضت الصلوة فليؤذن احدكم وليؤتمركم اكثركم فتراانا پس چون حاضر شود و در اید وقت نماز پس باید که اذان
 بگوید یکی از شما و امامت کند شمارا کسی که بیشتر یاد و در قرآن را قال گفت عمر و بن سلمه فلفظ وا فلفظ لیکن احدکم اکثرکم انا می بینی
 پس نگاه کردند پس نبود هیچ یکی که بیشتر باشد قرآن او از من و من از همه بیشتر یادمی داشتم از جهت آنکه بودم من که پیش می آدم قرآن را
 و یاد میکردم آنرا از سواران فقط مکتوبی پس پیش کردند و امام ساختند مرا در میان خود و انا بن سبت او سبع سنه و حال آنکه
 من شش ساله یا هفت ساله ام و بود بر بدن من چادری که چون سجده میکردم گرد می آمد و بالا بر می آمد بر بدن تا آنکه منکشف می شد عورت من
 پس گفت زنی از قبیله حنی آیانی پوشید از ما و بر قرآن خواننده و امام خود را پس خریدند جامه و بریدند برای من پیراهنی پس شادان نشدم من
 بچیزی بچو شادان شدن من بان بر این عجیب غریب که هرگز نشو شیده بودم یعنی از جهت خردی و اقتضای طبیعت و از جهت حصول
 غرض و کرامت الهی رواة البخاری و در وی دلالت است بر آنکه احق با امامت اکثر القرآن است و می آید حدیث وی عنقریب و در وی
 این است که امامت افضل است از اذان زیرا که در مؤذن هیچ شرطی نگردیده و آ بود اؤد و در روایت وی آمده که من هفت یا هشت ساله
 بودم و در روایت طبرانی شش ساله و در وی دلیل است بر حجت امامت صبی و عدم کراهت در امامت میسر و باین رفته است حسن بصره
 و شافعی و اشعری و لیکن بالغ اولی است اگر چه صبی مخصوص باشد بفقده و قنارت از جهت اختلاف علماء در آن و نزد مالک ثوری مکروه است
 و از احمد ابو حنیفه و روایت است و مشهور از ایشان اجازت در نوافل نه فرائض و النساء و در روایت وی آن که من هشت ساله
 بودم و در روایتی از ابو داود و باین لفظ است پس حاضر نشدم در هیچ جمعی از جمعی مگر آنکه بودم من امام ایشان و بودم که نماز میگذارم
 بر جنازه ایشان تا امر و روایت صریح است در صحت نماز و بعضی گفته اند که این با خبر و تقریر آنحضرت نه بود پس در وی حجت نباشد و جواز
 آنست که دلیل جواز وقوع اوست بزمانه وحی و تقریر امری غیر جائز در آن متصور نیست بجا در نماز که اعظم کاران اسلام است و تشبیه کرده شد

آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوسی بر قنوی که در نفل بود پس اگر امامت صحیحی صحیحی شد نازل می شد و حی بدیان و هسته اهل کرده اند ابو سعید و جابر
 باینکه ایشان عزل میکردند و قرآن نازل می شد و آنانکه عمر و را تقدیم کردند و نماز جماعتی از صحابه بودند این حزم گفته معلوم نیست مخالفی بر آن
 ایشان درین باب احتمال امامت او را ایشان را در نفل و در این سیاق قصه است زیرا که آنحضرت ایشان را تعلیم اوقات بلای قرآن نفل کرده
 و گفته بودیم اکثر هم قرآن را روایت ابوداود و در باب حضور جرم عام است در نفل و نوافل در سبیل گفته و هر که مدعی تفویض است میان فرض
 و نفل می گوید که در نفل صحیح است نه در فرض می محتاج است بسوی دلیل و در حدیث دلیل است بر قول بصحبت نماز مفترض خلف متغفل

که ذی الشرح و در وی تامل است انتهى و کلام در آن گذشت و **عمر** ابی مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله

صلی الله علیه و سلم یقرء القرآن و هم لکتاب الله تعالی امامت میکنند قوم انخوانان تر مرتاب خدا را یعنی بهترینان
 تجویز کننده قرآن را در رعایت کننده مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آنرا بعد از آنکه عالم باشد با حکام و ارکان نماز اگر چه عالم باشد
 بتفصیل مسائل و احکام حوادث و نوافل که حادث میگردد در نماز در سبیل گفته ظاهر است که مراد اکثر ایشان است از روی حفظ قرآن گفته اند
 اعلم با حکام و مناسب حدیث اول قول اول است در سبیل گفته حدیث دلیل است بر تقدیم آقرء بر افقعه و این مذہب ابو حنیفه و احمد است انتهى
 گویم مذہب ابو حنیفه و محمد و احمد و مالک و شافعی در روایتی است که اعلم و افقعه مقدم است بر آقرء زیرا که احتیاج بقراحت در یک رکن است
 و بعلم در تمام ارکان و محتاج به من القرآن مضبوط است و محتاج الیه از فقه مضبوط نیست و عارض می شود در نماز اموری که قادر نیست
 بر رعایت آن مگر کامل الفقه و لهذا مقدم کرد آنحضرت ابوبکر را با وجود فرعون آقرء کم ابی و گویند حدیث خارج است بر حال صحابه که آقرء در ایشان
 اعلم می بود زیرا که ایشان تلقی میکردند قرآن را با حکام آن ابن مسعود گفته بودیم ماکه تجا و زنی کردیم ده آیت را تا آنکه می شناختیم حکم امر و نبی
 او را ازین جهت تقدیم کرده شد آقرء در حدیث و در زمانه ما نخبین است پس تقدیم کردیم افقعه را در سبیل گفته مخفی نیست که این درست از قول و
 فان كانوا فی القیامة سواء فاعلمهم بالسننة پس اگر باشد همه قوم برابر در قرارت پس امامت کنند و ناترین قوم سنت یعنی با حکام
 نماز و مسائل و حوادث بعد از آنکه خوب می تواند خواند قرارت مسنونه را زیرا که این دلیل است بر تقدیم آقرء مطلقا و آقرء تفسیر کرده اند با علم پاسته
 پس اگر همین مراد در اندازان هر دو قسم یک قسم باشد انتهى و همین است مذہب امام احمد نزد اکثر اصحاب می ابو یوسف و به قال الشوکانی و الیه ترجیح
 صاحب الحجیه البالغیه و در مصنفی گفته حدیث مسلم دلالت میکند که آقرء حق است با امامت از اعلم پاسته بعد از آنکه هر دو با مجوزیه الصلوة می تواند
 و شافعی گفته است اهل عصر اول فقه با قرارت قرآن تحصیل می نمودند پس سیح قاری نبود الا فقیه پس حدیث در آقرء است از فقهای مستوفین
 در فقه و درین توجیه نظر است زیرا که اعلم پاسته را مرتبه نمانده اند بعد از آقرء پس معلوم شد که گاهی در قرارت مساوی می بودند و در علم پاسته متفاد
 پس تقدیم آقرء بر اعلم اصح ظاهر میشود بجهت حدیث و غرض در آن تشریح آقرء است و تنویع بوسی و والی در محل و لایت خود احق است از آقرء و فقه
 انتهى و شیخ ابن الهمام گفته بهترین آنچه هسته لال کرده شود بدیان بر تقدیم اعلم بر آقرء حدیث تقدیم ابی بکر است و ایام مرض با وجود آنکه در صحابه
 آقرء بود و از وی نه اعلم دلیل قول اول آقرء کم ابی است و دلیل ثانی قول سعید کان ابوبکر علمنا و این در آخر عمر بود از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 انتهى گویم این فعل آنحضرت است و حدیث باب قول آنحضرت و قول مقدم است بر فعل و نیز از آقرء بودن ابی بن کعب لازم نمی آید که جزوی دیگری
 آقرء نباشد چه نتواند بود که ابوبکر هم آقرء باشد و هم اعلم و وی اول کسی است که قرآن را جمع کنانید و بود اکثر هم حفظا للقرآن پس آقرء مقدم باشد
 بر اعلم و الله اعلم فان كانوا فی القیامة سواء فاعلمهم بالسننة پس اگر باشند در علم سنت و در قرارت برابر پس امامت کنند برین ترتیب

مردم در هجرت یعنی هر که هجرت در مدینه پیشتر آورد و درین فضیلت سابقین متقدم شد با امامت و تقدم در نماز اولی واقع باشد و در فقه بعد از سادات
در علم افزون و افضلی را مقدم داشته اند زیرا که چون وجوب هجرت از وطن منسوخ گشت بجای می هجرت از ذنوب و خطا که موطن طبیعت است اعتبار
کردند و در حدیث آمده که المهاجر من هجر خطایا و الذنوب و در سبب گفته این هجرت شامل هجرت زمانه آنحضرت و بعد از اوست مثل سبب
هجرت کند از دار کفر بسوی دار اسلام و شاید گفته میشود که اولاد مهاجرین را حکم آباء ایشان است در تقدیم انتهی فان کانوا فی
الھجرة سواء فاقد معھ سببنا بکسر سین و سکون لام پس اگر باشد در علم و قنارت و هجرت برابر پس امامت کند ویرینه ترین ایشان
در اسلام یعنی مقدم کرده شود مقدم الاسلام بر تاخر الاسلام و همچنین کبر بر اصغر چنانکه باید بحدیث مالک بن حویرث لیؤتکم الکتب کلم
وفی رواية سببنا و در روایتی عوض سببنا آمده یعنی اگر باشد در هجرت برابر پس امامت کند کلان ترین ایشان در سن و سال و عمر
درین حدیث همین قدر از مراتب مذکور شد و گفته اند که اگر در سن هم برابر باشند هر که شریف النسب تر بود مقدم کرده شود و اگر در تمام این امور
برابر باشند قرعه اندازند یا اختیار بدست قوم باشد هر که انبوا هبند از ایشان امام نمایند ذکره ابن الهمام در حادی که در نهب شافعی است
بعد از سن نسبت تقدیم کرده و بعد از وی طیب الثوب و بعد از وی حسن الصوت و بعد از وی حسن الصوت و نزد بعضی مسافر و مقیم اولی است
یعنی برای مغبیان و در سبب گفته و از کسانیکه مستحق تقدیم اند قریش اند حدیث قدیموا قریشا تصنف گفته اند قد جمع طریقه فی جزر کبیر و از ایشان
احسن الوجوه بنا بر حدیثی که در دست مدان و در وی بکراوی ضعیف است انتهی گویم این حدیث نزدیهقی است از ابی زید انصاری ذکره ابن جوزی
فی الموضوعات و گفت احمد حدیث سورسین صحیح مگر آنکه روایت کرده است ابو عبید از عایشه مانند آن و گفت خواسته است عایشه حسن است
واللهی کذا فی ضوء النهار و لا یقمن لرفع یای تحت نیه و ضم همزه و فتح میم و تشدید نون الرجل الرجل فی سلطانه و امامت بکنند
مردم در در محل ولایت و مقام حکم و سلطنت وی در جائیکه مالک است چنانکه در روایت دیگر آمده فی الهله پس تقدیم حکم دالی را در ولایت و
مثل امام اعظم و خلفا و حکام و نواب وی خصوصاً در اعیاده و جمعات و نه بر امام حی و صاحبخانه مگر باذن ایشان زیرا که این مفضی میگردد و نسبت گردانند
امر سلطنت عزت و مؤدی می شود و متباغض و تقاطع و ظهور و جلالت شریعت جماعت مروی است که ابن عمر بان فضل و شرف که وی داشت در سبب
حجاج نماز گذارد که بی شبهه ظالم و فاسق بود و کار واه البخاری فی حدیث اثرم گفت معارض نیست این حدیث نماز گذاردن آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم را در خانه انس زیرا که وی امام است هر کجا که باشد انتهی و محتمل که باذن انس باشد و سبب گفته این حکم خاص است و اول حدیث عام بود
و لحق است بسططان صاحب بیت نابرو و در حدیث مخصوصه در حق وی اخرج الطبرانی من حدیث ابن مسعود و لقد علمت ان من استه
ان یتقدم صاحب البیت تصنف گفت رجاله ثقات و اما امام مسجد و اگر چه از ولایت سلطان باعمال او باشد داخل است در حکم سلطان
و اگر اتفاق اهل مسجد باشد محتمل که احق گردد باین جهت و این ولایت خاصه است و لا یقعده بجزم و دال جمله و رفع آن فی بیست
علی تکر منته و نشینند مرد در خانه مرد دیگر و تکریم وی مراد بدان فرشی و سجاده و وساده ایست که برای خود خذاده و انداخته هلس از تکریم
و اکرام است و بعضی از تکریم مانده مراد داشته اند و اول اصوب است الا باذن هم مگر باذن وی متعلق بر و حکم است که ولایت و سبب و لا یقعده
و در روایتی بجای سلطانه فی الهله آمده یعنی در اهل خانه وی و باین جهت تفسیر کرده اند سلطان با آنچه در ملک و حکم است چنانکه گفته شد
رواه مسلم و هم سلم از ابی سعید روایت کرده که آنحضرت فرمود چون باشند کس پس امامت کند ایشان را یکی از ایشان احق
ایشان با امامت آقا ایشان است و ابو داود و ابن عباس آورده که فرمود رسول خدا باید که اذان گویند برای شما بیجان شما و امامت کند

شهادت اقرار شایان همه صریح است در تقدیم نماز بر غیر وی مطلقا کاین مباحثه من حدیث جابر و این ماجراست از حدیث جابر و حدیث
طبرانی که در وی ذکر توبه قبل از مرگ و ذکر همه و تغلیط است باین لفظ لا تقربن یعنی تقرب نامی فوقانیه و ضم عمره و فتح میم شده و کشتید بنویس
امراة در جلا و امامت نکند هیچ چیز مرد را زیرا که وی عورت است و ناقص است در عقل و دین و مردان توکم از بزرگان در استیجاز
نشد قومی که والی گردون را بر کار خود گذاشتی بخاری پس هر که زن را امام خود کرده گویا وی زن را بر کار خود گذاشت و والی ساخت شوکانی گفت
در نماز گذاردن زن پس مردان خود را نمیست خلافی که هست در نماز گذاردن مرد و باین است فقط و هر که این را صحیح نمی داند بروی آوردن
دلیل لازم است انتهی در سبب گفته در اینجا دلیل است بر اینکه زن امامت مرد نکند و این مذمب حنفیه و شافیه و غیره است در سنی و ابو یوسف
جائز داشته اند امامت زن و جابر گفت طبری امامت زن در تراویح و قتی که حافظ قرآن حاضر باشد و حجت ایشان حدیث است که در حدیث
و سیاقی و این نمی را محمول می کنند بر تنزیه یا گویند حدیث ضعیف است انتهی و لا اعصابی معاجزا و امامت نکند باو پیشین معاجزا
زیر که بجزت یکی از اسباب تقدیم است در نماز چنانکه معلوم شده و این بجزت عام است کما تقدم و خلاصه معنی آنست که امامت نکند
جابل غالم را چه غالب بر او باشد نشینان جل بود و لا فاجر موق متا و امامت نکند فاسقی مردی که صالح را و در روایتی آمده الا ان یقره
سلطان مگر آنکه قهر و غلبه و اگر اه کند صاحب سلطنت بخان سیف و سوطه ترسیده می شود از تبع و تا زیاده وی باین طور که خود امامت کند
با دیگری را که نه شایسته آنست امام گرداند چاره درین صورت صبر است گویم دلالت این حدیث بر نبی امامت فاجر است اما شافیه و حنفیه
بصحت امامت فاسق رفته اند مستدل بحدیث ابن عمر و غیره و این احادیث کثیره است و ال بر صحت صلوة خلف بر و جابر مگر آنکه بضعیف اند
و معارض اوست حدیث لایوشکم ذو جبراة فی دینه و نحوه و این نیز ضعیف است چون احادیث جانبین ضعیف آمد رجوع بهل کردیم و آن
آنست که هر که نمازش صحیح است امامت هم صحیح و بگوید این اصل است فعل صحابه چنانکه بخاری در تاریخ خود از عبد الکریم البکاء آورده که
گفت دریا فتم ده کس را از اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم که نماز میگذارند و در پس این جور و نمویداست حدیث مسلم چه باشد حال تو وقتی که باشند
بر شما انرا که تاخیر کنند نماز را از وقت وی یا بپوشانند نماز را از وقت آن گفت پس جمعی فرمائی صرافه بود بگذار نماز را در وقت وی پس اگر دریابی
نماز را همراه ایشان پس بگذار زیرا که این نماز ترا ناقص است پس افزون داد آنحضرت بخانه گذاردن در پس ایشان و آنرا نافه گردانید زیرا که آنها نماز را
از وقت وی بیرون آوردند و ظاهر وی آنست که اگر آنها نماز را در وقت می میگذارند در این نماز وی فریضی بود با وجود فسق و جوریشان
در سفر السعاده گفته در باب صلوة خلف کل در ترو فاجر حدیثی صحیح شده انتهی گویم مصنف قد تلخیص و سخاوی در مقاصد حسنه گفته روایت
کرده اند این حدیث را ابو داود و دارقطنی و نظیر او راست و بهیچ از حدیث کجول از ابو هریره آورده و زیاده کرده و جاهد و اسح کل بر و فاجه
و اسنادش منتطح است و او را طریقی دیگر است نزد ابن حبان و ضعفا از حدیث عبد الله بن محمد بن یحیی بن عروه از هشام عن ابی صالح و عهد
متر و کفست و روایت کرده اند از دارقطنی از حدیث حارث عن علی کرم الله وجهه و از حدیث علقمه و اسود عن ابن مسعود و هم از حدیث کجول از
ابی وائل نماز حدیث ابی الدردار و هم این طرق خیلی واهی است گفت عقلی نیست درین متن سنندی ثابت و نقل کرد این جزوی از احمد که سوس
پرسیده شد این حدیث گفت با معنایها و گفت دارقطنی نیست در وی چیزی ثابت و بهیچ را درین باب احادیث است بضعیف و صحیح
چیزی که درین باب حدیث کجول است از ابی هریره با وجود ارسال و گفت ابو احمد حاکم این حدیث منکر است حدیث در شرح سفر سعاده گفته
علمای اهل سنت و جماعت بران اجماع کرده و در کتب عقائد آنرا ذکر کرده و آنرا از جمله علامات سنت و جماعت داشته اند بخلاف آن فرقه که صحت

در امام شریف و لغت و اجماع ایشان قطعی شده و یقین پیوسته و بالجمله وی از جمیعت حدیث نقلی است و از جمیعت اجماع قطعی و الله اعلم النعمی
و اسناد و ایضا و اسناد این حدیث ایست زیرا که در وی عبدالمؤمن بن محمد العدوی است و در کتب او ما تمم بوضع حدیث کرده و شیخ و شیخ
علی بن زید بن جدهان ضعیف است و رواه عبد الملک بن حبیب فی الواضحة من وجه آخر و عبد الملک هم متمم است بسره و احادیث و تخلیط
لما سئد قال ابن القریظی عبد الحق در احکام گفته دیدم این حدیث در کتاب عبد الملک و گفت ابن عبد البر فاسد گردانید عبد الملک بن حبیب اسناد
او را و ساقط کرد و اسناد و کس را کذا فی التلخیص و **و** رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال صلوا
بضم يا و صا و حمله صنفو فكم پیوسته و ستوار کنید صفهای خود را در رنگ ستوار کردن بنا و پیوسته نهادن سنگ شست و جز آن مراد
نماز جماعت است بانضمام بعض بسوی بعض و قادر و با ایضا و نزدیکی کنید میان صفها و نزدیک و بهم بایستید بیست از فرجه
و حاذوا بالاعناق و برابر کشید گردن هارانی است از پس و پیش استون رواه ابوداؤد و النسائی و صححه ابن حبان
و در آخرین روایت نزد ابوداؤد این است سوگند است بکسی که جان من در دست اوست بدستیکه هر آینه منی بنم شیطان را که می در ایضا
کشاوی و فرجه صفت گویا آن مشتیا طین حذف اندکهای حمله و ذال سجده مفتوحین گو سفندان سیاه ریزه از گوشه فلان حجاز وین تفسیر کرده است
آنرا را وی در حدیث ابی امامه به پیچهای میش که خموند و در روایتی کائنا بنات الخذف آمده گویا که آنها دختران حرف اند و حدیث نعمان بن بشیر
آمده که گفت رو او رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر مردم و فرمود اقامت کنید صفهای خود را ستمه یا نه خدا سوگند اقامت کنید صفوف خود را
یا مخالفت کند خدا در میان دلما می شاکت نعمان دیدم مردی که می چسپانید و دوش خود را بدوش صاحب خود و کعب خود را بکعب او و خراج الشیخی
و ابوداؤد و هم ابوداؤد از وی روایت کرده که بود آنچه حضرت برابر میکرد ما را در صفوف چنانکه راست کرده میشود تیر تا آنکه چون گمان کرد که اخذ
کردیم با این را از وی و فقیه شدیم اقبال کرد و زنی بر باروی خود ناگاه دیدم مردی را که منتیست بصد خود یعنی از صف فرمود برابر کشید
صفهای خود یا مخالفت کند خدا میان و چو شام و تیروی از حدیث برابر بن عازب آورده که بود رسول خدا می در صف را از یک ناحیه بسوی
ناحیه دیگر میگردد و در کتاب ما را وی فرمود مختلف میشود پس مختلف شود و دلما می شام و سبیل گفته این احادیث و در حدیثی که در
دلالت دارد بر وجوب تسویه و مردم در آن تسابلیست چنانکه تسابلی می کنند و در خبری که مفاد حدیثش است از آنحضرت صلی الله
علیه و سلم تمام کنید صف مقدم را بهتر از آنکه نزدیک اوست پس هر چه باشد از نقص باید که باشد در صف مؤخر اخرج ابوداؤد بدستیکه
توی بینی مردم را در سجده استاده می شوند برای جماعت و ایشان پیر نمی کنند صف اول را اگر چه بیستند درین و چون اقامت گفته شد
نماز را متفرقی می شوند بر دو یا سه صف و نحوه و ابوداؤد از حدیث جابر بن صخره آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم ایها صف
شما چنانکه صف می بنند فرشتگان نزدیک خود گفتیم ما و چگونه صف می بنند ملائکه نزدیک خود فرمود تمام می کنند صفوف مقدم را
و برابر در است می بیستند در صف و دار شده است در سرفرجه و در صفوف احادیث کثیره مثل حدیث ابن عمر نیست هیچ گام بزرگ نمود را بر
از گامی که رفت آنرا و بسوی شگافی که در صف است پس بنده کرد آنرا اخرج الطبرانی فی الاوسط و نیز روایت کرد از هایشه که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم هر که بنده شگافی را که در صف است بلند کند خدا بران برای او درجه و بنا کند برای وی خانه و بیست و هشت و هشتی گفته صلی الله
بن خالد زنجی است و در وی ضعیف است و وثقه ابن حبان و نیز از حدیث ابی حمیفه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آورده من سرفرجه یعنی
الصفه غیره که بیست و هشت است و نیز از آنان رخص صفوف است زیرا که فرج نمی باشد مگر از عدم رخص آنها است

و عن محمد بن يحيى رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير صفوف الرجال اولها
 بهترين صفهای مردان از روی کثرت نخستین آنهاست بسبب صلوة فرستادن ملائکه بروی و ششها اخرها و بدترین صفها از روی قلت
 پسین آنهاست و خير صفوف النساء اخرها و ششها اولها و بهترين صفهای زنان پسین آنهاست و بدترین صفهای زنان
 نخستین آنهاست یعنی مردان را باید که در صف متقدم باشند بر صف زنان و زنان پس و متاخر باشند از صف مردان رواه مسلم
 و رواه ايضا البزار والطبرانی في الكبير واللاوسط واحاديث در فضائل صف اول واسع است احمد از حدیث ابی امامه آورده که فرمود آنحضرت
 خدا و ملائکه صلوة می فرستند بر صف اول گفتندی رسول خدا و بر صف ثانی فرمود و بر ثانی هم و رواه الطبرانی فی الكبير قال البيهقي رجاله موثقون
 و در حدیث نعمان بن بشیر است گفت شنیدم آنحضرت را می فرمودید بر ستی که خدای تبارک و تعالی و فرشتگان او در روی فرستند بر صف
 اول یا صفوف اول اخرجه احمد و البزار قال البيهقي بر حال ثقات و بزار از حدیث ابو هریره آورده که استخفار کرد آنحضرت بر صف اول
 سه بار و بر صف ثانی دو بار و بر ثانی است یکبار بیست و یک گفت در روی ابوب بن عتبیه است ضعف وی از قبل حفظ اوست و نیز وارد شده است
 در بعضی صف اول مسامطه نام و افضلیت او بر البیضا حدیث بسیار طبرانی در اوسط از حدیث ابی برده آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم اگر توانی که باشی در پس امام یعنی پس باش و الا پس جانپ راست او پیشمی گفته فیه من لم اجده ذکر او نیز وی در اوسط و کبیر از حدیث
 ابن عباس آورده بر شماست بصف اول و بر شما بیمنه و دور و اید خود را از صف کردن در میان سواری پیشمی گفته در روی سهل بن مسلم
 کافی است و اقی بصف اول اولوا الاحلام والنهی اند بزار از حدیث عامر بن ریحه آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم باید که نزدیک
 شوند مرا صاحبان بلوغ و عقل و دانش ثم الذین یلوونهم ثم الذین یلوونهم پیشمی گفته در روی عاصم بن عبد الله عمری است و اکثر بر تضعیف می اند
 و اختلاف است در جهت گرفتن بوی و مسلم و اربعه از حدیث ابن مسعود زیاده کرده مختلف نشود پس مختلف شود و دلهای شما و دور و اید شما
 خود را از پیشات اسواق و درین باب حدیثهاست و در حدیث باب دلالت بر جواز اصطفاة نسا از روی صفوف برابر است که نماز
 ایشان با مردان باشد یا با زنان و محلل است خیرت آخر صفوف زنان باینکه آنها درین وقت دور باشند از مردان و از رویت و
 شنیدن کلام ایشان بگمرا این علی است که تمام نمی شود و گوی وقت که نماز زنان با مردان باشد و لیکن وقتی که امام ایشان زن باشد و در پیش
 صف کتند صفوف ایشان مانند صفوف مردان باشد و افضل صفوف صف اول باشد و عن ابن عباس رضي الله عنه
 قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات ليلة نماز گذاردم با رسول خدا شب یعنی در خانه خانه خود می بیند
 یکی از اذواج مطهره است پس ستادم من جانب دست چپ آنحضرت و حدیث اینجا مختصر است و تمام آن در باب قیام اللیل مشکوٰۃ
 و غیر آن مذکور است فاحسن رسول الله صلى الله عليه وسلم بر آسي من و رانی فجعلني عن يمينه پس گرفت آنحضرت
 سر را از پس پشت من پس بگردانید مرا بجانب دست راست خود متفق بحکمیة حدیث دلیل است بر جهت صلوة مستقل مستقل
 و بریکه مقتدی اگر یک کس بود در موقف او جانب دست راست امام است بدلیل ادلت زیرا که اگر بسیار موقف می بود وی اولاد نمی کرد
 و باین رفته اند جاهل به اختلاف نخی که میگوید چون یک امام باشد و یک مقتدی خلف امام باید پس اگر رکوع کند امام قبل از آمدن دیگری
 باید است این کس از یمن لو اخرجه سعید بن منصور و تو جهش آنست که امام منظره اجتماع است پس معتبر باشد در موقف امام تا آنکه ظاهر شود
 خلافت وی و گفته اند دلالت میکند بر جهت صلوة قائم بر سایر امامان آنحضرت امر نکرد این عباس را با عاده و جائز است که لغز بخت آن

باب صلوات الجامعة والاھام

که وی سوزد بود بنابر جمل یا احرام صلوة نبسته بود و قول وی که گردانید مرا جانب دست راست خود ظاهر است در آنکه وی را بر وی صلوات شد
 در بعضی اقا صاحب دست فتمت الی جنبه و از بعضی اصحاب شافعی آمده که مستحب است استادن ناموم اندکی در پس امام مگر این جرح روایت کرده
 آنکه گفتیم با عطار امیکندار و یک مرد نماز با یک مرد پس کجا ایستد گفت بسوی شوق وی گفتیم آیا مجادوی او شود تا آنکه صفت کشد همراه وی
 تا آنکه یکی از دیگر قوت نشود گفت آری گفتیم بطریق که دور نشود تا آنکه میان هر دو فرجه باشد گفت آری و مثلثی الموطا عن عمر بن عبد
 بن مسعود انه کصف منة فقر بنی حاشی جملک جدا من بینینہ وبالجملة درین حدیث موقف واحد از امام بیان کردند که بر زمین وی ایستد
 اگر زیاد باشد خلف امام ایستند امام شوکانی گفت در همین بود فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و فعل اصحاب وی در باب جماعت که
 واحد بر زمین امام ایستد و وزیر اندازد و پس امام ایستد و جمهور گویند که این واجب است و سعید بن مسیب گفته که سندیست
 یا شخصی مردی است که واحد خلف امام ایستد اما دلیلش پیدا نیست انتقی گویم دلیلش گذشت در مصنفی است عادت مسلمین طبقه بعد طبقه
 است که ناموم بر امام مقدم نشود پس سادوی می باشد یا متاخر و نقل کرده نشد که هیچ یک از متقدمین در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 و خلفا را شین بر امام مقدم شده باشند پس ترک تقدم آیا صفت نفسیه است یا نه و اگر مقدم نشود بر احتمال اول نماز باطل شود یا اقتدا
 باطل شود و نماز صحیح قول قدیم شافعی آنست که صفت نفسیه نیست و استعمال صلی و راء الامام یا صلی خلف الامام در جای اقتدا بنا بر
 شیوخ سنت است و التزام آن زیرا که تقدمی که ازین الفاظ مفهوم می شود مخذوف است بدلیل قیام مقتدی واحد بر جنب امام و بسا سنین
 موهوم که شایع می شود در افراد شیعی هم ایشان یافته می شود لیکن دلیل عقلی بر خلاف آن دلالت نماید و قول جدید آنست که صفت نفسیه است
 و ترک آن نماز باطل میگردد و قریه نظر زیرا که بطلان اقتدا اگر نماز باطل ساختی می بایست که ترک اقتدا بطریق اولی نماز باطل گردانید
 و در حدیث شیخین ثابت شده قوم ترک اقتدا با بوی یک صدیق نمودند و اقتدا کردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم انتقی و عن النبی صلی الله

عنه قال صل رسول الله صلی الله علیه وسلم فقامت ویتهم خلفه نماز گذار و آنحضرت پس استادم من و یتیمی که
 در خانه ما بود پس آنحضرت درینجا عطف است بر مرفوع متصل بدون تاکید و فصل و این صحیح است بر مذهب کوفیان و در روایتی انا آمده و نام
 یتیم ضمیر بود و موجود عبد الله بن حسین بن ضمیره و بعضی گویند یتیم نام برادر انس است که نه صبی بود و امر سلیم خلفنا و امر سلیم پس ما
 و این کیفیت ما در انس است و نامش تنگ بود و تصغیر و ازین حدیث معلوم شد ایستادن کودک با مرد در صفت شیخ در ترجمه گفته دلالت نیست
 ملین را بر ایستادن صغیر تا مردی توان گفت که چون نماز نقل بود مسأله رفت باشد و آن احکام در نماز فرض است انتقی و قریه تا مل و هم در حدیث
 انس است نزد مسلم که نماز گذار و با آنحضرت ما در یا خالد وی پس استاده کرد مرا جانب بین وزن را پس ما درین حدیث ذکر یتیم نیست شوکانی گفته
 مقدم کرده شود صفوت مردان پسر کوکان پسر زنان بحدیث ابومالک شعری که میگردد انید آنحضرت رجال را پیش فلان و فلان را پس ایشان
 و نسوان را خلف فلان اخراج احمد و اخرج بعضه ابو داود و دو حدیثش شهر بن حوشب است و محمد باوست حدیث انس متفق با علییه
 و اللفظ البخاری در سبل گفته حدیث دلیل است بر صحیح جماعت در نقل و بر صحیح صلوة برای تعلیم و تبرک کما میل علیه القصد و برینکه
 مقام دو کس خلف امام است و برینکه و قوت ضمیر هم معتد است چنانکه از لفظ یتیم ظاهر است زیرا که بعد از قلام یتیم نیست و برینکه زن در صفت با
 نایستد بلکه در صفت عامه بایستد و از زنی دیگر با وی سنغم نشود و بیان عند و صفت مرد بایستد نمازش جایز است زیرا که نیست و حدیث بر تقوی
 آن زن بر نماز که آن موقف اوست و نیست در وی دلالت بر فساد نماز اگر نگردد و در غیر موقف خود و رقتا نه غنیه ایسا و نماز مردن زن

اما ولي بن فساد پديانت انتهى **وعن** ابي بكرة رضي الله عنه انه انتهى الى النبي كه وى سيد بسوى تجيب هذا
 صلى الله عليه وسلم وهو راكع وحال انكه آنحضرت در ركوع بود فر كع قبل ان يصل الى الصف پس ركوع كرد پيش از انكه
 برسد بصف يعنى خواست كه داخل ركوع گردد وفضل تكبير اولى دريا بد ششمشنى الى الصف پشتر مشى كرد بر ركوع بسوى صف و ذكره للشيخ
 وذكر كروه شد اين فعل او نزو آنحضرت فقال له النبي پس گفت او را آنحضرت صلى الله عليه وسلم زادك الله حجا زايده گردانتم
 خداى تعالى طلب حرص خير و وصول مقام قرب ولا تغش بفتح فوقيه از عود يعنى و باز گردان و اين امرست بايستاون در موضعي كه از كم
 دور بعضى روايات ولا تغش بسكون عين و ضم وال نیز ضبط كرده اند از عود يعنى دويدن يعنى چندان شتابى دشمنى مكن كه بدويدن رسد و اول
 صحيحست روايه و در آيه مصنف و تلخيص گفت اختلاف كرده اند در معنى قول آنحضرت لا تغش كونه نمنى فرمود از عود بسوى احرام خارج صف انكار كرد
 اين معنى را ابن حبان و گفت اراده كرد كه عود مكن و در آيد آمدن بسوى نماز و گفت ابن القطان به تبعيت مهلب بن ابي صفرة معنى وى آنست
 كه عود مكن بسوى دخول خود در صف و حال انكه تو در ركوع هستى زيرا كه اين مانند رفتار بائيمست انتهى رواه البخاري حديث والست
 بزنيكه هر كه دريا بد با نام را ركع ندر بايد در نماز تا آنكه برسد در صف و زاد ابو داود فيه و زايده كرد ابو داود درين حديث فر كع دون
 الصف ششمشنى الى الصف پس ركوع كرد جدا از صف و پس آن باز رفت بسوى صف و اين زيارت در روايت بخاري هم موجودست
 چنانكه گذشت اما بتفاوت عبارت و از اينجا معلوم شد كه انفراد خلف مبطل نماز نيست زيرا كه امر با عاده صلوة نكرد و رسل گفته آنحضرت امر
 نكرد زيرا كه وى جايل بود از حكم و جهل عذرت طبرانى در اوسط از روايت عطا از ابن الزبير آورده كه وى گفت چون در ايد يكى از شما سجده را و مردم
 ركوع اند پس بايد كه ركوع كند وقتى كه در ايد پشتر برود و جا ليكه را ركع است تا آنكه در ايد بصف بدستگاه اين سنتست عطا گويد و مردم او را
 كه چنين ميكرد اين چري گفته و مردم طارا كه ميكرد اين چنين هيئتى گفت رجاله رجال الصحيح گويم اين بنى است بينك لفظ لا تغش مننات فوقيه
 از عاده باشد يعنى عاده مكن نماز خود را كه آن صحيحست و مروى است بسكون جمله از عود و مؤيد اوست روايت ابن بسكون از حديث ابى بكره
 بلفظ قيمت الصلوة فانطلقت سحى حتى دخلت في الصف فلما قضى الصلوة قال من الساعى انفا قال ابو بكره نقلت انما قال صلى الله عليه وسلم
 زاو ك المسحوا ولا تغدوا قرب الزوى در ايت آنست كه لا تغدوا عودست اى لا تغدوا عيا الى الدخول قبل و صوكك لصف زيرا كه نيست و بين
 كلام چيزى مشهور فساد نماز تا آنكه گفت او را صلى الله عليه وسلم كه عود نكند آنرا بلكه قول دى زاو ك الله حرا مشعر اجز اى اوست يا لا تغدوا و بائيم
وعن وابصة بفتح واو و كسره موده كنيته او ابو قرفانه است بكسرة قاف و سكون را و قيل ابو شداد بن معبد بكسرة ميم و سكون
 عين مهله ابن مالك بن بنى سعد بن خزيمه الاسدى او را صحبتست قدم آورد در سنه تسع صالح و گريان و بريان بود نزول كرد و كونه بعد
 بخزيمه و مرد برقه و قبر وى آنجاست رضي الله عنه ان رسولا الله صلى الله عليه وسلم راى رجلا يصلي خلف الصف و حده
 و يد آنحضرت مروى را كه ميگند نماز پس صف نخستين تنها فاسد ان يعيد الصلوة پس سرمود او را كه باز گردان نماز به جهت تغليب تشد
 بر تقصير از تقديم از جهت بطلان و فساد نماز و فاسد بطلان اين قسم نماز با وجود امکان دخول در صف نخعي و امام احمد و بعض ايمه و ديگر
 و شافعي تضعيف اين حديث ميكرد و ميگفت لو ثبت هذا الحديث لقلت به بهيمى لفته اختيار توقيست از اين بنا بر ثبوت حديث مذكور و هر كه قائل
 بعدم بطلان نمازست دليلش حديث ابو بكره است كه آنحضرت او را امر با عاده نفرمود با آنكه وى بعض نماز خلف صف منفرده گذارده پس امر با عاده
 درين حديث محمول باشد بزنيكه و گفت انكه اولى صل حديث ابو بكره است بر عذر و آن خشيت فواتست با انضمام وى بقدر امکان و اين عذر

مرفوعه بود در جميع صلوات است و سبيل گفته احسن است که گویند این معارض حدیث ابی بکره نیست بلکه موافق اوست و امر تکرم و انحضرت
 او را با عاده بنا بر عذر بود که جاهل بود از امر با عاده مرصعی خلف صفت را منفر و این دیگر عالم بود بدان انتهی گویم و بعضی استثنای کرده اند نماز
 بخانه را وقتی که پنج کس باشد از برای تحصیل سه صفت که مستحب است در آن بخلاف زن که پس مردان بگذارد و نیز ضا و صلوة بر تقدیری است که نماز
 نماز خلف صفت تنها بگذارد و اما اگر امام خلف صفت بماند و بعد از آن بصفت در آید فاسد نگردد و و هم در زهد امام احمد حکم نماز گذارد بر پهلوی امام
 بروست چپ همین است رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و حسنه و صححه ابن حبان و حاکم نیز تصحیح کرده **وله**
 و مر این حبان راست عن از حدیث طلق بن عیسی و ترجمه وی و بار گذشته لا صلوة للنفر دخلت الصفت است نماز
 مرتنهار پس صفت چنانچه ظاهر در نسی صحت است و نزوایه دیگر محمول است بر نفی کمال و زاد الطبرانی فی حدیث و ابصه و زیاده کرد
 طبرانی در حدیث و ابصه این لفظ را الا دخلت معهم او اجتررت رجلا آیا داخل نشدی با ایشان که در صفت بودند یا نکشیدی
 مروی را از صفت و او را نزد خود ستاده میکردی تا نماز تو تمنا می شد و تمام حدیث طبرانی این است اگر تنگ شود و بنویسد مکان پس عاده کن
 نماز را زیرا که نیست نماز ترا و این در مجمع الزوائد از روایت ابن عباس است که چون سنتی شود یکی از شما بسوی صفت و حال آنکه صفت تمام شده است
 پس باید که بکشد مروی را بسوی خود و ستاده کند آنرا بر پهلوی خویش گفت رواه طبرانی فی الاوسط و گفت مروی نیست از آنحضرت مگر همین
 اسناد و در سندش سری بن ابراهیم است و موضوعیت جدا و از کلام مجمع الزوائد معلوم می شود که در حدیث و ابصه هم سری عن ابیه است
 و در ضعیف است و قاضی شرف الدین مغربی در شرح بلوغ المرام گفته که این سری در آن روایت طبرانی است که در وی زیادت است مگر آنکه
 ابوداؤد در مسایل از روایت مقاتل بن حبان مرفوعا آورده که اگر بیاید یکی از شما و نیاید جای پس بکشد و احتلاج نماید بسوی خود مروی را
 از صفت و بایستد با وی و چه بزرگ است ابر محتلیج و طبرانی در اوسط از حدیث ابن عباس آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر کرد آئینه را و حال آنکه
 تمام شدند صفها اینک بکشد بسوی خود مروی را و ستاده کند او را بر پهلوی خود و اسنادش او همی است **و عن ابی هریرة** رضي الله عنه

عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا سمعتم الاقامة فامشوا الى الصلوة و عليكم التكبيرة والوقار چون شنیدید
 شما اقامت را پس بروید بسوی نماز بر رفتار معتاد و غالب است بر شما آرام و گرانبار می یعنی شتاب و در آن نیاید بلکه با هستی و تکلیف تیار
 نوزی گفته سکینه یعنی تاکی است در حرکات و اجتناب عجت و وقار در هدایت باشد همچو غرض طرف و خفض صوت و عدم التقات و گفته اند
 معنی هر دو واحد است و فکر تانی برای تاکید است و در حدیث امر است بوقار و عدم اسراع در آمدن بسوی نماز تا بیدار شود گامها و در یاد فضیلت
 آن نیکو کرد و در مسلم است از حدیث جابر که هر خطوه که می بردارد بسوی نماز در جهت است و نزد ابوداؤد است مرفوعا چون وضو کرد یکی از شما پس
 نیکو کرد و وضو پست بر آمد بسوی مسجد نیز داشت پای راست خود مگر آنکه نوشته شد برای وی حسنه و نهاد قدم کتبی مگر آنکه حکم کرد خدا از وی
 سینه را پس هر گاه که آمد مسجد را و گذارد در جماعت بخشیده شد و او را پس اگر آمد و بعضی نماز گذاردند آنها و بعضی باقی است پس از او آنچه در یافت
 و تمام کرد آنچه باقی است باشد همچنین و اگر آمد مسجد را و نماز گذاردند آنها باشد همچنان و لا تسرعوا و شتابی نکنید و ندوید رضا در کتب

فصلها و ما فاتکم فامشوا پس آنچه در یاد بیدار نماز با امام پس بگذارید و آنچه فوت کرد و شمار او در نیاید پس تمام کنید آنرا و بعد از فراغ
 امام بر خاسته بگذارد و این جواب شرط محذوف است ای اذنا علمنا ما امرتم به من ترک الاسراع و نحوه فماد که تم الخ و گفته اند که علامت سکون
 و غفلت و حماقت و درین است برای نماز و اگر شتابی کنند و خواهند که تکبیر اولی در یاد بند پیش ازین می بایست مستعد و متهمی شد

شتابی که محمود است اینست متفق علیہ و در روایتی مسلم راست زیرا که یکی از شما وقتی که قصد کند نماز را و میرود بسوی می پس در نماز است یعنی در وقتی که برآمد و میگردد نماز و باید که در هر جا در یاد وی باشد و حاضر وقت بود از بعضی طایف مسامحت تکبیر اول مستقول و انور است و اللفظ البخاری در حدیث دلالت بر ادراک فضیلت جماعت با دراک جزوی از نماز همراه امام اگر چه کمتر باشد از یک رکعت و هر قول الجمهور و دیگران گویند که نمی شود در رکعت مگر در یافتن رکعت لقوله صلی الله علیه و سلم من اذکر رکعة من الصلوة فقد اذکر کتابا و مد باب الجماعت اطراف ادراک رکعت بیاید و قیاس کرده اند بر آن غیر او را و جواب داده اند که این در اوقات است نه در جماعت و وجه مخصوص است بروی قیاس نتوان کرده و استدلال کرده اند بحديث باب بر صحت دخول بالامام در هر حالت که در یاد او را و اخراج کرد آن ابی شیبہ مرفوعا که هر که در یاد او مرا که یا قائم یا ساجد پس باید که باشد با من بر حالت من که بر آنم گویم نیست مدین دلالت بر اعتقاد چیزی که در یافته است آنرا بالامام و نه بر اهل امامت بلکه در هر حالت بلکه در وی امر است بودن همراه امام و طبرانی در کبیر از علی ابن سعید آورده که گفتند هر که در یافت رکعت و الیس نشتر و سجده را همیشه گفتند بر حال مؤمنین و نیز وی در کبیر روایت کرده از حدیث زید بن وهب که گفت در آدم من و ابن سعید و مسجد و امام را کعب بود پس کعب کردیم پیوسته می نمودیم تا آنکه برابر بیتنا دیدیم بصف پس چون فارغ شد امام استاد ما قضا کنیم گفت تحقیق تو در یافتی او را همیشه گفتی اخرج به بر حال مؤمنین و این همه آثار موقوفه است و در آخر دلیل است بر ندیدن ابن الزبیر و قد تقدم و در بعضی روایات حدیث باب خاقضوا امره عوض التوا و اطلاق قضا بر ادا می آید پس در معنی التوا باشد و الاستغایرة و اختلاف کرده اند علما در نمازی که در یافته است آنرا لاحق بالامام خود که آیا این اول نماز است یا آخر آن یعنی اگر اول است جهر کند و سورت خواند و تشهد گوید و قنوت کند در فجر و پنج تکبیر گوید در دوم عید و نحو ذلك مایلتر می بود و اگر آخر است عکس این احکام کند همچو در رکعت سوم مغرب در سجده گفتند حق این است که این اول نماز است وقت تحقیقا فی حواشی شعور الثمار و اختلاف کرده اند در آنکه چون در یاد امام را در رکوع و رکوع کند با وی آیا سا قنوی شود و قرار است این رکعت نزد کسی که واجب می گوید یا تا آخر هر رکعت پس اعتقاد کنند بدان یا سا قنوی شود پس اعتقاد کنند بدان پس گفتند آن معتد به است زیرا که امام را پیش از راست کردن پشت در یافته است و گفته اند نیست معتد به آن زیرا که فاستح از وی فوت شده و قد یسئنا القول فی ذلك فی مسئله مستقلة و لاج شذوذ و اجزا و کفایت و از ادله است حدیث ابی بکره زیرا که رکوع کرد و حال آنکه او شان رکوع بودند آنحضرت را این رکوع او را مقرر داشت و نهی نکرد بلکه از عود بسوی دخول قبل از منتهی شدن بصفت کما عرفت انتهى و **عمر بن کعب** رضي الله عنه گفت ابی بن کعب نماز گذارد با رسول خدا صلی الله علیه و سلم روزی نماز با او و پس هر گاه سلام داد و گفت آیا حاضر است فلان کس یعنی نام شخصی را بر او گفتند حاضر نیست باز نام کسی دیگر را برد که آیا حاضر است فلان گفتند نیست فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشاء اگر آن نماز باست بر منافقان و اگر می دانستند ثوابی را که بگذاردن درین دو نماز است هر آینه می آمدند این دو نماز را بر زانوهار و نوده یعنی آفتاب و خیزان و بدستیکه صف اول از نماز مانند صف فرشتگان است یعنی در فضل و شرف که بر در کبریا می آید استاده می باشند و اگر می دانستند که چیست فضیلت صف اول هر آینه شتابی میکردند در یافتن آنرا در رسیدن بدان قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود آنحضرت یعنی بعد ازین که مذکور شد صلوة الرجل مع الرجل اذکی من صلواته و صحیح بدستی نماز گذاردن مرد با یک مرد پاکیزه تر و گوارنده تر و فاضل تر است از گذاردن وی تنها و صلواته مع الرجلین اذکی من صلواته مع الرجل و نماز جمعی با دو مرد فاضل تر است از نماز جمعی با یک مرد و ما احسان اکثر فهو احب الی الله تعالی و هر چه بسیار است از جماعت پس این نعمت است

بسوی خدای تعالی و بیشتر است از روی ثواب رواه احمد ابو داؤد و النسائی و ابن حبان و صحیح ابن حبان و اخرجه
 ابن ماجه و صحیح ابن اسکن و العقیلی و الحاکم و ذکر کرد اختلافی را که در وی است یعنی احمد و ابن ماجه و ابن ابی عمیر و ابن کثیر
 و یقین نمودی اشاره کرد علی بن المدینی بسوی صحیح می و ابرج همین است که صحیح است نزد شعبه و ابن معین و علی بن المدینی و ذیلی و ابی حاتم راز
 قاله فی الارشاد و لفظ بزار و طبرانی این است صلوة الرجلین یوم احدیها صاحبہ انکی عند اللہ من صلوة مائة تتری و درین باب حدیث است بالفاظ
 و در حدیث دلیل است بریکه اقل صلوة الجماعة امام و ماموم است و موافق است روایت ابن ماجه از حدیث ابو موسی اشنان فمافوقهما جماعة
 و استدلال کرده اند بحدیث مالک بن الحویرث که چون حاضر شود نماز پس اذان گوید پسر اقامت گوید پسر باید که امامت کند شما را
 اکبر شما و روایت کرد احمد از حدیث ابی سعید که در آمد مردی مسجد را و آنحضرت گذارده بود با اصحاب خود نماز ظهر را پس فرمود او را آنحضرت
 چه چیز حبس کرد ترا ای فلان از نماز پس فکر کرد چیزی اعتدال نمود بدان گفت ابو سعید پس استا و آن مرد در حالیکه نماز میگزارد پس فرمود
 آنحضرت آیا نیست مردی که تصدق کند برین و نماز گذارد با وی پس استا مردی با وی یعنی تا نماز گذارد همراه او بهیچ گفت جالبه رجال انهم

و عن اقره بنت نوفل و قیل بنت عبد اللہ بن الحارث بن عویمر آنحضرت زیارت وی میکرد و او را شهیدیه نام نهاد و وی
 جمع کرده بود قرآن را و امامت میکرد کسان خانه خود را و اذن خواست بهنگام غزوه بدر از آنحضرت برای غزوه و امر کرد او را آنحضرت
 با امامت اهل مروی و مقرر فرمود بر وی مؤذنی که اذان می گفت برای نماز او و او را علامی و واهی بود که آنها را مدبر گردانیده بود آن هر دو
 شب او را در چادرش چنان کشیدند که جان داد صبح آن عمر رضی اللہ عنہ آن هر دو را بهر سائیده بردار کشید و این هر دو لعل مصلوب بند و تیر

ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم امرها ان تقرأ اهل دارها برستیکه آنحضرت حکم کرد او را که امامت کند کسان خانه
 خود را حدیث دلیل است بر صحت امامت زن کسان خانه خود را اگر چه در ایشان مرد هم باشد زیرا که مؤذن وی مردی پیر بود و ظاهر آنست
 که او را و غلام و جاریه خود را امامت میکرد و در وقت از بصیحت این امامت ابو ثور و مرنی و طبری خلافا للجماعه و اما امامت مرد صرف زنان را پس
 روایت کرد عبد اللہ بن احمد از حدیث ابی بن کعب که وی آمد نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و گفت یا رسول اللہ کردم امشب کاری فرمودید کرده
 گفت در خانه من زنان اندم گفتند تو قرآن میخوانی و ما نمیخوانیم پس نماز بگذار با ما پس نماز گذاردم با ایشان هشت رکعت و در تریخ چنان
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت ابی پس دیدم سکوت آنحضرت را در رضا همیشه گوید در سنادهش کسی است که نام نبرد آنرا و گفت روایت
 کرده است آنرا ابو یعلی و طبرانی و در او سطر و سنادهش حسن است شوکانی گفته امامت زنان در میان صف است چنانکه مروی است از فضل
 عائشه که بی امامت کرد زنان را و استا در وسط صف اخرجہ عبد الرزاق و الدارقطنی و البیهقی و ابن ابی شیبہ و الحاکم و مروی است
 مثل آن از امام سلمه اخرجہ ایشافعی و ابن ابی شیبہ و عبد الرزاق و الدارقطنی رواه ابو داؤد و الدارقطنی و الحاکم و البیهقی و در سنادهش

عبد الرحمن بن خلاد است و در وی جالت است و لیکن صحیح ابن خزمه **و عن** النضر رضی اللہ عنہ ان النبی
 صلی اللہ علیہ وسلم استخلف ابن اقرم مکتوم بقیوم الناس و هو اعلم خلیفه گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را که از مشایخ
 صحابه قدیم الاسلام و از مهاجرین اولین است و سبب نزول سوره عبس است که امامت کند مردم را و حال آنکه وی نابینا بود و گفته اند
 که آن سینه بار بود و یکبار از آن وقتی که بغزوه تبوک رفت با آنکه امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ در مدینه بود و خلیفه بود بر اهل عیال
 و باعث برستختن ابن ام مکتوم بر ای امامت همین بود تا علی رضی اللہ عنہ را اشتغال با امر ملت مانع از قیام حفظ عیال نماید رواه احمد و ابو داؤد

وخطب ابي نوح حديث النبي لا ين حبان في صحبه واكويكي والظهيراني عن عائشة رضي الله عنها ود طبراني است از حديث عطاء بن عبا
 كه خليفه فكر انحضرت ابن ابي مكرم رابر نماز و جزآن از كار و بار مدینه و سعادش حسن است و ذكر كراين سعد و ابن سحن آن مخازن ما را كه در رمي انحضرت
 او را خليفه كرد و در بعضى مى اختلاف است و درين باب است از عبد الله بن عمر الخطمى كه مى امامت ميگرد و قوم خود را كه بنى حطيرة اند و حال آنكه نابيناي بود
 در عهد انحضرت صلى الله عليه وسلم اخبره الحسن بن سفيان بن مسنده و ابن ابى خيثمة و عنه قاسم بن اصمغ في مصنفه در حاشية تلخيصه گفتند كه قولى تر
 از اين حديث در دلالت بر امامت اعلمى بلكر است حديث محمود بن الربيع است ثابت و صحيحين كه عثمان بن مالك امامت ميگرد و قوم خود را و در
 اعلمى بود و بالجمله درين حديث دلالت است بر جواز امامت اعلمى بلكر است و بعضى گفته اند اگر اعلم باشد پس كولى تر است كذا في شرح الكفر فكرا
 عن البسوط و همچنين است در كتاب اللشباة و النظائر شيخ در ترجمه گفته وديم من شيخ اجل اكرم عبد الوهاب متقى را كه رفته بود بصره و
 در آخر عمر و امامت ميگرد و اصحاب خود را و بود در نفس من چيزى از ان و مير مني شدم اسوال بجهت تا دؤب و اعتماد بر آنكه هر چه ايشان
 كنند خلاف سنت و روايت نخواهد بود پس با فتم در فقه كه حكم مى كنند بجز از ان و نيز در حديث دليل است بر جواز امامت مفضول
 با وجود افضل كه با وجود على رضي الله عنه ابن ام مكرم امامت فرمود بجهت عذرى كه مذكور شد انتهى شو كافي روح گفته صحيح است جماعت
 در پس مفضول زيرا كه انحضرت نماز گذار و عقب ابو بكر و غير او از صحابه و يافته نشد دليل بر افضل بودن امام و آنكه در بعضى روايات احاديث آمده
 كه امامت نكند شمار اصحاب جزاآت در دين و مثل آن پس قائم نمى شود بجهت بمانند ان و بر فرض قيام حجت ثابت از ان پسين قدرت كه امامت
 و جزاآت در دين ممنوع است نه آنكه امامت مفضول ممنوع است و معارضه كردن اين را با احاديثى كه مستضمن ارشاد نماز گذارون است در پس
 چهره و فاجر و كسى كه لا اله الا الله گويد و اين اگر ضعيف است ليكن نيست ضيعت از معارض خود و اصل اين است كه نماز عبادت است صحيح
 نكردن او پس هر مصلى كه اركان و اذكار آن بر وجهى كه نماز از صورت مجزيه خود نبرد بجا آورد اگر چه مصلى مجتنب از مساخى نبود و مستحب است
 از چيزى كه از ان توسع مى بايد و لهذا شارع و عدالت را در امامت اعتبار نكرده و حسن قرارت و علم سنت و قدم هجرت و كبر سن را
 اعتبار فرموده پس مفضول لائق نيست كه امام شود و فاضل را مگر باذن وى و در ماوراي اين امور اعتبار افضل نيست انتهى ملخصا و پسين
 است و الله اعلم و عن ابن عمى رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوا على من قال
 لا اله الا الله نماز جنازه بگذاريد بر كسى كه گويد اين كلمه را و در روايت احمد و ابو داود و از حديث ابو هريره باين لفظ آمده نماز جنازه واجب
 بر هر مسلمان نيك باشد بايد اگر چه كبا تر كرده باشد و نماز نكردن انحضرت بر مديون كه همچ نكذاشت كه بدان دين او را ادا كرده شود
 بقصد زجر و تشديد بود و همچنين بر محمد و محمد زنا و غيره و الا ان اتفاق است علماء بر وجوب آن و امام احمد گفته خليفه نكزار و در ارگان
 بگذارند و اين موافق ظاهر حديث است و صلوا خلف من قال لا اله الا الله و نماز بگذاريد بر كسى كه بگويد اين كلمه را
 و در روايت احمد و ابو داود از حديث ابو هريره باين لفظ آمده واجب است بر جماعت پس هر مسلمان بر باشد با فاجر اگر چه كره باشد
 سائر يعنى جائز است كه بوى اقتدا كنند گو كره باشد يا واجب است اعتقاد جواز آن و بعضى استدلال كرده اند باين حديث بر ايجاب عبادت
 اين بر تقديرى است كه فسق وى محذوف نكشد و مصلح حاضر نباشد و درين حديث دليل است بر گذاردن نماز بر قائل لا اله الا الله اگر چه
 تمان بواجبات نماز نكند و باين رفته است زبير بن على و ابو حنيفة مگر استثنا كرده است قاطع طريق و باغى را و شافعى را در قاطع طريق
 نوباست و حقى كه مصلوب شود و اصل اين است كه هر كه كلمه شهادت ميگويد پس او راست است همچو مسلمانان راست و از ان جمله است نماز جنازه

تفادون بروی و دلالت میکنند برای او حدیث قائل نفس منقصه فرموده و آنحضرت من نمی گذارم بروی و نمی مگر و صحابرا و نیز عموم شریعت نماز جنازه منقصه نشود هیچ یکی از کلمه گویان مگر بدلیل و اما نماز ناعت قائل لا اله الا الله پس گذشت که نیست دلیل بر اشتراط عدالت در روایت و هر که نمازش صحیح است امامتش هم صحیح رواه الدارقطني باسناده ضعیف زیرا که از طریق عثمان بن عبدالرحمن از عطاء از ابن عمر مروی است و عثمان را که یکی بن معین کاذب گفته و نیز مروی است از حدیث نافع از ابن عمر و در وی خالد بن سمیل است از عمر بن عثمان بن عمر و خالد بن عمر و درین طریق ابو الولید مخزومی است و حالش بر ضیاء مقدسی مخفی نموده و تا بعد ابو البختری در باب و هر که کتاب و نیز مروی است از طریق مجاهد از ابن عمر و در وی محمد بن فضل است و او متروک است و این حدیث در طریقانی نیز هست و او را طریق دیگر است از روایت عثمان بن عبدالله عثمانی از مالک از ابن عمر از ابن عمر عثمان را ابن عدی مضموم بوضع کرده کذا فی التلخیص در بررسیه گفتند که حدیث من جمیع طرقه لا یثبت و عن علی بن ابی طالب

علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی احدکم الصلوة واکامام علی حال و قتی که بیاورد یکی از شما نماز را و امام بر حال است از احوال چنانکه قیام و رکوع و سجود و جزآن فلیصنع كما یصنع الا امام پس باید که بکند چنانکه امام میکند یعنی تخریم بند و در ایام در همان فعل لیکن حساب کرده شود و دخول در رکوع بعد از آن رواه الترمذی روایت کرد آنرا ترمذی از حدیث معاذ و علی هر دو باسناده ضعیف زیرا که در وی ضعف و انقطاع است و گفت ترمذی منیدانم هیچ یکی را که مسند کرده باشد او را مگر باین وجه و اختیار کرده است آنرا عبدالله بن المبارک و ذکر کرده است از بعض ایشان که وی گفت شاید که وی نبیوار در سر خود ازین سجده تا آنکه بخشیده شود او را انتهی و روایت کرد ابو داود از حدیث عبدالرحمن بن ابی لیلی گفت حدیثنا اصحابنا الحدیث و در وی این است که گفت معاذ لا اراه علی حال الا کنت علیها و باین مسند می شود انقطاع چه ظاهر این است که راوی عبدالرحمن غیر معاذ است بلکه جماعتی از صحابه است و نیست انقطاع مگر در میان عبدالرحمن و معاذ و گفته اند زیرا که عبدالرحمن سماعت ندارد و معاذ و از دیگر صحابه سماعت دارد و مراد با صحابه صحابه اند و در حدیث دلالت است بر آنکه واجب است بر لاحق الضمام با امام در هر چیز که از اجزای نماز باشد پس اگر امام را رکع یا قائم است اعتدال او خواهد بود و اگر قاعده یا ساجد است قعود و سجده کند با وی اما اعتدال نکند و در حدیث ابن ابی شیبه است هر که یافت مرا قائم یا رکع یا ساجد پس باید که باشد با من بر حالتی که من بران هستم و این خبری مروی از ابی هریره آورده چون نماز بیاورد و ساجده کننده ای پیش سجده کنید و نشمارید آنرا چیزی و هر که دریافت یک رکعت دریافت نماز را و نیز مروی از ابی هریره آورده که هر که دریافت یک رکعت از نماز پیش از آنکه راست کند پشت خود را پس تحقیق که دریافت آنرا شیخ در ترجمه گفت این را و معنی گفت اندکی آنکه مراد رکعت رکوع است و بصلوة رکعت یعنی کسیکه امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت و در رکعت محسوب شد دوم آنکه کسیکه دریافت رکعتی را پس تحقیق دریافت نماز را یا امام و حاصل شد او را ثواب نماز جماعت و فضیلت آن در هر ایگفته کسیکه دریافت از ظهر رکعتی و دریافت سکر رکعت نگذار و ظهر را جماعت یعنی نمی توان اطلاق کرد که وی ظهر جماعت نگذارده و لهذا حاشی نمی گردد در همین خود که لا اصلی الا لله بجماعت بلکه دریافت ثواب جماعت را و این در غیر جمعه است و اما در جمعه فذهب آنست که هر که امام را دریافت در نماز جمعه بنا کند بروی جمعه را پس نزد امام محمد اگر در یا بد رکعت رکعت ثانی را چنانکه در یا بد رکوع و اگر در یا بد اقل آنرا است کند بروی ظهر و نزدیکترین بنا کند بروی جمعه را و اگر چه در تشهد سجود سهو دریافت

باب صلوة المسافر والمريض

باب در بیان نماز مسافر و بیمار عایشة رضی الله عنها قالت اول ما فرحت الصلوة رکعتین اول بار که فرض کرده شد نماز یعنی در اول زمان نبوت دو رکعت بود در سفر و حضر فارقت صلوة السفر و امت صلوة الحضر پس مقرر داشته شد

نماز سفر و تمام کرده شد نماز حضرت یعنی نماز سفر دو رکعت مقرر ماند و نماز قصر چهار رکعت گردید متفق علیہ در جواز قصر صلوة در باس
در سفر هیچ کس اخلاقی نیست و علمای امت اجماع دارند بر آن ولیکن نزد امام ابوحنیفه این قصر واجب است و فرض وقت بر مسافر دو رکعت است
و غیرت همین است و اگر چه آنرا خصت نیز نامند ولیکن تشمیعی بر خصت مجازست نزد ایشان چنانکه در علم اصول فقه معلوم شده است و اگر مسافر
چهار رکعت گذارد جائز نیست نزد ایشان مگر آنکه قصه اولی بجای آید که آن در حقیقت قصه اخیر است اگر چه بترک سلام آتم گردد و اگر قصه اولی
نماز جائز نباشد و اعاده آن لازم گردد و مذہب امام مالک نیز چنانکه در رساله ابن زبیر است همین است زیرا که گفته است مومن مسافر بجز بر دو رکعت
نماند مگر سیلا فطیران بقصر لصلوة و یصلی رکعتین و از بعض شروح معلوم می شود که مذہب ایشان موافق مذہب امام شافعی و امام احمد است که
قصر خصت است و وصلی غیرت است که قصر است یا تمام و اصل فرض تمام است و دلیل ایشان ظاهر قول می تعالی است و إذا اضحی بقصر فلا رکعتی
فلیس علیک من جناح ان تقصر من الصلوة و ظاهر اذا دلالت بر تخفیف و خصت کند نه بر اجاب و لزوم و نیز قیاس کنند نماز
بر روزه چنانکه روزه در سفر غیرت است و افطار خصت حکم نماز همچونین باشد و حدیث عایشه که خواهد آمد نیز دلیل آید ولیکن در صحبت آن حدیث
سخن است چنانکه مذکور شود و از عثمان رضی الله عنه منقول است که در ایام حج در معنی چهار رکعت گذارد و صحابه در آنجا حاضر بودند و با وی گفتند
و از عایشه نیز آمده که تمام میکرد و حنفیه گویند که عبارت لاجناح علیکم نص نیست و تخفیف اختیار این عبارت بجهت آنست که چون سلفان
کامل و نوع و شتند بر طاعت و عبادت و تکلیف و تمام آن گویا در قصر تقصیری و حرجی خیال میکردند پس فرمود هیچ حرجی و گناهی
و تقصیری نیست و این دو رکعت حکم تمام دارد بلا قصور چنانکه بعضی علما که قائل اند بوجوب سخی بین الصفا و المروة در قول حق تعالی
و لا جناح علیکم ان یطوقوا ان یطوقوا مثل این گفته اند و قیاس بر صوم فاسدست زیرا که قضای او لازم است و این علامت و جواز
و غیرت بودن او است بخلاف شفع ثانی در نماز سفر پس معلوم شد که واجب نیست و نیز گویند این قصر که درین آیت مذکورست قصر فعل
نه قصر اعداد چنانکه در صلوة خوف است که استقبال و التزام مکان و جزآن در آنجا ساقط است و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق شهرت مروی
که همیشه در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نگذاردی و حدیث عایشه که مذکور شد از آن معلوم میگردد که نماز دو رکعت در سفر خصت نیست که بعد از
فرضیت چهارگانی واقع شده باشد بلکه اصل همان است و در حضر چیزی بر آن افزودن سالی و این ماجم نیز از حضرت عمر رضی الله عنه آورده اند
که گفت صلوة سفر دو رکعت است و صلوة اضحی دو رکعت و صلوة فطر دو رکعت و صلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر برسان محمد صلی الله علیه و سلم
و همچنین روایت کرد این جهان در مسیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت فرض کرد خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شامی صلی الله علیه و سلم در حضر
چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و روایت کرد بطرفی باین لفظ که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو رکعت در سفر چنانکه مذکور
گردد و در حضر چهار رکعت این احادیث را شیخ ابن الهمام ذکر کرده و مسلم از عمر روایت کرد که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم این یعنی صلوة در سفر
صدقه است که تصدق کرده است پروردگار تعالی بر شما پس عمل کنید صدقه او را گویند تصدق در آنچه قابل قبض نبود و اسقاط محضست و نیز
چون بولا تعالی بکم خود تخفیف و تیسیر کرد و اسقاط نمود تشدید بر نفس و اختیار باشد جراتی بود که لائق مقام بندگی نباشد و خلافت صوم مسافر
که در روزی بر او افتد مسلمین سهولت است چنانکه در افطار و ایند امام شافعی و احمد با وجود توجیه قصر تمام قصر واجب ازند و همچنین فطر را در صوم از جهت همین وجه گفته اند
شد و آنکه گفته اند که عثمان رضی چهار رکعت گذارد و صحابه در آن با او موافقت کردند و صحیح بخاری از ابن عمر می آید که گفت گذارم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی دو رکعت
روای که دو رکعت با عثمان نیز در اول خلافت دو رکعت گذارم بعد از آن تمام میکرد عثمان گفته اند که در قصر می در اول خلافت پیش از هشت سال بود علی خلاف فیما

وهم در صحیح بخاری است که آنحضرت دو رکعت گزار و در بعضی با وجود آنکه اسن تمام داشت و خونی در میان نبود و نیزه کوهی است که چون عمار
چهار رکعت گزار عبد الله بن مسعود استرجاع کرد یعنی گفت **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** اشارت کرد بوقوع مصیبت بغوات سنت در
پستر گفت گزارم بارسول خدا صلی الله علیه و سلم در بعضی دو رکعت و گزارم با ابو بکر صدیق و با عمر بن الخطاب هم در بعضی دو رکعت کا شاکا
ازین چهار رکعت دو رکعت منتقله نصیب من بودی تقریض بعثمان کرد و اظهار کرد که اوست نمود از مخالفت عمل مقرر که قصر است و گفتند یا این
پس تو چرا کردی و یافت نمودی فرمود الخلفاء شریعی مخالفت با امام عصر در آنچه بکند خوب نیست و ازینجا احتمال جوازی برای تمام علوم
چه سکوت این مسعود و صحابه دیگر در غیر جائز روانه و اکنون در توجیه تمام عثمان و جواز آن از وی و جوه گفته اند بعضی گویند که وی تا اهل کربلا
و نوحه گرفت و وی امیر المؤمنین بود و پادشاه چون در مملکت بگرد مسافر نشود و بهر وضع که رود خانه اوست یا وی عزم اقامت کرد بلکه
و رد کرده شده است و چه اول بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بازواج خود سفر میکرد و حال آنکه تمام نکرد و تانی بآنکه وی صلی الله علیه و سلم
احق و اولی بود بدان و تا آنکه بآنکه اقامت بکند بر مهاجرین چنانکه گفته اند حرام است و بصوت رسیده است که مساعت میکرد در خروج
از مکه مبادا که ظن اقامت شود در وی حال آنکه اکثر اینها مجرد احتمالات است غیر مقرون بروایت و وجود دیگر آنست که شاید عثمان قائل باشد
بآنکه قصر چنانکه از ظاهر کرمیه مفهوم گردد مخصوص است بحالت خوف و چون امن باشد اتمام فضل بود و جواب داده شده است ازین وجه حدیث
عمر که پس از حضرت که ای رسول خدا حق تعالی فرمود قصر کن سید اگر بر سید از کافران و ما امروزمین ایم از ایشان فرمود این صدقه است
که تصدق کرد خدا بآن پس قبول کن صدقه خدا را و نیز آنحضرت آمن تر از عثمان بود یعنی و قصر کرد و قید مذکور در آیت اقیانی است و بسنی
بر واقع و اکثر و اغلب احوال مسافران خوف است و نیز گویند که گزاردین عثمان چهار رکعت بسبب آن بود که در آن سال اعراب اهل بدر که تفصیل
احکام و علم بدان بروج کمال و تمام نمیرسند بسیار حاضر آمده بودند پس دوست داشت که اعلام کند ایشان را که فرض نماز چهار رکعت است
و بهیچ حدیثی نیز از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که عثمان بعد از گزاردن چهار رکعت خطبه خواند و اعتذار کرد که قصر است رسول خداست صلی
علیه و سلم و مساجدین او و لیکن درین سال اعراب بسیار آمدند تر رسیدم که قصر را در جمیع اوقات سنت گیرند و بعضی گویند که عثمان آن بود
که قصر مخصوص است بکسی که شاخص و سائر باشد در طریق اما آنکه در اثنای سفر اقامت کند یا کانی و چند روز در آنجا بایستد اگر چه نیت اقامت
نکند حکم مقیم دارد و اتمام کند و بعضی گفته اند که اصح در تاویل عثمان در جواز اتمام و عایشه نیز گاهی چهار رکعت میگذاشت و آنست که ایشان
باین عقیده بودند که آنحضرت مخیر بود میان قصر و اتمام و اختیار آنحضرت قصر از جهت اخذ السیر و شفقت بر امت بود و ایشان اخذ بشت
کردند بر نفس خود و بهیچ از طریق عروه بن الزبیر روایت کرده که عایشه را دیدم که در سفر چهار رکعت میگذاشت پس گفتم یا ام المؤمنین چرا
دو رکعت گزاردی گفت یا ابن اخی برین چهار رکعت گزاردن متعصب نیست و مشقتی در آن نمی بینم ازینجا ظاهر میشود که سبب اتمام عایشه
آن بود که مذموب وی قصر است بر تقدیر مشقت و اتمام بر تقدیر راحت و الله اعلم بکذا ذکر شیخ فی شرح سفر السعادة عرض کرده مذموب حنفیه
و جوب قصر است خواه مشقت باشد یا نه سائر باشد یا نازل خائف باشد یا آمن سفر طاعت بود یا معصیت و همچنین است در سایر حسن
سفر و مذموب گویند ثلثه آنست که قصر خصت است و متصلی خیر است میان قصر و اتمام و شک نیست که ارجح درین باب مذموب حنفیه است
و اندر بیان آن اطالت کردیم و للبخاری و حدیث من حدیث عایشه شوهاجر قصر حضرت اربعاً و اوقات صلوة التضرع
عنه لاول پستر هجرت کرد آنحضرت پس فرض کرده شد چهار رکعت در حضر و مقرر داشته شد نماز سفر در حال اول که دو رکعت است

در مصنفی گفته حضرت عمر و حضرت علی و عبد اللہ بن عمر و جمعی از تابعین بان رفته اند که قصر در سفر واجب است و مالک نیز بان رفته است تا این حدیث لازم نمی آید که چهار رکعت گذاردن نظر مثلاً جائز نباشد بلکه امکان دارد که دو رکعت و طیفه سفر بود و از غیر قصر و مع هذا چهار رکعت نیز مؤدی از قصر باشد چنانکه چون مسافر بقیه اقتدا میکند نماز او چهار گانی میگردد و الله اعلم و ازین اثر معلوم می شود که قصر سفر بایه فاقصر و انست بلکه اول در کتب بخوانند و آن در سفر باقی مانده است و در حضر منسوخ شده و طیفه مسافر قصر است باین حدیث و بفعل مستمر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و جمیع صحابه و اگر اتمام کند کسی است بجهت مخالفت سنت و آیا باین اشاره نماز او صحیح است یا نه ظاهراً آنست که صحیح باشد باشراب مسعود که مذکور است قصر بود در منی و خلف حضرت عثمان اتمام میکرد و میگفت الخلائق شرکاً از جهت فحواشی مخصوص چنانکه مریض که استعمال آب در او ضرر می رسد مأمور است بنیم و اگر در وضو کند و او باشد زیر که عدول تیمم از جهت شفقت است برومی و همچنین اگر برومی نیت مخاض واجب شود و بی نیت چهار ساله بطیب نفس خود بدبرد و او باشد انتهی زاد احمد زیاده کرد و امام احمد از عایشه بعد قول وی اول ما قرئنت الصلوة ای الا المغرب مگر نماز مغرب که در آن قصر نشده بلکه از اول امر سه رکعت بوده است فاتحاً و ترا نهاد زیر که آن و تر روز است اگر در آن قصر بود و رکعت گفت شفع گردد و الا الصبح فانها تطول فيها القراءة و مگر نماز با مدد زیرا که در آن راز کرده می شود و قدرت لهذا تعبیر کرده اند از آن بقرآن الفجر در آیه کریمه چه قرار است معظم ارکان او است بنا بر طول وی پس تعبیر کردند از آن بدان از قبیل اطلاق جزو اعظم بر کل و در حدیث این عمر است که گذارد آنحضرت نماز مغرب و در سفر سه رکعت برابر و کم نمی شود نماز مغرب در حضور و در سفر و آن و تر روز است

رواه الترمذی و عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقصر في السفر ويستتم ويصوم ويفطر بدريه استیکه بود رسول خدا که قصر میکرد و نماز او دو رکعت میگذاشت و در بعض اسفار و تمام میکرد یعنی چهار رکعت میگذاشت و در بعض دیگر یا در بعض اوقات در سفر واحد قصر میکرد و در بعض اتمام و گاهی روزی میداشت و گاهی افطار میکرد و این هر چهار فعل یا نیت است حافظ ابن قیم رح گفته مروی است بقصر بایه نختیه و ثانی بتای فوقیه و همچنین یفطر و یصوم یعنی عایشه بنحیث می گرفت در هر دو موضع گفت شیخ حافظ ابن تیمیج این باطل است نبود اتم المؤمنین که خلافت کند آنحضرت و جمیع اصحاب او را و نماز گذارد و خلافت نماز ایشان و کیفیت که در صحیح است از وی که فرض کرد خدا دو رکعت و چون بجزت کرد آنحضرت بسوی مدینه زیاده کرده شد و صلوة حضور و قصر شد و نماز سفر پس باین همه چه قسم گمان توان کرد که وی خلافت صلوة آنحضرت و مسلمین نماز میگذاشت و گویم تمام گذارد عایشه بعد موت آنحضرت و تاویل کرد و مثل تاویل عثمان قاله ابن عباس و غیره انتهی رواه الدارقطنی و رواه من طریق عطاء عن عائشة ثقات و گفت دارقطنی اسناد صحیح الا انه معلول مگر آنکه حدیث معلول است و دارقطنی و بیعتی حدیثی دیگر نیز آورده اند و حکم بحسن وی نموده و آن این است که گفت عایشه بیرون آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم برای عمره در رمضان پس افطار کرد آنحضرت و من روزه داشتم و وی قصر کرد و آن تمام گفتیم بانی انت ای رسول الله تو افطار کردی من روزه داشتم و تو قصر کردی من تمام گذاردم فرمود احسنت یا عایشه و عیب نبرد بر او و در مشکوٰۃ جزوی ازین حدیث که متعلق بقصر و اتمام است از شرح الحسنه نیز نقل کرده اما در سفر سعاده گفته که در مجموع اسفار نماز فرض بایه بقصر گذارد و ثابت نشد که وقتی نماز را باقی در سفر می تمام گذارده و در آنکه مروی است از عایشه بصحت نبی پیوسته انتهی گویم امام احمد از منکر گفته زیرا که عروه از عایشه روایت کرده که وقتی تمام میکرد و وی تاویل کرد چنانکه تاویل کرد عثمان فی الصحیح پس اگر نزد وی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت می بود و در وی گفت و تاویل کرد و تحقیق ثابت شد و همچنین خلافت آن در اتصال حدیث بابل خلتان است زیرا که از روایت عبد الرحمن بن الاسود از عایشه است و دارقطنی گفته که وی دریافت عایشه را در حالیکه مرهین بود مصنف گوید بر کما قال چه در تاریخ بخاری و غیره او تا بدو

موجود است و ابو حاتم گفته و نقل کرده شد بر عایشه ثمودی صغیر بود و جماع نکرد و از عایشه و دعوی کرد این را **عنه** و ما را خبر است **عنه**

و قول دارقطنی در حدیث مختلف است در سنن گفت سه سناوه حسن و در علل گفته المرسل شبه این کلام صنف است و در سبل اسلام چون
جمع کردم بسنن دارقطنی یافتیم که وی بعد سوق حدیث گفته اند صحیح و در وی علابن زهریر است در میزان گفته وثقه ابن سعید و ابن عباس گفته بود
از آنها که روایت می کنند از ثقات چیزی را که در مشابه حدیث اثبات است انتهی پس باطل شد احتیاج بدان در آنچه موافق اثبات است و باطل شد
باین چه دعوی ابن حزم جهالت و ازیر که معروف برآمد از روی عین و حال هر دو و حافظ ابن القیم رح بعد روایت حدیث عایشه گفته شیخ الاسلام
شدید میگفت این دروغ است بر آنحضرت انتهی مراد روایت بقصر و تیمم است بمنزله تخمیه و گردانیدن آن از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم
زیر که از آنحضرت ثابت شده که تمام نکرد و روزی فرض داشت در آن و قد حقیقنا فی البحث فی رساله مستقله اخرا تا فما ان القصر خصه
لا عزیمه انتهی و المحفوظ عن عایشه من فعلها و قالت ان الله لا یشق علی و محفوظ و مضبوط از عایشه است که تمام رباعی
در سفر فعل اول بود و گفته که آن برین شاق و دشوار نیست و ازین لفظ جواز قصر معلوم میگردد **اخرجه البیهقی و اشکره احمد و ابوالعزیز**
ایه ثلثه است که قصر خصت است و تمام عزیمت و نزدیک حنفیه قصر واجب و تمام است و **هو الاصح و عن ابن عمر رضی الله عنه**

قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یحب ان یعاشی رخصه کما یرکبه ان توفی معصیته

برستی که خدای تعالی دوست میدارد این که آمده شود رخصتهای او را چنانکه ناخوش میدارد که آمده شود عصیان او را و او احمد و صحیح ابن خزيمة
و ابن حبان و ابن حدیث ناظر است و اینکه قصر فضل است از تمام کما قبل حال آنکه در وی دلیل برین مدعا نیست بلکه دلیل بر مساوات قصر است

بغزیمت است و حدیث موافق قول می تعالی است **یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر** و فی روایة کما یحب ان توفی
عزائمہ چنانکه دوست میدارد این که آمده شود رخصتهای او را در سبل گفته فسررت حبه الله بر ضاه و اگر ایستبه خلافها و از اهل اصول خصت
چیزی است که مشروع شده از احکام بنا بر عذر و غزیمت مقابل اوست و مراد در اینجا چیزی است که آسان گردانند آنرا برای بندگان خود
و وسعت و او آنرا زود شدت از ترک بعضی اجبات یا اباحت محرمات امام شوکانی گفته قصر واجب است و هر که آنرا تمام گذارد گوید قصر
دو را چار و چار را هشت گذارد عمد او بود و آنحضرت که اقتصار میکرد در جمیع اسفار خود بر قصر انتهی و هو کما قال و الله اعلم بحقیقته لئال

و عن النبی بن مالک رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا خرج مسیرا

امیال بود رسول خدا چون بیرون آمد مسیرت سه میل راه را از بیرون آمدن قصد این قدر مسافت کردن است زیرا که مراد آنست که
چون اراده سفر دراز میکرد قصر نمی بود مگر بعد این مسافت و سبیل ارض منتهای بصر را گویند زیرا که بصر میل کند بر روی زمین تا آنکه فانی می
آید اگر کسی و باین معنی جزم کرده است جوهری و بعضی گویند در وی آنست که نظر کند بشخص در ارض مستوی و در دنیا بند که مرده است یا زن
آینده است یا روزه و گوئی گفت شش هزار ذراع است و ذراع بست و چهار انگشت به پنهان برابر و انگشت شش پوست و حالیکه
پنهان برابر بود و گفته اند که دوازده هزار قدم انسان است و بعضی چهار هزار ذراع و سه هزار نیز گفته اند و گفته اند هزار گام شتر و بعضی هزار
ذراع بنوع باشمی و آن سی و سه انگشت باشد و این ذراع عمری است و در معنا و بلاد وی همین معول است او ثلثه **عنه** یا سه فرسخ را
و فرسخ سه میل است و هوناری معرب و تفسیر میل گذشت خطابی گفته شک از شعبه است زیرا که وی این حدیث را از انجیمی بن زید نهانی آورده
گفت پرسیدم انس را از قصر نماز پس گفت انس بود آنحضرت الخ در سبل گفته این شک از را وی است در اصل حدیث تخمیر نیست انتهی

وَشَوَّكَأَى كَقَتْ اِبْنِ اِحْسَنٍ چِزِی سَت كَمْ وَرَقْدِرِوَعْرَدَمَشْدَه اَعْرَجْ سَلْمٌ وَغِیْرَه اَنْتَهی صَلَّی وَكَلَّمَتَ بِنِ سَیْكَزْدُو وِرَكْعَتِ وَجَمِیْلِ
 اَخْتَلَفَ كَرْدَه اَنْدَ عَلَی اَدْرَسَافَتِحِی كَه دَر اِنْ قَصْرِ صَلْوَةِ یَا یَكْرُو بِرَبِّتِه قَوْلُ حَكَا بِاِبْنِ الْمَنْذَرِ وَرَفَعَهُ اَنْدَ ظَاهِرِ یَسْوِی عَمَلِ بَابِیْنِ حَدِیْثِ كَقْتِه
 مَسَافَتِ قَصْرِ سَلْمِیْلِ سَت وَجَوَابِ وَاَدَه اَنْدَ كَه اِبْنِ مَسَافَتِ مَشْكُو كَ فِیْ سَتِ پَسِ بَدَا نِ اَحْتِجَاجِ بِرِ تَحْدِیْدِ سَلْمِیْلِ نَتَوَانِ كَرْدُو اَرْبِی اَحْتِجَاجِ بِرِ تَحْدِیْدِ
 بَسْتَه فَرْسِخِ مِی تَوَانِ نَمُو دُنِیْرَه كَه اِمِیَالِ دَر اِنْ دَخَلِ اَنْدَ پَسِ اَخْذَ بَا كَثْرَ یَا یَكْرُو اَحْتِیاطًا وَكَلِمَیْنِ كَقْتِه اَنْدَ كَه هِیْجِ یَكِی تَحْدِیْدِ سَلْمِیْلِ فَرْسِخِ زَفْرَه اَرْسِی
 صَحِیْحِ سَتِ اَحْتِجَاجِ بِرِ اِی ظَاهِرِ یَسْوِی بِاِخْبَرِ رَوَا یَتِ كَرْدَه سَتِ سَعِیْدِ بِنِ مَنُصُورِ اَزْ حَدِیْثِ اِبِی سَعِیْدِ كَقْتِه بُو دَر سَوَلِ خُدَا چُوْنِ سَفَرِ مِی كَرْدِ یَكِی فَرْسِخِ
 قَصْرِ مِی كَرْدِ نَمَازُ وَا فَرْسِخِ هَمَانِ سَلْمِیْلِ سَتِ وَا قَلِیْلٌ چَ كَقْتِه اَنْدَ دَر مَسَافَتِ قَصْرِ رَوَا یَتِ بِنِ اِبِی شِیْبَةَ سَتِ اَزْ حَدِیْثِ اِبْنِ عَمْرِو قَوْلِ كَه قَبْلَ كَقْتِه
 چُوْنِ بِیْرُوْنِ رَفْتِی یَكِی سَلْمِیْلِ قَصْرِ كَرْدِی نَمَازُ وَا سَنَادُشِ صَحِیْحِ سَتِ اَنْتَهی رَوَا هُ مَسَلَمٌ وَابُو داوُدٌ وَلَفْظُ وِیْ اِبْنِ سَتِ كَه قَصْرِ مِی كَرْدِ یَسْوِی اَنْدَ
 كَقْتِه اَنْدَ اِبْنِ اِصْحَبِیْ شِیْ سَتِ كَه وَارِدُ سَتِ دَرِیْنِ بَابِ وَكَقْتِه اَنْدَ كَه اِبْنِ مَسَافَتِ مَسَافَتِ كَه اِبْتِدَایِ قَصْرِ اَزْ اَنْجَاسَتِ نَه نَیَابِتِ سَفَرِ كَذَا فِی الْفَتْحِ
 اَحْصَا بِظَاهِرِ كَوِیْنِدِ سَفَرِ خَوَافِ مَتَدُ بُو دَا قَصْرِ صَلْوَةِ دَر وِیْ مِیَابِ سَتِ نِیْرَه كَه دَرِیْضِ قُرْآنِ وَا اَحَادِیْثِ مَطْلُوقِ سَفَرِ وَا قَاعِ شَدَه وَا مَطْلُوقِ سَفَرِ
 شَا مَلِ سَتِ قُرْبِ اَبُو یَسِیْرٍ اَوْ نِیْرَ اَخْتَلَفَ سَتِ اَمْتُ رَا دَعِیْمِیْنِ وَتَحْدِیْدِ اَنْ تَا اَنْكَه كَقْتِه اَنْدَ كَه قُرْبِ هَشْتِ قَوْلِ دَرِیْجَاسَتِ پَسِ رُجُوعِ
 بِحَكْمِ ظَاهِرِ نَصُوْصِ اَوْ فِی بَاشَدِ دَر سَفَرِ سَعَادَةِ كَقْتِه اَزْ رَایِ قَصْرِ جَمْعِ مَسَافَتِی مَعِیْنِ تَحْدِیْدِ نَفْرُ مَوُودِ وِیْ دَرِیْنِ بَابِ چِزِی صَحِیْحِ مَرُویْ نِیْسَتِ بَلَكَه
 مَطْلُوقِ سَفَرِ نَصِتِ فَرْمُو دُ وَا چِیْنِیْنِ دَر تِمْمِ سَفَرِی مَحْدُو مَرُویْ نِیْسَتِ اَنْتَهی حَافِظِ اِبْنِ اَبِیْمُحِجِ دَر زَادِ الْمَعَادِ كَقْتِه وَلَمْ یَحْدِثِ صَلِی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَا سَلَّمَ اَلَمْ تَه
 سَا فَهَمْ مَحْدُو دَةُ لِلْقَصْرِ وَالْفَطْرِ بَلِ اَطْلُقُ لِهْمُ ذَلِكُ فِی مَطْلُوقِ السَّفَرِ وَالنَّصْبِ فِی الْاَرْضِ كَمَا اَطْلُقُ لِهْمُ التَّيْمِمْ فِی كُلِّ سَفَرٍ وَا مَا یُرْوَعُ عَنْهُ مِنَ التَّجْوِیْدِ
 بِاَلْیَوْمِ وَالْیَوْمِیْنِ وَا الثَّلَاثَةِ فَلَمْ یَصِغْ عِنَّا فِیْهَا شَیْءٌ اَلْبِتَّةُ وَا اللّٰهُ اَعْلَمُ وَجَوَازِ الْقَصْرِ وَالْجَمْعِ فِی طَوِیْلِ السَّفَرِ وَقَصِيْرَه نَهْمُ بَ كَثِیْرٌ مِّنْ اَسْلَفِ اَنْتَهی وَا اَلْحَمْدُ
 كَه حَضْرَتِ شَیْخِ نِیْرِ وِیْ شَرْحِ سَفَرِ سَعَادَةِ بَا نِ اَقْرَارِ كَرْدَه وَكَقْتِه شَاكُ نِیْسَتِ كَه دَر كِتَابِ سُنَنِ مَسَافَتِی مَعِیْنِ دَرِیْنِ بَابِ مَنُصُوعِ قَطْعِیْ نِیْسَتِ
 وَا نِچُوْ وَا قَاعِ سَتِ مَطْلُوقِ سَفَرِ وَا سَفَرِ سَتِ وَا زَا اَنْحَضْرَتِ صَلِی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَا سَلَّمَ نِیْرَ سَفَرِ بَا نِیْ كَه دَر اِنْجَا قَصْرِ كَرْدَه مَتَفَاوُتِ بُو دَ بَعْضِ قُرْبِ یَوْجِیْدِ
 چُنَا كَه نَظَرُ وَا اَحَادِیْثِ ظَاهِرِ مِشُو دُ لِكِنِ مَحَابِه وَا تَابِعِیْنِ اَدْ تَحْدِیْدِ وَا تَقِیْمِیْنِ اَنْ اَخْتَلَفَ بَسِیْدِ سَتِ اَنْتَهی وَعَنْهُ وِیْ رَوَا یَتِ سَتِ اَزْ اَنْسِ
 رَضِی اللّٰهُ عَنْهُ قَالِ خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَا سَلَّمَ مِنَ الْمَدِیْنَةِ اِلَى مَكَّةَ بِیْرُوْنِ اَدِیْمِ بِاَنْحَضْرَتِ اَزْ مَدِیْنَةِ مَكَّةَ
 وَا یْنَ دَر حِجَّةِ الْوَدَاعِ بُو دُ وَا قَاعِ اِنْ یَصْحَبُی رَكْعَتِ هُنِ پَسِ بُو دَا اَنْحَضْرَتِ كَه سَیْكَزْدُو وِرَكْعَتِ بِحِجَّتِ مَسَافَرَتِ حَقِی رَحْمَنَا اِلَى الْمَدِیْنَةِ
 تَا اَنْكَه بِرِ شِیْمِ بَا مَدِیْنَةِ وَا اَخْرِ اِبْنِ رَوَا یَتِ چِیْنِ آدَه كَه كَقْتِه شَدَ مَرَّ اَنْسِ رَا اِیَا اَقَامَتِ كَرْدِیْ شَا بَلَكَه چِزِی عِنِیْ مَاتِی كَقْتِه اَقَامَتِ كَرْدِیْمِ بِكَرْدَه رُو
 یَرِ كَرْدِ سَیْدِ بَكْرِ صَبِیْحِ چَا رَمِ ذِی حِجَّةٍ بُو دُو وَا كَرِشْتَنِ بِرِیْنِدِ وَا صَبِیْحِ چَا رَمِ پَسِ مَحْلُومِ شَدَه كَه اَقَامَتِ دَه رُو زَقِیْمِ نَحْمُ شُوْنِدُ وَا نَمَازِ چَا رَمِ كَانِیْ كَذَرَنْدِ
 مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ وَالْفِظُ لِلْمَخَارِیْ دَر سَلْمِیْلِ كَقْتِه مَحْتَمِلِ كَلِمَیْنِ دَر سَفَرِ عَامِ الْفَتْحِ بَاشَدِ اِحْتِجَاجِ الْوَدَاعِ وَالْبُو دَا وَا تَصْرِیْحِ كَرْدَه كَه اَقَامَتِ بِاَنْتَهی
 دَر عَامِ نَحْمُ بُو دُو دَر وِیْ ذَلَلْتُ سَتِ بِرِیْنِكَه نَفْسِ خُرُوجِ اَزْ بِلَدِ بِرِیْتِ سَفَرِ مَقْتَضِیْ قَصْرِ سَتِ وَا كَرِچَ اَزْ شَهْرِ یَكِی سَلْمِیْلِ هَمْ زَفْرَه بَاشَدُ وَنَه اَقْلَابِ اَنْ اَلِیْرَ اِلَى
 قَصْرِ كَرْدَه تَا اَنْكَه دَر اِبْدِ بِلَدِ وَا كَرِچَ نَمَازِ كَذَرْدُ وَا خَا نَمَا یْ شَهْرِ دَر جَا یِ نَظَرُ وَا بَاشَدُ وَا دَر مَصْحَفِی كَقْتِه اِبْتِدَایِ سَفَرِ كِی مَحْقُوقِ شُو دُو پَسِ نِیْتِ سَفَرِ فَقَطْ
 كَانِیْ نِیْسَتِ چُنَا كَه دَر سَا بِلِ اَحْوَالِ اَلْاَدَا اَقَامَتِ بِشَرْطِ اَنْكَه اَلْاَنْجَا دَالَتِ حَالِ كَه نِیْتِ رَا مَسَلَا شِیْ مِی كَرْدَانْدِ مَوْجُودِ نَبَاشَدِ چُنَا كَه اَقَامَتِ بِرَا سِ
 حَرْبِ كَفَارِ وَا قَاعِ اِیْ شَانِ كَه دَرِیْنِ صَوْرَتِ نِیْتِ فَقَطْ كَانِیْ نِیْسَتِ نِیْرَه كَه اَنْحَضْرَتِ صَلِی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَا سَلَّمَ قَصْدِ دِشْتَنِدُ وَا سَبَابِ سَفَرِ آمَادَه كَرْدَنْدِ
 سَخِ هَذَا نَمَازِ ظَهْرِ چَا رَمِ كَعْتِ كَذَرْدُ وَا چُنَا نِ پَسِ سَافَرِ اَزِیْ سَفَرِ مَعْتَبَرِ نَمَازِ وَا نِیْسَتِ نِیْرَه كَه اَنْ نِیْزَ اَزْ آمَادَه كَرْدَنْ اَسْبَابِ سَفَرِ نِیْ عِیْنِ

پس لابد شد که نیت مقرون باشد بخروج از محل اقامت و این سخن محقق میشود بخروج از سوخته اگر در ای آن عمارت نباشد و اگر باشد بخروج از محله
و فی المنهاج فان كان وراءه یعنی السور اماره اشترط تجاوز تمانی الاصح قلت الاصح لا اشترط و درین تصحیح اخیر نظر است زیرا که آن سور بمنزله دیوار است
فاصله بین المحلات است و همچنین کلام در انتهای سفر که نیت اقامت در شهر بدون اقامت فائز نمی کند و اقامت ببلد بوصول در آن بلد می باشد
مسئله چون خواهیم که صفات نفسیه مسافر که اگر یکی از آنها نباشد شرعا او را مسافر نگویند و احکام سفر ثابت نشود بر وی استنباط کنیم لابد است
از تنوع متمم و مثال استقرای افراد سفر و تفتیش مجال استعمال این شرع بهم سفر را پس خروج از وطن بر چند قسم قسمی است که اول آن سفره و صلیاد
و خروج الی الحله و الفنا و البساتین و المزایع گویند و آن با سفر میبایست دارد و قسمی است که او را همان گویند و آن نیز در اول حال میبایست
تا وقتی که بعد طول رسد پس آنرا سفر گویند پس تا مل کردیم در فارق سفر و قسم اول بافتیم که آن طول مسافت است و عدم امکان رجوع در همان
روز یا در اول شبی که بعد از وی است از مقاسات تعب زیرا که شکار کنندگان گاهی تعب بسیار می کشند و در طلب صید گرد شهر بسیار میگردند
که زیاده باشد از چهار برید و اسم سفر بر آن جاری نیست و همچنین شخصی که قلبه را میسکند و مسافران گاهی یک یک برید در اجتهال هوا بر مرکب
میروند و یکتا هم راه باین صفت قطع می کنند و چاره نئی باسیم از اطلاق اسم مسافر بر این جماع پس طول مسافت زیاده اند یک برید صفت نفسیه
سفر شود فارق در میان بیابان و قصد سفر تعیین مقصد است پس قصد تعیین مقصد نیز صفت نفسیه سفر باشد و سفر آنحضرت صلی الله
علیه و سلم بسوی مکه سفر بود و بسوی خیبر و تبوک سفر بود و سفر عبد الله بن عمر بسوی یم و بجانب ایت نصب سفر فرمود و قصر صلوة درین موضع
می نمود این عباس مابین مکه و طائف و مکه و عسفان و مکه و جده قصر میکرد و این بمسافت یک برید قصر نمیکرد و درین مسئله ما بین آن طول
مسافت و قصد سفر و تعیین مقصد فهمیده شد باقی ماند آنکه زیاده از برید چه قدر باید مالک شافعی و احمد میل کردند باربع برید و تقدیر کرده
آنرا بدو مرحله یعنی سیر دور و روز معتدل با حال اثقال و از سالم بن عبد الله مسیر یوم تام آمده است پس در اول قصر جائز باشد قطعاً و ثانی
نیز مذکور است با اعتبار اصول اگر کسی آن رود و انکار نتوان کرد انتهى و **عنه** ابن عباس رضی الله عنه قال اقام
التی صلی الله علیه و سلم تسعة عشر یوماً یقصر اقامت کرد آنحضرت نوزده روز قصر میکرد نماز را یعنی دو رکعت میگذاشت
و فی لفظ و در لفظی تعیین محل اقامت آمده بکلمة تسعة عشر یوماً بلکه بکلمة نوزده روز مذکور است خفیه آنست که اگر نیت اقامت کند
پانزده روز یا بیشتر تمام کند و اگر کمتر از پانزده کند قصر کند و اگر بی نیت سال او ماه ایستد قصر کند و این تقدیر مروی است از ابن عباس
و این عمر و طحاوی آنرا روایت کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده که از ابن عمر آمده است که وی در آذربایجان شش ماه بایستاد که امروز فرود آید
مسافران میگذازد و صحابه دیگر نیز با وی بودند و انش نیز با عبد الملک بن مروان و شام دو ماه ایستاد و ده رکعت میگذازد و در مذکور شد شافعی
آنست که اگر نیت اقامت چهار روز یا بیشتر کند بقیع میگردد و چهار رکعت میگذازد و اگر بی نیت بقصد بر آمدن امروز فرود از زیاده از پانزده روز
بایستد تمام میکند نماز را و ایشان تقدیر باربع از عثمان رضی الله عنه روایت می کنند و خفیه ترجیح کردند تقدیر پانزده را بقیاس بر بدت طه
که پانزده است و نیز اقامت آنحضرت در مکه ده روز بود و با وجود قصر مستلزم نفی این تقدیر است و ظاهر آنست که این اقامت بی نیت بود
زیرا که ایشان برای حج آمده بودند و آن تا تاریخ سیزدهم می کشد و اعتبار نوزده روز منافی است با آنچه از ابن عمر و انس نقل کرده شده
و در حدیث ابن عباس نیز منافی تقدیر پانزده روز است و گفته اند که شاید روز نزول در حیل را راوی دخل داشته تسعة عشر گفته باشد
و این بعد است کذا فی الترجمة رواه البخاری و احمد در مصنف گفته است که نیت اقامت و مکتب سیر و مکتب دیگر که نیت اقامت است

و نه کتو يسير بس کتو يسير آنست که مسافر يا هر روز ميشي مي آيد از کتو ليده و بعض يومين يايوم و بعض ليستين گاهي کتو زانو از اين باشد کتو
دور و ستر روز و در سفر حج ثابت شد که آنحضرت صلي الله عليه وسلم صحابه در بياني اکثر يوم نحر و يوم حادي عشر و ثلثي عشر و اکثر يوم ثالث عشر کتو فرمود
و قصر کردند نماز را پس معلوم شد که اين کتو هم سفر يا بر نهي دارد و در حديث شيخين آمده است که يعقيم المهاجر بعد قضا و نسکه ثلثا از نماز بطريق فوسه
معلوم مي شود که اقامت زانو از ثلث را در احکام شرعيه اشري هست پس سعيد بن المسيب کتو اربع ليال گفت و شافعي اقامت اربع يايام کتو
واحد بيست نماز فرود آورد و نيت کتو اين قدر نيز شرط است بحديث ابن عمر که مي آيد و نيت کتو در موضع معين نيز شرط است زيرا که آنحضرت صلي الله
عليه وسلم دخل شدند بکتاب تاريخ پنج ذی حجه در اول نماز هشتم بسوي مني برآمدند و نهم در عرفات ماندند و دهم در مني آمدند و دين درت قصر مي فرمودند پس
اگر کتو در موضع معين شرط نبودي مي بايست که نماز اقامت ميکنند و نود ابو حنيفه نظر خود را در ترتيب اذاعت و گفت چون کتو يوم و يومين اهم
سفر يا بر نيدارد و بالاتر از ايام در تقدير است شرعيه مشهور است و بسا احکام که نصف شي را در آن حکم تمام داده اند پس هر گز نيت اقامت پانزده روز
يا زانو بران در شري يا در وي دار و مقيم است و الا بر حکم سفر يا تي است و شرط ديگر هم هست و آن صلاحيت مکان است براي اقامت پس اگر
در صحرا نيت اقامت پانزده روز مستحق شود سفر منقطع نگردد و في روايه لابي داود سبع عشره و في البخاري خمس عشره
و در روايتي مراد او در از ابن عباس هفده روز و در روايتي پانزده روز آمده است و گفته و ابو داود است از حديث عمر بن
بن حصين ثمانی عشره هجده روز و رواه الترمذي و البيهقي ايضا و گفته و ابو داود است عن جابر اقامت يتبعوا لعشره
يوما بقصر الصلوة اقامت کرد آنحضرت در تبوك بيست روز قصر ميکرد و نماز را بهيقي گفت اصح روايات درين باب روايت
نخاري است نوزده روز و جمع کرد امام المحررين و بهيقي درين روايات با احتمال آنکه در بعضي از اينها شمار نکردند روز دخول و خروج را و آن
روايت هفده روز است و بعضي شمار کردند آنرا و آن روايت نوزده روز است و در روايت هجده روز دخول را گرفته نه يوم خروج را تصدق
در تخفيف است اين جمع مشين است باقي ماند روايت پانزده روز در حکم شاذ و نادر مخالفتش و روايت بيست روز صحيحه الاسناد است
اما اين نيز شاذ است اللهم مگر آنکه حمل کرده شود بر جبر کسر و روايت هجده روز من حيث الاسناد غير صحيح نيست شوکاني گفته چون
اقامت کند در شري در تردد قصر کند تا بست روز زيرا که هر که رخت خود در خانه انداخت حکم سفر از وي بر خاست و مشقت سير از وي جدا
و اگر شارع اين چنين مقيم اسافر نام نهي ننهاد و مي گفت اي اهل مکة تمام کنيد نماز خود را که ما قوم مسافر نيستيم البته حکم سفر را بي او ثابت نهي شد پس در آن
و قصر قصر است با وجود اقامت بر مقداري که شارع آنرا جائز داشته و بر زانو از آن مسافر احکم مقيم است و واجب است بروي اتمام نماز
زيرا که وي مقيم است نه مسافر و اقامت کرد آنحضرت و در کتو نوزده فتح هجده شب يا نوزده شب يا کتو از آن پس واجب بر نماز قصر قصر
برين مقدار و تمام نماز بعد از آن و خدائي راست نيکي ابن عباس جبر است چه عجب فقه و افهم است مراد مقاصد شرعيه را که گفت نماز را و انما
چون فتح کرد آنحضرت که در اقامت بنود نوزده روز و گذارد و در کتو پس هر گاه که مسافر ميگردد و نوزده روز اقامت مي نموديم قصر ميگردد
و اگر زياده مي مانيم تمام ميگردد من گفتم که اين است فقه دقيق و نظر عميق بر ابلع تحقيق و اگر مي گفت او را جابر که مانيم ما بار رسول خدا صلي
عليه وسلم بيست شب در تبوك و حالیکه قصر ميگردد نماز را البته ابن عباس او را نيز چنين مي گفت و درين سلسله نيه است ارجح آن
اين است اتقى و ذواته ثقات الا انه اختلف في وصله و روايان حديث جابر همه فقه اند مگر آنکه اختلاف کرده شده است
در اصل اين حديث زيرا که در سندش عمر است ابو داود گفت غير او آنرا مسند نگرد و رواه ابن جابر و البيهقي من حديث محمد بن

وهم ابن حزم والنووي واعلم ان هذه استأذان قطني وعلل باسئال واطلاق ويايكة علي بن سنان وغيره من حفاظ روایت کرده اند از ائمه
بن كثير في ثوبان مرسلا وروایت کرد آنرا از ائمه اربعين از انس بن مالك گفت بضع عشرة دروي الطبراني في الاوسط من حديثه نس مشاهير وهو ضعيف
ويعني سمعت نزار واز انس وابلج چون نووي و ابن حزم آنرا صحيح گفته اند و جهت قائم می شود تصحيح اين ائمه صحيحين پس قياس پانزده روز بر مدت
طهر و دیگر احتمالات معارض این صحت نمی توانند شد گویند موصول باشد و بود او و برای احادیث این باب ترجمه کرده و گفته باب می تمام المسافر
بعده این حدیث را سابق کرده و در آن کلام ابن عباس است من اقام سبعة عشر قصور من اقام اكثر اتم و بسبب السلام گفته اختلاف کرده اند علماء
در حدیث اقامت چون عزم اقامت کند مسافر و تمام کند در آن نماز بر اقوال ابن عباس گفته اقل مدت اقامت ده روز است لقول علي رضي الله
عنه اذا اقامت عشر اقامت لصلوة لیکن در سندش ضراب بن صر و است مصنف در تقرب گفته انه غیر ثقة قال وهو توفیق و حنفیه پانزده روز گفته اند
مستدل یکی از روایات ابن عباس بقول می و قول ابن عمر اذا قدمت بلدة وانت مسافر و فی نفسك ان تقیم خمس عشرة لیلة فاکمل الصلوة و ما یکم
و شافعیه بیان رفته اند که اقل آن چهار روز است و ابن مروی است از عثمان و در او غیر یوم و دخول و خروج است و استلال کرده اند مع ان حضرت
ما بین را بعد از آنکه از زیادت بر سه روز و در آن دلائل که در یک با اقامت چهار روز مقیم شود و مثله اقوال غیر الاویل علیها و این
در حق اسی است که داخل بلده شد عزم اقامت و اما کسی که مشرود است در اقامت و عزم نکرده است بر آن پس در وی اختلاف است ابو حنیفه
و اصحاب می گفته اند و هو قول الشافعی که قصر کند همیشه زیرا که اصل سفر است و دلیلش فعل ابن عمر که شش ماه در آذربایجان ماند و قصر کرد
و مروی است از انس بن مالک که یکسال یا دو سال در سیلاب اقامت نمود و نماز را بقصر بگذارد و از جماعتی از صحابه مروی است که اقامت که چند
در رام هر چند ماه و قصر کردند و بعضی تقدیر کرده اند پانزده و هفده و هجده و این روایات در حدیث اقامت آنحضرت در مدینه و در مدینه
و بعد تجاوز مدت مذکور اقامت اوست و حنفی نیست که نیست دلیل در مدتی که قصر کرد در آن بر نفعی قصر در آن بود و چون دلیل بر تقدیر است
فانهم نیست اقرب آنست که لازمال قصر کند کما فعل الصحابة زیرا که بجا با تردد روزانه در اقامت و رحیل مقیم نماند نمی شود اگر چه مدت بطول
گشود و مؤید این است روایت یحیی و حسن از ابن عباس که اقامت کرد آنحضرت در تبوک چهل روز قصر میکرد و نماز را پستتر گفت نفر و یحیی بن
بن عماره و هو غیر صحیح بائنی و حنفی گفته اکثر علماء مستفق اند بر آنکه چون مسافر اینست اقامت نباشد و با اتفاق در موضعی درنگ کند حکم
سفر از وی زائل نگردد و گویند آنرا عمر بخیر شود شافعی را و قول است یکی موافق جمهور و دیگر مختار یعنی و آن آنست که در صورت زیادت مکث بر چهار روز
اتمام لازم است گویند خروج باشد یا آنکه در خوف یا جنگ باشد و آنچه در حدیث آمده که قصر رسول خدا صلی الله علیه و سلم عام الفتح بحرین از آن سه شتر
او ثمانیة عشره یا آنرا بر صورت خوف و حرب فرود می آرد و الله اعلم انتهى **وعن** النبی صلی الله علیه و سلم قال کان رسول الله صلی الله
علیه و سلم اذا ارسل قبل ان تریغ الشمس اخر الظهر الى وقت العصم ثم نزل لجمع ببنهما بود آنحضرت چون کوچ
میکرد و بر می آمد از منزل پیش از آنکه میل کند آفتاب و برگردد تا خیر میکرد و ظهر را تا وقت عصر پستتر فرود می آمد و جمع میکرد در میان ظهر و عصر
و این را جمع تاخیر گویند مصنف در فتح الباری گفته جمع بین الصلواتین نبود مگر در وقت تاخیر یعنی عصر که آنرا جمع تاخیر گویند تا آنکه احتیاج کرده است
باین حدیث کسی که منع کرد جمع تقدیم را که گذاردن عصر است در وقت ظهر نیست در وی دلالت بر عدم جمع تقدیم لقوله صلی الله علیه و سلم انما
تقدیم جائز می بود عصر را با ظهر ضم می نمود و این فعل وی صلی الله علیه و سلم مخصوص احادیث توفیق است که گذشت و علماء را درین مسئله اختلاف
نزد ابن عباس و ابن عمر و جماعة از صحابه و مالک احمد و شافعی جواز جمع است در سفر برای مسافر تقدیم و تاخیر بموجب این حدیث و تاخیر

وحدیث ابنه در تقدیم و مروی است از او زاعی جواز جمع تاخیر فقط علامه الحدیث و هم مروی عن ابی بصیر ~~عن ابی بصیر~~ بن حزم و در سبب
 شخصی و حسن ابو صفیه عدم جواز جمع است تقدیم و تاخیر برای مسافر و تاویل کرده اند از آن جمع صوری یعنی تاخیر کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 ظهر تا آخر وقت و تقدیم نمود عصر را در اول وقت و مثلاً العشاء و در کرده اند بر ایشان که اگر چه این است در جمیع تاخیر متمشی می شود اما تمام نمی شود
 این تاویل در جمیع تقدیم که مفاد قبول است و فی عیایة الحاکم الخ کما سابقی فان ذاعت الشمس قبل ان یرتحل صلی الظهر بشرط کتب
 پس اگر میل کرد آفتاب پیش از آنکه کوچ کند میگذارد نماز ظهر بستر سوار می شد و بعد از آن چون وقت عصر نزول کردی عصر گذاردی و درین صورت
 جمع واقع نشدی مستغنی علییه ازین حدیث ثابت شد که در صورت ارتحال پیش از در آمدن وقت ظهر جمع تاخیر بود و در ارتحال بعد از در آمدن
 وقت ظهر جمع تقدیم و احمد و ابو داؤد و ابن حبان و حاکم و دارقطنی از حدیث معاذ آورده اند و ترمذی آنرا حسن گفت که بود رسول خدا در غزوة
 تبوک چون ارتحال میکرد قبل بیع آفتاب تاخیر میکرد و ظهر را تا آنکه جمع میکرد و او را میگذارد و هر دو نماز را معاً و چون ارتحال میکرد بعد از بیع آفتاب
 تعجیل میکرد عصر را بسوی ظهر و میگذارد و عصر و ظهر هر دو معاً بستر این می شد و تعیین است مختصاً حافظ شوکانی چنانکه در ذمه رسیده گفته
 و این جمع تقدیم و تاخیر است در جمیع احوال با الفقه گفت مشهور است که جمع تقدیم و تاخیر در لیکن و اطهرت نکرد آنحضرت بر آن و عدم لغزش
 بر روی بیعت واجب نکرد و آنرا چنانکه در باره قصر فرمود انتمی در سفر نماز جماعت لغت جمع در سفر عادت و اتمی نبود بلکه چون سیر تعجیل بود
 جمع کردی اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست انتی و فی روایة الحاکم فی الاربعین باسناد اصحیح صلی الظهر

و العصر ششم کتب و در روایت حاکم باسناد صحیح و در ابین آمده که بگذارند ظهر و عصر را بستر سوار شد یعنی چون آفتاب زانغ شد قبل
 از ارتحال این هر دو فریضه را معاً بگذارند و این مفید ثبوت جمع تقدیم است از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تصور نیست در آن جمع صورت
 و زیاده کرد و سهیلی که از روایات بخاری است لفظ و العصر را تصنف و تلخیص گفت این زیادت غریب صحیح الاسناد است و قد صححه المنذری من هذا
 الوجه والعلالی و تجب است از حاکم که آنرا درست کرد نیارده و او را طریق دیگر است نزد طبرانی در اوسط انتی و بالجمله در مصنف گفته تفتیش
 حقیقت جمع و ارکان و شروط آن می باید کرد پس جمع این نیت که نماز اول را آخر وقت او گذارند و نماز دوم را اول وقت او زیرا که این صورت
 جمع است نه حقیقت آن و حمل احادیث بر آن تاویل بعید است که تخطئه و تغلیط صحابه می کشد و در بعضی احادیث جمع تقدیم آمده و آن صحیح است
 و در جمع دو نماز در وقت یکی از آنها پس این صفت نفسیه پیدا شده و آنکه از بعضی صحابه جمع صوری روایت کرده اند باین مسئله تباین ندارد زیرا که
 استیصال که سبب ترخیص است در چند صورت می تواند بود و بملاحظه آن در صفت مستفوع می شود پس این نیز خصیت است و آن نیز خصیت است و لفظ
 جمع دلالت نمیکند بر موالات عرفاً و قید عرفاً جهت آنست که فاسل سید از اضرار می آید و در بعضی حدیث آمده که بین الصلوتین اناخت ابل
 احال آنها کرده اند و موالات از استقرای افراد جمع نیز مستفاد می شود حتی ترک روایت ستوارث شده پس صفت نفسیه دیگر پیدا شد و قضای نماز
 بعد از قضای وقت اول دیگر است و جمع دیگر و لهذا اسم قضای بر جمع استعمال نشده پس فارقی می باید و آن فارق بجز نیت ترخیص نمی تواند بود
 پس این نیز صفت نفسیه پیدا شد پس در جمع تقدیم پیش از فراغ از نماز اول نیت لازم است و در جمع تاخیر پیش از انقضای وقت اول
 و تقدیم نماز اول بر نماز ثانی از استقرای افراد مستنبط است و اگر رعایت ترتیب کند جمع فقط نباشد بلکه تقدیم و تاخیر مع الجمع و آن
 غیر جمع است پس مشروعیت آن محتاج بدلیل باشد و اولیس فلین پس این شرط مشروعیت جمع پیدا شد و آیا شرط مشروعیت آن
 سفر طویل است یا مطلق سفر یا قصد بر عیت سیر فقها را در اینجا اقوال است و آنچه برین بنده ظاهر می شود آنست که سفر طویل محل خصیت

سائر باشد یا نازل بحديث معا و بسبب آنکه شارع در بسیاری از ابواب نفس سفر را مظنه حج ساخته ادا را بر شخصت همان فرموده است
بغير ملاحظه وجود تعب و ضروری بودن سرعت سیر و تحقق خوف و ماندن آنها و جمع در سفر قصیر شر و راست بخوف یا سرعت سیر بحديث عبد الله
بن عباس که عظمی رسول الله صلی الله علیه و سلم الظهر والعصر ثمانیا جمعا و قید ضرورت لاحق شده باجماع جهور است و لهذا جمع فی المطر
و فی المرض مشروع شد و آیا جمع در عرفه بجلت سفرست یا بجلت حج قول سالم تأیید احتمال اول میکند و علیه اشافی باقی ماندن فرمودند آنحضرت
صلی الله علیه و سلم تا بعین را و بکلمه حج اهل که را از اقتداء امام مسافر که جمع میکند دلیل جمع مقیمین بجلت حج می تواند شد انشی و کلابی
فی مسافر حج مستخرج می فی مستخرج علی صحیح مسلم حکان ابن ابی نعیم صلی الله علیه و سلم اذا کان فی سفر فزال الشمس صلی
الظهر و العصر و جمیعاً ثم احتل بود آنحضرت چون می بود در سفر پس زانرا گریه آفتاب میگذازد ظهر و عصر را همه و سخا بعبده کوچ
میکرد و فرغ الباری این لفظ را از روایت اخفق ابن راهویه آورده و با جمله روایت حاکم و ابونعیم هر دو مفید ثبوت جمع تقدیم است و جمع تاخیر
از حدیث اول معلوم شده پس جمع بین اهلوتین ازین احادیث تقدیماً و تاخیراً بر دو ثابت شده و این هر دو روایات صحیح اند کما قال المصنف
مگر حافظ ابن قیم رح گفته اختلاف کرده اند در روایت حاکم بعضی صحیح و بعضی حسن گفته و بعضی قوی کرده و موضوعش گردانیده اند بر دو حکم
حکم بوضع استر کلام حاکم در میان وضع وی ذکر نموده بعد ابن قیم آنرا رد کرده و اختیار نموده که موضوع نیست و سکوت مصنف بر صحت
تبریر که بجزم نموده که اسنادش صحیح است و این دلالت میکند بر رد مصنف کلام حاکم را و مؤید صحت است قوله و عن معاذ الخ لکما سبجی
شخج در ترجمه مشکوٰه و هم در شرح سفر السعاده گفته و ارد شده است احادیث صحیح در جمع بین اهلوتین در سفر بعضی احادیث مطلقه بعضی
مقید بحالت سیر و بعضی بحالت جرد در سیر و تعجیل سیر و ازینجا اختلاف کرده اند علماء پس بعضی قائل شده اند بجز از جمع علی الاطلاق و بعضی
از ایشان است و بعضی تخصیص کرده اند بحالت سیر نزول و بعضی مخصوص گردانیده اند بصورت جرد در سیر و تعجیل در فتح الباری گفته
مشهور از مذاهب مالک این است و تخصیص کرده اند بعضی بحالت عذر زائد بر سفر و نزد بعضی جائز است جمع تاخیر نه تقدیم و این مروی است
از امام و نیز نزد وی مقید است بحالت سیر و مشهور از مذاهب وی جواز است مطلقاً و در فتح الباری میگوید که مروی از امام مالک نیز جواز
جمع تاخیر است نه تقدیم و نزد ابو حنیفه جائز نیست مطلقاً و وجه قول ایشان آنست که تعیین اوقات نماز قطعی است و ثابت بتواتر که پیشینه را
بومی راه نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تقدیم وی بر آن از کبائر شمرده میشود امام محمد در سوطای خود می آرد که رسیده است بما از عمر
بن الخطاب که وی نوشت حکام خود در افاق و نبی گرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین اهلوتین در وقت واحد و اخبار گرد ایشان را که جمع
صلوتین در وقت واحد کبیره است از کبائر مروی آرد که روایت کردند ما را باین خرافات از علان الحارث و وی ایت کرد از کجول و چون
تعیین اوقات قطعی است و متواتر پس معارض نشود و در اخبار آحاد بخلاف قطار و قصر در سفر که منحص قرآنی ثابت شده اند و روایت کرده اند
بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود که گفت ندیدم من رسول خدا صلی الله علیه و سلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود مگر در نماز
مغرب و عشاء را که جمع کرد میان آنها بمنزله و در احادیث جمع ظهر و عصر و عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بود نه سفر
و نیز وقوع فصل جمع آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و انی نبود بلکه آنچه بدان تصحیح و احادیث واقع شده در غزوه تبوک است و ثابت نشد
که در وی نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلمه کان دلالت بر استمرار و دوام ندارد کما حقق فی موضعه و در جامع الاصول بر روایت
ابوداؤد و ابن عمر آمده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم هرگز میان مغرب و عشاء هیچ سفری مگر یکبار و از ابن عمر آورده

که در جمع کردن یک شب که خبر فوت زوجه بودی از جای رسیدی و نماز بر وقت و در روزی نکردی الا یکبار یا دو بار و ترمزی آورده که سالم بن عبد
بن عمر را پرسیدند که یکجا جمع میکردی و عبد الله در شبی از صلوة و سفر گفت الا اگر در روز و کفو و اتحادت در جمع تقديم در صلح اول قيل است و در روا
صحيح بخاری اختلاف است و اما بسياری از ائمه بر آن قائل هستند که نماز را تا جمع تاخير و بعضی احياناً و نماز و بعضی آنست که مراد جمع بين المستوفين
آنست که تاخير کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود در آخر وقت و تعجيل کرده شود تا نماز را و گذارده شود در اول وقت آن و بعضی این را
جمع صوری نامیده اند که بظاهر و صورت جمع است نه حقيقة و بعضی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حقیقه درین جمع سفر تصویر می کنند
در حدیث در باب استخاضه آمده در حدیث حمه بنت محمد بنش خندبر و اگر چه لفظ حدیث در بعضی روایات این چنین است که جمع میکرد و در میان
ظهر و عصر میگزارد و در وقت عصر محمول بر همین است از جهت دلالتی که ذکر کردیم تحقق تخفیف و دفع حج که در بعضی روایات واقع شده است
که جمع میکرد و تا در حج بنماز او امت خود را بآنست که در وی توسیع است که اگر یکی را قرائت و رفا هیت حال و سمعت مجال در گذارند نماز در اول
وقت باشد آنچنان گند و اگر نباشد تاخير کند در آخر وقت بگذارد تا متصل گردد و باول وقت نماز ثانیة و توسیع و تخفیف در جمعیت
این طریق ظاهر است و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهر است و در همین نیز بحسب ظن تخمین میرسد خصوصاً در صورتی که در وقت نماز
و کثرت مردم که مهارتی داشته باشند در شناخت وقت پس وارد نشود آنچه بعضی شافعی گویند که در عمل باین طریق جمع تمام است و در همین
آخر وقت و اول خواص را اشکال است چه جای عوام قند بر و تحقیق روایت کرده است ابوداؤد و از علی که چون مسافرت میکرد و میرسد بعد از
غروب آفتاب تا آنکه نزدیک مسجده شده که تاریک شود پس نزول میکرد و میگزارد مغرب را پس می طلبید طعام را و نقش میکرد و پسر میگزارد
عشرا و ارتحال میکرد و میگفت این چنین میگردد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و امام محمد در موطای خود می گوید رسیده است بما از ابن عمر که
می میگزارد مغرب را وقتیکه تاخیر کرد او را پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غاب اشفق خود را جمع الاصول از ابوداؤد
از نافع و عبد بن واقد می آید که گفت مؤذن ابن عمر صلوة گفت این عمر سیر کن تا قبل غروب شفق پس نزول کرد و بگذارد مغرب را پس این
تظار کرد تا غاب شد شفق پس بگذارد و عشرا پسر گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون در تعجیل می آورد او را امری میگردد چنانکه
نن کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذ کان آخر لشفق این روایات است که ناظر است در جمع بطریق مذکور ابوحنیفه است و ظاهر
آن می نماید که روایات در عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع یعنی تاخیر تا آخر وقت و تعجیل در اول همه آمده و امام ابوحنیفه اخذ
عدم جمع یا جمع بعضی اخیر اختیار کرده احتیاطاً لحاظه الوقت شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته شافعی گفته اند که ترک جمع افضل
در روایتی از مالک آمده که جمع کرده است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم محض از برای بیان جواز بود و الله اعلم اینست آنچه
حضرت شیخ رحمه الله تعالی درین مقام نوشته بوده در ترجمه مشکوٰه گفته که اینست آنکه میسر شد از کلام درین مقام بنویسند ملک علم و پیام
چچ یکی را از شارحین که حکم کرده باشد این قدر حق شیخ ابن الهمام و الله اعلم انتهى و لیکن حقی مساوی که اکثرین استدلالات که حضرت شیخ
در ترجیح مذمب حنفیه بایراد آثار در برابر اخبار کرده اند بعد اسحاق نظر محذوفش می نماید و حجت بر آن قائم نمی شود و بیانش آنکه روایت
موطای امام محمد درین از جمع ناظر در اوقات است نه در سفر پس از ما نحن فیها نباشد و تعیین اوقات نماز چنانکه بقول و فعل آنحضرت
همان جمع هم بقول او است که بجا آنکه بنماز من جائز بناک فلا ینقص به الحجة و عدم رویت این مسعود جمع آنحضرت را در غیر مذمب حنفیه
مختصوبه نیست بلکه این نقل عدم است نه عدم نقل و مثبت مقدم است بر نافی و این مسعود چیزی باین بسیار فراموش کرده بود چنانکه این هم

فراموش کرده باشد و بیان بعضی ازین چیزها در ذیل مسلم رفع الیدین گذشت و همچنین در ای نبی نبودن این فعل افاده نمی کند و نقلی این عمل
 حسب معلوم خودست یکن که ایشان را برین معنی بنا بر عدم دوام آنحضرت برین فعل اطلاع دست بهم نداد و در اثبات حکم قوت سند باید
 که کثرت روایات پس مرفوع شد این قول که احادیث در جمع تقدیم و صحاح اقل قلیل اند و تاویل جمع بجمع صورتی خلاف ظاهر احادیث این
 باب است که در آن صحیح گزیده آن یک نماز در وقت نماز دیگر موجود است پس در برابر نفس حلی مقبول نشود و گواطلاق وی بران جای دیگر جایز
 داشته باشد شناخت اوقات صلوات در کلام شارع بنوعی واقع شده که قروی و بدوی و جاہل و عالم در آن برابر است چنانکه در باب ایت صلوات
 گذشت پس قول بعضی شافعیه در وجود حج بجای خود باشد و روایت مالک صحیح است از روایت امام محمد در قبلیت شفق و بعدیت آن پس مفید
 جمع تاخیر باشد بجمع صورتی و چون از شارع جمع صلواتین تقدیمات و تاخیر یافته شده جمعی از اهل معرفت بحدیث بان رفته اند و یعنی احکام سفر
 بر اثر وقت است چنانکه قصر نماز و ترک روایت مؤکده از ان خبری دهد در برابرش نبی از جمع محض برای حفظ وقت نماز بلکه حفظ مذہب
 و روایت مستقیم نباشد و صالح تعارض نبود و لهذا بعضی از حنفیہ نیز بان رفته اند شاه ولی الله محدث دہلوی رح در انسان الجین فی ذکر
 مشایخ الحرمین از شیخ خود ابو طاهر مدنی رح نقل کرده اند که می گفت شیخ حسن عجمی حنفی بود اما در سفر جمع میکرد در میان ظهر و عصر و مغرب
 و عشاء و در حالت اقتدا سوره فاتحه میخواند انتی بعده خود گفته عرض آنست که با وجود این همه علم التزام مذہب مغنین در جمیع امور لازم
 نمی دانست و تلیفیک جائز میداشت بی ملاحظه آنکه حقیقتی ممتنع نزد یک فریقین محقق شود انتی والله اعلم بالصواب و عن معاذ

بن جبیل رضی الله عنه قال خرجنا مع النبي برادیم با همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم فی غزوة تبوک
 در جنگ تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است و کان یصلی الظهر والعصر جمعاً والمغرب والعشاء جمعاً پس بود
 که میگذازد نماز ظهر و عصر را همه و مغرب و عشاء را همه دو اده مسلماً واحداً و ابو داؤد و ابن حبان و حاکم و دارقطنی باین لفظ روایت کرده اند
 که بود رسول خدا در غزوه تبوک چون ارتحال میکرد بعد از بیع اکتاب تعجیل میکرد عصر را بسوی ظهر و میگذازد عصر و ظهر هر دو و معا پستروان میشد
 و زیاده کرد و احمد از حدیث ابن عباس مغرب عشاء یعنی چون کوچ میکرد قبل مغرب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه میگذازد او را با عشاء و چون کوچ
 میکرد بعد مغرب تعجیل میکرد عشاء را پس میگذازد او را با مغرب اخرجه ایضاً البیهقی و الدارقطنی و صحیح ابن العریطی استاده و لیکن تعقب کرده اند
 این را باینکه در سنادش کسی است که احتیاج کرده نمی شود بحدیث وی و این هر دو حدیث را طرق دیگر نیز هست که بعضی او تقویت بعضی میکنند
 و نیست در ان آنچه ان مقالی که احتیاج را بجمع آن باطل کند و جمع میان مغرب و عشاء بحدیث ابن عمرست و صحیحین و غیره اما که بود رسول
 چون چه میکرد در سیر تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه غائب می شد شفق پست جمع میکرد در میان مغرب و عشاء و بحدیث ابن عباس است نزدیک
 بخاری که بود آنحضرت که جمع میکرد در میان نماز پیشین و نماز دیگر چون می بود بر پشت سیر و جمع میکرد میان مغرب و عشاء و این شامل جمع
 تقدیم و جمع تاخیر هر دو است تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظهر بگذارد و عشاء را در وقت نماز عصر و مغرب را
 در وقت عشاء بگذارد و اختلاف است در آنکه افضل برای مسافر چیست جمع است یا توقيت شافعیه ترک جمع افضل گفت اند و مالک گفت
 غیر مکره است و گفته اند مختص است بکسی که عذر داشته باشد حافظ ابن القیم رح در ہی نبوی گفت نبود آنحضرت که جمع کند راتب را در سفر
 چنانکه بسیاری از مردم می کنند و نه جمع وقت نزول جزین نیست که جمع میکرد وقت تیز روی و سیر عقب صلوة کما فی احادیث تبوک و اما جمع
 آنحضرت در حالت نزول و غیر سفر پس نیست منقول مگر در عرفه و مزدلفه برای اتصال قوت کما قال الشافعی و شیخنا ابو تمیمت و ابو حنیفه آنرا

از تمام نسل داشته و سبب وی گردانیده و احمد و مالک و شافعی گفت سبب جمع بعرفه و منزه و لغه سفرست و این همه در جمع فی السفر بود و اما جمع
 در حضرت پس تمام کلام در آن در رساله افاده الشیوخ بمقدار الناسخ و المنسوخ کرده ایم و در سبب اسلام از شارح مغربی نقل کرده که وی بعد از اولاد
 عالمین جواز گفته که اکثر ائمه بآن رفتند که جائز نیست جمع در حضرت بنا بر احادیث معتبره اوقات نماز و لوازم آن حفظ آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بر اوقات آن تا آنکه گفت ابن سعورندیم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که گذارده باشد نمازی بر غیر میقات وی مگر در نماز که جمع کرد و در مسافر
 مغرب و عشا در منزه و لغه و گذارده نماز صبح قبل از میقات وی و اما حدیث ابن عباس که نزد مسلم است که وی جمع کرد در میان ظهر و عصر و مغرب و عشا
 در مدینه بغیر خوف و مطر و گفته شد ابن عباس که چه خواست آنحضرت ازین گفت اراده کرد که حج نکند بر امت خود پس صحیح نیست احتیاج
 بدان زیرا که این غیر معتبر است برای جمع تقدیم و تاخیر کما هو ظاهر روایه مسلم و تبیین یکی از آنها حکم است پس واجب است عدول از آن بسوی موجب بقا
 بر جمیع در حدیث اوقات برای معذور و غیره و تخصیص مسافر برای ثبوت مخصوص و هذا هو الجواب الی هم و آنچه مروی است از آثار صحابه و تابعین آن حجت
 نیست زیرا که اجتهاد برادران مسرح است و بعضی تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را بجمع صورتی و پنجمین القری و بر حجه و جزم به الما جشن الطلوع
 و قواه ابن سید الناسی یا اخرج الشیخان عن عمرو بن دینار راوی الحدیث عن ابی الشعثاء قال قلت یا ابا الشعثاء اظنه اخر الظهر و عجل العصر و اخر المغرب
 و عجل العشاء قال و انا اظنه ابن سید الناسی گفت راوی حدیث اعلم است بمراحدیث از غیر وی و اگر چه ابو الشعثاء بآن جزم نکرده و من میگویم
 که این ظنی بیش نیست از راوی و اعلیت بی جانی است که روایتی بطریق تفسیر کند با آنکه درین دعوی نظرت زیرا که قول آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم فرب حامل فقه الی من هو افقه منه رد می کند عموم اول آری این تاویل متعین است چه صراحت کرد نسائی در اصل حدیث ابن عباس
لم یزل یصلی مع رسول الله صلی الله علیه و سلم بالمدینه ثمانیا جمعا و سبعا جمعا اخر الظهر و عجل العصر و اخر المغرب و عجل العشاء و عجل
الزوال و چه قسم این تاویل را تضعیف کرده و از متن مروی حدیث غفلت و زبیده و مطلق در روایت محمول میشود بر تقدیر وقتی که در یک قصه باشد
 کما فی هذا و این قول که قول وی اراد آن لایحرج امته تضعیف جمع صورتی میکند بنا بر وجود حج در آن مدفوع است باینکه این ایست
 از توقیت زیرا که برای او نماز یکتا برب آمانگی و یک قصد بسوی مسجد و یک ضو کافیه است بحسب اغلب مخلاط و وقت پس حج درین جمع بی
 محسبک ترست و اما قیاس حاضر بر مسافر کما قبل پس هم است زیرا که علت در اصل سفرست و این در فرع موجود نیست ورنه لازم آید مانند آن در
 قصر و فطر انتهی گوئیم و هو کلام رصین و قد کنا ذکرنا ما یلاقیه فی رسالتنا الیواقیت فی الواقیت قبل الوقوف علی کلام الشارح رحمه الله تعالی و جزاه
 خیر ابعد گفته بر آنکه جمع تقدیم درونی خطر عظیم است و جامع همچو صلی صلوه است قبل دخول وقت وی پس حال قائل چنان باشد که حتی قائل
 گفته **وَهُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِبُونَ صُنْعًا** الایه و این صلوه متقدمه نیست دلالت بروی بمنطوق و مفهوم و نه خصوص
 و عموم انتهی کلام سهل و فیه تامل و **عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم**

لا تقصر و الصلوة فی اقل من اربعة برة و قصر کنک ید نماز را در کمتر از چهار برة در برید شانه زده فرسخ را گویند و فرسخ است سبیل
 و سبیل تا آنجا که نظر کنند چنانکه گذشت و شانه زده فرسخ چهل پشه است میل باشد و باین رفته است شافعی چنانکه در جایی که در نزد ایشان
 تعیین کرده شانه زده فرسخ را و در برابر و شروح او گفته که امام شافعی تقدیر کرده است در قولی بیوم و لیله و در قول دیگر بیومین و همین است
 قول مالک و دلیل ایشان همین حدیث است و باین میل کرده است صاحب مجله بالغه چنانکه گفته مسیرت چهار برید متیقن است مآدون
 مشکوک و حجت این هم مخروج است از سور بلد یا محل قریه یا بیوت قریه بقصد موضعی که بر چهار برید باشد و زوال این اسم بنیت قامت

و در حدیثی که در مسند باری ام سلمه را یافتم انتهی من ... حال جسیفان از آنکه با عسکان در مدینه ای ایضا اما طاعت و در حدیثی از آنکه تا جبهه رود
 در این احادیث سخن است و ظاهر این احادیث در آنست که این هر سه مسافت برابر باشند اما واقع آنست که مسافت میان مکه و مدینه
 در آنست از هر یک آنکه اشارت با خبر باشد که مسافت میان مکه و مدینه است رواه فی الموطا و نیز امام ابو حنیفه مسافت است و در حدیثی است
 فی مسافتی که شمس الایده بر خیزی می گفته است که چون سبکند مسافت از اهل ای روز تا وقت زوال و بوسه منزل و استراحت نماید و چنانچه
 در حدیثی است که در صبح تا شام برود و معتبرند و ایشان مراحل است نه فرسخ و هو صحیح و بعضی اعتبار فرسخ کرده تقدیر نموده اند
 بیست و یک فرسخ و بعضی بفرقه فرسخ و بعضی پانزده و اولی تقدیر بر آنست که وسط است و علی الفتوی که از آنی بود شرح الهدایه و هر که
 تقدیر کرده و بخیر می اعتقاد کرده که آن مسافت سه روز است و نزد امام ابو یوسف دو روز و اکثر روز سوم معتبر است زیرا که اکثر حکم کل در فرسخ
 در شرح سفر السعاده گفته که دلیل بر نه مسافت ابو حنیفه بعضی این حدیث را آورده اند که در صحیح بخاری از ابن عمر آمده است که آنحضرت فرمود
 لا تسافر المرأة ثلثة ايام الا مع ذی محرم پس معلوم شد که غایت و طول حد سفر و مشقت و عروض لوازم و مخاوف آنی سه روز است هر چه
 کم ازین است قصیده و لایعنه است و در ولایت این حدیث بر نفی بودن سفر اقل از ثلثة ايام نظر است و نیز در بعضی طرق این حدیث مسیره
 هم نیز واقع شده و اکثر استدلال کرده اند بحدیثی صحیح که فرموده است بیخ المقیم یوما و المسافر ثلثة ايام و لیا لیا زیرا که لام الف
 مسافر برای استغراق است پس این چنین می شود هر مسافر مسیح میکند سه روز و شب پس اگر حد سفر کمتر از آن اعتبار کنند پس این
 مسافر می باشد که ممکن نباشد او را مسیح ثلثة ايام و اراده این معنی که مسافر مسیح میکند اگر مستوجب گردد و سفر او سه روز را خلاف ظاهر
 مسافت است و همچنین بودن ثلثة ايام ظرف مسافر مسیح گذازد و اولی هم و بالجمله بعضی احادیث و اخبار ناظر اند در ثلثة ايام و بعضی در کمتر
 زان و بعضی در چهار برید و در بعضی احادیث سه میل یا سه فرسخ نیز واقع شده الی قوله و شك نیست که نه مسافت ابو حنیفه با احتیاط قریب است
 ما لا یخفی انتهی کلامه گویم آنچه مذاهب درین باب آنست که در دودیه می گفته واجب است قصر بر کسی که بیرون آمد از شهر خود و حالیکه
 قصر کننده است سفر را اگر چه کمتر باشد از برید و شهر گاه که اقامت کند در شهری در تردد قصر کند تا بشت روز و چون عزم کند بر اقامت
 ما روز تمام کند نماز را بعد آن و برای اوست جمع بمقدیم و تاخیر باذان و اقامت انتهی و در دراری قضیه گفته در تعیین قدر سفر که مسافر
 بر آن قصر کند چیزی نیامده پس واجب شد رجوع بخیزی که گفته و شرعا می شود بسفر پس هر که از محل خود براید و در مسیره خود مسافر قصر شود
 بی قصر کند نماز را اگر چه این محل کمتر از برید باشد و هر که اعتبار کرده است برید و یوم و یومین و ثلاث یوم و را برید و بی نیامده است حتی نیره
 ان و غایت آنچه آورده اند این حدیث است که نیست جلال زنی را که ایمان دارد و محذور رسول و روز آخرت اینکه سفر کند سه روز بغیر ذی محرم و در
 و این یک روز و شب آمده و در روایتی برید پس درین حدیث ذکر قصر نیست و در این حدیث در سابق سفر پس احتیاج بدان مجرد تخمین است
 بتیمیه مسافت سفر زن سنانی تسمیه ملعون او بسفر نیست و آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه مسافت سه روز را سفر تمام کرده همچنین مسافت
 برید مسافت پس اختلاف روایت و تسمیه برید بسفر سنانی تسمیه با و دان برید بسفر نیست انتهی لم یضاد و حاصل شد ازین جواب آنچه
 حضرت شیخ ذکر کرده بود در تسمیه مذاهب حنفیه و در سبب گفته استندال کرده اند بحدیث ابو هریره مر فوالا یجمل لامرأة تافر بریرا الا وهما
 هم اخرج ابو داود و گفته اند که مسافت برید را سفر نام کرده و در حدیثی است که برید را سفر نام کرده نمی شود بلکه این حدیث

سفری است که واجب است در وی محرم نیست تلازم در میان قصر و در میان مس - و وجوب محرم بنا بر جواز توسع در اجاب محرم غیر مطلقا
 العباد و ضعیف است و چهار فرسخ گفته اند لما اخرج البخاری من حدیث ابن عمر و حدیث ابن عباس و الاقتصار و الصلوة فی اقل من اربعة برد و اخرج
 البیهقی بسند صحیح من فعل ابن عباس ابن عمر و بان روای البخاری علیها بصیحة المزمع من حدیث ابن عباس ان سئل البصر الصلوة من مکة الی
 عرفة قال لا ولكن الی عسفان و الی جدة و الی الطائف و میان هر یکی از این مکة تا مکة چهار برید است و اقوال متعارض است کما سمعت و اول
 متقادمه انتی بجده از زاد المعاد عدم تحدید مسافت نقل کرده و قد تقدم رواة الدارقطني و البیهقی باسناد ضعیفین زیرا که در سند
 عبد الوهاب بن عباد است و او متروک است نسبت کرد او را قوری بسوی کذب و ترک کرد او را دارقطني و گفت از وی حلال نیست از روای
 روایت و تشدید وی از پدر خود پس منقطع باشد و نیز روایت کرده است از وی اسمعیل بن عباس و روایت وی از حجازین ضعیف است
 و الصحیح انما موقوف و صحیح آنست که موقوف است بر این عباس و سند وی صحیح است و لیکن اجتماع در او را ن سرچ است
 پس محمول شود بر اینکه این حکم از رای اوست و گذشته که ثابت نشده است در تحدید حدیثی مرفوع کذا اخرج ابن حزم
 شافعی بسند خود از ابن عباس آورده که وی بر سیده شد از قصر صلوة تا عرفه گفت نه و لیکن تا عسفان و تا جده و تا طائف و سناش
 صحیح است و ذکره ملک فی الموطا عن ابن عباس بلانا شوکانی رح در درای تشدید گفته این هر سه بحث یعنی تعیین قدر مسافت سفر
 و اقامت در تردد و اقامت به نیت از آن مسرک است که بلید میشود در آن زمین و مضطرب میگردد در آن مذمما باشد اضطراب
 و متباین می شود در آن انظار باشد تباین و اینکه مذکور شد ارجح مذاهب است اگر چه درین سکه مذمما است انتی لمخصا گویم محل ایستاد

این حدیث قبل حدیث النس و معاذ بود لیکن در نسخ متن همچنین واقع شده فافهم و سخن جابر رضی الله عنه قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم خبر امتی الذین اذا ساءوا استغفروا و اذا سافروا قصر و اذا فطروا بهتمون
 امت من کسانی اند که چون کار بد کنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر کنند نماز را و افطار کنند روزه را و سبیل گفته حدیث
 دلیل است بر اینکه قصر و فطر افضل است برای مسافر از خلاف این هر دو و شافعی گفته ترک جمع افضل است پس قیاس آنست که چنین
 گویند که تمام افضل است و قدر صحابه ایضا گویند که ایشان قائل نشدند باین حدیث بنا بر ضعف وی انتی گویم احادیث صحیح و افطار
 و صیام در سفر سه قسم آمده یکی در اباحت افطار مطلقا و آنرا بخاری و مسلم و موطا و نسائی از ابن عباس روایت کرده اند و دوم تخمیر میان افطار
 و صوم و آنرا اصحاب کتب سه مرتبه از حدیث عایشه و انس روایت کرده اند سوم در اباحت افطار و صوم صیام و آن نزد مسلم و ترمذی از حدیث
 جابر آمده و جمهور علما از اهل فتوی اتفاق دارند که افطار و صوم هر دو در سفر جایز است و لیکن اختلاف کرده اند درین که صوم افضل
 یا افطار یا هر دو برابر امام ابوحنیفه و مالک شافعی و اکثر ائمه بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد بی زیادت مشقت و لحوق ضرر
 و اگر متضرر گردد و افطار اولی است و فعل آنحضرت در صوم محبت ایشان است و نیز جاهل می شود بر آن بر ارباب ذمه اگر چه در افطار تخفیف است
 و نزد سعید بن مسیب اوزاعی و احمد و اسحق و بعضی دیگر از علما افطار اولی در فضل است مطلقا و صحیح قول اکثرین است در سفر السعادة گفته
 اگر در رمضان سفر کردی افطار کردی و گاه روزه داشتی و دیگران را تخمیر میکرد میان افطار و روزه انتی اخرج الطبرانی فی

الذکار و الاوسط باسناد ضعیف زیرا که در سندش ابن سعید است از ابی الزبیر از جابر بر رواه اسمعیل بن حنبل فی کتاب الاحکام
 وهو فی مرسل سعید بن المسیب و آن در مرسل ابن مسیب است عند البیهقی مختصم آن نزدیک بود بطرفه حقه

شوکانی در مختصر گفته نظر سافرو مانند اورا خصصت است مگر آنکه تبرک شرف شدن یا ناتوانی را از قتال پس عمریت است اشقی و
 عثمان بن حصین رضی الله عنه قال كانت دینی بوا سیر فسالت الثبتي صلى الله عليه وسلم
 عن الصلوة گفت عمران بود مر ابو اسیر پس پرسیدم رسول خدا را از حال نماز و صنف در سابق این روایت را ذکر کرده قال صلواتی
 فان لم تستطع ففعا اذ ان لم تستطع ففعلی جنب فرمود بگذارد استاده پس اگر نتوانی استاده بگذارد پس بگذارد شسته پس
 اگر نتوانی بگذارد بر پهلوی او ایستاده ای هو کما قال در صنف این حدیث را در باب صفة الصلوة آورده بود بتفاوت یسیر ولیکن
 از مناسبت نکرده بسوی هیچ یکی در بیان کردیم منزهین بود از بخاری یا آنچه در دست از زبانت و عن جابر رضه
 الله عنه قال عاد النبي صلى الله عليه وسلم مريضاً فراه يصلي على وسادة ففرها بها وقال
 صل على الارض ان استطعت والا فادم ايماء واجعل سجودك اخفض من ركوعك عبادت کرد آنحضرت
 بیماری را پس ویدوار که نماز میگذارد و بر وساده پس بگیند آنرا و فرمود نماز کن بر زمین اگر توانی و نه اشاره کن اشاره کردی و بگردان بگرد
 بعد از پشت نماز رکوع خود و دیگر که از اشاره هم عاجز گردد نماز روی ساقط شود زیرا که ایجاب صلوة میسر میسر از قبیل تکلیف بالاطلاق
 محتالی هیچ کس تکلیف فوق الطاقه او نمی دهد همچنین هر که بیوش شد تا آنجا که وقت نماز برفت پس بروی هم و موجب صلوة نیست
 زیرا که در وقت نماز غیر مکلف بود همچنین واجب نیست بر کودک و دیوانه و غیره زیرا که آنها مکلف نیستند و خطاب تکلیف مستند است
 غیر مکلف را و نیست خلاف حدیث میان واجبات شرعیه و آنکه در باره تعویذ صبیان و تحرین اطفال وارد است خطاب آن
 بکلفین است که برایشان تعلیم او شان واجب است نه خود بر صغار کنانی الداری رواه البیهقی باسناده قوی که تقدیر
 فی باب الصلوة قبل باب السجود السهو و صحیح ابو حاتم و قد غفله و گفت ابو حاتم این حدیث موقوف است و عن علی بن فضال
 عنها قالت لآیة النبي صلى الله عليه وآله وسلم يصلي متروفاً كويدهم آنحضرت را که نماز میگذارد چهارزانو شسته رواه انسائی
 و صحیح الحاكم و این حدیث نیز در باب صلوة مريض گذشته و آنجا گفته بود صححه ابن خزیمه و آنجا گفته صححه الحاكم و هیچ یکی از شرح وجوه
 این هر سه حدیث و مناسبت او با باب ذکر کرده و حدیث دلیل است بر صفت قوه و صلوة چون او را عذر باشد از قیام در روی غلانی است

باب صلوة الجمعة

مشهور در جمعه صوم و سکون بر وضو است سیوطی گوید و فتح میم نیز آمده و زجاج کسر آن نیز حکایت کرده و این روز را در جاهلیت
 عرب به لفتح مهله و ضم راوبای موحده میخواندند و تسمیه بجمعه بعض گویند بجهت آنست که اجتماع آفرینش و تمامی آن درین روز است پیدایش
 عالم از روز یکشنبه ابتدا کردند درین روز مجموع و تمام شد ازین جهت او را جمعه نام کردند این چنین ذکر کرده ابو حذیفه از ابن عباس
 استناد او ضعف است و این جنج کذب بر تعیین ایام و ساسای آن پیش از خلق سموات و ارض و تعقل آن خالی از اشکال نبود و آنچه اعلی
 و بعضی گویند از آن جهت است که پیدایش آدم در وی جمع و تمام شد روایت کرد این قول را احمد و ابن خزیمه از حدیث سلمان و ابن ابی حاتم
 و احمد از ابو هریره و این قول صحیح ترین اقوال است و از حدیث ابو هریره معلوم شد که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع امور عظام است در روز
 که یکی از آنها خلق آدم است و این نسبت از تسمیه بجهت خلق آدم و اجتماع اجزای او نیز گویند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز
 قوه خود را و کند که میکرد ایشان را و امر میکرد بتعظیم حرم و فرموده آمدن پیغمبر آخر الزمان و این حزم گفته که تسمیه بجهت اجتماع است

در وی برای نماز این اسم اسلامی است و در جاهلیت نام او عربی بوده و تحقیق آنست که عربی نام قدیم اوست در جاهلیت و هم اهل بیت
تغییر دادند و جمع چنانچه تغییر دادند سائر نامهای هفته را و نامهای قدیم این بود اول اهل بیت چهارده بار منس عربیست بار دوم این روز را در زمان
نیز شرفی و امتیازی بود و در اسلام بفضائل و خصائص دیگر امتیازی دیگر یافت که ذاتی شرح سفر السعاده و جمعه را خصائص است که در
سفر السعاده ذکر کرده و در هر دو نبوی است و چند خاصیت آورده و سیوطی در توفیر المعانی خصائص جمعه یک صد و یک خاصیت بزرگی را
از احادیث کتب سیئه و جزآن مابین القوی و الضعیف بیان نموده **عن عبدالله بن عمرو** و ابی هریره رضی الله
عنهما انهما سمعا رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول علی احواد منبره لا می فرمود بر چه بای منبر خود یعنی بر منبر
باین عبارت ظاهر است آنست که در اول ساختن منبر شناختند ایشان منبر را و متعارف نبودند ایشان چیزی بودی چند بر هم نهاده و ترکیب داده
تا تفریح گردد بدان که منبر شریف از چوب بود نه از سنگ و خشت و این منبری است که آن را در سینه سبع یا ثمان غلام فرستاد از انصاف
برای آنحضرت ساخته بود و نام دوسه علی الاصح میمون است بخار بود و این منبر سه درجه داشت و مدتی همچنین ماند تا آنکه مروان در زمان معاویه
شش درجه زیاده کرد از اسفل و آنرا قصه است که معاویه آنرا بدین طلبید مروان فرستاد آن خواست پس تیره و تاریک شد مدینه
و برآمد مروان و خطبه خواند و گفت ای سیر المؤمنین حکم کرده بود ازین جهت و برآورد و ششم و زیادت در وی بهجت کثرت مردم کرد و مدینه در سینه
اربع و خمین و ست مائه چون آتش مسجد شریف در گرفت منبر هم در آن سوخته شد لیسنتهین اقوام **عن** و در عجم الجمعوات باید که
السته باز آیند و همای مسلمانان از ترک کردن ایشان جمعاً و عادت گرفتند تیرک آنها و اندا بلفظ جمع آورد و اکثر آن ترک شد
جمع است چنانکه در احادیث دیگر آمده **و لیختمن الله علی قلوبهم** شریفی گویند من الغافلین یا تحقیق نمیکند خدا تعالی بر دلها
در ایشان بعد از آن هر آینه می باشد خدا ایشان از خافلان و معدود در ایشان و مشهور و محکوم بران یعنی این دو ثابت و واقع اند یا با آنکه
از ترک جمعه یا ترک کردن بر دلها اگر باز آیند مگر کرده نمی شود و اگر باز نیایند مگر کرده می شود بر دلها ای ایشان و مهر کردن بر دل کنایت است از غفلت
تخلفت و اناب و باب تنکر و قبول مواعظت و نصیحت و رواه مسکن این حدیث از اعظم و اجز است بر ترک جمعه و تساهل دران و در وی
انبار است باینکه ترک وی از اعظم اسباب خذلانست و تساهل گفته شناخته ایم این معنی که هر که جمعه را یک هفته ترک داد و سه بسبب خذلان
یا تلبیه از حضورش محروم گشت و اجماع قائم است بر وجوب دوسه علی الاطلاق و اکثر بران اند که فرض عین است و در معالم السنن گفته
فرض کفایه است نزد فقها انتهى گویم بودن دوسه فرضیه از فرضی است ثابت است بکتاب و سنت و اجماع و منکر وی کافرست و مراد
در قوله تعالی **فاستعوا لی ذکرا لله** نماز جمعه است یا خطبه دوسه و وجوب خطبه ستادم و وجوب جمعه است که اقالوا و مذکور در تفاسیر آنست
که مراد خطبه و صلوة هر دو است چه ذکر هر دو را شامل است و بر هر دو صادق و جمعه خلف ظهرست و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون
مصعب بن عمر را بدین فرستاد حکم فرمود که چون میل کند آفتاب پس بگذار با مردم نماز جمعه را **و عن** سلمة بن الاکوع و طی
الله عنه قال کنا فی صلوة مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی الجمعة فمضوا فمضوا و لیس فی الحيطان
خلل یستظل به بودیم که میگذاوریم یا رسول خدا جمعه را بستر بر می کشیم و نیست برای دیوار با سایه که سایه گیریم بران و ازینجا معلوم
یشود که نماز جمعه قبل زوال هم کافی است و باین رفته است امام احمد شیخ در ترمذی گفت که هیچ کس از علماء موفقت نگردیده است و او را
باین معنی گویم حق و غیره موفقت کرده اند و بر او نیز قول شوکانی در شرح مختصر گفته آمده است آنچه دال است بر کافی بودن و قبل زوال

دو آورده است در صحیح از حدیث جابر که میگزارد آنحضرت نماز جمعه پستری در مقدمه مردم بسوی شتران خود پس فرج میکردند اول وقت که زائل
 می شد آفتاب و در اینجا تصریح است بگذارون نماز جمعه پیش از زوال و همچنین درین باب است حدیث انس که میگزارد آنحضرت نماز جمعه پستری
 بر می گشتند مردم بسوی قائم پس قیلوله میگردد و این حدیث در صحیح است و مثل اوست حدیث سهل بن سعد انقی و حافظ ابن قیم هر دو گفته
 نیستند که وقت نماز جمعه وقت زوال روز جمعه بالخصوص بنا بر روایح حدیث صحیح درین باب است و روایت کرده است دارقطنی از عبد الله بن شیبان
 که گفت حاضر شدم با ابوبکر جمعه را پس بود خطبه نماز او قبل نصف نهار پستری حاضر شدم جمعه را با عمر پس بود نماز و خطبه او تا آنجا که میدانم گفت که
 نیم روز شد پستری حاضر شدم جمعه را با عثمان پس بود نماز و خطبه او تا آنجا که می توانم گفت زائل شد روز پس ندیدم هیچ کس که عیب کرده باشد این
 یا انکار و روایت کرده است ابن راهبه بن حنبل در روایت پسر خود عبد الله و گفت گذاروی عن ابن مسعود و جابر و سعید و معاویه تا من صلوا
 قبل الزوال و دلالت این حدیث بر مذہب احمد واضح تر است و جمهور تاویل کرده اند این حدیث را و گفته اند مراد اول زوال شمس است و نفی
 در قول می نیست للعیطان ظل متوجه بسوی قید است یعنی قوله لا یستظل یعنی ظل که دلیل باشد بر صلوة قبل زوال گویم این تاویل مدفوع است
 بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز بعد زوال گذاردی و خطبه و سوره جمعه و منافقون در آن خواندی و وقت ذهاب ایشان از جمعه ضروری است
 سابق بودی که بآن استظلال میگردد اما صاحب سل السلام در جواشی ضو النهار تحقیق کرده که اول وقت وی زوال است و گوید اوست حدیث
 سهل بن سعد چنانکه باید متفق علی کجه و اللفظ للبخاری حدیث دلیل است بر سادرت بسوی نماز جمعه نزد اول زوال شمس
 و نزد جمهور وقت وی همان وقت طلعت است و نزد مالک جائز است خطبه قبل زوال نه نماز و حجت ایشان ظاهر این حدیث است هر چه ترا تا
 روایت احمد و مسلم است از حدیث جابر ان ابی صلی الله علیه و سلم کان یصلی الجمعة ثم یندب الی جالنا فخریما صین زوال الشمس یعنی التواضع
 و فی لفظ المسلم و در لفظی نزد مسلم است از حدیث سلمه که تا یجمع معاً اذا زالت الشمس ثم یرجع ثم ینتبع الفجر بوجوه ما
 که جمعه میگزاردیم با آنحضرت وقتی که زائل می گشت آفتاب پستری بر می گشتیم پستری بر می شدیم سایه را و لفظ بخاری از حدیث انس است
 که بود آنحضرت میگزارد جمعه را هنگامی که میل میکرد آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال مقصود آنست که پیش از زوال نمی گذارد و این
 بر تقدیر عموم شداد و حر است و در شداد تبرید میگردد چنانکه در بخاری است که چون سخت می شد سردی شتابی میکرد برای نماز یعنی
 در اول وقت میگزارد و چون سخت می شد گرمی سردی میکرد و پس از اول وقت میگزارد و سخن ابی العباس سهل بن سعد بن مالک
 الخزرجی الانصاری الساعدی نام وی حزن بود آنحضرت سهل تشبیه کرد روی عمه ابنه للعباس و الزهری و ابو حازم از نشانه هر صحابه است
 و آخر کسی است که وفات یافته از صحابه بر قول مشهور در مدینه مرد در سنه احدی و تسعین و در وقت رحلت آنحضرت پانزده ساله بود قال کنان
 نقیل و لا یغفدی الا بعد الجمعة گفت بودیم ما که قیلوله کردیم و نه طعام چاشت خوردیم مگر بعد از نماز جمعه قائم نصف نهار را گوید
 و قیلوله خواب نهار را که ذاقی القاموس در نهایت گفته مقیل و قیلوله استراحت در نصف نهار خواب باشد یا نه و معتبر در اقامت سنت نیز است
 متفق علیه و اللفظ المسلم و حدیث دلیل است بر مدلول حدیث اول و این از ادوات امام احمد و ابن مسعود و فی روایة فی
 عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی این قیلوله و تغدی بعد از جمعه در زمانه آنحضرت بود و این جمله را صنف برای آن کرده
 تا نگویند که در روایت تصریح نیست که این فعل آنحضرت بود یا تقریر و نه معلوم است که جز وی در مدینه هیچ جمعه نبود پس این اخبار است
 از نماز وی صلی الله علیه و سلم شیخ در ترجمه گفته این حدیث فی الجملة تا یسید مذہب امام احمد میکند ولیکن مقصود بیان اهتمام ایشان جمعه است

و تلبیه بدان تا داخل وقت برسد نهی در سفر سعاده و خاصیت باز هم جمعه گفت که نماز نافله در وقت استوائی روز جمعه ملوئه نیست چنانکه در سایر ایام مکروه است و این مذہب بیشتر علمای است چه ابو قتاده روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مکروه می داشت نماز نیمه روز الاربعه و جمع و فرمود و فرغ از این وقت می افزونند هر روز الاربعه و جمع و در حدیث صحیح وارد شده است استحباب نماز در روز جمعه تا زمان خطبه و شافعی با سنان بن عمرو روایت کرده که نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الصلوة نصف النهار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعة و علماء از این سلسله قولی است بکنی آنکه نیمه روز وقت کراهت نیست در هیچ حال و در پنج روز فاین مذہب امام مالک است دوم آنکه وقت کراهت در جمعه و غیر جمعه هست و این مذہب امام ابو حنیفه است و قولی از امام احمد است سوم آنکه وقت کراهت در جمیع ایام است غیر روز جمعه که وقت کراهت نیست و این مذہب امام شافعی است و جمیع محققان انتمی گویند و همین است مذہب امام ابویوسف نیز و باطله وقت جمعه وقت تلمست زیرا که جمعه بدل نماز ظهر است و سبیل گفته نیست دلیل درین حدیث بر صلوة قبل زوال زیرا که صحابه در مدینه مکه قیلود و غدائی کردند مگر بعد از نماز ظهر که قال تعالی و حین تقهون شیئا بکفرتم الظلمة بقرآنی آنحضرت مسارت می فرمود برای نماز جمعه در اول وقت زوال بخلاف نفل که تاخیر میکرد آنرا بعد زوال تا آنکه فریاد آیند مردمان تنهی

و عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم كان يخطب قائما برستیکه آنحضرت خطبه میخواند استاده و قیام در خطبه نزد ابی حنیفه و مالک احمد سنت است و نزد شافعی و در روایتی از مالک واجب و نزد باقی ائمه قیام در خطبه شرط است مگر کسی را که قدرت دارد و چنانکه نماز را تصنف در فتح الباری گفت اول کسی که خطبه نشسته خواند معاویه بود و گفته اند که وی در آن معذور بوده که پیش شک او بسیار شکر بود و طاعت نشاده شدن و خطبه خواندن ناشت انداخته اولی نشسته میخواند و خطبه دوم استاده و چون این قعود و حکم ضرورت بود حجت مجاب باشد در آن مگر کسی را که تجویز می کند نشسته خواندن خطبه را رجاء است عبیر من المشامیرین امر کاروانی از شام و ابام حنظل بود و غیره بکسر عین معلله و سکون عتید در نماز گفته الابل باحمالا فانفتل الناس الیه جاپس بر گردیدند مردم بسومی آن قافله و بی طاقت شده برای دیدن بیرون فرستند انقتل بنون ساکنه و فتح فوقیه یعنی انصر من حنة که یقین الا اثنا عشر رجلا تا آنکه نماز در مسجد مکوه و از آن کس پس نازل شد این آیت و اذا تجاراة اذ كفوا انفضوا اليها و تركوك قائما و از اینجا معلوم شد که خطبه در حال قیام بود و این حدیث را لفظا است و صحیح ابو عوانه و جابر گفته بودم من در کسانیکه با آنحضرت فاندند روایت کرده و در قطعی باین لفظ که نماز مذکر چهل کس و هشتادش ضعیف است چه متفروست بدان علی بن عاصم و می متروک است قاله النسائی و بنیردین یارون گفته ما زنا انعرف بالکفة و روایت کرده عقیلی در ترجمه اسدین عمر البعلی از حدیث جابر و زباید کرده که بودند باقیان ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد و سعید و ابو عبیده یا عمار شک از اسدین عمر است و بلال و امین مسعود و امین یازوه کس شدند و اشاره کرده عقیلی که امین تعدید عرج است در خبر و گفت روایت کرد امین را هشام و خالد بن عبد الله از شیخی که روایت کرده است ازومی اسدین عمر و بسین کرنگر و ندانین هر دو تعدید را و گفت عقیلی که این قومی است که می آمیزند با حدیث آنچه از دوست و هستند لال کرده اند بدین برانکه اعتبار را بر همین غیر متعین است زیرا که عدد متعین برای ابتدای متعین است و در و ام و جواب داده اند با احتمال اینکه او شان خود کردند یا غیر او شان آمده شریک شدند پس حصر شد در این معین اگر چه خطبه نماز باشد و تصریح کرده است مسلم در روایت مذکوره خود که انفضاض انما در حالت خطبه خواندن آنحضرت بود و بهیچ این را ترجیح داد و بر روایت کسی که گفت آنحضرت نماز میگذارد و جمع میان این هر دو باین طریق است که هر که روایت کرد که نماز میگذارد و در او می خطبه است مجازا و قبل خطبه در آن وقت بعد نماز بود و کذا فی التلخیص و بعضی انکار کرده اند خطبه خواندن آنحضرت را بعد نماز مع کذا فی البدر المنیر و او مسلم

در سبیل گفته حدیث دلیل است بر شریعت خطبه قائما و بریکه شرط نیست برای وی عدوی معین چنانکه گفته اند که چهل کس باید و نه آنچه گفتند اند
 که اقل پنج منعقد می شود بدان جمعه و واژه کس از کما روی عن مالک زیر آنکه نیست و دلیل بریکه منعقد نمی شود بکنتر ازین و درین قصه نازل
 شده است آیه و اذ اراوا تجارة الخ قاضی عیاض گفته بود او در مر اسیل خود روایت کرده که خطبه آنحضرت که در آن منقض شد ندید نماز جمعه
 بود و گمان کردند که نیست بر ایشان چیزی در انقضاض از خطبه و قبل ازین قصه نماز پیش از خطبه میگذاردند قاضی عیاض گفته این است که است
 بحال صحاب که گمان کرده شده است بایشان نبودند که ترک کنند نماز را با آنحضرت و لیکن گمان کردند که جواز انصراف را بعد قضای نماز انتہی
 شو کافی گفت جمعه مانند دیگر نماز با است مخالفت نمیکند نماز بارا مگر در مشروعیست و دو خطبه زیرا که آنچه دلالت کند بر امتیاز جمعه از دیگر صلوات
 در غیر خطبتین نیامده و کسی که شرط میکند در وجوب جمعه بودن امام عظم و مصر جامع و عدد مخصوص هیچ دلیل بر استحباب این شرط دلالت
 نکرده چه جای موجب تا بشرطیت آن چه رسد بلکه اگر دو کس هم در جایی نماز جمعه بگذارند و آنجا جماعتی دیگر نباشد پس این هر دو بجا آوردند آنچه
 واجب بود بر ایشان و اگر یکی ازین دو برای دیگری خطبه خواند هر دو عمل کردند بر سنت و اگر هر دو خطبه ترک کردند پس نماز جمعه خود یک سنت است
 و اگر نمی بود حدیث طارق بن شهاب در تقیید و وجوب جمعه بر هر مسلمان بی بودن وی با جماعت و عدم اقامت آنحضرت جمعه را بزمانه خود بغیر جماعت
 البته گزاردن جمعه تنها هم کافی بود همچو دیگر صلوات و لیکن لابد است جمعه را از جماعت لا اقل دو کس انتہی و عمر بن عمر رضی الله

عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ادرك ركعة من صلوة الجمعة وغيرها فليضف اليها اخرى
 وقد تمتت صلواته فرمود کسی که دریافت با امام یک رکعت از نماز جمعه و جز آن از سایر صلوات پس باید که زیاده کند بسوی آن یک رکعت یا
 در جمعه و در غیر وی بقدر باقی یک رکعت یا زیاده و تحقیق تمام شد نماز او در هر پایه گفته کسی که دریافت امام را روز جمعه بگذارد و با وی آنچه دریافت
 و بنا کند بروی جمعه را بدلیل قول صلی الله علیه و سلم ما ادرکم فصلوا و ما فاتکم فاقضوا هر چه در یادید با امام بگذارید و آنچه فوت شد قضا کنند آنرا و اگر
 دریافت امام را در تشهد یا در سجود سهو بنا کند بروی جمعه را و اگر دریافت اقل از وی بنا کند بروی ظهر را انتہی ذواة النساء و در بخاری و سلم
 از حدیث ابی هریره باین لفظ آمده که هر که دریافت یک رکعت از نماز با امام پس تحقیق دریافت نماز را و این حکم عام است شامل جمیع صلوات
 و تخصیص بجمعه ندارد لیکن ایشان تقیید کرده اند بجمعه بقدر حدیث دیگر از ابو هریره که نزد دارقطنی است و لفظ وی این است که فرمود آنحضرت
 هر که دریافت از جمعه یک رکعت پس باید که ضم کند با وی رکعت دیگر را یعنی جمعه را تمام کند و این ملجاة در سبیل گفته درین حدیث دلیل است
 بر آنکه جمعه صحیح است مر لائق را و اگر چه خطبه را ندید و بدو باین رفته اند شافعی و ابوحنیفه و در مصنفی گفته بغوی گفته است هر که یک رکعت کامله
 دریافت از جمعه وی ادرک کرده است جمعه را پس چون امام سلام دهد ضم کند با او یک رکعت دیگر را و تمام شد جمعه و اگر ادرک نکرده است با او یک رکعت
 و داخل نشد در نماز مگر بعد از آنکه سر برداشت امام از رکوع رکعت دوم پس نیت شد از وی جمعه و باید که بگذارد آنرا چار رکعت زیرا که وی ظهر است
 و همین است مذہب مالک و ثوری و شافعی مگر گوید در حدیث حاکم آمده است من ادرك من صلوة الجمعة فتدارك لصلوة و از روایت دیگر حکم
 من ادرك من الجمعة فليضف اليها اخرى و از مفهوم این حدیث دانسته شد که اگر درون یک رکعت دریافت جمعه را ندیده است پس ظهر را کند
 استینافا او بنا بر آنکه در نزد یک امام اعظم اگر تشهد امام را دریافت و دو رکعت گذارد و نماز جمعه را دریافت انتہی و الدارقطنی و اللفظ له
 شو کافی گفته این حدیث را طریقی بسیار است و باعتبارش حسن بغیر است و در سبیل گفته اخراج کرده شده است این حدیث بسبب طریقی از
 ابی هریره و بسبب طریقی از ابن عمر و در هر دو هم ماقال است انتہی و اسناد صحیح و سندش صحیح است لکن قوی ابو حاتم را رساله لیکن

ابو حاتم نقیبت ارسال می کرده و گفته که صحیح مرسل است و روایت کرده اند این حدیث را از بقیه از یونس بن یزید بن سالم عن ابیہ ابو داؤد و دارقطنی گفته اند متفق است بر آن بقیه از یونس و ابن ابی حاتم گفته در عجل که عن ابیہ خطاست و مرسل و کساد بلکه مروی است از زینب سے از ابی سلمه از ابو هريره مرفوعا باین لفظ من ادرك رکعة من صلوة فقد ارکها و اما قول می من صلوة الجمعة پس هم است در امام گفته بقیه موشن است و تمت تدریس می بنا بر تصریح بحديث زائل شده و جابر بن سمره رضي الله عنه پس و پدر هر دو صحابی اند و می خواهر زاده سعد بن ابی وقاص است و مادر وی خاله بنت ابی وقاص روایت میکند از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از پدر خود از عمر بن الخطاب ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يخطب قائما ثم يجلس ثم يقوم فيخطب قائما بود آنحضرت که خطبه بخواند استاده پستری نشست پستری ایستاد پس خطبه می خواند استاده و این دلیل است بر شریعت قیام حال خطبتین و فصل میان هر دو در جلوس و عیلا اختلاف کرده اند در آنکه قیام سنت است یا واجب ابو حنیفه گوید قیام وقوع هر دو سنت است و ذهب مالک آنست که قیام واجب است پس اگر ترک کرد و آنرا بد کرد و خطبه صحیح شد و شافعی گفت خطبه نبی باشد مگر از قیام کسی را که طاقت آن دارد و احتیاج کرده بمواظبت آنحضرت بر آن تا آنکه گفت جابر من انتملك الله كان يخطب جالسا فقد كذب پس یک خبر دیگر در آنکه وی خطبه بخواند نشسته پس تحقیق دروغ میگویی در مصدق گفت سنت است که خطبه بر منبر خواند یا بر مرتفع بعمل آنحضرت و عمل مسلمین بعد آنحضرت و جلوس بین الخطبتین را مثل سوره اخلاص بیان کرده اند و در حدیث آمده که قصر خطبه علامت فقره جل است و خطبه استاده باید خواند بعمل مستمر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عمل مسلمین و بآیه **وكان قائما انتهى** و اما تسلیم خطیب بر منبر بر موم پس در روایت اثرم است از حدیث شعبی که بود آنحضرت چون بر می آمد منبر را روز جمع و میگرد بسوی مردم و میگفت السلام علیکم الحدیث و هو مرسل و ابن عدی روایت کرده که آنحضرت چون نزدیک می شد از منبر سلام میکرد و کسیکه نزدیک می بود پس چون میگرد بسوی مردم سلام میکرد بر ایشان پستری نشست لیکن ابن عدی این حدیث را تضعیف کرده بعد از ابن عبد الله الانصاری و ضعفه به ابن حبان **اخرجه مسلما** و تمام حدیث این است **فقده الله صلیت مع اکثر من اتقنی صلوة پس تحقیق بخدا گویند** که گذاردم با آنحضرت بیشتر از روز نماز شیخ در ترجمه گفت آنچه زود بفهم می آید آنست که مراد نماز جمع باشد و این درست نیست زیرا که آنحضرت گذارده نزدیک پانصد جمعه چاره اول جمع که گذارده بعد از قدم بیدینه بود و مدت اقامت بیدینه ده سال است پس مراد نماز با سه پنجگانه است و مقصود جابر بیان کثرت صحبت است با آنحضرت انتهى و مؤید حدیث باب است حدیث کعب بن عجره که وی در آمد مسجد را و عبد الرحمن بن ام الحکم که از بنی امیه و تابع ایشان بود خطبه بخواند نشسته پس گفت کعب گه کنسید بسوی این جنبیث که خطبه بخواند نشسته و حال آنکه گفته است **خدا می تعالی و اذا اذنا و الحجاره او لهنوا ان نفضوا البکبا و تزکوا کذا و کذا** رواه مسلم و رواه ابن خزمیه نحوه و درین حدیث دلیل است بر جواز تغلیظ و تشدید بر کسیکه از کتاب میکند حرام را یا کرده را زیرا که از کتاب خلاف چیزی که بر اوست کرده بران پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بی ضرورت نبی از جنبت باطن است و روایت کرد عبد الرزاق از معمر بن قتاده که رسول خدا و ابوبکر و عمر خطبه بخواند روز جمع و چون بر عیال شاق شد قیام در اثنا می خطبه می نشست و استراحت میکرد و ساکت می بود بعد از آنکه بحال خود می آمد می ایستاد و بخواند انتهى و ابن ابی شیبه از طاؤس آورده که خطبه خواند آنحضرت استاده و ابوبکر و عمر و عثمان و اول کسیکه نشست بر منبر معاویه است و اما حدیث ابی سعید که نزد بخاری است که نشست آنحضرت روزی بر منبر نشستیم ما برگردا و پس جواب داده است ازان شافعی که این در غیر جمع بود در سبیل گفته و این اوله مقضی شریعت قیام و وقوع دست در خطبه لنا و جوب و شرط بودن وی در صحبت آن پس نیست دلالت بر آن در لفظ مگر آنکه منضم بشود

بر آن دلیل تالی با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قد قال صلوا كما رايتوني اصلي في فعلی و در جمعه در هر دو خطبه و تقدیم خطبه نین بر نماز مسبین این جمعه است
پس هر چه بر آن آنحضرت مواظبت کرده واجب است و آنچه بر آن مواظبت ننموده و در ترک آن دلیل بر عدم وجوب است پس اگر صحیح شود که قعود
آنحضرت در صدیفالی سعید و خطبه جمعه بود قول اصل قوی باشد و اگر ثابت نشود پس قول ثانی انتمی و **صلوا** بن عبد الله رضی
الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا خطب احدث عيناه و حلاصه و اشتد
غضبه بود آنحضرت چون خطبه میخواند سر می شدم و چشم می می و با ندی شد آواز او و سخت می گشت خشم می بسبب آنچه تجلی میکرد بر روی
از بوارق انوار عظمت جلال و کرامت و انوار ابلاغ و انداز حشمت که مندرجش تا آنکه حالت آنحضرت در خطبه چنان می شد گویا و نبی
و هنده است از آردن لشکر رومی و ترساننده ایشان است بنزول آن لشکر ایشان بقول صحیح کرم و مساکم میگوید آن سنده پیش
به آن قوم را که صبح کرد شمار شام کرد شمار آن جیش یعنی نزدیک است که در وقت صبح و در وقت شام بر شمار اید و غارت کند و مار از روزگار
شمار اید و بیقول می گفت بر انگیزنده شده ام من باقیامت همچو این دو انگشت و می پیوست و مقرون میگردد بر لبی بیان دو انگشت
نور که انگشت شهادت و انگشت میانه است بعد از آن گفتی اما بعد فان خیر الخلد است کتاب الله بعد از جمعه و نماز پس بدستیکه
بهترین سخنان و فصاحت و بلاغت و در فضل شرف و وعظ و نصیحت کتاب خداست که قدیم است و صفت خدای عزوجل و منزل است بر
تبلیغ احکام و هدایت خلق خیر الهدی یعنی یا سکون ال تو می گفت خطب کرده ایم ما این لفظ را در مسلم بضم با و فتح و ال و تفسیر کرده است
از هر دو بر روایت فتح بطریق ای احسن الطرق طریق محمد و بر روایت ضم معنی او دلالت و ارشاد است که اضافت آن بسوی رسول و قرآن می
قال تعالی لا تذك لتهدی و ان هذا القران بهدی و گاهی مضاف میشود بسوی خدا و آن بمعنی لطف و توفیق و عصمت باشد
لا تذك لا تهدي من احببت الیه هدی صحیح و بهترین سیرتها و طریقها سیرت و طریقه محمد صلی الله علیه و سلم و این طریقه
امروز در کتب اهل حدیث و اشاع ایشان مضبوط و موجود است بی غلط آرا و اوام مردم و شش الامور خدا تا آنها و بدترین چیزها
چیزهایی است که نو بدید کرده شده است و بدعت است در دین و بسبب گفته مرگ و نجات چیزی است که ثابت نیست بشرع از طرف خدا
در سول می و کل بدعت ضلالة و هر امر محدث و بدعت که مخالف سنت و سبب تغییر آن باشد باعث ضلالت و گمراهی است
شیخ در ترجمه گفته هر چه پدید آمده بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدعت است و از آنچه موافق اصول و قواعد سنت است قیاس کرده شده است
بر آن آثار بدعت حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت ضلالت خوانند و کلیه کل بدعت ضلالت محمول بر آنست و بعضی بدعتها واجب است
چنانچه تعلم صرف و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و در حفظ غراب کتاب سنت و دیگر چیزها که حفظ دین و ملت بر آن متوقف
و بعضی مستحسن است مثل بنای یا لها و درهما و بعضی مکروه مانند نقش و نگار کردن مساجد و صاحب بقول بعضی بعضی مساجد مثل فراخی در
طعامهای لذیذ و لباسهای فاخر بشرطیکه حلال باشد و باعث طغیان و تکبر و مفاخرت نشود و مباحات دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بودند چنانکه سیری و غریبال و مانند آن و بعضی حرام چنانکه ذاهب اهل مع و آنها بر خلاف سنت و جماعت و آنچه خلفای راشدین کرده باشند
اگر چه باین معنی که در زمان حضرت نبوده بدعت است و لیکن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت سنت است زیرا که فرموده بر شما باد
که لازم گیر بد سنت مرا و سنت خلفای راشدین را انتهی و زیر حدیث علیکم یسئلی و سنته الخلفاء الراشدین الهدی بین نوشته مراد مختلفا
راشدین خلفای اربعه و نوشته اند هر کس سیرت ایشان رود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد و در حقیقت سنت خلفای راشدین همان

سنت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در زمان آنحضرت شهرت یافته بود و بعد از وی در زمان ایشان رواج یافته و مشهور گشته و صفات ایشان شده و چون مظنه آن بود که یکی از اجداد آنصفت ایشان بدعت پندارند و رد کنند و منکر گردند و وصیت کرد با اتباع آن پس سر بر خلقای راشدین بر آن حکم کرده باشند اگر چه با جهناد و قیاس ایشان باشد موافق سنت نبوی است و اطلاق بدعت بر آن نتوان کرد چنانچه فرمودند که پس از آن میباید که در وصیت با اتباع و فرمود چنگ در زین سنت من و سنت خلقای راشدین بدعت بر زین سنت و نه ناما و حکم گیرید آنرا دور در راه خود را از کارهای نو پیور شده که در زمان آنحضرت و خلقای راشدین نبوده اند زیرا که هر فصلت که احداث کرده شده بدعت است و هر بدعت ضلالت را سبب ضلالت است زو ما نخذ و ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجه انتهی و زین حدیث تسک کلمه غیر من احداث بدعت و مشت چنگ و زین بدعت اگر چه اندک باشد مترس از فرود یک درون بدعت اگر چه حسن باشد زیرا که با اتباع سنت پیدا میشود و نور و دیگر قاری بدعت در می آید ظلمت مشلا رعایت آداب خلایق استغایر بدعت بدعت است از بنای رباط و مدرسه چه سالک بر رعایت آداب سنت ترقی کند تمام قریب و دیگر او منزل کند از آن و این مولودی میگردد و هر یک فضل از آن تا بر سه قساوت قلب که آنرا زین و طبع و ختم گویند میرسد نمود باینده شما انتهی و هدی عبادت و دلالت است بر آنکه سنت حقیر فضل از بدعت حسنه است و اداست بر بدعت حسنه موجب صدق قول او تعالی است بلی همان علی علیه السلام و طبع الله علیه خیر و ختم الله علی قلوبهم و لهذا حضرت شیخ از آن استعاذ کرده و این تقدیر قول قسمت بدعت است و الترمذی است که یک قائل بدعت تقسیم است و هم المحققون و دلیل ما هم بر بدعت همین حکم دارد و آنکه از حدیث من ابدع بدعت ضلالت لایرضا با الله و رسوله و اولیائه رواه الترمذی و ابن ماجه تخصیص ما تقسیم بدعت نصیده اند مرفوع است بآنکه حدیث کل بدعت ضلالت و در مسلم است و عبارت است درین باب این حدیث و بدعت من سن سنة سیده و نحو آن اقتضاست و در سنن است و در اصول مقرر شده که صحیح مقدم است بر سنن صحاب است مقدم است بر اقتضا پس مفید تقسیم نمودند بدعت و محدث هر جا که بر زبان شارع گذشته موصوف بر دو طرف و دوم و تکی گشته نه بحسن و استحباب لهذا اصحاب طهارت از فقها و محدثین قدیما و حدیثا انکار کرده اند بجز بسیاری الاستحسانات علما و افراد اهل در بدعات نموده و حق و انصاف درین باب ایشان است و مجادلات و مطارات و مقالات طولی تاخران از نضایتی بیش نیست بلکه بعد از این معنی که سنت حقیر بهتر از بدعت حسنه است و تخیلش بر رعایت آداب خلایق و جویا قریب با بنای رباط و مدرسه زین چنانکه شیخ در ترجمه و علی قاری در مرقات و غیره مضافی غیر ما نوشته اند این نزاع استماع لغظی می ماند زیرا که مآل هر دو فریاد یکی است و نعم ما قال الامام الکبیر محمد بن ابراهیم الوزیری فی کتاب القواعد من اصغر بعد مثل من التقسیم علی الاقبال علی علم مستدع و کلام دقیق و علی التفریح عن الکتاب استه تمویق بقول القائل من له بصیرة فزاد فی کل بدعة فهو کلمة عن منج الحی انکه رواه مسلم و ادایت که در این حدیث در مسلم و در وی دلالت است بر سبب بودن بدعت صوته خطبه ای خطیب و جزالت کلام و آوردن جوامع کلم از ترغیب و ترسب و گفتن کلام با بعد سخاری در هیچ خود در سببایش با بی عقد کرده و در آن جمله صالح از اجل و یث ذکر نموده و جمع کرده اند بعضی اهل حدیث رویای آن که در آن ذکر ابعاد آمده و اخراج نموده اند آنرا از سی و دو صحابی و ظاهرش آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جمیع خطب خود ملازم این لفظ بود و ذلك حدیثه و انشاء علیه السلام کما تفهده الروایة المشار الیه بقوله و فی روایة لة و در روایتی از مسلم است از جابر بن عبد الله رضی الله عنه که گفت کانت خطبة ابي عبد الله علیه وسلم يوم الجمعة بود خطبة آنحضرت روز جمع قبل نماز بعد از الله و یسنی علیه باینکه هر یک گفت خلا و نشان حسن میگردد و در روایتی زیاده کرده با هوایله یعنی بصفت کمالی که او تعالی سزاوار آنست و در حقیقت سستی حدیثا اوست پس شریقول علی ان ذلک پسر یگفت این کلمات را بعد حمد و ثنا و قد علا صویحفا و انکله

که جمیع الکلم بیلد و این از خصائص آنحضرت صلی الله علیه و سلم است که در او شد و در کلماتی طریقی و غیره نیز یافتند گفتند صدیق
عفا الله عنه که شاید در قصر خطبه آنست که کفایت است در الفاظیک که خصوصاً از آن حضرت صلی الله علیه و سلم که مصدر جمیع کلم و نظر غرائب حکم
ع در خانه اگر کسی است یک حرف نیست و در امر بدان تنبیه است از حضرت وی مرتبت را بر آن کسی کنند در تکفیر عبادت و طاعت و مشغول شوند
بتهذیب نفوس خود و در وعظ و تنبیه مردم مطنه عجب و عدم موافقت قول بفعل است و عمل آنکه گفته شود لَمْ تَقُولُوا مَالًا تَفْعَلُونَ پس ایشان
کرد است را بدان قولاً و فعلاً انتی و بجلال نزد او حنیفه در خطبه مقدار الحمد لله یا اللهم الله یا سبحان الله در فرض کافی است و زیادتیا سبقت در حجاب
دارد چه در قرآن فرموده است فاستمعوا لى ذکر الله و مراد بذكر الله خطبه است و ذکر الله برین قدر صادق است و بعضی گفته اند از غیر عربی
جز بفارسی روان باشد و این فرج اختلافی است که میان وی صاحبیه در قرات قرآن است و آن در کتب مسطور است و گفته اند که وی آخر رجوع کرد
بقولها و هو لصحیح و علیه المحول که ذاتی شرح سفر السعاده رواه مسکود در صفی گفته ام خطبه پس در قرآن عظیم فاستمعوا لى ذکر الله آمده و در حدیث
شیخین آمده فاذا خطب الامام طویب الشیخ و استمعوا لى ذکر و مراد از ذکر خطبه است و عمل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب با هم جز اولاد است میکنند
بر ضروری بودن آن و عمل تمام دلالت میکند که وظیفه جمیع خطبه است و چون خطبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا و بهم چرا ملاحظه کردیم تنقیح آن
و چون چندین مرتبه در شهرها تین صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و امر متقوی تلاوت یافتی بعد عابری سلیمن مسلمات و عملی بودن خطبه تا حدیثی است که
در حکایت خطبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده فحمد الله و اشنی علیه و در خطبه حاجت الحمد مستحده آمده و عمل مستمره مسلمین بر آن جاری شده اما تشدید
بجست بودن آن و خطبه حاجت خطبه هم و ابوداود و هر دو حدیث را باطلت کرده و در حکایات خطبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم مکرر آمده است بجهت
حدیث ترمذی کل خطبه لیس فیها تشدید فی کالید الجذارة و بجهت آنکه تشدید خطبه کلام اهل شرع آمده و اما صلوة پس بجهت وجوب صلوة نزدیک نام آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و امر مسلمین باستقامت بجهت آنکه در قرآن آنرا ذکر فرموده یعنی تذکیر بجهت آنکه عامی و جاهل بهم میدانند که مشرکیت خطبه پرایی بند
دادن است و تلاوت بجهت آنکه در خطبه حاجت آمده ثم تقرأ ثلاث آیات و در حکایات خطبه جمیع آمده است تلا یا مالک یا قاضی کلین یا مالک یا قاضی کلین
مسلمین مسلمات پس عمل مسلمین و عربی بودن نیز بجهت عمل مستمره مسلمین در مشرق و مغرب با وجود آنکه بسیاری از اقایم مخالفان
عجمی بودند انتی و حسن او هشام بنت حارثة بن النعمان صحابیه انصاریه است گفت بود تنورا و تنور رسول خدا یکی تا دو سال
یا یک سال و کسری اشارت میکند بشدت معرفت خود باحوال آنحضرت و شرف قرب و جواروی صلی الله علیه و سلم بوی عنها حبیب بن عبد الرحمن
بن یساق احمد بن زهری گفته نشنیدم پدر امیلت لم هشام بجهت رضوان کرده بود و ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب و ذکر نکرد نام او را و مصنف
هم در تقریب ذکر ام هشام نموده اما نام نموده و همین قدر گفته که صحابیه مشهوره است رضی الله عنها قالت ما اخذت لک رقم
من سورۃ و قال القرآن الحسین الاعین لسان رسول الله از زبان آنحضرت صلی الله علیه و سلم یقرؤها کل جمعة
على الشهرة یخوند این سوره را هر جمعه بر منمیر اذا **بسم الله** چون خطبه بخواند برای مردم ظاهر آنست که مراد از خواندن در هر جمعه
چند گاه خواهد بود که این زن حاضر شده و شنیده اند آنکه همیشه وقت العزم در خطبه بخواند و گفته اند که مراد اول این سوره است زیرا که تلم سوره را
و خطبه بخوانده است پس برین تقدیر یا اگر من لم هشام نیز اول سوره را خواهد بود که ذاتی الترحمة و سفر السعاده گفته سوره و بسیار برین فرموده
انتی یعنی از جهت اشتغال می بر سوا عطف شدیده و زوایر الیه و ظاهر لفظ دلالت دارد بخواندن تمام سوره و در بعضی حواشی نوشته که مراد بجهت
سوره است و عادت شریف همچنین بود و از کلام نودی ترد و تخریر مفهومی شود در قرات کل بعضی و قرات بعضی او نیز است بجهت خطبه

کتابی شرح منظر السعادة لواء مسلم امام نووی زنده درین حدیث احتجاج بر قرأت سوره قیامت کما او یضاهد بر خطبه جمعه استی و در سبل لفظ
 بعضی دلالت بر شتر و عینت قرأت سوره در خطبه جمعه و هم دلالت بر قرأت چیزی از قرآن در خطبه کما سبق و قائم شد است اجماع بر عدم
 وجوب قرأت سوره فکوره و در بعضی وی در خطبه و محافظت آنحضرت برین سوره از باب اختیار کردن احسن فی الوعظ والتذکیر بود و در
 دلالت بر تردید و عطف در خطبه استی و احسن خطب بعد خطب نبوی خطب ابن جوزی است روح که برای هر جمعه از جمعات سال معین و کسوف و خسوف
 استستفا و غیره عبارات جزله و الفاظ مرقعه با معانی تفسیر فرام نموده بیده المنتخب من استجا و الخطب للسید العلامة محمد بن احمد بن عبدالباری الاهدل

سنة الله تعالى فاین خطب و یارین شهرت دار و **عمر بن عباس** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من لم یومر الجمعة والا ما یخطب فهو کمثل الحمار یجمل اسفانرا کسی که سخن کند روز جمعه و حال آنکه امام خطبه
 بخواند پس می ماند خرس که بر سیدار و کتابار بر پشت خود کنایت است از علم بی عمل و عدم نفع علم با وجود تعب و مشقت در تحصیل آن و آن
 یقول له انصت لیست له الجمعة فان کسی که می گوید او را که ظاهرش باش نیست او را ثواب جمعه از جهت وجود لغو و از کتاب منی عنه
 رواه احمد روایت کرد این را امام احمد از عبید بن اشباق بن شیخ سین تشدید با که از تابعین حجاز است بطریق ارسال با سند
 لا باس له بسندی که نیست باک آن و از شاهری است قوی و جامع حماد مسل از ابن عمر و هو یفسر حدیث ابی هريرة رضی

الله عنه فی الصحیحین و حدیث ابن عباس میکند حدیث ابو هریره را که در بخاری و مسلم است مرفوعا بطریق برقع اذا قلت
 لصاحبك انصت یوم الجمعة والا ما یخطب لغو است وقتی که گویی تو مر یا خود را که با تو نشسته است خاموش
 باش و ز جمعه سخن کن حال آنکه امام خطبه بخواند پس تحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزد یک خطبه این نیز که بدیگری امر کنند و خود نگویند
 نشاعتی دارد که داخل لم یقولون الا لا یقولون است و از اینجا معلوم می شود که مکمل ممنوع است اگر چه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد
 زیرا که اشاده و مقصود کافی است و حکم عین است در سفر السعادة و شرح و گفتند خاصیت نیم خاموش شدن برای خطبه بطریق وجوب
 پیش بیشتر علما و امام ابوحنیفه از ایشان است و پیش بعضی بطریق استحباب امام شافعی از ایشان است در جوابی که میگوید که از شافعی

و قول است و از احمد نیز در روایت است وی گوید که ابن عبدالبر اجماع نقل کرده بر وجوب انصات مگر از قلیل از تابعین این سخن غریب است استی
 و گفت فردی درین باب حدیث از ابن ابی اوفی و جابر نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن صحیح است و عمل بر دست نزد اهل علم که کرده و شتر اند
 تکلم و وقت خطبه اختلاف کرده اند در رسول سلام و تثبیت عاطس بعضی مکروه دارند و بعضی رخصت کنند و در سبب ابوحنیفه است که از وقت
 بیرون آمدن امام برای خطبه تا شروع وی در صلوة نماز و کلام هر دو حرام است و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع گرداند نماز را بر خود
 برو حرکت و نیز وصاحبتیه بعد از خروج پیش از شروع در خطبه بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام کنند لا باس است چه که است
 از جهت اخلال بفرص استماع بود نیست و درین وقت استماع در ترفندی در تکلم بعد از نزول امام حدیثی هم آورده است بخلاف نماز که استند

دارد شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نبود بخلاف کلام که قطع آن می توان کرد و دلیل ابوحنیفه حدیثی است که از وقت خروج الملم
 حکم حرمت صلوة و کلام کند و نیز گاهی حکم طبیعت قطع کلام نیز میسر نگردد امام مالک در موطا آورده که اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام
 و شیخ ابن الهمام میگوید که در رفع این حدیث غریب است و معروف نیست که این از کلام زهری است و میگوید که ابن ابی شیبه در مصنف خود
 از علی و ابن عباس و ابن عمر آورده که ایشان مکروه می بیند صلوة را و کلام را بعد از خروج امام و قول صحابی تحت است و واجب است

تقلید وی نزد امامت می گفت اندک مراد نماز نماز نافله است و الا قضای فائمه وقت خطبه درست بود بی گراهت و نیز اختلاف است که آنکه دو شسته
و خطبه نمی شنود و سکوت کند یا در مختار سکوت است و بعضی از متأخرین گفت اندک دو نشستن در وقت خطبه یا مشغول بودن بذكر و تسبیح در وقت فکر
صفات ظاهری بهتر بود و در شرح این هم گفته که حرام است در وقت خطبه کلام اگر چه امر معروف باشد یا تسبیح و تملیل حرام است اکل و شرب و کتابت
و مکروه است تشمیت عاطس و در اسلام و روایتی از ابی یوسف مکره نیست زیرا که فرض است و جوابش آنکه فرض است اگر در سلام اذن باشد
و از جهت آنکه در سلام ممکن است در هر وقت بخلاف سماع خطبه و در وقت تا شاغل سماع خطبه نشود و هو الصواب و حمد برای عطف
نیز در دل گوید و در رد منکر اشارت پنجم و دست مکره نبود و هو الصبح و در نظر در کتاب و اصلاح آن بقلم روایتی از ابی یوسف آمده است
در سبب گفتن در قول می یوم الجمعة دلالت است بر اینکه نیست خطبه غیر جمعه مثل خطبه جمعه در منی بودن کلام در آن هنگام و در قول می و الامام
خطبه دلالت است بر اختصاص نبی بحال خطبه و در وی رد است بر سبب که نمی میکند از کلام از وقت خروج امام و اما کلام نزد جلوس میان هر دو
خطبه پس می غیر مخاطب است پس منی نباشد از کلام در آن هنگام و گفته اند که این وقت یسیر است خسته بسکوت برای تنفس پس و
در حکم مخاطب است و تشبیه بحاجرت آنست که از وی ارتفاع یا بلوغ نافع فوت شده با آنکه در حضور جمعه تعب و مشقت نفس کشیده چنانکه
از مشبه به فوت شده بود با وجود شکل تعب در استصحاب اسفار و در قول می نیست که جمعه دلیل است بر عدم صلوة زیرا که مراد بجمعه نماز است
مگر آنکه باجماع کافی است پس لابد است از تاویل باینکه مراد منی فضیلت است چنانکه در حدیث ابن عمر است من لغا و تخطی رقاب الناس کانت
بروایه ابو داود و ابن خزيمة این دو سبب که یکی از روایات این حدیث است گفته معنی می آنست که نماز شد اما از فضیلت جمعه محروم ماند و حاجت
مکره اند ابو حنیفه و مالک شافعی و در روایتی باین حدیث بر حرمت کلام حال خطبه زیرا که تشبیه می بشبهه مستنکر و ملاحظه وجه شبهه دال است بر حج
آن و قوله اذا قلت لصاحبك ان تاکید نمی از کلام است و چون امر معروف از لغو معدود شد غیر وی بالا اولی لغو باشد و آنگاه آنست که منی
شامل است مکالمه و ذکر و قرأت قرآن و غیره همه را و هر که فرق میکند میان مکالمه و غیر وی پس بروی دلیل آوردن است پس نشان جواب تشبیه
و در روایت آنحضرت نزد ذکر شریف و منی پیش قائل وجوب محارص این حدیث است و تخصیص کلی بعموم دیگر حکم است بدون مرجح و اختلاف کرده اند
در معنی قوله لغوت و اقرب اقوال قول ابن المنیر است که اللغوا لا یحسن و قيل بطلت فضیلة جمعک و صارت ظهر الائمة و عمر . جا
رضی الله عنه قال دخل رجل یوم الجمعة درامردی روز جمعه و نام وی در روایت مسلم سلیک غطفانی بقره و قیل غیره
والتبئی صلے الله علیه و سلم یخطب و آنحضرت خطبه میکرد فقال صلیت پس فرمود او را که از روی دو رکعت تحیة المسجود قال
گفت نه قال ففصل رکعتین فرمود بر خیز و بگذار دو رکعت و در روایت بخاری بعد رکعتین خفیفین هم آمده و نزد مسلم بخاریها
و تبویب کرد بخاری برای این و گفت باب من جاء والا امام یخطب یصلی رکعتین خفیفین و در حدیث دلیل است بر گذاردن تحیت المسجود وقت خطبه
و باین رفته است گروهی از فقها و محدثین و تخفیف هر دو برای سماع خطبه است مستند شافعی و احمد و اسحق در وجوب تحیت المسجود باین حدیث
و جماعتی از سلف و خلف بعدم شرعیت آن وقت خطبه رفتند و از ایشان اند خفیه و حدیث حجت است بر ایشان و تاویل کرده اند این حدیث را
بیازده و چه همه مردود است و صنف آنرا در فتح الباری بیان کرده اند آنکه می گویند فرمود آنحضرت شاید که پیش از من بود یا مخصوص بیان
مرد باشد که درامرد و تسبیح این هم گفته شاید آنحضرت قطع کرده باشد خطبه تا آنکه فارغ شد آن مرد از نماز و گفت که واقع همچنین است چنانکه در قطنی
در سنن از حدیث الش آورده که درامردی مسجد و آنحضرت خطبه میخواند فرمود بگذار دو رکعت و امساک کرد از خطبه و او حدیث و مساک

مروی است در مثل تحت است نزد مخصوصا که مرفوع نیز آمده و خالی است از معارض چه غیر وی سالت است از قطع خطبه و اسباب آن و این زیادت
 زیادت نفع مقبول است انتهى گویم در تکلم مشکوٰۃ نیز این حدیث را از اقطاعی از محمد بن قیس آورده و در وی را بخلاف از وجوب تحیت المسجد است چنانکه اسما
 و قطع خطبه بر آن و مال است حال آنکه نزد حنفیه چون تحیت المسجد واجب نیست در وقت خطبه نیز نبود بلکه گویند مگر در وقت که در منع نماز در وقت
 خطبه آمده و همین است مذہب مالک و سفیان ثوری و بعضی گویند که امر بتأخر آن مرد را بجهت آن بود که وی جامه نداشت و مفلس بود و آنحضرت فرمود
 که از مردم احسانی نسبت بوی بوجود آید پس منبر بود که میان جمع بر خیزد و نماز کند تا او را به بپندد و بر حال بی مطلع شوند و احسانی بکنند چنانچه
 این معنی هم بوجود آمد و جامه بوی دادند و این همه وجوه در حقیقت احتمالات مجر دست پس در برابر نص صریح ستمشی نشود و همچنین آنچه گفتند اند
 این صلوة که آنحضرت آن مرد را بگذارون آن امر کرده نماز صحیح بود که از وی فوت شده و آنحضرت آنرا بکشف یا وحی دریافت و نیز سه تالال کرده اند
 بقول تعالی و لاد اقریح القرآن ان فاستمعوا له و انصتوا و نیست در وی دلیل زیرا که این خاص است و آن عام و خطبه قرآن نیست گفته اند
 آنحضرت نمی کرد که گوید و صاحب خود خاموش باش و حال آنکه خطیب میخواند و این امر بالمعروف است و جواب گفته اند که این امر شارع است
 و آن هم شارع است پس نیست تعارض میان هر دو امر بلکه قاعد صامت باشد و داخل تحیت المسجد بگذار و نیز گویند اهل بیت خلف از سلف اطباء
 کرده اند بر منع ناغله و وقت خطبه و این دلیل مالکیست و وجوبش آنست که اجماع ایشان حجت نیست کما عرف فی الاصول یا آنکه دعوی اجماع ناتمام
 زیرا که ترمذی و ابن خزيمة از ابو سعید روایت کرده اند که وی آمد و مروان خطبه میخواند پس بگذار و در رکعت حارسان مروان خواستند که او را منع کنند و
 ابا کرد و بگذار و بعد گفت نبودم که ترک کنم این هر دو را بعد از آنکه شنیدم آنحضرت را که امر میکرد باین هر دو و ازین روایت جواب حدیث در قطع
 هم حاصل شد و آن حدیث ابن عمر فرموده باین لفظ اذ دخل احدکم المسجد و الامام یخطب فلا صلوة و الاکلام حق پیغمبر الامام رواه الطبرانی فی الکبیر
 ایوب بن نیک است و وی متروک است و ضعف جماعه و ذکره ابن حبان فی الثقات و قال خطی متفق علیهم در سبل گفته اند که در آن
 باین حدیث جواز قطع خطبه بر این خطیب بکلام سیر و گفته اند اینک از آنحضرت صلی الله علیه و سلم صادر شده منجلا و امر مشروطه و خطبه است و امر آنحضرت
 بر آن دلیل وجوب است و باین رفته اند بعضی و هر که در آید محرم در غیر حال خطبه او را طواف مشروع است زیرا که طواف تحیت است با آنکه غلب
 آنست که دخل نمی نشیند مگر بعد و رکعت طواف و اما نماز قبل عید پس اگر نماز عید و چنانچه غیر مستحب است پس تحیت مطلقا مشروع نیست و اگر
 در مسجد است مشروع باشد و نگذارون آنحضرت قبل از عید نمازی را بجهت آنست که بجز دخول مشتغل نمازی شد و عادت شریف آن بود که نماز عید
 در عید گاه میگزارد و در مسجد جز یکبار نگزارد پس نیست در وی دلیل بر عدم شریعت آن برای غیر وی صلی الله علیه و سلم اگر نماز عید در مسجد باشد اتقی

و عن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقرأ في صلوة الجمعة سورة الجمعة
 و المنافقون بعد آنحضرت که میخوانند در نماز جمعه سورة جمعه و سورة منافقون یعنی هر یکی را در رکعتی خواندی اول را در اول و ثانی را در ثانی و در
 تخصیص این دو سورة آنست که در سورة جمعه حث است بر حضور جمعه و سعی نمودن بسوی آن و بیان فضیلت بعثت آنحضرت صلی الله علیه
 و ذکر چهار حکم در بعثت وی حث بر ذکر خدا و در سورة منافقون توبیح اهل نفاق است و حث ایشان بر توبه و دعای ایشان بسوی طلب استغفار
 از رسول خدا و اجماع منافقین درین نماز بسیار بود در آخر وی و عطا و حث است بر صدقه و اما خواندن اخیر سورة جمعه در رکعت اولی و آخر منافقون
 در رکعت ثانیة مخالف است در سفر سعاده گفته خاصیت و او از هم آفتاب خواندن سورة جمعه و منافقون در نماز جمعه یا خواندن
 سبحان الله علی و غاشیه چه آنحضرت بر یکی ازین دو مطلب می نمود و اقتضای بعضی از سورة جمعه و منافقون مستحب نیست بلکه خلاف سنت

وجمال ايمه بران ماومت می نمایند انشی و در روایت مسلم و ترمذی است که عتیفه ساخت مروان ابوهریره را بحدیث خود بکه آمد پس گزاره با ابوهریره
جمع و خواند بعد الحمد سوره جمعه در رکعت اولی و اذاجاک المنافقون در ثانیه و چون برگشت از نماز گفتند یا اباهریره تو دو سوره خواندی که
علی بن ابی طالب آنها را در کوفه میخواند گفت شنیدم من رسول خدا اصلی الله علیه وسلم میخواند این دو سوره را و همچنین روایت کرده ابو داود و بی
اختلاف ابوهریره در اول حدیث رواه مسلم در مصفی گفته در پیش مالکی و شافعی است قرابت سوره جمعه و منافقون
و همچنین قرارت سبح اسم و غاشیه و حنفیه توقیت بعض قرآن را بعض صلوات مکرره داشتند و تفسیر کلام ایشان چنانچه محققان نوشته اند
آنست که این قرابت در صورتی است که بغیر آن نماز را جائز ندارد یا قرارت بغیر آن مکرره سازد و اگر بجهت آسانی یا تیزگای بقرارت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم التزام کند هیچ باک نیست لیکن می باید که گاه غیر آنرا نیز خوانده باشد تا جاهلان از ارکان صلوة نماند انشی **وله**
ابی سلم عن النعمان بن بشیر یفتح باب کسرتین مجر صلی است و اول مولودی است که در آنه مار آمده بعد از هجرت و در زمان وفات
آنحضرت هشت ساله بود رضي الله عنه گفت نعمان کان یقرأ بود آنحضرت میخواند فی العید بن و فی الجمعة
در نماز هر دو عید و نماز جمعه بستیج اسم رَبِّكَ الْأَعْلَى وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ اول در رکعت اولی و ثانی در رکعت ثانی
بعد فاتحه و تمام حدیث این است و چون جمع می شد عید و جمعه در یکروز میخواند همین دو سوره را در نماز عید و نماز جمعه و از اینجا تاکید استجاب قرابت
این دو سوره در نماز جمعه و عید مفهوم می شود و این هم معلوم می شود که خواندن این دو سوره در جمعه دائمی نبود ولیکن در سفر السعاده گفته که بریک
ازین دو سوره التبت می نمود انشی و در سبیل گفته گویا میخواند گاهی آنچه ابن عباس فکر کرده و گاهی آنچه نعمان گفت و در سوره سبح اسم و غاشیه
تذکیر است باحوال آخرت و وعد و وعید است پس قرارت آن مناسب حال این نماز جامع است و وارد شده که در عیدین سوره ق و واقربت
میخواند انشی **وسنن** زید بن ارقم قال صلی الله علیه وسلم العیدین در خص فی الجمعة ثم قال من شاء
ان یصلی فلیصل گزارد آنحضرت نماز عید را روز جمعه پست رخصت داد و در نماز جمعه پست فرمود هر که خواهد بگذارد و جمعه را پس باید که بگذارد و این
بیان رخصت است و اعلام است باینکه ترخیص این لفظ بود و ابو داود و ابن ماجه و حاکم از حدیث ابوهریره روایت کرده اند که فرمود آنحضرت
تحقیق جمع شدند درین روز شتا و عید پس هر که خواهد کافی است او را نماز عید از جمعه و ما جمعه کنند ایم و این حدیث معلول است بار سال
و در سندش بقیه بن الولید است و تصحیح کرده است دارقطنی ارسال او را و کنه احمد بن حنبل در واه البخاری من حدیث سفیان بن عیینه
عن عبد العزیز موصولاً مقیداً باهل العوالی و سنادش ضعیف است و رواه الطبرانی من و جا آخر عن ابن عمر و رواه البخاری من قول عثمان
و الحاکم من قول عمر بن الخطاب کذا فی التلخیص و درین باب حدیث است از ابن عباس و ابن الزبیر و غیره در واه الخمسة الا الترمذی
یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و حاکم نیز و صحیح علی بن المدینی و ابن خزیمه حدیث دلیل است بریکه نماز جمعه بعد نماز عید
رخصت است و فعل و ترک و می هر دو جائز است و خاص است بکسی که نماز عید گزارده است نه کسی که آنرا نگذارده و باین رفته است جاتا
مگر در حق امام و تنه کس که همراه او باشند و شافعی و جماعتی دیگر باین رفته که رخصت نیست باین جهت که دلیل و جوبش عام است هر یک ایام را
و احادیث و آثار مذکوره معقومی تخصیص او نیست زیرا که در اسانیدش مقال است گویم حدیث زید بن ارقم را بن خزیمه تصحیح کرده و غیر وی
در ان طعن ننموده پس صلح تخصیص باشد زیرا که مخصوص می شود عام با جاود و ذهب عطا سقوط فرض است از همگان بنظایر قول و
من شان ان یصلی فلیصل و فعل این الزبیر که در ایام خلافت خود نماز عید با جماعت روز جمعه بگذارد و عطا گوید پست آیدیم بسوی جمعه

پس بیرون نیامد بنیابن الزبیر پس گذردیم جمعه را تنها و بود ابن عباس و طائف چون از آنجا آمد این قصه بوی گفتیم گفت اصحاب ششصد یعنی فعل او موافق سنت واقع شده ولیکن شوکانی گفته در سنن او شش مقال است و ابن منذر گفته این حدیث ثابت نیست زیرا که اباس ابن ارمه را وی می اندیزد جمعه است و نزد وی نیز ساقطی شود فرض ظهر و گذارد یعنی شود مگر عصر و بود او و از ابن الزبیر روایت کرده که وی گفت دو وعید است که مجتمع شد در یک روز پس جمع کرده دورا و گذارد و در رکعت صبحدم و زیاده نکرد بر آن تا آنکه گذارد عصر را و برین اصل که جمعه اصل است در روز خود و ظهر بدل اوست مقتضی صحت این قول است زیرا که چون واجب اصل با امکان او اسقاط شد بدل با اولی ساقط باشد و ظاهر حدیث نیز دلالت دارد بر آن زیرا که در جمعه خصت داد و نماز ظهر امر نافرمود با تقدیر اسقاط جمعه از برای ظهر کما قاله الشارح المغربي و آید مذہب ابن الزبیر گویم مخفی نیست که عطا خبر داد بعد از خروج ابن الزبیر برای نماز جمعه و این نص قاطع نیست در نگذاشتن وی ظهر را بخانه خود پس خرم باینکه مذہب ابن الزبیر سقوط ظهر است روز جمعه بر کسیکه نماز عید نگذارد است باین روایت غیر صحیح است بنا بر احتمال این معنی که وی نماز ظهر بمنزل خود نگذارد باشد بلکه قول عطا که ماتنا گذاردیم یعنی ظهر را مشعرست بعدم قائل بودن وی بسقوط آن و نتوان گفت که مراد وی گذاردن جمعه است تنها زیرا که جمعه جز بجماعت صحیح نیست بالاجماع و قول باینکه اصل در روز جمعه صلوة جمعه است و ظهر بدل اوست قولی مرجوح است بلکه فرض اصلی همان ظهر است که شب امیر ابراهیم فرموده شده و جمعه تا آخرت از وی پس چون فوت شود جمعه واجب گردد نماز ظهر اجما تا زیرا که این بدل است از وی و تحقیق صاحب اسهل فی رساله

و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الجمعة فليصل بعدها اربعاً چون بگذارد یکی از شما جمعه را پس باید که بگذارد بعد جمعه چهار رکعت حدیث دلیل است بر شریعت چهار رکعت بعد جمعه و ظاهر امر اگر چه واجب است لیکن روایت مسلم از ابن الصباح بلفظ من كان مسلماً بعد الجمعة فليصل اربعاً آنرا از وجوب بر آورده و زواه ابو داود و الترمذی ایضاً و گفت ترمذی این حدیث صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم و مذہب اسحق آنست که اگر در مسجد بگذارد چهار رکعت و اگر در خانه بگذارد دو رکعت و این دال است بر عدم وجوب اما شک نیست که چهار افضل است از دو بنا بر وقوع امر بدان و کثرت فعل آنحضرت بر آن آن در پی نبوی گفت و کان صلی الله علیه و سلم اذا صلی الجمعة دخل منزله فصلی رکعتین مستهما و امر من صلاها ان یصلی بعد اربعاً قال شیخنا ابن تیمیة ان صلی فی المسجد صلی اربعاً و ان صلی فی بیته صلی رکعتین در سبیل گفته و علی بن ابدال الاحادیث و ابو داود و از ابن عمر آورده که چون مسجد بگذارد چهار رکعت میگذارد و چون بخانه خود میگذارد دو رکعت میگذارد و در صحیحین است از ابن عمر که آنحضرت میگذارد بعد جمعه دو رکعت و خانه خود آتی در صحیفی گفته در بعد جمعه نیز اختلاف است در پیش شافعی دو رکعت است و نزد ابو حنیفه چهار رکعت و بغوی گفته است این از قبیل اختلاف مباح است آتی گویم و نزد صاحبین شافعی چهار رکعت و در شرح سفر سعاده گفته نماز بعد از جمعه هم چهار رکعت آمده و هم دو رکعت و هم شش رکعت اما چهار رکعت در حدیث کثرت شده و در روایتی از مسلم آمده که اگر چیزی با عث عجلت پیدا شود بگذارد دو رکعت در مسجد و دو رکعت قتی که برگردد و در روایت ابو داود اگر گذارد دو رکعت در مسجد پس از آن بیاید منزل را یا بیت را بگذارد دو رکعت دیگر و اما دو رکعت پس مسلم و ترمذی از ابن عمر آورده که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگذارد بعد از جمعه دو رکعت و گفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر نیز آمده و حدیث ابن عمر حسن صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم و باین قائل است شافعی و احمد و در روایت بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از نافع با اختلاف الفاظ آمده که گفت بود ابن عمر که میگذارد روز جمعه دو رکعت در خانه خود و در روایتی چون بر می گشت از جمعه میگذارد در خانه خود دو رکعت و میگفت این چنین کرده است رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در روایتی آمده که ابن عمر میگذارد دو رکعت بعد از جمعه و اطالت میکرد در آنها و میگفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که میگردد

این را و اما شش رکعت پس ابو داود و ترمذی از عطاء آورده که دید این عمر را که گذارد بعد از آن چهار رکعت و در روا
 آمده که بود این عمر چون میگردد و بعد از آن چهار رکعت پس بیشتر میرفت پس میگردد و چهار رکعت و چون بدیدند می بود
 میگردد و جمعه را و رجوع میکرد بسوی خانه خود و میگردد و دو رکعت و میگردد و در مسجد پس پرسیده شد او را ازین حال گفت بود رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم که میگردد و آنرا گفته اند این پیشتر رفتن این عمر از مکان صلوة و رفتن بمنزل از مسجد بجهت آنست که در حدیث آمده نمازی بعد از نمازی دلیل
 نگذار و تا حکم نکند یا ببردن نزد و این حکم در جمیع نماز با جاری است و فصل کردن بیکان بمنزله خروج است یا حکم و فرق میان مکه و مدینه بتقدیم
 نماز در اول و رفتن بخانه در ثانی بجهت آن باشد و الله اعلم کنهات ای شان در مدینه از مسجد نبوی فریب بود و متصل بدان و در مکه مسافر بودند و منزل
 پس فرقی بیکان را قائم مقام رجوع به بیت ساخت و بعضی از شرح مشکوٰۃ گفته اند که گذاردن بکوه در مسجد بجهت تقظیم مکه است که جائز است در و
 آنچه مکروه است و جائز نیست در غیر وی چنانچه نماز در اوقات کراهت در آنجا مکروه نیست و در غیر آن مکروه ترمذی گوید روایت کرده شده است
 از علی بن ابی طالب که وی امر میکرد بگذاردن دو رکعت بعد جمعه پیشتر چهار رکعت انتهی و آه مسلّم و اما نماز پیش از جمعه پس ترمذی بلی عقیقه
 کرده است بعنوان باشد فی الصلوة قبل الجمعة و بعد از آن گفته که روایت کرده شده است از ابن مسعود که میگردد و پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه
 چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری و عبد الله بن المبارك بندهب این مسعود رفته اند و در جامع الاصول از موطا از زهری از ثعلبیه بن ابی مالک
 القرظی می آرد که گفت در زمان عمر بن الخطاب نماز میکردند روز جمعه تا آنکه بیرون می آمد عمر و چون بیرون می آمد عمر می نشست بر منبر و از آن
 مؤذن الحدیث و خاتمه آنست که آنچه در صحیح البخاری از حدیث سلمان آمده است که ثم یخرج فلا یفرق بین اثنين ثم یصلی ما کتب له ثم یصمت
 و صحیح مسلم از ابی هریره که من غشلت ثم آتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت نیز ناظر در سنت پیش از جمعه است و الله اعلم و سیوطی در شرح صحیح
 از ابی هریره آورده من کان یصلی یوم الجمعة فلیصل قبلها اربعاً و بعداً اربعاً و رواه ابن النجار و در مواهب لدنیة مذکور است بعضی گفته اند
 که آن دو رکعت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابو سلیمان غطفانی را امر کرد بگذاردن آن وقت خطبه و تجوز در آن همان سنت پیش از جمعه
 و هم در مواهب لدنیة میگوید که روایت کرد ابو داود و ابن ماجه و ابن حبان از طریق ایوب از نافع که گفت بود این عمر که اطالت میکرد در نماز پیش از جمعه
 و بعد از جمعه دو رکعت در خانه خود می گفت که همچنین میکرد و بخیبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و باین حدیث احتجاج کرده است امام نووی و خلاصه
 بر اثبات سنت جمعه پیش از وی و اعتراض کرده شده است برین قول ابن عمر که گفت این چنین میکرد و بخیبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم صحیح فضل الخیر
 که گذاردن دو رکعت است بعد از نماز جمعه در خانه نه بجموع گذاردن قبل الجمعة و بعد از آن حدیث دیگر و نیز گذاردن نماز پیش از جمعه اگر مراد
 بعد از دخول وقت جمعه است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود وقت زوال بیرون می آمد و مشغول خطبته می شد و بعد از وی نماز جمعه پس گذاردن
 نماز پیش از جمعه بگنایش ندارد پس آن متقل مطلق باشد سنت جمعه انتهی شیخ عبد الحق دهلوی در شرح سفر السعاده گفته حصول یقین بر اینست
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم متصل زوال و اثبات آن محدی که پیش از وی در خانه نماز نمی کرده باشد مشکل است و در شرح ابن العمام می گوید
 که خروج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از زوال بود پس جائز است که بعد از گذاردن اربع رکعات باشد وی گوید واجب است حکم کردن بوقوع
 بن مجوز از جهت آنکه گذشت در باب نوافل از عموم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میگردد و بعد از زوال آفتاب چهار رکعت و می فرمود این
 ساعتی است که کشاده می شود در وی در بامی آسمان الحدیث و همچنین واجب است حکم کردن در حق صحابه زیرا که ایشان می یابند وقت زوال را
 چنانکه مؤذن بلکه اعتماد مؤذن در دخول وقت بر قول ایشان بود و ایشان اعلام میکردند او را بدخول وقت چنانکه در حدیث ابن ام مکتوم

آمده است که اعلام میکردند او را بر آمدن وقت تا اذان می گفت انتهى اگر گویند مقصود این بعضی که نفی است قبل الجمه میلند نفی نمازی است که در آن جمعه باشد گوئیم مقصود اصلی اثبات نماز است پیش از جمعه و در گذاردن چهار رکعت وقت زوال کفایت است و حال آنکه گفته اند که مراد باین چهار رکعت سنت ظهر است پس چرا سنت جمعه باشد و الله اعلم و در صحیح بخاری در ترجمه باب گفته باب الصلوة بعد الجمعة و قبلها بعد اذان حدیث آورده و در رکعت بعد الجمعة را گفته و در صلوة قبل الجمعة حدیثی ذکر نکرده و در فتح الباری از ابن المنیر آورده که گفت گویا بخاری از عدم تعرض بصلوة قبل الجمعة این قصد دارد که اصل استوای ظهر و جمعه است تا دلیل بر خلاف آن دلالت کند زیرا که جمعه بدل ظهر است و چون اهتمام و عناية و می بذکر صلوة بعد الجمعة بیشتر بود بهجت و در صحیح حدیث در آن تعرض بدان مخصوص داشت و لهذا تقدیم کرد ذکر بعد از قبل در ترجمه بر خلاف عادت و رعایت انتهى و این سخن نزدیک بآنست که مصنف گفته که بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر میکنند اما پوشیده نماند که این طریق که از فتح الباری نقل کرده شد قیاس نیست بلکه این همان سنت است که در ظهر بود کما لا یخفی بالجمله جماعتی از محدثین سنت پیش از جمعه را منکر اند و سبالتکراره اند در انکار و این قوم احادیث را که درین باب روایت کرده اند و از ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره آورده اند تضعیف کنند و در فتح الباری میگوید که قوی ترین آنچه تمسک کرده می شود بوی در مشروعیست رکعتین پیش از جمعه عموم حدیثی است که تصحیح کرده است آنرا ابن حبان از حدیث عبداللہ بن الزبیر که آنحضرت فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ما بین صلوة مغرب و ضحی الا و بین یدیهما رکعتان قال العبد الضعیف اصلح اللہ حاله و باوجود آنچه ذکر کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوة پیش از جمعه عجب است از مصنف که گفت علیاً در سنت پیش از جمعه چیزی روایت نکرده اند انتهى کلام شیخ الدہلوی رحمۃ اللہ تعالی گوئیم هیچ عجب از مصنف نیست بلکه عجب از شیخ است زیرا که آنچه از اخبار و آثار ذکر کرده در هیچ یکی از آن صراحت بسنت پیش از جمعه نیست چنانکه در دو رکعت تحیت پیش از جمعه و چهار رکعت بعد از وی است آری روایات مذکورہ اقتضای جواز آن میکند و تا بر عموم و شمول خود و سخن درینجا در ثبوت اوست بالخصوص و هوکاتری و اقوال و افعال صحابه را در تشریح چیزی دخل نیست اهل مدان و رود و نصوص است از شارع علیه السلام قولاً یا فعلاً و تقریراً بالخصوص پس اگر مصنف یعنی صاحب سفر السعاده از روایت علما درین امر خاصه بر جای خود و دلیل غایت استقراری اوست و اللہ اعلم بالصواب و سخن ابی یزید الشائب بن یزید الکندی صحابی صغیر است پیداشد بسال دوم از هجرت حلیف بنی امیه یا ابن عبد شمس همراه پدر در حجه الوداع حاضر و بود هفت ساله روایت میکند از پیغمبر خلیل الحدیث است عمر بن الخطاب او را بر سوق مدینه عامل کرده بود مدت ثمانین و قبل ستمه و ثمانین و هفتاد و نین مات من صحابه بالمدينة علی قول رومی عن الزهیری و محمد بن یوسف رضی اللہ عنہ ان معاویة قال له اذا اصلیت الجمعة فلا تصلها بفتح حرف مضارع از وصل بصلوة حتی تتکلم او خرج برستی که گفت او را به ماویه چون گذاردی جمع را پس وصل کن آنرا نمازی دیگر تا آنکه سخن کنی یا برائی از مسجد فات پس بدستی که رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امرنا بذلك ان لا نوصل صلوة بصلوة حتی تتکلم او خرج امر کرد ما را باینکه نیامیزیم نمازی را بنمازی تا آنکه سخن کنیم یا بیرون برآیم و این حکم در جمیع نماز با جاریست و درین باب است از ابن عمر مرفوعاً و از عصمه مرفوعاً و از الطبرانی بسند ضعیف رواه مسلمو درین حدیث مشهوره فصل نافله است از فرضیه و وصل نکردن آن بدان و ظاهریست تحریم است و خاص نیست بجمعه اگر چه راوی تخصیص کرد آنرا بیک نماز جمعه و حکمت در آن گفته اند که عدم اشتباه فرض است بنافله و وارد شده که این بلکه است و علما ذکر کرده اند که مستحب است تحویل برای نافله از موضع فرضیه و افضل تحویل است بسوی خانه خود زیرا که کردن نوافل در بوقت افضل است و رنه در جائی از مسجد و غیره و در وی تکثیر مواضع سجود است ابو داود

از حدیث ابو هریره آورده مرفوعاً آیا عجز می آید بی از شما از یکدیگر متقدم شود یا متاخر از زمین یا از شمال خود در نماز یعنی سجده و تضعیف نکردن از او بود و گفت بخاری در صحیح خود و دیگر عن ابی هریره رفعه لا یبتلع الامام فی مکاة و لم یصح انتهى و عن

ابن ابراهیم بن رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم من اغتسل ثم اتى الجمعة فصل ما قدر له ما هر که غسل کند پستری باید جمع را پس بگذارد نمازی که تقدیر کرده شده است برای او و نماز او نافل است و بعضی آنرا بر سنت جمعه حل کرده اند و علماء در سنت قبل از جمعه سخن و قومی آنرا سنکر شده و تفصیلش در شرح سفر السعادة مذکور است ثم انصت حتی یرفع الامام من خطبته پستری خاموش ماند تا آنکه فارغ گردد امام از خطبه خود انصت از انصت است و هو السکوت و این غیر شماع است زیرا که شماع اصفاست برای سماع چیز و لهذا حق تعالی گفته قاسم عمواله و انصتوا و گذشت کلام در آنکه انصت واجب است بانه و در وی دلالت است بر آنکه نمی از کلام در وقت خطبه است نه بعد فراغ از آن و اگر چه قبل نماز باشد زیرا که نیست نهی از آن کما و انت علیه حتی تقر یصلی معک پستری بگذارد نماز

جمعه با امام غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری و فضل ثلثة ايام امر زیده شود برای او چیزی که میان او و میان جمعه

دیگر است از گنا یا آن و زیادتی سه روز و این زیادتی بجهت آنست که هر حسنه بده مانند است و از جمعه تا جمعه هفت روز است سه دیگر

افزاییده می شود داده شود و مغفور کبائر اند یا صغائر جمعه بر آنند که صغائر اند زیرا که کبائر بدون توبه بخشیده نمی شوند و فضل پرغ و نصب

در روایت است در او مسلم در وی دلالت است بر آنکه لا بد است در آخر از اجر فکیر از اغتسال مگر آنکه در روایت دیگر مسلم است

من توبتاً فاحسن التوبه ثم اتى الجمعة و این روایت معلوم می شود که غسل جمعه واجب نیست بلکه مستحب و مسنون است چنانکه مذکور است

ابو حنیفه و شافعی است و مختار در مذهب امام احمد نیز احتیاج است در روایتی و خوب و لیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز در مذهب مالک

و بعضی از حنابله واجب است و باین رفته است شوکانی روح و بر آن ادله صحیح را جمع قائم کرده چنانکه در شرح مختصر وی ذکر کرده ایم و شیخ اعم

در شرح سفر السعادة در آن کلام کرده اما مذهب حنفیه را ترجیح داده و لیکن انصاف در آن بعد جمع مجموع احادیث وارده درین باب

قول بوجوب است و تقریر تصفی درین مقام این است که حفاظ حدیث از ابن عباس حضرت عایشه استجاب غسل جمعه را روایت کرده اند و عمل جمعه

صحابه و تابعین برین استجاب است پس قضا در روایتی و خوب و استجاب یکی از دو وجه تواند بود یا این است که حدیث و خوب منسوخ باشد

حدیث استجاب و همین است میل ابن عباس یا این است که مراد بوجوب تاکید و لزوم آن باشد اگر چه سنت بود و الله اعلم مسئله

غسل از سنن بدی است در حق کسی که حاضر شود جمعه را و از سنن آداب است در حق کسی که حضور جمعه او را واجب باشد یا نه تا اول پس حدیث

اذا جاء احدکم الجمعة فلیغتسل و غسل الجمعة واجب علی کل محتلم ای بالغ و حمل مطلق برین مقید و اما تانی پس حدیث یحیی بن حنبل

ان ینظف یوما من سبعة ايام و باتفاق فقها واجب نیست پس حق بعضی مأمور باشد و باین تفصیل که گردیم خلاف در میان دو قول افتما

بر خاست و دلیل هر یکی را محل پیدا شد و همچنین است قضای این بنده ضعیف در اختلاف ایشان که آیا اگر کسی پیش از رفتن بجمعه غسل کند

مراد نماز عاست سوال میکند خدا در آن ساعت چیزی را که حرام و نامرغی نباشد مگر آنکه بر به خدای تعالی آن بنده را آن چیز و اشارت بین یقولوها
 و اشاره کرد آنحضرت برست خود که ازان کمی آن ساعت مفهوم شده و درین حدیث ابهام ساعت است و تعیین آن بیاید و معنی قائم آنست که مقیم است
 و نسبت بارگان و نوبت معنی حال قیام فقط و این جمله ثابت است در روایت جماعتی از حفاظ و ساقط است در روایت دیگران و محلی است از بعضی علما که امر
 میکردند و محرف می از حدیث گویا تشکیک کردند نماز درین ساعت چون بعد از عصر باشد زیرا که آن وقت که است نماز است و همچنین چون از وقت جلوس
 خطیب سبب باشد تا انصراف می و تاویل کرده اند این جمله را باینکه مراد انتظار صلوة است و منتظر صلوة و صلوة است کما ثبت فی الحدیث بقوله
 قائم یصلی درین حدیث از قبیل مجاز تشبیه باشد زیرا که انتظار کننده نماز همچو مصلی است یا از باب اطلاق مسبب است بر سبب زیرا که انتظار صلوة
 سبب است برای ایقاع صلوة و مشیه آنحضرت بود زیرا که در روایت مالک آمده فاشار النبی صلی الله علیه و سلم و گفته اند که مشیه بعضی روات اند و اما
 کیفیت اشاره پس این است که نماز انگشت خود را بر لطن وسطی و از خضریان کرد قلت آن و سوال درینجا مطلق وارد شده و در این باب
 مفید آمده مالک سیال الله انما و عند احمد مالک سیال انما او قطیعة رجم متفق است بیکه سیوطی در نور اللعمه فی خصائص الفقه گفته اختلاف
 کرده اند اهل علم از صحابه و تابعین فمن بعدهم درین ساعت بر زیاده از سنی قول بعهده این اقوال را ذکر کرده چنانکه بیاید فی روایة المسلم
 و هی سحابة خفيفة و آن ساعت اجابت که در روز جمعه است ساعتی نازک است در سفر السعادة گفته علماء را یعنی از صحابه و تابعین
 و من بعدهم درین ساعت خلافت است بر و قول بعضی میگویند که باقی نیست و هم در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم مرفوع شد و هم و آن
 صحیح است باقی است و در تعیین وقت آن خلافت است که در وقتی تعیین است از روز جمعه یا آنرا وقتی تعیین نیست و کسانی که می گویند وقت
 آن معین است اختلاف کرده اند در بیان آن بر یازده قول انتمی گویم و درینجا دو قول است یکی آن ساعت را مبهم گذاشته اند و روز جمعه
 همچو شب قدر در عشره اخیره رمضان چنانکه ابن خزیمه و حاکم از ابی سلمه از ابی سعید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند که
 فراموش گردانیده شدم آنرا چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر را و زهری از کعب بن جبار آورده که اگر یکی شمت کند جمعه را بر جمعه
 متعدد هر آینه بیاید آنرا یعنی در یک جمعه از اول روز تا وقتی معین دعا کند و در جمعه دیگر از وقت معین تا وقت معین دیگر و همچنین تا آنکه مستوی
 شود تا مانه را و اگر تمامه روز یک جمعه متصل جمعه مشغول شود نیز در یابد و سبب است اکتشار و عا در روز جمعه بامید آنکه توافق ساعت اجابت
 افتد و قول دیگر آنست که منتقل می شود در روز جمعه یعنی در هر روز ساعتی دیگر است گاهی اول و گاهی اوسط و گاهی آخر و اما غزالی گفته
 که این شبها اقوال است و جزم بر این عساکر و غیره و سبب طبری گفته اظهر تعیین است **و عن** ابی یزید عاصم بن عبد الله بن قیس
 عن ابيه بصم با و سکون ابن ابی موسی الاشعری از تابعین است ساعت دارد از پدر خود و علی ابن عمر و غیر هم قال گفت ابو موسی
 اشعری سمعت رسول الله شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم یقول می فرمود در شان ساعت جمعه هی ما بید
 ان یجلس الامام الی ان یقضی الصلوة که آن ساعت میان نشستن امام است بر منبر تا گذاردن نماز طیبی از جلوس نشستن میان خطبه
 مراد داشته و احتمال دارد که نشستن بعد از بر آمدن بر منبر باشد و الله اعلم و رواه مسلم و ابوداود و این یکی ازان یازده وجه است که صاحب
 سفر السعادة ذکر کرده و مسلم آنرا ترجیح داده علی مار و عنی البیهقی و ابن ابی عمیر و ابن العری و عجم
 و سبب طبری گفته اصح الاحادیث فیما حدیث ابی موسی و شهر الاقوال فیما قول عبد الله بن سلام و مصنف گفته مراد استیجاب جمیع وقت معین
 نیست بلکه می باشد در انشای این وقت لقوله یقولها و قوله خفیفه و فاعل ذکر وقت انتقال اوست در ان پس ابتدای جمله و بی ابتدای خطبه است

و انتهای وی انتهای نماز است انتقی قول دوم مروی از ابوهریره است که آن ساعت بعد از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصر است تا غروب و لیکن در سنن ابی یوسف است و او ضعیف است و این را جمعی از علما که فضیل بن عیاض از ایشان است روایت کرده اند و این عساکر این را بی زیادت بعد از عصر تا غروب از ابوهریره هم بطریق کبریث در آن داخل است روایت کرده و طبری و عیاض و قریبی و غیر هم نیز از احکامیت کرده و حال این روایت نیز وضعف مثل روایت اول است قول سوم عند الزوال است و این قول از حسن بصری و ابو العالیه منقول است رواه عبد الرزاق و ابن المنذر قول چهارم گاهی است که مؤذن شروع کند در اذان جمع و این انغایشه مروی است از جبر بن المنذر قول پنجم آن زمان است که نماز جمع میگردد و این را ترمذی و ابن ماجه از طریق کثیر بن عبد الله بن عمر و ابن عوف از پدر خود مرفوعاً روایت کرده اند و کثیر بن عبد الله ضعیف است در روایت بهیچ این قول را در شعب الایمان روایت کرده و ابن شیبانه ابو هریره آورده و سنن ابی قوی است قول ششم میان زوال آفتاب و وقت گفتار دن جمع است و این را ابن المنذر از ابی السوار عدوی روایت کرده قول هفتم چون آفتاب بگردد یک وجب تا مقدار یک گز شود و این را ابن المنذر و ابن عبد البر باسناد قوی از ابی ذر روایت کرده قول هشتم آخر ساعتی است از روز سفر السعاده گفته این قول بیشتر صحابه و تابعین است انتقی و این را ابو داود و نسائی و حاکم باسناد حسن از ابی سلمه از جابر مرفوعاً و مالک ابن خزمید و ابن حبان و صحاب سنن از ابی سلمه از ابی هریره از عبد الله بن سلام روایت کرده اند قول نهم آن زمان است که امام بیرون آید تا فراغ وی از نماز و این را ابن جریر از شیبی و از ابی برد بن ابی موسی آورده و گفته که این عمر مشهور آن کرده قول دهم ساعت سوم است از آخر روز جمع و این را صاحب معنی حکایت کرده و در سنن امام احمد نیز از ابی هریره مرفوعاً آمده و لیکن اسناد وی ضعیف است و در القصال می سخن است و علی بن طلحه که از ابوهریره روایت آن کرده گویند که او را از ابی هریره سماع نیست قول یازدهم همان است که در حدیث باب مذکور شده و در صحیح الدارقطنی آمده من قول ابی بردة و ترجیح داد و دارقطنی این معنی را که آن قول ابی بردة است قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم و جواب داده اند ازین باینکه این خبر مرفوع نتواند بود زیرا که اجتهاد را در تعیین اوقات عبادات مسرح نیست و یاتی ما علیه به الدارقطنی قریباً و فی حدیث ابی یوسف عبد الله بن سلام از ابی قینقاع هر اشقی از اولاد یوسف بن یعقوب الغنوی علیهما السلام و یکی از اخبار است و یکی از آنهاست که گوای در رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای و سه بهجت رومی عن ابناه یوسف و محمد و انس بن مالک غیر هم مرد در مدینه سه تلت و اربعین و سلام تخفیف اللهم است مبر و گفته نیست و عرب سلام تخفیف جزوی عند ابن ماجه و لفظوی این است از عبد الله بن سلام قال قلت و رسول الله صلی الله علیه و سلم جالساً انما لخص فی کتاب الله یعنی التوراة فی الجملة ساعة لا یوافقها عبد مسلم یصلی لیسال الله عزوجل فیها ما شاء الا قضی الله حاجته قال عبد الله فاشار الی رسول الله صلی الله علیه و سلم او بعض ساعة فقلت صدقت یا رسول الله او بعض ساعة قلت آتی ساعة ہی قال آخر ساعة من ساعة النهار قلت انها لیست ساعة صلوة قال ان العبد المؤمن اذا صلی ثم جلس للجلسة الا الصلوة فهو فی صلوة انتهی و جابر عند ابی داود و النسائی انها صابین صلوة العصر الی غروب الشمس که آن ساعت در میان نماز عصر و فرود رفتن آفتاب است آنجا بفتح همزه مبتدأ است و خبر وی قول او است و فی حدیث عبد الله بن عمر و لفظ سفر السعاده درین مقام این است که از وقت عصر است تا غروب آفتاب انتهی و این را ابن جریر از ابن عباس مرفوعاً و از ابی سلمه از ابی سعید مرفوعاً و ابو نعیم در حدیث از قول ابن عباس و ترمذی از انس مرفوعاً روایت کرده اند و سنن ابی یوسف ضعیف است در سفر السعاده گفته این اقوال و در قول است اول آنکه از جلوس امام است

بر منبر تا تمام شدن نماز و قول دوم آنکه بعد از عصر است و این قول صحیح اقوال است انتہی و تصنیف در فتح الباری نیز ذکر کرده که در صحیح اقوال این دو قول است و هر چه جزین دو قول است یا ضعیف الا سناد است یا موقوف که سناد کرده قائل آن با جتاد خود بی سماع و توقیف لهذا درین جانب زمین دو قول نقل کرده و باز اختلاف است سلف را که ازین دو قول اسحج ترک کند است بهیچ وجه و جماعه از علما قول اول را اسحج گفته اند بهیچ گفت مسلم گوید حدیث ابی موسی صحیح ترین و جدیدترین چیزی است درین باب و قرطبی گفت که این حدیث نص صحیح است در موضع خلاف پس التفات کرده نشود بجانب غیروی و امام نووی گوید هو الصحیح بل الصواب الذی لایجوز غیره و نیز این حدیث مرفوع است و صحیح است و در یکی از صحیحین واقع و طائفه دیگر بر ترجیح قول عبداللہ بن سلام رفت و رجح احمد بن حنبل غیر العقول روایتی است از احمد گفته اکثر احادیث درین جانب است و ابن عبدالبر گوید که این اثبت چیزی است درین باب سعید بن منصور با سناد صحیح آورده از ابی سلمه بن عبد الرحمن که مردم چند از صحابه مجتمع شدند و تذکره ساعت جمعه کردند پس مفرق شدند و اختلاف نکردند درینکه این ساعت آخر ساعت است از روز جمعه و تبتحیح اسحج و غیره و اکثر ایامه این را ترجیح کرده اند و شافعی تخصیص کرده بر آن و اشکال کرده اند که این ترجیح چیزی است که نیست در صحیح بر چیزی که صحیح است و معروف از علوم حدیث و غیره با این است که آنچه دو صحیحین یا یکی ازین هر دو است مقدم است بر غیر و س و جوابش آنست که این تقدیم جائی است که حدیث صحیحین یا یکی ازین هر دو از منتقدات حفاظ نباشد و آنچه حدیث ابو موسی که در مسلم است و معلول است با نقطاع واضطراب اما اول پس باین جهت که از روایت محرفه بن بکیر است و تصریح کرده اند که وی از پدر خود ساعت ندارد پس شرط مسلم نخواهد بود و اما ثانی پس باین جهت که اهل کوفه آنرا از ابی بردہ غیر مرفوع روایت کرده اند و ابو بردہ کوفی است و اهل بلد او اعلم اند حدیث وی از بکیر پس اگر نزد ابو بردہ مرفوع می بود و وقت نمی کردند آنرا بروی و لهذا جزم کرد و قرطبی که صواب وقت است پس این حدیث یعنی حدیث ابو موسی اگر چه در صحیح مسلم است ولیکن با وجود آن در اتصال سندش مقال است و از جمله آن ساعتی است که در احادیث مسلم اتفاقا و احواتا واقع شده و حفاظ آنرا انتقاد ندوده اند و باین جانب است صاحب سفر السعاده نیز که تقدم و شیخ نیم در ترجمه باین رفت چنانکه گفت گفت بنده ضعیف عفا الله عنه تحقیق بصحت رسیده است از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی سائر اهل بیت النبوته که وی می گماشت خادم خود را تا انتظا کند و نگاهبانی نماید آخر ساعت از روز و خبر کند تا ذکر و دعا کند انتہی بلغفزه و حافظ ابن القیم رح میان هر دو حدیث یعنی حدیث ابو موسی و ابن سلام جمع کرده باین طریق که ساعت منحصر است در یکی ازین دو وقت و سبقت الی هذا احمد بن حنبل رضی الله عنه وقد اختلف فیما علی اکثر من اربعین قولاً املیتها فی شرح البخاری و تحقیق اختلاف کرده است درین ساعت اجابت که در روز جمعه است بر زیاد از چهل قول املا کرده ام و نوشته ام آنرا در شرح صحیح البخاری که موسوم است بفتح الباری و این یازده قول که مذکور شد سنجار آن اقوال است و قول دوازدهم آنکه وقتی است که اذان گوید مؤذن برای نماز یا باد و ذکر کرد این را بعض متاخرین و نسبت کرده تخریج آنرا باین ابی شیبہ از عایشه زینب و هم اول ساعت بعد طلوع شمس ذکر کرده است این را شارح تنبیه و متابعت کرده او را محب طبری در شرحش چهاردهم نیز طلوع شمس حکاه الغزالی فی الاحیاء یا نیز هم بعد از زوال تا اشدن سایه نصف ذراع حکاه المحب الطبری و قبله الزکی المنذری شامز و هم نیز بعد از زوال ولیکن تا اشدن سایه یک ذراع حکاه عیاض و القرطبی و النووی هفتدهم از زوال تا خروج امام مخطبه حکاه القاضی ابو طیب الطبری هیشدهم از زوال تا غروب شمس حکاه الرومانی عن الحسن و ذکره بعض المتاخرین فی شرح البخاری نوزدهم نیز خروج امام مخطبه روایت کرد این را احمد بن زنجویه در کتاب ترجمه زینب بصری گفته که حکا

بمردی گذشت که می غنود و درین وقت پس تنبیه کرد و او را بستم باین خروج امام تا اقامت نماز و این نیز منقول است از حسن بصری و از بعض تابعین شام است و یکم از آنگاه که حرام شود بیع تا حلال شدن آن یعنی از وقت اذان اول جمعه که وقت سنی جمعه است تا فراغ از نماز و این را سعید بن منصور از شعبی روایت کرده و حمید بن زنجویه و یغوی در شرح سنه از ابن عباس آورده است و دوم نزد تافزین و نزد فکیر امام و نزد اقامت و این را بعضی علماء از عوف بن مالک شحی صحابی روایت کرده است و سوم نزد اذان و برآمدن امام و اقامت این را ابن شیبہ و ابن المنذر از ابی امام آورده است چهارم از وقت صعود و افتتاح امام خطبه را تا فراغ و این را ابن عبد البر از ابن عمر فرموده آورده و اسنادش ضعیف است بستم پنجم تاریخین خطیب منبر و شروع در خطبه چگاه الفزالی فی الاحیاء است و ششم نزد جلوس امام بین الخطبتین چگاه اطیبی عن بعض شرح المصابیح است و هفتم نزد نزول امام از منبر رواه ابن ابی شیبہ و ابن جریر و ابن المنذر با سند صحیح عن ابی هریره و تعبیر کرد از وی غزالی بلفظ اذ اقام الناس الی الصلوة بست و هشتم همگام قیام ناس و قیام امام در مقام خود و این را ابن المنذر از حسن بصری آورده و طبرانی حدیث مرفوع روایت کرده با سند ضعیف است و نهم ساعتی که بغیر خدا صلی الله علیه و سلم در وی نماز گذارد چه نماز جمعه افضل صلوات این روز است و وقتی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذارده افضل اوقات است و هر چه پیش از اذان و خطبه و غیر هما هم مسائل است و مقصود نماز جمعه است سی ام در نماز عصر سی و یکم بعد از عصر سی و دوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب سی و سوم در وقت غیب است شمس که نصف و سی ظاهر باشد و نصف و سی غائب و این را طبرانی در اوسط و اوقطنی در علل و بهیقتی در شعب و فضائل اوقات از طریق زبیر بن بن الحسین بن علی سلام الله علیه جمیع روایت کرده گفت حدیث کرد مرا مر جانه مولاة فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت حدیث کرد مرا فاطمة گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم کدام ساعت است آن یا رسول الله فرمود وقتی که فرود آید نصف آفتاب برای غروب پس بود و نماز که میکند شست روز جمعه غلام خود را که نام او زید بود تا نظر کند بافتاب در وقت غروب و چون خبر داده می شد فاطمه شیدان اقبال میکرد برای عاتا آنکه غائب می شد آفتاب و در بعضی روایت این حدیث کسی است که معلوم نیست حال او این است آن اقوال که مصنف در شرح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقائلین آنها ذکر کرده و ادله آن آورده و تصحیح و تضعیف و رفع و وقف آن بیان نموده است چنانکه نقل کرده شد و در تطبیق این اقوال ترجیح بعضی از آن بر بعضی فرموده که این همه اقوال چنان نیست که بجمع جهات متغایر و متخالف باشند بلکه بسیاری از آن بحدیثی است که متحد است با غیر خود نیست مراد اکثر آنها که مستوعب شامل است تمامی آنوقت را که تعیین فرموده شد بلکه وقت معین در میان آنست و جز وی از آن بر لیل آنچه واقع شده است در حدیث یقللها و در حدیث دیگر وی ساعه خفیفة چنانچه از وقت زوال یا وقت نماز یا وقت نماز و فائده ذکر این وقت آنست که آن ساعت انتقال میکند در وی پس ابتدای منظره آن ابتدا خطبه باشد و انتهای آن صلوة مثلاً کما تقدم مجلاً و بسیاری از قائلین تعیین کرده اند آنچه خود یافته و گمان برده و وقوع آن ساعت را در الوقت بنظهور آثار و امارات اجابت در آن بقیاس و اجتهاد خود و باین تقریب تقلیل می یابد انتشار و اختلاف قطعاً و الله اعلم بالله التوفیق

و سن جا بن عبد الله رضي الله عنه قال مضت السنة ان في كل اربعين فصا عدا جمعة گذشت سنت درین که در هر چهل کس پس زیاده از آن جمعه است و بعضی گفته اند منعقد نمی شود جمعه مگر بسته کس با امام و بعضی چار و بعضی و بعضی دو روزه و بعضی بست و بعضی سی و بعضی چهل و بعضی پنجاه و بعضی هفتاد و بعضی جمع کثیر گفته اند و بعضی شرط کرده اند برای صحت جمعه مصر جامع و بعضی بدون حمام و جامع با تعداد سکنه بلده و همچنین دیگر حد و روش الط مثل بودن امام اعظم و غیره و این همه اقوال

غیر صالح احتجاج است شوکانی گفته نیست برین اقوال اثار از علم و یافته نمی شود حرفی واحد از ان در کتاب خدا و سنت رسول او که دلالت کند بر بودن این امور شروط صحیح جمعه یا فرضی از تراخیص آن بار کنی از ارکان آن انتهی و وی را هم درین باب رساله مستقلة است رواه الدارقطنی در مصفی گفته اما جماعت پس لازم جمعه است و لفظ جمعه و عید و تشبیه سبب بیهود و احد نصاری بران دلالت می نماید و بی شبهه در اکثر اوقات جماعه عظیمه می بود و لهذا یهقی از ابن مسعود نقل میکند که انه صلی الله علیه و سلم جمع بالمدينة و کانوا اربعین رجلا و این عبارت دلالت بر اقلیت این جمع می کند و حال چنان بود زیرا که جمعات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب و بهم جزا بیشتر می بودند از اربعین بدجای بسیار و آیا وجود اربعین ضروری است در انعقاد جمعه یا نه امام شافعی می گوید ضروری است و فی نظر زبیر که حدیث انفضاض دلالت میکند که نبودند آنجا در آخر خطبه و ظاهر از ان آنست که در اول نماز نیز مگر دوازده تن پس الغای وصف اربعین ثابت شد و احتمال عود ایشان بغیر فصل که درین صورت شافعیه پیدا کرده اند مستندی ندارد بلکه ظاهر از سیاق آیت و سیاق قصه آنست که انفضاض برای شریعت عام بوده است و لهذا صلی تعالی فرمود و لذلک اذا اوتجارتا او کفوا الایه و لهذا بیع و شرا درین وقت ممنوع شد و آن فصل طویل است و غالباً خطباً آنحضرت طویل بود پس احتمال عود بی فصل در خطبه یا در اول نماز بعید باشد پس ظاهر آنست که در وی اگر دین اربعین جمعه خوانند نماز ایشان صحیح باشد و متخلفان آنم شوند و آنافرها یا شهر پس شرط جمعه است آنکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بدو جمعه نمی بود و با آنحضرت جمعی کثیر از اهل که در عرفه بودند ایشان را بجمعه نفرمودند و سفر اگر علت تختم در حق آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اهل مدینه می تواند شد در حق اهل مکه علت نمی تواند شد الا بودن ایشان در صحرا و اثر حضرت عثمان که اذن داد اهل بادیه را بر جوم پیش از وقت جمعه و عمل مستمر مسلمین که در بدو جمعه نیست و نه در بیه و نه در اهل خیام و فارق میان اهل خیام و قریه وجود اربعه است و در عوالی و قریه قلت متوطنان پس بر جمعی که بر اجتماع ایشان اهم قریه توان اطلاق نمود و واجب است صدکس باشند یا زیاد و در بعض احادیث اقل آن پنجاه کس و حال بالغ حُر آمده و اما آنکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب در یک مسجد می خواندند نشأ آن تحقق جماعه عظیمه است که در صورت تعدد جمعات میسر نمی باشد یا تبرک باقتدای آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای کرام و حرص بر استماع و عظیم ایشان و صفت نفسیه بودن آن معلوم نیست و بر تقدیر نشأ اول می باید که شهر عظیم که هر طرفی از وی مانند قریه باشد آنجا تعدد جماعات جائز بود و اما امامت خلیفه و نائب او پس امر مستمر بود و نشأ آن امرست تقدیم والی در محل ولایت خود پس مخصوص باشد بحضور والی و بطریق استخاب باشد چنانکه تقدیم اقرام علم و سایر نظائر مسأله و اثر حضرت علی که اربع الی الامام الخجول برین تقدم والی در محل ولایت خود است الی قوله و اگر جمعه در یابد نماز نظر لازم شود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز جمعه در عرفات و قوف فرمودند و ثابت شد که آن روز ظهر و عصر جمع نمودند انتهی باسناد ضعیف زیرا که در سند وی عبدالعزیز بن عبدالرحمن است و وی روایت میکند آنرا از خصیف از عطا و عبدالعزیز ضعیف است و خصیف مختلف نشانی گفته عبدالعزیز بن شقیق و دارقطنی گفته مسکر الحدیث و ابن جان بخوبی نمی کرد احتجاج بوی و یهقی هم این حدیث را روایت کرده و بحاجه فصاحتها فاقها آورده و گفته هذا الحدیث لا یصح بشک و درین باب حدیثهاست که نیست اصل برای آن و گفت عبدالخنی ثابت نیست در حدیثی در سبیل گفته اختلاف کرده اند علما در نصابی که قائم شود بدان جمعه پس فته اند بسوی و جوب جمعه بر اربعین نه بر کمتر ازین عدد و عمر بن عبدالعزیز و شافعی در بودن امام یکی از ایشان دو وجه است نزد شافعیه و نه سبب خفیه آنست که منعقد می شود بسته کس بعد از آن و این اقل عدد است منعقد می شود بان پس واجب نیست چون تمام نشود این قدر و استدلال کرده اند بقوله تعالی فاستحقوا و گفته اند

خطابه جماعت راست بعد نماز و اقل جمع است که اندک دلت کرد بر وجوب سعی بر جماعت برای جمع بعد نماز و نماز الابر است از منادی پس تنگس
 باشدند مع امام نیست و دلیل بر این شرط از زیاده برین قدر و در بعضی کرده اند که لازم نمی آید از خطاب جماعت کردن ایشان آنرا با جماعت و قد
 خرج فی البحر بعد مناقض است قوله تعالی **اقیموا الصلوة** و **اتقوا الله** کما فی قوله تعالی **انما هی ذکوة** در جماعت
 گویم و حق اینست که شرطیت چیزی در عبادت بی دلیل نمی باشد و نیست در اینجا دلیل بر تعیین عدد از کتاب و سنت و چون معلوم شد
 که نماز جمعه نمی باشد مگر جماعت چنانکه وارد شده است باین حدیث ابی موسی نزد ابن ماجه و ابن عدی و حدیث ابی امامه نزد احمد و طبرانی
 و در کس اقل باقیم به الجماعه اند حدیث الاثان جماعه پس تمام شود جمع بر کس در ظاهر و شارح ذکر کرده است خلاف و اقوال در کمیت عدد
 معتبر در نماز جمعه که شمارش پنج باره قول میرسد و دلیل قائل هر قول که بدان تشبیه کرده بود بر دعای خود آورده که نیست ناهض
 از روی حجت بر شرطیت پسر گفته و آنچه منقول است از حال آنحضرت صلی الله علیه و سلم این است که در جمع کثیری گذارد و موقوف نبود بر عدد و معتبر
 جمعی است که حاصل شود بدان شعار اسلام و نمی باشد این شعار مگر در کثرتی که منافقان از آن در غیظ آیند و حاجران بگفتند و صدقاً
 سرور شوند و آیه کریمه **والست** بر امر جماعت پس اگر وقت کنند بر اقل آنچه دلالت کرد بر آن آیه کریمه دور نباشد قلت و قد کتبنا رسالت فی
 شروط الجمعة التي ذکرها و وسعنا فیها المقال والاستدلال سمینا باللعنة فی تحقیق شرائط الجمعة التي گویم ارجع غایب درین باب فخر و شوکانی

و عن سمره بن جندب رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه

وسلم كان يستغفر للمؤمنين والمؤمنات في كل جمعة بدريتيك آنحضرت طلب آمرزش میگرد برای مردان
 و زنان ایمان دارد هر جمعه و در روی دلیل سنت بر مشروعت استغفار برای خطیب زیرا که این موضع دعاست و رفته است بوجوب دعا کردن
 خطیب برای خود و مؤمنین و مؤمنات جمعی از اهل علم و گوایه ایشان می گویند که مواظبت آنحضرت بر آن دلیل وجوب است کما یفید و کان
 و غیر ایشان گفته اند که مندوب است و واجب نیست بنابر عدم دلیل بر وجوب شارح مغربی گفته و الاول انظر رواه البزار باسناده
 کذب زیرا که وی گفت نمی شناسم این را از نبی صلی الله علیه و سلم مگر همین اسناد و در سند او یوسف بن خالد بستی است و او ضعیف است
 و روایت کرده است آنرا طبرانی در کبیر مکرر زیادت و المسلمین و المسلمات **و عن جابر بن سمرق رضي الله عنه ان النبي**

صلى الله عليه وسلم كان في الخطبة يقرأ آيات من القرآن يذكركم للناس بدريتيك بعد آنحضرت که میخواند

در خطبه ایستی چند از قرآن تذکر میگرد مردم را قواعد اسلام و محبت دین بایشان تعلیم می فرمود و تذکر موت و ترمید دنیا و ترغیب
 در آخرت و عظمی نمود رواه ابوداؤد و اصله فی مسلم اصل این حدیث در مسلم است گوایم اودعی حدیث ام هشام است
 و در روی این است که وی سوره ق را از زبان آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در جمعه بر منبر میخواند یاد گرفت و رواه الطبرانی فی الاوسط من
 حدیث علی رضی الله عنه و لفظ وی این است که بود آنحضرت میخواند بر منبر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و در سندش همی مجهول
 و بقیه رجال می موثق اند و نیز طبرانی در اوسط از حدیث جابر آورده که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس خواند در خطبه آخر سوره نصر
 پس بگفتش در آمد منبر دوباره و در سندش در کس ضعیف اند **و عن طارق بن شهاب رضي الله عنه صحابی کوفی است**

بن عبد شمس احسی بجلی در ریافت جاہلیت را و دید آنحضرت را و شنید از وی مکران و غیر آن در خلافت شصتین سی و سه ایسی آنچه از منبر
 و سر بر و فرود گشته پیشان او و در میانها و درین دلد از ابو بکر و عمر رضی الله عنهما آن رسول الله صلی الله علیه و سلم

قال الجمعة حتى واجب على كل مسلم في جماعة بحقه حق واجب است بر هر مسلمان در جماعت یعنی جماعت در جمعه فرض است
و جمعی جماعت در سنت نیست در حجة الله البالغة لفته است تلقی معنوی کرده است نه لفظی این را که جماعت و نوعی از تمدن در جمعه شرط
نواخت حضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای وی و ائمه مجتهدین جمعه میکردند در بلقان و مواخذه نمی کردند درین باب بر اهل بدو بلکه جمعه در عهد
ایشان در اهل بدو قائم نمی شد پس ازینجا قرنا بعد قرن و عصر اجد عصر فهمیدند که جمعه را جماعت و تمدن شرط است و آنحضرت فرمود که جمعه
واجب است بر بیجا کس نیز بلکه بیجا کس قریه متفرقی می شود و فرمود جمعه واجب است بر هر قریه و این اقل چیزی است که گفته می شود در حق
وی جماعت پس گاه که این قدر حاصل شود جمعه واجب گردد و هر که از آن تخلف ورزد گنهار باشد انتهی لخصاً و لیکن این حدیث که جمعه واجب است
بر هر قریه که مدعی امام باشد اگر چه همین چند کس بوند و در روایتی و اگر چه نباشند مگر سه کس و چهارم ایشان امام بود بهیچ و این عدی این را
روایت کرده اند گفته اند که ضعیف است و منقطع نیز است لا عمل اگر چه چهار گروه واجب نیست مملو که یکی بنده که در
ملک و تصرف کسی است و امر آقا و دوم زن و جمعی سوم کودک نابالغ از جهت عدم تکلیف بروی و من بعضی چهارم بیمار از جهت ضعف
و ناتوانی و ظاهر استقامت فرسیت ازینما بتدریج و ترتیب واقع شده شیخ در شرح سفر السعادة گفته شرط و وجوب جمعه بعد از آن وجود مصعب یافتنی آن
بلوغ و عقل و ذکورت و خیریت و اقامت و صحت و سلامت عین در جلیین است پس جمعه بر مردان فرض بود بر زنان و بر آزادگان و بر
بندگان و بر مقیمان نه بر مسافران و بر تندرستان نه بر بیماران و نه بر کوران و نه انگان و نه که بعد از ادای نماز جمعه پیش از شب بمنزل خود
تواند رسید جمعه بروی واجب بود و بهذا قال ابو حنیفة یحیی بن آدمه است در حدیث الجمعة طلع من آواه اللیل اخرجه الترمذی انتی لیکن
این حدیث را ترمذی و احمد تضعیف کرده اند و او را شواهد است از حدیث ابی قلابة رواه البیهقی مسلماً و در روایتی آمده که جمعه واجب است
بر هر که راه یابد سوی وی رواه ابن ماجه عن جابر و ظاهر مراد از عبارت من و جد الیه سبیلایم بیان مسافتی است که اسکان و حمول
جمعه داشته باشد رواه ابوداؤد و قال لم یسمع طارق بن شهاب من النبی صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد
این را ابوداؤد و گفت تشنید طارق را وی این حدیث از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و لفظ ابوداؤد این است طارق قد رای النبی صلی الله علیه و آله
و هو من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم ولم یسمع منه شیئا انتی و اخرجه الحاکم من دواية طارق المذكور عن ابي موسى
در روایت کرد این را حاکم از روایت طارق مذکور از ابی موسی از آنحضرت و گفت مصنف در تلخیص صحیح غیر واحد رواه فی شرح استه بلفظ آخر
عن رجل من بنی وائل ولم یسم مراد مصنف آنست که حدیث باین وجه موصول شده و درین باب است از حدیث تیم داری و ابن عمر
و مولای ابن الزبیر رواه البیهقی و در حدیث تیم چهار را وی تضعیف اند قال ابن القطان و در مجمع الزوائد لفته در وی ابراهیم بن حماد
ضعفه العارظنی و حدیث ابن عمر را طبرانی در اوسط باین لفظ آورده لیس علی مسافر جمعه و نیز در وی از حدیث ابو هریره است مرفوعاً
نمسه لا یجتمه علیهم المرأة و المسافر و العبد و الصبی و اهل البادية و اخرجه الثقیلی و الحاکم ایضاً باسناد ضعیف و حسن ابن عمر
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس علی مسافر جمعه نیست بر مسافر جمعه زیرا که غالب
این است که مسافر نمی شود و وارد چنان است که جمعه بر کسی است که نداشتند کما فی حدیث ابن عمر عند ابی داؤد و اختلاف دارند که مراد از
اول است یا اذان خطبه مختار اول است و بعضی گویند ثانی زیرا که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم همین اذان بود رواه الطبرانی
فی الاوسط باسناد ضعیف مصنف در تلخیص تضعیف وی ذکر کرده و نه و چه ضعف بیان نموده و از مجموع احادیث معلوم می شود

که بجمع بر پیش کس واجب نیست کی صهی وان متفق علیه است دوام ملوک وان نیز متفق علیه است مگر نزد داود که وی واجب می گوید بنا بر دخول
 نیز بر عموم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَوَدَّيْ لِمَا صَلَّوْا** در اصول مقرر شده که بعد داخل است در خطاب و جواب داده اند که احادیث مختصر
 اوست اگر چه در وی مقال است زیرا که بعضی او تقوی بعضی است سوم زن و بر عدم وجوب جمعه بروی اجماع است و شافعی گفته است
 عجز از حضور جمعه باذن زوج و از روایت مکرر معلوم شده که نزد وی بر همه زنان واجب است خلاص ما هو مخرج به فی کتب المشافیه چهارم
 مریض و بروی واجب نیست حضور جمعه چون مضر بن نفوذ بدان چشم مسافر و بروی نیز حضور آن واجب نیست و تکمیل که مراد مسافر با شکر
 سفر باشد و اما نازل پس واجب است بروی و اگر چه نزول کند بمقدار نماز و باین رفته است جماعتی از اهل علم گفته و واجب نیست زیرا که
 داخل است در لفظ مسافر و باین نیز جماعتی از اهل علم گفته و همین است اقرب زیرا که احکام سفر باقی است برای او از قصر و مانند آن و لهذا
 منقول نشده که آنحضرت جمعه بقرعات در حجة الوداع گذارده باشد زیرا که مسافر بود و همچنین ساقط می شود نماز عید از مسافر و لهذا مری
 نیست که گذارده باشد آنحضرت نماز عید در حج مذکور و این حرم و هم کرده و گفته که گذارده آنحضرت جمعه را در حج خود و علی تغلیط وی کردند
 ششم اهل بادیه در نهایت گفته بادیه مختص است با اهل عمد و خیام نه اهل قری و مدن و در شرح عمده گفته که حکم اهل قری حکم اهل بادیه است
 ذکوره فی شرح حدیث لا یصح حاضر لبادیه در تصفی گفته و آنانکه معذور اند در ترک جماعت معذور اند در ترک جمعه زیرا که جمعه غیر حاجت نمی باشد
 پس رخصت است در ترک جمعه مسله در کتب شافیه مذکور است که انصراف مریض و لنگ در وقت نماز قبل از خواندن آن
 حرام است و در سفر اهل شهر پیش از وقت جمعه دو قول نقل کرده اند قول قدیم جواز است و قول جدید تحریم و قول قدیم ارجح می نماید
 زیرا که علت جواز رجوع اهل بیرون آن قبل از وقت است می باید که اهل شهر را نیز خروج از محل جمعه پیش از وقت روا باشد زیرا که
 اهل بیرون مساوی شدند در آنکه اگر در شهر مکث کنند جمعه واجب شود و اگر بر آیند واجب نشود و اگر علت جواز آنست که در اصل از اهل جمعه
 نبودند گو که الحال مانع بر خاسته است پس باید که انصراف مریض و لنگ در وقت جمعه پیش از خواندن جمعه نیز جائز باشد انتهى **وعن**

عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استوى على المنبر
 استقبلناه بوجوهنا يود انحضرت که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم ما او را بروای خود پس سنت آنست که مردم متوجه
 بجانب او نشینند و خطبه را استماع نمایند و از اینجا این نیز لازم می آید که پشت بقبله میخواند و اگر مقصود بیان این معنی دارند نیز درست است و لیکن
 آنچه گفتیم نیز مطابقت صحیح است در سبب گفته حدیث وال است بر استقبال مردم خطیب یا در حالیکه مواج اند بسوی وی و این امری است مستمر و در
 حکم جمع علیه است و جزم بوجوب ابو الطیب من الشافعية رواه الترمذي باسناد ضعيف یعنی گفته که این حدیثی است که فی شام
 آنرا مگر از حدیث محمد بن الفضل بن عطیه و او ضعيف است و اهل حدیث یعنی رونده است حدیث او کنایت است از سنو و حفظ وی و نیز
 تضعیف کرده اند آنرا در اقطنی و ابن عدی و غیرها و روایت کرده است آنرا ابن ماجه از حدیث عدی بن ثابت عن ابیه و گفته امیدوارم که
 متصل باشد که اقال و نیست صحبت والد عدی را مگر آنکه مراد از ابیه جد وی باشد که او را صحبت است برای بعضی حفاظ تاخرین که
 فی التخصیص و لاه شاهد من حدیث المبراء عند ابن خزيمة و این حدیث را شاهدی است از حدیث برادر دیک ابن خزيمة
 که تقویت او میکند و ضعف وی می رباید و از شرح بلوغ المرام هیچ یکی ذکر این شاهد نکرده یعنی نه در بیدر تمام است و نه در سبب السلام
 و نه در تلمیض مصنف علام و لیکن حدیث بهر حال دال است بر استقبال امام و صاحبها تا گفته واجب بر همان عدد است که مستند می شود

محمد بادیشان زبر غیر ایشان و الحاکم بن حزن بفتح حمله و سکون ز و نون ابن عبد البر گفت اسلام آورد حکم عام فتح
 و قبل یوم الیمامة و ابو حزن بن وهب المخزومی قال شهدنا الجمعة مع النبي کفیت حاضر شدیم با محمد و همراه آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم فقام منو کتفا علی عصا او قویس پس ایستاد تکیه زده بر چوب دستی یا کمان و تمام حدیث ایست فحمد الله و اشنی
 علی کلما یتخفیات طیبات مبارکات ثم قال یا ایها الناس انکم لن تطیقوا ولن تمعلوا کلما امرتم به و لکن عدد و اوسیر و اونی روایت
 و البشر و انیست حکم را حدیثی جز این حدیث و اسنادش حسن است و در وی شهاب بن حراش مختلف فیه است و اکثر حفاظ توفیق وی
 کرده اند و قد صحیح ابن لیسکن و ابن خزیمه و اورا شاهدی است از حدیث برابر ابن عازب نزل بود او و باین لفظ که داده شد آنحضرت روز عید کمانی
 پس خطبه کرد بروی و دراز کرد خطبه را رواه احمد و الطبرانی و صحیح ابن لیسکن و شافعی روایت کرده که بود آنحضرت چون خطبه میخواند اعتماد میکرد
 بر عنقه و عنقره مانند نصف ریح است یا اکثر و در وی سنان باشد مثل سنان ریح و درین باب است از ابن عباس ابن الزبیر رواه ابوالشیخ
 بن حیان فی اخلاق النبی صلی الله علیه و سلم کذا فی التلخیص و غیره رواه ابوداؤد و حدیث دلیل است بر ندب اعتماد و خطیب بر سینه و خوان
 وقت خطبه و حکمت در آن ربط قلب است و حی باید که اعتماد کند بر دست خود پس اگر نیاید چیزی که اعتماد کند بر آن ارسال کند بر دست
 یا بندیمین بر شمال یا جانب منبر و کرده است کوفتن منبر بر تیغ و مانند آن زیرا که ماثور نیست پس بدعت باشد در سفر سعاده گفته شمشیر و نیزه
 بدست نگرفتن بلکه اعتماد بر کمانی یا عصا کردی و این پیش از آن بود که منبر ساخت اما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتماد کرد
 فی عصا و نی کمان و غیر آن انتی شیخ در شرح آن گفت اعتماد بر سینه و مانند آن اشارت است بآنکه قوام این دین بشمشیر و بسلاح
 و حافظ ابن القیم گفت که این سخن چیزی نیست چه قرآن این بقرآن و وحی است کذا فی الموابه و بعض روایات فقه حنفیه آمده که انگار قوس و عصا
 کرده است و صحیح آنست که کرده نیست از جهت ورود دست و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعتماد بر عنقه میکرد که با وی
 می بود و از وضه العلی نقل کرده اند که در هر بلدی که فتح می بغلبه و محاربه است چنانکه مکه معظمه اعتماد بصلاح گنند و آنجا که بصلح است
 چنانکه مدینه مطهره بعصا و لهذا شافعیه در حرم شریف اعتماد بر سینه کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوه است و نزد حنفیه بجما که نزد
 ایشان بصلح است کما بین فی موضعه انتی گویم دلیل این تفرق از سنت غیر ظاهر است و آنچه از سنت ثابت است تکیه است بر عصا و قوس و آن قبل از اتخاذ منبر و اندک

باب صلوة الخوف

این نماز ثابت است از کتاب و سنت هر دو اما سنت پس چنانکه در متن بیاید و اما کتاب پس قوله تعالی است و اذ اکتنت فبیضهم
 فاقممت لهم الصلوة فلننقم طائفه الخ و ابو یوسف و حسین بن زیاد از حنفیه و مزنی و غیره از شافعیه بر آن اند که این نماز
 مخصوص بزمان نبوت است و ظاهر مفهوم آیه و اذ اکتنت فبیضهم همین است و لیکن مختار نزد جمهور ائمه جواز است بعد از زمان نبوت
 و اما صاحبها مثل علی مرتضی و ابو موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضی الله عنهم آنرا بعد از آنحضرت دلیل آنست که مارواه البیهقی عن علی و ابی موسی
 و ابو داود و النسائی عن حذیفه و هر چه آنحضرت کرده ما دام که اختصاص آن بحضرت وی ثابت نشود امت را اتجاع آن لازم است و عموم منظور
 صلوات کما رایتونی اصلی تحت است بر آن و قید اذ اکتنت فبیضهم اتفاقی است با ما و اکتنت انت او من یقوم مقامک است چنانکه در کرمیه حذیفه
 أموالهم صدقة ثابت است و گذاردن این نماز بوجود ستمده صحیح و ثابت شده و هر یکی از ائمه و جمعی از آن وجه اختیاری کرده
 شوکافی ریح در ردیه گفته تحقیق گذارده است این نماز را رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر صفتای گوناگون و هم آن صفات کافی است

در درباری مضینه گفته این نماز بر پنجای مختلفه واردست گفته اند که بر شانزده وجه گفته اند که بر بیست و چهار وجه و کمتر ازین نیز گفته اند و صحیح شده است ازان چند نوع انتهى تصنف در تخیض رسیده مروی است صلوة خوف از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر چهارده وجه ذکر با این حزم فی جزیه مفرد و بعضی وی در صحیح مسلم است و بعضی در سنن ابی داود و ذکر کرده است حاکم از ابن ماجه هشت نوع را و این جان نه وجه را و گفت انس میان این وجود تضادست ولیکن آنحضرت گذاردن ازابار با آدمی را مباح است بگذارد آنچه خواهد نزدیک خوف ازین انواع و این لذا اختلاف مباح است و نقل کرد ابن الجوزی از امام احمد که وی گفت نمیدانم درین باب حدیثی مگر صحیح انتهى . صحیح

بن خوات یعنی خای سجد تشدید و او صالح تابعی مشهور ثقه عزیز الحدیث است سمع جماعة من الصحابة روی عن یزید بن رومان و حدیثه عند اهل البیته و خوات صحابی انصاری مدنی جلیل القدر است اول مشاهد او احد است رضی الله عنه روایت می کند صالح عمن صل مع رسول الله از کسی که نماز گذارده است با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در صحیح مسلم است عن صالح بن خوات بن جبر عن سهل بن ابی حمزة و در پنج تصحیح کسی است که حدیث کرد از وی و در روایتی بهم آمده چنانکه در پنجاست یوم ذات الرقاع روز ذات الرقاع بکبر را نام غزوه ایست که در سنه رابعه ماه جمادی الاولی بود قال ابن اسحق و غیره من اهل السیر و المغازی و درین غزوه ملاقات آنحضرت با کفار شده و نماز خوف گذارده مگر بآنکه جنگی واقع شود برگشت و ذات الرقاع ازان گویند که مسلمانان پا برهنه بودند و پاهای سوده شدند و ناخنان پا افتاد پس جامه پار بار بار بر پا پوشیدند مشهور این وجه است و کذا فی البخاری من حدیث ابی موسی و بعضی گویند در آنجا کوهی بود که پاره اوسرخ بود و پاره اوسفید و پاره اوسیاه و پاره اوزرد رنگ برنگ گویار تمام است بر دم خوست صلوة الخوف نماز خوف و کیفیت وی این است ان طائفة صفتت معه و طائفة وجاه العدو و روی صفت بستند با آنحضرت و کرد وی ایستادند در مقابل دشمن و جباه بضم واو و کسر آن و در روایتی بجاه احد و بنای فوقیه آمده فصلی بالذین معه رکعة شریفه قائما و اتفقوا لا نفسهم حرس گذاردن با آن طائفه یک رکعت بستر ثابت ماند آنحضرت بر جای خود و تمام کردند ایشان نماز برای خود شمرانصی فوا فصهوا و جباه العدو و بستر نماز کرده برگشتند و برتند پس صفت بستند رو بروی دشمن و جباهت الطائفة الاخری و آمد گروه دیگر که نخست در مقابله دشمنان صفت بسته شده بودند فصلی بهما الركعة التي بقيت پس گذارد آنحضرت با ایشان رکعتی را که باقی مانده از نماز وی شریفه جالساً و اتفقوا لا نفسهم حرس شمره بستر بجای خود ماند آنحضرت نشسته و تمام کردند این طائفه نماز را برای خود بستر سلام داد آنحضرت با ایشان متفقوا علی وجه این غزوه در پنجاه از هجرت بود که مقدم حافظ ابن قیم رح گفت این سخت شکل است زیرا که بصحت رسیده که مشرکان جس کردند آنحضرت را روز خندق از صلوة ظهر و عصر و مغرب و عشا پس گذارد این هر چهار را مجموع و این قبل نزول صلوة خوف بود و خندق بعد ذات الرقاع است در سنه خمس گفت و ظاهر این است که اول نماز خوف که آنحضرت گذارده در عسفان بود و نیست خلاص در میان ایشان در آنکه عسفان بعد از خندق بود و بصحت رسیده که آنحضرت صلوة الخوف بذات الرقاع گذارده پس سلام شد که این بعد خندق و بعد عسفان است و ظاهر شد ما او هم اهل سیر اتمی و احتیاج کرده است به تقدیم شریف این نماز بر خندق علی و این اهل اسیکیه میگویی که گفته می شود نماز خوف در حضر و مانند آنکه گذارد آنرا رسول خدا و خندق و هذا لفظ مسلم وقع فی المعرفة لابن مندة عن صالح بن خوات عن ابيه و این لفظ مسلم واقع شده است در کتاب معروفه که تصنیف ابن مندة است از حدیث صالح بن خوات از پدرش یعنی از خوات بن جبر و وی صحابی است ذکر کرد او را منهم و وی پدر اوست و فی سائر ذکراته و روایت

روده است این را بخاری باسناد دیگر از قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق از صالح بن خوات از سهل بن ابی حمزة که صحابی صحیح است و در سال سوم از هجرت ولادت یافته و این یک سجده است از وجوه صلوات خوف و دلول می سلطان ظاهر قرآن است قال تعالی وَلَمَّا تَطَأْتَ طَائِفَةَ الْأَعْرَابِ لَمْ يَصُلُّوا فَلَیَصَلُّوا مَعَكَ و این کیفیت اقرب است به واقعت مستادا از صلوات زیرا که در وی تقلیل افعال منافیه صلوة و متابعت امام و باین وجه اخذ کرده است جماعتی از صحابه و من بعد هم و مالک شافعی و درین وجه هر طائفه یک رکعت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذارده و گویند دیگر تنها ولیکن در وقت صلوة آنحضرت نه قضای آن بعد تمام صلوة آنحضرت و شرط کرده است شافعی که دشمن در غیر جهت قبله باشد و این در نماز ثنائی است پس اگر ثلاثی باشد انتظار کند در تشهد اول و تمام کند طائفه رکعت ثالث را و همچنین در رباعی اگر گوئیم که نماز خوف گذارده میشود در حضر انتظار کند در تشهد و اما این مندر پس بفتح میم و سکون نون و دال جمله امامی کبیر است از ایمة حدیث که در فی السبل و عن

ابن عمر رضی الله عنه قال غزوت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل یحیی گفت ابن عمر اگر دریم همراه آنحضرت بجانب نجد قبل کسیر قاف و فتح موحده یعنی جهت و نجد بفتح نون و سکون جیم زمین مرتفع از بلاد عرب و نام شهری است اعلای تمامه و بین و اسفل عراق و شام و مراد اینجا عراق است نه نجد مین و یعنی راه و روش هم آید فوازینا الحد و فضا فقتنا هم در سبب شدم دشمن را و وصف بسته ایستادیم در مقابل ایشان و ازینا بزرگوار و مشتاة تخمیه یعنی قابلنا و انکار کرد و جوهری که و ازینت لفته شود بلکه ازین همزه بعد وی الف و لکن بختل که و ازینت ازان باشد اما همزه را با و بدل کردند فقار رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی بنا پس ایستاد رسول خدا و نماز گذارد با ما در مخاری بخاری است که این نماز عصر بود و لفظ مخاری فصلی لنا بلام است مصنف در فتح الباری گفته ای لاجلنا و ذکر کرده که در وی روایت بالموحده نیز هست و در وی یصلی نست بفعل مضارع فقامت طائفة معه و اقبل طائفة

على العدو و رکع من رکع معه و سجد سجد تبین و نماز گذارد با ما پس ایستاد گروهی با آنحضرت و روا آورد گروهی دیگر بر شیمان و رکوع کرد با آن طائفة که با وی بودند و سجده کرد و دو سجده شد انصی فوامکان الطائفة التي لم تقبل پیتر گشتند و رفتند این گروه که یک رکعت با آنحضرت گذاردند بجای آن گروه که نگذارند نماز و ایستاده بودند مقابل عدو فجاءوا فزکع بهم رکعة و سجد سجد تبین شهر مسلم پس آمدن آن گروه پس رکوع کرد رسول خدا با ایشان یک رکعت و سجده کرده و دو سجده پیتر سلام داد و فقار

كل واحد منهم فزکع لنفسه رکعة و سجد سجد تبین پس ایستاد هر یکی از قوم پس رکوع کرد آنحضرت برای خود یک رکعت و سجده کرده و دو سجده پس دلالت کرد این حدیث بر آنکه هر طائفة اقتدا کردند بر رسول خدا در یک رکعت و گذاردند برای خود و دیگر رکعت تنها و این مذکور ابوحنیفه است و گفته اند که این طریق اوفق است بنص ستر آن و پوشیده نماند که سبیل نسبت با آنکه هر دو طائفة یکبارگی بگذارند یک رکعت یافته با چه در وی امر حرب و تقویت مصلحت است و درین روایت تصریح واقع نشده که کدام نماز بود ولیکن در سفر بود و گذاردن دو رکعت ازین جهت باشد ولیکن ذمیب حنفی عامتر است که در سفر باشد یا در حضر صلوة خوف جائز است و لهذا گفته اند که در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طائفه یک رکعت بگذارد و در غیر ثنائی اگر رباعی است با هر طائفه دو رکعت و در مغرب با طائفه اول دو رکعت و با طائفه دوم یک رکعت و ذمیب امام احمد و شافعی نیز همچنین است از جهت عموم قول وی سبحانه و اذا اکتبت فیهم کذا قالوا و لفته اند توانند اثبات آن در حضر بقیاس باشد و نزد امام مالک مخصوص است بسفر متفق علیه در صنفی زیر کبریة فان خضتم فوجاهلا او کبنا الاية و اذا اضی بتم فی الارض فلیس علیکم جنة ان تقصصوا الاية و اذا اکتبت فیهم فاقمت لهم

الایة اوله و قید مذکور شد سفر و خوف و مذہب جمهور فقہا آنست که نماز سفر دیگرست و آنرا خوف شرط نیست و نماز خوف دیگرست و آنرا سفر شرط نیست پس تطبیق آیت بقراءه ایشان یکی از دو وجه تو اندر بود یا اینست که قید سفر اتفاقی است و آیت در نماز خوف وارد شد و قصر در اینجا نزدیک بعضی آنست که یک رکعت گذارد و بر قول جمهور آنست که در وقت ضرورت پایده و سواره می توان گذارد و بجای سجود رکوع ایما میتوان کرد و این وجه اقوی است نزدیک من و اوفق است بسایق آیت که در خوف واقع است با اتفاق و آنجا قید خوف ذکر کرده نشد بجهت اعتماد بر قید سابق و ذکر سفر در اینجا بجهت آنست که غالباً این صورت در دارالاسلام واقع نمی شود پس غالباً مقرون بسفر خواهد بود یا اینست که قید خوف اتفاقی است و قید سفر احترازی و مراد از قصر دوگانی ساختن نماز چهارگانی است و همین وجه میل کرده اند جمهور مفسرین و استدلال کرده اند بر اتفاقی بودن قید خوف بحديث مسلم که یعلی بن امیه سوال کرد از حضرت عمر پس گفت خدای تعالی ان تَقْصُرُ فَا مِنْ الصَّلَاةِ اِنْ خِفْتُمْ اَنْ يَفْتِكُمْ اَلَّذِيْنَ كَفَرُوْا و مرادمان این شده اند پس جواب داد حضرت عمر تعجب کردم از آنچه تو تعجب کردی پس سوال کردم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود صدقه تصدق الله باعلیکم فاقبلوا صدقته و فقیر میگویید اینرا مشکل است زیرا که ما میگوییم معنی جواب آنست که قصر مسافر شرع جدیدست و تخفیف است ابتدا از خدا می آید و همینست توجیه قول ابن عمر که گذشت و الله اعلم و آیه دوم منطبق می شود بر چند وجه یکی آنکه امام بگذارد تمام نماز با یک فریق و فریق دیگر روبروی عدو بایستند بعد از آن دیگر با تمام نماز با فریق دیگر گذارد و فریق اول مقابل عدو ایستند و این نماز آنحضرت است صلی الله علیه و سلم در ذات الرقاع روایت جابر بن عبد الله دیگر آنکه یک طائفه یک رکعت گذارد و بعد از آن برکعت دوم ستاده شود این طائفه در انشای قیام امام رکعت دیگر را تمام کنند و سلام دهند و مقابل عدو شوند و طائفه دیگر آمده اقتدا کنند و رکوع را با امام دریا بند و چون امام تشهد مشغول شود ایشان بر خیزند و رکعت دیگر تمام کنند و همراه امام سلام دهند و آن نماز آنحضرت است صلی الله علیه و سلم در ذات الرقاع بروایت صالح بن خوات عن رجل من راصورتها هم میتوان بود و الله اعلم و قید اذا كنت فیهم و حمل سلاح و حذر اتفاقی است باجماع و قال اتفاقاً فان خفتهم الخ و درین آیت دلیل است بر آنکه در حال سابقه نماز واجب می شود و همینست مذہب شافعی و نزدیک ابوحنیفه در حالت مسالمت و مشتی نماز نباید گذارد بلکه تاخیر باید کرد تا وقت امکان و خوف بحديث خندق انتهى و اللفظ للبخاری این لفظ بخاری است و در بواکب کتب خمسہ باجمعا نیز همچنین آمده باختلاف الفاظ و عبارات مصنف گفته مختلف نشد طرق از ابن عمر درین حدیث و محتمل است که آنها تمام کردند نماز در حالت واحده و محتمل که علی التتابع تمام کرده باشند و هو الراجح من حیث المعنی و الا لازم آید تفسیر حراست مطلوبه و افزای امام تنها و مروج اوست روایت ابوداود از حدیث ابن مسعود بلفظ اثم سلم فقام هو لانه یعنی طائفه دوم فصلوا لانفسهم رکعت ثم سلموا ثم ذهبوا و رجع اولئك الی مقامهم فصلوا لانفسهم رکعت ثم سلموا انتهى و اطلاق کرده می شود لفظ طائفه بر قلیل و کثیر تا آنکه بر یک کس نیز پس اگر کس باشد جائزست امام را که بیک کس نماز گذارد و سوم را بر حراست کما رعبده وی با امام بگذارد و این اقل چیزی است که حاصل می شود بدان جماعت و ظاهر حدیث در آنست که طائفه ثانیه موالات کرد در میان هر دو رکعت خود پستتر آمد طائفه اولی بعد از وی و باین کیفیت رفته است ابوحنیفه و محمد و روایت ابویوسف و عن جابر رضي الله عنه قال شهدت مع رسول الله صلى الله

عليه وسلم صلوة الخوف فصفنا صقین صفت خلف رسول الله والعدو بيننا وبين القبلة ما نرشد
 همراه آنحضرت نماز خوف را بر صفت بستیم در صفت کما در سنن آنحضرت شمر مسان...

فقد رآه النبي صلى الله عليه وسلم وكبنا جميعاً پس تكبير بر آورد و آنحضرت و تكبير بر آوردیم ما همه نشود که در خطبه صلوات بر او است
آنحضرت سر خود را برداشتیم ما همه نیز تا اینجا آنحضرت و ما موافق بودیم شتران خود را با... ج و الصفت الذي يليه وقام الصفت المتوختر
في محل العد و پستر فرود رفت بنشیب آنحضرت برای سجده و صفت پیش که متصل بود او را و ایستاد صفت پایان در مقابل و دشمنان برابر ایشان
فلما قضى السجود قام الصفت الذي يليه پس هر گاه که تمام کرد آنحضرت سجده را با ایستاد صفتی که متصل بود با آنحضرت یعنی سر
برداشتند از سجده فذكر الحدیث پس ذکر کرد و جابر تمام حدیث را که پایان افتادند صفت پسین برای سجده پستر برخاستند از سجده و پیش
رفت صفت پسین پس رفت صفت پیشین پستر رکوع کرد آنحضرت برای رکعت دوم و رکوع کردیم ما همه و برداشت آنحضرت سر خود از رکوع رکعت
دوم و سر برداشتیم ما همه نیز پستران خود را کرد آنحضرت برای سجده و صفتی که متصل بود آنحضرت را از صفتی که مؤخر بود در رکعت اولی و ایستاده ماند
صفت پسین در مقابل و دشمنان پس هر گاه که تمام کرد آنحضرت سجده را و صفتی که متصل بود او را سر برداشتند صفت پسین برای سجده پس سجده
کردند پستر سلام داد آنحضرت و سلام دادیم ما همه گفت جابر چنانکه می کنند این حراس شما با امرای خود انتهی لفظ مسلم و این طرفی دیگر است
برای نماز خون یعنی بر اختلاف زمان و صلاح دید حراست و نگاه داشت از عدو و چون عدو در اینجا در مقابل بود بجانب قبله یکی در مقابل ایستادند
و تا رکوع هم اتفاق نمودند در وقت سجده یک طائفه ایستاده ماند و دیگری بسجده رفت چنانکه تقریر یافت و چون اعدا بجانب دیگر غیر قبله
نمودند احتیاج بفرستادن جماعت با آن طرف نشد و فی روایة و در روایتی است نزد مسلم از حدیث جابر و در آن تعیین قومی است که حراست
کردند با آنها و لفظ وی این است غزاکر ویم بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم قومی را از جنبه پسین قتال کردند ما را قتال شدید پس چون گذاریدیم
ظهر گفتند مشرکان اگر حمله کنیم بر ایشان حمله واحد هر آینه اقطاع کنیم و پاره پاره نماییم ایشان را پس خبر کرد جبرئیل علیه السلام رسول خدا را
پس فرکر و این را آنحضرت با و گفتند مشرکان بدرستی که اینک می آید ایشان را نمازی که دوست ترست بسوی ایشان از نماز اول و در
روایتی از اولاد و در روایتی از ابناء و اولاد پس هر گاه که حاضرند هم شکر سجد و سجد معه الصفت الاولی و الصفت الثانی سجد
الصفت الثانی شتر تا آخر الصفت الاولی و تقدیر الصفت الثانی پستر سجده کرد آنحضرت و سجده کرد با و صفت اول پس هر گاه
که ایستادند سجده کرد صفت دوم پستر پس رفت صفت اول و پیش رفت صفت دوم و این تقدیم و تاخیر و تفسیر بندگان در اصطفاط برای آن بود
ما فضیلت صفت اول هر دو طائفه را حاصل شود و اهل صفت دوم که اهل صفت باز پسین اند و سجده رکعت دوم را با آنحضرت در یابند چنانکه
اهل صفت اول دو سجده رکعت اول با وی دریافتند پس در فضیلت صفت اول و فضیلت سجده برابر آنحضرت همه مساوی باشند و این غایت
عدل است از آنحضرت و غایت محبت و حرص بر دریافت شرف متابعت و موافقت از صحابه و ذکر مسئله و ذکر کرد و درین روایت هم
مانند روایت اول بقیه حدیث را و آن این است که گفت جابر پس ایستادند در مقام اول پس تکبیر گفت رسول خدا و تکبیر گفتیم ما و رکوع کرد
و رکوع کردیم پستر سجده کرد و سجده کرد با وی صفت اول و ایستاد صفت ثانی پس چون سجده دیگر کرد جلسه کردند همگنان و فی آخر
و در آخر این روایت آنست شکر سلمه صلی الله علیه و سلم و سلمنا جميعاً پستر سلام داد آنحضرت و سلام دادیم ما همه و این
کیفیت نه موافق ظاهر آیت است و نه موافق روایت صالح بن خوات و نه مطابق روایت ابن عمر پس توان گفت که این نماز مختلفه بصفت
باختلاف احوال دواة مسلمة حدیث دلیل است برینکه چون عدو در جانب قبله باشد پس حکم دی مخالف صورتی است که در آن جانب
قبله نباشد زیرا که درین صورت ممکن است حراست با وجود دخول ایشان جمیعاً در نماز چه حاجت بسوی حراست جزین نیست که در وقت

هموست فقط پس تابع امام باشند در رکوع و قیام و حرکت کند صفت مؤخر در حال سجده بین طریقتین متابعت امام اندک شده
 سجده کنند نیز قیام صفت اول و برود صفت مؤخر بجای صفت مقدم و متاخر شود صفت مقدم متابعت کند مؤخر امام را در دو سجده تاخیر
 پس صحیح شود با هر یکی از دو طائفه متابعت در سجده نین و حدیث دال است بر یکو در است نمی باشد مگر فقط در حال سجده حال رکوع نیز که
 در رکوع ادراک احوال عدم متنخست و کلابی داود عن ابی عیاش الزرقی مسئله و در حدیث ابی داود دست اندازی عیاش زرقی مانند
 روایت جابر که گفت بودیم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعسفان و بود سر گروه مشرکان خالد بن الولید پس گفتار دیم نماز پیش از رفتن
 مشرکان تحقیق یافتند و دیم غفلتی از مسلمانان کاشکی حمل میکردیم بر ایشان در حالیکه در نماز بودند پس نازل شد آیه فصر و چون حاضر شد عصر
 ایستاد رسول خدا مستقبل قبله و مشرکان در پیش او بودند و صفت بیستند خلف آنحضرت و صفی دیگر خلف این صفت دیگر تمام این کیفیت همان
 که مذکور شده و همین وجه بخاری و نسائی از ابن عباس نیز آورده اند و این بر تقدیری بود که دشمن برابر قبله بودی این حدیث را احمد و نسائی هم
 روایت کرده اند و زیاد و زیاد کرد ابو داود درین روایت آنها کانت بعسفان که این نماز و عسفان بود بضم سین معلوم سکون سین
 نام جای مشهور است بر دو مرحله از مکه کما فی القاموس شمس گفته صلوة خوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در چهار موضع بوده ذات الرقاع
 و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و ازینجا ظاهری شود که در سفر بوده پس بخوبی فقهائرا از حضرت بقیاس بوده باشد و نسائی من وجه اخر
 و نسائی راست لذو وجه دیگر غیر وجه مخبر و مسلم **ع** جابرا از حدیث جابر ان التبی صلی الله علیه وسلم صلی بطائفه

من اصحابه رکعتین شمس باخ بن ایضاً رکعتین شمس که بگذارد آنحضرت با یک گروه از اصحاب خود دو رکعت پستر
 سلام داد و با دیگران یعنی گروه دوم نیز دو رکعت گذارد پستر سلام داد و در شرح سنن این حدیث را از جابرا باین لفظ آورده که بود آنحضرت
 که میگذازد نماز نظر در حالت خوف بطن نخل که نام موضعی است میان مکه و طائف پس میگذازد با طائفه دو رکعت پستر سلام میداد پستر آمد
 طائفه دیگر و بگذارد با ایشان دو رکعت پستر سلام داد و درین صورت سلام با هر دو طائفه جدا جدا داد و درینجا نیز از آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم چهار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانچه از حدیث سابق از جابرا گذشت لیکن آنجا ساکت بود از ذکر تکرار سلام از آنحضرت
 در سفر السعاده گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تشدد توقف میکرد تا گروه دوم می آمدند و با ایشان دو رکعت دیگر میگذازد و با اتفاق
 سلام میدادند استی و در سبیل گفته ایلی ازین طائفه فرض بگذارد و با طائفه دیگر نفل و باین عمل کرده است حسن بصری و طحاوی و عوی کرده
 که منسوخ است و این بینی است بر عدم صحت نماز مفترض خلف منتقل نیست دلیل بر نسخ و مسئله کلابی داود عن ابی بکر
 و مثل دست ابو داود و از حدیث ابی بکره و لغت ابو داود و همچنین در نماز مغرب که گذارده می شود شش رکعت و قوم سه رکعت میگذازند

و عن حذیفة رضى الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بالخوف نفوا ركعة و ركعة و هو ركعة
 گذارد آنحضرت در حالت خوف باین طائفه یک رکعت و بآن طائفه یک رکعت و تصویر این وجه چنانکه در سفر السعاده گفته این است که گاه
 با هر طائفه یک رکعت گذاردی و این طائفه بعد از یک رکعت از نماز بیرون می شدند پس آن طائفه دیگر یا مدنی و یک رکعت بگذاردند سه
 و با پیغمبر صلی الله علیه وسلم از نماز بیرون شدند پس چنانکه گروهی یک رکعت گذارده بودی و پیغمبر صلی الله علیه وسلم دو رکعت آتی و ابو داود
 از این عمر و زید بن ثابت آورده که گفت پس قوم را یک رکعت شد و آنحضرت را دو رکعت و از ابن عباس روایت کرده که فرض کرد خدا بر زبان پیغمبر
 شهادت حضرت چهار رکعت و ورده دو رکعت و در خوف یک رکعت و باین اخذ کرده است عطا و طواس حسن و غیر هم گفته اند که بگذارد و در

خوف یک رکعت است و اگر ایستاد در نماز است و اگر نه در سجده است و اگر نتوانی پس سجده کن و اگر این نتوانی پس تکبیر گوید آن گرفتار است و اگر بقتضای او هیچ کس قضا نکند و نمی رکنی دیگر را و او را و گفت که بعضی روایت کرده اند که قضا کردند که از فی جامع الاصول در او احمد و ابوداؤد و النسائی و صحیح ابن حبان و مثله عند ابن خزیمه عن ابن عباس رضی الله عنه و این نماز ابو حنیفه بهین کیفیت در طبرستان گذارده و امیر سعید بن العاص بود پس گفت کدام یک از شما گذارده است با آنحضرت نماز خوف منید گفت من پس گذارم با ایشان این نماز را شوکانی رح گفت سبب اختلاف نماز خوف آنحضرت صلی الله علیه و آله است که در هر جا آنجا حوط بودی در نماز و ابلغ بودی در حر است بآن تخری می فرمود انتهی و در سفر السعاده گفته و این وجه همدوست است یعنی از جهت ورود آنها در احادیث صحیح و ثبوت فعل آنحضرت آنرا و همین است مذہب امام احمد چنانکه قاعده اوست در اتباع ما و رد و گذاردن نماز خوف باین وجه بر تقدیری است که مجال اقامت باین پنج صورت بندد و اگر خوف زیاد بود و مجال تنگ گردد و بگذارد بر وجهی که توانند پیاده و سوار بر کعب و سجود بایا و اشارت کما تقدم و عن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله

عليه و سلم صلوة الخوف ركعة على اي وجه كان نماز خوف یک رکعت است بهر وجه که باشد رواه البزار باسناد ضعیف نسائی روایت کرده که آنحضرت این نماز را بنی قره گذارده باین کیفیت و گفت مصنف صحیح ابن حبان و غیره اما شافعی گفته لایبست و حدیث دلیل است برین که نماز خوف یک رکعت است در حق امام و ماموم و به قال الثوری و جماعة من اصحابه ابو هريرة و ابو موسی مخفی مبارکه مصنف درین کتاب پنج کیفیت نماز خوف ذکر کرده و در سنن ابوداؤد هشتم کیفیت آمده که این پنج هم از انجمله است و مصنف در فتح الباری گفته مروی است در صلوات خوف کیفیات کثیره و ترجیح داد ابن عبدالبر کیفیت وارده را در حدیث ابن جبر بنابر قوت اسناد آن و موافقت اصول درینکه موتم تمام کند نماز خود را قبل امام و ابن حزم گفت صحیح شد چهارده وجه و ابن عربی گفته در وی روایات کثیره است اصح آنها شانزده روایت مختلف است و قال النووی نحوه فی شرح مسلم و بیان نکرد آنها را گفت حافظ و بیان کرد آنرا شیخ حافظ ابوالفضل در شرح ترمذی و افزود یک جد دیگر پس بفرقه وجه شد و لیکن ممکن است تا داخل آن و گفت در بعضی بود که گذارد آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرقه بار و ابن عربی گفته بست و چهار بار و گفت خطابی گذارد آنرا در ایام مختلفه باشکال متباینه و تخری کرد احوط للصلوة و ابلغ فی المراسن را پس این نماز با وجود اختلاف صورت متفق المعنی است انتهی و عنه ای من ابن عمر

مرفوعاً لیس فی صلوة الخوف سهو نیست در نماز خوف سهو آخرجه الدار تنی باسناد ضعیف و باین هم موقوف است و گفته اند که قائل نیست بآن هیچ یکی از علما و شرط کرده اند در آن شرطها از انجمله است سفر بقوله تعالی و اذا حضرتمکم فی الارض و زحمت آنکه آنحضرت آنرا در حضر نگذاشته و رفته اند شافعیه و حنفیه بعد از شرط سفر بقوله تعالی و اذا كانت فترتکم بنا بر آنکه معطوف است بر قوله اذا حضرتم فی الارض پس اخل نباشد و تعقید بضرب فی الارض شاید که جماعت اول آنرا مقید داشته است بآن و تقدیر عبارات چنین است و اذا كنت فیهم مع هذه الحالة التي هي الضرب فی الارض و کلام درین باب مستوفی است در تفسیر و تقدم بعنا من الصغیر و از انجمله آنکه در آخر وقت باشد زیرا که بدل است از نماز من پس کافی نباشد مگر وقت باس و دیگران در اول وقت جائز دارند لعموم اذلة الاوقات و از انجمله حمل سلاح است در حالت نماز و شرط کرده است این را و او و پس صحیح نباشد مگر حمل آن نیست دلیل بر اشتراط این وجه شافعی الامر فی الآیة و ایشان را در سلاح تفصیل معروض است از انجمله آنکه قتال محرم نباشد برابر است که واجب عین بود یا کفایة

سنت مکرره و مالک گفته سنت اجبه و وجوب اينجا معنی نماند باشد و احتمال چي که در مذهب ابوحنيفه مذکور شد نيز دارد و نزد امام احمد
فرض عين است چنانکه نزد ابان حنيفه و صحيح زردوي آنست که فرض کفایه است و بروايي از ابوحنيفه نيز همچنين آمده و شوکانی گفته حق وجوب
زيرا که آنحضرت خود هم بران مواظبت کرد و ما را هم حکم فرمود بخروج برای آن چنانکه ثابت است در صحيح از حديث ام عطيه پس امر عزرو
مقتضی ام بصلوة است برای کسی که نیست او را عذر بفقوای خطاب و مردان اولی تراند از زنان انتهى و **باب** سبب بضم سين
بن النس بن مالک النصارى گویند که نام وی عبدالله است و وی از صفار تابعین است روی عن جماعة من اصحابه و زنده ماند بعد از
خود تا زمانه دراز عن عمومة له من الصحابة روايت میکند از اعمام خود که از اصحاب آنحضرت بودند ان ذکبا جاؤ افشده
انهم رأوا الهلال بالأمس برستیکه سوارى چند آمدند نزد آنحضرت پس گواهی دادند که ایشان دیده اند هلال را در روز
فامرهم الشبى صلی الله علیه وسلم ان یفطر واواذا اصبحوا یغدوا الى مصلاهم پس امر کرد آنحضرت اصحابه
که افطار کنند و چون صبح کنند بروند بسوی عیدگاه زیرا که آمدن این سواران بعد از زوال بود که وقت نماز گذشته بود و در روایت
این ماجه و دارقطنی صریح آمده است که قدم آوردند سواران آخر روز و لفظ حدیث دارقطنی اینست که صحابا گفتند پوشیده شد بر هلال
شوال پس برخاستیم باز و در پس آمدند سواران در آخر نماز پس گواهی دادند نزد آنحضرت که ما دیده ایم هلال را در شب و در روایتی بعد زوال
آفتاب مذهب حنفیه همین است چنانکه در دیگر گفته و متصلی مکانی است بیرون مدینه جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازه مصر
که قافله که از آنجا در میاید میان بی مسجد شریف هزار ذراع است کذا فی تاریخ المدینه و در ایجاد دلیل است بر آنکه بیرون آمدن برای نماز
عید بصر افضل است از گذاردن وی مسجد چنانحضرت با وجود آن فضل و شرف که مسجدی دارد و متصل بیرون آمدن مگر در خروج بسوی آن
پس صحابی دیگر بطریق اولی بود و هم برین است عمل ناس در امصار مگر آنکه غرضی باشد رواه احمد و حدیث دلیل است بر اینکه نماز عید
نارده می شود و دوم زیرا که ظاهر حال عید بعد خروج وقت نماز و ظاهر حدیث اطلاق است بنظر وقت صلوة اگر چه وقت آن باقی باشد
زیرا که از اول روز معلوم نبود و باین رفتند حنفیه لیکن بشرط معلوم نشدن و بیرون رفتن وقت که درین صورت روز دوم قضا کند در وقتی
در روز اول او میگذرد و این بظاهر حدیث او است نه قضا و مالک گفته که قضا کرده نشود مطلقا و شافعی را در وی تفصیل است و این حدیث
در باب عید الفطر است و عید اضحی را بران قیاس کرده اند و ترک لبس و بران اعدا و دیگر قیاس نموده اند و در قیاس نظر است زیرا که
عرفت جامع متعین نیست و ابوداؤد و هذا لفظه و سناد صحیح و النسائی و ابن ماجه و صحیح ابن المنذر و ابن السکن و ابن حزم
رواه ابن حبان فی صحیح عن النسان عمومه و هو قول ابو حاتم فی علل و علق به شافعی القول به علی صحه الحدیث فقال ابن عبد البر
بوعمر جمول کذا قال قد عرف من صحابه و عن النسی بنی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یغدو و یوم الفطر حنة یا کل تمرات یا ک حنة و قرأ بود آنحضرت که بیرون نمی آمد روز فطر تا آنکه بخورد چند خرما و بخورد
نار و تر و در روایت ابن حبان و حاکم از عقبه بن حمید صریح آمده که بخورد سه یا پنج یا هفت یا کمتر از آن یا بیشتر از آن مگر و تراخرجه البخاری
نماید که حکمت در استحباب کل تمرات او است و وی سفید تقویت بصرت که صوم مضعفت آنست و حلو موافق مزاج ایمان است که
بمن طوی و اگر یکی چیزی شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود که لذت ایمان نصیب می گردد و شیرین تر قوت قلب است و لهذا بعض
ما گفته اند که افطار بخیزی شیرین افضل است چنانکه عمل و غیر آن رواه ابن ابی شیبة عن ابن عباس و فی دواية معلقة

للبخاری علقما عن النضر ووصلها احمد في مسنده والاسمعيلى والحالم وابن حبان وياكلهون اخر الحاکم بخور و ان چند خوارا افرو یعنی
آن طاق بودی و رعایت عدد و تر در همه چیز عادت شریف آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و فرمودی ان الله و نوره و نور و نیر در اینها
اشارت است بسوی حدیث پس رعایت آن در جمیع امور تبرک است و اخرجه البخاری فی تاریخه و صلب گفته حکمت در اکل قبل صلوة آنکه
که کسی گمان نکند که صوم لازم است تا ادای نماز عید پس باین خوردن سدا این ذریعه کرد و گفته اند که چون وقوع و جوب فطر فقیب جوب صوم است
لذا تعجیل فطر مستحب شده مبارکه الی انشال امر الله و این قدومه گفته نمیدانم در سحباب تعجیل اکل درین روز قبل از نماز خلا فی یعنی در علماء و علماء
و عن ابن سیرین قال بعثتم موحده و فتح را و سکون تحتیه و دال جمله و نام وی عبد الله ابو سهل الاسلمی المرزنی قاضی مروست از طبقه ثانی
قال المصنف فی التقرب عن ابيه هو بريدة بن الحبيب رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا يخرج يوم الفطر حتى يطعمه بود آنحضرت که بیرون نمی آمد روز عید فطر برای نماز تا آنکه بخورد چیزی و لا يطعم يوم الاخر
حتى يصلي و بخورد روز عید قربان تا آنکه میگذازد و نماز گفته اند که اکل آنحضرت در هر دو عید در وقت مشروعت اخراج صدقه بود که مخصوص
به هر کدام چون اخراج صدقه فطر پیش از بر آمدن بمصلی بود صدقه بر آورد و اکل کرد و بمصلی رفت و اخراج صدقه از منی چون بعد از فوج بود که
وقت آن بعد از نماز است فوج کرد و صدقه داد بعد از آن بخورد و رواه احمد در سبل السننم گفته حدیث دلیل است بر شریعت اکل
یوم الفطر قبل صلوة و تاخیر اکل روز منی تا بعد نماز و حکمت در این آنست که چون اظهار کرامت الهی برای عباد بشریست مخاضاجی است
اهم ابتدا است باکل آن برای شکر خدا بر انعام وی از شریعت تشنگ جامع خیر دنیا و ثواب آخرت و الترمذی و ابن حبان و الدارقطنی
و الحاکم و البیهقی و در روایت بهقی این است که چون بر میگشت بخورد از جگر قربانی خود که در فی الجامع و رواه ابن ماجه و الدارمی و صحیح
ابن حبان ابن القطان و گفت ترمذی درین باب است از علی کرم الله وجهه النضر رضی الله عنه انتهى و روی حدیث علی الترمذی ایضا
و العقیلی و قل اسناده غیر محفوظ و رواه ایضا عن ابن عمر و ضعفه و رواه البزار عن ابی سعید و ذکره الشافعی مرسلأ عن صفوان بن سلیم
و سعید بن السیب موقوفا علی عروة کذا فی التلخیص و عن ارض عطیة از کبار صحابیات انصاریه و عاقلات ناست نام وی
نسبیه بنت الحارث و قبل بنت کعب و همراه آنحضرت غزا میکرد و بیماران را تیمارداری میکرد و مجروحان را تدوی می نمود محدودست
در اهل بصره جماعتی از صحابه و تابعین در بصره از وی اخذ میکردند غسل میت را زیرا که وی حاضر بود در غسل بنت رسول الله صلی الله
علیه و سلم و بابت میکرد آنرا با اتفاق تمام پس حدیث وی اصل است در غسل میت و این حدیث وی در کتاب الجنائز خواهد آمد قالت أمیرنا
گفت امر که شمیم اگر روزتان بنامی جمول بخت حصول علم بامر است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اند و در روایت بخاری است امرنا بنیما
ان حضرت که بیرون آریم بسوی مصلی العواقیق زنان بالغات و دختران دوشیزه را که مقارب بلوغ اند و الحیض و زنان حائض را
و این اعم است از اول من و جوفی العیدین در هر دو عید که فطر واضحی اند و در روایتی ذوات الخدر آمده یعنی زنان پره نشین در مشهد
الخبر و دعوة المسلمین حاضر شوند غیر را که در آمدن است در فضیلت صلوة و دعا های مسلمانان را و تعزیر الحیض المصلی
و گویشیزند و یکسوشینند زنان حائض از جای مصلی متفق علیه لفظ بخاری این است امرنا ان تخرج العواقیق ذوات الخدر
و قال العواقیق و ذوات الخدر و فی تعزیر الحیض المصلی و لفظ مسلم این است امرنا یعنی نبی صلی الله علیه و سلم ان تخرج العواقیق و ذوات
الخدر و فی الحیض ان یعزیرن منهن من النساء من قبل ان یغسلنهم و در حدیث راجع است بر وجوب

اخراج زنان و در وی سه قول است یکی آنکه واجب است و باین قائل اند خلفای ثلاثه علی و ابوبکر و عمر و مؤید اوست حدیث ابن عباس نزد
 ابن ماجه و بیهقی که بود آنحضرت بیرون میکرد زنان و دختران خود را در عیدین و این ظاهر است در استمرا این اجزای از آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم و این عام است در ذات بیعت و غیر با و صریح است در زنان جوان و در عجا نیز بالاولی دوم آنکه سنت است و امر محمول است بر
 ادب قاله جماعة و قواه الشارح المغربی و استدلال کرده که تعلیل کرد آنحضرت خروج ایشان را بشود خیر و دعوات مسلمین و اگر واجب بود
 تعلیل نمی کرد و خروج شان برای ادای واجب و امتثال امری بود گویم و در وی تامل است زیرا که واجب هم گاهی محلل می شود بفقو اندکی در وقت
 و محلل نمی شود بذات و در کلام امام شافعی که مرآت است تفرقه است در میان ذوی الهیات و عجا نیز گفته واجب است شهود عجا نیز و غیر ذوی الهیات
 از نماز برای نماز و شهود ایشان در اعیاد شدید الاستحباب است سوم آنکه منسوخ است طحاوی گفت در اول اسلام بود بنا بر احتیاج
 خروج ایشان برای تکثیر سواد و در وی از باب عدم و پس منسوخ شد و تعقب کرده اند او را باینکه این نسخ بجز دعوی است و رافع
 اوست شهود این عباس خروج زنان را و حال آنکه وی صغیر بود و این بعد فتح مکه است و هیچ حاجت نبود بسوی زنان در تقویت اسلام
 درین وقت و نیز تعلیل کرده اند در حدیث ام عطیه خروج ایشان را بحضور شادت خیر و دعوات مسلمین و نیز فتوی و ابان ام عطیه بعد وفات
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلاصه نکند او را هیچ یکی از صحابه و اما قول عایشه که اگر می دریافت آنحضرت چیزی را که احدی از زنان بعد وی
 هر آینه منع میکرد ایشان را از مسجد استفق علیه پس الیست بر تحریم و نه بر نسخ بلکه دلیل است بر اینکه ما هم منع نمی کنیم زیرا که آنحضرت منع نفرمود
 بلکه امر کرد باخراج ایشان پس را انبیر سده که آنچه وی بیان امر کرده ما از آن منع نمائیم و عن ابن عباس رضی الله عنه قال کان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر یصلون العیدین قبل المخطبه بود رسول خدا ابوبکر و عمر میگذاشتند
 نماز هر دو عید را پیش از خطبه تخصیص ابوبکر و عمر برای تاکید سنت است زیرا که آنحضرت فرموده اقتدا کنید بعد از من باین بگرد و عمر می گویند که عثمان
 از تغییر داد و خطبه پیش از نماز خواند بحکم وجود کثرت مردم تا بهما نماز را دریا بند و بر سندان و تمام و کمال آن بیایند و ابن المنذر
 بسند صحیح الی الحسن المصری و در مسلم است که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان است و قبیل سببه الی ذلک عثمان چون ابوسعید
 انکار کرد مروان گفت مردم بعد نماز نمی نشینند و وجه نشستن چنان گفته اند که در خطبه وی سب کسی بود که لائق سب بوده و افراط
 در مدح بعض مردم بود و عبد الرزاق از ابن جریر از زهری آورده که اول کسی که احداث کرد خطبه را قبل نماز در عید معاویه است و بر هر تقدیر
 این تقدیم بدعت است مخالف بدی صلی الله علیه و سلم تا آنکه گفته اند که اعتذار عثمان بکثرت مردم و دوری خانهای ایشان نیز مخالف
 بدی وی صلی الله علیه و سلم است که ذاتی اسبل گویم فقط ابوسعید این است که همیشه بودند مردم برین تا آنکه بیرون آمدن من با جوان روی
 امیر مدینه بود در آنحضرت یا نظر پس ناگاه سنبری بود بدینی از گل و خشت و خواست مروان که برود بران پیش از آنکه نماز کنند پس شید من جامه او را
 و کشید او را و رفت بر سنبر و خطبه خواند پیش از نماز پس گفتم او را تغییر دادید شما بخدا سنت را گفت ای ابوسعید رفت چیزی که سبانی تو آنرا
 و متروک گشت گفتم بخدا سوگند نتوانید آورد شما بهتر از آنچه من میدانم این کار را سبب لغتم و گبر شتم و در بنیاد دلالت است برینکه عالم امیر است
 که با میر و امردین برای تغییر مکر در آویزد پس اگر وی سخن او پذیرد و فیاورند ذمه عالم بری است و در نسخ الباری درین مقام کلام بد ذکر کرده
 و آنرا در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ایم متفق علیه در حدیث دلیل است برینکه امر دائمی آنحضرت و هر دو خلیفه را شد وی بهمین بود و برین
 استمر مانند و ظاهرشستن خوب تقدیم صلوة است بر خطبه و بعضی اجماع نقل کرده اند بر عدم وجوب خطبه در عیدین و مستند ایشان بدیست

عبدالله بن السائب است که گفت حاضر شدم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم عید را پس هر گاه که بگذارند نماز را فرمود با خطبه بخوانیم پس هر که دوست دارد که بشنید برای خطبه پس باید که بنشیند و هر که دوست دارد که برود پس باید که برود و رواه النسائی وابن ماجه و ابوداؤد پس معلوم شد که واجب نیست پس اگر مقدم کند خطبه را مشروع نیست اعاده آن در اگر چه فاعل خلافت سنت شده شوکافی گفته اصحاب کتب است اتفاق دارند بر آنکه آنحضرت نماز عید فطر و عید اضحی پیش از خطبه بخواند و همچنین ابویکر و عمر و ترمذی گفته برین است عمل نزد اهل علم از اصحاب ائمه پیغمبر صلی الله علیه و سلم و غیر ایشان انتهى و عن ابن عباس رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى يوم العيد

در رکعت بن برستیکه آنحضرت بگذار در روز عید دو رکعت در اینجا دلیل است بر آنکه نماز عید دو رکعت است پس پس این اجماع است و حتی کسی که با امام در جبانه گذارده و اگر نماز با امام فوت شده و تنها گذارده نیز همین حکم است عند الاکثر و احمد و ثوری گفت چهار بگذار و سعید بن منصور از ابن مسعود روایت کرده که هر که نماز عیدش فوت شده با امام پس باید که چهار رکعت بگذارد و پسناوش صحیح است و سخن گفته اگر در جبانه گذارد دو گذارد و در نه چهار و ابوحنیفه گفته چون قضا شد نماز عید پس بخیر است در میان دو و چهار و بر شریعت عیدین اجماع است و در وجوب و سنیت وی اختلاف در سبب گفته یک قول وجوب عین است نزد ابوحنیفه و همان ظاهر است از ما و مت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای وی و امر آنحضرت باخراج نسا و امر ایشان بعد و متصلی و امر اهل سنت در وجوب قول دوم فرض کفای است زیرا که شعار است و ساقط می شود باقیام بعض کابها قول سوم سنت ماکه است و مواظبت آنحضرت بر آن دلیل اکید سنیت است بقوله صلی الله علیه و سلم خمس صلوات کتبتم الله علی العباد و لئن لم یفعلوا لهدمتهم و الله اعلم و استمال کتابت هر دلیل یوم دارد و لکن بعض قبلها و کابها و بگذارد پیش از آن و نه بعد از آن و در اینجا دلیل است بر عدم شریعت نافله قبل عید و بعد آن زیرا که چون آنحضرت این را نکرد و نه امر نمود بدان پس مشروع نباشد و حتی وی صلی الله علیه و سلم و نباشد مشروع در حق ما و در حدیث ابوسعید که بیاید دلیل است بر ترتیبی صلی الله علیه و سلم این را و لیکن هم در حدیث وی بیاید که میگذازد دو رکعت بعد عید در خانه خود و صحیح الحاکم اخوجه السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و روی الترمذی عن ابن عمر نحوه و صحیح و هم عند احمد و الحاکم و اورا طبرانی دیگر است نزد طبرانی در واسط لیکن در روای جابر جعفی است و او متروک است و اخراج کرد در حدیث علی رضی الله عنه در قصه وی که گفت بگذار و آنحضرت صلی الله علیه و سلم قبل و نه بعد وی پس هر که خواهد بکند و هر که خواهد ترک کند و جمع میان این احادیث با این طریق است که نفعی از صلوة در مسی است نه در غیر آن

و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى العيد بلا اذان ولا اقامة و لا اقامه گذارد نماز عید را فطر باشد یا اضحی بغیر اذان اقامت اخوجه ابوداؤد و اصله فی البخاری و اهل این حدیث و بخاری است و آن این است که بخاری از ابن عباس و جابر بن عبدالله آورده که گفتند نبود یعنی در زمان نبوت که اذان گفته می شدند یوم فطر و نه یوم الاضحی و در صحیح مسلم است از عطا که گفت خبر دارم جابر بن عبدالله که نیست اذان در صلوة روزه فطر و نه اقامت و نه اذان و نه چیزی روایت کرد نسائی از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در روز عید پس بگذار و نمازی اذان و اقامت و سلم و ابوداؤد و ترمذی از جابر بن عمر آورده اند که گفت گذارم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم عیدین نه یکبار و نه دو بار یعنی اذان و اقامت و وقت ترمذی که درین با حدیث از جابر بن عبدالله و ابن عباس نیز آمده و حدیث جابر بن عمر حسن صحیح است و عمل برین است نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و غیر ایشان که اذان گفت نشود در عیدین را و نه هیچ یک از اولاد او و اذکار مطا گفته که شنیدم بسیار از اولاد او که گفتند نبود و فطر و نه اضحی

و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى العيد بلا اذان ولا اقامة و لا اقامه گذارد نماز عید را فطر باشد یا اضحی بغیر اذان اقامت اخوجه ابوداؤد و اصله فی البخاری و اهل این حدیث و بخاری است و آن این است که بخاری از ابن عباس و جابر بن عبدالله آورده که گفتند نبود یعنی در زمان نبوت که اذان گفته می شدند یوم فطر و نه یوم الاضحی و در صحیح مسلم است از عطا که گفت خبر دارم جابر بن عبدالله که نیست اذان در صلوة روزه فطر و نه اقامت و نه اذان و نه چیزی روایت کرد نسائی از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در روز عید پس بگذار و نمازی اذان و اقامت و سلم و ابوداؤد و ترمذی از جابر بن عمر آورده اند که گفت گذارم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم عیدین نه یکبار و نه دو بار یعنی اذان و اقامت و وقت ترمذی که درین با حدیث از جابر بن عبدالله و ابن عباس نیز آمده و حدیث جابر بن عمر حسن صحیح است و عمل برین است نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و غیر ایشان که اذان گفت نشود در عیدین را و نه هیچ یک از اولاد او و اذکار مطا گفته که شنیدم بسیار از اولاد او که گفتند نبود و فطر و نه اضحی

تداونه اقامت از زمان رسول خدا تا امروز و بالجمله اذان اقامت در نماز عید جمع علیه است در سبیل گفته این حدیث دلیل است بر عدم
 شریعت اذان اقامت در صلوة عید و این بدعت است و روایت کرد ابن ابی شیبہ با سند صحیح از ابن مسیب که اول کسی که اعلان کرد اذان
 برای نماز عید حایه است و مثله رواه بشافعی عن الثقه و زیاده کرد که گرفت آنرا حجاج وقتی که امیر کرده شد بر مدینه و روایت کرد ابن المنذر که اول محدث او
 زیاد است در بصره و گفته اند اول کسیکه اخذ کرد بدان مروان است و گفت ابن حبیب اول محدث او عبد اللہ بن زبیر است و بی اقامت هم گفت و شافعی
 از ثقه از نسری روایت کرده که آنحضرت امر میکرد موزن را در عیدین پس میگفت الصلوة جامعة در شرح گفته این مرسلس است معتقد بقیاس است
 زیرا که گفتن آن در کسوف ثابت است و در وی تا مل است انتہی زیرا که حافظ ابن القیم رح در ہی گفته آنحضرت چون می رسید بمصلی شروع میکرد
 نماز را بقرآن اقامت نمی گفت الصلوة جامعة پس سنت آنست که هیچ چیز ازینها نکند انتہی و در جای دیگر گفته که هر چه پیش از زمان
 آنحضرت یافته شد و آنحضرت آنرا نکرد پس کردن آن بقیاس صحیح نیست سید علامه عبد اللہ بن محمد الامیر و ابی صاحب بل رحمہما اللہ تعالیٰ

گفته شاید و جتا مل برای منع قیاس همین است و اللہ اعلم و عن ابی سعید رضی اللہ عنہ قال کان النبی صلی

اللہ علیہ وسلم لا یصلی قبل العید شیئا فاذا رجع الی منزله صلی رکعتین بود آنحضرت هیچ کنی که گذارد پیش از
 نماز عید هیچ شی از نوافل پس چون بر می گشت بسوی منزل خود میگذازد دو رکعت و این دال است بر شریعت دو رکعت بعد عید و خانه
 و معارض اوست حدیث ابن عمر نزد احمد مروا که نیست نماز روز عید قبل آن و نه بعد از آن جمع میان هر دو این است که نیست نماز در خانه و زکشی
 ثقه علی رضی اللہ عنہ خلیفه ساخته بود ابو سعید و انصاری را بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت ایها الناس نیست از سنت که گذارده شود پیش از
 امام رواه النسائی و روایت است از ابن سیرین که ابن سعید و خدیجه باستاند و ندونی کردند مردم را که بگذارند نماز روز عید پیش از خروج امام رواه سعید
 و زهری گفته نشنیدم از هیچ یکی از علما ی خود که ذکر کند کسی از سلف این امت نماز گذارد پیش از نماز عید و بعد از وی رواه الاثرم و در بیوطا
 آورده که قاسم بن محمد میگذازد روز فطر پیش از آنکه برود بمصلی چهار رکعت و عروہ نماز میگذازد روز فطر پیش از عید در مسجد در مصنف گفته ماخذ
 فعل حضرت ابن عمر اتباع عمل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم است و اخذ دیگران استحباب مشروعیست اصل صلوة است و نیافتن دلیل که دلالت
 کند بر منع زیرا که نکردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم درین حالات دلالت بر کراهت نمی نماید ترک فعل نزدیک حضور و داعی آن دلیل کراهت
 نمی تواند شد پس از اختلاف ابیه دلیل اثبات ترک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم با عدم کراهت فعل معلوم شد و مذہب مالک آنست که تطوع قبل از عید
 و بعد از آن امام را کرده نیست و در پیش خفیه امام و ماموم را در مصلی کرده است انتہی گویم خلاص در آن است که این مخصوص بمصلی است یا شامل
 مصلی را و منزل را بعضی گویند اگر در غیر مصلی بگذارند فلا باس است و گذشت حدیث ابی سعید درین باب در ہدایہ گفته متقل نکند
 در مصلی پیش از عید پس کراهت در مصلی است خاصہ و اگر نماز اشراق و صبحی را پیش از خروج بجا نماند کند مکرده نباشد کذافی اشرف و بعضی گفته اند
 در مصلی و غیر مصلی بر است و در شرح ہدایہ گفته این نفی باطلاقش متداول است امام را و قوم را جمیعا و شافعی گوید امام را مکرده است نہ قوم را
 و گفته اند ما را بدین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نہ آنکه مکرده است فی حد ذاته و مصنف در فتح الباری گفته منع صلوة قبل العید
 و بعد احتمال دارد که مراد از آن منع متقل باشد یا نفی راتبه و بر تقدیر منع متقل آیا از جهت کراهت است یا عام تر از آن و بر هر تقدیر نیز چه بانام
 یا شامل است امام را و ماموم را و خصوص است یا شامل است مصلی و بیت را اختلاف است سلف را و در جمیع آن کو فیان می گویند بگذارند
 بعد از عید نہ قبل از آن و از عی و خفیه این است و بصریان می گویند بگذارند قبل و بعد و مذہب حسن بصری جماعت این است نہ میان بگذارند

که قبل و نه بعد و نه پس زهری و ابن جریر و احمد این است و بعضی از مالکیه نقل کرده اند اجماع بر عدم نفل امام در صلوة و هر که بخیز کرده است می گویند
 که آن وقت مطلق نماز است و هر که منع کرده می گویند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نگذاشته و من اقتدی فقد اهتدی و حال آنست که نماز عید را
 سنتی ثابت نشده و قبل و نه بعد الا نزد بعضی که قیاس کنند او را بر جمیع اوقات مطلق نفل منع آن بدلیل خاص ثابت نشده مگر در وقت که است که در سایر
 ایام است انتهى و او ابن ماجه باسناده حسن و حاکم در مستدرک از حدیث ابن عباس آورده که بنا بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم قبل خطبه
 در روز عید و لغت صحیح است بر شرط شیخین در حدیث ابن عمر آمده مرفوعا که نیست نماز روز عید نه قبل آن و نه بعد آن اخرجه احمد و روی الترمذی
 عن ابن عمر نحوه و صحیح و هو عند احمد و الحاکم و له طریق آخری عند الطبرانی فی الاوسط لیکن در سندش جعفر جعفی است و وی متروک است و درین باب
 حدیثهاست چنانکه بآن اشارت کردیم گفت ترمذی عمل یسین است نزد بعضی اهل علم از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و روایت است از ابی سعید
 رضی الله عنه کان التبی صلوات الله علیه و سلم یخرج یوم الفطر و الاصل فی المصلی بود آنحضرت بیرون می آمد روز
 عید فطر و روز عید اضحی بسوی مصلی که جای مشهور است در مدینه بیرون شهر و الا آن گردوی چار دیواری کشیده اند و مسافت از حجره شریف
 تا آنجا هزار قدم است و قاله عمر بن شیبه فی اخبار المدینه و اول شیخی سید ابی الصلوة پس نخست چیزی را آغاز میکرد آنحضرت بدان بعد از رسیدن
 بمصلی نماز بود یعنی نماز را بر خطبه مقدم میکرد و شریفی است فیقوم مقابل الناس و الناس علیه صفوفهم فی عظمهم و یا مرفوع
 پس بر می گشت از نماز می ایستاد و بر روی مردم یعنی بی آنکه بر منبر ایستد زیرا که در زمان شریف منبر در مصلی نبود و حال آنکه مردم نشسته می بودند
 بر صفهای خود پس چند میکرد ایشان را و امر میکرد ایشان را یعنی بحلال حرام و تمام حدیث این است و اگر بخواند که جدا کند و بفرستد لشکری
 می فرستاد آنرا یا اگر بخواند که بفرماید کاری را می فرمود آنرا پس بر می گشت یعنی بعد از وعظ و امر و جزآن بسوی خانه متفق و علیه
 و ازین حدیث چهار امر معلوم شد یکی آنکه خروج بسوی مصلی مشروع است و قباد در آن خروج است بسوی موضع غیر مسجد دوم آنکه نماز
 پیش از خطبه بود و خطبه بعد از نماز عید بود سوم آنکه این خطبه بر منبر نبود چنانکه در روایت ابن المنذر آمده که خطبه خواند آنحضرت ایستاده بر دوپای
 خود و اول کسیکه خطبه خواند بر منبر عثمان بن عفان است چنانکه در مدونه امام مالک است و رواه عمر بن شیبه و گویند مروان است و ذکره البخاری
 عن ابی سعید و لیکن عثمان یکبار این چنین کرده ترک داد و ابوسعید بران مطلع نشد و فتح القدر شرح ابن همام بر هر دو گفته اختلاف کرده اند
 در بنای منبر چنانکه بعضی گفت اندک و است و خواهر زاده گفته حسن است درین زمان و مروی است از ابوحنیفه اللباسی انتمی و در بعضی اجازت
 آمد که خطبه بر راحله خواند اخرجه ابن عثمان چهارم آنکه خطبه عید مشروع است و مثل خطبه جمعه است و لیکن درین حدیث ذکر خطبتین است و مثل خطبه
 جمعه باشد و میان هر دو نشینند و رسول گفت لعلم ثبت فلک من فعله صلی الله علیه و سلم و انما صنعنا الناس قیاسا علی الجمعه لنتم
 بنجم استجاب عطا و تذکیر و درین روز در خطبه چنانکه در حدیث جابر بن عبد الله است که حاضر شدم با رسول خدا روز عید پس
 ابتدا کرد و نماز قبل خطبه بلا اذان اقامت پسر استاد تذکیر زده بر بلال پس امر کرد مردم را بتقوی و ترس از خدا و برنگذخت بطاعت و بی تقا
 و وعظ کرد مردم را و تذکیر نمود ایشان را پسر بگذاشت از ایشان تا آند زنان را پس وعظ و تذکیر کرد و در روایتی آنج که فرمود ایشان را صدق
 و همد و خیرت مید پس اکثر کسی که تصدق کردند زنان بودند بگوشوارها و انگشتری و چیزهای دیگر از جنس آنچه تصدق توان کرد و سخن
 ابی ابراهیم عمی و بن شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن العاص عن ابن عباس عن جده سماع دارد از پدر خود و ابن سبیب
 و طاووس روایت کرد از زوی زهری و جماعت و شیخین حدیث او را اخراج نکرده اند و ضمیه ازیه و جده اگر عائد است بسوی او پس معنی وی

اینست که پدرش شعیب روایت کرد از جدوی محمد که گفت آنحضرت کذا و کذا درین صورت حدیث مرسل باشد زیرا که جدوی محمد آنحضرت را ندیده است
 و اگر شعیب از بیه عادت بسوی عمرو و شعیب چه راجع است بسوی شعیب پس مراد اینست که شعیب را وی است از جد خود عبدالله و شعیب جد خود
 عبدالله را ندیده است پس شعیب باین علت حدیث او را خارج نکرده اند و ذی بی گفت ثابت شده است شعیب از جدوی عبدالله و احتیاج
 کرده اند بدان ارباب بنن ابو بن خزیمه و ابن حبان و حاکم کذا فی سبیل و قد تقدم ذکره الهیثا رضی الله عنهما قال قال نبی الله صلی
 الله علیه وسلم التکبیر فی الفطر سبع فی الاولی و خمس فی الاخری گفت آنحضرت تکبیر در عید الفطر هفت است در رکعت
 اولی و پنج در رکعت دوم و این هفت محتمل است که مع تکبیر افتتاح باشد یا بغیر آن در بعضی است ظاهر این کلام آنست که این سبع خمس
 در ای تکبیر احرام و قیام بود و علیه الشافعی انتهی و گفت امام مالک در موطا و هو الامر عندنا یعنی همین است امر مسلم و مفتی به نزد یک یا در سبب گفت اوضح
 اینست که بی بسوست و در وی خلاف است در هر بی بسوست گفت تکبیر افتتاح از دست مگر آنکه بدلیل نیامده و در دوم پنج است و باین مذهب است
 جماعتی از صحابه و غیرهم و دیگران خلاف کرده و گفته که پنج در اولی است و چهار در ثانیه گفت اند که در هر دو سه است و گفته اند که ششم در اولی
 و پنج در ثانیه گویم و اقرب علم بحدیث باب است زیرا که طرق آن اگر چه همه واهی است اما بعضی مشد بعضی است و آنچه ما علمای اوست از اقوال
 نیست در آن سنتی که عمل کرده شود بران انتهی کلام سبیل گفت بنده ضعیف عفا الله عنه درین سلسله مذاهب است و این ارجح آنست
 و همین است مذاهب ائمه ثلاثه و نزد حنفیه در رکعت اولی قبل قنات چهار تکبیر گوید و در ثانیه بعد قنات و دلیل ایشان حدیث ابو موسی و حدیث
 و ابن مسعود است که درین باب آمده و لیکن گفت اند که در سناده حدیث ابو موسی و حدیث عبدالرحمن بن ثابت است و اولی است و بعضی
 توشیح وی کرده اند و نیز در وی ابو عایشه است و وی محمول است و گفت یهقی که خلاص کرده اند درین روایت در دو موضع و زرع وی مجوز
 ابو موسی مشهور آنست که مسند بسوی ابن مسعود است که وی فتوی داد ایشان را چهار و مسند نکره آنرا بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم کذا فی التفسیر
 گویم طهرانی در بیه از ابن مسعود آورده که تکبیر میگفت در اولی قبل قنات و در ثانیه بعد قنات و در اولی چهار می گفت و در ثانیه سه و رکوع می کرد
 بر تکبیر چهارم و طهرانی روایت این اثر را توشیح کرده مگر آنکه موقوف است بر ابن مسعود و در روایتی دوازده تکبیر آورده سوا می تکبیر تحریمه و تکبیر رکوع
 رواه ابو داؤد و الدارقطنی و الحاکم من حدیث عایشه و لیکن در وی ابن لعیبه است و وی ضعیف است و حق اینست که اصحاب رسول خدا هم
 درین سلسله مختلف اند و لذا امام احمد گفته الكل سنة چنانکه زکشی از وی نقل کرده و در حجة الله المبالغه گفته هما سنن عمل الحرمین ارجح انتهی
 و در مصنف گفته و از همین جا مسنون بودن زیادت تکبیرات در نماز عید ثابت شد و آن صادق است بزیادت سه تکبیر در هر رکعتی چنانکه اهل کوفه
 نقل کرده اند و بزیادت هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیه چنانکه اهل مدینه ذکر کرده اند و عمل اهل حرمین احق باتباع است
 و از همین جا سلف صالح مستنباط کرده اند زیادت تکبیرات در خطبای عید و الله اعلم انتهی و القراءة بعدهما کلتیها و قنات
 الحمد و سوره بعد هر دو در هر دو رکعت بود و در بخاری دلیل است بر اینکه قنات بعد تکبیر در هر دو رکعت است و به قال الشافعی و مالک و گفت
 ابو ضعیفه تکبیر گوید در رکعت اولی پیش از قنات سه تکبیر سوا می تکبیر احرام و در رکعت دوم بعد قنات سه تکبیر پیش از تکبیر رکوع اخوجه ابو داؤد
 و احمد ابن ماجه من حدیث عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده و سناده صالح است کذا فی شرح الترمذی و رواه الدارقطنی و صححه احمد و علی
 بن المدینی و البخاری فیما حکاه الترمذی و نیز روایت کرده اند آنرا از حدیث عایشه و در وی ابن لعیبه است از عقیل از ابن شهاب از عروه
 از عایشه و ذکر کرد ترمذی در علل که بخاری تضعیف کرده است آنرا و در وی اضطرار است از ابن لعیبه با وجود ضعف وی و تصحیح کرد دارقطنی

در عمل وقت اورا روایت کرد آنرا ابن لمجا از حدیث سعد قرظ و ذکره ابن ابی حاتم فی جعل عن ابی رافع اللیثی ونقل کرد از پد خود که آن باطل است و رواه البزار من حدیث عبدالرحمن بن عوف و تصحیح کرد و ارقطنی ارسال آنرا و رواه البیهقی عن ابن عباس و رواه الدارقطنی و البزار من حدیث ابن عمر مثله و در وی فرج بن فضال است و وی ضعیف است گفت ابو حاتم ان خطا و روایت کرد عقیلی از احمد که نیست مروی در تکبیر و بعدین حدیثی صحیح مرفوع و گفت حاکم طرق حدیث بسوی عایشه و ابن عمر و ابی هریره فاسد است و درین باب است از ابی جعفر از علی رضی الله عنه موقوف از راه عبدالرزاق و عز ابن عباس رواه ابن ابی شیبہ ابن رشد گفت جزین نیست که رفتند بسوی اخذ باقوال صحابه درین مسئله زیرا که ثابت نشده است در وی از اخفیه چیزی انتہی و نقل الترمذی عن البخاری تصحیحاً در تخفیف گفت بخاری و ترمذی گفت اندک از اصح شیء فی هذا الباب در سبب گفت منیدانم که از کجا نقل کرد از ترمذی زیرا که ترمذی در سنن خود روایت عمر و بن شعیب اصلاً اخراج نکرده بلکه وایت کثیر بن عبداللہ عن ابیہ عن جده آورده و گفته حدیث کثیر احسن شیء روی فی هذا الباب عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم و قال فی الباب عن عایشہ و ابن عمر و عبداللہ بن عمر و ابن بخاری چیز نقل نکرده و همین هم بیہقی را در سنن کبری بعینہ واقع شده و لیکن وی بعد ذکر روایت ترمذی حدیث کثیر را گفته قال ابو عیسیٰ سالت محیی بن البخاری عن هذا الحدیث فقال لیس فی هذا الباب شیء اصح منه و گفت حدیث عبداللہ بن عبدالرحمن طائفی از عمر و بن شعیب عن ابیہ عن جده درین باب نیز صحیح است انتہی کلام البیهقی و نیا فیتیم ما در ترمذی چیزی از آنچه ذکر کرده و در تنقیح الاظهار بر چیزی ازین تنبیه نموده و گفته عجب است از ابن النجومی که در خلاصہ خود ذکر کرده از بیہقی که گفت ترمذی پرسیدم محمد را از ان الذ و از اینجا ساختی که مصنف رح درین نقل از ترمذی از بخاری تقلید حافظ بیہقی کرده و لهذا نسبت نکرده حدیث را مگر بسوی ابو داود و انتہی کلام سبیل گویم زکشی گفت که ترمذی گفت ہو احسن شیء فی الباب پس این نیز و نم باشد اما حافظ زین الدین عراقی رح در شرح ترمذی گفت نقل الترمذی فی جعل المفرد عن البخاری انه قال انه حدیث صحیح انتہی بلفظ وین عراقی در شرح مذکور گفت قال الترمذی فی کتاب جعل المفرد و زاد و عبداللہ بن عبدالرحمن الطائفی مقارب الحدیث انتہی بلفظ و از اینجا معلوم شد که این تصحیح را از بخاری اصلی هست و بخاری آنرا در سنن ذکر نکرده بلکه در علل مفرد آورده پس اعتراض صاحب بل از مصنف بر جاسته و لهذا مصنف نقل مذکور را نسبت بطرف سنن نکرده بلکه مطلق آورده اما اورا می بایست که نسبت بطرف علل مفرد میکرد و لیکن ظاهر آنست که چون وی خود بران مطلع نشده و بقول صاحب بل تقلید بیہقی کرده نسبت مذکور اطلاق نگار برده و اللہ اعلم بعده در سبب گفته که اولی عمل است بحدیث عمر و بن شعیب لما عرفت و انه اشرف شیء فی الباب و بود آنحضرت که میکرد در میان ہر دو تکبیر سکتہ لطیفہ و محفوظانست از آنحضرت ذلک بر معین میان ہر دو تکبیر و لیکن خلال از ابن مسعود آورده که گفت حمد گوید خدا را و ثنا گوید بروی و در دفتر ستمہ بر نبی صلی اللہ علیہ وسلم ہم از وی طبری در تکبیر روایت کرده کہ میان ہر تکبیر بقدر یک کلمہ است و این موقوف است و در وی سلیمان بن ارقم ضعیف است و بود ابن عمر با وجود تخری اتباع رضیہ نیز میکرد با ہر تکبیر انتہی و شوکانی گفت ہما حدیث عمر و بن شعیب کہ در متن است صالح است و ابن ماجہ آنرا بدون ذکر قرأت اخراج کرده و اخر جہ الدارقطنی و ابن عدی و البیهقی و درین باب احادیث است کہ شواہد است و ہمہ صالح احتجاج است و عمر و ابی رافع اللیثی نامش حارث بن عوف است و گفته اند عوف بن حارث قدیم الاسلام است حاضر شد بر را و قبل انہ من سلسلہ الفتح و الاول اصح شمار وی در اہل مدینہ است مجاور شد کہ را و مرد آنجا در سنہ ثمان و ستین و ہوا بن خمس و بعین و ذوق بن بقیہ رضی اللہ عنہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی الاضحی و الفطر بود آنحضرت کہ میخواند در نماز عید و اضحی و فطر بقاف و اقربت این دو سورہ را یعنی در رکعت اولی سورہ ق خواند و در رکعت دوم اقربت و از اینجا معلوم شد کہ قرأت این ہر دو در نماز عید سنت است و گاہی ابن ہر دو سورہ در از خواندن و مقتضای

برسج هم رکب الاعلی و هل اثنک حدیث الفاشیة فرمودی چنانچه در جمعه و ظاهر آنست که گاهی آنرا خوانندی و گاهی این را و فرموده است
 بسنیت آن شافعی و گاهی که عید و جمعه در یک روز جمع شدی در هر دو همین دو سوره را خواندی رواه اهل السنن و نزد مالک خوانند این دو سوره
 مستحب است و بعضی مستحب گفته اند و این را اشتهر روایات دانند شیخ در ترجمه گفته و در خواندن غیر این دو سوره مذکوره چیزی صحیح نشده
 اگر چه حکم قافیه **أما تبتس من القرآن** هر چه خوانند درست بود و لذا در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد است گفته یقرا فی کل عید
 بالحمد و سوره انتی گویم فی تامل زیر که در حدیث ابن عباس نزدیک بزار آمده که عم پستار لون و و اشمن و ضمها میخواند کذا فی التلخیص و الله اعلم

اخرجه مسلم و مالک فی الموطا و ابوداؤد و الترمذی و النسائی و **عمر** جابر راضی الله عنه قال کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم اذا کان بوم العید خالف الطريق بود آنحضرت که چون می بود روز عید مخالفت میکرد راه را یعنی از
 راهی که بعید گاه رفتی هم بدان راه بازگشتی بلکه راه دیگری برگزیدی و مترش میگویند آن بود که تا اهل هر دو راه بروی سلام کنند یا آنکه بکت
 وی هر دو راه را شامل شود یا آن بود که حاجات اهل حاجات فریقین را قضا کند یا آنکه اظهار شعائر اسلام در هر دو راه حاصل آید یا آنکه اهل کفر
 و نفاق بمشاهده عزت اسلام و رفعت اعلام دین اند و بگین گردند یا برای آنکه بقاع و مواضع مختلف متکثر گواه طاعات وی بخوند یا آنکه براس
 مجموع این وجوه بود یا دیگر اسرار که عقول بیشتر خلق از ادراک آن قاصر بود کذا فی سفر السعادة شیخ گوید و این جراح و اولی است چه اسرار

و معانی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بود خلایق را مجال درک و حصر آن تنگ است و وصول بدان متعذر و الله اعلم اخرجه البخاری
 و لابی داؤد عن ابن عمر نحوه و لفظ وی در سنن از ابن عمر این است ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اخذ یوم العید فی طریق ثم مرجع
 فی طریق آخری در سبیل گفته ابن عمر با آن شدت تحریری بسنت تکبیر می گفت از خانه خود تا مصلی انتهی و ترمذی از ابو هریره آورده و گفته که درین
 باب حدیث از عبداللہ بن عمر و ابی رافع نیز آمده و گفته مستحب است بعضی از اهل علم امام را که چون بیرون آید بر ابی رجوع کند بر ابی دیگر از خدمت
 اتباع این حدیث و باین قائل است شافعی انتهی و حدیث را الفاظ است و رواه احمد و الترمذی و ابن حبان و الحاکم من حدیث ابی هریره
 و رواه ابن ماجه و الحاکم عن ابن عمر گفت بخاری حدیث جابر صریح است و درین باب است از سعد قرظ و ابی رافع رواه ابن ماجه و از عبدالرحمن بن جابر
 رواه ابن قانع و ابونعیم و از سعد قرظ رواه البزار و در نسخ الباری می گوید شافعی در کتاب ام گفته مستحب است مر امام را و ماموم را و اکثر شافعیه
 برین اند و لیکن در وجه تعرض نکرده مگر امام را و تعمیم قائل اند اکثر اهل علم و بعضی گفته اند اگر آن معنی و علت که آنحضرت بسبب آن کرده و شایسته
 حکم نیز باقی است و الا مستثنی شود حکم بافتقاری علت و اکثر علماء بر آنند که حکم باقی است اگر چه علت آن منتفی گردد چنانچه در مل و طواف و غیره است
 جویم شیخ عبدالحق دهلوی رح در پنجاهم گوید و راه غایت انصاف می پوید که تعیین علت در مانحن فی منصوص نیست چنانچه در مل که اظهار
 عبادت و شهادت بود بیشتر کان اما اینجا معانی و علل که پیدا می کنند بجز و جمال و گمان است چنانچه مصنف یعنی صاحب سفر السعادة در اول

و آخر کلام خود ایمانی بران کرده است پس اینجا نظر بعلت نیاید داشت و لو ای اتباع و اقتدا در طریق سنت باید افرشت انتهی و **عمر**
 رضی الله عنه قال قدم رسول الله صلی الله علیه و سلم المدینة و لهم یومان یلعبون فیهما قدم آورد
 آنحضرت مدینه را و بجهت کرد بسوی می و حال آنکه اهل مدینه را دور روز بود که بازی میکردند در آن دور روز معلوم نشده که آن دور روز کدام بود بعضی
 ویند که نیز روز و مهر جان بود و لیکن استبجا کرده اند این را زیرا که این هر دو از خصائص فرس من عادات ایشان است فقال پس گفت آنحضرت
 چه چیز است این دور روز گفتند همچنین است یعنی حقیقت آن معلوم نیست که از کجاست و که ساخته مگر آنکه بازی میکردیم درین دور روز در جاهلیت فرمود

قد ابد لکم الله بهما خبرا منهما یوم الاضحی و یوم الفطر تحقیق بدل گردانیده است حدیثی تعالی بآن دو روز شک که در جاهلیت مشیت
 دو روز دیگر بهتر از آن هر دو روز عید قربان و عید فطری فرماید که عید حقیقی و فرح و سرور مومن باید که در عبادت باشد پس در حدیث نمی استند
 او واجب یا اشاره خفی بجواز چیزی از آن دو روز عیدین از آنچه در وی فاحشه و خروج از طریق و شعار دین نباشد و نمی است از تعظیم اعیاد و شکر
 و موسم ایشان و سرور بدان و حضور در آن تا آنکه بعضی علماء براه مبالغه گفته حکم تکفیر کرده اند کما سبغی بقصد زجر و تهدید و سب و ذرائع و اتفاقا از مظان
 انذافی منسوخ الباری یا اشاره خفی است باینکه ایام سرور مومنان در همین دو یوم است نه غیر آن پس اظهار سرور در دو یوم دیگر محدثه خودیو دیگران منعی ندارد
 مثل موسم محافل مولود و قصه شهادت امام حسین رضی الله عنه و بدتر ازین همه آنست که بعضی از رؤسای هندوستان برای پاس خاطر حکام وقت اعیاد
 و جشنها بر زوالات ملکه انگلستان و روز صدارت وی و جز آن ایجا کرده اند و مجالس آن بتداعی مردم و جمیع منکرات بسیار بر روی کل می آید
 و شک نیست که چیزها از آن بکفری رساند و حضور این چنین محافل عصیان شامل و مجالس ضلالت منازل خذلان مآب خیران نصاب بی شبهه
 از کبار است آنچه ابوداؤد حدیث و ال است بر آنکه آنحضرت این را بعد قدم مدینه فرمود چنانکه حرف فاقصتضه اوست و در کتب سیرت
 که اول عید یکم شروع شد در اسلام عید فطر است در سنه دوم از هجرت در سبب گفت در وی دلیل است برینکه اظهار سرور در عیدین منسوب
 و از آن قبیل است که حق تعالی آنرا برای بندگان خود مشروع گردانیده انتهی در شرح مغربی گفته در ابدال عید جاهلیت بعیدین مذکورین دلالت
 بر آنکه بکنند درین هر دو عید مشروع آنچه اهل جاهلیت در اعیاد خود میکردند و خذلان نکرد ایشان را مگر در تعیین وقت هر دو انتهی در سبب گفته
 مراد وی از افعال جاهلیت چیزی است که محظور نباشد و شافل از طاعت نبود انتهی گویم آنچه شرح مغربی گفته در حدیث هرگز بران دلالت نیست
 بلکه دلالت بر خلاف است چنانکه لفظ ابد لکم الله بهما خیرا منهما نص است بران و ازینجا معلوم شد که اعیاد آنها شر بود نه خیر پس شارع آنرا بخرم بدل کرده
 نعم البدل آورد و این صریح است و نمی از کردن آنچه اهل جاهلیت میکردند کما تقدم فافهم و النساء فی باسناده صحیح در سبب گفته و اما توسع
 بر عیال در ایام اعیاد و چیزی که محصل ترویج بدن و بسط نفس ایشان باشد از کلف عبادت پس مشروع است و احتیاط کرده اند بعضی که است
 فرح در اعیاد و مشرکین تشبیه بایشان مبالغه کرده شیخ کبیر ابو حفص سستی روح از حنفیه و گفت هر که هدیه فرستد یک بصد بسوی مشرکی برای تعظیم عید
 پس تحقیق کافر شده بخدا انتهی و چون حکم هدیه این است در باب که حکم مشرک و منظر سرور چه خواهد بود و لیکن چون عمل سنت از قرون کثیره موقوف
 شده و عالم هر چه مرع گردیده و محدثات گوناگون و بدع روز افزون در مسلمانان بر روی کار آمده در صدر هر یکی هم آنچنان نتوان یافت که
 در این اعیاد و موسم خود را در و دارد الا ما اشار الله تعالی و عن علی رضی الله عنه قال من السنة ان یخرج الی العید ما شیا
 از سنت است که بیرون آید بسوی عید گاه پیاده پا و آخر حدیث این است و بخورد چیزی پیش از آنکه بر آید یعنی بعید و در حدیث ثانی رافع است نزد ابن
 بیرون می آمد آنحضرت بسوی عید پیاده و بر می گشت پیاده و هم وی از سعد قرا آورده که می آمد رسول خدا بعید پیاده و امام شافعی در آن گفته
 ما را از زهری رسیده است که سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در عید و نه در جنازه هرگز و رواه سعید بن منصور عن الزهری مرسل بود ابن عمر
 پیاده میرفت و پیاده بر میگشت و ترویج کرد بخاری در صحیح خود و گفت باب بعضی و الکوب الی لهدی و لتسویه بنود میان هر دو نظر بصحت حدیث
 در رجوع کرد بسوی اصل در توسع رواه الترمذی و گفت عمل برین است نزد اکثر اهل علم که مستحب است بیرون آمدن به عید پیاده و سوار نشوند
 مگر بعد از آن و حسنه و گفت ترمذی این حدیث حسن است در سبب گفته نیا فتمیم در ترمذی که وی تحسین کرده باشد این حدیث را و گمان نمی کنم
 در تحسینش گفت زیرا که روایت کرده است آنرا از طریق حارث اعور و محدثین را در وی مقال است انتهی کلام اهل گویم سید علامه عبدالعزیز بن محمد الکر

فرزند صاحب بل رحمة الله تعالی گفت تخمین ترمذی ثمانت است چنانکه مصنف رح گفت در شرح ترمذی است باین لفظه حکم کرد مصنف
 بر حدیث باب که آن حسن است و نووی در خلاصه بروی اعتراض کرده و گفت که اهل حدیث مستغرق اند بر ضعف وی و حارث کذاب است مگر نزد
 که حدیث را حسن گفت و دعوی وی زرین باب مقبول نیست نویم اتفاق نکرده اند بر کذب حارث و نه بر ضعف وی زیرا که یحیی بن سعید گفت لا یأت
 رواه عباس الدورعی عنه و عثمان بن سعید الدارمی گفت که گفت ابن معین ثقة و نسائی یکبار گفته لیس به یاس و بار دیگر گفته لیس بالقوس
 و گفت ابوبکر بن ابی داؤد بود وی افتد الناس و افرض الناس و حسب الناس و علم الفضل از علی رضی الله عنه آری شعبی گفت حدیثی الحارث
 الاعیرو کان کذابا و نیز کاذب گفته اند او را ابو اسحق سبعی و علی بن المدینی و ابو زرعه گفت لا یحجج به و ابن حبان گفت کان غالباً فی التشیع و اهل
 فی الحدیث و دارقطنی گفت ضعیف و ضرب یحیی بن سعید و عبدالرحمن بن مهدی عالی حدیثه صاحب میزان گفت جهود بر تو بهن امر او رسد
 با وجود روایت کردن ایشان حدیث او را در ابواب و گفت حدیث وی در سنن اربعة است و نسائی با وجود تعنت می در رجال احتجاج کرده است
 بوی و قوی نموده است امر او را گفت و ابن شعبی است که کاذب میگوید او را بر سر روایت میکند از وی گفت و ظاهر آنست که وی دروغ می گفت
 در حکایات خود و اما در حدیث پس لا و بود از او عین علم مره بن خالد گفت حدیثا محمد بن سیر بن قال کان من صحاب بن مسعود و نخست یوخذ عنهم اکت
 سنم اربعة و فاتی الحارث و لم اره و کان فیفضل علیهم و کان اجسهم و یختلف فی هؤلاء الثلاثة ایتم فضل علقمة و مسروق و عبیده اسی البیلسانی
 انتهی کلامه گفت بنده ضعیف غنی عنه که این جواب یکی از دو وجه است که در سبب گفته و یک چه چنان باقی است یعنی در سبب گفته بود که لم اجد
 فیه انه حسن پس چون در ترمذی تخمین می موجود نباشد اعتراض صاحب بل مصنف بابت نسبت تخمین بسوی وی هنوز باقی باشد و جوابی که
 از تخمین گفت نیز حق مقام قضای کرده زیرا که از تقریر مذکور ظاهر است که هر که از حارث اعور روایت کرده و هر که از وی روایت نکرده تضعیف درین روایت
 و توثیق بعضی در برابر تجرح جماعت حجت نیست چه در اصول حدیث مقرر شده که جرح مقدم است بر تعدیل بودن روایت او در سنن اربعه و ثابتن
 نمی توانند زیرا که در سنن اربعة اخبار ضعاف و حسان صحیح است پس اگر روایت از وی باشد و ضعیف باشد چه کار می کند نسبت

و عن ابی هریرة رضي الله عنه انهما اصاباهم مطر في يوم عيد فصلى بهما النبي صلى الله عليه وسلم صلوة
 العید فی المسجد بدستیکه رسید ایشان را یعنی صحابه را باران در روز عید پس نماز گذارد با ایشان رسول خدا نماز عید در مسجد وین
 جز یکبار پیش نبی و صاحب مواهب لدنیة از حافظ ابن القیم رح نقل می کند که گفت گذارد و آنحضرت عید را در مسجد مگر یکبار که باران رسید
 پس بمصلی بیرون نیامد اگر تابت شود این حدیث انتهی شیخ در شرح سفر سعاده گفته که اهل مکة هم از زمن اول عادت برین دارند که در مسجد
 گذارند و بجهت بیرون نروند و بعضی گفت اند که در مسجد افضل است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در مسجد گذارد و بجهت ضیق بود و بخلاف مسجد
 که وسعتی تمام دارد و الآن خود اهل مدینه نیز در مسجد گذارند و بر مفارقت از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد شریف الآن بر وجه
 تفاوت است با آبادانی این بلده مطهره بخلاف زمان مبارک و می صلی الله علیه و سلم که وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الهمام
 میگوید که سنت آنست که بر آید بجبانه و استخلاف نماید کسی را که باضعفا نماز در شهر گذارد زیرا که نماز عید جائز است گذاردن آن در شهر در دو موضع
 با اتفاق و نزد محمد جائز است در سه موضع نیز اگر چه استخلاف نکند امام و قیاس بر جمعه مقتضی اکثر از سه نیز میگردد و در بلده لاهور و بعضی بلاد
 دیگر همچنین می کنند انتهی کلام شیخ گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که تعلیل گذاردن آنحضرت نماز عید را بمسجد شریف بضمیق مسجد شریف
 باینکه چون یکبار بعد از مطر در آن گذارد معلوم شد که مسجد وسعت گذاردن داشت اما خروج بمصلی را افضل بنده داشت و همی وی درین نماز بخصو

چنین واقع شد پس سنت در برابرین صحرا ادا می شود و بگذاردن در مسجد گویند چنانست و حصول شرف و برکت اشباع هم درین است گویند که بزرگوار
 حضور در مسجد شریف نیز باشد که آن چیز دیگر است و این چیز دیگر چون علت خروج درینجا مخصوص نیست چنانکه در اختلاف طریق روز عید نبود
 پس بجز و تخمین و قیاس علی معانی پیدا نتوان کرد و یکبار که گذارد و بعد گذاردن بی عذر پس در اینجا ضمیمه حجت نباشد غایت آنکه افاده جواز
 کند و ازینجاست که امام مالک گفته خروج بسوی جبهه افضل است و اگر چه مسجد گنجایش مردمان داشته باشد بجهت آنکه آنحضرت بر همین طوط
 رده و در مسجد جز یکبار بعد از مطر گذارده و وی صلی الله علیه و سلم محافظت نمی کند مگر با فضل و مروی است از علی کرم الله وجهه که وی بر آمد بسوی
 جبهه و گفت لولا ان سئمت لصلیت فی المسجد و خلیفه کرد کسی را که بگذارد نماز با ضعیفان در مسجد و گفته اند که اگر در جبهه مسجدی باشد کاشوف
 پس نماز در وی افضل است و اگر مسقوف باشد پس در وی تردد است در سبل گفته قول شافعی این است که اگر مسجد شهر و اسع باشد در
 بگذاردن و بیرون نروند و این کلام مقتضی آنست که علت در خروج طلب اجتماع است و لهذا امر کرد آنحضرت با خراج عواقب و ذوات خود
 و چون این اجتماع در مسجد حاصل شود پس همان فضل باشد و لهذا اهل مکة بنا بر سعادت مسجد و ضیق اطراف وی بیرون نمی آیند و این گفته است
 جماعتی و گفته که نماز در مسجد افضل است انتهى گویم این علت قیاسی بیش نیست بلکه عکس دلیل است زیرا که اخراج عواقب و حیض ذوات الخدود
 دلیل است که دال است بر اتمام شان این نماز و تصریح است با فضیلت گذاردن آن بصحران در مسجد و عمل اهل مکة و مدینه بعد ورود احادیث
 در خروج بیصله غیر کافی است در اثبات فضیلت زیرا که اجتهاد در آن مسیح نیست و حدیث باب که دال است بر گذاردن یکبار در مسجد بجز در روز
 مقال است چنانکه مصنف گفته رواه ابوداؤد با سند او این نیز که در سندش مردی مجهول است و زیاد کرد در تخصیص واه این باب
 و الحاکم و سنن او ضعیف است درینجا بی عذر و تقلیل لوای اقتدائی و اتباع سنت مستمرا آنحضرت باید بر افراشت و حتی الامکان بتقصیر از خود
 زلفی نمی بایر شد و بعمل بلده لاهور و بعضی بلاد دیگر و قول این بر آن نباید و بخت و با الله التوفیق باقی ماند وقت این نماز پس امام مالک در
 موطن گفته گذشت سنت اسلام که در وی اختلاف نیست نزد ما در وقت فطر و ضحی که امام بر آید از خانه خود آنقدر بگردد که برسد بجا
 و حال آنکه حال شد نماز گذاردن یعنی آفتاب بلند شده بقصد یک نیزه در مصفی گفته وقت عید نزدیک جمهور علما از وقتی که حلال شود نماز تا وقت
 زوال است و مذمب شافعی آنست که بگاه تر آید مردمان تا بگیرند جایهای خود و حاضر شود امام متصل وقت نماز خود و شتاب بگذارد و در عید
 تا شب کند در فطر اندکی و نزدیک حنفی بهتر است تجلیل در ضحی و تاخیر در فطر انتهى و هم در مصفی است زیرا که بگوید و لک کثیر و الله علی ما هملکم
 این آیت و آنستة شد که ماوریم ما با کثرتا کبیر بعد انقضای رمضان تا انقضای نماز عید پس در نازل طرق و مساجد و اسواق بعد صلوة
 بگویند باید که رفع صوت کنند و خفیه گویند که رفع صوت در عید فطر نیست بجهت آنکه رفع صوت مخصوص است بجاییکه در حدیث آمده بارش
 بنده ضعیف گوید که عید از شعار اسلام است و اظهار در شعار اسلام مطلوب است و لهذا اینجا جماعت مشروع شد حال آنکه اصل نزدیک ایشان
 در غیر فرض ترک جماعت است پس رفع صوت در عید و در مقدمات آن مشروع باشد بر اهل ایشان نیز انتهى گفت محرز سطوع عفا الله عن
 تفصیل مقام این است که تکبیر در عیدین مشروع است نزد جماعه ما کبیر عید الا فطر پس سنت است نزد اکثر و وقت وی نزد اکثر نزد خروج
 امام است برای نماز تا ابتدای خوابه برین باب بیقی و حدیث ذکر کرده و هر دو را ضعیف نموده اما حاکم گفت بنده مستهترا و ما اید الیه
 و قد صحیح الاربعة عن ابن عمر و غیره من لصحابة و نزد شافعی تا خروج امام یا صلوة یا تا فراغ از خطبه و اما صفت می پس فضائل الاشیاء
 یعنی است اسنانه تا سلیمان که وی همی آموخت ایشان را تکبیر و گفت الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر

انک صاخرین او یکنون لک **بسم الله الرحمن الرحیم** اولیکون لک فی یومین الذل وکبره وکیفیر الائم غفرنا لکم ذنوبکم وانا تکبیر
 عید النحر پس سنت برگزیده است نزد جمعی برای مردوزن و بعضی خاص کرده اند مردان و اما وقت وی پس حسب ظاهر آنکه کبریه و اذکره و الله فی آیت او
 معقل و ذاکت و آثار صحابه این است که نیست مختص بوقت دون وقت مگر اهل علم گویند عقیب صلوة است مطلقا و نزد بعض عقیب فرارض نه فرائض
 و نزد بعضی خاص جماعت و دون افرادی و بهودات نه بمقتضیه و بمقیم نه بمسافر و بامصار نه بقری و اما ابتدا و انتهای وی پس در وی نیز خلافت است
 کفیه انداز اول صبح روز عرفه و قبل از ظهر آنروز و قبل از عصر وی و در ثانی تا ظهر ثالث وی و قبل تا آخر ایام تشریق و قبل من ظهره و قبل من عصره
 و درین حدیثی واضح از آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت نشده و اوضح چیزی که وارد شده است در آن قول علی و ابن سنی و دست که آن از صبح عرفه تا
 تا آخر ایام یعنی آخر همان المنذر در صحیفه نیست نزدیک حقیقه شرط و خوب تکیه بر اقامت و مصر و فرض بودن صلوة و جماعت مستحب است و ابتدای تکبیر
 بعد از صلوة فجر است از روز عرفه و آخر تکبیرات تکبیر بعد از صلوة عصر است از روز نحر نزدیک ابی حنیفه در آخر ایام تشریق است نزدیک صاحبین و رسول
 و مفتی به مذہب صاحبین است و همین است قول غیر مشهور شافعی و عمل شافعیه برین است انتہی و اما صفت وی پس اصح آنچه وارد شده در این است
 عبد الرزاق است از سلیمان بسند صحیح گفت الله اکبر الله اکبر الله اکبر کبیرا و مروی است از سعید بن جبیر و مجاهد و ابن ابی لیلی و ابو قول لاشافعی
 زیادت و شد الحمد و صفات دیگر و استخوانات ایام نیز هست و آن دلالت دارد بر وسعت امر و اطلاق آیه کریمه مقتضی اوست و نیست فرق میان
 تکبیر هر دو عید و امر در آیت بزرگ در ایام معدودات و ایام معلومات وارد شده پس بعضی گویند هر دو ایام مختلف اند معدودات ایام تشریق
 و معلومات ایام عشر ذکره البخاری عن ابن عباس تغلیقا و وصله غیره و ابن مردویه از ابن عباس آورده که معلومات قبل یوم ترویبه و یوم
 عرفه است و معدودات ایام تشریق است و سناد وی صحیح است و ظاهرش احوال یوم عید است در ایام تشریق و روایت کرده و کتب صحیح
 از ابن عباس نیز که معلومات یوم نحر و سه روز بعد اوست و در حجه الطحطاوی بقوله التبرکین کثر و التسم الله فی آیت او معقل و ما یت علی ما زرقم
 من بینه و الا کفار و این مشعر است که مراد بدان ایام نحر است انتہی و این مانع نیست از تسمیه ایام عشر معلومات و نه از تسمیه ایام تشریق
 بعد و ات بلکه تسمیه ایام تشریق بمعنای متفق علیه است لقله تعالی و اذکره و الله فی آیت او معقل و ذاکت و قد ذکر البخاری عن
 ابی هریره و ابن عمر تغلیقا که این هر دو می بر آمدند بسوی سواق در ایام عشر تکبیر گویند و تکبیر می گفتند مردم تکبیر ایشان و بغوی و بهقی هم این را
 ذکر کرده اند طحاوی گفته مشایخ ما قائل بودند تکبیر ایام عشر جمیعا و همچنین مندوب است پوشیدن جامه های نفسی و مالیدن عطر در روز عید و نمودن قربا
 بسیار فریب چنانکه در حدیث حسن مجتبی است رضی الله عنه که امرنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی العیدین ان نلبس اجود ما نجد و ان نتطیب باجود
 ما نجد و ان نضحی باسمن ما نجد البقره عن سبعة و الجور عن عشرة و ان نظروا علینا اسکینه و الوقار رواه الحاکم من طریق اسحق بن برخ
 و قال لولا جهالة اسحق لحکمت للحدیث بالصحة و رسل گفت قلت لمیس مهمل فقد ضعفه الازدی و وثقه ابن جبان ذکره فی التلخیص

باب صلوة الکسوف

اختلاف کرده اند علماء در کسوف و خسوف که مستعمل اند هر دو در هر ماه یا مختص است هر لفظ یکی ازین هر دو در قرآن جمیع استعمال خسوف
 در قرآن آمده و در حدیث خسوف الشمس واقع شده و هم نسبت کسوف بسوی آفتاب آمده و در لغت استعمال کسوف در شمس استعمال خسوف در قمر
 و روایات حدیث بعضی بجان روایت کرده در هر دو و بعضی بخامی صحیح در هر دو که الشمس و القمر یخسفان و یخسفان آنچه در احادیث نیامه نسبت
 کسوف است بسوی قمر بجهت ما انفرد و در هر دو استعمال فقها که ایشان خاصه است کسوف را با آفتاب و خسوف را با ماهتاب و اختاره ثعلب

در جوهری گفته اند انصوح و قيل يقال بها في كل منها معنى كسوف و لغت تغيير است بسوی سواد و منه كسف و وجهه كسفت الشمس اسودت و ذهب شعاعها
 و معنى خسوف نقصان است قاله الاعمى و في ذلك قول آخر و يقال كسفت الشمس بفتح الكاف و تضم ناء و ذوا و انكسفت و خسفت بفتح الخاء و تضم ناء
 و انخسفت عن المغيرة بن شعبه مرضي الله عنه قال انكسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لقرعة شد آفتاب و بی نور شد و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم شیخ در ترجمه گفته کسوف در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچ کس تعدد
 وقوع آنرا روایت نکرده انتهی گویم ابن حبان در اوائل کتاب الثقات آورده که منکسفت شد شمس در زمانه آنحضرت دو بار یکی در سنه سادسه و دیگری در
 سنه عاشتر روزیکه مروا پسرش ابراهیم و منخسفت شد قمر در جمادی الاولی سنه خامسه پس یهود طیاس زدند و رضی بشفب کردن گرفتند و گفتند سحر شد
 قمر پس گذار و آنحضرت نماز خسوف انتهی و روایات صلوة کسوف از صحابه است و چند کس اند و در عده شرح عمده گفته اند اینجا معلوم شد که سحر کردن آنها
 بناویق و غیره را نزد کسوف قمر بسوی آسمان ماخوذ از فعل یهود است یوم مات ابراهیم روزیکه مروا پسر ابراهیم بن رسول الله که از ابراهیم قطبیه بود
 و در مدین بنه ثمان متولد شده و در مدت رضاع در سنه عشر از عالم رفته فقال الناس انكسفت الشمس لموت ابراهیم پس
 گفتند مردم که گرفته شد آفتاب سبب موت ابراهیم بود او و گفته موت او و دهم ربیع الاول بود و قيل چهارم منه روز سه شنبه و گفته اند یوم عاشورا
 و در بخارا دست بر چرخان کمی گویند گرفتن آفتاب نمی باشد مگر در سنه روز آخر ماه عادت این چنین است و این برخلاف عادت بود اگر گویند و غیر
 این سه روز محال است ابن سخن باطل است زیرا که خدا قادر است بر هر چیزی فقال پس گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم بطريق ربه انكسفت
 ان الشمس والقمر آيات من آيات الله بدستیکه آفتاب و ماهتاب و نشان اندازند نشانهای خدا که دلالت می کنند بر وجود وی آفتاب
 زیرا که خسوف و کسوف و ال اندر کمال قدرت و سلطنت او تعالی و موجب عبرت اند ما اهل انشا را که در یک ساعت با آن نورانیت و اہمیت تاریک و نیزه
 و بی نور شدنند همچنین قادر است او تعالی و العیاذ باللہ که نور علم و ایمان از عمر و ماہ قلوب بنی آدم کسفت کند و تاریک گرداند پس در اینجا نحو این عبادت
 از باس مسطوت خود و حدیث ماخوذ است از قول می تعالی و ما ترسل بالآيات الا تحق نقبا لا ينكسفان لميت احد و لا حياة
 گرفته نمی شوند از جهت مات کسی و نہ حیات وی این دفع است مراعتقاد جاهلیت را که کسوف و خسوف بسبب حادثی عظیم مانند موت شخصی بزرگ
 و ضرری عام می باشد و چون اعتقاد جاهلیت چنین باشد ذکر حیات با دینی بجهت اشتباع و انتظار و موت بود و در سبب گفته ایشان ادعای حیات
 هیچ کی نگردیده بودند پس مذکر حیات بیان عدم فرق است بین الامرین یعنی چنانکه شما کسوف می برای حیات کسی نمی گویند همچنین این کسوف برای
 مات کسی هم نیست یا مراد از حیات مرض و اندانست و ذکر قمر با آنکه کلام خاص بود شمس یادت افادت است و بیان آنست که حکم نیرین احد
 فاذا را ایتوها فادعوا لله و صلووا پس چون ببینید شما آنرا پس دعا کند یا خدا را و نماز بگذارد این لفظ مسلم است و لفظ بخاری فصلوا
 و دعوا الله است و در وی ارشاد عبادت بسوی آنچه مشروع است نزد ربه می از دعا و نماز و صفت نماز خواهد آمد و امر بسبب و جوب است
 مگر آنکه جمهور حمل کرده اند آنرا بر سنت مکرده بنا بر انحصار و اجابت در نماز بیخاکانه و ابو عوانه در صحیح خود تصریح بوجوب می کرده و زین بن المنیر از ضنیفه
 نقل کرده که واجب است شوکانی گفته نماز کسوف سنت است بجهت عدم ورود دلیل ایجاب و مجرد فعل مفید بطلت بر سنت نیست است
 حتی ینکشف تا آنکه منکشف گردد و از آن حالت بر آید این لفظ در بخاری نیست بلکه در مسلم است متفق علیہ پس در اینجا آنحضرت فرمود
 علیه و سلم غایت وقت دعا و نماز انگشتان کسوف گردانیده و این دلیل است بر فوت صلوة بانجلا پس چون آفتاب بنجلی شود و وی در نماز با
 نماز را تمام نکند بلکه اقتصار کند بر آنچه بفعل آورده مگر آنکه در روایت مسلم است فصلم و قد انجلت و این دلیل است بر تمام نماز و اگر چه حال شد با انجلا

و مؤید اوست قیاس سایر صلوات زیرا که اینها مقید اند بر رکعت پس چون یک رکعت گذارد نماز را تمام کرد و در روی دلیل است بر اینکه گذاردن این نماز مقید است بحصول سبب وی در هر وقت که از اوقات باشد و باین رفته اند جمهور و نزد احمد و حنفیه ماصحی اوقات کراهت و نزد مالکیه از وقتی که حلال است در آن نافله تا زوال و در روایتی تا نماز عصر مصنف گفته واقف نشدم بر چیزی از طرق که گذارده باشد آنحضرت این نماز را وقت چاشت و لیکن واقع شد این اتفاقا پس ملائکند بر منع ماعدای او که فی البدرو فی روایتی للبخاری عن المغيرة حتى یخيل تا آنکه روشن شود عوض قول وی حتی یکشف و معنی هر دو یکی است و در روی دلیل است بر طول قرائت و رکعات این نماز و للبخاری و ابن جبان و الحاكم و النسائي نحوه من حدیث ابی بکره رضی الله عنه فصلوا و ادعوا حتى ینکشف ما بکمر پس نماز بگذارد و دعا کند تا آنکه منکشف گردد چیزی که شمار است و این اول حدیثی است که سؤق کرد و آورد آنرا بخاری در باب کسوف و لفظ وی یکشف است و مراد آنست که مرتفع شود آنچه نازل شده است بشما از کسوف شمس و قمر مصنف در تلخیص گفته واقف شده است در خلاصه و شرح منذب آنچه موهوم بودن این روایت متفق علیه است حال آنکه چنین نیست زیرا که اخراج نکرد مسلم از ابی بکره در صلوة کسوف هیچ چیز استی و عن عائشة رضي الله عنها

ان النبي صلى الله عليه وسلم جهر في صلوة الكسوف بقراءة بله خواند آنحضرت در نماز خسوف قرائت خود را و مراد در اینجا کسوف شمس است چنانچه احمد روایت کرده بلفظ خفت اشمس و قال ثم قرأ بغير بالقراءة و جهر از نزدی و طحاوی و دارقطنی هم روایت کرده و ابن خزیمه و غیره از علی رضی الله عنه آورده مرفوعا جهر بقرائت در نماز کسوف و درین چهار قول است اول آنکه جهر کند بقرائت مطلقا کسوف شمس و قمر بنا بر هر شیء باب و جز آن و این حدیث اگر چه وارد است در کسوف شمس لیکن قمر مثل او است بنا بر جمع نمودن آنحضرت هر دو را در یکجا چنانکه فرموده و اذ را با یتو بهایمی کاسفین فصلوا و دعوا و اصل استوای هر دو است و کیفیت نماز و مانند آن و این نزد سبب احمد و سحی و ابو حنیفه و ابن خزیمه و ابن منذر و دیگران است دوم آنکه اسرار کند مطلقا بحدیث ابن عباس که استادا آنحضرت استادنی در از قریب سوره بقره پس اگر جهر میکرد آنحضرت انداز نهی کرد ابن عباس قرائت او را بسوره بقره و شافعی از ابن عباس بطریق تطبیق آورده که وی بایستاد پهلوی آنحضرت در کسوف پس شنید از آنحضرت حرنی و بیعی آنرا موصول کرده از تطبیق که اسانید همه واهی است پس ضعیف است این قول که ابن عباس از آنحضرت دور بود لهذا جهر وی بقرائت نشنیده سوم آنکه مصلی مخیر است در میان جهر و اسرار زیرا که ثابت است از آنحضرت صلی الله علیه و آله هر دو امر چنانکه از اول هر دو قول مذکور معلوم شده چهارم آنکه در کسوف شمس اسرار کند و در خسوف قمر جهر نماید و این مختار ائمه ثلاثه است عملا بحدیث ابن عباس قیاسا بر صلوات شمس و لیکن در سبب گفته که دلیل جهر مطلقا آنحضرت است ازین همه اقوال در مصنفی گفته ظاهر آنست که جهر کند در خسوف و کسوف هر دو بحدیث شیخین عن عائشة و اما جمع شافعیه بآنکه اسرار در قمر است و جهر در شمس پس دخول است بآنکه ظاهر از حدیث عائشه آنست که حکایت همان قصه کسوف باشد که روایات متعدده در آن باب از حضرت عائشه منقول است و استتمام خسوف بر شمس غیر تطیل است انتهى لمخصا فصلی اربع رکعات فی رکعت بن پس بگذارد چهار رکعت در دو رکعت یعنی در هر رکعتی دو رکوع کرد بر خلاف معمول که در هر رکعت یک رکوع می باشد و اربع سجده است و چهار سجده چنانکه معمول است متفق علیها و این حدیث دلیل است بر شرعیت جهر بقرائت در نماز کسوف و بر اینکه این نماز دو رکعت است و در هر رکعت دو رکوع است و در هر رکعت دو سجده و بیاتی خلاف ذلک فی حدیث ابن عباس و هذا لفظ مسلم و این یک وجه است برای این نماز از وجه متعدده او و این وجه از ابن عمر و ابن عباس هم آمده و رواه ابن جبان الحاكم و گفت بخاری حدیث عائشه بود جهر صحیح است از حدیث سمره انتی و لفظ سمره این است

صلی عنانی کسوف الشمس لا ینسج له صوتا وصحیح الترمذی وابن حبان والحاکم وعلقه ابن الخززم. القهلبی بن عباد ورویه عن سمرة وقلت ابن المدینی ہی
 بمحول است وقد ذکره ابن حبان فی الثقات بالکتاب نیست اور ایامی جزا سود بن قیس جمع کرده اند میان حدیث عایشه و سمره باینکه بود سمره
 در اخبار الناس پیش نید آواز آنحضرت را لیکن قول ابن عباس کہ انی کنت الی جنبه دافع اوست مصنف در تلمیح گفت اگر صحیح شود تعدد
 را اعل شود اشکال انتهى و ترجیح داد شافعی حدیث سمره را بسبب موافقت او با روایت ابن عباس جز آن در مصنفی گفته اما حدیث ترمذی
 عن سمرة پس لا ینسج له صوتا گفته نه استر بالقراءة یا لم یجهر بلکه عدم سماع خود بیان کرد و نتی بمنه و این ناظر است در ترجیح حدیث عایشه و بالجملة
 در حدیث عایشه که نزد اقطنی است آمده که خواند آنحضرت در رکعت اولی عنکبوت و در ثانیه روم یا لقمان و فی روایة لاهل المسلمین
 تبعث پس برانگیزت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مناد یا ینادی نذاکند و آواز دهند را که نذاکند الصلوة جامعة نماز جمع
 لنده است پس جمع آمدند و پیشتر رفت آنحضرت برای امامت و گذارد نماز بروهی که مذکور شد و در اینجا دلیل است بر مشروعیت اعلام باین لفظ
 برای اجتماع مردم درین نماز و وارد نشده است امر باین لفظ از آنحضرت صلی الله علیه و سلم مگر درین نماز و این هر دو لفظ منصوب است یعنی
 لصلوة جامعة اول بنا بر آنکه مفعول فعل محذوف است ای احضروا و ثانی بر حال و جاز است رفع هر دو را ابتدا و خبر و فیہ تقادیر آخر

و . . . پس رضی الله عنه قال انما انشأ الله الشمس على عهد رسول الله گرفته شد آفتاب در زمان رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم فصلی پس نماز گذارد آنحضرت و مردم با وی اقتدا کردند فقار قیام طویب انسخوا من قراءة سورة البقره
 پس قیام کرد آنحضرت قیام دراز نزدیک از خواندن سوره بقره یعنی آن زمان مقدار که در وی سوره بقره بخوانند و از اینجا معلوم نمی شود که سوره بقره خوانده باشد
 لیکن در وی دلیل است بر آنکه در آن قرآن باید خواند بنوی گفت علما متفق اند بر آنکه بخواند در قیام اول از رکعت اول فاتحه و اختلان کرده اند
 در قیام ثانی پس مذہب مالک آنست که صحیح نیست نماز مگر بقرات آن در وی دلیل است بر مشروعیت طول رکوع و مشروع در آن ذکر است از
 تسبیح و تکبیر و غیره شمر رکوع رکوع طویلا پست رکوع کرد رکوعی دراز و در بعضی روایات آمده که برانند از قیام شمر رکوع فقار
 قیام طویلا پست برداشت سر از رکوع و ایستاد زبانی دراز و هو دون القیام الا قول ولین ایستادین فرود قیام اول بود و دون
 یعنی قریب نیز می آید ازین حدیث معلوم نشد که در قیام دوم قرات کرد یا تسبیح خواند ظاهر ثانی است شمر رکوع رکوع طویلا و هو
 دون رکوع الا اول پست رکوع کرد رکوع دراز و این رکوع فرود رکوع اول بود پست برداشت سر از رکوع دوم شمر سجده پست سجده کرد
 یعنی دو سجده چنانکه معهود است در سجده و مجلسه اینجا طویل کرد و در اینجا دلالت است بر آنکه قیامی که بعد از سجود است در وی تطویل نیست بلکه
 فرود اول است و اگر چه نزد مسلم در روایت جابر آمده که انه اطال ذلک نووی گفت این روایت شاذ است عمل کرده نمی شود بران و نقل کرد قاضی
 عیاض اجماع بر عدم تطویل اعتدالی که متصل سجود است و تاویل کرد این روایت را که مراد باطالت زیادت طمانینت است و ذکر نکرد درین روایت
 طول سجود را ولیکن ثابت شده است اطالتی در روایت ابی موسی نزد بخاری و حدیث ابن عمر نزد مسلم نووی گوید محققان از اصحاب گفته اند
 و هو المنصوص للشافعی که طول کند بنا بر احادیث صحیح که دارد دست بدان بود او و نسائی از حدیث سمره آورده که کان لطلیل مایسج
 فی صلاته قط و در روایت مسلم است از حدیث جابر و سجده خوانم رکوعه و بجزم اهل العلم بالحدیث و گوید عقیب هر رکوع سمع الله لمن حمده باز
 بگوید ربنا لک الحمد الی آخره و طول کنند در جلوس بین بسجده بین چنانکه واقع شده است در روایت مسلم از حدیث جابر اطالت اعتدال بیان
 هر دو سجده و گفت مصنف و لغت نشدم بران در هیچ طریق مگر درین طریق نقل کرد غزالی که اتفاق بر عدم اطالت و سه مرد دست

شعر رفع فقام قیاماً طویلاً وهو دون القیام الاوّل یستر برداشت سر از سجده و ایستاد ایستادن دراز و این ایستادن فرود
ایستادن نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود شعر رکع رکوعاً طویلاً وهو دون الركوع الاوّل یستر رکوع کرد رکوع دراز و این
رکوع فرود رکوع نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود شعر رفع فقام قیاماً طویلاً وهو دون القیام الاوّل یستر برداشت سر
از رکوع و ایستاد ایستادنی دراز که آن فرود ایستادنی نخستین بود که درین رکعت ثانیه کرده بود و این دلیل است بر اطالت قیام در رکعت
ثانیه ولیکن دون قیام رکعت اولی و در روایت ابی داؤد از عروه آمنه که وی خواند آل عمران را ابن بطال گفت نیست خلاف در آنکه رکعت
اولی با قیام و رکوع خود اطول باشد از رکعت ثانیه با قیام و رکوع او و اختلاف کرده اند در اول از ثانیه و رکوع وی که آیا این هر دو اقصا اند
از قیام ثانی از اول و رکوع او یا هر دو برابرند گفته اند سبب این خلاف فهم معنی قولی است و هر دو دون القیام الاول که مراد به آن اول
از اولی است یا راجع است بهم پس هر قیام کتبه باشد از قیامی که قبل است شعر رکع رکوعاً طویلاً وهو دون الركوع الاوّل
یستر رکوع کرد رکوعی طویل و این فرود رکوع اول بود که درین رکعت کرده بود شعر سجده شعر سجده شعر سجده یستر برداشت
سر خود را یستر سجده کرد یعنی دو سجده یستر برگشت از نماز یعنی بعد از تشهد و تسلیم و ذکر نکر و این را از جهت ظهور وی و قد تجلّت الشمس
و حال آنکه تحقیق آشکارا روشن شده بود مخرج خطب الناس پس خطبه کرد مردم را و مضمون خطبه همان است که در حدیث مغیره گذشته
یعنی هر ماه دو آیت اند از آیات خدا منخسف نمی شوند برای موت احدی و نه حیات وی پس چون به بینید شما خسوف را پس فرخند کنید
متفق علیها در اینجا دلیل است بر شریعت خطبه جب صله و کسوف و رفته است به تحباب آن شافعی و اکثر این حدیث و حنفیه گویند
خطبه نیست در کسوف زیرا که منقول نشده و تقب کرده اند با حدیث مصرحه خطبه و گفته اند که آنچه آنحضرت بفرموده مقصود از آن خطبه نبود
بلکه قصد بود بر کسانی که معتقد بودند که کسوف بسبب موت احدی می باشد و این قول متعقب است باینکه در روایت بخاری است فحمد الله و ثنی
علیه و فی روایه انه عبده و رسوله و فی روایه البخاری انه ذکر احوال الجنة و النار و غیره فلک این همه مقاصد خطبه است و لفظ وی در مسلم از حدیث
فاطمه از اسامی این است قالت فخطب رسول الله صلی الله علیه و سلم الناس فحمد الله و ثنی علیه ثم قال اما بعد ما من شیء لم اکن رایته الا قد رایته فی نقامی هذا
حتى الجنة و النار و انه قد اوحی الی انکم تقتنون فی القبور قریباً او مثل فمتة المسیح الدجال لا ادری امی ذلک قالت اسما و فیوتی احدکم فیقال
ما علمک بهذا الرجل فاما المؤمن او الموقف لا ادری امی ذلک قال فقالت امار فیقول هو محمد رسول الله جاب بالبینات المذمی فاجبتنا و ا
ثلاث مرات ثم یقال قد کتبا نعلم انک تؤمن به فمصحاحی و فی مسلم روایه آخری فی الخطبة بالفاظ فیها زیاده تصنف در تلخیص گفت صاحب هدایه
از حنفیه می گویند نیست در کسوف خطبه زیرا که منقول نشده و ما تعجب میکنیم از وی زیرا که ثابت است در حدیث غایب و حدیث اسما بنت ابی بکر در
حجین احمد اثر از حدیث عمره بن جنبد آورده و در نسائی و ابن حبان بوجه دیگر مذکور است که استاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بر آمد بر منبر
و حمد گفت خدا را و ثنا کرد بروی الحدیث انتهی گویم هیچ جایی تعجب از صاحب هدایه نیست زیرا که وی فقیه است نه محدث و لهذا در کتاب او بعض
احادیث موضوعه و ضعیفه موجود است تعجب این است که در هدایه زیاده برده جا او را سهو و خطا روده در مسائل فقهیه چنانکه بر مطلع حنفی نیست
و اللفظ للبخاری و لفظ من بخاری راست در سبیل گفته نماز کسوف بر وجه کثیره مروی است ذکر را الشیخان و ابو داود و غیره هم و این
سنت است با اتفاق علما و در دعوی اتفاق نظر است زیرا که ابو عوانه در صحیح خود تصریح کرده است بوجوبی و محکی است از مالک که آنرا
جاری بجای جمعه داشته و گذشت از ابو حنیفه اینجاب می مذمت شافعی و جماعتی یعنی مالک و احمد و جمهور علما آنست که مسنون است در جماعت گفته اند

یگران یعنی ابوحنیفه و گروهی که تنها بلندارد و تحت اولین احادیث صحیحی است که در آن گذاردن آنحضرت بجاعت آمده بعد اشتکاک کرده اند بصفت
ی جمهر گویند دو رکعت است در هر رکعت دو قیام و دو قنوت و دو رکوع و سجود و سجده است غیرهما و باین کیفیت رفته است مالک شافعی و لیث
دیگر آن انتهی و حنفی گفتند کمال هر نماز که در آنست دو قیام اول را بلویل کند مانند سوره بقره و قیام ثانی اندک کمتر از وی و قیام ثالث از قیام
ثانی کمتر و رابع از ثالث کمتر و همچنین حکم است حکم رکوعات پس در رکوع اول قدر صد آیت از سوره بقره تسبیح گوید و پایم پایم کند و در بعض روایات
طویل سجدات نیز آمده بعد از آن خطبه خوانند و در حدیث خطبتان وارد نشده اند اگر در خطبه خوانند مانند جمعه بهتر باشد و درین خطبه بیان کنند
آفتاب و ماه تاب و آیت اند از آیات خدای تعالی و ترغیب بر افعال خیر از صلوة و ذکر و صدقه و اعتناق کند انتهی گویم و این همه افعال در احادیث
صالح وارد اند و فی روایة مسلم ای عن ابن عباس **صلی الله علیه وسلم** حين كسفت الشمس فماني ركعات
بأربع سجداً ثم كسفت الشمس فماني ركعات بأربع سجداً ثم كسفت الشمس فماني ركعات بأربع سجداً ثم كسفت الشمس فماني ركعات بأربع سجداً
و سجده است و باین کیفیت رفته است گروهی و **عنه عليه السلام** ای و اخرج مسلم عنه مثل ذلك ای مثل روایت
بن عباس یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آنحضرت این چنین گذارده یا از ایشان نیز آمده که همچنین گذارند و کذا و مسلم راست
عن جابر بن عبد الله **صلی الله علیه وسلم** است رکعاتی باربع سجداً ثم كسفت الشمس ركوع
بثلاثة ركعات ثم ركوع بجمعة ركعة و سجدة چنانکه جمهور است و لابی داود عن ابي بن كعب رضی الله عنهما
ای **صلی الله علیه وسلم** فرج خمس ركعات و سجد سجدتين گذارد آنحضرت نماز خسوف پس ركوع کرد پنج ركوع و سجده کرد
دو سجده و فعل في الثانية مثل ذلك و در رکعت دوم مانند آن یعنی پنج ركوع و دو سجده و رواه البيهقي و الحاکم ایضاً
و صحیح این بسکن قال الحاکم رواه سونوقون و بالجملة از مجموع این احادیث ثابت شده که نماز کسوف دو رکعت است بالاتفاق و اختلافی نیست
در کیفیت رکوعات است در هر رکعت و از مجموع روایاتی که مضمون آورده چهار صورت بثبوت رسیده یکی دو رکعت و در هر رکعت دو رکوع
و باین اخذ کرده است شافعی و مالک لیث و احمد و غیر هم و برین حال است حدیث عایشه و جابر و ابن عباس و ابن عمر ابن عبد البر گفتند
هو اصح ما فی الباب و باقی الروایات معللة ضعيفة دوم دو رکعت در هر رکعت چهار رکوع و این مفاد روایت مسلم است از ابن عباس
و علی رضی الله عنهما دو رکعت در هر رکعت سه رکوع و برین حال است حدیث جابر چهارم دو رکعت در هر رکعت پنج ركوع و مختلف شدند
علماً باختلاف روایات پس جمهور اخذ کردند باول بنا بر کلام ابن عبد البر و نووی در شرح مسلم گفته اند بقره نوعی بعض صحابه گفتند
جماعتی از محققین که مصلی غیر است میان ابن النواع پس هر نوع که بجا آورد خوب کرد و این بهیستی است بر تقد و کسوف که گاهی در آن چنین بود و گاهی
چنان و لیکن در سبیل گفته تحقیق آنست که این همه روایات حکایت واقعه واحده است که آن نماز گذاردن آنحضرت است روز وفات ابراهیم
و لهذا تعویل کرده اند دیگران بر اعتدال احادیث حاکیه صورثلاثة و این قیام گفتند کبار ایدیه تصحیح نیکست مذقده آنرا کالامام احمد و البخاری و الشافعی
و منیستند آنرا غلط و رفته اند حنفیه بگذارون در رکعت همچو سایر نوافل انتهی نهیب جمهور کوفین و ثوری نیز همین است و یک ركوع اقل عبادت
مویخ اکثر آن در حنفی گفته کسی که دو رکعت کسوف بشکل نماز صبح گذارد و خطبه خواند اصل فاذا را ایتم ذلك فصلوا را کار بسته است و هر که دو رکوع
و دو قیام در هر رکعتی گذارد و خطبه خواند کمال متابعت نمود و سهم او فی حال گرد انتهی تشیخ در ترجمه گفته نزدیک صلوة کسوف شمس و رکعت است
بجاعت در صورت نفل در هر رکعت یک ركوع چنانکه معتاد است در نمازی خطبه و در خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفیر خود تنها بلندارد

دزد و شافعی برای هر دو جماعت و در رکوع در هر رکعت است. روجه مذکور در حدیث ابن عباس و همچنین نزد امام احمد و مشهور از مذہب شیعی
 و جائز است نزد اکثر اصحاب شیعی تهانی و رکوع واحد بی خطبه و دلیل ما حدیث ابن عمر است که ناطق است با آنچه در مذہب ماست و حال اشک است
 مردی را که در صفت پیش استاده اندازنسا و صبیان که موقف ایشان صفت پسین است پس روایت ایشان را بجز ترا باشد که آن فی الہدایۃ
 و شیخ ابن الممام احادیث آورده بر روایات صحیحہ و حسنہ کہ مثبت مذہب حنفیہ اند و تکلم کرده بر احادیث تعدد رکوع کہ در انما اضطراب کرده اند روایات
 بعضی دور رکوع و بعضی سه و بعضی چهار و بعضی پنج و بعضی شش و بعضی ہفت و بعضی ہشت و بعضی نہ و بعضی دہ و بعضی یازدہ و بعضی بیست و بعضی سی و بعضی چهل
 آنحضرت فاذا کان ذلک فصلوا و بجمعت ہین اضطراب کہ غیر گفتہ اند بعضی از مشایخ ما کہ سبب آن اشتباہ است کہ بجمعت کثرت از جام لہل صفوت
 و پیشین را او فتادہ و ظاہر آنست کہ کسوف در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جز یکبار واقع نشدہ و هیچ کس تعدد وقوع روایت نکرده و وقو
 آن متعدد و مدت وہ سال بعید و خلاف عادت است و لیکن قول صاحب ہدایہ کہ حال اشک است مردی را بر تقدیری تمام است کہ غیر عالیستہ
 از رجال کسی موافق وی روایت نکرده باشد انتہی گویم اضطراب دلیل صحت روایات است و چون حادثہ متحدہ است اطلاق را حمل کنند بر تعدد
 و مذہب حنفیہ ثابت اما ترجیح غیر ثابت مصنف و تلخیص گفتہ تسک کرده اند حنفیہ بظاہر حدیث ابی بکرہ کہ در وی لفظ مثل صلا تکلم آمدہ
 و حدیث عبدالرحمن بن سمرہ کہ نزد مسلم است و در آن این است کہ خوانند دو سورہ و گذارد دو رکعت و حدیث یحییٰ بن یسار کہ روایت
 کہ پس گذارد دو رکعت را اخرجہ ابو داود و رواہ النسائی بلفظ فصلوا کا حادثہ صلوة صلیتہما من المکتوبہ و اخرجہ احمد و الحاکم و صحیحہ ابن عبد البر
 و احمد بن ابی حاتم بالانقطاع و حدیث قبیصہ بن مجازق فصلی رکعتین اخرجہ ابو داود و الحاکم انتہی و عن ابن عباس رضی اللہ

عنه ما هبت ریح قط الا جثی التبی صلی اللہ علیہ وسلم علی کعبتیکہ نوزید ہرگز بادوی مگر آنکہ نشست آنحضرت
 بر دو را نومی خود و این قعدہ مخافت است نمی کند آنرا مگر خائف مشہور آنست کہ ریح بلفظ مفرد در عذاب استعمال می یابد و ریح بلفظ جمع
 در رحمت و خطابی توجیہ آن کرده کہ چون ریح متکثر شود سخا بہا را پیدا آرد و امطار بسیار آید و در زروع نشوونما پیدا آرد و چون یک
 ریح وزد عقیقہ باشد این چنین است اعتقاد اہل عرب و طحاوی این را منکر شد و ہشما آورد بقول وی تعالی و جثی بن ریح
 طیبۃ و بائجہ در بعض احادیث آمدہ از استعمال مفرد و خیر و شر چنانکہ در حدیث ابو ہریرہ است التبیح من روح اللہ تاتی بالرحمۃ والعزای
 و قول آنحضرت انا سألک من خیر ہذا الریح و خیر ما فیہا و لفتہ کہ این حدیث ابن عباس ضعیف است مقاومت با آن حدیث صحیح نتوان کرد
 و طیبی گفتہ غالباً ریح در ریح چون طلاق واقع شود این حکم دارد و بخلاف آنکہ مقید بوضع کردہ و در دنیا سخن بسیار است در لمحات و غیرہ
 مذکور است و قال و کفت این کلمات را اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا خداوند بگردان این باد را موجب رحمت
 و گردان او را مادہ عذاب و در آخر روایت این است اللهم اجعلها ریاحا ولا تجعلها ریحاً خداوند بگردان او را ریح و گردان او را ریح گفتہ ابن عباس
 کہ در کتاب خداست ما فرستادیم بر عادی ریح صرصر یعنی باد سخت و تند و فرستادیم بر ایشان باد نازایندہ کہ بارور نمی گرداند و خندان را و فرستادیم
 باد بادی آگستنی کہ در خقان بومی بارور می شوند و از آیات آگنی است کہ می فرستد باد بار بار بشارت دہندہ بر ایران و درین بیان است کہ مجمع ریح
 در رحمت است و مفرد در عذاب پس تشکال شد در حدیث و جواب دادہ اند کہ مراد آنست کہ ہلاک مکن ما را باین باد زیرا کہ اگر درین ریح ہلاک
 شونز بادوی دیگر بعد از آن بر ایشان نہ وزد پس این ریح باشد نہ ریح رواہ الشافعی فی الام و الطبرانی و ابو یعلی و البیهقی فی العزای
 الکبیر و ہم روایت است از ابن عباس رضی اللہ عنہما قنہ بدرستیکہ وی یعنی ابن عباس در بعض نسخ از صلی اللہ علیہ وسلم

صلی فی زلزلة ست رکعات و اربع سجرات گذارد و زلزله زمین شش رکوع و چهار سجده یعنی دو رکعت و هر رکعت سه رکوع
 وقال و کنت هکذا صلوة الابرار این چنین است نماز نشانه های خدا و اه البیهقی من طریق عبد اللہ بن الحارث عن اذکان فی
 زلزلة فی البصرة و رواه ابن ابی شیبة من ہذا الوجه مختصر ان ابن عباس سئلی بهم فی زلزلة اربع سجرات رکع فیہا ستا و روایت کرد ابو داود
 از ابن عباس مرفوعاً کہ چون ببینید شام آتی را پس سجده کنید یعنی نماز بگذارید تنها ما قال الشافعی و در اینجا ذکر گذاردن این نماز بجماعت
 نیست ولیکن ظاہر آنست کہ بجماعت گذارده باشد و شافعی گفت نباید آنکہ امر کرده باشد آنحضرت بنماز چندی از آیات و نہ هیچ یکی از خلفا
 او جز نماز کسوفین و روایت کرد بیہقی در سنن و معروف بسند خود تا شافعی کہ ذکر الشافعی عن علی رضی اللہ عنہ نحوہ ذکر کرد
 شافعی از علی مانند آن کہ بگذار و دی کرم اللہ وجہہ شش رکعت در چهار سجده پنج رکعت و دو سجده در یک رکعت و دو سجده در یک رکعت شافعی
 گفته اگر ثابت شود این از علی رضی اللہ عنہ قائل شوم بدان و ایشان ثابت می کنند آنرا و اخذنی کنند بدان دون آخر و ہو قولہ ہذا
 صلوات الایات و ذکر نکرد و شافعی این حدیث را از دیگری جز علی کرم اللہ وجہہ و رفته اند بعضی علماء باینکہ برای افزایش دو رکعت نماز بگذارند مثل
 نماز کسوف و واقعاً علی ذلک احمد بن حنبل گویم در کتب حنابلہ اینست کہ برای کسوف دو رکعت بگذار و وقت بیک خواهد و شافعی و غیرہ
 گفت اند کہ جمیع مسنون نیست و اما صلوة منفرد پس خوب است زیرا کہ امر آنحضرت بجمیع جز در کسوفین مروی نیست و اللہ اعلم

باب صلوة الاستسقاء

استسقاء در لغت آب خواستن و در شرح خود زیاد عیا سوال بابران نزل و قسط سال با کیفیت مخصوص صدابن ماجہ از حدیث ابن عمر آورده کہ فرمود
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کم نکر و هیچ قومی بیامد و تراز و راگر آنکہ گرفته شدند لقط و خشک سالی و شدت سوزت و جو سلطان بر آنا و منع نزلونہ
 زکوٰۃ سوال خود راگر آنکہ منع کرده و باز داشته شدند باران را از آسمان **عن ابن عباس رضی اللہ عنہ** قال خرج النبی صلی
 اللہ علیہ وسلم بیرون آمد رسول خدا از مدینہ منورہ متواضعاً فروتنی کننده متبہنلاً بمشاة فوقیہ و موحده و قال مجری عن
 لابس ثياب بذل و بذل جامد کہ سائر ایام در خدمت خانمی پوشند و زینت در کار نمی کنند مراد ترک زینت و حسن ہیئت است برای تواضع و
 اظهار حاجت متخشعاً خشوع کننده و چشم فرو خور با نیندہ و تواضع و تشعق قریب اند در معنی اول را بر ظاهر حمل باید کرد و تانے را
 بر باطن و گویند خشوع در صوت و بصر باشد و خضوع در بدن مقرر سلا فرومشتہ از عاجزی ای بتاقی و عدم عجلت متضہی عا از کسی کنند
 لفظ ابو داود و متبہلاً متواضعاً است در نایہ گفته تضرع تذلل و مبالغہ و سوال در غیبت فصلی رکعتین کہ ما یصلی فی العید
 پس بگذار و دو رکعت چنانکہ گذارده می شود در عید لفظ ابو داود و اینست لکن لم یزل فی الدعاء التضرع والتکبیر ثم صلی الخ و از اینجا معلوم شد
 کہ نماز بعد دعا بود و لفظ کہ مصنف آورده غیر صریح است درین کہ بخطب خطبت کہ هذہ و خطبہ بخواند مثل این خطبہ شما کہ میخوانید
 و این عبارت نفی خواندن خطبہ میکند یا خواندن خطبہ باین کیفیت کہ ایشان میخوانند طویل و بسیط و بکلفت و ظاہر همینست زیرا کہ در روایت
 ابو داود و زیادہ کرده اند صلی اللہ علیہ وسلم رقی المنبر و ظاہر آنست کہ رقی منبر نبود مگر برای خطبہ و گفته اند بخواند خطبہ مانند جموع بحدیث
 عائشہ کہ می آید و بحدیث ابن عباس و از حدیث ابو ہریرہ خواندن آن بعد نماز معلوم می شود و لفظ وی نزد احمد و ابن ماجہ و ابی عوانہ
 و بیہقی اینست ان صلی اللہ علیہ وسلم خرج للاستسقاء فصلی رکعتین ثم خطب و باین رفته است شافعی و غیرہ و در حدیث ابن عباس
 کہ لفظ وی نزد ابو داود گذشته قبل نماز آمده و باین رفته است جماعتی و جمع میان ہر دو حدیث بار و ہر دو حدیث است اگر بخواند

کرده بود پس بعضی روایات اذان آن خطبه تعبیر کردند و بر آن اقتصار نمودند و خطبه بعد از نماز روایت نکردند و بعضی دیگر که تقدیم نماز بر خطبه روایت کردند هم بر آن اقتصار نمودند و ما قبل نماز ذکر نکردند و هذا جمع بین الروایتین و اما دعائیکه درین نماز باید کرد پس تحتی ماورد عنده صلی الله علیه و سلم است چنانکه از حدیث عایشه که می آید ظاهر است رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و در اینجا دلیل است بر شریعت نماز استسقاء و این رفقه اند اکثر ائمه شیخ در ترجمه گفته و نزد ابوحنیفه استسقاء دعا و استغفار و سوال و تضرع است از جناب کریم و واجب زانق و استغفار بعض قرآن سبب اذکار نماز است و حنفیه گویند آنچه واقع شده است از وجوه استسقاء در اکثر احادیث صلوة در آن مذکور نیست مگر در وجه واحد و آن نیز بجمیع خصوصیاتش بصحت نرسیده و آنچه مذکور است عین دعاست و بصحت رسیده که عمر رضی الله عنه استسقاء کرد و در دعا و استغفار اقتصار ننموده و نماز نگذارد و اگر نماز مسنون می بود ترک نمی کرد و عذر عدم علم با قریب عهد وی بر زمان نبوت بعید است و ترک وی با وجود علم بعد است با وجود یک این دعا از وی در حضور صحابه بود و تشبیه نکردن ایشان بر آن نیز گنجایش ندارد و گویند مردی بقول ابی حنیفه نیست نماز در استسقاء آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرط و اگر هر یک نماز نفل کند و دعا و تضرع و سوال نماید و استغفا کند بهتر باشد و احادیث مرویه در باب استسقاء خالی از اضطراب نیست پس ابوحنیفه اخذ بمتیقن کرده و ابویوسف و محمد زبیر موافق ابی حنیفه و دیگران درین باب و بعضی گویند محمد با ابی حنیفه است و فتوی الا ان نزد حنفیه بر مذہب صاحبیه است از جهت ثبوت فعل آنحضرت و عدم دلیل بر اخصا آن با آنحضرت علیه السلام انتهى و در شرح سفر السعاده گفته نزد صاحبیه و ائمه ثلاثه در استسقاء نماز است جماعت و خطبه و بعضی گفتند که این قول امام محمد است و امام ابویوسف با ابوحنیفه است و نزد امام شافعی مثل صلوة عید تکبیرات و خطبتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز همچنین است الا انکله تکبیرات نیست و ایشان میگویند که تشبیه می بصلوة عید که در حدیث آمده است در عدم اذان و اقامت است نه در جمیع خصوصیات و در نزد امام احمد روایات است مشهورتر از آنچه از وی نقل کنند عدم خطبه است و مختار اکثر اصحابی خطبه است قبل الصلوة او بعد یا و بعد مختار است یک خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دو روایت است و نزد ائمه یکه قائل اند نماز قرأت بجماعت و تحویل بر دوشما امام را یا قوم را نیز دو قول است و نزد ابی حنیفه هیچ یکی از اینها نیست الا دعا و استغفار و نماز فرادی اگر خواهند و اکنون فتوی در مذہب ابوحنیفه و عمل بمذہب صاحبیه است انتهى کلام گویم و همین است ارجح زیرا که حدیث نماز و بخاری است از عباد بن تیمم باین لفظ ان صلی الله علیه و سلم صلی بهم رکعتین پس نماز جماعت هر دو ثابت شد و بعد ثبوت این سنت در بخاری آنچه حضرت شیخ در نماز نگذارد این حضرت عمر ذکر کرده همه از هم یاد میشد و تشبیه نکردن صحابه را بجماعت آنست که استسقاء آنحضرت بر چند وجه ثابت شده و این یکی اذان چه بود پس چنانکه نماز در وی سنت است همچنین وجود دیگر همه از سنت ثابت است تشبیه چرا باید کرد و عجب نیست که عمر رضی الله عنه با وجود علم اقتضای دعا و استغفار برای بیان جواز کرده باشد و احادیث استسقاء اگر چه بوجه متعدده آمده اما مضطرب نیست بلکه هر یک اذان و جبه جای خود سنت مستمره است و ترجمه الله الیها لانه گفته استسقاء کرده است آنحضرت بر آنجا کفگیره و لیکن وجهی را که برای امت مسنون کرده آنست که بر آید بسوی مصطلح با مردم در حالت ابتذال و تواضع و تضرع و بگذارد و در رکعت بقرات جهریه و خطبه و استقبال قبله و دعا کند و دست بردارد و در دیگر دنا انتهى و در سفر السعاده گفته بر شش وجه ثابت شده که آنحضرت استسقاء کرد انتهى گویم بیان آن شش وجه در وی نبوی باین لفظ کرده که اول خروج است صلی الله علیه و سلم بسوی مصطلح و نماز نگذاردن و خطبه خواندن دوم روز جمعه بر منبر در اثنای خطبه سوم استسقای می بر منبر مدینه مجرد در غیر روز جمعه و در وی نمازی محفوظ نیست چهارم استسقاء در حالیکه تشبیه بود در مسجد بر داشت هر دو دست خود و دعا کرد از خدا می غزوجل و پنجم استسقاء کردن نزد احوار زیت قریب زور و این بیرون دروازه مسجد بود

هشتم استسقاء بعض غزوات وقتی که سبقت کردند لور اشترکان بسوی آب و هر بار که استسقا کرده آب داده شد اتقی و از اینجا معلوم شد که در استسقاء نیز نماز ثابت است و هم استغفار و دعا پس هر چه کند کافی و مؤدی سنت باشد و صححه الترمذی در مصنفی گفت در مثل این مقام دورای می شود یکی آنکه هر فعلی که بیهیبتی سنت است پس اگر ترک سنتی کرد بر سنتی دیگر مایع خواهد شد و بگر آنکه همه خصوصیات جمع شده سنت است پس هر یک بعضی و بعضی مدرک سنت نیست تا آنکه همه خصوصیات بجاء در مثل جمعه که یک فرض است و ارکان و خصوصیات چند اند که آنحضرت مواظبت فرمودند و خلفا مسلمین بهم جزا و سبیل شافعی برای اول سنت و سبیل مالک و ابی حنیفه برای ثانی است و اکمل استسقا است که سه روز روزه گیرند و توبه کنند و وجود خیر از صدقه و صلوات بجاء بعد از آن روز چهارم بصره و روز روزه گرفته و جامه های خاکلی پوشیده بحدیث ترمذی عن ابن عباس انگاه دور کعبت نماز گذارند مانند عید بعد از آن دو خطبه خوانند و استغفار بسیار گویند و تجویل روا کنند امام و ماموم همه اشقی گویم و این ظاهر است در راه لول

و صحیح ابو عوانه و ابن حبان و اخرجه الحاكم و البيهقي و الدارقطني ايضا **عاشرة** رضى الله عنها قالت شكى الناس

الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فحوى المطر فظنوا انهم قد نزلوا بسوى آنحضرت باز ایستادن باران را قاصر بمنبر فوضع له بالمصلع پس امر کرد آنحضرت بنهادن منبر پس نخواستند منبر برای وی و فصلی که بیرون دین است و وعد الناس بوما يخرجون فيه و نوید داد مردم را برون زمینی که بیرون آیند در آن روز و تعیین کرد آن روز را برای ایشان و در اینجا دلالت است بر یک مستحب است تقدیم زمین روز برای مردم تا که طیار شوند برای آن و خاص شوند از مظالم و غیره و مقدم کنند توبه را و این امور واجب است مطلقا گر آنکه اجتناب شدت و طلب تفریح برای آن و تعالی متضیق آن زیرا که وارده است در اسرائیلات که خدای تعالی محروم گردانید قومی را از بنی اسرائیل از آب بعد خروج ایشان برای استسقا زیرا که در ایشان عامی بود و لفظ ناس عام است از مسلمانان غیر هم و از اینجا گفته اند که مشروع است اخراج اهل ذمه لیکن از مصلی بر کنار باشند فخرج حين بدأ حاجب الشمس پس بیرون آمد وقتی که ظاهر شد و آغاز کرد بر آمدن را بروی آفتاب یعنی کرانه او و بد ابالف و همزه هر دو روایت است و اول ظاهر تر است فقعد على المنبر ليشنست بر منبر حافظ ابن القيم ح گفته اگر صحیح شود و روزه در دل ازین حرف چیز است فکبر و حمد الله پس تکبیر بر آورد و دستهایش کرد خدا را شوقال پشتر گفت انکم شکوتمو جذب دیار کعبه برستیکه شما کله کردید قحط شهر و دیار خود را و دیار جمع دار است بمعنی سرا و گله کردید پس مانند باران را از وقت معین و معهود که برای اوست از شما

وقد امرکم الله ان تدعوه و تحقیق فرموده است خدای تعالی شمارا که بخوانید او را قال تعالی ادعونی استجب لکم و وعدکم ان لیستجب لکم و نوید داده است شمارا که قبول کنید دعا و سوال را برای شما كما قال و اذا سألکم عن حاجتی فاتی قریب **أجیب دعوتی الذاع اذا دعان** شمر قال پشتر گفت آنحضرت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم معج سبحان و ستایش ثابت است مر خدای را که پروردگار جاتیان است و مهربان است در دنیا و آخرت در اینجا دلیل است بر عدم اقتلاح خطبه مسلمة بلایکجه و نیامد روایتی از آنحضرت که شروع کرده باشد خطبه را بنیر تحمید ملک یوم الدین مالک همه چیز است روز جزا بود او و گفت اهل دین

ملك يوم الدين سيخونند و این حدیث محبت است بر ایشان لا اله الا الله يفعل ما يريد نیست هیچ معبود بر حق سواى خدا میکند و هیچ **اللهم انت الله لا اله الا انت الغني و غني الفقراء انزل علينا الغيث واجعل ما انزلت علينا قوة و بلاغا** الرحمن خداوند توفی معبود بر حق نیست خدای بر حق سواى تو توفی بی نیاید و ما نیاز مند انیم و محتاج فرود فرست بر ما باران و بگردان چهری از فرود فرستاده از باران برای ما توانائی و رسیدن تا زمانی طولی بین بر سیم بطالب خود کمال و تمام شود انتفاع ما بوسی و ببلغ بفتح با چیزی

که بوی مطلوب برسد شرف رفع یدیه فلهذا یزال حش رومی بیاض البطیخه پست بر داشت هر دو دست خود را پس نگذاشت بردارند
و برداشته می بود هر دو دست را تا آنکه تمام شد سفیدی هر دو بغل آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر لباس شریف در آن زمان فقط بر او بود مراد ظهور بطین
على الحقیق خواهد بود و اگر قیص بود مراد موضع البطین است و بر هر تقدیر ظهور بیاض البطین کنایه از بلند برداشتن دستهاست و گفته اند که هر چند واقع سبب
وسله و مطلوب قوی تر برداشتن دستها بلند تر و در اینجا دلیل است بر شرفیت رفع یدین نزد دعا و لیکن در استسقا مسالعه در رفع مطلوب است تا آنکه
برابر رود گردد و تجاوز نکند از سر و اما آنچه در حدیث انس در بخاری آمده که بود آنحضرت بر نینداشت هر دو دست خود و چیزی از دعا نکرد در استسقا گفت
سیوطی در توضیح که این نفی رفع خاص است اینظر کفین کما فی مسلم و ابی داود و اما در سایر دو عا پس بر میداشت هر دو دست خود بطون آنها ثابت
شده است رفع یدین در دعا و یک صد حدیث و قد افردت ما بحج و انتهی و این جزو رکات پنج حروف عقی عنده در سفر حج از حدیده نقل کرده همراه
آورده است و تصنف روح در فتح الباری گفته ابو موسی اشعری گوید دعا النبوی صلی الله علیه و سلم غم رفع یدیه و رایت بیاض البطیخه و گفت ابن عمر
رفع النبوی صلی الله علیه و سلم یدیه یقول اللهم انی ابرأ الیک فانسج خالد و در وی در دست بر کسی که می گوید برداشته نمی شود دستها در دعا جزو استسقا
و تسک کرده است بحدیث انس و آن صحیح است ولیکن جمع کرده اند میان آن و میان احادیث باب و ما فی معناها این طریق که منافی صفت خاصه است
نه سهل رفع و اشاره کرده ام من بسوی آن در ابواب استسقاء حاصلش این است که رفع در استسقا مخالف غیر اوست یا بمبالغه تا آنکه دستها برابر رود
شوند و در دعا برابر هر دو در شرف و عکس آن نتوان کرد باینکه در هر دو ثابت شده حتی یدیه بیاض البطیخه بلکه جمع کرده می شود باین طور که رایت یدیه
در استسقا بالغ بود از غیر وی یا آنکه کفین در استسقا متصل می باشند و در دعا بلند مندری گفته و بتقدیر تعویذ جمع جانب اثبات راجع است گویم
تا سیما با کثرت احادیث آورده در آن نیز که در وی حدیثهای بسیار آمده افرد ما المنذری فی جزوه و سه در منها النووی فی الاذکار و فی شرح المذهب جمله
و عقد کرد برای آن بخاری بابی در اب مفرد و ذکر کرد در آن حدیث ابو هریره که قدم آورد و طخیل بن عمر و بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت
بر دستیکه و س نافرمانی کردند خدا را پس بدعا کن بر آنها پس زود آورد آنحضرت بسوی قبله و برداشت هر دو دست خود و گفت اللهم اهدنا و سنا
و این در صحیحین است بدون قولی که برداشت هر دو دست خود و در حدیث جابر است در قصه هجرت طفیل بن عمرو و مزنی دیگر باری فقال النبوی
صلی الله علیه و سلم الیدیه فاغفر فرغ یدیه و سندش صحیح است و آخر چه مسلم و در حدیث مایثه است قالت رایت النبوی صلی الله علیه و سلم
یدعو رافعاً یدیه یقول اللهم انما انا بشر الحدیث و این هم صحیح الاسناد است و در جزوه رفع الیدین بخاری است که رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم
رافعاً یدیه یدعو لعثمان و مسلم راست از حدیث عبدالرحمن بن عمره و در قصه کسوف فانتمیت الی النبوی صلی الله علیه و سلم و هو رافع یدیه و هو یخوض و هم یخوض
مسلم است از حدیث عایشه در کسوف ایضا ثم رفع یدیه یدعو و در حدیث اوست نزد مسلم در دعای آنحضرت برای اهل بقیع فرغ یدیه ثلث مرات
و در حدیث طویل ابو هریره است در فتح مکه فرغ یدیه و جعل یدیه و در صحیحین است از حدیث ابی حمید و در قصه ابن اللتییه ثم رفع یدیه حتی رایت عقره
البطیخه یقول اللهم بل بلغت و در حدیث ابن عمر و است ان النبوی صلی الله علیه و سلم ذکر قول ابراهیم و عیسی فرغ یدیه و قال اللهم استی و در حدیث عمر است
کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا نزل علیه الوحی یسمع عنده وجهه کدوی یخجل فانزل علیه یوما ثم سری عینه فاستقبل قبله و رفع یدیه و دعا الخ
اخرجه الترمذی و اللفظ له و النسائی و الحاکم و در حدیث ابی امامه است کنت ردت لنبی صلی الله علیه و سلم بعرفات فرغ یدیه فالت به ناقه فسقط خطا
فتناوله بیده و هو رافع الید الاخری اخرج النسائی بسند جید و در حدیث قیس بن سعد است نزد ابی داود ثم رفع رسول الله صلی الله علیه و سلم یدیه
و یقول اللهم اجعل صلاتک و حجتک علی آل سحر بن عباده و سنه جید و احادیث درین باب بسیار است و کلاماً نیز مسلم از حدیث عامه بن ربیع

آورده وی در بشرین مروان را که بر میدارود و دست خود پس انکار کرد و گفت دیدم آنحضرت را که زیاده نمی کرد برین و اشاره کرد بسا بر سر صبری
از بعضی سلف حکایت کرده که وی اخذ بطاها کرده و گفت سنت آنست که داعی اشاره کند بیک انگشت و در کرد و آنرا باینکه در روش در باره خطیب است
بحال خطبه و این ظاهرست در سیاق حدیث پس نیست معنی برای تمییز آن برفع یدین در دعا با وجود ثبوت اخبار بیشتر و عیت آن در روایت کرده اند بود او داد
و ترمذی و حسن و غیره از حدیث عثمان مرفوعاً از آن ربکم علی کریم استیجی من عبده اذ رفع یدیه الیه ان یرد بهما صغراً ای خالیة و سنده جید طبری گفته
و کرده است رفع یدین در دعا نزد ابن عمر و جبرین مطعم و در شرح سدی را که بر میداشت هر دو دست خود پس گفت من تتناول بهما الاظفار طبری این را
باسانیه خود تا آنها سوق کرده و ابن التین از عبد اللہ بن عمر بن غانم آورده که وی نقل کرده است از مالک که نیست رفع الیدین در دعا از امر فقها گفت
و در مدونه گفته خاص است رفع با استسقا و بگرداند بطون آنها را بسوی ارض و اما انکار ابن عمر پس بر رفع آنها بود تا بر بردوش و گفت که آنها را بر آبرین
باید داشت کذلک سنده الطبری عنه یعنی و از ابن عباس آمده که این صفت دعاست و ابوداؤد و حاکم از ابن عباس از وجه دیگر روایت کرده اند که گفت
مسالت آنست که دستها را دوش برداری و استسقا آنست که بیک انگشت اشاره کنی و ابتهال آنست که هر دو دست را جمعاً دراز نمائی و طبرسی
از وجه دیگر هم از وی آورده که گفت برفع یدیه حتی بجاوز بهما لاسه و ثابت شده است از ابن عمر خلاف ما تقدم اخرج البخاری فی الادب المفرد من طریق
القاسم بن محمد قال رایت ابن عمر یعد عند القاص برفع یدیه حتی یجازی بهما منکبیه باطنها ما لم یاتیه انتهی کلام المصنف صحیحاً من کتاب الدعوات
من فتح الباری و تودوی در شرح مسلم نیز حدیثی نقل کرده ظاهرش آنست که نبرداشت آنحضرت دست خود کرد و استسقا و لیکن بحال ابن جنین است
بلکه ثابت شده است برفع یدین در دعا در مواضع دیگر غیر استسقا و همی اکثر من ان تحصر و قد جمعت منها نحو من ثلثین حدیثاً من الصحیحین او آمده هما
و ذکر تمانی او اخبار بصفة الصلوة من شرح المذهب و تاویل حدیثی آنست که رفع یدین که از ان بیاض البطین دیده شود نکر و اگر در استسقا
یا مراد آنست که وی جزو استسقا نگیرد و غیر وی آنرا دیده پس مقدم کرده شونز مثبتین در مواضع کثیره که جماعات اند بر واحد که حاضر نشد این مواضع را
و لا بد است از تاویلی که ذکر کردیم انتهی شوقول الی الناس ظهره و قلب رداعه پستر گردانید آنحضرت بجانب مردم پشت خود را و او کرد
بسوی قبله و گردانید چادر خود و اقدمی گفته طول ردای آنحضرت صلی الله علیه و سلم شش ذرع بود در سه ذرع و طول از چهار ذرع و یک شبر در دو
ذرع و یک شبر و این بر ذرا و از او در جمع و عیدین می پوشید که مانی گفته رد آنست که در نصف اعلی پوشند و از او آنکه در نصف سفلی پوشند
و طریق قلب را باین وجه است که بگیرد بر دست راست خود طرف سفلی را از جانب یسار و بر دست چپ طرف سفلی را از جانب بین و تقلیب کند
هر دو دست خود را بر پشت خود تا باشد طرف مقبوض بیدینی بر کتف اعلی از جانب بین طرف مقبوض بیدیسری بر کتف اعلی از جانب یسار
و در ابوداؤد بحامی بلفظ قلب جوف گفت و هو ارفع یدیه در حالیکه بر دارنده بود آنحضرت هر دو دست خود را شرفاً قبل علی الناس و نزل
پستر را آورد بر مردم و فرود آمد ز نبر و صلی الله علیه و سلم پس گذارد و در رکعت و در سجده لیل است بر آنکه صلوة باران دو رکعت است هر دو قول الجمهور
فالتسبیح سبحان الله و تعالی سبحان الله فرودت و برکت پس بیدار کرد خداوند پاک بر ترا بری را پس غریب آن برود خشنید برق بفتح
و کسر هر دو روایت است تسبیحاً مطهرت پستر باری آن بر بدستوری خدا و امر وی پس نیاید آنحضرت از صلوة بسبب خود تا آنکه روان شد سیدنا
پس سرگناه که دید آنحضرت شتاب فن ایشان بسوی خانما خندید تا آنکه نمایان شد دندانهای درون دهان وی پس گفت آنحضرت گو این تسبیح
که خدا بر هر چیز قدرت و من بنده خدا و رسول اویم رواه ابوداؤد و ابوعوانه و ابن جبان و الحاکم و قال نسائی و اسناد او حدیث
و صحیح ابوعلی بن اسکن و قصه التحویل فی الصحیح و قصه التحویل را در صحیح بخاری است و آن گردانیدن زمین است بر شمال زیاد که در این صحیح

واین خزیمه گردانید شمال را بر بیدین و در روایت ابو داود دست گردانید عطاق المن اورا بر عاتق اینسر خود و عطاق الیسر اورا بر عاتق بیدین خود
 و در روایت ابو داود دست که بود بران حضرت خمیده بود این خواست که بگیرد و هفل آنرا و گرداند آنرا اعلی پس چون شقیل شد بر وی قلب کرد آنرا و گردانید
 بر دو کسش خود و شش و کرد برای مردم که تحویل کنند هم او می لما اخرج احمد یلفظ و حول الناس معه ولین و ابویوسف گویند مختصست تحویل مانا
 و بعضی گفته اند زنان تحویل نکنند و وقت تحویل استقبال اوست بسوی قبله و در مسلم است چون خواست که دعا کند و کرد و قبله و گردانید چادر خود را
 و مشرفی البخاری من حدیث عبد الله بن زید از حدیث عبد الله مازنی و نیست وی را وی اذان چنانکه بعضی حفاظ و هم کرده اند و لفظ وی
 این است که گفت عبد الله بیرون آمد رسول خدا با مردم بسوی مصلی در حالیکه قصد استسقاء دارد پس بلندارو با ایشان دو رکعت جهر کرد و در آن هر دو
 بقرات در و آورد و قبله و حالیکه دعا میکند و برداشت هر دو دست خود را با نغز و گردانید روی خود را که پوششیده بود هنگام استقبال قبله
 و فیه و درین حدیث عبد الله بن زید است فوجهه الى القبلة یدخو پس رو آورد آنحضرت بسوی قبله و حالیکه دعا کند در بخاری
 بعد بعد عوا این است و حول رواه ذی فی لفظ قلب رواه شمس بن محمد بن جعفر فیهم ما بالقرائة پستر بگذارد دو رکعت جهر کرد و در آن
 هر دو بقرات و درین جا دلیل است بر شریعت جهر در آن آیهن افعال گفته است جمع علیه یعنی جهر در نماز باران و آنرا بخا بعضی علی اخذ کرده اند که
 این نماز را جز در زنیاید گذارد اگر در شب گذاردنی شد در روز در آن انبار میکرد و در شب جمعی نموده و تسبیح گفته و فی هذا الوجه بعد استسقاء
 و گفت بخاری که در میان گفته خبر کرده است که از ابی بکر که گفت گردانید زمین را بر شمال استی و زیاده کرد این خزیمه شمال بر زمین چون در حکمت
 تحویل اختلاف است اشاره کرده مصنف بسوی آن در روایت آمده و این حدیث صحیحین حجت است بر کسی که میگوید که در استسقاء نماز نیست

صرف دعا و تمسک است و چون در بخاری و مسلم موجود است تعلیاش با صراطی خالی از تعسف نیست و لکن در قطنی من مرسل ابی جعفر

ابی اقره در روایت و ارقطنی است بطریق ارسال از حدیث امام ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنه و هو محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب
 رضوان الله علیهم و سماعت از او پذیر خود زین العابدین و جابر بن عبد الله در روایت کرد از وی پسرش جعفر صادق و غیره و در سنه ست و حسنین
 و مات بالمدينة سنه سبع عشرة و مائة و عمرش شصت و ستة سال بود و مدفون شد در بقیع در قبری که در آن پدر و عم پدر وی حسن بن علی
 بن ابی طالب رضوان الله علیهم مدفون است و موسوم شد باینکه تقریبی توسع کرد در علم کفای جامع الاصول و حول رداعه لیتحول
 القحط و گردانید آنحضرت چادر خود را تا بگرد و خشک سالی یعنی این تحویل و تقلیب تفاوت بود برای تمیز حال و تبدیل مساک با مطار و تنگی بفرخی و بعضی
 گفته اند که این ایشال امری است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرده شده بود که همچنین کن تا تحویل یا بر حال نمجر و تفاوتی چه شرط تفاوتی است که بقصد
 و اختیار بود چنانکه چیزی در خارج واقع شود و از آنجا تفاوتی گیرند قاله ابن العربی و گفت مصنف که وارد شده است و تفاوتی حدیثی که رجال و
 تفاوت اند و در فتح الباری گفت اخرج الدارقطنی و الحاکم من طریق جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر فوصله زیرا که محمد بن علی ملاقات کرده است جابرا
 و روایت نموده است از وی مگر آنکه گفت و ارقطنی ترجیح کرد ارسال آنرا بنده گفت و بر هر تقدیر این اولی است از قبول بالظن و عن النبی

رضی الله عنه ان رجلا دخل المسجد يوم الجمعة والتبى صلى الله عليه وسلم قائم بخطب يدركه مري و رآه مري
 و زعموه و حال آنکه آنحضرت استاده خطبه میخواند فقال يا رسول الله هلكت الاموال وانقطعت السبل يسئلت ابي رسول خدا بلاك
 شدند سوال و منقطع شدند راهها و در روایتی بلك العيال قاع و در روایتی قحط العطر و امرت اشج و هلكت البهاجم و در روایتی هلكت الموا
 بلك العيال بلك الناس فادع الله عز وجل بعيننا پس دعا کن خدای بزرگ بر تر که بدان دهد ما را فرج بدیه پس برداشت آنحضرت

هر دو دست خود و چنانکه وقت دعا مسجودست و در روایتی از بخاری آمده و بروگشتند مردم و ستمای خود شرفال پسر گفت اللهم اغثنا اللهم اغثنا و در روایتی سه کثرت و در روایتی چهار کثرت و در روایتی از بخاری اللهم اسقنا و بار بار یا ستر بار خداوند باران ما را و بنوشان ما را آب فذکر الحدیث پس ذکر کرد انس تمام حدیث را یعنی گفت سوگند بخدا که نمی دیدیم مادر آسمان قطعه لبری و هنوز فرود نیاورده بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم دستمان را تا آنکه برخواست ابر مثل کوهها و بارید آن روز و روز دیگر و دیگر تا جمعه آینده پس بیاید همان مرد یادگیری و گفت ای رسول خدا افتاد بنیاد و غرق شد مال دعا کن باران بکشاید الله تعالی این ابر را و فيه الدعاء بامساکها و درین بقیه حدیث دعاست باز ایستادن باران یعنی پس برداشت آنحضرت دستهای مبارک خود را و در روایتی تبسم کرد و از جهت سرعت طلال بنی آدم و گفت اللهم حوالینا و لوالینا و در روایتی اللهم علی الاکام و لضراب و بطون الاودية و سنابت الشجر و سبوا که اشارت کرد می کشاد ابر از آن سوت از روی مدینه همه کشاده شد مثل جو به و روان شد وادی و قنات تا یک ماه و نیاید هیچ بکی از هیچ ناحیه مگر آنکه خبر داد از باران و در روایتی پس بکشاد ابر در مدینه و می بارید کرد بگرد و می نمی بارید در وی قطره و این قصه در مسجد شریف بود روز جمعه در اثنای خطبه و این خطبه نه برای استسقا بود بلکه طلب اعرابی باران را درین وقت اتفاق بود و اتفاقاً آنحضرت بر دو عا درین وقت هم از اینجا است اگر در غیر این وقت استسقا میکرد غالب آنست که برای نماز بیرون می آمد چنانکه در حدیث عایشه گذشت متفق علیها و مالک ابو داود و نسائی هم این حدیث را از انس بر و آیات متنوعه آورده اند چنانکه اشارت بدان رفت و هم از انس رضی الله عنه روایت است که ان عخص بدرستیکه عمر بن الخطاب رضی الله عنه کان اذا فحطی بسنتی بالعباس بود چون فحط کرده می شد مردم و امساک باران می شد استسقا میکرد بوسیله حضرت عباس بن عبد المطلب عم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنه و قال اللهم انکنا نستسقی الیک بنسبتنا فتسقینا خداوند ما بودیم که طلب باران می کردیم بسوی تو بوسیله پیغمبر خود پس میداد می تو ما را آب و تسقینا بضم تا و فتح آن هر دو روایت است و معنی یکی است و سقی و اسقی هر دو لغت است و انا نتوسل الیک بعم بنسبتنا فاسقنا فیسقون بدرستیکه کنون و سیله میخوایم بسوی تو و طلب آب بعم پیغمبر خود پس آب ده ما را گفت انس پس آب داده می شدند مردم اما عباس پس گفت اللهم ان لم نزل بلای الابدن ولم یکشف الایتوبه و قد توجهت لی القوم الیک لکمالی من نیک و هن ایدینا الیک بالذنوب و نواصینا الیک بالتوبه فاسقنا الغیث پس انداخت آسمان باران مانند کوهها تا آنکه سر سبز شد زمین انخرجه الزبیر بن جبار فی الانساب نیز وی از حدیث ابن عمر آورده که استسقا کرد عمر عباس در عام الرماد و ذکر کرد حدیث را و گفت باز در صحیح عام را دو سال هیچ هم بود و درین قصه دلیل است بر استسقا با اهل خیر و صلاح و خاندان نبوت و در وی فضیلت عباس است و تو وضع عمر و شناختن وی حق اهل نبی صلی الله علیه و سلم را کذا فی اسبل رواه البخاری شیخ در ترجمه گفت آورده اند که چون عمر بن الخطاب و دیگر صحابه که با وی می بودند دست تمسک تو سل حضرت عباس می زدند عباس گفت خداوند این قوم بنیبت پیغمبر تو صلی الله علیه و سلم بمن تو سل کرده اند خداوند این پیغمبری ما را رسوا سازد و ما را از روی ایشان شرمنده مکن پس باران می آمد و در اینجا دلیل است بر جواز توسل بصلی بجناب کبریا در حاجات طاریه و ظاهر شدن اثر آن بنزول رحمت الهی انتهی گویم بصحت رسیده که استسقا کرد معاویه بنیز پدید آمدن اسب و کذا انخرجه ابو زرعه الدمشقی فی تاریخه بسند صحیح و رواه ابو القاسم اللاکانی فی السنه فی کرامات الاولیا و روایت کرد ابن بشکوال از طریق ضمیر از ابن ابی حله که گفت رسید قحط مردم را در مشقه لیر بهرون آمدن حاکم بن قیس در حالیکه استسقا می کنند لیر گفت کجاست زبیر و الا

پس ایستاد و بر روی برنش و حمد کرد خدا را و ثنا نمود بر وی و گفت ای رب بندگان تو تقرب کردند بمن بسوی تو پس آب ده ایشان را پس بزرگه دیدند ایشان مگر آنکه خوض میکردند در آب و روایت کرد احمد و زبید که واقع شد مثل این معاویه را با ابی مسلم خولانی کذا فی التخصیص و هم روایت از انس رضی الله عنه قال اصابنا ونحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم مطرٌ رسید ما را و حال آنکه ما با آنحضرت بودیم باران فحسرتن ثوبه حتى اصابنا من المطر پس بکشا و جامه خود را از بدن مبارک تا آنکه رسید ما را چیزی از باران حسرتن بفتح حا و سکون سین مملتین دور کردن و برداشتن جامه از بعضی بدن پس قسم ما می رسول خدا برای چه کردی این را و قال انه حدثت محمد بن یوسف فرمود این باران نوز سیده است از پروردگار خود آمده است از عالم قدس و طهارت و آلوده نشده است با جزای این عالم کثیف است ای نفس خرم باد صبا باد از بر آید مر حبابه و لا بد آنکه از نزد محبوب تازه برسد محب را خوش آید تا بود که خبری و اثری و نشانی تازه از وی بیاید و گفته اند از جهت آنکه دست گنگاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و در اینجا اشارت و تعلیم است مرامت را بتقرب و ترغیب در آنچه خیر و برکت است و این حدیث را در جامع الاصول از ابو داود آورده و نیز دلیل است بر تبرک گرفتن بدان و استجاب آن و برینکه او تعالی و راز الوار است و چیزها از نوز او درین عالم می آید و وی بذات خود فوق همه شیاست نه چنانکه جمعی معتزله و قدریه گویند که وی بذات در هر مکان است و با هر انسان در او است مسلم و یوت لب البخاری فقال باب من مطر حتى يتجاوز عن لحيته و ساق حدیث انس بطوله

و عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم كان اذا راي المطر بركت فاستسقاء به حتى ياتيها
چون می دید باران را یعنی بعد از استسقاء قال می گفت اللهم صيبنا نافعاً خادوناً بفرست باران ریزان بسیار شود مندر صیب بفتح صاد و تشدید یای تحتیه و بعضی صبت بوجهه مشدده روایت کرده اند یعنی ریختن و نافع صفت احترازی است از صیب خزار این بطل گفته در وی دعاست دراز دیا و خیر و برکت و نفع گرفتن بدان و ابن عیینه گفته حفظناه سبباً خطابی گفت سبب بمعنی عطا و مجاری با دست جمع سیوب و قد سبب یسوب اذا جرى اخراجاً روایت کردند این را بخاری و مسلم و این خلاف عادت مصنف است که می گوید متفق علیهم

و عن سعيد رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم دعا في الاستسقاء بركتكم رسول خدا
و عاگرد در استسقا باین کلمات اللهم جللنا سبحاناً کثيفاً خادوناً بپوش ما را با باران بسیار و انبار قصیدگاری در پی که آواز رعش سخت و درشت باشد و بعضی او را بعضی را قصف کنند و این از امارات قوت مطر است ذلوقاً بجموم کننده سهل الخرج شدید الفهم ضحی کا خندان و تابان با برق غطر نامنه باران دهی ما را از بهجو ابر زدا آریزه باران همیشه ریزنده خرد قطره در نمایه گفت الرذاذ اقل ما يكون من المطر و در سبیل گفته ما کان مطره دون لطف قططاً بکسر هر دو قاف با زبان ریزه یا پایانی انبوه با سرد یا اندک قطره ابو زید گفت القطط اصغر المطر ثم الرذاذ و هو فوق لقطط ثم الطش و هو فوق الرذاذ سجلاً بسیار و سبب مصدر است يقال سجت الماء سجلاً اذا صببت صباً و صف کردند محاب را بدان مبالغه بنا بر کثرت آب که از وی می ریزد تا آنکه گویا وی نفس مصدر است یا ذا الجلال و الاکرام ای صاحب عزت و بزرگی و باطن است باین دو وصف قرآن و تفسیر کرده اند از اباستغنا می مطلق فیاض تمام و این هر دو از اعظم صفات وی تعالی اند و لهذا در حدیث آمده نطوایا ذا الجلال و الاکرام ای الزموه و اشتبوا علیه و اکثروا من قوله و التلطف فی دعائکم و مردمی است که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مردمی و او نماز میگذارد و می گفت یا ذا الجلال و الاکرام فرمود قد تجیب لک رواة ابو عوانة في صحبه و عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال خرج

ابو عوانة في صحبه و عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال خرج

سليمان عليه السلام يستيقظ بيرون كند سليمان بقصد آنكه مشتقا كند و در روایتی باین لفظ است خرج نبی من الانبياء بالناس و در بخا و دلالت است بر آنكه مشتقا شرح قدیم است و همچنین خروج برای آن فرای غملة مستلقية على ظهرها پس دید سوره را در پشت بر پشت خود رافعة قوائمها الى السماء بر دارنده پایهای خود را بسوی آسمان و در روایتی بعضی خوانمها آمده پس مراد توایم پیش باشد که بمنزله دستهاست و در وی استخوان استخراج بهائم است و دستها و دلالت بر او را که آنها آنچه متعلق است بعرفت خدا و معرفت است بذکر خدا و طلب حاجات از وی در سبیل سلام گفته و فی ذلك قصص بطول ذکر با و آیات من کتاب الله و الة علی ذلك تاویل المتأولین لما لا یلیح له انتهى تقول می گفت آن مورچه اللهم انا خلق من خلقك لیس بنا عنی عن سفیك خداوند من مخلوقی ام از مخلوق تو نیست ملا بی نیازی از آب دهی تو فقال پس گفت سلیمان علیه السلام ارجعوا قد سقیم باز گردید پس بتحقیق آب داده شدید شما بدو غیر که بعد از غیر شما و در روایت دارقطنی باین لفظ است برگردید که قبول کرده شد و عابری شما از بهر این مورچه رواه احمد و الدارقطنی و الطحاوی من حدیث ابی الصدیق الناجی و ابن ماجه من حدیث ابن عمر فی اثنا حدیث ولولا البهائم لم تمظروا و صححه الحاکم و رفعه

و عن النبي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم استنشق فاشار بظهوره كفيه الى السماء برستیکه رسول خدا طلب باران کرد پس اشاره کرد بر پشت هر دو کف دست خود بسوی آسمان یعنی برداشتن دستها از آنحضرت صلی الله علیه و سلم دستها را بچنان بود که باطن کفین بجانب بین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف است و در عا که بطن کف دستها بسوی آسمان کنند و گفت اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعام بود مستحب است که گردانیده شود بطن کفهای دست بجانب آسمان و هر گاه که برای دفع و منع فتنه و بلا باشد پشتهای دست بجانب آسمان کنند از برای اشارت با ظفای ناره فتنه و بلا است گردانیدن و در وقت قوت حادثه و غلبه آن طبعی گشته این نیز تفاؤل است بتقلب حال چنانکه در تحویل ردا و اشارت است بترک سحاب گردانیدن بطن سحاب بجانب زمین و در وقت آنکه بران گویم و حدیث خلا و بن سائب عن ابيه صرح وارو شده که آنحضرت چون دعا میکرد بطن کف بسوی آسمان میکرد و چون استعاذه میکرد و میگردد و انید پشت دست بسوی آن و آنچه در حدیث ابن عباس آمده سلوا الله بیطون الفکم و لا تسالوه بظهورها هر چند ضعیف است اما جمع میان هر دو باین طریق است که حدیث ابن عباس مختص است بسؤال حصول شئی بر اوست و دفع بلا و تفسیر کرده اند قوله تعالی یدعوننا رعباً و رهباً را باینکه رعب بیطون است و رهب بظهوره

باب اللباس

یعنی آنچه چیز حلال است از آن و چه حرام لباس مصدر است بمعنی لبوس چنانکه کتاب بمعنی مکتوب یا ضی و مضارع از وی از علم جسم آید و آنچه بمعنی التباس است از ضرب یا ضرب بود و مصدر اول لبس بضم لام و مصدر ثانی لبس بفتح لام است عن ابی عاصم الا شاعر حلی و کتاب اطراف گفته اختلاف کرده اند در نام وی فقیل عبدالله بن مانی و قیل عبدالله بن وهب و قیل عبید بن وهب و زنده بود و تا خلافت عبد الملک بن مروان ساکن شد شام را و نیست عم ابو موسی اشعری گفته شد در ایام تخمین در حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نام و کس عبید بن سلیم است رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليكون من امتي اقوام يستحلون الخبز البيت بائنه من قومها که حلال کنند پوشیدن خزر را باین لفظ را بحج و را می حملتین هم ضبط کرده اند ضبط ابو موسی مراد بدان احتمال از آنست چه چیزی کی از اسامی فرج است و ظاهر ایراد مصنف این حدیث را در لباس آنست که مختار وی خزر است و سخا و را می جمعیت و برین نص

کرده است حمیدی و ابن اثیر درین حدیث در نمایه گفته مشهور درین حدیث علی اختلاف طرق همان اول است یعنی مجتهدین چون مراد از آن چهار
 پس خنز بفتح خای مجز و زای مشدوده خالص از حریر است و عطف حریر بر روی از قبیل عطف علم بر خاص است زیرا که خنز نوعی از حریر است و در قاصدا
 گفته جائه معروف است و در نمایه گفته خنز در زمان سابق نام جامه بود که منسوج از صوف و ابریشم بود و لیکن مراد در اینجا این است زیرا که این
 مباح و حلال است و صحابه و تابعین آنرا پوشیده اند و برین محمول است حدیث ابوداود از عبد الله بن سعد دستکی عن ابیه سعد گفت دیدم
 بنهار امرویی را بر بقله سفید که بروی عامه بود از خنسیاه می گفت که این را رسول خدا صلی الله علیه و سلم مراد پوشانیده و آنچه از آن
 و انسانی و ذکره البخاری پس نهی از آن بعلت تشابه با عجم خواهد بود که بطریق تکبر و خیلا آنرا بر زمین سپان بیندازند و گفته اند که المراد
 خنز آن بود که الان معروف است آن خود همه ابریشم است و حرام است مطلقا و برین محمول است این حدیث و گفته اند که این نوع در زمان
 نبوت نبود پس اخبار آن بنیید مجزّه اوست صلی الله علیه و سلم و در مطالب المؤمنین گفت لا باس للباس الخنز و گفته که خنز اسم دانه ایست
 در حکم که بر پوست وی خنزی باشد و وی نه از جنس حریر است و محرم بر رجال لبس حریر است نه غیر کذا فی المحيط و نیز گفته اند که سید امام ناصر الدین
 گفته است که خنز در زمان ایشان نام جامه بود که از سوی حیوان نحری بود و آنرا به ترکی قندز گویند اما امروز در زمان ما از حریر درست
 می سازند لا بحریم باشد کذا فی استراجیه و ابوداود و نسائی از معاویه روایت کرده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم سوار نشوید خنزا
 و نماز را یعنی باین طریق که آنرا بر زمین اسپ بنهید و بران سوار شوید چنانکه ظاهر لفظ است و بعضی معنی جلوس بران نیز گفته اند و متنا
 جمع نموده است یعنی کسانی مختلط لبس نهی از آن برای کراهت تنزیه باشد که بجمت زینت و خیلا و تکبر بر زمین اسپ می اندازند و اکثر برانند
 که جمع نموده است معنی سبع معروف و مراد جلود آنهاست که بر زمین بیندازند و درین وجه گفته اند که جمع نموده است نه نماز می گویند
 که جمع نموده است چنانکه نورست نماز آمده است و درین حدیث نیز بروایتی بجای نماز آورده و این قریب است بران که نماز معنی اوست و فی القاصدا
 النمر گفت سبع معروف جمده النمر و نمر و نمر و نمر و الله اعلم و الحی بر جامه افریشم در روایت عمر و انس و ابی الزبیر و ابی امامه که هر چهار
 صحابی اند آمده که فرمود آنحضرت هر که پوش جامه افریشم در دنیا نپوشد آنرا در آخرت متفق علیه و از اینجا معلوم شد که پوشیدن افریشم
 حرام است مگر مقدار چهار انگشت مگر از جهت علاج چنانکه بیاید و در حدیث ابن عمر است که فرمود آنحضرت نمی پوشد حریر را در دنیا مگر کسی که
 نیست نصیب او را در آخرت متفق علیه یعنی از نیمی وی یا اعتقاد وی یا از لبس حریر در آن رواه ابوداود و اصله فی البخاری
 و اصل وی در بخاری است و آنچه البخاری تعلیقا حدیث دلیل است بر تحریم لباس حریر زیرا که معنی استخوان بجلون الحرام حلال است و حدیث
 ثانی که می آید تصریح این معنی است و در حدیث دلیل است بر آنکه استحلال محرم فاعل آنرا از مسامی امت بیرون نمی کند کذا قیل و لیکن ضعف این قول
 غیر مخفی است زیرا که هر که استحلال محرم کند یعنی معتقد حلت او شود وی ملذّب رسول خداست که خبر بحر متشن داده پس حلال گفتن این
 آنرا در کلام آنحضرت و تکذیب اوست صلی الله علیه و سلم و تکذیب وی کفر است پس لا بد است از تاویل حدیث باینکه مراد آنست که کسی
 امت است قبل استحلال چون استحلال کرد از مسامی امت بدررفت و نیست صحیح اراده امت دعوت ازین امت زیرا که آن امت خود استحل محرم است
 خصوصیت این محرم چیست و عن حذیفه رضی الله عنهما قال فی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان نشرب
 فی انیة الفضة و الذهب و ان ناکل فیها و عن لبس الحی بر و الدباج و ان نجلس علیه نهی کرد و اما افریشم خنزا
 پوشیدن در نظر نمای نقره و طلا و از خوردن درین ظروف و از پوشیدن جامه افریشمی و دیبا که نوعی خاص معروف است و از نشستن

حریر و دیار و راه البخاری ظاهر آنست که نهی درینجا برای تحریم است و باین رفته اند ما همیر امت برای مروان بن زینان و حکایت کرده اند منی
 از قومی اباحت آن و نسبت کرد و در سحر اباحت را بسوی ابن علی گفت منعقد شد اجتماع بعدوی بر تحریم و لیکن مصنف در فتح البای گفته ثابت
 شده است لبس حریر از جماعتی از صحابه و غیر ایشان بود او گفت پوشیده نماند آنست کس از صحابه یا زیاد و رواه ابن ابی شیبته عن جمع منهم
 و اما جلوس بر حریر بر حدیث مفید نهی است از آن مصنف در فتح گفته که بخاری و مسلم حدیث حدیث را از غیر یک حدیث روایت کرده اند و در
 این زیادت نیست یعنی قوله وان یجلس علیہ و این حجت قوی است مانع جلوس بر هر قول الجمهور خلافا لابن الماجشون الکوفین و بعضی از
 و ارجح ذریب جمهور است و جائز است افتراش حریر برای زنان زیرا که چون لبس آن برای اینها جائز شده پس افتراش بالاولی جائز خواهد بود

و عن عمر رضی الله عنه قال ففی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن لبس الحریر الا موضع اصبعین
 او شلت او اسبع نهی کرد آنحضرت از پوشیدن حریر مگر جای دو انگشت یا سه انگشت که مباح است شاید که در
 زیاده برد و انگشت مباح نبود پس از آن رخصت کرده تا چهار انگشت و ذریب جمهور علما آنست که زیاده بر چهار انگشت مباح نیست و ذریب
 تنقیح نیز همین است و مراد بوجوب این قدر آنست که یکجا بودند آنکه اگر جمع کنند در تمام جامه باین قدر برسد متفق علییه مصنف گفته او
 درینجا برای تمخیر و تنویج است و این ابی شیبته بهمین وجه باین لفظ آورده که ان الحریر لا یصلح الا لکنه و لکنه اعلی صمیمین او ثلاث او اربع و هر
 گفته که در چهار استین دو انگشت باشد روایت نسائی را و او است که رخصت نداد در دیبلج مگر در موضع چهار انگشت و اللفظ لیسلم و این
 حدیث را حضرت عمر در موضع جامه بیجم و موحده و تخمنا نیکه شهری است از ولایت شام و خطبه که آنجا خوانده بود بیان کرد **عن** رسول الله

عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم رخص لبعده الرحمن بن عوف و الزبیر رضی الله عنهما فی فیص
 الحریر من حکه کانت بهما بدستیکه آنحضرت رخصت کرد و مباح گردانید برای این هر دو صحابی که از عشره مبشره اند و در
 جامه افریقینی از جهت خارش بدن که ایشان را بود و این خارش از جهت کثرت قمل بود چنانکه در روایت مسلم است آنها شکار اقلین حسن آن هر دو
 شکایت کردند در بعضی غزوات پیش راقمل بفتح قات و سکون بسم پیش و جمع آن قمل بضم قات و فتح و تشدید بسم مضمومه فرض نما فی الحریر
 پس رخصت داد ایشان را در پوشیدن پیراهنهای افریقینی و زیاده کرد مسلم در روایتی که بود این رخصت در سفر و زعم کرد محب طبری
 الفراء مسلم باین زیادت و نسبت کرد بسوی هر دو این بصلح و عبدالحق و نووی در بر منیر گفت مراجعت کردم بخاری را پس نیافتم در
 این زیادت و حکه بکسری مملو و تشدید کاف نوعی از خارش است و ذکر حکه در اینجا علت است نه قید یعنی از برای حکه پس من بر اقلیل است
 مصنف گفته ممکن است جمع باین طور که حاصل شد حکه از پیش لبس است کرده شد علت قوی بسوی سبب و وقتی بسوی سبب سبب و اختلا
 کرده اند علما در جواز وی برای حکه و غیر او طبری گفته رخصت و ال است و لبس وی برای حکه پس هر که آنرا برای نفع اندازی اعظم از حکه
 پوشد همچو سلاح و مانند آن جائز باشد و قائلان جواز تخصیص سفر نمی کنند و بعضی شافعی گویند مختص است بسفر قملی گفت حدیث
 حجت است بر مانع مگر آنکه دعوی خصوصیت بزبیر و عبد الرحمن کنند و این دعوی صحیح نیست و رافعی گفته شرط نیست در آن سفر
 علی الاصح بنا بر اطلاق خبر انتهی و ترجمه کرد بخاری برای آن بقول خود الحریر فی الحرب و گفته ابن قیم بعد در شرح امام که منشا اختلاف
 درین باب اختلاف روایات است و ذکر سفر و عدم آن و متعین است اعتبار قید در روایت و واجب است اعتبار آن در حکم زیرا که برین
 وصف معلق است حکم و ممکن است که معتبر باشد لبس ملغی گردانیده نشود و اشد علم و دور تر رفت آنکه این را از خصائص عبد الرحمن بزبیر گردانید

متفق علیہ و بالجمله ازین حدیث مفہوم میگردد که لبس حریر حرام است الا برای حاجتی و مصلحتی مثل حرب قتل و حر و برد و این نیز مشافه
 و نزد مالک جائز نیست اصلاً و در بیه گفتمه لا باس است بلبس حریر و دیبا در حرب عندما زیر که دافع است منحنی سلاح را و مهیب ترست
 چشم اعدا و نزد امام ابوحنیفه مکروه است از جهت اطلاق نبی و ضرورت منافع است بخلوط و صاحبین گویند که حریر خالص دافع ترست
 و در علاج قمل و حکنه بحریر کلام درازست و اشعة اللغات و غیره مذکور و بعضی گفتند که منع لبس حریر از قملی است که حدوث آن بر سبیل توأکد
 زیرا که فاسد میگردد و اندک آنرا که حادث می شود از بیضهای می پس متولد نمی شود از آن قملی و نوعی غیره گفتند که حکمت در لبس حریر برای حکم
 بروت اوست و تعجب کرده اند بآنکه حریر حرام است پس مواب آنست که حکمت در روی دافع قمل است که از روی حکم پیدای می شود بخاصیت
 گفت چون از حریر لباسی گیرند و مزاج خود معتدل الحرات باشد و سخن بدن بود و گاهی دور میکنند بزراحتن خود و عن
 علی رضی الله عنه قال کسافی التبی صلی الله علیه و سلم حلة سیراء گفت علی پوشانید مرا رسول خدا طهیراً
 حله جفت جامه یعنی رد او از ازار قال ابو عبید و ابن الاثیر گفت چون از یک جنس باشد و سیر از یکسیرین مصلح و منسج تختیه و اوالف ممدو
 برد و مختلط که مخلوط باشد بوسی حریر و بعضی گفته حریر محض در سبیل گفته و هو الاقرب انتهى زیرا که مختلط از حریر و غیره حرام نیست مگر آنکه در
 حریر زیاده باشد و وال است بران حدیث ابو داود و ابن عباس که نمی کرد آنحضرت از ثوب مصمت از حریر و اما علم حریر و سدنی ثوب پسر
 لا باس است و تیسیر و لغت خضاب کردن زن است اصابع خود را بخلوط و حله بتنوبین است و سیر اصفت او یا بغیر تنوبین است بنا
 اضافت خلیل گفته نیست و کلام عرب فعلی بکسر اول مع المد سوا می سیر او جولا و عنبا که لغت است در عنب فحش جفت فحش پس سیر
 آمدم در آن جفت جامه یعنی آنرا پوشیده بر آدم فرایت الغضب فی وجهه پس دیدم اثر خشم را در روی مبارک می و گفتند از
 که سبب غضب آن بود که چرا فکر نکرد که آن لباس متقیان بود که مثل می رضی الله عنه آنرا پوشد اگر چه صورت حریر باشد بلکه مخلوط بدین
 و با وجود آن شان مثل می نبود که آنرا پوشد پس بایستی آنرا در نسا قسمت کرد و چنانکه زیاده کرد و مسلم در روایتی که فرمود آنحضرت من لغزنا
 آن حله را بسوی تو تا پوشی آنرا جزین نیست که فرستادم بسوی تو تا پاره کنی آنرا و خارسازی میان زنان و لهذا پاره کرد آنرا مقدار خا
 در میان فواطم فشققتها بین نسائی پس پاره پاره کردم آنرا در زنان خود هر پاره مقدار و امنی که زنان سر خود را بدان بپوشند
 و مرا و بنسافواطم اند و فواطم چند فاطمه که در خانه امیر المؤمنین جمع بودند یکی فاطمه زهرا بنت رسول الله و بعضی می علیت سلام دوم فاطمه
 بنت اسد بن هاشم زوج ابی طالب ام علی و جعفر و طالب و عقیل سوم فاطمه بنت حمزه بن عبدالمطلب سید الشهدا و بعضی گفته اند که فاطمه
 فاطمه بنت ولید بن عتبہ ابن ربیع است و اول صحیح ترست چه اعطای آنحضرت باهل بیت حمزه بن عبدالمطلب سید الشهدا و بعضی گفته اند که فاطمه
 و استدلال کرده اند بحدیث بر جواز تاخیر بیان از وقت خطاب زیرا که آنحضرت جامه را فرستاد و هیچ نفرمود و علی بر ظاهر ارسال فرست
 از روی منتفع شد و لباسی ساخت و چون آنحضرت بران مطلع شد پوشیدن آن بر می می مباح نفرمود و هذا اللفظ لمس
 شوکانی رح گفته اختلاف کرده اند اهل علم در حریری که مشوب بغیر خود باشد و استدلال کرده اند بانعین از لبس حریر و حدیث حله
 سیر او لیکن واقع شد اختلاف در تفسیر حله سیر گفته اند که ذات الخلط است و گفته اند که مختلف الالوان است و این هر دو تفسیر و لکن
 بر مطلق استدل ندارند و گفته اند که حریر محض است و استدلال کرد مجوز مشوب بحدیث ابن عباس نزد احمد و او او که نمی نفرمود آنحضرت که از ثوب
 مصمت از قزو در سنادهش حصیف بن عبد الرحمن است و در روی وضعف است و مصمت همان است که بگی حریر باشد بی آمیزش با غیر

و بزبان و این محاسبیاد راست انتهى و **باب موسی**، شعری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال **احل الذهب والحبر لاناث امتی و حرم علی ذکورهم حلال ساخته و مباح گردانیده شد استعمال پوشیدن** افریشم مرزبان الزامت و حرام گردانیده شد استعمال هر یکی از آن بر مردان ایشان رواه احمد و الدارقطنی فی عمل والنسائی و در وی دلیل است بر تحریم لبس رجال ذهب و حریر را و جواز لبس آن برای زنان و لیکن گفت اند که حل ذهب برای زنان منسوخ است که از فی اسبل و درین باب است از علی کریم الله وجهه نزد احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و طبرانی و ابن جبار که گفت علی گرفت آنحضرت حریر را پس نهاد آنرا بر دست راست خود و گرفت طلا را و نهاد آنرا بر دست چپ خود پیتر فرمود که این هر دو حرام است بر مردان امت من زیاده کرد این ماجه و حلال است برای زنان ایشان عبدالحق از ابن المدینی نقل کرده که گفت این حدیث حسن است و رجال وی معروف اند و اخرج البیهقی مثله با سناد حسن و روایت کرد بزار از حدیثه عمر بن جریر البجلي مانند آن و در سنادش قیس بن ابی حازم است و الترمذی و صحیح و غنت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است و زیاده کرد در تخیص که در سنادش سعید بن ابی هند است که روایت میکند از ابی موسی اشعری ابو حاتم گفته که وی نزدیک او را و گفت اسامه بن زید که نشنیده است وی از ابی موسی و گفت ابن جبار و صحیح خود که حدیث سعید از ابی موسی معلول است و صحیح نیست گویم و رفته است ابن حزم بر ظاهر سناد وی صحیح گفته با وجود معلول بودن با نقطاع و صحیح کرد آنرا ابن خزیمه و روایت نمود به هشت طریق غیر این طریق از هشت صحابی و کلهما لا تخلو عن مقال و لکن یشد بعضها بعضا و **عمران بن حصین رضی الله عنه** ات

التی صلی الله علیه و سلم قال ان الله یحب ان انعم علی عبد ۱ نعمته ان یری اثر نعمته علیه بر سنیکه خدای تعالی دوست می دارد چون انعام کرد بر بنده خود که ان نعمت را اینکه ببیند اثر نعمت و انعام خود بر آن بنده و این حدیث را نسائی از حدیث ابی الاحوص و ترمذی و حاکم از حدیث عمر بن شعیب عن ابیه عن جده روایت نموده باین لفظ ان الله یحب ان یری اثر نعمته علی عبده یعنی چون عقی حضرت حق سبحانه بنده از بندگان خود را نعمتی دوست میدارد که ظاهر شود اثر آن در احوال بنده و لفظ ابوالاحوص عن ابیه این است اذا اتاک الله مالاً فلیری اثر نعمته علیک کرامته یعنی تحسین ثیاب و تنظیف تجرید آن بقدر حالت و قدرت وی بی مبالغه و اسراف در آن بقصد اظهار نعمت و شکر گذاری آن و تا مردم بر آنند و محتاجان بطلب صدقات و زکوة بوی رُو آورند بقصد تکبر و خیالار رواه البیهقی و ازینجا معلوم می شود که پوشیدن نعمت و کتمان آن روانیست و گویا موجب کفران نعمت است و همچنین هر نعمتی که او تعالی بر بنده داده مثل علم و فضل باید از آن استفاده نمود و شناساند و استفاده نمایند و در صدق و عمار زقنا هم یفقون و دخل شونذ و بذات هیت صورت سوال اظهار فقر است بلسان حال و لذا قبیل ع و لسان جالی باشکایه النطق و قیل ع و کفاک شاهد منظری عن مخبری و **عمران بن حصین رضی الله عنه** ات

رسول الله صلی الله علیه و سلم هی عن لبس القسی بر سنیکه آنحضرت نمی کرد از پوشیدن ثوب قسی بفتح قاف نزد اهل مصر و بکسر قاف نزد محدثین منسوب است بسوی قس بسین مشدده موضعی است از زمین مصر و در حدیث تفسیرش ثیاب ضلعه واقع شده که از مصر و شام می آید که ذانی مسلم و در بخاری گفته در وی حریر باشد بر مثال اترنج و ثیاب مضله آنرا گویند که در وی خطای علی عرض باشد مثل اضلاع یعنی استخوان پهلو و گفته اند که ثیاب کتان است مخلوط با حریر یا قاله الطیبی پس نبی از آن بر تقدیری است که در وی حریر باشد و از حریر بود و المعصم و نبی کرد از پوشیدن جامه رنگین بوجوه سرخ باشد یا زرد و در لبس وی اختلاف علماء است جمابیر صحابه و تابعین بجواز پوشیدن و به قال الفقهاء غیر احمد و بعضی حرام مطلق دانند و بعضی مباح زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم حله حریر پوشیده و در صحیح است از امام احمد

که دیدم آنحضرت از رنگ میگرد بصفت اما حافظ ابن قیم رح گفته که حله حمر سرخ سخت نبود بلکه دو چادر بود بافته شده مخلوط سرخ و سیاه
و معروفست باین اهم باعتبار خطوطی که در روی است و اما حمای بخت پس منتهی است اشد انهی زیرا که در صحیحین است که نهی کرد آنحضرت از بپوشیدن
حمر انتهی و بعضی گویند اگر بعد از بافتن رنگ کرده باشد حرام است و اگر بافتن بعد از رنگ کنند سیاح و بعضی گویند اگر از آن زایل شده سیاح
و الا حرام و بعضی گویند نیست آن در مجالس محافل مکرره و اگر در خانه پوشد درست و مساعده نیست این اقوال را دلیل از سنت و مختار در مذاهب
حنفی کرامت تحریمی است و نمازگزاران بآن مکرره و در رنگ سرخ از غیر عصفرنیز خان است شیخ قاسم حنفی که از اعظام علمای متأخرین معاصر
است تا ذقطلانی است تحقیق نموده و فتوی داده که حرمت از جهت لون است نه صیغ پس سرخ حرام و مکرره باشد در راه مسلمان
شاه رفیع الدین دهلوی رح فرموده رنگ عصفردو قسم است یکی مفرد و دوم مرکب از رنگ دیگر مفردش را از جوی در عربی و گلخانه را در فارس
و سوا در هندی گویند و آن مخصوص التحریم است و آن دیگر که مرکب است بجز از سه رنگ که سفید و زرد و نیل است اختلافی بنی بر تفصیل
آنکه اگر مختلط با سفیدی شود اولین درجه سفیدی کم و سرخی غالب و آنرا زعفرانی گویند یعنی رنگ گل زعفران و درومی سفیدی که نسبت اول
فی الجمله زیاده دارد و آنرا سوزد گویند یعنی سیر کلابی و سومی که درومی سفیدی مساوی سرخی باشد و آنرا کلابی نیم سیر گویند و این هر سه درجه
حرام است و چهارم آنکه سفیدی غالب و سرخی عصفرمغلوب و آنرا کم سیر کلابی گویند و در هندی بچیکا کلابی حلال است و علی بن اقیس
در جاکه بعد ازین پیدا شود مانند پایزی و نخوان و درومی اختلاط زردی با عصفردرجه اول زردی کم و سرخی غالب آنرا ناجی گویند
دوم زردی زیاده از اول و آنرا سنهری گویند سوم آنچه فریب و می است مانند چینی این همه اقسام حرام است چهارمی آنچه درومی زردی بود
و سرخی عصفرمغلوب باشد مانند طلایی و کیسری و مانند رنگ زرد چوب و هارسنگار و ورس و این همه اقسام جائزست و اما آنچه اختلاف اول
در روی باشد چند قسم است درجه اول آنکه اختلاط نیل کمتر باشد مانند عباسی و بعد از آن نافرمانی و آنچه فریب می است حرام است و دیگر رنگها
که نیل در روی بسیار باشد و سرخی عصفر کم مانند آوده و بعد از آن فاسی کاسنی و سوسنی و آسانی و دهانی و نیلا و لوگمی و گنجی این همه جائزست
و اما زعفرانی رنگی بود که مصبوغ از زعفران شود حرام است به سبب حدیث نبوی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یزعفران جل یعنی نهی فرمود از آنکه
مصبوغ سازد مرد پارچه های خود را زعفران و این را زعفران گویند حرام است مادامیکه رنگ زعفران باقی است و جز آن آنست که رنگش
افشانده نشود و تیره نگردد و اگر بجا افشاندگی و تیرگی رسد از اکثر روایات معلوم می شود که جائزست ورنه حرام و الله تعالی اعلم و مناظر حرمت
در اختلاط رنگ زرد و سفید و نیل غلبه عصفرست یا مساوات آن نسبت دیگر رنگ اگر عصفرمغلوب است و رنگ دیگر غالب آن جائزست
و این احکام در الوان تمام برای مردان است اما سرخ و زرد و نجهت بالاتفاق حلال است و برای زنان اینهمه رنگ رنگهای دیگر تمام و نجهت بالاتفاق و الله اعلم و عن
عبدالله بن عمر بن العاص رضی الله عنه قال رای علی النبی گفت دیدم من آنحضرت صلی الله علیه و سلم توبین معصفرین دو جامه
رنگین معصفر و عصفرنیست که رنگ میکنند با آن طایفه رنگ سرخ بریدت مخصوص فقال قلت اصرثک بهذا پس فرمود مادرتو امر کرده باشد ترا بپوشیدن
این رواه مسلم و در روی اعلام است باینکه این قسم جامه رنگین از لباس زنان و زینت و اخلاق ایشان است و دلیل است بر تحریم عصفر
و معاصد نهی اول است و زیاده میکند قوت او را تمام این حدیث نزد مسلم که گفتم بشویم آنرا فرمود بلکه بسوزان آنرا و در روایتی از سلم آمده که
این جامه های معصفر از جنس جامه کفارست پس پیش آنهارا و گفته اند مراد آنحضرت از احراق مباح است در خارج آنها از ملک سبج یا هبه یا
بطریق دیگر که میسر شود از خود جدا بیاورد و امر شستن بجهت آن نکرده جامه معصفر اگر چه بر مردان حرام و مکرره است و لیکن برای زنان مکرره است

پس در سخن آن تعسیع مال است پس زمان خود را بدید با بفر و شدید بخشد تا دیگر زمان از آن تمت شوند و در روایتی آمده که این عمر و نظر بظاهر امر بر رفت و آنها را بسوخت و چون فراموشی آن روز بملازم است آماز حقیقت حال خبر او فرمود چنانچه شنیدی آن جا ما را با بل خود زیر که رواست مرزبان را پوشیدن آن و بقره این روایت حمل کرده اند احراق ما بر خلافت ظاهر قاضی میاض در شرح مسلم گفته امر و صلی الله علیه و سلم با حراقمان باب التخلیظ و العقوبة انتهی و آنکه گویند امر با حراق مبالغه است در اعلام آثار آن خلافت روایت و در ابنت است و بعضی گویند درین حدیث بحیث بر عقوبت با ثلاث مال و این معارض حدیث علی است و امر بشوق آن در میان زنان کما فی الروایة المتقدمة و اینجا این عمر و امر بتحریق کرد و در کتب گفته فینظرنی وجه الجمع مگر آنکه سنن ابو داود از این عمر و آمده که وی آنرا بسوخت و این دل است بر نیکه احراق بغیر امر آنحضرت بود پس اگر این روایت صحیح شود تعارض از میان بر خیزد و لیکن میان هر دو روایت ابن عمر و تعارض هنوز باقی است و گفته اند که آنحضرت اول امر کرد با حراق ندبا و چون وی آنرا بسوخت او را گفت چنانچه بعضی اهل خود را بنوشانیدی که این کافی بود از سوختن امر برای ندب است استی و معارض نمی شود این حدیث بانچه وارد است در بسبب احمد مطلق چنانکه در حدیث صحیحین است از حدیث بر آنکه گفت و دریم آنحضرت را در حلقه حمر لبر و ندیم گاهی بی هیچ چیزی احسن از وی و درین باب حدیثهاست شوکانی گفته جمع کرده می شود میان اینها باین طریق که ممنوع همان سرخ است که رنگ کرده شده است بعصفر و مساح آن سرخ است که رنگ کرده نشده است بعصفر انتهی و در سفر السعادة گفته جلایبارت از دو جامه و حمر آن خطوط سرخ است که در آن بود مگر آنرا آن نیست که سرخ خالص بود چه سرخ خالص منعی است و در الجبله از پیش سرخ خالص احتراز باید کرد انتهی و درین صورت خود هیچ تعارض نیست و همچنین زرد و آنچه در بعضی احادیث واقع شده که دلالت دارد بر جواز لبس اینها و وقوع آن پیش از وقوع نبی است و در بعضی احادیث بعصفر عطف بر حمر آمده پس معلوم شد که این حکم مطلق حمر را شامل است و البتة علم و سخن اسماء بنت ابی بکر الصدیق رضی الله عنها انها اخذت حبة من حبة رسول الله صی بیرون آورد حبة رسول خدا صلی الله علیه و سلم در قاموس گفت الحبة ثوب معروف و در کرمانی ثوب مخصوص اما قاضی در مشارق الاثر گفته که حبة جامه قطع کرده و دوخته شده باشد و این بظاهر شامل قبا و پیراهن است و آنچه بیرون می رود از وی مثل ردا و ازار و عمامه و امثال آنست و در روایتی حبة طلیا لسه که کسر و انیه آمده و طلیا لسه جمع طلیسان یعنی چادر است و این حبة سیاه و مدور باشد که تار و پود او هر دو از صوف است و کسر و انیه نسبت بکسری است بفتح کان و کسر آن معرب خسرو که لقب پادشاه فارس است مملو قه الجیب و اللمین و دوخته شده جیب او هر دو استین و اصل معنی مملوف کفه و درست کفه بضم کان و کفه هر چیز طرف و حاشیه آن چیز را گویند اگر دراز باشد آنرا کفه بضم گویند چنانکه کفه جامه و اگر مستدیر بود کفه بکسر کان خوانند چنانکه کفه ترازو و این بفتح نیز آمده و الفر جیب و هر دو فرج یعنی کشتاکی و پارگی آن جبهه که یکی از پیش بود و دیگر از پس چنانکه عادت است که در بعضی از جیبها در هر طرف دامان و پیش و پس تن می کنند بالذات بهایج بدیبا که حریر غلیظ باشد حاصل آنکه جیب و هر دو استین و دامان این جبهه بکرت قبه را از حریر پارها ساخته و دوخته بودند و ازین حدیث معلوم می شود که پوشیدن ثوب دوخته بدیبا اگر زیاده بر چهار انگشت نبود جائز است بغیر کراهت و غرض اسما از بر آوردن این جامه و نمودن آن بمردم اظهار نعمت و برکت این جامه شریف بود و زوی میباید آنکه جامه که آنرا بحریر پارها باین طریق دوخته باشند مرست و آنحضرت آنرا پوشیده چنانکه در مسلم آمده که سبب اخراج وی آنست که اسما فرستاد کسی را نزد ابن عمر که رسیده است او را که وی حرام می گوید علم را و جامه پس گفت که وی شنیده است عمر را می گفت شنیدیم آنحضرت را می فرمودنی پوشد حریر را مگر سبب نیست حمدا و را پس رسیدیم

که علم هم ازین باشد پس بر او و اسما جبهه را و آنکه در حدیث عمران بن حصین آمده که فرمودنی پو شتم من قمیص ملفف بحجره را رواه ابو داود
 پس جنوم است بر آنکه قدر کفنه از حریر زیاده باشد بر چهار انگشت که منخص است و درین حدیث کمتر از آن یا آنکه حدیث عمران بیان دروغ است
 و در حدیث اسما اصل جواز و رخصت و بعضی گفته اند که تجمل و تزئین در قمیص بیشتر از جبهه می باشد چنانکه عادت است اما جواب نسخ یکی ازین
 بدیگری می بود نیست چه قول منسخ را تاریخ معلوم باید که تاریخ مؤخر است از منسوخ و بمجرّد احتمال حساب قائل بدان نتواند شد یا آنکه
 منسوخیت حدیث اسما وجهی ندارد چه وی آنرا بعد از حضرت برای بیان جواز و اباحت بیرون آورد و منسوخ بودی ازین جهت
 روا نمودی مگر آنکه گویند ویرا علم منسخ نبود و بزعم خود نمود و این بسی بعید است یا گویند نمودن می جبهه را محض از برای اظهار کبر بود و زیاده
 بیان جواز لبس غم قول منسوخیت حدیث عمران درست است و لیکن تاریخ معلوم باید مگر آنکه برای دفع اشکال بطریق احتمال گویند که آن
 که منسوخ باشد رواه ابو داود و اصله فی مسلم و زاد فیه و اصل این حدیث در مسلم است و زیاده کرد در آن یعنی از روایت اسما
 کانت عند عایشة حتى قبضت فقضتها که بدین جبهه نزد عایشه تا آنکه وفات یافت عایشه پس گرفتم من آن جبهه را
 و بمن رسید آن جبهه ظاهر است که از عایشه میراث رسیده باشد که خواهد یکدیگر اند و عایشه را جزوی وارث نبود و دیگر او را و ابو بکر

پیش از عایشه فوت کرده بودند و کان الشیخی و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بلبسهای پوشید آن جامه یا القمیس
 نذساحه الکسری پس نامی شویم این جبهه را برای بیمار ان لکن شیفه بها تا طلب شفا کنیم بدان و در جنادلیل است بر جواز شفا
 بلبسات بزرگان و بودن آن بابرکت سبب ماسات بن ایشان کما قیل و لیکن در سبیل گفته این فعل صحابه است نیست در روایت
 و زاد البخاری و زیاده کرد محمد بن حمیل بخاری صاحب جامع صحیح فی در کتاب خود که سستی به الادب المفرد در روایت
 اسما بنت ابی بکر و کان یلبسها للوفد و الجمعة و بود که می پوشید آن جبهه را برای ایلمپیان و روز جمعه و در رومی دیبالت
 بر استجاب تجمل نرفت برای وفد و مانند آن و اما در ضمن جامه برشته حریر و پوشیدن آن و انداختن رشته حریر در تسبیح و یقذوات
 و کیره مصحف و غشای کتب پس قول بدم جواز آن غیر لائق است زیرا که نهی شامل آن نیست و در لباس از انجمله آنکه عذبه عامه را
 بسیار دراز کنند بلکه کوتاه دارد و در میان هر دو کتف بگذارد و جائز است ترک آن بالا اصالت و از انجمله تقصیر آستین است در قمیص زیرا که
 در حدیث ابو داود از اسما آمده که بود آستین آنحضرت تا بند دست ابن عبدالسلام گفته افراط در توسع ثیاب و اکمام بعثت و اسراوت است
 و در میر و مثل می از لباس قمیص این است که زیاده بر نصف ساق اسما نکند و تجاوز از آن کعبین حرام است کذا فی سبیل اما این بعثت درین زمانه
 در زمین شهر یمن بسیار شیوع یافته تا آنکه علی قاری در بعض سائل خود گفته عمامه کالانجلیج و کما تم کالانجلیج و همچنین در دیگر بلاد و عجم از من و غیره
 و تفصیل این مقام در رساله اقرب الساعه فی اشراط الساعه در باب تغییر مردم و بدعات ایشان بسط تمام نوشته ایم آنجا باید دید و شرح
 عبدالحق و هلموی روح را درین باب رساله ایست مستفاده که در آن ذکر لباس مسنون و لباس مبتدع کرده بوسه رجوع باید کرد

کتاب الجنائز

جائز جمع جنازه بفتح جیم و کسر آن تخت که مرده را برومی بردارند و آنچه مرده برومی نباشد آنرا نعش و سر بر خوانند کذا فی بصراح و در نهایت گفت
 جنازه بکسر و فتح میت بر سر بر و بعضی گویند بکسر سر بر و بفتح میت و قیل بالعکس مشتق از جنز یعنی ستر عکس . ابی هنی بقی رضی الله عنه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا تشوا ذکرها ذم اللذات بسیار کنید یاد ویران کننده و برنده که لذتها و مزایا

مفهوم اوست که با دم از دم است بل مملکت یعنی ویران کردن و انداختن و شکستن بنا می خاند چنانکه مشهور است بر زبان مردم و چون
استواری در حیات و سهیلی در روزی گفت که روایت با دم است بذال معجزه یعنی قاطع و اما بهمله پس یعنی منزل شی است و نیست مراد در اینجا
مصنف گفته و درین نطفه نظر است گویم مراد این است که معنی بذال مملکت صحیح است زیرا که موت منزل لذات است چنانکه قاطع اوست و لیکن
عمده روایت است و زعفرانی گفت جائز است بذال معجزه گویم و می تواند که باضم ایضا معجزه باشد از هضم یعنی شکستن اگر روایت آن صحیح شود لیکن
و صحیح طریق یافته نشد المصنف بالکسر بدل است از با دم یعنی آن بر بند مز با و ویران کننده لذت تمام است و ذکر موت کنایت است
از خوف و خشیت حق و عمل مقتضای آن و توبه و استغفار و تقدیم و ترجیح نفع و اراخرت بر نفع دنیا و زهد درین عالم و رغبت در آن عالم
جامی آن بکه درین مرحله آن پیشه کنم که زمرگ در آن مرگ خود اندیشه کنم یعنی بندگانم که مرا هم روزی همچنین دست از حیات
افشانند است و پاداش کارهای خود دیدنی و الا ذکر موت و یاد داشتن آن بی عمل چیزی نیست بلکه تواند که سبب مساوت قلب گردد چنانکه
ذکر حق سبحانه بغفلت سأل الله العافیة رواه احمد و الترمذی و النسائی و این ماجه در سبب گفته حدیث دلیل است بر آنکه لا ینفک
انسان را غفلت کردن از ذکر اعظم مواضع است که موت است انتهی آنکه کفای بالموت و اعطاس امر و زگر از رفته حریفان خبری نیست و فرو است
درین بزم ز راهم اثر نمی نیست و فائمه ذکر موت و حدیث دیگر چنین آمده که انکم لاتذکرونه فی کثیر الاقله و لاقلیل الا اکثره و در روایت دیگری
از حدیث ابو هریره آمده اکثر و اکثر الموت فاما من عبد الله ذکره الا اخی الله قلبه و هو ان علیه الموت و در منقحی از این بیان بهیچ در شعب الایمان
اکثر ذکر با دم اللذات فانه ما ذکره عبد قط فی ضیق الاوسع و لانی وسعه الاضیق و در حدیث النس است اکثر ذکر الموت فان ذلک تخیض للذنوب
و ترهید فی دنیا اخرجه ابن لآل فی مکارم الاخلاق و زود بزار است اکثر و اکثر با دم اللذات فانه ما ذکره احد فی ضیق من العیش الا وسعه علیه
و لانی سعه الاضیق و زود ابی الدنیاست اکثر و اکثر موت فانه یحی الذنوب و یزهد فی دنیا فان ذکر توه عند الغنی همه وان ذکر توه عند
الفقر له ضاکم بیهشکم کذا فی اسبل و صححه ابن حبان و الحاکم و ابن السکن و ابن طاهر و اعلمه الدارقطنی بالارسال و درین باب است از انس
نزد ترمذی زیاده و صححه ابن اسکن و گفت ابو حاتم در علل الاصل له و از عمر نزدیک ابن طاهر در تخریج احادیث کتاب شهاب و در وی کسی است
که شناخته نمی شود و آن در حلیه است و در ترجمه مالک و ذکر کرده است از ابوعبوی از عبدالرحمن بن زید بن اسلم عن ابیه مرسله کذا فی التلخیص
گویم حقیقت موت انقطاع علاقه نفس است از بدن و ترک استعمال آلات بدنی نه فحای ذات انسانی چه نفس ناطقه رشته از ملکوت و پرتو
از جبروت است فنا را بساحت بقای او مجال تطرق نیست و جوارح قرون را بجهز ذات او تعلق نه و از نه بجا است که انسان را ابدی گویند
و دلائل این دعوی در علم حکمت مهند شده است و آنچه مناسب این محل است آنست که فرضا اگر عضوی یا اصبعی از اعضا و اصابع منعم
شود انسان از انعام این جز در آن نیست خود هیچ نقص نمی یابد پس همچنین باستفای عضوی دیگر و بازم جز آنوقت که انتفای تمام
اعضا بتدریج فرض کنند پس بوجدان صحیح در همه مراتب ذات خود را محفوظ و موجود می یابد پس موت فحای محض نشد بلکه قطع تعلق
نفس با بدن شد و این متمم آثار حقیقت انسانی است حکما در تعریف انسان گفته اند حی ناطق ماست پس موت کمال تمام است نه نقصان
ع نشینده که هر که بمیرد تمام شد و در حجه الله البالغه بابی منعقد کرده در ذکر حقیقت موت و بابی در حقیقت روح و گفته متحقق شد
نروا بوجدان صحیح که موت انفکال نسیم است از بدن بنا بر فقه متعده و بدن برای تولید نسیمه انفکاک روح قدسی از نسیمه و چون تحلیل
شود نسیمه در امراض مذکوره واجب شود در حکمت الهی بقای چیزی از نسیمه بقدر آنچه صحیح شود بدان ارتباط روح الهی و گفته نیست آیه کریمه

یعنی قتل الروح من امر ربی و ما اوتینکم من العلم الا قليلا نص در آنکه نمی دانند هیچ کس از امت موحده حقیقت روح را چنانکه گمان
میرود زیرا که نیست معرفت هر آن چیز که ساکت شد از وی شرح ناممکن البته بلکه بسیار است که سکوت کرده می شود از ان از جهت آنکه شناختن و
دقیق و در یک است جمهر امت صالح تعاطی آن نیست اگر چه بعضی را ممکن باشد انتق و بالجمله چون موت ضروری است و حقیقت آن مخلص
مجرد لطیف از تحمل با بدن کثیف است و پرواز طائر ملکوتی از قبض ناسوتی و قرارگاه آن عالم دیگر است پس عاقل کسی است که سعادت بر وی
مرح داشته درین نشأ قطع تعلق از علائق جسمانی کرده بموت ارادی ببرد و همین است نتیجه ذکر وی تا چون بمرگ رسد از مضایق زبان
و کمان بیعت اعلی علیتین و جوار قدس رب العالمین و مقدر صدق که مقرر انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین است انتقال نماید و بچهار
طبعی ابدی فائز گردد و افلاطون گفته است بالارادة تجی بالطبیعة و نعم ما قیل فی فحی علی جنات عدن فانها به منازک الالوی فیها الخیر
و کلتنا سبئی العدة و هل تری فی نعود الی اوطاننا و نسلم و عن النبی رضی الله عنه قال قال رسول الله صل الله
علیه و سلم لا یشتبه فی احد کرم الموت لضر کزل به باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را بجهت گزندی که فرود آید بوسه
زیرا که آرزوی مرگ بجهت ضرورت دنیا مانند مرض یا فقر یا دیگر مصائب مکره است چه علامت بی صبری و بستوه آمدن از تقدیر الهی و دلخواه
بودن از ان است اما از جهت محبت و شوق ببقای الهی تعالی و خلاص از تنگنای این سرای فانی و محنت و حصول ملک آخرت و نعم آن
نشان ایمان کمال ایقان است من احب لقاء الله احب الله لقاءه و همچنین مکره نیست از جهت خوف ضرورتی چنانکه از عبد الله
بن رواحه و غیر وی از سلف واقع شده و چنانکه در قول مریم علیها السلام است یا لیتینی میت فیکل هذآ زیرا که این تمنا
بخوف کفر و شقاوت بود و دل را حدیث الدعاء از اوردت بعلوک فتنة فاقبضنی الیک غیر مفتون فان کان کابد متمتیا
پس اگر هست ناگزیر آرزو کننده موت را یعنی وقتی که سینه او تنگ شود و صبر مفقود گردد و عدول کند باین دعا و در نه اولی همان
که نکند در قاموس گفته لابی لافراق و لا محالة فلیقل پس باید که بگوید بدل لفظ تمنی و دعا بطریق تفویض امر الی الله الصخر
احببنی ما کانت الحیوة خیر الی و توفنی ما کانت الوفاة خیر الی خداوند ازنده دار مرا و امیکه باشد زندگی بهتر مرا
و بمیران مرا وقتی که باشد مردن بهتر برای من متفق علیها در سبب گفته حدیث دلیل است بر نهی از تمنا ی موت از وقوع در بلا
و محنت و مشقت یا خشیت آن از دشمن و مرض و فاقة و مانند آن از مشاق دنیا و عن بسید بن الحصیب رضی الله عنه
عن النبی صل الله علیه و سلم قال المؤمن یموت بعرق الجبین مؤمن می میرد بعرق پیشانی عرق بفتح عین
و را درین حدیث دو وجه است یکی آنکه عرق جبین عبارت است از مکاید شدت که از ان پیشانی عرق می آرد یعنی بروی سختی کنند
برای تجویز بقیت ذنوب وی دیگر آنکه گنایه است از کد و جبر مؤمن در طلب حلال و تصدق وی بنفس خود بصوم و صلوة تا آنکه ملاقات می کند
با خدا پس جار مجبور در محل نصب علی الحال است و معنی بر تقدیر اول این است که حال موت و نزوع روح شدید است بروی پس این صفت کیفیت
موت و شدت وی بر مؤمن باشد بر تقدیر ثانی معنی این است که در می یا بدوار موت در وقت بودن او برین حالت سخت که از ان پیشانی
عرق می آرد پس صفت حالی باشد که موت در ان حال میرسد رواه الثلثة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و صححه ابن حبان
و اخرج احمد و ابن ماجه و جماعة و اخرج الطبرانی من حدیث ابن مسعود و عن ابی سعید و ابی هریرة رضی الله عنهما
قالا قال رسول الله صل الله علیه و سلم لقیقوا موتا کما تلصق کتفیدرگان خود را یعنی آنان را که نزدیک مردن رسیده اند

و در سیاق موت بعد از این مجازست و هر دو در گان سبکین اند و امام در بابی غیر ایشان پس عرض کرده شود بر آنها اسلام بیا که آنها قبول میکنند آنرا و حضور اهل اسلام نزدشان اغلب است بخلاف کفار که قلب وقت موت آنها جز کفار حاضر نمی شوند لا اله الا الله کلمه کلمه تلقین و تلقین شفق است از تلقین یعنی سرعت فهم و تلقین اینجا ذکر این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است او را موت بی آنکه تکلیف کند از او سخنان آن زیرا که وی در آخر ایام است از ایام دنیا و اول یوم است از ایام آخرت پس واجب شد حق او بر ذکر خدا و توجه الی الله تا مفارقت کند نفس او دنیا را در حالیکه باشد در فاشی از ایمان و بیا بد شرفه آن در عباد و تخصیص این ذکر برای آنست که این ذکر افضل و انوره و اشرف اذکار است و مشتمل است بر توحید الهی و نفي شرک و یکن در تلقین تکلیف و ابرامه است زیرا که حالت موت نازک است تا چگونه بر آید ترمزی از ابن المبارک آمده که مردی او را تلقین کرد و در آن اکتفا نمود گفت چون من یکبار لا اله الا الله گفتیم هم برانم تا تکلم بکلام دیگر نکنیم چندین اکتفا صیست و عمل گفته امر تلقین در حدیث عام است برای هر مسلمان محتضر که در سیاق موت باشد و این امر برای مرد است و مکروه در شسته اند علماء اکتفا بر آن و سوالات تا سباده حالش تنگ گردد و کرب و سخت شود پس ناخوش دارد آنرا از دل و تکلم کند یا آنچه نه لائق تکلم است و چون یکبار گفت اعانہ تعویض کند بروی تا آخر سخن او همین باشد و مراد بقول لا اله الا الله مع قول محمد رسول الله است زیرا که یکبار بدون دیگری مقبول نیست شوکانی گفته تلقین شهادتین کند تا اقرار رسالت و توحید هر دو شود و راه مسلم و این لفظ مسلم و ابن حبان باین لفظ آورده من کان آخر قوله لا اله الا الله دخل الجنة یومئذ من اصابه من الاله و ان اصابه قبل ذلک و لفظ ابن ابی الدنیا این است بقولنا موتا کم لا اله الا الله فانها تدم ما قبلها من الخطايا و رسل گفت و فی الباب احادیث صحیحه انتهی گویم ابن جوزی حدیث باب النسبت به نخله کی کرده و محبت طبری آنرا مستفق علیه گفته و نسبت بشخصین نموده حال آنکه این چنین نیست در رسل گفته و قد غلط من نسب الی الشیخین او الی البیاضی انتهی و احادیث درین باب از جماعتی از صحابه است با لفاظ مختلفه و الا سبعة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن حبان و رسل گفت مستحسن است ذکر کردن مریض سعت رحمت و لطف و بر خردار و نیک کردن گمان برت خود زیرا که مسلم از حدیث جابر آورده که شنیدم رسول الله صلی الله علیه و سلم می گفت قبل موت خود نمیرد هیچ کی از شما مگر آنکه وی گمان نیک میدارد بخدا و دیگری نیست مرفوعا از حدیث ابی هریرة که گفت خدا انا عند ظن عبده یعنی بی من نزد یک گمان بنده خودم که بمن و لرد یعنی اگر گمان مغفرت و عفو دارد آنچنان کنم و اگر گمان تشدید و عقاب دارد آنچنان ابن ابی الدنیا از ابراهیم آورده که گفت صحب می دانستند که تلقین کنند بنده را محاسن عمل او نزد موت تا گمان نیک کند بارت خود و گفته اند بعضی ایسه علم که خوب است جمع کردن چهل حدیث در باره او بجا تا خوانده شود بر مریض تا سخت شود حسن ظن او بخدا زیرا که وی تعالی نزد گمان بنده خود است و محم دست امتزاج خوف و می بار جانز و سیاق موت ترمذی یا سناد جید از حدیث انس روایت کرده که داخل شد آنحضرت بر جوانی و او در موت بود پس گفت چگونه می یابی تو خود را گفت امید دارم خدا را و می رسم گناهای خود را فرمود جمع نمی شوند این هر دو در دل هیچ بنده و مثل این جا مگر آنکه سید به او را خدا بی تعالی آنچه امیدش میدارد و ما دون می کند او را از آنچه می ترسد و لانی است که بگزاند و کسی را که در مردن است بسوی قبله چنانکه روایت کرده و حال صحیح از حدیث ابی قتاده که برستیکه آنحضرت قدم آورد بدین و پرسید از حال برابر بن معمر گفت خندم و وصیت کرد بر لی شما بثلث مال خود و وصیت کرد که متوجه کنسند او را بقبله و وقتی که محتضر شود فرمود اصحاب الفطره رسید فطرت اسلام را و چنانکه می بایست همچنان کرد و در ذکر دم و نیز گزیدیم ثلث او را بر فرزندان می پست رفت و نماز گذارد بروی و گفت اللهم اغفر له و ادخله الجنة و قد فعلت و گفت مگر نمی دانم

در توجیه محضر موسی قبله غیر این حدیث **وعن معقل** بفتح میم و سکون عین و کسر قاف بن لیسار بختیه و سیدین جمله صحابی است از ابناء بیت شجره سکونت کرد بصره را و نه معقل که در بصره است منسوب باوست روایت میکند از وی حسن بصری و وی باقی ماند تا آخر دولت معاویه رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم قال اقرأوا علی موتاکم لیس بخوانید بر مرد باسے خود سورة یس را که دل قرآن است و مقداری صالح است از ان برای وعظ و مراد بپرده کسی است که حاضر شد او را موت زمیت ذکره ابن جناب فی صحیح و رواه المحب الطبری فی الاحکام و غیره فی القراءۃ و سلم فی التلقین کذا فی التلخیص و احتمال دارد که مراد بعد از موت در خانه یا بر قبر باشد شیخ عبدالحق رح گفت تخصیص این سوره سوگول بعلم نبوی است و احتمال بر اصول دین طیبی لغت است مشترک است میان وی و سوره دیگر و ظاهر آنست و الله اعلم که آن ستر کتوم در فاتحه این سورت است که تتضمن تصدیق رسالت است باؤکد وجود و خاتمہ وی که مشتمل بر رجوع بدرگاہ صمدیت حق که مناسب این وقت و حال است که فرمود **قُبْحَانُ الَّذِي يَبْدَأُ مَكَائِدَ كُلِّ شَيْءٍ** **وَالْمَيْتَةُ تَرْجُوْنَ** ابن عباس گفت نبی دانستم که این همه فضل این سوره که وارو شده بچیت آخرت یافته که بجهت این آیت است رواه احمد و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و الحاكم و صححه ابن حبان مرفوعاً و نزد احمد و ابن ماجه از حدیث سلیمان تمیمی است از ابی عثمان زمیت نمدی عن ابیہ عن معقل زگفت نسائی و ابن ماجه عن ابیہ و اعله ابن القطان بالاضطراب و الوقف و بجماله حال ابی عثمان و ابیہ نقل کرد ابو بکر بن العزلی از دارقطنی زگفت این حدیث ضعیف و مجهول المتن مضطرب الاستناد صحیح نشده است درین باب حدیثی و فی الباب عن ابی ذر و حده اخرج ابو شیخ فی فضائل القرآن و اخرج نحوه صاحب سند الفردوس عنه و عن ابی الدردار و گفت احمد در سند خود حدیث کرد ما را صفوان که بودند شیخه یعنی مشایخ نمی گفتند که چون خوانده می شود لیس نزدیک موت تخفیف کرده می شود از بسبب آن و هم ابو شیخ و فضائل القرآن ابو بکر مروزی در کتاب الجنائز از ابی اشعثاه صاحب ابن عباس آورده که مستحب است قرائت سوره زفر و زیاده کرد که این تخفیف است از بیت و نیز در وی است از شعبی که بودند انصار دست میداشتند قرائت سوره بقره نزد میت

وعن امرسلة رضی الله عنها قالت دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سلمة و قد شوت بصی کفا غصه گفت ام سلمه در آمد رسول خدا بر ابی سلمه شوهر وی و حال آنکه تحقیق باز مانع بود چشم بوسلمه که بهم نمی آمد چنانکه در حالت احتضار می باشد پس فرود خوا بانید آنحضرت بصره و اراش بفتح شین و بصره بر رفع فاعل اوست بکذا ضبطناه و بهو الشهور و بعض ایشا بصره بنصب ضبط کرده اند و این نیز صحیح است و شین مفتوح است بلا خلاف و ضم وی غیر محتمل است یقال شق المیت بصره از حضرت الموت و صار یظن الی شق لایر تد عن طرفه و در اعراض وی دلیل است بر استحباب آن و مسلمانان بر آن اجماع کرده اند شو قال ان اللشوع اذا قبص اتبعه البصم یستر فرمود بر سید جان چون قبض کرده و گرفته می شود پیر وی میکند او را بصر و نگاه می کند بجانب نبی و باین جهت بازمی ماند و این حدیث دلیل کسی است که می گوید روح از اجسام لطیف است منتخل در بدن میرود حیات بر رفتن و از تن نیست عرض چنانکه دیگران گویند و با جلد چون این سخن از آنحضرت شنیدند فهمیدند که فوت کرد وضعی ناس من اهلله پس بانگ و فریاد کردند مردم از اهل خانه ابوسلمه فقال لا تدعوا علی انفسکم الا بخصبر پس گفت آنحضرت و عالم کنید بر زواتهای خود مگر نیکی و گویید و او یلا و مانند آن فان الملائكة تو من علی ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین می گویند بر آنچه میگوئید شما و دعا می کنید شو قال بستر گفت آنحضرت این کلمات را و در بنجا دلیل است بر آنکه دعا کرده می شود برای میت نزد موت او و برای اهل و عقب میت

باوردنیا و آخرت و بریکه میت منتمست در قبر یا مقبب اللهم اعف عن لابی سلة و ارفع درجته فی المهد یمین و افسح له فی قبره
و نور له فیہ و اخلقه فی عقبه خداوند ایامر از ابو سلمه را و بلند گردان پایه او را در آن کسانیکه راه راست نموده شده اند و زانی
کن او را در گور و روشن گردان مر او را و قبرش و خلیفه شود در رعایت امور و حفظ مساجد و در باقی ماندگان از اولاد وی و اولاد اولاد وی
و در روایتی زیاده کرده فی الغابین یمین تقدیر بیان فی عقبه است یا در باقی ماندگان از مردم یعنی اولاد او که کاین باقی مانده و برین معنی
فی الغابین صفت عقبه است و اخلقه بجزه و سل و ضم لام و عقبه بکسر قاف و در صحاح گفته عقب بسکون و کسر و لده و ولده و راه مسلم
فی صحیح و عن عایشه رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم حين توفی سجد سجدة و سجدت بر ستمکه
آنحضرت وقتی که وفات یافت پوشیده شد بجامه جبره بکسر ج و فتح موحده بر دیمانی مخطط از جنبه یا کتان این از اشرف ثياب ایشان بود
و احب لباس بود بوسوی آنحضرت و جائزست اضافت بر بوسوی جبره و وصف او بدان و این تعظیبه قبل از غسل بود که هر نظام هر نو
در شرح مسلم گفته که این مجمع علیه است و حکمت در آن صیانت میت است از انکشاف و ستر صورت متغیره او از چشم مردم و گفته اند
تسجیه بعد از نعش ثياب و کشیدن جامه از تن باید که در آن وفات کرده تا بدن می بسبب آن متغیر نشود و منفق علیه بن اشجین و ستم
روایت است از عایشه رضی الله عنها ان ابا بکر الصدیق رضی الله عنه قبل التبی صلی الله علیه و سلم بعد منوا
بر ستمکه ابو بکر بوسه داد رسول خدا را بعد مردن می رواه البخاری و در بخاری دلیل است بر جواز تقبیل میت بعد موت و نذر
تسجیه او بر طهارت میت خلافا للبعض و سبب گفته این افعال اصحاب آنحضرت است بعد از وفات آنحضرت و نیست دلیل در آن برای انحصار
اوله در چهار چیز آری این افعال جائزست بر اصل اباحت انتهى گویم این حدیث را ترمذی و ابن ماجه هم روایت کرده اند و بجای بعد نمونه لفظ
همو میست گفته و هم ترمذی از حدیث عایشه آورده که بر ستمکه آنحضرت بوسه داد عثمان بن مظعون را و وی میت بود و آنحضرت
می گریست یا گفت هر دو چشم او اشک می ریخت ترمذی گفته حدیث عایشه حسن صحیح است گویم در راه احمد و ابو داود و ابن ماجه ایضا
و عن ابی هريرة رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه و سلم قال نفس المؤمن معلقة بدهنه حتى
يقضي عنه جان مؤمن آویخته است بوزام او تا آنکه او کرده شود از طرف وی رواه احمد و الترمذی و حسنة
و وارد شده است تشدید در بین تا آنکه نگذارد آنحضرت نماز بر کسی که مرد و بر وی زمین بود تا آنکه تحمل کردند از وی بعضی صحابه و خبر داد
آنحضرت که مغفور می شود برای شهید در اول وقع از خون وی هر گناه مگر قرض آری قرض از مرتبه مردمی انداخته را این بسکه این
راه گران بود سبک ساخت مراد و این حدیث دلیل است بر آنکه میت همیشه مشغولست بدین خود بعد موت پس در وی حش است تجلیع
از قرض پیش از مرگ و بر آنکه این اعم حقوق است و چون این حال در قرضیست که برضای صاحب می گرفته شده پس چه حال باشد در مالی
که بطریق نهب و غصب سلب و سرقه و ظلم گرفت باشند اعوذ بک من المأثم والمغرم و عن ابن عباس رضي الله عنه
ان النبي صلی الله علیه و سلم قال فی الذي سقط عن راحلته فمات بر ستمکه فرمود آنحضرت در حق مرد
که بیفتاد از سواری خود پس مرد و این مرد محرم بود و در عرفه استاده که ما فی البخاری و نامة او را انداخت و گردن او بشکست
فاغسلوه بماء و سدر بشوید او را آب و برگ کنار در بخاری دلیل است بر وجوب غسل میت نوز و لغت اجماع است بر آنکه
غسل میت فرض کفایه است یعنی چون این غسل بجهت او ای حق میت است ازین جهت فرض کفایه شده و تا در بعضی اول عمل بعضی

کافیست مصنف بعد نقل قول نووی در فتح الباری گفت این فہول شدیدست زیرا کہ خلاف در آن مشہورست نزد مالکیہ تا آنکہ قرطبہ
در شرح مسلم ترجیح داده کہ آن سنت است ولیکن جمہور بر وجوب او بند و رد کرده است ابن العربی بر کسی کہ قائل این نیست و گفت
استوار دست قول و عمل بر آن و غسل داده شد طاهر مطہر تا بغیر وی چہ رسد و می آید کیت غسلات در حدیث ام عطیہ عنقریب شیخ گفته
اختلاف است در غسل میت کہ نیت شرط است یا نہ ظاہر آنست کہ شرط است کہ اقال الشیخ ابن الہمام مضمضہ و استنشاق و غسل میت
نیست نزد امام ابی حنیفہ و نزد امام احمد و خلاف شافعی انتہی و ظاہر این حدیث آنست کہ کنار را آب مخلوط سازند در برابر از قرآ
غسل و در وی شعاع است بآنکہ غسل وی برای تطہیف است نہ تطہیر زیرا کہ بمای مضاف تطہیر نمیکند و گفته اند کہ کنار مغیر نمی کند
و صف آب را پس مضاف نشود باین طور کہ اول بکنار بمالند پسترباب بشویند در برابر و قرطبی گفت کنار را در آب کنند و بمتبان
تا آنکہ رغوت وی بر رود و سپس بر آن جسد میت را دلک نمایند بعد آب خالص بر وی بریزند این سنت غسل وی و گفته اند کہ کنار
را در آب بیندازند یعنی تا متغیر نکند و صف آب مطلق را و متک کرده اند بظاہر حدیث بعض مالکیہ و گفته غسل میت برای تطہیف است
پس آب مضاف ہجو گلاب غیرہ ہم کافیست و گفته اند کہ نیست مگر از جهت سرف و مشہور نزد جمہور آنست کہ غسل تبدیلی
شرط است در وی اینچہ شرط است در غسلہای واجبہ و مندوبہ و گفتوے فی ابی یٰکن و کفن کنند او را در دو جامہ کہ برای احرام
پوشیدہ بود و تکفین کفن ساختن مژدہ را و کفن در محل سوختن و کفن بفتحتین جامہ مژدہ و در آخرین حدیث آنست کہ نیت
او را بوی خوش و پوشیدہ سر او را چنانکہ حکم محرم است پس در بستیکہ وی برانگیختہ می شود از قبہ لبیک گویان و مصنف این را ذکر
نکرده و تعلیل تلبیہ وال است بر آنکہ طاعت نہی محرم بودن اوست و چون علت مندغی شود نہی بر خیزد و این دلالت دارد بر آنکہ خوبتر
میت امری متقرر بود نزد ایشان امام احمد و شافعی برین اند کہ محرم را ہم بر حال احرام تکفین کنند و نزد امام ابو حنیفہ و مالک
حکم محرم حکم سایر موتی است و آنحضرت کہ محرم را در دو جامہ تکفین کرد بجهت ضرورت بود کہ جز آن جامہ نہ داشت و فیہ تامل نیز درین
حدیث نہیست از تخمیر و تغلیظ لباس و بنا بر احرام پس غیر محرم را تخمیر و تغلیظ ہر دو کنند و حقیقہ گویند این مخصوص وی بود و آنرا امر کلی
بطریق تشریح نکرد و در وی نیز تامل است در سبب گفته قول بالقطع حکم احرام ہوت چنانکہ حقیقہ مالکیہ گویند ذوات ظاہر است
و در شرح خلاف و اولہ ایشان ذکر کرده و نیست بنا ہضنہ علی مخالفتہ ظاہر الحدیث فلا حاجت الی سر و باء قول وی کفن کنند
در دو جامہ دلالت دارد بر وجوب تکفین و برینکہ شرط نیست در وی کہ و ترا شد و لغتہ اند کہ در بیان بہمت آنست کہ وی مژدہ
دان ہر دو و تلبس بود این عبادت فائزہ و کجرت آن است و زیادت و آن از اسم النبال بود زیرا کہ امر کرد و نہت بدان و پیر
لہ بروی زمین است مستغرق بانہ و تو بین درین روایت مطلق وارد شدہ و در مخالفتی توبیہ گفته و در ناسانی توبیہ الذمی احرام فیما
مصنف گفت در وی استحباب تکفین میت است در جامہای احرام او و اینکہ از مشایخ باقیست و کفن کردہ نشود در جامہ دوست
و در قول می کہ برانگیختہ شود تلبیہ گویان دلیل است برینکہ ہر شروع کرد در عملی ہدایت سپس حائل شد میان وی تمام آن عمل سوت
امید است کہ بنویسد او را خدا می تعالی در آخرت از اہل این عمل و مساعداوست کریمہ و من خیر من نیکم من مضاجیر اللہ
و رسوله ثم یدر لہ الموت فقد وقع اجرہ علی اللہ ثم نقی علیہ و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت لما ارادوا
غسل النبی صلی اللہ علیہ وسلم قالوا اللہ ما ندی محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما نجدہ و ستانا امرا

گفت عایشه چون خواستند غسل کردن گفتند سوگند بخدا می دانیم ما بریده ایم رسول خدا را چنانکه برهنه می کنیم مرد باس خود را یا نکنیم
الحديث تا آخر این حدیث آن اینست که پیش سرگاه اختلان کردند انداخت خدای تعالی بر ایشان خواب پست کلام کرد ایشان را
کلام گنده از گوشه خانه نمیدانند که آن کیست که غسل دهید نبی صلی الله علیه و سلم را و بروی جامه های او دست پس غسل دادند آنحضرت را
و بروی قمیص او بود می ریختند آب را بالای قمیص می مالیدند او را بقیصش بستهای خود و می گفت عایشه اگر بیشتر میکردم از کار خود آنچه
پست کردم غسل نمی دادند آنحضرت را مگر زنان او رواه الشافعی عن مالک عن جعفر بن محمد عن ابيه عليهما السلام و در روایت ابن حبان
که پس بود کسیکه نشاند و گرفت آنحضرت را در کنار خود علی بن ابی طالب کرم الله وجهه روایت کرد زراره علی کرم الله وجهه و وصیت کرد
آنحضرت که غسل ندهد او را هیچ یکی جز من و روایت کرد حاکم از عبد الله بن الحارث که غسل داد آنحضرت را علی رضی الله عنه و بدست علی
پارچه از جامه بود پس در آورد دست خود را زیر قمیص و غسل داد و حال آنکه قمیص آنحضرت است و در روایت طبرانی در اوسط از حسن
بن علی رضی الله عنهما آمده که غسل داد آنحضرت را علی و فضل بن عباس و بود آسامه بن زید که می ریخت آب بروی روایت کرد ابن ماجه و حاکم
و بیهقی از حدیث علقمه بن مرثد از پدرش که هر گاه شروع کردند در غسل آنحضرت آواز داد ایشان را منادی از اندرون که کشید از آنحضرت
قمیص او درین باب است حدیث از ابن عباس و ابی جعفر و درین قصه دلیل است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست بجز خود او
رواه احمد و ابوداؤد و ابن حبان و الحاکم و مصنفی گفته مسنون است نزد شافعی غسل میت در پیراهن بر خلاف حنفیه که نه ایشان
جائز نیست و تاویل عدم جواز بر قول ایشان تواند بود که گفته شود که این از خصائص آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و السلام
و عن امر عطية الانصارية از کبار صحابیات است و با آنحضرت غزاسیکرد و مجرد جان را تا دومی می نمود و تقدم همها و فی خلا
رضی الله عنها قالت دخل علينا النبي گفت در آمد بر ما رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نحن نغتنم ابنته
و اغسل میادیم و خنجر را که زینب باشد زوجه ابی العاص بن سبيع و وفات وی در اول سنه ثمان بود یا ام کلثوم زوجه عثمان قول اول
اصح و شهرت و در بخاری از ابن سیرین آمده لا ادري اسی بناته و در سبل گفته لم يقع فی شی من روایات البخاری سماه فقته
اغسلنها ثلثا او خمساً او اكثر من ذلك پس گفت آنحضرت غسل دهید او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن که وتر باشد
چنانکه در روایات آمده است و در بخاری دلالت است بر وجوب عدد سه و ظاهر اجماع است بر کفایت غسل یکبار و او برای تخمیر است و هو
ان را باین ذلک اگر مصلحت بسنی شما و نیک دانید و احتیاج باشد بدان و باسراف نکشد بماء و سد می شوید آب و
برگمای فرخت کنار در آب می جوشانند که آن اوخل است در تطهیر و تنظیم و حکمت در آن تلمین جسد میت است و اجعلن فی الاصح
کافور یا بگردانید در مرقه آخر کافور را او شتیما من کافور یا چیزی از کافور خشک از او می ست که کافور گفته باشند یا شتیما من کافور
و اول معمول است بر ثانی زیرا که نکره است در بیان اثبات پس صادق شود بر هر چیزی از وی و مراد گردانیدن کافور است در آب
جمهور باین قائل اند و کوفیان می گویند کافور در حنوط کنند و بعد از غسل و خشک کردن بدن بمانند و حکمت در استعمال کافور تطیب
راست است برای ملائکه حاضرین و نیز در وی تخفیف و تبرید و قوت نفوذ است و خاصیت می تصلیب جسد میت و صحن هلام و روع
فضلات متخلله و منع اسراع فساد و بسوی میت است و وی اقوامی رواج تطیب است درین باب و همین بهرست در گردانیدن وی
و در آخر زیر که اگر در او بار بار میزند مثلا آب آنرا برود و گفتند اگر کافور یا بند مشک قائم مقام آن میگردد و در نزدی حدیثی نیز درین باب

روایت کرده که آنحضرت را از مشک پرسیدند که آیا با دست استعمال کن پس گفت هو اطیب طبکم و گفته که عمل برین دست نزد بعض اهل علم مایلین
 قول حضرت و بعض از اهل علم کرده داشته اند مشک را برای میت بعد از فرمود پس چون فارغ شدید شما از غسل پس خیر کنید مراد اعلام آنست
 قلنا فرغنا اذناه پس هر گاه فارغ شدیم ما اعلام کردیم آنحضرت در بخاری است اند صلی الله علیه و سلم قال لمن قال لمن فاذا فرغ من اذنی
 و در روایت بخاری است فلما فرغ من عوض فرغنا قال لقی الینا حققة پس انداخت بسوی ما تندی خود را و حقوه بفتح حای مملک و ستر ز آینه
 و سکون قاف محسنه از او بجهت از او بجهت هر دو آمده اند از باب تشمیه حال با محمل و مراد اینجا از راست و در لفظه بخاری است فاعطانا حقوه فقال
 اشعرها آتاه پس فرمود شکارگردانید برای می این از او را یعنی زیر کفن او بکنید تا برکت آن بوی برسد و شعاع جامه که در درون جامه کشیده
 از جهت اتصال می بشعر یعنی مو در اینجا احتیاط تبرک است بل با صالین و آثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکه قبل از موت نیز بهمین بوده
 مفتوحه بکعبه این حدیث دلیل است بر وجوب غسل میت و اختلاف کرده اند در سبب آن اکثر بر آنند که غسل میت نه از جهت نجاست
 که حلول میکند بموت بلکه از جهت حدیث است زیرا که موت سبب استرخای مفاصل و زوال عقل است چه انسان نجس نیگردد از جهت کرامت دی
 لیکن در حق اقتضای کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج که سبب حدیث متکرر است از وی و هر بار شستن تمام بدن حرجی دارد و چون در میت
 حرج نبود عائد شد با کمال شستن تمام بدن است و بعضی گفته اند سبب نجاست میت است زیرا که آدمی حیوان دموی است پس شستن گردد
 بموت چنانکه سایر حیوانات و لهذا اگر میت را نخورد بر او در پیش از غسل صحیح نیست نماز وی و اگر از جهت حدیث بودی همچو در شستن حدیث
 نایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست موتیه بغسل بجهت تکریم خدات کافر که پاک نمیکرد و غسل و صحیح نمی گردد و نماز حاصل می
 بعد از غسل و در روایتی از ابوهریره آمده که ان المؤمن له نجس حیوانی و میتا اگر این زیادت درین حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجیح قول
 با آنکه سبب وجوب غسل میت حدیث است که انی الترجمة **فی دوایه** و در روایتی نیز شستن ازام عطیه چنین آمده بشوید او را سه بار یا پنج بار یا
 هفت بار و زیاده از هفت بار نیامده اگر بکنند کرده است و در فتح الهاری گفته که ایثار مطلوب است و سه بار استحب و بیاقتم من در هیچ حدیثی بعد سبع لفظ
 اکثر من یک گردد و روایتی از ابی داؤد و ترمذی کلین لفظ بیان سبع باشد و اشارت نجس بود و بقال احمد و کرده داشته اند زیادت بر سبع و ابن عبد البر گفته نمیدانم هیچ کس
 که قائل باشد به زیادت بر سبع و ماوردی گفته زیادت بر سبع اسرار است نهی گویم در روایت بود او آمده او سبعا و اکثر من یک قطعه هر شریعت زیادت بر سبع است
 ابدان بمیانها و مواضع الوضوء منها و آغاز کنید و غسل اعضا از جای راست می و جای وضو یعنی اعضای آن از وی و در
 اینست که غسل سوئی بمنزله غسل احیاست و در ابتدا میامین و مواضع وضو اگر امین اعضاست و در سبب گفته در وی دلالت است بر تریا
 در غسل میامین و مراد بدان چیزی است که متصل جانب میامین است و نیست میان می و مواضع وضو از وی منافات بنا بر امکان برایت هر دو معا
 و گفته اند مراد بدایت میامین در غسلات است که نیست وضو در آن و مواضع وضو از آن در غسل متصله وضو است و حکمت و امر بوضو
 سمت سومین است در ظهور اثر غوه و تجلیل و ظاهر از مواضع وضو دخول مضمضه و شستن است نهی **فی لفظ للبخاری** عن أم عطية
 قطفنا شعرها ثلاثة قرون فالقیناه خلفها پس باقیم ما سوی او راسته کیسوی پس انداختیم آن کیسویا را پس پشت می و در اینجا
 دلیل است بر یافتن بوی میت و خفیه گویند مو را پس پشت ارسال باید کرد و هم بر رو متفرق شیخ در ترجمه گفته این نیز با آنحضرت یا اذن
 بوده باشد یا معلوم بود فصل و در شرح و الله اعلم انتهى گویم قرطبی گفته که ام عطیه این کار را از خود کردند با آنحضرت و لیکن مصنف گفته که
 لفظ سعید بن منصور این است که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اجلسن شعره اطفاؤه و در حرج این جهان است و اجعل لها ثلثة قرون مراد بقرون

همان نظائر است و در بعضی الفاظ بخاری ناسبت است. قمرها آمده پس در لفظ تاشه قرون تعلیم است و همه این جهت است که تفسیر زیر اکثر و ایشان ارسال شعر
 و یافتن بعد کشادن بوی سر و غسل اومی باشد و این در بخاری است صریحا و در وی دلالت است بر آنکه اشرف خلعت می خوانند این قوی العیادین القا
 در بخاری پس است قول آن طرف بعضی شافعی کرده و ستاد و محدثی غریب در آن نموده در مصنفی گفت غسل دادن میت و همچنین تکفین و نماز جنازه
 فرض اللفظ است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه و علم جرایم بر آن موقوف نمودند و اقل غسل تعیم بدن اوست بآب بعد از آنکه نجاستی که
 با او باشد و این مفهوم از لفظ غسل است اکل غسل اوست بآب خواه گرم بجهت عموم احادیث سه بار و اگر زیاده از سه بار احتیاج باشد رعایت تر
 نگذارند و حدیث باب ابتدا کند مواضع وضو و میامن و حدیث صحیح ام عطیه و استعمال سرد کنند در سرد و پیش و سائر بدن صفت استعمال سرد است
 که ورق سرد در نظر فی صغیر بآب مخلوط کنند و او را بمالند و بعد از آن بشویند و در غسل آخره قلیل کافور مخلوط سازند و حدیث باب مسسله
 وظیفه مستقره در میان مسلمین آنست که مردان را مردان غسل دهند و زنان از زنان و هر که اقدر باشد بر غسل احسن است و هیچ وسیلی از سنت تعیین
 احسن غسل ثابت نشد و درین قصه آنحضرت صلی الله علیه و سلم انصاریات را بغسل فرمود حال آنکه زنان قریش احسن بودند و اقرب و آنحضرت اهل بیت
 غسل دادند و آنکه بن سرد مرده رانند بنند و غسل ندهد اگر چه خوف فتنه نباشد مستندی ندارد بلکه وجوب ستر نسبت به حیاست نسبت اموات
 و سیلی می طلبد و از زمین طپس و اگر قیاس کنند بر حیای قیاس مع الفارق است و ابو طلحه بنت آنحضرت را در قبر فرود آورده و فرود آوردن نامجا
 بمس کشد و اسما بنت عمیس غسل داد و ابو بکر صدیق را و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند حضرت عائشه را لومگ قبل الفسنگ گفتنگ

رواه ابن ماجه انتهى كلامه لصفه وعمر عائشه رضي الله عنها قالت كفن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ثلثة
 اثواب گفت عائشه کفن کرده شد رسول خدا در سه جامه که از او بردار و لافافه است بیض جامه ای سفید جمع بیض بحولیته نسوب
 بحول بیض سین که نام قریه ایست ازین نوری گفت فتح اشهر است و همین است روایت اکثر و بعضی بحول قصار را گویند و عمل بعضی مشهور است
 یعنی منسول و مقصور بود آن جامه قاله فی النهایة تجالله وی و درین معنی نیز بفتح است و بضم سین نیز گفته اند جمع محل که جامه سفید است
 از پنجه انانیت بجمع شاد است و بعضی گفته اند که بضم نیز نام قریه ایست و در روایتی قبل از لفظ بعضی لفظ یمانیه نیز آمده تحقیق یا می نسوبت
 من کز سفید از پنجه بود آن جامه که بضم کاف و سکون را و بضم سین قطن بضم نینب لیس فی جامه بیض و لا حمامه نیست در آن
 سه جامه پیر این نه دستار بلکه از او بردار و لافافه بود کما صرح به فی طبقات ابن سعد عن بشعی ظاهر این عبارت درین است که قیص و عامه در کفن
 آنحضرت نبود و بود صحیح و تاویل بعضی که مراد آنست که این هر دو خارج از آن سه جامه بود پس مجموع الکفان پنج باشد غلط است و سبب گفته
 و در البیعد جدا انتهى و باین اخذ کرده است شافعی و نیز و حنفیه سنت کفن سه جامه است ولیکن ذکر کرده از آن در برای قیص را نه عامه را در سخنان
 بعضی متأخرین آنرا برای اشرف بدعت است مخالف سنت و مراد بسته جامه سه لافافه است و کذا عند احمد و سبب گفته فضل تکفین است
 در سه جامه سفید زیرا که خدا اختیار نکرد برای نبی خود مگر فضل و روایت کرده اند اهل سنن از حدیث ابن عباس که پوشید جامه های سفید که آن اطیب
 و اطهر است و کفن کنید در آن نام و بای خود را و صحیح الترمذی و الحاكم و او را شاهدی است از حدیث عمره اخره و اسناد صحیح ایضا و نیست
 تعارض میان این حدیث و حدیث عائشه که گشت و در وی این است که تفسیر شده شد آنحضرت در برد بمانی مختلط زیرا که تشبیه بدان بر آنحضرت بود
 بعد از آنکه سفیدند کما اخرجه مسلم یا آنکه ظاهر آنست که تشبیه پیش از غسل بود تر از آنکه گفت تکفین آنحضرت در سه جامه سفید اصح چیزی است
 که وارد شده است در کفن نبی و آنکه در حدیث علی کرم الله وجهه آمده که کفن کرده شد در هفت جامه اخرجه احمد و ابن ابی شیبة و ابی یوسف

عبداللہ بن محمد بن عقیل است و وی سنی الحفظ است حدیث او صالح متابعت است نه انفراد و تکلیف اذا خالف كما یجوز فلا یقبل مصنف لفته حکم از حدیث یوب از نافع از ابن عمر معاضد روایت بن عقیل آورده پس اگر ثابت شود جمع میان او و حدیث عایشه باین طریق باشد که وی روایت حسب اطلاع خود کرد که ستمه جامه بود و غیر وی موافق اطلاع خود سیمیا اگر روایت از علی کرم الله وجهه ثابت شود زیرا که وی مباشر غسل بود متفق علیہ واجب از نفع مقداری است که ساتر جمیع جسدیت باشد پس اگر قاضی باشد از ستر تمام اندام ستر عورت را مقدم کنند و زائر را جانب کس نشند بر پایا حدیث و غیره بیندازند چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم با حرمه عم خود و مصعب بن عمیر کرد و زیاده بر یک جامه مندوب آنست که در تر باشد و مقصود بر دو جامه هم رواست چنانکه در حدیث محرم گذشت و از روایت شعبی گذشت که ستمه جامه از ار و دوا و لغافه است و قبل میزد و در جانب لغوفتاند یک قمیص ناز و خسته است دیگر از ار از انان تا از انوسوم لغافه که از ستر تا پیش در ان به پیچند و گفت اند که تکفین در قمیص و در غیر وی برابر است در ستر تا پیش از آنکه آنحضرت عبداللہ بن ابی زرارہ در قمیص خود کفن کرد و آخر جہ البخاری و وی نمی کند مگر آنچه احسن است و در وی این است که قمیص است مثل قمیص زنده است مکفون و منزور و قد استحب هذا محمد بن سیرین کما ذکره البیهقی فی الخلافیات در شرح گفته در بخاری است بر یک یک بعد شریعت قمیص رفت مگر وقتی که غیر مکفون باشد گویم این موقوف بر ان است که کف قمیص عرف اهل ان عصر باشد در تصنیف گفته اکمل در حق رجال یکی از دو صفت است یا این است که ستمه لغافه باشد پس اوسع و احسن آن نخست بگسترند و بعد از ان دوم و سوم بعد از ان پیچند یک را بعد دیگری و ابتدا همین کنند پس از جانب یسار بجانب یسین آزند بعد از ان از جانب یسین به یسار برند و همین است رسم پوشیدن قبا در میان عرب بخلاف اهل هند که جانب یسین بالای یسار می کشند و یا این است که از ار و قمیص بر پوشانند و دوخته باشد یا ناز و خسته مد عرض باشد یا بنیر ان زیرا که اکثر استعمال قمیص محیط مد عرض باشد بعد از ان در لغافه پیچند انتهی و

عبداللہ بن ابی ہرگاہ روایت کرد عبداللہ بن ابی کہ ظاہر النفاق و رئیس منافقین بود در مدینه جماعه ابنة الی رسول الله امیر البر عبد اللہ بن عبد الله بسوی رسول خدا صلے الله علیه و سلم فقال اعطني قمیصك اکتفه فیه فاعطاه پس گفت بده مرا قمیص خود را کہ کفن کنم او را در ان پیرهن پس داد آنحضرت قمیص خود را بوی از برای مکافات تا منافق را نزد وی بیعتی نماند مکافات ناکرده زیرا که و سب عباس را روز اسیر بدر جائه خود پوشانیده بود یا آنکه عبداللہ بن عبد الله مردی صالح بود و وی از حضرت سوال کرد و عادت شریف چنان بود کہ سائل را محروم نمی کرد پس او را پیراهن داد و وی بکار پیر کرد پس این احسان و کرام در حقیقت با وی شدنه با پدر وی زیرا که وی عظیم منافقین بود و هم بزناقت و در گذشت و در حق وی این کریمه فرود آمد و لا تضل علی احد من خلقک مات ابدًا متفق علیہ در حدیث و دلیل است بر شریعت تکفین در قمیص کما تقدم و ظاہر روایت در آنست کہ وی قمیص از آنحضرت پیش از تکفین طلبیده بود مگر معارض این است آنچه در بخاری است از حدیث جابر کہ آمد آنحضرت عبداللہ بن ابی را بعد از دفن وی پس بیرون آورد او را بیسنه از حفره گور و انداخت و دمید در وی آب دهن خود و پوشانید او را قمیص خود و این صریح است در آنکه اعطاء الباس هر دو بعد دفن بود و حدیث ابن عمر مخالف است و جمع میان هر دو باین وجه است کہ مراد از قول وی فاعطاه در حدیث ابن عمر آنست کہ انعم لبدنک پس بر عدت اطلاق اسم عطیه کرد مجازا برای تحقق وقوع و همچنین قول او در حدیث جابر بعد از دفن ای دلی فی حضرت پس مراد ان باشد کہ واقع بعد از خراج او از حفره همان نعت برین است و قمیص پیش ازین پوشانیده شده بود و جمع میان هر دو در روایت دلالت بر وقوع هر دو معاندان و زیرا کہ مقتضی ترتیب نیست و زعمت است کہ ما ذکر کردیم آنحضرت نسبت بوی را بر او نه ترتیب کرد و گفت اند

له انحضرت اوراد و تمیص و او یکی اول دیگر بعد دفن بسوال لدوسی و فی الاکلیل للحاکم یا بؤتید ذلک و انت اعلم و عن ابن عباس رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه و سلم قال البسوا من ثيابکم البيض فانها من خصالکم و ثيابکم من ثيابکم انحضرت فرمود پوشید از جامهای خود سفید را زیرا که آن نخله بهترین جامهای شما اند و گفتنوا فیها موتاکم و تکفینکم سفید در آن مردی با می خود را و از اینجا معلوم شد که کفن از پارچه سفید اولی و مستحب است و گذشت حدیث بخاری از عایشه که کفن کرده شد انحضرت و در سه پارچه سفید و در سبیل گفته ظاهر امر و وجوب تکفین است در ثیاب بیاض و وجوب لبس آن و لیکن امر در لبس مصروف عنه است بنا بر آنکه پوشیدن انحضرت غیر بیض ابراهیم ثابت شده و اما تکفین لبس ظاهر آنست که نیست صادر از آن مگر آنکه سفید یافته نشود و چنانکه در تکفین شهدای احد واقع شده که انحضرت جماعتی را در غزه کفن کرد و کمایاتی پس در ضرورت لا باس است و آنکه ابن عدی از حدیث ابن عباس آورده که کفن کرده شد انحضرت و قطیفه حمراء پس در سندش قیس بن ربیع است و اوضعیف است و گویند که بروی مشتبه شد این حدیث انه جعل فی قبره قطیفه حمراء و کذا ما قبل انه کفن فی برد جبره و تقدم الکلام انه شیخی بهما ثم نزع رواة الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و نسائی و صححه الترمذی و رواه الشافعی و ابن جبان و الحاکم و البیهقی و صححه من ابن القطان فی معناه احادیث أخری عن عمران و سمرة و ابن عمر و ابی الدرداء و عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کفن احدکم اخاه فلیحس کفنه فرمود چون تکفین کنیدی از شمارا در خود را پس باید که نیک کند کفن او را را و تخمین آنست که تمام نظیف و سفید باشد بجز اسراف و تبذیر و تو و شسته در آن برابر است اما آنچه مسرفان کنند ریاء و تکبر حرام است و مکروه است حرمت و کراهت نوکافی گفته کفنی که ساتر نیست حسن نیست پس اوجب است تکفین او بچیزی که پوشد او را تمام و کمال انتهی مر و اه مسلم و رواه ترمذی ایضاً من حدیث ابی قتاده و قال حسن غریب قال قال ابن المبارک قال سلام ابن مطیع قوله و یحس کفنه قال هو اضافة الی الضمیر و الفاء ای الواسع الفاضل و در امر باحسان کفن دلالت است بر آنکه جامه اختیار کند که احسن باشد و زوات و صفت و کیفیت حسن ذات نگران قیمت نباشد و نهی از آن بیاید و حسن صفت آنکه در حدیث ابن عباس گذشته و اما کیفیت وضع ثیاب بر میت پس گذشت و احادیث احسان کفن آمده و در آن علت می مذکور شده و علی انجابر مرفوعاً آورده احسنوا کفن موتاکم فانهم یتباهون و یتزاورون بهما فی قبورهم نیز می از حدیث ام سلمه آورده احسنوا الکفن و لا تؤذوا موتاکم بعویل و لا بترکین و لا بتاخیر و صیته و لا بقطیعة و عجلوا بقضاء ذینهم و اعدوا من جیران اسود و اعلموا اذا حفرتم و وسعوا و نخله احسان الی البیت است آنچه امام احمد از حدیث عایشه از انحضرت صلی الله علیه و سلم آورده من غسل میتاً فادبی فیہ الامانة و لم یفش علیہ ما یکون منه عند ذلک خرج من ذنوبه کیوم ولدته امره و قال صلی الله علیه و سلم یلیه اقرکم لکان یعلم فان لم یکن یعلم فمن ترون عنده حطامن و سع و امانه رواه احمد و اخرج الشیخان من حدیث ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ستر مسلماً ستره الله لیوم القیامة و اخرج عبد الله بن احمد من حدیث ابی بن کعب ان آدم علیه السلام قبضته الملائكة و غسلوه لغفوه و خطوه و حفره و اجدوا و صلوا علیه و دخلوا قبره و وضعوا علیه اللین ثم خرجوا من القبر ثم شوا علیه التراب ثم قالوا یا بنی آدم هذا منکم اما انما ابودود و حاکم و ابن جبان انحضرت ابی سعید آورده اند که چون حاضر شد او را موت و طلبید ثیاب جدید و پوشید آنرا بعد گفت بنیدم انحضرت را می فرمود که میت بمحوت می شود در ثیاب خود که مرده است در آن پس روایت کرد آنرا ابن جبان بدون قصه و گفت اراده در ثیاب اعمال را قوله تعالی و ثیابک فطهره یعنی عمل خود را صالح کن و گفت اخبار صحیح و صحیح در آنست که مردم محشور می شوند بر سینه یا

که چون آنحضرت بر سر حمزه آمد و حال او را از آنچه اعدای دین کرده بودند دید فریاد زد و دیگر نیست مروی از انصار حاضر بود و جامه خود را روی انداخت
گذارد و شیخ ابن همام زیاده کرد که پسر نماز گذارد بر شهادت او نهاده می شد بنای ایشان در جانب حمزه و نماز گذارده می شد بر ایشان پسر دوازدهم می شد
و گذاشته شد حمزه بجای خود و بگذار و نماز بر همه شهادت او گفت حاکم که این حدیث صحیح الاستناست شیخ در ترجمه گفته و بالجمله روایت در جانب صلوة
راجح تر و غالب تر است انتهی گویم شوکانی گفته در بعضی رجال اسناد روایت حاکم مقال است و گفته مجموع و ضعیف است و گویند که این حدیث
بشهادت می آید بود این مسلم هم از معارف است انتهی و مختاری روح عدم نماز است بر شهید و همین است ارجح زیرا که حدیث جابر در صحیح مسلم
چنانکه گفت مصنف رواه البخاری و در احادیث معارض وی مقال است پس مقدم کرده شود صحیح بر غیر خود و این حدیث را اهل سنن
اخراج کرده اند و درین حدیث عدم غسل و عدم صلوة هر دو آمده پس یکی را گرفتن و دیگری را گذاشتن ترجیح بلامرجه است و تقریر سبیل در
مسلم این است که طائفه گفته که نماز گذارده شود بر شهید بنا بر عمل بر عموم اوله نماز بر میت و بدلیل آنکه مروی است از آنحضرت صلی الله علیه و آله
که نماز گذارد بر کشگان احد و گفت بر حمزه هفتاد تکبیر و باینکه روایت کرد بخاری از عقبه بن عامر که نماز گذارد آنحضرت بر قبا بجای احد و گفت طائفه
گذارده نشود بروی عملاً بروایت جابر شافعی گفت آمدند اخبار گو یا که عیان اندازد وجه متواتره که آنحضرت نماز گذارد بر کشگان احد و آنکه مروی
که گذارد بر آنها و بر حمزه هفتاد تکبیر گفت صحیح نیست و لائق است کسی را که معارضه کرد این احادیث صحیح را با این روایت که حیال کند و شرم نماید
بر جان خود و اما حدیث عقبه پس هر نفس حدیث واقع شده که این بعد هشت سال بود یعنی مخالفت می گوید که نماز گذارده نمی شود بر قبر
اطالت است پس استدلال بآن ناتمام باشد و گو یا که آنحضرت و عا و استخفا کرد در برای ایشان تا آنکه معلوم کرد و قرب اجل خود پس و داد
کرد ایشان را باین دعا و ال نیست این بر نسخ حکم ثابت انتهی و توبه بودن او دعاست فراهم نکردن اصحاب چنانکه نماز جنازه می بود
اصحاب با آگاه می فرمود و نماز بجاعت او امیکرد چنانکه در نماز بر نجاشی کرد زیرا که جماعت افضل است قطعاً و اهل احد اولی تر اند با فضل و غیره
نیست از آنحضرت که نماز گذارده باشد بر قبر تنها حدیث عقبه را بخاری باین لفظ آورده اند صلی الله علیه و سلم صلی علی قلی احدی
ثمان سنه و زیاده کرد این جهان و لم تخرج من میتة حتی قبضه الله تعالی انتهی و - - - علیه السلام قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه و سلم یقول لا یغالبوا فی الجفن گران بهانگتید در کفن پس در وی منع است از زیادت شستن در کفن فانک
لیسلب من بعدا یر که وی بر بوده می شود کتاب یعنی زود کند و خراب می شود پس چه حاجت نفاست و گران بهاست در حدیث عائشه
که نظر کرد ابو بکر بسوی جامه که بیماری شد در آن و دو دو داغی بود از زعفران پس گفت بشوئید این جامه را و بپزائید بر آن دو جامه دیگر و کفن
کنید مراد آن گفتیم این گفته است گفت زنده سزاوار تر است بجدید از مرده این جامه برای بیم و زرواب و تراب است ذکره البخاری مختصراً
رواه ابو داود من روایت اشعری عن علی کرم الله وجهه و در سندش عمر بن هشام جنبی است بفتح جیم و سکون نون و بای موحده و و
مختلف فیه است و در وی انقطاع است میان شیخی و علی رضی الله عنهما زیرا که گفت دارقطنی که می شنیده است از علی جزیک حدیث
و عمر و عائشه رضی الله عنهما گفت عائشه بر گشت رسول خدا از یقیع و من می یایم در دوسر خود و میگویم و از اسناد یعنی با
سیر من پس آن النبی صلی الله علیه و سلم قال لها فرمود آنحضرت مر عائشه را الوستة فی الجفن اگر بپوش
پیش از من بر آئینه غسل در هم ترا غسلتک بلام تخمین است و آنچه در کتب است فصلتک است بفا و همین است صواب و فرق میان
این است که اول شرطیه است و ثانی برای تنی که ذاتی الظنصر الحدیث تا آخر حدیث و آن این است که کفن کنم ترا و نماز گذارم بر تو و دفن

سازم ترا واصل این حدیث در بخاری است باین لفظ که اگر شود این چنین و من زنده ام پس استغفار کنم برای تو و دعا نماجم و در روی دلالت است بر آنکه غسل دادن یکی از دو زوج مرد دیگر را جائز است و هم قول الجمهور و شوکانی گفته اهل سنت در تحفه فی المصنف و ابوحنیفه گفت مرد زنی را زید بخلاف عکس بنا بر ارتفاع نکاح و نیست عدت بروی و حدیث را در قول اوست در زوجین و اما اجانب پس ابوداود و دیگر سبیل از حدیث ابی بکر بن عیاش از محمد بن ابی سهل از کحول آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون مرد زن با مردان و نیست میان ایشان زنی جزوی و مرد مرد با زنان و نیست همراه ایشان مردی غیر او پس این همدو همت نمایند و دفن کنند و این هر دو نیز که کسی اندک نمی باید آید انتهى و محمد بن سهل را این جهان در ثقات ذکر کرده و گفت بخاری لایطایع علی حدیثه و از علی کرم الله وجهه است که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا تبرز فی ذک و لا تنظر الی مخزجی و لا یسب رواه ابوداود و ابن ماجه و در سنن او اختلاف است رواه احمد و ابن ماجه و صححه ابن حبان و رواه الدارمی و الدارقطنی و البیهقی و در سندش محمد بن سحیح است و نیست وی متفرد بدان بلکه متابع وی است درین روایت

صالح بن کیسان نزد احمد و نسائی و ۱۰ اسماء بنت عمیس رضی الله عنهما ان فاطمة رضی الله عنها اوصت ان تصلى علی علیه السلام بدرستی که فاطمه زهرا وصیت کرد اینک غسل دهد او را علی رضی کرم الله وجهه و این نیز دلالت است بر آنچه دلالت حدیث اول و اما غسل زن زوج خود را پس در پیش روایت ابوداود است از عائشه که گفت لو استقبلت من امری ما استبرت ما غسل رسول الله صلی الله علیه و سلم غیر نسائه و صحیح الحاكم اگرچه قول صحابه است و همچنین حدیث فاطمه رضی الله عنها دلالت می کند بر آنکه این امری معروف بود در حیات وی صلی الله علیه و سلم و مویداوست روایت بهیمنی که ابوبکر رضی الله عنه وصیت کرد زن خود اسماء بنت عمیس را که غسل دهد او را و استمانت کرد وی عبد الرحمن بن عوف بنا بر ضعف خود از ان و این در محضر صحابه بود و هیچ یکی از آنها انکار نکرد بروی درین امر و این برقت اند چه بر و همچنین قریب اولی است بقریب چون باشد از جنس وی باین حدیث که نزدیک شود بمرده کسی که قریب ترست در شاکر میاید و اگر زیاد تر است پس بکسی که بینه دور وی برود و حصه از امانت و در اخرجه احمد و الطبرانی و در سنن او جعفر جعفی است شوکانی گفته این حدیث اگرچه صالح احتجاج نیست ولیکن قریب را فریت است و زیادت مهر و شفقت است که موجب کمال عنایت باوست انتهى و بخلاف درین مسله احمد بن حنبل راست گفت بنا بر ارتفاع نکاح گذرانی اشرح و در دلیل لطالب که از کتب خالی است گفته للرجل ان یغسل زوجته و امته و بنت دون سبع و للمرأة غسل زوجها و سید ما و این دون سبع انتهى رواه الدارقطنی و الشافعی و ابونعیم و البیهقی بسناد حسن و ۱۰ برهانی فی قصة الغامدية التي امر النبي صلى الله عليه وسلم برحماها فی الزنا روایت است از بزرگواران در استان زن غامدیه آنکه امر کرد رسول خدا بر رحم او در حد زنا و غامدیه فسوی است بسوی غامد و بیاید قصه او در حد و دو قال گفت بریده شفا امری با فصلی علیها بستر امر کرد آنحضرت پس نماز گذارده شد بروی و دفن شد و دفن کرده شد و ازینجا معلوم شد که نماز بر جنازه محدود و بحد زنا و سرقه و جز آن رواست ولیکن نیست در و اینکه آنحضرت خود بر این نماز گذارده و مالک گفته امام بر مقتول در نماز گذارند زیرا که فضلا بر فستاق برای زجر آنانی گذارند این چنین است در شرح مغربی ولیکن آنحضرت در حق غامدیه فرموده انما تابت لقرية لوقمت بین اهل المدينة لوسعتهم او كما قال و علماء اخلاف است در نماز بر فستاق در مقتول در حد و بر محارب و بر ولد زنا ابن العربی گفته مذہب علماء کافة صلوة است بر هر مسلم و مرد و در مجموع و قاتل نفس و ولد زنا رواه مسلم و وارد شده است در قاتل نفس حدیث جابر و عمر جابر رضی الله عنه قال اتی النبي صلى الله عليه وسلم بوجع قتل نفسه بمشاقص آورده شد آنحضرت را بروی

بسته بود جان خود را بشاقص جمع مشقت است یعنی فصل عریض و در روایت ترمذی ذکر مشاقص نیست فم یصل علیه پس نمازنگذاری
روی و از اینجا معلوم شد که بر قائل نفس نمازگذارون نیست و اختلاف کرده اند علماء درین باب بعضی گفته اند که نمازگذارده شود بر هر که نماز میگذا
یانب قبله و بر قائل نفس انتہی و مذہب جمهور ائمہ این است و زردانام ابوحنیفه بگذارند و نزد صاحبین نه و نگذارند آنحضرت نماز را بروند
تعال دارد یکی آنکه مراد نفی مطلق باشد چنانکه ترمذی گفت یا باین قتل نفسہ لم یصل علیه و به قال لشوکانی دوم آنکه بذات خود نگذاشته و دیگری
م منع نکرده چنانکه در حجت مدیون و غال کرده و ظاهر همین است و در روایتی نیز آمده و این موافق است بقول امام احمد که امام نمازنگذاری
و دیگران بگذارند لیکن لفظ حدیث عام است ازان روایه مسلم و النسائی و الترمذی قال حدیث حسن صحیح خطابی گفته سخن ترک صلوات
فقوت است و روع غیر از مثل فعل وی و بود و عمر بن عبدالعزیز که نبی دید نماز بر قائل نفس و کذا قال الاوزاعی و اکثر فقہا گویند یصلی علی
تقی گفته اند درین حدیث که صحابہ بگذارند بروی و این چنان است که ترک کرد آنحضرت نماز بر قرضدار و اول امر و امر کرد صحابہ را بنماز بروی
سبل گفته اگر ثابت شود امر آنحضرت اصحاب را بنماز بر قائل نفس فعل تمام باشد و نه رای عمر بن عبدالعزیز موافق است بحدیث مگر آنکه در
روایت نسائی است اما انما فلا اصالی علیہ و ازین ماخذ توان کرد که غیر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بروی نمازگذارده انتہی و

بی همی بقه رضی اللہ عنہ فی قصه المرآة التي كانت تقف المسجد روایت است از ابو هریره در قصه زنی که جاروب میداد
مسجد شریف آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم تقم بفتح تا و ضم قان و تشدید میم و مقمہ کسر میم کنسہ یعنی جاروب و قامہ کناسہ یعنی خاک روزه و این از
سیاه بود و در روایتی بجای زن جوان آمده بشکب راوی که زن بود یا جوانی بود که جاروب میداد و فسال عنها رسول اللہ صلی اللہ علیہ و

بقالوا ماتت پس پرسید آنحضرت مردم را از حال آن زن پرس گفتند که مرد فقال افلا کنتم اذ تموتی فکانہم صغروا امرہ
پس گفت آیا نبودید شما که خبر میکردید مرا یعنی چرا خبر من نگردید پس گویا که صحابہ خورد پنداشتند شان آن زن و حقیقہ پنداشتند او را و چنان
روند که لاف نیست که تکلیف نینماید بکس و آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم و در حقیقت لم یوظ و منظور ایشان تعظیم شان آنحضرت بود صلی اللہ
علیہ و سلم مصنف در اینجا جزم کرده که این قصه بازن بود و در بخاری است ان رجلا اسودا و امرآة سودا و لبشک از ثابت راوی حدیث لیکن
در روایت دیگر بخاری از ثابت صریح آمده که گفت ولا اراه الا امرآة و باین جزم کرده است ابن خزیمہ از طریق دیگر از ابی هریره و گفت امرآة
سودا و در و راه البهقی ایضا بسناد حسن و سما یا تمحجن و افاد ان الذی اجاب صلی اللہ علیہ وسلم عن سوالہ ہوا ابو بکر و در بخاری است عرض فسال
نہما فقال افضل ذلک الانسان قالوا مات یا رسول اللہ الحدیث فقال دلونی علی قبرها فدلوہ فصلی علیہا پس نصت آنحضرت راہ
مائید مرا و برید بر قبر آن میت پس راہ نمودند آنحضرت را بر قبر وی پس نمازگذارند بروی و اختلاف است در نمازگذاردن بر قبر جمهور علماء
انند که مشرعی است خواه گذارده باشد پیش از ان یا نہ ابراهیم نخعی و ابوحنیفه و مالک برانند که اگر پیش ازین نگذارده اند درست است و در
روایتی از احمد نیز همچنین آمده است و در روایتی از مالک آمده که آنکس که گذارده است یکبار بگذارد و آنما که گذارده اند اگر بگذارند درست
نزد ابوحنیفه که درست است بر تقدیر بی است که ریزه نشده میت در قبر و تقدیر کرد آنرا بعضی سبب روز و امام ابوحنیفه و ابو یوسف میگویند
آنچه وارو شده است در احادیث بروی صلوة نیست بلکه بروی دعا و استغفار است و لهذا ذکر کرده نشده است در بعضی روایات ذکر
بیرات و آن روایات که در ان ذکر تکبیرات است صحیح نیست چنانکه مروی است از آنحضرت گذاردن نماز بر شهیدای احد بعد از هشت سال
ان بطریق تو دلچ بود نماز از خصائص نبوی است چنانکه از ان اللہ بنورہا لہم یصلونی علیہم مفہوم میگردد و لیکن در حدیث بخاری و مسلم

از این عباس آمده که آمد آنحضرت بسومی قبری تازه و نماز گذارد بروی و وصف کشیدم ما پس آنحضرت و بر او دو چهار تلبیه و همچنین نماز گذارد آنحضرت بر قبر ارم سعد بعد یکماه اخراج الترمذی من حدیث سعید بن مسیب شوکانی گفته حدیث نماز بر قبر ثابت شده است از شش وجه بلکه شش وجه انتهى و چون حدیث تکبیرات درین نماز در صحیحین موجود باشد پس صحیح نبودن آن هیچ معنی ندارد و تخصیص آن بحضرت نبوی محمدا و احتمال نتوان کرد تا وقتی که معارض ساسی یا مقدم موجود نباشد و سبب گفته و اما القول بان اصلوة علی القبر من خصائصه سلمه الله علیه وسلم فلا ینقض لان دعوی الخصوصية خلاف الاصل انتهى و نیز گفته اختلاف کرده اند قائلین نماز بر قبر در مدت بعضی یکماه و بعضی بوسیدگی میت و بعضی تا ابد گفته اند قلت هذا هو الحق اذ لا دلیل علی التحدید بحدیثی و تاویل آن بدعا و استخفاف صرف ظاهر حدیث است و خود نماز دعا و استغفار کفایت پیش نیست و نماز بر شهدای احد بطریق توذیع محتاج سند است و استدلال در اینجا بجهنم نماز بر اهل احد است بلکه روایات دیگر موجود است که دلالت صریح میکنند بر آن مثل آنکه نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر ابراهیم معمر و وی مرد و آنحضرت در رکعه بود پس چون از که قدم آورد و نماز گذارد بر قبر وی و این بعد دو ماه از وفات وی بود و نماز گذارد بر غلامی که در آن روز در آن شب و آگاه نشد آنحضرت بموت وی اخراج البخاری در سبب گفته و دلیل له ایضا احادیث و روایت فی الباب عن شعث بن اصبهانه اشار الیهما فی اشرح انتهى و زاد مسلم و زیاده کرد مسلم در روایت خود بخاری زیرا که این زیادت مریح است از مرسل ثابت

کما قال احمد شوقال ان هذه القبور مملوءة بالعباد و ان الله یسئلهم بها صلاتهم و صلواتهم علیهم یسترون و یخفون و آنحضرت بدستیکه این قبر را پر کرده شده اند بتاریکی بر اهل خود که مرد با اند و تحقیق خدای تعالی روشن میگردد آن قبر را بسبب نماز گذاردن من بر ایشان و ازین عبارت تخصیص این نماز با آنحضرت چنانکه گفته اند مفهوم نمیکرد بلکه ظاهر از آن جواز نماز است بر قبری اگر تنویر قبور را مخصوص اصلوة آنحضرت دارند خواه بر قبر باشد یا علیهم می تواند شد ولیکن چون دعای اهل صلح از غیر انبیا هم مجرب است این احتمال هم ضعیف پیدا کرد غایت آنکه تنویر نبوی ابلغ و اتم و اکمل باشد از غیر و درین خود شک نیست اما اصل جواز بانی است و عن

حدیثه رخصی الله عنه ان التبی صلی الله علیه و سلم کان یسئلی عن النبی بود آنحضرت که نمی میکرد از نعی بفتح نون و سکون عین جمله خبر موت و بفتح نون و کسر عین و تشدید یاء نیز روایت است بمعنی خبر موت رسانیدن در قاموس گفته لغاه له لغوا و لغوا و لغوا نا انجبره بموت و در ترمذی است از حدیث عبداللہ بن سعود که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم در در دید خود را از نعی زیرا که نعی از عمل جاهلیت است اما در سندش ابو حمزة میمون اعور است و نیست قوی و درین باب حدیثهاست و تفسیر کرده است ترمذی نعی را باینکه نعی نژو شان نذا کردن است در مردم که فلان بمردنا حاضر جنازه او شوند و بعضی اهل علم گفته اند باک نیست در اعلام آدمی قرابت و اخوان خود را و مردی است از ابراهیم لایس ان یعلم للرجل قرابته انتهى گفته اند که محرم فعل جاهلیت است که یکی را می فرستاد بر درهای خانها و بازارها تا اعلام کند بخدمت میت و در نماز گفته مشهور در عرب آنست که چون در انام مردی شریف می مرد یا مقتول می شد سواری نزد قبائل می فرستادند بخدمت میت باو شان میرسانید انتهى در سبب گفته و یقرب عندی ان هذا هو المنی عن کویم بنجر ارضی سبب می کردن از بالای مناره چنانکه معروف است درین اعصار در موت عظاما ابن العربی گفته از مجموع احادیث سه حال ما خود می شود یکی اعلام اهل و سخا و اهل صلح و این سنت است دوم خواندن صحیح کثیر بر می نماز است و این کرد است سوم اعلام بنوع دیگر از نیاحت و نحو ذلك و این حرمت است و اگر با سنت اول از اینجا اند کرده که لابد است از جامعیتی بر می غسل و نماز و دفن و دلیل بقول صلی الله علیه و سلم الا انتمونی و نحو و منتم

حدیث نعی النجاشی رواه احمد وابن ماجه والترمذی وحسنه یعنی گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است و عن ابی هریرة
رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم نعی النجاشی فی الیوم الذی مات فیہ بدرستیکه آنحضرت خبر داد مردم را برگ
نجاشی در روزیکه مردوی در آنروز یعنی همان روز نجاشی بفتح نون و تخفیف جیم و بعد الف شین بجز و یای مشدده یا مخففة لقب پادشاه
حبشه است هر که باشد و نام این نجاشی که حضرت از مرگ وی خبر داد اصححه بود وین نصاری داشت ایمان آورد و حضرت و هجرت کردند
صاحب بسوی او و وی خدمت های ایشان کرد و خروج به حال المصلی فصف به حد و کبر علیه اربعاً بیرون آمد آنحضرت با مردم
بسوی مصلای عید پس صف بست بمردم و تکبیر بر او و بروی چهار تکبیر و در بیجا دلالت است بر آنکه نعی اسم است برای اعلام نبوت آن
برای مجرد اعلام جائز است و نیز در وی دلالت است بر شریعت نماز جنازه بر غائب و در وی اقوال است اول آنکه مشروع است مطلقاً
و بر قال الشافعی و احمد و غیرهما و گفت ابن حزم لم یات عن احد من اهل سنت خلافه و گفت شوکانی نیاورد مانع ازین نماز چیزی که معتد به باشد
و راست گفته زیرا که حدیث صحیحین خالی است از معارضه مساوی یا مقدم پس عمل بدان مستعین باشد و دوم منع است مطلقاً و این مذ
حنفیه مالک است شیخ در ترجمه گفته حنفیه می گویند که نجاشی نسبت با آنحضرت صلی الله علیه و سلم غائب نبود بلکه بر او اشته شد سه روزی
و آورده شد نزد آنحضرت یا کشف کرده شد پرده از وی و روایت امام کافی است و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غیر نجاشی مثل معاویه
مزنلی که در مدینه مرد و آنحضرت به تبوک بود و بر زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب که در غزوه مؤتة شهید شدند نیز نماز غائبانه روایت
کرده اند و در سناده آن احادیث سخن است و بر تقدیر صحت آن مخصوص بحضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم و الا آن در حریم شریفین
زادها الله تعظیماً و تشریفاً متعارف است و بعضی حنفیه نیز میکنند انتی گویم چون در حریم متعارف است و بعضی حنفیه نیز می کنند مثل
رشدیکه مخصوص با آنحضرت نبوده است و حدیث گذاردن آنحضرت نماز جنازه بر معاویه بن معاویه المزنی و قیل الیشی از ابی امامت بن سعد و طبقاً
از حدیث انس روایت کرده و سیوطی آنرا در جمع الجوامع از انس در بیان فضل قل هو الله احد آورده و مصنف در فتح الباری گفته که اگر چه این سخن
ضعیف دارد لیکن نظر مجموع طرق و تعدد آن قوتی پذیرفت انتی و احادیث نماز بر زید بن حارثه و جعفر و ابن رواحه را و اقدسی در سخاوی روایت کرد
و هم سیوطی از عطار روایت ابن ابی شیبه آورده پس این روایات اگر بالاستقلال در غور استدلال نیندباری از مرتبه متابعت و شهادت خود ازال
نیستند و حدیث باب که در صحیحین مروی است تنها برای اثبات ما نحن فیہ کافی است و تاویل مانعین بطلی ارض یا کشف برده یا تخصیص آن با آنحضرت
همه احتمال است نه استدلال و احتیاج سند دارد و لهذا ابن وقیف العید گفته که این قول محتاج بنقل است و بجز احتمال ثابت نمی شود و در سفرها و
گفته بر هر غائب نماز نگذاروی اما صحیح شده که بر نجاشی و معاویه پیشی گذارده انتی و عمل حریم مرجع اوست سوم آنکه نماز بر غائب جائز است در
همان روز که وی مرده یا قریب از آن بعد اطالت مدت چهارم آنکه جائز است وقتی که میت در رحمت قبله باشد و وجه تفصیل در تالیف جامع است
بر قصه نجاشی در سبب گفت مانع مطلق گفته که نماز بر نجاشی خاص نجاشی بود حال آنکه معلوم شده است که اصل عدم خصوصیت است و اقتدار کرده اند
بقول اهل قول خامس که گذارده می شود نماز بر غائب وقتی که مرده باشد در زمینی که هیچ کس در آن بروی نماز نگذارده است همچو نجاشی که در تبوک
در زمینی شده که اهل آنجا مسلمان نبودند و اختاره ابن تیمیة و نقله المصنف فی فتح الباری عن الخطابی و از آنجا حسنه الهی یانی گفته که این
متمم است ولیکن واقف نشدم من در چیزی از اخبار که نماز نگذارد بروی هیچ یکی در شهر وی انتی گویم اگر ثابت شود که بر نجاشی هیچ
کس در بطروی نماز جنازه نگذارده بود باین جهت آنحضرت گذارد تا هم قول تمام نیست زیرا که ثابت شده که معاویه منزه از مدینه بود

وزید و جعفر و ابن رواحه در غزوه مؤتمه شهید شدند و مسلمانان برایشان نماز گذاروندند مع هذا که تهم بگذارند پس این وجه تهم تهم باشد
 و این جواب بر فاعله حنفیه است که بر شهید نماز میگویند و نه نماز بر معاویه برای حجت کافیست متفق علییه و نیز این حدیث حجت حنفیه است
 در اثبات چهار تکبیر برای جنازه زیرا که این حدیث را طرف و الفاظ است ابن عبد البر در مستدرک از طریق بکر بن سلیمان بن ابی صیبه عن ابیه آورده
 که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که تکبیر می گفت بر جنازه چهار و پنج و هفت تا آنکه آمد موت نجاشی پس بیرون آمد بسوی منصله و صف بستند
 مردم پس او گفت چهار تکبیر بستر ثابت ماند بر چهار تا آنکه وفات داد او را خدا می عزوجل رواه البیهقی و رواه ابن المنذر من وجه آخر عن شعبه
 و نیز روایت کرده بیهقی از ابی وائل که تکبیر می گفتند در عهد آنحضرت چهار و پنج و شش و هفت پس جمع کرد و عمر بن خطاب اصحاب را و خبر داد
 هر کس با آنچه دیده بود پس جمع کرد ایشان را بر چهار تکبیرات و روایت کرد از طریق ابراهیم مخفی که مجتمع شدند اصحاب آنحضرت در خانه ابن مسعود
 پس اجتماع کردند بر اینکه تکبیر بر جنازه چهارست گفت رافعی اولی چهار تکبیر است بنا بر سطرار امر بر آن و اتفاق صحابه و الله اعلم گویم حجت
 از حنفیه که از هر حدیث استدلال می کنند بر آنچه موافق غرض آنهاست و ترک می کنند احتجاج با آنچه موافق غرض است اگر چه دلالت حدیث بر هر دو
 امر یکسان باشد چنانکه صیغ ایشان درین جااست که بر اربع تکبیرات حجت آورند و بنماز بر غائب که دلالت حدیث بر آن اصرح است از دلالت
 بر چهار تکبیر قائل نشدند و چنانکه در حدیث عدم غسل شهید و عدم نماز بر آن یکی را گرفتند و دیگری را گذاشتند و این قسم صیغ ناظر است در تقدیم
 رای و قیاس بر نصوص اوله و لهذا انکار جماعتی از علماء در عصر اصول و فروع ایشان متوجه شده نیست این مگر ترجیح بلا مرجح بسیار
 از مواضع چنانکه معلوم شده و باید و نیز استدلال کرده اند علماء باین حدیث بر کراهت نماز بر جنازه در مسجد بنا بر خروج آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم و قول بکراهت حنفیه و مالکیه است و در کرده اند باینکه در حدیث نبی از نماز در مسجد نیست و آنچه مکره است نزد قائل کراهت از اول
 میت است در مسجد و آنحضرت که بیرون آمده برای تعظیم شان نجاشی و تکبیر جماعت مسلمین بروی بود و نیز درین حدیث شریعت سفوف است
 بر جنازه زیرا که بخاری درین قصه از حدیث جابر آورده که وی در صفت ثانی یا ثالث بود و بوقت له البخاری باب من صف صفین او ثلثه علی
 الجنازة خلف الامام و درین حدیث انما غلام نبوت اطفال ایشان است بموت وی در روزیکه وفات کرد با بعدی که باین درینده و هشتم است

و عن ابن عباس رضي الله عنه قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ما من رجل مسلم يموت فيقوم

على جنازته اربعون رجلا يستحقون من الله اجرهم و این حدیث درین باب است که هر مردی که بموت می رسد و درین اوقات است که بخبر
 ایستادن مسلمانان بر جنازه و دعای ایشان مؤثر است و اگر مرد از قیام نماز باشد احتیاج باین قید نیست که فرموده لایقش کون بالله
 شیتا که شریک نمی گردانند آن چهل مرد بخدا چیزی را و تواند بود که این قید برای احتراز باشد از مسلمانان مشرک کما قال تعالی و ما
 یؤمنون الا کلمه بالله الا و هجره مشرکی کون و چون اتفاقا از شرک خصوصا آنچه از آن در غایت وقت و خفاست جلی و سوار
 لهذا ذکر این جمله بقصد تنبیه غافلان و ایضا تا انسان مناسبت تمام دارد و به تمام و در ذکر عدد و تعیین دلیل است بر فضیلت تکبیر جماعت
 بر میت و در روایت آمده نیست هیچ مسلمان که نماز گذارد بروی امتی از مسلمانان که بر سرند ایشان همه با یک صدک شفاعت کنند و حق
 آن مسلمان مگر آنکه قبول کرده شود شفاعت ایشان و در روایتی سه صف آمده رواه اصحاب پس قاضی گفته می گویند که این آحاد
 و جواب سلطان واقع شده که هر یک را جواب موافق سوال شان داده و بعمل که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر داده باشد هر یکی را قبول
 شفاعت هر واحد درین امداد و نیست تنافی میان اینها زیرا که مفهوم عدد و مطروح است با وجود نص پس همه حدیث محمول است بر

وشفاعت ائمه من جنس است الاستغفر الله فيه مگر آنکه قبول کند شفاعت ایشان را خدا می تعالی در حق می و در وی دلیل است
 بریکه شفاعت مومن نافع و مقبول است نزد او تعالی رواه مسلم ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته اند از ره کرده شدند کسیکه
 حاضر شدند جنازه امام احمد بن حنبل را رضی الله عنه از مردان پس بودند هشت لک و از زنان شصت هزار و گفته اند اسلام آوردند
 روز یک مرد وی بست هزار کس از نصاری و یهود و مجوس انتهى و همچنین در جنازه شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن تمیمه قدس سره از فقها
 بسیار شد دو لک و شصت هزار مرد و پانزده هزار زن بشمار درآمد و جنازه امام احمد با نیکو عظیم بود و سبب کثرت اهل بلد و تعظیم آنها برای او
 بخلاف شیخ که در دمشق وفات یافت و اهل آن عشر عشر اهل بغداد بودند هم حاکم حاضر نبود سید صفی الدین الحنفی انابلسی در قول حلی
 در ترجمه وی نوشته لم يوجد فی الاسلام من اجتمع فی جنازة لمات ما اجتمع فی جنازة الشيخ تقي الدين بن تميمه مع غير الامام احمد كما اشار
 اليه الحافظ ابن ناصر الدين في الرد الوافر وقد صح عنه صلى الله عليه وسلم انتم شهداء الله في الارض انتهى و از اینجا قیاس باید کرد که چون شفاعت
 چهل کس مقبول باشد شفاعت این قدر جماعت چه کار خواهد کرد و لهذا در حق این هر دو امام همتام بعد موت ایشان صلحای سلام منامات
 حسنة کثیره دین اند و بر علو مرتبه ایشان در جنت مطلع شده **و الله يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَعَنْ سَمُرَةَ بِنْتِ جَدِيب**

رضي الله عنه قال صليت وراء رسول الله صلى الله عليه وسلم على امرأة ماتت في نفاها فقام وسطها فقلت
 سمعها نماز گذاردم پس آنحضرت بر جنازه زنی که مرد در حالت زچگی پس استاد آنحضرت در وسط آن زن روایت مشهور است که یک سینه است و بسکون
 سین نیز روایت کرده اند و تحریک حسن سینه و بسکون یعنی میان است چنانکه بعضی ظفر فالفته اند که متحرک ساکن است یعنی یکی است که نمی جنبد
 و از جانبی بجائی نمی رود و ساکن متحرک است یعنی می جنبد و در مواضع متعدده مست منفوق علیه در ترجمه گفته و این متمسک شافع است که
 میگوید مستحب است وقوف امام نزد عجزه امرأة و مذرب نزد ما انت که با ایستد مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن شیخ ابن همام گفته
 که این حدیث منافی صدر است زیرا که صدر و وسط است باعتبار اعضا زیرا که فوق آن دست و دست و تحت وی بطن در آنها و محتمل که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم مخافی صدر ایستاده باشد مائل عجزه در او می گمان کرده که مقابل عجزه ایستاد و از جهت تقارب هر دو محل شمنی گفته که روایت
 از ابی حنیفه یبلی یوسف که با ایستد امام از زن مقابل عجزه چنانکه مذرب جماعت است انتهى در حجة الله البالغه است امام در جنازه بجائی ایستد که
 میت در میان او و در میان قبله باشد انتهى شوکانی گفته با ایستد امام برابر سر مرد و سینه زن زیرا که در حدیث انس بن مالک است که وی می ساز
 گذارد بر جنازه مروی است و نزدیک سر او و چون بروشته شد آن جنازه آورده شد جنازه زنی پس نماز گذاردم بروی و ایستاد برابر وسط او
 پس بر سینه شد از آن و گفته شد که آیا رسول خدا همچنین می کرد وی ایستاد در جنازه مرد و زن گفت بان اخرج احمد و ابو داود و الترمذی
 و حسنه و ابن ماجه و لفظ ابی داود اینست که همچنین می گذاردم آنحضرت و می ایستاد نزدیک سر مرد و عجزه زن گفت اری و حدیث صحیحین که
 در کتاب است مخالف روایت عجزه نیست زیرا که عجزه زن وسط است و خلاف درین مسئله معروف است و حق همین است که گفته شد
 انتهى و در سبیل گفته در حدیث دلیل است بر شریعت قیام نزد وسط زن و این مندوب است و واجب استقبال خبر وی است از میت مرد باشد
 یا زن و اختلاف علماء است در حکم استقبال در حق مرد و زن ابو حنیفه گفته هر دو برابر اند و مروی است از شافعی که با ایستد برابر سر مرد
 و عجزه زن حدیث انس که گذشت مگر آنکه مصنف در نسخ گفته که اشاره کرد بخاری باین حدیث سمعه بسوی تضعیف حدیث انس است
 و گذشت تطبیق هر دو فلا تضعیف **و عن** روایت است از ابی سلمه بن عبد الرحمن که بدستیکه عایشه رضی الله عنها هرگاه

که مروی سعد بن ابی وقاص قائلت گفت در آریه را در مسجد تا آنکه نماز گذارم من بروی پس انکار کرده شد این سخن بر عایشه پس گفت والله
صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی میضاه بخدا سوگند هر آینه بختیون گذار و آنحضرت بر دو پسران زنی که نامش زید و
ویفقتن بیماست فی المسجد در مسجد و آن دو پسر یکی سبیل و دیگر سبیل است و هر دو صحابی اند و مشهور اند نسبت با در و نام پدر ایشان
و هب بن ربیع است و در روایتی آمده که گفت عایشه عجب است زود فراموشی مردم عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم را و او مسلم در ترجمه مشکو
گفته علماء اختلاف است در گذاروی صلوة جنازه در مسجد پس نزد ما کرده است خواه میت و قوم در مسجد باشند یا بیست خارج مسجد باشد
و قوم در مسجد یا امام یا بعضی از قوم خارج مسجد باشد و میت و باقی قوم در مسجد یا میت در مسجد و امام و قوم خارج مسجد و این اطلاق در کراهت است
بنابر آنست که مسجد یعنی برای نماز فرض و توابع اوست از نوافل و ذکر و ندرت علم و بعضی گفته اند که میت وقتی که بیست خارج مسجد باشد
و این بنا بر آنست که کراهت از جهت تلوث مسجد است و اول موافق ترست باطلاق حدیث اما اختلاف کرده اند که کراهت تنزیه است
یا تحریمی و اول ظاهر ترست و نیز شافعی جائزست بکراهت و مذاهب مالکی موافق است و از امام احمد رضی بنیافتیم و ظاهر آنست که با
شافعی است دلیل شافعی حدیث عایشه است و متسک ابی حنیفه و مالک بحدیث ابی هریره است که هر که نماز گذار و بر میت در مسجد اجزیت مراد
و اما حدیث عایشه روایت واقعه مخصوص است نه عام و آنچه ثابت میشود همین مقدار است که آنحضرت این را یکبار کرد و تواند که از جهت ضرورت
باشد که باعث بران شده باشد و در روایتی آمده است که آنحضرت متکلف بود ازین جهت بگذارد و نیز در روایتی آمده است که جنازه خارج
مسجد بود و درین صورت اختلاف است میان حنفیه و نیز گفته اند که مصلی مکان متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوة در مسجد باعتبار
قرب می بود و آنچه در روایت مسلم آمده است که نهاده شد جنازه سعد بن ابی وقاص نزد حجر با سه ازواج مطهره ایضا یعنی بران است و ظاهر
می شود که این است معنی آنچه روایت کرده شده است از ابو یوسف که اگر در مسجد باشد جائزست در وی بکراهت و نیز انکار صحابه تابعین
با کثرت ایشان دلیل است بر آنکه امر قرار یافته بود بعد از آن بر ترک نسخ و ازینجا معلوم شد که نسبت عایشه مردم را بنسب آن محل سخن است بلکه
دی رضی الله عنهما فراموشی کرد نسخ فعل سابق را کما قبل و در شرح سخن درینجا بسیار است فلینظر نه انتهی گفت کاتب حروف عقی عنده مذاهب
مجموعه و شافعی و ابو یوسف موافق حدیث باب عدم کراهت صلوة جنازه است در مسجد و هو الاقوی زیرا که آنچه حضرت شیخ در وجه کراهت نزد
حنفیه ذکر کرده رای محض است معارض روایت حدیث نتواند شد و همچنین آنچه در وجه خارج مسجد گفته و دلیل که از حدیث آورده حقیقتش این است
که حدیث مذکور نزد ابو داود و یابین لفظ است من صلی علی جنازة فی المسجد فلا شیء و امام احمد نص کرده بر ضعفی زیرا که متفرد است بدان صالح
مولی الروم و در ضعف است با آنکه در نسخ مشهوره سنن ابو داود بلفظ فلا شیء علیه است پس حجت باشد بر حنفیه نه حجت حنفیه بر قائل جواز
و قول مخصوصیت واقعه مرویه عایشه عند فوج است با اینکه مروی است از عمر رضی الله عنه که نماز گذار و بر ابو بکر در مسجد و همچنین نماز گذار و بر
بر عمر در مسجد و انکار نکرد هیچ یکی از صحابه بران پس معلوم شد که نسبت کردن عایشه بنسب آنرا بسوی آنها بر جای خود است و توان نسیان وی
رضی الله عنهما نسخ فعل سابق را منقول فریب است و نسخ بدون نص متاخر نمی تواند شد و اینجا هیچ نصی که دلالت کند بر نسی از نماز جنازه در
موجود نیست و تاویل نماز بر هر دو پسر بینما با آنکه آن هر دو خارج از مسجد بود و آن حضرت داخل مسجد چنانکه کرده اند مخالف ظاهر احتجاج
عایشه است و در سبیل گفته لا یخفی لعمره و در قدوری که از کتب حنفیه است بر عدم جواز نماز در مسجد بر جنازه احتجاج کرده است بقصد نسی
که آنحضرت در مسجد بروی نگذارد بلکه بسوی فضا بر آمد و جواب از آن گذشت و نیز اینجا جنازه بنجاشی حاضر نبود نماز بر جنازه غائب چیزی بکراهت

و نماز بر جنازه حاضر و بی چیزی دیگر و آنکه شیخ حواله شرح یعنی لمعات را در آن سخن بسیار است این شرح را نظر عمر رطوبت نداشتند و در آن
در سخن بسیار سخن میرفت و طریقه حضرت ایشان عفا الله عنهما و عنهم در جواب مخالفین خفیه غالباً ایجاد او با هم و تولد احتمالات است الا ما خاف الله
و چنانکه استدلال بر روایات کرده اند سرایه آن همه شیخ القیصر شیخ ابن العام است پس من ظاهر است که روایات صحیح و حسن ثابته با احتمال و تاویلات
بی سند هرگز در شیخ نمی پذیرد و تا وقتی که بدلائل مساوی یا مقدم معارضه کرده نشود و وقت تعارض سبیل ترجیح بیکه از دو امر است یکی از وجوه
ترجیح که در اصول فقه و حدیث مقرر شده است فافهم و سخن **ابن عیسی** عبد الرحمن بن ابی لیسله و لاوت وی در سنه ششم
از بقیه خلافت عمر بود و رضی الله عنه از کبار تابعین است صد و بیست صحابه را روایت کرده است که روایت می کند از علی بن ابی طالب و عثمان بن عفان
و غیر ایشان می در کوفه بود و بقیه نظیر وقت خود است و وفات می در سنه هشتاد و دو بوده و در سبب وفاتش اقوال است قبیل فقه بدر الجاهم
و قیل قتل بر حیل و قیل غرق فی نهر البصره سمع منه اشعری و مجاهد و ابن سیرین و خلق سوا هم کثیر و وی در طبقه اولی است قال کان زید بن اسلم فرمود
گفت یوزید بن اسلم که از مشاهیر صحابه است یک بر علی بن ابی طالب گفت بر جنازه های ما چهار تکبیر و آنه کبر علی
جنازه و بدرستی که وی تکبیر گفت بر یک جنازه بیج تکبیر فسالنا فقال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یلبسها
پس بر سیدیم او را از اینکه تو همیشه چهار می گفتی امر و بیج پذیرفتی گفت زید یوزید رسول خدا کی گفت بیج تکبیر یعنی احیاناً بیج هم می گفت
در سبب گفته گذشت در حدیث ابو هریره که گفت آنحضرت بر جنازه نجاشی چهار تکبیر و مروی است این از ابن مسعود و ابو هریره و عقبه بن عامر
و بر ابن عباس و زید بن ثابت و در صحیحین است از ابن عباس که نماز گذارد بر قبر می گفت چهار تکبیر و ابن ماجه از ابو هریره آورده که نماز گذارد
آنحضرت بر جنازه پس گفت چهار تکبیر و گفت ابو داود و لیس فی الباب اصح منه و باین رفته اند جمهور از سلف و خلف و از ایشان اند
فقهای اربعه و روایتی است از زید بن علی رضی الله عنه و رفته اند هر دو باینکه بیج تکبیر گوید و احتجاج کرده اند باینکه علی بن ابی طالب رضی الله عنهما
بیج تکبیر گفت و حسن بن علی بر پدر خود و ابن الحنفیه بر ابن عباس و تاویل کرده اند که مراد بر روایت اربع ماعدای تکبیر اقتضای است و هر چه در آن
کلامه گویم شوکانی گفت اختلاف کرده اند صحابه و تابعین و من بعد هم در عدد تکبیر جنازه جمهور گویند چهار است و جماعتی از صحابه و تابعین
بر اینست که بیج است قاضی عیاض گفت اختلاف صحابه درین باب از سه تا نه بوده است و ابن عبد البر گفت که دعوی اجماع بر چهار مردود است
زیرا که خلف درین مسله از زمان صحابه تا به الان معروف است بیج و چه برای عدم حمل بر خمس نیست زیرا که خارج است بخارج صحیح
با آنکه این زیادت غیر منافی است انتی پس حق خیار است در اربع و خمس رواه مسلم و الا سبعة یعنی ابو داود و ترمذی
و نسائی و ابن ماجه شیخ در ترجمه گفته ایله اربعه اتفاق دارند بر چهار تکبیر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از اصحاب می زیاده از آن مروی
و ما ثور است و گفته اند که آنچه ثابت شده است از آنحضرت آخر الامر چهار است و بر همین است قرار دارد و در شرح زیاده ازین کلام کرده است
انتی و ما نیز در شرح مختصر شوکانی زیاده برین کلام کرده ایم **و سخن** علیه السلام آنه کبر علی سهل بن حنفیه
بضم حمله و نون و تحتیه است و اقال انه بددی تکبیر گفت علی بر جنازه سهل شش بار و فرمود که وی بدری است حاضر شده است
بدر بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم رواه سعید بن منصور و اصله فی البخاری آنچه در بخاری است اینست ان علیاً
کبر علی سهل بن حنفیه زیاده کرد بر قافی در استخراج خود است که از ذکره البخاری فی تاریخیه و رواه ابن خنیسه من و ما آخر عن عبد الله بن سهل
و قال حسام مصنف در شیخ الباری گفت که از علی رضی الله عنه که وی در اصل بر شش تکبیر میگفت و بر سایر صحابه بیج و بر سایر چهار

وابن ابی شیبہ از جابر آورده که نماز گزار آنحضرت بر اصحی بهفت تکبیر و ابن عباس از وی آورده که اگر مردی بود که بر شجره حاضر شده بود
 برونی تکبیر گفت و بر مردی که بدر را حاضر شده نه شجره را یا شجره را نه بر برابر وی بهفت تکبیر بر آوردی و اگر هیچ کلام را ازین دو جا حاضر نشده چهار
 تکبیر گفت و در مسوط حنفیه گفته که ابو یوسف پنج تکبیر می گفت و از احمد نیز روایتی هست و بکر بن عبد الله مزینی بر آن رفت که کم از سه
 و نه یا ده بر هفت نباید گفت انتهى و بالجمله در کسیت تکبیرات جنازه اختلاف است بهیچ از سعید بن المسیب آورده که عمر گفت این همه بود
 چهار و پنج پس اجتماع کردیم بر چهار و رواه ابن المنذر من وجه آخر عن سعید و روایت کرد نیز بهیچ از ابی وائل که گفت تکبیر می گفتند بر عهد
 آنحضرت چهار و پنج و شش و هفت پس جمع کردیم اصحاب آنحضرت را و خبر داد هر یک آنچه دیده بود پس جمع کردیم ایشان را بر چهار
 تکبیر و ابن عبد البر با سند خود در دستند کار آورده که تکبیر می گفت آنحضرت بر جنازه چهار و پنج و شش و هفت و هشت تا آنکه صورت نجاشی
 پس بر آمد بسوی مصعب و صف بستند مردم و زیاد کرد که گفت چهار تکبیر بیشتر ثابت ماند آنحضرت بر چهار تا آنکه وفات داد او را خدا می پس
 اگر صحیح شود این پس گو یا که عمر و آنانکه با او بودند استقرار امر بر اربع تکبیر نشناختند تا آنکه عمر ایشان را بر آن جمع ساخت و مشورت کرد
 با ایشان درین باب و عمر جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یلکد علی جنازته ناربعاً
 بود رسول خدا که می گفت بر جنازه ما چهار تکبیر و نیست در وی نفی زیادت بر چهار و گذشت بیان آن و یقرأ بفاتحة الکتاب فی
 التکبیرة الاولى و یسجد سورة فاتحه را در تکبیر اولی در سبیل گفته اختلاف کرده اند علماء در قرارت فاتحه در نماز جنازه پس نقل کرد ابن منذر
 از ابن مسعود و حسن بن علی و ابن الزبیر مشروعیست آن و به قال الشافعی واحمد و اسحق و نقل کرد از ابو هریره و ابن عمر که نیست در وی قرابت
 و هو قول مالک الکوفین و استدلال کرده اند اهل قول اول باین حدیث و اگر ضعیف است و شاید اوست حدیث طلحه چنانکه می آید انتهى
 گویم اگر فاتحه را مخصوص در نماز قرارت منفی و جوی داد چنانکه در قرارت خلف امام داشته اند و در سفر سعاده گفته چون نماز شروع کرد
 بعد از تکبیر اول فاتحه میخواند انتهى و ترجیح داد این را علی قاری در رساله خود و باین عمل می کرد شیخ عبد الرحیم بلوی رح والد شاه ولی الله
 محدث رح و در حجة الله الباطنه گفته از سنت است قرارت فاتحه زیرا که فاتحه خیر الادعیه و اجمع آنهاست و آموخته است آنرا حق تعالی
 بعباد خود در حکم کتاب خویش انتهى و قاضی ثناء الله هانی بنی فزاس ستره در وصیت نامه خود وصیت کرده است بخواندن فاتحه در نماز جنازه خود
 رواه الشافعی با سند ضعیف این حدیث از سنن شرح مغربی ساقط شده فلذا شارح بر آن تکلم نکرده لیکن مصنف در فتح گفته
 که شیخ وی یعنی زین الدین عراقی رح در شرح ترمذی افاده نموده که سندش ضعیف است و در تلخیص گفت رواه الشافعی عن ابراهیم بن محمد
 عن محمد بن عبد الله بن فضال عن جابر انتهى و رواه الحاکم ایضاً من طریق ابی عقیل الضعیف کرده اند و عمر طلحة بن عبد الله
 بن عوف الخزازی از مشاهیر تابعین است و برادر زاده عبد الرحمن بن عوف قال صلیت خلف ابن عباس علی جنازة فقرأ فاتحة
 الکتاب فقال لتعلموا انها سنة گفت نماز گذارم پس ابن عباس بر جنازه پس خواند ابن عباس سورة فاتحه را و گفت تا بدانی شما
 که خواندن آن در نماز جنازه سنت است و این حدیث دلیل است بر وجوب قرارت فاتحه در نماز جنازه زیرا که مراد از سنت طریقه مألوفه است
 از آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیرا که مراد بدان مقابل فریضه است چه آن اصطلاح عرفی است و قول می چنانکه در بعض روایات است بیاید
 مفید تا کید و وجوب است و رفته اند بوجوب وی شافعی و احمد و غیر جماعت سلف و الخلف و بعضی بجدم مشروعیست رفته اند بقول ابن مسعود
 لم یوقت لنا رسول الله صلی الله علیه و سلم قراءة فی صلوة الجنائز بل قال کبر اذا کبر الامام و اخر من اطاب الکلام ما شئت مگر آنکه این حدیث را

در انحصار بسوی هیچ کتاب حدیث نسبت نکرده اند تا صحبت وی از عدم صحت معلوم می شد و نیز این قول صحابی است و وی منافق است این عبارت مثبت است پس مقدم باشد بر آن و هم نقل ابن منذر از ابن مسعود قول بشریعت آن گذشته و از او که وجوب است که ایشان اتفاق کرده اند بر آنکه این نماز است و حدیث لا صلوة الا بفتح الکتاب ثابت شده پس این نماز هم داخل باشد زیر عموم و اخراج وی از آن محتاج بسوی دلیل است شیخ در ترجمه گفته علمای حنفیه گویند که در صلوة جنازه قرائت فاتحه نیست مگر آنکه به نیت دعا و ثنا بخواند و می گویند که ثلث نشاء از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم خواندن آن و این مذہب ابی حنیفہ و مالک و ثوری است و عمل صحابه در آن مختلف آورده و طحاوی گفته است شاید که خواندن بعضی صحابه فاتحه را در صلوة جنازه بطریق ثنا و دعا بود و نه بر وجه قربت و نزد شافی بخواند فاتحه را و از کلام شیخ الباری ظاهر میشود که مراد وی باین مشروعیت قرائت است نه وجوب آن و کرمانی گفته که واجب است و مراد بسنت و کلام ابن عباس طریقه مسلک در سینه و طیبی نیز چنین گفت و اللہ اعلم انتی و شیعنی گفته اگر به نیت ثنا خوانند نزد ما نیز جائز است و آنکه ابن ہمام گفته که قرائت در نماز جنازه بعد از تکبیر از آنحضرت مثبت نه پیوسته است مساحت است چه بعد روایت قرائت فاتحه از ابن عباس فعلاً و قولاً در بخاری ابو داود و نسائی و ترمذی بلفظ آنهاست چه محل تشکیک است و قولی صحابی اتناست او من است در حکم مرفوع است چنانکه در علم اصول حدیث ثابت شده و تاویل سنت بطریقه مسلک فی الدین بطریقه مالوفه از سید المرسلین خلاف ظاهر حدیث و قاعده اصول است خصوصاً وقتی که احادیث دیگر شاهد حدیث ابن عباس باشند این ماجرا حدیث ام شریک آورده که گفت امر کرد ما را رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم که بخوانیم فاتحه الکتاب بر جنازه و در سندش ضعیفی یسیر است که حدیث ابن عباس جبر آن می کند و امر از او که وجوب است و نیز حدیثی در نهی از خواندن فاتحه بصریح موجود نیست و حدیث خواندن در سنن و صحاح هر دو است کما قال المصنف رواه البخاری و اهل السنن و الحاکم و ابویعلی فی مسنده و زیاده کرد لفظ سوره را بهیچ گفتی ذکر سوره غیر محفوظ است و گفت نومی اسنادش صحیح است و ابن خزیمه در صحیح خود و نسائی باین لفظ روایت کرده اند که پس گرفتم دست او و پرسیدمش از آن پس گفت آری ای پسر برادر من ان حق و سنته و نیز نسائی از طریق دیگر باین لفظ آورده که خواند فاتحه و سوره بجز تا آنکه شنو اند ما را پس هر گاه فارغ شدم گرفتم دست او را و پرسیدم از آن گفت سنته و حق و روایت کرد ترمذی از ابن عباس که خواند آنحضرت بر جنازه فاتحه الکتاب پس گفت صحیح نیست و صحیح از ابن عباس قول است من است حکم گفته اجماع کرده اند قول صحابی من است حدیث مستند است مصنف گفته که نقل الاجماع مع ان الخلاف عند اهل الحدیث و الاصولیین شیعیه انتی گویم و اگر چه خلاف در آن مشهور باشد لیکن شک نیست که جانب اثبات راجح بر نفی و اللہ اعلم و عن عوف بن مالک اشجعی صحابی است و اول مشاهد او خیر است رضی اللہ عنہ قال صلی رسول اللہ لقت نماز گذارد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم علی جنازه بر جنازه محفوظ است من دعایه پس یاد گرفتم من چیزے از دعای آنحضرت که می گفت اللهم اغفر له وارحمه و عافه و اعف عنه خداوند ایام زور رحمت کن او را و عافیت و سلامت بخش او را و عفو کن از وی و اگر هر نزله و گرامی دار معافی او را نزل بضم نون و سکون زاید بضم زایز آمده آنچه پیش من نرو آید و بنده از طعام و وسع مدخله و اغسله بالماء و الثلج و البرد و فرخ گردان جای در آمدن او را که قبر است و بیشوی او را آب و برون و ژاله یعنی بانواع مطرات کنایت است از تمام مغفرت و کمال آن و نفعه من الخطایا کما نعت الثوب البیض من الدنس و پاک کن او را از خطایا چنانکه پاک کردی تو جامه سفید را از چرک و آبدار دانا خیرا من داره و اهلا خیرا من اهله

و ادخله الجنة و قه فتنة القبر و عذاب النار و بدل گردان او را سرای دستان بهتر از سرای اولی جهان و اهل خانه بهتر از اهل خانه دومی فی اضح اهل کسان و کسان سرای و جا و جفتی بهتر از حضرت دومی و نتایج بر صفتی در آن هر دو اطلاق یابد و در آرد او را در صفت و نگارند او را از فتنه و آزمایش گور و از عذاب آتش عوف بن مالک را وی این حدیث است می گوید که چون این عاز حضرت در حق آن بیت شنیدم رشک بروم بروی تا آنکه آرزو کردم که کاشکی من می بودم آن صفت تلا آن حضرت این دعا و حق من میکرد گویم این دعا می است که هر مسلمان سلیم لفظه که آنرا بشنود رشک بر روی و آرزو کند که کاش آن مرده وی بودی تا آن در عای نبوی در حق و صادر شدی و اگر هر یکی این رشک بنی برد و آرزو کنی کند یاری من خود شایسته و آشفته این آرزو تویم ختم اللہ لی بالحسنی و اذا قنی حلاوة ضوانه الایمانی امیدوارم که این دعا بر جنازه من خوانده شود که اگر چه از زبان نبوی نیست باره حروف نبوی است و فیه مالیس فی غیره عوت من عرف و باللہ التوفیق رواه مسلم یحتمل که آن حضرت جبر کرده باشد باین دعا و عوت آنرا یاد گرفت و یحتمل که از آن حضرت پرسیده باشد و حضرت ذکر فرموده دومی یاد گرفت و فقها گفته اند اسرار مندوب است و بعضی گویند مخیر است و بعضی گویند در روز اسرار کند و در شب جبر و در عای میت اخلاص لائق تر است لقوله صلی اللہ علیہ وسلم اخلصوا له بالدعاء و سئل گفته ما ثبت عنه صلی اللہ علیہ وسلم

اولی و اصح الاحادیث الواردة فی ذلك هذا الحدیث و كذلك الثوریث الآتی انتهى یعنی وعن ابی هریرة رضي الله عنه قال

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صل على جنازة يقول بود آنحضرت چون می گذارد نماز بر جنازه می گفت اللهم اغفر لحينا وميتنا وشاهدنا وغائبنا وبغيبنا وكنيرنا وكنيرنا وانا وانا اللهم من اجبتك ميتا

فاجبه على الاسلام ومن نوفيته متفقوه ع الايمان خداوند با ما زنده ما را و مرده ما را حاضر ما را و غائبا ما را و خرد ما را و بزرگ ما را و زار ما را و ماده ما را خداوند کس را که زنده داری از ما پس زنده دار او را بر اسلام کس را که بمیرانی از ما پس بمیران او را بر ایمان و درجات اسلام ذکر کرد و در مراتب ایمان زیر که اسلام نام اعمال ظاهره است و آن در حالت حیات است و در حالت نبوت جز تصدیق قلبی که عبارت از ایمان است همراه نیست و خرد را خود هیچ گناهی نیست پس مراد آنست که ثابت دار او را نزد تکلیف بر افعال صالحه و اعمال حسنه اللهم لا تحرمنا اجرک ولا تضلنا بعدک خداوند محروم مگردان ما را اجر او را یعنی اجریکه بمصیبت می بار سیده

و گمراه مگردان ما را پس از وی تخمرنا بفتح و ضم آن هر دو روایت است حرم و احرام نوسید کردن از چیزی رواه مسلم و احمد و الاخرجه یعنی المودود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و اخرجه ابن حبان و الحاكم و گفت حاکم او را شاهد صحیح است و روایت کرد آنرا از حدیث ابی سلمه از عایشه مانند آن و ترمذی بعدا خرج شاهد مذکور اعلال کرده است آنرا بجز مرید بن عمار و گفته که وی و هم می کند در حدیث خود و نسائی و ترمذی و احمد روایت این حدیث از ابی ابراهیم اشلی عن ابی هریرة کرده و مسلم ابراهیم مذکور در کتب دیگر نموده و گفته بخاری اصح این روایات روایت ابی ابراهیم عن ابی هریرة نقل کرد این را ترمذی از وی گفت پرسیدم بخاری را از پدر ابو ابراهیم پرسیدم گفت او را نقل کرد و ابو جهم از پدر خود که ابو ابراهیم مجهول است و گفت اصح حدیث درین باب حدیث عوف بن مالک است انتهى بعضی علماء گفته اند که اختلاف احادیث درین باب مجملی بر آنست که دعا میکرد آنحضرت بر مرده بعدا بر مرده دیگر دعای دیگر و آنچه بدان امر کرده اصل دعاست که لایفی الخیص گویم احادیث در دعا برای میت بسیار است در سنن ابوداود از ابو هریرة روایت کرده که دعا کرد آنحضرت در نماز چنانچه اللهم انت بها و انت خلقنا و انت هدیتنا للاسلام انت قبضت روحها و انت اعلم بسترها و علانیتها جنتنا شفعا له فاغفر له ذنبا و این با جاز حدیث و ان

پس بالاستیع آورده که گفت نماز گزار و با رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر جنازه مروی از مسلمانان پس شنیدم او را می گفت اللهم ان طان بن الماکان
فی ذمتک و جبل جوارک قد فطمت القبر و عذاب النار و انت اهل العفو و الحمد اللهم فاغفر له و ارحمه فانک انت العفو الرحیم و اختلاف روایان برینکه
امر درین باب متعینست منصوص بر چیزی معین نیست و هر گاهی از شافعی و غیره برای خود و عا اختیار کرده و بالجمله روایت نسائی درین حدیث
تمام شده است نزد قول او و اثنا عشر من اجیمه الی آخره در روایت وی نیست و لفظ ابی داود اینست فاحیه علی الایمان و توفی علی الایمان
یعنی در حیات ایمان ذکر کرده و در مات اسلام یعنی عکس روایت اولی و چون اسلام و ایمان در حقیقت یکی است هر دو درست است
در سبب اسلام گفته و اما قرارت سوره بالحمد پس ثابت است که اعرفت فی روایة النسائی و لیکن در وی تعیین سوره نیامده و جزین نیست
که شان در اخلاص دعا برای میت است زیرا که شریعت نماز برای همین است و هم روایت است از ابوهریره رضی الله عنه ان القتی
صلی الله علیه و سلم قال اذا صلیت علی المیت فاخلصوا له الدعاء فرمود آنحضرت چون نماز گزارید بر میت پس خالص
گنید برای وی دعا را اخلاص بامیغ کردن و بیاریا و همه آوردن طاعت خدا و امر با خلاص بخت آنست که ایشان شافع اند و شافع
سبب آنست که در طلب قبول شفاعت طبرانی از ابن عمر روایت کرده که چون جنازه برای دید می گفت یا انا و عذنا الله و شوقنا و صدق الله و
رسولنا اللهم زدنا ایمانا و تسلیمنا بعدة سنه از آنحضرت آورده که فرمود هر که جنازه را ببیند گوید الله اکبر صدق الله رسول الله و عدل الله و رسول
الله زدنا ایمانا و تسلیمنا نوشته شود برای او بیست حسنه رواه ابو ذر که در این ماجزه و البیهقی و در سندش ابن اسحق است و حدیث را
معین آورده لیکن اخراج کرده است آنرا ابن حبان بطریق دیگر از ابی هریره صحیح بسلع و لکن گفت مصنف صحیح و صحیح ابن حبان
و ابی هریره رضی الله عنه عن القتی صلی الله علیه و الله و سلم قال اسرعوا بالجنائز شتابی کنید بجنائز یعنی
برداشتن او بسوی قبر و این مستلزم پوی رفتن نیست این قدر گفته است اسراع برای نب است بلا خلاف بین العلماء و این حزم
گفته برای وجوب است و مراد بدان شدت مشی است و چون حمل کرده اند بعضی سلف و نزد شافعی و جمهور مراد باسراع زیاده بر رفتن است
معتاد است و اسراع شدید مکرده است حامل آنکه اسراع مستحب است لیکن نه آنقدر که منتهی شدت شود و خوف حدوث مفسده است
یا مشقت بر حامل و مشیح گردد و قطعی گفت مقصود حدیث دیر نکردن است در دفن میت زیرا که بسیار است که دیر مودی بمبایات و
اختیال می شود و این معنی بر آنست که مراد بجنائز حمل او است بسوی قبر و گفته اند که مراد بشتابی تجمیر و تکفین است نفوی گفته
این باطل مردوست بقول فی الحدیث تفضونه عن رقابکم و تعقب کرده اند باینکه حمل بر رقاب گاهی بتبیری گفته بدان از معانی که ما قول حل
فلان علی رقبتہ فذوبا و مویداوست اینکه بگنان جنازه را بمنی بردارند مصنف در فتح بعد تعقل آن گفته و مویداوست حدیث بن عمر شنیدم
رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود چون بسوزی از شما پس جس کشید او را و شتابی کنید بسوی بسوی قبر وی اخراج الطبرانی باسناد
حسن و لابی داود مر فوالا یعنی بقیفه مسلم ان بقی بین ظرانی اله و حدیث دلیل است بر مبادرت تجمیر میت و دفن وی و این در غیر مفلوج
و مانند اوست زیرا که در امر وی ثبت لاین است فان تک صلحة فحیر تقد مونها الیه پس اگر باشد جنازه یعنی میت نیکو کالپس
شتابی کردن و زود بقبر رسانیدن آنرا یکی است که پیش می فرستید جنازه را بسوی آن نیک و از آن سوی ذلک فتنه تضرعوا
عن رقابکم و اگر میت جنازه غیر صالح پس زود بدون سبب دفع شری است که می نمید آنرا از کردن متفق بحلیه و احر و نسانه
و ایود او و وحاکم از ابی بکر روایت کرده اند که گفت دیدیم ما خود را همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بودیم ما که شتابی میکردیم جنازه شتابی

و بخاری در تاریخ خود آورده که شتابی کرد و آنحضرت تا آنکه پاره پاره شد با پوششهای ماروزیکه مرو سعید بن معاذ شوکانی گفت جمهر گویند اسراع
 یستحب است و این حزم گفته واجب و بعضی اهل علم گفته اند مستحب توسط است بحديث ابی موسی که گذشت بر آنحضرت یک جنازه که جنبانید
 می شد مانند جنبانید و شدن مشک پس فرمود بر شماست میان روی اخرجه احمد و ابن ماجه و البیهقی و لیکن در سنن او شضعفی مست و تزوس
 و ابو داود از حدیث ابن مسعود آورده اند که گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم از رفتن در پس جنازه فرمود کمتر از پویه دویدن از شد
 و در سنن او شضعفی مست و نیست حدیث ابو موسی صالح احتجاج اگر چه فرض کنند عدم وجود معارض تا بصورت وجود معارض چه رسد سیما
 روایت صحیحین بصیغه امر و حدیث ابن مسعود منافی آن نیست زیرا که اسراع دون پویه دویدن است و الله اعلم و هم روایت است از ابو هریره
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من شهد الجنائز حثی یصلی علیها کفلة قبرها طهره که حاضر شود
 جنازه را تا آنکه گذارده شود نماز بروی پس او راست از اجر یک قیراط و آن دوازدهم حصه از دینار باشد و باین حساب نصف دانق شد
 که نام ششم حصه از دینار است و بعضی بست چهارم حصه از دینار گفتند پس ربع دانق باشد و من شهدها حثی تدفن فله قیراط
 و هر که حاضر شود آنرا تا آنکه دفن کرده شود پس او را دو قیراط است از اجر قبیل و ما القبر اطان قال مثل الجبلین العظیمین گفته شد
 چیست دو قیراط گفت مانند دو کوه بزرگ متفق بحمد لیه ابو عوانه تصریح کرده که قائل و ما القبر اطان ابو هریره است و لمسلم حثی
 توضع فی اللحد و در روایت مسلم چنین است تا آنکه نمانده شود جنازه یعنی میت در لحد و بخاری و در روایتی از بخاری از حدیث
 ابو هریره چنین است من تبع و در روایتی اتبع بشدید جنازه مسلم ایمانا و احتسابا و کان معه حتی یصلی علیها کسی که
 پیروی کند جنازه مسلمان را بهمت ایمان آوردن بفرموده شرع و طلب کردن ثواب و باشد با وی تا آنکه بگذارد نماز بروی و بفتح لام مصلی
 نیز روایت است یعنی تا آنکه گذارده شود نماز بروی و اول اقوی و اظهر است در فتح گفته تقیید بایمان و احتساب ضرورت زیرا که ترتب ثواب
 بر عمل مستدعی سبق نیست است پس بیرون آمدن از این بر سبیل مکافات مجرده یا بر سبیل محابات و بیفرغ من دفنجا و تا آنکه فارغ
 گردد و یا فارغ کرده شود از دفن می فانه يرجع بقبر اطین کل قیراط مثل جبل احد پس بدستیکه باز میگردد و بدو قیراط هر قیراط
 آن جهان مانند کوه احد است و این تصویر و تمثیل است برای عظمت فضل و ثواب آن و تمام روایت این است و یک نماز گذارد پست بر گردد
 پیش از آنکه دفن کرده شود پس بدستیکه بر میگردد و بیک قیراط از اجر یعنی اجر وی نصف اجر اول است و رواه مسلم ایضا و این حدیث او از
 صحابی روایت کرده اند و واقع شده است در روایت نسائی فله قیراط من الاجر کل احد منما اعظم من احد و در روایت مسلم است اصغرهما
 مثل احد و نزد ابن عدی است از روایت و انکه کتب له قیراط من الاجر اخفهما فی میزانه یوم القیامة الثقل من جبل احد و شهود معنی حضور
 و ظاهر حضور است با او از ابتدای خروج و وارد شده است در لفظ مسلم من خرج مع جنازه من بیها ثم تبعها حتی تدفن کان له قیراط
 من الاجر کل قیراط مثل احد و من صلی علیها ثم رجع کان له قیراط و روایات چون بعضی وی رد کرده شود بسوی بعضی مقتضی آنست که نسبت
 مستحق اجر مذکور مگر کسیکه نماز گذارد بروی و پیرو شد او را و گفت مصنف آنچه ظاهر میشود این است که حصول اجر برای مصلی است
 و اگر چه همراه زلفت زیرا که این وسیله نماز است لیکن او را قیراط مصلی باشد فقط نه قیراط مصلی و متبع و سعید بن منصور از حدیث عروه
 از زید بن ثابت آورده که چون نماز گذاردی بر جنازه او اگر دی آنچه بر تو بود و ابن ابی شیبه بلفظ اذ اصلمتیم آورده یعنی صیغه جمع و در آخر
 زیاده کرده فخلوا ینها و بین اهلها و معنی وی این است که قضا کردی حق میت و اگر از فرودی اتباع پس تراست زیادت اجر و ثواب الجنائز

قول حمید بن ہلال ما علمنا علی الجنائز اذنا و لکن من علی ورج فلک قراط و انا حدیث ابی ہریرہ امیران و لیس با میرین الرجل یکن مع الجنائز یصل علیها فلیس ان یرجع حتی یستاذن و لیس اخرجه عبد الرزاق پس منقطع موقوف است و مروی است در معنی وی احادیث مرفوعه که همه ضعیف است و چون ما را هیچ راهی بسوی معرفت حقیقت وزن اعمال در آخرت نیست و لا یعلم الا الله و تعریف کردن بما اثر جز بطریق تشبیه باحوال مقادیر معروفه نباشد لهذا مقدار اجر را که حاصل می شود از ان تشبیه دادند بقیراطا معقول در صورت محسوس نمایان شود و چون وزن قیراط نسبت بانچه از وزن دنیا می شناسیم حقیر بود تشبیه کردند بر معرفت قدر وی که یک قیراط برابر یک کوه احد است که معروف است در مدینه و قوله مرفوعه ظاهر است در وقوع مطلق دفن آنچه از همه فارغ نشده و همچنین است لفظ حتی یوضع فی اللحد و در روایت دیگر است نزد مسلم حتی یفرغ من دفنها و در وی بیان و تفسیر چیزی است که در غیر این روایت است و در حدیث ترغیب است در حضور میت و نماز بروی او و دفن او و در وی دلالت بر عظم فضل خدا و تکریم او و مریت را در ارام او بجناب ایشان برای کسی که احسان کرده است بسوی می بعد موت وی تشبیه در محل جنازه بیعتی در سنن کبری بسند خود تا عبد الله بن مسعود آورده که گفت اذ اتبع احدکم الجنائز فلیاخذ بجنب السریر الاربعه ثم ینقطع بعد او ینزفاته من السنه و ہم بسند خود روایت کرده که ان عثمان بن عفان عمل بن العمودین سریر امه فله یفارقه حتی وضعه و نیز بسند خود آورده ان ابابکر بن عبد الله بن عمر بن سعد بن ابی وقاص و هم روایت کرده که ان ابن الزبیر حمل بن عمرو بن عبد الله بن مسعود روایت کرده که گفت شهدت جنازه رافع بن خدیج و فیها ابن عمر و ابن عباس فانطلق ابن عمر حتی اخذ بمقدم السریر بین القاضین فوضعه علی کاهله ثم مشی بها انتهی و عن سالم بن عبد الله بن ابی اوفی عن ابیہ روایت میکند از پدرش که عبد الله بن عمر بن الخطاب است رضی الله عنه یکبار زفقهای مدینه و سادات تابعین و اعیان علمای ایشان است مات سنه ثمان مائه بالمدینه و انه است و ستون سنه مروی عن ابیہ و غیره انه ساری التبی صلی الله علیه و سلم و ابابکر و عمر و عثمان مشون امام الجنائز که وی دید آنحضرت و ابوبکر و عمر را که پیاده می رفتند پیش جنازه و علما اختلاف کرده اند در ان برین قول اول آنکه سنت است که رفتن پیش جنازه افضل است و دلیل ایشان همین حدیث سالم است گویند این فعل آنحضرت و فعل خلفای اوست و نیز می گویند که قوم شفاعت اند و شفیع در عرف و عادت پیش میرود و مشفوع را پس خود انداخته می برد و باین رفته اند جمهور و شافعی و احمد و مالک دوم آنکه رفتن پس جنازه افضل است بدلیل آنکه ابن طووس از پدر خود روایت کرده که نرفت آنحضرت تا آنکه مرد دیگر پس جنازه و سعید بن منصور از حدیث علی رضی الله عنه آورده که مشی خلف جنازه افضل است از مشی پیش او همچو فضل نماز جماعت بر صلوة تنها و سندی حسن است و این موقوف را حکم مرفوع است و اثرم حکایت کرده که امام احمد در سندش تکلم کرده است و باین رفته است امام ابو حنیفه و او زاعی و در بعض کتب فقه حنفیه مذکور است که بآن نیست بر رفتن پیش جنازه و چپ و راست وی و باین قول حال می شود جمع بین الاحادیث شیخ گفته پس رفتن از جلو داخل است در اعتبار و اتقاط و تفکر و اقرب است بجاوخت نیز و احتیاج بدان انتهی سوم آنکه بروی پیش و پس و چپ و راست و علقه البخاری عن انس و اخرجه ابن ابی شیبه موصولاً و کذا عبد الرزاق و درین قول توسع است بر شایعت کنندگان و موافق سنت هر اعراب الجنائز است و در وی عدم الزام مکان احد است برای مشی که در ان مشقت است بر آنما که ان فی اسهل و شوکانی گفته که حق همین است که همه برابر است و روایت پیش و پس رفتن آنحضرت سنانی تشویق نیست زیرا که رفتن با جنازه همین پیش و پس برابر است

از چپ و راست و آنحضرت این همه ارشاد کرده پس هر مکان از آنکه مذکور شد بخدا ارشاد نبوی است انتهى چه آرام آنکه پیاده هر طرف که خواهد برود و سوار پس جنازه برود و باین رفته است ثوری و طائفه از علما ببل حدیث سفیر مرفوعا الراکب تلعت الجنائز و الماشی حیث شاء منها اخرجه اصحاب یمن و صحیح ابن حبان و الحاکم و بیهم آنکه اگر با جنازه زنان یا شنبه پیش جنازه رود و در نه پس آن و الله اعلم و باین رفته است نخعی و غیره

رواه الجسة یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و نیز واقطنی و بیهقی و صحیح ابن حبان و عبد الرزاق و آعله النسائی و الترمذی و طائفه من اهل الحدیث بالا رسال احمد گفت انها موعن الزهري مرسل و حدیث سالم موقوف علی ابن عمر من فعله ترمذی گفت اهل الحدیث بیرون المرسل اصح قاله ابن المبارک و روایت کرد آنرا ابن حبان در صحیح خود از زهري از سالم که میرفت عبد الله بن عمر پیش جنازه و ابوبکر و عمر و عثمان زهري گفت و کذک سنة و ذکر کرد واقطنی در علل اختلاف کثیر در ان از زهري و گفت صحیح قول من قال عن الزهري عن سالم عن ابیه انه کان یسئلی عن وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر یعنی پیش جنازه و این مرسل است و گفت بهیقی ان الموصول اصح لانه من روایة ابن عیینة و هو ثقة حافظ و بزم بصحة ابن المنذر و ابن حزم و مروی است از علی بن المدینی که گفت گفتتم ابن عیینة ریا ابا خالفک الناس فی هذا الحدیث گفت سهتیقن الزهري حدیثه مرار است احصیه بعیده و بیدیه سمعته من فیه عن سالم عن ابیه مصنف گفت ابن ثانی و نهیم نیست ازان زیرا که وی ضبط کرده که آنرا از وی شنیده عن سالم عن ابیه و حال یحتمل است مگر آنکه در وی اوج است و شاید که زهري در ان اوج کرده یا حدیث کرد بدان ابن عیینة را و وصله الغیر انتهى و گفت نسائی که جعل این حدیث خطاست و صواب مرسل است حامل آنکه روایات این حدیث از زهري مختلف اند بعضی مرسل کردند و همان است مختار نزد یک اهل حدیث و بعضی موصول نمودند و آن ضعیف است

نزد محدثین از اینجا اختلاف شد در علما که مشی پیش جنازه افضل است یا پس او یا راست چپ یا هر طرف که اقتضای وقت **و عن ام عطیة** رضي الله عنها قالت هینا عن اتباع الجنائز و لم یعن مر علینا گفت ام عطیة نبی کرده شدیم ما از پیروی کردن جنس بائیه در رفتن با وی و واجب و غیرت گریوانیده نشد بر ما ظاهر نبی کریم است نه تحريم گویا که وی از قرینه فهمید و در نه اهل نبی تحريم است و رفته اند بسوی کریمت جمهور اهل علم و دلالت میکند بر ان روایت ابن ابی شیبة از حدیث ابی هریره که بود آنحضرت در جنازه پس دیدم نفسی را و بانگ زد بر وی پس فرمود آنحضرت بگذار او را و ای عمر الحدیث و اخرجه النسائی و ابن ماجه من طریق اخری و رجالها ثقات متفق علیها جمهور اهل حدیث و اصول گفت اندک قول صحابی نهینا او امرنا بدون ذکر فاعل حکم وی نفع است زیرا که ظاهر است که امر و نایب جز آنحضرت نیست و اما این حدیث پس ثابت شد رفع آن از روایت بخاری در باب حیض از ام عطیة بلفظ نهینا رسول الله صلی الله علیه و سلم الحدیث مگر آنکه مرسل است زیرا که

ام عطیة از آنحضرت صلی الله علیه و سلم سماع ندارد و عن ابی سعید رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا را بهتوا الجنائز فمرو و چون به بینید شما جنازه را که بیرون می آرند از درون و احتمال دارد که مراد رویت جنازه است در وقتیکه نشسته باشد و جنازه در نظر افتد و ظاهر سیاق این حدیث در اول است فقو موا پس ایستید برای ترحیب و تکریم میت و تعظیم ایمان است همول در هشت شان آن ضمن تبعها فلا یجلس و در روایتی یقعده حتی توضع پس یکدیگر پیروی میکند جنازه را و همراه می رود باید که نه نشینند تا آنکه نهاده شود و جنازه یعنی بر زمین یا بر لوح و اول اصح و اوفی است با حدیث امر ظاهر است در وجوب قیام برای جنازه چون بلند بر یک کف اگر چه قصد تشییع آن نکند و ظاهرش عموم هر جنازه است از مومن و غیر او و مؤید اوست روایت بخاری قیام آنحضرت را در جنازه یهودی که گذشت بوسی و تمایل کرد آنحضرت قیام را باینکه موت فرزند است و در روایتی ایست نفسا و حاکم آورده که انا قننا للملائكة

و احمد و حاکم روایت کرده اند انما تقوم اعظام المذمى بقبض النفوس و لفظ ابن حبان اعظام الله است و نیست منافات میان هر دو تعبیر و معارض
این است حدیث علی کریم الله و جده صلی الله علیه و سلم قام للجنازة فغم قعد و این قول که مراد آنست که بایستاد باز چون جنازه در ترزفت
بشست و دفع است باینکه علی رضی الله عنه اشاره کرد و بقوم که نشینند بعد از این حدیث بیان کرد و چون این هر دو حدیث متعارض آمد
علماء در این باختلاف کردند شافعی گفت حدیث علی ناسخ امر بقیام است و رد کرده اند باینکه حدیث علی نیست نص در نسخ بنا بر احتمال
این معنی که قعود وی صلی الله علیه و سلم برای بیان جواز باشد و لهذا نووی گفت مختار آنست که مستحب است و اما حدیث عباد بن الصامت
که بود آنحضرت می ایستاد برای جنازه پس گذشت بوی عالمی از یهود و گفت همچین می کنیم با پس سر بر پیشینید و مخالفت کنید ایشان
اخرجه صحاح ابن ابی العسائی و ابن ماجه و الهزار و البیهقی پس این حدیث ضعیف است زیرا که در سندش بشر بن رافع است بزرگ گفت
انفرد به بشر و هولین الحدیث که فی السبل قاضی عیاض گفته رفته است جماعتی از سلف بنسخ قیام بحدیث علی انتهی و جواب از ان گذشت
و اما قیام باشی خلف جنازه تا وضع پس حکم است و منسوخ نشده بهین حدیث و بحتمل که مراد نهادن آن بر زمین باشد یا در محدود مروی است
حدیث هر دو لفظ و لیکن ترجیح داده است بخاری غیره روایت توضع فی الارض را و رفته اند بعض سلف بوجوب قیام تا وضع جنازه
بنا بر آفاده نبی آنرا و بخاری ابی هریره و ابی سعید که نزد نسائی است ما را اینا رسول الله صلی الله علیه و سلم شهد جنازة قط فجلس حتی توضع
و جمهور گویند مستحب است متفق علییه و روی ابو داود و نحوه من حدیث ابی هریره رضی الله عنه **و عن ابی اسحق السبیعی**
بسین جمله و کسر بای موحده و عین جمله المدانی الکوفی علی رضی الله عنه و دیگر صحابه را دیده تابعی مشهور کثیر الروایه است ولد بسنتین بن
خلفه عثمان و مات سنة تسع و عشرين و مائة ان عبد الله بن بزید الخطلی الاوسی الکوفی حاضر شد در را و بود هفده ساله و بود امیر
بر کوفه و حاضر شد با علی رضی الله عنه و صفین و جل فرکه ابن عبد البر فی الاستیعاب ادخل الميت من رجل القبر بدستیکه عبد الله بن بزید
در آورد مرده را و رگور از جانب پائین قبر یعنی موضع که آنجا پای مرده می نهند و این از قبیل اطلاق حال بر محل است و قال هذا من السنة
و گفت که این چنین در آوردن از سنت است و ابن ماجه از حدیث ابی رافع آورده که کشید آنحضرت سعد بن معاذ را یعنی از جنازه و در آورد
بقبر یعنی از جانب پائین او و مروی است از علی که نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر جنازه مرده از او و عبد المطلب پس حکم کرد
بسر بر پهناده شد جانب پایی قبر و سر کرد پس کشیده شد کشیدنی شارح مغربی این روایت ذکر کرده اما تخریج آن بیان ننموده و شافعی
از ابن عباس نقل کرده که کشیده شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی وقت نهادن در قبر از جانب سر و بیقی از این عباس و ابن مسعود و بریره
روایت کرده که ایشان در آوردند آنحضرت را از طرف قبله و لیکن بیهقی تضعیف می کرده و با جمله دین مسئله قول است یکی در آوردن است
از جانب پائین قبر و این رفته است شافعی و احمد و م شیدن وی از جانب سر این طرفین که جنازه را در پائین قبر نهند بعد از جانب سر
بیرون آورده و قبر گذارند و این یکی از دو قول شافعی است سوم آنکه از جانب قبر معتزضا در قبر بیارند و این آسان تر است و مذموب ابو صفه
این است شیخ در ترجمه گفته سنت نزد ما آنست که نمانده شود جنازه بجانپ قبله از قبر چنانکه باشد پائین جنازه بجانپ پائین آنرا
و بر داشته شود میت و نمانده شود در قبر و همچنین می در آورد آنحضرت مرده را در قبر و در حجره آنحضرت آنقدر رحمت نبود که از جانب قبله آورده و
زیرا که قبر شریف ملصق بحدیث است انتهی گویم و اوست نص موافق این مذموب چنانکه در شرح حدیث جابر بیاید و شوکانی گفته نیست این
معارض با آنچه از بعض اصحاب نزد دفن آنحضرت واقع شده و در سبل گفته که استفاد می شود از مجموع احادیث این باب که این فعل غیر درست

هر که بیاید کار خود کند برای آنحضرت پس اگر آنکه که لحدی ساخت پس بعد ساخت برای وی صلی الله علیه وسلم و مثله عن ابن عباس عند احمد و الترمذی
و بیان کرد ترمذی که ضریح یعنی شق سازنده ابو عبیده بود و آنکه لحدی ساخت ابوطیحه انصاری بود و در سنادش ضعفی هست و در روایات
بر آنکه لحد افضل است زیرا که حق تعالی اختیار نمی کند برای حبیب خود مگر آنچه افضل است و درین باب حدیثهاست بعضی
صحیح و بعضی حسن و بعضی ضعیف و باین رفته اند اکثر علما و نووی در شرح مسلم اتفاق علی نقل کرده بر جواز لحد و شق شوکانی گوید باک نیست
بضح یعنی شق و لحد اولی است و للبهقی عن جابر صحیح و بهقی راست از حدیث جابر مانند حدیث سعد و زاد و زیاده که در رفع
قبر که علی الا رض قد در شب بلند کرده شد قبر وی بر زمین اندازه یک شبر این حدیث را بهقی و ابن حبان از حدیث جعفر بن محمد عن
ابیه عن جابر روایت کرده اند و درین باب است از حدیث قاسم بن محمد گفت در ادم بر عایشه و کفتم ای مادر نما و ظاهر کن برای من قبر
آنحضرت و هر دو صاحبی بسط ظاهر کرد برای من سه قبر نه شتر نه و نه لاطه گشته و شده بنگر زده سرخاخرجا بود او دو و الحاکم و زیاده که در عالم
و دیدم رسول خدا را مقدم و ابا بکر سر او میان هر دو کف رسول خدا بود و عمر سر او نزد هر دو پایی رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت کرد
ابو او و در مرآة ایل از صالح بن ابی صالح که گفت دیدم قبر رسول خدا صلی الله علیه وسلم را یک شبر یا قریب یک شبر و معارض اوست روایت بخار
از سفیان قمار که وی دید قبر آنحضرت را مستقیم یعنی مرتفع مانند همیست نام یعنی بر شکل کوهان شتر و ابن ابی شیبه در مصنف خود از سفیان
نه کور آورده که گفت در ادم در خانه که در وی قبر آنحضرت و قبر ابوبکر و عمر بود و دیدم قبور ایشان را مستقیم و جمع میان این روایات آنست
که بهقی گفت که اول قبر شریف سطح بود بعد چون دیوار روزمانه و لید بن عبد الملک بیفتاد و اصلا حش که در مستقیم ساخت انتهی شیخ در ترجمه
گفته سنت و قبر سنیم است و اخبار و آثار صحیح در وی آمده و اصل آنست که بلندی قبر مقدار شبر بود و گفته اند که بلندی قبر شریف نیز همین مقدار است
ترمذی گفته و برین است عمل نزد بعضی از اهل علم که کرده میدارند بلند کردن قبر اگر همین قدر که معلوم شود که این قبر است تا پائال کرده نشود و نه بلند شود و بر
و درین دیار ما اگر چه ترمیم میکنند اما بالای آن مستقیم صغیر می سازند از جهت رعایت سنت و نزد شافعی سطح ساخته می شود و قبر در حاوی که
در هر چه ایشان است گفته که سطح اولی است از سنیم و در شرح وی گفت زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سطح گردانید قبر پس خود را که
ابراهم است و از قاسم بن محمد آرنده وی قبور متبرکه را سطح دید و شیخ ابن همام از جماعه از صحابه و تابعین آورده که مستقیم اند و هو اصحیح
و الله اعلم انتهی گویم از جمع بهقی که گذشت معلوم شد که سنیم قبور متبرکه بعد زمانه آنحضرت شده پس سنت نباشد و هر که آنرا مستقیم دیده
بعد این سنیم دیده و هر که قبل وی دیده سطح دیده پس سطح راجع است بر سنیم و الله اعلم و صحیح ابن حبان در سبل بعنوان فائده آورد
که بود وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه بوقت غروب آفتاب و از جمیع الاول و دفون شد در زمین کمانی الموطا و جماعتی گفته روز چهارشنبه
و متقی شد غسل شریف و دفن را علی و عباس و اسامه رضی الله عنهم اجمعین بود و درین حدیث اشعی و زیاده که حدیث کرد ما را حرب یا ابو حرب بشک که ایشان
دخل کردند چهار خود عبد الرحمن بن عوف را نیز زود روایتی از بهقی زیادت فضل بن عباس و صالح که شقران است با علی و عباس آمده و ابن عوف را ذکر کرده و
از وی از ابن ابراهیم علی فضل و قثم و شقران آمده و زیاده کرده که بر کرد قبر را مروی از انصار و جمع میان روایات آنست که هر که مرگد با عتبا
روایت اول امر کرد و هر که افزود را رده آخر امر نمود و مسلم عنه و مسلم راست از حدیث جابر رضی الله عنه نفی رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان یجصل لحد بر نمی کرد آنحضرت از گنج کردن گور از جهت آنچه در دست از تکلف و ترسین و تفسیح مال حلال شیخ در
ترجمه گفته گفته اند که اگر گل کنند تا ویران نشود و درست است انتهی و در جای دیگر از ترجمه گفته رواد آنست که حسن بصری گل کردن را

او شافعی گفته است کحل کردن و در خانه گفته تطیین قبور لایسق است خلافاً لکفرخی کذا فی مطالب المؤمنین گویم این مستحب است با آنچه
 در سفر السعاده گفته که گور را بلند نکردی و بران بنیاد آجر و سنگ و شست و غیر آن نکردی و گچ و گل و غیر آن سخت نکردی و بالایی گور
 عمارت و تخته نشاختی و این مجموع بدعت است و مکروه و مخالف طهرین نبوی است انتهى و آن یقعد علیہ و نهی کرد از آنکه نشسته شود
 بر قبر که آن منافق عزت و اکرام مؤمن است و بعضی گفته اند که مراد نشستن برای قضای حاجت است در سفر السعاده گفته نهی نمود از خود
 داشتن گور محمی که پامال کنند یا بران حکم کنند یا بالایی آن چشینند و آن بطنی علیہ و نهی کرد از آنکه بنا کرده شود بر گور بعضی گفته اند
 سزاوار است بسنگ مانند آن و بعضی گفته اند که مراد به بنا خیمه زدن است و مانند آن که آن نیز مکروه و منہی عنه است در سبل گفته
 حدیث دلیل است بر تحریم هر سه زیرا که تحریم اصل است و نهی و زفته اند جمهوراً بآنکه نهی در بنا و تخصیص برای تنزیه است و از خود برای
 تحریم و این جمع است در بیان حقیقت و مجاز و شناخته نمی شود که کدام صارت است از حمل جمع بر حقیقت که اصل نهی است و حال آنکه
 وارد شده است احادیث در نهی از بنا بر قبور و نشستن بران و چراغ روشن کردن و افزودن دران و پامال نمودن ابو داود و ترمذی
 و نسائی از حدیث ابن مسعود و مرفوعاً آورده اند که لعنت کند خدا زنان زیارت کننده گور بارها و گیرندگان مایه قبور مسجد با و چراغان و در
 نطق از نسائی است نهی کرد از اینکه بنا کرده شود بر قبر یا افزوده شود بران یا گچ کرده شود یا نوشته شود بر روی و بخاری از حدیث
 آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مرض خود که برخواست از آن لعنت کند خدا بهود و مضاری را که گرفتند قبور پیغمبر
 خود را مسجد ما و ترمذی آورده که گفت علی رضی الله عنه الی المیاج اسدی را برمی انگیزم ترا بر آنچه بر انگیزت مرا بران رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم ایچکه نگذارم هیچ گوری بلندتر از آنکه بر آید بر کتم آنرا یعنی با خاک و نه صورتی مگر آنکه نابود سازم آنرا ترمذی گفته این حدیث حسن است
 و عملی و مستند بعضی اهل علم که مکروه داشته اند رفع قبر فوق ارض شایع رح گفته این اخبار که تعبیر کرده شده است دران بلعن و تشبیه
 بوشن بقوله لا تجعلوا قبری و ثنا یعید من دون الله مفید تحریم اند عمارت و تزین و تخصیص و وضع صندوق مزخرف و وضع ستائر
 بر قبر و بر سامی او و مسح کردن دیوار قبر را و این مفضی است بآنکه عمد و فشو جعل لبسوی آنچه بودند بران امم سابقه از عبادت او تان پس
 در منع ازین همه با بکلیه قطع این ذریعه مفضیه الی الفساد است و همین است مناسب حکمت معتبره در شرع احکام از جلب مصالح و دفع مفسدات
 برابر است که بانفسها باشد یا باعتبار مایضی الیه انتهى و این کلامی است حسن و قدوفینا المقام حقه فی سئله مستقلة انتهى کلام ایل
 گویم حدیث باب را ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم هم روایت کرده اند و لفظ ترمذی این است که نهی کرد آنحضرت از تخصیص قبر
 و بنا بر روی و نشستن بران و پامال نمودن آن حاکم گفته زیادت کتابت درین حدیث بر شرط مسلم است و ہی صحیحه غریبه و عمل از اید مسلمان
 از مشرق تا مغرب برخلاف اوست انتهى بعضی ایشان کتابت می کنند و آنحضرت از ان نهی کرده پس این عمل ایشان مضاد لصلح صحیح صحیح
 شارع است غلابیاب و بیس بزابدول قاروره کسرت فی الاسلام و بیعت عمری است که چیزی با می بسیار مخالف سنت در اسلام معمول شده و پیروی
 سنن متروک گشته و عجب است از بعضی اهل علم که تعامل خلق را حجت جواز می بیند تشیخ در شرح سفر السعاده بعد ذکر بدعات قبور که در متن مذکور است
 گفته که آنچه حنفی یعنی صاحب سفر السعاده ذکر کرده حق است و احادیث صحیح درین باب وارد و اصل سنت در زمان نبوت و خلفای راشدین و صحابه
 همین بود و لیکن بعد از آن تکالیفات در تقابیر پیدا شد و مفاخرت و مباحات بدان راه یافته و در آخر زمان بحمت اقتصاد نظر عوام بر ظاهر مصلحت در تقمیر
 و ترویج مساجد و تقابیر مشایخ و عظاما دین چیزی با افزودن در آنرا از آنجا است و شوکت اهل اسلام و ارباب صلاح پیدا آید خصوصاً دیا برهند و شان که اعدا

دین از منوره و کفار بسیارند ترویج و اعلام ایشان این مقامات باعث رعب و انقیاد ایشان است انتهى کلام شیخ ساجده الله تعالی و نسبت برین
 مصلحت انارت از علم و از مثل حضرت شیخ روح جرات برانظار همچو مصلحت با وجود اقرار اینکه آنچه مصنف گفته حق است و احادیث صحیح در آن وارد
 بغایت نازیباست و شوکانی روح را درین باب رساله ایست مستقله مستحی بشرح اصدورنی تحریرم رفع القبور که از مکه معظمه آورده ایم در آن نوشته
 قد اتفق الناس سابقم و لاحقهم و اولهم و آخرهم من لدن الصحابة رضی الله عنهم الی هذا الوقت ان رفع القبور و البناء علیها من البیوع التي یشتد بها
 عنها و اشتهت و عید رسول الله صلی الله علیه و سلم لفا علیها ولم یخالفت فی ذلك احد من المسلمین اجمعین و لکنه وقع للامام یحیی بن حمزة مقاله نزل علیه
 الالباس بالقباب المشاهد علی قبور فضلاء و لم یقل بذلك غیره و لا روی عن احد سواه و هذا خلاف واقع مینه و بین سائر العلماء من الصحابة و التابعین من
 المعتقد من من اهل البیت و المتأخرین و من اهل المذاهب الاربعة و غیرها و من جمیع المجتهدین اولهم و آخرهم الی قوله استوضح لک صاحب حنة صلی الله
 علیه و سلم فی غیر حدیث من لینی عن رفع القبور و البناء علیها و وجوب تسویتهما و هم ما یرفع منها و عند ذلك تبین لک من له فهم ما فی رفع القبور من
 الفتنه العظيمة لئلا یلزم من المکیة البالیغة التي کاوهم شیطان بها و فکا و بها من کان قبلهم من الامم السالفة و کان اول ذلك من قوم نوح علیه السلام
 الی قوله بعد حدیث علی رضی الله عنه و فی هذا اعظم الدلالة علی ان تسویة کل قبر مشرف بحیث یرتفع علی زیادة بقدر المشروع و اوجبه مستحیة فمن اشران
 القبور ان یرفع سکلها او یجعل علیها القباب او المساجد فان ذلك منی عن بلاشک و شبهته و هو یصدق علی من بنی علی جوانب حفرة القبر كما
 یفعل کثیر من الناس من رفع قبور الموتی ذراعا فما فوقه و لانه لا یکن ان یجعل نفس القبر مسجداً فذلک مما یدل علی ان المراد بعض ما یقرب ما یصل به
 و یصدق علی من بنی قریباً من جوانب القبر کذلک كما فی القباب و المساجد و المشاهد الکبیرة علی وجه یکون یقرب فی وسطها او فی جانب منها فان
 هذا بناء علی القبر لا یخفی ذلك علی من له ادنی فهم و من زعم ان فی لفته لعرب ما یمنع من هذا الاطلاق فهو لا یعرف لغة العرب و لا یفهم لسانها و لا یدرس
 بما استعمل فی کلامها و اذا تقررت لک هذا علمت ان رفع القبور و وضع القباب و المساجد و المشاهد مثلها قد لعن رسول الله صلی الله علیه و سلم فاعل تارة
 و تارة قال شد غضب الله علی قوم اتخذوا قبور انبیائهم مساجد فلعن علیهم ما فعلوه من هذه المعصیة و ذلك ثابت فی الصحیح قیارة نبی عن ذلك تارة بعث
 من یهود و تارة بجملة من فعل الیهود و النصارى و تارة قال لا تتخذوا قبری و تارة قال لا تتخذوا قبری عیالاً من موسما یجتمعون فیه كما صار
 یفعل کثیر من عباد القبور یجعلون لمن یتقدرون من الامرات او قاناتا سلوتمة یجتمعون عند قبورهم و یکفون علیها یعرف ذلك کل احد من الناس
 من فعل هؤلاء المتخذون الذین ترکوا عبادة الله الذی خلقهم و رزقهم ثم یحییهم و یمیتهم و عبدوا عبداً من عباده الله صارت تحت الطباق النری
 لا یقدر علی ان یقلب نفسه نفعاً و لا یدفع عنها ضرر انتهى لمخصراً و عن .

عاب من من سبب الله علیه ان النبي صلی الله علیه و سلم
 صل علی عثمان بن مظعون بدستیک رسول خدا نماز بگذارد بر عثمان بن مظعون بطای سحر و وی اول کسی است که مراد از ما جرین بید
 فانی القبر پس آمد آنحضرت قبر او را حشی علیه ثلاث حشیات وهو قائم لم یس خاک انداخت بروی سه بار بدست در حالیکه استاده بود
 یعنی نزد سر وی حشو خاک زدن بر روی کسی و حشی بر وزن رمی آنچه یکبار بدست بردارند و در اینجا دلالت است بر مشرف و عیبت حشو بر قبر سه بار و خوش بود
 دست می باشد مثلاً بنا بر ثبوت وی در حدیث عامر بن ربیع بلفظ حشی بیدید و نزد صحاب شافعی مستحب آنست که بگوید نزد خاک انباشتن حشو
 حَلَقْنَا كَثْرًا وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى رواه الدار قطنی و اخرجه الزهراء و زاد بعد قوله و هو قائم عند سره و زاد ايضا
 امر فرزش علیه الماء گفتم بهیقى و این باشد همی است از حدیث جعفر بن محمد رضی الله عنهما عن ابيه مسلاً و روایت کرد ابو شیخ در کراهه الاخلاق
 از ابی هریره مرفوعاً که خاک انباشت بر مسلمانى با مید ثواب نوشته شود در راه هم هر خاک و هر یک حسنه است و ضعف است و روایت کرد

ابوداود و ابن ماجه از حدیث ابو هریره که نماز گذارد آنحضرت بر یک جنازه پستراه قبر میت را پس خال انداختند و می از جانب سر او تسبیح را ابو حاتم در نقل گفته این حدیث باطل است مصنف در تخریصش بر موده گفته سناوش ظاهر لصحت است و در سندش سلمه بن کلثوم است و نیست در سنن ابن ماجه و غیر او مراد او مگر همین یک حدیث و رجال می ثقات اند و قد واه ابن ابی داود فی کتاب التفرده من هذا الوجوه انتهی و در سبیل بعد ایراد این حدیث بر نقل قول ابو حاتم گفتار کرده و تصحیح مصنف روح ذکر نموده و گفته که روایت کرد و بعضی از طریق محمد بن زیاد از ابی امامه که گفت مرود می پس با ذمه نشد مراد او هیچ حسنه مگر سه حیثیات که انداخت آنرا بر قبری پس نخشیده شد برای می گناه او پس این احادیث بعضی است شاید بعضی است

و عن عثمان رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فرغ من دفن الميت بود رسول خدا چون خاک می شد از دفن مروه و دفن بعضی سترست و غالب آمده در ستر میت در زمین و قبر نیز بعضی دفن است غالب آمده بر موضع دفن و قبر مخصوص بر دفن انسان است و سخت کسی که دفن کرده شد در زمین با بیل است از جهت بودن می اول میت در نوع انسان و وقت علیه می ایستاد بر قبر او و قال می گفت استغفر و الا تخیرکم امرزش خواهد از خدا برای برادر خود و سلوا له التثبیت و سوال کنید برای او از خدایا میت دشمن او را یعنی در جواب سوال تلکین فانه الان یسال زیر که می درین دم سوال کرده می شود و پرسیده می شود از رب و دین و رسول و درین حدیث دلیل است بر آنکه دعای زندگان سود کننده است مراد او استغفار و طلب امرزش مرایشان بسبب احوال رحمت و علیه و رد قوله تعالی رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَقوله وَاسْتَغْفِرْ لَكَ رَبُّكَ وَ لِمَنْ مِّنْهُنَّ وَالْمُؤْمِنَاتِ و نحوها و همین است مذہب مشایخ اهل سنت و جماعت و در عقائد نوشته اند فی دعاء الاحیاء للاموات و صدقه تم عنهم نفع لهم و این دعا و طلب مثبت غیر تلقین میت است که بعد از دفن کنند چنانکه باید و مستحب است نزد بسیاری از شافعیه بعضی از خفیه رواه ابوداود و المحاکم و البیہر و گفت بر امر می نیست از آنحضرت مگر باین وجه و صحیح الحاکم و در می دلیل است بر آنکه میت در قبر پرسیده می شود و وارد شده است بآن احادیث صحیح از جمله است حدیث انس نزد شیخین که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر ستمیکه مروه چون نهاده می شود در گور خود و بر میگردد از وی یاران او می می شوند و قرع نخال ایشان یعنی آواز پاپوش و زیاده کرد مسلم و چون بر کرد دیدند مردم می آیند او را و فرشته زیاده کرد این جهان و ترندی از حدیث ابی هریره که آن هر دو فرشته ازرق اسود اند گفته می شود یکی را از ان هر دو شکر و دیگری نکیه زیاده کرد طهرانی در او سطر که چشمهای شان مانند دیگهای مسی است و دندانهای شان مانند صیاصی گاوان و آواز بای شان مانند عر زیاده کرد عبد الرزاق می کاوند زمین را بدندانهای خود و پی سپری کشند در مویهای خود با این هر دو مطره است کلان اگر فراتر آیند بران اهل بی نبی نتوانند برداشت آنرا و زیاده کرد بخاری از حدیث برادر پس عود کرده می شود جان مروه در تن می و استفاد می شود از مجموع احادیث که آن هر دو می پرسند او را می گویند چه می پرستیدی پس اگر خدا بابت می کند او را می گوید می پرستیدم خدا را پس می گویند چه میگفتی تو در حق این مرد یعنی محمد صلی الله علیه و سلم پس مومن می گوید گویای میید هم که می بنده خدا و رسولی اوست و در روایتی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله پس گفت می شود او را راست گفته پس پرسیده نمی شود از چیزی جز آن پست گفته می شود او را که بر یقین بود و بران مروه و بران بر انگیزه شوی انشاء الله تعالی و در لفظی این است که پس ندای کند صدای از آسمان که راست گفت بنده من فرش کشید برای او از بهشت و یکشاید برای او در می بسوی جنت و بر پشانی او را از جنت پس می آید او را از روح طیب بهشت و کشاده کرده می شود برای او تا مدتی بصورتی و گفته می شود او را بر بین بسوی مقعد خود از آتش و در حق تحقیق تبدیل کرد برای تو خدا مقعد را از جنت پس

می بیند وی هر دو مقعد خود را جمعاً می گوید بگذارد برابر روم و نوید رسانم کسان خود را پس گفت می شود او را خاموش باش و کاشاوه بشود
برای می در قبر او شصت گز و پیر میشود از سبزه تا روز قیامت و در نطق است و گفته می شود او را بخشب پس می خسبد همچو خسبدین عمر و س
له پیدا میکنند او را مگر و دستین کسان او و اما کافر و منافق پس میگوید او را هر دو فرشته کیست ت تو می میگوید باه باه نمیدانم و میگویند چیست بن تو پس میگوید باه باه نمیدانم
و میگویند کیست این مرد که فرستاده و برانگیزد شایان شما میگوید باه باه نمیدانم پس گفته می شود او را لا دریت و لا یتلیت یعنی ندانستی و ندانندی و فهمیده سوزده میشود
ببطارق آهینی زدنی که اگر زده شود بدن کوه را خاک کرد پس صیاح می کند بصیحه که می شنود آنرا کسی که متصل از دست جز نقلین یعنی انس و جن
در تذکره الموتی و القبور گفته و کیفیت سوال اختلاف روایات است شاید که بعضی مردم را از بعضی اعتقادات سوال کرده می شود و بعضی را از مجموع
آن باریاوی و روایت بر بعضی اقتصار کرده و در بعضی روایات است که در یک مجلس سه بار سوال کرده خواهد شد و از طردس مردی است که
تا هفت روز سوال کرده شود فاضل که هر که دفن کرده نشده بر او کشیده شد یا غرق شد یا سوخته شد یا درنده او را خورد او هم از مفسطه و
سوال و عذاب یا ثواب بی نصیب نیست فر عبارت از عالم برنخ است ابن عبدالبر گفت سوال نخواهد شد مگر مومن یا منافق را که منسوب است
بین اسلام و کفر حجاب و قرطبی و ابن تیمی می گویند که کافر را هم باشد و بیوطی گفت که قول اول اصوب است فاضل که این تمیز گفته
احادیث متواتره و دلالت دارند بر آنکه روح بسوی بدن خود کرده شود وقت سوال و بران دلالت دارند که روح را در انوقت با بدن نوعی علاقه
باشد اگر چه بدن متفرق شده یا سوخته شده و یک طائفه گفته که بدن را بدون روح سوال کرده شود و جمهور انکار این قول می کنند و ابن حزم و غیره
می گویند که سوال از روح باشد بغیر بدن فاضل که بعضی محدثین گفته اند که ملائکه سوال جماعت کثیر اند بعضی منکر نام دارند و بعضی نیک بسوی
هم مرده و کس از ان می روند انتی بلفظ و سبیل اسلام گفته و ارد شده اند احادیث داله بر اختصاص این کسبت بسوالی در قبرند امم سابقه
علمائ گفته اند و سر در ان آنست که امم پیشین را رسولان می آمدند پس اگر آنها اطاعتشان کردند فهو المراد و اگر نافرمانی کردند کتاره کشیدند
از آنها و شتابی کرده شدند عذاب و چون او تعالی آنحضرت را رحمت عالمیان گردانید و خلق فرستاد باز داشت از ایشان عذابها
و تجویل کرد و اسلام را از کسانیکه ظاهر کردند آنرا برابر است که با خلاص گردن دایانه و مقرر کرد خدا برای ایشان سوال کنندگان در قبور ایشان
تا بیرون آرد خدا ستر ایشان را بسوال و تمیز کند خبیث را از طیب و رفته است حافظ ابن قیم بهم مسألت و بسط کرده است در ان در کتاب الروح
و عن ضمن بیعت ضاد و سکون میم بن حبیب بجای جمله مفتوحه الحیصه احد التابعین یکی از تابعین ثقه است روایت دارد
از شداد بن اوس و غیره سرخی الله عنه قال کانوا گفت بودند صحابه آنانکه دریافت وی ایشان را بیستجویت اخاسوی بعضی از
مطالز تشویه علی المیت قبره و دست میداشتند وقتی که برابر کرده می شد بر مرده قبر او و انصرفت الناس عنه ان یقال عند قبره
و بر میگردد بدند مردم از انجا اینکه گفته شود نزد یک قبر او یعنی بقصد تلقین وی یا فلان قتل ای فلان بگو و در اینجا نام میت هر چه باشد می گویند
لا اله الا الله ثلاث مرات این راسته بار می گفتند یا فلان قتل ای فلان بگو ولی الله و دینی که اسلام و نبیتی محمد
پروردگار من خداست و دین من اسلام و پیغمبر من محمد است صلی الله علیه و سلم رواه سعید بن منصور موقوفی قبر ضرره بن حبیب
یعنی این قول اوست حدیث مرفوع نیست شیخ ابن النمام گفت خواندن اول سوره بقره تا مفلحون و آخر آن از امن الرسول نیز آمده است
و اگر ختم قرآن کند اولی در فضل باشد و از بعضی علمائ شنیده شده است که اگر مسلم از مسألت فقه ذکر کنند نیز فضیلت دارد و مناسب حال ذکر
مسئله قرآن است و باعث نزول رحمت است و مختار آنست که خواندن قرآن بر سر مکره نیست خلافاً لبعضهم انتی شیخ در ترجمه گفته

و آثار قرارت فاتحه الكتاب و معوذتین و قلم بر سر کتاب در روز اربعه است و اختلاف کرده اند در روز انبیا
 ثواب قرآن برای میت و وصول ثواب آن بود و صحیح و اصول اوست شیخ عبداللہ یاضی در روض الریاحین آورده کہ شیخ محی الدین
 عبدالسلام را در خواب دیدند گفت ما در دنیا حکم کرده بودیم کہ ثواب قرآن بمیت نمی رسد و این عالم برخلاف آن ظاہر شد و در این حکم کہ پیوسته
 استغنی و الطبری بخوبی من حدیث ابی امامة مرفوعاً مطلقاً و طبرانی راست مانند حدیث ضمیرہ از حدیث ابی امامہ بطریق
 رفع و طول و لفظ وی این است کہ چون من بمیرم بکنید با من چنانکہ امر کرده است ما را رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم امر کرد آنحضرت ما را
 کہ بکنیم با مردگان خود پس سر مرده چون مردکی از برادران شما و دفن کردید او را و بختید بروی خاک پس باید کہ بالیست مردوی از شما از
 سر وی و بگوید یا فلان بن فلان و وی یعنی میت می شنود آنرا و جواب نمی دهد پستری بگوید یا فلان بن فلان چون این باری شنود می نشیند در قبر
 پستری بگوید یا فلان بن فلان درین نوبت می گوید ارشاد کن مرا رحمت خدای تعالی باد ترا و لیکن شما نمی شنوید پستری بگوید یا کن ای فلان آن
 کلمه کہ بر آمد تو بر آن از دنیا شهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و اینکه راضی شده کہ خدای تعالی پروردگار است و اسلام
 است و قرآن امام تو چون گفت این را میگردد یکی از منکر نکیه دست دیگرے را و می گوید بیرون آئید از پیش این بنده چه کار داریم ما
 با وی اکنون کہ من سبحانہ تلقین کرد او را حجت او را مردوی گفت ای رسول خدا اگر نام مادر میت ندانیم چه گوئیم و یکے نسبت کنیم او را
 فرمود نسبت کن بخو کہ مادر هکنان است انتہی مصنف در تلمیض گفت اسناد این حدیث صالح است و قد قواه ایضاً فی احکامہ و اخرجه
 عبدالعزیز من اشافعی گوئیم پیشی بعد سیاق این حدیث گفته اخرجه الطبرانی فی الکبیر و فی اسنادہ جماعة لم اعرفهم و در ہامش و می گفت
 و روی عاصم بن عبداللہ ضعیف است بعدہ گفت و راوی از ابی امامہ سعید از وی است بیاض گذاشت برای وی ابن ابی حاتم و یکن
 او را شواہد است و ذکر کرد مصنف رح این شواہد را نزد سعید بن منصور و طبرانی و ابن ماجہ و در صحیح مسلم است از حدیث عمر بن العاص
 کہ گفت وی نزدیک موت خود چون دفن کند ید شما را پس بالیستید کرد قبر من بقدر آنچه فرج کرده می شود شتر و تقسیم کرده می شود گوشت
 وی تا آنکہ استیناس کنم با شما و بدانم آنچه مرا حجت میکنیم آن رسل پروردگار خود را اثرم گوید احمد بن حنبل را گفتم چیست اینکه در حق منند
 کہ چون میت و دفن شد مردوی استاده میگوید ای فلان بن فلان گفت ندیدم هیچ یکی را کہ کند آنرا مگر اہل شام و قتی کہ ابو المغیرہ بہر مردوی
 درین باب از ابی بکر بن ابی موسی از شیخ آنها کہ این چنین می کردند و باین رفته اند شافعیہ و گفت در سنار کہ این حدیث تلقین شک
 نمی کنند اہل معرفت بحدیث در وضع آن و سعید بن منصور آنرا در سنن خود از ضمیرہ بن حبیب از شیخ وی از اہل حمص آورده پس اسلم
 حمصی است و نیست شہادت برای وی درین جملہ کہ فاسا و التثبت فانه الآن یسال و یجین عمر بن العاص کما تقدم و حسنم کرد
 حافظ ابن قیم رح در ہی بشل کلام منار انا در کتاب الروح این حدیث را از ادلہ سماع میت برای کلام احیا گردانیدہ و نیز عمل بحدیث تلقین را
 بغیر نکیہ کافی در عمل بدان گردانیدہ و حکم بصحت نکرده بلکہ گفته کہ این حدیث ضعیف است و حاصل می شود از کلام ایہ کہ این حدیث ضعیف است
 و عمل بر آن برعت و کثرت فاعلمین و مغرور نباید بود و اللہ اعلم بالصواب و ہرید بن الحصبی لاسلمی بضم با و فتح را

از مشاہیر صحابہ است رضی اللہ عنہم و ترجمہ وی گذشت قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ھیت کم عن زیارة القبری
 نمی کرده بودم شمارا یعنی پیش ازین از زیارت کردن قبر ما فرود و ہا پس زیارت کنید انما الان و آن حکم اول را منسوخ و انید گفته اند
 کہ سب نبی قبر عبد جاہلیت بود و خوف آنکہ نگویند و گفتند آنچه در جاہلیت می کنند و می کردند اما الان پس تحقیق مقرر و ثابت شد قواعد اسلام

رواه مسلم و ابوداود و الترمذی و ابن حبان الحاکم و در قول می زور و با هر دست بر می رجال بزیارت و هوامزب اتفاق است که است
در حق والدین بنا بر آثاری که وارد است درین باب شیخ در ترجمه گفته زیارت قبور مستحب است باتفاق زیرا که سبب رقت قلب و تذکر موت و
یوسیدگی سخنان و فتاوی نیاست و جز آن و از تواند عمره در آن دعای اموات را در استغفار برای ایشان است و باین وارد شده است سنت
و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که به بیعت میرفت و سلام میداد بر اهل آن و استغفار میکرد برای ایشان و از جمله آداب زیارت است که در بجانب قبر
و پشت بجانب قبله مقابل روی میت بایستد و سلام دهد و مسح نکند قبر را بزیارت و بوسه نهد بر آنرا و سخن نشود و رو سخاک نکند که این عادت
نصاری است و قرأت قرآن نزد قبر مکروه است نزد ابی حنیفه نزد محمد مکروه نیست و صدر رشید که یکی از مشایخ حنفیه است بقول محمد اخذ کرده
و فتوی هم باین است و شیخ امام محمد بن فضل گفته که مکروه قرأت قرآن بجز است و اما مخالفت لا باس است اگر چه ختم کند و از شیخ محمد بن ابراهیم
آمده که بخواند سوره ملک بلند یا است و فرقی نیست در میان جهر و مخافت در ظاهر روایت از جهت ورود اثر بدان و زیارت روز جمعه
فاضل تر است از روزهای دیگر خصوصاً در اول روز جمعه و همین است متعارف در حرمین شریفین زادها الله تعظیماً و تشریفاً که بیرون می آیند
در اول روز جمعه بعملی و بیعت برای زیارت و در روایات آمده که داده می شود برای میت در روز جمعه علم و ادراک بیشتر از آنچه داده می شود در روزها
دیگر تا آنکه می شناسد زائر از زیاده از روزهای دیگر انتهى مخصوصاً در تذکره الموتی و القبور گفته ابن ابی الدنیا از عایشه رضی الله تعالی عنہا روایت
کرده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند نیست مردی که زیارت کند قبر برادر خود را و بنشیند آنجا و سلام گوید مگر آنکه مرده جواب سلام دهد
و چنین بهقی و غیره از ابی هریره روایت کرده مرفوعاً و موقوفاً صحیح مسلم از ابی هریره روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم بسوی مقبره بر آمد
السلام علیکم و ارقوم مومنین و انا انشاء الله بکم للاحقون گفت و از عایشه مثل آن و زیاده کرده بر حرم الله المستقیمین متا و المستأخرین
و نسائی و ابن ماجه از بریده از آنحضرت همچنان روایت کرده و بعد للاحقون زیاده کرده انتم لنا فرط و سخن کم تسبیح اسأل الله لنا و لکم العافیة و در
از ابن عباس و طبرانی از علی بن ابی طالب و ابن ابی الدنیا از ابی هریره روایت کرده که هر که داخل مقابر شود و برای آنها از خدا طلب مغفرت کند و بر آنها
رحمت کند گویا که نماز جنازه آنها گذارده انتهى فاضل کا اولد زیارات سنونه بلکه واجب زیارت قبر مطهر منور حضرت رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم در حق کسیکه مژور او بر زمین طینه شود و بشریف حضور آن بقبر نور سعادت آمد و زکردد و مشروعت و استجاب می ثابت است با دست و سجده
و هیچ کس را در زب و استجاب بلکه ایجابی خلافی نیست و بعضی اجماع بر آن نقل کرده اند و از ترک زیارت شریف با وجود حضور در آنجا تخذیر
بلیغ نموده اند و اختلاف کرده اند و آنکه فضیلت تقدیم زیارت در ضمن سفر بسوی مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و سلم باج مختار زید و عطا و مجاهد
و نحی و احمد و شافعی تقدیم حج است و به قال الامام ابوحنیفه و ذهب علقم و اسود و عمر و بن میمون تقدیم زیارت مذکوره است **فائدة** از شیخ الاسلام
احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام ابن تیمیة الحرانی رح نقل کرده اند که وی محدثی است لاشد الرجال المالی ثلثة مساجد و حدیث لا تتخذوا قبری عبداً استلام
کرده است بر منع زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شیخ ابن حجر عسقلانی یکی شافعی تبعاً لالسبک و غیره تشنیع و تسبیح بسیار بروی کرده و زیارت
بمقتضی و تکفیر مانع رسانیده و حجر بطور چون مراجعت بمنسک می رح که بر طریقه ماثوره نوشته است کرده معلوم شد که وی رح را انکار از اصل
زیارت نیست بلکه تصریح کرده که زیارت برد و گویند است یکی شرعی که مقصود از وی سلام بر میت و دعا برای وی باشد دیگر بدعی که مقصود از آن
از ان طلب حاج خود از ان میت بود یا دعا نمودن نزد قبر وی با مقصد و عابدان میت که این سنت نیست و نه هیچ یکی از سلف ائمه آنرا مستحب گفته
بعده در بیان این هر دو زیارت اطاعت کلام کرده و از ان معلوم می شود که مقصود وی منع سفر برای زیارت است هر زیارت که باشد مگر آنرا

که قصد روضه شریفه یا دیگر قبور صالحان و اولیا و شهدا و انبیا برض طلب حاجت و مطالب خود از آن بطریق که شرع شریف بدان وارد نیست میکنند
 و در ضمن آن مرتکب صد کبائر بلکه بعضی کفریات از بدایت سفر تا نهایت آن می شوند بترک فرائض و واجبات و دیگر ضروریات دین نه آنکه
 اصل زیارت سید المرسلین صلوات الله علیه و دیگر صلحان مشهور است حاشا عن ذلک پس طعن طاعنین برومی بسنی بر غلط فحشی خودشان است
 و اعجب العجایب اینست که المم مالک صاحب مؤطا و جمعی دیگر از سلف مثل قاضی عیاض و جوبینی و والد امام الحرمین و غیر هم نیز من میکنند از سفر جز بسبب
 تنه سبکی که در حدیث وارد شده بلکه مالک بکر است زیارت قبر وی صلی الله علیه و سلم گفته که ما حکمی ذلک الشوکانی فی نیل الاوطار و در جوابش گفته اند که بر آن
 قطع و زیاده بآن قائل شده و بعضی گویند اطلاق لفظ زیارت را کرده داشته و باینی حال این است اینه ابطال درین قول با شیخ الاسلام موافق بود
 اما هیچ یک بکفریة ایشان نپرداخته و این اول دلیل است بر نفسانیت مخالفین و حسب طاعنین در وی و لهذا حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی ح
 در رساله عربی خود که در ذب از شیخ الاسلام رضی الله عنه نوشته اند میفرمایند و قد ذکر عنه انه منع اسفرا للزیارة لنبی صلی الله علیه و سلم و لا برومی
 کلامه ذلک دلیل صریح صحیح فانه لم یمنع الزیارة مطلقا بل منع اسفرا للزیارة بحديث لا تشد الرجال و حدیث لا تتخذوا قبری عبدا فاذا کان لقوله
 مسلخ اجتهادی لا ینبغی ان یشدد علیه ذلک لشدوا تنه بل یفقطه و در تنامی وی اطالک بسیار کرده این موضع لائق ذکر آن نیست و تحریر سطر
 در فرج که در متنه الاجری نموده بر کتابی واقف شده مسمی بالصارم المتبکی علی نحر ابن السکلی از تصانیف حقاظ ابن عبد المادی المقدسی رحمه الله تعالی
 و آنرا بقلم خود نقل گرفته در وی جواب داده است سبکی را از همه آنچه ایراد کرده است بر شیخ الاسلام درین سلسله برومی که هیچ صفت را چاره نباشد
 از قبول آن دو و تحقیق علوم حدیث و فضیلت داده طایفه حج الیه و آنرا کلامه اعتراض کرده اند برومی درین سلسله با مسائل دیگر عشر عشیر علم و فضل
 و نقاوت وی تر سیده اند و علو مرتبه و رفعت شان می از کتب طبقات توان دریافت و سید علامه صفی الدین مقدسی حنفی و ابن ناصر الدین
 دمشقی را در مناقب و تراجم وی رسائل و کتب منقله است که بران علمای نامهربان به تقریظها نوشته اند بعض این رسائل پیش محرر سطور نیز
 موجود است و آنرا از حرمین شریفین زاده الله تعالی ما همراه آورده و ترجمه او در اتحاف النبلا در یک کراسه نوشته بدان رجوع باید کرد تا حقیقت
 حال واضح شود زاده الترمذی فانها تذکر الاخره که زیاده کرد و ترجمه از حدیث بریده بدرستی که زیارت کردن قبور یا وجی به آخرت ستمانه
 جزین عالم عالم دیگر است که آنجا باید رفت و از اینجا معلوم شد که در زیارت قبور بصفت عبرت و عبرت باید بود نه غافل ذلیل **س** برز سینی که همین
 میگذمی ساکن روده که عیون است و خطوط است و قدود است و خود و این همه چشمه خورشید جهان افروز است که بهی تافت بر آرا مکه عاود و مژده
 و نراد ابن ماجه من حدیث ابن مسعود و تزهده فی الدنیا و زیاده کرد ابن ماجه از حدیث ابن مسعود که دیدن قبور بصد غیبت
 میگرداند در دنیا و نفرت می بخشد از آن که چون سر انجام کار این است این همه تعلق بدنی چیست **س** یکی بخور غریبان شهر سیری کن بهین
 که نقش علما چه باطل افتاده است **ب** و درین باب حدیثهاست از ابی هریره نزد سلم بن ابراهیم لفظ که طلب افزون کردم رب خود را که زیارت کنم قبر
 ماد خود را پس افزون داد مرا پس زیارت کنی قبر ما را زیرا که آنها یاومی و مانند شمار موت و رواه الحاکم و ابن ماجه مختصر او از ابن مسعود و از ابن ماجه
 و حاکم و در وی ایوب بن یانی مختلف فیه است و از ابی سعید زید شافعی و احمد و حاکم و از انس رواه الحاکم و لفظ وی اینست بودم من که نمی
 میگردم شمار از زیارت قبور پست ظاهر شد مرا که آن رفیق میکند دل را و می گرداند چشم را و یاد میدهد باند آخرت را پس زیارت کنی آنرا و نگویید
 بهوده و از ابی ذر رواه الحاکم ایضا و سندش ضعیف است و از علی بن ابی طالب علیه السلام رواه احمد و از عایشه رضی الله عنهما و از آنحضرت
 در زیارت قبور رواه ابن ماجه و بسبب گفته این همه حدیث و است بر مشر و عیت زیارت قبور و بیان حکمتی که در دست و آن اعتبار است

یعنی چند گزفتن از حال مُر و گمان و یاد کردن موت خود و ترسیدن از انجام بر اعمال خود زیرا که در لفظ ابن مسعود است فانما عجرة و ذکر للأخرة والترهيب
فی الدنيا و چون زیارت ازین امور غالب است مراد مقصود شرع نیست انتهى **فائده** در مقرر ارواح روایات مختلف آمده جمله از احادیث را
دلالت است بر آنکه ارواح مومنان در بهشت باشند و ارواح شهدا زیر عرش اطفال مسلمین هم در بهشت اند و ارواح کفار در دوزخ و لیکن
در قرآن و حدیث ذکر مومنان و کافران آمده مومنان کامل مراد اند و مصیبات مومنین در مقابل کفار مذکور نشده اند پس احادیث محمول اند بر همین
کامل که انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین باشند و بعضی احادیث دلالت دارند که جای قرآنی شهدا بیرون بهشت است و بعضی احادیث دلالت
بر آنکه ارواح مومنین در آسمان هفتم باشند و منازل خود که در بهشت اند می بینند و این احادیث اگر بدرجه صحت رسد محمول بر آن باشد که بعضی
مومنان اعمالشان آن قدر مساعدت نکرد که داخل بهشت شوند در آسمان هفتم اند بعضی آنچنان باشند که از آسمان برتر نتوانند رسید و میان
زمین و آسمان باشند لیکن چندان مجوس بنوب نباشد قدرت سیر داشته باشند و بعضی دیگر که بذنوب اسیر باشند قدرت سیر نداشته اند
و ارواح کفار همه شان در سیمین زیر زمین هفتم جا نیکه دوزخ است مجبور باشند صبح و شام بدوزخ پیش آورده شوند **النَّارُ كَيْفَ ضُؤْنٌ عَلَيْكَ** كما
عُدُوا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ و دیگر احادیث دلالت دارند که ارواح مومنین و
کفار همه شان در قبور آنها هستند تا آنکه ارواح انبیا هم در قبورشان باشند و بنا بر اختلافات اخبار و آثار اقوال علماء درین باب مختلف آمده
ابن عبد البر گفته احادیث اخیره اصح اند و احادیث سوال منکر و تکبیر و نمودن بر مرده مکان او در بهشت یا در دوزخ و عذاب قبر و ثواب در آن
و زیارت قبور و سلام بر آن و خطابشان مانند خطاب حاضر عاقل دلالت بر همین دارند که ارواحشان در قبورشان باشند و تشفی در ذکر الکلام
گفت ارواح انبیا چون از جسد بیرون شوند در بهشت بخورند و بیوشند و تنعم کنند و شبانگاه در قنادیل زیر عرش جاگیرند و همچنین ارواح
شهدا در شکم پرنده سبز زیر عرش باشند و ارواح دیگر مردم مطیع از مومنان بیرون نزدیک بهشت باشند آنها را خوردن و تنعم نباشد
مگر آنکه بهشت را بینند و ارواح مومنان عاصی در میان آسمان و زمین باشند در میان هوا و آوار و ارواح کفار در سیمین باشند در شکم جانور
سیاه زیر زمین هفتم و آنرا بوجهی الصالی باشد یا جساد و ارواح را عذاب شود و اجساد را در درسد چنانچه آفتاب بر آسمان است و کوز و
در زمین و مصنف رح گفته ارواح مسلمانان در علیتین و ارواح کفار در سیمین و هر یک روح را با جسد خود الصالی باشد معنوی که مشابه آن
الصالی نیست که در حیات دنیا بود بلکه اگر مشابهت داده شود بحال خفته داده شود لیکن آن الصالی از الصالی خفته قوی ترست بیوطی
گفته باین تقریر حاصل می شود جمع میان قول جمهور که ابن عبد البر نقل کرده و میان احادیث که موافق قول مصنف آمده که مقرر ارواح سیمین و
علیتین است و قاضی ثناء اللہ پانی بی و تذکره الموتی و القبور بعد ذکر اقوال مذکور و سرد احادیث و اخبار و آله بر آن فرموده فقیر جمع درین
مقام بین الاحادیث در آن می بیند که ملائکه چون روح مومن را قبض کرده بسوی آسمان می برند بالای آسمان هفتم می برند از آنجا حکم می شود
که نامه او در علیتین بنویسند و لو را باز بسوی زمین برند که او را از همان زمین پدید کرده ایم و باز بوی عائد سازیم و باز از آنجا بیرون آریم پس
روح را داخل جسد آن کنند و سوال منکر و تکبیر می شود و انبیا و کسی که مشابهت تمامه با انبیا بهم رسانند شان آنها از سوال ارفع است و بعد سوال
چون بر جواب حق ثابت شود حکم شود که برای او فرشتگان کشند و پوشاک دهند از بهشت و یکشایند برای او دروازه بسوی بهشت انگاه روح او
صعود کند بمان راه که از قبر به بهشت باشد بسوی بهشت ارواح انبیا و شهیدان و صدیقان اولیادان بهشت باشند و هر جا که خواهند
سیر کنند و بخورند و بیاشامند و زیر عرش جاگیرند و در علیتین و اعلی علیتین هر یک بر حسب مراتب خود باشند و دیگر مومنان را ظاهر است

تا آنجا نباشد تا آسمان هفتم باشد و عصا مؤمنین با ما مغفرت ذنوب دست نهد از آسمان ترقی میسر نشود در میان آسمان زمین باشد و در برزخ زمین سینه‌بند بلکه در حالت پابندی معاصی بعضی را از قبر ترقی نشود و محبوبان باشند و کفاسا که ارواح قبض کرده ببرند در بالای آسمان برینها مفتوح نشود و نامه او در سجین نوشته شود و او را بیدارند و روح در جسد او داخل نشود و از آنجا برای او راهی بسوی دوزخ کشاده شود و از آن راه روح او را بسجین رسانند و صبح و شام بر دوزخ عرض کرده شوند و بر بودن ارواح شهدا و صلحا در بهشت دلالت دارد و قوله تعالی قَبِيلٌ اَدْخُلَ الْجَنَّةَ قَالَ يَلِيكَ قَوْمٌ يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رِيبِي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ که در حق حبیب نجاست و انبیا و صدیقان افضل و شرف انداز شده است لیکن چون راهی از قبورشان تا بهشت مسلوک و نزدیک ساخته است هر گاه کسی زیارت کند یا سلام گوید یا خطاب کند در طریقه لعین آنجا حاضر شود و جواب سلام گوید پس دیدن رسول خدا صلی الله علیه و سلم موسی علیه السلام را در شب معراج در قبر در نماز و بلند بر آسمان ششم در همان شب بهمین سبب است و بعد مردن هر چند روح را با جسد اتصاف نباشد که در حالت زندگی بود چنانکه قوله تعالی اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَاللَّهُ لَدَّ الْوَالِدَاتِ بَرَّانٍ دَارِدٌ لِيَكْنَ الْبَيْتَ عِلَّةً لِمَا فِي يَدَيْهِ أَنَّ كَذَلِكَ يَدْرَأُ رُوحَ رَاحَتِ كُنْدُ وَاكْرُوحِ عِلْمِي وَتَعَذَّبُ شُودُ وَجَسَدِ عِلْمِيهٔ اَيْنِ اِهْمُ مَكْنُ سَتِ وَجَسَدِ رُوحِ هِرْ جَنْدِ نَزْدِ عَوَامِ اِحْسَا لَدُنْ وَا لَمْ نَدْرُ وَا لِيَكْنَ اِزْ شَرْعِ ثَابِتِ سَتِ كَهٔ عِنْدَ اَللّٰهِ اِحْسَا سِ اِرْنَدِ اَتَيْنَا طَارِعِينَ وَا اِذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ وَا يَوْمَ مِيْزِدِ تَحَدَّثَتْ اَخْبَارُهَا نَصُوصِ قِرْآنِي سَتِ اَهْمِي لِمَخْصَا حَالِ اَنَكِهٔ مَقْرَارِ وَا حِ اِزْ قَبْرِ تَاعْرِشِ سَتِ بَقْدَرِ مَرَاتِبِ وَا اَعْمَالِ هِرْ كِهٔ عَمَلِ اَوْ تَمَرِ رُوحِ اَوْ بَلَنْدِ تَرُوخُوشْتِ وَا هِرْ كِهٔ عَمَلِ اَوْ بَدِ سَتِ رُوحِ اَوْ زِيْرِ تَرُوخُوشْتِ تَرْتَا اَنَكِهٔ بَعْضِي دَرِ قَبْرِ وَا بَعْضِي بَدِ قَبْرِ وَا بَعْضِي مِيَا نِ زَمِيْنِ وَا اَسْمَانِ وَا بَعْضِي زِيْرِ اَسْمَانِ نِيَا وَا بَعْضِي بِالْاِي اَنْ وَا بَعْضِي بَرِ اَسْمَانِ وَا وَا سُوْمُ تَا هِفْتَمِ وَا بَعْضِي دَرِ بَهْسْتِ وَا بَعْضِي زِيْرِ عَرْشِ وَا بَعْضِي دَرِ جَاهِ زَمْرَمِ وَا بَعْضِي دَرِ مَوَاضِعِ وَا بِيْگِرِ وَا اَخْبَارِ وَا اَثَارِ وَا قَوَالِ اَيْنِ اِخْتِلَافَاتِ دَرِ شَرْحِ اَصْدُوْرِ بَا حَوَالِ الْمَوْتِي وَا الْقَبُوْرِ وَا شَرْحِ بَرَزْخِ وَا بِيْگِرِ كِتَابِ اَيْنِ بَلْبِ مَفْصَلِ وَا شَرْحِ مَسْطُوْرِ سَتِ اَيْنِ مَحَلِّ ذِكْرِ اَنْ نِيْسْتِ كِتَابِ اَلرُّوحِ لِمَا نَفِظَ اِبْنِ الْقِيْمِ رَحِ وَا جَمْعِ اَلتَّشْتِيْتِ شَرْحِ اَبِيَا تِ اَلتَّشْتِيْتِ لِمَا صَاحِبِ اَسْبَلِ وَا قَصْرِ اَلْاَمَالِ بِيْذِكْرِ اَلْحَالِ وَا الْمَالِ وَا تَذَكُّرَةِ الْمَوْتِي وَا الْقَبُوْرِ اَزْ عَمْدِهٔ كِتَابِ اَيْنِ اِحْوَالِ سَتِ فَلَ يَرْجِعْ اِلَيْهِ وَا لِيَعُوْلَ عَلَيْهِ وَا بِاللّٰهِ اَلْمُتَوَفِّقِ

و عن ابی هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن زائرات القبور بدستیکه آنحضرت لعنت کرد زنان زیارت کننده قبر با را که در زیارت جنج و فزع و نوحه و بکا و ندبه بسیار می کنند ترمزی گوید بعض اهل علم گفته اند که این پیش از رخصت بود و در زیارت قبور و چون رخصت کرد و درآمد در آن مردان و زنان و بعضی گفته اند مکره پنداشت آنحضرت زیارت قبور را برای نساء بجهت قلت صبر آنها و کثرت جنج شان بعده بسند خود آورده که عبدالرحمن بن ابی بکر وفات یافت و بکله مدفون شد عایشه بر قبر وی آمد و این شعر بگفت **س** و کنا کندي في جزية حجة من الدهر حتى قيل لن يتصدعها و عشنا بخير في الحياة و قبلنا اصحاب المنايا رهط كسرى و تجاهه و لما تفرقنا كاني و ما لكاه ل طول اجتماع لم نبت ليلة معاها انتهى و در سبیل گفته و دلیل است مر قول این بعض اهل علم را روایت مسلم از عایشه که گفت چگونه گویم ای رسول خدا چون زیارت کنم قبر از فرموده بگو السلام علی اهل الدار من المسلمین و المؤمنین یرحمهم الله المتقدمین منا و المتأخرین و انا ان شاء الله بکم الاحقون و روایت حاکم از حدیث علی بن حسین که فاطمه زیارت میکرد عم خود حمزه را هر جمعه و نماز میگذارد و می گوید این حدیث مرسل است زیرا که علی بن حسین فاطمه زهرا را ندید یافته و عموم روایت بی همتی در شعب الایمان مرسله که زیارت کرد قبر الدین را یکی را از آن هر دو در هر جمعه بخشیده شود و او نوشته شود مگر می گفته اند نهی و این نظر

در آنکه میل صاحب سبل بر خصیت زیارت است برای زنان و در شرح سفر السعادة گفته زنان را بر آمدن بز زیارت مقابر جائز نیست الا زیارت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم انتهى شوکانی لغت و آورده است احادیث و در نسی زنان از اتباع جنازه و این تقویت میکند منع زیارت را و اثرم و سین خود و حاکم از عایشه آورده که آنحضرت رخصت و از زنان را در زیارت قهوجی و روایت کرد آنرا این ماجه از عایشه با خضار که رخصت کرد و آنحضرت در زیارت قبور پس بگفتن که مراد عایشه رخصتی باشد که در قول آنحضرت است کنت نیتکم عن زیارة القبور الا فرودها و این محبت نیست بر آنکه در بعضی عام معارض نهی خاص نبی تواند شد ولیکن مؤید روایت عایشه است آنچه در صحیح مسلم از وی آمده و از قاطم مروی شده و گذشت و جمع میان ادله باین طریق است که منع کسی راست که در زیارت امر ناجائز و نامشروع بکند مثل نوحه و بوسه و طواف و سجده و جزآن و اذن کسی راست که این حرکات نکند انتهى **وعن** ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال لعن رسول الله صلی الله علیه و سلم الناحية لعنت کرده است رسول خدا بر زن نوحه و المستعنة و بر زن گوشه دارنده بر نوحه و شنونده آن بلفظ تانیث بحمت آن آورده که نوحه اکثر کار زنان است یا مراد جامع نوحه یا نفس نوحه است یا مردان را نیز شامل باشد و وجه اول ظاهر تر است در سبل گفته نوحه رفع صوت بشمردن شمائل میت و معاذم افعال می و حدیث دلیل است بر تحریم آن و بر مجمع علیه انتهى و در حدیث ابی مالک شعری است نزد احمد و مسلم که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم زن نوحه گسندند چون توبه نکند پیش از مرگ خود ایستاده کرده شود روز قیامت و بروی پیراهنی است از قطران و پیراهنی است از جرب و احادیثی که در نسی از بجا آورده شده معمول است بر نیاحت اخربه احمد و ابوداؤد و استنکره ابوجام

فی جعل در راه اطبرانی و البیهقی من حدیث عطاء عن ابن عمر و رواه ابن عدی من حدیث الحسن عن ابی هريرة و کلما ضعیفة **وعن** ام عطیة رضی الله عنها قالت اخذ علینا رسول الله عهدا فقلت لعلنا نلین ما زیره نیاحت از عمل جاهلیت است پس حرام باشد در اسلام و گویا که این عهد در وقت مبایعت بر اسلام گرفته و سبل گفته حدیث دال است بر تحریم فعل نیاحت و تحریم اجتماع می زیرا که نبی باشد لعن لکن بر محرم متفق است علیه و درین باب است از ابن مسعود که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست از بعضی از اهل طریقه تا کسیکه بزند خسار با و پاره کند که بانهارا و بخواند خواندن جاهلیت چنانکه نوحه و دعا بویل و ثبور متفق علیه در حدیث ابی موسی است که فرمود آنحضرت من می ام از کسی که تیر باشد یعنی موسی سر نرزد مصیبت و سبیکه دراز آواز خود نرزد مصیبت بگو بروی خود و برزد و جامه خود متفق علیه و مثله عند مسلم و غیر ذلک نیست معارض این احادیث حدیث ابن عمر که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بزنان بنی عبد الاشمل می گریستند آنها با لکان خود را روزی احد پس نه بود لیکن حمزه نیستند که گسند ما برای می آیند زنان انصار و حالیکه می گریند حمزه را حدیث زیر که این منسوخ است با آنچه در آخر این حدیث است باین لفظ فلا تکلمن علی مالک بعد الیوم پس نگریند بر مالک پس از امروز و این دال است بر آنکه تعبیر کرد از نیاحت بجا زیرا که بجا غیر منعی عنه است چنانکه دلیل است مراد را روایت آنست از ابو هريرة که گفت فرموده از آل رسول الله صلی الله علیه و سلم پس مجتمع شدند زنان در حالیکه می گریند بروی پس ایستاد عمر بنی میگرد و دور می نمود آنرا را بگفت او را آنحضرت بگذارد ایشان را می عمر زیرا که چشم اشک می ریزد و دل مصیبت رسیده است و عهد قریب است و میت زینب بود و خیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم کما صرح به فی حدیث ابن عباس خرج احمد و در وی این است که گفت آنها را دور داری خود را از غیبی شیطان زیرا که هر چه از چشم و از دل است از جانب خداست و از رحمت است و آنچه از دست و زبان است از شیطان است و این دال است بر جواز بکار زیرا که نبی نگر و دیگر از اولاد و منته قول صلی الله علیه و سلم العین تریح و یخزن القلب و لا نقول الا ما یرضی الرب و این را در وفات ابراهیم

و در زیارت قبور پس بگفتن که مراد عایشه رخصتی باشد که در قول آنحضرت است کنت نیتکم عن زیارة القبور الا فرودها و این محبت نیست بر آنکه در بعضی عام معارض نهی خاص نبی تواند شد ولیکن مؤید روایت عایشه است آنچه در صحیح مسلم از وی آمده و از قاطم مروی شده و گذشت و جمع میان ادله باین طریق است که منع کسی راست که در زیارت امر ناجائز و نامشروع بکند مثل نوحه و بوسه و طواف و سجده و جزآن و اذن کسی راست که این حرکات نکند انتهى

پس خود گفته و بخاری از حدیث ابن عمر آورده که او تعالی عذاب نمی کند با شک چشم و نه اند و بگمین شدن ل و بگمین عذاب می کند باین و اتفاق
 کرد بسوی زبان خود یا رحم می کند و اما آنچه در حدیث عایشه است نزد شیخین در قول می صلی الله علیه و سلم هر کسی را که حکم کرد او را که نمی کند زبان
 مجتمعات را برای بجا بر جعفر بن ابی طالب بحث فی افواه من التراب پس محمول است بر اینکه بجا با آواز نیاحت بود پس امر کرد نهی از آن اگر چه
 بخاک انداختن باشد در و بان آنها و عن ابن عمر رضی الله عنه عن النبي صلی الله علیه و سلم قال المیت یعذب
 فی قبره بما ینبغ علیه مروه عذاب کرده می شود در قبر خود بچیزیکه نوحه کرده می شود بروی و مراد بدان سخنی است که می گوید آنرا تا که
 برای میت و گفته می شود بوی بطریق استنزا و تحزیت گوید که وی ظاهر میگردد نفس خود را متصف بآن صفات و راضی بود بدان پس
 عمل نجر و توبیح باشد مصنف در تلخیص گفت اختلاف کرده اند مردم در تاویل این حدیث مختار طبری آنست که مراد بجا چیزی است
 که از نیاحت منعی عنها باشد و از عذاب مرده آنچه میرسد او را از اذن از معصیت و نافرمانی کردن اهل او مراد می تعالی را و اختیار کرده است
 این جماعتی از ائمه آخر ایشان شیخ نقی الدین بن تمیم رحمت و الله اعلم انتهى متفق علیهم ابن علان در شرح ریاض در باب
 تحريم نوحه از نووی آورده که گفت اختلاف کرده اند علما در معنی این حدیث پس تاویل کردند جمهور که معذب آن میت است که وصیت کرد
 به بجا و نوحه کردن بر خود بعد از موت و جاری شد وصیت او پس از وی عذاب کرده می شود بسبب گریستن کسان می بروی و بگمین
 کسی که نوحه کردند و گریستن بروی اهل می بغیر وصیت پس عذاب کرده نمی شود او را بقوله قالوا لا تزر وازر الذکر و آخری گفت
 طائفه که این محمول است بر کسیکه اهل حال کرد وصیت را بر ترک نوحه بر خود پس می معذب گردد بقرطی خود در اهل حال وصیت ترک نوحه و هر که
 وصیت کرد که بروی نگرند وی معذب نشود زیرا که از وی درین باب تقریطی رونداه و حاصل قول ایجاب وصیت است بر ترک نوحه و در
 اقوال دیگر است اما بگمینان با وجود اختلاف مذاهب جماع کرده اند که مراد بگمین بجا بصوت نیاحت است نه مجرد شک چشم انتهی ملخصا
 و هما نحوه و بخاری و مسلم راست مانند حدیث ابن عمر که گفت مغیره شنیدم رسول خدا اصلی الله علیه و سلم می فرمود کسیکه نوحه کرده شود
 بروی پس بدستیکه آن کس عذاب کرده می شود بچیزی که نوحه کرده می شود بروی روز قیامت عن المغیره بن شعبه از حدیث
 رضی الله عنه در سبل گفته احادیث درین باب بسیار است و در وی دلالت است بر تعذیب میت بسبب نیاحت و هتک کمال کرده اند
 این را زیرا که این تعذیب است بفعل غیر وی و مختلف آمده اند بجا عایشه انکار کرد بر عمر و ابن عمر و احتجاج کرد بقوله تعالی و لا تزر
 وازر الذکر و آخری و همچنین انکار کرد ابو هریره و قرطبی استجاد انکار عایشه کرده و گفته روایت کرده اند چند کس از صحابه
 پس نیست و چه برای انکار آن با وجود امکان تاویل بعد قرطبی جمع کرده در میان حدیث تعذیب و آیه و گفته حال بر زخ ملحق است با حوا
 و بنا و جاری شد تعذیب در آن گناه غیر چنانکه مشیر است بان قوله تعالی و اتقوا فتنة الا تصيبتم الذین ظلموا منكم خاصة
 پس محاضرات حدیث تعذیب آیه مذکوره نباشد زیرا که مراد بدان اخبار است از حال آخرت و استقواء الشارح و بسیاری از علما تا ویش فته اند
 بوجه اول بخاری راست که معذب میشود وقتی که نیاحت سنت و طریقه وی باشد و وی اهل خود را در حیات خویش بران مقرر داشته باشد
 و اگر طریقه او نیست پس معذب نشود و برین تقدیر مراد آنست که معذب می شود بجز بجا می اهل خود و حالش معذب شدن عذب
 بفعل غیر خود چون او را در وی سببی باشد دوم آنکه مراد تعذیب است بصورت وصیت بنوحه و این تاویل جمهور است گویند که این معروف
 بود نزد قداما قال طرفه بن العبد است اذا است فاکبني بما انا اهل به و شقی علی الحبيب یا اقم معبدی و لازم نیست که اگر اثنالی

امروسی نکلند مغرب نشو و بلکه تعذیبی بر مجرد ایصاست پس اگر امتثال هم کردند بر هر دو امر مغرب شود زیرا که ایصا فعل دوست
 و نیاحت بسبب او اگر چه فعل غیرست سوم آنکه خاصست بکافرنه مومن زیرا که مومن بزنب غیر هرگز مغرب نیست و قیه بعد از اجماعی زیرا که بر کافر
 هم زنب غیر وی بارنی کنند لقول تعالی و لا ینزل الایه چارم آنکه معنی تعذیب توجیع ملائکه است میثما یا آنچه ندیده می کنند اهل می چنانکه امام احمد
 از ابی موسی مرفوعا آورده که المیت یعذب بکاء الحجی از اقات الناسحة واعضاده و اناصراه و اکاسیاه جبذ المیت و قال انت عضدها و انت
 ناصرها و انت کاسیها و اخرج سنناه ابن ماجه و الترمذی بیخیم آنکه معنی تعذیب تالم میت است به نیاحت و غیره که از اهل می واقع می شود و وی
 رقت می کند برای اینها و باین تاویل فیه است محمد بن جریر و غیره و گفت قاضی عیاض هو اولی الاقوال احتجاج کرده اند بحدیثی که در وی
 اینست که آنحضرت زجر کرد زنی را از گریستن بر پسرش و گفت ان احدکم از ابی استغیر له صریحه فیما عباد الله لا تعذبوا اولئکم و نیز استدلال
 کرده اند باینکه اعمال عباد عرض کرده می شوند بر فردهای ایشان و هو صحیح و عظم تاویلات آخر و ما ذکرنا اشرف ما فی الباب انتهى کلام اسهل

و عن النسخی الله عنه قال شهدت بنتا للذبی صلی الله علیه وسلم تدفن و رسول الله صلی الله علیه
 و سلم جالس عند القبر فرأیت عینیه تد معان گفت النسخ حاضر شدیم ما دختر آنحضرت ام کلثوم زوجه عثمان را در حالیکه
 دفن کرده می شود و حال آنکه آنحضرت نشسته بود ز ز قبر پس دیدم من هر دو چشم آنحضرت را که اشک می ریختند رواه البخاری
 و از اینجا معلوم شد که گریستن بر مرده بی نوحه و بلند کردن آواز لا باس است و مکرده است ندبه و نوحه و در حدیث متفق علیه در قصه وفات
 ابراهیم بن رسول الصلی الله علیه وسلم از حدیث النسخ آمده که چون روان شد اشک زهر دو چشم آنحضرت گفت عبد الرحمن بن عوف تو گریه
 می کنی ای رسول خدا فرمود ای ابن عوف این اشک یختم رحمت است و در روایت دیگر آمده فرمود بذه رحمته جعلها الله فی قلوب عباده
 فانما یزحمه الله من عباده الرضا متفق علیه و تحقیق درین باب آنست که کمال آنحضرت کمال بشری است علی الاطلاق که شامل تمام طبقات
 و قوای ظاهره و باطنه است چنانچه لائق بحال بشرست که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است بر خلاف حال ملائکه و بود آنحضرت که میداد
 همه چیز را حق و می ظاهر می شد اندوس آتار تمام حواس و قوی پس آنچه مقدور بود صادر می شد بقدرت و اختیار و آنچه مقدور بود صادر
 می شد بحکم طبیعت و اضطرار و اگر نه این چنین باشد نقصان لازم آید و همه موافق حکمت است این دلیل سلامت حواس و قوی است
 پس آنحضرت را بهر مرتبه کمال تمام است و این یکی از وجوه وجود سکرات موت است در حق وی صلی الله علیه وسلم و الله اعلم و با جمله
 این حدیث برای گریه امت در هیچ احوال و مثل آن که حالت تذکر ذنوب و معاصی و غیره است جنتی است روشن و یکی از آثار رحمت الهی است
 به نسب و دست کند گریه بایزاری ما به همین بس است پس از مرگ خیر جاری ما به و این حدیث را در سبل السلام و غیره نقل فرست

و عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تدفنوا موتا کما باللیل الا ان
 تضطر والیه دفن نکلند مردهای خود را شب بگر آنکه مضطر گردید بسوی آن ازین حدیث معلوم شد که دفن در شب مکروه است
 مگر بضرورت و اضطرار و باین رفته است حسن و وارد شده است تعلیل نمی باینکه ملائکه ساراران اند از ملائکه لیل در حدیثی شامی گفته
 و الله اعلم بصحته تنبیه در بیان اوقات حدیث عقبه بن عامر گفته که سه ساعت است که نمی میکردار آنحضرت که نماز کنی بدان باید که کنی در آن
 ساعات مردهای خود را وقتی که براید افتاب درخنده تا آنکه بلند شود و وقتی که قائم شود قائم ظهره تا آنکه زائل شود افتاب و در سیکه
 مانعی شود بغروب تا آنکه غروب و انتهی در سبل گفته مستحسن آن بود که مصنف آن حدیث را در اینجا ذکر میکرد و اخرج ابن ماجه

واصله فی مسلم روایت کرد این را ابن ماجه و سلیم در مسند و لفظ وی این است که خطبه خوانند آنحضرت روزی و ذکر کرد مردی را از اصحاب خود که قبض کرده شد و کفن کرده شد و کفنی غیر طلال و قبر کرده شد و شب و لکن قال و لیکن لغت درین حدیث بعد آنچه ذکر کردیم زجر آن بقبر الرجل باللیل حتی یصلی علیه زجر کرد ازینکه دفن کرده شود مرد بشب تا آنکه نماز گذارده شود بروی مگر آنکه مضطر شود آدمی بسوی آن و این ظاهر است در آنکه نمی جانی است که مظنه حصول تقصیر باشد در حق میت بترک نماز یا عدم احسان کفن چون حاصل شود در تاخیر میت تا روز کثرت مصلمین یا حضور کسی که امید دعای اوست تاخیر مستحسن است و برین تقدیر تاخیر باید کرد در سردی بدن و اگر چه در روز باشد و ال است برین دفن علی رضی الله عنه فاطمه را در شب و دفن صحابی بکر را در شب و ترمذی از حدیث ابن عباس آورده که راه آنحضرت قبری را در شب پس افزوده شد برای آنحضرت جماعتی پس گرفت آنحضرت میت را از جانب قبله و فرمود رحمت کند ترا خدای تعالی تحقیق بودی تو بسیار راه کننده فتنه قرآن ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح است و در شرح سنه گفته اسناد وی ضعیف است ترمذی گفته درین باب از جابر و زید بن ثابت آمده است و ازین حدیث معلوم می شود که دفن در شب رست است و وجه کراهت در شب شاید آن باشد که در الوقت اجتماع مسلمانان برای نماز جنازه و حمل آن دشوار است و ازینجا رخصت کرده اند بعضی اهل علم در دفن بشب ابن خرم گفته مدفون نشود هیچ کس بکی در شب مگر آنکه مضطر گردد بسوی آن و گفت دفن اصحاب از و اوج آنحضرت بشب بطرف و خوف زحام یا تغییر و غیر ذلک بود از آنچه دفن بدان در شب مباح است و حلال نیست هیچ کس را که گمان کند با آنها جزین انتمی و عن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه قال لما جاء نعی جعفر

گفت هرگاه که آمد خبر موت جعفر که در غزوه مؤنه شهید شد قال النبی صلی الله علیه وسلم اصنعوا لاج جعفر طعاما بسازید برای او و جعفر طعامی را فقد اتاهم ما یشغلهم پس تحقیق آمده است ایشان را چیزی که باز میارند ایشان را از طعام نختن که خبر موت او باشد شیخ در ترجمه گفت درین حدیث دلیل است بر آنکه مستحب است خویشاوندان همسایگان و دوستان را تهیه طعام مر اهل میت را و بعضی گفته اند فرستادن طعام برای اهل مصیبت روز اول غیر مکروه است از جهت شغل تجنیز میت و روز دوم مکروه است اگر زنان نوحه گریز جمع شوند زیرا که این اعانت است بر اغم و عدوان و اختلاف کرده اند در اکل غیر اهل مصیبت آن طعام را و ابو القاسم گفته بآل نیست مگر کسی را که مشغول است بجماز میت کذا فی مطالب المؤمنین اخرجہ الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و شافعی نیز صحیح این است و حسن الترمذی و اخرج نحوه احمد و الطبرانی و ابن ماجه من حدیث اسما بنت عمیس ام عبد الله بن جعفر و بسبب گفت درین حدیث دلیل است بر شریعت این است بساختن طعام برای شان بنا بر شغل آنها موت و لیکن احمد و ابن ماجه باسناد صحیح از حدیث جریر بن عبد الله عجلی آورده که گفت بودیم کمی شمر و می جمع شدن مردم را نزد یک اهل میت و ساختن طعام را بعد دفن او از نیاحت پس محمول است حدیث جریر بر آنکه مراد ساختن اهل میت است طعام را برای کسی که سائیکه همراه وی بودند در دفن و حاضر بودند نزد شان کما عرف بعضی اهل الهیات و اما احسان بایشان بحکم طعام بسوی ایشان پس لا بأس است و همین است مفاد حدیث جابر و بسبب آنکه حرام است بعد موت عقرست نزد قبر زیرا که وارد شده است نبی از ان احمد و ابوداود از حدیث انس آورده که گفت آنحضرت نیست عقر در اسلام عبد الرزاق گفته عقر میگردد دلیل را بر قبر مردی می گفتند جزای فعل او میدهم زیرا که وی در حیات خود شمر عقر کرده همانان را اینچونانید پس ما هم نزد قبر وی جانور فنج کرده نخوردن در نهدا و پند ما میدهم تا بعد وفات هم مطعم باشد چنانکه در حیات خود بود و ندید بعضی از ایشان آن بود که چون راه او را نزد قبر وی فنج کرده شود روز ششم سوار بر خیزد و هر که نزد قبرش عقر کرده نشود وی پناه بر خیزد و این برد

فالمسلمين حشرنا ايشان راست می آید پس این فعلی است جا بل مجرم انتقی و عمر سلیمان بن بریدة الاسلمی رومی عنه ابنه و عمران بن حصین و جماعت مات سنة خمس عشرة و مائة عن ابيه روایت می کند از پدر خود که بریده است قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعلمهم اذا خرجوا الى المقابر ان يقولوا ابو و انحضرت که تعلیم میکرد و صحاب را چون بیرون می آمدند بسوی مقبره با اینکه گویند این کلمات السلام عليكم اهل الدار من المؤمنین و المسلمین سلامت بر شما ای اهل سرزای از مؤمنان و مسلمانان و گفته اند که سلام اینجا یعنی استسلام است یعنی تسلیم و رضا و دیار جمع درست و در نام پنهانی که آنرا عرصه و فضا باشد و استعمال او در منازل احیا آید و در اموات نیز اطلاق کردند و انان نشاء الله بكم لاحقون و ما اگر خواسته است خدای تعالی بشارتندگان و پیوستگانیم و استعمال انشاء است در اینجا بجهت تبرک و رغبت است چنانکه بیمار را می گویند انشاء الله تعالی صحت خواهی یافت یا بجهت شک در وفات بر ایمان یا با اعتبار قرب و نزدیکی فضا بود که با هم ریمیم میسر است آنوقت که ما هم ریمیم یا با اعتبار تنوع وفات که بعضی ماکول سبع اند و بعضی غریب و بعضی سوخته و جز آن لوق بظاہر متضنی فنیست و اینها غیر مدفون اند اسأل الله لنا ولكم العافية می طلیم از خدا برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت رواه مسلم و اخرجه ايضا من حديث عايشة و فيه زيادة برحم الله المتقين منا و المتاخرين و حديث دليل است بر شریعت زیارت قبور و سلام بر قبور خطابي گفته اسم دار واقع می شود بر مقابر و بهر صحیح زیرا که دار در لغت بر ریح مسکون و بریزاب غیر مایهول هر دو واقع می شود و عافیت میت سلامت اوست از عذاب مناقشه حساب مقصود از زیارت قبور دعاست برای ایشان احسان در حق آنها و تذکر آخرت و زهد در دنیا و اما آنچه عامه برخلاف این احداث کرده اند همچو خواندن آنها و متصرخ و ستغاثه و سوال کردن از خدا بحق شان و طلب حاجات از ایشان که این همه از بیع و جهالات است و عمر ابن عباس رضي الله عنه قال مر رسول الله كذبت انحضرت صلى الله عليه وسلم بقية المدينة بقبر ما که در میت بود فاقبل عليهم بوجه پس مقابل شد انحضرت بر ایشان بروی مبارک خود فقال پس گفت السلام عليكم يا اهل القبور يغفر الله لنا ولكم سلام است بر شما ای کسان قبور زیرا مرد خدای تعالی ما را شمارا انتم سلفنا و نحن بالانثر شما پیش گذشتگان بائید و ما در پی شما میسیریم امر و زگر از رفته حریفان خبری نیست + فردا ستیزیم بزهر ز با هم اثری نیست + در اینجا دلیل است بر آنکه گذرنده سلام گوید بر اموات چون بگذرد بر مقبره و اگر چه قصد زیارت آنها نکرده است و در وی دلالت است بر آنکه مرد و ما می اند کسی را که میگذرد بر ایشان و سلام میکند بر آنها و نه اخذ است باشد و ظاهرش در وجه و غیر اوست و در هر دو حدیث اول و این حدیث دلیل است بر آنکه چون انسان برای یکی دعا و استغفار کند باید که ابتدا بنفس خود کند و برین وارد است او عیبه قرآنیه رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَاسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا مُسْرِئِينَ و در وی دلیل است بر اینکه این ادعیه و مانند آن نامحتمل است برای میت بلاخلاق و اما غیر وی از فقرات قرآن پس شافعی گویند میرسد او را و احمد و جماعتی از علما بوصول می نیست گرفته و جماعتی از اهل سنت و حنفیه بآن رفته اند که میرسد انسان را اگر و اندین ثواب عمل خود برای غیر صلوة باشد یا صوم یا حج یا صدقة یا فقرات قرآن یا ذکر و هر چه از انواع قرب باشد در سبیل گفته هذا القول هو الارجح و اما در عطفی روایت کرده که پرسیدم روی انحضرت را چگونه نکلونی کند با ما در و پدر خود بعد موت ایشان فرمود نماز گذار و برای ایشان با نماز خود و روزه دارد برای ایشان بار زده خود و در حدیث بخاری و مسلم است که انحضرت از طرف نفس خود گو سفندی و از طرف امت خود گو سفندی و در وی اشارت است بر سیدن نفع با انسان از عمل غیر وی در سبیل گفته و قد بسطنا الكلام في حوشنا حضور المنهار بما يتضح بقوة هذا المذهب انتهى رواه الترمذي وقال حسن غريب و گفت عايشة بود انحضرت هر گاه که می بود شب

نهیست وی بیرون می آید و در پایان شب بسوی بقیع میگفت السلام علیکم دار قوم مؤمنین سلام باد بر شما ای اهل سرای مؤمنان در اتانم ما تو مردان
 عدل و عادلان و آمر شما را چیزی که وعده کرده شدید شما فرمای قیامت مدتی مین و مهلت داده شده اید شما و اتان ان شاء الله بکم لاحقون و اما اگر خواسته خدا
 بشما پیوستگانیم اللهم اغفر لایل البقیع الفرقه خدا و بنمایا مرزا ایل بقیع غرقه را رواه مسلم بقیع بفتح موحده نام گورستان مین است
 و غرقه یعنی مجر و قات نام درختی است که در آن مین بزانه پیشین بسیار بود و هم از عایشه روایت است که وی پرسید از آنحضرت چگونه گویند
 یعنی در زیارت قبور فرمود بگو السلام علی ایل الایمانی یعنی ای اهل ایمان و المتقدمین برنا و المتأخرین و رحمت کند خدای تعالی پیش مردگان از ما
 و پس مانده گان را و اتان انشاء الله بکم لاحقون رواه مسلم و عن عایشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله

لا تستبوا الاموات فانهم قد افضوا الی ما قدموا دشنام نکنید و بدگوئید مردگان را زیرا که ایشان تحقیق رسیدند بسوی
 چیزی که پیش فرستادند یعنی یافتند جزای عملی که کردند اگر خیر است بدی یاد کردن نشاید و اگر شر است شاید که خشند ذکر کردن شما آنرا وقوع
 در الایمانی است رواه البخاری و غیره و ترمذی و ابوداود و از هر ش این عمر آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم یاد کنید و بگوئید
 نیکیهای مردهای خود را و باز استید از ذکر کردن بدیهای شان شیخ گفته و این مخصوص است بمسلانان صالحان و آنانکه آشکارا فسق نکنند
 و ظلم نکنند انتهی و در سب گفته حدیث دلیل است بر تحریم سب اموات و ظاهرا هر ش عموم مسلم و کافر است و در شرح مغربی گفته ظاهر تخصیص
 اوست زیرا که سب کافر جائز است لما حکاه الله تعالی من ذم الکافر فی کتابه العزیز کعاد و مشود و شبا هم گویم لیکن قول می قد افضوا الی ما قدموا
 علت عامه است مرفیقین را معنی وی آنست که نیست هیچ فائده در بدگوئی شان و تفکر در آبروی آنها و آنچه او تعالی ذکر امم خالیه و ضلالت آنها
 کرده مقصود از آن ذم شان نیست بلکه تحذیر این امت است از افعال که منقضی به وبال و نکال فاعل آن شدند و بیان محرمات است که از کتاب آنها
 کردند و ذکر خصایل مجروره قاجر بغرض صالح جائز است و از قبیل سب منعی عنه نیست پس مخصوص بکفار نباشد آری حدیث مخصوص است
 بعض مؤمنین چنانکه در حدیث دیگر است که گذشت بر آنحضرت جنازه پس ناگفتند بروی بشر الحدیث و آنحضرت مقرر داشت ایشان با بران بلکه
 فرمود واجب شد یعنی تار جده گفت شما شهدای خدا اید و نتوان گفت که آنکس که شنای بد بروی کردند مؤمن نبود زیرا که حاکم در ذم وی روایت
 کرده که بد مرد بود وی تحقیق بود فقط غلیظ و ظاهرا آنست که مسلم بود زیرا که اگر کافر می بود تعرض بدم وی بغیر کفر نمی کردند و قرطبی جواب داده
 از سب آنها را که میخمل که وی مستظهر بالشرب بود تا از باب لا غیبة لفاسق باشد یا معمول شود وی از سب اموات بر ما بعد دفن گویم مناسب
 تعلیل یا فضاء الی ما قدموا همین است زیرا که افضای حقیقی بعد دفن است و روی الترمذی عن المغبرة و ابن عباس نحوه

مانند حدیث عایشه در نهی از سب اموات لکن قال لیکن گفت دشنام دهید مرد و با افتواذ و الاحیاء پس ایضا میدزند ما را
 و در سنادش صالح بن بهمان است و اوضعیف است و لیکن حدیث سهل بن سعد یعنی شایداوست قاله الشوکانی ابن رشید گفته
 سب کافر حرام است و فقیه متاخری شود بدان مسلم زنده و حلال است فقیه که حاصل نشود بدان اذیت و اما مسلم پس حرام است مگر وقتی که
 داعی باشد ضرورت مثل آنکه در وی صحت میت بود و مرد و تخلیص او از مظالم باشد که واقع شده است از وی که درین صورت مستحسن بلکه واجب است
 سب او و نظیر وی چیزی است که مستثنی کرده اند از جواز غیبت جماعتی از احیاء بنا بر بعض امور تنبیه منجمه اذیت میت است مستثنی
 بر قبر وی بدلیل حدیث عمر بن حزم انصاری که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و من تکیه زده ام بر گروی پس فرمود ایذا کن بسیار
 قبر از قبر احمد مصنف گفته سنادش صحیح است و مسلم از حدیث ابوهریره آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم اگر شنید کسی از شما بر غل

ولیسوند جاناو و برسد بسوی جسم وی بهترست او را ازینکه بنشیند بر قبر و هم مسلم از ابی مرتضی فرموده که نه نشیند بر قبر و نماز نکند از یاد کسی
 آن و نهی ظاهرست در تحریر و گفت مصنف روح در فتح الباری نقل عن الثوری که چه در قائل اند بکبر است جلوس قبر و گفت آنکه مراد بقعود است
 ولین بعل ضعیف است یا باطل انتی و بمثل قول آنک قال ابو حنیفة کما فی الفتح کویم دلیل مقتضی تحریر بقعود بروی است و مرور بالای آن نیزه که قول می
 اینها که صاحب قبر انهی است از اذیت مقبول از منان اذیت مؤمن حرام است بنقل قرآن و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات یعذب
 ما لکنسبوا فقد اختلفوا ایها نانا و انما صبینا و ازین جا شاعت نزد شیعه توان دریافت که افاضل مؤمنین را بعد وفات شان
 سب میکنند و شام بذهبی که طاعت با خدا بذهب معلوم و اول بذهب معلوم

کتاب الزکوة

زکوة در لغت مشترکست میان فقه و عفو و حق و نما و طهارت و زکوة موجب نما و زیادت و طیب و نظیر مال سبب نامی اجر صاحبان و طهارت
 آواز ذنوب است و زکوة را صدقه نیز می گویند بجهت آنکه دلیل است بر صدق صاحبی در دعوی صحت ایمان و زکوة فریضه است از فقر الفتن
 دین و زکونی است از ارکان اسلام و ضروری است از ضروریات شرع و در وجوبش اختلاف است که قبل هجرت است یا بعد آن ابن خزمیه
 در صحیح خود دعوی قبل از هجرت کرده اما صحیح آنست که بعد از هجرت است در سده ثانیه و باین جزم کرده است ابن اثیر و بعضی گویند که قبل
 فرضیت رمضان است و تحقیق آنست که بعد از رمضان بود و وجوب آن با اتفاق فقها در چهار صنف است از مال یکی زرع و شمار چنانکه جو
 و خربا و انگور و مانند آن نه بقول و خضراوات که زود تباه گردد و دوم بهیمة الا نعام از شتر و گاو و گوسفند و سوم طلا و نقره که قوام محاش اهل عالم
 باعتبار تقویم شیا بدان است چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشد بجز ظروف و فروش و سائر اتمش و اتمش و در جمیع اصناف اموال
 در هر سال یکبار است و در زرع و شمار وقت حصاد و در کردن کمال آن که وقت حصول غله است باین چنین است نزد ائمه بالاتفاق و نزد
 شیخانی و ابی بر زکوة در مال تجارت نیست می گویند که نیست واجب مگر در همان چیز که شارع در آن واجب گردانیده از اموال و بیان نموده آنرا
 برای مردم چنانکه فرمود خذ من أموالهم صدقة و انوا الزکوة و تحقیق توسع کردند بسیاری از اهل علم در باب زکوة در اموال
 که واجب نگردیده است خدای تعالی زکوة را در آنجا بلکه تصریح فرموده است در بعضی از آن بعد و وجوب مثل قول آنحضرت نیست بر آدمی و نه
 و اسپ او صدقه و بود صحاب را اموال و جواهر و تجارت و خضراوات و حکم نکرد ایشان را بترکیه آن اموال نه طلبید زکوة آن از ایشان
 پس اگر در چیزی از این اموال زکوة واجب می بود هر آینه بیان می فرمود آنرا برای مردم انتهی و شک نیست که اقوی و اصح از روی دلیل همین است
 گو مخالف جمهور باشد عن ابن عباس رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم بعث معاذا الی الیمن بدینکه
 آنحضرت فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن بامارت و قضا و اخذ صدقه و این فرستادن در سنه عشر قبل حج بود کما ذکره البخاری فی او آخر
 المغازی و گفته اند که در آخر سنه تسع بود وقت انصراف از غزوه تبوک قبیل سنه ثمان بعد الفتح و بالجمله در اینجا دلیل است بر فرستادن سعادت
 برای اخذ زکوة و آنحضرت فلغای می که فرستادند را عیان او آن شهسورت و صحیحین است از ابی هریره که فرستاد آنحضرت عمر را بر صدقه و هم صحیحین است از ابی حمید که حاصل کرد
 آنحضرت مردی را از قبیله ازده که او را ابن اللبتیمی گفتند و هم صحیحین است از عمر که وی عامل گردانید و فرستاد و فرستاد و فرستاد و فرستاد
 که فرستاد آنحضرت اباسعود را در حالیکه ساعی است و در سنه است که فرستاد آنحضرت اباجهم بن حذیفه را در حالیکه مصدق است و هم در وی است که فرستاد
 عقیبه بن عامر را برای امی و هم در وی است از حدیث قره بن و عموص که فرستاد و حاکم بن قیس ساسعی و در مستدرک است که فرستاد قیس بن سعد را

در حالیکه سماعی است و در وی است از حدیث عباده بن اوصام که فرستاد او را از حضرت عباس (ع) در حدیثی که در آن است که هر چه از او بگذرد در صدقه و در طبقات ابن سعد است که فرستاد آنحضرت صدقین را بسوی غرب هلال محرم سنه تسع و این در مغازی اقدسی است با سائیده و بالجمله چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم معاذ را بسوی یمن فرستاد و مشاگرد او را بنفس نفیس خود و آنحضرت پیاده بود و معاذ سوار و فرمود شاید که باز در نیابی ما را تو ای معاذ و هم چنین واقع شد که در حدیثی پذیرد که روایت ابن عباس تمام قصه معاذ را که فرمود آنحضرت که تو می آئی قومی را که اهل کتاب اند پس نخست دعوت کن ایشان را بگواهی دادن لا اله الا الله و محمد رسول الله پس اگر فرمان بردار نمی گشتند ترا یعنی مسلمان شوند پس بدانان ایشان را که تحقیق خدای تعالی منزه است گردانیده است برایشان پنج نماز در روز و شب پس اگر ایشان اطاعت کنند بر نماز پنجگانه پس بدانان ایشان را و فیه و درین حدیث بعد آنچه مذکور شد این است که ان الله افترض علیهم صدقة فی اموالهم بدستیکه خدای تعالی تحقیق منزه است گردانیده است برایشان صدقه را یعنی زکوة قوخذ من اغنیائهم گرفته شود صدقه از توانگران ایشان و در اینجا دلیل است بر آنکه متولی قبض زکوة و صرف آن امام است بنفس خود یا نائبی می دهد که تمتع شود از دادن آن گرفته شود از وی بقره بیان کرد آنحضرت این فرمود را بفرستاد آن اعیان فقره علی فقرا ثم پس باز گردانیده شود بر وی ایشان ایشان را باین استدلال کرده اند بر آنکه کافی است اخراج زکوة در صنف واحد گفته اند محتمل که تخصیص فقرات بجهت آن کرده باشد که غالب همین ایشان اند نیست در وی دلیل بر بدگوار و شاید که او بفقیر کسی است که حلال است صرف زکوة بسوی می پس داخل باشد مسکین هم نزد کسیکه می گوید که مسکین اعلی حال است از فقیر و هر که بالعکس است پس امر واضح است منقول علی کبیه تمام روایت اینست پس اگر اطاعت کنند صدقه را پس در داد خود را از فقرا اموال ایشان را بر زمین کن و عای تم کرده شده را که نیست میان عامی مظلوم و میان خدا پرده سه بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن اجابت از در حق بهر استقبال می آید و اللفظ للبخاری چنانکه گذشت از حدیث ابن عباس که می آئی قومی را الخ و عن انس رضی الله عنه ان ابا بکر کتب له روایت است از انس که بدستیکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه نوشت برای وی این کتاب وقتی که متوجه گردانید او را بسوی یمن و آن کتاب این است بسم الله الرحمن الرحیم هذه فريضة الصدقة بين نحر فريضة زکوة است مضاف را حذف کردند زیرا که معلوم است و در وی جواز اطلاق صدقه است بر زکوة برخلاف کسی که منع می کند از آن در بخاری این کتاب با بسمله شروع کرده که مقدمه است التي فرضها رسول الله صلی الله علیه و سلم علی المسلمین زکوة که فرض گردانیده است آنرا رسول خدا بر مسلمانان در وی دلالت است بر اینکه این حدیث من نوع است و مراد بقرض تقدیر است زیرا که وجوب آن ثابت است بنص قرآن کما یدل قوله والتي امر الله بها رسوق لک و آن صدقه که امر کرده است خدای تعالی بدان پیغمبر خدا یعنی بتقدیر انواع و اجناس می و قدر مخرج از وی پس کسی که طلبیده شود از مسلمانان آن صدقه را بروج مشروع آن پیش باید که بدید آنرا و کسیکه طلبیده شود فوق آن و زیاده بروج مشروع پس باید که در فریکل اسر دبع و عشم بن من الادل فادونها الخم در هر بست و چهار از شتران و آنچه پایان بست چهار است گو سفند است فی کل خمس شاة در هر پنج شتر یک گو سفند در مصفی گفت ظاهر این لفظ و مانند آن آنست که چون این قدر ابل جمع شوند در آن زکوة لازم شود از آن یک کس باشند یا از آن دوسر و در همین است مذکور شافعی و تا بیدید بر این معنی را تسمیه زکوة بحق المال در اثر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس این تسمیه می کند

که دور آن نیکو بر اجتماع مال است نه حال مالک که در مال صبی و محنون نزدیک اهل بیمنه واجب می شود و بر زرع صبی نزدیک همه لازم می آید و گویا
مصلحت در ادوات حکم بر حال مال دون حال مالک آنست که مصدق از نزدیک نام با جواد و قری می رود و او را بر حقیقت حال مالکان اطلاع نیست
و در قول مالکان عمر با می رود و تحقیق حال متعسر می شود و مخلان رهما و گله با که بر شارح و مسارح جمع می شوند و معرفت آنها بشاگرد می توان حاصل نمود
و منی اجتماع و بیجا اجتماعی است که بسبب آن همذایک گله و یک روم می توان گفت این با نجا و مشرح یعنی جای آب خوردن مسرح جائی از فتای
قریه که در آن از میان خانها آورده جمع می کنند تا همه را جمع کرده بمرعی برند و مرعی یعنی چراگاه و در آن جای آنها در وقت شب و موضع حلب
و راعی و محل پس با نجا و این اشیا گله و روم یکی می باشد انتهى و در زکوة ما شنید چند شرط است که بیاید و توله الغنم مبتدای بنوعی است و خبر
ما قبل اوست و در بعضی نسخ من الغنم است پس بیان شات باشد برای تاکید و در وی تعیین اخراج غنم است و در مثل این صورت و به قول مالک
واحد پس اگر شتر سه بجای آن بر آرد کافی نیست و جمهور گویند کافی است زیرا که اهل اجزاست و اگر قیمت یک شتر ده نه قیمت چند گوسفند
پس در و مخلان است نزد شافعی غیره مصنف در فتح لغته و الاقیس ان لایجزی فاذا ابلغت خمساً و عشتین الی خمس و ثلثین
ففيها بنت مخاض پس چون برسند شتران بست پنج شتر تاسی پنج شتر پس واجب در آن بنت مخاض است و باین رفته اند جمهور
و مروی است از علی رضی الله عنه که واجب است در بست و پنج شتر یا به حدیث مرفوع که وارد است بدان وحدیث موقوف از علی کرم الله وجهه
و لیکن مرفوع ضعیف است و موقوف تحت نیست فلذا قائل نشدند بدان جمهور آنتی ماده و این را برای زیادت توکید آورده و در نه معلوم
که بنت مخاض جز ماده نه باشد و مخاض یعنی میم و تخفیف بجای میم و در آخر ضا و محمه آنکه یکسال بروی گذشته باشد و قدم در سال دیگر گذاشته
تا آخر آن سال بعین نام دارد و برابر است که ز باشد یا ماده نیر که مادر وی از حوامل است و مخاض ناقصی حاصل را گویند و بست او را واحد از لفظ
وسی و ماخص آنست که وقت حمل می در آمده باشد اگر چه حامل نبود و ضمیر فیها راجع است بسوی ابل فان که فکن پس اگر نباشد بنت مخاض
فابن لبون ذکر پس واجب در آن ابن لبون نرست و زیادت ذکر برای تاکید است لبون یعنی آنکه دو سال بروی گذشته باشد و در سال
سوم در آمده تا تمام آن زیرا که مادرش شیر می دهد بچ دیگر را که زانیده است و ماده را بنت لبون گویند فاذا ابلغت ستاً و ثلثین
الی خمیس اربعمین ففيها بنت لبون آنتی پس چون برسند شتر سی و شش را تا چهل مه پنج پس در آن بنت لبون است ماده
فاذا ابلغت ستاً و اربعمین الی ستمین ففيها حقة پس چون برسند چهل شش را تا شصت پس در آن حقه است که حاکم
و تشدید قاف ناقه که سه سال بروی گذشته باشد و در سال چهارم در آمده تا تمام او بعین نام اوست و ذکر راجع گویند بنا بر آنکه استحقاق
بگذرد بروی شده است و لهذا گفت طر و قة الجمل کوفته شده شتر است یعنی مستحق آن نشده که شتر نر بروی بچهد و طر و قة یعنی اول
معنی مطوق است بر وزن فحولة یعنی مفعول مراد آنست که شان او این است اگر چه فعل آنرا مطوق نگرده باشد فاذا ابلغت احداً
و ستمین الی خمس و سبعین ففيها جذعة پس چون برسند شتران شصت و یک را تا هفتاد و پنج پس واجب بروی جذعة است
یعنی جیم و ذال شتری که بروی چهار سال گذشته باشد و در پنجم در آمده فاذا ابلغت ستاً و سبعین الی تسعين ففيها بنت لبون
پس چون برسند اهل هفتاد و شش را تا نود و یک در دو بنت لبون است بیانش گذشت فاذا ابلغت احدى و لتعین
الی عشتین و مائة ففيها حقتان طر و قة الجمل پس چون برسند نود و یک تا یکصد و بست پس بروی دو حقه است
توفته شده شتر و گذشت بیان او فاذا از ادات علی عشتین و مائة پس چون زیاده کرد بر عدد و بست یعنی یک یا زیاده

چنانکه قول جمهورست و ابل است بران کتاب عمر پس چون باشند صد و بیست و یک پس در وی سه بنت لبون است تا آنکه برسد صد و بیست و هفتاد و هشتاد و نود و صد و یک است که آنچه برین مقدار میفرزاید زکوة وی ابل است چون ابل باشد پس واجبست در وی زکوة آن مگر وقتیکه برسد یک صد و سی که واجب در وی دو بنت لبون است و یک حقه و چون یک صد و چهل برسد در وی یک بنت لبون و دو حقه است و از ابل هفتاد آمده که چون زیاده شوند بر یک صد و بیست برگردند بسوی فریضة غنم پس در یک صد و بیست و پنج سه بنت لبون و یک گو سفندست گویم در حد حکم هر بعین و تمسین فرکر کرده اند پس چون یک صد و بیست و یک برسد لازم آید سه بنت لبون از هر چهل یک بنت لبون و در وی حکمست پنج و نحو آن ذکر کرده پس هم قول ابو حنیفه محتملست نیز بجهت آنکه در قص باشد تا آنکه برسد یک صد و سی کما قد مرناه والله اعلم ففی کل العین بنت لبون پس در هر چهل بنت لبون است و فی کل خمسین حقه و در هر پنجاه حقه است و من لم یکن معه الا اربع من الابل فلیست فیها صدقة و کسی که نباشد با وی مگر چهار شتر پس نیست واجب فیها صدقة الا ان لیشاء ربها مگر آنکه خواهد صاحب شتران که بطریق تطوع و تبرع چیزی بدید پس این استثنای منقطعست ذکر کرده شد برای تو تم ناشی از قول می فلیست فیها صدقة و منفی مطلق صدقة است زیرا که لفظ محتمل است و اگر چه مقصود نباشد پس این صدقة واجب ابل است که درین حدیث تفصیل یافت و ظاهرش در جواب اعیان مذکوره است ولیکن عنقریب می آید که هر که عین را نیا بدغیر وی مراد را کافی باشد کذا فی السبل گویم بقیه حدیث اینست که پس چون برسد پنج شتر پس در وی یک گو سفندست و سیکه برسد نوزده شتران مقدار می که صدقه در وی جذعه باشد که از شصت یک تا هفتاد و پنج است و نیست نوزده و جذعه و نوزده و سی حقه است پس قبول کرده می شود از آن کس حقه می گوید و میدهد با وی دو گو سفند آن اگر بیشترند آن دو گو سفند مراد یا بدید بست در هم و سیکه برسد نوزده و سی صدقه حقه و نیست نوزده و جذعه و نوزده و جذعه است که فوق حقه است پس قبول کرده می شود از وی جذعه میدهد او را صدقه ستانده بست در هم یا دو گو سفند چنانکه مستند میداد در قسم سابق و سیکه برسد نوزده و سی صدقه حقه و نیست نوزده و سی قبول کرده می شود از وی بنت لبون و بدید هر چه از آن دو شات یا بست در هم و سیکه برسد صد و سی بنت لبون را و نوزده و سی حقه است پس قبول کرده می شود از وی حقه می دهد او را صدقه بست در هم یا دو گو سفند برعکس آنکه او بمصدق می داد و سیکه برسد صدقه او بنت لبون را و نیست نوزده و نوزده و سی حقه است پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون و بدید با وی بست در هم یا دو شات و سیکه برسد نوزده و سی صدقه بنت مخاض و نیست نوزده و سی بنت لبون است پس قبول کرده می شود از وی بنت مخاض و بدید او را صدقه بست در هم یا دو گو سفند حاصل آنست که اگر متصدق کمتر از او دهد چیزی دیگر آن ضم کند و اگر بیشتر دهد متصدق چیزی بوی دهد پس اگر نباشد نوزده و سی بنت مخاض بطریق وی نوزده و سی بنت لبون است نه بنت لبون یعنی نر نه ماده پس قبول کرده می شود از وی همان ابن لبون نیست واجب فیها چیزی و درین دلیلست که فضیلت انوثت منجر میگردد بفضل سن آن زکوة غنم پس همینست درین قول و فی صدقة الغنم فی سنا متجا در صدقه گو سفندان بیرون چندان بدلست از صدقه غنم با عاده عامل و لکن خبر مقدمست و سانه از گو سفندانست که بجز دو حلقه داده نشود و لفظ سوم مفید آنست که وی شرطست و جوبه کوة غنم و به قال الجمهور و مالک و ربیع گفته شرطست و داد و گفته شرطست و در غنم باین حدیث گویم و در اهل حدیث بنز بن حکیم که نوزده بود او و نسانیست باین لفظ فی کل سانه ابل الحدیث آری در گاؤ ذکر سوم نیامده و آنرا قیاس کرده اند بر ابل و غنم در مصنف گفته شرط دیگر سومست که در کلامی بیاح چرا کند پس اگر کلام ملک باشد آنرا سانه گویند یا معلوفه و دو وجه آمده است و از نظر دیگر فقیر برتجا

انبات است اگر انبات کرده باشد زرع اشبه می شود و اگر نگردیده باشد بکلانی صلح اشبه همیشه و شرط نوم و غنم خود است از لفظ و بی سامنه
الغنم و در ابل بقدر بقیاس آن بود و گویا در ابل تصحیح آن نشده زیرا که ابل در عرب البته سالمه می بود نه بخلان غنم که بعضی آن را بجن و معلون
می بود پس اگر در اکثر سال علف می دهد بروی زکوة واجب نیست و اگر علف می دهد قدسی که براد آن ضرر نمایان نمی شود و در اوقات دیگر
در صحرا می چرد زکوة واجب است انتهى اذا كانت اربعین الی عشرین ومائة شاة شاة و قتی که باشند چهل تا یکصد و بیست گوسفند
یک گوسفند است شات اول مجرور است زیرا که تمیز مایست و عام است از ذکر و انشی وضان مغز و شات دیگر مبتدا است و خبر وی قول باوست
فی صدقة الغنم زیرا که در اربعین یک شات است تا یک صد و بیست فاذا از ادت علی مائتین الی ثلاث مائة ففيها ثلث شياة
پس چون زیاده شوند برویست تا صد پس در آن سه گوسفند است فاذا از ادت علی ثلاث مائة ففي كل مائة شاة پس
چون زیاده شوند بر صد پس در هر صد گوسفند یک گوسفند است ظاهرش عدم وجوب گوسفند چهارم است تا آنکه چهار صد رسد و این قول
جمهور است و در ولایتی از احمد و بعضی کوفین است که چون زیاده شود بر صد صد یک واجب شود چهار گوسفند فاذا كانت سائمة الرجل
ناقصة من اربعین شاة شاة واحده پس چون باشند بیرون چرندگان مرد که در انما زکوة است کم از چهل گوسفند یک گوسفند یعنی
اگر چه یک گوسفند هم کم باشد از چهل فلیس فیها صدقة پس نیست در وی صدقه واجب الا ان یشاء ربی فمکر آنکه خواهد صاحب آن
بطریق نفل چیزی بدهد و کلا مجمع بین منصرف و جمع کرده نشود میان متفرق مثلا باین طوری که مردی است مالک چهل گوسفند را و واجب
در وی یک شات است پس رفت و خلط کرد و چهل شات شخص دیگر تا بگرد و صدقه او از شات نصف شات یا بود او را بست شات مخلوطه بست شات دیگر
پس تفریق کرد تا بحد نصاب نزد شافعی گفت و این هر دو احتمال دارد نمی مرتب المال را و بی مساعی را قاله الخطابی و کلا یفرق بین مجتمع
و تفریق کرده نشود میان مجتمع چنانکه مردی را چهل شات متفرق بود پس جمع کرد آنرا مساعی تا واجب گرد و در وی زکوة یا مردی است که او را بست
شات بود و واجب در وی یک شات است پس تفریق کرد مساعی چهل چهل تا بست شات واجب گرد و شتو کانی گفته این جمع و تفریق باعتبار مسرح
و ملحق و خلطه است اگر چه مالکان مختلف باشند چنانکه اوله بران ال انرا انتهى گویم و درین جا دلالت است بر عدم جواز حیدر شرع مرا مالک مال
و مساعی هر دو را با هم و باب تحریم حیل را حافظ ابن قیم شرح در اعلام الموقعین استیفا می کند کرده که فوق آن تصور نیست خشية الصدقة
این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که تقلیل و احتیاط با تکلیف و ایجاب است چنانکه تصویر کرده شد شافعی گفت ترس و گونه است
ترس مساعی و قلت صدقه و ترس مالک در تقلیل مال پس هر یکی را حکم کردند که هیچ شی از جمع و تفریق در مال حادث نکند و خوف او است صدقه
و ما کان من خلیطین و نصابی که باشد میان دو شریک فانهما یتراجعان بینهما بالتسویة پس بدست یکه آن
دو شریک رجوع کنند میگوید که برابری بیانش آنکه مثلا دو مردند در دو نیست شات شریک یکی را چهل شات است و دیگری را صد شت است پس
واجب گرد و بر اول یک شات و بر دیگری نیز یک شات نه اینکه واجب شود بر اول پنج یک شات بانی بر ثانی و در سبل مثال تراخ خلیطین چنین
گفته که یکی را مثلا چهل گاو دست و دیگری را سی گاو و مال هر دو مشترک است پس مساعی از پنجاه گوسفند ستاند و از سی یکی تبعیه و با ذل مسنه چون
بسته سباع بر خلیط خود و با ذل تبعی چهار سباع زیرا که هر واحد از دو سن واجب است بر شیوع گویا مال ملک یک کس است و در وی ذیل است بر ابل
چون مساعی ظلم کند یکی را از آن هر دو زیاده از فرض بگیرد زیاده مذکور راجع بشریک نشود و بروی قیمت بقدر واجب لازم آید نه زیاده که از او بشود
و اگر گویند که هر دو مساوی اند و در حق و ظلم حدیث از افاده آن دور نیست و کلا تخصیج فی الصدقة هر صفة و بیرون آورده نشود و او را نشود

در صدقه در اهل غنم و بقر نیز آن سال که دندان می افتاده باشد و لا ذات عوار و نه خداوند عیب نقصه مان عوار بفتح عین ممل عیب
و نقص ظاهر امر ادعایی خواهد بود که موجب نقصان قیمت گردد و گفته اند بفتح بمعنی مغیبه العین است و بالفهم یعنی عوار را بعین
پس داخل باشد در آن مرض در سبیل گفته اولی آنست که مفتوح باشد تا شامل ذوات اجیب بود چنانکه در حدیث ابی داؤد است از عبدالمد بن سعید
الغافری هر فوقاً باین لفظ که داده نشود در صدقه هر سه و نه در نه و نه مرضه و نه شرط بلیمه ولیکن گرفته شود از وسط اموال ایشان زیرا که او تعالی بخوبی است
از شما خیر او را و نه امر که شمارا بشمار او راه الطیرانی با سنا و چند و در نه از درن است بمعنی چرک یعنی جربا و شرط بلیمه بمعنی مال روی است و گفته اند
صغار و شمار آن قاله فی النهایه و لا تیس و نه تیس بفتح فوقانیه بسکون تخانیه در آخر سین جمله بزرگه آنرا تله گویند و زیاده کرد شوکانی در مختصر
و نه خرد سال و نه اکوله و نه بزبا و نه ماخض و نه فحل غنم انتهی و این بروایت مالک در سوطا و شافعی از سفیان بن عبدالمد ثقفی است که نبی کرد عمر
بن الخطاب بصدق را از نیک بگیرد اکوله و بزبا و ماخض و فحل غنم و مروی شده است این از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بروایت ابن ابی شیبه در مسند
و اکوله شاتی است که عاقر باشد و بزبا شاتی است که پرورده شده است و زغانه برای شیر و ماخض بمعنی حامل است و فحل غنم چنده بر گو سفند زیرا که
مالک ثل محتاج است باینها اگر چه از خیار مال می نباشد الا ان یشاء المصدق مگر آنکه بخواد صدقه ستانده بجهت غرضی و مصلحتی و اختلافاً
کرده اند و ضبط وی اکثر بر آنند که تشدید است و مجلسش متصدق بود تا را با بصاد و بدل کرده و صداد او غام کردند و مراد بدان مالک است و استثنای راجع است
بسوی تیس زیرا که چون تیس معد برای انرا نباشد از خیار بود و مالک امیر سده که مال فضل در صدقه بر آرد و محتمل است که راجع باشد بسوی هر سه
و مفاد آن بود که مالک است بر آوردن هر سه و ذات عوار چون فربه باشد و قیمت می اکثر از وسط بود و درین خلاف است در میان مفرعین
و گفته اند که ضبط و تخفیف است مراد بان ساعی است و این ال است بر آنکه ساعی راست اجتهاد و نظر اصیل برای فقرا و وی گویا بچو و کیل است پس
مشیت او مقید باشد بصالح و عائد باشد استثنای بسوی هر سه و همین است مهل در استثنای ما عرف فی الاصول و این وقتی است که غنم مختلف باشد
و اگر همه معیب یا تیس نباشند کافی است اخراج یکی از آنها و مالکیه گویند بخرد و گو سفندی که کفایت کند عملاً بظاهر الحدیث ولیکن در قاموس گفته
المصدق کجند اخذ الصدقات و المتصدق معطیها انتهی و این بیان زکوة غنم است و زکوة اهل و بقر بالا گذشت و اما زکوة فضة پس قمل است
و فی الرقة و واجب و زقره و رقه کبیر را و تخفیف قان بمعنی سیم خالص و بچین و ورق سیم سکه زده که آنرا دراهم گویند و مراد اینها مطلق سیم
سابع العشس چهل یک است در مصنف گفته نصاب فضة و صد درهم است و نصاب ذهب است متقال زکوة هر دور ربع عشر است و مالک در حدیث
الی سعید خدری آورده که نیست در کم از پنج اوقیه از زقره صدقه در کتاب عمر روایت کرده که در سیم چهل یک است و مالک گفته سنتی که اختلاف نیست
در آن نزدیک آنست که واجب میشود زکوة در سیم نینار از ذره خالص چنانکه واجب می شود در دو صد دراهم و در همین که زکوة بدان معین شده
اختلاف واقع شده است حنفیان هفتاد حبه شعیره نوشته اند و شافعیان پنجاه و دو حبه شعیره و کسری این اختلاف فاحشی است که جمع آن
نتوان کرد شعیره بلا و ناسبک اند حسابی که بر آن قرار داده اند درین دیار راست نمی آید پس این حساب را گذاریم و حساب دیگر که فرقی کم کشش
دو اینست را که اهل حرین امر و زدی وانی گویند سوزن قان وزن کردیم آن نیز مختلف بر آمد بعضی نیم ماشه و بعضی نیم ماشه و چهار حبه شعیره و بعض
نیم ماشه و شش حبه از پنجاه از ایجاد است شده که در هم سه ماشه است کسری زیاده ربع ماشه یا دون ازان بقلیلی یا زیاده ازان بقلیلی و درین
یک متقال است و نسبت در میان متقال در هم آنست که ده در هم هفت متقال می شود و درین سله چون دراهم در زمان آنحضرت صلی
علیه و سلم متنوع نمودند احتیاطاً اخذ اقل است و الله اعلم انتهی گویم در باب گفته معتبر در دراهم نصاب که دو صد درهم است وزن سبعه است

که ده درم از ان برابر هفت مثقال باشد و همین میزان جاری شده است تقدیر در دیوان عمر رضی الله عنه و امر بدان مستقر یافت و در شرح و تفصیلاً گفته یک درم باین وزن سبعة نیم مثقال بیست و پنج حبه است پس ده درم هفت مثقال شد و مثقال بیست و چهار است و قیراط پنج جو پس یک درم چهار و قیراط بوزن هفتاد و چهار رتی چهار جوست پس هفتاد و چهار حبه و نیم رتی است بحساب فی ماشه هشت رتی دو ماشه و یک نیم رتی شد و یک درم دو ماشه و یک نیم رتی شد و ده درم شریعی بیست و دو ماشه یک رتی کم گوید که بحساب فی روپیه یازده ماشه دو روپیه کسری کم یعنی با و آن چهارم کم تقریباً باشد پس دو صد درم که نصاب زکوة است باین حسابی شش توله و پنج و نیم ماشه می شود و واجب از زکوة در این ده ماشه هفت نیم رتی است و بحساب روپیه چهل روپیه تقریباً یعنی سی و نه روپیه و دو وازده آن و یک نیم با و بالا کسری کم خواهد شد واجب در ان ربع عشر چهل است یعنی یک روپیه و اگر بقدر پنج حبه زیاد شود یعنی بر چهل هشت روپیه مثلاً بیفزاید یک روپیه و سه آن کسری زیاد بر دو و زیادت بر نصاب که کمتر از خمس باشد همان یک روپیه کافی است زیاد نباید داد و زیر آن نیز حنفیه در کسور زکوة نیست تا زیادت بقدر خمس نرسد و بقدر نصاب کافی باشد مثلاً اگر چهل روپیه دو روپیه یا سه روپیه یا چهار روپیه یا هفت روپیه زیاد شود و یک روپیه بدو و چون زیادت بهشت رسید یک روپیه و سه آن کسری زیاد بر دو و زیادت بهشت معتبر است مثلاً در چهل و شازده روپیه که زیادت دو خمس است یک روپیه و شش و نیم آن تقریباً می باید داد و نصاب طلا است مثقال است و مثقال بیست و چهار که بوزن بیست و پنج رتی که مقدار سه ماشه و یک رتی است پس یک مثقال بمقدار سه ماشه و یک رتی شد و است مثقال بمقدار شصت و دو نیم ماشه باشد و آن بحساب توله پنج توله و دو نیم ماشه شد این است نصاب طلا و بحساب اشرفی راجع وزنش ده و نیم ماشه و نیم رتی است شش اشرفی هفت رتی کم میشود پس درین نصاب چهل حبه که نیم مثقال است یعنی یک نیم ماشه و نیم رتی زکوة بر دو قیمت طلای جدید درین وقت شازده روپیه فی توله است باین حساب قیمت یک نیم ماشه و نیم رتی طلا دو روپیه یک آن با و بالا کسری زیاد می شود پس زکوة در نصاب طلای مذکور احتیاطاً دو روپیه دو آن باید داد که برای فقیر النفع است و تفصیل سله در کتاب الحسب و غیره باید جست فان کم تکن الا تسعین و مائة فلیس فیها صدقة الا ان یشاء ربها پس اگر نیا شدیم مگر یک صد و نود و پنجاهی کمتر از دو نیست اگر چه یک درم کم باشد پس نیست در ان چیزی مگر آنکه نخواهد مالک آن چیزی بدو اگر چه واجب باشد بطریق تطوع و از آن قول می صد و نود و پنجاهی می شود که چون زیاد شود بر صد و نود قبل رسیدن بر صد و نود صدتیم است حال آنکه چنین نیست بلکه در وی بجهت آنست که این آنقدر عقد است قبل مائة و حساب چون تجاوز می کند از احادیثی باشد ترکیبی بعقود و عشرات و مئین و اوف پس فکر تسعین نیز از همین جا است و من بلغت عنده من الابل صدقة الجزعة و لیست عنده جذعة و عنده حقة فانها تقبل منه الحقة و یجعل معها شاتین ان استیسر تاله او عثن بن درهما کسی که برسد نزد او از شتر صدقه جزعه و نزد او جذعه و نزد او حقه است پس قبول کرده شود از وی حقه و گردانیده شود با وی دو گو سفند اگر آسان شوند او را یا باست در هم اگر نشوند دو گو سفند و در حدیث و لیست بر آنکه این قدر جبر تفاوت مابین حقه و جذعه است و من بلغت عنده صدقة الحقة و لیست عنده الحقة و عنده الجزعة فانها تقبل منه الجزعة و کسیکه برسد نزد وی صدقه او حقه را و نیست نزد وی حقه و نزد او جذعه است پس قبول کرده شود از وی جذعه و اگر باشد زائد بر قدر لازم پس تکلیف نکند در تحصیل چیزی که نیست نزد او و لعیطیه المصدق و بدو را صدقه ستانند مقابل چیزی که زیاد شده است نزد وی شاتین او عثن بن درهما و دو گو سفند یا باست در هم کما سلف فی عکسه اختلاف کرده اند در قدر تفاوت در سایر اسنان مذکور شافعی آنست که تفاوت میان

به و حسن موافق حدیث باب ست و او ابوالبخاری و روایت کرده اند این حدیث را احمد و نسائی و ابو داود و تفریق و حسن خود اجماع
گفت که این کتاب بر نهایت صحت است و عمل کرد بران صدیق عینی رضی الله عنه بحضور علما و هیچ یک خلاف نکرد و انتهی روایت کرد آنرا
بخاری در مذموم منع از صحیح خود در کتاب الزکوة و غیره مطولا و مختصرا بسند واحد و تصحیح کرده اند آنرا ابن جبان و غیره روایت کرده اند
احمد و ابو داود و دارقطنی و عالم و بیهقی مانند آن از حدیث زهری از سالم عن ابیه و گفت سالم که نوشته بود رسول خدا صدقه را بکنین برون
آنرا بسوی عاملان خود تا آنکه وفات وی شد پس بیرون آورد آنرا ابو بکر صدیق و عمل کرد بران تا آنکه وفات یافت بجه عمل نمود بران عمر
بن الخطاب و در گذشت وی روزیکه در گذشت یعنی مرد و مقرون بود این صدقه بصیت یعنی وصیت کرده که این صدقه را بهمین وجه جاری
کنند بجه سالم این حدیث را ذکر کرد ترمذی گفته حدیث سالم حسن است شوکانی گفته این تفصیل صدقه ثابت است در حدیث انس و ابن عمر در
زکوة ابل و غنم و واقع است اجماع بران انتهی و **عن** معاذ بن جبل رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعثه
الى اليمن روايت است از معاذ که فرستاد آنحضرت او را بسوی یمن فامرہ ان ياخذ من كل ثلثين بقرة تبيعاً او تبيعة
پس امر کرد او را که بگردد از گاو و گوسفند و از هر یک ساله یک یا دو یا سه یا چهار یا پنج یا شش یا هفت یا هشت یا نه یا ده یا یازده یا بیست
و من كل اربعين مسنة و بگردد از هر چهل گاو و دو ساله را یعنی میش و تبيع مذکور و مونت هر دو را ذکر کرد و در مسنة بر مونت انقفا
زیر که در تبيع هر دو برابر است و در مسنة ماده متعین و نوزده خفیه در هر دو نوزده برابر است و هر دو جانر است و بر همین قیاس افزون شود بر چهل گاو
پس نیست در وی چیزیست تا آنکه برسد بهفتاد و در هفتاد و یک تبيع و یک مسنة است تا هشتاد و در هشتاد و دو مسنة است پست بر همین قیاسند
ابن عبدالبر و او که گفته که نیست خلاف در میان علی که سنت در زکوة بقر موافق این حدیث است و همین است انصاب جمع علیه اتقی و در
گفته حدیث ابل است بر و جو ب زکوة در گاو و برینه که انصافش همین است که مذکور شد و بهو جمع علی الامرین و در وی لالت است بر آنکه واجب
نیست و کمتر از شتی چیزی و در وی خلاف است زهری را چه وی گفته که واجب است در هر پنج گاو و یک گوسفند قیاساً علی الاطلاق و جواب
داده اند چه که ثابت نمی شود انصاف بقیاس مردمی است که نیست در کمتر از شتی گاو چیزی و این روایت اگر چه جمول الاستناد است و آن
مفهوم حدیث معاذ مؤید است و من كل حاله و بگردد از هر محتلم یعنی بالغ و باین لفظ روایت کرده است آنرا ابو داود و مراد بان
جزیه است از غیر مسلمان دینار او عدله افتح عین جمله و سکون ال جمله معافاً یا یک دینار یا برابر آن معاف می نسبت است بسو
معاف بر وزن مساجد قبیلک است در یمن ثیاب معاف می منسوب باوست و او ابوالخسنة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن
و هم دارمی و ابن جبان و دارقطنی و عالم و اللفظ لا محمد و این لفظ مذکور شد امام احمد راست و حسنه الترمذی و گفت
ترمذی حدیث حسن و اشار الی اختلاف فی وصله و اشاره کرد بسوی اختلاف اهل علم در وصل وی و لفظ ترمذی بعد از خارج
این حدیث است و در بعضی نه الحدیث عن الاعمش عن ابی دائل عن مسروق ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث معاذ الى اليمن فامرہ
ان ياخذ ثلثين و این اصح است یعنی از روایت وی از مسروق از معاذ از آنحضرت و ترمذی روایت مرسله را از ان جهت ترجیح کرد که روایت
انصاف متعارض آمده است در آنکه مسروق با معاذ ملاقات نکرده و جواب داده اند که مسروق بهرانی نسبت است از و ادعای بیانی ندارد و ابو داود
معاذ در یمن پس اقامت میان هر دو ممکن است پس حدیث تکویم بالاتصال است بر برای جمهور در سبیل گفته برای ترمذی را بی بخاری بود در
لا بد است از تحقق لقائش گویم دارقطنی هم در عمل تهر تبيع روایت مرسله رفته بهین وجه مسروق از معاذ سماعت ندارد و با لفظ کرد

آورده اند که فرمود آنحضرت تحقیق عفو کردم شمار از صدقه سپ و برده در سفر سعاده گفته عادت نبوی نبود له از سپ برده و در از زکوة
 زکوة بستند و این سله مختلف فیه است و ظاهر حدیث عدم و جوب زکوة است در آن و به قال الشوکانی و مذمب شافعی و صاحبین نیز همین است
 که در اسپ زکوة نیست و همین حدیث حجت ایشان است و آنکه در حدیث مسلم آمده که فراموش نکرده است یعنی صاحب خیل حق خدارا بدو
 و رقاب او پس مراد از آن نزد شافعیه غمخواری و خبر گیری آنهاست بدان و گاه آب و دفع ضرر از آنها و حقیقه گویند که مراد با سپ که در آن صدقه
 نیست اسپ غازیان است و آنکه برای تجارت نبود و حجت ایشان درین باب اثر حضرت عمر بن الخطاب غیره است که در شرح فارسی مختصر
 شوکانی ذکر کرده ایم و آن آثار صالح تعارض با حدیث صحیحین نیستند چه در آن نیز حکم بصدقات خیل بر وجه ایجاد نبوده است بلکه محمول بر رضا
 ارباب خیل است و تحویل ناظر در تطوع است و میل خاطر صاحب جمه الدالبالغه نیز همین جانب است چنانکه گفته اما خیل پس قلیل لصره است
 یعنی نسل او بسیار نمی شود و در اقطار سیره مثل ترکستان انتهی پس راجع عدم و جوب است و مسلم راست از حدیث ابی هریرة
 لیس العبد الا صدقة الفطر نیست در برنده مگر صدقه فطر در سبل گفته حدیث نص است در آنکه نیست زکوة در عبید
 و نه خیل و این اجماع است در آنچه برای خدمت و رکوب باشند و اما خیل که برای نتاج نگاه داشته شده اند پس در و خلاف و تفاسیل است
 مر حقیقه را و احتیاج کرده اند بحدیث فی کل فرس سائمة دینار او عشرة در لهما اخرج الدارقطنی و البیهقی و ضغفاه و جواب داده اند که این بمقاوم
 حدیث نفی صحیح نتواند شد و این واقعه در زمانه مروان اتفاق افتاد و درین باب با صحابه مشاورت کرد ابو هریره حدیث لیس علی الرجل
 فی عبده و لافرسه صدقه روایت کرد مروان زید بن ثابت را گفت تو چه میگوئی ای اباسعید ابو هریره گفت عجب است از مروان من او را حدیث
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم می گویم می گوید ای اباسعید تو چه میگوئی زید گفت راست گفته است رسول خدا صلی الله علیه و سلم مراد بدان فرس
 غازی است و اما تاجر که از وی نسل می جوید در وی صدقه است گفت چه قدر گفت در هر سپ یک دینار یا ده درم و گفت ظاهر به و جوب
 نیست در خیل و اگر چه برای تجارت باشد و جواب داده اند که زکوة تجارت واجب است باجماع کما نقله ابن المنذر گویم چگونه اجماع
 با این خلاف ظاهر به انتهی و عن بعضی بفتح موحده و سکون ما و زاتابعی مختلف فی الاحتیاج است یحیی بن معین درین ترجمه
 گفته اسنادش صحیح است و فتیکه من دون بهز نفعه باشد و ابوحاتم گفته بهوشیح یکتب حدیثه و لایحجج به و شافعی گفت لیس بحجة
 و ذهبی گفت ما ترکه عالم قط بن حکیم بن معاویة بن حیدة القشیری بفتح حای مطه و سکون تحتیه و فتح وال عن اسمیه عن جده
 هو معاویة بن حیدة صحابی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی کل سائمة ابل فی اربعین بنت لبون
 در هر بیرون چرندة شتر در چهل یک بنت لبون است آنکه دو سال بروی گذشته و مادر وی شیر میدهد بر بچه دیگر که زائیده است و گذشت
 در حدیث النسک بنت لبون واجب است درسی و شش تا چهل و پنج و این صادق است بر اینکه واجب است در چهل یک بنت لبون مفهوم
 عدد در بیجا مطوح است یا ده و نقصاناً زیرا اننطق صریح که حدیث النسک است معارض اوست لایفرق الا بلی عن حسابها
 بداند کرده نشسته شد شتران را در سنامه خود یعنی مالک ملک خود از ملک غیر جدا نکند بلکه همچنان خلیط دارو من اعطاها مو تخرها بها
 فله اجرها هر که داد او از امید اجر و ارنده بدان پس راست اجرا و من منعها فانا اخذوها و هر که منع کننا ترا و ند پس ما گینه ایم از آن
 و شطر ماله عن مة من عن مات ربنا و نیمه مال او تا وان است از تا و انهای پروردگار ما معنی عزمه جدد است یعنی در اخذ
 وی جدا کنیم زیرا که واجب مغر و نفس است و عزمه مرفوع است بنا بر خبرت مبتدای محذوف و نصب می بر صدقیت است و این مصدر است

مردم نفس خود مثل لعن علی الف وجمع اعترافا و ناصب فعلی است که دلالت میکند بر آن جمله فاما آخذوها لایحل لای محم منها شیء
 حلال نیست برای آل محمد از آن چیزی رواه احمد و ابوداؤد و النسائی و صححه الحاکم و علق الشافعی القول به علی ثبوت
 و تعلیق کرده است شافعی قائل شدن را بدان بر ثبوتی زیرا که وی گفت که ثابت نمی کنند اهل علم این روایت را و اگر ثابت شود قائل شویم
 بدان ابن جبان گفت بنظر خطا بسیار میگرد و اگر این حدیث نمی بود داخل میکردیم او را در ثقات و وی از کسانی است که تخلف میکنند خدا را در و
 و با جمله حدیث دلیل است بر گرفتن امام زکوة را از مانع بقهر و جبر و ظاهراش آنست که این اخذ جمع علیه است و برینکه نیت امام کافی است و مجزی است
 از کسی که بروی زکوة است اگر چاره زوی اجز قوت شده مگر واجب ساقط گردیده و قول می شطرا مال عطف است بر ضمیر منصوب در آخذوها و مراد
 از شطرا بعضی است و ظاهراش آنست که این عقوبت است باخذ جزوی از مال برین او را از خارج زکوة و گفته اند که این منسوخ است اما مدعی
 دلیل بر نسخ قائم نکرده بلکه احادیث دیگر دال اند بر عدم نسخ ذکر کافی اشرح و اما قول مصنف که نیست دلیل در حدیث بنابر جواز عقوبت
 بمال زیرا که روایت و شطرا مال بضم شین فعل سببی برای جمول است ای جبل مال شطرا و تخیر علیه المصدق و یاخذ الصدقة من غیر شطرا
 عقوبت منتهی لئلا زکوة گویم در نهایت است قال الجری غلط الراوی فی لفظ الروایة فانما هی و شطرا مال ای یجبل مال شطرا من تا آخر آنچه مصنف ذکر کرد
 و مثل می صاحب ضور النهار هم مائل شدن در سبب گفته و ذکر کرده ایم در حواشی می که برین روایت نیز دلالت میکند بر جواز عقوبت بمال زیرا که
 گرفتن از بهترین و در حدیث عقوبت است باخذ زیاده بر واجب زیرا که واجب وسط است غیر خیار بعده شارح را دیدیم که اشاره کرده است
 باین در حواشی ضور النهار قبل وقوف بر کلام می و دیدیم نووی را بعد مدت طویله که ذکر کرد مثل آنچه ما ذکر کردیم بعینه بطریق دیگر سبب
 گفته است که درین روایت دلیل نیست بر جواز عقوبت بمال و لفظ می اینست اذا تخیر المصدق و اخذ من غیر الشطرا من فقد اخذ
 زیاده علی الواجب و می عقوبت بل مال مگر آنکه این حدیث بنظر اگر صحیح شود دلالت نمی کند مگر برین عقوبت مخصوصا در مانع زکوة نه در غیر و
 و این شرط ماخذ حکم می حکم زکوة است در آخذ و صرف و لاحق نمی شود بزرکوة غیر او درین حکم زیرا که آن بقیاس عمل باید بود و نیست بطن بر علت و
 و غیر نص از آنکه علت مفیظن محمول نیست یا چون حرمت مال مسلم مقرر باشد باذنه قطعیه همچو حرمت خون می پس حلال نیست گرفتن چیزی از آن
 مگر بدلیل قاطع و دلیل موجود نیست بلکه آنچه درین حدیث بنظر وارد شده احادیث جزطن افاده دیگر نکند پس بحث می چه قسم می توان گرفت و بر
 مقدم تواند شد لیکن اهل امر درین اعصار سه سال کرده اند در اخذ اموال در عقوبت استرسالی که منکر است نزد شرع و عقل و مناط و ولایات بر جهات
 نماده اند که از شرع و دین هیچ شیء امر نمی شناسند و نیست در قصد و نیت ایشان مگر قبض مال از هر سبب که بروی ایشان را ولایت حاصل است
 و این را در فتاویب نام کرده اند و از ادراجت اقوات کس اطمیان عمارت کن در اوطان صرف می کنند فاما نایب و انا الکتب را چون بعضی
 از ایشان آنچنان اند که حدیثه یا شرب سکر را ضائع می کنند و بران مال بگیرند و بعضی هم مال گیرند و هم حد نمایند و این همه مجرم است بضرورت
 دینی لکن شایب علیه البکیر و شبت علیه لصغیر و ترک علماء انکیه فزا بشر فی الامم الخ طیار انتمی کلام اسبل و حرم علیه السلام
 قال قال رسول الله صلک الله علیه وسلم اذا کانت لک مائتا درهم و حال علیها الحول ففها خمسة دراهم
 چون باشد ترا و صد درهم و حوالان کنند و بکنند بران یک سال کامل پس واجب است پنج درهم است و واقع است اجماع برینکه فصل نقره و و صد
 درهم است و نیست هیچیکه مخالفان گران حبیب اندلسی و خلس و قیبه که در حدیث آینده بیاید و صد درهم است زیرا که وزن
 هر اوقییه چهل درهم است در مالایبند گفته نصاب سیم و صد درهم است که پنجاه و شش روپی سکه دهل و زن گن می شود و انتی در کاشیه

وی گفته وزن دو صد درم شرعی بجا و دو نیم توله می شود پس از روپیه لکنه که یازده ماشه می باشد بجا و هفت روپیه سکه و سه ماشه سیم می شود و روپیه
کلدا چون در وزن یازده ماشه و چهار رتی است پس قدر نصاب از آن بجا و چهار روپیه و نه ماشه سیم میشود انتی در سبب گفته حدیث دلیل است بر آنکه نصاب
نصفه دو صد درم است و این اجماع است و خلافی که هست در قدر در هم است فان فیة خلافا کثیرا سرده فی الشرح و لم یأت بما یثبته و بما تسکن بنفس الیه
فی قدره در شرح دیرری گفته هر در هم شش و اینست و هر در هم هفت مثقال و متغیر نشد در جاهلیت و نه در اسلام گفت و اجماع کرده اند مسلمانان
برین و مقرر کرده است در سناری بحث طویل که نصاب فضه از قروش موجوده برای شافعی چهارده و برای حنفیه بیست و آنکی زیاده است و نصاب سبب
نزد حنفیه بیست است بعد گفته و این تقریب است و دروی این است که قدر زکوة دو صد درم ربع عشر است و هو اجماع انتی گویم بیان وزن
سبعه و قدر نصاب زر و سیم سابق گذشته و شاه ولی الله محدث دهلوی رح در مکتوبی بقاضی ثناء اللطیفی پتی رح نوشته اند که فقیر را هم وقتی در معنی
مثقال و در هم تشویش حاصل شده بود زیرا که سخات هندوستان توله و ماشه و رتی است و اینها در عرب نیست و سخات عرب شعیرت و قیاط
و امتحان کرده شد که شعیر عرب و هندوستان برابر نمی باشد لهذا در تعیین مقدار در هم راهی دیگر سلوک نموده شد و در کتب فقه و حدیث مانند شرح سنه
یافته شد که در هم شش دانق است و دانق کامل از ضرب مصر که فرسوده نشد امتحان کردیم نیم ماشه و قدری بر آمد آنقدر در بعضی و شعیره بشعیر هندوستان
و در بعضی کم زیاده بقدر نصف شعیره بود چون شش دانق را وزن کردیم سه ماشه و پاو ماشه بر آمد بران اعتماد نمودیم و مثقال و دینار یکی است و مثقال
مختلف نبود در اول اسلام لهذا معیار در هم مثقال را نهادند و بالعکس الحال دینار عرب اسلام بولی است چهار ماشه و نیم ماشه می باشد شاید بعضی قلیل
کم هم باشد اینست آنچه بالفعل از دینار عرب اخذ کرده شد آدمیم بر نقل از کتب بهقی در سنن کبری و صغری نقل کرده که در زمان آنحضرت صلی الله علیه
نقود مختلفه از دینار عجمی آوریدند و همان معمول رایج بود چون حضرت عمر خلیفه شدند و دینار عجم مفتوح شد و دینار ضرب بدست مسلمانان افتاد
حضرت عمر کبری تطبیق آن بجات زمان شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم ده درم صغیره و ده درم متوسطه و ده درم کبیر جمع کرده که اخته قسمت
علی السویه کردند سی درم متوسطه و سی درم سبب یعنی ده درم بوزن سبع مثاقیل شد بر همان اعتماد نمود و از سوق کلام فهمید
میشود که در زمان آنحضرت شخصی که نقد با خود داشت چون تامل کرده می شد بعضی آن در هم صغیره بود و بعضی کبیر و بعضی متوسط همان مثال
امروز هم که نقود با خود دارد و معامله بیع و شرا میکند محمد شاهی و عالمگیری و فرخ سیری با هم مخلوط دارد یعنی نصاب در همین عادت مقرر شد
پس در صورت خلط چون علی وجه تحقیق کثرت و قلت و در وسط معلوم نبود لهذا هر سه قسم را علی السویه گرفتند پیش فقیر آنچه در زمانه خلفای شریف
رضی الله عنهم مقرر شد و در اهل آن زمان شایع گردید و بعمل آمد دلیل شرعی است بلکه اجماع است پس درین باب قیل و قال جائز نیست بر همین
مقرر باید داشت مرضی عند الله و عند سوله همان است و این سخن است که بسط میخورد اگر این راه را بگیریم دست ناویزنی در دست ما نخواهد ماند
بگفته فتوی نویسان تشویش خاطر شریف راه نهند شیخ طیب عرب در سری عرب می ماند درین سخات سخن بسوط دارد و آنقدر نقل اقوال مختلفه
کرده که امن از تقدیر بر خاست باز چون آن نقل را بر کتاب بحر الرائق عرض کردیم تشویش و وبالاشد بالجمله مقرر میش فقیر و معتقد فقیر
همین است و الله اعلم انتی گویم در بحر الرائق شرح کنز الدقائق این است که در هم در عهد آنحضرت و زمانه خلافت ابی بکر و عمر مختلف بودند بر تمام
بعضی از آن در هم بیست قیاط بودند مانند وزن دینار که بیست قیاط است و بعضی از آن در هم ده و آنده قیاط که سه خمس دینار است و بعضی سه حصه
از پنج حصه دینار و بعضی ده قیاط که نیم دینار است پس اول یعنی درم که بوزن بیست قیاط بود از آن وزن عشره می گفتند زیرا که ده درم باین وزن
بمقدار ده دینار بود و ثانی یعنی درم که بوزن دوازده قیاط بود از آن زمان گفته اند زیرا که ده درم باین وزن مقدار شش دینار بودند

و ثبات یعنی در همی که بوزن و در قیراط بود آنرا وزن خمسة یقینند زیرا که ده درم باین وزن مقدار بیخ و دینار بود پس واقع شد بسبب این اختلاف
نزاع و جدال میان مردم در ولون و گرفتن در معاملات پس گرفت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه از هر یک ازین دراهم مختلفه یک درم و بهر سه را با هم
مخلوط ساخت و ازین هر سه نوع سه درهم مساوی الوزن گردانید پس هر یک ازین سه بمقدار چهارده قیراط برآمد و همین وزن در عرب باقی ماند
در هر چیز از زکوة و سرقه و مهر زن و اندازه و یتها در مغرب آورده که این جمع دراهم و صحت آن در زمان بنی امیه بود مرغینانی ذکر کرده که اول درم
بصورت خمسة یخ بود بعد از آن در زمان حضرت عمر مدینه کشت چنانکه امر وزست بعده بر درم و دینار هر دو کلیه تو حید نوشتند لا اله الا الله محمد رسول الله
و ناصر الدوله در عهد خود بران صلی الله علیه و سلم مفرود و در غایت گفته درم مصر شصت و چهار حبه است و در وزن زیاد است از درم معتبر الوزن در زکوة
پس نصاب بر دراهم مصر یک صد و هشتاد درم و دو حبه می شود اینست ترجمه عبارات بحر الرائق و الله اعلم و لیس عليك شیء حتی یکون
لك عشرون درهما و نیست بر تو چیزی واجب در زکوة یعنی در آنچه کمتر است ازین مقدار که دو لیست درهم باشد تا آنکه باشد مزرشت
دینار و این مقدار نصاب طلاست و باین رفته اند جمهور و مویست از حسن بصری و طاووس خلکان آن و آن مردوست و میان زکوة طلا
سابق گذشته و در سبیل گفته که درین جا حکم نصاب ذهب است و قدر زکوة آن که بیست دینار است و در موی نصف دینار است و این نیز ربع عشر
و عام است از هر فضه و ذبب ضروب باشد یا غیر مضروب و در حدیث ابی سعید مر فوعا آمده لایحل فی الوریق زکوة حتی تبلغ خمس اوق اخرج الدر القطنی
و نیز می از حدیث جابر مر فوعا آورده که لیس فمادون خمس اوق من الوریق صدقه و اما ذهب پس در موی همین حدیث باب است و نقل کرده مصنف
از شافعی که موی گفته فرض کرد آنحضرت در سیم صدقه پس گرفتند مسلمانان بعد موی صلی الله علیه و سلم در طلا نیز یا حدیثی که ما ز سیده است یا بهیاب
و ابن عبد البر گفته ثابت نشد از آنحضرت در ذهب چیزی از جهت نقل احوال و ثقات و ذکر کرد در این حدیث را که نزد ابوداود و در دارقطنی است گویم لیکن قول تعالی
و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقوا بها فی سبیل الله الا یمکنه یمکنه بر بکنه و ذهب حقیقی است مراد تعالی را و بخاری
و ابوداود و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از حدیث ابی هریره آورده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما من صاحب ذهب لا یفقه
لا یؤدی حقها الا جعلت له یوم القیامة صفائح و احمی علیه الحدیث پس حقیقی زکوة مویست و درین باب است چند احادیث که بعضی موی باشد بعضی
سرمه باقی الدر المنثور و لا بد است در نصاب ذهب و فضه که خالص باشند از غش در شرح و تفسیر برین معراج است اذ کان الغش یا مثل اجره الضرب و التخلیص
قیست مع به و به عمل الناس علی الاخراج منها انتهى حال علیها الحول و بگذرد و بر موی یک سال کامل و درین قید غایت عدل است و رعایت همی با
و الی که بعد از گذشتن حصول منفعت مال و نمای آن باختلاف نرخ و قیمت تبدیل و تغیر آن در سال متیقن است و جولان حول جاهل علم است
و در و خلاف است جماعتی را از صحابه و تابعین مثل ابن عباس و ابن مسعود و داود ظاهری گوید حول شرط نیست بلکه زکوة مال بر مالک مال چون بحد
نصاب رسد فی الحال واجب است بنا بر اطلاق حدیث فی الرقة ربع العشر و جواب داده اند که آن مقید است باین حدیث و معاضد است شواهد
و دیگر و از شواهد است حدیث آینه از ابن عمر قفیح انصف دینار پس در موی نصف دینار است و وزن و دینار موافق مشهور است فقال
و دینار از زر میشود چنانچه درهم از سیم منتخب اللغات گفته مشقال درهم و ثلث سبع درهم است و در قیاموس گفته الدرهم ستمه دو اینق و در غیب
وزن درهم شش دانگ گفته و ده درهم شرعی هفت مشقال باشد کما مر از او درم شرعی را درهم بعلی نیز گویند زیرا که راس البعل نام ضربی از عجم است که
و قدر آن درم در پینا بقدر بیان کتب دست بود و با بجملة نصاب طلا هفت و نیم توله است که از اشرفی ده نیم ماشه و نیم رقی مشت اشرفی و بیخ و نیم ماشه
اطلا فی شود و زکوة واجب دران هشتم حصه توله و نیم از هشتم حصه است و این باعتبار توله و ماشه و رقی است چو توله و از ده ماشه می باشد ماشه هشت

ورقی چهار جوی باشد مشهورست که مثقال چهار و نیم باشد می باشد و درم سه ماشه و یک رتی و ده درم دو قول هفت ماشه هشت جوی میشود و نمازاد
 ذلك بحساب ذلك پس هر چه زیاده شود بر نصاب طلا و نقره پس بحساب همان نصاب است در رفع این روایت خلاف است چنانکه معلوم شود
 و بر تقدیر ثبوت دال است بر آنکه واجب است در زائد و باین قائل است جماعتی از علما و مرویست از علی ابن عمر که گفتند هر چه زیاده شد بر نصاب
 از نصاب و فضا پس در و یعنی در زائد در پنج عشرت در قلیل و می و کثیر و می و نیست و قص میان هر دو و شاید که ایشان حمل می کنند حدیث جابر را که بیاید
 بلفظ و لیس فیما دون خمس اوقی صدقه بر منفرد از نصاب بر مضان بسوی مضان این خلاف در ذمه و فضا است و اما جوی پس گفت نووی در شرح مسلم
 که آنها اجماع کرده اند در زیاده بر پنج و سق که واجب است زکوة آن بحساب آن نیست اوقاص در آن انتهی و حمل کرده اند حدیث ابی سعید را که بیاید
 بلفظ و لیس فیما دون خمس اوساق من تمر و لاجب صدقه بر منضم خمس اوسق و این مقوی فذهب علی و ابن عمر است که در بیان نقدین گذشت و لیس
 فی مال زکوة حتی یحول علیه الحول و نیست در هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بر آن مال سال کامل و شرط حولان حول ناظرست در سیر و فقه
 رواه ابوداؤد و احمد البیهقی و الدارقطنی من حدیث انس و در وی حسان بن سیاه است و وی ضعیف است متفرد است بدان از ثنابت
 و رواه ابن ماجه و الدارقطنی و البیهقی و العقیلی فی الضعفاء من حدیث عایشه و در وی حارثه بن ابی الرجال است و او ضعیف است و رواه الدارقطنی
 و البیهقی من حدیث ابن عمر و در وی سمیع بن عیاش است و حدیث وی از غیر اهل شام ضعیف است و هو حسن شکوکانی گفته در اسناد
 این حدیث مقال است لیکن حافظ در بلوغ المرام تخمین می کرده و ترمذی هم تصحیح وی از بخاری آورده انتهی و قد اختلفوا فی رفعه
 و اختلاف کرده اند در رفع این حدیث زیرا که راوی او ابن نمیر و عمیر است از شیخ خود عبداللہ بن عمر و وی راوی است از نافع پس موقوف کرد آنرا
 و تصحیح کرد و دارقطنی در عمل وقف او را و اطریقی دیگر است در سبل لفته روایت کرده است آنرا ابوداؤد و در مرفوعا از حدیث حارث اعور الاقول و
 نمازاد و فحساب مالک گفت نمیدانم این قول علی است یا مرفوع یا بخضرت و موقوف می لیس فی المال زکوة الی آخره انتهی و این کلام ابوداؤد مفید است
 که در رفع وی بجملة اختلاف است و مصنف در تلخیص تنبیه کرد بر آنکه حدیث معلول است و بیان کرد علت او مگر دارقطنی جمله اخیر از حدیث ابن عمر مرفوعا
 آورده بلفظ لا زکوة فی مال امری حتی یحول علیه الحول نیز از عایشه مرفوعا آورده لیس فی المال زکوة حتی یحول علیه الحول و لایق است که این کلام سبل
 گویم و نزد مالک از نافع از ابن عمر بطریق موقوف آمده و گفت قاسم بن محمد که ابو بکر صدیق نمی گرفت از هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بر وی یک سال
 رواه مالک فی الموطا و الترمذی عن ابن عمر و ترمذی راست از حدیث عبدالرحمن بن زید بن اسلم عن ابیہ عن ابن عمر و رواه الدارقطنی
 و البیهقی ایضا من استنفاد مالا فلا زکوة فیہ حتی یحول علیه الحول کسی که بیا بد مال را پس نیست زکوة آن بر وی تا آنکه بگذرد بر وی
 یک سال رواه مرفوعا در وی الدارقطنی فی غرائب مالک من طریق اسحق بن ابراهیم الحنینی عن مالک عن نافع عن ابن عمر نحوه گفت دارقطنی استحق
 حنینی ضعیف است و صحیح از مالک موقوف است و در وی البیهقی عن ابی بکر و علی و عایشه موقوف علیهم مثل ما روی عن ابن عمر و گفت اعتماد
 درین باب بر آثار ابی بکر است مصنف گفته حدیث علی لابان اسناده و آثار معاذا و بنید پس صالح لاجت بایشد و الله اعلم انتهی و الراجح
 وقفه و راجح وقت اوست و هو الصحیح مگر آنکه این چنین موقوف را حکم مرفوع است زیرا که نیست مسرح اجتهاد و ادان و مؤید اوست
 آثار صحیح از خلفای اربعه و غیر هم پس چون حولان کرد بر وی حول لافق است مبادرت با خراج زکوة شافعی و بخاری و تاریخ از حدیث عایشه
 مرفوعا آورده که ما خالطت اصدقه مالا الا اهلکته و زیاده کرد جمیدی بکون قد وجبت علیک فی مالک صدقه فلا یخرجها فی مالک الحرم الحلال
 این تمییه و مفتوح گفته قد حج بن بریق زکوة بالعبین و عمر علی رضی الله عنه قال لیس فی البقر العوامل صدقة

وگفت علی نیست در گاوانی که کاری کنند مثل شکار کردن یا آب کشیدن و جز آن صدقه چنانچه در سپان سواری و عبید نعمت چیزی نیست این نزد ائمه ثلاثه است و نزد امام مالک در آنها نیز زکوة است رواه ابوداؤد و حدیث دلیل است بر آنکه واجب نیست بر مقرر عاقل چیزی و ظاهرش بر است در سائمه و معلوف و ثابت شده است شریعت سوم در غنم در بخاری و در ابل از حدیث بنزاد ابوداؤد و نسائی و میری گفت و الحقت البقرهما و الدار قطنی و درین باب است از ابن عباس نزد وی بسند ضعیف از حدیث جابر و صحیح موقوفه و استناد وی نیز ضعیف است گفت بیهقی و اشهر آن حدیث ابی اسحق انصاری و عاصم از علی رضی الله عنه است موقوفه و مرفوعه و الراح و وقفه ایضا و راجع و وقفه او است بر علی کرم الله وجهه نیز بیهقی گفت روایت کرده است آنرا نقیلی از زبیر بطریق شک در وقت یارفع و رواه ابوبیر عن زبیر مرفوعه و عن غیر زبیر عن ابی اسحق موقوفه انتهی مصنف گفته و این نزد ابوداؤد و ابن حبان است و تصحیح کرده است آنرا ابن القطان بر قاعده خود در توشیح عاصم بن ضمیره و عدم تحلیل بوقت و رفع و در سبیل گفته ذکر کرده است آنرا مصنف بلفظ لیس البقر العواجل شیء و رواه بلفظ الکتاب من حدیث ابن عباس و نسبه للدارقطنی و در وی متروک است و دارقطنی از حدیث علی آورده

و آخر جبر حدیث جابر الا انه بلفظ لیس فی البقر المیشرة صدقة و ضعف البیهقی اسناده **و عن** **عمر** **بن** **شعیب** **عن** **ابیه** **عن** **عبد** **الله** **بن** **عمر** **بن** **العاص** **رضی** **الله** **عنه** **ان** **رسول** **الله** **صلی** **الله** **عیه** **وسلم** **قال** **بدر** **ستیکه** **ان** **خضرت** **خطبه** **خواند** **پس** **گفت**

آگاه باشید من ولی بیت الله مال فلیتم الله له که ولی شد و نگاه داشت تیمی را که مر او مال است پس باید که سوداگری کند برای او و در روایتی بجای او فیه آمده و لایتم که حشته تا کله الصدقة و نگذارد مال تیم را بی تجارت تا آنکه نخورد آنرا صدقه یعنی کم و فانی گرداند او را زکوة و در موطا بلاغ عن عمر بن الخطاب گفت تجارت کنید در اموال یتیمان تا فانی نکنند آنرا زکوة و هم در وی است از قاسم بن محمد که گفت عایشه شتولی شد مر او بر دوی را از ان من که بودیم تیمم در پرورش او پس می بر آورد از مالهای ما زکوة در مصنفی گفته درین سله و قول مشهور است واجب می شود و واجب نمی شود منظور

اول آنست که زکوة را حق مال گفته اند پس تعلق او با مال باشد نه بحال صاحب مال و منظوری ثانی حدیث رفع القلم عن ثلاثه است انتهی رواه الترمذی و الدارقطنی و البیهقی شوکانی و در روایتی گفت واجب نیست زکوة مگر وقتی که مالک مال مکلف باشد و این سخن است که ابامیکند ذمین سامع از ان و لیکن چون مراجعت میکند با نصاب می ایستد و جانی که ایستاده کرده است او را خدای تعالی می داند که حق همین است بیانش آنکه زکوة یکی از ارکان و دعائم و قوام اسلام است و نیست خلاف درین که از ارکان اربع که زکوة پنجم است هیچ چیز بر غیر مکلف واجب نیست پس ایجاب زکوة بر غیر مکلف اگر دلیل است آن دلیل کجاست و چیست زیرا که درین باب از شرع آنچه صالح قیام حجت باشد نیامده چنانکه از آنحضرت مروی است که حکم فرمود با تجارت در اموال غنای میان زکوة آن مال را نخورد و حال آنکه درین باب چیزی که مرفوع باشد تا آنحضرت صحیح نشده و آنچه مروی است از بعضی صحابه حجت نیست و معارضه کرده شده است با بندگان چنانکه بیهقی از ابن مسعود آورده که فرمود هر که والی شد مال یتیم را پس باید که شمار کند بر ان سالها و وقتی که دفع کند مال را بسوی تیمم خبر دهد او را بچیزی که در ان زکوة است تا اگر نخواهد زکوة دهد مال خود را پاک کند و اگر خواهد نهد و روی مشاء عن ابن عباس اگر گویند خطاب در زکوة عام است که **حذ من** **أموال** **الیتیم** **و ما** **ان** **ان** **سائر** **کالذین** **که** **اتفاق** **ست** **بر** **عدم** **و** **جوب** **آن** **عام** **ست** **پس** **اگر** **در** **زکوة** **هم** **عموم** **خطاب** **سوخ** **باشد** **برای** **ایجاب** **آن** **بر** **غیر** **مکلفین** **باید** **که** **در** **غیر** **این** **رکن** **نیز** **خطاب** **بر** **عموم** **بود** **و** **آن** **باطل** **ست** **بالاجماع** **و** **نهیجه** **ست** **تلزم** **باطل** **باشد** **باطل** **ست** **و** **آیه** **فخر** **من** **ان** **الهم** **صدقة** **دلال** **دل** **در** **بر** **عموم** **و** **جوب** **زکوة** **بر** **صبی** **و** **جذ** **بن** **زیر** **که** **قوله** **تعالی** **ان** **نظیر** **هو** **و** **ن** **که** **بچه** **سور** **را** **در** **تطهیر** **و** **تذکیر** **صبی** **و** **چنین** **همچون** **بچه** **معنی** **نیست** **غرض** **که** **اموال** **عباد** **حرام** **ست** **بنص** **کتاب** **سنت** **متخلل** **نمی** **شود** **او** **را** **مگر** **ترا** **صی** **طیب** **نفس** **و** **رو** **و** **شرع** **مانند** **زکوة** **و** **دیث** **و** **ارث** **و** **شفعه** **و** **مانند** **آن**

پس هر يك از اين گمان است که مال کسی از عباد الله خصوصاً کسی که قلم تکلیف از وی مرفوع است حلال است واجب است بروی آوردن بر این و بر نصف است
و قوت بر موقوف منع تا آنکه مندرج گردد از او را دلیل و واجب نگردیده است خدای تعالی بر والی یتیم و محنون بر آوردن زکوة از مال وی نه حکم داده است
ولی با آن و نه او را اجازت بلکه وارد است و مال تمام آن قواعد که مستصحب می شوند از آن دلما و متراجعت میگردند از آن افنده انتهی گویم نمند
خفیه نیز همین است که نیست در مال صبی همچون زکوة و نذر اید ثلاثه واجب است و گویند ولی از طرف وی او کند و حق همان است که شوکانی گفت
و خفیه بدان رفته و لیکن در حدیث ابن مسعود نرود بهیچ که گذشت سخن است شافعی آنرا تعلیل با نقطاع کرده و راوی وی یث بن ابی سلیم است و او حافظ
نیست و حدیثی که از ابی عباس آمده در سنادش ابن لیسیم است و وضعیف است و اسنادش ضعیف است زیرا که در وی مشتی بن ابی حاجب است بشدت
بای موصوفه در روایت ترمذی و وی اگر چه مرد صالح و در عبادت قوی است اما حدیث وی وضعیف دارد و حدیث مروی نیست مگر همین وجه مروی است
از عمر و بن شعیب از عمر بن الخطاب موقوفاً علیه و گفت من با پرسیدم احمد را از این حدیث گفت صحیح نیست روایت میکند آنرا مشنی از عمر و راه الله از طرف
من حدیث ابی اسحق اشیبانی ایضاً عن عمر و بن شعیب لیکن راوی وی مندل بن علی العنزی است و او وضعیف است و مندل لقب اوست و نام او عمرو
و هم از حدیث عمرزی از عمر آمده و عمرزی وضعیف متروک است و رواه ابن عدی من طریق عبد الله بن علی افریقی و وضعیف است و گفت واقطنی در
علل رواه حسین المعلم عن مکحول عن عمرو بن شعیب عن عمر و ذکر نکرد ابن مسیب را و آن اصح است مصنف در تلخیص قضیه و آتاه قصد الترتیب
وله شاهد که مرسل عند الشافعی صحیح و مر او را شافعی است مرسل نرود شافعی باین لفظاً استخوانی اموال الايتام لاتا کلها الزکوة
یعنی خرید و فروخت کنید در مالهای یتیمان که نخورد آنرا زکوة اخرجه من روایت ابن جریر عن یوسف بن مالک مرسل و موکد کرده است آنرا شافعی
بعموم احادیث صحیح در اجاب زکوة مطلقاً و مروی است مثل حدیث عمر و ایضاً از انس و از ابن عمر موقوفاً و از علی رضی الله عنهما و واقطنی از حدیث
ابن ابی رافع آورده که بود مرآل ابی رافع را اموال نرود علی پس چون او آنرا علی بایشان باقتند که ناقص است پس شمار کرد و نرود زکوة پس یافتند تمام
و آمدند نرود علی فرمود شامی دستید که نرود من مالی باشد که زکوة آن نهمم و از عایشه است نرود مالک که وی می بر آورد زکوة ایتام که در کنار پرورش او
بودند پس درین آثار و دلالت است بر وجوب زکوة در مال صبی همچو مکلف و واجب است بر ولی اخراج آن و این را می جمهور است و مروی است
از ابن مسعود و ابن شبرمه و ابو حنیفه که بر آورد صبی بعد تکلیف رفته اند ابن عباس جماعتی باینکه لازم است او را اخراج عشر از مال خود بنا بر عموم اوله
نه غیر آن حدیث نزع القلم گویم مخفی نیست که عموم در ربع عشر نیز حاصل است در غیر وی که حدیث فی الرقة ربع عشر انتهی و عمر بن عبد الله
بن ابی اوفی پدر و پسر هر دو صحابی اند و ابن عبد الله آخر صحابه است که در کوفه از عالم رفت رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی
الله علیه و سلم اذا اتاه فقو بر صدقه فقصمها لغت بود آنحضرت چون می آورد نرود وی قومی صدقه خود را چه حکم آن بود که مرد مصدقات
و زکوة خود را پیش آنحضرت آرند و آنحضرت در مصارف آن صرف کند قال دعا مسکروا ایشان را وی گفت اللهم صل علیهم و درود
سل علی آل فلان خداوند او در دست و رحمت کن بر ایشان یا بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی بروی و بر کسان وی لغت عبد الله
پس آورد نرود آنحضرت پدر من که ابو اوفی است صدقه خود را پس گفت اللهم صل علی آل ابی اوفی و در روایتی چنین است که چون می آورد مرد
نرود آنحضرت صدقه خود میگفت اللهم صل علیهم و از اینجا معلوم شد که مراد بآل فلان همان فلان است و آل معتم است چنانکه آل اود و آل
فرعون و مراد ذات آنهاست و اتباع نیز به تبعیت در آن داخل اند گویم و این امثال امر و تعالی بود از آنحضرت صلی الله علیه و سلم لقوله تعالی
خذ من أموالهم صدقة الی قوله و صل علیهم هر چه درین آیت امر کرده است خدای تعالی آنحضرت را بر رحمت فرستادن بر آنست

وآنحضرت با لفظ آنرا بجا آورده چنانکه گذشته و داده شده است که دعا کرد برای ایشان ببرکت که آنرا جزیه النسائی گفته است مروی زکوة نزد آنحضرت بپشت
 اللهم بارک فیہ و فی ابله و لفظ مصنف در تلخیص این است که درین باب است از اوائیل بن حجر که فرستاد مروی ناقد آنرا نزد آنحضرت یعنی زکوة و فکر کرد و اهل سن
 آنرا بگفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اللهم بارک فیہ و فی ابله انتهى بعض ظاهر به گفته اند که این لغتن واجب است بر اهل علم گویند که از امر که در آیت است آنکه کرده اند
 و در کرده اند که اگر واجب می بود تعلیم میکرد آنحضرت ساعتان را لغتن آن و منقول نشده پس امر در آیت مجمل است بر آنکه خاص است با آنحضرت
 زیرا که صلوة وی سکن است برای ایشان و مستلک کرده اند بحديث برجواز صلوة بر غیر انبیا و برینکه دعاء و تصدق بمصدق و کرمه مالک
 و گفت خطابی اصل صلوة دعاست مگر آنکه مختلف است مدعوله پس صلوة آنحضرت بر امت دعاست بر این آنها بپشت و صلوة ایشان بر وی
 دعاست مرار و بر زیادت قرنی و لغنی و لغذ لا تقی یا و نیست **و عن** علی علیه السلام ان العباس رضی الله عنه سأل

التمی صلی الله علیه و سلم فی تعجيل صدقته قبل ان تحل بدستیکه عباس سأل که آنحضرت را در شتاب دادن زکوة خود پیش
 از آنکه تمام شود سال و فرود آید وقت وی و تحل یکسر حاست از طول بین و حلول در مکان یکسر و ضم هر دو است که تا قالوا فرخص لک فی ذلك
 پس رخصت داد آنحضرت عباس را در شتاب دادن زکوة و همین است مذہب حنفیه و نزد اکثر ائمه از جهت وجود سبب زکوة که نصاب است و دلیل
 گفته حدیث دلیل است برجواز تعجيل زکوة باین سفته اند اکثر کما قاله الترمذی و غیره و لیکن مخصوص است جوایز آن مالک و صحیح نیست از متصرف
 بوصایت و ولایت و مستلک کرده است مانع تعجيل حدیث لازکوة حتی بحول الحول چنانکه احادیث متقدمه دال است بر آن و جواب داده اند
 که معنی آنست که نیست و جواب تا آنکه بگذرد سال و این منافی جوایز تعجيل نیست و گویا آن نماز قبل وقت است و جواب داده اند که نیست قیاس بالنص

رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه و الدارمی و احمد و عبد الرزاق و الحاکم و الدارقطنی و البیهقی و گفته اند که این مرسل است و مروی است
 از علی بلفظ دیگر بطریق دیگر که فرمود آنحضرت ما حاجتمد بودیم پس بیشتر داد ما را عباس صدقته دو سال رواه البیهقی و رجال می ثقات اند لیکن در بعض
 انقطاع است ترمذی گفت و درین باب است از ابن عباس و اختلاف کرده اند اهل علم در تعجيل زکوة قبل محل وی در اسی و الله ان اهل علم آنست که تعجيل
 نکند و ببقول سفیان اکثر اهل علم گفته اند اگر تعجيل کرد قبل محل وی کفایت کند از وی انتهى در سبب گفته روایت کرده اند حدیث را احمد و اصحاب سنن
 و بیهقی و گفت که گفت شافعی مروی است که آنحضرت پیشگی گرفته بود صدقه مال عباس قبل از تمام سال منی دانم که ثابت شده است یا نه بیهقی
 گفت مرادش همین حدیث است و آن معتقد است بحديث ابی البختری از علی رضی الله عنه که تقدم و وارد است از طریقها با الفاظ که جمیع آن دال
 میکند بر آنکه گرفت آنحضرت از عباس زکوة دو سال و روایات مختلف است در آنکه آنحضرت از وی گرفت یا خود وی بیشتر داد و کتبها و افعال صحاح
 انتهى گویند حدیث متفق علیه است از حدیث ابوی هریره که فرمود آنحضرت در زکوة عباس که این زکوة بر من است و مثل او بالوست گویند که آنحضرت
 زکوة دو ساله از وی بیشتر گرفته بود لیکن لفظ حدیث که در آن امتناع عباس از تاوی زکوة مذکور است مساعدت زکوة دو ساله نیست و لهذا بعض
 اهل علم گفته اند که آنحضرت حلت داد و تاخیر کرد در اخذ زکوة از وی بضرورتی که وی رضی الله عنه داشت و امام را جائز است که مصلحت دهد و نظر مصلحت باین
 امر خاص بود با آنحضرت و درین صورت این حدیث دلیل مصلحت خواهد بود نه حجت تعجيل ولیکن چون تاخیر جائز باشد تعجيل بالاولی روا بود و دلیل تعجيل حدیث

علی است **و عن** جابر رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه قال لیس فیما دون خمس اواق من الورق
 صدقة نیست در چیزی که کم از پنج اوقیه از نقره است زکوة مد مسلم اوقی است یا در غیر وی بحذف اوست و هر دو صحیح است زیرا که جمیع
 اوقیه است و جائز است در جمع او هر دو و چنانکه صرح به اهل اللغة و اواق بفتح همزه و اوقیه بضم همزه و سکون و او و کسوفان و تشدید یا چهل در رسم

پس پنج اوقیه دوست در هم باشد و ورق بفتح و او و کسر را یعنی سیم مطلقا و در حدیث علی رضی الله عنه است که فرمود آنحضرت بیارید چهار یک
از ده یک که از چهل در هم یک در هم است و واجب نیست بر شما هیچ چیزی تا آنکه تمام شود و دست در هم پس چون باشد دست در هم پس در
پنج در هم است پس آنچه زیاده شود بر نصاب پس بحساب آنست رواه ابو داود و بعضی هر چه باشد اندک یا بیش و در زر و سیم این چنین نیست که آنچه
بر نصاب زیاده شود تا یک حد معین چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند است و تفصیل این مسئله پیشتر گذشته است و لیس فیما دون خمس
ذود من الابل صدقة و نیست در مادی و پنج نفر از شتر صدقه نووی در شرح مسلم گفته روایت مشهور خمس ذودست باضافت
و مروی است بتینون خمس ذود بدل اوست حکاه ابن عبد البر و القاضی و غیرهما و معروف اول است و نقله ابن عبد البر و القاضی عن الجیهور انتهی و ذود
بزال صحیح از دو تانه یا از سه تانه و نیست واحد ابل را از لفظ وی حافظ ابو محمد بن حزم گفته لفظ دون دلغت عربیت بر دو معنی واقع می شود و قوتعا
متساویا لیس احدی من الاخریکه یعنی اقل دیگر معنی غیر قال عمرو بن لا شتی و امر ذود ذود یک لای من غیر می و قال تعالی
و الاخرین من ذویهم ای من غیر هم و لفظ دون در قرآن هر جا که واقع شده است بمعنی غیر است پس جائز نیست هیچ یکی را که اقتصار کند
بلفظ دون درین حدیث بر معنی اقل نه معنی غیر و ما چون حمل کردیم لفظ دون را در اینجا بر معنی غیر و دخل ماند در وی غیر و تخصیص لفظ بلا بر این از نض
نیست پس صحیح شد یقینا که نیست زکوة در غیر پنج شتر و اوسق از جب و تمر و واجب است در زیاده بر پنج شتر و پنج و سق بنص رسول الله صلی الله
علیه وسلم و باجماع متیقن بر این انتهی و تفصیل صدقه شتر سابق گذشت و لیس فیما دون خمسة اوسق من الشتر صدقة و نیست
در بیان از پنج و سق از شتر صدقه شتر مثله مفتوحه و سیم و سق بفتح و او و سیم جمله شصت صاع و صاع چهارم و صد یک رطل و ثلث رطل چنانکه
در روایت احمد و ابن ماجه است که فرمود و سق شصت صاع است و در روایتی از احمد و ابو داود و ابن ماجه آمده که و سق شصت صاع است گوئیم
سق حدیث جابر بن عبد الله که وضعیف است و رواه الدارقطنی و ابن جبان عن ابی سعید نخوعه و رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه ایضا عن ابی سعید نخوعه
گفت ابو داود و منقطع است زیرا که در سندش ابو البختری است و وی از ابی سعید سماعت ندارد و گفت ابو حازم وی در ریاضت او را رواه البیهقی
من حدیث نافع عن ابن عمر و درین باب است از عایشه و سعید بن المسیب و در مسوی گفته صاع نزد شامعی پنج و ثلث رطل بغدادی است و نزد
ابی حنیفه هشت رطل بغدادی انتهی گوئیم صاع حجازی که نزد شامعی است بحساب میزان دیار یک آنار و یک نیم پاونیم چنانکه یک رومیه چهار است
و صاع که نزد حنفیه است دو سیر و نیم پاونیم چنانکه دو ماشه کم است بغوی گفته و سق شصت صاع را گویند و صاع پنج رطل و ثلث رطل است
و اوقیه چهل در هم را گویند و در هم کی شش دانگ است و در حدیث آمده است الوزن و وزن اهل بکة و المکیال مکیال اهل المدینة و ذود جماعة شتر را
گویند پس اگر نزدیک کسی کم از نصاب باشد بروی زکوة لازم نیست و اگر زیاده از نصاب باشد اگر چه آن زیاده قلیل بود بحساب آن زکوة باید داد
و اگر نیم نصاب از شتر باشد و نیم نصاب از غنم یا بقیه یا تمر پس حکم کرده نشود آنرا با اتفاق علما کذا فی المصنف گوئیم در سفر السعاده گفته در غلات و شمارشش
من شرعی است که پنج شتر و از شتران عربی باشد انتهی و در شرح و گفتی که در حدیث و فقه در زر و سق و ثمار خمسة اوسق گفته اند غلثا خمسة اوسق
بهین مقدار می رسد که مصنف گفته انتهی رواه مسکود و سبل گفته این حدیث تصریح است بمغایم اعدا و یک ذکرش در بیان انصاب
گذشت آری نصاب طعام گذشته و ازین حدیث معلوم شده بغنی واجب از مادی و پنج و سق که در پنج واجب است بمفهوم نفی و له ای مسلم
من حدیث ابی سعید الخدری لیس فیما دون خمسة اوسق من تمر و مثناة فوقیه و لاجت صدقة نیست
در چیزه که کمتر است از پنج و سق از خرما و دانه صدقه و این نهیب ایمة ثلثه است و نزد ابو حنیفه در خارج از از نهی عشرت است مطلقا کم یا بیش

مردنی و هیزم و گاه و محبت ایشان حدیث ما اخرجته الارض ففیة العشرست و روی النسائی مثله در سبل گفته حدیث دلیل است بر آنکه نیست زکوة در آنچه باین مقدار رسد از ورق و ابل و ثمر و تمر لطفاً من الله تعالی بعباده و تخفیفاً و این بالاتفاق است در اول ثانی و در ثانی خلاف است بسبب معارضه حدیث آئینه انتهی و اصل حدیث ابی سعید متفق علییه این حدیث هم مصرح است با آنچه گذشت از ثانی اما حدیث مگر تمر که ذکرش گذشته و آوساق جمع و سق است بفتح واو و کسر آن در سبل گفته آن شصت صاع است و صاع چهارده است پس پنج و سق سه صد صاع باشد و نزدیک رطل و ثلث رطل است داودی گفته معیار روی که مختلف نمی شود چهار حقه است بهر دو کف مردی که نه عظیم الکفین است و نه صغیر الکفین صاحب قاموس بعد حکایت این قول گفته و جرئت ذکک فوجدته صحیحاً انتهی انتهی

و عن سالم بن عبد الله عن ابيه یعنی ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال فيما سقت السماء والعيون در چیزی که آب داده است آنرا آسمان بمطر یا تلج یا برود یا طل و چشمه یا یعنی انهار جاریه که می نوشانند از آن آب را با ساحت بغیر آنرا بآله او کان عشر یا یا باشد زمین عشری بفتح عین جمله و نامی مثلثه و کسر را و تشدید ثنائة تحقیقه در قاموس گفته عشری آنچه آب داده است آنرا آسمان برین تقدیر تکرار در عبارت لازم آید پس صواب آنست که بعضی شراح ذکر کرده اند که عشری آنست که آب داده شود بجانور و عاقل و گوی است که گنده می شود بر زمین مانند جوی و آب میرسد از وی بسبز یا وتره ها و درخت خرما و کشتکار و عشری نیز مردی را میگویند که فارغ است از دنیا و آخرت کارش کند برای هیچ یکی ازین و در حدیث آمده است که دشمن ترین مردم نزد خدا عشری است یعنی مرد فارغ از کار دنیا و آخرت و نخل را که در آب دادن آن برآید و مانند آن تعب نمی کشند عشری گویند از جهت حصول فراغ و اسایس بدان قال الشيخ فی الترجمة گویند خطابی گفته هو الذی يشرب بعروق الا انه عشر على الماء و ذلك حيث كان الماء قريبا من جوار الأرض فيغرس عليه فيصل الماء الى العروق من غير سقي در سبل گفته و فیه اقوال آخر ما ذکرناه اقرها انتهی و شوکانی نیز مثل آن گفته و لفظ وی اینست عشری چیزی است که آب می نوشد بعروق خود و گفته اند آنکه در سواقی و عیون و مانند آن باشد و بالجمله در آنچه باب باران و چشمه و کندن جوی بی آنکه بر لو و مانند آن بکشند العشر ده رایلی واجب است و این بیت است خبرش قوله فيما سقت است یا فاعل فعل مخزون است ای فسیما ذکر بحجب و فیهما سقی بالنضح نصف العشر و در چیزی که آب داده شده است بکشیدین آب از چاه و جز آن نصف عشرت یعنی است یا یک است نضح بفتح نون و سکون و حای جمله مراد بدان چیزی است که آب داده شده است بسانیه از ابل و بقرو غیره با من الرجال رواه البخاری و ابن حبان و ابوداود و النسائی و ابن الجارود و گفته ابوزرع صحیح و قف اوست بر این عمر و ذکره ابن حازم عنده فی السبل و رواه مسلم من حدیث جابر و الترمذی ابن ماجه عن ابی هریره و النسائی و ابن ماجه من حدیث معاذ و لابی داود من حدیث سالم او کان بجلا یا باشد بعل عوض قول می عشری و بعل بفتح مو حده و ضم عین در قاموس گفته آن مسکن عین است و تفسیر کرده است آنرا بهر نخل و شجر یا زرع که آب داده نشود با آنچه آسایش آب بخارده و آن نخلی است که بر گمانی خود آب می نوشد العشر ده رایلی واجب است و فیهما سقی بالسواني و النضح نصف العشر و در آنچه آب داده شده است بسانیه و بکشیدین آب از چاه و غیره نیم ده است مراد بسوانی دو آب است از ابل و بقرو نضح آنچه بغیر دو آب باشد همچو نضح رجال بآله و مراد از همه چیزی است که سقی آن بتعب معنا باشد در سبل گفته این حدیث و ال است بر تفرقه در میان سقی بسوانی و سقی بهار سا و انهار و حکمت می ظاهرت که آن زیادت تعب و عینا پس بعضی واجب را کم کردند رفقاً من الله تعالی بعباده و نیز دلالت کرد بر آنکه واجب است زکوة در طلیح و کشته مخ طارضه بحسب آنچه مذکور شد

واین معارض است بحديث جابر و حديث ابی سعید و علی مختلف اند در حکم آن جمهور گویند حديث اوساق مخصوص حديث سالم است و نسبت کوفه
در آنچه پیش و سبق فرسیده و رفته است جماعتی که از ایشان اند زید بن علی و ابو حنیفه با آنکه مخصوص نیست بلکه علی عموم وی باید کرد پس واجب
باشد در خلیل و کثیر آنچه زمین آنرا بر آورده و حق بلبل قول اول است زیرا که حديث اوساق حديث صحیح است و ارد شده است برای بیان قدری
که واجب است در آن زکوة چنانکه ارد شده است حديث دو صد در هم برای بیان وی با وجود ورود فی الرقة ربع العشر و گفته است هیچ یکی
که واجب است در خلیل فضه و کثیر وی زکوة و خللات در خلیل است که بعد نصاب رسیده که آیا در آن واجب است یا نه زیرا که نسبت ورود حد
فی الرقة ربع العشر مگر برای بیان آنکه درین جنس زکوة واجب است و اما قدر آنچه واجب است در آن پس موقوف است بسوی حديث که مسبین است
بدو صد در هم همچنین درینجا قوله فیما سقت اسمار العشر است یعنی درین جنس عشر واجب است و اما بیان آنچه واجب است در آن پس موقوف
بسوی حديث اوساق و زیاده کرد ایضاح آن قول می درین حديث لیس فیما دون خمسة اوسق صدقه گوید که ارد نشده است مگر برای بیان
دفع آنچه توهم می شود از عموم فیما سقت اسمار العشر چنانکه ارد شده است در قول می لیس فیما دون خمسة اوقی من الورق صدقه بعده چون
خاص عام متعارض شوند عمل بر خاص باشد زوجهل تاریخ چنانکه درینجا است فانه اظهر الاقوال فی الاصول انتهى کلام اهل و عمر ابی موسی
الاشعری و معاذ روایت است از ابی موسی و معاذ بن جبل ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لهما که هر گاه فرستاد
آنحضرت ایشان بسوی مین فرمود باین هر دو لا تأخذوا فی الصدقات الا من هذه الا صنف الاربعة تلکیر بدشما هر دو
در صدقه مگر ازین چهار جنس الشعبر والحظنة والزبيب والتمر و جو و گندم و مویز و خرما حديث دلیل است بر آنکه واجب است
زکوة مگر درین چهار چیز نه غیر آن باین فقه است حسن بصری و حسن بن صالح و ثوری و شعبی و ابن سیرین و مروی است از احمد و واجب نیست
در ذره و نخ و باین باجه و دارقطنی از حديث عمر بن شعیب عن ابيه عن جده باین لفظ روایت کرده اند که مسنون کرد آنحضرت زکوة را در گندم و جو
و مویز و خرما و زیاده کرد باین ماجه و ذره و در سنادهش محمد بن عبدالله عزیزی کوفی است و مروی مجبول است و متروک مصنف گفته این حد
و اهی است و بهقی انظر بقی مجاهد آورده که گفت نبود صدقه در عهد آنحضرت مگر در پنج چیز و ذکر کرد همین هر پنج را و هم از طریق حسن آورده که گفت
فرض نکرد آنحضرت صدقه را مگر در دره چیز پس فکر کرد باین پنج را و شتر و گاو و گوسفند و زرو سیم را و نیز از شعبی آورده که نوشت آنحضرت
باین من که نیست صدقه مگر در گندم و جو و مویز و خرما و درین باب احادیث است مفید مذکور و این مر اسیل طرق وی مختلف است و بعضی
مؤکد بعضی است و باو حديث ابی موسی و معاذ است و با آن قول عمر و علی و عائشة که نیست زکوة در تره با در سبل گفته درین باب مر اسیل
که در وی ذکر زره است بهیقى گفت انه یقوی بعضها بعضا کذا قال و اظهر انست که آن مقاوم حديث کتاب که مفید حضرت نتواند شد
و الحاق کرده است شافعی زره را بقیاسن چهار چیز مذکوره بجماع اقتیات در اختیار و احترام کرده است باختیار از اقتیات در مجاعات
زیرا که در وی واجب نیست پس که لیس می عمل بقیاس است او را این لازم است اگر دلیل قائم شود بر آنکه علت اقتیات است و هر که در رای او
این دلیل نیست قائل نیست بدان و بعضی بعوم ما اخرجت الارض رفته اند و حديث معاذ و ابی موسی و ارد دست بروی زیرا که این حضرت
عموم مقاوم او نتواند شد و نه قیاس ازینجا معلوم شد که نیست مقاوم او حديث فخذ الحبت من الحبت اخرج بود او و زیرا که این عموم است
پس دلیل واضح با حاصرین و وجوب است در رابعه در مشار گفته ان کل ما عد الا اربعة محل احتیاط اخذ و مرکا و الذی یقوی انه لا یؤخذ من غیرها
گویم اصل مطلق به حرمت مال مسلم است و نیست مخرج از آن مگر دلیل قاطع و این که مذکور شد رافع اصل مذکور نیست غیر آن را برت در

واین هر دو اصل را هیچ دلیل که مقاوم آنها تواند شد رفع نکرده پس مستحل احتیاطاً مگر ترک از ذره و غیره با از آنچه نیامد بدان مگر مجرد عموم که تخصیصش ثابت شده انتہی و آنچه را فہمی گفتہ کہ ثابت است اخذ زکوٰۃ از ذره و غیره با بام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس مصنف بعد نقل این قول در تلخیص گفتہ در روی نظر است زیرا کہ اسناد ذرہ سخت ضعیف است و اما غیر ذرہ پس واقع است در روایت مرسل است کہ از طریق عمر بن عبید آمدہ و وی ضعیف است جدا پس چه قسم باین زیادت و اہمیہ اخذ توان کرد انتہی رواہ الطبرانی و الحاکم بہیقی گفتہ روایت این حدیث ثقات اند و این حدیث متصل است و طبرانی از حدیث موسی بن طلحہ از عمر آورده کہ جزین نیست کہ مسنون کرد آنحضرت زکوٰۃ را درین چهار چیز پس ذکر کرد این ہر چارہ را ابو زرعہ گفتہ این حدیث مرسل است زیرا کہ از روایت عزرمی است و وی متروک است و للذاری قطنی و الحاکم و البیہقی عن معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ فاما الفتناء و البیطیح و الرثمان و الفضیب فقد عفا عنہ رسول اللہ لیکن خیار و خربزہ و اللرونی پس تحقیق عفو کرد از ان رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم زکوٰۃ را در سبب لغتہ تصیب بقاف و صا و مہل و ضا و مجہ ہر دو است و اسناد ہذا ضعیف است و سند این حدیث ضعیف است زیرا کہ در سبب اسحق بن یحیی بن طلحہ است و وی ضعیف است و سید علامہ محمد بن ابراہیم بن الفضل رحمہ اللہ در حواشی بلوغ المرام گفتہ در سندش محمد بن عبید اللہ العزرمی الفزاری است و وی متروک است و آنچه در دارقطنی است حدیث عمر بن شعیب است عن ابیہ کہ گفت پرسیدہ شد عبد اللہ بن عمرو از نبات ارض بقل و قنار و خیبار گفت نیست در بقول زکوٰۃ و این حدیث از روایت عزرمی است و اما روایت معاذ کہ در کتاب است گفتہ مصنف در تلخیص کہ در روی ضعف و انقطاع است مگر آنکہ معنی او مفید حضرت در اربعہ اشیا می مذکورہ در حدیث اول و حدیث لیس فی الخضراوات صدقہ نزد دارقطنی است مرفوعاً از طریق علی بن طلحہ و معاذ و قول ترمذی کہ صحیح نشدہ است رفع آن بلکہ وی مرسل است از حدیث موسی بن طلحہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و موسی بن طلحہ تابعی عدل است لازم کسی است کہ مرسل را قبول می کند و ثابت شدہ است از علی و عمر موقوفاً و آنرا حکم رفع است و خضراوات آنست کہ کیل و قوت کردہ نشود و کذا فی اسبیل گویم دارقطنی در عمل گفتہ حدیث خضراوات مرسل و بہیقی بعضی آن از حدیث موسی مذکور آورده و گفتہ نزد یک کتاب معاذ است و رواہ الحاکم و گفت موسی تابعی کہیر است انکار کردہ نشود دیدن او معاذ را مصنف در تلخیص گفتہ منع کرد این را ابو زرعہ و گفت ابن عبد البر زندی وی معاذ را و نداریافت او را درین باب است از محمد بن حنفیہ نزد دارقطنی نیست در ان جز عبد اللہ بن شیبہ و گفتہ اند کہ موسی می دزد و حدیث را و از عالیشانہ نزد دارقطنی و در روی صالح بن موسی است و در وی ضعیف است و با کلمہ باین رفتہ اندایمہ ثلثہ الا ابا حنیفہ کہ نزد وی در ہر چہ از زمین روید کم یا بیش دہ یک است یعنی عشر مگر گاہ و بی و ہنرم و دارقطنی از علی آورده کہ نیست در سبنا و قرہ ہا صدقہ و در سندش صفیر بن حبیب است و ہر ضعیف جہ او روایت کرد بزار و رازی از طریق حارث بن بہمان از عطاب بن اسائب از موسی بن طلحہ عن ابیہ مرفوعاً نیست در سبنا صدقہ گفت بزار نمی دہم بیچ یکے را کہ گفتہ باشد در ان عن ابیہ مگر حارث و رواہ ابن عدی للحارث بن بہمان و حکایت کرد تصحیف او را از جامععی و مشہور از موسی مرسل است لکن تقدم و رواہ الدارقطنی من طریق مروان بن محمد السخاوی عن جریر عن عطاء بن اسائب بجای عن ابیہ عن ابن عباس گفتہ و شاید این تصحیف است از وی مروان خلی ضعیف است کذا فی التلخیص و لفظ بہیقی این است نیست در خضراوات و بقول صدقہ و لفظ دارقطنی از عمر و انس این است نیست در سبنا صدقہ و ابن جریر از عبد اللہ آورده کہ نیست در بقل و توابع و زعفران و ناکہ تر و خشک زکوٰۃ و در قنار و کثیری نیز بخصوص حدیثی آمدہ کہ نیست زکوٰۃ در ان و ہمین است مذہب صاحبین کہ ہر چہ قرۃ باقیہ ندارد در وی عشر واجب نیست

و دارقطنی و حاکم و اشرم در سنن ابن عساکر روایت کرده اند که عبدالمعین بن مغیره خواست که بگیرد از زمین موسی بن طلحه صدقه تیره با یکسخت
 اورا موسی که نیست این چنین تحقیق فرمود آنحضرت که نیست صدقه درین و این مرسل قویست و رواه الدارقطنی و الحاکم من حدیث اسی بن یحیی
 بن طلحه عن عمر موسی بن طلحه عن حاد شوقانی گفته در طرق حدیث خضرات مقال است و لیکن مرویست بطریق کثیره که بعضی از ایشا در بعضی است و بعضی
 برای احتجاج و چون منضم کنند یا موسی آنچه وارد است در وجوب زکوة در اجناس اربعه یا نهمه جمیع آن صالح احتجاج باشد بی شک بی شبهه و مروی
 شده است این روایات بلفظ حصه درین اجناس و این بیان است انما تخضرت مر چیزی را که نازل کرد خدای تعالی پس واجب نبود در غیر این نباتات
 و نیز ممکن است جمع باین طریق که این اوله مخصوص اند برای عمومات کتاب سنت و این ظاهر است و نیست صحیح گردانیدن آن نصن بر بعضی افراد عام
 چه درین صورت گاهی حصه باشد و گاهی بی نفعی ماعدا می مذکور انتهی مالک در موطا گفته سنت که اختلاف نیست در آن نزدیک ما در آنچه شنیدیم از اهل علم این
 که واجب نیست در چیزی از میوه با همه انواع آن هیچ زکوة آثار و شفتا لولو و انجیر و آنچه مانند آن باشد و آنچه مانند آن نباشد وقتی که از شرم فواکه باشد
 گفت مالک نیست در نصب یعنی سبب و نه در تره با همه انواع آن زکوة و در ثمنهای آن وقتی که فروخته شود تا آنکه بگذرد بر قیمت آنما یک سال
 از آن روز که فروخته است آنرا و قبض کند صاحب آن ثمن را و گفت مالک آن دانمائی که در وی زکوة واجب می شود گندم است و جو و جو بر همنه
 و جواری و ارزن و برنج و عدس و ماش و لوبیا و سبب و آنچه بر شنبه آن باشد از آنکه طعام می شود پس زکوة گرفته می شود از همه آن بعد از آنکه در روزه
 دانه خالص گردد و گفت مروان را باورد داشته شود در آن مال مقبول کرده شود از ایشان آنچه داوند انتهی و عمر بن سعید بن ابی حمزة
 بفتح ممله و سکون مثلثه صحابی است صغیر و ولادت او در سال سوم از هجرت است رضی الله عنه قال امرنا رسول الله گفت امر کرد مرا آنحضرت
 صل الله علیه وسلم اذ اخرصتم فخذوا و دعوا الثلث چون اندازه کنید انگور و خرما را پس بگیرید یعنی دو ثلث و بگذارید ثلث را
 از آن یعنی مقدار زکوة را تعیین کنید و از آن دو ثلث شما بگیرید و ثلث باکلی می بگذارید و احسان کنید بوی تا به مسا میهای خود بخورند و بر بگذارند
 دهد و هر که بر سر وقت می برسد احسان کند تا از ملک خود صرف بکند و این خطاب است بمصدقان و توسع است بر تصدقان در فواکه و ثمار
 که محل صرف و بذل اند فان لم تعد دعوا الثلث فدعوا الربع پس اگر نتوانید گذاشت ثلث را پس بگذارید ربع را و کم ازین نباید و در معنی
 این حدیث اختلاف است ابن حبان گفته حدیث را در معنی است یکی آنکه ثلث یا ربع را از عشر بگذارید دیگر آنکه این قدر از نفس تم بگذارید قبل از شرم
 و شافی گفت معنی می آنست که ثلث یا ربع زکوة بگذارید تا بر خود و بر اقارب جیران خود تصرف کند و صرف نماید و گفت در امام بگذارید برای او
 و کسان او چند آنکه بخورند و خرص کنند آنرا در بر منبر گفت مقتضی این امر آنست که چون می و اهل می محتاج شوند بسوی جمیع پس همه را
 بگذارند و قدحگاه المنذری لذلک فی حواشیه انتهی و در بدر تمام گفته اولی رجوع است بسوی صراحت حدیث جابر و آن تفتیق است در خرص
 پس بگذارند از عشر ربع یا ثلث را زیرا که امور مذکوره گاهی مدرک حصاد می شوند پس در وی زکوة واجب نباشد حافظ ابن تیمیه گفته حدیث جاری است
 بر قواعد شریعت و محاسن می موافق است بقوله صلی الله علیه و سلم لیس فی الخضر اوت صدقة زیرا که عادت جاری است بر آنکه لابد است رب المال را
 بعد کمال صلاح که خود از آن بخورد و عیال او بخورند و مردم را بخوراند از آنچه قابل فخره و بقای نیست پس هر چه در عرف جاری مجرای طعام و اکل است
 بمنزله خضرات است که ذخیره کرده نمی شوند و موضع این است آنکه عرف جاری بمنزله چیزی است که ترک آن ممکن نیست چه لابد است نفوس را
 از خوردن شمار طبعه لابد است از طعام و ترک آن مضر و شاق است بر نفوس انتهی رواه الخمسة الا این ما حجة یعنی احمد و ابو داود
 و ترمذی و نسائی و صحیح ابن حبان و الحاکم و در اسنادش عبدالرحمن بن مسعود بن نیار است که روایت میکند از ابی حمزه بزرگ گفت و ما

مفروضت باین حدیث و ابن قطان گفت شناخته نمی شود حال او و گفت حاکم لیکن حدیث را شاهیست باسنادهی که صحیحش متفق علیہست که
 عمر بن الخطاب امر کرد بدان گویا اشاره بخدیجی کرده که عبدالرزاق و ابن ابی شیبہ و ابو سعید آنرا روایت کرده اند که عمر میگفت خالص را بگذراند
 ایشان چند آنکه مخزند و چند آنکه بیفتند یعنی بر زمین و ابن عبدالبر از جابر مرفوعاً آورده تخفیف کنید در خرص یعنی اندازه کردن زیر آن در مال عیب
 و واطیه واکله است الحدیث **وسئل عن عتاب** بفتح عین مهمله و تشدید ثنائة فوقیه و در آخر موحده بن اسسید بفتح همزه و کسره سین
 فرضی مویست اسلام آورد و زفتح عامل گردانید او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم برکه و بهم بران او را مقرر داشت ابو بکر و وفات یافت
 روز وفات ابی بکر بود بست و پنج ساله از سادات قریش بود خیر و صالح **رضی الله عنه** قال امرنا رسول الله گفت امر کرد
 ما را آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن نحرص العنب کما نحرص الخمل ایگذا اندازه کنیم تا که رایعنی میوه او را که انگور است بردخت
 چنانکه اندازه کرده می شود خراب بردخت و تو تخن زکاتة نر بسبباً و گرفته شود زکوٰۃ آن در حالیکه زبیب است چنانکه گرفته می شود
 زکوٰۃ نخل در حالیکه ترست حاصل آنکه وقتیکه پیدا شود در انگور و خرمایشیرینی پس اندازه کند شخصی که ماهرست در آن که انگور وی چون
 مویز شود یعنی خشک گردد یا این رطب که تر گردد یعنی خشک شود چه مقدار خواهد شد اگر نصاب رسد زکوٰۃ آن بدو در سبیل گفته حدیث
 دلیل است بر وجوب خرص قمر و عنب زیرا که قول راوی امرنا رسول الله فمیده می شود از وی که آنحضرت صیغه مفید گفته بود و اصل در علم وجوب
 و بوجوب قائل است شافعی و ابو حنیفه گفت حرام است زیرا که رجم بالغیب است و جواب داده اند که رجم نیست بلکه عمل است بظن و وارد
 شده است بدان امر شارع و کافی است در آن یک خالص عدل زیرا که خبر فاسق را عارف قبول نمی کند چه جاہل بالشیء از اهل اجتهاد نیست
 زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم تنها عبد الله بن رواحه را برای خرص بر اهل خیبر فرستاد و هم خالص گویا حاکم است اجتهاد میکند و عمل
 میکند ابن عبالب گفته اجماع کرده اند آنانکه یاد گرفته می شود از ایشان علم که چون برسد مخزوص را آنجی قبل چندان پس نیست ضمان فائده
 خرص امن جنایت است از رب المال و همچنین واجب است بروی بینة در دعوی نقص بعد خرص و ضبط حتی فقر ابر مالک مطالبه مصدق
 بقدر مخزوص و انتفاع مالک با کل نخوه و لخص در خرص نخل و عنب و اردست و قیاس کرده اند بروی غیر او را از آنچه ضبط و احاطه او نظر
 ممکن است و گفته اند مقتصر است بر محل لخص و همین است اقرب بنا بر عدم لخص به علت و نزد شافعی در زرع خرص نیست از جهت تعدد ضبط
 زیرا که پنهان است در قشر و چون دعوی کند مخزوص علیه نقص را سببی که ممکن است اقامت بینة بران واجب است اقامت بینة ورنه صادق
 باشد همین خود و صفت خرص آنست که طواف کند بردخت و ببیند همه ثمره او و بگوید خرص و اندازه این درخت رطباً چنین و چنان
 و یا بسا کند او که رواه الحنفیة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز ابن حبان و دارقطنی و فیہ انقطاع
 و در سندش انقطاع است زیرا که سعید بن مسیب آنرا از عتاب روایت کرده ابو داود و گفت نیست او را سماعت از وی ابن قانع گفت
 وی ندیافت او را و گفت منذری که انقطاع او ظاهر است زیرا که مولد سعید در خلافت عمر است و موت عتاب روز وفات ابو بکر صدیق است
 و سبقة الی ذلک ابن عبد البر و گفت ابن اسکن مروی نیست از آنحضرت جز باین وجه و روایت کرده است آنرا دارقطنی بسندی که در
 واقعی است و گفت ابو حاتم صحیح مرسل است یعنی سعید گفت که آنحضرت عتاب را امر کرد نووی گفت این حدیث و اگر چه مرسل باشد لیکن
 معتضد است بقول میم و بهیقی از طریق یونس از زهری آورده که گفت شنیدم ابا امامه بن سهل را در مجلس سعید بن مسیب گفت عتاب
 غدرست باینکه گرفته نشود زکوٰۃ از نخل و نه عنب تا آنکه برسد خرص و پنج و سق را گفت زهری نمی دانم که خرص کرده شود چیزی از میوه یا اگر

و عنب گفت عایشه بود آنحضرت که می فرستاد عبدالمطلب را و او را که از مشایخ صحابه بود بسوی یهود و نصیر پس اندازه یکدوی خرمای را برداشت
 هنگامیکه خوش می گشت خرمای یعنی ظاهر می شد و روی شیرینی پیش از آنکه خورده می شد از آن اخراج بود و این احادیث دلالت دارند بر کفایت
 خویس درین باب و بر همین اند عامه اهل حدیث و این قول قدیم است مشافعی را ولیکن فقها می گویند که این مفضی میگردد بر باومی گویند که ورود
 این احادیث پیش از تحریر کتاب است شیخ در ترجمه گفته و ورود این احادیث در باب صدقه است و شارع در آن مسامحت کرده و اینجا استبدال مال بمال
 است تا باللازم آید و قول فقها در باب بیع است اگر این احادیث در غیر بیع است فلا اشکال و اگر عام است مخصوص گردانید شود بغير آن
 از حق و در مفسفی است مسنون است خرص در تموز و بیب نزدیک بد و صلاح با ننگیک خاص عادل تخمین کند و قدر واجب بر مالک لازم کند و در
 بدل نماید پس منقطع شود عن زکوة از عین مخصوص ثابت شود بر ذمه او و اگر من بعد هلاک خرص دعوی کند اگر راست دانسته شد فیهما و الا
 دایره شود انتهی و تقدم مثل فلک من اسئل عن عرو بن مسعود عن ابیه عن جده عن ابيه عن ابيه عن ابيه ان امرأة بصریة
 زنی که نامش اسماء بنت زید بن اسکن بود انت التبیح آمد آنحضرت راصله الله علیه وسلم و معها ابنة لها و فی بین ابنتها
 سسکتان و با او دختر او بود و در دست دختر وی دوباره بود سسکتان بفتح سیم و فتح سین مملو واحد وی مسکه است و بی الاسورة و الخیال
 من ذهب از طلا فقال لها تعطين زکوة هذا قالت لا پس گفت آنحضرت آن دختر را یا آن زن را که آیا میدهی تو زکوة این را
 گفت نمی دهم قال اليس لك ان ليسوا لك الله بهما يوم القيمة سوار این من بشار فرمود آیا خوش میدار و ترا اینکه پوشتان ترا
 اندازی تعالی سبب این هر دو روز قیامت و دو سوار از آتش و فرخ فالقتهم ما پس انماخت آن زن هر دو را و پوشید و این حدیث دلیل است
 بر وجوب زکوة در حلی و ظاهرش این است که نیست انصاب بر ای آن زیرا که آنحضرت صرف امر بتزکیه کرد و اغلب آنست که بیچ اوقیة نخواهد بود
 در این سلسله چهار قول است اول وجوب زکوة و این مذہب جماعی از سلف و قولی از شافعی است عملابند الحدیث دوم عدم وجوب و این مذہب
 مالک و احمد و شافعی است در احد الاقوال باثاری که از سلف قاضی بعدم وجوب وی در حلیه وارد شده لیکن بعد صحت حدیث بیچ اثری برای آثار
 است سوم آنکه زکوة زیور بجاریت دادن اوست لما روی الدارقطنی عن انس و اسماء بنت ابی بکر چهارم آنکه واجب است اما یکبار رواه البیهقی
 عن انس و رسل بعد نقل این اقوال گفت که اظہر اقوال از روی دلیل وجوب اوست بنا بر صحت حدیث و قوتی و اما انصاب وی پس در چنین
 انصاب فضه و طلا است و ظاهر حدیث اطلاق است و گویا که ایشان مقید کرده اند آنرا با حدیث نقدین و مقوی وجوب اوست حدیث آئیند
 انتهی گویم در مویطاست کسی که باشد پیش او زر غیر مسکوک یا زر از زیور و نقره که نفع گرفته نشود از آن از جت پوشیدن و استعمال
 نمودن پس هر آینه لازم است بروی زکوة در آن مال در هر سال وزن کرده می شود پس گرفته شود چهارم حصه از او هم حصه آن مگر آنکه تقص
 شود وزن آن از بست و بنا بر خالص یا از دو صد در هم پس اگر کم شد از آن چیزی پس نیست زکوة در آن و جزین نیست که زکوة لازم
 است یک بندند آنرا بر ای غیر پوشیدن اما زر غیر مسکوک و زیور شکسته که میخواهند اهل آن درست ساختن آن و پوشیدن آن پس جزین
 که آن بشا بستانعی است که می باشد نزد صاحب خود پس نیست لازم بر صاحبی در آن زکوة گفت مالک نیست واجب در مر و ارید و در مشک
 و غیره در مفسفی گفته درین سلسله و قول مشهور آمده است و نشأ اختلاف اختلاف ایشان است و در آن که زکوة نقد بجواهر اوست یا بمعنی کفر
 که معنی از بست فیهما انتفاع بآن است پس بر اول واجب شود بر حلی و بر ثانی نه و اگر حلی غیر مسباح باشد مانند سوله و خمال برای مردان تنگ او کلا
 تنفاع است انتهی رواه المشکلة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ترمذی گفت این حدیثی است که روایت کرده است آنرا مشنی بن حبان

از عمر بن شعیب ثنی بن صباح و ابن لمیعه که وی نیز از روایت ابن حدیث است ضعیف داشته می شوند در حدیث صحیح نشده است و درین باب
 یعنی زکوة مخفی از آنحضرت چیزی و لیکن مصنف فرمود و اسناد قوی زیرا که ابو داود و آنرا از حدیث حسین المعلم عن عمرو بلفظی که مذکور شد
 روایت کرده و حسین ثقة است پس در وی روایت برتر نمی که گفت شناخته نمی شود این حدیث مگر از ابن لمیعه و ثنی و قدتا بعما حجاج بن اظاة
 ایضا گفت بهیقی و تحقیق منضم شد بسوی حدیث عمرو بن شعیب حدیث ام سلمه و حدیث عایشه و روایت کرد حدیث ام سلمه را ابو داود و حاکم
 چنانکه بیاید و صحیح الحاکم من حدیث عایشه و حدیث عایشه نزد حاکم و غیره باین لفظ است انما دخلت علی رسول الله صلی الله
 علیه و سلم فرأی فی یدها فتحات من ورق فقال ما هذا عایشة فقالت صنعتن اترین لک بهن یا رسول الله فقال التوین زکوة من قالت لا
 قال بهن حبیب من النار حاکم گفت اسناد علی شرط اشعین و اخرج ایضا ابو داود و الدارقطنی و البیهقی و روى ایضا عن اسماء بنت زید
 عند احمد و روى الدارقطنی من حدیث فاطمة بنت قیس نحوه و در وی ابو بکر بدلی متروک است **و عن ام سلمة رضي الله عنها**
 انها كانت تلبس اوضاحا من ذهب روایت است از ام سلمه که وی می پوشید اوضاح از طلا جمع و وضع بضایع و تخم و حای حمل
 نوعی از زیور است که از سیم می سازند و وجه تسمیه او بوضع از جهت وضوح و سفیدی و روشنی اوست و از ذهب نیز می باشد چنانکه درین
 حدیث است در صراح گفته و وضع درم سره و پیرایه از درم درست و روشنی و سفیدی فقالت یا رسول الله انکرها پس گفت ام سلمه
 ای رسول خدا آیا گنج است این که بران و عید واقع شده قال فرمود اذ ادیت زکاته فلبس بکنز چون ادا کردی و دای زکوة آن
 پس نیست گنج که بران و عید است و هم چنین هر مال که زکوة آن ادا کنند از حیطة و عید خارج است رواه ابو داود و الدارقطنی و صححه
 الحاکم و در وی مالک نحوه در حدیث دلیل است بر وجوب زکوة زیور چنانکه در حدیث اول بود و برینکه هر مال که زکوة اش بر آن زکوة نیست
 که شامل و عید آنه که به الذین یکنزون الذهب و الفضة باشد شوکانی گفته نیست زکوة در غیر نقره و طلا از جواهر همچو دریا قوت
 و زمره و الماس و لؤلؤ و مرجان و مانند آن بسبب عدم وجود دلیل دال بر ایجاب زکوة در آن بودن برات اصلیه مستحب و انتهی **و عن**
سبینه یفتح سین و ضم میم بن جندب بضم دال و فتح آن رضي الله عنه قال گفت عمره کان رسول الله بود رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم یا مرنا ان مخرج الصدقة من الذي نعد للبيع امر میگرد ما را که بیرون آریم صدقه را از مالی
 که آماده میگردیم برای فروختن یعنی برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن و نوشیدن و خدمت و سواری بود بران زکوة نبود و این حدیث
 دلیل است بر وجوب زکوة در مال تجارت هر چه باشد از ظروف و فروش و اتمش و اسپ و ابل و کتب جز آن راسته لال کرده اند بر وجوب
 آن بقول می تعالی انفقوا من طيبات ما كسبتم الاية مجاب گفت نزلت فی التجارة ابن منذر گفته اجماع قائم است بر وجوب زکوة
 مال تجارت و بخاری قالین وی فقاهی سبب اند لیکن گفته اند که جاحد وی کافر نیست بنا بر اختلافی که در دست گویم و بوجوب رفته اند از ایه
 بالاتفاق و ظاهر یہ گویند که نیست زکوة در مال تجارت و به قال الشوکانی و هو الصواب زیرا که دلیل بر ایجابش قائم نیست شوکانی گفته
 بود تجارت در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در انواع است و منقول شد از آنحضرت درین باب آنچه مفید و وجوب زکوة اندران باشد انتهی
 و در جواب این حدیث گفته اند که اگر چه بعضی تحسین وی کرده اند لیکن مصنف در تلخیص گفته که در سندش جهالت است و آنکه حاکم و دارقطنی از عمر
 مرفوعا آورده اند که در شتران است صدقه آنها و در گوسفندان است صدقه آنها و در بز است صدقه آن پس مصنف در فتح الباری ضعیف
 جمله طرف وی کرده و در طریق واحد از آن گفته که اسناد این طریق للباسن است و لیکن مخفی نیست که حجت بمثل آن قائم نمی شود خاصه

و تکلیف عامه البلوی با آنکه ابن عبدالبر گفت که در مستدرک درین حدیث بر روایت کرده اند بر آنکه بزانی و دارقطنی بزانی روایت کرده لیکن بطریق ضعیف و این محتملست پس تمام نیست بان استدلال و اگر فرض کنیم که حکم اسناد این حدیث را صحیح گفتیم چنانکه در محلی شرح منہاج تا نیمه مجرد احتمال مسقط استدلال است تا معارضه این تصحیح تضعیف جماعه از حفاظ چه رسد با آنکه عصر حفاظ مذکور متاخر از عصر اوست ایشان مستدرک اند بر وی مؤید عدم وجوب است آنچه در صحیح مسلم از ابی هریره آمده که نیست صدقه بر مسلمان در اسپ بنده او و ظاهرش عدم وجوب زکوة است در جمیع احوال شوکانی گفته و نقل کرده است این مندر اجماع بر زکوة در تجارت و نیست این نقل صحیح و اول کسی که خلا می کنند در آن ظاهر به اند و ایشان اند فرقه از فرق اسلام انتهی و با بجد شک نیست در عدم وجود دلیل قوی درین باب غیر از اجماع اگر ثابت شود بی خلاف و در نه خط القتا و همچنین نیست زکوة در مستغلات مانند خانه های کرایه و دو اب کرایه و مثل آن بجهت عدم دلیل دال بر ایجاب آن حدیث مسلم که نیست صدقه بر مسلم در بنده و اسپ تناول این حالت است یعنی مستغلات بکبری اگر چه حاجت استدلال نیست بلکه قیام بمقام منع کافیست ذکره لشوکانی رواه ابوداؤد و الدارقطنی و الهزار من حدیث سلیمان بن سمره عن ابیه و در شانک جملات است و لهذا گفت مصنف و اسناده لهن و سندش نرم است زیرا که از روایت سلیمان است و هو مجهول و عن ابی حمیرة

رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال وفي الرکاز الخمس فرمود در رکاز خمس است رکاز یکسر را و در آخر زای مجمه در قاموس گفته معدن و دوفینه جاهلیت و در نه های گفته رکاز هر دور گویند و حدیث وارد است و دوفینه انتهی شیخ گفته معنی اول النسب است بسبب حدیث و در حدیث آمده است که از آنحضرت پرسیدند رکاز چیست فرمود ذهب فضه که پروردگار تعالی پیدا کرده است در زمین روز پیدایش وی انتهی گویم اگر این حدیث ثابت شود قول بان متعین گردد که لایان بعد بیان رسول الله صلی الله علیه وسلم و لیکن این حدیث را بهیچ روایت کرده است و سندش ضعیف است و تابعه جان بن علی عن عبد الله بن سعید و عبد الله بن عمرو الحدیث است پس حجت نباشد مالک گفته حکمی که اختلاف نیست در آن نزدیک و آنچه شنیدیم از اهل علم که می گفتند این است که رکاز مال مدفون است که یافته شود از مدفونهای جاهلیت که طلب کرده نمی شود و مال کشیده نمی شود در آن مؤنت خرج را و نه زیاده عمل و اما آنچه طلب کرده شود مال مذکور در وی عمل بسیار پس یافته شود یکبار و یافته نشود بار دیگر پس آن رکاز نیست در مصنفی گفته اختلاف دارند علماء در تفسیر رکاز از احوال شافعی موافق تفسیر مالک است و ابو حنیفه گفته که معدن هم رکاز است و یک قول شافعی موافق این مذہب است انتهی و شیخ در ترجمه گفت نزد شافعی در معدن زکوة نیست و حکم وی حکم صید است مگر آنکه مستخرج ذہب و فضه باشد و نزد ما در وی خمس است بے اشتراط حوالان حول انتهی گویم و لیکن جمهور مخالف خنفیة اند درین باب و گویند که گفته نمی شود معدن را رکاز و آنچه کرده اند همین حدیث بر تفرقه میان هر دو زیرا که اول دومی این است و معدن جبار است و در رکاز خمس است پس عطف دلالت دارد بر بخاری و لهذا مالک شافعی گفت اند که مراد بر رکاز دوفینه جاهلیت است متفق علیہ و این حدیث را طریقه است و سبب گفته علماء در حقیقت رکاز و قول است اول آنکه مال مدفون در زمین است از کنوز جاهلیت دوم آنکه معدن است مالک قائل اول است و اما معدن پس در زکوة گیرند زیرا که بنزله زرع است و مثله قال شافعی و ثبانی رفته است ابو حنیفه و دال است بر اول قوله صلی الله علیه وسلم العجا جبار و المعدن جبار و فی الرکاز الخمس اخرج البخاری زیرا که این ظاهر است و آنکه رکاز غیر معدن است و شافعی معدن را بذہب و فضه خاص کرده بحدیث بهیچ که انهم قالوا و ما الرکاز یا رسول الله الخ کما تقدم و اعتبار کرد شافعی و مالک احمد نصاب بخاریست لیس فیما دون خمس اواق صدقه در فضائ

وهرب وفضله واینکه واجب است در آن ربع عشر بحديث وفي الرقعة ربع العشر بخلاف رکاز که در وی خمس واجب است و معتبر نیست در
 نصاب و وجه حکمت در تفرقه آنست که اخذ رکاز بسهولت است بغیر تعب بخلاف مستخرج از معدن که لابد است در وی از مشقت انتهى در بعضی
 گفت و نیز اختلاف دارند در صرف خمس رکاز ابو حنیفه می گوید صرف آن صرف خمس فی است و شافعی گوید صرف آن صرف زکوة است
 یعنی اصناف ثمانية که در آیه **لَا تَمَّا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ** مذکور شدند و مراد از رکاز در ظاهر اقوال شافعی نقدی است که در جاهلیت
 دفن کرده باشند پس اگر اهل اسلام دفن کنند و کسی بیابد اگر مالک او معلوم باشد از آن او خواهد بود و الا حکم لقطه خواهد گرفت و در ملک
 رکاز شرط آنست که در خرابه یا در زمین کسی که خود آنرا احیا کرده باشد بیابد و اگر در ملک شخصی یافت از آن همان شخص است و اگر در مسجد
 یا شارع عام یافت حکم لقطه گرفت و الله اعلم **وعن عمرو بن شعيب عن ابي عبد الله عن رسول الله صلى الله عليه**
عليه وسلم قال في كنز وجدته رجل في خربة ان وجدت في قرية مسكونة فخرقة فرمود آنحضرت در باره
 گنج که یافت آنرا در دیرانه که اگر یافته تو آنرا در قریه آبادان پس شناسان آنرا تا از آن هر که باشد ستاند و آن وجدته فی
 قرية غیر مسکونه ففیه وفي الركاز الخمس و اگر یافته آنرا در ده که آباد نیست پس در وی و در رکاز خمس است در اینجا
 دلیل است بر آنکه رکاز ملک یا بنده اوست و بروی اخراج خمس از آن واجب است و آنرا که در قریه یافته شارع آنرا رکاز نام نکرده زیرا که
 آنرا از باطن ارض استخراج میکند بلکه ظاهر آنست که آنرا در ظاهر قریه یافته و شافعی و اتباع او بآن رفته اند که در رکاز دو چیز شرط است یکی
 جاهلی بودن دیگر در سوات بودن پس اگر در راه یا مسجد یافت لقطه است زیرا که دست مسلمانان بروست و مالک او مجهول است
 پس لقطه باشد و اگر در ملک شخصی یافته شود از آن او باشد اگر نفی از ملک خود نکند و اگر نفی کند آنرا از ملک خود از آن یا بنده باشد
 و همچنین تا آنکه منتهی شود بسوی محی ارض وجه مذکور شافعی حدیث عمرو بن شعیب است که خودش روایت کرده است باین لفظان **النبی**
صلی الله علیه وسلم قال فی کنز وجدته رجل فی خربة جاهلیة ان وجدت فی قرية مسکونة او طریق بیتا فخرقه وان وجدته فی خربة جاهلیة
او قریه غیر مسکونه ففیه وفي الركاز الخمس کذا فی اسبیل أخرجه ابن ماجة باسناده حسن و رواه اشافعی و ابوداود و النسائی و الحاکم
 و البیهقی نحوه و لفت سعید بن منصور حدیث کرد ما را خالد از شیبانی از شعبی که مردی یافت رکاز را پس آورد آنرا نزد علی رضی الله عنه پس
 گرفت از وی خمس و باقی را بیا بنده داد و رواه من وجه آخر عن شعبی و کذا لک ابن ابی شیبة کذا فی التلخیص **وعن** بئزل
 بن الحارث منی صحابی است و بران حضرت در وفد مزینه قدم آورده بودند در سنه خمس سالن شد مدینه را و حامل الویفرینه
 بود روز فتح روی عنه ابنه الحارث مات سنه ستین و له ثمانون سنة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اخذ من المعادن القبلیة الصدقة بدستیکه آنحضرت گرفت از کانامی قبلیه صدقه را قبلیه بفتح قاف و بامی هو صدقه نام
 ناحیه است از ساحل بحر میان رمی و میان مدینه پنج روزه راه است و لفظ حدیث این است که قبلیه از جانب فرج است بضم فاء سکون و
 موضعی است در جانب بالاحی مدینه میان حرمین و زکوة و می چهل یک است یعنی گرفته نمی شود از وی خمس چنانکه حکم معادن است در این مذکور
 امام مالک شافعی است در قولی و نیز امام ابو حنیفه و شافعی در قول دیگر در وی خمس است و قول دیگر شافعی را آنست که اگر یافته است آنرا
 بتعب و ثنوت چهل یک دهد و الا خمس در سبیل گفته حدیث و ال است بر وجه صدقه در معادن و بحتمل که مراد بدان خمس باشد و رفته است
 باول احمد و اسحق و بیانی غیر ایشان بقوله وفي الركاز الخمس و اگر چه در وی احتمال است رواه ابوداؤد و الطبرانی و الحاکم و البیهقی

وما لک ولفظ مالک اینست اقطاع کرد و آنحضرت بلال مزنی را معاون قبیلہ و گرفت از وی زکوة و این ناحیه ایست از فرج پس این معاون گرفته نمی شود از وی زکوة تا امر وزود در لفظ اینست و اخذ منها الزکوة دون الخمس شافعی گفت این حدیث مالک نه از آنست که اهل حدیث آنرا اثبات می کنند و نیست در وی روایتی از آنحضرت مگر اقطاع کردن آن و اما زکوة در معاون نه خمس پس می باشد از آنحضرت گفت بیهقی هو کما قال الشافعی فی روایة مالک گویم در مصنفی زیر روایت مالک گفته آنچه نزدیک فقیه ظاهر میشود آنست که قبلیه از ذوب و فضا نه بود والا اهل تاریخ متعرض آن می شدند و این فرج نزدیک است بدین معنی خفای حال ابو سعید می نماید بلکه از سایر منطبعات مثل سرب و آهن یا غیر منطبع مانند مضره و نوره و این اخیر اقرب می نماید و الله اعلم پس قول احمد راجح است که واجب می شود در هر معدن برابرست که منطبع باشد یا غیر منطبع و احتمالات کرده اند در قدر واجب از معدن بر سه قول خمس مانند کار و تریح مانند نقود و قول ثالث تفصیل است اگر معتب حامل می شود مانند نقد است و اگر بغیر تعب مانند کار است فقیه گوید لفظ الا الزکوة محتمل بر سه وجه می تواند شد اگر خمس باشد پس منظور حضرت نسبت تمام گرفتن آن و اگر ربع باشد منظور حضرت نسبت خمس و اقرب در معدن ذوب و فضا حمل او بر کار است یا ادخال او در لفظ کار از آنست

باب صدقة الفطر

باب در بیان صدقة فطر یعنی افطار صدقه را اضافت کردند بسوی فطر زیرا که این صدقه بسبب اوست گماید که روایات البخاری زکوة الفطر من رمضان عمره ابن عمر رضی الله عنه قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر گفت ابن عمر فرض گردانید آنحضرت زکوة فطر را و حدیث دلیل است بر وجوب صدقة فطر بقوله فرض که یعنی الزم و واجب است و باین رفته اند شافعی و احمد در ظاهر مذموب است یعنی گفته این واجب است باجماع و در وی خلاف است داود و بعضی شافعیه را که قائل اند بآنکه سنت است و تاویل کرده اند که مراد بقرض قدر است و رد کرده شده است این تاویل بآنکه خلاف ظاهر است شیخ در ترجمه گفت و سنت مؤکده است نزد مالک و واجب است نزد حنفیه یعنی مقابل فرض و حنفیه گویند در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده و امر ثابت بدلیل ظنی مفید و وجوب است انتمی و بعضی گویند فرض بود اما بزکوة منسوخ شد بحديث قیس بن سعد بن عباده امر کرد و اما رسول خدا بصدقة فطر قبل از آنکه نازل شود زکوة و چون نازل شدند امر کرد و ما را و نه نمی اما درین حدیث را وی مجهول است پس این قول غیر صحیح باشد و اگر صحت آن تسلیم کنیم در وی دلالت بر نسخ نیست زیرا که عدم امر ایشان بصدقة فطر ثانیا مشعر نسخ اول نیست بلکه امر اول کافی است و عدم امر رافع آن نیست و در فطر نصاب غیر آن شرط نکرده اند پس هر که قادر باشد لازم می شود بر او بخلاف کسیکه فاضل از قوت خود و عیال خود نمی یابد زیرا که حق تعالی می فرماید لا یكلف الله نفسا الا وسعها شیخ در ترجمه گفته شرط وجوب صدقة فطر نزد مالک نصاب فاضل از حاجت اصلی است بے شرط نما و نزد شافعی هر که قادر است بر قوت یومیة خود و بر آن سیکه بروی نفقه اوست فاضل از لباس و مسکن و خادم و دین بروی صدقة فطر فرض است و شرط نیست نصاب دیگر انتمی و شوکانی گفته خلاف است در تقدیر بقدر معتبر و وجوب زکوة فطر گویند مالک نصاب باشد و قیل مالک قوت ده روز و گفت مالک و شافعی و احمد و عطا و سحر و معتبر نیز همین است که مالک قوت یک شبانه روز باشد انتمی یعنی نصاب شرط نیست و نزد حنفیه نصاب فاضل از حاجت اصلی شرط است اگر چه نامی نبود بقوله صلی الله علیه وسلم لا صدقة الا عن ظهر غنی و در حدیث ثعلب صحیح آمده لایجب الا علی من ملک لصابا صاحبان

یک صاع مضروب است بر تشیز یا بدل است از زکوة و بیان است برای او من شجر او صاعا ثامن شعیرا از متر یا صاعی از جو نیست
 خلط در وجوب صاع بر هر انسان و همچنین در دست صاعی از مویز و درین حدیث ذکر گندم نیست و از اینجا توهم کرده اند که اخرج نصف
 صاع از گندم بعد از زمان نبوت بود از جهت محادلت می بصاعی از خرما و جو و صواب آنست که نصف صاع از گندم بود و تخصیص ذکر مویز و شنبلیله
 درین حدیث بجهت غلبه وجود این دو جنس باشد و گویند که این عمر از خرما میداد و چون وجود خرما در دست کم شد از جو میداد و آن جز
 یکبار نبود که ذائق الشریفة شوقانی گفته رفته اند جمهور باینکه صدقه فطر یک صاع است از گندم و غیره رفته اند بعضی صحابا باینکه از گندم نصف
 صاع است و حکاه ابن المنذر عن علی و عثمان و ابی هریره و جابر و ابن عباس و ابن الزبیر و اسامه بنت ابی بکر با سائید صحیح و همین است در باب
 ابو حنیفه و مسک ایشان محدث مرفوع ابن عباس است که صدقه فطر دو دست از قمح اخرج الحاکم و اخرج الشریفی نحوه من حدیث عمر و ابن شعیب
 عن ابیہ عن جده مرفوعا و ابوداؤد و نسائی از ابن عباس آورده اند که گفت فرض کردانید رسول خدا صلی الله علیه و سلم این صدقه را یک صاع
 از خرما یا جو یا نصف صاع از گندم بر هر یک از آزاد باشد یا بنده مرد یا باشد یا زن خرد باشد یا بزرگ انتهی در تصحیفی گفته در جنس صاع پنج
 چیز مصرح شد طعام که مفسر است بگندم بقرینه مقابل ابوشعیب و شعیر و تمر و زریب و اقط و تنقیح چهار جنس اول قوت معتبر است و ظاهر
 آنست که اگر قوت او و قوت بلد او گندم باشد مثلا مخیر است در میان جمیع اقوات بجهت عموم حدیث انتهی علی العبد و الحر و الاذن
 و الاشی و الصغیر و الکبیر بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد و کلان و این دلیل است بر عموم و وجوب وی بر عبید و احراز ذکر و انا
 و صغیر و کبیر اغنیاء و فقرا و بیہقی از حدیث عبداللہ بن ثعلبہ یا ثعلبہ بن عبداللہ مرفوعا آورده که او گفت یک صاع از گندم از هر انسان
 مرد یا زن خرد یا کلان تو آنکه یاد رویش و ملک اما غنی پس پاک میکند او را خدا و اما فقیر پس رد میکند بروی خدا زیاد تر از آنچه وی دادوست
 سنذری در مختصر شن گفته در اسنادش نعمان بن راشد است لایحجج بحدیثه آسی بنده چون ملک ندارد و وجوب بروی بمعنی وجوب بر او
 وی خواهد بود از جانب وی نزد کسیکه می گوید که بنده مالک نیست و کسیکه او را مالک می گوید نزدش خود بروی لازم است و همچنین صدقه زوجه
 بر زوج است و صدقه خادم بر مخدوم و صدقه قریب بر کسیکه نفقه وی بروست بحدیث ادوا صدقة الفطر عن ثور بن ابی الدرداء قطنی
 و البیهقی و اسناد ضعیف و لهذا واقع شده است خلاف در سلسله چنانکه در بدر تمام بسو ط است و همچنین وجوب بر صغیر بمعنی وجوب بر پدر
 اوست اگر مالک مال نیست و الا از مال می خواهد بود مثل لزوم زکوة قال الجمهور و گفته اند لازم است بر پدر مطلقا یعنی با وجود مال و به قال محمد
 و گفته اند بر صغیر اصلا واجب نیست زیرا که شریعت و حق بر اسطه صائم است از لغو و زفت و طعمه مساکین است و جواب داده اند که این خارج است
 مخرج اغلب پس تخریج حدیث ابن عمر باینجا بش بر صغیر تقاوم وی نتوان شد و گفته اند که مراد بر عبید بنده ایست که برای خدمت است و آنکه بر
 تجارت بود فطر از وی واجب نیست نزد حنفیه و مذہب ثوری و حنفی نیز همین است من المسلمین از مسلمانان این حدیث را درین زیارت کلاما
 طویل است زیرا که روایات بران اتفاق نگردیده اند مگر آنکه بر تقدیر این زیادت از عدل است مقبول باشد و ولایت میکند بر اشراط اسلام در
 وجوب صدقه فطر و بر یک نیست واجب بر کافر از نفس می و این تحقق علیہ است و اما اخرج مسلم از بنده کافر خود پس جمهور گویند و نزد حنفیه
 و غیر هم واجب است بحدیث لیس علی المسلم فی عبده صدقة الا صدقة الفطر و جواب داده اند بآنکه حدیث باب خاص است و خاص حکم بر عام
 می توان کرد پس عموم قول می عبده مخصوص است بقوله من المسلمین و لهذا در تصحیفی گفته از لفظ من المسلمین ظاہر شد که بر کافر لازم نیست
 و نیز مسلمان از عرض کافر انتهی و اما قول طحاوی که من المسلمین صفت مخرجین است نه صفت مخرج عنہم پس ظاہر حدیث آبی است از ابن عمر

صاع بر آنند و توان با یکدیگر مراد ابو سعید از طعام درین حدیث خط است غیر صحیح است کما حقہ المصنف ابن منذر گفته در نزدیم چیزی ثابت که بروی
اعتماد توان کرد و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم نیست و نبود در مدینه در آنوقت مگر شیخی بسیار و چون در زمان صحابه بسیار شد و دیدند که نصف صاع
از وی بجای یک صاع از شعیرت و هم الایة پس عدول از قول ایشان بسوی قول مثل ایشان جائز نیست ولیکن مخفی نیست که ابو سعید خلافت
آن کرد چنانکه مفید است قولی قال الراوی قال ابو سعید اما اننا فلان ازال اخرجه گفت ابو سعید که راوی حدیث است لیکن بن
پس پیشمی بر آمد صدقه فطر را ایضا صحیح است کما حقہ المصنف ابن منذر گفته در نزدیم چیزی ثابت که بروی اعتماد توان کرد و از آنحضرت
حدیث معلوم میشود که صدقه فطر یک صاع است و بعضی اجابت نصبت صاع از گندم آمده پس نزد حقیقه مطلق محمول است بر تطوع و تقید تخصص است چنانکه راوی از آنحضرت
نیز همین است و از آنکه فطور نیز آمده که وقت شوع شعیر و اشال این طهاران که در این باب صدقه نصف صاع از گندم یا صاعی از شعیرت چنانکه در جفایست و غیرت
متریب سفیان ثوری و ابن المبارک قمر و ابویوسف گفته که در حدیث ابو سعید و در صحابه نیز در کتب معتبره از اصحابی است که بابت فطر ظاهر برین است و غالب است
آن باعتبار اختلاف زمان است و قسمت و نیز واحد و شافعی مالک یک صاع است و اقربا باعتبار اختلاف قسمت و ابن سیرین و ابن سیرین و ابن سیرین و ابن سیرین
لا اخرج ابدا الا صاعا منی برآمد همیشه مگر یک صاع یعنی از قوت این خزیه و حاکم روایت کرده اند که گفت ابو سعید در آن تکلیف کرده شد نزد
صدقه رمضان نیز برآمد مگر چیزی بر آوردیم بعد رسول خدا صلی الله علیه و سلم صاعی از گندم یا صاعی از شعیرت یا صاعی از جو یا صاعی از اقط پس گفت او را مرو
از قوم یهود و از گندم گفت نه این کار ما و نیست قبول کنیم آنرا نه عمل نایم بر آن لیکن این خزیه گفته که در حدیث ابو سعید غیر محفوظ است و منی نام
که هر صاع از گندم است و نوزوی گفت شکست که در بقول ما در هر چه قائل شد بر مدار خطبه و در منی حضرت تیرا که آن فعل صحابی است و ابو سعید و غیر او
از صحابه که اطرا اند و صحبت از منی و اعلم الله انی انی صلی الله علیه و سلم خلاف کرده اند او را و ما به تصریح کرده که این را منی است که وی آنرا
و دیده اند آنحضرت شنیده اند اما اخرج البیهقی فی السنن من حدیث ابی سعید انہ قدم معاویة جاجا او معاویة فکلم الناس علی المنیة فکان فیما حکم بالانکاح
ان قال انی انی من من سمرات الشام تعد اصنافا من تمر فاخذت لک اناس فقال ابو سعید اما اننا فلان ازال اخرجه پس این صحیح است در آنکه آن
را منی بود یعنی بعد از احادیث باب گفته قد و روت اخبار عن النبی صلی الله علیه و سلم فی صاع من برود و در اخبار فی نصف صاع و الاصح شی
من ذلک قد بینت علیه کل واحد منها فی الخلافات انتهى بلفظه و سخن این را منی است که الله عنه قال فرض رسول الله
صلی الله علیه و سلم زکوة الفطر طهرة للسیاه من اللغو والرفث فرض کرد انید آنحضرت صدقه فطر را پاک گردانیدن روزی
از سخن زبیه بوده و الا یعنی لغتن و از رفت که واقع باشد در صوم رفت بفتی را و فایسته جعل و فحش و آنچه میرود از سخن میان مرد و زن در زیر کجا
و آنچه خطاب کند مرد زن را از فحش بعد از آن استعمال کرده می شود در هر کلام قبیح مراد تقصیرات و گناهان است که در ادای روزی که با حق
وجود آمده باشد و طعمة للساکین و صدقه فطر واجب است از جهت طعام دادن بسکینان و بی نیاز گردانیدن ایشان را از رسول
دران روز و در سفر له عاده گفته مساکین را تخصیص میفرمود باین صدقه و بر اصناف ثمانیه قسمت نمود که در اثری هم بدان وارد نشده و بعضی
از علماء بدان قائل شده که صحت آن باصناف ثمانیه جائز نیست بمساکین خاص است انتهى و در شرح موسی گفت شک نیست که افضل واحوط
بمقتضا اتباع فعل آنحضرت همان باشد که داده شود همین صنف که فقرا و مساکین اند انتهى گفته اند که مصرف آن مصرف زکوة است
زیرا که آنحضرت نام آن زکوة کرده و ظاهر از کتب ائمه اربعین همین است که مصارف آن مصارف زکوة است و در کتاب خرفی که در زهد باب امام احمد
تصریح است بان گفته تعطی صدقه الفطر لمن يجوز ان تعطی صدقة الاموال و ترکشی و در شرح موسی گفت که آن صدقه است پس داخل شود تحت

تو تعالی انما الصدقات للفقراء والمساكين مراد تخصیص بعض اصناف لازم نمی آید تخصیص زیرا که در زکوة هم این حسین واقع شده
و هیچ کجی تخصیص مصرف می قائل نیست و در حدیث معاوست امرت ان اخذها من اغنیاکم باره بان فی فقرکم و شوکانی گفته لائق تقدیم فقر است
بنابر این یعنی کردن ایشان درین روز واجب بجز این از ایشان صرف کرده شود در سایر اصناف انتمی فمن اذاها قبل الصلوة فهي زکوة
مقبولة پس هر که او را در آنرا پیش از نماز عید الفطر پس آن زکوة مقبول است یعنی مترتب است بروی ثواب صدقه فطر نافع گفته عبد الله
بن عمر می فرستاد زکوة فطر را بسوی شخصی که جمع میکرد شده نزدیک او پیش از عید فطر بر روزیاسته روز و او مالک فی الموطا و در وی است که در
امام مالک اهل علم را که دوست می داشتند که بر آورند زکوة فطر را وقتی که طلوع کند فجر از روز فطر پیش از آنکه بروند نمازگاه در مصنفی گفته تجیل زکوة فطر
در حکم یومین او ثلثه ایام است از اول رمضان تا آخر آن انتمی ومن اذاها بعد الصلوة فهي صدقة من الصدقات و هر که او را کرد
آنرا بعد از نماز پس آن صدقه از صدقات است یعنی از جنس دیگر صدقات نیست مقبول از فطر رواه ابو داؤد و الدارقطنی مرفوعا و البیهقی
وصححه الحاکم درین حدیث دلیل است بر وجوب فطره لقوله فرض کما سلف و بر آنکه صدقات مفرسیات اند و بر آنکه وقت اخراج وی پیش از نماز
عید است و بر اینکه جویش موقت است و گفته اند واجب از فجر اول شوال است لقوله اغنوهم عن بطواف فی هذا الیوم و گفته اند واجب از آخر روز
رمضان است لقوله طهره للصائم و گفته اند واجب است بگذشتن هر دو وقت عملاً باللیلین و در جواز تقدیمش اقوال است بعضی تلحق بزکوة کرده اند
و گفته اند جائز است تقدیم آن اگر چه تا دو سال باشد و بعضی گویند جائز است در رمضان نه قبل از آن زیرا که او را دو سبب است یکی صوم و دیگر افطار
پس تقدیم آن مانند نصاب حول نتوان کرد و گفته اند مقدم بر وقت و جوب نکند مگر آنچو معتقد باشد مثل یک روز یا دو روز و اوله الاقوال کما تری فی کتابی

باب صدقة التطوع

باب در بیان صدقة تطوع و مراد بر آن صدقات نافله اند چنانکه غالب در اطلاقات آنست و تسمیه آن بصدقة از جهت دلالت اوست بر صدق
صاحب وی در دعوی صحت ایمان چنانکه تسمیه زکوة بجهت آنست که در تنزیه می کند صاحبش را و شهادت میدهد بصحت ایمان و کمال می اندازد
ابن جریرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سبعة يظلهم الله في ظله يوم لا ظل الا ظله هفت کس اند که جاودا ایشان را خدای تعالی در سایه خود روزیکه نباشد سایه مگر سایه خدا مراد حصر درین عدد نیست زیرا که
در اینجا خصلتهای دیگرست که مقتضی ظل بوده است و مصنف رح در فتح الباری آنرا تا بستم و شست خصلت رسانیده و سیوطی بر آن افزوده
هفتاد خصال گردانیده و در تالیفی مفرد ایراد کرده تمهید الفرش للنصال الموجهة لظل العرش نام کرده اند در کتابه تلخیص فرموده ما شش بزوع المللا
فی الخصال المتقتضية للظلال نهاده فن ذکر الحدیث پس ذکر حدیث را تا آخر و تعداد سبع و ایشان امام عادل است و جوانی که ناشی شد
در عبادت خدا و مردی که دانش آویخته مساجد است و آن دو کس دوستی گرفتند با هم برای خدا جمع شدند بر آن و جدا شدند بر آن و مردی که خواند او را
از فی صاحب نصب و حال پس گفت من می ترسم خدا را و مردی که یاد کرد خدا را در خلوت پس روان شد اشک از هر دو چشم وی و هیه در آن حدیث
اینست و رجل تصدق بصدقة فاخفاها حتى لا تعلم شماله ما تنفق بهمیه و مردی که صدقه داد صدقه پس پوشید آنرا
تا آنکه نمی داند دست چپ او چیزی را که صرف کرد دست راست او منفق علیه مراد بسایه حمایت و کفست یا بسایه عرش چنانکه در روایت
سعید بن منصور از حدیث سلیمان این سبعة یظلم الله فی ظل عرشه و بجزم القرطبی و قول اخفا باللفظ افضل صیغه ناشیست حالست تقدیر قد
و قول لا یعلم شماله باللفظ است و اخفا و تعدید صدقه از نظارن رایا و محتمل که بر حذف مضارع باشد ای من عمن شماله و در وی دلیل است بر فضل اخفا

صدقه برابر می آن مگر آنکه بدانکه اظهارش موجب ترغیب مردم است وراقتند او ستر و می چارس اوست از دواعی ریا و قد قال تعالی ان شئد و الصدقات ففعلها هي الآية و صدقه در حدیث شامل واجب نافله هر دو است پس گمان نباید کرد که خاص بنا فله است چنانکه صنف در باب تطوع آورده و نیست مفهوم معمول به در قولی و در جل تصدق بلکه حکم زن نیز همین است مگر در امامت و عمر عقبه بن عامر رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كل امرء في ظل صدقة هر آدمی در سایه صدقه خود است رزق خواهد صدقه واجب باشد یا نافله حتی بفصل بین الناس تا آنکه فیصله شود میان مردم رواه ابن حبان و الحاکم در روی حدیث است بر صدقه و مراد بسایه یا حقیقت است که اعیان صدقه بیایند و از وی جز شمس دور کنند یا مراد کف و حمایت اوست و از فوائد صدقه نافله توفیق صدقه فرض است اگر در آخرت ناقص بر آید چنانکه حاکم در کنی از حدیث ابن عمر آورده نظر کنید در صدقه بنده من اگر ضائع کرده است ازان چیزی بر به بیند اگر می یابد برای بنده من نافله تا تمام کند صدقه را برای او آنچه کم است از زکوة پس گرفته شود صدقه نافله بر فرائض خدا و این بر رحمت و عدل او تعالی است . . .

ابن سعید الخدری رضی الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ايما مسلم كسا مسلماً ثوباً على عري هر مسلمانی که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برهنگی عری بضم عین و سکون را برهنگی ضد لبس بضم لام کساه الله من خضر الجنة پوشاند او را خدای تعالی از غلگهای سبز بهشت خضر بضم خای مجرب و سکون ضاد جمع اخضر تلحیح است بقوله تعالی عَالِبَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدٌ مِنْ خَضِرٍ و ايما مسلم اطعم مسلماً على جوع اطعمه من ثمار الجنة و هر مسلمان که بخورد از مسلمانی برگرهنگی بخورد او را خدای تعالی از میوه های بهشت و ايما مسلم سقى مسلماً على ظمأ سقاه الله من الرحيق المختوم و هر مسلمانی که بنوشاند مسلمانی را بر شنگی ظما بفتح تین هموز تشنه شدن بنوشاند او را خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی که مهر کرده شده است ظروف آن از جهت نفاست آن و در قرآن مجید فرموده يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيْقٍ مَخْتَمَةٌ مِنْ غَيْرِ مَكْرُوهٍ اي مهر کرده اند او را بمشک سجای کل که روانی را بدان مهر می کنند از جهت نفاست یا بعد از خوردن ازان بوی مشک می آید و رواه ابوداؤد و الترمذی و فی اسناد ابن مندزی و مختصر السنن گفته زیرا که در سندش ابوالخالد زید بن عبدالرحمن معروف بدالانی است غیر واحد بروی ثنا کرده اند و غیر واحد بروی علم نموده و در حدیث شش است بر انواع برودادون آن کسی که محتاج است بسوی می و بودن جز از جنس عمل و عمر حکیم بن حزام سر حجاب و اصحابی است برادر زاده ام المؤمنین خدیجه تو له او در کعبه بود و از اشرف قریش است عمر او بصد و بیست سال سیب شصت و چهل بیت و اسلام .

رضی الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال روایت کرد از آنحضرت که فرمود الید العلیا عبر من الید السفلی دست بالاتر بهتر است از دست پایین تر او بدست بالا آنکه می دهد و بدست پایین آنکه می ستاند کمافی اکثر تفاسیر و علیه الاكثر و گفته اند بدست متعفف است که سوال نمی کند از کسی و اگر چه معطلی برای دادن او دست خود را از یکدیگر پس غلو این دست منوی است و گفته اند بدست غیر سوال گفته اند علیا معطیه است و سفلی مانع و قومی از متصدوفه گفته که بدیگر بنده بهتر است از دینند طلقا ابن قتیبه گفته ماری هولاء الاقوام استطابوا السؤال فهم یحجون للذنابة و در سبل گفته و لنعم ما قال و وارد شده است تفسیر نبوی بانکه علیا آن است که زهد یعنی گیر و در خبری است فی مسنده حکیم بن حکیم گفت ای رسول خدا چیست بد علیا پس آنکه در آنرا در صحیح بخاری و مسلم است از ابن عمر که فرمود آنحضرت بد علیا بیفقه است یعنی خرج کننده و سفلی بد ساک است یعنی سوال کننده و همچنین ذکر کرده است ابوداؤد و همچنین است در اکثر روایات و در روایتی از ابوداؤد متعفف آمده رعفت سجای منفقه یعنی باز ایستادن از سوال اگر او این معنی است نسبت به بیساق حدیث اگر چه هر دو معنی صحیح است از نووی منقول است که روایت اولی صحیح است

و بر هر تقدیر در حدیث نیست از سوال بیان فضیلت ترک سوال است و لذا در روای می متفرع گردانید حکیم بن حزام بروی قول خود را سئو کند کسی که فرستاد تراحتی و راستی سوال نکند بعد از تو بیچ کبی را تا آنکه جدا کنی و نیاز است از خدا خواهم و از غیر نخواهم بخدا که نیم ندهد غیر و نه خدای دیگر است و ایداً. عن تعول و آتازکن بانفاق بر کسی که غمخواری می می کنی از عیال زیرا که ایشان اندام فالاهم روایت است از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یک دینار که انفاق کرده تو آنرا در راه خدای یعنی جهاد و دیناری دیگر است که انفاق کرده آنرا در راه خدا و در دیناری دیگر است که تصدق کرده بران بر کسی و دیناری که انفاق کرده آنرا بر اهل و عیال خود بزرگترین آن دینارها از روی اجر آن دینار است که انفاق کرده آنرا بر عیال خود رواه مسلم و عیال مرد زن و فرزند کسی که در ثروت او باشد و خیر الصدقة ماکان عن ظهر غنی و بهترین صدقه چیزی است که ناشی است از قوت غنا که اعتماد کند تصدق بران و استظهار نماید بران یعنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج نگردد از معنی قوت اهل و عیال را بگذارد و با آنچه زیاده از آن ماند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه ندارد زیرا که صدقه کننده بجمع مال خود نادم می شود غالباً و چون خود محتاج باشد چه است که صدقه نکند خطابی گفته ایراد لفظ نظر در مثل این مقام برای تسامع در کلام است و قبل غیر ذلک و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد و توکل و ثقة بر خدای تعالی در تصدق کردن از فقر ترسد و لهذا ستایش کرد آنست ابو بکر را چون برادر تمام مال خود پرسید که چه باقی داشته برای عیال گفت الله اما احادیث در معنی اول بسیار است و من يستغف يعفنه الله و سیکه باز ایستند از سوال هنگام برادر خود را از آن نگاه میدارد او را خدای تعالی و محتاج نمی گرداند بخدمت و من يستغف يعفنه الله و سیکه استغنا و رزد می نیازی گرداند خود را از سوال مردم غنی میگردد و بی نیازی سازد او را خدای تعالی بی نیازی همی دارد که ایمان اقف اند و ما هم از دست رو خود چیزها بخشیده ایم متفق علیه در سبب گفته علما اختلاف کرده اند در صدقه در اهل بجمع مال خود قاضی عیاض گفته جوزة العلماء و قوله الاسرار و طبری گفته با جواز مستحب آنست که نکند بلکه اقتصار کند بر ثلث و اولی آنست که چنین گویند که هر که تمام مال تصدق کند و بر فاقه صبور باشد و او را عیال نیست یا هست ولیکن صابرا ندین نیست کلام در حسن آن و بیل لقوله تعالی و يؤثرون علیک انفسهم حر الایه و یطعمون الطعائم علی حیثه و هر که باین مشابه نباشد او را کمروه است و اللفظ للبغاری و لفظ حدیث مروی بخاری است و عن ابی هریرة رضی الله عنه قیل یا رسول الله ای الصدقة انما قال جهدا المقل گفته شد ای رسول خدا کدام یک از انواع صدقه فاضل تر است فرمود صدقه مر و قلیل المال که مشقت کشد و آنچه در وسع و طاقت اوست بد به جهد بضم جیم و فتح آن هر دو وقت است و بعضی گویند بفتح یعنی مشقت است و بضم یعنی وسع و گفته اند یعنی مبالغه و غایت است و گفته هر دو وقت یک معنی است در زمانه گفته امی قدر ما یجهد القلیل من المال و این معنی این حدیث است که سابق شد یک در هم صد هزار در هم را مردی است که او را دو در هم است یکی را نگاهداشت و دیگری را صدقه کرد و مردی است که او را مال بسیار است پس گرفت از مال خود صد هزار و صدقه کرد و اخرج النسائی من حدیث ابی ذر و اخرج ابن حبان و الحاكم من حدیث ابی هریره و وجه جمع میان این حدیث و حدیث سابق چنانکه بهر قی گفته این است که این مختلف است باختلاف احوال مردم در صبر و فاقه و شدت و الكفا باقل کفایت و بعد احادیثی و الابرار سوق کرده و بالجمله این بر تقدیر صحت و توکل قوت یقین و موافقت عیال است و اگر ایشان راضی نباشند و نیست و لهذا فرمود و ایداً عن تعول و روایت کن بکسی که عیال مندی آنها می کنی و نفقه ایشان واجب است بر تو ثوبان روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم فاضل ترین و بدلی که انفاق کند آنرا مرد و دیناری است که انفاق کند آنرا بر عیال خود و دیناری است که خراج کند آنرا بر ایلان خود در راه خدا

رواه سلم اخبره احمد و ابوداؤد وصححه ابن خزيمة و ابن حبان و الحاكم افضلية صدقة باعتبار انست که آن در ذات خود
 مانع است مردم را بسیار است احتیاج ایشان بدان چنانکه آب و هر چه محتاج است در وقتی و عالی یا نسبت بقومی یا واقع است بر حالت محمود و که موجود
 و در متصدق مثل جمد مثل بودن وی بر نظر غنی و صدور آن بر وجه اخلاص و صدق و الشرح صدق بی من ماضی و مانند آن یا بصفتی که مرعی است در
 متصدق علیه چنانکه بودن او مستحق احسان و انعام و بودن وی عیال متصدق و ذی رحم وی یا سوال کننده لوجه الله و امثال آن و هم روایت
 از ابو هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تصدقوا فقال رجل يا رسول الله عندي دينار
 فرمود انحضرت تصدق کنید و صدقه دهید و غنیمت دانید و وجود و ثواب آنرا بگیرت مردی ای رسول خدا نزد من یک دینار است قال تصدق
 علی نفسك فرمود صدق کن و خرج کن آنرا بر ذات خود قال عندي آخر گفت آن مرد نزد من یک دینار دیگر است قال تصدق
 علی ولدك فرمود صدق کن آنرا بر فرزندان خود قال عندي آخر گفت نزد من یک دینار دیگر است قال تصدق به علی زوجتك
 فرمود خرج کن آنرا بر زن خود قال عندي آخر گفت نزد من یک دینار دیگر است قال تصدق به علی خادمك فرمود صدق کن آنرا بر خدمتگار خود
 و گویا مرکب را در حکم خادم داشته قال عندي آخر گفت نزد من یک دینار دیگر است قال انت ابصر بهم فرمود تو بینا تری بان یعنی
 بحال کسیکه مستحق است زیرا که بهر که میدانی که مستحق است بده رواه ابوداؤد و النسائي در سبل گفته ذکر نکند درین حدیث زوج را
 حال آنکه وارث است و صحیح مسلم مقدم بر ولد و در وی این است که نفقه بر نفس صدقه است و بوی برایت کند پستری زوج پستری بر ولد پستری بر پند اگر
 باشد یا مطلق کسی که خدمت او میکند پستری بر جا که خواهد و بیاورد و نفقات تحقیق نفقه که بر کرام یک واجب است اولفا و الا انتی گویم در بعض نسخ
 متن زوج را گرفته و لهذا آنرا ایدر کردیم ولیکن بعد نفقه بر نفس و صححه ابن حبان و الحاكم و ازینجا معلوم شد که این همه افضل مصارف
 صدقه است از غیر وی و فضل آن انفاق بر عیال است و **عائشة** رضي الله عنها قالت قال النبي صلى الله عليه
 وسلم اذا نفقت المرأة من طعام بيتها غير مفسدة كان لها اجرها بما انفقت چون انفاق کند و تصدق
 نماید زن از طعام خانه خودش از آنچه خورده می شود و ذی نه نماند نمی شود در حالیکه تباها کنند و اسراف ننمایند است باشد مرزن را ثواب آن
 بسبب انفاق کردن می و لزوجها اجره بما اكتسب و باشد مر شوهر او را اجروی بسبب کسب کردن او آن مال را که ملک اوست و الخازن
 مثل ذلك و باشد مگر نماند و اگر این طعام حواله اوست مانند آن ثواب که زن و شوهر او راست که لا ينقص بعضهم من اجر بعض شها
 کم نمی گرداند بعضی ازین سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام است و موجب نقصان نه گفته اند مراد بنفق زن و بعد و خادم نفقه
 بر عیال صاحب مال در مصالح اوست و این درست از لفظ حدیث و بعضی فرق کرده اند در میان زن و خادم که زن را حقی است در مال زوج
 و تصرف است در خانه او پس او را تصدق جائز است بخلاف خادم که او را تصرفی در مال مولای خود نیست پس در وی اذن شرط باشد و واروی شود
 برین که زن را نیز تصرف نیست مگر در قدریکه مستحق اوست و چون ازان تصدق کرد مختص باجر خودش و ظاهر آنست که این همه با در اجر برابرند
 و محتمل که مراد بنفق حصول اجر باشد فی الجملة و اگر چه اجر کم است و فر باشد مگر آنکه در حدیث ابو هریره و لهما نصف اجر آمده و این مشعر بساوست
 متفقاً علیه و حدیث دلیل است بر جواز تصدق زن از خانه زوج و مراد انفاق طعامی است که او را در ان تصرف است بصنعت خود
 برای زوج و غیره بشرطیکه غیر منفر و محمل بنفق کسان خانه باشد ابن عمری گفته سلف اختلاف کرده اند درین بعضی جائز گویند و چیز اندک که
 لایوبه است و ظاهر نمی شود نقصان آن و بعضی محمول کرده اند بر اذن زوج و اگر چه بطریق اجمال باشد و این اختیار بخار است

ووال است برای آن روایت ترمذی از ابی امامه که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفقه کنند زن از خانه شوهر خود مگر باذن و سر
تفست شد ای رسول خدا و نه طعام فرمود این فضل اموال است و لیکن معارض اوست روایت بخاری از حدیث ابی هریره باین لفظ که چون نفقه
نزد زن از کسب شوهر خود از غیر او پس او راست نصف اجر وی و شاید که در جمع میان هر دو می توان گفت که در انفاق باذن مستحق
اجر کامل است و با عدم اذن مستحق نیمه اجر و نهی از انفاق زن قتی است که در صورت غیر اذن فساد و نخل از وی معلوم شود پس بدون اذن او
نفقه کردن حلال نباشد بخلاف آنکه خلاف آن از وی معلوم شود که درینوقت او را انفاق بغیر اذن وی جائز است و او راست نصف اجر

و عن ابی سعید بن الخدری رضی الله عنه قال جاءت نربنب امرأة ابن مسعود گفت ابو سعید آمد زینب
زن ابن مسعود که صحابی است و متعلق بکرم و عنایت آنحضرت بود زوج وی و ابو هریره و ابو سعید خدری و عایشه از وی روایت دار
فقلت یا رسول الله انک امرت الیوم بالصدقة پس گفت ای رسول خدا بدرستی که تو امر کردی امر و زبصدقه دادن یعنی
فرمودی که تصدق کنی ای گروه زنان اگر چه از زیورهای شما باشد و کان عندی حلی فاردت ان تصدق به و بود نزد
من زیور برای من پس ختم که تصدق کنم بآن در راه خدا با میداجر و ثواب فرمود ابن مسعود آن و لکه احق من تصدقت
به علی صبر پس زعم کرد ابن مسعود که فرزندان من مستحق تر کسی اند که تصدق کردم بآن زیور برایشان فقال التبی صلی الله علیه
وسلم صدق ابن مسعود زوجك و ولدك احق من تصدقت به علی صبر پس فرمود آنحضرت راست گفت این
شوی تو و فرزندان تو احق کسی اند که صدق کنی تو بآن زیور بر آنها و در روایتی آمده مر او را در اجرت است و خویشی و اجر صدقه پس
کمال و افضل باشد از تصدق بر غیر ایشان و در حدیث متفق علیه است از ام سلمه که گفت گفتم ای رسول خدا آیا نزد تو ابی است از جنت
نکه انفاق میکنم بر پسران ابی سلمه و نیستند آنها مگر پسران من فرمود انفاق کن بر ایشان مگر تراست اجر آنچه انفاق کنی بر ایشان انتهی و در روایت
دالت است بر اجزای صدقه در صرف بر ولد و ابن مندر و عوی کرده که اجماع است بر عدم جواز صرف صدقه بسوی ولد و حمل که در حدیث را برنگه
بن اجزا غیر صدقه واجب است یا مر او بدان انفاق بر زوج است که متفق است بر او لا دیامر او از ان اولاد زوج است که از شکم این زن
اشد چنانکه در روایت دیگر آمده که بر زوج و بر ایام که در کنار من اند و شاید که این اولاد زوج اوست و ایام باعتبار تیم از طرف ام گفته
و اه البخاری و در حدیث دالت است بر یک صدقه بر اقرب از تصدق افضل و اولی است و ظاهر حدیث در صدقه واجب است و بحکم که مر او صدقه
موع باشد و اول اوضح است و نموی اوست روایت بخاری از زینب زن ابن مسعود که گفت ای رسول خدا آیا کفایت میکند از ما اینکه بگردانیم صدقه
نوع فقیر و برادر زادگان تیم که در کنار من اند فرمود آنحضرت ترا اجر صدقه است و اجر صله و اجر ایضا مسلم و این اوضح است در صدقه واجب
بر قول زینب که آیا کفایت میکند و قول آنحضرت صدقه است و صله است زیرا که تا در عند الاطلاق صدقه واجب است و بهذا جزم المازری و این
بل است بر جواز صرف زکوة زن در زوج و به قول الجهمی و در وی خلاف ابی حنیفه است و نیست او را و لیلی که مقام و نص تو اند شد و این دلیل
ن صدقه نوی در نفقه هم بروی عود کند پس گویند صدقه نه بر آورده هیچ نیست زیرا که درین صورت منع صدقه تطوع هم بر زوج لازم می آید
له بالاتفاق جائز است چه آن هم در نفقه وی در آید ای فرج راضی و واجب بر زوج بالاتفاق جائز نیست زیرا که نفقه زن بر شوهر واجب
ست ای بی نیاز است از زکوة قال المصنف فی الفتح در سبب گفت نزد من درین صورت اخیر توقف است زیرا که غنای زن بوجوب نفقه بر زوج
چندان نیست که از حل زکوة بی نیاز را اند انتهی

و عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله

عليه وسلم لا يزال الرجل يسأل الناس حتى يأتيه من القيامة، همیشه است که سوال میکند مردی از مردان اموال ایشان را تا آنکه می آید روز قیامت و ليس في وجهه مزعة لحم در حالیکه نیست در روی وی پاره از گوشت مزرعه انجم سیم و سکون زاومین هله پاره از گوشت و بعضی بفتح سیم و زاحبط کرده اند و محفوظ از حد زمین ضم و سکون است خطابی گفته یحتمل که مراد آن باشد که بیاید ساقط که نیست ساقط قدر و نه جا یعنی کنایت از خواری می آید و بی است یا عذاب کرده شود در روی وی تا آنکه گوشت آن عقوقه ساقط شود در موضع جنایت زیرا که وی روی خود را بسوال خوار و ذلیل کرده یا مبعوث شود و روی او استخوان باشد تا شانه شانه شود و باین شکار یعنی استخوان بی گوشت باشد چه صورت در آخرت تابع معانی است و مؤید اول است روایت طبرانی و در برابر حدیث مسعود بن عمرو لایزال العبد يسأل وهو غني حتى يحل في جهنم فلا يكون له عند الله وجه و در اینجا اقوال دیگر است متفق علیها حدیث و دلیل است بر قبح کثرت سوال و بر بردن مسالت پاره از گوشت از روی او تا آنکه باقی نمی ماند در روی چیزی بقوله لا يزال و لفظ ناس عام مخصوص بسلطان است چنانکه بیاید و حدیث مطلق است در قبح هر سوا مطلقا و بخاری آنرا مقید کرده بکسی که سوال میکند از برای تکثر و افزونی مال کما یاتی یعنی آنکه سوال میکند و وی غنی است و بروی رحم کرده چیزی میدهند و هر که بنا بر احتیاج سوال میکند او را اباح است در خواستن آن و می آید بیان غنا که مانع از سوال است

أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سأل الناس أموالهم فتكثر
 کسی که سوال کند از مردم مالهای ایشان را بقصد زیادت شدن مال نه بقصد رفع فقر و حاجت فاما يسأل جمرًا پس جزین نیست که سوال میکند از گوشت پاره از آتش را ابن عربی گفته معنی وی آنست که معاقب شود بنا بر و یحتمل که حقیقت باشد و آن از گوشت روی او را داغ دهند چنانکه در مانع زکوة آمد و فلیستقل پس گو که کم طلبد این امر است برای تمک و مثل او است محطوف بروی یا برای تهدید است از باب اعلموا ما شئتم اولیست کثرت یا بسیار طلبد بر هر تقدیر سوال کردن ضرر دارد کم یا بیش رواه مسلم و این مشعر است بخرم سوال برای استکثار و عمر ابن عبد الله الزبیر بن العوام بفتح عین و تشدید و اصحابی مشهور یکی از عشره مبشره بهجنت است مادرش صفیه بنت عبد المطلب عمه آنحضرت پسر و مادر هر دو مسلمان قدیم اند اسلام آورد بعد از شازده سالگی عم وی او را بدعتی تعذیب کرد تا اسلام بگذارد او نگذاشت و هر مشاهد را با آنحضرت حاضر شد و وی اول کسی است که تیغ کشید از میان در راه خدا و ثابت ماند با آنحضرت روز احد و بود سفید رنگ و راز قامت مائل بخت لحم و گویند گندم گون بود بسیار مومی خفیف العارضین عمیر بن جرهمور در سفوان که از زمین بصره است در سنه شصت و شش او را یکشت لدر اربع و ستون سنته و مدفون شد در وادی السباع پست بر بصره آوردند و قبر وی در آنجا مشهور است روی عن ابنه عبد الله و عروة و غیرهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لان يأخذ أحدكم حبله فیاتی بحنمة حطب علی ظهره هر آینه بگیرد یکی از شمار سن خود را پس بسیار و پشته همیزم بر پشت خود خرمه بضم همله و سکون یا بند همیزم فیبیبها پس بفرود آمدن پشته همیزم را فی الله بها وجهه پس باز در خدا بقیمت آن پشته همیزم آبر و وجه او را درین عبارت اشارت است یا آنکه نگاه داشتن آبروی بنده از جانب حق تعالی است و نعمت و لطف او است بروی در جزای اختیار شقت در کسب طلال و ترک سوال خهرله من ان يسأل الناس بترست مراد از اینکه سوال کند مردم را اعطوه او منعوه بدهند او را مردم یا ندهند اگر ندهند خود آبر و میرود و محمود می ماند و اگر بدهند بتر از آن که در بند نیست ایشان می افتد و در بقع جوید و امتثال ایشان می در آید و بطبع سوال عادت میکند باغ احسان برینا بدعت و الای ما از خنارنگی بگیرد دست استغناسی ما رواه البخاری حدیث دال است

برنج سوال مع الحاجت و در وی حث است بر کتاب اگر چه نفس خود را بر شقت در آرد و عوض او خال فل سوال بر نفس خود و دولت را گردانند و عوض ضعیف که در مال مسؤل عنده می دراید اگر هر سالگی را چیزی بمهر و شافعی را در وجهت در سوال سیکه قدرت دارد بر کسب اصح آنست که حرام است بیجا بر حدیث دیگر آنکه مکره است بسته شرط یکی آنکه نفس خود را دلیل نکند دوم آنکه در سوال الحاح نکند سوم آنکه مسؤل عنه را اینانده پس اگر یکی هم از این سه چیز مفقود کرد سوال حرام است بالاتفاق **وعن** سمرة بن جندب صحابی مشهور حلیف انصار است از حفاظ مکران الحدیث از آنحضرت صلی الله علیه و سلم است حسن بصری و ابن سیرین و شعبی از وی روایت دارند ما ت با بصره سنة تسع و خمسين او ستین رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المسئلة کدوح یکدح بها الرجل وجهه سوال خراشها و جراحتها که مجروح میگردد و آنرا در وی خود را پس سیکه خواهد نگاه دارد و وی خود را از خراش و سوال نکند و سیکه خواهد ترک کند آنرا یعنی خواستن مرد اموال مردم را خدش معنی اثر است الا ان یسأل الرجل سلطانا مگر آنکه سوال کند مرد پادشاه و امیر را زیرا که در سوال کردن از پادشاه زیست نیست چه سوال می از چیزی است که حق اوست در بیت المال و سلطان را در دادن آن چیز هیچ منت بر سائل نیست چه وی کیل است پس سوال از وی همچو سوال آدمی از وکیل خود است که حق وی نزد اوست و ظاهر آنست که اگر چه از سلطان تکثیر سوال کند لایسب است و نیست اثم در آن زیرا که آنحضرت او را تقسیم امری که لایسب است از آن گردانیده او فی امر کلاب منته یا سوال کند در کاری که نیست از آن چاره یعنی حصول تمام نیست با وجود ضرورت مگر سوال چنانکه احتیاج گرسنگی و نایافتن قوت یوم و تفسیر لمر لا بد در حدیث قبیده چنین آمده که حلال نیست سوال مکرر کس صاحب فقر مدقع یا غرم مفقوع الحدیث رواه الترمذی و ابوداود و النسائی و صحیح و در حدیث ابن مسعود است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی که سوال کند مردم را و حال آنکه مر او راست چیزی که بی نیاز گرداند او را می آید روز قیامت و حال آنکه سوال او در وی او بود نموش یا خدوش یا کدوح گفته شد ای رسول خدا و چه چیزی بی نیاز میگردد او را یعنی حد غنا که سوال با آن حرام است چیست فرمود بیجا در هم با قیمت پنجاه درهم از طلا رواه ابوداود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و پنجاه درهم بحساب و پنیه دیار ما قریب بره رویه می شود بعضی گفته اند که این الفاظ قریب المعنی اند و او بجهت شک را وی است و بعضی گفته اند که تنابین اند و معنی خدش پوست کندن بچوب و تمش کردن بناخن و کدح بردن اشارت است بتفاوت احوال سالکان در وقت سوال و کثرت آن و توسط و در حدیث حدیث عطار بن یسار است که فرمود آنحضرت کسی که سوال کند از شما و حال آنکه مر او راست او قییه که چل در هم است یا مثل او قییه در قیمت پس تحقیق سوال می کند بطریق الحاح و الحاح که مذموم و منعی است رواه مالک ابوداود و النسائی و در قرآن مجید در مدح فقر گفته اند لا یسئرون الناس الحاقا و در حدیث سهل بن حنظل است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی که سوال کند و نزد وی چیزی باشد که بی نیاز گرداند او را از سوال پس چنین نیست که وی می کند طلب بسیاری از آتش نفیلی که یکی از زرات این حدیث است در جای دیگر گفته و چیست غنا که روانیست با وی سوال کردن مقدار چیزی است که آنرا قوت با مدد گرداند و قوت شبانگاه سازد و در موضع دیگر گفته حد غنا این است که باشد مر او را چیزی که سیر گرداند او را در روز زیاد شب و روز و خرج ابوداود و حدیث ابن مسعود دلالت دارد که حد غنا مانع از سوال پنجاه درهم با قیمت اوست و حدیث عطا و ال است بر چل در هم که هشت رویه می شود و در حدیث تغدی و عتشی و شعبی یوم و لیل مذکور است پس شافعی اخذ با دل کرده و احمد و سح و ابن المبارک بشالث و بعضی بنانی و ابو حنیفه و اصحاب او ملک دو بیست درهم اگر چه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز وارد شده که در کافی آید ذکر کرده و در آن ذکر پنج اوقییه است طبعی گفت که این آسان تر است بر مردم لیکن در پنجاه و چیز است یکی منع از آنکه دویم منع از سوال اعتبار دو بیست درهم نزد ابو حنیفه در اول

و در تانی قدر تقدی توشی است و درین باب حدیثی است شیخ در ترجمه گفته اتفاق دارند علماء بر نبی از سوال بی ضرورت و اختلاف درین است که حرام است یا حلال یا مکروه بسته شرط کا تقدم و منقول است از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید مرا که سائل چون بوجه الله سوال کند داده شود چیزی زیرا که دنیا خسیس است و چون بوجه الله طلبید تقظیم کرد چیزی را که تحقیر کرد او را خدا بی تعالی پس داده نشود چیزی بجهت زجر و منع و اگر بگوید بحق خدا و بحق محمد برده واجب نمی گردد بر رسول عنه چیزی دادن بوی کسی که گرفت باظهار حاجت دروغ مالک نمی گردد و هم چنین اگر بگوید دروغ که من علوی ام و سائل که طبل زده بر دریا میگردد و مطرب را که از همه افحش است نباید داد انتهی مخصوصاً در حدیث ثوبان است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم کیست که ضامن شود مرا و عهد کند با من که سوال نکنم از مردم چیزی پس ضامن شوم من عهد کنم او را به بهشت پس گفت ثوبان من پس بود که سوال نمی کرد هیچ یکی را از چیزی که خرجه ابو داود و النسائی

باب قسم الصدقات

یعنی باب در بیان قسمت کردن او تعالی صدقهارا در مصرفهای وی ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تحل الصدقة لغنی حلال نیست صدقه زکوة مرغنی را در سبیل گفته مختلف اند اقوال در صدغنا که با آن قبض صدقه حرام است و لیس علیها ما تسکن له النفس من الاستلال زیرا که این بحث لغوی نیست که در آن رجوع بتفسیر لغت توان کرد بلکه لغت امری نسبی است در قدری متعین نتواند شد و وارد شده اند احادیث در تعیین غنای محرم سوال مثل حدیث ابی سعید نزد نسائی در یک اوقیه و نزد ابو داود مائغذیه و بعشیه و صحیح ابن حبان پس این قدر غنا محرم سوال است و اما غنا که با آن قبض زکوة حرام باشد پس ظاهر آنست که حرام بر کسی است که بروی زکوة واجب است یعنی مالک دو صد در هم بقوله صلی الله علیه و سلم امرت ان آخذها من اغنیاکم و اردوا فی فقرکم پس در اینجا مقابله کرد آنرا با غنا و افاده کرد که غنی کسی است که صدقه بروی واجب است و بیان کرد فقیر را و فرمود که فقیر کسی است که بازگردانیده می شود در وی صدقه بنا اقرب مایقال فیه و قد بیناه فی رساله جواب سوال انتهی الا الخمسة مگر برای پنج کس اگر چه غنی هم باشند می توان داد لعامل علیها یکی مگر کسی را که عامل است بر صدقات و گماشته سلطان است بر تحصیل آن پس گرفتن او گرفتن من خود است بر عمل خویش نه گرفتن از راه فقر او و سرجل اشتراها بماله دوم مردی که خریده است صدقه را مال خود زیرا که آن مال در صورت خود در آمده ملک بائع گردید اکنون که وی آنرا می فروشد چیزی را می فروشد که زکوة نیست وقت بیع بلکه ملک اوست پس خریدن آن جائز باشد او غاسر حر سوم کسی را که مدیون است و دینی بر ذمه وی نشسته که غنای می با دای دین می و فانی کند اگر این دین از غیر معصیت است یا توبه کرد و نیست برای او وفا یا برای اصلاح ذات البین اگر چه تلک باشد او غازی سبیل الله چهارم غزا کننده را در راه خدا شارح مغربی در بدر تمام گفته و طحی است بایشان هر که قائم است بمصلحت عامه از مصالح مسلمین همچو قضا و افتادند لیس اگر چه غنی باشند و داخل کرد ابو سعید در ان عالمین را نیز و اشاره کرد بخاری بسومی آن و گفت باب رزق الحاکم و العالمین علیها و مراد داشته بزرگ چیزی را که میدهد امام از بیت المال بقائم مصالح مسلمانان همچو قضا و فتیاء و تدلیس پس او را گرفتن زکوة میرسد در قیام بمصلحت اگر چه غنی باشد طبری گفته رفته اند جمیع بجز از اخذ قاضی اجرت را بر حکم نیز که حکم شاغل اوست از قیام بمصلحت ذاتی وی جز آنکه گردوی از سلف مکروه داشته اند آنرا و حرام گفته و نزد و روی اخذ رزق بر قضا اگر از بیت حلال باشد جلزست بالا جماع و هر که آبر او ترک کرده بطریق توشه ترک داده و در محل شبه ترک اولی است و حرام است وقتی که مال بیت المال از غیر وجه شرعی باشد و اختلاف کرده اند در آنکه چون غالب مال حرام بود و نیز اختلاف است در اخذ از محتاکمین و هر که آنرا جائز گفته شرطها برای آن کرده

در باب ائمه و سایر کسین چون شایخ در اینجا آن تعرض کرده ما هم بدان تعرض نمودیم او مسکین تصدق علیه منتهی است
 که تصدق کرده شد بر وی از صدقه فاهدی و منجها لغنی پس هدیه فرستاد آن مسکین برای تو گوی چنانکه در حدیث عایشه در وقت بر بریه
 ایستاد کسی است که کسی تصدق کرد گوشت بر بریره پس فرمود آنحضرت که این گوشت بر بریره صدقه است و برای ما هدیه متفق علیه حاصل آنکه
 اگر چیزی بفقیر برود جز زکوة داد و آن فقیر کسی دیگر بداند که زکوة گرفتن او را جائز نیست آن چیز برین کس حلال است زیرا که آن چیز ملک فقیر شد
 بر که بر او است و آنحقان غازی زکوة را نذیب شافعی است و نزد حنفیه عامل و غارم را در حدیث است زیرا که عامل اجرت عمل خود میگیرد و غنث
 و فقر در آن برابر است و غارم را بسبب احتیاج می دین را آن قدر درست است که دین وی او ایابد نه غازی را از جهت اطلاق حدیث سعادت
 بن جبل که آنحضرت فرمود از اغنیایا بگیر و بر فقرای ایشان صرف کن و جهت حدیث دیگر که حلال نیست صدقه مرغی را ولیکن می توان گفت که هر که
 صدقه مرغی حلال نگرد همان کس صدقه برای غازی حلال کرد پس مطلق مقید باشد بدان و مراد بغنی غیر غازی باشد و الله اعلم رواه احمد
 و ابو داؤد و ابن ماجه و مالک و صححه الحاکم و اعلی بالادرسال ظاهر آنست که روایت همگان معلول است ولیکن در شرح مرغی
 گفته معلول صرف روایت حاکم است که حکم بصحت آن نموده انتهی گویم و چرا علل آنست که مروری است از عطارد بن یسار تابعی که بیشتر از حدیث مولانا
 ام المومنین عایشه رضی الله عنها بدون توسط ابوسعید خدری و در روایتی از ابی داؤد از ابی سعید خدری او ابن السبیل نیز آمده و مراد بدان سافر
 که از وطن خود جدا افتاده است زیرا که مال می از ملک می برآمده و می حکم فقیر دارد و با شارت قول تعالی **لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا**
مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ لِنُفْسِهِمْ زَكَاةً وَأُورَادًا است باشد **وعن** عبید الله بن عدی بن الحیار بلخاری بحجه و تخفیف
 تحتانی از کبار تابعین است و تولد او در زمان نبوت بود و روی عن عمر و عثمان و غیر همان سر جلین حدیثاه بدستیکه دو مرد خبر دادند او را
 انهما اتیارسول الله که آمدن آن هر دو رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و حال آنکه آنحضرت در حجه الوداع بود و قسمت میکرد صدقه را
 یسالاته من الصدقة در حالیکه سوال می کنند آن دو مرد آنحضرت را از صدقه فقلب فیهما المهر پس برگردانید آنحضرت در آن هر دو
 کس نگاه را یعنی از سر تا پا برشته دید و تفسیرش در روایت دیگر باین لفظ آمده **رفع فینا النظر و خفضه فراقهما جلد بن پس دید آن هر دو را**
چاکب و توانا فقال ان شئتما اعطیتن لهما پس فرمود اگر خواهید شما بهم شمارا ولاحظه فیها لغنی و حال آنکه نیست نصیب در صدقه
 مر تو اگر را و لا تقوی مکتسب و نه مر تو انار که کسب می تواند کرد معنی حدیث بر نذیب شافعی اینست که صدقه خوردن بر شما حرام است و اگر
 شماراضی می شوید بر خوردن حرام سید هم شمارا و این بطریق تشدید و تقریب است نه تخفیر باین معنی دارد که ظاهر حال شما قوت است و اگر در واقع
 همچنین ای که تو اگر بید حلال نیست شمارا و الا بهم شمارا و در نذیب حنفیه آنست که در صدقه خوردن خواری و رزاق است اگر باین صفت راضی آید
 شمارا بهم و درین نیز نوعی از تشدید و تویج است و آنچه مهدی در حدیث گفته که مراد بقوی مکتسب کسی است که او را کسی حاصل است که بدان غنی
 تواند گشت پس متعقب است باینکه درین صورت دخل غنی باشد پس حاجت عطف چیست رواه احمد حدیث از ادله تحریم صدقه
 بر غنی است و این تصریح مضموم آیت است و اگر چه اختلاف کرده اند در تحقیق غنی که سلف و بر قوی مکتسب زیرا که حرفه وی او را در حکم غنی گردانیده
 و هر که آنرا جائز گفته حدیث را تاویل کرده بچیزی که قبول کرده نمی شود و قوایه و لفظ وی اینست ما اجوده من حدیث ابو داؤد و الترمذی
 و در حدیث ابن عمر بن العاص بسند حسن است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم حلال نیست زکوة مرغی را و نه خداوند قوت درست اعضا را
 زیاد الترمذی ابو داؤد و الدارمی و رواه احمد و الدارمی و ابن ماجه من ابی هریره و درین باب است از طلحه ذکره الدارقطنی فی الجمل و رواه ابو

وازابن عمر فی کامل بن عدی وعن حبشی بن جنادة فی الترمذی وعن جابر عن الدارقطنی ورواه احمد من طریق ابی زبیل عن رجل من بنی ہلال
 وعن عبدالرحمن بن ابی بکر فی الطبرانی و **عمن** قبیصة بفتح قاف و کسر موحده و سکون تحتیه و صاد ممله بن عمارق بضم میم
 و خای معجمه و کسر اوقاف در آخر صحابی ست معدود و زراہل بصره المہلای نسوب بہلال و فود آورد بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 روی عنہ ابنہ قطن ابو عثمان المہدی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان المسئلة لا تنحل
 الا ل احد ثلثة رجل ہرستیکہ سوال روایت مگر کی را از ستہ مرد و رجل بکسر بل ست از ثلثہ و صحیح ست رفع او بتقدیر احد ہم
 تحمل حمالة اول کسیکہ برداشته است حاملہ را یعنی مالی را کہ او آند از آنچه ضامن شدہ است بدان حاملہ بفتح حای حمالة مالی کہ بر سید دارد
 و بر خود می گیرد آدمی از قوم بہمت دیت و جزآن و دیون می گرد و بخت اصلاح ذات البین یعنی جماعت و میان خود چگونگی کنند
 و خون یکدیگر می ریزند و شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکند و دیتہا کہ برایشان لازم می آید بر خود می گیرد و بخت آن میگرد و دیتہا کہ
 دینی بر دست او می نشیند فحلت له المسئلة حتى یصیبها پس حلال ست مر او را سوال کردن تا برسد آن حاملہ را و اگر چہ غنی باشد
 زیرا کہ لازم نمی آید اورا تسلیم کردن آن از مال خود شہر پمسکت پستربا وارد خود را از سوال بعد او می حاملہ و زیادہ بر قدرت حاجت سوال
 کنند و برجل اصابتہ جائحة اجتاحت ماله و دم مردی کہ رسید اورا حادثہ و آفتی کہ ہلاک گردانید و از بیچ بزند مال او را
 بجمع ہلاک گردانیدن و از بیچ بگردن جائحة شدت و سختی کہ ہلاک کند مال را از قحط و فتنہ فحلت له المسئلة حتى یصیب قواما
 من عیش پس حلال ست او را سوال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی چیزی را کہ بی نیاز شود و بر پاشود بدان حاجت ضروری
 وی از زندگانی و در روایتی آمدہ کہ گفت سداؤ من عیش یعنی بجای قواما من عیش یعنی چیزی کہ بہ بند حاجت او را از زندگانی قوام بکسر
 قاف چیزی کہ قائم شود بوی حاجت و قوام شی بمعنی چیزی کہ نظام و عماد و ملاکی بوی بود نیز آید و آن نیز قریب بہین معنی ست و اما قوام
 بفتح قاف بمعنی عدل و وسط ست چنانکہ در قرآن مجید ست و کان ببن ذلک قواما و سداؤ بکسر سین چیزی کہ بستہ شود
 بوی حاجت و ہر چیزیکہ بہ بند چیزی را سداؤ است چنانکہ سداؤ قارورہ و جزآن و سداؤ بفتح سین بمعنی راستی و میانہ روی در قول
 و عمل و در ذکر قوام یا سداؤ مبالغہ ست در باز آمدن از سوال گویا تشبیر داد سائل را بمضطر کہ حلال ست او را اکل میتہ برای سترق
 و قوام بدین اگر چہ رسیدن باین مرتبہ شرط نیست در حل سوال بلکہ فقدان قوت یوم در آن کافی ست و این گویا ذکر حال مسکین ست و ذکر حال
 فقیر این ست کہ میفرماید و برجل اصابتہ فاقۃ سوم مردی کہ رسید او را حاجت در ویشی فاقۃ حاجت اغتیاق حاجت شدن
 حتى یقول و در روایتی بقوم ثلثۃ من ذوی الحجی من قولہ تا آنکہ بگویند یا ایستند و خبر دهند کہ کس از خداوند
 عقل و فراست از قوم وی کہ بحقیقت حال میرسد و سخن بختین و قیاس نمی گویند و حتی بکسر مملہ و حیم مفتوحہ بمعنی عقل و باین رفتہ اند
 شافعیہ گفتہ اند کہ مقبول نیست در اعتبار کمتر از ستہ کس و غیر ایشان می گویند کہ دم ہم کافی ست بر قیاس سائر شہادات و حمل کردہ اند
 حدیث را بر ندب و نیز محمول ست بر سیکہ معروف باشد بغنا پستہ فقیر شد و چون از اول امر غنی نباشد سوال او را حلال ست اگر چہ
 برای وی شہادت فاقۃ نہند و قول او مقبول ست لعدا اصابت فلا فاقۃ بتحقیق رسیدہ است فلان کس را فاقۃ
 فحلت له المسئلة پس حلال شد او را سوال نمودن و گدائی کردن حتى یصیب قواما من عیش تا آنکہ بر قوام را
 و در روایتی سداؤ را از زندگانی ظاہر آنست کہ مر او از بقوم آنست کہ شہادت و ہمت نہ گفتہ اند کہ آند زداہ ست یا کہ مر او را

قول خبرت چنانکه روایت بقول مؤید است و در ذکر بقوم مبالغه است که چنان بییقین خبر دهند که گویا شهادت است و در ذکر لام لقا صابت نیز تا کم است و ذکر ثلثه نیز برای احتیاط است و هم چنین ذکر ذوی الحجی و این همه برای مبالغه است و در منع و زجر از سوال مسالت و ران قاسوا هق من المسئلة یا قبیصة سحت یا کله صاحبه سحتا پس چیزی که جزین سه صورت است از صورت های سوال کردن ای قبیصه حرام است که می خورد آنرا خداوند می حرام را و در روایتی یا کله آمده بضمیه مؤنث زیرا که سحت راعبارت ازان گردانیده و رنه ضمیه برای سحت است و در سئل ضمیه مؤنث گرفته سحت بضم سین و سکون حای مملتین حرام سحت و اسحت در اصل بمعنی اهلاك و هتصال است و در سئل نغته سحت حرامی که حلال است کسب آن نیز که میسر و برکت دارد و راه مسلم را بود او در و این خرمیه و این جهان مذمب این ابی ایلی موافق این حدیث تحریر سوال است و اینکه ساقط میشود عدالت از سوال مظاهرت تحریر سوال است که کس مذکور را یا باشد رسول سلطان کما سلف و عن عبد المطلب بن سبعت بن الحارث بن عبد المطلب بن هاشم قرشی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسن رجولیت رسیده بود ساکن مدینه بود پسر بر مشق رفت و بهماجا در گذشت و در سن شصت و دو از آنحضرت درخواست کرد و بود که وی را عامل گرداند بر بعض زکوة پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان الصدقة الی آخره و در حدیث قصه است و او را در تب جزین حدیث نیست رضي الله عنه قال گفت عبد المطلب قال لفت رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الصدقة لا تنبغی لآل محمد بر سببیکه صدقه حلال نیست مرآل محمد را مراد به از آنجا که حلال است پس بضمیه تحریم آمد و این حدیث دلیل شد بر تحریم زکوة بر آنحضرت و بر آل پاک و بی اما بر آنحضرت پس باجماع و همچنین او عامی اجماع گردانید قدامه بر حرمت آن بر آل وی صلی الله علیه و سلم و منقول است جواز از ابو حنیفه و لفته اندیش طریکه ممنوع شوند از خمس خمس و مالک احادیث بر تحریم است و هر که خلاف آن گفته حدیث را تاویل کرده و نیست هیچ وجه برای تاویل زیرا که تاویل وقتی واجب است که دلیل بر احتیاج بسوی آن قائم شود و تعلیل بقوله انما هی اوساخ الناس نیست این صدقه مگر چیز کمای مردم که ایشان اموال ایشان را پاک میگردانند قاضی است بر تحریم صدقه واجب بر ایشان نه نافله زیرا که مطهر همین صدقه واجب است کما قال تعالی خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها مگر آنکه نزول آیت در صدقه نافله است کما هو معروف فی کتب التفسیر و رفته است جمعی بسوی تحریم صدقه نقل نیز مرآل در سئل گفته و اخترانه فی حواشی ضویر النهار لمعموم الالدته و در وی تکریم فرمودن آنحضرت است آل را از اینکه محل غسل باشند و تشریف است صلی الله علیه و سلم ایشان را از گرفتن این صدقه و همین است علت منصوصه آن و وارد شده است تعلیل نزد ابو نعیم مرفوعا باین لفظ که بان لهم فی خمس الخمس یا کیفیم او یعنی هم پس این هر دو علت منصوصه اند و لازم نمی آید از منع کردن ایشان از خمس حلت صدقات برای ایشان زیرا که منع انسان از مال و حق وی موجب حلت محرم بروی نتواند شد و قد بسطنا القول فی رساله مستقلة انتهى و لهذا فی روایة و در روایت آمده و انما لا تحل ل محمد و لا ل آل محمد که این صدقات یا این اوساخ حلال نیست مر محمد را و نه آل محمد را در سئل گفته در مراد بآل خلاف است و اقرب آنست که راوی تفسیر کرده یعنی زمین بر ارقم گفته که مراد بآل آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل اند انتهى گویم و الحارث بن عبد المطلب نیز بنا بر این حدیث زیرا که این تفسیر راوی است و آن مقدم است بر غیر وی کما عرفت فی علم الاصول پس رجوع بان در تفسیر آل محمد در اینجا ظاهر است زیرا که لفظ آل مشترک است و تفسیر راوی دلیل است بر مراد از معانی آن و این در صحیح مسلم است و اما تفسیر آل در اینجا بنی هاشم که لازم زدوی دخول اولاد مسلم و ابی اوب و نحو ایشان است پس این تفسیری است خلاف تفسیر راوی و همچنین داخل می شوند در تحریم زکوة بنو المطلب از عبد مناف چنانکه داخل می شوند در آنها در قسمت خمس کما یفیده الحدیث الا انتمی رواه مسلم شیخ و در ترجمه گفته اند

که حضرت وی مطلقاً حرام است چه صدقه واجب چه تطوع و برایشان صدقه واجب نه تطوع که اقال الطبری و در بعضی کتب خفیه نوشته کرده است
 نفل نیز حرام است بر بنی هاشم نزد صاحب سنی و نزد ابی حنیفه و در روایت انتهی یعنی جواز عدم جواز و راجح عدم جواز است زیرا که حدیث ازین تفصیل
 ساکت است پس شامل هر دو باشد بنا بر اطلاق خود کما سلف و نیز شیخ در ترجمه گفته عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر روایت است و در روایت
 از امام ابو حنیفه جائز است درین زمان و ممنوع در آن زمان بود و در روایتی از ابو یوسف جائز است دفع بعضی بنی هاشم بعضی انتهی گویم حدیث
 باب وارد است برین روایات و علت تحریم که اوساخ بودنی آن اموال است در آن زمان و درین زمان هر دو موجود است و تعلیل با احتیاج
 و عدم حصول خمس و غنائم که بعضی خفیه کرده اند خلاف ظاهر حدیث است زیرا که احتیاج هم در زمان آنحضرت موجود بود و در هنگام عدم حصول
 اخذ آن برای ایشان حلال می ساخت شوکانی گفته درین باب حدیثی است و همه صلح احتیاج است و حکایت کرده است ابن رسلان اجماع
 بر عدم جوازش بر بنی هاشم در شرح سنن و علما خلاف کرده اند در آئی که صدقه برایشان حرام است و اظهر احوال این است که بنی هاشم اند و موالی
 ایشان را درین باب حکم ایشان است انتهی و در عموم بنی هاشم کلام است کما تقدم در تصحیف گفته حلال نیست صدقه بنی هاشم را با اتفاق علما
 و قال اشافعی بنو مطلب بنو مسلم و اختلاف دارند و موالی بعضی منع می نمایند و بعضی جائز دارند و الله اعلم انتهی و عمر بن الخطاب بن مطهر

بن نوفل بن عبد مناف صحابی قرشی است اسلام آورد و قبل فتح و نازل شد مدینه و مر و آنجا در سنه پنجاه و چهار و قیل غیر ذلک پس بصیغه
 تصغیر است و پدر بصیغه فاعل از اطعام رضی الله عنه قال مشیت انا و عثمان بن عفان الی الشیخ صلی الله علیه و سلم
 فقلنا یا رسول الله اعطیت بنی المطلب من خمس خیر و تزکاتنا و نحن و هم بمنزلة واحدة گفت خیر فتم من
 و عثمان بسوی رسول خدا گفت من و عثمان ای رسول خدا دادی تو پسران مطلب از خمس خیر و ترک کردی ما را و دادی حال آنکه ما و او پسران
 یعنی بنو المطلب یکم تبه ایم یعنی نسبت به تو زیرا که اولاد عبد مناف ایم که جد تباریم ما و توست چه باشم و مطلب و عبد شمس و نوفل همه پسران عبد مناف
 و من جمیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف است

فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما بنو المطلب و بنو هاشم شیخ واحد پس گفت آنحضرت نیستند پسران هاشم
 و پسران مطلب مگر یک چیز بجهت اتحاد و اتفاق و تخالفی که میان ایشان بود در جاهلیت بودند در اسلام و در قضیه تخالف بنی عبد شمس و نوفل
 که بجهت عداوت و مخالفت یکدیگر عدتند که با بنی هاشم مناکحت و مباحث نکند تا آنحضرت را بس که تسلیم ایشان نمایند بنی المطلب بنی هاشم
 یک بودند و با ایشان متحد و موافق بودند و شی واحد را بعضی سی واحد بسین معمله روایت کرده اند یعنی مثل برابر و واحد تفسیر است غرض که
 جمیر بن مطعم گفت که قسمت نکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر پسران عبد شمس را که عثمان بن نوفل اویند و بر پسران نوفل را که من و اقربان من باشند
 هیچ چیز رواه البخاری در سبل گفته مراد بنی هاشم در بنی آل علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث است و آل ابی لیب در آن
 نیست زیرا که هیچ یکی از آنها در عصر آنحضرت مسلمان نشده و گویند عقبه و محبت پسران ابولیب ایمان آورده بودند در حنین و حدیث کتب
 برینکه بنی المطلب مشارک بنی هاشم اند در سهم ذوی القربی و در تحریم زکوة نیز نه من عدای ایشان اگر چه در نسب برابر اند و آنحضرت تعلیل
 کرده است آنرا با ستم را ایشان بر موالات چنانکه در لفظ دیگر چنین آمده که آنها مفارقت نکردند از ما در جاهلیت و اسلام پس همچو یک چیز شدند
 در احکام و این دلیل واضح است و باین رفته است شافعی و خالفه الیه و گفته اند که آنحضرت ایشان را بطریق تفصیل دادند نه باستحقاق
 و این خلاف ظاهر است بلکه لفظ شی واحد دلیل است بر مشاکلت ایشان در استحقاق خمس و تحریم زکوة انتهی و عمر بن الخطاب

سوال شد صلی الله علیه و آله وسلم نام وی را برایشم بود و قبیل هرز و گفته اند مولای عباس بود وی با حضرت مخشید و چون عباس اسلام آورد ابورافع
این خبر با حضرت رسانید حضرت او را آزاد کرد مات فی خلافة علی کما قال ابن عبد البر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث
رجلا علی الصدقة من بنی نخز و مرید برستیکه فرستاد آنحضرت مردی را برگزفتن صدقه یعنی زکوة از قبیله بنی مخزوم و نام آن مرد
ارتم بن ابی الارتم بود صرح به النسائی و الطبرانی فقال لابی رافع اصحبني فانک تصیب منها پس گفت آن مرد که ای ابی رافع
همراه من شو و صحبت دارم پس برستیکه تو برسی از صدقه نصیب خود را برایشم بتوان چیزی فقال پس گفت ابورافع حتی آتی التبی
صلی الله علیه وسلم تا آنکه بیایم آنحضرت را فاسأله پس سوال کنم آنحضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه فاتا ه فاسأله پس آمد
نزد آنحضرت و پرسید او را از همراهی آن مرد فقال صولی القوم من انفسهم پس فرمود مولای قوم از ذاتهای ایشان اند و حکم ایشان
دارند و چنانکه صدقه با حلال نیست موالی ما نیز حلال نباشد و اتا لا تحل لنا الصدقة و اما که بنی هاشم حلال نیست ما را صدقه پس ترا که مولای
مائی نیز نباشد رواه احمد و الثلاثة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن خزيمة و ابن حبان و الحاكم و هوفی الطبرانی من حدیث
ابن عباس رضی الله عنه و حدیث دلیل است بر آنکه حکم موالی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم حکم آل محمد است در تحريم صدقه ابن عبد البر در تهید گفت
نیست خلاف در میان مسلمانان در عدم حل صدقه برای آنحضرت و بنی هاشم و موالی ایشان انتهى و جامع بی عدم تحمیش بر ایشان رفته بنا بر عدم
مشارکت در نسبت بنا بر آنکه ایشان را در خمس حصه نیست و جواب داده اند که مقدم نمی شود بر نص این عیال پس مرد و و باشد زیرا که رافع نص است ابن عبد البر
لغة هذا اخلاق الثابت من النص نیز این حدیث نص است بر تحريم عماله بیروالی و بر آل محمد بالا اولی زیرا که آن مرد خواسته بود که ابی رافع را بر بعضی آنچه
آنحضرت او را بران عامل کرده و الی گرداند و عماله آن ولایت بوی بدهند آنکه از اجرت خود چیزی بوی بخشند که گرفتن این ابورافع را جائز بود زیرا که
این دخل است زیرا آن هیچ کس که حلال است او شان را اگر رفتن آن زیرا که چون این مرد مالک اجرت خود گردید او را سکه که هر کرا خواهد از آن بد پس
ابورافع را هم اخذ آن حلال باشد پس این گویا نظیة قول می است که گذشت و رجل تصدق علیه فاهدی منها و عمر سأل عن عبد الله
بن عمر عن ابيه ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اعطى عمر بن الخطاب عطاءيا بود آنحضرت که میداد و عمر را عطیة
فیقول اعطه افقر مني پس می گفت با آنحضرت بده آنرا بحتاج ترین بوی از من فقال خذ ه فمعه او تصدق به پس می فرمود
آنحضرت بگیر آنرا و مال ساز آنرا با تصدق کن بآن و ما جاءك من هذا المال وانت غیر مشرف ولا سائل فخذ و چیزی که بیاید
از این مال حال آنکه تو اشرف نگنده و انتظار بنده و طمع نگنده و نه سوال کننده آنرا پس بگیر آنرا و مالا فلا تتبعه نفسك چیزی که
این چنین است پس پیر و مکر و آنرا نفس خود یعنی در پی آن مرد و طمع مکن و انتظار مبر چنانکه در میان مردم مشهور است لا رد و لا کد و گویند
لمنحس و منع نکند و جمع نکند رواه مسلم حدیث افاده کرده که عامل را گرفتن عماله یعنی مزد عمل خود میرسد بگیرد آنرا و نکند زیرا که حدیث
در همین باب است کما صرح به فی روایة مسلم و اکثر بر آنند که امر در قول می فخذ به برای نب است و قبیل برای موجب گفته اند مندوب است در هر
میدهد آنرا انسان قبول کند آنرا بهر دو شرط که در حدیث مذکور اند و وقتی که مال معطی حلال باشد و اما عطیة سلطان جائز و غیره که مالش حلال
جرام است پس این بند گرفته اخذ آن جائز است نصت کرده شده است در آن و حجت اخذ این است که حق تعالی در حق میوه گفته تمسحون
لكذب اكلون للشحوت و آن حضرت درع خود تزیید و می گوید و کرد مع علمه بیک و همچنین چیزی گرفت از آنها با آنکه میدست که مال ایشان حرام
باطل است بلکه اکثر اموال آنها از غیر خنیز و معاملات باطله بود انتهى و در جامع کافی گفته عطیة سلطان جائز و نکند زیرا که اگر میداند که این عین مال مسلم است

قبولش تسلیمش یا کسان مال اجب اگر ملتبس است پس مظلمت بر سختی وی صفت شد و اگر عین مال جائز است پس در وی تقلیل باطل است که آنچه باقی
 آن استعانت بر بصیرت میکرد از وی گرفته در سبیل احد نقل این کلام گفته بود کلام حسن جابر علی قواعد الشریعه لیکن در گرفتن این مال شرط
 که قابض بر نفس خود مأمون باشد از محبت محسن که نفوس بر حجت وی مجبول اند و در وهم نیندازد که سلطان بر حق است و لهذا وی عطیه لغو
 قبول کرده و قدی سلطان فی حوائش ضویر النهار فی کتاب البیوع ما یروى من ذواته

کتاب الصیام

صیام و صوم در لغت بمعنی امساک است و امساک عام است از قول و عمل مردم و دو اب و غیره ابو عبید گفته هر مسک از کلام با طعام
 یا سیر حاصل است و در شرح عبارت است از امساک خاص که بازداشتن نفس است از طعام و شراب و جماع و جز آن از آنچه وارد است شرع بر آن
 بر وجه مشروع و تابع اوست درین حکم امساک از رفت و لغو و غیره از کلام محرم و مکروه بنا بر دو روایت و احادیث و درنی از آن در صوم زیاد بر غیره
 در وقت مخصوص بشرط مخصوص و تفصیلش در احادیث آینده می آید و مبدأ فرضیت می رسند دوم از جهت بود و اختلاف کرده اند در آنکه صوم
 افضل است یا صوم مشهور نزد جمهور آنست که صلوة افضل است از سایر اعمال چنانکه آمده خیر اعظم الصلوة و بعضی گفته اند که صوم افضل است
 زیرا که فرموده است علیک بالصوم فانه لا عدل له و ظاهر این مخصوص بمخاطب است یا مراد آنست که نیست او را عمل بعد از نماز و بر طلال صوم
 رکنی است از ارکان اسلام و فرضیه ایست از فرائض دین و ضروری است از ضروریات شرع منکر فرضیت می کافرست و تارک بے عذر آن فاسق

عن ابی هریر بن رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقدموا رمضان بصوم لم یسبق

و لا یومئین پیشی نکنید ماه رمضان را بر روزه یکروز یا دو روز در پیش و دلیل است بر اطلاق این لفظ بر شهر رمضان و حدیث ابی هریره ترو
 احمد فرموده که باین لفظ است لا تقولوا اجار رمضان فان رمضان اسم من اسماء الله تعالی و لکن قولوا اجار شهر رمضان حدیث صحیح است
 معاوم این حدیث که در صحیح است نتواند شد الا سرجل و در نسخ بلوغ المرام همچنین است و لفظ وی در بخاری امین است الا ان یکون رجل
 مصنف گفته یکن تا مه است امی یو جدر جل و لفظ مسلم الارجل است نصب در سبیل گفته هر قیاس الغریبه لانه استثناء متصل من مذکور کان
 یصوم صومه ما لم یرمی که روزه می داشت روزه را یعنی عادت وی بود که در روزی صوم مثل دو شب یا پنج شب روزه می داشت اتفاقاً
 پیش از رمضان آن روز واقع شد فلیصمه پس باید که روزه دارد در آن روز بعضی گفته اند که این نبی مخصوص است بضعاف و آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم جمع کرده است میان صوم رمضان و شعبان مؤید این است آنچه در حدیث متفق علیه آمده که فرمود آنحضرت عمر بن حصین یا مردی دیگر را
 که روزه نداشتی تو آخر شعبان گفت نه فرمود چون اظهار کنی بار در روزه یعنی بعد رمضان گویا آن مرد عادت این دو روزه داشت یا بعد
 کرده بود و چون نمی شنید از صوم آن دو یوم بزماند پس آنحضرت فرمود که روزه مندر و معتاد منی عنه نیست باید داشت و اگر قوت شد
 قضا باید کرد و متفق علیه حدیث دلیل است بر تحریم صوم یوم یا دو یوم قبل رمضان ترمذی بعد روایت امین حدیث گفته و العمل
 علی هذا عند اهل العلم که هر دو آن بتجمل الرجل لصیام قبل دخول رمضان بمعنی رمضان است و سبیل گفته قوله یعنی رمضان تقیید نیست باینکه
 آن مشروط است ببودن روزه احتیاطاً آنکه صوم مطلق باشد همچو نقل و نذر و مانند آن گویم بعد این قید لازم می آید تقدم رمضان بهر صوم
 که باشد و این خلاف ظاهر نبی است زیرا که نبی عام است مستثنی نیست از وی مگر صوم سیکه عادت و صوم ایام معلومه دارد و ان ایام موافق
 افتاد با خیر یوم از شعبان اگر مراد آنحضرت صوم مقید می بود چنین می فرمود الا استنقلاً یا مانند این لفظ حال آنکه نبی از تقدم رمضان کرد

زیرا که شارع و حمل را در صوم رمضان مطلق بر ویست هلال می کرده پس مقدم علیه مخالف نص است امر او نیست و در وی ابطال فعل باطنیه است که تقدیم صوم
 یک یا دو یوم می کنند قبل سویت هلال رمضان و زعم ایشان آنست که لام در قوله صوموا الرویه در معنی تقابل است ای مستقبلین اما زیرا که حدیث غیر
 عدم صحت حمل لام است برین معنی و اگر چه در مواضع دیگر باین معنی آمده باشد و رفته اند بعضی علماء بآنکه نهی از صوم بعد نصف اول از شازدهم شعبان
 بحدیث ابی هریره مرفوعاً که چون بنیمه رسید شعبان پس روزه ندراید و دیگران گفته اند جائز است بعد از انقضا صوم و حرام است قبل و محکوم
 یا دو روز اما جواز اول پس بخت آنست که اصل همین است و حدیث ابی هریره ضعیف است احمد و ابن معین گفته منکر است و اما تحریر ثانی پس
 بحدیث کتاب هو قول حسن ائمتی کلام اسبل سید علامه عبداللہ بن صاحب اسبل گفته مؤلف شرح درینجا چنین گوید و در باب صوم تطوع حزم
 بصحت حدیث ابی هریره کرده ائمتی گویم حدیث ابو هریره را ترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و دارعی روایت کرده اند و ابن حبان و غیره صحیح
 وی نموده پس احتجاج بدان درست باشد و به قال الشوکانی روح و گفته درین باب حدیثی است و خلاف طویل است و در سطولات بسوط ائمتی
 و آنچه شیخ در ترجمه گفته این نیز در حق کسی است که قوت ندارد و بر پیای دشتن روز یا ائمتی خلاف ظاهر حدیث است **و حسن عماد**

بن یاسر رضی الله عنه قال من صام اليوم الذي يشك فيه فقد عصى ابا القاسم کسی که روزه دارد روزی را
 که شک کرده می شود در وی پس تحقیق بی فرمانی کرد ابو القاسم را یعنی محمد رسول الله و ابو القاسم کنیت آنحضرت است ضلی الله علیه وسلم
 و یوم شک عبارت است از روزی ام شعبان که احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد پوشیده شدن هلال برابر و مانند آن
 و علماء اختلاف است در صوم آن یوم و دلالت حدیث و مافی معناه و ال است بر تحریم صوم آن یوم و باین رفته است شافعی و مالک و ابوحنیفه
 و همین است مختار اکثر ائمه میگویند که روزه ندارد روز شک و مکروه است صوم آن یوم و اگر دارند به نیت نفل دارند و ثانی الحال اگر این روزه
 از رمضان ثابت شود روزه از رمضان باشد و مستحب است نزد حنفیه مگر کسی را که موافق اقتدایوم عادت صائم و مخصوص را و غیر ایشان افطار
 کنند بعد از نصف ماه اما در جماعتی از علماء میگویند که اگر آسمان علی باشد یوم شک نیست و حساب کرده شود روزه وی از رمضان و بسیاری ایجاب این امر چون یکدشت
 از شعبان است و ندر وظایف دیگرند هلال اگر رسیدند آنرا ایامی شنیدند خبر آن روزه میدهند و اگر مطلع صامت بی علت میبود افطاری نمودند و اگر علت بودی روزه
 می داشتند و حمل کرده اند این را بر صوم نفل و حدیث باب را حمل می کنند بر روزه به نیت رمضان در سبل گفته صحابه هم درین مختلف اند بعضی
 بجزا رفته و بعضی بمنع و حصیان ابا القاسم و اوله با محرمین است و آنکه شافعی از فاطمه بنت الحسین رضی الله عنهما آورده که علی کرم الله وجهه
 گفته اگر روزه دارم روزی از شعبان و بیشتر بسوی من ازینکه افطار کنم روزی از رمضان پس این اثر منقطع است یا آنکه مجرد باره
 روز شک نیست بلکه بعد از آنکه گواهی داد مردمی نزد وی بر رویت خود هلال را پس روزه گرفت و حکم کرد مردم را بر روزه و گفت که روزه دارم الخ
 و جمله آنکه نص است درین باب حدیث ابن عباس است پس اگر حال شود میان شما و میان او او بر یک کل گفتید شمار بستی روز و استقبال کنید
 ماه را از حرجه احمد و صاحب سنن و ابن خزیمه و ابویعلی و اخرجه الطیالسی بلفظ ولا تستقبلوا رمضان بیوم من شعبان اخرجہ الدارقطنی و صححه
 و ابن خزیمه فی صحیح و ابی داؤد راست از حدیث عایشه کان رسول الله صلی الله علیه وسلم تحفظ من شعبان باللاته تحفظ من غیره یصوم لرویه
 هلال رمضان فان غم علیه عدتلتین یوما ثم صام و ابوداؤد از حدیث حذیفه مرفوعاً آورده لا تقدموا الشهر حتی تروا الهلال او تکملوا العده
 ثم تروا حتی تروا الهلال او تکملوا العده فی ابی ایوب و ابن عباس و ابن خزیمه و ابویعلی و ابی داؤد و ابی حاتم و ابی یوسف و ابی حاتم و ابی حاتم و ابی حاتم
 در صحیح خود بطریق تعلیق یعنی بی اسناد و تعلیق بخاری حکم صحیح دارد و وصلک و وصل کرده اند آنرا بسوی عمار و زیاده که مصنف در صحیح

والحاکم وانهم وصلوه من طریق عمرو بن قیس عن ابی سحیح ولفظه عندهم کما عند عمار بن یاسر فاتی بشاة مصلیة فقال کما ائتمنی بعض القوم فقال ابی سحیح
فقال عمار من صام الخ الخمسة احمد وابو داود وترندی و نسائی وابن ماجه و نیز حکم و در اقطنی و بیهقی و مدرسی و نیست این حدیث در مسلم و دیگر
بهر نسبت نمود آنرا بسوی می و صححه ابن خزیمه و ابن حبان ابن عبد البر گفته این حدیث مسندست نزد ایشان و مرفوع اختلاف کنند
در این و زعم کرده اند القاسم جوهری که آن موقوفست و در کرده شد این قول بروی و گفت مصنف و شرح خجسته الفکر و از آنچه آنرا حکم رفعست حکم کردن
صحابیست بر فعلی که آن طاعتست مرفوع رسول خدا را یا معصیتست همچو قول عازیزیر الظاهر آنست که تلقی کرده است این را از آنحضرت
صلی الله علیه و سلم ائتمنی پس مرفوع باشد حکما و معناه موقوف باشد لفظا **باب** و رضی الله عنه قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه و سلم یقول گفت ابن عمر شنیدیم آنحضرت را می فرمود اذ ارا یتیمه فصوموا چون ببینید هلال رمضان را
پس روزه دارید و اذ ارا یتیمه فافطروا و چون ببینید آنرا پس افطار کنید فان غقر علیکم فاقدروا له پس اگر پوشیده
شود ماه بر شما بنگام پس اندازه کنید یا راه را یعنی بشمارید روز پس او راستی روز و تمام کنید و کامل گردانید این عدد را در ماهی که پوشیده
شده است بر شما اقدر و اصیغه امرست و همزه او همزه وصلست و دال را کسره و ضممه هر دو دهند و گفته اند که ضممه خطاست متفق علیه
حدیث و دلیلست بر وجوب صوم رمضان برویت هلال و افطار آن اول روز از شوال برویت هلال و ظاهرش اشراط رویت جمیع مخاطبینست
لیکن اجماع بر عدم وجوب این قائم شده بلکه امر او اخبار عدلست که حکم شرعی بدان ثابت شود خواه یک کس باشد یا دو علی الخلاف فی ذلک پس
معنی اذ ارا یتیمه آنست که چون یافته شود فیما بین شمارویت و این ال است بر یک رویت یک بلد رویت جمیع اهل بلادست پس لازم باشد
حکم و گفته اند معتبر نیست زیرا که اذ ارا یتیمه خطابست مردم مخصوص را و در مسله اقوالست نیست بر هیچ یکی از آنها دلیل ناهض و اقرب از
رویتست مر اهل بلد را و آنچه متصل است از جهاتی که بر سمت او واقعست در مصغی گفته اگر هلال را در یک شهر دیده شود در شهر دیگر مخصوص
گردند و ندیدند اگر آن شهر قریبست لازمست حکم رویت ایشان و اگر بعیدست لازم نیست بحدیث ابن عباس و بقیاس و بقیاس مسئله فطر
و حج که در حدیث منصوص شده و ظاهر آنست که مراد از بقید مسافت قصرست و ایراد کرده نشود که مسافت قصر را با مر هلال هیچ تعلق نیست
زیرا که مشروعیست الکفای بر نهایه برویت خود از جهت حجست و کلین یا بلاغ اخبار نه از جهت اختلاف مطالع و عادت قاضیهست بلوغ
اخبار در مواضع قریب پس اگر از آخر شهری که در آن رویت متحقق شد بروی حله باشد حکم آن لازم نیست انتهى و در قول می رویت
دلیلست بر آنکه لازمست صوم و افطار منصرف بالرویه را و این قول ایضا مذاهب را بر وجهست در صوم و اختلاف کرده اند در افطار شافعی گفته
افطار کنند و پوشیده دارند و اکثر علما گویند صائم ماندا احتیاطا که اقال فی الشرح و لیکن در اول باب صلوة العیدین از وی گذشته که
قائل نیست بترک یقین نفس خود و اتباع مردم مگر محمد بن حسن شیبانی و جمهور گویند متعینست بروی حکم نفس او در آنچه متیقنست پس اینجا
مناقض آنجا گفته و سبب خلاف قول ابن عباسست مگر کرب را که اعتدال کنند برویت هلال و می در شامست بلکه موافقت اهل مدینه کنند
و روزه دارد روزی و یکم باعتبار رویت وی در شام زیرا که آن روزی است نزد اهل مدینه و این عباس گفته که این از سنتست و گفته
حدیث نیست نص در آنچه احتیاج کرده اند بدان بنا بر احتمال که تقدم پس حق آنست که عمل کنند بیقین نفس خود صوما و افطار او حسن
تکتم آن برای صوم مردم از اسارت ظن در حق وی کذا فی السبل گویم از احمد بن حنبل و روایتست یکی آنکه روزه گیرد برویت خود دوم آنکه
روزه نگیرد مگر با مردم اگر هلال را ببیند و او آنهم در روایت در کتب حنابل مذکورست و مسلم و مسلم راست از حدیث ابن عمر

فان اشبه حليكم فاقدوا ثلثين پس اگر پوشیده شود ببلال بر شام پس اندازه گنبد ماه راسخی روز و روز سنی نام افطار گنبد و تمام ماه
بشمرد و در سبب گفته و هذا الحسن تفاسیر و فی تفاسیر آخر نقلها الشارح خارجه عن قلم المراد من الحدیث انتهى در موابد مذکوره گفته این فریب ما و مذکور
مالک و ابی حنیفه و جمهور سلف و خلف است و بعضی گفته اند که مراد تقدیر منازل قمر و ضبط حساب نجوم است تا دانسته شود که این ماه سنی رویت
یا بست نه روز و این قول غیر سدیدست زیرا که قول سنجین نام مقبول و نام معتبرست حد شرح و اعتماد بیان نمودن کرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
و اصحاب اتباع و خلف و سلف بیان عمل نموده اند و اعتبار نکرده اند و عادت عرب نیز همان واقع نشده چنانکه در حدیث ابن عمر است که فرمود ما است
امیه ایم حساب کتاب دینی را نیم ماه چینی و چنان مست تسلیم گرفت و عقد کرد و ایام را در بار سوم و فرمود ماه چینی و چینی می باشد یعنی گاه سنی روز
و گاه سنی نه روز متفق علیه و للبخاری و در روایت بخاری است فاجله العدة ثلثین پس اگر پوشیده شود ماه بر شام پس تمام
گردانید سنی روز را و این صحیح است در شرح سنی روز روایت نکردن حساب نجوم و منازل قمر و این بطلان گفتند فی الحدیث دفع لمراعاة السنجین
و اما انموذج علیه روية الالهة وقد نمینا عن التكلف و قد قال البخاری فی الرد علی من قال انه يجوز للحاسب النجوم و غیرهما الصوم و الا افطار اعتمادا علی
النجوم ان اجماع السلف الماضین حجة علیهم و قال ابن بریرة هو مذہب باطل قد نمت الشریعة عن الخوض فی علم النجوم لانها حدس و تخمین لیس فیها
تطمع انتهى صاحب سبیل در بعض سائل خود گفته معلق کرده است آنحضرت در تکلیف شهری معرفت وقت آنرا بر رویت بلال خوالا و خروج
یا اكمال حدیث سنی روز چنانکه درین روایت است فعل فی الاکوان اوضح من هذا البیان و انتقال فرمود آنحضرت بعد نزول اكمال کلمه و تکلم
و بودند اهل بیت و اصحاب و بران و نبی شناسانند زیادت و نقصان منازل را و نه آنرا که متاخران میزان معرفت و قتش گردانیده اند و نه این
امور را که تکلیف موقت بران است و توقيت ایام و شهور و سنوات بحساب منازل قمریه بدعت است با اتفاق امت انتهى و لکن و بخاری است
فی حدیث در حدیث ابی هریرة سمعی گفته تفرد به البخاری عن آدم عن شعبه فاجملوا عدة شعبان پس کامل کنی شمار شعبان را
سنی روز و در بعضی روایات مطلق آمده بدون تفسیر باحد الشهرین شوکانی گفته روزه دارد سنی روز تا آنکه نمایان شود هلال شوال پس آنرا که
آن زیر که وارد است او نه صحیح بران که چون پوشیده شود ببلال روزه دارد سنی روز مانند حدیث ابی هریره و مثل اوست حدیث ابن عمر
نزد مسلم و حدیث ابن عباس نزد احمد و ترمذی و نسائی و صحیح و حدیث عایشه نزد احمد و ابوداؤد و دارقطنی باسناد صحیح و جز آن از احادیث نقلی
و باجمله این احادیث نصوص است در آنکه نیست صوم و نه افطار مگر بر رویت بلال یا اكمال حدیث کذا فی سبیل و عن ابن عمر رضی الله
عنه قال توالی الناس الهلال گفت ابن عمر بیک دیگر نمودند مردم ماه نو را یعنی جمع شدند بر دیدن آن و ببلال نام عبده
قرست و بعضی گفت اند تا دوشب و بعضی گفته اند تا سه شب و بعضی گفته اند و قبل در دو شب آخر است و مشتم
و بست و در غیر این شبها قرست کذا فی القاموس و مراد اینجا معنی اهل است که دیده می شود در شب نخست از رمضان فاحدیث
التبیین پس خبر و آدم من آنحضرت صلی الله علیه و سلم را می آید که من دیده ام ماه را فصار و امر الناس بصیامه
پس روزه داشت آنحضرت و امر کرد مردم را بر روزه داشتن رواه ابوداؤد و الدارمی و الدارقطنی و البیهقی و صحیح ابن حبان
و الحاکم و صحیح ابی یوسف و حزم کلمه عن طبرانی ابی بکر بن نافع عن نافع عن حدیث ابن عمر حدیث دلیل است بر عمل کردن بخبر و احد و صوم
گرفتن و این مذہب گروهی از اهل علم است و مذہب حنفیه و صحیح از مذہب شافعی و مشهور از مذہب احمد نیز همین است و لیکن عدالت شرط
و ظنیست لفظ شهادت زیرا که این امر دینی است که متعلق است بدان موجب این صوم پس مشابه شد روایت احادیث و اخبار را

بخبر واحد عدل و نزد مالک در قولی هر شافعی را و در روایتی از احمد و اسحق شروطت شهادت و کس مثل سایر شهادت و استدلال ایشان
 بخبر نسائی است از عبد الرحمن بن زید بن خطاب که گفت ششم صحاب نبی راضی علیهم و پس رسیدم ایشان را و حدیث کردند مرا که فرمود
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم روزه دارد بدین وی و افطار کند بدین وی پس اگر پوشیده شود بر شما پس کامل کنید شمار شبان را
 سی روز مگر آنکه گواهی دهند و شاهد پس این حدیث مفهوم خود اوست بر آنکه اخبار واحد کافی نیست و جواب داده اند که این مفهومیست
 و منطوقی که مفاد حدیث ابن عمر و حدیث اعرابی که بیاید اقوی است از آن و لیکن عدالت مخبر شرط است بالاتفاق و طحا و گنجی قبول کرده اند
 عدل باشد یا غیر عدل مراد غیر عدل مستور است چنانکه ظاهر حدیث آینه است و چون حدیث دلالت کرد بر قبول خبر واحد پس مقبول است
 خبر زن و عبد و این در صومست یا غیره در فطر یا غیره شروطت شهادت و عدالت و تحریت و بی علت در هر دو شرط است جمع کثیر و مراد کثرت
 عدد و ترست و نزد بعضی اهل محله و در روایتی از ابی یوسف پنجاه مرد **و عن** ابن عباس رضی الله عنه ان اعرابینا
 جاء الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال انی رایت الهلال اعدا اعرابی نزد آنحضرت و گفت بدستیکه من دیده ام بلال را
 یعنی ماه رمضان را فقال اتشهد ان لا اله الا الله پس گفت آنحضرت آیا گواهی میدی بوجوه نیت حق قال نعم گفت اعراب
 گواهی میدهم فرمود آیا گواهی میدی که محمد فرستاده شده خداست گفت آری گواهی میدهم فرمود فاذا ن فی الناس یہا بلال
 ان یتصوموا پس ندان در مردم ای بلال و اعلام کن ایشان را که روزه دارند خدا فراد و درین حدیث دلیل است بر اینکه خبر مردی
 مستور الحال یعنی آنکه منق او معلوم نیست مقبول است در ماه رمضان نیست شرط لفظ شهادت چنانکه طحا و گنجی گفته رواه الحسنه
 یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی و بیهقی و دارقطنی و حاکم و دروسی دلالت است بر قبول خبر واحد در صوم و بر اینکه اصل
 در مسلمانان عدالت است زیرا که آنحضرت طلب نکرد از اعرابی که شهادت و دروسی این است که امر در بنال طبری مجرای اخبار است نه شهادت
 و اینکه کافی است در ایمان اقرار بشهادتین و لازم نیست تبری از سایر ادیان و صحیح ابن خزیمه و ابن حبان و گفت ترمذی
 روی مرسل و گفت نسائی آنها اولی بالصلوب و سماک که یکی از روایات این حدیث است و راوی است از نمک بعد از ابن عباس چون شهادت شد
 باصلی حجت نباشد و لهذا گفت مصنف و شرح النسائی ارساله و ترجیح داد نسائی ارسال او را و دارقطنی و طبرانی در اوسط
 از طریق طاوس آورده که گفت حاضر شدم در مدینه و آنجا ابن عمر و ابن عباس بودند پس آمد مردی نزد ابی مدینه و گواهی داد بدین
 بلال رمضان پس پرسید والی مذکور از ابن عمر و ابن عباس شهادت آن مرد را گفتن بجای شهادت او را که تحقیق رسول خدا باشد
 شهادت یک کس را بر رویت بلال رمضان و بود آنحضرت که جائز نمی دانست شهادت را در افطار مگر از دو کس از قطنی گفته متفرد است
 بان جنح بن عمر الایلی و وضعیف است شوکانی گفته رفته اند بر عمل بر یک شهادت ابن مبارک احمد و شافعی در یک قول قوی گفته صحیح است
 و ریفه اند مالک از داعی و ثوری بسوی اعتبار دو کس بحدیث عبد الرحمن و گذشت و آخره احمد ایضا و در حدیث امیر که حارث بن حاطب و لفظ وی
 اینست که عدل کرد بسوی ما آنحضرت که نشک کنیم ما بر رویت پس اگر نه بینیم ما گواهی دهند و شاهد عدل نشک کنیم بشهادت ایشان اخرج ابو داود
 و الدارقطنی و گفت دارقطنی اسناد این حدیث متصل و صحیح است و غایت آنچه درین دو حدیث است آنست که مفهوم شرط دلالت میکند بر عدم
 قبول خبر واحد ولیکن اخبار واحد راجح است ازین مفهوم و عدالت مخبر شرط است باتفاق آتی **و عن** حفصه أم المؤمنین
 رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من لم یبیت الصیام قبل الفجر فلا صیام له کسی که نیت نکند

روزه را پیش از فجر پخت روزه مراد و در روایتی من لم یجمع آمده بضم یا و سلون بجم و کسر میم از اجماع بمعنی درستی عزم و ثابت العزم بود
برکاری و در روایتی من لم یمن یعنی هر که نیت نکرد و آه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و غیره در مصنفی گفته یکی از
ارکان صوم نیت است بحديث انما الاعمال بالنيات و سابق اشارتی گذشت که در مثل این مقام فقیر التفیسی است زیرا که خالی نیست از آنکه معنی نیت
درین حدیث قصد فعل باشد تمییز آن یا قصد قربت بخدای تعالی و قصد قربت اگر چه قصد علت غائی است از فعل نه قصد نفس فعل محل این لفظ
تواند بود بتفسیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم من کانت هجرته الیه یرث یا قصد فعل و قربت هر دو حدیث صحیح که صحابه نیت مبهم کردند و آنحضرت صلی
علیه و سلم جائز داشتند اسقاط احتمال اول و ثالث می کند پس ظاهر آنست که قصد فعل جبلی است شارع متوجه آن نشد بلکه مراد فرضیت اخلاص است
و آن باضافه فعل باشد بخدای تعالی از جهت اتشال امر یا قصد قربت با و یا فرار از عقاب او یا تحصیل ثواب او و هر روز طاعتی جداست
ولذا گاهی بیاح می شود فطر بعضی و واجب می شود صوم بعضی هر روز واجب است و تبیین نیت در فرض واجب است و متصل است
باول جنبه صوم یا ایقاع آن در جزوی خاص از لیل مانند نصف اخیر یا ثلث اخیر از شب یا مساک بعد از آن لازم نیست زیرا که عادت مستقره صوم است
نوم عند اول جزو شب نوم آخر شب و در اشراط این چیزها حج عظیم است و از صاحب شرع لفظی بآن ظاهر نشده با وجود شدت حاجت و معلوم
بودن کثرت وقوع آن پس این تقریر است از شارع بران عادت مستمره و اگر شک کند در نیت صوم صحیح نباشد و اگر نیت صوم جازم باشد
و تردد در فرضیت دارد ظاهر شد که رمضان است بنا بر آنچه گفته ظاهر آنست که روزه از رمضان واقع شود و تخری یوم لشک بجهت معنی
رمضان نفل باشد فرض منهی است بحديث عامر و علت نهی آنست که این تعمق است دروین و اگر لیلیه نالتین از رمضان نیت کند و میداند که
اگر ثابت شد هلال نالتین افطار کنیم صحیح باشد زیرا که در حکم شرع از آن چاره نیست پس این قدر شک معفو باشد ضروری است و مال الترمذی
و النسائی الی وقفه و میل کرده اند ترمذی و نسائی بسوی وقف این حدیث بر حفصه و رفع نکرده اند آنرا تا آنحضرت ابوداود و گفت لا یصح فیه
و ترمذی گفت الموقوف اصح و نقل کرد ترمذی در علل از بخاری که وی گفت از خطا و هو حدیث فیه اضطراب و صحیح از ابن عمر موقوف است و گفت
ابن ابی حاتم الوقت اشبه و گفت نسائی الصواب عندی موقوف و لم یصح رفعه و گفت احمد ماله عندی ذلک الاسناد و گفت بهیقی زیوات
ثقات اند لیکن مروی موقوف است و گفت خطابی اسنده عبدالمدین ابی بکر و زیادت از ثقه مقبول است و در سبب گفته اختلاف کرده اند
ایمه در رفع و وقف وی ابو محمد بن حزم گفته الاختلاف فیه زیاده الخیرة لان من رواه مرفوعا فقد رواه موقوفا و روایت کرد آنرا طبرانی از طریق
دیگر که رجالش ثقات اند و گفت ابوداود و وقت کرده اند مرفوعا بفتح میمن و عین مهمله در میان آنها و زبیدی بضم ز و انام او منیه بن صعبت است
و ابن عیینه و یونس ایلی و سفیان این حدیث را بر حفصه و همه ایشان روایت میکنند از زهری و صححه مرفوعا ابن خزیمه و صحیح گفت
آنرا بطریق رفع ابن خزیمه و ابن حبان و گفت حاکم در ربیعین صحیح علی شرط اشعین و گفت درست در ک صحیح علی شرط البخاری انتهى و درین
باب است از عائشه اخرج الدارقطنی و در وی عبداللہ بن عباد است و وی مجهول است ذکره ابن حبان فی الضعفاء و از میمون بن بنت سعد و رواه
ایضا و در وی صادق است شیخ در ترجمه گفته این حدیث صحیح است هیچ کس از اصحاب کتب بسته جز بخاری آنرا روایت کرده اند و دارقطنی نیز
روایت کرده و گفته رجال اسناد وی همه ثقات اند انتهى و لکن دارقطنی و در روایتی از دارقطنی از حفصه باین لفظ است لا صحیح
لمن لم یرضه من اللیل نیست روزه مگر کسی را که فرض نکرده اند آنرا از شب این مال است بر آنکه صحیح نیست صیام مگر نیت از شب
پس باید که نیت صوم کند در هر جزا از شب که خواهد و اول وقت وی مغرب است زیرا که صوم عمل است و اعمال نیت اند که مقدم و اجزای شمار

بیمفضل نماز شب بقا صلح تحقق پس صوم محقق نشود مگر وقتی که نیت در جزوی از شب واقع شود و هر صوم را نیت علمی به باید که مقدم و این مشهور است از مذهب احمد و او را قولی دیگر آنست که اگر اول ماه نیت کرد کافی است و تقویت کرد این قول را ابن عقیل با آنکه گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم لکل امری ما نومی و این کس نیت تمام ماه کرده است زیرا که تمام رمضان بمنزله یک عبادت است و فطر در شبهای او عبادتی دیگر است که بدان استعانت بر صوم نماز می کنند و در سبیل گفته و اطال فی الاستدلال علی هذا بما یمل علی قوته انتهى و حدیث عام است از اینکه روزه فرض باشد چنانکه صوم رمضان و قضا و نذر و کفاره یا نفل ولیکن مذاهب درینجا مختلف است مذاهب مالک همین است که نیت از شب شرط هر روزه که باشد نظر بعموم این حدیث و به قال الشافعی و احمد فی غیر النفل و اما نفل پس جائز است نیت وی قبل از زوال بلکه نزد شافعی بعد از زوال نیز و مذهب حنفیه آنست که روزه رمضان و نفل و نذر معین جائز است به نیت از نصف نماز شرعی که قبل زوال است و برای روزه قضا و کفارت و نذر مطلق نیت شرط است از شب و در سبیل گفته فی خلاصه و تفاسیل و استدلال کرده است قائل عدم و جواب تبیین بحیثه بخاری که بر آنکه آنحضرت مروی را که نذا کند در مردم روز عاشورا که هر که خورده باشد پس باید که تمام کند یا روزه دارد و هر که نخورده پس باید که نخورد نفته اند که واجب بود پسترسوخ شد و جواب اول صوم رمضان نیست نسخ و جوابی رافع سایر احکام پس رمضان آنچه حکم اوست از نذر معین و تطوع مقین باشد بران پس عموم فلا صیام مخصوص باشد باین قیاس و بحدیث عایشه که بیاید و آن دال است بر آنکه آنحضرت صوم تطوع بغیر تبیین نیت میداشت و جواب داده اند که صوم عاشورا مساوی صوم رمضان نیست که بروی قیاس توان کرد و آنحضرت امساک لازم آکل و غیر آکل هر دو کرده پس معلوم شد که این امر خاص است و کفایت عاشورا بغیر تبیین بنا بر تعذر اوست پس قیاس کرده شود بر و آنچه مساوی اوست مثل کسی که نیت تا آنکه صبح کرد با آنکه از تمام امساک و واجب آن لازم نمی آید که آن صوم مجزی است و عمر

عایشة رضي الله عنها قالت دخل علي النبي صلى الله عليه وسلم ذات يوم فقال هل عندك من شيء قلنا لا قالت عایشة ثم اذ بر من آنحضرت روزی پس گفت آیا هست نزد شما چیزی از طعام گفتم نیست قال فاني اذا صاحتم فرمود پس من اکنون روزه دارم یعنی نیت روزه کردم و ازینجا معلوم می شود که نیت نفل در نماز جائز است و همین است مذهب حنفیه و باین قائل است امام شافعی و امام احمد و اکثر علماء و امام مالک و بعضی ائمه دیگر قائل اند که واجب است نیت از شب چنانکه در فرض در حجة الله البالغة گفته نیست احتلا در میان قول آنحضرت که هر که نکر نیت روزه از شب روزه او نیست و در میان قول آنحضرت که من روزه دارم وقتی که نیافت طعام را زیرا که اول در فرض است و ثانی در نفل و مراد بنفی نفی کمال است انتهى ثم انا تا انما اخری استر آمد آنحضرت نزد ما و نزد دیگر یعنی پرسید که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که همان روز باز آمده پرسید فقلنا اهدی لنا حییس گفتیم فرستاده شده است برای ما حییس بفتح حای حمله و سکون تختانیه و در آخر حین حمله طعامی است که ساخته می شود از تر و قروت و روغن و گاهی بجای قروت آرد یا سبوق اندازند و حییس در اصل بمعنی خلط و مزج است فقال اریتمیه فرمود عایشه بنما را حییس را که چگونه است بسیار و در روایتی قریبه آمده یعنی نزدیک گردان آنرا فلقد اصبحنا صائما پس تحقیق صبح کرده ام من روزه دار یعنی برخاسته نیت روزه فاکل پس خود آنحضرت از ان حییس و ازینجا معلوم می شود که افطار صوم تطوع جائز است بی عذر و برین اندا کثر علماء و ابو حنیفه و اصحاب بی برانند که واجب است اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بعد رضیافت و مانند آن زیرا که این البطل عمل است و البطل عمل منهی عنه است لقوله لا تطعموا النمل و همچنین هر عمل که شروع کرده شده است در آن لازم میگردد بترتیب و اگر نقض کند واجب است قضا آن

و در روایتی جاوست مطلقاً زیرا که قضا خلف اوست پس انکی نیست: نقض و در وجوب قضای صوم نقل نیز خلاف است نزد مالک قضا کند اگر وی نهد
نقض کرده است رواه مسلم و ابو داود و ابن حبان و الدارقطني و البیهقی نحوه در سبل گفته اما حدیث غایب است پس جواب از وی آنست که وی
اعم است از آنکه نیت صوم باشد یا نه پس محمول باشد بر تمییز زیرا که تحمل رو کرده می شود بسوی عام و بخوان با آنکه در بعضی آیات حدیث غایب است
انی کنت اصیبت صائماً آمده حاصل آنست که اصل عموم حدیث تمییز و عدم فرق میان نفل و فرض و قضا و نذر است و قائم نشد و لیلی بر فرم
این هر دو اصل پس بقای بران هر دو متعین است انتهى **و سخن** سهل بن سعد بن مالک الانصاری الخزرجی از مشاهیر صحابه است
و آخر کسی است که فرمود در مدینه از اصحاب رسیده بود و یک قیل مشتا دو هشت و بود وقت وفات آنحضرت پانزده ساله نامش اول حزن بود
آنحضرت به بل کرده سهل نام کرد و رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر
برستی که فرمود آنحضرت همیشه اندر مردم ملا بسنجیر ما دام که شتابی استند که شادان روزه و این بجهت مخالفت اهل کتاب است که تاخیر
می کنند در افطار تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملت ما شعار بعضی از اهل بدعت شده که آنرا واجب می دانند ولیکن باید که تعجیل بعد از تحقیق
وقت و تمیق بدن و احتیاط در آن بوده که استحجال با تردید باطن چنانکه بعضی از ارباب تکلف و تشن می کنند تا در شبعی گفته اگر قصد در تاخیر تا
نفس و دفع سرگشی و توسنی کردن نفس با مواصلاست عشاءین بنواغل باشد بی اعتقاد و وجوب زیان ندارد و مؤید این تاویل است حدیث صحیح
که روایت کرده است آنرا ابو سعید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود وصال نکسید و هر کدام از شما که خواهد وصال کند گوید وصال کند تا سحر
و تاخیر افطار بسیار است نفس قطع شهوات امری است که کرده اند از بسیاری ربانین و ارباب احوال معاملات اعاد الله علينا من برکاتهم انما
سحر سطلو گوید بعد و روزه صحیح صحیح در تعجیل فطر توجیه تاخیر آن بسیار است نفس و جز آن خوب نیست زیرا که اصل مقصود و اوقات حرام است
نه شکست نفس و لا یرسل حتی که در تعجیل در نظر شارع بوده است افضل است از صلوات دید احاد است خصوصاً چون در حدیث آمده باشد که همیشه
دین غالب است ما و امیکه شتابی که من نام مردم افطار را زیرا که می بود و نصاری تاخیر میکند رواه ابو داود و ابن ماجه پس علت منصوص شارع را
گذشته اختراع صلوات در خلاف آن در مذاق اهل اتباع و ائمه حنظل می بخشد و مفهوم حدیث وصال تا سحر تاخیر افطار است بلکه ترک
نقشی است بعد از افطار پس از زمان غیبه نباشد و امید عاده برکت بر خود در اتباع باید داشت نه ابتلاع متفوق علیه زیاده کرد احمد و آخر
السحر و زیاده کرد ابو داود لان الیه و النصاری یؤخرون الافطار الی اشتباک النجوم و شرح مصابیح گفته ثم صار فی ملتنا شعار الالین
و بینه لهم و در سبل گفته حدیث و دلیل است بر استحباب تعجیل افطار چون غروب شمس تحقق شود در رویت یا باخبار کسی که جائز است عمل بقول
و ذکر کرد آنحضرت علت را که مخالفت می بود و نصاری است مصلح گفته و حکمت در وی آنست که از شب در روز نیز باید و نیز تعجیل از فحی است
بصائم و قومی است برای او بر عبادت شافع فرموده تعجیل افطار سحر است و مکره نیست تاخیر مگر کسیکه تعهد آن کند و در وی فضیلت بیسند
و الترمذی من حدیث ابی هرقة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال قال گفت آنحضرت فرمود
الله عز وجل احب عبادي الی اعجلهم فطره دوست داشته ترین بندگان من بسوی من شتاب ترین ایشان است در روزه
کشادن از جهت ادراک شرف متابعت و شکرگزاری ترخیص و اعتراف نعمت اظهار بندگی و احتیاج و عباد عام است از هر کس لیکن او مسلمانان
زیرا که می بود و نصاری تاخیر میکنند و فی الباب عن ابی ذر عن احمد و حدیث بسبب است بر آنکه تعجیل افطار احب است بسوی منی تعالی از تاخیر پس احب
مواصلت تا سحر افضل باشد از تعجیل افطار یا بعد از عبادی کسانی اند که افطار می کنند و سحر مواصلت نمی نمایند و اما آنحضرت پس خارج است

از عموم این حدیث بنا بر تصریح فرمودن وی که آنست که ایاتی پس وی احب صائمین است بسوی خدای تعالی اگر چه تجلیل نظر نفرماید
 چه او را اذن بود در وصال و اگر چه چند روز متصل باشد **وعن** انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
 الله علیه وسلم تسحر وافان فی السحور بركة طعام سحر خورید زیرا که در طعام سحر بركت است سحر بفتح سین و ضم آن هر دو جائز است
 اگر بفتح است معنی آن طعام سحر است و اگر بضم است معنی آن طعام سحر خوردن و محفوظ از تزدکثر محمدین بفتح است و اظهر در معنی ضم است زیرا که
 بركت در فعل است بمتابعت سنت نه در نفس طعام کذا قبل و اگر در هر دو بركت اعتبار کنند نیز می رسد و در اینجا دلالت است بر سنیت تا
 سحر متفق علیه و زیاده کرد احمد از حدیث ابی سعید که فلان دعوه و لو ان تجرع احدکم جرعة من بار فان الله و ملائکته یصلون علی السحورین
 و ظاهر امر و وجوب تسحر است لیکن هو اصحلت آنحضرت و هو اصحلت اصحاب وی آنرا بندهب فرود آورده و این مندرج جماع نقل کرده بر آنکه تسحر
 مندوب است و بركت در وی اتباع سنت و مخالفت اهل کتاب است بحدیث مسلم فو عافصل بیان صیام ما و صیام اهل کتاب خوردن
 سحر است و تقوی بدان بر عبادت و زیادت نشاط و تسبیحای صدقه بر کسیکه سوال کند وقت سحر که انی اسئل گویم در وی حدیث ابی بالنسائی
 ابو عوانه فی صحیح من حدیث ابی یسلی الانصاری و روی النسائی و البرزاس حدیث ابن مسعود و النسائی من و جبین عن ابی هریره و اخرجه
 البرزاس حدیث قره بن ایاس الترمذی و روایت کرد این ماجه و حاکم از حدیث ابن عباس باین لفظ که استعانت کنید بطعام سحر بر صیام نهاد
 و یقولون له نمار برقیام لیل و شاهده فی العلل لابن ابی حاتم عن ابی هریره و در ابوداود دست بروایت ابن و اسود در این جان از ابی هریره
 که نعم سحر المؤمن التمر و در این جان است از ابن عمر فو عافصل بر سئیکه خدا و فرشتگان او صلوة میفرستند بر تسحیرین و هم در وی است از ابن عمر
 سحری کنید و اگر چه بجز آن آب باشد و در روایتی از بخاری است که گفت انس سحر کرد و در رسول خدا و زید بن ثابت و هر گاه که فارغ شدند
 از سحر خود ایستاد آنحضرت بسوی نماز گفت راوی گفتم من انس را چه قدر تفاوت بود در فراغ از سحر و دخول در نماز گفت بقدر آنکه در وی
 پنجاه آیت بخواند و اخرجه مسلم ایضا و این حد تاخیر است بنص شارع پس تعیین باشد بران عمل و لا یلتفت الی غیره **وعن** سلمان بن
 عامر الضببی صحابی است ابن عبد البر و راستی عاب گفته در صحاح جزوی کسی ضعیفی نیست رضی الله عنه قال اذا افطر احدکم فلیفطر
 علی تمر فو مود چون خواهد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر خرمز زیرا که سبب کت است چنانکه در روایت ترمذی است فانه بركت حافظ
 ابن القیم گفته این از کمال شفقت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم بر امت و نفع ایشان زیرا که دادن شیء لطو طبیعت را باخلو معده داعی ترست
 بسوی قبول او و انتفاع گرفتن قوی بدان خصوصاً قوت باصره که تقویت وی بجلاوت بیشتر است و اما آب پس کبدر از عموم نوعی از بیس حاصل
 میشود و چون آب تر شد استعاب بود غذا کامل تر باشد بعد وی با آنچه در قر و آب است از خاصیت مؤثره در صلاح قلب که نمی دانند آنرا نزد اطبای
 قلب فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانه طهه و پس اگر نیا بد قر را پس باید که افطار کند بر آب زیرا که آب پاک کننده است معده را از لایش
 و صاف کننده است آنرا و موجب اشتهاست و رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دارقطنی نیز و صححه ابن خزیمة
 و الحاکم و ابوجاهم الرازی ایضا و روی ابن عدی عن عمران بن حصین بمعناه و اسناده ضعیف و روی الترمذی و الحاکم و صححه من حدیث انس
 مثل حدیث الباب سواد و رواه احمد الترمذی و النسائی و غیر هم عن انس فعله صلی الله علیه وسلم و در سندش مقال است و لفظ وی این است کان رسول
 الله صلی الله علیه وسلم یفطر علی رطبات قبل ان یصلی فان لم یکن حساسوات من بار و وارو شده است در عددی که آن سه است در سبب گفته و فی
 الباب روایات فی معنی ما ذکره و دل علی ان الافطار بما ذکره هو السنة اتسی **وعن** ابی هریره رضی الله عنه قال ففی رسول الله صلی

الله علیه وسلم عن الوصال گفت ابوهریره نهی کرده است آنحضرت از وصال یعنی روزه داشتن دو روز یا زیاد و بی اکل و شرب در میان آن فقال رجل من المسلمين پس گفت مردی از مسلمانان یعنی از اصحاب تصنف در فتح الباری گفته لم افق علی اسمه فانك تو اصل یا رسول الله پس برستی که تو وصال میکنی ای رسول خدا پس مرا چرا منع میکنی از آن و حال آنکه تو میخواهی ما را اوامر با تابع خود قائل فرمود آنحضرت بجواب آن مرد و اینکه مبتدی و کدام یک از شما مانند من است استفهام انکار است یا تو بخ یعنی ای کرم علی صفتی و منزه لقی من بی و در روایتی که میگویم در روایتی است مشکلم و در روایتی است کاحکم ابی ابدیت یطعمنی ربی و یسقینی بدستی که من شب یکم در حالیکه طعام میدهم مرا آنکه پرورنده و تربیت کننده من است و آب میدهم او در روایتی اطل عند ربی لیکن در فتح الباری گفته ارجح لفظ ایت است نه اطل و در روایتی انی اطعم و اسقی و در لفظی اطعم یطعمنی و اساق یسقینی و حاصل همه یکی است در سفر السعاده گفته علماء درین شراب و طعام چند قول است یکی آنکه طعام و شراب محسوس بود چه حقیقت لفظ این است و عدول از حقیقت موجب ظاهر ندارد پس حمل حقیقت مستعین بود دوم آنکه مراد غذایی روحانی بود که از معارف و لذات مناجات و فیضان لطائف الهی که بر دل وارد میگشت و آنچه تواج آمنت از نعیم روح و شادی نفس و روح دل و روشنائی چشم که بان چندان قوت و قدرت و وسعت حاصل آید که از غذای جسمانی مستغنی شود و اما احادیث من ذکر الک تشغلها به عن الشراب و تلذیها عن الزاد و لها بوجهک فویستضار به و من حدیثک فی عقابها حادی بها اذا اشتکت من کلال السیر و اعد لها روح القلوب فتحی عن سعادتها این قول دوم مختار است چه اگر حقیقت طعام و شراب حل افتد وصال متصور نبود بلکه باطل شود آنته گویم این قول دوم منقول است از ابن رجب در اطائف و از حافظ ابن القیم دیده و بعضی ایراد کرده اند بر قول اول که لوکان کذا کم لم یکن و اصلا و جوابش آنتست که طعام میگذارد بجنبه روحیه که بر آید منافی تکلیف نیست و نه آنرا حکم طعام دنیا است و بعضی گفته اند که مراد بطعام شراب قوت است که لازم است گو یا فرمود که غذایی من مرا قوت اکل و شراب می بخشد و چیزیکه قائم مقام طعام و شراب میگردد و افاضه میکند یا مراد بطعام و شراب عدم احساس الم جوع و عطش است و این غیر معنی قوت است و گفته که معنی اول راجع است چه سیرابی و سیربی منافی حال صائم است و غیوت مقصود از صوم وصال چه روح این عمل گر سنگی و شکنجی است و نیز حال آنحضرت در اکثر احوال جوع بود تا آنکه سنگ بر شکم می بست قال تصنف فی الفقه شیخ در ترجمه گفته مختار آنتست که غذایی روحانی بود که بدان از غذای جسمانی مستغنی میشد و این در محبتهای تجازی و مسرتهای حسی مجرب است چه جای محبت حقیقی و مسرت منموی که مر آنحضرت را بود انتهی و درین جا اقوال دیگر است و احسن آن تسلیم است با تفویض تا این چه مقام است و کدام شراب طعام فلما ابوا ان ینتھوا عن الوصال و اصل بهم یوما ثم یوما پس هرگاه که سر باز زدن از آنکه بازمانند از صوم وصال وصال کرد آنحضرت با ایشان بیکروز بستر بگرد یعنی تا دو روز تمام او الهلال فقال لو تاخر الهلال لزدکم بستر دیدند هلال شوال را پس فرمود اگر تاخیر میکرد هلال در بر آمدن البته زیاده میکردم شمارا وصال کامل مشکل لهم حین ابوا ان ینتھوا و این از شاد و همچو عتوبت کننده بود برای ایشان وقتی که سر باز زدن از بازماندن تکلیف عتوبت کردن و عبرت دیگران گردانیدن کمال عتوبت و این دل است بر تحریم وصال زیرا که اصل در نهی تحریم است و مباح است وصال تا سحر بحديث ابی سعید فاکم اراد ان یو اصل فلیو اصل الی السحر رواه البخاری و درین حدیث ابی سعید دلیل است بر آنکه مساک بعض لیل موصلت است این روایت بر کسیکه میگردد شب محل صوم نیست پس مستغنی شود بنیت و اما حدیث ابن عمر صحیحین مرفوعا که چون آمد شب ازین جا و پشت داور روز ازینجا و فرودت آفتاب پس تحقیق افطار کرد و صائم نیست منافی وصال زیرا که مراد با فطر و خل فی وقت الافطار است نه آنکه وی حقیقه فطر شد چه اگر حقیقه فطر میشد نه حث بر تمجیل وارد میشد

و نهی از وصال و نه روايت وصال تا سحر مستقيم ماند و هم در وی دلالت است بر آنکه وصال از خصائص اوست صلی الله علیه و سلم شوکانی گفته حرام است وصال بر غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنا بر تفسیر ازان انتهى که قول اقوی است از فعل و خطاب مستقیم است و تا نفس کزیده است بر کراهت و کراهت در استعمال سلف در معنی حرمت است و لهذا اصحابی مختلف اند در آنکه این کراهت تحریمی است یا تنزیهی و اول اصح است و باختصاص فی رفته اند جمهور در حرمت و شفقت منافی حرمت نیست چه باشد که حرمت برای حرمت بود و اول سلوک که موعود اند بر این است و اگر اختلاف بر واحداً می کنند بگفت آبی تا حقیقت بمال بر اینند در کفیفه و سوال اهل معنی و بیک قطر آب یک قطعه طعام زیرا که کیفیت بصوم مستفیضه و آنچه بطل صوم مبطل آن نیز باشد و ظاهر آنست که در حقیقت وصال نیست تقرب و اصل است پس اگر اتفاق چیزی نخورد و تا شامید و اصل نباشد و همچنین نیت روزه گرفتن خود داخل است پس اگر بدون این نیت ترک اکل و شرب کرد و اصل نباشد انتهى مستفق علیه من حدیث ابن عمر و عایشه و ابی هریره و انس و تفرغ مسلم با ترجمه عن ابی سعید و قبیل بناری الی قوله یستغنی و اختلاف کرده اند در صوم و وصال برای غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعضی مطلق حرام گفته اند کاشوکانی و غیره و نزد مالک ابو حنیفه نیز جایز نیست و علی الاکثر گفته اند حرام بر کسی است که در شفت شدید افتد و مسباح کسی راست که بروی شاق نیست اول رای اکثر است و هر که قابل تحریم نیست بگوید که اگر حرام می بود وصال نمیگردد آنحضرت با ایشان و مقرر نمیداشت ایشان را بران و این قرینه کراهت است و ابوداود و امرودی از صحابه آورده که نمیگردد آنحضرت از نجاست و مو اصلت و حرام نکرد این بر دو برابر صحاب خود و اسنادش صحیح است و بزرگوار طبرانی در اوسط از حدیث حمزه آورده نهی کرد رسول خدا از وصال نیت عزیمت و حال است مر او را مو اصلت صحاب چونانکه ابن ابراهیم شیبه با سند صحیح آورده که ابن الزبیر تا پانزده روز وصال میکرد و همچنین از جماعتی جزوی روایت کرده پس اگر ازین نهی تحریمی فهمیدند وصال نمیگردد و نیز از ابی سعید بر جواز روایت ابراهیم السکنی روایت نمود که الله تعالی فرض نکرد صیام لیل این پس بر کفو باید بروی من کند و نیست او را چیزی که تعلیل نماید وصال فعل نصابی است مقتضی تحریم نیست اعتقاد جمهور از موصلت آنحضرت که این طریق تفریق و تکلیف آنها بود و احتمال جوازش از برای صحت نهی در تاکید زجر ایشان است زیرا که چون آنها مسامحت وصال شدند حکمت نهی بر آنها ظاهر شد و این داعی ترشد نسوی قبول نهی مذکور بنا بر آنچه مترتب شد بران از اطلاق در عبادت و تقصیر در اسم ازان یا ارجح تر از وظائف عبادات و اقرب تر در اقوال تفصیل است **وعنه** ای ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لم یدع قول الزور و روزه دار یک ترک نکند سخن دروغ را و اطلاق زور بر باطل و بهتان نیز آید و زور قسمی از قول و مراد اینجا شامل قول و فعل است تا صحیح افند قول وی و العمل به و ترک نکند عمل کردن را بزور و باطل فایس لله حاجه فی ان یدع طعامه و شرابه پس نیست مر خدا را حاجتی یعنی عیاشی و مسالاتی در آنکه ترک کند وی خوردنی و نوشیدنی خود را و این کنیت است از عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب بصوم و شریعت آن گرسنگی و تشنگی نیست بلکه گرسنه و عطش و اطفای نائمه نفسانیت است تا نفس از امارگی براید و مطمئن گردد و راه الحزازی و در حدیث ابو هریره است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار روزه دار است که نیست او را حاصلی از روزه خود مگر تشنگی و مساشب خیز نماز گذار است که نیست او را حاصلی از قیام خود مگر بیداری روزه الدار می مر او دروغ و غیبت و دیگر مناهای و نماز و زین منصوب است و اعتنا کردن بجماعت باز عایت ارکان و آداب آن و ابو جاد و دو اصحاب السنن و اللفظ له و لفظ مراد او است حدیث دلیل است بر تحریم کذب و عمل بران و تحریم سفر بر صائم و این بر دو غیر صائم نیز حرام است مگر آنکه تحریم در حق وی مؤکد تر است همچنین تحریم زنا از شیخ و ضیاء از فقیر و در حدیث دیگر آمده پس اگر دشنام دهد او را کسی یا بگوید بیس باید که بگوید که من روزه دارم و دشنام ندهد **تهدیه جواد و عن** عایشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل و هو صائم بود آنحضرت که

بوسه میداد و حال آنکه روزه دار می بود عمل گفته اند معنی حدیث آنست که شمارانمیرسد که بوسه گیرید بلکه احتراز کنید از آن و گمان و هم نکنید که شما مثل آنحضرت صلی الله علیه و سلم هستید در استباحث قبله چه وی مالک نفس خود بود و مامون بود از اینکه از وقوع در قبله از وی انزال یا شهوت یا بهیجان نفس یا مانند آن پیدا شود و شما مامون نیستید پس طریقه شما کف نفس است از آن امام محمد در مؤطا گفته باز داشتند خود از آن فضل است و این قول ابی حنیفه است و اکثر عمل که پیش از ما بوده اند و با شتر و هوا صائم و بود که مباشرت میکرد یعنی بشیره و اندام را بشیره زنان و اندام آنها می رسانید و حال آنکه وی روزه دار است پس مراد مباشرت ملاست است و گاهی معنی طی فی الفرج و آن درینجا مود نیست نسائی از طریق اسود آورده که گفتیم عایشه را آیا مباشرت کند صائم گفت نه گفتیم آیا نیست که آنحضرت مباشرت می شد و وی صائم گفت وی مالک تری بود حاجت خود را ظاهر این روایت آنست که عایشه اعتقاد خصوصیتش با حضرت کرد و قرطبی گفته این اجتهاد است از عایشه نه و گفته اند ظاهر آنست که وی قبله را برای غیر آنحضرت مکروه نمی بیند نه تحریمی اعتقاد میکرد و کما یدل له قولها الملكم لاربه و در کتاب الصائم قاضی پو از طریق حماد بن سلمه است که پرسیدم عایشه را از مباشرت صائم پس مکروه داشت آنرا و امام محمد در مؤطا گفته مباشرت در حکم تقبیل است در ظاهر روایت و مکروه است مباشرت فاحشه از جهت غلبه خوف فتنه در آن و در مؤطای مالک است ابن عمر نهی میکرد از تقبیل و مباشرت و عمر نهی میکرد از تقبیل و میگفت نبود از عصمت میچسبکی را آنچه بود و آنحضرت را در سبل گفته قول وی هو صائم دلالت نیکند بر آنکه وی نیز صائم می بود این حبان و صحیح خود از عایشه آورده که تقبیل میکرد آنحضرت بعضی زنان خود را در فیضه و تطوع بعده با سنا خود روایت کرده که بود آنحضرت مس نیکو در وی او را و حال آنکه وی صائم است و گفت نیست میان هر دو تضاد زیرا که وی مالک ارب خود بود و تنبیه فرمود لبعمل خود بر جواز آن بر کسی که مثل وی صلی الله علیه و سلم مالک نفس خود باشد و ترک کرده استعمال آن وقتی که زن صائم باشد بنا بر علم بانچه ترکیب اده شده است و در زمان از ضعف نزد و در برانها انتهی و لکنه کان املککم لاربه و لیکن بود آنحضرت مالک ترین شما حاجت خود را و شهوت خود را و در روایتی بلفظه ارب بفتح همزه و ر یعنی حاجت و روایت مشهور نزد محدثین همین است و گاهی روایت کرده میشود بکسر همزه و سکون را و این نیز یعنی حاجت است و معنی عضو و فرج نیز می آید و بر تقدیر ااده عضو مر و عضو مخصوص خواهد بود و توریثی گفته که حمل بر عضو خارج از سنن ادب و صواب است پس احسن حمل اوست بر حاجت و باقی حال جمع وی را ارب است مثل حمل واجمال و در حدیث دلیل بر آنکه ذکر ما لقیع بین الزوجین لا باس به است مگر وقت حاجت و نهی از آن وقتی است که بغیر حاجت باشد و الله اعلم متفق علیه و ظاهر حدیث باب جواز قبله و مباشرت است مرصائم الدلیل التامی بر صلی علیه و سلم و بنا بر آنکه عایشه این حدیث را در جواب سائل از قبله ذکر کرده و جواب قاضی است با بحت دلیل فعل وی صلی الله علیه و سلم و اللفظ لمسلم و این عبارت را در سبل نگرفته و له عندها الفاظ ترمذی گفته درین باب است از عمر بن الخطاب حفصه و ام سلمه و ابن عباس و انس ابی هریره و حدیث عایشه حسن صحیح است و در روایتی از عایشه آمده که بوس میکرد او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم می کفید زبان او را و او ابوداود و ابن بر تقدیری باشد که او را و خلق فرود و گفته که شد این حدیث ضعیف است زیرا که یکی از روایت وی محمد بن دینار الطاهای البصری است و دیگر سعید بن ماسن هر دو ضعیف اند و الله اعلم و زاد فی روایة و زیاده کرد مسلم در روایتی فی رمضان یعنی این بوسه دادن در رمضان بود و در سله اقوال است اول مالکیه را که مکروه است مطلقا و دوم آنکه محرم است بقوله تعالی فالان باشروهن زیرا که در وی منع مباشرت است در زمانیکه گفته و جواب اده اند که مراد مباشرت درین آیات جماع است و بیان کرد آنرا فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم کما افاد حدیث الباب و قومی گفته که حرام است قبله و هر که تقبیل کرد صوموم و باطل شد و هم آنکه باج است و بعضی ظاهر بر ما لفته کرده مستحب گفته اند چهارم تفصیل است یعنی جوان را مکروه است و پیر را مباح و این مروی است

از ابن عباس و لیلیش روایت بود او دست که آمد آنحضرت را مروی و پرسید او را از مباشرت صائم پس رخصت کرد او را و آمد دیگری پس پرسید او را پس نهی کرد از آن پس ناگاه آنکه وی را رخصت فرموده بود شیخ بود و آنکه او را نهی کرده بود جوان پنجم آنکه جائزست مالک قادر بر نفس خود را و الا فلا و این مروی است از شافعی و دلیلیش حدیث ابن ابی سلمه است که چون پرسید از آن خبر داد او را و او را سلمه که آنحضرت این چنین میکنند پس گفت ای رسول خدا تحقیق بخشید او تعالی برای تو ما تقدم من ذنبک و تا ماخر پس فرمود انی اخشاکم بعد و این دال است بر عدم فرق میان شیخ و شاب الالبان بسکیر آنحضرت آنرا برای عمر لاسیما عمر در ابتدای تکلیف بود در سبب گفته از آنچه شناختی ظاهر شد که آیت قوی الاحوال است دال است بر آن روایت احمد و ابو داود از حدیث عمر بن الخطاب که گفت بوسیدم روزی و من صائمم پس آمدم آنحضرت را و گفتم کرم ام و زکاری پس عظیم بوسیدم و حال آنکه روزه دارم فرمود خبر ده ما را اگر صمف کنی بآب تو صائم باشی گفت لا باس بذلک پس فرمود فقیتم پس این فکر و حیست و نیز اختلاف کرده اند در آنکه چون بوسید یا دید یا اندام با ندانم رسانید و انزال کرد یا ندی ریخت شافعی و غیره گویند قضا کند در غیر نظر چون انزال کند و نیست قضا در اندام مالک گویند قضا و کفاره در هر دو است مگر در ندی که صرف قضا است و نتمه خلافت آخره و الاظهر انه لا قضا و لا کفاره

الاعلی من جامع و الحاق غیر المجمع به بعد استی **و عن** ابن عباس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم احتجم وهو محرم حجامت کرد آنحضرت یعنی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود یعنی در حجه الوداع پس محرم را جاز است که حجامت کند و لیکن بشرط آنکه وی نیشود و اگر کند شود جزای آن بدهد و احتجم وهو صائم و خون کشید و حال آنکه روزه دار بود پس صومم بحجامت فاسد نیگردد و در نزد ابو حنیفه مکرده هم نیست و کفارت لازم نیگردد و در ذریعه نشسته نیز از امام احمد که باطل میگردد صومم مجرم و واجب میگردد بر وی قضا که کفارت قاله الطیبی رواه البخاری و ابو داود و النسائی و الترمذی و این را طریق دیگرست نزد نسائی غیر این طریق لیکن آنرا اعلال و توهیه کرده و در اینجا استشکال کرده اند در جمع آنحضرت میان صیام و احرام زیرا که نبود از شان می صلی الله علیه و سلم تطوع بصیام در سفر و نبود محرم مگر آنکه وی مسافرست و سفر نکرد در رمضان با حرام مگر در غزوه فتح و نبود در آن وقت محرم مصنف در تلخیص گفته گفتند در جمله اولی نظرست زیرا که امام مانعست از آن شاید یکبار آنرا کرده باشد برای بیان جواز و بمثل این اخبار صحیح رویتوان کرد پست ظاهر شد که بعضی و ات جمع کردند میان هر دو امر در ذکر و وهم کرد آن هر دو معنا و وقوع یافته و اصوب و آیت بخاری است احتجم و هو صائم و احتجم و هو محرم پس محمول باشد بر وقوع هر یکی ازین دو امر در حالت مستقله و لا مانع منه و تحقیق صحیح شده است که روزه گرفت آنحضرت در رمضان و حال آنکه مسافرست و در صحیحین است که نیست در ما صائم مگر آنحضرت و عبد الله بن واحد و قوی اینست و دروغ غالب حدیث مفصل و بعضی از حفاظ گفته اند که حدیث ابن عباس بر چهار وجه مروی است اول احتجم و هو محرم دوم احتجم و هو صائم سوم احتجم و هو محرم چهارم احتجم و هو صائم محرم پس اول مروی است بطریق شتی از ابن عباس متفق علیه از حدیث عبد الله بن یحیی و در نسائی و غیره از حدیث انس و جابر است و ثانی را اصحاب سنن از طریق حکم بن مقسم از ابن عباس روایت کرده لیکن معلولست مسوم نیست از حکم و قدر و راه ابن سعد من طریق الحجاج عن مقسم و زیاده کرد در آخر آن فلذلک کریت الحجامه للصائم و حجاج ضعیفست و قدر و راه البزازی من طریق داؤد بن علی عن ابی عن ابن عباس و زیاده کرد در آخر آن فغشی علیه و ثالث را بخاری روایت کرده و ظاهر آنست که راوی جمع کرد میان هر دو حدیث کما تقدمناه و رابع را نسائی و غیره از طریق سمیون بن مهران از ابن عباس روایت کرده اند و اعلاه احمد و علی بن المدینی و غیره با استی در سبب گفته بحتم که حدیث اخبار باشد از هر یک جمله علیهمه و قرنیه بران معرفت عدم اتفاق اجتماع احرام و صیام است **و عن** شداد بن یساف عجمی و تشدید محله بن اوس بفتح همزه و سکون و او الضماری برادر زاده حسان بن ثابت او را و پدر او را صحبتست رضی الله عنه

سبب گفته بحتم که حدیث اخبار باشد از هر یک جمله علیهمه و قرنیه بران معرفت عدم اتفاق اجتماع احرام و صیام است **و عن** شداد بن یساف عجمی و تشدید محله بن اوس بفتح همزه و سکون و او الضماری برادر زاده حسان بن ثابت او را و پدر او را صحبتست رضی الله عنه

ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى رجل بالبقيع آتت آنحضرت مردی را ببقیع که تقیه مدینه بمطهره است و هو یحتمل و آن مرد
حجامت میکرد و آنحضرت گیرنده بود دست مرا وقتی که پیچیده شب گذشته بودی در رمضان از ماه رمضان فقال افطر الحاجم و الحجی مفرمود و در
حجامت کننده و حجامت کرده یعنی فاسد شد روز بهر دو مجبور علمای بر آنند که حجامت نمیشکنند روز را و مکرر نیست صائم را مگر بحسب طریبان
ضعف و این مذہب امام ابوحنیفه و شافعی است و همین است مروی از فضل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این قائل است جماعتی از صحابه مثل سعد
بن ابی وقاص و عبدالمدین عمرو زید بن ارقم و ام سلمه و گویند حدیث شداد منسوخ است بحديث ابن عباس زیرا که حدیث ابن عباس متأخر است
چون صاحب آنحضرت بود سال حجۃ الوداع که سنه دهم است و شداد صاحب عام الفتح بود که ذاعن الشافعی و گفت شافعی قوتی از حجامت احتیاطاً
احب است بسبوی من و مؤید شیخ است حدیث النس در قصه جعفر بن ابی طالب چنانکه بیاید و اخرج الحارثی من حدیث ابی سعید مثله ابو محمد بن خرم
گفته حدیث شداد ثابت است بلاریب لیکن یا قیوم در حدیث که نهی کرد آنحضرت از حجامت مرصائم را و از مواصلت و حرام کرد این بهر دو آنغاب
اصحاب خود و اسنادش صحیح است و روایت کرد ابن ابی شیبہ حدیث ابی سعید که خصمت کرد آنحضرت در حجامت صائم را و خصمت نمی باشد مگر
بنا بر عزیمت پس این دل است بر نسخ بر است که حاجم باشد یا محجوم و گفته اند دلالت حدیث بر کراهت است و بدل له حدیث النس الآتیه
و گفته اند که این حدیث را آنحضرت در حق دو کس خاص گفت که با حجامت ارتکاب امری دیگر میکردند غصه صوم یعنی غیبت مردم رواه ابو حاطی
عن زید بن ابی سبیعة عن ابی الاشعث الصغانی ابن خزیمه درین تاویل گفته اند العجوبه زیرا که قائل آن بنیگوید که غیبت مفطر صائم است و گفت
احمد و کلام یک سالم می ماند از غیبت اگر غیبت مفطر صوم است ما را خود صومی نیست و قد وجه الشافعی هذا القول و حمل کرد شافعی افطار
صوم را بغیبت بر سقوط اجزای صائم مثل قول صلی الله علیه و سلم لا تکلم و تخطیب یخطب لاجتماعه اگر چه امر نکرد او را با ماده پس معلوم شد که مراد سقوط اجزاست
و درین وقت صحیح وجه برای آنچه بودن این تاویل نیست لکن قال ابن خزیمه بنعوی گفته مراد با فطار تعرض آن بهر دو است با فطار زیرا که حاجم نامون
از آنکه چیزی از خون بخون وی برسد نزد مکیدن و محجوم که نامون نیست از ضعف قوت بخروج دم و انجام کار افطار باشد و اما الخمسة
الا الترمذی یعنی احمد و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه و صححه البخاری احمد و ابن خنیمه و ابن حبان مصنف در تلخیص طرق این
حدیث را باختصار از جماعتی از صحابه آورده و در سبیل گفته اخرجه الایمة عن سته عشر من الصحابة و حافظ سیوطی در جامع صغیر گفته انه متواتر و حدیث
دلیل است بر آنکه حجامت مفطر صائم است چه حاجم و چه محجوم له و باین رفته است گروهی قلیل مثل احمد بن حنبل و اتباع او و ابن المبارک و اوزاعی و یحیی
و ابی ثور و واجب است قضا و كفارة و به قال بعض الشافعیة مثل ابن خزیمه و ابن المنذر و ابن حبان و نقل کرد زعفرانی از شافعی که گفت مروی است
از آنحضرت که حجامت کرد و وی صائم بود و مروی است افطر الحاجم و المحجوم له و بن هیچکدام را ازین دو حدیث ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کند
صائم محبوب تر باشد نزد من و اگر بکند حجامت بنیگویم که افطار کرد ترمذی گفت شافعی چون در بغداد بود منع میکرد از حجامت و چون بمصر آمد
تایل کرد بر خصمت انتهى مصنف در فتح الباری گفته بود شافعی که میگفت حدیث ابن عباس در احتیاط آنحضرت مثل وارجح است من حیث
الاسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند خوب است احتیاطاً و قیاس موافق حدیث ابن عباس است زیرا که حجامت بیرون می آید چیزی از داخل
بخارج و در نمی آید چیزی از خارج بداخل و نیز حجامت موجب ضعف است و کسر شهوت و موافق صلحت صیام است و جماع هم اگر چه بیست
و یکم ثابت شده است از ان اجتناب بعض مجمع علیه است و محفوظ از صحابه و تابعین و عامه اهل علم عدم افطار بحجامت است و علمای مذہب
احمد مبالغه کردند و تصحیح حدیث شداد و تأیید مذہب خود و نصرت آن بمقول و منقول و گفته اند که از زده نفر از صحابه روایت کرده اند حدیث

درین باب بعضی میگویند که آنحضرت نزدیک بشام میجامد و محجوم گزشت و این حدیث فرمود مقصود بیان عذر از جانب ایشان ابو یوسفی خوب بود
 که حجامت کردید ولیکن باک نیست که وقت شام در سیده است انتمی ذکره الشیخ فی الترحمة و بعضی گویند صرف محجوم له افطار میکنند و اما حاجم پس
 افطاری نمیشود عمل برین حدیث در طرف اول در سبیل گفته لا اوری بالذی اوجب العمل بعبه و ان بعض شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته قوله صلی الله
 علیه وسلم افطر الحاجم والمحجوم لنفسه و حصول نظر هر دو را پس جایز نیست اعتقاد بقای صوم هر دو با اخبار آنحضرت از فطر لاسیما و اقول علی
 بدون قرینه و ادله بر آنکه ظاهرش غیر اوست پس اگر جایز باشد اراده مقابلهت فطره تحقیق وی این حدیث تلبیس باشد نه بیان حکم انتمی در سبیل
 گفته لا یریب فی ان یذاهو الذی دل له حدیث النس الآتی عن انس بن مالک رضی الله عنه قال اول ما رعت الحجامه
 للصائم گفت النس نخست که مکروه داشته شد حجامت برای روزه دار چنین است که ان جعفر بن ابی طالب احتجم وهو صائم
 جعفر برادر علی رضی الله عنه حجامت کرد و او صائم بود و فریه به النبی صلی الله علیه وسلم فقال افطر هذان پس گزشت بوسه
 آنحضرت و فرمود روزه کشادندان هر دو که حاجم و محجوم اند فطر خصص النبی صلی الله علیه وسلم فی الحجامه للصائم پسر حضرت کرد
 و اجازت داد آنحضرت در خون کشیدن هر روزه دار را فکان النس یحتجم وهو صائم پس بود انس که حجامت میکرد و او روزه داری بود
 رواه الدارقطنی و قویا روایت کرد این اثر را دارقطنی و گفت قوی است و لفظ وی این است ان رجاله ثقات و لا نعلم له علة و این حدیث
 از او این حدیث شد اوست و از وی معلوم میشود که آخر امر نخصت است بر تقدیر ثبوت که است نیز در حدیث ابو سعید خدری است که
 فرمود آنحضرت سه نخصت که روزه نمیکشاید روزه دار حجامت و قوی و احتمال است رواه الترمذی ولیکن گفته که این حدیث غیر محفوظ است
 یعنی شاذ است و عبدالرحمن بن یحیی که راوی اوست تضعیف کرده میشود در حدیث و گفته اند که روایت کرده است آنرا دارقطنی و یحیی ثور و
 کرده است آنرا ابو داود و از مردی از اصحاب صلی الله علیه وسلم و ابو حاتم گفته که حدیث ابو داود شبهه است بصواب ابو زرعه گفته که صحیح است
 و گفت ثابت نبانی پرسیده شد انس بن مالک که آیا بودید شما که مکروه می بیند اشتد حجامت را در زمان رسول خدا گفت نه مگر از جهت پیداشدن
 ضعف حجامت یعنی نازجت آنکه فاسد میگردد و اند صوم را و مکروه است در آن رواه البخاری و هم در بخاری است تعلیقا بود ابن عمر که حجامت
 میکرد و حال آنکه صائم است پسر ترک کرد حجامت کردن را پس بود که حجامت میکرد و شب **و عن** عائشه رضی الله عنها ان النبی
 صلی الله علیه وسلم اکتحل فی رمضان وهو صائم بدستیکه آنحضرت سرش کشید چشم خود را در رمضان و حال آنکه روزه دار بود
 ازینجا معلوم شد که سرش کشیدن نبیان نمیکند بر روزه و هو قول الشافعی و بعضی مکروه گویند و هو قول سفیان بن المبارک و احمد و سحن
 و مذهب ابو حنیفه نخصت است و مذهب مالک که است و نزد ابو داود است از انس که بود رسول خدا که سرش میکرد و در حدیث دیگر است
 که فرمود پسر کنیزان و هر دو ضعیف است و ابن شهره و ابن ابی لیلی گفته اند که کحل فطر صوم است لقوله صلی الله علیه وسلم الفطر ما دخل
 و لیس ما خرج و اذا وجد طعمه فقد دخل و جواب داده اند که دخول کحل غیر مسلم است زیرا که چشم منفذ نیست بلکه از مسامی رسد زیرا که انسان
 گاهی بی حنظل از آبای خود می مالد و فطر او در دهن می یابد و حال آنکه روزه او نمیشکند و حدیث الفطر ما دخل را بخاری تعلیقا آورده از ابن عباس
 و صحیح است ابن ابی شیبه و آنکه ابو داود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده که فرمود در اشهد لیقته الصائم پس گفت یحیی بن معین انه حدیث
 رواه ابن ماجه باسناد ضعیف زیرا که در سندش بقیه است روایت میکند از سعید بن ابی سعید از بشام و سعید ضعیف است و
 گفته اتفاق کرده اند حفاظ برینکه روایت بقیه از محبوبین مردود است انتمی ولیکن سعید بن ابی سعید مجبول نیست بلکه ضعیف نام پذیرش است

علی الصحیح و فرقی کرد ابن عدی در سعید بن ابی سعید از زمیدی پس گفت که وی مجهول است و در سعید بن عبد الجبار و لغت وی ضعیف است و حال آنکه هر دو یکی اند و گفت بهیقی لیس بالقومی در واه البیهقی من طریق محمد بن عبد المذین ابی رافع عن ابیه عن جده که بود آنحضرت که سر بر میگشاید و حال آنکه وی روزه دار است گفت ابن ابی حاتم عن ابیه که این حدیث منکر است و گفت در حق محمد که وی منکر الحدیث است و کذا قال البخاری در واه ابن حبان فی الضعفاء من حدیث ابن عمر و سندش مقارب است و رواه ابن ابی عاصم فی کتاب الصیام من حدیث ابن عمر ایضا و لفظ وی این است که بیرون آمد بر ما رسول خدا هر دو چشم او پرازداز شد و این در رمضان بود و وی صائم است و درین باب از بیره مولاة عالیته نزد طبرانی در اوسط و از ابن عباس نزد بهیقی در شعب الایمان و قال للترمذی لایصح فیہ شیء گفت ترمذی بصحت نرسیده است از حضرت صلی الله علیه و سلم درین باب چیزی و روایت کرد ترمذی از انس که آمد روی نزد رسول خدا و گفت که شکایت کردی من هر دو چشم خود را یعنی هر دو چشمم بدر آورده پس آیا سره کشم در چشم و حال آنکه من روزه دارم فرمود سره بکش ترمذی گفت سندی این حدیث قویست و ابو عاتکه که راوی این حدیث است ضعیف داشته میشود و رواه ابو داؤد من فعل النس و اباس باسناده **و عن ابی هریره رضی الله**

عنه قال قال رسول الله صل الله علیه و سلم من نسی و هو صائم فاکل و شرب فلیتم صومه هر که فراموش کرد روزه را و حال آنکه وی روزه دار است پس طعام خورد یا آب نوشید پس باید که تمام کند روزه خود را که باطل نمیکرد و فاما اطعمه الله و سقاهه زیر که نخورانیده است او را و نوشانیده مگر خدای تعالی و این حکم عام است در هر روزه فرض باشد یا نفل نزدیک همه مگر مالک که میگوید لازم است قضا در روزه رمضان و قیاس همین است و حکایت کرده است امام محمد از ابی حنیفه که میگفت اگر نمی بود اقوال مردم میگفتم بقضا یعنی اگر نمی بود روایت ایله این حدیث را قائل میشدم بقضا و در بدایه گفته که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد در جماع از جهت استواء در کنیت حافظ شوکانی گفته نیست خلاف در بطلان صوم از جماع بقصد و اما به نسیان پس الحاق کرده اند آنرا بعضی اهل علم باکل و شارب ناس و بعضی منع کرده اند و راجع الحاق است انتهى متفق علیه و رواه ابن حبان الدارقطنی و ابن خزیمه و الحاکم و الطبرانی فی الاوسط و لفظ وی این است چون بخورد روزه دار بفراموشی پس جزین نیست که آن رزق خداست که راند آنرا او تعالی بسوی وی و نیست قضا بر وی و للحاکم و حاکم راست از حدیث ابی هریره من افطر فی رمضان ناسیا فلا قضا علیه و لا کفارة هر که افطار کرد در رمضان فراموش کننده پس نیست قضا بر وی و نکفاره و هو صحیح و اسناد این زیادت صحیح است و رواه الدارقطنی و ابن خزیمه و ابن حبان ایضا و هر دو در عذور داشتن صائم ناسی آنست که صوم را هیبتی یاد و نمند نیست بجایان صلوٰة و احرام حج که این را هیات مذکوره است از استقبال قبله و تجرد از جامه دوخته پس صائم احق است بمعذور داشته شدن در بطلان صوم گفته لفظ من فطر عام است جماع را و تخصیص اکل و شرب بنا بر غالب بودن آنهاست در نسیان کما قاله ابن ذیق العید و حدیث دلیل است بر آنکه هر که خورد یا نوشید یا جماع کرد و نسیان روزه وی نکشاد بدلیل قول وی فلیتم صومه با آنکه وی صائم است حقیقه و این قول جمهور است و بعضی بافطار رفته اند زیرا که مساک از فطرات رکن صوم است پس حکم وی حکم کسی است که گنی از نماز فراموش کرده و واجب است بروی اعاده و اگر چنانسی است و تاویل کرده اند قول او فلیتم صومه را با آنکه مردانان فلیتم مساک عن لفظ است و جواب اده اند که قوله فلا قضا علیه و لا کفارة صریح است در صحت صوم ناسی و عدم قضای او و استخراج کرد در قطنی اسقاط قضا را در روایت ابی رافع و سعید قبری و ولید بن عبد الرحمن و عطاء بن سيار کلام عن ابی هریره و فتوی داده است بان جماعتی از صحابه بنهم علی رضی الله عنه و زید بن ثابت ابی هریره و ابن عمر قاله ابن المنذر و ابن جزم و در سقوط قضا احادیث است که بعضی او شده بعضی است و تمام است احتجاج بدان و اما قیاس بر نماز پس قیاستی

فاسد الاعتبار زیرا که در مقابل نض است با آنکه در اصل منازع است و احمد از مولاة بعض صحابیات آورده که وی بود نزد آنحضرت پس آورده شد
یک قصه از شریک پس خورد از آن شیر یا کرد که وی صائم بود پس گفت او را ذوالنورین کنون بعد از آنکه سیر شدی پس گفت او را آنحضرت
تمام کن روزه خود را پس نیست آن مگر رزق که را ندانند از خدای تعالی بسوی تو و روایت کرد عبد الرزاق که انسانی آمد بسوی ابوهریره و گفت او را
صبح کردم صائمم و خوردم طعامم گفت لا باس گفت پیتر داخل شدم بر انسان و فراموش کردم و خوردم و نوشیدم گفت لا باس اطعمک الله
و سقاک گفت پیتر در آمدم بر دیگری پس نسیان کردم پس خورد طعامم گفت ابوهریره انت انسان لم تتعد الصیام **وعن** ابی هریره
رضی الله عنه قال قال رسول الله صل الله علیه وسلم من ذرعه القمی فلا قضا علیه کسیکه سبقت کند و غلبه آرد او را
پس نیست بروی قضا یعنی مبطل روزه نیست زیرا که عدم قضا فرج صحت است و من استقا فعلیه القضاء کسیکه قی کند بقصد پس بر
قضاست که مبطل صوم است اما کفارت نیست نزد اکثر و این هر دو صورت طلق است که قی بر پی دهن باشد یا کمتر ازین اینست نه به بل
و اما نزد حنفیه پس امام محمد و افاق ائمه است در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث و ابو یوسف مقید میگردد آنقدر باطل فحش اگر قلیل باشد
قضا کند چنانکه در حدیث است در هدایه نه به ابو حنیفه ذکر کرده اما در بعضی از شروح وی گفته که قول محدود و ایست از ابو حنیفه شیخ در ترجمه گفته
امام محمد در لو طای خود نوشته که همینست قول ابی حنیفه انتهی و حکایت کرده است ابن منذر اجماع بر سیکه تعدی فسد صیام است شوکانی گفته در
نظرست زیرا که ابن مسعود و عکرمه و ربیع گفته اند که مفسد نیست مطلقا خواه قی غالب باشد یا استخراج تا وقتی که چیزی را با اختیار خود نه برگرداند و استلال
کرده اند باین حدیث که افطار نمیکند صوم را سینه چیزی کی قی دوم حجامت سوم احتلام و این بر اترندی و بهیقی با سنا و ضعیف روایت کرده اند زیرا که
در سندش عبد الرحمن بن زید بن اسلم است و او ضعیف است و بر فرض صلاحیت او برای استدلال معارض نتواند شد بحدیث ابوهریره زیرا که
آن بطلق است و این مقید انتهی و در سبیل گفته جواب داده اند بجل وی بر غلبه قی جمعا بین الادلة و عمل عام بر خاص با آنکه عام صحیح نیست و خاص
لهی و سنا پس عمل بروی اولی باشد و اگر چه معارض اوست بر ارات اصلیه انتهی گویم ترندی گفته که حدیث مذکور غیر محفوظ است و نیز روایت
کرده است آنرا ابو داود و دارقطنی از مردمی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابو حاتم گفته حدیث ابو داود اشته است بصواب ابو زریقه گفته
صح است پس قی عمد مبطل صوم باشد گو کفار مباحش در مصفی گفته آیفاساد امتقا صوم را از جهت همین اوست پس فاسد کند اگر چه یقین
که چیزی بوجوب رجوع نکرده است یا از جهت آنکه مظنه رجوع است پس اگر یقین شد که چیزی رجوع نکرده است فاسد نشود و تحقیق نزد یک فقیر آنست که
استقراء بمنزله نوم است که شارع آنرا مظنه رجوع ساخته در جائی که اختیار نیست عفو فرموده است و جائیکه با اختیار است حکم بفساد صوم
نموده است چنانکه نوم را مظنه خروج رجوع گردانیده لیکن چون شارع خود نصب علت فرموده است حکمی علیحده پیدا شد اثر بر علت خود پس
حق آنست که وی مفسد است از جهت مظنه رجوع لیکن اگر یقین باشد که هیچ چیز رجوع نکرده است نیز قضا لازم آید بجهت آنکه علتی که شارع
نصب کرده است یافته شد اگر چه حکمت موجود نیست مانند مسافر مترقی که اصلا حرج ندارد انتهی رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و نسائی
و ترندی و ابن ماجه و نیز دارمی و ابن جبار و دارقطنی و حاکم و او را الفاظست از حدیث ابوهریره و اعلاه احمد و اعلال کرده است آنرا امام
با آنکه غلط است و گفت ابو حاتم نکرست زیرا که در وی سلیمان بن قرم الضبی البصری النحوی است و وی را نفسی است اما توثیق کرد او را احمد و غیر
و اخرج له البخاری و مسلم متابعه و در سنا و ترندی گفته این حدیث غریب است نمی شناسم او را اگر از حدیث هشام از محمد ابی هریره متفرد است بدان
عبسی بن یوسف و گفت محمد یعنی بخاری گمان نمی برم این حدیث را که محفوظ باشد انتهی و محفوظ است قابل شایسته است و گفت بخاری مروی است

از غیر وجه صحیح نیست اسناد او و گفت داری زعم کرده اند اهل بصره که هشام و هم کرده است در آن و گفت ابوداؤد و بعضی حفاظ که نمی بینم آنرا محفوظ و الحار کرد آنرا احمد و گفت در روایت خود لیس من ذاتی گفت خطابی ازده میکند که آن غیر محفوظ است و نقل کرده منها از احمد که حدیث کرد آن عیسی و نیست در کتاب می غلط کرد در آن و نیست آن از حدیث وی و گفت حاکم صحیح است بر شرطها و اخیر بر من طریق خص بن غیاث و آخر جابن ماجه ایضا و قوال الدارقطنی ولیکن قومی گفته است آنرا دارقطنی و گفت اسنادش صحیح است **و عن جابر بن عبد الله** رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج عام الفتح الى مكة في رمضان بيرون آمد آنحضرت در سال فتح بسو که در رمضان و رسته هشتم از هجرت و ابن اسحق و غیره گفته اند که بیرون آمد روز عاشورا در رمضان فصام حتی بلغ كراع الغمية تا آنکه رسید کراع غمیرا بضم و تخفیف را فتح نین مجمره یعنی است میان کوه مدینه نزدیک بسفان بر سه میل از وی فصام الناس پس روزه داشتند مردمان ثور دعا بقدرح من ماء پستربلید قدحی از آب فروغه پس برداشت قدح راحتی نظر الناس الیه تا آنکه دیدند مردم بسوی قدح ثور مشرب پستربلید آب را فقیل له بعد ذلك ان بعض الناس قد صام پس گفته شد آنحضرت بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی بروزه مانند و افطار نکردند یا این معنی روز دیگر گفته باشند فقال پس گفت آنحضرت اولئك العصاة اولئك العصاة آنکسانند بفرمانی کنندگان آنکسانند بفرمانی کنندگان مکرر فرمود این را از برای تاکید و جزو تشدید زیرا که مخالفت کرد ز فعل رسول اصلي الله عليه وسلم و قبول نکرد حضرت خدای عزوجل را و او روده است که خدا دوست دارد که کرده شود در خصتهای وی چنانچه دوست میدارد که بجا آورد شود عزیمتهای او و نازان جهت که روزه داشتن حرام است چه در تمام راه روزه داشت چون اینجا آمد افطار کرد و در حدیث ابن عباس است که بیرون آنحضرت از مدینه بکعبه یعنی بسال سح که پس روزه داشت در راه تا آنکه رسید بسفان پستربلید آب او برداشت آنرا تا نهایت درازی دست خود تا به بینند آنرا مردم پس افطار کردند تا آنکه قدم آورد بکعبه و این اقع در رمضان بود و ابو ابن عباس که میگفت روزه داشت آنحضرت و افطار کرد پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند رواه البخاری و مسلم شوکانی گفته اند هر چه جمهور رخصت صوم است در سفر و روی است از تعقل ظاهر است و محلی است از ابوجهیر که فطر در سفر واجب است در روزه کافی نیست انتهى و فی لفظ و در روایتی این است قیل له گفته شد آنحضرت را ان الناس قد شق عليهم الصيام و انما ينتظرون في ما فعلت بدستیک مردم دشوار آمد بر ایشان روزه و جزین نیست که نگرانی میکنند در چیزی که بعمل آری تو فدعا بقدرح من ماء بعد العصر فشراب پس طلبید قدحی از آب بعد نماز دیگر نوشید آب و در صنفی گفته اختلاف کرده اند سلف در صوم مسافر و افطار که کدام یک ازین بهتر است قوی ترین اقوال آنست که صوم بهتر است در حق کسی که در مشقت نیندازد او را صوم و فطر صوم بهتر است کسی را که مشقت رساند او را اگر کسیکه قصد کند بیان جواز یا ناپسند دارد قبول رخصت را رواه مسلم در سبیل گفته حدیث اول است بلکه مسافر است که روزه نهد و افطار کند و او راست کشادن روزه و اگر چه اکثر روزه صائم بوده باشد و خلاف کرده است در طرف اول او و گفت کافی نیست مسافر صوم لقوله تعالى فعدة من ايام اخر و قوله اولئك العصاة و قوله لیس من البر الصيام فی السفر و خلاف کرده اند او را جابره و گفته اند که مجزی است صوم لفعله صلى الله عليه وسلم و بنا بر آنکه نیست در روی دلیل بر عدم اجزاء و قوله اولئك العصاة بنا بر مخالفت ایشان است امر او را با فطر و حال آنکه متعین کرد افطار را بر ایشان و در روی این است که نیست در حدیث که امر کرده باشد ایشان بلکه فعل وی مقتضی و جوب است و اما حدیث لیس من البر پس در حق کسی است که روزه بروی دشوار است آری صائم استدلال تجزیم صوم در سفر کسیکه شاق است بروی روزه زیرا که افطار کرد آنحضرت بهمین جهت است که آنها گفتند روزه بر ایشان دشوار است

قبلت خصته صلی الله علیه وسلم و بود آنحضرت که دوست میداشت عمل دائم را و اگر چه قلیل می بود و حث میکرد ایشان را بر آن انتهى گویم که سب
مختار تخریفه و امام مالک آنست که چون ایام منهدیه افطار کن در صوم دهر هیچ باک نیست که فانی العالم کبیریه **و عن ابن عباس رضی الله**
عنه قال یخص للشیخ الکبیر ان یفطر خصت کرده شایر کلان سال او را فطر کردن و یطعم عن کل یوم مسکینا و بخوراند
هر روز یک مسکین او را قضا علیه و نیست قضا بروی در صغری گفته و در حکم کبیر است کسیکه معذرت در جلی یا عارض که شفا از آن متوقع نیست
و قدرت بر صوم بآن ضعیف نمیدارد و آیا این فدیة بر سبیل و جوب است یا بر سبیل استحباب شافعی را در این مسئله دو قول است اظهر آنست که بر
طریق جوب است زیرا که عیض قضا است و بقیاس اطعام از مرده و اگر کسی اطعام نتواند آیا از زنده او مطلقا ساقط میشود تا یافتن
قدرت ظاهر اول است مانند صدقه الفطر انتهى در سبیل گفته در مسئله اختلاف است در میان سلف جمهور گویند اطعام لازم است در حق
کسی که طاقت صیام ندارد از پیری و در حق غیر وی منسوخ است و جماعتی از سلف گفته اطعام منسوخ است و نیست اطعام بر کبیر
نزد عدم طاقت صیام و مالک گفته مستحب است او را اطعام و قیل غیر ذلک و اظهر همان است که ابن عباس گفته و مراد شیخ کسی است که عاجز
از صوم و ظاهر آنست که حدیث موقوف است و تخمیل که مراد آن باشد که آنحضرت خصت کرد و تخریفه بجهت حصول علم است بآن زیرا که
تخریف بطریق توقیف می باشد و تخمیل که ابن عباس آنرا از آیه کریمه فهمیده باشد و هو الاقرب انتهى گویم مراد باینکه کریمه قول وی بقالی است و علی
الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین و در وی اختلاف کرده اند مشهور آنست که منسوخ است شوکانی گفته در صحیحین است از حدیث سلمه بن الاکوع که چون
نازل شد این آیت بعضی مردم خواستند که افطار کنند و بجای آن فدیة دهند پس نازل شد بعد از آیتی و نسخ کرد آنرا و رواه احمد و ابوداود و متن حد
سعا و بنحو مقدم بر آیه من شهد منکم الشهر فلیصمه یعنی این ناسخ است و گفته اند منسوخ شده است بقوله و ان تصوموا خیر لکم پس این آیات
ثابت کردند صوم را بر مقیم صحیح و خصت کردند بر وی مسافر او را فطر و ثابت کردند اطعام برای پیر که روزه نمی تواند داشت انتهى گویم در او
ابوداود و من حدیث سعید بن جبیر عن ابن عباس نحوه و له طرق فی سنن البیهقی و اخر جراحک فی المستدرک من طریق عکرمه عن نحوه و زیاده کرد
که نیست قضا بروی و درین باب است از ابن عمر نزدیک ارقطنی بروایت نافع از وی که هر که دریافت او را در رمضان نبود که روزه داشته است
در رمضان ایس باید که بخوراند بجای هر روز یک مسکین بر یک مد از گندم و نیست بروی قضا و درین باب است از انس بروایت شافعی از مالک
که انس بن مالک چون پیشد فاد نبود بر صیام پس فدیة میداد و رواه البیهقی من حدیث قتاده عن انس موصولاً مصنف در تلخیص گفته
و تعلیق کرده است این بخاری و صحیح خود و ذکر کرده ام من آنرا بطرق کثیره و تعلیق لتعلیق گفت ابن عبدالبر و رواه الحدادان و معمر بن ثابت
چون پیشد انس تا آنکه نمی توانست روزه داشت پس افطار میکرد و میخورد و درین باب است اثر ابی هریره رواه البیهقی من حدیث عطاء
که وی شنید او را که میگفت کسیکه دریافت او را پیری پس نتوانست روزه رمضان پس بروی است هر روز را می از گندم انتهى و قوی
گفته این آیت غیر منسوخ است منعم ابن عباس کما نها و مروی است از وی که میخواند و علی الذین یطیقونه ای یکلفونه و لا یطیقونه وی گفت
نیست منسوخ بلکه در حق شیخ کبیر وزن ساخور دست ابن عبدالبر گفته مروی است این قراءت بطرق از ابن عباس و عایشه و مجاهد و جہ
انتهی و در سنن دارقطنی است از ابن عباس و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین و احد من تطوع خیر اقال زاد مسکینا فمؤخرا له و قال
بنسوخه الا انه یخص للشیخ الکبیر الذی لا یستطیع الصیام و اسنادش صحیح و ثابت است و در وی دلالت است بر آنکه خصت نیست مگر بر پیر
که روزه نمیتوانست داشت یا بیماری که شفا نمی یابد گفت و این صحیح است و در روایتی قدر اطعام نصف صاع از حنظل آمده و هم در آن

از ابن عباس و ابن عمر در حال و موضع آورده که **بدره** از آن است و نیست قضا و اخر جمله عن جماعة من الصحابة و انما يطعمان كل يوم مسکینا و از انس بن مالک روایت کرده که ضعیف شد سالی از صوم پس ساخت جفته از ثريد و طلبیدی مسکین را و سیه و خورا نید ایشان گویم از بعض کتب لغت ظاهر است که هزه اطاعت برای سلب است پس معلوم شد که آیت غیر منسوخ است و در صنفی است بخوبی گفته علماء مختلف اند و شیخ فانی و حامل موضع پس شیخ فانی را غیر از فدیة لازم نیست مخفی سنت است نزدیک مالک و واجب است نزدیک غیر او و حامل که بترسد برود خود قضا کند بغیر اطعام نزدیک مالک ابو حنیفه زیرا که وی بمنزله بیمار است و اسحق بن اهو یه گفته است که حامل و موضع اگر خواهند اطعام کنند بغیر قضا و اگر خواهند قضا کنند بغیر اطعام مترجم گوید این قول اخیر بتطبیق اوله مناسب ترمی نماید و انما علم مساله آیا حکم وضع مثل حکم حامل است ظاهر آنست که مثل اوست و در حکم وضع است کسی که افطار کند برای خلاص ساختن غرق یا مانند آن

رواه الدارقطني و الحاکم و صحاحه روایت کرده اند این را و دارقطنی و حاکم گفته اند که صحیح است و دل له الا حدیث کما تقدم و عن

ابی هريرة رضي الله عنه قال جاء رجل الى النبي فقلت له اني قد نامت ليلة يا رسول الله فقال هلكك و كفت هلاك شدم من یعنی بیفتادم در گناه و در روایت دارقطنی در علل بسند جدید این لفظ است که آمد باویشینی در حالیکه طمانچه زوروی خود را و میکند وی خود و میزد سینه خود را و میگفت هلاک شد بعد و را مالک عن سعید بن مسیب و در روایتی از دارقطنی باین لفظ است که گفت هلاکت و هلاکت یعنی هلاک شدم و هلاک کردم زن خود را با فلکند او در گناه و زعم کرد خطابی که گفت آن بانی بن مصور از ابن عمینه و ذکر کرد بهیچیکه حاکم نظر کرد در کتاب علی بن منصور پس نیافت این لفظ را در آن و اخراج کرد آنرا از روایت او را و ذکر کرد این لفظ داخل شد در حدیث بعضی و ات و صحابا آنرا ذکر کرده اند در صنفی و در تخیص گفته روایه الدارقطنی من روایت سلامت بن روح

عن عقیل بن ابرهه انما علمه يا رسول الله قال وما اهلكك فمر و و چیز هلاک کرد و تر اقال وقت علی امرانی فی رمضان لغت

اقوام بر زن خود و در رمضان فقال من تجدد ما اعتق رقبة فمر و و آیامی یابی چیزی که آزاد کنی بنده را قال لا گفت نمی یابم قال فهل

تستطيع ان تصوم شهرين متتابعين فمر و پس آیا میتوانی که وزه داری دو ماه پیاپی قال لا گفت نمیتوانم قال فهل تجد ما تطعمه ستین مسکینا فمر و پس آیامی یابی چیزی که بخورانی شصت مسکین یا جمهور برانند که هر مسکین را یک مطعام است که ربع صاع باشد ظاهر مفهوم آنست که نیست کافی مگر اطعام این عدد پس اقل از آن مجزی نباشد و حنفیه گویند کافی است صرف آن در یکس در قدوری گفته اگر یک مسکین بر شصت روز بخوراند مجزی باشد نزد ما و اگر در یک روز بدد کافی نشود مگر از یک روز قال لا گفت نمی یابم و این ظاهر است در آنکه مرتب است حساب مگر پس کافی نباشد عدول از آن بسومی ثانی با اسکان اول و نه بسومی ثالث با اسکان ثانی بجهت وقوع وی مرتب در حدیث صحیحین و روایت کرده است زهری ترتیب را از شتی کس یا زیاد و روایت تخمیر مروج است با شوت ترتیب در صحیحین مؤید اوست که وقوع آن در کفاره طهار و این کفاره مشابه اوست کذا فی اسهل ثم جلس بسپرت شت الخ

فاتی النبي صلى الله عليه وسلم بعرق فيه تمی پس آورده شد آنحضرت بزنبیل یافته شده از برگ خرا که در وی خراب بود و عرق بفتح عین و را بسکون نیز آمده و در روایتی آمده که عرق زنبیل سطر که در وی یا نروده صاع تا بست صاع گنجد و یا نروده صاع شصت است فقال تصدق بهذا فمر و تصدق کن بر فقرا باین از کفارت خود فقال پس گفت انما اعلی افرق منا آیا تصدق کنم بر فقیرتر از خود و ما باین لایبها اهل بیت احوج الیه منا پس نیست میان دو سنگستان مدینه اهل بیت فقیرتر و محتاج تر بسومی آن

از اهل خانه ما قضاة النبي صلى الله عليه وسلم حتى بدت انيابها پس خنده کرد آنحضرت تا آنکه پیدا آمدنایبهای آنحضرت و ناب دندان پیشین در سبوع دندان بیشک میگویند و آن دندانهاست متصل رباعیات و در بعضی آیات فواجده آمده عوض انیاب و آن دندانهاست در نهایت دندان که آنرا ضرس العقل و ضرس الحکم میگویند و وقت بلوغ و کمال عقل بر ایند و پیدا آمدن آنها نزد خنده ممکن نیست میگویند که مراد بدان مطلق دندانهاست ثم قال اذهب فاطمه اهلك ابتر فرمود برو و بخوران ثم را اهل خانه خود را و در روایت نسائی باین لفظ است اطعمه عیالک و در بنیاد و قول است یکی آنکه این کفاره است و از قاعده کفارات آنست که صرف کرده نشود و نفس لیکن آنحضرت مخصوص کرد او را بدان و در کرده اند که اصل عدم خصوصیت است دوم آنکه کفاره ساقط است از وی بنا بر عسری و بیل که حدیث علی علیه السلام کلامت و علیاً فقد کفر الله عنک مگر آنکه این حدیث ضعیف است یا آنکه صدقه باقی است در زومه او و آنچه آنحضرت بوی بخشیده صدقه است بروی او بر اهل و بهجت آنکه آنم را در رعایت احتیاج یافت بعبودی گفته شافعی گفته چون این شخص حاجت خود بیان نمود آنحضرت آنرا گردانید کفارات را تا وقت سر و امر کرد او را که آن فرد را حاجت خود صرف نماید انتهی و در مصنفی گفته درین حدیث دو احتمال است یکی آنکه کفاره مستقر شد در زومه او پس وقتیکه قادر شود بر یکی ازین امور واجب شود دیگر آنکه ساقط شود مثل صدقه الفطر و سکوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مؤید ثانی است انتهی و شافعی در ترجمه گفته خوردن اهل بیت کفایت نمیکند از کفارات اکثر علماء بر این اند و بعضی بر آنست که مخصوص است با آنم و بعضی گفته اند منسوخ است و قول قدیم هانست که گفته شد انتهی گویم حدیث مطلق است و دلیل نسخ پیدا نیست پس در خصوصیت و نسخ هر دو نظر است ثم االسبعة یعنی بخاری و مسلم و احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و سبیل گفته حدیث دلیل است بر وجوب کفاره بر جماع در نهار رمضان عامداً و کفر کرد و وی که این اجماع است محسب باشد یا موسر پس محسب ثابت است در زومه او بر یکی از دو قول شافعیه دوم آنکه مستقر نیست بر زومه او زیرا که آنحضرت بیان نکرده که کفاره بروی باقی است و اختلاف کرده اند در رقبه زیرا که درین حدیث مطلق آمده و جهو بتقید کرده اند آنرا بمؤمنه محلا للمطلق منها علی التقید فی کفارة القتل و گویند کلام الله و حکم خطاب احد است پس مترتب باشد در وی مطلق بر تقید و حنفیه گویند محل مطلق بر تقید مطلق نباید کرد پس کافی است رقبه کافره و گفته اند در اینجا تفصیل است یعنی تقید مطلق جائی است که قیاس مقتضی تقید است پس این تقید بقیاس خواهد بود و همچو تخصیص بقیاس و این مذہب جمهور است و علت جامع در اینجا آنست که این کفاره است از گناهی که کفر خطیئه است و الله بسبب و فنی الاصول و جماعتی گفته که کفاره اصلاً واجب نیست نه بر معسر و نه بر موسر زیرا که آنحضرت خوردن آن بر او می مباح کرده اگر واجب می بود جائز نمیداشت اکل آنرا و این استدلال غیر نامرض است زیرا که امر ظاهر در وجوب است و اباحت اکل ذال بر کفاره بودن آن بلکه در وی احتمالات است که گذشت و مهدی در بحواله لال کرده است بر عدم وجوب آن با آنکه آنحضرت او را فرمود استغفر الله و صم بوا مکران و ذکر نکرد کفاره را و جوابش آنست که روایت امر کفاره ازین حدیث که نزد سبعة است ثابت شده انتهی حافظ شوکانی گفته و همین کفاره چهار گفته اند که واجب نیست کفاره بر کسیکه افطار کرده اما بهر سبب که باشد بلکه فقط جماع ولیکن نیست در جماع مرد با زن خود مگر همان کفاره که در اکل و شرب بود زیرا که این همه حلال است و حرام نشده مگر بهر موضوع و واقع است در روایتی ازین حدیث که مردی افطار کرد و نیست ذکر جماع کرد او انتهی و لفظ مختصر وی این است و بر کسیکه افطار کند بعد کفارات است همچو کفاره چهار حدیث جماع در رمضان بعبودی گفته و اگر افطار کند باکل شرب پس مانند افطار جماع است در وجوب کفارت نزد ابوحنیفه و مالک کفاره مخصوص است بجماع دون اکل و شرب نزدیک شافعی و احمد و الله اعلم و در مصنفی گفته معمول درین باب حدیث متصل ابوهریره است پس آنچه در حدیث ابن مسیب است از اهدامی بدنه ما خود نیست و آنچه تفسیر است

مثل بیان عرق یا خوردن مسله هر که این حادثه پیش آید بروی واجب است آنچه در حدیث آمده و چون آنحضرت تنصیص نمودند بر صوم
که علت این حکم باشد از صنفی که علت آن زائد را بود چاره نیست و فقها در آن وصف مختلف شدند اقوی درین باب قول شافعی می نماید که در
مجموع چند چیز است افساد صوم او ای رمضان عماره جماع که آثم شده است بان سبب معنی صوم پس بر مجامع ناسی کفاره نیست زیرا که روز خلا
فاسد نشده و نه بر کسیکه نیست روزه نگرفته است اصلا و نه بر مفسد صوم نفل و نذر و قضای رمضان و نه بر مفسد اکمل و شرب اشتها و استقار
و نه بر مسافر که جماع کند بینه ترضی سفر در خاطر او باشد یا نه زیرا که آثم نشده است بان جماع و نه بر کسیکه خطا کرده است در اجتهاد خود
پس گمان کرد لیل را و بحقیقت نهار بود و نه بر کسیکه فعلی که مفسد نیست از وی یوقوع آمده و او اعتقاد کرد که مفسد است بعد از آن بنا بر آن فطرا
جماع کرد و نه بر کسیکه زنا کند بنسیان یا در حال صوم زیرا که آثم درین صورت بحکم معنی از ناست نه بحکم تفرض صوم و غیر جماع را بر جماع حمل
توان کرد زیرا که جماع انقضاست و این در اعتکاف اکمل و غیره جایز است جماع او غیر از ای رمضان بر او ای رمضان و نه خطا و جعل را بر تفرض صوم
عمدا آتی در سبیل گفته اند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین روایت بقضای آن روز که در وی جماع کرده لیکن در روایت بود او از حدیث پوهر
این لفظ آمده که انت و اهل بیتک صوم یوما و استغفر الله انہی گویم این جمع اطلاق کرده است این روایت ابی شام بن سعید و قد تلبسوا بکم بن سعید کما رواه ابو عوانه
فی صحیحہ و رواه الدارقطنی من حدیث ابی اویس و عبد الجبار بن عمرو عن الزہری عن حمید بن عبد الرحمن عن ابی ہریرة و ہوہم فی اسناد کذا
فی التلخیص و لیکن شافعی بوجوب قضا رفته لعموم قوله تعالی فعدة من ایام اخر و در قولی از شافعی آنست که قضا نیست زیرا که آنحضرت
امر نکرد او را اگر بکفاره لا غیر و جواب اده اند که آنحضرت استحکال کرد بر آنچه از آنیکر می معلوم فرموده که این حکم واجب است بر مرد و اهلانی که جماع
کرده است با وی پس استدلال کرده اند باین حدیث بر آنکه لازم نیست مگر یک کفاره و نیست واجب بر زن و بوالا صح من قولی الشافعی
و بقال لا ذاعی و جمهور گویند بر زن نیز واجب است و آنحضرت که ذکر آن کرده باز وجوب است که وی با عتران مکره و اعتران زوج
موجب کفاره بروی نیست یا با احتمال آنکه زن صائم نبود باین طریق که ظاهر شده باشد از حیض بعد طلوع فجر و بیان حکم در حق مرد مثبت حکم است در
حق زن نیز بنا بر آنچه معلوم است از تعمیم احکام یا آنحضرت فقر زن معلوم کرد چنانکه از حال زوج ظاهر شد گویم وارد شده است امر بقضا در حق زن
نیز در حدیث عمرو بن شعیب نزد احمد و لفظ وی اینست و امره ان تصوم یوما مکانه لیکن در سندش حجاج بن ارطاة است و در وی کلامی است
معروف و در صنفی گفته درین حدیث سکوت فرمودند از وجوب کفاره بر زن پس ظاهر آنست که مقتصر باشد بروی و بر زن واجب نباشد
و محتمل که سکوت بنا بر امکان معرفت حکم است از حکم و چنانکه حدیثی در روایت مشی و غسل هر دو واجب و دو ظاهر آنست که اگر در روز تفرض صوم که جماع
دو کفاره لازم آید و داخل کفارات امری است که از شرع لفظی بران دلالت نمیکند و آیا قضا یوم افساد لازم است همراه کفاره ظاهر آنست
که لازم است انتہی و اللفظ مسلّم و لفظ حدیث هر مسلم است و اخرجاه ایضا من حدیث عائشة و له الفاظ عندہا و سبیل گفته ان ہذا
حدیث جلیل کثیر الفوائد و تصنف در فتح الباری گفته اند قدا عتبی بعض المتاخرین ممن اورک شیوخنا ہذا الحدیث فتکلم علیہ فی مجلدین جمع
فیہما الف فائدة و فائدة انتہی آنچه یاد کردیم در وی کفایت است و شارح مغربی در وی تطویل کرده نقل از من فتح الباری و عن عائشة
وام سلمة رضي الله عنہما ان النبي صلی الله علیہ وسلم کان یصوم جنبا من جماع بدرستی که آنحضرت صبح میکرد
در حالیکه جنب است از جماع و در روایتی باین لفظ است که بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در رمضان و حال آنکه وی جنب می بود
از غیر احتلام و باین رفتند جمهور و گفت نووی اجماع است بر غسل و یصوم و در روایتی بجای ثم فائدة یعنی پس غسل میکرد از جماع

بعد از صبح و روزه میداشت متفق علیه و گفت بخاری حدیث عایشه اقوی است از زوی سنده و گفت ابن عبد البر انصح و تو اتروا بنا
در حدیث ابوهریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون مذاکره شود برای نماز صبح و یکی از شما جنب است پس روزه نگیرد آن
رواه احمد و ابن حبان پس جواب داده اند از آن جمهور که این منسوخ است ابوهریره از آن جمع کرده چون حدیث عایشه و ام سلمه بوسیله
و فتوی داد و قبول این هر دو صحابیه و دال است برای نسخ حدیث عایشه که آمد در حدیث آنحضرت را در حالیکه استفتا میکنند از زوی و عایشه
می شنود از پس پرده پس گفت یا رسول خدا درمی یابد نماز یعنی نماز صبح و من جنبم پس فرمود آنحضرت و انما تدرک فی الصلوة و انما جنب
فاصوم پس گفت آنمرد نیستی تو مثل ما ای رسول خدا قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک و اما تاخر فرمود و الله انی لارجو ان اکون احشاکم بعد و علمکم
ما اتقی و نسخ رفته است ابن منذر و خطابی و غیره و این حدیث و افع قول کسی است که میگوید که این خاص است باحضرت صلی الله علیه و سلم
و زاد مسلم فی حدیث ام سلمه و لا یقضی و زیاده کرد مسلم در حدیث ام سلمه که قضا نمیکرد روزه را و اکثر علماء بر این اند و طیبی از نسخ
نقل کرده که در روزه نفل درست است و لیکن روزه فرض را قضا کند و ترمذی گفته که قومی از تابعین بر آنند که چون جنب صبح کند قضا کند
آن روزه را و قول اول صحیح تر است و حدیث وارد است برخلاف آنکه علم و عن عایشه رضی الله عنها ان رسول الله صلی
الله علیه و سلم قال من مات و علیه صیام صام عنه ولیه لیسکمه و بروی صومی است واجب که قضا نکرده است آنرا
روزه دار از جانبی ولی وی این خبر در معنی امر است و اصل در وی وجوب است لیکن ادعا کرده اند اجماع را بر آنکه در اینجا برای نذبت
و مراد بولی وارث است خاصه یا قریب یا عصبه و در سله خلاف است اصحاب حدیث و ابو ثور و او زاعی و احمد و شافعی در قولی و صحیح النور
بظاهر این حدیث رفتند و بعضی شافعی میگویند که مخیر است میان صیام و اطعام و جمهور علماء بر آنند که جائز است اما اطعام مستحب است که
آنرا فدی میگویند و باین قائل است امام ابو حنیفه و مالک شافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحاب می بدلیل حدیث ابن عمر فرمود و لفظ وی این است
که هر که مرد و بروی روزه است خورانیده شود از جانبی بجای هر روز یک سکین یا خرجه الترمذی و گفت که این حدیث غریب است نمی شناسم
او را مرفوع مگر باین وجه صحیح آنست که موقوف است بر این عمر و قول او است و گفت در اقطنی محفوظ و وقف او است بر این عمر و تابعه البیهقی
علی ذلک لیکن حنفیه میگویند که این موقوف در حکم مرفوع است زیرا که تقدیر کفارت بی سماع از شارع درست نباشد و جواب داده اند که اگر چه
در حکم مرفوع باشد لیکن مقاوم و معارض حدیث صحیحین که اقوی است از وی در سنند تواند شد و نیز تمسک ایشان بآنست که از ابن عباس
و عایشه فتوی باطعام مروی است و همین است موافق سایر عبادات که هیچ مکلف از طرف هیچ مکلف بآن قیام نمیکند و حج مخصوص است جواب
داده اند که آثار مرویه از فتوای عایشه و عباس صحیح است و ما قیام مکلف بعبادت از جانب غیر پس ثابت است در حج بنص صحیح پس
در صوم هم ثابت باشد و عذری از عمل بدان نبود و تخصیص حج منتقض است بهمین حدیث باب اعتذار مالکیه بعد عمل اهل مدینه بر آن مبنی است بر آنکه
ترک کردن ایشان عمل بر حدیث حجت است و لیس كذلك كما عرفت فی الاصول و همچنین اعتذار حنفیه بانکه راوی فتوی خلاف روایت خود داد
عذری غیر مقبول است زیرا که عبرت بمروی است نداری راوی که عرفت فیها ایضا و صنف در تخصیص گفته روایت کرد نسائی در سنن کبیر با سند صحیح
از ابن عباس که گفت نماز گذاردن و چیزی از چیزی و نه روزه دارد احدی از احدی و روی عبدالرزاق مثله عن ابن عمر من قوله و در بخاری است
در باب گذاردن از ابن عباس ابن عمر تعلیقا امر بصلوة پس مختلف شد قول این هر دو حدیث صحیح اولی باتباع است انتهى گویم حدیث ابن عمر را
مالک هم درینوطا آورده و در معنی زیر آن گفته این اعتقبا کرده اند حدیث عایشه فقیر میگوید ممکن است حج میان حدیث و اثر پس گویم که معنی قول

این عمر آنست که کسی عوض لسی روزه ندارد در حال حیات بآن معنی که مریض یا شیخ فانی غلام خود را یا پسر خود را فرماید که عوض او روزه بگیرد تا بار صوم از وی سبک گرداند بخلاف حج که در حالت ضرورت کسی عوض نمیگیری حج را بجای تو ان آورد و در باب شخصی که بمیرد بروی اجنبی صوم دو حدیث آمده یکی حدیث عایشه در صحیحین دیگر حدیث ترمذی و ابن ماجه در اطعام شافعی در قول قدیم بر حدیث اول عمل کرده است و در جدید بر حدیث ثانی زیرا که اشبه است بنظائر و تفسیر میگوید در مثل این صورت تعارض نیست تا یکی را اخذ کنیم و دیگری را بگذاریم بلکه عمل بهر دو ممکن است چنانکه از نظائر او از باب کفارات تخمیر در چند خصلت واقع شد پس گوئیم بر اوست و بدیهیت حاصل میشود و یکی باز دو چیز صوم ولی و قد یطعام و جمع کردن میان هر دو مجمل نمیشود زیرا که هر یکی مشعرست بکفایت انتهی و لفظ وی در حجة امده البالغه اینست که نیست خلاف میان این دو قول آنحضرت زیرا که جائزست که هر یکی از این دو امر کافی باشد انتهی و نیز در مصنفی گفته تخصیص کرده اند او را کسیکه بعد از تکون از قضا تقریظ کرده باشد تفسیر گوید لفظ حدیث منبی نیست از تکون بلکه عامست پس بر عموم باید گذاشت انتهی و بالجمله نیز در حنفیه اگر صیوم است پس گرفته میشود و از ثلث مال می و نیز در شافعی وصیت کند یا نکند از کل مال می بگیرند و نیز اختلاف کرده اند در آنکه صوم از میت مختص بولی است یا نه بعضی گویند مختص نیست بلکه اگر اجنبی هم بامر وی روزه نهد با جرت یا بدون اجرت مجزی باشد کما فی الحج و ذکر ولی در حدیث بطریق غالب آورده و گفته اند اجنبی بنیام ولی هم بدان قیام می توانست کرد زیرا که آنحضرت تشبیه داده است آنرا بدین پس چنانکه درین مختص بقضای قریب نیست صوم هم نباشد و قریب امیر سده که دیگری را نائب گیرد و در مصنفی گفته و اگر طعام اختیار کند پس یک مد بهر قیاسا علی نظائر... که انتهی متفق علیه و صححه احمد و علق الشافعی القول به علی ثبوت الحدیث گویم حدیث ثابت شده بهیچ در خلافت گفته که این سنت ثابتست و منی دانم خلافتی در میان اهل حدیث در صحت آن و حافظ ابن قیم در اعلام الموقعین این مسئله را هم در مشهوره و آثار صحیحین ثابت کرده و ذکر کرده و زیاد کرده و نیز از لفظ ان شایع یعنی اگر خواهد روزه دارد از طرف میت و این ناظر در تخمیرست میان صیام و اطعام لیکن مصنف در تلخیص گفته این زیادت ضعیفست زیرا که از طریق ابن اربعه است و در مجمع الزوائد گفته که اسنادش حسنست و در مشهوره مسلمست از بریده که ای رسول خدا بود برادر من روزه یک ماه که آنرا بعلت مرض میفرچم خود داده بود آیا روزه دارم من از جانب وی فرموده روز و دار از طرف وی بعضی حساب گفته اند جائزست که جماعتی در یک روز از طرف وی روزه دارد و کافی باشد از چند روز صاحب سبل گفته و تحقیقا ما فیه من الاختلاف فی جواشینا علی شرح عمده الاحکام لابن قیین العید بیانا شافیا و بعد الحدیث انتهی

باب صوم تطهیر و ما من عن صوم

باب در میان روزه نافله و آنچه نمی کرده شده است از روزه آن تطوع از طوعست بمعنی طاعت و فرمان برداری کردن و توراتی گفته توانائی نمودن و آنچه نه فرض باشد آوردن عبادت نافله را تطوع گویند از آنکه بنده از پیش خود تطوع می نماید و طاعت میکند بی آنکه شارع او را تکلیف کند **عن ابی قتاده الانصاری رضی الله عنه** روایتست از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است و در حدیثی که از رسول الله صلی الله علیه وسلم منقولست **عن صوم یوم عرفه** بدستیکه آنحضرت پرسیده شد از روزه یوم عرفه که نام روز نهم از ذیحجه و روزه در وی فضل تمام دارد بلکه فاضل ترست از صوم یوم عاشورا قال فرمود معتقد بر فضل خدا یکقر السنة الماضیه و الباقیه تکفیر میکند گناه سال گذشته و سال مانده را یعنی بخشش گناهان را که در آن سال کرده و سالی که بعد از دست باین معنی که نگاهدارد از گناهان در وی یا اگر واقع شود گناهان در وی بخشیده شود و مختار آنست که صوم عرفه مستحبست مگر برای حجاج و عمل سلف

نیز بین است که مستحب است افطار و افغان عرفات را تا قوت یا بند بر قوف و دعا و ثابت است از فعل آنحضرت و ابو بکر و عمر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم و غسل عن صوم یوم عاشورا و پوسیده شد از روزه یوم عاشورا و عاشورا نام روز دهم محرم است و بعضی توهم کرده اند که نام روز نهم است و این خطاست فقال بیکر السنة الماضية پس فرمود تکفیر میکند گناگان سال گذشته را و در وی دلالت است بر آنکه صوم یوم عرفه افضل است از وی زیرا که کفر ذنوب دو سال است و صوم عاشورا واجب بود قبل رمضان چون صیام رمضان فرض است مستحب گردید این عباس گفت ندیدم من آنحضرت را که طلب میکرد روزه روزی را که تفضیل میداد آن روز را بر غیر وی مگر این روز را که عاشورا است و این ماه را که رمضان است متفق علیه و گفته اند که افضلیت این روز که ازین حدیث ثابت شده یعنی بر فهم ابن عباس است از حال و مقال آنحضرت چنین فهمید و در نه یوم عرفه افضل سایر ایام است غیر جمعه که در افضلیت وی و عاشورا اختلاف است و غسل عن صوم یوم الاثنین و پوسیده شد از روزه روز دوشنبه فقال پس گفت ذلك يوم ولدت فيه و بعثت فيه او انزل الي من روزه است که زائیده شده ام من دران روز یا فرستاده شد طام من دران یا نخست فرستاده شده است و حی بر من در سبیل گفته گویا این شکر از او می است و اتفاق چنان افتاده که ولادت و بعثت آنحضرت در همین روز بوده است انتمی گویم چون او چنانکه برای شکر می آید یعنی جمع هم می آید یکا قال الله سبحانه کسر غیظا و عظمه پس بحقیق که اخبار از وقوع هر سه امر درین روز باشد و ادعا علم و در حدیث اسامه تعلیل صوم آنحضرت درین روز و در حدیث چنین آمده ان یوم تعرض فی الاعمال و انه یحب ان یعرض عمله و هو صائم و نیست منافات میان هر دو تعلیل که ذافی لاسبیل رواه مسلم و رواه الطبرانی من حدیث زید بن ارقم و سهل بن سعد و قتاده بن النعمان ابن عمر و رواه احمد من حدیث مالک و فی الباب عن انس و غیره شیخ در ترجمه گفته احتمال دارد که سوال از سبب وزه داشتن آنحضرت باشد روز دوشنبه را یا از سبب استجاب روزه داشتن درین روز و بر تعلیل سبب آن شکرانه نعمت وجود آنحضرت و وجود دین شریعت است انتمی و در سبیل گفته فی ذلک لعل ان یغنی تعظیم الیه یوم الذی احدث فی علیه علی عبده نعمه بصومه و التقرب فی انتمی و عن ابی ایوب الا نصاری صحابی بزرگ است و نزول آنحضرت در ابتدای هجرت در منزل می بود از وی رضی الله عنه آمده است که وی گفت ان رسول الله صلوات الله علیه و سلم قال صام رمضان ثم اتبعه سننا من شوال فرمود آنحضرت کسیکه روزه دارد در رمضان ایسترا تا رابع گرداند آنرا کشتن روزه را از شوال کان کصیام الدهمی باشد همچو روزه روزگار همیشه و وجه آن ظاهر است و این بر تقدیری خواهد بود که بجای عمر بیان و فاکنده الا بر هر سال که دارد برابر تمام آن سال باشد نه سالهای دیگر و درین باب از ثوابان هم حدیثی آمده که هر که روزه داشت رمضان او شش روز دیگر بعد از نماز حاصل شد و روزه تمام سال که من جبار با حننه فله عشر امثالها رواه ابن ماجه و شرط نیست که بیایند و بلکه تفریق بهتر است و دور تر از تشبه بنصایه رواه مسلم در سبیل گفته در وی دلیل است بر استجاب صوم شش روزه شوال و این نیز سبب احمد و شافعی است و مالک گفته مکره است زیرا که وی هیچکس را از انزال علم ندیده که این روزه نداشته باشد و تا گمان موجب کنند و جواب آنست که بعد ثبوت نص بدان حکم مگر این تعلیلات را نیست و چه خوب گفته است ابن عبدالبر که این حدیث با لک نرسیده و اجر حاصل است خواه متفرق دارد یا متوالی یا عقیب عید یا در اثنای ماه و در سنن ترمذی است از ابن المبارک که وی این شش روزه را در اول شوال اختیار کرده و نیز از وی مروی است که هر که متفرق دارد جاز است تویم نیست دلیل بر اختیار آن در اول شوال زیرا که هر که در تمام شوال روزه نهد بر وی صادق است که وی تابع کوشش روزه را از شوال در صغی گفته مستحب است نزد شافعی و پی در پی داشتن آن افضل است و نزد ابو حنیفه مکره است خواه پی در پی باشد یا متفرق و نزد ابو یوسف

متابع آن مکره است دون التفرق و فی العالم کثیره و لکن عامه المتأخرین لم یروا به باسا والاصح انه لا باس من انتمی و نیست در حدیث دلیل بر
 مشروعیت صیام دهر و یاتی بیانه فی آخر الباب اتقی سبکی گفته طعن کرده است دین حدیث آنکه نیست اورا فهم مغتر بوده بر قول ترمذی که این
 حدیث حسن است یعنی در روایت سعد بن سعید انصاری برادر یحیی بن سعید گویم وجه اعتراض آنست که ترمذی آنرا وصفت بصحیح نکرده
 بلکه حسن گفته و گوید که این در نسخه از وی است و آنچه ما در سنن ترمذی بعد سیاق حدیث دیدیم این است قال ابو عیسی حدیث ابی ایوب
 حدیث حسن صحیح و سعد بن سعید بن ابی یحیی بن سعید الانصاری وقد حکم بعض اهل الحدیث فی سعد بن سعید من قبل خطه انتهی گویم از حدیث
 گفته که گفت احمد بن حنبل سعد بن سعید ضعیف الحدیث است و نسائی گفته لیس بالقوی و گفت ابو حاتم لایحوز الا اشتغال بحدیث سعد بن سعید
 و ابن السکون گفته قد عتقی شیخنا ابو محمد الدمیاطی یجمع طرقه فاسنده عن بضعة وعشرين رجلا ووه عن سعد بن سعید اکثرهم حفاظا لثقاتهم السخا
 و تابع سعد اعلی و ابنه اخوه یحیی و عبد ربیه و صفوان بن سلیم و غیرهم و رواه ایضاً عن النبی صلی الله علیه و سلم ثوبان و ابو هریره و جابر و ابن اس
 و البراء بن عازب عایشه و لفظ ثوبان من صام رمضان فشهده بعشرة ايام و من صام ستة ايام بعد الفطر فذلك صیام السنه رواه احمد
 و النسائی انتهی گویم حدیث ثوبان نزد نسائی و ابن ماجه و احمد و دارمی مست و حدیث ابو هریره نزد ابن ابی عمیر و ابن ابی عمیر از طریق
 شقی بن الصبیح و وی ضعیف است و نزد طبرانی در او سبب بوجه دیگر ضعیف و حدیث جابر نزد احمد و عبد بن حمید و بزار است و حدیث
 ابن عباس نزد طبرانی در او سبب و حدیث بران نزد دارقطنی است **و عن ابی سعید الخدلی رضی الله عنه قال قال**
رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من عبد یصوم یوما فی سبیل الله نیست هیچ بنده که روزه دارد و دیگر روز در راه خدا
در سبیل گفته لفظ سبیل المخرجون یطلق آید مراد بدان جهاد باشد انتهی در فضل صوم با جهاد احادیث آمده طبعی گفته تواند که مراد بدان
وجه الله باشد الا بعد الله بذلك الیوم عن وجه النار لکن انما دور دار و اورا الله تعالی بسبب وزه آنروز از روی او
آتش دروزخ را سبعین خریفا هفتاد ساله راه متفق علیه و در حدیث ابو هریره است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
کسیکه روزه دارد روزی بجهت طلب کردن ذات حق و رضای وی تعالی دور سیکرد و اندا و را خدای تعالی از دوزخ مانند دورنی آنچه
در جایکه چاره است تا آنکه میرد در غایت پیری واه احمد و روی البیهقی فی شعب الایمان عن سلمة بن قیس که صحابی است از اهل کوفه عمر زاغ
در راز است در تمام عمر که بر دویاس باید کرد که چه مقدار سافت قطع خواهد کرد و این حدیث توفیق قول طبعی است و الله اعلم و اللفظ لفظ
حدیث مسلم راست و در وی دلالت است بر فضیلت صوم در جهاد و اوقتی که ضعیف نشود بسبب آن از قتال عدو و فضیلت این صوم بجهت
آنست که وی جمع کرد میان جهاد و الله و جهاد و نفس خود در ترا بلعام و شریک شهرت و کفی بقوله باعد الله الخ عن سلامت من غدا بهر کون
عایشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصوم حتی نقول لا یفطر و یفطر - انقول
بود رسول خدا که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم که دیگر افطار نخواهد کرد و افطار میکرد تا آنکه میگفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت و تقول در هر دو جا
بمابای فوقانیه نیز روایت است یعنی تا آنکه یگفتی تو ای مخاطب و مقصود آنست که عادت شریف آنحضرت در روزه نفل و ام و استمرار در حبس
شهر دین شهر نبود گاهی چند آن متصل و روزه میداشت که مردم گمان می بردند که هرگز افطار نخواهد کرد و گاهی چند آن افطار میکرد و گمان می بردند
که هرگز روزه نخواهد داشت در سبیل گفته و لعله کان یفعل بالیقضیه الحال من تجرده عن الاشتغال فیتابع الصوم و من عکس فکانت صیام افطار
انتهی و هم عایشه سگوید و روایت رسول الله صلی الله علیه و سلم است کل صیام شهر قط الا در شهرن و نمیدم من

از نزدیک ابوحنیفه روزه گیر و هدی تعیین شد و نزدیک مالک و زهرا گفتن جائز نیست باین عذر و للشافعی قولان کاملند بیحد و الاظهر هو الاول
وعن نبیشه بضم نون فتح موحده و سکون تخمائی و شین معجمه الھذلی بضم ہاء و فتح ذال معجمه منسوب بہنید بن مدرکہ بن الیاس
صحابی است اورا نبیثہ الخیر گویند بن عمرو قیل بن عبدالمدری رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایام التشریح
ایام اکل و شرب روزهای تشریح کہ سہ روز است بعد از روز عید یازدهم و دوازدهم و سیزدهم روزهای خوردن و نوشیدن است
و آنہار ایام ضیافت اند نیز گویند و تشریح در لغت خشک کردن گوشت است در آفتاب کہ در آن ایام میکنند و نیز فرج ہدی در وقت
طلوع آفتاب میکنند و ذکر اللہ و ایام ذکر خداست عز و جل غالب بزرگ یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر خدا نباید بود چنانکہ در قرآن شریف
فرمودہ نماؤا کذا السن فی ایام معدودات و ذکر خدا را درین آیت تفسیر کردہ اند تکبیرات بعد از نماز فرض و نزد فرج قربانیا و رمی جمار و جبران چنانکہ
در کتاب الحج بیاید رواہ مسلم و لہ طرق اخری ذکر بالمصنف فی التلخیص و اخر معجم مسلم ایضا من حدیث کعب بن مالک ابن جہان من حدیث ابی بربیع
و النسائی من حدیث بشر بن شمیم و اصحاب السنن من حدیث عقبہ بن عامر و البراء من حدیث ابن عمر ایام التشریح ایام اکل و شرب و صلوة فلا یصلون
احد و روایت کرد ابو داؤد از حدیث عمر در قصہ کہ آنحضرت امر میکرد ایشان را با افطار آن و نہی میکرد از صیام آن یعنی ایام تشریح و دارقطنی از
حدیث عبدالمذہب بن حذافہ السہمی آورده ایام التشریح ایام اکل و شرب بعل بعل معنی ہوا قعت نساست این احادیث دال اند بر نہی
از صوم ایام تشریح و اختلاف کرده اند در آنکہ نہی برای تحریم است یا نیز چہ جملعتی از سلف و غیر ہم تحریم رفتہ مطلقا و الیہ ذہب الشافعی فی المشہور
و ایشان میگویند کہ متمتع روزه دارد و نہ غیر او و این تخصیص قول او تعالی کردانیدہ اند لکنہ ایام فی الحج زیرا کہ آیت عام است در ما قبل ما بعد
و حدیث خاص است با ایام تشریح و اگر چه در وی ہم عموم است نظر بسبوی حاج و غیرہ پس خصوص فی مرجع باشد زیرا کہ مقصود است بدلت بر آنکہ
این ایام محل صوم نیست و ذات وی باعتبار ما ہی ہو ول است برای آن گویا این روزها منافی صوم اند بعضی گویند متمتع و کسیکہ بروی بہی متعدد است
مثل محصر و قارن روزه و از بنا بر عموم آیت حدیث آیندہ شوکانی گفتہ حرام است روزه در سہ روز ایام تشریح بنا بر نہی آنحضرت چنانکہ از جماعتی
از صحابہ ثابت شدہ انتہی **وعن** عائشہ و ابن عمر رضی اللہ عنہما قال لا یصلون فی ایام التشریح الا لمن لم یجد اھل
رخصت کردہ نشد در روزهای تشریح مگر برای کسیکہ نیافت ہدی را برابر است کہ متمتع باشد یا قارن یا محصر بنا بر اطلاق حدیث زیرا کہ فاعل
تخصیص آنحضرت است صلی اللہ علیہ وسلم و آن مرفوع است و در وی مرفوع است قول است قول است آیت کہ اگر مضان بہد آنحضرت است حجت است
و الا فلا و وارد شدہ است تصریح بفاعل در روایت دارقطنی و طحاوی مگر آنکہ اسنادش ضعیف است و لفظ وی این است و خص رسول اللہ صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم متمتع اذا لم یجد اھلی ان یصوم ایام التشریح و چون متمتع را خاص کردہ است حجت نباشد برای اہل این قول و مروی است از فضل ثمالی
و ابی بربیع و فتاوی علی علیہ السلام و جماعتی بآن رفتہ کہ نہی برای تشریح است و صوم وی جائز است مگر برای رادرسبل گفتہ و بہ قول لا ینقض عایدہ دلیل
رواہ البخاری عن عائشہ و دارقطنی عن ابن عمر من طریق یحیی بن سلام و گفت نیست یحیی قوی مصنف در تخصیص گفتہ این حدیث در حکم
مرفوع است و مثل قول صحابی است امرنا بکذا و نہینا عن کذا و خص زمانہ فی کذا انتہی **وعن** ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ عن النبی
صلی اللہ علیہ وسلم قال لا تخصوا لیلۃ الجمعة بقیام من بین اللیالی ولا تخصوا یوم الجمعة بصیام من بین
الایام الا ان یکون فی صوم یصومہ احدکم مخصوص نگرہ اند شب جمعہ را بشب خمیری از میان شبہا و مخصوص نگرہ اند
روز جمعہ را بر روزه داشتن از میان روزها مگر آنکہ باشد روز جمعہ در روزی کہ روزه میدارد یکی از شما بنذر یا عادت چنانکہ روز جمعہ

یا یازدهم مثل عادت گردانند کرده است اتفاقاً روز جمعه در آن تاریخ واقع شده باین عذر تهنات روز جمعه روزه داشتن بمنوع نیست و حدیث
دلیل است بر تحریم تخصیص شب جمعه بعبادت و نماز و تلاوت غیر معنای دیگر آنچه بدان نفس وارد شده همچو قرائت سوره کهف که وارد شده است تخصیص
لیله الجمعة بقراءت وی و دیگر سوره که احادیث بدان وارد شده در وی بمقال است و نیز ذال است این حدیث بمجموع خود بر عدم مشروعیت صلوة رفا
در اول شب جمعه از جهت آن ثابت شود مخصوص او باشد از غموم نهی لیکن در حدیث وی علما تکلم کرده اند و حکم بوضع نموده و نیز ذال
بر تحریم نفل صوم یوم وی بالانفراد این مندرگفته ثابت شده است نهی از صوم یوم جمعه چنانکه ثابت شده است از صوم یوم عید و ابو جعفر طبری گفته
فرق است در میان عید و جمعه زیرا که اجماع منعقدست بر تحریم صوم یوم عید و اگر چه یک روز قبل از وی یا بعد از وی روزه دارد و جمعه را برفته اند
که نهی از افراد جمعه بصوم تفریبی است بحدیث ابن مسعود که روزه میداشت آنحضرت در غرّه هر ماه سه روز و کمتر بود که افطار کند روز جمعه
اخبره الترمذی و گفت حسن غریب پس فعل آنحضرت قرینه آنست که نهی برای تحریم نیست و جواب اده اند تخمیل که یکروز قبل یا بعد وی روزه داشته
و مع الاحتمال لایتم الاستدلال بان عبدالبر گفته این حدیث صحیح است و نیست مخالفت میان او و در میان احادیث سابقه زیرا که این محمول است
بر آنکه مسلم میکرد آنرا بر روز خمیس و اما علم را و اما مسلم اختلاف کرده اند در وجه حکمت تحریم صوم جمعه بالانفراد بر قولها در سبیل گفته اظهر
اقوال آنست که این روز عیدست چنانکه روایت از حدیث ابی هریره مرفوعاً یوم الجمعة یوم عیدکم و ابن ابی شیبہ باسناد حسن از علی علیه السلام
آورده که گفت هر که باشد از شما تطیع کند از ماه پس باید که روزه دارد و روز پنجشنبه و روزه ندارد روز جمعه زیرا که این روز خوردن نوشیدن
و این نیز از اوله تحریم صوم جمعه ذکر کرده اند و لازم نمی آید که از هر وجه شل روز عید باشد زیرا که حرمت صوم یوم عید بر روزه داشتن یک روز قبل
یا بعد از وی زائل میشود انتی گویم اقوال مذکوره را نسخ در لغات استیفا کرده و گفته اقرب وجه آنست که در افراد جمعه بصوم مشابهت است به
و نصاری که روزی عیدین العظیم میکنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند چنانکه بیووم بسبت و انقضای یوم الاحد اجزا آنچه در شرح از تنظیم
و تخصیص وی واقع شده آن ثابت است و موهم آن معنی نیست اما از پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد بعد از شیخ در ترجمه گفته گفته بنده ضعیف
عفا الله عنه که سبب نهی آنست که بنده را باید که در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و دائم متعرض بنفحات الهی عز اسمه بود و وقت را
مخصوص ساختن در اوقات دیگر مطلق بودن چیزی نیست این معنی بر نهی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب ترست مگر لایحقی علی التفریط انتی
گویم این همه وجه تخمین ظن است دلیل قوی بر آن موجود نیست پس اولی تفویض است بشارع تا چه حکمت در وی رعایت کرده باشد و اما مالک
نقل کرده اند که در موطا گفته شنیدم بن پیچکی را از اهل علم و فضه از آنها که اقداب ایشان توان کرد که نهی کرده باشند از صوم یوم جمعه تنها و دیدم
بعضی از ایشان که روز جمعه تنها صوم میداشت و بدان تخری میگرد و نووی گفته اینکه مالک گفته سببی برای اوست و رای غیر وی مخالفت
وست مقدمست برای او و رای غیر او تحقیق ثابت شده است در نهی از صوم یوم جمعه تنها و وارد شده است حدیث صحیح در این سنین
قول بدان مالک معذورست که او حدیث نرسید و او دی از اصحاب مالک گفته که نرسید این حدیث مالک او اگر میرسد مخالفت آن نمیکرد

و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصوم من احدكم يوم الجمعة

الا ان يصوم يوم ما قبله او يوم ما بعده روزه ندارد یکی از شمار روز جمعه مگر آنکه روزه دارد در روزی پیش از جمعه یا روزی بعد از جمعه
یعنی تهنات روزه جمعه ندارد بلکه روزه دیگر که روز پنجشنبه یا روز شنبه باشد با وی ضم کند و اگر هر دو روز روزه دارد بهترست متفق علیه
و درین باب حدیثهاست در سبیل گفته این ذال است بر زوال تحریم صوم بنا بر حکمتی که معلوم نیست پس اگر تهنات روزه دارد آنروز واجبست

ظن آن چنانکه سفید اوست روایت احمد و بخاری و ابوداود از حدیث جویری که در آمد آنحضرت بروی در روز جمعه و این صائم بود پس گفت تا روز هفتی و بیروز گفت نه فرمود فرودار و روزه خواهی داشت گفت نه فرمود افطار کن اصل در امر و خوب است انتهى **وعنه** ای ابی هریرة

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا انتصف شعبان فلا تصوموا چون منصف شود ماه شعبان پس روزه ندارد این لیل است بر نبی از صوم بعد انتصاف شعبان لیکن تقدیر است بموافقت صوم معتاد کما تقدم و عمل ارادان خلاف است بسیاری از شافعیه نبی را برای تحریم گفته اند و قبیل کیره الا قبل رمضان بیوم او یومین فانه محرم و گفته اند نیست مکروه و قبیل انه مندوب و حدیث مؤدب است بکسیکه ضعیف گرداند او را صوم و گویند که ایشان استدلال کرده اند باین حدیث بر آنکه آنحضرت وصل میکرد شعبان ابرو رمضان لیکن تخفی نیست که چون قول فعل متعارض شود مقدم کرده شود قول رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و استنکح احمد و گفت احمد که این حدیث منکر است زیرا که از روایت علا بن عبد الرحمن است گویم وی از رجال مسلم است مصنف در تقریب گفته انه صدوق و باو هم شیخ صحیح ابن حبان غیره **و عن** الصحاح ففتح صا و جمله و تشدید میم و بد صحابه است و گویند که صحاب اقباب است و نام وی بهیته است بصوم و حد

و فتح با و تشدید تحتی و قبیل اسمها بهمیه زیاده است میم خود با عبد الله بنت بس الما زینیه بضم مو حده و سکون حمله رضی الله عنهما

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تصوموا يوم السبت الا فيما افترض عليكم روزه مدارید روز شنبه یعنی تنها مگر و چیزیکه فرض کرده شده است بر شما اگر چه این افترض بنده باشد فان لم یجد احدکم الا سحاء عنبه پس اگر نیاید یکی از شما مگر پوست درخت انگور یا آب کسرام و حامی هله ممدوده و غناب کسره و فطح نون و موحده و در سبل گفته فاکه ممدوده و مراد قشر اوست او عوق یعنی پانیا بد مگر خوب و درخت فلیه مضغه پس باید که بناید آنرا یعنی افطار کند و بشکند روز شنبه را که داشته است اگر طعام نیاید بماند پوست انگور یا خوب و درخت هم بشکند و سبب نبی از صوم سبب از صوم تقطیر اوست بصوم و در تقطیر وی تشبیه است بیود و اگر چه ایشان روزه نمیدارند بجهت بودن وی عید ایشان لیکن تقطیر میکنند باین وجه و در حدیث ام سلمه بیاید که آنحضرت روزه میداشت روز شنبه و شنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدارند در آن محبت آنکه عید ایشان است پس در وقتی ترک کرد صوم سبت واحد را تا تقطیر اینها لازم نیاید و در وقتی دیگر روزه داشت بقصد مخالفت و جهت مختلف است کذا قبل رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی و در جاکه تنقات و رجال سندش ثقات اند الا انه مضطرب مگر آنکه مضطرب است زیرا که روایت کرده است آنرا عبد الله بن بسیر از خواهر خود صما و قبیل عن عبد الله بن بسیر و نیست در وی ذکر خواهر او و گفته اند که این خود علقی قاصح نیست بلکه وی صحابی است و قبیل عنه عن ابیه بسیر و قبیل عن الصحاح عن عائشه نسائی گفت هذا حدیث مضطرب مصنف گفته بحتم که از عبد الله بن عرج و عن اخته بواسطه باشد و این طریقه صحیح اوست و ترجیح بر عبد الحق طریقه اول را و تابع شد او را درین ترجیح دار قطنی لیکن ابن ابی عمیر و واحد با سناد واحد با وجود اتحاد مخرج و بی روایت است و منتهی است بقلت ضعیف مگر آنکه از حفاظ نگه بین معروفین و صحیح طرق حدیث باشد که درین صورت دال بر قلت ضعیف نخواهد بود ولیکن در اینجا چنین نیست بلکه اختلاف کرده اند در وی بر راوی نیز از عبد الله بن بسیر و قد انک ما مالک و تخین انما کرده است آنرا مالک و گفته بود که ب نقتله عنه ابوداود و قال ابو داود هو منسوخ و گفت ابوداود که این حدیث منسوخ است گویم او روی آنست که نسخ است حدیث آینده یعنی و ... ام سلمه رضی الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثر ما كان يصوم من الايام يوم السبت ويوم الاحد

برستی که آنحضرت بیشتر از آنچه روزه میداشت از روزهای دیگر روز شنبه و یکشنبه بود و کان یقول بود که میگفت در سبب روزه
درین روزها نمازها و صلواتها بیشتر است از روزهای دیگر و در روز شنبه و یکشنبه که بت پرستی نیز با ایشان آه یافته بود و بت پر
یهود و نصاری خود امری متخلف بود چون روز عید ایشان است روزه نمیدارند پس در روزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشد
و تمامه این کلام در حدیث صحیح است بسمر گذشت اخوجه النسائی و احمد و البیهقی پس نهی از صوم در اول امر بود که آنحضرت
موافقت اهل کتاب دوست میداشت و احترام استجاب صوم سبب واحد است برای مخالفت اهل کتاب ظاهرش صوم هر یک علی
الافراد و الاجتماع است و گفته اند که نهی از افراد صوم بود که آنکه قبل یا بعد از روزه دارد و در حدیث عایشه است نزد ترندی که بود آنحضرت
که روزه میداشت در یک ماه شنبه و یکشنبه و دو شنبه و در ماه دیگر روز سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و صحیحه ابن حبان و هذا اللفظ
و این لفظ ابن حبان است در حدیث صحیح است که فرمود آنحضرت روزه ندارد در روز شنبه بگردانچه مفترض است بر شما اخوجه احمد و اصحاب السنن
و ابن حبان و الحاکم و الطبرانی و البیهقی و صحیح ابن السکن و نقل کرده حاکم از زهری که چون فکر کرده میشد او را این حدیث میگفت این حدیث
حصی است از اوزاعی و همیشه کاتم بودم آنرا تا آنکه دیدم که شسته شد و گفت ابو داود در سنن که گفت مالک این حدیث کذب است
و او را معارض است با سند صحیح از حدیث ام سلمه در بدر نسیر گفته نیست این معارض چنانکه حاکم زعم کرده است بلکه محمول است بر افراد بت
انصوم و حدیث ام سلمه بر صوم یوم قبل یا بعد و اما علم و عن ابی هریرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم
لفي عن صوم يوم عرفه بعينه نهي كرو رسول خدا از روزه داشتن روز عرفه در عرفات از جهت و بعد از آن شقت و جهد او
و بطائف آن در سبب گفته حدیث ظاهر است در تحریم صوم و باین رفته است یحیی بن سعید انصاری و گفته واجب است افطار آن بر حاج
و گفته اند لا باس به است اگر از دعائات او نگرند و این از شافعی منقول است و اختاره الخطابی و جمهور بر آنند که افطار مستحب است
و اما آنحضرت پس صحیح این است که روز عرفه بجز مفرط بود و در حج خود و لیکن ال نیست ترک صوم بر تحریم او آری دال است بر اینکه افطار
افضل است زیرا که آنحضرت نمیکند مگر افضل مگر آنکه گاهی مفضول هم برای بیان جواز بعمل آرد و مفسد ادرحق وی افضل باشد بنا بر
آنچه در دست از تشریح و تبلیغ بفعل لیکن الظاهر تحریم است زیرا که اصل نهی همین است رواه الخمسة غیر البقرمذی یعنی احمد
و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و نیز حاکم و بیهقی و در سندش حوشب بن عقیل است راوی از محمدی هجری و وی مجهول است و صحیح
ابن خزیمة و الحاکم و اقره الذهبی فی مختصر المستدرک و لم یعهده من الضعفاء فی المعنی و استنکره العقیلة و گفت عقیلة منکر است
زیرا که در سندش محمدی هجری است و او ضعیف است رواه العقیلة فی الضعفاء من طریقہ و قال لا تابع علیه الراوی عن مختلف
و گفت عقیلة که مروی است از آن حضرت صلی الله علیه وسلم با سانیه جیاد که وی روزه نداشت روز عرفه در عرفه صحیح نیست از آنحضرت
نهی کردن از روزه آن گفت مصنف صحیح کرد آنرا ابن خزیمه و توثیق کرد محمدی مذکور را ابن حبان انتهى و گفت ابن معین لا اعرفه کذا فی اطلاق
و در تقریب و در حق حوشب بن عقیل گفته اند ثقه و مروی است از ام الفضل بنت الحارث که بعضی مردم شک کردند روز عرفه در روزه داشتن
رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس بعضی گفتند که روزه دار است بعضی گفتند که روزه دار نیست پس بنی سائمه و بنی زید آنحضرت قدح شیر و آنحضرت در قوف بود بفرقه
سواد بر شتر خود پس نوشید آن شیر را متفق علیه و اخوجه النسائی و الترمذی و ابن حبان من حدیث ابن عمر و لفظ وی این است که حج کردم با آنحضرت

پس روزه نداشت و ابابکر همچنین با عثمان پس روزه نداشت و من روزه نمیدارم و نه امر میکنم بدان و نه نهی میکنم از آن و آخر خبر النسائی
من حدیث ابن عباس و یونانی الصحیح من حدیثه عنه عن ام الفضل و ازینجا معلوم شد که آنحضرت صائم نبود و همچنین ابوبکر و عمر و عبدالعزیز
و عمل سلف نیز برین است و از بعضی اهل علم منقول است که روزه داشته اند بعرفات و ظواهر مختلف میشود باختلاف احوال در قوت
و ضعف و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا صام من صام الا بد
روزه نداشت کسیکه روزه داشت مدام اختلاف کرده اند و معنی این حدیث شارح مصابیح گفته این آید و معنی است یکی آنکه عامی بدست
برصائم بطریق زجر بر صبیح وی دوم آنکه اخبار است بانکه او را ثواب صوم و فضیلت وی حاصل نیست این عربی گفته اگر این نامی بدست پس و
بر آنکس که آنحضرت بروی دعا کرده باشد و اگر معنی وی خیر است پس و ای کسیکه خبر داد آنحضرت که وی روزه دار نیست چون روزه او نشود
ثواب برای وی چگونه نوشته خواهد شد متفق علیه در سبب گفته اختلاف کرده اند علماء در صیام ابدگروهی تحریم رفته و بواختیار این بشر
لهذا الحدیث و مافی معناه و گروهی بجاز رفته و بواختیار این المنذر و تاویل کرده اند احادیث نبوی را از صیام دهر آنکه مراد از آن صیام
مع ایام منهی عنماست از عیدین و ایام تشریق و این تاویل مردود است بجهت نبی کردن آنحضرت این شهر را از صوم دهر تعلیل فرمود
بانکه نفس او را بروی حق است و اهل او را حق است و نیف او را حق است و لقوله اما انما فاصوم و افطر فمن رغب عن سنتی فلیس منی پس
تحریم او بدست از روی دلیل و از اول تحریم است حیث ابی موسی فرمود عا هر که روزه دارد همیشه تنگ کرده شود بروی جهنم این چنین قبض کرد
گفت مبارک خود را و در لفظی عقیده اخراج احمد و ابن حبان و ابن خزیمه و البیهقی و ابن ابی شیبه و لفظ ابن حبان این است که تنگ کرده شود
بروی جهنم این چنین عقده کرد تسعین او را بالش رجال صحیح اند و جمهور گویند مستحب است صوم دهر کسی را که ضعیف نشود از ادای حقوق
و تاویل کرده اند احادیث نبوی را تاویل غیر راجح و استدلال کرده اند بانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم تشبیه او شش روزه شوال با رمضان
در روزه سه روز را از هر ماه بصوم دهر پس اگر نه صائم دهر مستحق ثواب میشد تشبیه چه می داد و جواب داده اند که این بر تقدیر مشرعیت
اوست زیرا که آن معنی است از وی چنانکه نماز پنجگانه معنی است از پنجاه نماز که فرض شده بود پس اگر کسی آنرا واجب آنست بگذارد
مستحق ثواب نشود بلکه مستوجب عذاب گردد آری این اسنی از حدیث ابوبهریه فرموده من صام الدهر فقد هب نفسه من الدلالة اما
اما صحیح معلوم نیست و مسلم عن ابی قنادة بلغظ لا صام ولا افطر و مسلم راست از حدیث ابی قناده باین لفظ که نه روزه است
آنکس و نه افطار کرد و مؤید اوست حدیث ترمذی از وی بلغظ لم یصم ولم یفطر عدم افطار خود ظاهر است اما در توجیه عدم صومم مختلفان کرده
بعضی گفته اند که از جهت مخالفت وی سنت را که موجب نقص اجرا و است بر صوم و بعضی گفته اند از جهت التزام آن صوم ایام منیه را و
گفته اند از جهت زیان ده شدن شخص بدان بشفقت القای نفس در تملک و عجز انجام داد ای حقوق دیگر و باین توجیهاست مخصوص میگردد
بحسبیکه افطار نکند در ایام منیه و بسببیکه متضرر گردد و ضعیف شود و مانند جماعتی از ائمه بجز آن فتنه اندم کسی را که حالش خلان آن بود
و استدلال کرده اند بانکه محلی است از بعضی صحابه مثل ابی طلحه الضاری و حمزه بن عمرو اسلمی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز مقرر داشت
ایشان بدان و منقول است از بسیاری از تابعین و جز آن و بعضی گفته اند معنی وی آنست که عادت کرد و خو گرفت بآن اهل میگردد
کلفت و مشقت که مدار اجرا و ثواب بر آنست که مقصود از شرعیت صوم است و این وجه بر عکس آنست که وجها اول افاده کرده از
وقوع در کلفت و مشقت و احد اعلم که ذاتی اشعه اللغات ترمذی در جامع خود گفته قومی میگویند که صوم دهر بر تقدیر می تحقق پذیرد که روز

و عید صحی و ایام تشریق نیز افطار نکنند و هر که درین ایام افطار کند بیرون آید از حد گراست و صوم دهرنداشته باشد و همچنین مردی است از مالک بن انس و ابن قول شافعی است و احمد و اسحق نیز مانند آن گفته اند انتهی گفت محرر سطور عرفی عنده ظاهر سیاق حدیث نمی آید و در آن است که علت این نهی صوم ایام منہیہ نیست بلکه علت آن تجاوز از حد اعتدال و دخول در حد ربانیت و فوات حق نفس و اهل و عیال و وجود مشقت و اعتیاد بصوم است و لهذا احتیاط را بر اربعه نهی است از آن و کفایت میکند از آن صوم و او و علیه السلام که صوم ایام و افطار ایام است و سنت مقدم است بر همه توجیہات و تعلیلات و احتیاط در توکیل حکمت اوست بعلم شارع و الله اعلم بالصواب

باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت لزوم شئی است و حبس نفس بران و در شرع درنگ کردن در مسجد بر صفت مخصوص قدریکه آنرا درنگ توان گفت یعنی در بعضی گفته اند درنگ کردن پس بان خودست از استعمال اهل شرع لفظ اعتکاف را برین حقیقت اقبال عکف و اعتکاف ای اقامت و مکث پس مجرم و در مسجد بغیر درنگ اعتکاف نباشد و اما قید شرعی پس از جهت التزام اهل شرع است مسجد را در اعتکافات خویش و از جهت آنکه استحباب اعتکاف بسبب مابطه است در مسجد و از جهت آنکه خدای تعالی میفرماید و انتم عاکفون فی المساجد و امانیت پس بحدیث انما الاعمال بالنیات و فیه نظر زیرا که لبث در مسجد دو قسم است قسمی است که او را اعتکاف گویند و قسمی است که آنرا انتظار نامند و آن می نامند پس فرق در دو قسم بقیدی می باید کرد و نیت اعتکاف صلاحیت فرق ندارد زیرا که مصادره لازم می آید پس لابد است از مکث طویل که مصلیان آنقدر نمیکنند مثل یکروز و الله اعلم و قیام رمضان یعنی نماز گذاردن یا تلاوت کردن در شبهای می از جهت ایمان و حسببندیش و نوی گفته حاصل میشود قیام رمضان بصلوة تراویح و این اشاره است بآنکه شرط نیست استغراق تمام شب بصلوة نافله در آن می آید آنچه در کلام نووی است **عن ابی هریره** رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من وقام رمضان ایمانا و احتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گذاردن یا تلاوت کند در شبهای می از روی ایمان بخدا و استئصال بامروی و تصدیق بوعده وی و چشم داشت اجر و ثواب می آمرزیده شود او را آنچه پیش رفته است از گناه و نصب ایمان او احتسابا بر مفعول لبودن است و احتساب از حسب است بچو اعتداد از عدد و هر که بعمل خود وجه الله بخوابد او را محاسب از آن جهت گویند که وی اعتداد میکند بعمل خود پس گوید در حال مباشرت آن فعل اعتداد بان کرده قاله فی النهایة متفق علیه زیاده کتب نسائی در روایت خود لفظ ما تقدم و ما آخر و اطلاق ذنب شامل است صغائر و کبائر او نوی گفته معروف اختصاص است بصغائر و به جرم امام الحرمین نسبت کرده است آنرا قاضی عیاض بسوی اهل سنت و این مبنی است بر آنکه بخشیده نمی شوند کبائر مگر بتوبه و حدیث دلیل است بر فضیلت قیام رمضان و محتمل که مراد جمیع لیالی می باشد و هر که قیام بعضی لیالی کند حاصل نشود او را مغفرت مذکور و بطریق ظاهر آنست که حاصل میشود این قیام بصلوة و ترک یازده رکعت است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در رمضان میکرد و کما سلف فی حدیث عایشة و اما تراویح بطریق دیگر الآن معناد است در عصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع نشده عمر بن الخطاب در خلافت خود آنرا ابتداء نموده و ابی بن کعب را بجمع مردم حکم کرده و در قد بصلوة ابی اختلاف است گفته اند که یازده رکعت میگذازد و گفته اند نیست و یک گفته اند نیست و گفته اند بست و سه و قبیل غیر ذلک کذا فی سبل السلام **و عن عائشة** رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل العشر الاخير من رمضان ستم ميزر له بود رسول خدا چون در می آمد دهره اخير از رمضان این تفسیر درج است از کلام راوی محکم است

از اذخود انبیت است از اجتهاد و در عبادات زیاده بر عبادت یا از گوشه گرفتن از زمان و ظاهر اول است چنانکه در حدیث عایشه است
 میسر که بود آنحضرت کوشش می نمود و مشقت می کشید در عمل و عشر او آخر رمضان از آنچه نمی نمود در غیر عشر او خود روایت علی است
 شد نیزه و اعتراف النساء و عطف مقتضی مغایرت است و احیای لیل و زنده میداشت شب خود را یا زنده میداشت نفس خود را
 در شب آجیای لیل که میگویند و معنی دارد یا معنی زنده گردانیدن شب است چه حیات وقت و تازگی وی در عبادت کردن است در آن
 یا بمعنی زنده گردانیدن خود است و لیل شب چه حیات آدمی در بیداری است خصوصاً بعبادت و خواب در حکم موت است و بیکارگی
 حکم مرده دارد و عشر رهن دیده شب زنده دار و خویشتنم که تلخ کرد برای تو خواب شیرین را چه در سبب گفته ایقاع آجیای بر لیل مجاز
 عقلی است زیرا که زمانه آجیای نفس خود است و مراد بدان بیداری است و ایقظ اهل و بیدار میگردد انید اهل خانه خود را تا آنها نیز
 عبادت کنند و از سعادت دریافت شب قدر محروم نمانند لانه خاتمه العمل و الاعمال بخواتیمها ششم را بشیمیم گلی نوازش کن
 نسیم غالیه ساد و وزیدن است محسب متفق علیه بین الشیخین البخاری و مسلم و هم روایت است از عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا
 قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر بود آنحضرت وقتی که میخواست که اعتکاف کند یکبار نماز فجر
 ثم دخل معتکفه یستری در آمد در جای اعتکاف خود استدلال کرده است باین حدیث کسیکه قائل است که ابتدای اعتکاف از اول نماز
 عشره اخیره کند و باین قائل است اوزاعی و ثوری و لیث در یک قول و ابو حنیفه و مالک و شافعی و احمد بر آنند که در اید پیش از غروب آفتاب
 چون خواهد اعتکاف شهر یا عشر را و محل این حدیث آن میدارند که آنحضرت شب در مسجدی در آمد و چون نماز صبح میگذازد در حجره که برای او
 میساختند داخل میشد و منقطع میکرد دید از خلق و متفرغ میگشت و مراد بعتکف آن حجره است که از حصیر و مانند آن برای اعتکاف او میساختند
 چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب می بود و تخلی و انفراد وقت صبح کذا قالوا لیکن ظاهر حدیث ناظر در مذمب
 اول است و لفظ او اراد ان یعتکف صریح در آنست که راه اعتکاف وقت صبح واقع میشد نه از ابتدای شب و سنت مقدم است بر احتمال
 عقلی متفق علیه و رواه ابو داود و ابن ماجه ایضا و باقی صحاب کتب سینه نیز طولاً و در سبب این حدیث را نگرفته لیکن در بعض نسخ متن
 یافته شد و اعتکاف در ظاهر مذمب حنفیه سنت مؤکده است از جهت موافقت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر آن تا آنکه گذشت از این عالم
 چنانکه در صحیحین است از حدیث عایشه که گفت زهری عجب ارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آنحضرت عمل میکرد و بنوا فل گاهی و ترک میکرد
 گاهی و ترک نگذرد اعتکاف را هرگز و واجب نگفتند آنرا با وجودیکه کسب سال نشست در سال دیگر قضا کرد و در عشره شبست زیرا که واجب
 آنحضرت در واجب با وجود موافقت آن بود که امر میکرد بدان و انکار میکرد بر ترک آن و در اعتکاف گفت کسیکه دوست میدارد از شما که
 اعتکاف کند باید که بکند کفای صحیحین و نشستن در سال دیگر در عشره بجهت قضا نبود بلکه در سال وفات بود بجهت کمال شوق و تمسک استعداد

بوصول درگاه و عشا و هم روایت است از عایشه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعتکف العشر الاواخر من
 رمضان حتی توفاه الله عزوجل بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب اخیر از رمضان تا آنکه میرانید او را رضای تعالی و این بعد از آنکه
 در عشره اول و اوسط نشست و شب قدر را ندیافت و نمودند که شب قدر در عشره او اخیر است و این حدیث دلیل است بر موافقت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم با اعتکاف و برینکه اعتکاف سنت است ابو داود و از احمد نقل کرده که گفت نمیدانم چه کسی را از علمای اهل مدینه است
 و اما مقصود از وی پس جمع قلب است بر الله تعالی خلوت با مخلوق و اقبال بر وی تعالی و شکر بکرد وی و اعراض از ماعدای او سبحانه تعالی

متفق علیه شیخ در ترجمه گفته صحواب آنست که اعتکاف بر سه قسم است واجب و آن اعتکاف نذر است که واجب گردانیده است از
بر نفس خود و سنت و آن در عشره اخیر رمضان است و جز این دو قسم مستحب است انتمی او هم اختلاف است در آنکه سنت است یا که اعتکاف صحاب
در غیر رمضان یا در بعض عشره اخیر وی یا نه بعضی فضلا گفته اند نعم فی الکلی منها و بعضی دیگر گفتند حاصل نمیشود و موکده خارج رمضان زیرا که
مواظبت نکرد آنحضرت بر ادای آن طر در رمضان و لیکن چون در بعض وایت باین لفظ آمده است کان یعتکف فی العشره الاخیره من ربه
فهمیدند که در بعض عشره اخیر هم حاصل میشود همچنین و ایت فیه زیاده در جمله فی که در الی است بر مجرد نظریت نه بر استیعاب اما تحقیق آنست که حصول
سنت است و موکده بدون مواظبت نیست و نبود مواظبت آنحضرت بر آن گزینا استیعاب عشره اخیر چنانکه در جمیع الجوامع است از حدیث ابی که بود
آنحضرت اعتکاف میکرد در دو اخیر از رمضان پس سفر کرد یکسال و اعتکاف نکرد و چون شد سال قابل اعتکاف کرد بست روز اخر جرح
و بود او دو النسائی و ابن خرمیته و ابو عوانه و ابن حبان و مالک و در حدیث ابوهریره است نزد بخاری که اعتکاف میکرد هر سال ده روز پس
اعتکاف کرد بست روز در سالیکه قبض کرده شد در آن پس عشره درین طر معیار اعتکاف است و موکده واقع شده و این بیان آن طر است که در وی کلام
فی واقع شده و نیز شریعت اعتکاف برای التماس شب قدر است در او تا عشره اخیر پس ملازم آمد استیعاب و عدم ترک و الاشبیه فعل مجابین باشد
و عبارات کتب فقهیه نیز همچو عبارات کتب حنفیه درین باب قاصر غیر محرجی الشرحیه واقع شده و بعض اهل علم را درین باب مناظره است که در یک مذهب
بالبعض اصحاب خود کرده و در آن گفته که چون مافقه این امر بجنوب حضرت استاد علامه و حجه فهارمه شیخنا محمد بن بکر الصدیقی الاشعری بردیم دیدیم
که نفس اعتکاف سنت است علی العموم و اما سنت اعتکاف پس خاص است بمواظبت یعنی بر عشره اخیر از رمضان مع الاستیعاب و اهل علم
و عنها قالت ان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليدخل على راسه وهو في المسجد گفت عایشه بود رسول خدا که می آورد
سر مبارک خود را بر من و حال آنکه وی در مسجدی بود فارجه پس شانه میکردم سر آنحضرت را تا حیل شانه کردن بموی فرو بستن و در وی جواز بر آوردن
سنت است بر خود از مسجد یعنی خروج بعض بدن غیر تنه است و اینکه جائز است عمل بسیر از افعال خاصه بانسان و حال آنکه وی در مسجد باشد
و شروع است او با نظافت و غسل و طلق و تزین و بجز است استند از زوج از زوجه و کان که یدخل البیت الا لحاجة و بود که درنی آید
خانه را و بر نمی آید از مسجد مگر برای حاجت النسائی از بول و غائط و اتفاق کرده اند بر استثنای این بر دو و اختلاف کرده اند در غیر اینها از صحابه
بمجاکل و شرب طعمی است ببول و غائط خروج برای قصد و حجامت و همچنین جائز است خروج برای غسل هابت بنا بر خروج از مسجد نزد آن
و همچنین برای نماز جمعه اما غسل جمیع پس و ایتی صریح در آن از اصول یافته شد جز آنکه در شرح او را گفته که بیرون می آمد برای غسل فرض باشد
یا نفل قاله الشیخ گویم در قواوی حجت گفته جائز است معتکف را خروج برای هفت چیز بول و غائط و وضو و اغتسال نفل باشد یا فرض و جمعه
و حاجت سلطان و امری که لابد است از آن و چون فارغ شود از اینها زود برگردد اذ اکان معتکفا چون می بود اعتکاف گفته متفق علیه
در کتب حنفیه مثل تمهید غیره نوشته اند که اگر براید برای جنازه یا نمازی و اگر چه معتین شود بروی یا برای انجامی غریق یا حریق یا جادو اگر چه نفیر عام باشد
یا برای شهادت باطل شود اعتکاف او بجلاف حاجت انسان که آن معلومه الوقوع است پس مستثنی باشد و اگر مسجدی که در وی اعتکاف کرده است
مندم شود و از آنجا مسجدی دیگر نقل کند اعتکاف صحیح باشد زیرا که آن مکان مسجد نامند و همچنین اگر اهل آن مسجد در وی نماز میخوانند نگذارده باشند
و همچنین اگر عالمی با گراه بیرون کند یا بر نفس خود یا مال خود از دست کفار ترسند که درین مورد هم اعتکاف فاسد نمیشود و همچنین اگر زنی معتکف باشد
و مطلقه گردد و او را میرسد که بجانه خود برگردد و وی هنوز بر اعتکاف خود است و این همه در اعتکاف واجب است که بر نفس خود واجب گردانیده

واما در اعتکاف نفل که بدون ایجابش شروع کند خروج بعد از نذر لایس به است در ظاهر روایت واللفظ للبخاری در مصنفی گفته
 در اعتکاف دورای ظاهر میشود چنانکه در صلوة العید گفته شد یعنی میل شافعی بآنست که اعتکاف مرابطه است در مسجد و استحباب آن از
 جهت معنی مرابطت است الا آنکه خروج را برای حاجت قاطع اعتکاف عشره اخیره و مثلاً ساخته اند جهت ضرورت و جهت آنکه گویا سستی است
 در اول نیت پس اگر نیت مطلق اعتکاف کرد تا وقتی که از مسجد نه برآمده است بر اعتکاف خودست و چون از مسجد برآمد برای حاجت ضرورت
 یا غیر آن اعتکاف وی تمام شد و اگر باز اعتکاف خواهد نیت جدیدی باید کرد و این معنی است بر آنی که بشافعی نسبت کردیم پس ضرورت
 در اعتکاف مدت متابعه است نه مطلق اعتکاف و برای دیگر و اینجا نظرست بلکه ظاهر آنست که اگر نیت عمود دارد و برای حاجت ضروریه برآید
 بر اعتکاف خودست و همچنین اگر هیچ نیت حاضر نشد زیرا که اعتکاف با خروج برای حاجت ضروریه مخالفت ندارد و قاطع او نمی تواند بود
 الا خروج به نیت نقض اعتکاف یا خروج غیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی تعیین متابعت کرده است مثل عشره اخیره و رمضان او اسے
 مانوی نمی تواند شد مگر بکث این مدت و خروج برای حاجت ضروری کالمستثنی است و اما خروج برای غیر آن اگر در اول نیت تعرض استثنای
 آن کرده است پس جائزست و اگر تعرض نکرده است جائز نیست و آیا قاطع آن اعتکاف است یا قاطع آن نیت بغیر نیت قطع یا قاطع
 آنست و صورت طول مدت خروج ظاهر آنست که قاطع آن نیست بلکه او را جائز نیست و مشروعیت استثنای ما خودست از آن را
 که بشافعی نسبت کردیم زیرا که خروج برای حاجت نقض مدت متابعه نمیکند از جهت آنکه کالمستثنی است پس آنچه استثنای او صحیح کرده باشد
 اولی است بعدم نقض و برای دیگر ظاهر عدم مشروعیت استثنای فقیر گوید محل اختلاف بین رایین آنست که اگر مطلق اعتکاف
 یعنی کث در مسجد نیت کرده است متحقق میشود و صورت استثنای غیر آن و نظر در آن ای شافعی است و اگر اتباع اعتکاف که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در عشره اخیره رمضان میکردند قصد کرده است آن اتباع حاصل نمیشود استثنای و اندان و نظر در آن صورت
 رای مالک ابی حنیفه است و هم روایتست از عائشه رضی الله عنها قالت السنه علی المعتکف ان لا یعود مریضاً ولا
 جنازة ولا یمس امرأة ولا یباشرها سنت بر معتکف آنست که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را و با کسی نکند
 زن را و مباشرت نکند مس بودن بدست و مباشرت نیز بهمین معنی است و بشره روی پوست مردم و گفته اند که مراد بمس مباشرت
 و بی بطل است اعتکاف را با اتفاق و مباشرت در غیر فرج بعضی گفته اند بطل است و بعضی گویند بطل نیست و بعضی گویند اگر انزال کند
 بطل است والا نه و در بیدار گفته اگر جماع کرد در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد و انزال کرد باطل میگردد اعتکاف وی زیرا که این
 و معنی جماع است تا آنکه فاسد میگردد بوی روزه و اگر انزال نکند فاسد نمیکردد اگر چه حرام است در مصنفی گفته حرام است بر معتکف جماع کرد
 در مسجد و بیرون آن قال الله تعالی ولا تباشروهن و اتمم کفون فی المساجد لفظ فی المساجد متعلق است بکفون پس وقتی که معتکف
 اگر چه از مسجد برای حاجت ضروریه برآمده است مباشرت بروی حرام باشد و مباشرت دون جماع مانند لمس و قبله نیز حرام است بحجت
 عموم غلط مباشرت و جعل معتکف بنسیان ناقض نیست مانند جماع صائم بنسیان انتهى و لا ینحج لحاجة الا لهما الا بد منه
 و بیرون نیاید معتکف مگر برای حاجتی و کاری که چاره نیست از آن و در مسند خلاف بسیارست لیکن دلیل قائمست بر مفهوم این حکم
 در مصنفی گفته هر که اتباع آنحضرت صلی الله علیه و سلم قصد کرده باشد در اعتکاف او را لایس است اجتناب از آنچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 اجتناب فرمودند از آن و اگر مطلق کث در مسجد نیت کرده است آن سخن دیگرست ظاهر اینست که خروج برای نماز جمعه نیز حاجت ضروریه

و کاستختی است و مشروع است بجهت عموم قول الله تعالی اذ انودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا لی ذکر الله انتی مصنف گفته خبرم کرده است
 و ارقطنی که حدیث عایشه تا همین لفظ است و ماعدای وی از روایت دیگر است که ذافی الفتح و در اینجا گفته ان آخره موقوف چنانکه باید و کلا
 اعتکاف الا بصوم نیست اعتکاف مگر بروزه و روزه شرط است در اعتکاف و به قالت الخنفیه شوکانی گفته وارد نشده است چیزی
 دلالت کند بر شرط بودن بصوم الا قول عایشه و حدیث نذر عمر را و او است و نیست حجت مگر در قول ثابت از آنحضرت و ثابت نشد از وی آنچه
 دال باشد بر اینکه نیست اعتکاف مگر بصوم بلکه ثابت است خلاف آن در نذر عمر در حدیث متفق علیه و روایت کرده است ابو داود و عایشه
 مرفوعا که نیست اعتکاف مگر بصوم و غیر او این از قول عایشه روایت کرده و همین ترجیح داده اند حفاظ حدیث انتی گویم مراد بحدیث عایشه همین
 حدیث باب است و روایت کرده است آنرا سنائی و نیست در آن لفظ قالت السنه ابو داود گفته سوامی عبدالرحمن بن اسحق بن عقیل بنی گوید که درین
 حدیث لفظ قالت السنه است و در سبیل گفته در اشتراط صوم خلاف است و این حدیث موقوف دال بر اشتراط او است و در وی حدیثی است بعضی
 در نفی شرطیت و بعضی در اثبات آن و اکل نهیض حجه مگر آنکه اعتکاف از فعل آنحضرت امری معرون است و وی اعتکاف نکرد مگر صائم و اعتکاف
 او در عشر اول شوال ظاهر در آنست که روزه داشت در آن و اعتکاف نکرد در ثانی شوال زیرا که روز عید روز شغل بنماز و خطبه و خروج بسو
 جنبانه است ولیکن بجز فعل حجت بر شرطیت قائم نمیشود و کلا اعتکاف الا فی مسجد جامع و نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد مسجد جامع
 در اینجا مسجد جامع است یا بیان فضل اولی است و اکثر علماء بر شرطیت مسجد اند مگر بعضی علماء و این فتنه است امام احمد و ابو حنیفه و جمهور گویند
 جائز است در مسجد مگر کسیکه لازم است تا اجماع که مستحب است برای می جامع نزد شافعی و حنفیه زنان او مسجد بیت تجزیه کرده اند و قول قدیم شافعی
 نیز همین است امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز همین است ولیکن آنحضرت اعتکاف نکرد مگر در مسجد خود و آن مسجد جامع بود و شوکانی
 گفته مشروع شد اعتکاف در هر وقت و در مسجد یا هر مسجد که باشد زیرا که معنی اعتکاف شرعاً همین است که در مسجد بنشینند و هر که در غیر مسجد بنشینند
 معتکف اسیده نمیشود و وارد شده آنچه دال است بر آنکه نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مگر در مسجد جامع بنشینند و سعید بن منصور در حدیث حذیفه
 و اتفاق از علماء بر اشتراط مسجد در اعتکاف مگر محمد بن عمر بن لبابه مالکی که جائز داشت آنرا در هر مکان انتی رواه ابو داود و کلاباس بر حاله
 روایت کرد این ابو داود و نیست باک بر حال مندوی الا ان الراجح وقف احق مگر آنکه راجح وقف آخر او است یعنی قول عایشه که نیست اعتکاف
 مگر بصوم مالک درین گفته جائز است معتکف را که اعتکاف کند در آن مساجد که خوانده نمیشود در آنجا جمعه وقتی که واجب نمیشود برومی که بزیاده
 ازین مسجد بسوی مسجد دیگر که خوانده میشود در آن جمعه بگوی گفته که خروج برای جمعه واجب است بر معتکف و غیر مسجد جامع جائز نیست و از آن آن
 و اختلاف کرده اند در طمان اعتکاف او سفیان ثوری و ابو حنیفه گفته اند که اعتکاف باطل نمیشود چنانچه باطل نمیشود بخرجه بر اقصای حاجت
 انسانی و مالک و شافعی گفته که باطل میشود و از احادیث داله بر عدم شرطیت صیام است این حدیث **وعن ابن عباس رضي الله**
عنه قال ليس على المعتكف صيام الا ان يجعله على نفسه نیست شرط بر معتکف روزه مگر آنکه واجب گرداند بر نفس خود یعنی
 نذر صوم کند رواه الدارقطنی و الحاکم و الراجح وقفه ایضا و راجح وقف او است نیز بر ابن عباس بهیچ گفته اصحیح از موقوف
 و رفعه و هم گویم جهاد و درین با چه سر می هست پس قائم نشود دلیل بر شرطیت صوم در اعتکاف مگر بالترام آن بند چنانکه در حدیث ابن عمر است
 که پرسید عمر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که نذر کرده بود و جاهلیت که اعتکاف کنم شبی در مسجد حرام فرمود ایفا کن نذر خود را متفق علیه پس اگر
 صوم شرط می بود امر باقیای این نذر نیز فرمود و حنفیه بجا بیان گویند که در روایتی بجای شب لفظ روز آمده پس شب بار و مراد است چنانکه

از روز شب بار و زرد می باشد و این جواب ضعیف است و حدیث ابن عمر و ابی هریرة است بر شریعت اعشاک در هر وقت بنا بر ورود او در غیب
 در آن و نیاید چیزی که دلالت کند بر تخصیص **وعن** ابن عمر رضی الله عنه ان رجلا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم
 اذ واليلة القدر في المنام گفت ابن عمر بدستیکه مردی چند از یاران آنحضرت نموده شدند شب قدر را در خواب مصنف گفته و من
 نشدم من بر نام پیچکی ازین جماعت و باحکام گفته شد ایشان را در خواب که این شب فی السبع الاواخر و بهفت شب اخیر است بحتم که
 مراد بهفت شب اخیر باشد که متصل عشرين اند یا بهفت شب آخر که متصل آخر شهر اند و این ظاهر ترست و الله اعلم فقال رسول الله في يوم
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم اري بضم هـ من اظن رويها كقوله اطاعت اى توافق لفظا و معنى في السبع الاواخر من بينم و سيد انم
 و گمان میکنم خواب شما را که تحقیق مطابق افتاده است در بهفت شب اخیر من کان متوجها فليتحن في السبع الاواخر پس کسیکه بست طلب کند
 شب قدر را پس باید که طلب کند او را در بهفت شب اخیر و در وی دلالت است بر عظم شان رويها و جواز استناد بسوی وی در امور وجودیه بشرطیکه
 مخالف قواعد شرعی نباشد و لیلۃ القدر را لیلۃ القدر از آن گویند که تقدیر کرده میشود در وی از زاق و نوشته میشود و قضا کرده میشود و آجال
 و احکام که درین سال بوقوع می آید و قدر باین معنی بسکون ال نیز آمده است اگر چه مشهور تحریر ال است و بعضی گفته اند از جهت عظم و در
 و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدری زائد است بر آنچه در غیر اوست شاعر شبی وصل است طی شد نامه سجد سلام فی
 حتی مطلع الفجره متفق علیه و مسلم از حدیث ابن عمر فروعا آورده که بگوید او را در ده آخر پس اگر ضعیف شود یکی از شما یا عاجز آید پس
 مغلوب نشود بر سبع بواتی و در روایت احمد است که دیدند دوم و شب قدر را شب بست چهارم پس فرمود آنحضرت بگوید او را در عشر بواتی در شبها
 و تر از آن و اخرج کرد احمد از حدیث علی علیه السلام فروعا که اگر غلبه کرده شود شما پس غلبه کرده نشوید بر سبع بواتی در سبیل گفته صحیح میان آیات
 باین طریق است که عشر برای احتیاط است و همچنین سبع و تسع زیرا که مظنه آن همین است و هر اقصی ما یظن فیہ الا در ال انتهى گویم حافظ ابن تیمیه
 در شرح عمده گفته که اخرج کرد احمد از حدیث ابن عباس که پرسید عمر بن الخطاب صحاب رسول خدا را و گفت میدانید شما که آنحضرت فرموده است
 در شب قدر که طلب کنید او را در عشر او را در وتر پس در کدام و تر شما می بینید گفت ابن عباس پس اکتفا کردند قوم در بیان و تر یعنی هر
 و تری ذکر کرد پس گفت عمر چیست ترا سخن میکنی تو ای ابن عباس گفت اگر خواهی سخن کنم از رای خود گفت از رای تومی پرسم گفت دیدم خدا را
 که بسیار کرده است ذکر سبع در قرآن چنانکه هفت آسمان و هفت زمین و هفت طواف و هفت چهار و ماشاء الله من لکن پیدا کرد انسان
 از هفت و گردانید رزق او را از هفت و هفت پس گفت عمر این همه که ذکر کردی شناختم پس چیست معنی قول تو که پیدا کرد انسان از
 هفت گفت ابن عباس گفت خلق الانسان من سلالة من طین ثم جعله لطفة فی قرار کلین الی قوله خلقا آخر نبيتر خواندم انا صببنا الماء
 الی قوله و ایا پس نمی بینم لیلۃ القدر را مگر در شب بست و سوم که باقی ماند هفت گفت عمر غلبتمونی علی ان لا تا تون با جابته هذا الغلام الذ
 کم یجمع شون راسه انتهى **وعن** معاوية بن ابي سفيان رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال في
 ليلة القدر ليلة سبع وعشرين شب قدر شب بست و هفتم از رمضان است رواه ابو داود و الرايح وقفه روایت کرد این را
 ابو داود و فروغ و راجح وقف اوست بر معاویه و لیکن او را حکم رفع است ازین جیش بکسر او نشدید را گفته پرسیدم ابی بن کعب
 که بر او توانی مسعود میگویی بر که قیام کند سال تمام دی و در می یابد شب قدر را گفت رحمت کند خدا بر مسعود را میخواهد که اعتقاد کنند
 مردم آگاه باش که وی میداند که شب قدر در رمضان است در ده اخیر در شب بست و هفتم بوده سوگند خورد ابی بن کعب که شب بست

ازین حدیث گویند که هر که در شب میگوید ای ابا منذر و این کیفیت ابی بن کعب است گفت بعد از آنکه خبر داده است ما را آنحضرت که آفرین
 بر او باد و در حالیکه نیت او را در شبی رواه مسلم پس بفرموده این حدیث در حکم رفع باشد و بعضی از فضلا ذکر کرده اند که خدای تعالی
 او را در لفظ لیلۃ القدر را در جوره تا از انما سجد با او این نه حرف است و مجموع آن نسبت بهفت میشود و اینجاست امثال این همه امارات ظنی است
 و الاصل قطعیه بر سبب ایتیم حاصل نیست در آن و اگر آنحضرت را بود آن کرده نشد به تعیین مرصحا بر او اگر کسی از صحابه باشد که او را
 اعلام کرده باشند وی نیز منوع بود از اظهار آن نسبت حکمتی که در اخفای آنست و اما علم و مروی است از ابی ذر که وی پرسید رسول خدا
 و سوگند داد پس در غضب آورد آنحضرت را و فرموده و اگر از آن میکرد خدا که خبر دهم بدان خبر میدادم شمارا و بعد از آنکه گفت مصنف و قد اختلف
 فی تعیینها علی اربعین قولا و تحقیق اختلاف کرده شده است در تعیین وی یعنی شب قدر بر چهل قول و شوکانی گفته است چهل و از این
 و در حقه المصنف گفته لیلۃ القدر و لیلۃ شبی که جدا کرده میشود در وی هر حکیم و در وی فرو آمده است قرآن جمله واحدة بعد
 نازل شد پنجما و این شب در تمام سال می باشد و واجب نیست که خاص در رمضان بوداری و رمضان بر مطنه غالبه است اتفاق افتاد
 که این شب در رمضان بود نزدیک نزول قرآن دوم شبی است که می باشد در وی نوعی از انتشار روحانیت و آمدن ملائکه بسوی ارض پس
 متفق میشوند مسلمانان در این شب بر طاعت و تعاکس میشود و انوار ایشان در میان یکدیگر نزدیک میشوند با ایشان فرشتگان و در می شوند
 و استجاب میشود و عالمات ایشان این شب در هر رمضان است در شبهای مطلق و ماخیز میشود و متاخر و خارج نمیشود از رمضان پس هر که
 لیلۃ القدر را ولی را رواه کرده گفت که این در هر سال است و هر که ثانی را قصد کرد گفت آن در عشره اخیره رمضان است و اختلاف صحابه در تعیین این شب
 بنی است بر اختلاف ایشان در یافتن این شب انتهی گویم امام ابو حنیفه نیز قائل است بقدم و تاخرو و تحول آن در تمام حول او هر که فی فتح الباری
 وارد کرده ام آن چهل قول را در فتح الباری شرح صحیح البخاری و نیست حاجت بذکر آن در اینجا زیرا که بعضی ملذین اقوال در تعیین وی نیست
 چنانکه قول بر رفع آن و قول با بخار از آن و مصنفانین همه را در اربعین شمرده و بعضی از آنها چنان است که نیست دلیل بر آن در سبب گفته
 و اظهر اقوال آنست که شب قدر در سبع او اخر است و انتقال یکین چنانکه مفهوم میشود از حدیث باب و ارجی او تا و تر نزول و شافعی و غیر
 و سی ام و ستم است بموجب حدیث ابی سعید و عبدالمدین بن انیس و ارجان و جمهور نسبت و فتم است انتهی و مصنف در فتح الباری بعد از چهل
 اقوال گفته و ارجها کله انما فی ترا عشره الا و اخر شیخ الاسلام بن تیمیه گفته و کمال فلا یجرم بلیله بعینها انما لیلۃ القدر علی الاطلاق
 بل هی مبعثه فی العشر کمالت علیها لم یصوص انتهی و اما حکمت اخفای وی پس گفته اند تمام مردم جدی و اجتهادی کنند در طاعت و اعتقاد
 و آنجا کنند بران شک نیست که اکثر احادیث در آن اند که در رمضان است خصوصا در او تا عشره اخیره خصوصا در شب بخت و فتم
 و هر که اجتهاد کند در بیداری شبهای یک سال تمام در یاد انشاء الله تعالی و وارد شده است در احادیث ترغیب و ترهیب بر زنده د
 آن شب و مختار آنست که معتبر احیای اکثر لیل است اگر تمام شب احیا کند و بنجر بلال و اختلاف فراغ و سنن مؤکده و مکرر و فصل و اکل است
 و الا بر مقدار که توفیق قیام باید مقصود حاصل است و لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سو فیری و کان سعیه مشکورا رزقنا الله تعالی و عن
 عایشه رضی الله عنها قالت قلت یا رسول الله ارایت ان علمت ان لیلة القدر ما اقول فیها گفت عایشه گفتتم
 ای رسول خدا خبر دهم که اگر بدانم که شب قدر و در یابم آنرا چگونه از ذکر و عبادت در آن شب قال قولي فرمود بگو این ما را اللهم
 ناک عفو یحب العفو فاعف عنا خداوند ابد استیکه تو عفو کننده و دوست میداری عفو را پس عفو کن از من شمر که یا بخشیش

رجال ماهه که هستم اسپر کند هوا به نداریم غیر از توفیر با درس به نونی عاصیان اخطا بخش و بس در واه الحسنة غیر ای د او >
 بنی احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صحیح الترمذی و الحاکم در سبل السلام گفته قیل علامت دی آنتست که شخص مطلع بران بهر خبر را
 ماجه می بیند و گفته اند انوار ساطعه در هر مکان تا آنکه در مواضع مظلمه هم می بیند و قیل می شنود سلام با خطاب لازم فرستگان و گفته اند عکالت
 دی استجابت دعای بیننده اوست و طبری گفته که این لازم نیست زیرا که گاهی این شب حاصل میشود و هیچ چیزی دیده و شنیده نمیشود
 اختلاف کرده اند در آنکه آیا واقع میشود ثواب مرتب مگر کسی را که اتفاق افتاد و او را این شب و ظاهر نشد بروی چیزی یا این ثواب موقوف
 بر کشف اوست اول مذهب طبری و ابن عربی و دیگران است و ثانی مذهب اکثر و دلیلش حدیث ابو هریره است نزد مسلم باین لفظ من یغم
 لیلته القدر فیا اقمه انووی گوید ای یعلم انها لیلته القدر و یحتمل که مراد موافقت او باشد در نفس الامر اگر چه وی نداند که همین شب لیلته القدر است
 و مصنف همین را ترجیح داده و گفته انکار نکنیم حصول ثواب جزیل را برای کسی که قیام کرد برای ابتغای لیلته القدر اگر چه موافق نشود او را و نیست

کلام مگر در حصول ثواب بعین هو عود بکه آن مغفرت و ذنوب متقدمه است انتهى **و عن** ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال

قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تشد بضم دال معله بنا بر آنکه نفی است و مرزی است بسکون بنا بر آنکه مثبت است احوال

جمع حل معنی پالان که برای شتر هموزین برای اسپ باشد و شدوی در اینجا کنایه است از سفر زیرا که غالباً برای همین باشد اکلا التلثه
 مساجد یعنی بسته نشود پالانها مگر بسوی سه مسجده یعنی سفر کنعنه بقصد دریافت نفس املکه و بقصد آنکه آنرا فضیلت ذاتی باشد و نماز کردن
 در آن فضل بود از جای دیگر مگر بسوی این سه مسجد و باین بیان خارج شد رفتن بجای برای کسب علم و زیارت اهل علم و تجارت و جز آن
 از آنچه در آن رفتن برای دریافت مکان و تبرک بدان نیست بلکه برای ادراک چیزی است که در آنجا است مثل این گفته است شیخ نور الحق دهلوی
 در تیسیر القاری شرح فارسی صحیح بخاری و در حجة الله البالغة گفته حق نزوم آنست که قبر و محل عبادت ولی از اولیاء الله و طور همه برابرست در آن
 نبی و در مسوی گفته مدلول این حدیث آنست که شد حال بسوی غیر این سه مسجد برای معنی قربت و تخصیص مکان منتهی عنه است و شاید که
 حکمت در آن باز داشتن باشد از آنچه میگردند آنرا اهل جاهلیت از اختراع مواضع که تعظیم میکردند آنرا برای خود و در معنی گفته تنقیح در اینجا
 آنست که در جاهلیت سفر میکردند بمواضع متبرکه که بزرگم خویش پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم سد باب تحریف نمود و سفر را برای مواضع متبرکه
 غیر این مسجد بقصد خصوصیت تبرک بآن مواضع منع فرمود تا امر جاهلیت رواج نگیرد و آیاتی بینی که بصرفه غفاری نبی را شامل طور داشت ابو هریره
 را از طور منع کرد و الله اعلم انتهى و مصنف در فتح المبارک گفته مستثنی منه در اینجا محذوف است پس یا عام تقدیر کنند که بسوی هیچ جای برآ
 هیچ امری پالان نباید بست یا اخص از آن گیرند و نیست سبیل بسوی تقدیر اول سبب مفضی بودن آن بسوی سد باب سفر از برای تجارت
 و صلح و طلب علم و غیره پس متعین شد ثانی و اولی آنست که آنچه کثیر المناسبت باشد تقدیر نمایند یعنی بسته نشود پالانها بسوی هیچ مسجد
 برای نماز مگر بسوی این سه مسجد انتهى و باین رفته اند اکثر فقها و محدثین و همچنین گفته اند در شرح این حدیث و عبارات ایشان در رساله
 منتقی المقاتل مذکور است و بعضی معنی حدیث چنین گفته اند که اگر کسی نذر کند که نماز گذارد در مسجدی سوا می این سه مسجد پس شد حال کند
 بسوی آن مسجد بلکه در هر مسجدی که نماز گذارد از عهده نذر برمی آید مگر این سه مسجد که اگر نذر گذاردن نماز در یکی از اینها خواهد کرد تا وقتی که
 نماز در آن خواهد گذارد از عهده نذر نخواهد برآمد قاله البغوی و ابن بطال و التورنیشی شارح المصابیح و ابن عبد البر و محمود بن حله و غیره
 و بعضی گفته اند معنی حدیث آنست که سفر کنند برای اعتکاف بسوی هیچ مسجدی مگر این سه مسجد و رفته اند بعضی مصلحت بسوی آنکه صحیح نیست

اعتکاف مگر درین مسجد مانده دیگر مساجد کذا فی العینی و ایراد مصنف این حدیث را در باب الاعتکاف از همین جای است و بعضی میگویند
 مستثنی منه عام تر از مسجد و غیره و گویند معنی حدیث آنست که شد حال نکلند بقصد زیارت قبور صالحین دیگر مواضع فاضله و این منقول است
 از جوینی و قاضی عیاض و قاضی حسین گفته اند که این نهی برای تحریم است لیکن قسطلانی تخطئه ایشان کرده و مصنف در فتح الباری بیطلان آن
 و نووی حکم بطلان بودن این مفهوم کرده اما در سبل السلام گفته که حدیث دال است بر فضیلت این مساجد و دال است بر مفهوم حصر خود بر آنکه شد حال
 بقصد غیر ثلثه همچو زیارت صالحین احیاء باشند یا اموات بقصد تبرک و قصد مواضع فاضله بقصد تبرک بدان نماز گذاردن در آن حرام است
 و قد ذهب الی هذا الشیخ ابو محمد الجوینی الشافعی و به قال القاضی عیاض المالکی و طائفة و دال است بر آن وایت اصحاب سنن از البخاری
 ابی بصیرة غفاری برای هر بیره در خروج بسوی طور و گفت لو ادرکتک قبل ان تخرج ما خرجت و استدلال کرد بهین حدیث و واقعه ابوهریره
 و رفته اند بهو بسوی آنکه غیر محرم است و استدلال کرده اند بانچه ما بعض نیست و تاویلات کرده اند حدیث باب راتما ویل بعید و لا ینبغی
 التاویل الابدان ینقض علی خلاف ما اولوه للدلیل انتهى گوئیم میگویند آنکه ابو بصیرة غفاری ابوهریره را از رفتن طور منع کرده و هبش آن بود که
 ابوهریره جانب طور بقصد نماز گذاردن در آن رفته بودند نه برای مجرد زیارت چنانکه طرق حدیث بصره بر آن دلالت دارد پس فهمیدن نفعی سفر
 برای زیارت صحابا و دیگر حاجات جائز و از آن مسامحت است و در بعض طرق حدیث باب تصریح آمده است به نهی سفر بسوی غیر این هر سه مسجد
 از برای نماز پس مستثنی منه لفظ مساجد باشد زیرا که در استثنای مفرغ همچو مستثنی منه عام که اقرب باشد بسوی مستثنی و نباشد بعضی غیر متداول
 در عرف تقدیر میکنند رعایت اقتضای مقام را در تقدیر عام ناگزیر میدانند پس نهی از سفر بطرف مساجد دیگر سوای این هر سه مسجد بقصد نماز است
 در آن پس بس و مقصود این است که شد حال بطرف بیچ مسجدی اگر چه مسجد قبا و مسجد خیف باشد بقصد صلوة در آن نکلند زیرا که این هر سه مسجد
 مخصوص اند برای این غرض و سفری که باین قصد نباشد بلکه مقصود از آن امر دیگر بود همچو تعلم از عالمی یا زیارت جررگی یا تجارتی ممنوع نیست
 کاتب حرو و گوید عفا المدعنه مسأله سفر برای زیارت قبور صلحا و انبیا مختلف فیه است با اتفاق بر اینکه نفس زیارت اموات مستحب بلکه
 سنت است اما شد حل برای آن پس نزد بعضی جائز است اگر بر وجه مسنون باشد یعنی مقصود از آن دعا برای اموات و استغفار بر آن
 شان و اعتبار گرفتن و نگاه کردن در بی ثباتی دنیا و راغب بودن در آخرت بود و دلیلش حدیث نهیتکم عن زیارة القبور فرور و ما است
 اخرج مسلم گویند روی دلالت است بر جواز سفر برای زیارت قبور و رحلت بسوی آن چون دور باشد و خاص نیست بودن آن در بلد و قریه
 و صیغه امر بعد خطر برای وجوب است و ضرورت است که جانب فعل در آن راجع باشد بر جانب ترک چنانکه در صول خفیه است پس لفظ فرور و ما
 عام است خواه بسفر باشد یا غیر سفر و اگر گویند که درین سفر ایهام معصیت و شرک است گوئیم که مقصود ما زیارت مسنون است نه زیارت
 ممنوع که آن در سفر و حضر بدو منعی عنه است و آنانکه سفر برای زیارت ناجائز دارند میگویند که از حدیث مذکور که در آن امر زیارت
 وارد است نفس جواز زیارت ثابت شده نه سفر برای آن و مؤید او است ما ثور نبودن سفر بعد این امر از فعل و عمل آنحضرت و قرون
 مشهور و لما بان غیر بس اگر دلالت فرور و ما عام می بود از سفر و حضر الاموال بعضی از صحابه و تابعین این معنی از روی فهمیده بعمل می آوردند
 حال آنکه از هیچیک از اینها منقول نشده که برای زیارت کسی شد حال کرده باشند آری اگر یکی در شهری بتقریبی دیگر مثل تحصیل علم کسب
 یا جز آن وارد شده زیارت قبور آنجا کند لا باس به است که این سفر خاص برای زیارت واقع نشده بخلاف سفر تجارت و طلب علم که از تقریب
 شارع و فعل اصحاب و ثابت شده و لهذا داخل حدیث لا تشد الرجال نباشد و سفر زیارت اگر چه علی الاطلاق مظنه شرک و معصیت نیست

اما از عوام کمتر کسی باشد که باین باب مبتلا نشده و در فتوی دادن بدان فتح باب اوست خصوصاً درین ماند و لذا جماعتی کثیر و جمعی غیر مستثنی
 را در حدیث باب عام از مساجد گرفته اند و مضمون شارع بی برد و هو العباد و تفویضات گفته هر که رفت بسوی بلده اجیر یا بسوی قبر سالار
 مسعود غازی یا آنچه ماناست بدان از برای حاجتی که طلب میکند آنگاه پس شیخ می آید است با شمی که اگر هست از قتل و زنا و نیست مانند او مگر کسیکه
 می پرسد صنوعات را یا مانند کسی است که میخواهد لذت و عزیزی را مگر آنکه ما تصریح میکنیم بتکفیری و بنا بر عمده افضل شارع و درین امر خاص انتهى پس
 تصویب مانع از غیر زیارت نظر بعد م در و در خصت آن از شارع صراحتاً سد ذرائع مفاصد است و عدم نقل این سفر از سلف و شارع مؤید است
 المسجد الحرام کی مسجد حرام و مراد بآن تمام حرم است چنانکه ابو داود طیالسی از طریق عطار روایت کرده که گفته شد او را این فضل تنها در مسجد
 یاد حرم گفت بلکه در تمام حرم و مسجدی هَذَا و م مسجد من که این است یعنی مسجد مدینه و المسجد الاقصی سوم مسجد اقصی تا سید شمس بدین
 جهت آنکه در ایام مسجدی نبود و قاله الزمخشری و حدیث دال است بر فضیلت این هر سه مسجد و بر اینکه فضل اینها مسجد حرام است زیرا که تقدیم
 ذکر دلیل نیت مقدم است باز مسجد مدینه باز مسجد بیت المقدس و دال است برین وایت بزرا حدیث ابی الدرداء مر فو عا با سنا و حسن الصلوة
 فی المسجد الحرام بآیه الف صلوة و الصلوة فی مسجدی بالف صلوة و الصلوة فی بیت المقدس بحسب ما یصلوة و درین معنی حدیثهای دیگر است
 و اختلاف کرده اند در آنکه این مساجد عام است از فرض نفل یا خاص است با اول طحاوی و غیره گفته اند مختص بفرض است لقوله صلی الله علیه و سلم
 افضل صلوة المرء فی بیته الا المکتوبة و لیکن مخفی نیست که لفظ صلوة معروف بلام جنس عام است پس شامل نافله هم باشد مگر آنکه گویند لفظ صلوة
 چون مطلق باشد متبادر نمیشود از وی مگر فرضیه پس شامل نافله باشد از علم متفق علیه این حدیث در صورت نفی است مراد بآن نهی است مجازاً گویا فرض و دال
 شرعاً ان مقصد المساجد بالزیارة الالهة البقاع الاختصاصها باختصت به من الزیارة التي شرعها الله تعالی و اهل اصول گفته اند که خبر شارع اگ دست از امر وی

کتاب الحج

بفتح حاء و لسه مهمله هر دو لغت است بمعنی قصد و در شرع قصد بیت المقدس بر وجه مخصوص فرضیت وی در سال ششم است از هجرت نزد جبهه
 و حافظ ابن القیم در هدی سنده زیاده اختیار کرده و همچنین در سفر السعاده عمری گفته که چون فرض حج در سال نهم اشتغال کرده تهمین اسباب سفر
 فی الفور و اما قوله تعالی و اتوا الحج و العمرة بقدر الایه پس نزول وی در سال ششم است و این دلالت نمیکند بر فرضیت حج و عمره بلکه
 در وی امر است با تمام حج و عمره بعد شروع در آن انتهى فی در سبیل گفته و فی خلاف و این کن ارفع و اعلا ای ارکان دین نمایان ترین شعائر
 اسلام است و جامع است میان عبادت ماله و عبادت بدنیه و هر دو میکنند گناهایان صغیره و را بالاتفاق و کبیره را نیز و خلافتی که هست حقوق العباد
 نه حقوق اله و در روایتی آمده که دعا کرد آنحضرت در مزدلفه بعبود ما و من نظام از امت و استجاب شد و الله علم و دلیل فرضیت وی از قرآن
 این کریمه است بعد علی الناس حج البيت من استطاع الیسبیل او منکر فرضیت وی کافر است لقوله تعالی و من کفر فان العنی عن العالمین

بَابُ فَضْلِهِ وَ بَيَانُ مَنْ فَرَضَ عَلَيْهِ

باب در بیان فضیلت حج و بزرگی آن که ثابت است با حدیث صحیح و بیان کسیکه فرض کرده شده است بروی **عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ**
اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الْعُمْرَةُ إِلَى الْعُمْرَةِ كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا عَمْرَةٌ أَوْ عَمْرَةٌ أُخْرَى كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا
 را که واقع شدند میان دو عمره چنانکه در وضو و نماز و رمضان وارد شده است و علما در اینجا مخصوص بصغائر داشته اند و ظاهر این است
 که اینجا نیز همین مراد خواهد بود و کفارت از کبائر مخصوص بحج است عمره در لغت بمعنی زیارت است و قیل القصد و در شرع احرام بوسی و طو

وطلق یا تقصیر یا نام نخاده شد عمره زیر که زیارت کرده میشود بسبب فی خانه کعبه را و قصد کرده میشود بسوی وی و در قول وی هم قرآن العمره
 دلیل است بر تکرار عمره و بر اینکه نیست که است در آن و نه تحدید بوقت و مالکیه گویند مکره است زیاده از یک عمره در یک سال و استلال کرده اند و آنکه
 نکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمره را مگر از یک سال تا سال دیگر و افعال آنحضرت نزد ایشان محمول است بر وجوب یا ندب و جواب داده اند که معلوم
 از احوال آنحضرت که بعضی چیز را ترک میداد و حال آنکه کردن آن مستحب می بود برای رفع مشقت از امت خواند آنحضرت بسوی عمره بقول خود
 و ظاهر حدیث عموم اوقات است در شریعت آن و الیه ذهب الجمهور و گفته اند که مستحب است حج و قیل مگر ایام تشریق و قیل یوم عرفة و قیل مگر
 اشهر حج برای غیر تمتع و قارن و انظر آنست که مشروع است مطلقا و کردن آنحضرت آنرا در اشهر حج را در قول کبر ایت است در ایام مذکور
 زیرا که نبود هر چهار عمره او مگر در اشهر حج که ما معلوم کردیم عمره را بعد در حجه الوداع بود زیرا که آنحضرت حج قرآن نموده و کما تظافرت علیه الادلته و الیه
 من الایمة الاجلّه و الحج الملبس من لیس له جزاء الا الجنة و حج مبرور نیست او را جز اگر جنت حج مبرور گفته اند آنست که در روی از سجا
 سناجی نکند و همه در بیان باشد و این صحیح است و در حجه النوی و اصح آنست که مراد بدان حجی است که بدرگاه حق مقبول افتد و اگر چه سبب قبول
 همان است که گفته اند ولیکن فضل خدا و اسع است گاهی قبول میکند از بنده و می گذارد از تقصیرات وی و عفو میکند و گفته اند نشان حج مبرور
 آنست که بهتر از آنکه رفته است برگردد و بسبب راغب در آخرت و زاهد در دنیا و بمعاصی عود نکند احمد و حاکم از حدیث جابر آورده اند که گفته
 اندی رسول خدا چیست بر حج فرمود اطعام طعام و افشای سلام و در سندش ضعفی هست و اگر این حدیث بثبوت رسد تفسیر بدان مستعین گردد

متفق علیه و درین باب حدیثهاست کاتب عرو و درین باب چهل حدیثی جمع کرده **و عن** عائشة رضي الله عنها قالت
 قلت يا رسول الله على النساء جهاد قال نعم قلت عائشة انك قلت اني رسول خدا هست بر زنان جهاد و این اخباری است که مراد
 بدان استقامت فرموده آری هست علیهن جهاد بر زنان جهاد است که لا قتال فیہ نیست قتال در آن گویا وی گفت ما هو فرمود
 الحج و العمرة آن جهاد حج و عمره است و اطلاق لفظ جهاد برین هر دو مجاز است تشبیه جهاد و اطلاق وی بر آن بجامع مشقت است و در
 قول وی لا قتال فیہ ایضاح مراد است و بذکر آن خارج شد از استعاره بودن و جواب از اسلوب حکیم است رواه احمد ابن حنبله
 و اللفظ له ای لابن ابته و اسناد صحیح و در حج زن شرط است وجود زوج یا محرم که همراه باشد از جهت نبی آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم در حدیث شریفین از مسافرت زنی که زوج و محرم با خود ندارد الا آنکه شافعی معنی نبی خون فتنه فهمیده است و جامعه از نسوة ثقات
 بجای محرم ساخته است و اصله فی الصحیح یعنی صحیح بخاری و این عبارت مصنف مفید آنست که چون لفظ صحیح مطلق آید مراد بدان
 بخاری باشد زیرا که فرد کامل در صحاح اوست و لفظ وی این است که گفت عائشة بنت طلحة گفت ام المؤمنین عائشة طلبت ستوری کردم آنحضرت را
 در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر بفرمایید بجهدم فرمود جهاد شما ای طایفه زنان حج است یعنی پس است مرزبان که حج میرون آیند و ما نسبت به جهاد بفرمود و در این
 که گفت عائشة ای رسول خدا می بینم جهاد را افضل عمل آیا پس جهاد کنیم فرمود نه لیکن فضل جهاد حج مبرور است و اطلاق روایت احمد افاده آن کرد
 که حج و عمره قائم مقام جهاد است در حق زنان و نیز افاده آن کرد که عمره واجب است مگر از حدیث جابر که بسبب معلوم میشود که مندوب است **و عن**
 جابر بن عبد الله رضي الله عنه قال اتى النبي صلى الله عليه وسلم اعرابي فقال يا رسول الله اخبرني عن العمرة و اجبت
 هي فقال لا وان نعم خير لك امد باو نیشینی رسول خدا را پس گفت ای رسول خدا خبر ده ما را از عمره که آیا واجب است آن فرمود و اجبت
 و مگر عمره کنی تو بهتر است ترا اعرابی بفتح عمره نسبت است بسوی اعراب که ساکنان بادیه و طالبان بساطت نیست و کلا اند برابر است که از هر شبانه

یا از موالی ایشان و عربی کسی است که منسوب باشد بسوی عرب و جمع او اعراب است و جمع اعرابی بر اعراب اعراب هر دو آید و خیریت عمره
وال است بر نذبا و و بر آنکه غیر مستویه الطرفین است تا آنکه باشد از سبح و اتیان باین جمله دفع تو هم ترود او است میان اباحت و نذبا
و قتی که واجب نشده بلکه ظاهر در اباحت است زیرا که اصل همین است پس باین جمله مندوب بودن او بیان فرموده و ااحمد الترمذی
مرفوعا و البیهقی و در سندش ججاج بن ارطاة است و او ضعیف است گفت بهیچ محفوظ از جا بر وقوف است و الراجح وقفه علی جا بکنایه
رواه ابن جریر و غیره زیرا که اعرابی از وی سوال کرده و وی از ان جواب داده و اجتهاد در وی مسخر نیست و مروی است از جابر فرمود
و در وی ابن امیة ضعیف است و اخرجه ابن عدی من وجه اخر ضعیف زیرا که در سندش ابی عصمه است و او را کاذب گفته اند و ججاج
از ان ایمة که تصنیف کرده اند در احکام حج دره از اسانید نقل کرده اند تصحیح وی از ترمذی و تبنیه کرد مولف امام بر آنکه در تصحیح وی نظر است زیرا که اکثر
بر تضعیف ججاج اند و اتفاق دارند بر آنکه وی مدلس است و گفت از وی لائق نیست که اعتبار کرده شود و کلام ترمذی در تصحیح وی چه اتفاق کرده اند
حفاظ بر تضعیف وی مثل زنده و ابن المبارک و ابن مهدی و یحیی القطان و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و غیرهم و فرط کرد این جزم گفت
که آن مذبذب باطل است در سبل گفته و فی الباب احادیث لم تقم بها حجة و نقل کرد ترمذی از شافعی که اندلیس فی العمرة شی ثابت انھا
تطوع و فی ایجابها احادیث لا تقوم بها الحج کحدیث عائشة الماضي انتهى **وعن** جابر من فوعا و روایت است از جابر بطریق رفع
الحج و العمرة فریضتان حج و عمره و فریضه اند پس اگر ثابت شود این حدیث ناهض باشد بر ایجاب عمره مگر مصنف در اینجا ذکر خبر حسین
این حدیث کرده و ذکر کرده و در آن لیکن در تلخیص گفته اخرجه ابن عدی و البیهقی من حدیث ابن امیة عن جابر و ابن امیة ضعیف
و قال ابن عدی هو غیر محفوظ عن عطاء و اخرجه ایضا الدارقطنی من حدیث زید بن ثابت بزایده و لا یضکر باهما بدات و فی احدی طریق ضعیف
و انقطاع فی الاخری و در البیهقی عن زید بن ثابت من طریق ابن سیرین موقوفه و اسناد صحیح و صحیح الحاکم انتهى و در حدیث ابن مسعود است
مرفوعا که فرمود استحضرت متابعت کنید میان حج و عمره یعنی بکنید هر یکی را بعد دیگری پس بدستیکه آنها دو و میکنند فقر و گناهان ایچنانکه
دو روز یکدمه آبنگری ریم و چکر آهن رار و راه الترمذی و النسائی و احمد و ابن ماجه و چون اوله ایجاب عمره و عدم ایجابش مختلف آمده
علیهم در وی سلفا و خلفا مختلف اند این عمره بوجوب رفته و راه عنه البخاری تعلیقا و وصله عنه ابن خزیمه و الدارقطنی و علق ایضا عن
ابن عباس انها تقریفتهما فی کتاب العدد و التمولح و العمرة و وصله عنه الشافعی و غیره و تصریح کرد بخاری بوجوب در تویب کرد بر ان بقول خود
باب وجوب العمرة و فضلها تبعه حدیث ابن عمر و ابن عباس آورده و استدلال کرده اند دیگران بوجوب بی حدیث حج عن ابیک و اعتمر و این
حدیث صحیح است صحیح الترمذی و رواه الخمسة شافعی گفته لا اعلم فی ایجاب العمرة اوجوب منه و زیاد کرد احمد و الاصح منه بوجوب رفته اند حنفیه مذکور
الاوله و لیکن در عانگیه گفته العمرة عند السنة و لیست باجبة و اما استدلال بقول تعالی و اما الحج و العمرة فبما اوتیتکم فیها من قبل ان یخلفکم
و جوب تمام است و این تنفع علی است بعد احرام عمره اگر چه بطریق تطوع باشد و اظهر روایت از شافعی است که در فرض است در سبل گفته الاوله
لائمة فرض عند التعمیر علی الايجاب الذی الاصل عدما انتهى گویم جامعوا از ابل حدیث بوجوب بی رفته منتمم اسحق و الثوری و الزنی و مروی است فعل
بوجوب عمره از علی و عایشه و زین العابدین و طاووس و حسن بصری و ابن سیرین و سعید بن جبیر و مجاهد و عذرا و ابو الراجح **وعن** انس
رضی الله عنه قال قیل یا رسول الله ما السبیل قال الزاد و الراحلة گفت انس گفته شد ای رسول خدا چیست مراد
بسبیل در قوله تعالی من سبیل الیه سعیلا فرموده تو شوشه یعنی آنقدر که در رفتن و آمدن او را و عیال او را کافی باشد و راحله یعنی

سواری که بران سوار رود و آید در صفتی گفته معتبر در زاد و راه است که فاضل از حجاج ضروری باشد مانند دین و نفقه کسیکه نفقه او فرض است و بیع مسکن و عبد که بآن محتاج باشد ضروریست و کسیکه در میان حجی و مکّه حد سفر نیست و قوتی در راه دارد در حق او شرط نیست زیرا که عرف آنرا استطاعت می شمارد انتهى رواه الدارقطنی و البیهقی و صحیح الحاکم و قال صحیح علی شرطها و البیهقی ایضا من طریق سعید بن ابی عمرو یعن ابی قتاده عن النس عن النبی صلی الله علیه و سلم و الراجح ارساله بیهقی گوید الصواب عن قتاده عن الحسن مرسله مصنف گفته یعنی الذی اخرجه الدارقطنی و سنده صحیح الی الحسن و الارای الموصول الا و هجا و روایت کرده است آنرا حاکم از حدیث حاد بن سلمه از قتاده از انس نیز مکرر اوی از حماد ابو قتاده عن عبد الله بن اقرح انی است و ابو حاتم گفته وی منکر الحدیث است و رواه الشافعی و اخرجه الترمذی و ابن ماجه و الدارقطنی من حدیث ابن عمر ایضا ای کما اخرجه غیره من حدیث انس و فی السنده ضعف و اگر چه ترمذی گفته که حسن است زیرا که درونی ابراهیم بن زید الخوزی است احمد و نسائی گفته که وی مشرک الحدیث است و رواه ابن ماجه و الدارقطنی من حدیث ابن عباس و سندش نیز ضعیف است و رواه ابن المنذر من قول ابن عباس و رواه الدارقطنی من حدیث جابر بن حدیث علی بن ابی طالب علیه السلام و من حدیث ابن مسعود و من حدیث عایشه و من حدیث عمر و بن شعیب عن ابیه عن جده و جمله طرق وی ضعیف است عبدالحی گفته طریقه کلها ضعیف و ابو بکر بن المنذر فرموده لایثبت الحدیث فی ذلک سنده او صحیح من الروایات روایت الحسن المرسله و رفته است باین تفسیر اکثر است پس او شرط است مطلقا و راحله برای کسیکه خانه او بر مسافت است از مالک آمده که اگر قوت پای داشته باشد راحله شرط نیست بقوله تعالی یا توک ربنا لا و نیز گفته هر که سوال عادت اوست لازم است او را حج و اگر چه او داشته باشد ولیکن آنچه بران دلیل دال است اعتبار زاده و راحله هر دوست شیخ الاسلام بن تیمیه در شرح عمده بعد سرد احادیث زاده و راحله گفته که این احادیث مسند از طرق حسان و مرسل و موقوف اند دلالت میکنند بر اینکه ناطق و خوب او و راحله است با وجود علم آنحضرت صلی الله علیه و سلم باینکه بسیاری از مردم قادر اند بر پیاده رفتن و نیز حق تعالی فرمود من استطاع الیسبیل یعنی قدرت معتبره در جمیع عبادات و آن یا مطلق کفایت است یا قدر زائد بران پس اگر اول معتبر باشد احتیاج بدان قید نیست چنانکه نیست احتیاج بسوی آن در صوم و صلوة پس معلوم شد که معتبر قدر زائد بران است و نیست آن مگر مال و نیز حج عبادتی است که افتقار است دران بسوی مسافت پس وجوبش نیز مفتقر باشد بسوی ملک او و راحله همچو جهاد و دلیل اصل قول وی تعالی است و لا علی الذین لا یجرون ما ینفقون حجج الی قوله و لا علی الذین اذا ما اتوک تخلفه الایه انتهى و مذہب ابن زبیر و عطاء و عکرمه و جماعتی از تابعین آنست که استطاعت عبارت از صحت است لا غیر لقوله تعالی و تزود و افان غیر الزاد التقوی زیرا له تقوی دین آیت تفسیر است بزاد و جواب داده اند که این مبر او نیست چنانکه سبب نزولش دال است بران و حدیث باب الدالت میکند بر آنکه مراد بزاد و حقیقت اوست و این حدیث اگر چه طرق و ضعیف است اکثر وی شده ضعف وی میکند شوکانی و زبیل الا و طار گفته ان بزاد الطرق بعضها تقوی بعضها استطاعت است و مراد بران کفایت فاضله از کفایت عول است تا عود بقوله صلی الله علیه و سلم لعی بالمرء ان ینضیع من عیول اخرجه ابو داود و حج مجزی است و اگر چه مال حرام باشد ولیکن آثم میشود زود اکثر و گفت احمد مجزی نیست غزالی در احیاء گفته شرط لازم حج پنج چیز است اسلام و عقل و عریث و استطاعت و هر که لازم شد او را حج فرض لازم شد او را فرض عمره انتهى گوید و امن طریق نیز داخل است در استطاعت و معتبر دران غالب است و غالب در آنست که در موسم سوار شوند سلامت است و خوف علم و هم دارد عقل و صفتی گفته از آن جمله امن طریق است از قطع طریق و سباع و نایافتن طعام و آب و نیز وضعی که مسافر دران حمل میکنند آب را از ان مواضع و نایافتن علف در مراحل انتهى و دلیل بر جواز سفر دریا که ب صحابه است

در حجرت مبش و تقریر آنحضرت ایشان را بران و کثرت ذکر امتنان بپوشید و جویران کشتی همان و در حدیث آمده خیار شهدا آمان ماند کشتی ایشان ابریم زده **و عن ابن عباس** رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم لقي امرأته بالرحاء بدرستان
 آنحضرت پیش آمد سواری چند را در رحاء بفتح را و سکون و او وحای مصلح نام جانی است بر سه مرحله از مدینه مطهره قاضی عیاض گفته
 بحتمل که این پیش آمدن در شب باشد و باین جهت آنحضرت را نشناختند و تحمل که در روز باشد و آنحضرت را پیش ازین ندیده باشند
 و ركب بفتح را و سکون کاف جمع را کب است فقال من القوم پس گفت آنحضرت کیستند این گروه قالوا المسلمون گفتند مسلمانانیم
 فقالوا من انت پس گفتند تو کیستی فقال رسول الله فرمود منم پیغمبر خدا فرودت علیه امرأه صبیا پس برداشت بسوی آنحضرت
 و پیش آورد زنی کو دکئی را فقالت لهذا حج پس گفت آن زن آیا این کو دک را اگر حج کند ثوابی و اجری هست با وجود آنکه بالغ نیست
 و حج بروی فرض نه قال نعم و لك اجر فرمود آری مرا و ثوابی هست و ترا هم که او را بر سیداری و غمخواری میکنی اجری و ثوابی هست
 یا بجهت آنکه ازین حکم سوال کرد یا بسبب هر دو امر اخرجه مسلم و مالک فی الموطا و ابوداود و النسائی و ابن حبان و له الفا و عندهم
 و رواه الترمذی من حدیث جابر و استغربه این حدیث دلیل است بر صحت حج صبی و انعقاد وی برابر است که ممیز باشد یا نه و ولی وی از
 طرف وی آنچه حاج میکند بعل آرد و باین فتنه اند جمهور و لیکن این حج مجزی نیست از حجة الاسلام بلکه واجب است بروی حج چون بالغ گردد
 حدیث ابن عباس ای غلام حج به البته بلغ فعلیه حقه اخری اخرجه الخطیب الضیاء المقدسی من حدیثه و فیه زیاده قاضی عیاض گفته
 اجماع کرده اند بر اینکه مجزی نیست از وی چون بالغ گردد از فرضیه اسلام گرفته شده که با حجة نیست لقوله نعم چه ظاهرش این است که آن
 حج است و متبادر از حج عند الاطلاق چیز نیست که مستقط واجب باشد ولیکن علماء باختلاف وی رفته اند و در سبب گوی الزاویل بیع منع معتبر است
 از حج نو وی گفته و این مرد دست التفات کرده نشود بسوی آن بنا بر فعل آنحضرت و اصحابی و اجماع است بر خلاف وی و ولی که از طرف صبی
 غیر ممیز احرام می بندد کسی است که ولی مال او باشد چون پدر و جد و وصی و منسوب از طرف حکم و اما اتم نیست حج نیست احرام وی از طرف او اگر
 آنکه وصی وی باشد از جانبی یا منسوب از جهت حاکم و قیل صحیح است احرام او و هم احرام حصبه و اگر چه آنرا اولادیت مال نباشد و صفت
 احرام ولی از طرف وی این است که بگوید بدل خود که گردانیدم او را محرم انتی در تمیل الاوطار بعد ذکر احادیث باب اختلاف علماء گفته فیوخذ من
 مجموع ذره الاحادیث انه یصح حج الصبی و لا یجزیه عن حجة الاسلام اذا بلغ و هذا هو الحق فتعین للصیر الیه جمعا بین الادلته انتی و هم روایت است
 از ابن عباس رضي الله عنهما قال كان الفضل بن عباس ردیف رسول الله گفت بود فضل بن عباس ردیف آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم در حجة الوداع و این ردیفی بود و بود و فضل در غایت حسن جمال و جوانی و خوبی فجاءت امرأه من حاتم پس آمد زنی از قبیل
 ختم بفتح معجمه و سکون مثلثه و فتح ممل و اکثر زنان این قبیل صاحب حسن جمال می باشند فجل الفضل ينظر اليها و تنظر اليه پس
 نظر کردن گرفت فضل بسوی آن زن و دیدن گرفت آن زن بسوی فضل یعنی هر یکی را نگاه میکرد و چشم در یکدیگر دوختند فضل مشاهده
 جمال او و دانه و نگران شده و آن زن نیز دیدن حسن فضل نگاه بجانب او کرد و گفتاوا این القطان با زین حدیث جواز نظر بسوی اجنبیه نزد من از
 فتنه استنباط کرده زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن زن را حکم بنظریه و بجز کرده و اگر نمی فهمید عباس که نظر جائز است سوال نیکرد و اگر ازین
 آنچه عباس فهمید آنحضرت تقریر نیکرد و او را بران گذاشتی التخصيص وجعل النبي صلى الله عليه وسلم يصرف وجه الفضل الى
 الشق الاخر و شروع کرد رسول خدا که بر سید گردانید روی فضل را بسوی جانب دیگر تا آن زن را نظر نکند و نهاد دست بر شیمان فضل

بن عباس روایت کرده است که او در روایتی آمده پس گفت عباس ای رسول خدا چرا برمی تابی گردن پسر خود را فرمود ای عم شیطان مسلط
بر من آورده است در آئینه است در گد و پوست ایشان فقال یا رسول الله ان فريضة الله على عباده في الحج ادعت الي
 شيخا كبيرا پس گفت آن زن ای رسول خدا بد رستیکه فرض خدا بر بندگان او در حج گذاردن دریافت است پدر مرا در حالیکه پیر کبریت
 و ضعیف است بحدیکه لایثبت علی الراحلة نمی تواند بر جای ماندن بر شتر سواری و در بعضی الفاظ می آمده که اگر بر بند علوانی ستم
 بزوی یعنی از مرگ در تصنی گفته و از آنجا قوت ثبوت بر راحله است بغیر مشقت شدید زیرا که چون مسأله عذر ثبوت بر راحله تقریر کرد آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم از وجوب مباشرت به نیابت انتقال فرمودند و بر اعمی واجب شود چون قائم بیاید و این فقیر را درین سلسله نظرست زیرا که
 خدای تعالی میفرماید لیس علی الاعمی حرج الاية و این آیه اگر چه در جهادست در حج نیز متسک بدان میتوان نمود بجا میسر سفر انتهی افا جع منه
 آیا حج کنتم من از جانب می قال نعم فرمود آری بکن و حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائزست نزد عجز اگر فرو گیرد و عجز تا وقت برگ
 و امر گذران بخیر و انفق کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نفل است جائزست با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از
 والدین جائزست بی امر وی و بی وصیت و ذلك في حجة الوداع و این ماجرا در حجة الوداع بود در سبیل گفته در حدیث و دلیلست
 بر آنکه معجزیست حج از مکلف چون مایوس باشد از قدرت بر حج بذات خود مثل شیخوخ که زوال آن مایوسست و اگر عدم قدرت
 از جهت مرض یا جنونست که امید صحتش نیست پس صحیح نیست و ظاهر حدیث باز یادت در آنست که لابدست وصحت حج از وجوب
 عدم ثبات بر راحله و خشیت ضرر از شدت لیس سیکه شدت مضرا و نیست همچو قادرست بر محض و معجزی نیست حج غیر از طرف می و گفته اند
 ما خود میشود از حدیث اینکه چون یکی حج از طرف غیر بر عا کند او را حج از طرف آن غیر لازم گردد اگر چه بروی واجب نیست و وجه آنست
 که آن ندن بیان نکرد که پدرش استطاعت زاد و راحله دارد و نده آنحضرت تفصیل آن از وی جست در کرده اند باینکه نیست در حدیث مگر
 اجزانه و وجوب و تعرض نکرد بدان و جائزست که شناخته باشند آن زن و وجوب حج بر پدر خود چنانکه دالست بر آن قول می ان فريضة الله على
 عباده في الحج و این عبادت دلالت میکند بر علم وی بشرط دلیل و وجوب که آن استطاعتست و اتفاق کرده اند آنرا که قائل اند با جزای حج از طرف
 غیر بر سیکه معجزی نیست مگر از موت یا عدم قدرت از عجز و مانند آن بخلاف نفل که مذہب احمد و ابو حنیفه جواز نیابتست در آن از غیر مطلقا
 بنا بر توسع که در نفلست و مذہب بعضی آنست که حج از فرض غیر معجزی نیست هیچکی بر او این حکم خاص بهمین آن بود و اگر چه اختصاص نفل
 اصلست ولیکن استدلال کرده اند بز یادت که مرویست درین حدیث بلهفط حجی عنه و لیس لاحد بعدک و در کرده اند این را باینکه این
 زیادت مرویست با سنا و ضعیف و بعضی گفته اند مختصست بولد و جوالش آنست که قیاس بروی دلیل شرعیست و آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم تنبیه فرموده است بر علت بقول فی الحدیث فدين المداخ بالقصنکما یاتی پس آنرا ازین قمر داده روین صحیحست که قصنکما
 آنرا غیر ولد بالاتفاق متفق علیه و اللفظ للبغاری و درین حدیث روایات دیگرست در بعض وی آمده که سائل مردی بود و سوال
 از حج از طرف مادر خود کرد پس جائز باشد تعدد قصه و هم روایتست از ابن عباس رضی الله عنه ان امرأة من عهنة خاءت
 الی النبي بد رستیکه زنی از قبیلہ بنی مریه بود ثنات سخانیه نام قبیلہ اینست آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم صفت
 واقف نشد مبر نام مروی و نام مادر وی فعالیت ان امی نذرت ان حج فلم یحج حتی ماتت افا حج عنها بد رستیکه مادر من نذر کرد
 که حج کند پس حج نکرد تا آنکه مرد آیا پس حج کنتم من از جانب می قال نعم حجی عنها فرمود آری حج کن از جانب می ارایت لو کان علی امریک

دینا کنت قاضیه آیا دیدی که اگر می بود برادر تو دومی آیامی بودی تو که میگذاردی و ام ویرا اقضوا الله قاله احق بالوفاء بگذارد و ام خدا را پس خدای تعالی سزاوارترست بوفاء و گذاردن حق وی شیخ در ترجمه گفته درین صورت نیز جایز نیست مگر بوصیت و اتفاق و این مذہب ماست و نزد شافعی هر که مرد و در گرون وی حق خداست حج یا غیر حج واجبست قضای آن از اس مال و مقدم بر وصایا و میراث انتہی گویم در سبیلست که حدیث دالست بر تخیج از میت برابرست که وصیت کرده یا نه زیرا که واجبست قضای دین مطلقا و همچنین سائر حقوق مالیه از کفار و نوحه با و باین بفته اند ابن عباس زید بن ثابت و ابو هریره و شافعی و واجبست اخراج اجرت از اس مال تز و ایشان و ظاهرش آنست که این مقدمست بر دین آدمی و هو احد اقوال الشافعی نیست این معارض قول وی سبحانه و آن لیس للانسان الا ناسعی زیر که این عامست حدیث آنرا خاص کرده و این در حق کافرست و گفته اند لام در آیه بمعنی علیست ای لیس علیش و لام اللعنه ای علیهم و قد ضبطنا القول فی ہذا فی حواشی ضوء النہار و اہ البخاری حدیث دالست بر آنکہ تا فرج چون نمیرد بدن حج و ولد وی از طرفش حج بکنند مجزی باشد از وی و ہما ز نفس وی اگر حج نکرده است از طرف خود زیرا کہ آنحضرت از وی نپرسید کہ توج از طرف خود کرد یا نہ و بجهت آنکہ تشبیه کرد آنحضرت او را بدین و قضای دین از طرف غیر قبل از دین خود جایزست و ذکر کردہ اند بحدیث شبر مہ کہ دالست بر عدم اجراء اگر حج خود نکرده است و اما مسئلہ دین پس غیر جایزست او را صرف مال خود در دین غیر حال آنکہ خودش بدین مطالبست و در حدیث دلیلست بر شرعیت قیاس و ضرب مثل تا اوقع باشد در نفس سماع و تشبیه مجہول الحکم بمعلوم زیرا کہ قضای دین از میت معلوم بود تز و ایشان و لهذا الحاق بدان تسخیر افتاد و جمع و ایتست از ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایما صبی حج ثم بلغ الحنث فعلیہ ان حج حجة اخوی ہر کہ ام کو دک کہ حج کرد پسترسید بلوغ را پس لازمست بروی اینکہ بگذار حج دیگر حنث بکشد و سکون نون بمعنی اثم مراد آنست کہ تا آنجا رسیده کہ بروی اثم بزرگارند یعنی بالغ شد آن بطل گفته اجماع کرده اند ایام فتوی بر سقوط فرض از صبی تا آنکہ بالغ نشود ولیکن محمد اگر حج کند تطوع باشد نزد جمهور و ابو حنیفہ گفت صحیح نیست اجراء و لازم نمیشود او را چیزی از محظورات احرام بلکہ حج وی بطریق تدربست و تقدم الکلام فی ذلک و ایما عبد حج ثم عتق فعلیہ حجة اخوی و ہر بندہ کہ حج کرد پسترسید آزاد کرده شد پس برویست گذاردن حج دیگر و باین رفتہ اند حنفید و اہ ابی شیبہ و ابن خنیر و الاممعیلی فی مسند الامش و الحاکم و صحیح الخلیب فی التاریخ و البیہقی و رجالہ ثقات اہ آنہ اختلاف فی رفعہ و رجال سند ثقہ اند مگر آنکہ اختلاف کرده است در رفع آن و المحفوظ آنہ موقوف و محفوظ نزد محدثین آنست کہ موقوفست بر ابن عباس ابن خنیر مہ گفت صحیح موقوفست و محدثین اکلام کنیہست در رفع و وقف وی و اخرجہ کند لک ابن عدی سنن و ایتہ عن شعبہ بیہقی گفته تفرقت رفع آن محمد بن المنہال و رواہ الثوری عن شعبہ موقوفنا مصنف در تلخیص گفته و این نزدیک اسمعیلی و خطیب از حریب بن شریح از زید بن زریجست بطریق متابعت محمد بن منہال و مؤید صحت رفع اوست انچہ روایت کرد ابن ابی شیبہ در مصنف خود از ابن عباس کہ گفت احتفظوا عینی و لا تقولوا قال ابن عباس و ظاهرش اینست کہ ارادہ رفع کرد و لهذا منہی کرد ایشان را نسبت نمودن آن بسبوحی و درین بابست از جابر نزد ابن عدی و سندش ضعیفست و اخرجہ ابو داؤد فی المر اسیل و در وی یک او می مہتممست و احتجاج کرد بدان احمد و روایت کرد محمد بن کعب القرظی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انی از یدان احد و فی صدور المؤمنین ایما صبی حج بہ اہ فمات اجزاء فان ادرك فعلی الحج و مثله قال فی العبد رواہ سعید بن منصور و روی الشافعی حدیث ابن عباس ابن تیمیہ گفته مرسل چون عمل کرد

بر آن صحاحیبت است بالاتفاق و آنست که این مجمع علیه است زیرا که وی از اهل عبادات است پس حج از وی صحیح باشد مگر مخیری نبود زیرا که قبل از مخاطب به بودن بعقل آورده و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب گفت شنیدم رسول خدا را خطبه میگفت یقول میفرمود لا یخلو رجل بامرأة باید که خلوت نسازد مردی با زنی یعنی زن بیکانه خواه جوان باشد یا پیر و این اجماع است و وارد شده که ثالث این هر دو شیطان است و آیا غیر محرم قائم مقام محرم درین امر می تواند شد باین طور که همراه این هر دو کسی باشد که معنی خلوت زائلی گردد اندک ظاهر آنست که می تواند شد زیرا که معنی مناسب نمی خواند ایقاع شیطان است فتنه را میان هر دو خلوت در لغت بمعنی تنهائی ساختن الا و معها ذو محم مگر آنکه باشد با وی محرمی و محرم کسی که کحل با وی جائز نباشد ابا خواه جوان باشد یا پیر و در بعض روایات فقهیه آمده است که اگر با وی زنی باشد که برومی و توح و عتقاد و صلاح و عفت است جائز باشد و بعضی گویند زنان پیشند تعدده ثقات و بایک زن و اینست بعضی گویند در هجرت از در عرب محبت شتر است زیرا که اقامت و رانجا حرام است فقال گفته لایدست از محرم عملاً بلفظ الحدیث و لا تسافر المرأة الا مع ذی محم و باید که سفر نکند مگر همراه محرم و اصل در نهی تحریم است و این مطلق است و در قلیل و کثیر سفر و وارد شده اند احادیث مقیده این اطلاق مگر آنکه الفاظ آنها مختلف است در لفظی لا تسافر المرأة مسیره لیله الا مع ذی محرم و در لفظی فوق ثلاث و در لفظی مسیره یومین و در لفظی ثلثة امیال و در لفظی برید او و در لفظی ثلثة ایام و تو وی گفته مراد از تحدید ظاهر و می نیست بلکه هر مسافت که نامیده شود سفر زن منعی عنه است ازان مگر با محرم و وقوع تحدید از امری واقع بوده است پس عمل بمفهوم آن نتوان کرد و علمارادرین جا تفصیل است گفته اند جائز است سفر زن تنها در هجرت از در عرب و مخالفت بنفس خود و برای قضای دین و در وود لیت و در جمیع از نشوز و این مجمع علیه است و اختلاف کرده اند در سفر حج و جب جهو گویند جائز نیست زن جوان را مگر با محرم و نقل کرد که ابیسی از شافعی که سفر کند تنها وقتی که طریق با منون باشد و لیکن دلیل برین قول ناهض نیست ابن دقیق العید گفته قوله تعالی و سد علی الناس حج البیت عموم است شامل رجال و نسا و قوله لا تسافر المرأة الا مع ذی محرم عموم است برای افرع سفر و هر دو عموم معارض یکدیگر اند پس سبیل ترجیح است میان هر دو و جواب میدهند که احادیث نهی زن از سفر مگر با محرم مخصوص عموم آیت اند پسر حدیث عام است از پیر و جوان جماعتی از ائمه گفته که پیر زال را سفر بی محرم هم جائز است و گویا ایشان نظر بر معنی کرده عموم را با مخصوص کردند و قیل نیست تخصیص بلکه عجز و محوشا به است و جائز داشته اند بعضی اقامت نسائی ثقات بجای محرم بدلیل افعال صحابه و لیکن ناهض نیست حجت بر آن زیرا که اجماع نیست و گفته اند جائز است او را سفر اگر باشد با حشم و ادله دال نیست بر آن فقام رجل پس ایستاد مردی مصنف گفته واقف نشدم بر نام وی فقال یا رسول الله ان امراتی خضت حاجتة پس گفت ای رسول خدا بدرستی که بیرون آمده است زن من قصد کننده خانه کعبه را وانی الکتبت بضم همزه و سکون کاف و ضم تالی اول و کسر تالی ثانی و سکون بانی غر و کذا و کذا و بدرستی که من نوشته شده و ثابت کرده شده است نام من در دیوان در جنگه چنین و چنین یعنی نام مرا با جماعه که جنگ کافران در غزوات روند نوشته اند که همراه ایشان بغیر از ایم پس چکار کنم بجهداروم و زن را تنها بگذارم که حج رود یا همراه زن و من قال انطلق فخرج مع امراتک فرمود برو پس حج کن با زن خود زیرا که غازیان بسیار اند و با زن تو جز تو کسی نیست که برود متفق علیه و اللفظ لمسلم اما احمد ازین حدیث اخذ کرده که زوج را با زوجه برای حج بیرون آمدن واجبست چون با او غیر این کس همراه نباشد و غیره آنچه لغته واجب نیست و امر را بر ندب حمل کرده اند اگر چه حمل بر آن بی قرینه نباشد و قرینه در اینجا قاعده دین است که بر چیزی که بدل منافع نفس خود برسد

تخصیل غیر واجب بروی واجب نیست و نیز ازین حدیث معلوم شد که مردی را نمی رسد که زن خود را از حج فرض منع کند زیرا که این عبادت بروی واجب شده و نیست طاعت برای مخلوق در محییت خالق برابرست که بغیر قائل شویم یا تراخی اول ظاهرست و بر تانی نیز زیرا که وی را نیز رسد که در برات ذم خود مسارعت کند چنانکه او را می باید که نماز در اول وقت بگذارد و زوج را نمی رسد که او را از ان منع نماید و آنکه در قطنی از حدیث ابن عمر فرموده که زنی هست و او را شوهری است و زن را مال است و شوهر اذن نمیدهد او را در حج پس نیست زن که برود و اگر باذن زوج خود پس این محمول است بر حج تطوع جماعین اهل شین با آنکه نیست در حدیث کتاب لالت بر آنکه برآمد آن زن بدون اذن زوج خود این تمییه گفته صحیح است حج زن بغیر محرم و بغیر مستطیع و حاصلش آنست که هر که واجب نیست بروی حج بجهت عدم استطاعت مثل مرض و فقیر و معضوب و مقطوع الطريق و زن بغیر محرم و غیر ذلک اینها چون بکلف حاضر نشاید شوند حج کردن ایشان مجزی باشد لیکن بعضی از ایشان محسن اندران همچو حاج ماشی و بعضی سنی همچو حج بسالتر حج زن بغیر محرم و غیر ذلک است کلهیست تامست و بعضی که واقع شده در طریق واقع شده و نفس مقصود و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم سمع رجلا یقول لبسک عن شبره بدرستی که آنحضرت شنید مردی را که تلبیه میکند و گوید لبیک از طرف شبره بغیر شین حجه و سکون بوحده و ضمیر را نام مردی که این مرد تلبیه را از جانب او میگفت و میخواست که حج بگذارد از وی قال من شبره فرمود آنحضرت کیست شبره قال اخ لی او قریب لی گفت برادر است یا گفت خویش است مرا شک را وی است قال حجت عن نفسک قال لا فرمود آیا حج کردی تو از ذات خود گفت نکرده ام قال حج عن نفسک فرمود حج عن شبره فرمود حج کن از خود بعد از آن حج کن از شبره این حدیث دلالت دارد که نیابت از غیر جائز نیست اگر بعد از ادای حج خود و باین فتنه است جماعتی از ائمه و شافعی و احمد از ایشان اند و جماعت دیگر میگویند جائزست و مذاهب حنفیه و مذاهب مالک این است و نیز در روایات است بر آنکه چون کسی غیر حج از خود احرام از غیر است آن احرام از طرف وی شده از طرف غیر زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم احرام کرد او را با اینکه حج را از طرف خود کرد و اند بعد از آنکه تلبیه از طرف شبره کرده بود پس دلالت کرد بر آنکه منعقد نشدنیت از طرف غیر و نه واجب میشد از طرف همان غیر و نیز معلوم شد که منعقد میشود احرام با صحت و فساد و مطلقا اگر چه مجهول ملحق باشد پس وقوعش از غیر و بودنش از خود جائز است زیرا که احرام وی از طرف غیر باطل است بنا بر نهی و نهی مقتضی فساد و بطلان صفت حرامست یا نه قول اکثر ائمه آنست که صحیح نیست حج از غیر تا خود حج کرده است مطلقا خواه استطیع باشد یا نه زیرا که ترک استتصال و تفریق در حکایت احوال دال است بر عموم و غیر حج واجب است در اول سال از سنوات هر مکان و چون امکان یابد از نفس خود بکند و جائز نیست که از غیر خود بکند چه اول فرض است و تانی نقل همچو کسیکه بروی دین باشد و از وی سطل بطلان کند و نیز زودی در اجماع بقدر وفای دین بوده است پس او را نیز رسد که جز در دین خود در دین دیگری صرف کند و این گفته اند که اگر حج بروی واجب باشد او را امر کنند که بدایت بذات خود کند و هر که استطیع نیست بروی خود واجب نیست او را می رسد که حج از طرف غیر بکند ولیکن عمل بظاهر حدیث اولی است رواه ابو داود و ابن ماجه و الشافعی و الاذقطنی و ابن حبان البیہقی صحیحه این حبان بهیقه گفته اسنادش صحیح است و نیست درین باب صحیح تر ازین است و طرق این حدیث سرست از ابن عباس از عایشه و از خطیب و از ابان بطریق عبده بن سلیمان است و عبده ثقه صحیح است در صحیحین و فد تابعه علی رفعه محمد بن سیر و محمد بن عبید الله الانصاری و گفت ابن عیین اثبت الناس و سعید عبده است و همچنین ترجمه و او عبد الحق و ابن القطان رفعا آنرا و گفت طحاوی صحیح متوفون است و الواجح عند احمد و وقفه و گفت احمد رفعا او خطاست و رواه متوفو فاخذ عن سعید کذا و گفت ابن مند ثابست رفعا او و گفت دارقطنی مرسل صحیح است صنف گفته بود که قال

لیکن این تعویت رفع میکند زیرا که از غیر رجال اوست و توقف کرده اند بعضی در صحیح آن در حاشیه تلخیص گفته رفع مقدم است بر وقف و دلیل بر ارسال انتهی این جمیع گفته حکم کرده و روایت پس خود صالح که آن مرفوع است پس مطلع شده باشد بر ثقت رفع کننده گفت و رفع کرده اند اثر اجتماعی بنا بر آنکه اگر موقوف هم باشد بر ابن عباس پس نیست در وی مخالفی برای وی و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنه قال گفت وی خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان الله کتب علیکم الحج فقام اقرع بن حابس خطبه کرد ما را رسول خدا پس گفت در آن خطبه که بدستیکه خدای تعالی نوشت یعنی فرض گردانید بر شما حج پس ایستاد اقرع بن حابس که در وفدای تیمم در فتح مکه اسلام آورد و او توفقه القلوب بود و در جا بلیت و اسلام شریف بود و شانی داشت فقال انی کل عام پس گفت آیا در هر سال فرض است حج یا رسول الله قال لوقلتها لو جبت گفت آنحضرت اگر بگویم من آن حج را یعنی برای وجودی آری هر سال فرض است هر آینه واجب میگردد و هر سال و اگر واجب گردد هر سال عمل نمیکنید بدان و نمی توانید که در جهت غایت مشقتی که در دست به بذل اموال و هجران اهل و اولاد و مفارقت اوطان خصوصاً اهل بلاد بعید و در روایتی بعد قول جبت زیاده کرده و لو جبت لم تقو و اولو لم تقو و ما بهما لسنتم ظاهر این حدیث در آن است که احکام فروع اند باحضرت چنانکه مذکور بعضی است و مانند بعضی آیات آمده که آن مرد فرمود ترا و بار جواب میدهند که قول عام است بوحی باشد یا از پیش خود و کل مسئله علم اصول است و در وی خلاف بین العلماء است فالجح من پس حج در عمر یکبار فرض است فما زاد فهو تطوع پس سیکه زیاده بر یکبار کند افضل است رواه الحنفیة غیر الترمذی یعنی احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و رواه البیهقی و الدارمی ایضا و اصله فی مسلم و ابن حدیث صحیح مسلم است من از حدیث ابی هریره رضی الله عنه و لفظ وی این است که گفت ابوهریره خطبه کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس فرمود ای مردمان تحقیق فرض گردانیده شده است بر شما حج پس بکنید حج را پس گفت مردی که نام وی اقرع بن حابس بود آیا هر سال حج کنیم ای رسول خدا پس خاموش ماند آنحضرت تا آنکه گفت آن مرد این کلمه را سه بار پس گفت آنحضرت اگر میگفتم آری هر آینه واجب میشد حج هر سال هر آینه نمی توانستید کرد پس گفت بگذارید مراد اسکندر که در حج شمارا پس ملاک نشدند آن کسانیکه پیش از شما بودند که بسبب بسیار پرسیدن ایشان و اختلاف کردن ایشان بر غیر این ایشان پس چون امر کنم من شمارا چیزی پس بیارید از آن بکنید آنچه می توانید و در طاعت شماست چون نمی گفتم و باز در شمارا پس بگذارید آنرا ای تمام و کمال و که شاهد من حدیث انس عند ابن ماجه و رجاله ثقات و روی الحاکم و الترمذی له شاهدان حدیث علی کرم الله وجهه و سندش منقطع

باب المواقیف

جمع میقات است و میقات هنگام کار و جای آن و غالب آمده این اسم بر جای احرام بستن که از آنجایی احرام گذرند و مردم آفاق را موقوف معین ساخته اند که از آنجا احرام ببندند و عن ابن عباس رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم وقت لاهل المدينة ذاک الحلیفة بدستیکه آنحضرت میقات گردانیده است برای اهل مدینه ذوالحلیفة که نام جای است برده مرحله از مکه و از مدینه بر یک فرسخ و آنجا سجده است که احرام بستن از آنجا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و چاهی است که سسمی است به بیر علی و این البعد مواقیف است شیخ الاسلام بن تیمیه در مناسک خود گفته که برده مرحله است یا اقل یا اکثر بحسب المطلق طرق زیرا که از آنجا تا مکه چند راه است و نامیده میشود بود وی حقیق و سجدش سسمی است بمسجد شجره و در وی چاهی که عماره جهال چاه علی گویند بجان آنکه علی در آنجا با جن مقاتله کرد و این دروغ است زیرا که با جن هیچکلی از صواب مقاتله کرده و شان اهل ازان بلند ترست که جن برای قتال وی ثابت مانند نیست هیچ فضیلت برای این چاه و نه مذمت و مستحب نیست سنگ و غیره و انداختن در آن انتهی و حلیفه بضم حاء تغنیه مطلقه است و حلفه واحد حلفاء است تصنف در فتح گفته مکان معروف است

میان وی و مکه دو کرم دو صد میل است قال ابن حزم و تووی گفته میان وی و مدینه شش میل است و دو هم کرد هر که گفت میان هر دو یک میل
هو این الصباغ انتهى و لاهل الشام المحفظة و داخل شام را محفظة است بضم حیم و سکون حای جمله و فانام موضعی است برت
حله از مکه و آنرا میسره هم گویند قال النوفی فی شرح المذهب و در وی نظر است زیرا که در قاموس گفته که دو و هشتاد میل است از مکه
اجاست غدیر خم کما قال صاحب النهاية و مصنف در فتح گفته میان وی و مکه پنج یا شش مرحله است شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته این قریه
مدینه معموره است که میسره اش ناسند و ام و زویران است و لهذا احرام می بندند مردم از مکانی که قبل ازوست و آنرا رایغ گویند بسبب
فته شدن آب در آنجا برای غسل و این میقات کسی است که حج کند از ناحیه مغرب بلکه شام و مصر ولیکن اهل شام چون از مدینه منوره میگذرند
چنانکه درین اوقات دیده میشود احرام از میقات مدینه می بندند که مستحب است ای ایشان بینت بالاتفاق و اگر تاخیر کنند احرام را تا حقیقین در آن
ترجیح است و بفعل عادت غالب حجاج که از مدینه منوره بکله سطره رجوع کنند و بزوال کایفه میگذرند آنست که تاخیر میکنند احرام را تا رایغ یا آنکه
از میقات نزد اینه اربعه و هجده علمائهم و موجب لزوم دم است بلکه نزد سعید بن جبیر حج او صحیح نیست و همچنین کسانی که شامی المذهب اند چون از راه
دریا در محافوی یلم می رسند احرام حج و عمره نمی بندند و تاخیر میکنند تا رسیدن جده و بعضی تا حده و از آنجا باطمینان خاطر محرم میشوند مثال آنکه نزد شامی
همچو اوزت از میقات گناه و موجب دم است مستند ایشان درین باب قول شیخ ابن حجر یکی شامی است که در تحفه المحتاج شرح منهاج نوشته که
سافت یلم تا که برابر سافت جده تا که است پس حاجی را میزند که احرام از یلم نه بندد و از جده بندد و جمعی از علمای مذکورند و غیر آن درین کتب خطیه
کرده اند و زیادت سافت تا بین یلم و مکه بر سافت جده تا که باثبات رسانیده ولیکن خاصر جبل و تعصب بسیار است و لاهل نجد قرن المنازل
هبرای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنازل است قرن بفتح قاف و سکون را بلاخلاف در میان اهل علم از اهل حدیث و لغت و تاریخ و اسما
و غیر هم صاحب صحاح آنرا بفتح راضی بکار کرده و صاحب قاموس تغلیطوی نموده و حکایت کرد تووی اتفاق بر خطیه وی و گفته اند که بسکون نام
جبل است و بفتح نام طریق حکاه عیاض و یقال لقرن الثعالب موضعی است نزدیک طائف بر دو مرحله از مکه و اما قرن که او سینه ابوی نسبت
بفتح راست از بلاد یمن که ذانی القاموس این میقات اقرب مواقیف است بسوی مکه و مسجد در اصل معنی زمین بلند است ضد غور که معنی زمین نیست
و الآن نام بلاد عرب است که از پامه تا زمین عراق باشد و لاهل الیمن یلم و برای اهل یمن یلم بفتح تخمائی و فتح لام و سکون سیم هر دو مکرر نام
جبل است از جبال تهام بر دو مرحله از مکه که ذانی القاموس در فتح گفته که ذک و زیاد کرد میان وی و مکه سنی میل است انتهى و همین است میقات
اهل هند و موزهن وطن پس این مواضع مذکوره میقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شد و نیز این مواضع میقات اند لمن اتی
علیهن مکرسانی را که بیایند و برسند برین مواضع و بگذرند از آن من غیر اهلین از غیر اهل این مواضع یعنی اگر چه از کسان این آقا
سعید نباشند اما لازم است ایشان را بستن احرام وقت گذشتن بران بقصد اتیان مکه برای یکی از دو نسا که چنانکه اهل مدینه بر شام بر بند
از محفظة احرام بندند و اهل شام که بر بندند از ذی الحلیفه محرم شوند یا اهل هند بر راه یمن برسند از سمت یلم احرام بندند و این واجب
و اگر تاخیر کنند تا میقات خود سنی باشد و لازم آید او را دم عند الجمهور و لکن گویند جائز است او را تاخیر تا میقات خود اگر چه افضل است
و در خلاف اوست و حدیث صحیح است بر آنکه توله یمن ظاهرش عموم است برای اهل این اقطار برابر است که بر میقات خود گذرند یا بر
میقات دیگر و او را بر است عدول بسوی میقات خود چنانکه اگر شامی بر ذی الحلیفه بگذرد و لازم نیاید او را احرام بستن از آنجا بلکه او محفظة بر بندد
و عموم قول وی و لمن اتی علیهم من ال است بر آنکه سعید نیست بر شامی در شمال مذکور احرام بستن از ذی الحلیفه زیرا که وی از اهل اونیست

این وقت گفته قول لابل الشام الحنفی شامل نسبی است نه از اهل شام هر ذی الحلیفه گذشته و کسیکه گذشته و قوله من اتی علیمن شامل کسی است که از اهل شام نبوی الحلیفه مور کرده و کسیکه نگرده پس درینجا و عموم معارض یکدیگر اند مصنف گفته و حاصل میشود انفساک باینطور که قوله من این مفسر قول اوست وقت لابل المدینه ذوالحلیفه جمع دابل مدینه سکنه اویند و هر که سالک طریق میقات آنست و برمیقات ایشان گذشته استیم گویم اگر صحیح شود حدیث عروه که آنحضرت توفیت کرد برای اهل مدینه و کسیکه گذشته برایشان ذوالحلیفه را ظاهر شود که حنفی میقات شامی است چون مدینه نیاید زیرا که این اقیمت محیط بیت اندنجه احاطه جوانب حرم و هر که بگذرد بجانبی از جوانب حرم لازم آید او را تعظیم حرم است وی و اگر چه بعضی جوانب وی دورتر از بعضی باشد ممن اراد الحج والعمرة از کسانی که اراده کرده اند حج و عمره را و از این حدیث معلوم میشود که هر که از میقات بگذرد بی اراد حج و عمره لازم نیست او را احرام برای دخول که صحیح از مذاهب شافعی همین است و داخل شدن در این عمر بغیر احرام و بالاتفاق ثابت است که حج و عمره نزد قائل و جوب وی یکبار واجب است پس اگر بر هر داخل مکة حج و عمره واجب گردانیم اکثر از یکبار واجب است و در حدیث جابر است که در آمد آنحضرت روز فتح مکة و بود بروی عمامه سیاه بغیر احرام رده مسلم و النسائی و فی الباب عن انس عند احمد و البخاری در نیل الاوطار گفته مسلمانان در عهد آنحضرت مکة آمد و شدند میگردند برای حجاج خود و مقول نیست که امر کرده باشد کسی را از اینها با حرام قصه الحجاج بن علاط و کذا قصه ابی قتادة لما عقر حمار الوحش داخل المیقات و هو حلال و قد کان ارسله لغرض قبل الحج فجاوزه المیقات لا یبئیه الحج و الاعمرة فقره صلی الله علیه و سلم مع یقطنی لعدم الوجوب من تعصبا البراءة الاصلیة الی ان یقوم دلیل نقل عندها استنسیه و نزد حنفیه روانیست در آمدن مکة بی احرام اگر چه اراد حج و عمره ندارد از جهت قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم تجاوزت میقات را حج کی لا احرام و این حدیث مطلق است مقید با اراد حج و عمره نه بلکه وجوب احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابریست حاج و محترم و جز ایشان و اما هر که داخل میقات است او را جائز است دخول مکة بی احرام از برای حاجت خود زیرا که در آمدن او مکة بسیار میشود و در ایجاب احرام هر بار حج است پس حکم حکم اهل مکة است که ذانی المدایه در سبیل گفته هر که جائز نمیکوید تجاوز میقات بغیر احرام مگر برای اهل حاجات همچو طالبین بسن لیل او آثار سلف است و لا تقوم بها حج و هر که در ایام مکة باراد خود و نیست هیچ نسک از حج و عمره ندارد و تجاوز کند از میقات بغیر احرام بعده ظاهر شود او را اراد یکی از دو نسک وی احرام بندد از جایکه اراده کرده است و لازم نیست او را عود کردن بسوی میقات انتهى و الله اعلم و من کان دون ذلك فمن حیث الشاک و کسیکه باشد و رای این مواضع پس احرام بندد از جایی که انشا کرده است احرام را یا از اهل خود یا وطن یا از غیر او و در روایتی باین لفظ است پس کسی که باشد و رای این مواضع داخل آن پس احرام وی از جایی اوست که در آنجا ساکن است و همچنین در چنین حق اهل مکة من مکة ما آنکه ساکنان مکة احرام بندد از مکة و این مخصوص است حج و از برای عمره اهل مکة از زمین حل احرام بندد و الا آنستحارث موضعی است که نام او تعظیم است و این موضع قریب ترین مواضع حل است بلکه و عایشه از همین جا برای عمره احرام بست بامر آنحضرت و درینجا موضعی است که او را مسجد عایشه بگویند یعنی جائیکه آنجا عایشه نماز گذارد و احرام بست و مصنفی گفته میقات احرام عمره در حق کسیکه خارج حرم است موافق میقات حج است و میقات احرام عمره کسیکه در حرم است حل باشد بدلیل حدیث شیخین که آنحضرت عایشه را بعد قضای حج بتیمم فرستاد و تیمم اقرب اطراف حل است بلکه و در آنحال وقت تنگ بود و آنحضرت عازم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرم میتوانست شد آنحضرت در چنان وقتی تکلیف خروج بسوی حل نمیدادند انتهى گویم در سبیل گفته اهل مکة غام اندازانکه سکنه مکة باشند یا مجاورین و قریب ترین بسوی آن و احرام برای حج بسته باشند یا عمره و ازینجا معلوم شد که میقات عمره اهل مکة است مثل حج و همچنین میقات قریب ایشان مکة

ولیکن **بجای آنکه در روایتی دیگر** آمده که را که مکه را میقات عمره گردانیده باشد و جایش آنست که آنحضرت میقات عمره همین مکه گردانید
 باین حدیث و آنچه از ابن عباس مروی است که گفت ای اهل مکه هر که خواهد از شما عمره پس باید که بگرداند میان خود و میان او بطن محسب را
 و نیز گفت هر که اراده کند از اهل عمره عمره کردن را بیرون آید بسوی تنعیم و حجا و کند حرم را پس این آمار موقوفه است مقاوم حدیث مرفوع نتوانست
 و اما امر آنحضرت عایشه را بخرج بسوی تنعیم پس برای تطیب قلب او بود و بخل در مکه در حالیکه معتمره است همچو دیگر مصوا حبات خود زیرا که وی
 احرام عمره بسته بود با آنحضرت مگر حاضر شد و در آمد بکعبه و طواف نکرد به بیت چنانکه دیگر زمان گردند کمایدل بقوله یا رسول الله یصدر الناس
 بتسکین و اصدربنسک قال انظری فاخرجی الی التنعیم فاحلی منه الحدیث و این مجمل است که اراده او قشایه داخلین از حل بسوی مکه بجهت بود
 و نیست در وی دلالت بر آنکه صحیح نیست عمره مگر از حل برای سیکه در مکه باشد و با احتمال مذکور مقاوم حدیث کتاب نتواند شد و گفت طاوس
 نمیدانم کسانیکه عمره میکنند از تنعیم اجری یا بنیدیا معذب میشوند گفته شد معذب چه را باشند گفت زیرا که بیت و طواف را ترک میکنند
 و بیرون می روند چهار میل و می آیند چهار میل و درین مدت دو صد طواف میتواند کرد و هر طواف که کند عظم باشد در اجرا رفتن در غیر شی
 مگر آنکه این کلام وی در تفصیل طواف بر عمره است امام احمد گفته بعض مردم عمره را بکعبه بر طواف اختیار کرده اند و بعضی مقام طواف را اختیار کرده
 و نزد صحاب احمد عمره مکی چون احرام آن از مکه بند صحیح است ولیکن لازم می آید بروی دم بنا بر ترک کردن احرام از میقات در سبب گفته می آید
 اینکه الزام دم بروی بی دلیل است متفق علیه در مصنفی گفته فائده توقیت باین مواقیف عدم تجاوز است از آن بغیر احرام پس اگر
 پیش از مواقیف احرام کند جائز باشد لیکن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا از فمی الحلیفه اختیار کردند نه از مدینه پس از میقات افضل
 و افضل آنست که از اول میقات احرام کند و اگر از آخر میقات احرام کند گناه نیست بروی و اگر از میقات بگذرد لازم است عود قبل از
 تلبس پینک و اگر از عود بانفی است ظاهر آنست که دم لازم شود بقول ابن عباس من نسی من نسیه شیا او ترکه فلیهرق و ما انتهی گویم و به
 حال نالک و ابوحنیفه و الشافعی و احمد و ابن مهور و عطاء و نخی گفته نیست بروی چیزی و سعید بن جبیر گفته صحیح نیست حج او شافعیه گفته اند پس
 اگر عود کرد بسوی میقات قبل تلبس پینک ساقط شد از وی دم و هم در مصنفی است و اگر برای گذشت که گذر بر میقاتی نذر و نزد یک محاذ
 میقات می باید که احرام بندد و اگر محاذات کرد بد و میقات احتیاط آنست که از بعد میقاتین احرام بندد و اگر از اقرب کرد تبعه لازم نیست
 زیرا که عمل بر صحت شرع نموده است انتهی **و عن** عائشه رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم وقت لاهل
 العراق ذات عرق بدرستیکه آنحضرت میقات گردانید برای اهل عراق ذات عرق را بکسرتین جمله و سکون بر او بعد وی قاف موصی
 شرقی مکه بر دو م حله موزی قرن عرق بکسرتین کوچه تدر اگر بینه و عراق بلاد معروف است طول آن از عبادان تا موصول و عرض آن از قاف
 اهلوان و تسمیه او بعراق بجهت آنست که این بلاد عراق جمله و قرات است و عراق ساحل بحر را گویند و او اهل اود و والنسائی و اهل
 عند مسلم من حدیث جابر و آن این است که گفت آنحضرت حمل اهل مدینه از ذی الحلیفه است و طریق دیگر جحفه و حمل اهل عراق ذات عرق
 و حمل اهل نجد قرن و حمل اهل یمن طیم که آن راویه شاک فی دفعه مگر آنکه راوی حدیث جابر شاک کرده است در دفع آن زیرا که
 صحیح مسلم است از ابی الزبیر که وی شنید جابر بن عبد الله را و پرسیده شد از حمل پس گفت شنیدم گمان میکنم او را که رفع کرد آنرا بسوی
 نبی صلی الله علیه و سلم پس خرم نکرد بر رفع و پی صحیح البخاری ان عمر هو الذی وقت ذات عرق و در بخاری است بدرستیکه
 عمر آنکس است که میقات گردانید ذات عرق را برای اهل عراق و لفظ وی این است که گفت عمر اهل بصره و کوفه را که به بنید مقابل قره را

از راه خود پیش محدود کرد برای ایشان ذات عرق را انتهى و مسلمانان اجماع کردند بر آن ابن تیمیه در منتهی گفته نفس بتوقیت ذات عرق در قوت مثل غیر خود نیست پس اگر بیهوشت رسد بدیع نباشد وقوع اجتماع عمر بر فوق آن زیرا که وی موقوف بود بصواب و وی را حدیث نرسیده پس اجتماع موقوف بر موی است رفع آن بلاشک از حدیث ابی الزبیر از جابر بن زید این ماجه و رواه احمد فروعا عن جابر بن عبد الله و ابن عمر و در اسنادش حجاج بن ارطاة سنت و رواه ابو داود و العسائی و الدارقطنی و غیر هم من حدیث یاشته انه صلی الله علیه وسلم وقت لابل العراق ذات عرق باسناد جید و رواه عبد الله بن احمد ایضا عنهما و قد ثبت مسلمان من لمحول و عطاء ابن تیمیه گویند به الا نادیت المرفوعة الجیاد و الحسن بحسب العمل بمنها مع تعدد ما و یجئها مسندة و مرسله من وجوه شتی و عند احمد ابی داود و الترمذی عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم وقت لاهل المشرق العقیق میقات گردانید آنحضرت بر اهل اهل مشرق عقیق را ترمذی گفته این حدیث حسن است نووی گفته لیس كما قال زیرا که در سندش زید بن زیاد است که روایت میکند از محمد بن بن عبد الله بن عباس از ابن عباس بن زید ضعیف است اتفاق بخندن حکم کرده اند روی غیر واحد از ایمره صنف در تلخیص گفته در نقل اتفاق نظر است که شناخته میشود از ترجمه وی و او را عتی دیگر است که مسلم در گنتی گفته زید نام او را سماعی از جردوی محمد بن علی انتهى و عقیق نبت عین و کسوفان موضعی است قریب ذات عرق که میقات اهل عراق است لیکن پیش از عقیق است و عقیق هم نام وادی است بر سه میل از مدینه منوره و ظاهر آنست که آن مراد نیست مگر آنکه از جانبی باین موضع رسیده باشد و طبیی گفته صحیح آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان کرده این شرفا میقاتی بلکه امیر المؤمنین عمر حدیث وقتی که فتح کرد عراق را و خواستند مردم آنجا که برای ایشان میقاتی تعیین گرداند امام شافعی گفته احرام از عقیق می باید بست احتیاطا و جماعین الحدیثین و ابن عبد البر گفته اجماع کرده اند اهل علم بر اینکه احرام اهل عراق از ذات عرق احرام است از عقیق عقیق است از ذات عرق گفته اند که اگر این حدیث ابن عباس را اصلی باشد منسوخ خواهد بود زیرا که توقیت ذات عرق در حجة الوداع بود پس اهل مدینه و اولاد او را روایت حارث بن عسیمی که گفت آدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و وی در منی بود یا عرفات و گرد شده بودند او را مردم گفت پس عقیق در منی اعراب وی او را گفته این وی مبارک است گفت و توقیت کرد ذات عرق را برای اهل عراق رواه ابو داود و الدارقطنی فاعلم که در حجة الوداع گفته اصل در واقیت این است که چون آمدن بکعبه معتمر در حالت ثرو لیدگی موقوفه کن بدن و ترک غلوائی نفس مطلوب است و در تحلیف مردم پس بن احرام از بلذ خود حرجی ظاهر است چه قطر بعضی از ایشان بر مسافت یک ماه دو ماه است لهذا واجب شد که آنکه معلومه را حول بکعبه کنند تا از آنجا احرام بسته بمانند و تا خیز نکنند احرام را بعد آن ضرورت است که این موضع ظاهر و مشهور باشد و هیچکی مخفی نبود که از این اتفاق بر اینا باشد پس استقرا کرد شارع آنرا و حکم نمود باین مواضع و اختیار کرد برای اهل مدینه بعد واقیت از زیرا که مدینه محیط و حی است و ما را زیماں دار الهمزة و اولاد قریه ایست که ایماں آوردند بخدا و رسوله پس اهل منی احق آنکه باینکه با نغمه کرده شود در اعلامی کاتبه الله و خاص کرده شوند بزیادت طاعت خدا و نیز بینه اقربا قطار است که ایماں آوردند در زبان رسول خدا و خالص کرد ایماں خود را بخدا و حوالی و طائف و یاسمه و هر آن که نیست حرج در آن است

باب وجوه الاحرام و صفة

وجوه جمع وجه است و مراد بدان انواع است که متعلق است بآن احرام و آن حج و عمره است یا مجموع هر دو و احرام و تحریم حرام گردانیدن چیز و در حج و عمره چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریمه نماز نیز ازین باب است یا احرام معنی در آمدن در حرمت است و چون احرام سبب استباحه و دخول حرمت نام کرده شد بدان و مراد بصفت احرام کیفیت است که فاعل آن بسبب می محرم می نمود (۲) عاکشة

رضی الله عنہا قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حجة الوداع فقلت عائشة بيرون أيديكم يا أبا أمية
 از مدینه روز شنبه سبت پنجم ذی قعد بعد نماز ظهر که در مدینه گذار و چهار رکعت و خطبه کرد ایشان را و آنوقت در وی احرام و واجبات
 و سنن حج را سال حجة الوداع که سال دهم از هجرت بود و وداع بفتح واو پدید آورد و تودیع پدید آورد کردن حجی را که آنحضرت کرد حجة الوداع گویند
 زیرا که در مدینه بود و آن بعد تعلیم شراعی و وداع کرد و خبر داد بر حلت خود و گواهی گرفت ایشان را بر ادا ای رسالت و تبلیغ احکام و گواهی کرد خدا می تعالی را
 بر گواهی دادن ایشان بر تبلیغ وی و این در سنه دهم بود که آخر سنات عمر شریف وی صلی الله علیه و سلم است فمنا من اهل بصره پس بعضی
 از ماکسانی بودند که باگمی بر آوردند عجمه آنها و ابلا در صلح یعنی آواز بلند کردن است و اینجا احرام مراد است که در وی تبلیغ آواز بلند میکنند و
 است که احرام بند از صل و اگر آفاقی است از سیقات و طواف و سعی کند و حلق یا قصر نماید و منا من اهل حج و عمره و بعضی از ماکسانی بودند
 که تبلیغ میکنند حج و عمره و یعنی قارن بودند و قران آنست که احرام بند آفاقی برای حج و عمره معا و داخل شود بکدام باقی ماند بر احرام تا آنکه
 فارغ گردد از افعال حج و لازم بر وی یک طواف و یک سعی است در قوی و دو طواف و دو سعی در قوی بعده فحج کند آنچه میسر آید از هدی و چون
 که کوچ کند از مکه طواف کند برای وداع و منا من اهل باحج و بعضی از ماکسانی بودند که تبلیغ میکردند حج تنها یعنی مفرد بودند و افراد آنست که
 احرام بند آفاقی از سیقات پس در آید بکجه و طواف قدم کند و رمل کند در آن سعی نماید میان صفا و مروه و بماند بر احرام خود تا آنکه استاده شود
 در عرفه و رمی کند و حلق نماید و طواف کند و نیست سعی درین وقت و از اینجا معلوم شد که نسک حج سه قسم است یکی مفرد یعنی میم و سکون و منا
 و کسر یعنی افراد کننده که احرام وی برای حج تنها یا برای عمره تنها است دوم قارن یعنی قران کننده که احرام برای حج و عمره هر دو است
 سوم تمتع که اول عمره میکنند و اگر ساقی هدی کرده است هم بر احرام می ماند و اگر نکرده است از احرام می بر آید بعد از آن در مکه می نشینند
 و چون ایام حج می در آید احرام حج می بندد و حج میکنند و درین حدیث دلیل است بر آنکه این انواع از مجموع رکب که در صحبت شریف آنحضرت
 درین حج بودند بوقوع آمده و مفروضی است از عایشه روایات دیگر مخالف این و وجه جمع میان آنها بیاید و اختلاف کرده اند در آنکه فضل ازین
 انواع کدام نوع است خفیه قران را ترجیح میدهند و گویند قران فضل است بعد از آن تمتع بعد از آن افراد و قول جماعتی از صحابه و تابعین
 و ایمنه دیگر و قول جماعتی از عظمای شافعیه نیز همین است در سبب گفته الادله تدل علی ان فضلها القران و قد استوفی ادله ذلك ابن القیم و نزد امام
 و مالک تمتع فضل است و جماعتی از صحابه و تابعین من بعد هم و ایمنه با ایشان است و به قال الشوکانی و نزاع درین سلسله در است ذیل الابطال
 استیفای آن کرده و اهل رسول الله صلی الله علیه و سلم باحج و ابلا کرد آنحضرت حج تنها و علماء را اختلاف است در آن بنا به
 اختلاف اصحاب و درین باب بعضی گویند قارن بود و بعضی گویند تمتع و بعضی گویند مفرد چنانکه درین حدیث عایشه است محرمه
 در رحله الصدیق الی البیت العتیق استیفای ادله این هر سه قول کرده و محصل آن این است که هر که روایت افراد کرد و حلق بر او حال نمود که ابلا
 بهمان بود و هر که تمتع روایت کرده مراد وی آنست که صحابه را بان امر فرموده و هر که قران میگوید مراد وی ما استقر علیه الامر است و شیخ الاسلام
 ابن تیمیّه جمع حسن نموده و گفته که تمتع نزد صحابه بر ماقول قران است پس محمول باشد بر آن و هر که روایت افراد کرده روایت تمتع و قران هم
 پس مستحب شد حلق بر آن و اول افراد اعمال حج کرد و چون از وی فارغ شد عمره بجا آورد و در سبب گفته اکثر بر آنست که احرام حج و عمره هر دو کرد پس
 قارن باشد و حدیث عایشه دل است بر آنکه مفرد بود لکن الادله الداله علی ان حج قارنا و اسعه جدا انتهى و ذیل الاوطار گفته بدان البعثان
 اعنی تعیین ما حجه النبی صلی الله علیه و سلم من الانواع و بیان ما هو الافضل منها من المصلوق و موطن البسط و فی ما حرراه مع کونه فی

غایة الایجاز ما یعنی اللیب فاما من اهل بصره فحل پس سیکه اهل لال کرد بصره پس حلال شد و بیرون آمد از احرام نزد قدم که بعد از آد
بقیة اعمال پیش از ایام حج و اما من اهل حج و الحج و العمرة فلم یحلوا و اما کسانیکه اهل لال کردند حج تنها تا جمع کردند حج و عمره را
حلال نشدند و نه برآمدند از احرام و در بعضی نسخ فلم یحل بصره میفرماید آمده حتی کان یوم الخضر تا آنکه شدند و از عمر یعنی روز عید که وقت تمام شدن
و بر آمدن از احرام است اگر چه طواف باقی است و درینجا دلالت است بر آنکه ازین رکب هر سه نوع حج واقع شده پس محرم حج مفروض بود و محرم عمر
متمتع و محرم بهر دو قاصد و هم دلالت است بر آنکه محرم حج تنها از عمره حلال نشد مگر روز نحر و این مخالف چیزی است که ثابت شده است از اقا
از چهارده صحابی و صحیحین غیرهما که امر کرد آنحضرت کسی را که نبود با وی بدی که نسخ کند حج را بسوی عمره پس مؤول باشد حدیث عایشه تقیید
بکسیکه با وی بدی بود و احرام حج تنها بسته و وی مانند کسی است که بدی فرستاده و احرام بهر دو معا بسته و علما اختلاف کرده اند قد یاد حدیث
و نسخ حج بسوی عمره که آیا خاص است بکسانیکه حج کردند همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا نه در سبل گفته و قد بسط ذلک ابن القیم فی زاد المعاد
و افزوناه بر رساله و لا یحتمل هنا نقل الخلاف و الاطالة انتهى گویم جانزست فسخ حج بسوی عمره نزد گروهی از اهل ظاهر برای هر واحد و به قال
و مالک الشافعی ابو حنیفه و بسط کلام درین مقام در منسک خود کرده ایم فلیرحح الیه متفق علیه در مصنفی گفته ارکان حج پنج چیز است
احرام بقول خدای تعالی الحج اشهر معلومات و ظاهر است که درین مدت بجز احرام متصور نیست پس آن جزو حج باشد و وقوف بعرفة یکی از
الحج عرفه و شعی بین اصفاء و المروة بحدیث حسن دارقطنی و بهی یا ایها الناس سعوا فان لیسعی قد کتب علیکم و بقول عایشه چنانکه باید و
بقول خدای تعالی لیتقوا الفشم و تطوا فبقول خدای تعالی و لیتقوا بالبيت المعتیق و ارکان عمره همین چیزهاست
سواى وقوف عرفه از جهت استقراری افزای عمره و یافتن این چیزها در وی پس این چیزها ارکان حج و عمره اند و حج و عمره بر
یکی ازین چیزها متباه شود و ترک یکی ازینها مجبور بدم نیست و غیر ارکان سنن اند بعضی ابعاض مجبور بدم و بعضی غیر مجبور است

باب الاحرام وما يتعلق

باب در بیان در آمدن در یکی از دو منسک و چیزی که متعلق است بدان و محرم کسی است که شافل است باعمال حج یا عمره بانیت در مصنفی گفته
و اگر نیت نکرد و تلبیه گفت احرام منعقد نمیشود زیرا که نیت شرط عمل است و اگر نیت کرد و تلبیه گفت ظاهر آنست که صحیح باشد زیرا که تلبیه
سنت است و فرضیت او اندیج جا ثابت نشده است و احرام در حج و عمره بجای تلبیه تحریمیه است در نماز چه در آن تصور اخلاص و تعظیم
و ضبط عزیمت حج بقفل ظاهر و متذلل و خاشع گردانیدن نفس است برای حق جل و علی بترک ملاذ و عادات مالوفه و انواع تحمل تحقیق معانات
تعب و شقت و شعث و تغییرت برای خدای واحد قدیر جل جلاله و عمره نواله عن ابن عمر رضی الله عنه قال ما اهل سوال الله
صلی الله علیه و سلم الا من عند المسجد گفت ابن عمر اهل لال نکرد آنحضرت مگر از نزدیک مسجد ذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است و در و
رؤست بر کسیکه گفت احرام بست آنحضرت از بیامه و در روایتی است از نزد شجره چون بر خاست شتر وی و درخت مذکور نزد مسجد بود
و در سلم است که بگذارد و دو رکعت نهدی الحلیفه پستروین بستوی شد ناقه نزد مسجد ذی الحلیفه اهل لال کرد و در لفظی این است بود رسول خدا چون
می در او رد پای مبارک خود را در رکاب و بر میداشت او را بر پشت خود ناقه اهل لال میکرد از مسجد ذی الحلیفه و ازینجا پیدا شد اختلاف در آنکه
تلبیه بعد از نماز بود یا بعد از استواء بر پشت ناقه آنچه ازین حدیث مفهوم شد گفتن او است بعد استواء بر پشت ناقه و باین اخذ کرده است
شافعی و نزد حنفیه تلبیه بعد از نماز مسنون است و قول مالک نیز همین است در هدایا گفته تلبیه کند عقب صلوة که مروی است از آنحضرت و اگر

بعد از استوار بپشت راحله کند نیز درست است و لیکن بعد از نماز فصل است و مشهور در مذہب امام احمد بعد از نماز است و مختار نزد
بعضی از اصحاب وی بعد از استوا است و شرح کتاب خرقی گفته سعید بن جبیر گفت گفتیم با بن عباس عجب از صحابه رسول خدا اصلی است
علیه وسلم که اختلاف کرده اند در اهل اهل رسول خدا که بعد از نماز بود یا بعد از استوار بپشت ناقه پس گفت ابن عباس بدستیکه من در آن ترم
حقیقت حال اهل اهل کرد آنحضرت بعد از فراغ کعبتین احرام پس شنیدند آنرا قومی و یاد گرفتند پس از آن سوار شد آنحضرت و اهل اهل کرد
پس شنیدند آنرا قومی و گفته اهل اهل آنحضرت بعد از این حال بود و بعد از آن روان شد و در بیدار که موضعی بلند است برآمد و اهل اهل کرد شنیدند
قومی و کمان بردند که آن ابتدای اهل اهل کرد و ابتدای اهل اهل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و آنم در مصلا ی با و بود و از اینجا حاصل شد
توفیق میان و آیات و از امام و اجتماع در حج بسیار بود تا آنکه گفته اند که بیرون از شمار بود و از صد هزار کس تجاوز نمودند و از هر طرف که چشم
کار میکرد آدمی بنظر می آمد و مرد و از مسجد ذی الحلیفه سپری است که بعد از زوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنا کرده اند و در زمان این عمر سجد
و راوی سخن موافق این زمان کرده و بهر حال آنحضرت نماز ظهر گذارده از مدینه روان شد و نماز عصر در ذی الحلیفه گذارد و شب آنجا بیدار بود
احرام بست و چون بپشت ناقه برآمد و بایستاد تکبیر گفت مصفق علیه در سبیل السلام گفته دلالت کرد حدیث بر آنکه فضل احرام بستن است
از سیقات قبل وی و اگر احرام بست پیش از آن پس گفت این مانند آنکه اجماع کرده اند اهل علم که این احرام است یا کرده زیرا که اول صحابه
توقیت کرد آنحضرت برای اهل مدینه ذی الحلیفه را مقتضی آنست که اهل اهل از همین موافقت می باید بست و قاضی است منفی نقص مزایات پس اگر
زیادت حرام نباشد لا اقل ترک آن فضل باشد و اگر نمی بود اجماع بجز از آن قابل همیشه بحجیم بود و توقیت و بنا بر آنکه زیادت بر قدرات شهر و عا
بجواهر و صلوات در می جاریه شروع است مانند نقص از آن و با جزم نمیکند بحجیم بنا بر اجماع مذکور و بنا بر آنچه می است از چند صحابه تفهیم
احرام بر سیقات چنانکه احرام بست ابن عمر از بیت المقدس انس از حقیق و ابن عباس از شام و اهل اهل کرد عمر بن حصین از بصره و ابن مسعود
از قادیسیه و وارد شده است در تفسیر آیه که حج و عمره تمام این هر دو آنست که احرام بندد برای آنها از دوره اهل خود از علی و ابن مسعود و اگر چه
تاویل می توان کرد که مراد ایشان آنست که انشای غیر از اهل خود کند زیرا که وارد است اثر علی کرم الله وجهه باین لفظ که تمام عمره آنست که منشی کنی
برای آن از بلاد خود یعنی ایشانی برای آن سفر مغر و از بلده خویش چنانکه انشا کرد آنحضرت در عمره حدیبیه و تفسیه یعنی عمره القضا سفر از
شهر خود و اهل است برای این تاویل که علی خود آنرا کرده و هیچیک از خلفای راشدین و احرام نکردند برای حج و عمره مگر از سیقات بلکه خود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نکرد پس چه علم این تمام حج و عمره باشد با آنکه آنحضرت کرده و شاخصی از خلفا و نه جاهل صحابه آری در احرام از بیت المقدس
بخصوص حدیث ام سلمه آمده که گفت شنیدم رسول خدا را اصلی الله علیه وسلم می فرمود من اهل من اهل من اهل من اهل من اهل من اهل من اهل من
و نیز رواه احمد و لفظی این است من احرام من بیت المقدس غفر له ما تقدم من ذنبه و رواه ابو داود و لفظ وی این است من اهل من اهل من اهل من اهل من اهل من اهل من
الی مسجد الحرام غفر له ما تقدم من ذنبه و ما اخر او و حجت له الجنة شکر از راوی است و رواه ابن ماجه بلفظ من اهل من اهل من اهل من اهل من اهل من اهل من اهل من
که از هر مذاقها من لذتوب پس این مخصوص باشد به بیت المقدس و احرام از آنجا بخصوص فضل باشد از احرام از موافقت و دلیل است
و در احرام ابن عمر از آنجا و کرد این از مدینه با آنکه بعضی از ایشان تضعیف کرده اند حدیث را و بعضی تاویل کرده مراد انشای غیر است از آنجا
انتهی و الله اعلم و عن خلاد بفتح خای عمیه و تشدید لام از ثقات تابعین است بن السائب عن ابیه بسیدین جمله روایتین
از پدر خود که سائب بن رسول الله علیه وسلم قال ما نأني جبرئيل فأمسني ان امرأته ان يرفعوا الصوامع بالاهلال

گفت آنحضرت آمد مرا جبرئیل پس امر کرد مرا که امر کنم یاران خود را که بند کنند آوازهای خود را با بلال و در روایتی محض اهل لفظ تلبیه گفته
 و مراد یکی است و اگر چه آنها در ذکر فضل است اما اینجا رفع صوت افضل است و آقا مالک فی الموطا و والده دارمی و الشافعی و ابن حبان
 و الحاکم و البیهقی الخمسة یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و گفت مالک شنیدیم از بعض اهل علم که دوست نیستند
 لبیک گفتن را عتب هر نزاری و بالای هر بلندی از زمین و شنید روی از بعض اهل علم که میگفتند نیست لازم بر زمان بلند کردن آواز گفتن
 لبیک باید که بشنوند از نفس خود را از هر صحنه فی الموطا و صحیح ابی یوسف و ابی حسان الحاکم و روایت کرد ابن ماجه که پرسیده شد آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم کدام اعمال افضل است فرمود عروج و شح و در روایتی از سائب از آنحضرت آمده که آمد مرا جبرئیل و گفت باش عجاج شجاج
 عرج رفع صوت است و شح نحر بر بن و این همه ال است بر استجاب رفع صوت به تلبیه اگر چه ظاهر امر وجوب است و بوجوب قسمه است ابن ابی هریر
 و حکاه ابن قدامه عن بعض المالک و الخطابی عن مالک ابی حنیفه و ابن ابی شیبه روایت کرده که اصحاب آنحضرت بلند میکردند آوازهای خود را
 به تلبیه تا آنکه بند میشد و می افتاد آوازهای ایشان و باین قسمه اند جمهور و شافعی و احمد گفته سنت است و از مالک مروی است که رفع کنند
 آواز به تلبیه مگر نزد سب و حرام و مسجد نبی در مصنفی گفته است بحد کردن آواز به تلبیه در حق زن و مستحب است اگر آن
 در حق مرد و زن همه خصوصاً نزدیک تقابیر احوال مانند رکوب و نزول و صعود و وهبوط و اختلاط رنقا انتهى و اختلاف کرده اند در وجوب دم
 به ترک تلبیه ابن شاس از مالک و صاحب هدایه از حنفیه گفته اند واجب است قائم میشود مقام آن فعلی که متعلق است به حج و توجیه بر طریق
 و حکایت کرده است ابن عبدالبر از ثوری و ابی حنیفه و ابن حبیب مالکی و زبیری شافعی و اهل ظاهر که آن بکنی است در احرام منعقد نمیشود بدون
 احرام و ابن سعد از عطاء بن سنج آورده که فرض است و حکاه ابن المنذر عن ابن عمر و طاوس و عکرمه **ع** زید بن ثابت
 از فقهای صحابه و کبار ایشان است که تلبیه حجتی و جامع قرآن و قائم بقرآن بود و رخصی الله عنه ان النبي صلی الله علیه و سلم یحج
 لا هلاله و اغتسل بدیستیکه آنحضرت برهنه شد برای احرام خود و غسل کرد اهل بلال معنی رفع صوت است و مراد بان در اینجا احرام است
 که سبب بلال باشد و در نسخه صحیح لا احرامه واقع شده و این غسل مستحب است و اتمل و افضل و اگر وضو کنند نیز کفایتی است و در مصنفی گفته
 مستحب است غسل کردن درین سه حالت یعنی برای احرام و دخول که دو قوف عرفه پس اگر حاجز باشد از غسل تیمم کند یا کند و قول آمده
 و ظاهر آنست که غسلی که برای تطهیر و قطع را که گریه باشد تیمم عوض او نمی تواند شد انتهى غزالی گفته است غسلات مستحبیه مسنون در حج غسل
 اول برای احرام از بیقات پستبر برای دخول بکعبه پستبر برای طواف قدوم پستبر برای وقوف عرفه پستبر برای وقوف بزدلفه پستبر برای طواف
 زیارت پستبر غسل برای می هر سه جار و نیست غسل برای رمی جمره عقبه پستبر برای طواف وداع و ندید شافعی در قول جدید غسل برای طواف
 زیارت و طواف وداع پس بخت غسل باشد انتهى در انوار گفته مسنون است برای داخل از طریق مدینه و شام غسل کردن بزدی طواف
 و داخل شدن پیاده یا از ثنیه که او خارج شدن از آن و این ثنیه علیاست در بطار و اه الترمذی و والده دارمی و البیهقی و والده ارقطه
 و الطبرانی گویند چنانکه غسل برای احرام مستحب است همچنان مستحب است گرفتن از زمین بروت و غیره جامعی گفته است تا بسبب برآ
 احرام مخلوق عانه و تطهیر الطواف و شارب و تعلیم انظار و لائق آنست که این امور را مقدم کند بر غسل و مشکه فی العالمگیریه و زیاده که در
 دروی حلق راس برای کسیکه عادت آن داشته باشد از مردان و الا تصحیح وی و در مصنفی گفته و کسیکه معتاد باشد بموی سر از ابتدای شعال
 که اول اشهر حجست موی بجا دارد تا نزدیک محل با از احرام شعائر حج ظاهر شود انتهى و در حدیث ابن عباس است مرفوعاً که انفسا و ما نض

غسل کنند و احرام بندند و تمام مناسک بگذارند جز آنکه طواف بخانه نکنند رواه ابو داود و الترمذی و حسنه و غیره وضعه للقیلی روی
و البیهقی عن ابن عباس قال غسل رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم لبس ثیابا الحدیث و سندش ضعیف است زیرا که در وی یعقوب بن عطا
بن ابی رباح ضعیف است و مروی است از ابن عمر که گفت از سنت است اینکه غسل کند چون اراده احرام نماید و در آمدن که خواهد و می آید
استحباب تطیب قبل از احرام و عن ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم غسل ما یلبس المحرم
من الثیاب بدستیکه آنحضرت پرسیده شد چه چیز جائز است که پوشد محرم از جامها و چه چیز نپوشد قال فرمود لا تلبس القمص
نپوشید پیراهنهای قمص بضم قیمص و نه ثوبی که در معنی قیمص باشد در مناسک شیخ الاسلام ابن تیمیه است که نیست محرم را پوشیدن
قیمص نه با آستین و نه بی آستین برابر است که در آن هر دو دست خود در آرد و یا ندر آرد و سلیم باشد یا محروق و همچنین نپوشد جبهه و نه قبا
که در وی دست داخل توان کرد و همچنین در ع که ناستش عرق چین است و امثال ذلک باتفاق آید و اگر بیندازد قبا بر او و سهای خود بغیر
او خال بدین پس در وی نزاع است و این است معنی قول فقها که نپوشد محیط و نه محیط را یعنی لباسی که بقدر عضو باشد انتهی و لا العاصم
و نپوشد دستار مارا و نه کوفیه را و نه کلاه را و نه جامه را که ملصق به باشد و لا غیر ذلک نودی گفته تخمیر راس در حق محرم مجمع علی تحریمه است
و آثار وی پس مالک ابو حنیفه گفته بود که راسه و شافعی و جهور گفته اند که نیست احرام در روی او و میرسد او را تغطیه آن و جزین نیست که
واجب است کشف وجه در حق زن و حدیث حجت بر ایشان و همچنین است کلام در محرم است که جائز نیست تغطیه سر او نزد شافعی واحد
و اسحق و همچنین جائز نیست لبس محیط و مالک او زاعی و ابو حنیفه گویند جائز است تغطیه راس و لباس او بجز محیط و حدیث وارد است بر ایشان
و اما تغطیه وجه محرم است پس جائز است نزو قائل تحریم تغطیه راس انتهی و لا السواد و یالات و نپوشد از راس او مراد لبس قیمص و سوادیل
پوشیدن آنهاست بر وجه شعاع چنانکه بر این ادبر بر آنگند و تنبان را در پارهها بکنند و الا اگر بر تن آنگند مثل رد چغیری لازم نمی آید زیرا که درین
صورت نمی گویند که پیراهن پوشیده و از او پوشیده و دلیل گفته مراد قیمص ثوبی است که محیط بدن باشد از تفصیل و تقطیع و بعاصم آنچه محیط سر باشد پس
طی است باین غیر این از آنچه معطلی راس باشد خطابی گفته ذکر عاصم و برنس معادل است بر آنکه جائز نیست تغطیه راس نه بمعناده و نه بنا در
بموجب آنست و لا البرانس و نپوشد بر نسها و برنس بضم موحده و سکون را بعده ثوبن تفسیر کرده اند او را بقلنسوه طویل یعنی کلاه دراز و آن
تفسیر قاصر است در معرفت آن و آنچه مشهور است این است که از بلاد شام می آرند تمام بدن و سر و گردن را می پوشد و در وقت باران می پوشد
و موافق عرف دیار ما آنرا بارانی میگویند از صوف سفید و جز آن می باشد و خطابی گفته برنس هر ثوب است که سرش از وی باشد بطریق
بود بدان جبهه باشد یا در عهد یا غیر آن و لا الخفاف و نپوشد موزها را و آنچه در معنی اوست مجموع موافق و جوز ب غیره الا احد لا یجد
تعلیلین مگر یکدیگر نیاید نعلین را که فروخته میشود یا یا بد آنها ولیکن نیست با او سخن فاضل از حواج صلیه خود فیلبس الخفین پس پوشد
موزها و یقطعهما أسفل من الکعبین و باید که برود موزه را یا پان تراز هر دو پاشنه تا از حد خوزگی بر آیند بخاری و مسلم از حدیث ابن عباس
آوردند آنکه شنیدیم رسول خدا را خطبه میگفت بعرفات هر که نیاید از آن پس باید که پوشد سرویل را و هر که نیاید نعلین پس باید که پوشد خفین را و مثله
عند احمد و ظاهر این است که این تاخیر حدیث باب باشد که در وی حکم بقطع خفین است زیرا که این حدیث در عرفات در وقت حاجت بود و حدیث
ابن عمر در مدینه قاله ابن تیمیه فی المنتقی و رجح الشارح و شیخ الاسلام ابن تیمیه در مناسک خود گفته اگر نعلین نیاید خفین پوشد و نیست بر او
قطع آن زیر تراز عیین زیرا که آنحضرت امر کرد بقطع او لا یستتر بصحبت کرد بعد از آن در عرفات و لبس سرویل برای فاقد از او و لبس خفین

برای فاقد نعلین و اول بار که رخصت بقطع که بجهت آن کرده قطع مانند نعلین می شود و لهذا صحیح جواز لبس مادیون الکعبین است
مثل خف کعب و ماس و حجم و نحو ذلک برابر است که واجد نعلین باشد یا فاقد آن و چون نعلین در آنچه قائم مقام پوست نیاید مثل جسم
و ماس موزه پوشد و قطع نکند آنرا و همچنین چون از انبیا بد سر اوایل می شود و این صحیح قول علماء است و در عرفات بود که راه ابن عمر و همچنین با کتبت
هر آنچه از جنس ازار وارد باشد پس محرم راست که ملتحف شود بقبا و جبهه و قمیص و مانند آن و مستغلی شود بلحاظ و غیره و لیکن هر چه پوشد مگر از
برای حاجت انتهی گویم جمهور تا وایل کرده اند حدیث ابن عباس را بوجوب حمل مطلق بر تقید و گویند که امام احمد که بعد از قطع نعلین رفته نیز
قائل است باین قاعده و این جوزی گفته اند بقطع را حمل بر اباحت باید کردند بر شرطی که با حدیثین شوکانی در نیل الاوطار گفته مخفی نیست که
این تکلف است و حق آنست که نیست تعارض در میان مطلق و تقید بنا بر امکان جن میان هر دو بجز مطلق بر تقید و تا جمع ممکن است جمع کردن
واجب است بترجیح نتوان رفت و اگر مصیر بسوی ترجیح جائز باشد ممکن است ترجیح مطلق باین طور که آن ثابت است از حدیث ابن عباس قیاسا
و روایت دو کس ارجح است از روایت یک کس انتهی گویم چون حدیث ابن عمر مقدم است و حدیث ابن عباس مؤخر سبیل در اینجا ترجیح
مطلق باشد یعنی عدم قطع بر تقید یعنی قطع نه حمل مطلق بر تقید و اندر علم و بقیه کلام درین سلسله در افاده الشیوخ بمقدار النسخ و المنسوخ کرده اند
و لا تلبسوا شیئا من الثیاب مسه زعفران و نپوشید از جامه چیزی را که سوده است آنرا زعفران و اختلاف کرده اند در علتی که
بجهت آن نبی کرده اند که آیا زینت است یا را حبه جمهور گویند را حبه است پس اگر باشد جامه استخوان که از رسیدن آب بوی او نماند جائز باشد
احرام در آن وارد شده است در روایتی که مگر آنکه باشد غسیل و اگر چه در وی مقال است و حرام است لبس حصر و مورس بر مردمان در حال حل
مثل احرام و لا ورس و نجاسه که سوده است آنرا و رس یعنی مستح و او و سکون را گیاه زردی است که رنگ کرده میشود بدان و آنرا سپر گویند
در سبیل گفته اتفاق کرده اند بر آنکه مراد تحریم در اینجا تحریمش بر مردست و لاحق نیست زن بدان درین حکم متفق علیها شیخ الاسلام ابن تیمیه
در مسنک خود گفته جائز است احرام در جامه سفید و جز آن از الوان جائزه و اگر چه طون باشد و سنج است که احرام بندد در دو ثوب نظیف پس
اگر چه در دو سفید باشد فضل بود و جائز است که احرام بندد در جمیع اجناس ثیاب مباحه از قطن و کتان و صوف و سنت آنست که احرام کند
در ازار و در برابر است که مخیط باشند یا نه با اتفاق ایامه و اگر احرام بندد در غیر این هر دو جائز باشد اگر مست از ان جنس که پوشیدنش
رواست انتهی و اللفظ لمسلم و زیاده کرد بخاری در روایتی این عبارت را و لا تنقب المرأة الحیصة و نقاب بر روی نمیکند
زن احرام کننده و اختلاف کرده اند علماء در آن جمهور منع کنند و حنفیه جائز گویند و جمهور و ایه عند الشافعیة و المالکیة شوکانی گفته این مردود است
بعض حدیث و در فتح الباری گفته لم یختلفوا فی منعها من ستر وجهها و کفها باسواء النقاب و القفازین انتهی و گفت فاطمة بنت المنذر بودیم
که خاری افکنیم روی خود را و ما محرمانیم همراه اسامه بنت ابی بکر پس انکار نیک کرد بر ما راه مالک فی الموطا و بسوی گفته معنی وی آنست
که می پوشیدیم روی خود را بسدل ثوب برای منع البصار مردم و برین اندا اهل علم چون متجانی باشد از بشرة وجه و اعتراض کرد صاحب کتاب
در مذهب احمد بر قید متجانی و گفت ظاهر آنست که این معتبر نیست و نیست در حدیث انتهی شوکانی فرموده ظاهر حدیث خلاف او است
زیرا که ثوب سدول سالم از اصابت بشرة نمی تواند ماند پس اگر متجانی شرطی بود آنحضرت بیان میکرد آنرا انتهی بهیچیک از ما از ابی علی
نقل کرده که قوله لا تنقب المرأة از قولی ابن عمر است درج در خبر و گفت صاحب ما هم که این محتاج دلیل است و حکایت کرده است ابن منذر
نیز خلاف در آن که از قول ابن عمر است یا از حدیث قد رواه مالک فی الموطا عن نافع عن ابن عمر متوفوا و لور اطرق است در بخاری صحیح موطا و

ولا تلبس القفازين ونحو شد بر دست قفاز را بضم قاف و تشدید فا و زای در آخر پوششی است که زنان عرب برای دفع سرما در دستها پوشند که انگهستان و کف و ساعد همه را می پوشد و در میان آن پنجه است پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از زیور است که زنان در دستها پوشند و در انا احمد و الترمذی و النسائی صححه و ابو داود و الحاکم و البیهقی محلی گفته شافعی در ام از سعد بن ابی وقاص آورده که امر میکرد دختران خود را بلبس قفازین در احرام در شرح السنه گوید جواز قفازین برای آنها اظهر است گویم حدیث وارد است بران در سبل گفته مصنف حدیث و در بیان آنچه حرام است بر زن محرمه نیارده و آنچه از احادیث ثابت شده انتقاب است و مثل او است برقع که مفصل باشد بر قدر ستر و وجه زیر آنکه وارد است بدان نفس و پوشند زن روی خود بغیر این مثل خمار و ثوب و هر که گفت روی او بجز سر و دست هیچ چیز آنرا نپوشد این نیست دلیل باوی و حرام است بر وی لبس قفازین و لبس ثیاب مویس و فرغ و مباح است حلیه و جزآن و اما صید و طیب و حلق راس پس ظاهر آنست که زنان درین باب در حکم دانند و اما انغاس در آب و مسابضت محل براس و ستر راس بدست و همچنین نهادن او بر نخه و زینوار پس غیر ضرر است زیرا که صاحب اولابن نیست و نیست فدیة بر لبس خفین لعدم النعلین و خفیه گویند واجب است **وعن عائشة** رضي الله عنها قالت كنت اطيب رسول الله صلى الله عليه وسلم لاحرامه قبل ان يحرم عايشة بودم من که خوشبو میکردم آنحضرت را و می مالیدم طیب ابرای احرام وی پیش از آنکه احرام بندد و کحله قبل ان يطوف بالبيت و برای حل و یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه معلوم خواهد شد که روز عید که از مزدلفه بمنی می آیند بعد از رمی جمرة عقبه از احرام برمی آیند و همه چیز حلال می شود الا زمان پس بگرمی آیند و طواف می کنند بعد از آن بسوی منابر میگردند و زنان نیز حلال میشوند پس مراد بحل احلال کامل است که هر محظور بسبب آن حلال میشود و طواف الزیارة و بعض احلال مثل طیب و غیره بر می حلال شده بود همین است زنان باقی است و ظاهر این آنست که حلق و رمی کرده طواف باقی مانده و تمام این روایت آنست که تطیب یکدم طیبی که در رمی مشک بود گویا من می بینم در خفیدن طیب او در تارک سر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه آنحضرت محرم می بود یعنی اثر طیب بعد از احرام و در سبب باقی میماند و له عندها الفاظ غیره و متفق علیه در حدیث دلیل است بر تجب تطیب و اذاعة احرام و جواز استلامت او بعد احرام و بر آنکه بقای اون موجب او بعد از احرام مفسد احرام و ضرر نیست و حرام بتأیام است و حال احرام مفسد استعمال او است بعد از احرام و این رفته اند جاهل را بینه از صحابه و تابعین و مشهور در مذہب خفیه و احادیث مستند بهمین حدیث و نزدیک مالک و شافعی و بروایتی از احمد مکره است تطیب بجزئی که باقی ماند از تارک بعد از احرام و طیبی اباحت را قول شافعی و کراهت را قول مالک و ایجاب فدیة را قول ابو حنیفه ساخته و آنچه با گفتیم مذکور است در هدایه و شرح و در شرح کتاب غرق که در مذہب امام احمد است ذکر کرده که از ابن عمر پرسیدند از مردی که شب احرام بست و تطیب کرد و برخواست صبح که بوی طیب می آمد از وی گفت اگر من طلا کنم بقطران دوست ترم در ام که آنرا کنم و این خبر بعایشه رسید پس انکار کرد و بر این عمر روایت کرد حدیث باب را و ابن الترمذی را دیدند که احرام بسته بود و در سر و ریش وی طیب بود و در سبل گفته رفته است جماعتی بخلاف این و تکلف کرده اند درین روایت یعنی تاویل آن بجزئی که تمام نمیشود بدان مدعای آنها یعنی میگویند که آنحضرت خوشبو نمالید پس غسل کرد پس خوشبو برفت و وی در شرح سلم بعد تصویب قول جمهور گفته مستحب است تطیب برای احرام لقولها احرام و بعضی از ایشان گمان کرده اند که این خاص با آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و تمام نیست ثبوت خصوصیت مگر بدلیل و حال آنکه دلیل بر خلاف آن قائم است چه از حدیث عائشه ثابت شده که کنا نضح و جوبها بالطيب المسک قبل ان تحرم فیغفر لیسئل علی وجوبها و نحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فلاینها ناهوا و ابوداؤد

واحمد ولفظ احمد این است کما نخرج مع النبی صلی الله علیه وسلم الی مکه ففضم جباهنا بالمسک الطیب عند الاحرام فاذا عرفت احدنا
سال علی ووجه ما فیراه النبی صلی الله علیه وسلم فلا نهانما و نوان گفت که این خاص است بزبان زیر که زمان و مردان برابرند و برین حکم
باجماع پس حرمت طیب بعد از احرام است نه قبل از آن و اگر چه حال وی دائم باشد همچو کحلح زیر که این از دواعی اوست و جزئین
که منع کرده میشود محرم از ابتدای کحلح نه از استدامت او پس همچنین حال طیب است و طیب از لطافت است که مقصود از وی دفع رائحه
که ریه است چنانکه مقصود از لطافت ازاله و سنج است که در اشعار و اطراف فرایم میشود و لهذا مستحب شد اخذ شعر و ظرف قبل احرام زیرا که
بعد از آن ممنوع است و اگر چه باقی ماند اثر او بعد و اما حدیث مسلم و بخاری از یعلی بن امیه در قصه اعرابی که فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اما خوشبوی که با تست و آوده است بدان بدن تو پس بشوی آنرا سه بار حدیث پس جوابش آنست که این سوال و جواب در جبرانه بود و در
سنه هشتم و آنحضرت در سنه شانزدهم حج گذارده و اخذ باخرام اوست زیرا که آخر نا سخ اول باشد یا بجهت آنکه استعمال زعفران بر مردان
حرام است نه بانجست که بقای اثر طیب بعد از احرام حرام باشد شوکانی در شرح مختصه گفته خوشبوی مانند ابتدا جمعاً بین الادلّه و همینست راجح
و جائز است استمرار طیبی که پیش از احرام بکار برده و در نیل الاوطا گفته محرم از طیب بر محرم آنست که ابتدای استعمال کرده باشد بعد
احرام نه آنکه نزد اراده احرام بکار برده و اثر لون و ریج او باقی مانده و صحیح نیست بگویند ناجائز است استدامت طیب قیاساً بر عدم جواز
استدامت لباس زیرا که استدامت لباس لبس است بخلاف استدامت طیب که طیب نیست سلمنا استوای هر دو لیکن این قیاس در

مقابله نص است و هو فاسد الاعتبار انتهى **وعن** عثمان بن عفان رضی الله عنده ان سؤالا لله صل الله علیه وسلم قال لا یکن الحرام
ولا ینکح ولا یخطب کحلح نکند محرم خود را و نکند کحلح دیگری بولایت و وکالت خود و خواستگاری نکند زن را هر سه لفظ برفع و جبراً
مروی است و خطبه بکس خای زن خواستن و این مذہب جمهور علما و شافعی است و نهی از این هر سه تحریمی است و گفته اند در خطبه تشریحی است
باجماع پس اگر اجماع ثابت شود ورنه گمان نمی بریم صحت آن و ظاهر همین است که برای تحریم است در سبل گفته نقلی از ابن عقیل حنبلی دیدم که
خطبه هم حرام است این تمییز گفته زیرا که آنحضرت نمی کرد از همه با یک نمی تفصیل نفرمود و موجب نهی تحریم است و هیچ اثر و نظر معارض او
موجود نیست انتهى و نیز دعوا و عکر مہ و اہل کوفہ جائز است محرم را تزویج چنانکه جائز است اشتراکی جاریه برای وطنی و تعقب کرده اند بآنکه این
قیاس است در مقابله نص و هو فاسد الاعتبار و ظاهر نهی عدم فرق است در میان کسیکه تزویج کند غیر بولایت خاصه یا عامه کالسطلح
و القاضی و بعض شافعیہ گفته اند جائز است محرم را تزویج غیر بولایت عامه و این تخصیص است عموم نص را ببلخصه و نیز در حقیقہ جائز است
هر سه امر و دلیل ایشان تزویج آنحضرت صلی الله علیه وسلم است میمونه را و حال آنکه محرم بود کما فی روایت ابن عباس در سبل گفته این قول مردود است
زیرا که روایت ابی رافع که تزویج کرد آنحضرت میمونه را در حالیکه حلال بود ارجح است چه وی سفیر بود میان ہر دو و ہم روایت اکثر صحابہ ہمینست
قاضی عیاض گفته مروی نشده که تزویج کرده باشد میمونه را در حال احرام مگر تنہا در حدیث ابن عباس تا آنکه گفت سعید بن مسیب کہ سو غلط کرد
ابن عباس اگر چه میمونه خالد اوست زیرا کہ تزویج نکرد او را رسول خدا مگر بعد از آنکه حلال شد ذکرہ البخاری انتهى و در نیل الاوطار گفته حدیث
ابن عباس حکایت فعل است پس معارض صریح قول یعنی نهی از آن بشود و لیکن مصیبتی است آن نزد تعدد جمع است و جمع مکمل است و اینجا فرض ارجحیت
روایت ابن عباس از روایت غیر او باین طریق کہ فعل آنحضرت را تخصیص عموم قول او کرد اند کما تقرز لک فی الاصل چون فرض کنیم
تاخیر فعل از قبول و اگر تقدم وی فرض کنند پس در آن خلافی است مشهور در اصول در جواز تخصیص عام متاخر بخصوص متقدم کما یوازند

یا گردانیدن عام متأخر نسخ او کما ذهب الیه البعض و چون این مقرر شد پس حق آنست که حرامست محرم را تزویج خود و تزویج دیگر
 کما ذهب الیه الجمهور انتهى رواه مسلم و رواه الجماعة الا البخاری و یحیی بن ممنوع و منی عنہ سنت جماع در مسوی شرح مؤطا گفته اگر جماع کر قبل
 و قوف حج فاسد شد نزد ابو حنیفه برومی یک گوسفندست و حج کند سال آینده و نیست بر هر دو تفرق و اگر جماع کرد بعد و قوف حج فاسد نیست
 و برومی است بدنه و نزد شافعی اگر جماع پیش از تحلل اول است حج فاسدست برابرست که قبل و قوف بعرفه باشد یا بعد آن و برومی است بدنه و روا
 مضی در فاسد و قضا از قابل و اگر چه تطوع باشد و چون خارج شوند هر دو متفرق شوند بر اسے حذر از مثل آنچه واقع شد در اول و اگر جماع
 کرده است میان هر دو تحلل حج صحیح فاسدست و لیکن برومی فدیة است نه قضا و این فدیة در قولی شاة است و در قولی بدنه در ذیل الاوطا
 گفته کفارة و طی شاة است زیرا که اقل صدق بهی است و این مروی است از ابو حنیفه و دال است بر آن قوله صلی الله علیه و سلم و اهد بهما
 کما فی مرسل ابی داؤد و جمهور گویند بدنه است بر زوج و بدنه بر زوج و بدنه زوجه واجبست بر زوج مطلقا و شافعی گفته اگر باشد زن
 مکره نه مطاوعه و ابو حنیفه و محمد گویند بر زوج است مطلقا و شافعی در یکی از دو قول خود گفته علیهما بهی واحد و مشروعست تفرق و محکمت
 در بحر از علی و ابن عباس و عثمان و اکثر فقها و اختلاف کرده اند در آنکه واجبست یا نه مذبح عطا و مالک و شافعی در اعد القولین وجوبست
 و در قولی مندوب ابو حنیفه گفته نه واجبست و نه مندوب شیوخانی بعد ازین گفته اعلم انه لیس فی الباب من المرفوع ما تقوم به الحجج و الموقوف
 لیس ممن یقبل المرسل و لا رای حجة اقوال الصحابة فی شئ من التزم هذه الاحکام و له فی ذلک سلف صالح کما رواه الظاهری انتهى **وعن**
 ابی قتادة قال انضاري رضي الله عنه في قصة صيدة الحمار الوحشي وهو غير محرم مروى است از ابی قتاده در قصة كارد
 او حمار وحشي را در عام حدیبیه و می محرم نبود و در نیجا استشکال کرده اند بعد م احرام و می و تجاوز از میقات و از آن جوابها داده اند و از آنچه
 آنکه وی همراه آنحضرت نیامده بود بلکه ابل مدینه او را فرستاده بودند یا مواقیت تا آن وقت موقت نشده بود ذکره فی السبل گویم مصنف در گفته
 اثرم گوید می شنیدم اصحاب حدیث را حجب میکردند ازین حدیث و میگفتند چه قسم جائز شد ابو قتاده را تجاوزت میقات بلا احرام و حج
 نمیدانند و چه آن و دیدم من آنرا مفسر در حدیث عیاض از ابی سعید که گفت بیرون آمدیم همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم و احرام تیمم
 پس چون رسید آنحضرت در مکان چنین و چنان ناگاه ما بانی قتاده ایم فرستاده بود او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم چیزی که نام برد آنرا
 پس فرمود حدیث حمار وحشي را قال گفت ابو قتاده فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صحابة و كانوا محييين پس فرمود
 آنحضرت بسیاران خود و بودند آنها محرم هل منكم احد ام قالوا اشار اليه ايا از شما یکی امر کرد او را البصید کردن این حمار وحشي یا شاة
 بسوی آن یعنی اعانت کرده باشد بوجهی از وجوه بزرگار کردن آنرا قالوا لا گفتند نکره و قال فكلوا ما بقي من لحمه فرمود پس بخورید
 چیزی که باقی مانده است از گوشت وی این حدیث دلالت میکند بر جواز اکل محرم صید بر اگر صید غیر محرمست یعنی خود صید نکرده
 و دلالت و اشارت و اعانت بران نموده و این ای جا بهرست و حدیث رض است درین و گفته اند حلال نیست اکل آن و اگر چه برو
 اعانت بخیزی نکرده و این مروی است از علی و ابن عباس و ابن عمر علیا بطاهر قوله تعالی و حرم علیکم صید البر ما دامتم حراما بنا بر آنکه مراد از صید
 در نیجا مصیبتست و جواب داده اند از آن که مراد در آیه اصطیادست و لفظ صید اگر چه مترادوست در میان هر دو معنی لیکن حدیث باب
 بیان مراد کرده و حدیث جابر بن عبد الله از آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیادت آن بیان نموده یعنی آنحضرت فرمود صید البر لکم حلال ما لم تصیده
 او بصد لکم اخرج اصحاب السنن ابن خزيمة و ابن جبان و الحاکم مگر آنکه در بعض روایات وی مقال است که صنف در تخیض ذکر کرده و بر تقدیر آنکه مراد است

حیوانی باشد که صید کرده میشود پس ثابت شده است تحریم صطیاد از آیات دیگر و احادیث و حدیث جابر در بیان مراد نص است و در حدیث زیاد است و بی قول صلوات الله علیه و سلم قال بل حکم من لحمه شیء و در روایتی بل حکم منه شیء قالوا معنار جمله فاخذها رسول الله صلی الله علیه و سلم واکلها مگر شیخین اخراج این زیادت نکرده اند و استدلال کرده اند مانعین اکل صید مطلقا برای محرم بحديث آیند شیخ در ترجمه گوید اقا و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لابد بعضی ناسخ بعضی خواهد بود انتی گویم در ذیل الا و طارست که کوفیان و طائفه از سلف بان رفته اند که جائز است محرم اکل صید مطلقا و گفته اند که حرام است مطلقا و این هر دو مذہب مستلزم اطراح بعض احادیث صحیح است بلا موجب و حق مذہب جمهور است جمع میان احادیث مختلفه پس گفته اند که احادیث قبول محمول اند بر صید حلال برای نفس خود و اهد نمودن از ان برای محرم و احادیث رد محمول اند بر صید حلال برای محرم و مؤید این جمع است حدیث جابر که تقدم رواه الخمسة الا ان ماجه شافعی گفته هذا حسن حدیث روی فی هذا الباب واقیس و این حدیث صریح است در تفرقه مذکور و تقیید دیگر احادیث مطلقه مثل حدیث صحب و طلحه و ابی قتاده و مخصص است برای عموم آیه مقدمه انتی متفق علیه و له عندهما الفاظ کثیرة **و عن الصعب بفتح صاد و سکون عین جملتین بن جنامة اللیثی بفتح جیم و تشدید مثله صحابی است ابن عباس از روی روایت در امدات فی خاتمة ابی بکر الصدیق** رضی الله عنه انه اهدى لرسول الله صلی الله علیه و سلم حمارا و حشیا که ونی بهیہ آورد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گو خرا که شکار کرده بود در روایتی حمار و حش یقطر و ما و در روایتی لحم حمار و حش و در روایتی بجز حمار و حش و در روایتی عضد امن لحم صید و این همه روایات در مسلم است و هو با لا بواء و آنحضرت در ابو بود بفتح مزه و سکون ه و الف محمود و این در حجة الوداع بود ابو و ان یاد رود ان بود بفتح و او و تشدید ال محله نام دو موضع است میان مکه و مدینه نزدیک تر مدینه و میگویند که قبر عبدالله آنحضرت در ابوامی است و این الصعب بن جنامة در انجا ساکن بود و در کاه علیه پس برگردانید آنحضرت آنرا بروی و قبول نکرد بدید او را و هر گاه که دید آنحضرت چیزی را که در روی اوست از ناخوشی و انفعال و اندوه از قبول ناکردن بدینمی قال فرمود بطریق محذرت از رد انا لمرحوم کا بفتح و ال رواه المحدثون و انکره المحققون من اهل العربیة و قالوا صوابه نهمها زیرا که قاعده در تحریک ساکنین چون بعد آن ضمیر مذکر غائب باشد همین است علی الاصح نووی در شرح مسلم گفته در رده و نحو آن برای مذکر سه وجه است اضع ضم است و ثانی کسر و هو ضعیف سوم فتح و آن اضعف است بخلاف آنکه چون متصل شود ضمیر مؤنث خورد ما که آن بفتح است علیک انا انا حرام بضم حا و را جمع حرام است بکسر معنی حرام که ذانی القاموس و در صحیح گفته که جمع حرام است یعنی بدستیکه ما برنگردانیدیم آنرا بر تو مگر بجهت آنکه ما محرمانیم ظاهر این حدیث آنست که الصعب بن جنامة حمار و حشی را زنده بهدیہ آورد و محرم را جائز نیست قبول آن و لیکن سخن در گوشت شکار است که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده که بهدیہ گوشت حمار و حشی بود یا سرین او که خون میچکد از روی ایشان و شق بکسر نینیه هر چیزی یا عضوی از وی یا پای او پس بقرینه این الفاظ درین حدیث نیز همین مراد خواهد بود و احادیث درین باب بظاهر مخالف و متعارض آمده و شیخ در شرح سفر السعادة استیفای آن نموده و وجه توفیق و تطبیق میان آنها ذکر کرده و یک نوع توفیق این است که خوردن صید الصعب ابابن جبت که وی صید برای آنحضرت کرده بود و خوردن صید ابی قتاده را باین جهت که آن نه برای آنحضرت بود و حدیث جابر در آن بران کما تقدم پس اگر صید محرم نیست مذہب مالک و شافعی این است و این متوسط است میان دو مذہب و مذہب ابوحنیفه آنست که حلال است خوردن شکار محرم را مادامیکه خود صید نکرده است و امر بدان ننموده موافق حدیث ابو قتاده و بقیه کلام درین مقام شرح فرمایم

نام شوکانی ذکر کرده ایم متفق علیہ در سبب گفته مانعین گویند که این حدیث دال است بر آنکه حلال نیست لحم صید محرم را مطلقاً زیرا که در راه
 خلیل مجرم بودن خود کرد و استفعال نفرمود که از برای او صید کرده است یا نه پس معلوم شد که حرام است مطلقاً و جواب داده است قائل حجاز
 بلکه این محمول است بر آنکه صید مذکور برای آنحضرت کرده بود و این جمع است میان حدیث ابی قتاده و این حدیث و جامع بین الاحادیث می باشد
 اولی است از اطراح بعضی وی و دال است برای این آنچه در حدیث ابی قتاده است نزد احد و این ماجه با سنا و جیداً ناصدته له و انه امر اصحابه باکلون
 ولم یأکل صین اخبرته انی صدته له ابو بکر نیسا بوری گفته قول اصطدته لک و ان لم یأکل منه منیدا تم بیچگی را که گفته باشد درین حدیث خبر معمر گویم مرتفع است
 فردا و ضعیف است و شاهد زیادت است حدیث جابر که گذشت و در حدیث دلیل است بر آنکه لائق است قبول هدیه و ظاهر نمودن مانع قبول وقت رد
 الفاظ و آیات مختلف است شافعی گفته اگر صعب حمار زنده فرستاده بود پس محرم را ذبح حمار وحشی نمی رسد و اگر گوشت وی فرستاده بود پس
 محمول است بر آنکه آنحضرت فهمیده که وی صید از برای او کرده است و آثار و ایت خوردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آن که نزد یهقی است حافظ
 بن القیم تضعیف آن کرده و بخوبی و آیات روایت لحم حمار را قوی گردانیده و گفته زیرا که این منافی روایت حمار نیست چه گاهی جز را با سم کل خوانند
 و این شائع است در لغت و اکثر روایات متفق اند بر آنکه آن بعضی از ابغاض حمار بود و جزین نیست که اختلاف درین بعضی است یعنی بای بود
 اسمرن یا جز آن نیست تناقض میان آن زیرا که محتمل که محمدی شوق باشد که در وی عجز بود که در وی رجب شد **و عن عائشة رضی**
الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خمس من الدواب كلهن فاسق فرمود پنج چیز است از حیوانات و جنبند
 بزمین که همه آن فاسق است و دواب بشدید موصوفه جمع داب است و هو داب من حیوان و ظاهرش آنست که طائر هم نامیده میشود بد اب و این
 مطابق قول تعالی است و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و کاین من ذی الاصل رزقها و گفته اند که خارج است طائر از لفظ داب لقوله تعالی
 ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها بحیثیه و نیست حجت درین آیت زیرا که محتمل است که عطف خاص بر عام باشد و مخصوص است در عرب لفظ
 اب و ذوات توأم اربعة و تسمیة آن بفاسق بحجت آنست که فسق در لغت خروج است و منه فسق عن امر به ای خرج و نامیده شد عاصی بفاسق ظاهر
 خروج وی از طاعت خدا و ه صفین هر پنج بفاسق بنا بر خروج اینهاست از حکم حیوانات دیگر که غیر اینهاست در تحریر قتل و گفته اند بنا بر خروج
 اینها از حکم دیگر حیوانات در حل اکل لقوله تعالی او فسقا اهل لغیر الله به پس مالا یوکل را فسق نام کردند و قال تعالی و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه
 و انتم لفسق و گفته اند بنا بر خروج اینها از حکم غیر خود باید افساد و عدم انتفاع پس این سه علت است که علما در حل قتل این هر پنج آنرا استخراج کرده
 بقتل فی الحکم مکتسه میشوند در زمین حل و حرم و میگشاید آنرا محرم و این اخبار است بحل قتل اینها و بلفظ امر هم واقع شده و بلفظ نفی الخ
 نفی بالحرج علی قائلین این دال است بر حل امر بر اباحت الغراب یکی زراغ و در روایتی غراب البقع بموحده و قاف زراغ همیشه که سیاه و سفید
 می باشد و در پشت و شکم وی سفیدی باشد و این در طیر و کلاب می باشد و ازین بخارفته اند بعضی اینه بسوی تقیید بطلق البقع و همین است قاعد
 در حل مطلق بر تقیید و قبح درین زیادت بشد و ذ و تدلیس را وی مدفوع است با آنکه را وی تصریح کرده است بسماع پس تدلیس نباشد این باد
 از عدل ثقة حافظ پس شد و ذ نبود و مصنف گفته اتفاق کرده اند علما بر اخراج غراب صغیر که دانه می خورد و او را غراب زرع و زراع گویند و قوی
 داده اند بجواز اکل وی پس باقی ماند ماعدای البقع از غرابات بلحقی البقع انتهی و الحد اة و در روایتی حدیاً تصغیر حد اة بکسر حاء و فتح دال
 و همزه بر وزن عنبة جانوری معروف است که آنرا علیو از میگویند و در صراحات گفته و هندی حیل است و العقب و کزوم و الفاراة
 و موش و الکلب الحق و سگ جراحت کننده زنده و تقیید کلب که معروف است بقور دالات می کند بر آنکه کشته نشود غیر عقور و منقول

از ابی هریره تفسیر کلب عقور باسد و از زید بن اسلم بحیه و از سفیان که آن گرگ است خاصه و گفت مالک هر جانور که گزوم و م را و تبرساند
ایشان را و جرحت کند مثل اسد و نم و فهد و ذئب آن کلب عقور است و منقول است از سفیان و منقول الجهور و استدلال کرده اند بر آن
این تفسیر بقوله صلی الله علیه و سلم اللهم سلط علیه کلبا من کلابک پس کشت او را شیر و هو حدیث حسن اخرجه الحاکم و در روایت بخارے
زیادت حیه آمده پس شش چیز شد و نیز در حدیث ابن عباس است زیادت ما نزد احمد و در اسنادش لیث بن سلیم است و روایت کرد آنرا
و این جمله بلفظ است و بیان کرد هر پنج مذکور را با نام و نزد او بود او و زیادت سبع عادی آمده و باین حساب هفت میشوند و نزد ابی هریره
و ابن المنذر زیادت گرگ و پلنگ واقع شده پس نه باشد مگر آنکه منقول است از ذهل که وی این هر دو را در تفسیر کلب عقور ذکر کرده و وقوع
شده است ذکر گرگ در حدیثی مرسل و رجال وی ثقات اند و احمد فرمود عام بقتل ذئب برای محرم روایت کرده و در وی را وی ضعیف است
و این آیات دال اند بر آنکه مفهوم عدد از قول وی خمس مراد نیست و اختلاف کرده اند کلامی اهل فتوی آنرا که قائل اند بطلت اول در وجه تسمیه
بفاسق با آنکه ملحق است بخمس هر آنکه جائز است قتل او برای حلال و هر که قائل ثانی است قائل است بالحاق هر ماکول مگر آنکه قتل وی منهی است
و این با اول شریک است و هر که قائل ثالث است خاص کرده است الحاق را با آنکه حاصل میشود از وی افساد قاله المصنف فی فتح الباری
در سبل گفته مخفی نیست که نیست دلیل برین علیل پس الحاق غیر منصوص بدان بعید باشد و الا عدم الحاق محفوظ بود و باین قائل اند خفیه
مگر آنکه لاحق کرده اند حیه را بنا بر شبهت خبر و ذئب را بنا بر مشارکت او بکلب در کلبیت و الحاق کرده اند باین آنرا که مبتدی است بعد از
و از وی ابن دینار العید گفته تعدیه یعنی اذی بسوی هر موزی قوی الاصابه است تصرف اهل قیاس زیرا که ظاهر است از جهت ایما بتعلیل
بفسق بر سه قول که معرفت پس تمام نشود تعیین یکی از آنها برای علت با یا پس تمام نشود و الحاق آن و چون کشتن اینها برای محرم جائز است
برای حلال بالاولی جائز باشد و وارد شده است حدیث بلفظ یقتلن فی اهل و المحرم نزد مسلم و در لفظی این است لیس علی المحرم فی قتل من
جناح و این دال است بر آنکه بکشد آنرا محرم در حرم و در حل بالاولی انتهی کلام السبل گویم در حدیث ابو سعید نزد ابی هریره که گفته شد
او را چه گفته شد موش را فویسقه گفت لان النبی صلی الله علیه و سلم استیقط لها و قد اخذت الفتیله لیتحرق بها البیت پس در اینجا دلالت است
بر آنکه وجه تسمیه ایندای اوست و فعل او مشابه فعل فساق است و این ناظر است در تصحیح این علت پس نفی دلیل از هر سه محل تا مل است
متفق علیه در مصنفی گفته علماء اجماع دارند بر آنکه بقتل این اعیان خمس فدیة بر محرم لازم نمی شود و امام شافعی قیاس کرده است
بر این اعیان خمس هر حیوان غیر ماکول اللحم را زیرا که در حدیث بعضی سباع موزیر اذکر کرده اند و بعضی هوام را و بعضی جانوران دیگر را که
داخل اند در سباع و نه در هوام و مشترک درین همه حرمت اکل لحم است پس این امر مشترک همان میبج قتل است و امام عظیم ذئب را در کلب عقور
داخل ساخته و سباع دیگر امثل فهد و نم و خنزیر کشتن آنها پیش او موجب جزا است مگر آنکه ابتدا از طرف آنها واقع شود و محرم در مقام دفع آنها
بکشد پس در آن صورت فدیة واجب نیست انتهی و در شرح و قای گفته نیست چیزی در کشتن بغوص و بر غوث و قرا و انتهی و باجماع اتفاق است
بر جواز قتل محرم این چیزها را و هر موزی را در حل و حرم هر دو و همچنین جائز است قتل جانی خواهد در حرم جنایت کرده باشد یا در حل نزد شافعی و نزد
اگر در حرم کرده باشد یا پناه محرم بر زده تنگ ساخته شود بروی مجال بمنع اکل و شرب تا مضطرب گردد و بخروج پس قتل کرده شود و حذرده شود
حاجی رفیع الدین مراد ابوی و حالات المحرمین نوشته اند که از غرائب عادات این بگردد مکرر و دیگر بلاد این نواحی مثل جد و جران آنست که اگر
کسی غلطی بکسی کرده باشد یا دیون است و قدرت بر وفای آن ندارد و بر مزار یکی از اولیا که ولایت وی متفق علیه ایل بلد باشد رفته اقامه نماید

صاحب حق و شریف طاقت ندارد که با و تعرض رساند روزی فقیر زیارت شیخ ابوطالب رسید ترضی را درون گنبد شسته دید چون از وی پرسید
گفت بخاطر من قتل و قلع شده و از چهار ماه در اینجا هستم و مردم خانه طعام و شراب می آرند و شریف و اولیای مقتول را بر من دسترس نیست و بر
روزانه گنبد را غلال و قیود آهنی بسیار آویخته دیدم گفتند هر مجبوسی که گریخته در اینجا می آید قیود خود را بر او رده فارغ البال می نشیند و از حسن
نجات می یابد انتهی بلفظ گفت محراب مطهر عفا الصدقة این عدم تعرض از شریف و صاحب حق اگر بخوف اضرا صاحب قبرست مرا ایشان را
پس خود شرک جلی است که لا ضرار و لا نافع الا الله درین صورت مقابرو و خطا را اولیا را حکم عدم دادن است و اگر ترک خود دهد است بر عایت
ادب صاحب قبر خود را هست مست در دین و اگر محض ترک حق خود است لا باس به است و شاید این عادت غریب بالفعل در آن دیار نیست
و عن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم اجتمع وهو محرم بدرستیکه آنحضرت حجامت کرد یعنی
خون کشید و حال آنکه وی محرم بود و در حدیث عبدالسد بن مالک بن بحینه است که خون کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی محرم بود و در
موضع حجی جبل که میان مکه و مدینه است در راه مکه خون کشید در میان هر خود متفق علیه حجی جبل است و میم و موی است نجی به تشنیه بگری و حجیم
خود گفته این بر حج است که ذکرش در حدیث ابی جهم در بیان تمیم آمده و غیر وی گفته بی عقبه المحففة علی سبعة امیال من السقیا و با بجله در حدیث
دلیل است بر جواز حجامت برای محرم و این اجماع است در سر و غیره چون از جهت حاجتی باشد بشرط آنکه موی کند نشود و اگر کند شود جز
آن بدد و اگر در جانی باشد که آنجا موی نیست جائز است بی فدیة نزد جمهور و مؤید اوست حدیث انس که گفت حجامت کرد آنحضرت و بود محرم
بر پشت پا از جهت دردی که بود بر پشت پا رواه ابو داود و النسائی و با جاس موی نیست غالباً و معهدا درود داشت و قومی گفته مکه است
و واجب است در وی فدیة و حدیث وارد است بر ایشان و اگر حجامت بی عذبت و در سر است حرام است اگر کند شود همراه آن موی بنا بر
حرمت قطع شعر و در حدیث تنبیه است بر قاعده شرعی و آن این است که محرمات احرام از حلق و قتل صید و نحو هما مباح است بجهت حاجت
و بروی است فدیة پس هر که محتاج شود بخلق راس یا لبس قمیص مثلاً از جهت حر یا بر مباح است برای او و لازم است او را زوی فدیة و علی
یدل قوله تعالی فمن كان منكم لم يجد ماء او به اذی من راسه الا یغتسل فیه و قد بیان فدیة در حدیث آینده می آید و عن کعب بن عجرة
بضم عین جملة و سکون جیم و بر اصحاب الضاری جلیل القدر حلیف انصار است نزول کرد و کوفه و مردم مدینه سنه پنجاه و یک از اصحاب شجره است
گویند او را بتی بود که می پرستید آنرا و عباد بن الصامت یا راه بود روزی بروی درآمد دید که بت را پرستیده از خانه بیرون آمد عباد در خانه او
درآمد و بت را بشکست چون کعب آمد دید که بت شکسته است بخشم آمد و خواست که عباد را دشنام دهد باز بفکر رفت و گفت که اگر درین بت چیزی
می بود نگاه میداشت خود را پس سلمان شد رضي الله عنه قال حملت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم و القل یتناثر علی
وجهی گفت کعب برداشته شدم و برده شدم بسوی رسول خدا و شیشها می افتادند بر روی من فقال ما کنت اری بضم حمزة ای اظن
الوجع بلغ باک ما اری بفتح حمزة از رویت پس فرمود نبوده من که گمان میکردم در دراکه رسیده است بتو تا آنجا که می بینم من یعنی
گمان ندا شتم که ایذای تو باین حد رسیده است اتجد شاة ایای یا یو سفندی که فوج کنی انرا قلت لا گفت نمی یابم قال فصم ثلثة
ایام فرمود پس روزه دار شد روز او اطعم سنه مسالین یا بخوران شش سکین و کل مسکین نصف صاع هر سکین را
نیم صاع جایبیر علی الباطن قدر این حدیث رفته اند اما ابو حنیفه و ثوری گفته اند که از گندم نصف صاع و از غیر وی یک صاع و در روایتی از
بخاری باین لفظ است که گذشت من رسول خدا و حدیثیه و سر من می ریخت شپش پس فرمود یا ایذا میدهد ترا هوام تو گفتم آری فرمود

پس خلق کن سر خود را الحدیث و در وی این است که فرود آمد درین مقدمه این آیت فمن کان حجکم مریضا او یا وادی من اسه الیه و حدیث مروی
 بچند الفاظ و ظاهرش تقدیم نسک است بر دو نوع دیگر چون بیابد آنرا و ظاهر کریمه و سائر روایات حدیث در آنست که محرم مخیرست
 درین هرست و لهذا بخاری در اول باب کفارات گفته خیر البنی صلی الله علیه و سلم لعبانی الفدیة و اخرج کرد او را و از طریق شعبی از ابن ابی
 ازعب بن عجره که گفت آنحضرت اگر خواهی فوج کنی و اگر خواهی سه روزه داری و اگر خواهی طعام بخورانی و ظاهر آنست که تخیر اجماع است
 متفق علیه بین شیخین و رواه مالک بالفاظ و عن ابی یسیرة رضی الله عنه قال لما فتح الله تعالى على رسوله مكة
 قام رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس گفت ابو هریره هرگاه که فتح کرد خدا بر رسول خود که معظّم را ایستاد آنحضرت در مردم
 روز دوم از فتح خطبه کمان فحمد الله و اتى عليه پس ستایش کرد خدا را و ثنا گفت بروی ثم قال ان الله حبس عن مكة
 الغليل يسترگفت بدستیکه خدای تعالی بازداشت از کفیل را و درینجا تعریف منت خداست که برایشان کرده و قصه آن معروف
 و مذکورست در قرآن و سلط علیه هار سوله و المومنین و مسلط کرد بروی رسول خود و مومنان را پس فتح کردند بطریق غنم
 و انها لم تحل لاحد کان قبلی و بدستیکه که هرگز حلال نشد هرچیکلی را که بود پیش از من یعنی کارزار کردن در آن و انما اجلند
 لی ساعة من نهار و حلال نشد مگر یک ساعت از روز که آن ساعت دخول اوست در مکه مصنف در فتح گفته که آن مابین طلوع شمس
 و عصر بود و درینجا دلالت است بر آنکه فتح مکه بقره و غلبه بود که در کتب فقه آنرا فتح عنوة گویند لقوله لم تحل و قوله سلط علیها و قوله لا تحل درین
 جامه غیر غلبه و ابو حنیفه و ذهب شافعی و بر روایتی از احمد آنست که فتح او بصلح است زیرا که ایشان متهمی نبودند برای حرب و وقوع آن اتفاق بود
 و نیز تقسیم نکرد آنرا آنحضرت بر غنائین چنانکه خیر را کرد و جالبش آنست که تعرض مشرکان بعد دخول خالد بن الولید و اعتذار آنحضرت
 بحالت قتال برای یک ساعت صریح است در وقوع قتال و فتح عنوة و عدم قسمت بجهت آنست که آنحضرت احسان منت کرد بر مکه و گردانید
 اهل او را تلقا و حیانت کرد ایشان را از قتل و سبی اسرا و ذریت و اعتنام اموال بطریق افضال بر قرابت و عشیره خود و ثمره خلافت آنست
 که هرگز سیگو فتح عنوة بود چنانکه میدارد و فروختن خانه و اجاره زمین خانهای آنها را زیرا که آنحضرت آنرا از کفار گرفته بر مسلمانان وقف کرد
 و اسیده سیگو بد بطریق صلح بود و تجویز نمیکند بیع و اجاره را زیرا که هرگز برین تقدیر مملوک آن کسان است و باقی است بر ملک ایشان و انها لا تحل
 لاحد بعد و بدستیکه آن که حلال نیست برای هیچکلی بعد من بلکه حرام است بجرم گردانیدن خدای تعالی آنرا تا روز قیامت و درینجا دلیل است
 بر آنکه حلال نیست قتال هیچکلی را بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکه گفت ماوردی از خصائص حرم است که حمار بکوه نشوند کسان او و اگر چه بناوت
 و رزق بر اهل عدل و گروبی بجز از رفته و در سله خلافت است و ظاهر تحریر قتال است در آن قریبی گفته ظاهر حدیث مقتضی تخصیص آنحضرت است
 صلی الله علیه و سلم بقتال بنا بر اعتداز از اجابت او با آنکه اهل مکه در آن وقت ستمی قتال بودند بنا بر صده مسلمانان از سبب حرام و اخراج اهل مکه
 از وی و کفر خود با او قال بغیر واحد من اهل العلم ابن دقیق العمید گفته است که قول تجریم زیرا که حدیث دال است بر آنکه ماذون فی صیرون آنحضرت
 بودند و غیر او را در وی ادنی نیست و مؤید اوست قوله صلی الله علیه و سلم فان ترخص احد لقتال رسول الله صلی الله علیه و سلم فقولوا ان الله
 اذن لرسوله ولم یاذن لکم پس این دال است بر آنکه حل قتال در آن از خصائص اوست صلی الله علیه و سلم فلا یخلف صیدها پس رمانیده
 و رنجانیده نشود شکار او و چون تخفیر حرام شد قتل و اتمام بطریق اولی حرام باشد اگر تخفیر کرده و هم در تخفیر پیش از سکون تلف شد ضامن گردد
 و لا یختل شوهک که بریده نشود خارا و تا با شکار چهارچهر رسد و بالا ولی آنچه موزی نیست در سبب گفته عجیب آنست که شافعی بجز از قطع کولی از فرج نبوت

لما قلعه عن ابوثور و اجازة جماعة غيره و تعليل کرده اند بآنکه موزی است پس مشابه فواسق باشد گوئيم اين از باب تقديم قياس است بر فرض آن
باطل است بنا بر آنچه شناختی که تمام نیست دليل اين معنی که علت قتل فواسق اذیت است و اتفاق کرده اند علما بر تحریم قطع اشجاروی که آدمیان
آنرا نبات نکرده اند و عادت و بر تحریم قطع خلای او گیاه تر را خلا گویند و خشک رخشیش و در انبات کرده آدمیان اختلاف است قریبی گفته
جمهور بر جواز انانتهی گوئيم در هدایه گفته هر که خشیش حرم یا درخت آنرا برید که ملوک نیست و خود رسته است بروست قیمت آن مگر آنچه
خشک شد از آن و در خشک شده ضمان نیست زیرا که مستثنی نیست و چنانچه نشود خشیش حرم و بریده نشود مگر از خرواب و یوسف گفته
باکی نیست بچنانچه بجهت وجود ضرورت و تعدد منع دو اب از آن و دلیل ابو حنیفه و محمد این حدیث است و نیز بر داشتن آن از حل ممکن
پس ضرورتی نباشد و نزد امام شافعی و هر که موافق اوست جائز است رعی بهما تم در کلاهی او و مذنب امام احمد و محمد بن حنفیه است شیخ در ترجمه
گفته شیخ عبد الوهاب متقی از عارضه عمی خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب مامری بود که او را احمد سقا میگفتند و در
اگلی از حرم آورد بدست ما داد بقدر آبی سهوشد ما آنرا بوی کردیم بجز بوی کردن المی در بینی ما و دید چنانچه مورچه دو دو بدماغ رسید و از
دماغ بهر دو چشم بر آمد و روز بروز زیاد شد تا رسید بجائیکه رسید ما شاء الله بقدره انتهی آری مع نزدیکان را پیش بود حیرانی
و لا تحل ساقطها و حلال نیست بر زمین افتاده حرم که الا لمنشئها مگر منشئ او انشاء تعریف گم شده کردن و در روایتی باین
لفظ است و لا یلتقط لقطه الا من عرفها یعنی بر ندارد بر زمین افتاده او را مگر کسیکه تعریف کند و بشناسد چنانکه حکم لقطه بقاع دیگر است که تعریف
کند و اگر فقیر باشد خرج کند و بعد از آنکه صاحب او را بیابد بد با ما اینجا ندیده یعنی در لقطه حرم جز تعریف نیست و این ظاهر قولین شافعی است اکثر
علما فرق نکرده اند میان لقطه حرم و غیر وی از اماکن و مذنب حنفیه نیز همین است و دلیل بران اطلاق حدیثی است که وارد شده در لقطه و میگویند
که معنی قول وی الا من عرفها در حدیث آنست که تعریف کند تا یک سال درست چنانکه همه جا میکنند و مخصوص بایام موسوم نیست و این خلاف
ظاهر عبارت است و نیز سیاق کلام برای فصل حرم که ذکر خصائص اوست و اگر حکم لقطه وی حکم لقطه سایر بقاع باشد ذکر آنرا فائده نمی بینم و من
قتل له قتل فهو بخیر النظر من و کسیکه کشته شد او را کشته پس آنکس به بهترین دو نظر است یا فدیة دهد یا بکشد و در روایتی از حدیث
ابی شریح الخزاعی آمده که گفت شنیدم آنحضرت را میفرمود هر که رسیده شد بجز احتی پس وی مخیر است میان یکی از سه خصال یا قصاص گیرد
یا دیت ستانند یا بخشد پس اگر خواهد خصلت چهارم پس بگیرد دست او را و در سندش سفیان بن ابی العوجا است و در وی مقال است
و نیز در وی محمد بن سلحی است و حدیث معنعن است و با جمله در وی دلیل است بر آنکه خیار ولی راست و یاتی الخلاف فی ذلک فی باب البتایا
فقال العباس الا الا ذخر یا رسول الله پس گفت عباس بن عبد المطلب عم آنحضرت مگر از خیرای رسول خدا که آنرا استثنای کن از
میان خلا از خیر بکسر همزه و سکون ذال عجمه نام گویای مشهور است خوشبوی فانا نجعله فی قیوننا و یو تنانیرا که ما میگرددانیم آنرا در قبر با
و خانهای ما چه عرب از خرد در میان گور ما نیز می انداختند و در روایتی از حدیث ابن عباس آمده که از خیر برای آنها نگران و خانهای مردم است
که بدان سقف خانگی سازند و کلام عباس محتمل که بطریق شفاعت باشد یا بطور اجتهاد بنا بر علم بآنکه عموم غالب التخصیص می باشد گویا گفت
که این چیز است که حاجت بسبوی او داعی است و از شریعت عدم حرج معهود است فقال پس گفت آنحضرت و مقرر داشت کلام و استثنای
را باینوی یا اجتهاد خود و فرمود الا الا ذخر مگر گیاه از خیر که رواست قطع کردن آن و رعی آن برای حوائج مذکور و غیره و کلمات نیز مستثنی است زیرا که
از جمیع نباتات است و مذنب بعضی آنست که احکام مفوض بود بولی علی السد علی و سلم هر چه خواهد و بر هر که خواهد حلال و حرام گرداند و بعضی گویند

باجتهاد گفت و اول اصح و اظهرست متفق عليه شيخ ابراهيم باجوری در ماشیه شمائل ترمذی گفته از خواص اسمی که آنست که چون پیش
بر پیشانی بر عیون بدم رعان مکه وسط البلاد و السدرون بالعباد منقطع شود در دم و در دم **و عن** عبد الله بن زید بن غاصم ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان ابراهيم حرم مکه و دعالها بدرستیکه فرمود آنحضرت که تحقیق ابراهیم علیه السلام
حرام گردانید مکه را و دعا کرد برای مکه و حرم ساختن وی خدا را پس حرام گردانیده شد و در روایتی آمده ان المذبح حرم مکه و نیست منافات چه مراد
آنست که خدا حکم کرد بجزمت می و ابراهیم این حکم را بر عباد ظاهر ساخت و دعای ابراهیم این بود **اجعل هذا البلد آمنا و ارزق اهله من الثمرات**
و غیره من الآیات و انی حرمت المدينة و من حرام گردانیدم مدینه را و در حدیث ابی سعید که نزد مسلم است زیاد کرده که حرام گردانیدم چیزی را
که میان دو طرف اوست از کوهها که ریخته نشود در وی خون و برداشته نشود در وی سلاح برای کارزار کردن و ریخته نشود در وی برگامای خرت
مگر برای خورش ستور کحرام ابراهیم مکه چنانکه حرام گردانید ابراهیم مکه را و مدینه علم است بالغلبه برای شهر آنحضرت صلی الله علیه و سلم
که هجرت کرد بسوی آن پس متبادر نشود نزد اطلاق این لفظ مگر همین بلده مبارکه و انی دعوت فی صاعها و مدها و بدرستیکه برین دعا کرد
در صاع مدینه و مدینه و صاع و مدبر دود و بکیال معروف اند مکه یک مصل و یک ثلث است نزد اهل حجاز و در مصل است نزد اهل عراق و صاع
چهار دست مراد توسع رزق و برکت در آن است و در حدیث ابوهریره نزد مسلم باین لفظ آمده **بارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی مذابعنا** ما دعا
ابراهیم و بدو مانند آنچه دعا کرده است ابراهیم یعنی مدینه را و چندان سخن او را آنچه مکه راست لاهل مکه برای اهل مکه در حجة الله البانعة گفته
ازین حدیث معلوم شد که دعای آنحضرت را که بجهت مکه و تا که غریمت باشد داخل عظیم است و نزول توفیقات انتهی و مراد از تحریم مکه تا همین
اهل اوست از قتال کرده شدن و تحریم داخل او لقوله تعالی **و من دخله کان امنا** و تحریم صیدا و قطع شجر او و بریدن شوک او و مراد از تحریم مدینه
تحریم صیدا و قطع شجر او است و عدم احداث حدی در آن و در تحدید حرم مدینه خلاف است و وارد شده است تحدید آن بالفاظ کثیره و راجح
روایت ما بین لایقهاست بنا بر توارد روایات بر آن کذا فی السبل و در مصنفی گفته انس بن مالک گفته ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لاخ له
صغیر یا ابا عمیر ما فعل النغیر و نغیر شکار است اگر حرام می بود صید مدینه طلال نبودی شکار کردن آن در مدینه و هر آینه انکار میفرمود آنحضرت صلی الله
علیه و سلم این ابرایشان پس مختلف شد مذاقوال درین باب پس قول شافعی و مالک و اکثر فقها آنست که جزا لازم نیست بر کسیکه شکار کند در مدینه
یا بر دروختان را غیر ازین نیست که تعظیم مدینه مراد است از تحریم آن غیر تحریم صید و شکار از جهت حدیث انس و بعضی تحریم شجر مدینه قائل اند سوای همین
بحدیث انس و جماعه دیگر تحریم هر دو گرفته اند و حمل کردند حدیث انس را بر آنکه گرفته بودند آن طائر را از خارج مدینه بعد از آن داخل کرده شد بعد مدینه قال المصنف
یضم بسبب الصائد و قاطع الشجر و الخلا انتی متفق علیه گویم درین باب حدیثهاست از جماعه صحابه در سنن مذکور است و در ترتیب حکم تحریم بر آن
علم است مذهب ابوحنیفه آنست که معنی حرمت در آن مجزئ تعظیم و تکریم است بی ثبوت احکام دیگر مثل حرمت صید و قطع شجر و لزوم جزا و هر که چیزی
از آن کند تا هم میگرد و نیست جزا بر آن و این است قول مالک روایتی است از احمد و قولی است مرشافی را و قولی گفته مشهور از مذهب مالک و شافعی
و جمهور علم آنست که ضمان نیست در صید مدینه و قطع شجر آن بلکه حرام است بی ضمان و توریشتی گفته قائل نشدند تحریم صید مدینه مگر چندی معدود از
صحابه و جمهور ایشان منکر نیستند اصطیاد طیور را در مدینه و فرسیده است ما را نهی از آن بطریق که اعتماد توان کرد بر آن و بعضی علم گفته اند
واجب است در وی اجزا چنانچه در حرم مکه و بعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اخذ سلب است از جهت حدیث مسلم که از سعد بن ابی وقاص است
و قاضی عیاض گفته که قائل نشده باین مگر شافعی در قول قدیم که کذا فی ترجمه اشکال گفت کاتب جرو و عفی عنه و باین قائل است جماعتی از

باب صفة الحج ودخول مكة

باب در بیان صفت حج و در آمدن مکه مراد بدان بیان مناسک و اتمیان بدانست بترتیب و کیفیت وقوع آن و درین باب حدیث جابر
 ذکر کرده و هو و اوت بجمیع ما ذکر و مکه مشفق است از مکه بمعنی بلاک و نقصان و بیت الله را مکه از آن گویند که وی بلاک و نابود می گرداند گنایا
 و کسی را که ظلم و الحاد کند در آن و بگه نیز می گویند بموجوده از یک و یک بمعنی کوفتن است زیرا که وی گویند اعناق جباران است یا از دحام
 خلایق آنجا موجب بق اعناق میگردد یا باین جهت که می گویند بقوت و تیزی مردان را بر ریاضت و مجاهدت گذا تا قوا و اگر همه این معنی معاراده
 نیز می تواند شد و در کتاب حله الصدیق الی البیت العتیق بابی مستقل در بیان فضل مکه و اسما و القاب و حدود و جبال و فضل زائر فضل مجاہد
 وی فضل بیت در آن و لزوم ادب بی و آثار وی و فضیلت خطا و شنی در آن و فضل نظر بسوی آن و امانت مستجاب الدعوة آن و بعضی آیات
 بیانات آن بمنقذ کرده ایم این موضع بسط آن نیست سخن جابر بن عبد الله رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم روایت است از جابر که درنگ کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بپدینه نه سال که حج گذارد پستتره کرده شد در سال دهم که آنحضرت حج
 گذارنده است پس آمدند بپدینه مردم بسیار و در بعضی روایات آمده که مردم بیشتر از حصا بودند و تعیین نکرده اند عدد ایشان را و در
 غزوة تبوک که آخر غزوات آنحضرت است صد هزار کس بودند و حجة الوداع بعد از وی بود و لابد زیاده بر آن باشند و در روایتی یک و چهار
 هزار بودند و در روایتی یک و ست و چهار هزار و الله اعلم و بهر حال حج حج کرد آنحضرت درین سال و تعبیر بعضی بجهت آنست که روایت
 این قصد بعد انقضای حج کرد وقتی که محمد بن علی بن حسین از جابر پرسید کمانی صحیح مسلم فخر جنامعه پس بیرون آمدیم با از مدینه همراه آنحضرت
 و در رکابی حتی اتینا ذاک الحلیفة تا آنکه آمدیم ذوا الحلیفه را و رسیدیم باین موضع فولدت اسماء بنت عمیس پس زایید اسماء
 دختر عمیس بضم طه و فتح میم زوجه ابی بکر صدیق محمد بن ابی بکر را و این اسماء زنی بود جمیله عاقله که همه کس او را میخواستند نخست در تحت
 سفرین امینا لقب و بعد شامات کفاح کرد و از ابوبکر صدیق بعد از آن علی بن ابی طالب و در وقتی که حضرت حج بر آمدند نزد ابی بکر بود و محمد بن ابی بکر را زایید و پس
 فرستاد کسی را نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم که چکار کنم حکم حیست احرام بندم یا نه و چگونه بندم فقال پس فرمود آنحضرت اغتسلی استغفر
 بقوب و احو می پس گفت آنحضرت غسل کن و بر بند جای خون اجمامه و احرام بند و صورت استقار بشاری شلته و فاق آنست که چیزی را
 در کم خود بر بند و خر قه پهن گرفته بر جای خون نهد و هر دو طرف آنرا از پیش و پس بان کمر بند محکم کن تشبیه و اد آنرا بشفر بفتح ثا و فامبخی باؤ
 دم و همین حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفا و این صحیح علیه است و صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المسجد و نماز گذار
 آنحضرت نماز فجر که ذکر النوی فی شرح مسلم و در هدی نبوی گفته ظهر بود و هو الاولی در مسجد ذی الحلیفه دو رکعت زیرا که آنحضرت در ذی الحلیفه
 پنج نماز گذارده نماز پنجم همین ظهر بود بعد از آن سفر کرد و ثوب القصوی پستتر سوار شد ناچه خود را که قصوی نام داشت بفتح قاف و سکون صا و جمله
 و تشبیه او بقصوی بجهت آنست که سابق بود در سیر و غایت جبری بود و بعضی گفته اند بجهت آنکه جانب گوش وی بریده بود و قصوی آن ناچه
 را گویند که طرف گوش وی بریده باشد و شاة قصوی و ناچه قصوی و جل اقصی گویند و گفته اند که قصوی و عضبا بفتح عین جمله و سکون صا و جمعه
 و بموجوده و جد عا جمیم و دال جمله نام یک ناچه است که آنحضرت را بود و گفته اند که اگر کمتر از یک ربع بریده باشند جداست و اگر ربع است قصوی
 و اگر زیاده بر ربع است عضباست و اگر از پنج بریده باشد جداست بصا و جمله در روایات بهمه این الفاظ واقع شده و گفته اند که طرف گوش
 ناچه آنحضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت همین بود و واقع شده و هر گفته قصوی لقب ناچه شریف است نه نام او وی خطا کرده حتی اذا استغفر

تا آنکه چون برداشت آنحضرت را تا تو وی علی البیداء بر پیداکه نام موضعی است و بمعنی بیابان نیز آید اهل بالتق حیدر آواز بلند کردند
 بتوحید یعنی افراد تنبیه برای خدای تنها و یکتا چنانکه گفت لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک غی ایستم برای خدمت تو
 و طاعت تو ای بار خدایا نیست شریک مترادف استحقاق خدمت و طاعت و زیاده میگردند اهل جا بلیت در تلبیه الا شریک یا مولک
 تملک و مالک ان الحمد بکسر همزه و یفتح نیز روایتی است و معنی واحد است و هو التعلیل و النعمة بدستیکه ستایش و نکوئی و منست
 لک مترادف است و الملک بضم میم بمعنی پادشاهی لا شریک لک نیست انباز مترادف و بعضی الفاظ زیاده برین هم آمده و این هم
 گفته اند چنین شنیدیم همین کلمات است زیاده میگرد و بران یعنی همین بقدر کافی است و در روایتی از ابن عمر نزدیک بخاری و سلم آمده که بود رسول خدا
 که میگذازد و برای احرام در ذی الحلیفه دو رکعت و چون بر میداشت او را ناکه که ایستاده بود نزدیک مسجد ذی الحلیفه اهلال میکرد و باین کلمات
 لبیک اللهم لبیک و سعیدیک و اخیر فی یدیک لبیک الرغباء الیک العمل معنی لبیک معلوم شد و معنی سعیدیک یاری میدهم ترا یاری داد
 بعد از یاری دادنی یعنی مکرر و دائم در نصرت دین و استئصال امر تو ام و یکی در دست تو و قدرت و تصرف تست و سئل و رغبت و طلب نیز
 بسوی تست زیرا که خیر در دست تست و عمل نیز غنمی بسوی تست و قوی مقصود از عمل و بسوی تست صعود آن و با جمله اهلال کردند مردم
 بهمین لفظ که بدان اهلال میکنند و در نکرد آنحضرت چیزی را از ان و آنحضرت تلبیه خود لازم گرفت تا بگوید که نیت میکند و یک مگر حج را
 نبودیم بلکه می شناختیم عمره را یعنی در شهر حج حتی اذا اتینا البیت استلم الکرن تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آنحضرت استلام کرد حجره
 را رکن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که دروی حجره سود مکرر است و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن آجنا که مطلق واقع شود همین کن مراد گردد
 و اطلاقش بر حجره سود بجهت آنست که غالب بر یانی همین لفظ است و استلام بوسه دادن اوست یا سودن بدست افتعال است از سلام
 بمعنی تحیت و سلام بروی همین است که او را بوس کنند و لهذا اهل من این رکن را محیا گویند بضم میم و تشدید یا بمعنی تحیت کرده شده و احد
 سلمه بکسر لام پس استلام از دست چنانکه احتمال از کل استلمت الحجر بمعنی لمسته و سحخته بیدی است و وجه دیگر نیز هست که در لمعات و غیره
 مذکورند و مسل پس مل کرد آنحضرت یعنی در طواف خود و در مل تقمعتین جبیدن در مشی که سخت نبود یا جنبانیدن دو شهما چنانکه پهلو انان
 و سهار بران در میان دو صف قتال کنند و باید که در مل گامها نزدیک هم زنند و اصل در تشریح این فعل آنست که چون آنحضرت در عمره القضا
 بکه آمد مشرکان گفتند که ایشان اتپ یشرب لاغ و سست ساخته است پس آنحضرت مسلمانان را فرمود که باین نوع مشی و حرکت اطهار
 جلادت و قوت کنند و بعد از رفع علت هم حکم باقی ماند و در حجه الوداع نیز کردند اگر چه گاهی بزوال علت حکم نیز زائل میگردد چنانکه فی بعضی لفظ القنوت
 اما اینجا حکم باقی ماند ثلثا و مشی از بعد از سه گشتن و مشی کرد در چهار و در بعضی نسخ نوشته فطاف سبعا و مل او در اینجا ذکر طواف نکرد
 از جهت ظهور و شهرت و در مل مسنون است در هر طوافی که بعد از وی سعی است چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف افاضه نه طواف و دع
 از قبیل و از ابن عباس آمده که آنحضرت در طواف افاضه مل نکرد و درین حدیث ذکر اضطباع نیست با آنکه این نیز مسنون است و در احادیث مذکور
 و اضطباع بضاد و بای موحده از ضبع بمعنی باز و دست و بمعنی زیر بغل نیز آید و درین نیز صورت تجلده است چنانکه در مل پس اضطباع انداختن
 چادر است از زیر بغل راست بردوش چپ و همین است کیفیت وی شتواتی و در بعضی تقدم الی مقام ابراهیم و بستر بعد از طواف آمد
 یا پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی است که در روی نشان پای ابراهیم علیه السلام است و الا آن در پیش خانه در حجره نهاده اند پس خواند آنحضرت
 این آیه را و آنحضرت از این مقام ابراهیم صلی و بکبره در مقام ابراهیم را اجای نماز و آنحضرت و بفتح خاتمی حجره و کسرت آن در قرآن مجید هر دو قرار است در

حدیث روایت بلسر آمده فصلی پس بگذار و آنحضرت دو رکعت نماز طواف و طاهر آنست که این تلاوت بعد از طواف و قبل از صلوة بود و در
 این صریح فی روایت ابن جبران و البیهقی و این دو رکعت واجب است نزد خفیه بعد از طواف از جهت ورود امر بدان و نزد شافعی سنت است
 پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانه کعبه یعنی خلف مقام ایستاد و این فضل موضح است برای گذاردن این دو رکعت
 و جایز است هر جا که گذارند و در روایتی آمده است که آنحضرت خواند درین دو رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و تقدیم قل هو الله
 بر قل یا ایها الکافرون واقع است در صحیح مسلم و در یک روایت از شرح السنه و توجیه میکند آنرا که قل هو الله احد برای اثبات توحید است
 و قل یا ایها الکافرون برای تنبیہ از شرک پس تقدیم کرده شد بجهت اہتمام بحال اثبات توحید و در بعضی روایات تقدیم کافرون نیز آمده چنانکه
 ظاہر است و این حدیث دلالت دارد بر آنکه تقدیم سورہ متاخر بر سورہ مقدم جایز است و این را شواہد بسیار است در احادیث شریع
 الی الرکن فاستلمہ پیستر بیرون آمد از در مسجد حرم بسوی کوه صفا و بر آمدن ہم از در صفا بود و صفا و رفعت سنگ سبط صلب المس گویند
 و الآن نام کوهی است متصل بابا قیس و طول مسجد حرام از باب السلام جدید تا باب عمره چهار صد و هفت ذراع و عرض مسجد سی صد و چار
 ذراع و مسافت زمین مسجد یک صد و بیست و سه هزار و مقصد و بیست و هشت ذراع است کذا فی منسک محمد یا شرم و منسک محمد بن عبد البر
 فلما بدأ من الصفا قرأ پس هنگامیکه نزدیک شد آنحضرت بصفا خواند این آیت را ان الصفا والمرح تهما من شعائر الله بهرستیکه
 صفا و مره از نشانهها اند که ساخته است خدای تعالی برای حج و فرمود آنحضرت ابدأ بما بدأ الله به آغاز کنم در سعی بجزیرہ که آغاز کرده است
 خدای تعالی بآن پس آغاز کرد بصفا چنانکه او تعالی در آیت بدان آغاز کرده و نسائی این را بهمین لفظ از حدیث جابر روایت کرده و صحیح
 ابن جریر و اورا طریقیماست نزد ارقطنی و روایت کرد آنرا مسلم بلفظ ابدأ و بصیغہ خبر و روایت کرد آنرا احمد و مالک و ابن ماجه و ابوداؤد
 و ترمذی و ابن ماجه و ابن جبران و نسائی نیز بلفظ ابدأ بنون ابو الفتح قشیری گفته مخرج حدیث نزدیک ایشان و احد است و اجتماع کرده اند
 مالک و سفیان و یحیی بن سعید قطان بر روایت ابدأ بنون که برای جمیع است مصنف در تلخیص گفته ایشان حافظ تراند از باقیین انتہی در معنی لغت
 همین است مذہب علماء که ابتدا بصفا ضرورت پس اگر شخصی سعی معکوس بجا آورد و ابتدا بروہ کند در آن مختلف شده اند صحیح آنست که شبوط
 اول اعتدال نماید و اسد علم فرقی بقاف الصفا پس بر آمد کوه صفا احتی را ای البیت تا آنکه دید خانه را و در آن زمان کعبه از صفا نمودار شد
 و حجابی در میان نبود و الآن بنامی حرم پوشیده است آنرا با وجود آن نظر بر حجر اسود از بعضی درمائی حرم که محاذی اوست می افتد فاستقبل
 القبلة فوجد الله و کعبه پس وی آورد قبله را پس بیگانگی یاد کرد خدا را و بزرگی یاد کرد او را و بیان کرد این توحید و تکبیر القبول خود
 وقال و گفت لا اله الا الله و حده لا شریک له له الملك وله الحمد و هو على كل شيء قدير لا اله الا الله ترجمه وی
 ظاہر است و در باب الذکر والدعا باید آنچه و عده را کرد و راست گردانید و عده خود را که بفتح مک و تعالی دین و حصول فتوحات عظیم
 کرده بود همه بوجود آورد و رضی عبدا و یاری داد بند و خود را که ذات شریف وی صلی الله علیه و سلم باشد و هزم الاحزاب و حده
 و شکست داد و گروهای کافران را و دشمنان دین را تنهار و زخندی یعنی بی قتال مردم و بی هیچ سبب ظاہری از اسباب انہازمشان گماشت
 الیه قوله تعالی فارتسنا علیکم بریاء و یجودکم ثم یأمر او آنست که هر حزب که برای آنحضرت و قتال وی تخریب گشته اورا نیز میت داد نمود عابین
 خلت پیست و عاگرد میان این اذکار و گفت مانند این ثلث مراتب سه بار یعنی ذکر کرد و دعا کرد باز ذکر کرد و دعا کرد تا سکر ذکر نکرد مگر کرد
 تهنزل الی المرح و پیست فرود آمد از صفا و رفت بسوی مره که کوهی دیگر است طرف دیگر از صفا حتی انصببت قدح ماء فی بطن الوادی

فهرستی تا آنکه به پستی فرو آید هر دو پای او در خاک وادی یعنی از بلندی وادی به پستی آمد بشود و دید و شتاب رفت در صفتی گفته نزدیک است
چون در بطون وادی رسد در میان بیابان خضرین سعی نماید و نزدیک شافعیه چون از صفا فرود آید باید که آهسته آهسته رود و چون مسافت
شش ذراع تا میل اخضر باقی ماند سعی نماید تا وقتی که در وسط بیابان خضرین برسد بعد از آن آهسته آهسته برود انتهى انصبا ب در اصل
ریخته شدن آب است و سبب یقین نشیب چون پای از بلندی به پستی نیر آن می آید تعبیر با انصبا ب کرد و در بطون شکم و مغاک زمین قاضی عیاض
گفته درین عبارت لفظی ساقط شده که لابد است از آن و آن این لفظ است حتی انصبت قدماه فرمل فی بطون الوادی پس لفظ رل ساقط شده
و گفت ثابت است این لفظ در روایت مسلم و که اذکره الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین انتهى گوئیم در سبل لفظ تم سعی نگرفته لهذا قول عیاض نقل کرده اما
در بعض نسخ متن این لفظ موجود است پس با وجود آن حاجت تقدیر این باسقاط نیست حتی اذا اصعد مشی و در روایتی اذا اصعد تاشی
بفتح همزه و سکون صا و تا آنکه چون بالا برآمد یا شروع در بالا بر آمدن کرد هر دو قدم آنحضرت یعنی از پستی وادی به بلندی برآمد مشی کرده آهسته رفت
و سعی گذاشت قاضی عیاض در مشارق گفته صعود و اصعاد بیک معنی است و اصعاد در اصل دور رفتن در زمین خواه در بلندی باشد یا در پستی
و اینجا ارتفاع مراد است کما قبل و اصل درین باب آنست که باجر بفتح جیم ام ستمعیل علیها السلام در وقتی که استعیل طفل بود روزی بطلب آب رفت
و چون درون وادی می آمد استعیل از نظروی پوشیده میگشت پس بر صفا و مروه می برآمد تا بروی نگاه کند پس این سنت از وی ماند و آنحضرت
نیز کرد و الا آن چون زمین بلند را خاک پر کرده مغاک گذاشته و بعد از نزول از صفا انحدار و انصبا ب نموده تکلف باید کرد در سعی بجهت بجا آوردن سنت
تا آنکه آمد علی المرءة بر مروه که کوهی دیگرست مقابل صفا و مروه در اصل سنگ سفید براق را گویند که از وی آتش بجهد و جمیع مسافت میان
صفا و مروه هفت صد و هفتاد و شش ذراع است از انجمله ما بین بیابان خضرین یکصد و دو و از ده ذراع و مراد بذراع دست است و آن هفتصد
اصبع مضموم باشد سوای ابرام ففعل علی المرءة تا کما فعل علی الصفا پس کرد بر مروه چنانکه کرده بود بر صفا مگر تکرار توحید و تکبیر و دعا و سعی
بین الصفا و المروه واجب هفت بار است از صفا بمروه یکی و از مروه بصفا دو پس ابتدا از صفا است و ختم بمروه و پیاده رفتن در میان صفا
و مروه بهتر است از سواره رفتن فذکر الحدیث پس ذکر کرد جابر که راوی این حدیث است حدیث را تمامه و اقصا کرد مصنف بر محل حدیث
و تمام وی این است تا آنکه چون یافته شد آخر طواف برده گفت آنحضرت اگر میشد که من پیشتر سید الشتم از من خود و حال خود چیزی را که از پیش دادم
نمیراندم هدی را و نمی آوردم با خود و هدی بفتح با و سکون دال قربانی که بجزم فرستند و میگردد اندیم حج را عمره و بیرون می آیم از احرام پس بیکه
هست از شما که نیست بادی هدی پس باید که حلال شود و بر اید از احرام و بگرداند آنرا عمره شرح این کلام بسطی میخواهد حاصل کلام آنست که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بعد از وصول بکعبه سعطه و ادای عمره امر کرده اصحاب را که هر که سوق هدی نموده و با خود قربانی که آنرا در ایام خمر حج کند نیاید
عمره کند و از احرام براید و فسح حج بعمره کند و بعد از آن در ایام حج احرام به بندد و حج بگذارد و هر که سوق هدی نموده است عمره کند و بر احرام خود
بماند تا حج بگذارد و بعد از آن از احرام براید و آنحضرت خود سوق هدی نموده بود و بر احرام باقی ماند و این معنی ابو جره بر صحابا بگرا ن آمد یکی بجهت آنکه
از احرام بر آیند و رسول خدا صلی الله علیه و سلم محرم باشد و ترک متابعت او بکنند و دوم آنکه گفتند در میان ما و عرفه جز پنج روز نماند پس این سنت
که از احرام برائیم و پیش زنان برویم و هنوز از مذاکیر ممانی میچکیده باشد و بعد در ایام حج کنیم سوم آنکه در جاهلیت عمره در شهر حج از فسح
شائع بود پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غضب درآمد و فرمود چه کار کنیم حکم الهی چنین است که اگر حرمی پیش ازین میدادستم بر آمدن از
احرام بر شما شاق خواهد شد من نیز سوق هدی نمیکردم و از احرام نمی برآمدم و فسح حج بعمره میکردم و من ننید استم که حکم الهی چنین خواهد شد

پس استاد سرافقه بضم سین صله بن مالک بن جشم بضم جیم و سکون عین و شین بجمع پس گفت ای رسول خدا آیا برای اس سال است این علم
یا برای همیشه است پس در هم آورد رسول خدا صلی الله علیه و سلم انگشتان خود را یک انگشت در انگشت دیگر برای تمثیل و گفت در آن وقت
در حج و بارگفت این کلام را و گفت این چنین نیست که تو گفتی این علم با مسال مخصوص باشد بلکه برای همیشه همیشه مقصود ابطال آنست
که در جاهلیت بود از امتناع عمره در اشهر حج و آمد علی رضی الله عنه از من ببدنه های پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و بدن بضم با و سکون ال
صحیح بدین فتح با و ال شتر و گا و قربانی که بجم کنند و نزد شافعی بدنه مخصوص شتر است پس گفت آن حضرت **بیت** و نیت کردی تو
هنگامیکه فرض کردی حج را و احرام بستنی گفت علی این گفت و نیت کردم که خداوند ابد رستیکه من احرام بستم بجزیری که احرام بست با آن
پیغمبر تو گفت آن حضرت بدرستیکه با من هدی است و از احرام نمی بر اییم پس حلال مشو و از احرام بیرون می آگفت جا بر راوی این است
پس بود مجموع شتران که آورد آنها را اصلی رضی الله عنه از من و آن شتران که آورد آنها را پیغمبر صلی الله علیه و سلم از مدینه همراه خود
صد گفت جا بر پس حلال شدند و بر آمدند از احرام مردم همه و موسی قصر کردند مردم همگویی یا قصر موسی با وجود افضلیت حلق چنانچه در حد
آمده است برای آن بود تا بقیه از موسی باند که در حج حلق کنند یا هنوز در طبیعت ایشان تنگی بود از بر آمدن از احرام پس تفسیر کردند
در ابقای حکم آن تمام که حلق است و اقتصار کردند بر قصر و کفایت و الله اعلم مگر پیغمبر صلی الله علیه و سلم که از احرام نه بر آمد و دیگر کسیکه
با وی بود هدی و فیه و درین حدیث آنچه مذکور میشود فلما کان یوم الترویة پس هر گاه که شد روز ترویة و این نام روز ششم
از ذی الحجه است زیرا که در وی سیراب میکردند شتران را یا بجهت آنکه ابراهیم علیه السلام را می زد و تفکر میکرد در رویای خود که
در فرج دیده بود کذافی القاموس و توجهوا الی منی و روی آوردند بسوی منا و تمنی را منا از ان میگویند که در وی ریخته میشوند
خونهایا بجهت آنکه چون جبرئیل خود است که مفارقت کند آدم را علیه السلام گفت تمنی کن چه میخواهی گفت بهشت میخواهم و رفتن
و بیوتت در آن نزد حنفیه واجب نیست بلکه سنت است و منی از کعبه بر سه کرده است و اهل لال کردند یعنی احرام بستند برای حج روز ترویة و کعب
الذنی پس سوار شد آن حضرت صلی الله علیه و سلم بسوی منا و رسید بناگاه بهما الظهر والعصر والمغرب والعشاء والحجر
پس بگذارد در منا این پنج نماز و شب در منی بیوتت کرد و تم مکث قلیلا بستر و رنگ کرد و اندکی بعد از گذاردن نماز با بادا حتی طلعت
الشمس تا آنکه بر آمد افتاب و امر کرد بجمه از موسی که زده شود برای وی صلی الله علیه و سلم در وادی نمرة بفتح نون و کسر میم که قریب وادی
عرفات است و منتهای زمین حرم است و آنجا کوهی است که بروی مناره است که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از برای نشان حرم بنا کرده
و عرفات از جلست و نمر نام حیوان مشهور است که او را پلنگ گویند این کوه را کلتای سیاه و سفید دارد بان تشبیه کردند پس رفت و راند
رسول خدا صلی الله علیه و سلم بجانب عرفات و گمان نمی بردند قریش بلکه آنکه آن حضرت وقوف کنند است نزد مشعر حرام که نام کوهی است
بمزدلفه که آنرا فرج میگویند و مزدلفه بر سه کرده است از منی چنانکه بودند قریش که میکردند در جاهلیت زیرا که ایشان وقوف بمزدلفه میکردند و آنرا
موقف حسن و اهل حرم الله میگفتند و عرفات نمی رفتند بخلاف سایر عرب که وقوف بعرفات میکردند پس گمان بردند که آن حضرت نیز وقوف
بمزدلفه خواهد کرد و اجازت پس تجاوز کرد و در گذشت آن حضرت صلی الله علیه و سلم از مزدلفه حتی اتی عن قبة تا آنکه آمد عرفه را یعنی قریب شد
بان و عرفه بفتح را سفر و معنی مکان و زمان هر دو می آید و عرفات بلفظ جمع مخصوص ای مکان است و وجه تسمیه بعرفه بیاید و عرفات بر سمت بائین شرق
و جنوب از کعبه واقع است بفاصله نه کرده فوجدا القبة قد ضربت له بنمرا پس یافت خمیر را که به تحقیق زده شده است برای وی بنمره

بمع نون وکسر سیم محل معروف است فذل بها پس فرود آمد بمکه و بیست از عرفات گذافی الترح و لیکن در قاموس گفته لغة لمة لمة مع
 بعرفات او بجل الذي عليه الصاب المحرم علی میدیک خارجا من الماز من تریه الموقف انتهى حق اذا زالت الشمس ام بالقصواء
 تا آنکه چون برگشت آفتاب و وقت زوال شد امر کرد که پالان کرده شود قصوی را که نامة آنحضرت بود فرحلت له پس پالان کرده شد
 قصوی برای آنحضرت فانی بطن الوادی پس آمد درین وادی عرفه و مناک آنرا لخطب الناس پس خطبه خواند و خطاب کرد مردم
 و گفت بدستیکه خونهای شما و مالهای شما بناحق حرام است بر شما همچو حرام بودن این دوز شما که عرفه است درین ماه شما که ذی حجه است
 درین شهر شما که مکه است و این تاکید و تفریر است حرمت دماء و اموال را و عرب همه قائل بودند بحرمت این روز و ماه و شهر که نابایسته است در وی حرام است
 آگاه باشید که هر چیز و هر رسم از کار جاهلیت زیر پرده و پایی من نهاده شد و بیست و پاهل است یعنی خوار و باطل و متروک است و خونهای زمان جاهلیت
 موضوع و متروک و بدست یعنی رسم جاهلیت آن بود که کینه نگاه میداشتند بر کس از هر قبیله که خون کرده هر چند که مدتها بران میگذاشتند کینه کشیدند
 و می گشتند پس آنحضرت آن همه را باطل گردانید و فرمود بدستیکه نخست خونی که می نمود و بدستیکه نخست خونی که می نمود و بدستیکه نخست خونی که می نمود
 بن عبدالمطلب است حارث عم آنحضرت بود و در بیجه پس روی صحابی است در خلافت امیرالمومنین عمر وفات یافت و او را پسری بود نامش آدم یا تام
 یا ایاس در جنگی که میان سعد و بنی لوی رسیده و کشته شد و بود پسری سه شصت و نه ساله شده در قبیله بنی سعد پس گشتند او را بنی لوی با
 و فتح ذال حجه بسبب جنگی که میان سعد و بنی لوی شده و ربای زمان جاهلیت نهاده شده و ساقط گردانیده شده است و نخست رباییکه می نمود
 از ربای قبیله ماریابی عباس بن عبدالمطلب است پس آن ربای موضوع است همه و باطل و عباس در جاهلیت ربای بخورد و او را می بگم با
 بر زنده موم بود آن همه را از ذمه ایشان نهاد و باطل گردانید و باز فرمود پس تقوی و پرهیز کنی از عذاب خدا در زنان و ادای حقوق ایشان
 پس بدستیکه شما گرفته اید بزنان را بامان خدا و عهد وی که با شما کرده یا عهدی که شما با وی کرده اید در رعایت حقوق ایشان و حلال کرده اید
 فرجهای زنان را بکلیه خدا که امر فاحشو است یا با ایجاب و قبول که بدان امر کرده یا بکلیه توحید زیرا که حلال نیست زن حلالیست از حلالیست
 بر زنان اینک پامال نگردانند فرشتهای شمارا هیچیک را که ناخوش میدارید شما او را کنایت است از قادر گردانیدن غیر بر در آمدن بر ایشان
 و اختلاف کردن و سخن گفتن چنانکه عادت عرب بود پس اگر بکنند زنان آنرا پس بزنید ایشان را زدن غیر مؤثر و موملم و از نیجا معلوم شد که
 ابطالی فرشت کنایت از زنان نیست و الا عقوبت آن عقوبت زنا می بود و در زنان راست بر شماروزی ایشان و جامه ایشان بر پوشش و عدل و تحقیق
 گذاشته ام در شما چیزی را که هرگز گناه نشوید بعد از وجود وی و گذاشتن وی با اختیار و قبول وی و عمل بوی اگر چنگ در زنی و پناه گیرید بدان چیز
 و کدام است آنچه کتاب خداست که قرآن مجید است و سنت در حکم دی و محترم است یا آنچه نوشته است خدا و فرض گردانیده است بر شما و فرمود و شما
 پرسیده میشوید روز قیامت از من که چه حاله کردم با شما در رسانیدن احکام دین و ادای امانت و نصیحت پس چه خواهید گفت شما گفتند صحابه گوئی
 میدیم یعنی پیش خدا که تو تحقیق رسانیدی رسالت را و او اگر دی امانت را و نصیحت کردی است را پس اشارت کرد آنحضرت با گشت شهادت
 خود و حالیکه بر سیدار آترا بسوی آسمان و ماثل میگرددانید و می خمید آنرا بسوی مردم خداوند گواها باش خداوند گواها باش که گفت این کلمه را
 یا سدا کرد و اشارت و امانه و استشهاده را و درینجا دلیل است بر ثبوت علو و فوق برای او تعالی و علیه تطافت الادله و هو الصواب عند جاهلین
 من اهل الحدیث و الفقهاء استر باگ نماز گفت بلال ثم اقام یسیرا قاست گفت و تکبیر بر آورد و فصلی بطور پس گذارد آنحضرت نماز پیشین
 بطور جمع بغیر از آن ثم اقام فصلی العصا یسیرا قاست گفت بلال پس گذارد آنحضرت نماز دیگر او لم یصل بینهما شیئا و گذارد و میان

نماز ظهر و عصر چیزی را از سنن رواتب و نوافل و درین استعمال و قوف است اینجا می پرسند تیج جایی است که فرض را بجهت نقل ترک دهن
 جواب میگویند در عرفات است که فرض و وقت نماز عصر است بجهت استعمال و قوف که نقل است ترک میدهند شکر رب حتی اتی الموضع پسر سوا
 آنحضرت تا آنکه آمد جای استادن را در عرفات فجعل بطن نافته القصوی الی الصخرات پس گردانید شکر نافته خود را که تصویب بود و بسوی
 صخرات جمع صخر سنگ بزرگ و در روایتی صخرات بلفظ تصغیر سنگهای خور و سیاه نزدیک بحبل حمت که در اینجا موقوف آنحضرت بود و جعل
 حبل المشاة بین یدیه و استقبال القبلة و گردانید حبل المشاة را که نام موضعی است هم در اینجا پیش دودست خود یعنی پیش خود و در
 آور و بجانب قبله حبل بفتح حای همله و سکون بای موحده ریگ که در از افقاده باشد و گفته اند توده ریگ سطر و جمع و می حبال است و بعضی
 گفته اند حبال بجای همله در ریگ مانند حبال بحجم در غیر ریگ و مشاة بالضم جمع ماشی و اضافت حبل بمشاة از جهت اجتماع ایشان است
 در وی و قاضی عیاض گفته که مرد حبل المشاة صفت مشاة و محل اجتماع ایشان است تشبیه کرد صفت را بحبل رمل و موقوف آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم در عرفات در اینجا بود و اگر چه موقوف شریف بشخصه متعین نشده است اما باید که در گرد همین موضع می گشته باشد گاهی اینجا و گاهی آن
 نزدیک به بنای قدیم که است که عامه مردم آنرا مطبخ آدم علیه السلام میگویند شاید که موقوف شریف فائز گرد و دو باین نعمت مشرف شود
 فلم یزل واقفا حتی غربت الشمس پس همیشه بود آنحضرت استاده تا آنکه فرودت آفتاب و ذهبتم الصفره قليلا و وقت زرا
 اندکی حتی اذا غاب القرص تا آنکه چون ناپدید شد قرص آفتاب تا کید و بیان غروب است تا کسی گمان نبرد که مراد قریب غروب است
 و شرح مسلم گفته در جمیع نسخ همچنین است و همچنین نقل کرده است آنرا قاضی عیاض از جمیع نسخ ولیکن صواب این است حتی غاب القرص
 و بحتم که قریب حتی غاب القرص بیان قوله غربت الشمس الزبا شد زیرا که اطلاق غیبوت مجازا بر غیب معظم قرص هم می آید پس قوله حتی غاب القرص
 این احتمال را زایل کرد و پس خود سوار کرد اسامه بن زید را و دفع و برگشت و بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد در سیر و فایز آنست که بجا
 دفع اندفاع گویند زیرا که دفع بمعنی برگردانیدن و بیرون آوردن است نه برگشتن و بیرون آمدن لیکن اینجا بمعنی خروج و ذهاب است تعبیر
 بدفع بجهت آن کردند که چون از دحام بود وقت برگشتن بعضی مردم را دفع میکردند یا مردود دفع نفس مرکب است و قد شقی تخفیف لغوی القصص
 الزهام و بتحقق بکشید و ضم کرد و تنگ نمود آنحضرت برای ناظر قصوی زمام راحتی ان را سها کی صیب موردك نفع میم و کسر را حله
 بجای همله تا آنکه سران ناظمی رسید با شپ پیش پلان او را و يقول بیده الیعنی و میفرمود و اشارت میکرد بدست رست خود یا یحیا
 الناس السکینه السکینه ای مردمان آهستگی آهستگی و آرام و وقار یعنی شتابی نکنید و نصب السکینه بتقدیر الزمواست و در
 حدیث ابن عباس نزد بخاری آمده که نیکی کردن نیست بتیزراندن یعنی آداب یافتن در باب حج و جز آن نیست بشتاب رفتن و اضطراب نمودن
 بلکه باجتناب از کرد و اتم نمودن و از رفت و فسق دور بودن است و کلماتی جبالا از حی طاقا قليلا و هرگاه می آمد آنحضرت کوهی را
 از خاک میکرد و تحت آن ناظر اندکی و در حدیث متفق علیه است که پرسیده شد اسامه بن زید که چگونه سیر میکرد و میرفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 در حجه الوداع هنگامیکه برگشت از عرفات گفت سیر میکرد میان آهستگی و شتابی و چون می یافت فرجه تیز تر میرفت و لفظ حبل در اینجا بمعنی
 حبل الرمل است بجای همله یا بحجم است حتی تصعد بفتح تا و ضم بهر دو است تا آنکه بر می آمد ناظر آن کوه را يقال صعدوا صعدا حتی لبنة
 مزدلعة تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی است میان عرفات و منی و بیوتت در وی نزد حنفیه واجب است و همچنین نزد امام احمد و بعضی شای
 نزد بعضی از ایشان فرض است و مزدلفه از عرفات بر سه کرد و دست و از آن منی سه کرده و از آنجا که مظهر است کرده و وجهیه مزدلفه است

که مشتق است از زلف بمعنی قرب و مردم در وی قریب یعنی که محل مناسک است می آیند و نیز زلف بمعنی زمین هموار جا روب داده است
 زمین این موضع این چنین واقع شده است و مزدلفه را جمیع بفتح جیم و سکون سیم نیز گویند و مردمی است از ابن عباس که میان آدم و حوا درین
 موضع اجتماعی و اقترانی حاصل شد و تعارف در عرفات شده بود و الله اعلم فصلی بها المغرب والعشاء باذان و اذان اقامتین
 پس گذارد آنحضرت و مزدلفه مغرب و عشاء یک اذان و دو اقامت چنانکه ظهر و عصر را عرفات گذارده بود و این نیز بشفاعی و زفر و بعض
 اینه دیگر است و نزد ابوحنیفه و بروایتی از امام احمد و بسیاری از علمای یک اذان و یک اقامت زیرا که عشاء در نیجا در وقت خود است پس احتیاج
 باقامت جدا و اعلام نباشد و عصر در غیر وقت بود پس محتاج بود بزایات اعلام اما سنت مقدم است برین تعلیل و در صحیح مسلم این را از ابن عمر
 روایت کرده و ترمذی گفته حسن صحیح و لم یسبح بینهما شیئا و گذارد نماز نفل در میان مغرب و عشاء چیزی بسجده بضم سین نماز نفل گویند
 که اصطلح پستریلو بخدا آنحضرت و بخواب رفت حتی طلوع الفجر تا آنکه طلوع کرد صبح و درین شب به تعجب برخاست با وجود آنکه سنت
 دائمی وی صلی الله علیه وسلم بود فصلی الفجر چنین تبیین له الصبح پس بگذارد نماز فجر را در هر گامی که ظاهر شد مراد را فجر و ازین کلام
 مفهوم میگردد که بر دیگران طلوع فجر ظاهر نشده تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گذارد نماز صبح را در غیر وقتش و در روایتی گذارد در تاریکی
 و صواب آنست که در وقت گذارد ولیکن مردم شک داشتند که صبح طلوع کرده یا نکرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بوجی یا بجهت کمال علم
 ظاهر شد که طلوع کرده است و مراد با آنکه در غیر وقت گذارد وقت معهود است نه آنکه وقت مطلق نرسیده بود باذان و اقامت پس گذارد
 نماز فجر را یک اذان و اقامت این را برای دفع توهم گفت که با وجود آنکه استعجال نموده و بگذارد اذان و اقامت که سنت مستمره است
 ترک نداد شکر بپستریلو شد تا آنکه نام وی قصوی بود حتی انی المشعر الحرام تا آنکه آمد مشعر حرام را که نام موضعی است در مزدلفه
 و آنرا قریح گویند بضم قاف و فتح زای و حای محله در آخر که قریش در جاهلیت و قوف در آن میکردند چنانکه گذشت فاستقبل القبلة فدعا
 و کبر و هلل پس روی کرد بسوی قبله و دعا کرد حق سبحانه را و تکبیر و تهلیل یاد کرد و فلم یزل واقفا حتی اسفر جدا پس همیشه بود
 آنحضرت استاده تا آنکه روشن شد صبح خوب و تمام جد کوشیدن در کار و این وقوف در مزدلفه واجب است نزد حنفیه فدفع قبل ان
 تطلع الشمس پس براند و بیرون آمد از مزدلفه پیش از آنکه براید آفتاب و ردیف گردانید فضل بن عباس را چنانکه از عرفات اسامه
 بن زید را ردیف ساخته بود حتی انی بطن محمس تا آنکه آمد بطن وادی محسر را بضم سیم و فتح حا و کسر سین مشدده که میان مزدلفه و مناسک
 و برزخ است میان هر دو و پاره از آن است و پاره ازین مشتق است از حصور بمعنی مانده شدن و تفسیر مانده کردن و این وادی مانده میگردد و گذارد نماز
 یا مانده گردانیده است اصحاب فیل را فحرا کقلیلا پس جنبانید ناقد اندکی و نیز راند در سبل گفته و ذلک مسافه مقدار ریتة بحج انتهی و آنرا
 روایات مفهوم میشود که سخت تر راند و شاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت وادی است و مستحب است شتاب فتن ازین وادی
 و اگر بیاده است تیز رود و اگر سوار است تیز راند بقصد دریافت شرف اتباع و اختلاف کرده اند در سبب و حکمت تیز راندن آنحضرت ناقدان
 وادی مشهور آنست که این مکان نزول عذاب بود بر اصحاب فیل که قاصد بهم بیت الله آمده بود پس سحاب داشت شتاب فتن و گذشتن
 از آن و ثابت شده است و صحیح امر کردن آنحضرت گذاردگان از دیار لوط و دیار ثمود را به تیز گذشتن و گریه کردن و عبرت گرفتن از آن همچنین
 عادت تشریف در مواضع که نازل شد در وی عذاب خدا و در مواهب لدنیه از اسنوی که از علمای شافعیست نقل کرده که سبب می آنست
 که نصاری می ایستادند در وی چنانکه رافعی گفته یا شمرکان عرب می ایستادند چنانکه در وسط گفته پس امر کرده شدیم بجا لفت ایشان

و امام شافعی در املا گفته جائز است که این نیز گذشته از جهت عدم فراخی موضع باشد و بعضی گفته اند از جهت اینکه این جای بودن شیاطین است و الله اعلم ثم سلك الطريق الوسطی پست رفت آنحضرت میانه راه را و این غیر راهی است که از آن رفته بود بعرفات و آن راه نخست را طریق ضبب گویند بضاب و مجمه و تشدید موحده و این را طریق مازین که نام دو کوه است بکسر ز و فتح میم و لهذا در وقت نزول بر وادی محضر گذشته بود التي تخرج علی الجمرة الكبرى آن راهی که بیرون می آید بر جمرة اولی که در جانب مزدلفه قریب سببی خیف است معصوم و تعیین طریق است امام و از آن جمرة میگذرند و بجمرة می آیند که در جانب مکه است و اورا جمرة العقبة گویند و عقبة یعنی عین قاف راه دو کوه و این جمرة در ته اوست و بیعة العقبة که انصار کردند نیز مضاف باوست و احکام رحی جار میاید حتی اتی الجمرة التي تحت الشجرة تا آنکه آمد آنحضرت جمرة را که زیر درخت است مراد همین جمرة عقبة است که مذکور شد و این درخت حد منی است و از منی نیست و جمرة جا فراهم شدن سنگریزه سسی شد آن بسبب اجتماع مردم و آن یقال اجمر بنو فلان اذا اجتمعوا فوماها بسبع حصیات پس انداخت در وی هفت سنگریزه را یکبر مع کل حصاة در حالیکه تکبیر میگفت با هر سنگریزه از آن سنگریزه با کل حصاة مثل حصی الخذف هر حصی مانند سنگریزه های خذف بفتح خا و سکون ذال مجتنب سنگریزه انداختن با انگشتان نخذفه بکسر میم و سکون خا فلاخن و صورت خذف آنست که سنگریزه یاخته در دو انگشت سبابی گیرند تا میان نر انگشت و سبابه نهاده می اندازند یا نخذفه میسازند از چوب و بومی می اندازند و در حدیث از خذف نمی آمده و اینجا مقصود بیان مقدار سنگریزه است در صغرو کبر و بعضی تفسیر کرده اند حصی و خذف را بمقدار دانه باقلا و بعضی گفته اند کلان تر از خود و خرد تر از بندق و بعضی مثل پیشک گو سفند دمی من بطن الوادی انداخت آنحضرت سنگریزه را از میان وادی که جمرة در آنجا است قواضی الی المنحی پست برگشت آنحضرت بسوی قربان جایی که در منی بود فحش پس نخر کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نخر شتر کشتن و بر سینه زدن نیزه پست داد آنحضرت یعنی شتران را یا کار در ابعلی پس نخر کرد علی خیزی که باقی ماند بعد از نخر آنحضرت از شتران و سابق معلوم شد که همه صد شتر بود پس باقی سی و هفت باشد و شریک گردانید آنحضرت علی رضی الله عنه در قربانی خود پست امر کرد بگرفتن گوشت پاره از هر شتر پس گردانیده شد این گوشت پاره را در کبی پسین نخته شد آن گوشت پاره را پس خوردند هر دو یعنی آنحضرت و علی از گوشت پاره یا یا از گوشت قدر و نوشیدند از شوربای آن بجهت آنکه سبب است که از قربانی چیزی بخورند و باقی گوشتها بخش کردند در راه ایتی آمده که نثار کردند و فرمود بهر که خواهد بگیرد و تاراج کند قدر کب پست سوار شد رسول الله صلی الله علیه و سلم فافاض الی البیت پس شتابی را بد بسوی خانه که به و طواف کرد و این را طواف افاضه گویند و این رکن دیگر است از حج بعد از توقف برفه و باین تمام میشود و حج و این فصل است روز نحر و بعد از وی نیز جائز است فصلی بکفة الطهر پس آمد بسوی بیت و طواف افاضه کرد پست نماز ظهر گذارد این روایت جابر است و عایشه نیز همین جانب است و در روایت ابن عمر آمده که نماز گذارد پیشین را بمنی بعد از برگشتن از مکه و هر دو روایت صحیح است و جمع میان هر دو باین طریق است که اول بکله گذارد و سپس بمنی رسید تا صحابه فضل جماعت در پس وی دریا بند قال المنذری و این جمع مبنی است بر جواز نماز مفترض خلف تفل و لیکن حافظ ابن القیم حج و اوده است حدیث ابن عمر را و ذکر کرد خلاف علماء درین باب و اینکه بعضی از ایشان ترجیح حدیث جابر کرده اند پس آمد آنحضرت بر پسران عبد المطلب که عباس و اولاد وی بودند و عبد المطلب نام جد آنحضرت است و منصب سقایه ز منم بدست ایشان بود در حالیکه آب میدادند مردم را بر زمزم پس گفت آنحضرت بکشند آب از زمزم ای پسران عبد المطلب پس اگر نمی بود خوف این که غالب آیند بر شما مردم در کشیدن آب از زمزم و اجتماع

واز دحام ایشان بران از جهت اتباع فعل من و بیرون آید این منصب از دست شما هر آینه میکشیدم من اب از زمزم از جهت فضل توفیق
 این فعل پس دادند آنحضرت را دلوی از آب زمزم پس نوشید از آن آب این احکام در حدیث جابر رضی الله عنه واقع شده و احکام دیگر
 بعد از طواف هست که در ایام منی آنرا بسکند در محل خود مذکور است و او که مسلم مطوعا روایت کرد این حدیث را مسلم بطول
 چنانکه در طواوی شرح این حدیث گذشت و مصنف در اینجا بحدف زیادات آورده و بر محل حاجت اقتصار کرده و این حدیثی است
 عظیم الشان کثیر الفوائد مشتمل بر جل از نفائس و فوائد از مهمات قواعد قاضی عیاض گفته تکلم کرده اند مردم بر آنچه درین حدیث است
 از فقه و آثار کرده اند در آن و تصنیف نمود در آن ابو بکر بن المنذر جزوی کلان و اخراج کرد در وی از فقه زیاده بر یک نیم صد فروع
 و گفت اگر استقصا کرده شود برین عدد هم بیفزاید در سبیل السلام گفته اصل در هر آنچه ثابت شده است از فعل آنحضرت در حج و عبادت
 بدو جهت یکی آنکه افعال وی در حج بیان حجی است که امر که رضای تعالی بدان محمد صلی الله علیه و سلم را در قرآن افعال در بیان جواب
 محمول اند بر وجوب دوم قول وی صلی الله علیه و سلم خذوا عنی مناسککم و ال است بر وجوب و هر که دعوی عدم وجوب چیزی ازین
 افعال در حج کند دلیل بیارد و ما ذکر میکنیم فوائد و دلائل این حدیث بقدر احتمال این مختصر و میگوئیم در وی دلالت است بر آنکه غسل
 احرام سنت است برای نفسا و حائض و برای غیر این هر دو بالاولی و بر استنفا حائض و نفسا و بر صحت احرام این هر دو و بر بودن
 احرام عقیب نماز فرض باشد یا نفل و گفته اند که آن دو رکعت که بعد آن اهلال کرده دو رکعت نماز فجر بود و گذشت پیشتر که صحیح است
 که دو رکعت ظهر بود زیرا که ظهر را در اینجا قصر گذارند و دسترا اهلال کرد و بلند نمود آواز خود به تلبیه علما گویند مستحب است اقتصار بر تلبیه آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و اگر بیفزاید لا باس به است زیرا که زیاده کرد عمر لبیک و النعماء و الفضل الحسن لبیک هر سه با سنگ مرغوب الیک زیاده کرد
 ابن عمر لبیک و سعدیک و خیر فی یدیک و الرخاء الیک و العمل زیاده کرد انس لبیک حقا قاتعبا و ارقا و لائق است حاجی را قدم
 آوردن اول بگد برای طواف قدم پس استلام کند رکن را قبل طواف و رمل کند در سه شوط اول و رمل اسراع مشی است با تقارب
 خطا و هو الخب و این رمل را در معادای هر دو رکن یانی کند که قدمها در چهار باقی مشی کند و افاق عادت خود و بعد تمام طواف بمقام
 ابراهیم بیاید و بخواند و اتخذا من مقام ابراهیم صلی و مقام را در میان خود و خانه کعبه ساخته دو رکعت بگذارد و اجماع کرده اند علما بر آنکه
 لائق است هر طائف را چون طواف کند بخانه که بگذارد پس مقام دو رکعت طواف و اختلاف کرده اند در آنکه این دو رکعت واجب است یا نه
 بعضی بوجوب رفته و بعضی گفته که اگر طواف واجب باشد و روزه سنت است و واجب خلف مقام از حتما یا با زیاد در غیر وی گفته اند واجب در
 پس مقام اند و قبیل مندوب اند خلف آن و اگر بگذارد آنها را در حج یا در مسجد حرام یا در هر محل از مکة جائز است اما فضیلت فوت شده
 و وارد شده است قرات کافرون بعد فاتحه در اولی و صد بعد فاتحه در ثانیه رواه مسلم و در وی دلالت است بر آنکه شروع استلام نزد خروج از مسجد کند
 چنانکه نزد دخول کرده بود و اتفاق کرده اند بر آنکه استلام سنت است و بعد طواف می باید کرد و شروع بصفا کند و بالای آن برآمده مقابل قبله ایستاد
 ذکر و دعا کند سه بار با ثور مذکور و در روایت مؤطا است که چون به پستی آمد هر دو قدم او در بطن وادی سعی کرد و در روایت مسلم این حرف
 ساقط شده که تقدیم پس این روایت دال است بر آنکه رمل کند در بطن وادی و همین را سعی بین المیلین گویند و این مشروع است در هر بار از
 هفت شوط نه در سه شوط اول چنانکه در طواف قدم به بیت بود و براید بر مروه چنانکه بر صفا برآمده بود و ذکر کند و عاناید و تمام این افعال
 تمام میشود و عمره و پس اگر حلق یا قصر کرد حلال شد و همچنین اگر کرده بود ندصحابه آنکه امر کرده بود رسول خدا و ایشان از بعضی حج جمعه و هر که قادر باشد

خلق و سوره بقره را در آن روز نیت کند و چون روز ترویج که هشتم و نهم است بیاید کسی که اراده حج دارد و از عمر خود حلال شده است احرام تمام
و همچنین قارن بیاید بسوی منی که اقل جا بر فلکان یوم الترویج و توجوا الی منی یعنی متوجه شد هر که باقی بود بر احرام خود برای تمام حج و هر که
حلال شده بود احرام بسته و بنبی متوجه گشته و توجع آنحضرت بسوی منی بر کوب بود و نزول فرمود به منا و نماز گذار و بچکانه و در وی این است که
رکوب افضل است از مشی درین موطن در طریق نیز در وی خلاف است و دلیل فضیلت فعل اوست صلی الله علیه و سلم و سنت آنست که در منی
هر پنج نماز بگذارد و این شب هفتاد و یک است و سنت آنست که نه براید روز عرفه از منی مگر بعد طلوع شمس و سنت آنست
که داخل نشود بعرفات مگر بعد زوال شمس و بگذارد ظهر و عصر جمیع بعرفات زیرا که آنحضرت بنمره فرود آمد و نمره از عرفات نیست و داخل نشد بنجر
مگر بعد هر دو نماز و گذارد میان هر دو نماز بیچ شمی یعنی باز نفل و سنت آنست که خطبه گوید امام مردم را قبل صلوة عصر و این یکی از چهار خطبه
مسنونه است که در حج خوانده میشود دوم خطبه روز هفتم و نهم است نزد کعبه بعد نماز پیشین سوم روز چهارم روز نفل اول و آن روز دهم
از ایام تشریق و کلام در آن بیاید و در قول وی ثم رکب حتی اتی الموقوف سنن و آداب انداز آنجا که رفتن بسوی موقوف نزدیک از هر دو
نماز کند دیگر و قوت سواره افضل است دیگر و قوت ترویج و محرات بهتر است و در سفلی رحمت کند و این کوه در میان زمین
عرفات است دیگر استقبال قبله است در قبله دیگر باقی ماندن است در موقوف تا غروب آفتاب و در وقوف دعا کند هر دو دست بردارد و دستها را
تا سینه خود و آنحضرت خبر کرد ایشانرا که خیر الله و علیه عرفه و ذکر کرده اند از دعای آنحضرت در موقوف اللهم لك الحمد كالذي نقول وخير مما نقول
اللهم لك صلواتي وسئلي ومحبي و عاتي واليك آتبي ولك ثوابي اللهم اني اعوذ بك من عذاب القبر و سواس الصدر و شتات الامر اللهم اني
اعوذ بك من شر ما يحيى به الروح و ذكره الترمذي دیگر بیرون بر آمدن است از عرفات بعد تحقق غروب شمس بسکینه و وقار و امر کند مردمان را بآن اگر
سطح است و بکشد و خیم کند زمام کوب خود تا سرعت نکند در مشی مگر وقتی که بیاید جبل ارجال که آنجا انقضاء نماز است تا بمرکوب خود
آسان شود و چون برسد بزلفه فرود آید آنجا بگذارد نماز غروب و عشا جمیع با یک اذان و دو اقامت و این جمیع متفق علیه است و اختلاف در سبب
اوست گفته اند بجهت آنکه نسک است و گفته اند بجهت آنکه ایشان مسافران اند و گذارد میان این هر دو فریضه هیچ نافه و قوله ثم اضطجع حتى
طلع الفجر روی بمنن نبویه است بیتیوتت بجز زلفه و نسک بودن او مجمع علیه است اختلاف در آنست که واجب است یا سنت و اصل در افعال
آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حج وی واجب است کما عرفت و سنت آنست که صبح بجز زلفه گذارده از آنجا روانه شود و بمشعر حرام رسیده و وقوف کند
و دعا خواند و وقوف نزد وی از مناسک است سپس از آنجا روانه شود و از اسفار فخر چون اسفار بلین شود و بیاید در بطین ادی محشر و شتابی کند
در سیر از آنجا زیرا که محل غضب خداست بر اصحاب فیل و لاتی نیست انابت در آن و آهسته روی و نه ماندن در آنجا چون برسد جمره را که
جمره عقبه است نزول کند بطین و ادوی در می کند آنرا بهفت سنگ نریزه هر سنگ نریزه برابر دانه باقلا باشد و کبیره گوید بهر سنگ نریزه پستتر گردد
بعد آن بسوی نخربس قربانی کند آنجا بدناگر باشد نزد او اما آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بدست شریف شصت و سه بدنه نحر کرد و در
وی صد بدنه بود علی کریم الله وجهه را هر کرد بدیج باقی آن پستتر سوار شد بسوی مکه و کرد طواف افاضه و همین راه طواف زیارت گویند و بعد
این طواف حلال میشود و او را هر آنچه حرام شده بود بسبب احرام حتی که وطی نسائیز و آما هر که رمی جمره عقبه کرد و این طواف نموده پس
حلال است او را همه جز زنان آیین است جمله از سنن و آداب که مفاد این حدیث جلیل است از افعال وی صلی الله علیه و سلم که ظاهر میشود
زنان کیفیت اعمال حج و در بسیاری از مملوالات این حدیث که سوق کردیم خزان است میان علماء در وجوب و عدم وجوب آن در لزوم

وعدم لزوم آن بتل و در صحت حج اگر چیزی از آن ترک کرده و عدم صحت آن و در شرح بذکر آن لطوین ~~برده و ما انحصار کردیم~~ هر مفاد و مفید
فالآتی با اشتغال علیه الحدیث هو الممثل لقوله صلی الله علیه و سلم خذوا عنی مناسککم و التقدی بی فی افعاله و اقواله انتهی کلام اسبیل ~~عزل~~
روایت است از عماره بضم عین و تخفیف سیم و تا در آخر این خزیمة بضم خای جمعه و فتح زابن ثابت از ثقات تابعین است روایت
میکند از پدر خود که غزیمه بن ثابت است و او را از الشهداء متین خوانند ~~فصلی الله عنه ان ابذ~~ صلی الله علیه و سلم ~~کان~~
اذا فرغ من تلبیته سال الله رضوانه و الجنة بود آنحضرت چون می پرداخت از تلبیه خود سوال میکرد از خدای تعالی رضای
اورا که این حج و عمره مرضی و مقبول وی گردد و سوال میکرد بهشت را که ثواب آن گردد چنانکه در حدیث دیگر آمده الحج المبرور ~~ثوابه~~ الجنة
و استعانه بر حمته من النار و پناه میجست بر حمت خدای تعالی از آتش و زخ و در لفظی استغفار آمده یعنی طلب عفو میکند و رواه
التسافعی و این حدیث از نسخه شراح مغربی ساقط شده و حدیث دلیل است بر استحباب دعا بعد فراغ از تلبیه که محرم میگوید در هر وقت
که باشد باین دعایا دیگر بخوان و کتیل که مراد از فراغ انتهایی وقت مشروعیست تلبیه باشد و آن نزد می جمره عقبه است و اول صحیح است
با سناد ضعیف زیرا که در سندش صالح بن محمد بن ابی زائده ابو اقلیدیشی مدنی است و او ضعیف است و اما ابراهیم بن ابی تیجه
که راوی است از وی منفرد نیست بآن بلکه متابع اوست برین روایت عبدالمد بن عبدالاموی باخرجه البیهقی و الحدیثی و عن
جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فخرت ههنا گفت آنحضرت که فخر کردم ~~ههنا~~ اینجا اشارت بجو
سعین میکند از منی که آنحضرت در اینجا قربانی کرده و الا آن نیز آن موضع معلوم و معروف است که آنرا منخر النبی نامند و تبرکاد را اینجا عمارتی کرده اند
و منی کلهها صخره و منا هم محل فخر است در هر موضعی از منا که فخر کنند جائز است فاشخر فی رحالکم پس فخر کنید شما در منرا و جابای فخر
و درین زمان موضعی خاص برای فخر مقرر کرده اند که چنانکه همانجا فخر میکنند و اگر جای دیگر کنند کسان حکام متعرض میشوند و لیس هذا اول قارورة
کسرت فی الاسلام و میگویند که از فخر در هر جا و با ستولد میشود و این قیاس است بمقابلت نفس فافهم و باجماع این را در منی گفت و در عرفات گفت و قفت
ههنا و عرفه کلهها موقف است آدم من اینجا عرفات همه محل ایستادن است یعنی هر جزوی موقف است هر جاییکه بایستد صحیح
و حد عرفه از عرفه تا کوه های مقابل که قریب بساتین بنی عامر است بوده است و در مزدلفه گفت و قفت ههنا و جمع کلهها موقف و قوف
کردم من اینجا و جمع همه موقف است جمع بفتح جیم و سکون سیم نام مزدلفه است بحسب اجتماع آدم و حوا در وی و مزدلفه از اولان است یعنی
قرب و در روایت ابوداود و درمی از جابر زیاده کرده که همه راه های که راه و جای فخر است یعنی از هر راهی که بگذرد این درست است و هر جای
در که فخر کنند رواست فخر در حرم باید و مکرم است لیکن در منی عادت شده است و روز فخر که درهم و بچه است در منی می باشند آنجا قربانی
میکند و در منی دیگر مثل هدی و دم شکر تمتع و نذر و جز آن اگر در که کنند قصوری ندارد و مقصود از تسویه مواضع مذکور محل جواز
و خروج از عمد است و الا فضیلت مواقف آنحضرت صلی الله علیه و سلم و فخر و طریق وی باقی است لا صارف عنه در سبیل گفته محل آدم
قران و تمتع و احصار و افساد و قطع هدی منی است و در میک لازم میشود معتمر را محل و بی گناه است و اما سائر دما که لازم میشود
از جز آت مجلس حرم محترم است و در وی نطاف مشهور است رواه مسلم درین حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم افاده کرده که تلبیه
بجز یکی فخر در منی و نذر و قوف بفرقه در موقف وی و نذر بفرقه بجای و قوف وی و درین توسع است برایشان تا در هر بقعه که از بقاع
خواهند فخر کنند مجزی است از ایشان و در هر بقعه که از بقاع غیره جمع و قوف نمایند کافی است و این زیادات است در بیان تخفیف برایشان

و تقریر وی صلی الله علیه وسلم کسی را که حج گذارد همراه وی و نایستاد بجای ایستادن او و نخر نکرد در جای نحر او زیرا که سلا
 قدرت احم الاخصی و مکان وقوف آنحضرت گنجایش بهنگان نمیدارد و در رؤیاست از عبد الله بن الزبیر که میگفت بدانید که
 آنست مگر بطن عرنة و مرفقه همه جای استادن است مگر بطن مجسر در مصفی گفته بطن عرنة وادی است جانب غرب از مسجد غزوة
 با برای حضرت اسمعیل متصل شد و موسسه انداخت که حضرت ابراهیم را در ذبح تو دارند و علماء برضمون این حدیث و آثار
 ملاف در آنست که اگر شخصی در بطن عرنة وقوف کرد و حج او تباها کرد و چنانچه مذکور شد شافعی است یا اصل حج صحیح است و در
 آنکه بخوابی نمیرود چنانچه مذکور شد مالک است انتهى **و عن** عایشة رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه
 و آله دخلها من اعلاها گفت عایشة بدرستی که آنحضرت بهنگا می آمد مگر راحی در آمد او را از بالای او که
 طوی است و معلکه مقبوره مکه است همان جانب است و معلکه بفتح میم و سکون عین حمله و تخفیف لام است و عامه معلکه گویند بضم
 زیرا که اینها نند بفتح کاف و مد غیر منصرف و بود صعب المرفقی پس سهل کرد آنرا معاویه پسر عبد الملک بعد از مدتی سپس
 آن سلطان مصر مؤید نام در حدود سنه هشت صد و بیست و این در آمدن مکه بسال فتح بود و غزالی گفته آنحضرت از وسط راه
 بظرف در آمد پس تاشی بوی اولی است انتهى و در آمدن باید که در روز باشد و علیه اهل العلم و اگر شب در آید نیز جائز است
 مغلها و بیرون می آمد از پایان او که جانب دیگر است که آنرا ثنیة سفلی خوانند چنانکه اول را ثنیة علیا و که آنرا نیز گویند بضم کاف و کسر چنان
 اف و مد و این نزد باب الشبیکه است اهل مکه گویند فتح و داخل مضم و خارج و در وجه دخول آنحضرت از ثنیة علیا گفته اند که ابوسفیان
 نیارم تا آنکه ببینم سپانرا که طلوع میکنند از کعبه عباس گفت این چیست گفت چیزی هست که در دل من درخشید و هرگز خیال
 در عباس گفت ذکر کردم و یادادم این را بابی سفیان وقتیکه در آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن طرف و نزد بهیستی است
 که فرمود آنحضرت چگونه گفته است حسان پس خواند این بیت **ع** عدت ثنیتی ان لم تر و یا بدتیر النقع مطلعها که در
 حضرت و گفت او خلوا با من حیث قال حسان و اختلاف است در استحباب دخول و خروج از موضع دخول و خروج آنحضرت
 است و هر که بر راه او نیست آنجا برود و بعضی گویند نیست مستحب و آنحضرت که از آن طرف آمده بجهت آنست که در راه
 شده پس هر که در راه وی را رفتن آنجا مستحب نیست متفق علیه ابن تیمیة گفت یشبه ذلك الله ان الثنیة العلیا التی
 یح والمقابر اذا دخل منها الانسان فانه یاتی من وجه البلد والكعبة وانما خرج من الثنیة السفلی لانه مستدبر البلد والكعبة فاستحب
 ما مؤخر الثانی استبر وجهها انتهى **و عن** ابن عمر رضی الله عنه انه كان لا یقدم مكة الا بات بدی طوی
 بحر که وی قدم نمی آورد مگر آنکه شب میگرد بدی طوی بفتح طای حمله و بضم کسر نیز آمده و فتح اصح و اشهر است بر بنویس
 می است قریب که داخل حرم در طرف راه عمود روی استحباب دخول است در که بروز و همین است قول اکثر جماعتی از سلف گفته
 است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آمد مکه در عمره جبرانه شب حتی یصبح و یفتسل تا آنکه صبح میگرد این عمر و غسل می برد
 آنکه در روایتی است و ظاهر آنست که نماز نفل باشد برای در آمدن این مقام شریف پس می در آمد مکه را روزانه و چون پیش
 بدی طوی و شب پیکر آنجا تا آنکه صبح میگرد و بیدار گشت و ذکر میگرد این عمر این بیتوتت بدی طوی و اغتسال و صلوة را
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم که وی میگرد آنرا و در نخلدالات است استحباب غسل در روزی طوی را می خواهد

تا که غسل نکند جائز است و علی بن ابی طالب و در انوار کفیه سنت است برای داخل از طریق مدینه و شام غسل کردن در زمی طوی و در آمدن بیابان
از تفسیر که استغف علی بن شیح در ترجمه گفته درین حدیث استجاب در آمدن که در روز است تا به بینه که بر او دعا کند و الآن علوت جاری شده است
در آمدن وقت سحر کسافی را که می آیند از جده و سنت موافق اول است و اگر چه جلوه جمال سحر ذوقی و حالی دیگری بخشد ولیکن ظهور سلطان عزت
و اہبت و جلالت بیت اللہ زاده اللہ تعالیما و تشریفاد روقت چاشت ظہور و اہرست عرف ذلک بالذوق و الحمد لہ انتہی سحر سطور چون در سہ شمس
و ثمانین و نائین الف توفیق تادیفر فیضه حج و عمره دریافت نیم شب بود که از بیرون بلدی پادہ گشته و سراز قدم ساخته لبیک گوین و از شرم گنگه گنگه
و بریان بچرم محترم که با رسیدگی از غرائب اوقات و حالات آن مقام کریم طواف نیم شبی است که تجلی خاص و عظمتی مخصوص پروردگار و پادشاهی
لہ تعمیر از آن جز بلسان وقت ممکن نیست معنی بی کم و کیف که میگویند در جمال آنخانه مدرک میگردد تا کسیانیکه بصاحب خانه آشنا باشند چومی بینند
خدا دادند که در آن دیوار و در چه جذب و برکت و عظمت نموده اند شمس ز فرق تا بقدم هر یکا که می گرم به کرمه دامن دل میکشد که جای است
الحمد لہ کہ با آنکه عین موسم بود و زمانه بچوم حجاج عجب علوت و فرصت در آن وقت دست بهم داد که در هر طوفان سلام حجری رحمت منج بشر
میسر آمد و همه آنچه در خاطر بود بی کلفت اغیار حاصل شد بعد فراغ از اعمال عمره بقیه شب نیز تا صبح همانجا گذارده شد که گفته اند شمس
شب وصل است ملی شد تا همه بچوم سلام فیه حتی مطلع الفجر و کیف عرفا و ارباب قلوب منزع میشدند نزد در آمدن بیکه و لایح میشدند ایشا
انوار کعبه و ما تم میشدند بمشاهده جمال باجلال او چو رویت منزل یاد از صاحب منزل میداد قطع غرتی گردی بشهر و دیار چو روی در
سجده صفان چو دوست را گرنی توانی دید بخانه دوست را تماشا کن چو زنی عابد چو کرم چون بکرم بکرم گفتن گرفت این بیت ربی این بیت ربی
یعنی خانه رب من کیاست و چون بخانه رسید از دور دیده دوید و جبین را بدیوار خانه چسپانید و از آنجا برداشته نشد مگر موه و جان داد
شهر گزینار قدم یار گرامی نکتم به گوهر جان بچه کار و گرم باز آید **و عن** ابن عباس رضی اللہ عنہ انه کان یقبل الحجر ^{الکعبه}
و یسجد علیہ بود وی رضی اللہ عنہ بوسه میداد و حجر اسود را و سجده میکرد و بروی در سفر السعاده گفته و گاه بر حجر اسود پیشانی می زنا
و بر آنجا سجده میکرد و انگاه می بوسید این کیفیات مجموع در حدیث ثابت شده است و در تریل الاوطار است حکایت کرده است ابن منذراز
عمر بن الخطاب و ابن عباس و طاوس و شافعی و احمد که مستحب است سجده کردن بروی به پیشانی بعد از تقبیل آن ^{سوی} به قال الجمهور و عمرو بن
از مالک که آن بدعت است و اعتراف کرد قاضی عیاض اشند و ذابن روایت از مالک رواه الحاکم و البیهقی من حدیثه من فوق عا
یا الشافعی و البیهقی موقوفاً و حسنہ احمد و رواه ابوداؤد الطیالسی و الدارمی و ابن خزمیہ و ابوبکر البزار و ابوعلی بن اسکن و ابی
من حدیث جعفر بن عبد اللہ بن اسکن گفته عمرو بن است از بنی حمید از قریش حمیدی و گفت بزار از جعفر بن عثمان مخزومی و گفت حاکم
بی این احکم است روایت میکنند از محمد بن عباد بن جعفر گفت دیدم محمد بن عباد بن جعفر را که بوسه داد حجر اسود بر روی پستتر گفت
دیدم خال خود ابن عباس را که می بوسید و سجده میکرد و گفت ابن عباس دیدم عمر بن الخطاب را که می بوسید آنرا و سجده میکرد بروی پستتر
گفت دیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم که کرد این را این لفظ حاکم است و وہم کرد حاکم در قول خود که جعفر بن عبد اللہ بن احکم است
بحال آنکه نص کرده است عتیبی که وی غیر اوست و گفت درین حدیث حاکم وہم و اضطراب است و در سبل گفته رواه الارزقی بسنده الی محمد بن عبان
ال روایت ابن عباس جابووم الترویج علیہ حله جلا راسه فقیل الحج و سجد علیہ ثم قبلہ و سجد علیہ ثلاثا و حدیث عمر که در صحیح مسلم است از قبل الحج و الترویج
قال روایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یک جنیا مؤیدا و سبیا و در وی شریعت تقبیل حج و سجود بر آن است ^و ہم روایت است از ابن عباس

رضی اللہ عنہ قال امرهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يرمواوا بضمة من ثلثة المشواط گفت ابن عباس امر اردو نشان را
یعنی صحابه را رسول خدا که رمل کنند و نیز روند در سه شوط اول و این امر در عمره قضیه بود طواف که سبابت است از هفت بار گشتن گرد خانه
هر یک گشتن را از آن شوط گویند یعنی تک و در مسائل مناسک همین لفظ واقع شده و در قاموس گفته جماعه از فقها این لفظ را مکروه دانسته
و بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان نکرده مگر آنکه گویند طواف دلالت بر تعظیم دارد یا لفظ شوط لفظ جاہلیت است چنانکه
در کرامت اطلاق لفظ شرب بر مدینه طیبہ گفته اند و عیشوا اربعاً و بر وند بر و ش معناه در چهار شوط ما بین الرکنین در میان دو رکن
که یکی حجر اسود است و دیگر رکن یمنی که محاذی اوست و در حدیث ابن عمر است که دیدم رسول خدا را چون طواف میکرد در حج یا عمره اول قدم
سه طواف میکرد یعنی بر رمل و مشی مینمود در چهار باقی متفق علیه و وجه حکمت تشریح وی ابن عباس چنین روایت کرده که چون آمد آنحضرت
و اصحاب و بگو مشرکان گفتند بر شما و فدای می آید که سست گردانیده است ایشانرا تپ شرب پس امر کرد آنحضرت که رمل کنند در سه شوط
و مشی نمایند میان هر دو رکن و منع کرد او را از امر در جمیع اشواط مگر شفقت بر ایشان اخرجه الشیخان و در لفظی از مسلم این است که
مشرکان نشستند نزدیک حجر و چون دیدند ایشانرا که رمل میکنند گفتند ایشانرا اند آنا که زعم میکردید شما که تپ سست کرده است آنها را
ایشانرا اجله اند از کذا و کذا و در لفظی غیر مسلم راست نیستند ایشانرا مگر همچو آهوبر ما این است اصل رمل و سہبش اغاظه مشرکین و رد
قول آنهاست و این در عمره قضیه بود بعد سنت شد و کرد آنرا رسول خدا در حجة الوداع با وجود زوال سبب و اسلام اہل مکہ و میا
رکنین از آنجست رمل نمیکند که مشرکان از ناحیہ حج نزد قیطان بودند و از آنجا ما بین الرکنین را نمی دیدند و در حدیث دلیل است بر لایباس
بودن اغاظه اعدا عبادت و اینکه نیست آن منافی اخلاص عمل بلکه اضافت طاعت است بسومی طاعت و قد قال تعالی و لا یزالون
من عابوثیلا الا کتب اللہ علیہم عمل صالح متفق علیه و رمل خاص است بگردان و نیست رمل بر زنان و نیست دم در ترک آن نزد جبروت
مسنون طواف قدم برای محرم از مکہ و علیہ اہل العلم **وعنه** و ہم روایت است از ابن عباس قال گفت لموار رسول الله
صلی اللہ علیہ وسلم یستلم من البیت ندیم آنحضرت را که استلام میکرد از خانه کعبہ و استلام شامل لمس بید و قبیل هم هر دو
خبر الرکنین الیما نین سوا می دو رکن یمنی که حجر اسود است و رکنی که مقابل اوست رکن یمنی نام همین رکن است و لیکن اینجا
هر دو رکن را یمنی خوانند بطریق تغلیب و یمنی بتخفیف یا است و قد تشدد و بیت را دو رکن دیگر است یکی رکن عراقی دیگر رکن شامی این
هر دو را شامیین گویند و دو رکن یمنی را افضل است برین دو رکن شامیین باعتبار بقای آنها بر اصل بنامی خلیل علیہ السلام بچیت
مخص بوده اند باسلام و رکن اسود افضل است بوجود حجر اسود در وی و لهذا تقبیل میکنند او را و استلام می نمایند بی تقبیل رکن یمنی
را و از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بوسیدن رکن یمنی ثابت نشده و جمهور برین اند و در استلام رکنین شامیین کلام است و شیخ آنرا
و شرح سفر السعاده ذکر کرده گویم جمهور متفق اند بر اینکه مسح کمانه الف این هر دو رکن را قاضی عیاض گفته منقرض شد خلاف و اجاع کرد
بر عدم استلام این هر دو رسل گفته و علیہ دل حدیث الباب دو ای مسلم شوکانی و ذیل الاوطار گفته استنباط کرده اند بعض ایشان از
شرعیات تقبیل حجر و ہم از تقبیل محجن جواز تقبیل بہر متقی التعظیم از آدمی و غیره و نقل کرده اند از امام احمد که پرسیده شد از تقبیل منبر نبی صلی اللہ علیہ
وسلم و تقبیل قبر او پس ندید بان باس و بعض صحاب او استنباط کرده اند این روایت را از وی و منقول است از ابن ابی الصیف یمنی می از
علمای مکہ از شافعیہ جواز تقبیل صحف اجزای حدیث و قبو صحابین کذا فی الفتح انہی گویم این استنباط نزد من پسندیده نیست و مساعت میکنند

اورا بیج دلیل شرعی چه قوی و چه ضعیف و قیاس بر حجر اسود و تقبیل وی قیاس مع الفارق است زیرا که اعمال حج خاص اند بحج القیاس علیها
و القصر علی المورد هو الاحوط والاولی و الله اعلم **وعن** روایت است از عباس بن سعید از حسن بن الخطاب رضی الله عنه انه قبل
الحجی کہ وی دید اورا کہ بوسه داد حجر اسود را در نیل الاوطار گفته است سبح است تقبیل حجر اسود و باین رفته اند جمہور صحابہ و تابعین و سائر علمائے
وقال وگفت ای اعلم انک حجرا لضر ولا تنفع بدرستی کہ من میدانم کہ تو سنگی باعتبار صورت ظاہر در دنیا زیان نبرسانی و سود نیکند
ولولا انی رأیت رسول الله صلی الله علیہ وسلم یقبلک ما قبلتک و اگر نمی بودم من کہ دیدم پیغمبر خدا را کہ بوسه میداد ترا بوسه
نمیدادم من ترا و در حدیث سوید بن غنم است کہ گفت دیدم عمر را بوسه میداد سنگ اسود را و التمام کرد اورا و گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیہ وسلم
تومهر بان آخر چه مسلم و در بخاری است کہ بر سید مدنی ابن عمر را از استلام حجر گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیہ وسلم استلام میکرد و از مدعی بود
گفت ارایت ان غلبت یعنی خبر ده مرا کہ اگر غلبه کرده شوم و نتوانم استلام و تقبیل کردن گفت و غ از آیت بالیمین یعنی این لفظ را در زمین گذار
و در اینجا گویدم رسول خدا صلی الله علیہ وسلم استلام میکرد آنرا و تقبیل می نمود و روایت کرد حدیث عمر از زرقی بن زیاد است این لفظ کہ عمر چون این
سخن گفت علی کرم الله وجهه فرمود بازمان ازین سخن ای امیر المؤمنین کہ وی نفع و زیان میکند با وضع این لفظ و چو ل گفت عمر این کجاست گفت در کتاب خدا گفت
کتاب خدا کجاست گفت قال الله تعالی و اذ اذرتک من ابنی آدم من ثور یوم ذریئتم و اشدکم علی انفسهم الکنت برکتکم قالوا بلی شهدنا گفت
علی پس چون پیدا کرد خدا آدم را مسح کرد پشت او را و بیرون آورد ذریت را از صلب وی پس اقرار کنانید از ایشان کہ وی رب است
و ایشان بمبیدان دست نوشت میثاق ایشان در کاغذی و بود این سنگ را در چشم و یک زبان پس گفت اورا بکشاد هین خود پس اقرده او را
این و سق را و نهاد او را درین موضع و گفت گواهی دہی برای کسی کہ بیاید ترا بایمان در روز قیامت را وی گوید عمر گفت اعدو باسدان اعیش فی
تو لم است فہم یا ابا الحسن یعنی نپاہه میجویم بخدا ازینکہ زنده مانم در قومی کہ نیستی تو در ایشان ای ابا الحسن و این کنیت حضرت امیر است طبری گوید
عمر این قول از جهت آن گفت کہ مردم قریب العهد بودند بعبادت اصنام پس ترسید عمر کہ تقبیل حجر از باب تعظیم بعض احجار است چنانکہ عرب
در جاہلیت میکردند پس خواست عمر کہ باگاہان مردم را کہ استلام وی اتیان فعل رسول خدا است صلی الله علیہ وسلم نہ آنکہ حجر زیادتاً نافع
و ضار است چنانکہ اہل جاہلیت در حق او تان اعتقاد میداشتند اما مصنف در تلخیص گفته کہ در سند حدیث از زرقی از علی رضی الله عنہ
ابو ہارون عبیدی است و ہو ضعیف جدا انتہی ولیکن حدیث ابن عباس کہ نزد ترمذی و ابن ماجہ و دارحی مست مؤید است و لفظ
این است کہ فرمود و حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم بخدا سوگند کہ برمی آنگیزد حجر اسود را خدای تعالی روز قیامت در حالیکہ او را در چشم
کمی بیند آن دو چشم یعنی می شناسد کسی را کہ استلام کرده است او را و زبانی است کہ سخن میگوید بان گواہی میدہد بر کسی کہ استلام کرده است
او را بحق یعنی بایمان و صدق و یقین حسبہ شد متفق علیہ و رواہ الحاکم مطولاً شیخ در ترجمہ گفته حدیث ابن عباس نیز محمول است
بر ظاہر زیرا کہ حق سبحانہ قادر است بر ایجاد بصر و نطق در جادات تا ویل میکنند آن کسانی کہ در دل ایشان زینج و تفلسف است و میگویند کہ این
کنایت است از تحقق ثواب مستلم و عدم ضیاع اجر و سعی او و عجب است از بیضای او کہ میگوید غالب برطن آنست کہ مراد ہمین است اگر چه
متن نیست حمل او بر ظاہر و بیچ عجب نیست از بیضای او زیرا کہ وی محمول است نیز بر تفلسف و تاویل و تفسیر قرآن شرح احادیث تجاوزا
عنہ انتہی **وعن** ابی الطفیل صحابی است و آخر صحابہ بزرگی زمین است در موت و از خواص یاران و تابعان علی کرم الله وجهه است
رضی الله عنہ قال روایت گفت دیدم رسول الله صلی الله علیہ وسلم یطوف بالبیت طوافاً میگرد و میگشت گرد خانه بمسبحہ

طیف فریش اسلام آورد روز قح و حاضر شد حنین و طائف و تبوک زمان مل عمر بن خطاب بود بر نجران رضي الله عنه قال طاف
 رسول الله صلى الله عليه وسلم مضطجعا گفت طوان کرد آنحضرت خانه کعبه را در حالیکه مضطجع است اضطجعا افتعال است
 اضضجع که معنی محض است و نامیده شد بان تا بطن زیر که وسط دراز از زیر بغل کرده ساعدین را ظاهر میدارند و گفته اند که هر دو ساعد را
 نمایان دارند و لفظ نمایان است که از آریا بردار از زیر بغل راست بر آورده هر دو طرف او را برکتف چپ از طرف سینه و پشت هر دو اندا
 انتی یعنی طرفی بر سینه باشد و طرفی بر پشت ببرد اخضی بجایکه سبز و اضطجعا قبل ابتدای طوان است بانکه زمان و ادخل است
 در تجرد و نشاط و حکم او استحباب است در طوان و الیه ذهب الجمهور سوی مالک و اصحاب شافعی گفته اند که مستحب در طوانی است که
 در وی رمل نیست در مصنفی گفته اضطجعا و رمل مخصوص است بر حال دون النساء و در اشواط سبعة موالات کند در سبب گفته اضطجعا کند
 در اشواط سبعة و چون تمام کند طوان جاها را برابر نماید و اضطجعا نگوید گفته اند که اضطجعا در سه شوط اول است لا غیر است
 رواه الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و صححه الترمذی و رواه الدارمی ایضا و در حدیث ابن عباس
 نزد ابوداود و طبرانی که عمر کردند آنحضرت و اصحاب او از جمرانه که نام موضعی است پس مل کردند در طوان بیت بسنه شوط و گردانیدند
 ردای خود را زیر بغل های خود پیستر انداختند آنها را بر دو شهای چپ خود و این معنی اضطجعا است و هم نزدیک بود او دست از وی رضی الله
 که اضطجعا کرد آنحضرت و تکبیر گفت و استلام نمود و تکبیر گفت پیستر مل کرد در سه طوان و بودند صحابه چون میرسیدند زنگن بانی را و غایب
 میشدند از قریش مشی میکردند پیستر طالع میشدند بر آنها و رمل میکردند گویا آهوان اندا بن عباس گوید پس سنت شد و اول اضطجعا که کردند
 در عمرة القضاء بود تا استعانت کنند بدان بر رمل و به بینند مشرکان قوت ایشان را پیستر گردید سنت **و عن** انس رضي الله
 عنه قال كان ليل منا الهل فلا ينكر عليه ويكبر المالك فلا ينكر عليه گفت انس بود که اهلال میکرد از ما اهلال کنند
 پس انکار کرده نمیشد بروی و تکبیر میگفت تکبیر گویند پس انکار کرده نمیشد بروی یعنی لازم نبود که تلبیه گویند اگر تکبیر گویند رواست
 ولیکن گفته اند که تکبیر گفتن خصت است و تلبیه گفتن سنت و تکبیر روز عرفه حاجی را سنت نیست بلکه سنت تلبیه گفتن است تارمی
 جمره العقبة و تکبیر سنت است در پس نماز حاج و غیر حاج هر دو را در سبب گفته حدیث دال است بر عدم انکار بر تکبیر بلکه تکبیر سنت است
 زیرا که مراد انس آنست که صحابه این را در حضرت وی صلی الله علیه وسلم میکردند و آنحضرت هر یکی را بر قول وی مقرر میداشت مگر آنکه پیش
 واردت در صفت نگاه رفتن ایشان از منی بسوی عرفات و در وی روست بر سیکه قائل است بقطع تلبیه بعد صبح یوم عرفه و گذشت اینکه
 اهلال رفع صوت است به تلبیه و اول وقت وی از من احرام است تا شروع در اهلال و آن در حج تا شروع کردن است در رمی جمره عقبة در عرفه
 تا طوان انتی متفق علیه گویم و از ابن عباس آمده مرفوعا که وی بازمی ماند از تلبیه در عرفه وقتی که استلام کرد حج را اخرجه الترمذی
 و صحیح و هم از وی است از آنحضرت که فرمود تلبیه گوید معتمر تا آنکه استلام کند حج را رواه ابوداود گویم ظاهرش در تلبیه گفتن است در حال دخول
 مسجد و بعد رویت بیت و در حال مشی تا شروع در استلام و مستثنی است از وی اوقاتی که در آن دعای مخصوص است و رفته اند ببول
 این حدیث ابو حنیفه و شافعی در جدد و در قدیم گفته تلبیه گویند ولیکن بخصص صوت و به قول ابن عباس و احمد **و عن** ابن عباس
 رضي الله عنه قال بعثني النبي صلى الله عليه وسلم في التقل او قال في الضعفة من جمع بليل گفت ابن عباس
 فرستاد مرا رسول خدا در باروخت خود یا گفت در ضمن ضعیفان اهل و عیال خود از زمان و اطفال از فردی شب و خود بعد از اسفار فجر

پیش از طلوع آفتاب سوار شده سنت این است چلا بدست از بیت جمع و افاضه نکند و روان نشود بی تویت کند دوران مگر بعد نماز فجر که
 همانجا بگذرد و پستتر بمشعر حرام رسیده و قوف کند و روانه نشود از آنجا مگر بعد اسفار طریح اما قبل طلوع شمس زیرا که اهل جاهلیت افاضه نمیکردند
 از جمع طلوع آفتاب و میگفتند اشراق بتیر کیمیا تغییر پس آنحضرت خلاف ایشان کرد و پیش از طلوع روانه شد اما این جماعت را در شب فرستاد
 و فرمود که رمی حجره العقبة نکنید مگر بعد از بر آمدن آفتاب و همین است قول ابوحنیفه و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید رمی حجره العقبة کنید و نظر
 باین الطلاق امام شافعی و امام احمد تجویزی بعد از نصف لیل کرده اند شیخ در ترجمه گفته ظاهر نظر بقاعده مستمره شافعیه آنست که مطلق را
 حمل بر مقید میکردند و الله اعلم انتمی متفق علیه و روایه شافعی و النسائی و البیهقی نحوه در حبل گفته این حدیث و نحو آن دلالت میکند
 بر رخصت برای ضعفه در عدم استحکال مبعیت و زنان در حکم ضعفه اند بحديث اسما بنت ابی بکر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اذن داد
 برای طعن بضمضه و عین محمد و سکون آن جمع طبعین است بمعنی زن در هر دو وجه بعد اطلاق وی بر زن بلا هو و ج و بر هر دو وجه بلا زن هر آینه
 کما فی الزماریه **و عن عائشة رضي الله عنها** قالت استأذنت رسول الله **لأنه** كنت عايشة إذ نزلت سورة
 أم المؤمنين إذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم ليلة المنى ليلة شب فزولفه ان تدفع قبله ان تدفع قبله ان تدفع قبله ان تدفع قبله ان تدفع قبله ان تدفع قبله
 و بود سوزن فریضه بفتح مشته و سکون بوجه تفسیر کرد آنرا بقول خود یعنی تقیلة گرانبار فاذن لها پس اذن داد آنحضرت تا او را
 بر رفتن پیش از خود و در اینجا اشارت است باستحجال وی در رمی شوکانی در مختصر گفته رمی نماند حجات را مگر بعد از بر آمدن آفتاب مگر زن
 و کوکان که ایشانرا جائزست قبل از طلوع هم انتمی و همین حدیث ابن عباس عايشة راجحت آورده و گفته که درین باب حدیثهاست
 متفق علیه در حدیث دلیل است بر جواز دفع از مزدلفه قبل فجر و لیکن از جهت عذر که افاده قوله و کانت ثبته و جمهور علماء بر آنکه مبعیت
 بزولفه واجب است و لازم می آید از ترک وی دم و دیگران گویند سنت است اگر ترک شد فضیلتی ترک شد و از آنهم دوم هیچ بروی لازم نیامد
 و مبعیت اکثر لیل حتمیست و گفته اند ساعتی از نصف ثانی و قبل غیر ذلک و اما فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس مبعیت تا صلوة فجر بود
 و فرمودند و اعنی منا سلم فافهم **و عن ابن عباس رضي الله عنه** قال قال لئن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لا ترموا الحجر حتى تطلع الشمس رمي كني حيرة عقبه **و** اما آنکه بر آید آفتاب و طلوع کند و اگر رمی بخجده کسیانی باشد که مباح است
 او را تقدیر بسبب منی و ما ذون است در عدم مبعیت بزولفه و درین سلسله چهار قول است یکی آنکه جائزست رمی بعد از نصف لیل برای قادر
 او عاجز برای سار **و** قاله شافعی و احمد دوم آنکه جائز نیست مگر بعد طلوع آفتاب تا وقت زوال و اگر بعد از طلوع فجر کند نیز جائزست و لیکن
 اساقی دارد و بوقول ابی حنیفه شوم آنکه قادر را بعد طلوع فجر و معذور را بعد نیمه شب جائزست و قول هدی و این است چهارم آنکه قادر را
 بعد طلوع شمس جائزست و این قول صحیح و نودی است در سبل گفته و هذا القوی الاقوال دلیل او از جملة اقوال واه الخمسة الا النسائی
 یعنی احد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و فیه انقطاع و در وی انقطاع است زیرا که در سندش حسن غریب بجای کوفی است و وی ثقه است
 مسلم برو احتیاج کرده و بخجده پس استندش و ما ذون حدیث وی از ابن عباس منقطع است احمد گفته حسن غریب از ابن عباس سماعت ندارد
و عن عائشة رضي الله عنها قالت ارسل النبي صلى الله عليه وسلم بام سلمة ليلة النحر فقلت عائشة فرستاد
 آنحضرت ام سلمه را در شب نحر فرستاد الجحمة قبل الفجر پس رمی کرد حجره را پیش از فجر تم مضت فافاضت پستتر گذشت ام سلمه پس
 طواف افاضه کرد و بعد از این در روز یکم می بود آنحضرت نزد ام سلمه یعنی روز نوبت او بود گویند این اشارت است بسبب استحجال وی در رمی

وافتخت وابداع علم ودر فرستادن ام جیبیه و سوده نیز احادیث آمده و ظاهر آنست که همه را فرستاده بود و گفته اند که این خصتی بود خاص
 بام سلمه در سبیل گفته حدیث دلیل است بر جواز رمی قبل فجر زیرا که ظاهر آنست که بر آنحضرت مخفی نبود مع هذا آنرا مقرر داشت و حدیث ابن عباس
 معارض اوست و جمع میان هر دو باین طریق است که جواز برای معذور است و ابن عباس را عذر نبود انتهی سید علامه عبدالمعین صاحب
 گفته قاضی است درین جمیع روایت سبعة از ابن عباس که پیش فرستاد آنحضرت او را شب زلفه در نهفته اهل خود انتهی رواه ابوداؤد شیخ
 در ترجمه گفته درین حدیث مقال است و اساطین علم حدیث نیز آنرا انتهی و لکن محضت فرموده و اسناد آن علی بشرط مسلم
 که سندان حدیث بر بشرط مسلم است پس قوی باشد **و سئل** عمرو بن مضمون بن مضمون میم و شیدرای کسوف و فتنه ضاحجه کوفیست حاضر شد
 حجة الوداع را و صدر حدیث وی این است که گفت آدم رسول خدا را در موقوف امینی جمع و گفته آمد ای رسول خدا از جبل طی پس مانده کردم ناقه
 سواری خود را و بچانیدم نفس خود را و در این بجای نفس فرس آوردم و آنکه گذارم بیچ کوفی مگر که استادم بران پس هست حج پست بر این
 حدیث را ذکر کرد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شهد صلاة تناهدنا عنها فمروء من اولادنا
 هر که حاضر شد نماز ما را که این است یعنی با لمن دلغة مراد میدارد آنحضرت از نماز زلفه را و در وی دلیل است بر آنکه تمام نمیشود حج مگر با
 مملوۀ فجر زلفه و وقوف در آنجا مانع امام قی قف معناه پس ایستاد باحتی نذفع تا آنکه روان شویم از زلفه و قد وقف بعضی
 قبل ذلك بحال آنکه تحقیق ایستاد آنکس در عرفه پیش از یوم النحر ساعتی باشد و اگر چه در خواب باشد یک ساعت که درین موضع ایستاد بعد
 زوال یا در شب ضعی حاجی شد این حرم و ابن رشید ادعای اجماع کرده اند بر آنکه کافی نیست وقوف روز عرفه قبل زوال و در کتب فقه حنا بله است
 که وقت وقوف بعرفه از طلوع فجر یوم عرفه است تا طلوع فجر یوم نحر و درین معنا گفته حاصل این است که نیست دلیل بر نیکیه وقوف کنن یا بعد از
 این تمییز در تقی بعد سوق حدیث عروه گفته این حدیث حجت است و روز عرفه تمام آن وقت است برای وقوف انتهی لیل او نهار است و در
 یاروز وقوف عرفه یکی از دو رکن حج است بلکه رکن عظیم است تا آنکه وارد شده الحج عرفه و در بعضی گفته این وقوف فرض است و شرط وقوف حضور یعنی است
 از عرفات و وقت آن از زوال شمس است تا صبح یوم النحر و در میان جزو از نماز و از لیل سنت است انتهی و عرفه اسم مکانی مخصوص است
 و بمعنی زمان که روز عرفه است نیز آید و بعضی گویند که مشتق از عرف است بالفتح و سکون را یعنی بوی شخص و چون در نماز بوی بندگان
 ذیابح پیدا میشود در مقابل آن عرفه گفتند از جهت خالی بودن او از ان روائح و لیکن درین زمان خلاف آن روائح گریه می آید بجهت کثرت غناط
 مردم که در آن وادی مبارک از بی حفاظتی شان می باشد و این حال از صدر اول ما ثور نیست از آفات این زمان است فقد ترجمه پس تحقیق
 تمام شد حج او و قضی نقتله و تمام کرد گفت خود را گفت در لغت بمعنی از ما ب شعث است قاله النضر بن سبیل و قبیل قضاد المنذر که رواه
 الخمسة یعنی احمد و ابوداؤد و ترمذی و ابن ماجه و نسائی و برواه ابن حبان و الحاکم و الدارقطنی و البیهقی من حدیثه با لفاظ مختلفه
 و صحیحه الترمذی و ابن خزيمة و الدارقطنی و الحاکم و القاضی ابوبکر بن العربی علی شرطها و مفهوم شرط آنست که هر که این همه نکند
 حج وی تمام نیست و وقوف عرفه مجمع عاید است و امام زلفه پس نیز مجموع حج تمام است و اگر چه وقوف در آن نماز صبح استخافوت شده باشد
 و لیکن دم لازم است و مذهب ابن عباس و جماعه از سلف آنست که وقوفش رکن است مثل عرفه و این مفهوم دلیل اوست و مؤید اوست
 روایت نسائی که هر که ندیافت جمع را پس نیست حج او را و قوله تعالی فاذا فرغوا فادعوا الله عند المشعر الحرام و فعل آنحضرت با قول می خذوا عنی تسکون
 و جواب داده اند جمهور ازین روایت بآنکه مراد از حدیث عروه آنست که هر که در جمیع مذکورات تمام شد حج او و آمد حج کامل و دال است برین

روایت اهل سنن ابن حبان و حاکم و فطنی و بیهقی که آمدند نزد آنحضرت در حالیکه استلوه بود بعرفات مردم چند از اهل نجد و گفتند
 کیف الحج فرمود الحج عرفه هر که آمد قبل صدقه فجر از شب جمع پس تحقیق تمام شد حج او در روایتی از ابو داؤد دست هر که دریافت عرفه را قبل از
 طلوع فجر پس تحقیق دریافت حج او در روایت دارقطنی است ایچ عرفه الحج عرفه گویند این صریح است در مراد و جواب آیه اندازین زیات
 که هر که نیافت جمع را پس نیست حج برای او با احتمال تاویل که مراد عدم حج کامل الفضیله است و بانکه این روایت را ابو جعفر عینی اشکار کرده
 و در اشکاش جزوی تالیف نموده و آیت دلالت نیکند بر ذکر زود مشعر حرام مگر بر آنکه رکن است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان واجب
 مستکمل الفضیله است کذا فی لسان و عن عمر رضی الله عنه قال ان المتسکین کانوا لا یغضون حتی تطلع الشمس
 گفت عمر برستیکه بودند مشرکان نبی را ندانند و ان نبی شد نماز مزدافه تا آنکه طلوع سبک و آفتاب آفاقت ریختن اشک و آب بکشت و بکلیا
 روان شدن از عرفات و یقولون اشرق شمس و یسکفند تا بان شوی کوه شیب بفتح شکله و کسر موصود و سکون تحتیه کوهی است معروفه
 بر بسیار رفته نبی دوی کلان ترین کوه بای که است و اشرق بفتح هزه فعل امر است از اشرق ای او دخل فی الشروق و ان النبی صلی
 الله علیه و سلم خالفه و بدستیکه آنحضرت خلاف کرد مشرکان تا افاض قبل ان تطلع الشمس پتیرانه و سیرک و اشتیابی از
 عرفات پیش از آنکه بر آفتاب و در حدیث محمد بن قیس بن مغزبه است که وی گفت خطبه کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گفت بودند ان
 روان میشد نماز عرفه وقتی کمی بود آفتاب گویانه وی دستارهای مردان است در روی ایشان پیش از آنکه فرود آفتاب روان میشد
 از مزدافه بعد از طلوع آفتاب برنگامیکه میشد آفتاب گویانه همان مردان است در روی ایشان و ما روان میشویم از عرفه تا آنکه غروب کند آفتاب
 و روان شویم از مزدافه پیش از آنکه طلوع کند آفتاب هدی ما مخالف وی عبده اوثان و مشرک است رواه ابی یحیی فی شعب الایمان و اخرج
 نحوه من حدیث مسور بن مخزوم و اه البخاری و در روایتی اشرق شمس کما یغیر آمده اخراج الاممیلی و ابن ماجه از انباره معنی امراع
 در دیدن اسپ و در حدیث دلیل است بر شریعت دفع یعنی افاد و قبل شروق شمس و گذشت حدیث جابر بن عبد الله و عن
 ابن عباس و اسامه بن زید رضی الله عنهما و ارحب رسول الله صلی الله علیه و سلم یسکفند قال لا یزال النبی صلی الله
 علیه و سلم یلبی حتی رمی جمرة العقبة گفتند آن هر دو همیشه بود تغییر خدا تکبیر تا آنکه رمی کرد جمرة عقبه را در روز نحر و بعد از
 تکبیر تمام زد و اه البخاری و مسلم در وی دلیل است بر مشروعیست استمرار در تکبیر تا روز نحر تا رمی جمرة عقبه قطع آن نزد رمی اول حصات کند
 یا بعد فراغ از آن جمهره باول رفته اند و بعضی اصحاب شافعی بسبب فی انی و وال است او را روایت نسائی فلم یزل یلبی حتی رمی الجمرة فلما
 رجع قطع التلبیه و روایت ابن خزیمه از حدیث ابن عباس از فضل که وی گفت روان شد م جمهره رسول خدا صلی الله علیه و سلم از عرفات پس
 همیشه تکبیر میگفت تا آنکه رمی کرد جمرة عقبه را و تکبیر میگفت با بر سنگریزه پستری قطع کرد تکبیر را با خر سنگریزه ابن خزیمه گفته این حدیث صحیح است
 و بسین مراد است از قول وی حتی رمی جمرة العقبة ای اتم میمانتهی در نیل الاوطار گفته الامر کما قال ابن خزیمه زیرا که این زیادت خارج
 بخرج صحیح است و نیست نانی مزید و قبول آن استفق علیه است کما تقر فی الاصول انهی در سبیل گفته علماء اخلاف است که کی قطع تکبیر کند
 و این احادیث وقت ترک آنحضرت تکبیر را بیان کرده انتهی گویم مذکور جمهره مذکور و گوی گفته قطع کند وقت در آن
 در عزم و چون در بیان اعاده آنرا چون براید از مکه بسوی عرفه و گردوی گفته قطع کند وقت رفتن بسببی وقت رواه ابن المنذر
 او سفید این منعمور با سانه صحیحین جائز است و حدیث بن زید و قاصصی که در آن و وجه و بهر حال مالک و مقیمه کرد مالک آنرا و اول شمس و عرفه

و هو قول اللذانعي والليث وعن الحسن البصري شئله وليكن گفته چون بگذارو نماز صبح روز عرفه و الصواب ماقدناه **وعن** عبد الله بن مسعود رضي الله عنه انه جعل البيت عن يساره و منى عن يمينه برستیکه وی گردانید خانه کعبه را بجانب دست چپ خود وقت رمی حجره عقبه و گردانید منی را بجانب دست راست خود یعنی وقتی که برسید حجره کبری که در جانب مسجد خیف است رمی الحجره بسبع حصیاء و انداخت حجره را هفت سنگ نزه و کبیر میگفت با هر سنگ نزه و قال هذا مقام الذي انزلت عليه سورة البقرة و گفت سوگند کسیکه جز او خدائی نیست که این است جای کسیکه فرود آورده شده است بروی سوره بقره عبارت است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تخصیص سوره بقره بهجت آنست که در روی مناسک حج مذکور است یا مقصود انزال قرآن است و مشتمل است بر اکثر امور دیانات و معاملات چه این سوره الطول و ارفع سوره قرآنی است چنانکه در حدیث آمده که هر چیز را کوفی است و کوفان قرآن سوره بقره است و در روی حجاز گفتن سوره بقره بخلاف کسیکه مکروه میگردد آنرا در سبیل گفته لادلیل علیه متفق علیه اجماع قائم است برینکه این کیفیت واجب نیست بلکه مستحب است و این را ابن مسعود بطور رد گفته بر کسیکه گفت رمی نکت آنرا از بالای آن و اتفاق کرده اند بر رمی سائر حجاز از فوق آنها و از اینجا معلوم شد که در رمی رعا عد و طاق می باید کرد و در مسلم از حدیث جابر آمده که انداختن سنگ نزه را در حج طاق است یعنی هفت سنگ نزه می اندازد **و عن** جابر بن عمر رضي الله عنه قال رمى رسول الله صلى الله عليه وسلم الحجة يوم الفصحى رمى كل رسول خدا جمعه را روز نحر وقت چاشت و اما بعد ذلك فاذا زالت الشمس وليكن سپس روز نحر در سه روز دیگر پس وقتی می گردند بر گشت آفتاب از جانب مشرق بمبوی مغرب رواه مسلم کایم در وقت رمی حجره گذشت و این حدیث دلیل است بر اینکه وقت رمی چهار ثلثه بعد از زوال شمس است و هو قول جاسیر العلماء **و عن** ابن عمر رضي الله عنه انه كان يرمى الحجرة الدنيا بود این عمر که رمی میکرد حجره را که نزدیک تر است از منازل که در جانب مسجد خیف است و این اول حجرات است که رمی کرده میشوند روز نحر بسبع حصیاء هفت سنگ نزه یکبار علی التوکل حصاة در حالیکه تکبیر میگفت بر لبی هر سنگ نزه تقریباً قدم پستری پستری رفت حتی یسهل بضم حروف مضارع و کسر یا ز سهل بسکون و در روایتی بجای حتی ثم آمده یعنی تا آنکه در رمی آمد زمین نرم را و قصد آن می نمود متمثل ضد حزن بفتح حای جمله و زای جمله زمین درشت فیقوم فیستقبل القبلة قیاماً طویلاً پس می ایستاد و طویلاً قبله استادی دراز و تفسیر مقدار این قیام در روایت ابن ابی شیبیه با سواد صحیح چنین آمده که این عمر می ایستاد نزد زمین آنقدر که کسی در وقت نحر بر او دید و بر او دید و دعا میکرد و بر میداشت هر دو دست خود را این قاله گفته نمیدانم درین خلاف مگر آنچه مروی است از مالک که رفع کنند دست را برای دعا و این حدیث حجت است بروی و تقدم الكلام فی ذلک فی کتاب الصلوة الثمیر می الواسطی پستری می میکرد حجره عقبه را هفت سنگ نزه تکبیر میگفت هر گاه که می انداخت حصات را هم یا خذ ذات الشمال فیسهل و یقوم مستقبل القبلة ثم یذهب و یذهب دیدیه و یقوم طویلاً پستری میگرفت راه و می رفت بجانب دست چپ پس می آمد زمین نرم را و می ایستاد مقابل قبله پستری می کرد و بر میداشت هر دو دست خود را و می ایستاد دراز تپیر می حجره ذات العقبة من بطن الوادی پستری می کرد حجره عقبه را از مخالف و اد هفت سنگ نزه تکبیر میگفت نزدیک هر سنگ نزه و لا یقف عندها و می ایستاد نزد حجره العقبة ثم یضرب فیقول هكذا رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم یفعله پستری میگشت پس میگفت این چنین دیدم پیغمبر خدا را که میگردد اول و ه البخاری سنت چنین واقع شده است که بعد از رمی ده حجره اول می باید ایستاد و بسیار ایستاده در دعا بایاید کرد و حجره اخیر را می میکنند و برگردند و ایستند و دعا کنند ستم آنرا جز نشان کسی نداند و معظم ارکان حج و افعال آن تعبیدی است که تحمل باید یافت آنرا را می نیست و این نیز از ان قبیل است

ولهذا گفت ابن عمر که چنين دیدم آنحضرت را که میگردد آنرا و بعضی از علما گفته اند که وجه در نایستادن در آنجا آن بود که درین روز مشاعر بسیار بود
از بیخ و حلق و افاضه بگردد برای طواف اما این معنی در ایام منی مشقود است و بعضی گویند حجه العقبه در راه واقع است پس قوت نزدیک آن موجب
از دوام و تضییق طریق است و حقوق ضرر است بگذرندگان راه بخلاف دو حجه دیگر که بر کراهت راه اندند در میان آن و بعضی گفته اند دعا و صلوات
عبادت و وسطوی می باشد در نهایت وی و دعا و صلوات افضل است و اکثر دعای آنحضرت در نماز در تشهد بود پیش از سلام
و بر آمدن از نماز و دو حجه اولی در وسط اندیش دعا کرد در آنها و بعد از حجه عقبه منتهی گشت عبادت و باین وجه اشارت کرده است در هدایه
و شمنی نیز گفته و در سفر السعاده نیز ذکر کرده و این در جزئی خالی از معنی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز مشروع است و چندین ادعیه و اذکار
بعد از نماز ما ثور شده و دعا بعد از اظفار صوم نیز آمده و تحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نماز بامی فرض است و عقیب
تلاوت قرآن و جز آن شیخ در ترجمه بعد ازین گفته و بنده ضعیف تجاوز از حد غنه وقتی که مشرف شد باین عبادت انداخته شد در دل و
بی سابقه فکر و تا مل بطریق الهام گفته در عدم قوت نزدیک حجه یعنی حجه العقبه و امید است که صواب باشد و آن این است که در عدم قوت
نزد این حجه اشارت است از رب حیم و رسول کریم که بنده چون در دو حجه اولی مجاهده کرد در ریاضت و مشقت کشید و مبالغه کرد در آن
و باستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال نمود و ادا کرد حق خدمت بر وسع و طاقت خود آسان گردانید و وی تعالی کار را بروی و مباح گردانید
و تراخ مغفرت است چنانکه بیک وقفه در عرفات تمامه گنایان می بخشد گو یا گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار تعب کشیدید و مجاهد
کردید یکدیگر آرام گیرید و آسوده باشید که گنایان شماران بخشیدم و بر شما رحمت کردم و این نکته را بر اکابر علمای مکه که در آنوقت درین مشهد حاضر بودند
عرض کردم خصوصاً شیخنا و مولانا القاضی علی بن القاضی جارا و القاضی الخالد می مفضی بدانند الحرام الشهبان بن ظاهر پس همه قبول کردند
و استحسان نمودند و عابجه و برکت کردند و اندام انتهی ببارت و هم روایت است از ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال بدستیکه آنحضرت گفت در حجه الوداع وقت بر آمدن از احرام و قواه النووی و قال هو الصحیح للشهور یا در عمره ثبته
و خبر به امام الحرمین و گفت قاضی عیاض در هر دو جایب و نووی گفته این هم در تیرت و بشله قال ابن دقیق العید تصنف گفته و نه با هو المتعین لظافر
الروایات بذلك اللهم ارحم المخلقین خداوند ارحمت کن موی ستر ترا شنندگان را در حج یا عمره نزدیک حلال شدن ازان و تا کوا
و المقصین گفتند صحابه و کاتبان گندگان موی ستر نیز و عابر حمت کن بصف و فتح گفته واقف نشدم در هیچ طریقی بر نام متولی این
سوال مجدد بحث شد ازان یا رسول الله ای فرستاده خدا بسوی بندگان و رحمت وی بر ایشان قال گفت آنحضرت خداوند ا
رحمت کن مخلقان را گفتند و مقصین را هم قال فی الثلثة گفت آنحضرت در کثرت سوم و المقصین و مقصران را هم رحمت کن
و در روایتی چهارم با جمع کرد مقصین را و ظاهر حدیث آنست که دعا برای مخلقین دو بار کرد و برای مقصین یکبار و در روایات آمده که
سه بار برای مخلقین مقصین را بران تحطف و در متفق علیه من حدیث ابن عمر و من حدیث ابی هریره و المسلم من ام الحصین
و لا احمد عن ابی سعید و حدیث دلیل است بر شریعت حلق و تقصیر و حلق افضل است و در حلق استکمال راس با بند زو مالک و احمد و قیل
هو الافضل و اقل هم مجزی است و قیل الراجح و قیل النصف و گفته افل خیرتی که واجب است حلق آن سه بار موی است و قیل شجرة واحدة
و خلاف و تقصیر فی التفصیل مثل این است و اما مقصد از وی پس بقدر یک انگشت و گفته اند که بهتر ازین هم کافی است این همه در حق بران است

بإفضال حلق بقصير در حق حاج و متمم است و متمم را آنحضرت مخیر گردانیده در حلق را تصحیح کنانی و روایه البخاری بلفظ شتم یحلقوا و یعصروا
و ظاهرش استوای امرین است در حق متمم و مصنف در فتح تفصیل کرده و گفته ان كان حيث يطلع شعره فالاولى له الحلق والافا لتقصير
ينفع الحلق في الحج ووجه این تفصیل در فتح بیان کرده و اما نسأ پس شروع در حق ایشان تقصیر است اجماعا ابوداؤد از حدیث ابن عباس آورد
که نیست بز زمان حلق جزین نیست که بر ایشان تقصیر است و تردی از حدیث علی آورده که نمی کرد از آنکه تبراشد زن سر خود را و نزد شافعی
اگر حلق کند مجزی است با کره است **و عن** عبد الله بن عمر بن العاص رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
وقف في جهة الجماع استاد آنحضرت و توقف کرد در جانبی در حجه الوداع بمنی برای پاس خاطر دم روز نحر بعد زوال بر راحله خطبه کنان نژد
جموعا فجمعوا ایسا لواء پس رسیدن گرفته دم و استکشاف ابهام در تعلیم احکام نمودند و استفسار کردند فقال رجل پس گفت مردی
مصنف گفت لم اقف علی اسم بعد البحث الشدید لاشعر فخلقت قبل ان اذبح آگاه نشدم پس حلق کردم و ترا شنیدم موسی سر پیش از آنکه
ذبح کنم و حال آنکه حلق بعد از ذبح باید کرد قال اذبح و لا حرج فرمود ذبح کن بعدی را نیست هیچ تنگی و باک و ذبح آنست که در حلق باشد
و جاء اخر فقال له اشعر فحرت قبل ان اذبح و لا حرج و آدم مردی دیگر و گفت آگاه نشدم پس سر خود را ترا شنیدم موسی سر پیش از آنکه می
جمعه تعبیر فرمود بینداز و نیست حرج و درین حدیث حلق قبل رمی آمده و در روایتی حلق قبل نحر و در روایتی افاضه قبل حلق و در روایتی ذبح
قبل رمی و در روایتی حلق قبل ذبح و در روایتی زیارت قبل رمی در نیل الماوطا گفته و الاحادیث تدل علی جواز تقدیم بعض الامور علی بعض
وهی الرمی والحلق والتقصیر والنحر وطواف الافاضة وهو اجماع كما قال ابن قدامة فی المغنی و مصنف در فتح گفته الا انهم اختلفوا فی الما دم فی
بعض المواضع فما سئل یومئذ عن شیء قدم و لا اخر الا قال افضل و لا حرج پس رسیده نشد آنحضرت آنروز از هیچ چیز که تقدیم
کرده شد و نه از چیزی که تاخیر کرده شد مگر آنکه فرمود بکن هیچ باکی نیست افعال روز نحر چهار است یکی رمی جمعه عقبه دوم نحر بعدی یا ذبح او سوم
حلق یا تقصیر چهار طواف افاضه و اختلاف کرده اند که این ترتیب سنت است یا واجب اکثر علما که شافعی و احمد از ایشان ماند بر آنست که
سنت است تمسک بهمین حدیث و گویند که آنحضرت در حج خود همچنین کرده چنانکه در صحیحین سنت اتی منی فاتی بالجمعه فرما تا تم اتی منزله بمنی فخر و قال
للحاق خذیس همین ترتیب شروع و سنون باشد در تصنیف گفته ترتیب میان رمی و ذبح و حلق و طواف سنت است نه واجب بحدیث الاحج
انتهی و جماعتی که ابوحنیفه و مالک از ایشانست میگویند واجب است همرا و بنفی حرج رفع اثم است از جهت جهل و بنسیان و طبیعی گفته که روایت کرد ابن
شبل این حدیث و واجب گردانیدم را پس اگر نمی فهمید وی این معنی را امر نمیکرد بجلای آن گویم این تاویل ضعیف است و فهم صحابی معارض نص
صحیح صریح نمیتواند شد و قرطبی گفته روی عن ابن عباس و لم یشب عنه و نیست نزاع درین باب در حق مطلق حاج و بعض فقها نزاع کرده اند در حق
قارن و گفته اند که حلق نكند تا آنکه طواف کند و رد عذیر النوی بالاجماع و حدیث صریح است در جواز تقدیم و تاخیر بعض این اشیا بر بعض و بر آنکه نیست
ضیق و نه اثم بر مقدم و موخر و نه مسبب شافعی و جمهور سلف و فقهای اصحاب حدیث و دیگر علما جواز است با عدم وجوب دم بر فاعل لقوله صلی الله
علیه وسلم للسائل لا حرج زیر که این ظاهر است در رفع اثم و فدیة معاجیه اسم ضیق شامل اوست طبری گفته ساقط نکرده آنحضرت حرج را مگر آنکه کافی است
فعل را و اگر کافی نباشد بود امر میکرد او را با عاده زیرا که جهل و بنسیان وضع نمیکند از تکلف حکمی را که لازم اوست در حج چنانکه اگر ترک کرد رمی مانند آن
را اثم نمیشود تبرک وی بنسیان یا جهل لیکن واجب است بروی اعاده و اما فدیة پس اظهر سقوط است از جاهل و ناسی و عدم سقوط از عالم الذبح و بنسیان
گفته قول سقوط دم از جاهل و ناسی نه از عاصی است از جهت دلیل و ال بر وجوب اتباع افعال نبی صلی الله علیه و سلم در حج بقوله فخذوا منهن ما کم

و سوال سائل محزون است بلم شعر پس این حکم مختص بهمین حالت باشد و قول وی لا حرج محمول باشد بر نفی دم و اتم هر دو مسلماً در نامی سائل
و باقی ماند عابد بر محل و وجوب اتباع رسول در حج و قائل بفرقه میان عامه و غیره نیز مشی بر قاعده نموده که چون حکم مرتب باشد بر وصف باید که
معتبر باشد و جائز نبود اطراح آن و شک نیست که عدم شعور و وصف مناسب عدم تکلیف و مواخذه است و حکم سعلق است بدان پس حکم نیست
اطراح آن با لحاق عابد بدان زیرا که نیست مساوی او و گفت و اما تمسک بقول راوی فاسل عن شیء الزکة مشعر بعدم مراعات ترتیب سعلق
پس جوابش آنست که این اخبار از راوی سعلق مستثول عنه است و آن مطلق است نسبت بحال سائل و مطلق دلالت نمیکند بر یکی از وجهها
پس حجت نباشد در حال عمدانتهی متفق علیه من حدیثه و من حدیث ابن عباس نحوه و درین باب حدیثهاست و رفته است شکر کلمه
بمفهوم حدیث و در نیل الاوطار اطالت بسیار کرده و ران و ترجیح داد آنرا و در حجه الوداع البانگه گفته فتوی داد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در باره یک حلق که رو قبل زنج یا نحو قبل رمی یا رمی بعد ساء یا اضافه قبل حلق بقول خود که نیست حرج و امر نکرد بکفار و سکوت نزدیک
حاجت بیان است و کاش آگاه میشدم که آیا کم صیغه صریح ترست در بیان استحباب از اینکه نیست حرج **و عن المسواک بسیریم**
و سکون سین مهله و فتح و او بن محرمه بفتح میم و سکون خانهرس قرشی است در وقت انتقال آنحضرت هشت ساله بود اما سماع
از آنحضرت و یاد او را زوی صلی الله علیه و سلم بعد انتقال عثمان از مدینه بکه نقل کرد و ماند آنجا تا آنوقت که محاصره کرد مکه را لشکر زید پدید
پس کشته شد بسنگ از سنگهای بنحینق در حالیکه نماز میگذارد در اول سنه اربع و ستین بود از اهل فضل و دین رضی الله عندهم رسول الله
صلی الله علیه و سلم بحر قبل ان یخلق و امر اصحابه بذلك بدستیکه آنحضرت نخر کرد پیش از آنکه بر او سر را و امر کرد
یا ران خود را به نخر کردن قبل خلق و آینه الی است بر تقدیم نخر قبل خلق و این اخبار است از فضل آنحضرت در عمره حدیثیه وقت حصر پس
بر آمد از احرام پنج و تبویب کرد بخاری و گفت باب النخر قبل الخلق فی الحصر و اشاره کرد بخاری که این ترتیب مخصوص است بجمهر حبیبه
و وجوب نیز که روایت کرده است آنرا بمعناه و قد اخرج بطوله فی کتاب الشروط و در وی این است که فرمود اصحاب ابرخیزید و ذبح کنید
پس رموی سر بر شید و در وی قول ام سلمه است مرا آنحضرت را که بیرون رو سخن مکن با هیچیکی از ایشان سخنی تا آنکه نخر کنی بدن خود را
پس بیرون آمد و نخر کرد بدن پسترن خود خالق را و تراشید رموی سر را حدیث در سبل گفته احسن آن بود که مصنف این حدیث را تا خیر میکرد
تا باب الاحصان انتهی یعنی روی حی آوردند در بنجار و اها البخاری و نیز درین حدیث دلیل است بر افضلیت حلق و وجه افضلیت
آنست که مقصود باقی دارنده است بفضی خود زینت را از رموی و حاج و محترم ناموراند بترک زینت و بتذلل و انکسار و حلق تمام سر
اقرب است بسنت اگر چه درین هم نذر حنفیه کافی است و ثابت نشده است حلق آنحضرت در غیر حج و عمره حافظ ابن القیم افاده کرده که
حلق راس چهار نوع است یکی شروع و جو با یا استحباباً و آن عبادت خداست در حج و عمره و آنحضرت برای فاعل با و سه بار استغفار کرد
دوم شرک محرم است چنانکه جا بلان برای مخلوق حی یا بیت سر خود می تراشند و این نوعی از عبادت برای مخلوق است چه حلق و چه تذلل و تعبد
و عادت عرب بود که چون اسیری را میگرداندند ناصیه او می بریدند و رموی سر او را می تراشیدند برای تعبد و اذلال و این عیوبیت و اذلال
و تواضع در شریعت جاری ماند برای خدای وحده لا شریک له که جزوی کسی استحق عبادت نیست و تشریح آن در اعظم عبادات برای انکسار
و تذلل مقرر شد که آن حج است پس هر که رموی سر برای خیر خدا بر نام دیگری از زنده و مرده تراشد وی گویا این عبادت را بغیر اهل او بخشیده و در غیر موضع
سوم حلق برای حاجت است از مرض و قتل و حکم و جزآن و این جائزست بحدیث کعب بن عجره که در صحیح است چهارم حلق برای راحت و ترف و لذت

و در باب استحباب و نول است از احمد و احتیاج کرده است بر جواز و بحدیث ابن عمر که رأی رسول الله صلی الله علیه و سلم صبیا قد خلق بغير شعره
 و ترک بعضه فنها هم عن ذلك و قال حلقوه كلها و اتركوه كلها و رواه ابو داود باسناد صحيح و اسناده علی شرطها و بحدیث عبد الله بن جعفر
 ان النبي صلی الله علیه و سلم حمل آل جعفر ثلثا ثم أتاهم فقال لا تبكوا علی اخی بعد الیوم ثم قال ادعوا لی اولاد اخی فحی بینا کانتنا افراخ
 فقال ادعوا لی الحلاق فامرهم یحلقون رؤسنا و اسناده علی شرط الشیخین و لیکن در استبدال باین هر دو حدیث نظرست زیرا که این
 حکایت دو واقعه و فعل است که نیست عموم برای آن چه خلق در آن هر دو برای کودکان بود و شاید برای حاجت باشد بسبب تسخیر رؤس
 آنها و عدم التفات شان بجانهای خود بانگسال و ادمان و ترجیح پس فعل صبی دال بر اباحت وی برای بالغ نبود خصوصا نزد کسیکه تجویز الیه
 هر برای ولی صبی و صغیر میکند و احتیاج بینماید بغير مکلف بودن وی همچنین گفته میشود که حکم خلق نیز در حق او حرام نیست زیرا که غیر مکلف است
 و الا فرق چه باشد و قد تواترت الآثار عن الصحابة بکراهة الحلق و المنع منه حتی قال عمر صبیغ لو وجد تک محلو قالا اخذت الذی فیہ عینا کذا فی الصحاح
 فی صفة الخواج سیما هم التحلیق و کان علی رضی الله عنه اذا احتاج الی اخذ شعره اذنه بالجمل و لم یحلقه و فعله الامام احمد رحمه الله صلی الله علیه و سلم
 و در خلق سائر شعور بدن کلام است و نیست کلام در اصل جواز ولیکن اولی ترک آنست **و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال**

رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عایشه فرمود آنحضرت اذا رمیتهم و حلقتمهم فقد حل لكم الطیب و کل شیء الا
 النساء چون رمی کردید شما جمعه عقبه را و موی ستر تراشیدید پس تحقیق براید از احرام و حلال شد شمار طیب و همه چیز که پیش ازین حلال نبود مگر زنا
 که هنوز حلال نشده اند لیکن بعد از طواف افاضه زانان هم حلال شوند و از اینجا معلوم شد که بحد این دو کار که رمی و حلق باشد حلال میشود
 بر محرم هر محرم مگر زانان و ظاهر آنست که حل طیب و غیره مجمع علیه است نه وطی بعد رمی اگر چه حلق نکرده باشد و مؤید اوست حدیث شیخین
 و احمد از عایشه که گفت بودم من که مطیب میکردم آنحضرت را قبل از آنکه احرام بندد و روز نحر قبل از آنکه طواف کند ببيت الطیبی که دروشی است
 و نسائی راست که خوشبو ساختم آنحضرت را برای احرام وقتی که احرام بست و برای حل بعد از آنکه رمی کرد جمعه عقبه را قبل از آنکه طواف کند ببيت
 که ذافی المنتقی لابن تیمیة و این را شواهد است نزد ابوداؤد و حاکم و بیهقی از حدیث ام سلمه و قصه که در وی این است که فرمود آنحضرت این
 روزی است که خصت کرده شد شمار داران چون رمی کردید شما جمعه را و نحر کردید بدی را بدستیکه حلال شدید شما از بیهوشی که حرام بود بر شما
 از ان مگر زانان تا آنکه طواف کنید ببيت را و چون شام کردید شما و طواف نکردید کردید شما محرم چنانکه بودید در اول امر تا آنکه افاضه کنید ببيت
 ولیکن علی بن اسحق انکارش کرده که ذافی ضوء النهار و شاهد اوست روایت احمد از حدیث ام قیس بنت محسن بنی هاشمی گفته رجالش ثقات اند
 گفت ام قیس بیرون رفت از نزد ما و عکاشه بن محسن و نضر بن اسد قیس پوشیده عیشی بودیم نحر بستر رجوع کردند بسوی من وقت عشاء و تصدق
 بروستهای ایشان است بر میدارند آنرا گفتیم ای عکاشه چه بیتی شمار که بیرون رفتی تمقص و برگردیدید و پیرزده نهامی شمار برایدی شمار است بر میدار آنرا
 گفت خیر است ای ام قیس این روزی است که خصت کرده شد ما داران که چون رمی کنیم هر چه را حلال شویم از هر چیز که حرامیم از ان مگر زانان پس چون
 شام کردیم و طواف نمودیم کردیدیم حرام همچو بیت ما قبل از رمی جمعه پیشی گفته رواه الطبرانی فی الکبیر گویم و اخرجه البیهقی فی السنن الکبری بالفاظ
 و ذکر زید بن عمار فو ما ولم یطعن فیہ کذا فی منحة الغفار و الا احمد و ابوداؤد و الدارقطنی و البیهقی و فی اسناده ضعف و در سندش ضعفی
 زیرا که از وی بر احتیاج بن ارطاة است و وی ضعیف و مدلس است بیهقی گفته این حدیث از تخالیفات اوست و این طریق دیگر نیز هست که
 شیخ بروست **و عن ابن عباس رضی الله عنه** ان النبي صلی الله علیه و سلم قال لیس علی النساء حلق و انما تقصرن

نیست بر زمان حلق یعنی ستردن و جزین نیست که کوتاه میکنند موی سرهای خود را در صحنی گفته و طیفه بر زمان قصر است به همین حدیث
و این حلق یا قصر رکن است و اقل او را يطلق عليه الحلقی است تنقیح حلق و قصر از آن شعور است بهر صفت که باشد نقت یا حلق یا قصر با سنان
و بمقراض بهتر است و کسیکه موی سر ندارد او را استحباب است را ندان استبرو بر سر آنتی رواه ابو داود و الدارقطنی و الطبرانی و الدارمی
با سناد حسن و قواعد ابو حاتم فی العلل و البخاری فی التاریخ و اعلمه ابن القطان و رد علیه ابن المواق فاصاب و در حدیث علی
و عایشه است نزد ترفندی که منی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم از اینکه حلق کند زن سرش را پیش حلق بر زمان حرام است و نزد شافعی
اگر کند مجزی باشد بکراهت **و عن ابن عمر رضی الله عنه ان العباس بن عبد المطلب استأذن رسول الله**
صلی الله علیه و سلم ان یبیت بمكة لیالی منی من اجل سقايتها فاذا ن له گفت ابن عمر طلب اذن کرد و عباس عمر آنحضرت
که شب باش کند بکه در شبهای منی از هر منصب سقایی ززم که حواله بنی المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود در آنوقت پس اذن کرد
آنحضرت او را بیهیئت مکه و سقایی بجای آنجا اذن مراد بسقایی آب ززم است که شب هنگام از چاه کشیده در حوضها بطریق سبیل میرسانند
و بسبب منی واجب است نزد جمیع علماء و سنت است نزد ابو حنیفه و همچنین در روایتی از شافعی واحد و معتبر در بسبب اکثر لیل است و همچنین
حکم و مواضعی که قیام لیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که بیوتت یک ساعت کفایت است و دلیل قائل سنیت وی همین حدیث است
سیکونید که اگر واجب می بود عباس آنچه قسم اذن میکرد بیهیئت مکه و جواب سیکونید که بجهت عذر ضرورت بود و بعضی روایات لفظ رخصت آمده
بجای اذن و گاهی گویند اگر سنت می بود حاجت استیذان چیست بی اذن نیز میرفت و این سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت لعمریه بود
مزد ایشان در مثل این مقام از جهت استلزام این مجانبت و مخالفت تمام مردم و ترک ملازمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شک نیست که در ترک
سنت آتمام است و استیذان بلی اسقاط آن اشارت بود و در هر دو گفته بیوتت منی از مناسک حج مقصود لذات نیست بلکه برای آسانی رمی است لکن
بلی بیوتت کند در غیر منی و حاضر گردد در وقت رمی لازم نمی آید بر وی چیزی لیکن ترک متابعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و امیر المؤمنین
او ب میکرد بر ترک آن انتهی و بعضی گویند این حکم مختص است بعباس نه غیر وی و گفته اند و کسیکه محتاج است بسوی آن در سقایی خود در سبیل
بوده الا نظرها بر آنکه تمام نمیشود برای تمام عباس اعدا و اما برای سایرین و آیا مختص باب است یا ملحق است بان هر چه در معنی آنست از اکل و غیره
و همچنین حفظ مال و علاج مریض این الحاق را می شافعی است حدیث عاصم که می آید اذ است بران انتهی متفق علیه در شرح السنه گفته هر که ترک
بسبب این لیالی در منی از غیر مختص له پس بروی دم است نزد شافعی و گفت ابو حنیفه اساء و لاشی علیه انتهی **و عن عاصم بن عدا**
کنیت او ابو عبد الله یا ابو عمر یا ابو عمر و است حلیف بنی عبید بن زید از بنی عمرو بن عوف از انصار است حاضر شد بدر او و مشاهد با بعد او را
و گفت اندک نیست بدری بلکه همراه آنحضرت برآمده بود آنحضرت او را بسوی اهل مسجد ضرار برگردانید بنا بر آنچه از آنها بگوش و صلی الله علیه و سلم
رسیده و لیکن آنحضرت برای او سهم زده پس گویا که مثل حاضرین بدر بود مات سنه خمس و اربعین و گفته اند شهید شد روز یامه و عمر وی یکصد
و سبست سال بود رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم رخص لوجاء الابل فی البیتقا عن منی بدر سنه آنحضرت
رخصت کرد بلی حیرانندگان شتران در شب باش بودن از منی یعنی اگر در منی بیوتت نکنند رخصت است یومون یوم الهمرمی کنند روز
جمعه و عتبد استر کوچ کنند و شب منی نمانند ثم یومون الغد من بعد الغد لیومین ثم یومون یوم النفر پسر رمی کنند فردا
و بعد از فردا و روز پسر رمی کنند روز نفر یعنی روز چهارم اگر جلدی و شتابی نکنند و در پنج دلیل است بر جواز عدم بسبب منی بغد و برینکه

بعده گفت نمیدانم من شاید ملاقات کنم شمار بعد این سال آگاه باشید که خونهای شما و مالهای شما و آب و رویهای شما حرام است بر شما مانند حرمت این بلد شما درین سال شما تا آنکه ملاقات کنید رب خود را پس بر شما از اعمال شما آگاه باشید که برسانند نزدیکتر شما بود و تر شما آگاه باشید آیا تبلیغ کرد پس چون قدم آوردیم با هم بیند درنگ نکرد آنحضرت گویند که تا آنکه مرد صلی الله علیه و آله وسلم رواه ابوداود با سند حسن

وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لها طوافك بالبيت وسعيك بذي الصفا والمروة يكفيك حجك وعمرك گفت آنحضرت عایشه را که طواف کردن تو در خانه کعبه و سعی تو میان صفا و مره و کافیه است ترا برای حج و عمره تو رواه مسلم درین حدیث دلیل است بر اینکه کفایت میکند قارن را یک طواف و یک سعی برای حج و عمره و باین رفته است بما عتی را بحاجه و شافعی و غیره و حنفیه گویند لابد است از دو طواف و دو سعی و احادیث متواتر اند بر معنی حدیث عایشه از عمره و حاجه و غیره و دلیل حنفیه قول تعالی است **واكتموا الحج والعمرة لله** ولیکن در وی دلالت نیست بر مدعا زیرا که تمام حاصل است و اگر چه چون یک طواف کرده و اگر چه آنکه آنحضرت بر یک طواف سعی و بود قارن کما هو الحق پس این فعل آنحضرت است و آن قول آنحضرت و نیز استدلال کرده اند بحدیث زیاد بن مالک با آنکه در میزان گفته روایت زیاد از ابن مسعود و حجت نیست و بخاری گفته لا تعرف له سماعا من عبدالله وعنه روی حدیث القارن بطوافین و سعی سبعین انتهى در نیل الاوطار گفته قول یک طواف و سعی قول مالک و اسحق و داود و ابن عمر است و در طواف و دو سعی قول زید بن علی و ابن مسعود و شعبی و نخی است و اجابوا عن احادیث الباب باجوبة مستشفة بعدة ادلة فریقین ذکر کرده و گفته ابو ثور احتیاج کرده است بر التفتا بطواف واحد و حجت نظریه چنانکه گفت کفایت کرد با همگنان را برای حج و عمره یک سفر و یک احرام و یک تلبیه همچنین یک طواف و یک سعی هم کفایت میکند یکی بدعا بن المنذر و بخاری حج طواف واحد حدیث دخلت العمرة في الحج الى يوم القيامة است و بوجه صحیح زیرا که بعد دخول عمره در حج حاجت بعملی دیگر غیر عمل وی نیست و السنة الصریحة الصحیحة اتمق بالاتباع فلا يلتفت الى ما خالفها انتهى در سبل گفته عایشه اهل حال عمره کرده چون حالش شد آنحضرت فرمود ترک کن عمره نووی گفته معنی ترک آنست که اعمال عمره مکن از طواف و سعی و تقصیر شعر اس پس امر کرد او را آنحضرت با عرض از افعال عمره و احرام بستن حج پس قارن شود و وقوف کند بعرفات و بجا آرد جمله مناسک جز طواف که تاخیر کن آنرا تا تطهیر و تمجید او بود و نخی قارن حدیث باب است که طوافک بالبيت الحرام صحیح است در آنکه وی متلبس بود و حج و عمره و تاویل قول آنحضرت که ترک کن عمره را همان است که نووی ذکر کرده زیرا که معنی ترک خروج از عمره و ابطال آن بالکلیه نیست چه نیست صحیح خروج از حج و عمره بعد احرام بستن نیست خروج بلکه تحمل ازان هر دو بعد مشرغ از آنها است **وعن ابن عباس رضي الله عنه** ان النبي صلى الله عليه وسلم لم ير مل في السبع الذي افاض فيه رمل نكروا آنحضرت در طواف افاضه و آرنجا معلوم شد که درین طواف که آنرا طواف زیارت هم گویند رمل نیست همچنین در طواف و دعای هم نیست بلکه شریعت آن در طواف قدم است و علیه الجهور رواه الخمسة الا الترمذی یعنی احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و صحیحه الحاکم در صنفی گفته رمل مخصوص است بطوافی که عقب وی سعی باشد خواه قدم باشد یا طواف فرض در حج یا عمره و معنی رمل اسراع است در شتی با تقارب خطی و اضطباع بجهت اتباع و آن نیز خاص است بطوافی که در آن رمل باشد و رمل مخصوص است بر حال دون نساء انتهى **وعن انس رضي الله عنه** ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى الظهر والعصر والمغرب والعشاء تمرقدا بالحصب بگذار آنحضرت نماز پیشین و نماز دیگر و نماز شام و نماز حفتن بپسته خواب کردیگان حوله بصفتی جمع صفا و مشدود هر موضعی که بسیار باشد سنگریزه در وی و الا آن نام موضعی است همین بیرون مکه در جانب منی متصل بمنى آنرا بطرف چهار

بزرگویند و خیف بنی کنانه نیز نام اوست و نزول درین مکان بعد از برآمدن از منا بود در روز چهارم از یوم نحر و سیزدهم از یوم حجة و در آن شب از بیابان فطانت به بستر سوار شد بعد خواب بسوی خانه که کعبه و طواف کرد بیت را طواف وداع و این روز نفر آخر بود که در روز سوم ایام تشریق است زیرا آن حضرت در چهار روز نفر بعد نظر کرده و نماز ظهر را تاخیر نموده بحسب سینه و آنچه نماز با گذارد و او را البخاری در وی عن ابن عمر بسنت

وعن عائشة رضي الله عنها انها لم تكن تفعل ذلك اى النزول بالاطح وتقول انما نزل رسول الله صلى الله عليه

وسلم لا يهك ان كان من ذلك الا سمع لخروج وجهه منى است از عایشه که وی نیکو دین را یعنی فرود آمدن در اطح و میگفت که نیست نزول در اطح سنت یعنی از مناسک حج و میگفت فرود نیامد رسول خدا روی بگره کعبت آنکه نزول در آن موضع سهلتر و آسان تر بود برای بیرون آمدن آن حضرت زیرا که چون در اطح نزول فرمود و اسباب و ستلج دور آنجا گذاشته بگرد و طواف کرده از همان راه بیدین جمع نمودن آسان باشد گویم و همین است آن که سوگند خوردند قریش بر قطیعت بنی ماشم و حقیقه قطیعه نوشتند و قصه معروف است در سبیل گشته چون حکمت نزول این باشد پس این نیست بر امت می باید که تا قیامت هر که حج کند از امت فرود آید در آنجا استی و او را مسلم و بخاری هم روایت کرده مگر تفاوت لفظ و فی الباب عن ابی رافع اخرجه مسلم و علما اختلاف کرده اند در آنکه تخصیص یعنی نزول بحسب سنت است یا نه بعضی میگویند و این قول ابن عمر است که آن از منن حج و تهمینه مناسک اوست زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در منی گفت ما فرود آئینده ایم انشاء الله تعالی فردا بحیث بنی کنانه که آنجا مشرکان بیکدیگر حمله کرده بودند و سوگند خورده که با بنی ماشم و بنی عبد المطلب ناکحت و میبایست مکنند و مواصلت نمایند تا آنکه آن حضرت را تسلیم نمانند و با نسیان نزد پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم خواست که ظاهر گرداند شعائر اسلام را در سرکانیک ظاهر کرده بودند شعائر کفر را و شکر نعمت خدا و فضل و می جان و علا او انجا بود و طبرانی در او سطر از عمر بن الخطاب آورده که وی رضی الله عنه فرمود از جمله سنت است نزول با اطح در لیل یوم النفر و امر میکرد مردم را بدان و در پدای گفته اصح آنست که نزول آن حضرت بحسب بقصد ارادت مشرکان بود و صنیع باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه در اطح در سبیل در سبیل الاوطار گفته شک نیست که نزول بحسب سنت بنا بر تقریر آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر آن و کردن صحابه آنرا بعد وی مکار و او سلم و اوال سنت بر استحباب تخصیص حدیث اسامه بن زید ان النبی صلی الله علیه و سلم قال نحن نازلون بخیف بنی کنانه حیث قاسمت قریش علی الکفر یعنی المحصب اخرجه مسلم و البخاری و ابوداود و النسائی و ابن ماجه زهری گفته انخيف الوادی و در حدیث ابی هریره است ان النبی صلی الله علیه و سلم عهد ان اراد ان یفر من منی قال نحن نازلون عند افذکر نخوه و حکایت کرد نووی از قاضی عیاض استحباب آن نزد جمیع علما صحیف در فتح الباری گفته هر کفنی سنت کرد همچو عایشه و ابن عباس مراد وی آنست که از مناسک نیست پس لازم نیاید بترک وی چیزی و هر که شبانش نموده همچو ابن عمر اراده کرد دخول را در عموم تاسی بافعال صلی الله علیه و سلم نه التزام آن و استحباب آنست که بگذارد آنجا ظهر و عصر و خرب و عشا و شب باشی کند اگر چه بعضی شب باشد که دل علیه حدیث انس و ابن عمر استی و بعضی گفته اند که سنت نیست بلکه امر اتفاق بود و ابورافع مولى آن حضرت که گاشته و عهده دار بار خانه وی بود آنجا فرود آمد و خیمه آن حضرت استجازه بر حسب اتفاق و رای خود نه بر مقتضای امر آن حضرت چنانکه مسلم از وی روایت کرده و این قول ابن عباس است چنانکه بخاری از وی آورده و عایشه نیز همین جانب است چنانکه در حدیث متفق علیه است و تطبیق آن از کلام مصنف گذشته شیخ در ترجمه گفته هر گاه آن حضرت صلی الله علیه و سلم در اینجا آمده و نزول فرموده اگر چه بطریق اتفاق بود اتباع وی احب است باشد و صحابه و خلفای راشدین نیز آنرا کرده اند و امام محمد در مؤطای خود گفته نزول در محصب احسن است و اگر نکند چیزی لازم نمی آید و این قول ابی صیفیر است و بنده چون در خدمت شیخ عبدالوهاب حج گذارد و نفر نمود با وی از منی و رسید بحسب نزول فرمود

حضرت شیخ و بگذار و نماز ظهر و نجواب رفت و گذارد هم در آنجا نماز عصر بعد از آن فرمود سوار شوید این قدر برای دریافت سعادت اتباع کافی
 و فرمود یعنی بزرگوار این قول شیخ سببی است بر آنچه گفته اند که نزول محصب سبب است ولیکن توقف آنحضرت تا عشا از برای عمره عالیست
 و اما علم انتمی گویم اگر چه توقف تا عشا برای عمره عالیست باشد تمام اتباع در توقف در آن تا نماز عشا است زیرا که گذاردن این هر چهار نماز در آن
 بحدیث صحیح ثابت شده ولیکن درین زمانه این سنت یا سبب ترک گشته از هزار یکی هم آنرا بجای نمی آرد **و عن ابن عباس رضی الله عنه**
قال گفت ابن عباس اصل الناس امر کرد آنحضرت مردم را زیرا که معلوم است که جزوی صلی الله علیه و سلم امر نیست یا امر کرده شدند مردم که
 فی السبل و درین صورت همزه امر مضموم باشد و ناس نائب فاعل آن یکون آخر عهد هم بالبيت که باشد آخر زمان همان امان ایشان
 بخانه کعبه کنایت است از طواف و داع الا انه خفف علی الحائض مگر آنکه سبک گردانیده است کار بر حائض و ساقط گردانیده شد
 از وی طواف و داع اگر طواف زیارت کرده است و در حدیث ابن عباس است باین لفظ بودند مردم که برسید دیدند از هر جهت پس گفت آنحضرت
 نیز برگرد و هیچکی تا آنکه باشد آخر عهد وی بخانه خدا و این دلیل است بر وجوب طواف و داع و به قال جاهل السلف و اختلف و این است مذکور
 و احمد و صحیح از مذہب شافعی و سنت است نزد مالک و فرض نیست بالاتفاق و مالک گفته اگر واجب می بود تخفیف کرده نمیشد از حائض و واجب
 داده اند که همین تخفیف دلیل ایجاب است چرا که واجب نمی بود لفظ تخفیف بروی الطلاق کرده نمی شد و تخفیف از حائض دلیل عدم وجوب او است
 بروی پس انتظار طهر نکند و لازم نمی آید او را دم از ترک کردن آن زیرا که در صحل از وی ساقط بوده است متفق علیہ و له الفاظ و وقت این طواف
 از ثالث نحر است و مجزی است اجماعا و آیا مجزی است پیش ازین وقت یا نه پس نظر عدم اجزاء است زیرا که آخر مناسک است و اختلاف کرده اند که
 اگر اقامت کرد بعد از آن پس اعلا کند یا نگفته اند اگر برای صلوة جماعت و غیره مانده است اعاده کند و اگر برای مرض و مانند آن اعاده نکند و او چنین
 گفته گرد و ما و اقامت کند اعاده نکند و آیا مشروع است در حق محترم یا نگفته اند لازم نیست او را زیرا که وارد نشده است مگر در حج و تودی گفته بجز
 واجب است ورنه لازم آید او را دم **و عن ابن النبی** زود اطلاق مراد بدان عبد الله باشد رضی الله عنه قال قال رسول الله **صلی**
الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا افضل من الف صلوة فیما سواه الا المسجد الحرام فرمود آنحضرت نماز در مسجد من
 که این است فاضل تر است از هزار نماز در مسجدی که سوا می او است مگر مسجد حرام که نماز در وی افضل است ازین مسجد اشارت افادت کرد که مراد
 مسجدی است که در وقت خطاب موجود بود پس آنچه زیاده کرده اند در وی بعد از آن داخل درین حکم نباشد و در روایتی بجای فضل لفظ خیر
 و در روایتی تعدل الف صلوة آمده و صلوة فی المسجد الحرام افضل من صلوة فی مسجدی هذا بما اتمه صلوة و نماز در مسجد حرام
 فاضل تر است از نماز در مسجد من که این است بعد نماز و در لفظی نزد ابن ماجه و ابن نجويه و ابن عساکر از حدیث انس چنین است صلوة فی
 مسجدی بخمسین الف صلوة و در لفظی نزد احمد از حدیث ابن عمر این است صلوة فی المسجد الحرام افضل من مائة صلوة فیما سواه و در لفظی
 از جابر این است افضل من الف صلوة فیما سواه اخرجه احمد و غیره و طبرانی از ابی الدرداء آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 الصلوة فی المسجد الحرام مائة الف صلوة و الصلوة فی مسجدی بالف صلوة و الصلوة فی بیت المقدس خمس مائة صلوة و رواه ابن عبد البر
 من طریق البزار و گفته که گفت بزرگوار این اسناد حسن و سبب گفته پس برین صورت محمول باشد قول وی در حدیث ابن الزبیر مائة صلوة
 ای من صلوات مسجدی پس صد هزار باشد و هر دو حدیث متوافق شدند ابو محمد بن حاتم گفته رواه ابن الزبیر عن عمر بن الخطاب بسند کاشف
 فی الصحة و الا مخالف لها من الصحابة فصار كالاجماع و قدر وی بالفاظ کثیره عن جماعة من الصحابة و عدد هم فیما اطلعت خمسة عشر صحابا یلتزم

و نام این صحابه بر شمرده و این حدیث و آنچه در معنی اوست دال است بر افضلیت این هر دو مسجد بر غیر ایشان از مساجد روی زمین بر
فاضل این هر دو میان خود نامختلف شده اند اعداء مضاعفت که اعرفت و اکثر دال است بر عدم اعتبار اقل و حکم اکثر است زیرا که آن صحیح است
و سابق شد اشاره بآنکه افضلیت در سیدوی صلی الله علیه و سلم خاص است بوجود در عصر وی نووی گفته لقوله فی مسجدی و اضافت برای حدیث است
گویم و لقوله هذا و مثل آنچه نووی گفته است از اختصاص نقل کرده است صنف از ابن عقیل جنبل و دیگران گویند نیست اختصاص بوجود
هنگام حکم وی صلی الله علیه و سلم بلکه تمام مزید علیه داخل است درین فضیلت و فائده اضافت اختصاص اوست باین فضیلت از میان
دیگر مساجد مدینه نه آنکه برای احترام است از مزید فیه گویم بلکه فائده اضافت هر دو امر اند ما و گفت قائل عموم فضیلت که شایدها اوست روایت
ابن ابی شیبہ و ثعلبی در مسند الفردوس از حدیث ابو هریره مرفوعا لود هذا المسجد الی صنعاء لکان مسجدی و روایت کرد و ثعلبی مرفوعا هذا مسجد
و مزید فیه فرمودند و در سندش عبد الله بن سعید قعیری است و هو و او و نیز و ثعلبی حدیثی دیگر معنی او روایت کرده مگر آنکه حدیثی است و ابن ابی شیبہ از
ابن عمر آورده که گفت زیاد کرد عمر در مسجدی از شامیست گفتند صحابه اگر زیاد کنیم در آن تا آنکه برسد بجنانه باشد مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم
و در سندش عبد الغزیز بن عمران مدنی متروک است و نیست مخفی عدم نبوض این آثار زیرا که مرفوع محض است و آنچه جزاوست کلام صحابی است
پس تمام است این مضاعفت فرض و نقل رایا مختص است باول نووی گفته عام است و خالفه الطحاوی و المالک و استلال کرده اند اینها بر حدیث
افضل صلوة المر فی بیتة الامم لکن یوگفت صنف لکن است بقای حدیث افضل صلوة المر بر عموم وی پس باشد نافله در خانه که در مکه یا مدینه است
مضاعف وی در خانه که در غیر این هر دو جا است و همچنین در مسجد اگر چه در خانه افضل باشد مطلقا گویم مخفی نیست که کلام در مضاعفت در مسجد
نه در بیوت در مکه و مدینه زیرا که وارد نشده است در آن مضاعفت بلکه در مسجد این هر دو زکشی گفته که مضاعف میشود نافله در مسجد مدینه و مکه
و گذاردن آن در بیوت فضا است گویم دال است بر افضلیت نافله در بیوت مطلقا محاطت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر صلوة نافله در خانه خود
و بیرون نمی آمد از خانه بسوی مسجد مگر برای ادای فرائض با وجود قرب بیت شریف از مسجدین بعد از این تضعیف مخفی نیست به نماز بلکه نزد
گفته هر عمل در مدینه یا نهار برابر است و بیعتی از جا بر مرفوعا آورده که نماز مسجد من که این است فضل است از هزار نماز در ما سوا می او مگر مسجد حرام
و جمعه در مسجد من که این است فضل است از هزار جمعه در ما سوا می او مگر مسجد حرام و شهر رمضان در مسجد من که این است فضل است از هزار
ماه رمضان در ما سوا می او مگر مسجد حرام و عن ابن عمر نحوه و قرب منه للطبرانی فی الکبیر عن بلال بن ابحارث انتی کلام السبل و بالذات التوفیق رواه احمد
نووی در باب پنجم فائده سوم از ایضاح المناسک نوشته علی اختلاف کرده اند در مجاورت بکده ابو حنیفه و کسیکه موافق اوست گفته مکره است
و احمد بن حنبل و دیگران گفته اند بلکه مستحب است و هر که مکره میگویی بجهت خوف ملل و قلت حرمت از آنس و ملاست ذنوب میگویی زیرا که گناه
در اینجا قبح است از غیر او چنانکه حسن در آن عظم است از غیر وی انتی ابن علان در شرح آن گفته قول وی که گناه در اینجا قبح است بنا بر قول
عمر و مجاهد و جماعتی است که گفته اند سید مضاعف میشود در اینجا مثل تضاعف حسنه و پرسیده شد احمد بن حنبل که آیا نوشته میشود سید زیاد
بریک گناه گفت نه مگر بجهت تعظیم بلد و این را آیه کریمه معارض است من جاب بالسیدة فاکثر الخیر الی الامثالها و حدیث فان علمها ای السیدة قال الله تعالی
الکتوب بالسیدة واحدة پس صحیح آنست که آن سینه یک سینه است اگر چه برابر صد هزار باشد در کیف و قبح تنبیه کرده است بر آن زکشی در احکام المناسک
انتی گویم مراد بقول عمر بن قول است بخطیته اصیبهما بلکه اعتر علی من سبعین خطیته بغیر او نیز نووی در فائده پنجم از باب مذکور نوشته مضاعفت میشود
اجزای است و مکه و همچنین با هر سائر انواع طاعات و رفته است جماعتی از علما تضاعف سنیات در آن نیز و من قال ذلک مجاهد و احمد بن حنبل است

هدی برای محصر اقول است جمهور گویند فوج کند جانی که حلال شود در حل یا حرم و حنفیه گویند فوج کند مگر در حرم ابن عباس و جماعتی گفته اگر قدرت
 رسانید نش بجزم دارد بجزم فوج کند ورنه در محل احصار و سبب اختلاف ایشان درین اختلاف ایشان است در نحر آنحضرت در حدیبیه که در حل
 یا حرم عطا گفته فوج کند مگر در حرم و واقعه ابن اسحق و اهل مغازی و غیره علماء گفته اند در حل کرد و به قال الشافعی و گفته حدیبیه از زمین حل است
 و حنفیه گویند ممکن نبود فرستادن هدی بجزم پس حکم ضرورت کرد ورنه شناخته نشده است ریختن خون قربت و عبادت جز در مکان خاص
 و بعضی گویند حدیبیه پاره از حل و پاره از حرم است و شاید که فوج در حرم وی کرده باشند و در هوا هب لدنیه از محب طبری آورده که حدیبیه
 اکثرش از حرم است و نظر اول است یعنی از حل بودن و الله اعلم و نیز اختلاف کرده اند علماء در آنکه احصار آنچه چیز میشود و اکثر بر آنند که محبس جالبین
 از حد و مرض و غیر ذلک میشود تا آنکه فتوی داد ابن سعود و مگر زید شده را که وی محصر است و باین گفته اند که روی از علماء و منهم حنفیه و گفته اند
 که میشود مرض و کسر و خوف و این مخصوص علیهاست و سایر اعذار مانع مقیس اند بران و عموم قوله تعالی فان احصرتم الاية دال است بر آن اگر چه
 سبب نزول آن احصار آنحضرت بود بعد و زیرا که عام بر سبب خود مقصود نمی باشد و در نجاسة قول است یکی آنکه خاص است با آنحضرت و نیست
 بعد وی صلی الله علیه و سلم دوم آنکه خاص است بمثل آنچه اتفاق افتاد آنحضرت را پس طحی نشود بدان مگر کسیکه احصار کرد او را عدو و کافر
 سوم آنکه نمی باشد احصار مگر بعد و کافر یا باغی در سبب گفته و القول المصدّر هو اقوی الاقوال و لیس فی غیره من الاقوال الا انار و فتاوی الصخا
 حتی اعتمی عاماً قابلاً تا آنکه عمره کرد سال آئینه بمقتضای صلحی که با اهل مکه واقع شده و این دال است بر ایجاب قضا بجزم و هر کسی است که محصر باشد
 از نفل و اما محصر از واجب حج باشد یا عمره پس نیست کلام در وجوب تیان بآن در صورت منع از او و حق این است که نیست دلالت در کلام
 ابن عباس بر ایجاب قضا بلکه ظاهرش اخبار است از اعمار عام قابل نیست کلام در آنکه عمره کرد آنحضرت در عام قضیه و لیکن آن عمره دیگر است
 قضای عمره حدیبیه نیست امام مالک بلاغاً آورده که حلال شد آنحضرت و اصحاب و در حدیبیه و فوج کردند هدی را و حلق کردند سر بار او حلال شدند
 از هر شیئی قبل از آنکه طواف کند آنحضرت بخانه کعبه و قبل از آنکه برسد آنجاهدی بستر معلوم نشد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر کرده باشد
 احدی را از اصحاب خود و نه کسانی را که همراه او بودند که قضا کنند چیزی را و نه آنکه عاده چیزی بکنند و گفت شافعی که فوج کند همانجا که محصر شود
 و حلال گردد و نیست قضا بروی بسال آئینه زیرا که او تعالی ذکر قضا کرده و از مواطی احادیث معلوم کردیم که همراه آنحضرت در حدیبیه مردم معروف بودند
 و اینها عمره قضا کردند و بعضی از ایشان بی ضرورت که در نفس مال باشد تخلف کردند در مدینه پس اگر قضای آن لازم می بود آنحضرت امر میکرد ایشانرا
 بعد تخلف از خود و عمره قضا و قضیه از آن گویند که میان آنحضرت و قریش مقاضات صلح واقع شده بود نه بجهت آنکه قضای آن واجب است در نفل الا و اما
 گفته و هذا هو الدلیل الذی یبغی التعویل علیه و لکن یعارضه روایة الواقدی انتهى در بجزم خا گفته بجزم قضا است بالاجماع در فرض و به قال ابو حنیفة
 و اصحابه و کذا فی النفل انتهى و عن احمد و ایتان و الصواب ما قدمناه و رواة البخاری و اختلاف کرده اند علماء در وجوب هدی بجزم
 جمهور بر آنند که واجب است و به و طاهر الا و اویث الثابتة عنه صلی الله علیه و سلم انه فعل ذلک فی الحدیبیة و دال است بر آن قوله تعالی فان احصرتم
 فما استیسر من الهمی و ذکر کرده است شافعی که نیست خلاف در تفسیر آیت و مخالف است در آن مالک و گفته که واجب نیست هدی بجزم
 و عول علی قیاس المحصر الاحصار علی الخروج من الصوم للعدو شوکانی در نفل الا و طار گفته و التمسک بمثل هذا القیاس فی مقابلة ما یجاء
 من القوم السنة من الغرائب التي تعجب من وقوع مثلها من اهل العلم انتهى و لیکن در سبب گفته که حق با مالک است زیرا که همراه جمله محصرین هدی نبود و این
 هدی که با آنحضرت بود آنرا از مدینه بطور نفل آورده بود و همین است مراد بقوله تعالی و الهمی سئلوا ان یبلغ حجاً و آیه دلالت نمی کند

برایجاب اعنی قوله تعالی فان احصرتم فما استیتسروا من الذمی وحقناه فی نسخة الغفار حواشی ضوء النهار و عایشه رضی الله
 عنها قالت دخل النبی صلی الله علیه وسلم ضباعه بنت الزید گفت عایشه در آمد آنحضرت بر ضباعه بضم ضاء و بحرفه و تخفیف
 سوحده و بعین جمله بنت عم آنحضرت است پدرش زبیر شافعی گفته کنیت او ام حکیم است بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد من
 تزوج کرد او را مقدار بن عمر و پس از او عبید برای او عبدالله و کریمه را روی عنما ابن عباس و عایشه و غیرها قال ابن الاثیر فی الجامع الکبیر
 و ضباعه صحابیة مهاجرة است و و هم کر و ذغالی و گفت ضباعه اسمیه است و تعقب کرد او را ذوی و گفت صواب هاشمیه است و باجملا
 آنحضرت بروی در آمد فقالت پس گفت ضباعه یا رسول الله انی ارید الحج و اناسا کیه من اراده میکنم حج را و من پیام فقال اللب
 پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حجی حج کن یعنی احرام حج به بند و استرطی و شرط کن و بگو ان محلی حیث حبستنی
 خدا یا مکان بر آمدن من از احرام همان جاست که حبس کنی و باز داری تو مراد از اینجا محل بفتح میم و کسر حاء مکان یا زمان حل متفق علیا
 و مسلم عن ابن عباس نحوه این حدیث دلالت دارد بر تحقق احصار بمرض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط و جامه میگوید که نیست احصار بمرض
 و میگوید که اگر مرض بیج تحلل می بود احتیاج با اشتراط چه بود و جواب میگوید که اشتراط برای تعجیل تحلل است که اگر اشتراط نبود متاخر باشد
 تحلل تا رسیدن هدی در محل خود که حرم است و بر تقدیر اشتراط پیش از نذر هدی تحلل میتوان کرد همچنین است مذهب ابو حنیفه و هر که موافق است
 در تحقق احصار بمرض و بعضی گویند جائز نیست تحلل با وجود اشتراط و این حکم مخصوص است بضعاعه و اسلام و بجهت رسیده است
 از ابن عمر که وی اشتراط را انکار میکرد در حج و قول وی نذر بخاری که آیا کافی نیست شمار سنت پیغمبر خدا که اگر کسی حبس کرده شود از حج عمره بر آید
 و از احرام بر آید و بعد از آن حج را تصد کند بجهت این است و از اینجا مفهوم میگردد که ابن عمر قائل است با حصار از جهت مرض و مصنف در تلخیص
 گفته مروی است از ابن عمر که اشتراط و تمسک کرده است بدان کسیکه قائل نیست با اشتراط و نیست حجت در آن بنا بر مخالفت احادیث ثابتة و او را
 کرده اند بعضی که اشتراط منسوخ است و مروی است از ابن عباس نیز لیکن در سندش حسن بن عماره است و وی متروک است و زعم کردی که
 ثابت نیست در اشتراط حدیثی و این لیل است از وی از آنچه در صحیحین است شافعی گفته اگر ثابت شود حدیث عایشه در استثنای تجاوز تکلم از آن
 بسوی غیر آن زیرا که حلال نیست نزد من خلاف چیزی که ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بهیچ گفته ثابت شده است این
 حدیث با وجود گفت عقیلی مروی است از ابن عباس قصه ضباعه با ساند ثابت بسیار زیاد و اخر جابن خزیمه من حدیث ضباعه ففسها و من پیش
 السنن جابر و ابی البیهقی و اخرج ایضاً عن ابن سعید و عایشه و ام سلیم الا اشتراط و گفت بهیچ اگر می رسید ابن عمر را حدیث ضباعه میرفت
 بسوی آن و انکار میکرد چنانکه انکار نکرد پدر وی رضی الله عنهما انتهى و در سبل گفته درین حدیث دلیل است بر آنکه محرم چون اشتراط کرد در
 احرام خود پستتر عارض شد او را مرضی پس میرسد او را که حلال شود و باین فته است گروهی از صحابه و تابعین و از اهل مذاهب احمد و اسحاق
 و ابو اسحاق من مذهب الشافعی و هر که گفت مرض در عذر احصار داخل است گفته که مریض احکم محصر است و ظاهر حدیث آنست که وی محصر است
 بلکه حلال شود جانی که حصر کند او را مرض لازم نمی آید او را آنچه لازم است محصر را از هدی و غیره و گروهی از فقها گفته صحیح نیست اشتراط نیست
 و احکم و حدیث ضباعه قضیه شخصیه است موقوف به نسخ یا حدیث ضعیف است و این همه تا ویلات مردود است زیرا که اصل عدم خصوصیت
 عدم نسخ است و حدیث ثابت است در صحیحین و سنن ابوداؤد و ترمذی و نسائی و سایر کتب حدیث معتبره و بطرق متعدده با ساند که شیرواز
 باه از صحابه و مفهوم حدیث دال است بر اینکه هر که اشتراط نکرد در احرام خود نیست و در تحلل بلکه محصر میشود و او را حکم محصر است علی ما هو الصواب

زیر آنکه احصاء بجزیره و هم میشود چنانکه بیاید و سخن عکرمه کثرت او ابو عبد الله است مولای ابن عباس بود اصل وی از بربرست
 سماعت دارد از ابن عباس عایشه و ابی هریره و ابی سعید و غیرهم و نسبت کرده اند او را برای خوارج و مصنف در ترجمه وی در مقدمه فتح البکر
 و ذریه در میزان اطالت کرده و اکثر بر اطراف و عدم قبول وی اند عمن احتجاج بن عمرو بن ابی غزیه بفتح غین حمزه و کسر زوات شدید
 یابی تحتانیه الا تصداری المازنی منسوب است بسوی جد خود مازن بن النجار صحابی است معدود در اهل مدینه روایت کرد از آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و حدیث یکی از آن دو همین حدیث است که مکرر و جزوی از وی روایت کرده اند قال گفت حجاج قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم من کسر او عرج فقد حل کسیکه شکسته شود یعنی پایی او یا لنگ شود پس تحقیق حلال شد یعنی باید که از احرام براید کسر بلفظ
 مجبول و عرج کسرا بصیغه معلوم است شوکانی گفته تسک کرده اند بظواهر حدیث ابو ثور و او دو گفته اند که حلال میشود در جای خود بنفس کسر عرج
 و بقیه علما اجماع کرده اند بر تحلل و لیکن صحاب شافعی گویند حلال میشود وقتی که شرط کرده است تحلل بدان و چون یافته شود شرط حلال گردد و لازم است
 دم و مالک و غیره گفته حلال شود بطواف بیت نه چیزی دیگر و مخالف وی از اهل کوفه گویند حلال میشود به نیت و نحر و حلق انتهى و در سبب گفته شد
 دل است بر آنکه هر که احرام بست و رسید او را مانعی از مرض غیره پس فی بجز حصول این مانع حلال میشود و اگر چه اشتراط نکرده است و نمیشود
 محصر و مراد بقوله فقد حل آنست که آنچه که ذاک صراحتا لایس این هر سه حدیث افاده کردند که می براید محرم از احرام خود یکی از سه امر احصاء بهر مانع
 که باشد یا اشتراط یا حصول کسر و عرج و این در حق محصری است که حج از وی فوت شده و هر که حج وی از غیر احصاء فوت شده علماء در روی
 اختلاف است بعضی گویند عمره گذارد و سال آئینه حج کند اخرجه البیهقی عن الاسود عن عمر و زید بن ثابت و بعضی گویند اهل کعبه بجمه و استیناف نماید
 احرام را و نیست واجب بروی دم نزد شافعیه و حنفیه زیرا که شریعت دم برای تحلل است و وی تحلل شد بجمه و همین است ظاهر بجهت عدم دلیل
 برای بجا بدم و الله تعالی اعلم و علیه الحج من قابل و بروست حج از سال آئینه این حدیث لالت دارد بر آنکه احصاء بجزیره و هم می باشد
 چنانکه مذکور است و گویند تقدیر با اشتراط تکلف است قال عکرمه فسألت ابن عباس ابا هریره عن ذلك فقال صدق گفت عکرمه
 پس پرسیدم ابن عباس ابو هریره را ازین حدیث پس گفتند آن هر دو که راست گفت حجاج بن عمرو الاضاری رواه الخمسة یعنی احمد
 و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی ایضا و سکت عنه ابو داود و المنذری و حسنه الترمذی و در نسخه حسن صحیح و در
 مصابیح گفته این حدیث ضعیف است و توشقی گفته حکم بضعف این حدیث باطل است انتهى و اخرجه ایضا ابن غزیه و الحاكم و البیهقی و ابو عمر بن الخطاب
 و در روایتی از ابو داود و ابن ماجه زیادت این لفظ آمده او مرض و سبیل لاوطا گفته احصاء شخص نیست با عذار مذکور بلکه هر عذر را همین حکم است چو
 اعواز نفقه و ضلال در طریق و نفی سفینه و زجر و باین قائل اند بسیاری از صحابه و ثنی و اهل کوفه گویند حصر کسره و مرض و خون است دیگران که مالک
 و شافعی و احمد از ایشان اند سیکویند نیست حصر مگر بعد و این جریر قولی حکایت کرده که لاصح بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم و سبب این اختلاف
 آنست که ایشان اختلاف کرده اند در تفسیر احصاء شهور از اکثر اهل لغت که خفش و کسائی و فرأ و ابو عبید و ابن السکیت و ثعلب و ابن قتیبه
 از ایشان اند آنست که نمی باشد احصاء مگر مرض اما بعد و پس آن محصر است و بعضی گویند حصر و حصر بیک معنی است و احصاء یکی که در حدیث

صلی الله علیه و سلم واقع شده در عمره بود پس قیاس کردند علماء حج را بر آن مومن الا حاق نفی الفارق و الله اعلم

خاتمه

منتهی

بهترین کلام که بدان شاهراه بلوغ المرام تواند دید، حمد ملک علامت است که از فرستادن پنجاه هزاران دلائل
 کیمتایش پیدا است + و از سبک تا سماک فراوان علاماتی همتایش هویدا و خوشترین مرام که بآن ذائقه حریف
 مسک الختام تواند چسبید + نعت شفیع یوم الحشر مخصوص بطیب الفسحت که جز استشمام روح خلق معطیش راه بس منزل
 مقصود نبوده اند + و در نشیب فراز نشاتین غیر وسیله عظیم و واسطه مستقیم سئلی برای ارتقای مدارج نجات حاصل
 نکرده + صلی الله علیه و علی آله الاطهار و اصحابه الکبار الی یوم القرار بعد ازین برضائرا باب حدیث مستتر مبارک درین
 ایام برکت انضمام توفیق فراغ اختتام طبع جلد اول در عبادات از مجلدین کاپلین کتاب مستطاب فوائد انساب سفینه بحر
 احادیث نبوی + صحیفه شرح اخبار مصطفوی + مرآت حقیقت شمای آثار جناب سالت پناهی + مطلع انوار تجلیات معانی
 حضرت آلی + احکام شراعی راجله نگاهی آراسته + ارکان دین اسلام را خلوتکده پیراسته + فتاوی مستند محدثین
 کرام + دستباز عمل معتد علمای اعلام + یعنی مسک الختام شرح بلوغ المرام که قلمی است مشحون بجاهر
 آبدار معانی لطیفه + و صدیقه ایست معلو با زبان و اثار مبارک شریفه + و قائل بکاش چون باطن ارباب معانی بانوار
 بلاغت آراسته + و حقائق الفاظش چون ظاهرا اصحاب صورت با زبان فصاحت پیراسته + از تصنیفات قدسی
 صفات کشف معارف علوم + نقاد جوهر فحوم + پیر سنت مصطفوی + متادب آداب نبوی + بحر الفائق تدقیق
 بحر الدائق تحقیق + مقدم المفسرین + امام المحدثین + مستند آرای ایوان فضل و کمال + جناب مولانا مولوی
 سید محمد صدیق حسن خان بهادر الخاطب بنواب والاجاه امیر الملک سلمه الله بالفیض والاقبال + که در توضیح
 مطالب و تنقیح آداب این کتاب تفحص بلیغ و تلاش فحیم بکار برده + و مدارج تحقیق و مراتب تدقیق را علی مایلین بر
 روی کار آورده + غیر ازین تاب بیان ندارم که نغمی از اوصافش بنوک زبان خامه سپارم + با بهتمام عابستر
 چهچهران راجی غفران محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان و تربیت یافته خدمت برادر معظم

محمد مصطفی خان افاض علیها سجال الرحمة والرضوان در مطبع نظامی واقع کانپور اوائل
 محرم الحرام سنه ۱۲۹۰ هجری باین بین و عنوان متین دست داو + انتشار الله تعالی
 بلد ثانی هم عنفت رب قدم فراغ از مشکین سواد
 استتباب ارشام در بیاض دیده مطالعه
 خواهد نسا و فقط و آخر دعوانا ان
 الحمد لله رب
 العالمین



حاجی محمد روشن خان
 صاحب کتابخانه

و چه هم در دست خط باطله برای کسب انبیا
 مطبع نظامی است هر که در دست خط
 متعمر مطبع در آتشش بن
 نموده شد فقط

فهرس مجلد اول بلوغ المرام

حارة

كنا

| | | | | | |
|-----|------------------|-----|------------------|-----|-----|
| ٣٠ | الانية | باب | المياه | باب | ١٥ |
| ٣٢ | الوضوء | باب | ازالة النجاسة | باب | ٣٥ |
| ٤٤ | توافق الوضوء | باب | المسح على الخفين | باب | ٤٢ |
| ٩٥ | الغسل وعدم الجنب | باب | اذاب قضاء الحاجة | باب | ٨٢ |
| ١١٨ | الحيض والنقاس | باب | التيمم | باب | ١٠٦ |

لوة

كنا

| | | | | | |
|-----|------------------|-----|------------------------|-----|-----|
| ١٣٣ | ١. ذان | باب | المواقيت | باب | ١٢٦ |
| ١٥٤ | ستر المصل | باب | شروط الصلوة | باب | ١٥٩ |
| ١٨٥ | المساجد | باب | اكت على خشوع في الصلوة | باب | ١٨٠ |
| ٢٥٩ | تجود السهو وغيره | باب | صفة الصلوة | باب | ١٩٢ |
| ٢٢٢ | صلوة الجماعة | باب | صلوة التطوع | باب | ٢٤٥ |
| ٣٣٢ | صلوة الجمعة | باب | صلوة المسافر المريض | باب | ٣٣٦ |
| ٣٤٥ | صلوة العيدين | باب | صلوة الخوف | باب | ٣٦٨ |
| ٣٩٥ | صلوة الاستسقاء | باب | صلوة الكسوف | باب | ٣٨٨ |

من

اليس

كنا

| | | | | | |
|-----|-------------|-----|-------------|-----|-----|
| ٢٨٨ | صدقة التطوع | باب | صدقة الفطر | باب | ٢٨٢ |
| | | | فتم الصلوات | باب | ٢٩٥ |

م

كنا

| | | | | | |
|-----|----------------------|-----|----------------------------|-----|-----|
| ٥٣٥ | الاختراق وفيما رمضان | باب | صوم التطوع وما كان من صومه | باب | ٥٢٥ |
|-----|----------------------|-----|----------------------------|-----|-----|

م

كنا

| | | | | | |
|-----|----------------------|-----|------------------|-----|-----|
| ٥٥٣ | المواقيت | باب | فضا وبيان من صوم | باب | ٥٢٢ |
| ٥٥٩ | الاحرام وما يتعلق به | باب | وجوب احرام | باب | ٥٥٤ |
| ٦٠٤ | الضوات والاحصار | باب | صفة | باب | ٥٤٥ |

صحت نامہ مسک الختم مجلد اول شرح بلوغ المرام حسب ترتیب وادہ وچناہ صنف علما

| صفحہ | سطر | خطا | صواب | صفحہ | سطر | خطا | صواب | صفحہ | سطر | خطا | صواب | صفحہ | سطر | خطا | صواب |
|------|-----|-------------|-------------|------|-----|------------|--------------|------|-----|----------|----------|------|-----|-------|-------|
| ۳ | ۲ | تایید رسالت | تایید رسالت | ۵۵ | ۵۵ | تعمیل این | تعمیل این | ۱۳ | ۱۹ | ظہور | ظہور | ۱۹ | ۲۰ | شرح | شرح |
| ۷ | ۷ | شرعی | شرعی | ۵۶ | ۹ | آرج | آرج | ۱۹ | ۲۰ | امادام | امادام | ۲۳ | ۲۳ | حجر | حجر |
| ۱ | ۳ | الحجر | الحجر | ۵۸ | ۱ | سیرہ | سیرہ | ۲۷ | ۲۷ | سبتر | سبتر | ۲۷ | ۲۷ | جمع | جمع |
| ۵ | ۵ | جمع | جمع | ۶۲ | ۲۷ | اہل ایشان | اہل ایشان | ۲۷ | ۲۷ | لاقیوم | لاقیوم | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |
| ۲۱ | ۲۱ | الجواہر | الجواہر | ۵۹ | ۱۳ | بینی | بینی | ۲۷ | ۲۷ | بزوال | بزوال | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |
| ۷ | ۷ | دیاقطع | دیاقطع | ۶۳ | ۲۱ | کافی | کافی | ۱۷ | ۱۷ | الخزرجی | الخزرجی | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |
| ۱۷ | ۱۷ | وردے | وردے | ۶۶ | ۱۹ | فضل | فضل | ۱۷ | ۱۷ | بازاب | بازاب | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |
| ۲۰ | ۲۰ | باین | باین | ۶۹ | ۱۷ | سفری | سفری | ۱۷ | ۱۷ | اینجا | اینجا | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |
| ۲۷ | ۲۷ | سلام | سلام | ۷۰ | ۲۷ | مبتدات | مبتدات | ۱۷ | ۱۷ | سبب | سبب | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |
| ۲۲ | ۶ | مرادم | مرادم | ۷۱ | ۱۷ | ازت | ازت | ۱۷ | ۱۷ | پاک | پاک | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |
| ۲۷ | ۲۷ | لے | لے | ۷۲ | ۱۰ | خیر | خیر | ۱۷ | ۱۷ | ابن و | ابن و | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |
| ۱۰ | ۸ | راجی | راجی | ۷۳ | ۲۰ | مر | مر | ۱۷ | ۱۷ | است و آن | است و آن | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |
| ۶ | ۱۰ | ادعیہ | ادعیہ | ۷۳ | ۲۵ | کرده اند | کرده اند | ۱۷ | ۱۷ | نوشی | نوشی | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |
| ۷ | ۷ | مزی | مزی | ۷۴ | ۱۸ | بناکند | بایدک بناکند | ۱۷ | ۱۷ | موت | موت | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |
| ۱۰ | ۱۱ | نرمیہ | نرمیہ | ۷۷ | ۷ | بنای | بنای | ۱۷ | ۱۷ | شریعت | شریعت | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |
| ۲۷ | ۲۷ | ان | ان | ۸۰ | ۱۲ | ضعف | ضعف | ۱۷ | ۱۷ | نمی بودم | نمی بودم | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |
| ۱۱ | ۱۲ | در الانقاد | در الانقاد | ۸۱ | ۱۷ | عابد | عابد | ۱۷ | ۱۷ | بایشان | بایشان | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |
| ۱۹ | ۱۹ | قول | قول | ۸۲ | ۱۳ | پہ | پہ | ۱۷ | ۱۷ | صنع | صنع | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |
| ۱ | ۱۳ | حکم | حکم | ۸۳ | ۲۳ | است | است | ۱۷ | ۱۷ | استخوانی | استخوانی | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |
| ۶ | ۱۲ | جیب | جیب | ۸۵ | ۲۳ | در التیقین | در التیقین | ۱۷ | ۱۷ | ضره | ضره | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |
| ۱۷ | ۱۷ | معتبرین | معتبرین | ۸۶ | ۹ | لمقت | لمقت | ۱۷ | ۱۷ | اور باز | اور باز | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |
| ۲۳ | ۱۴ | مادری | مادری | ۸۸ | ۱۶ | مرخص | مرخص | ۱۷ | ۱۷ | آغاز | آغاز | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |
| ۲۵ | ۲۵ | خندق | خندق | ۸۹ | ۱۷ | لمقت | لمقت | ۱۷ | ۱۷ | صفت | صفت | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |
| ۱۲ | ۱۷ | بجنبہ | بجنبہ | ۹۰ | ۱۸ | مدینہ | مدینہ | ۱۷ | ۱۷ | در دست | در دست | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |
| ۲۰ | ۲۰ | کھینی | کھینی | ۹۰ | ۹ | نیابد | نیابد | ۱۷ | ۱۷ | اسبغ | اسبغ | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |
| ۱۷ | ۱۸ | سنتہ | سنتہ | ۹۳ | ۱۰ | فقات | فقات | ۱۷ | ۱۷ | بطرق | بطرق | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |
| ۲۷ | ۲۷ | اقوی | اقوی | ۹۵ | ۱۱ | قبر | قبر | ۱۷ | ۱۷ | تسخیر | تسخیر | ۲۷ | ۲۷ | بازاب | بازاب |

| صفحه | سطر | خطا | صواب | صفحه | سطر | خطا | صواب | صفحه | سطر | خطا | صواب | صفحه | سطر | خطا | صواب |
|------|-----|---------------|---------------|------|-----|-----------------|---|------|-----|-----------------|---|------|-----|-----------------|---|
| ۱۳۶ | ۷ | فخر نیربال | فخر نیربال | ۲۲۰ | ۵ | ی او | اوست | ۲۲۰ | ۵ | ی او | اوست | ۲۲۰ | ۵ | ی او | اوست |
| ۱۳۷ | ۷ | سیگورد و بطوع | سیگورد و بطوع | ۱۹ | ۱۹ | روز | از | ۱۹ | ۱۹ | روز | از | ۱۹ | ۱۹ | روز | از |
| ۱۳۷ | ۱۶ | یا آنکه | یا آنکه | ۲۲۳ | ۲۵ | با وجود | با وجود آن | ۲۲۳ | ۲۵ | با وجود | با وجود آن | ۲۲۳ | ۲۵ | با وجود | با وجود آن |
| ۱۳۸ | ۱۰ | مرفوع علیه | مرفوع علیه | ۲۲۹ | ۱۷ | میخواند | میخواند | ۲۲۹ | ۱۷ | میخواند | میخواند | ۲۲۹ | ۱۷ | میخواند | میخواند |
| ۱۳۹ | ۸ | مستافل | مستافل | ۲۳۱ | ۱۹ | شوی | شوی | ۲۳۱ | ۱۹ | شوی | شوی | ۲۳۱ | ۱۹ | شوی | شوی |
| ۱۴۰ | ۲۷ | اعاز | اعاز | ۲۳۲ | ۱۳ | یقوم | یقوم | ۲۳۲ | ۱۳ | یقوم | یقوم | ۲۳۲ | ۱۳ | یقوم | یقوم |
| ۱۴۱ | ۷ | نفس ازل | نفس ازل | ۲۳۳ | ۱۶ | گفت | گفت | ۲۳۳ | ۱۶ | گفت | گفت | ۲۳۳ | ۱۶ | گفت | گفت |
| ۱۴۲ | ۱۲ | و جامع الاصول | و جامع الاصول | ۲۳۴ | ۱۷ | تفسیر | الشعر | ۲۳۴ | ۱۷ | تفسیر | الشعر | ۲۳۴ | ۱۷ | تفسیر | الشعر |
| ۱۴۳ | ۵ | بسته | بسته | ۲۳۵ | ۲۵ | اده | اده | ۲۳۵ | ۲۵ | اده | اده | ۲۳۵ | ۲۵ | اده | اده |
| ۱۴۴ | ۱۷ | جیش | جیش | ۲۳۶ | ۲۲ | آنها | آنها | ۲۳۶ | ۲۲ | آنها | آنها | ۲۳۶ | ۲۲ | آنها | آنها |
| ۱۴۵ | ۹ | فلیصیق | فلیصیق | ۲۳۷ | ۵ | اوست | بعضی است | ۲۳۷ | ۵ | اوست | بعضی است | ۲۳۷ | ۵ | اوست | بعضی است |
| ۱۴۶ | ۲۶ | برقوق | برقوق | ۲۳۸ | ۱۱ | مر | مراد از همین کسانی که دوست دارند ایشان را | ۲۳۸ | ۱۱ | مر | مراد از همین کسانی که دوست دارند ایشان را | ۲۳۸ | ۱۱ | مر | مراد از همین کسانی که دوست دارند ایشان را |
| ۱۴۷ | ۲۲ | حصاة | حصاة | ۲۳۹ | ۲۵ | از روی | از روی | ۲۳۹ | ۲۵ | از روی | از روی | ۲۳۹ | ۲۵ | از روی | از روی |
| ۱۴۸ | ۲۰ | قذات | قذات | ۲۴۰ | ۷ | از روی | از روی | ۲۴۰ | ۷ | از روی | از روی | ۲۴۰ | ۷ | از روی | از روی |
| ۱۴۹ | ۱۷ | متوسط | متوسط | ۲۴۱ | ۱۹ | بینا معلوم | بینا معلوم | ۲۴۱ | ۱۹ | بینا معلوم | بینا معلوم | ۲۴۱ | ۱۹ | بینا معلوم | بینا معلوم |
| ۱۵۰ | ۶ | کسیجده | کسیجده | ۲۴۲ | ۱ | موقفه | موقفه | ۲۴۲ | ۱ | موقفه | موقفه | ۲۴۲ | ۱ | موقفه | موقفه |
| ۱۵۱ | ۲۰ | تسلیش | تسلیش | ۲۴۳ | ۹ | خبر | خبر | ۲۴۳ | ۹ | خبر | خبر | ۲۴۳ | ۹ | خبر | خبر |
| ۱۵۲ | ۸ | عصبی | عصبی | ۲۴۴ | ۱ | دلک | دلک | ۲۴۴ | ۱ | دلک | دلک | ۲۴۴ | ۱ | دلک | دلک |
| ۱۵۳ | ۱۹ | حی | حی | ۲۴۵ | ۲۵ | تخصیص | تخصیص | ۲۴۵ | ۲۵ | تخصیص | تخصیص | ۲۴۵ | ۲۵ | تخصیص | تخصیص |
| ۱۵۴ | ۱۵ | ماروردی | ماروردی | ۲۴۶ | ۷ | هفت او | هفتاد | ۲۴۶ | ۷ | هفت او | هفتاد | ۲۴۶ | ۷ | هفت او | هفتاد |
| ۱۵۵ | ۱۸ | بیقی را | بیقی را | ۲۴۷ | ۲۶ | خیر | تخصیص | ۲۴۷ | ۲۶ | خیر | تخصیص | ۲۴۷ | ۲۶ | خیر | تخصیص |
| ۱۵۶ | ۱۸ | ابن عمرو | ابن عمرو | ۲۴۸ | ۲۴ | بعضی از | بعضی از | ۲۴۸ | ۲۴ | بعضی از | بعضی از | ۲۴۸ | ۲۴ | بعضی از | بعضی از |
| ۱۵۷ | ۱۹ | نسبت | نسبت | ۲۴۹ | ۷ | بدست و | بدست | ۲۴۹ | ۷ | بدست و | بدست | ۲۴۹ | ۷ | بدست و | بدست |
| ۱۵۸ | ۲۲ | عن | عن | ۲۵۰ | ۸ | تشریح الی القلم | تشریح الی القلم | ۲۵۰ | ۸ | تشریح الی القلم | تشریح الی القلم | ۲۵۰ | ۸ | تشریح الی القلم | تشریح الی القلم |
| ۱۵۹ | ۲۳ | حبال | حبال | ۲۵۱ | ۱۳ | قبل | صلی قبل | ۲۵۱ | ۱۳ | قبل | صلی قبل | ۲۵۱ | ۱۳ | قبل | صلی قبل |
| ۱۶۰ | ۷ | می بیند | می بیند | ۲۵۲ | ۲۶ | بدی | من بعدی | ۲۵۲ | ۲۶ | بدی | من بعدی | ۲۵۲ | ۲۶ | بدی | من بعدی |
| ۱۶۱ | ۱۳ | الانام | الانام | ۲۵۳ | ۳ | ابن | ابن | ۲۵۳ | ۳ | ابن | ابن | ۲۵۳ | ۳ | ابن | ابن |
| ۳۶۵ | ۲۶ | حسی | حسی | ۲۹۱ | ۱۱ | بقوت | بقوت | ۲۹۱ | ۱۱ | بقوت | بقوت | ۲۹۱ | ۱۱ | بقوت | بقوت |
| ۳۶۸ | ۲ | المحرمی | المحرمی | ۲۹۵ | ۱۹ | بالمندرد | بالمندرد | ۲۹۵ | ۱۹ | بالمندرد | بالمندرد | ۲۹۵ | ۱۹ | بالمندرد | بالمندرد |
| ۳۷۹ | ۱۳ | عدد | عدد | ۳۰۷ | ۲۳ | بگذارن | بگذارن | ۳۰۷ | ۲۳ | بگذارن | بگذارن | ۳۰۷ | ۲۳ | بگذارن | بگذارن |
| ۳۷۹ | ۱۸ | بگذارن | بگذارن | ۳۰۷ | ۱۵ | و ایشان | و ایشان | ۳۰۷ | ۱۵ | و ایشان | و ایشان | ۳۰۷ | ۱۵ | و ایشان | و ایشان |
| ۳۷۹ | ۲۵ | بار | بار | ۳۰۸ | ۱۱ | جماعت منفردا | جماعت منفردا | ۳۰۸ | ۱۱ | جماعت منفردا | جماعت منفردا | ۳۰۸ | ۱۱ | جماعت منفردا | جماعت منفردا |
| ۳۸۰ | ۱۹ | زک | زک | ۳۱۰ | ۱۶ | روایت | روایت | ۳۱۰ | ۱۶ | روایت | روایت | ۳۱۰ | ۱۶ | روایت | روایت |
| ۳۸۱ | ۶ | جبر جعفی | جبر جعفی | ۳۱۶ | ۲۵ | بانچه | را بانچه | ۳۱۶ | ۲۵ | بانچه | را بانچه | ۳۱۶ | ۲۵ | بانچه | را بانچه |
| ۳۸۴ | ۷ | اونید | اونید | ۳۱۷ | ۲ | تعلیق | تعلیق | ۳۱۷ | ۲ | تعلیق | تعلیق | ۳۱۷ | ۲ | تعلیق | تعلیق |
| ۳۸۷ | ۱۲ | اجتهاد | اجتهاد | ۳۱۷ | ۱۳ | است دال | است دال | ۳۱۷ | ۱۳ | است دال | است دال | ۳۱۷ | ۱۳ | است دال | است دال |
| ۳۸۸ | ۲۷ | بالتفرد | بالتفرد | ۳۲۰ | ۲۲ | و هم این | و این همه | ۳۲۰ | ۲۲ | و هم این | و این همه | ۳۲۰ | ۲۲ | و هم این | و این همه |
| ۳۹۴ | ۱۳ | ممازق | ممازق | ۳۲۱ | ۱۲ | بر شامت | لازم بر شامت | ۳۲۱ | ۱۲ | بر شامت | لازم بر شامت | ۳۲۱ | ۱۲ | بر شامت | لازم بر شامت |
| ۳۹۹ | ۱ | صبری | صبری | ۳۲۲ | ۱۲ | و ای | و ای | ۳۲۲ | ۱۲ | و ای | و ای | ۳۲۲ | ۱۲ | و ای | و ای |
| ۳۹۹ | ۲ | خطب | خطب | ۳۲۷ | ۱ | نار | نار | ۳۲۷ | ۱ | نار | نار | ۳۲۷ | ۱ | نار | نار |
| ۴۰۳ | ۲ | درار | درار | ۴۰۳ | ۷ | حضر | حضر | ۴۰۳ | ۷ | حضر | حضر | ۴۰۳ | ۷ | حضر | حضر |
| ۴۰۳ | ۲۷ | فرج | فرج | ۴۰۳ | ۵ | اربعه برد | اربعه برد | ۴۰۳ | ۵ | اربعه برد | اربعه برد | ۴۰۳ | ۵ | اربعه برد | اربعه برد |
| ۴۰۳ | ۱۲ | نمازا | نمازا | ۴۰۳ | ۲ | متفقد | متفقد | ۴۰۳ | ۲ | متفقد | متفقد | ۴۰۳ | ۲ | متفقد | متفقد |
| ۴۰۵ | ۳ | زانزا | زانزا | ۴۰۳ | ۱۸ | اگر چند | اگر چه | ۴۰۳ | ۱۸ | اگر چند | اگر چه | ۴۰۳ | ۱۸ | اگر چند | اگر چه |
| ۴۰۷ | ۸ | البجلی | البجلی | ۴۰۷ | ۷ | نیت | نیت | ۴۰۷ | ۷ | نیت | نیت | ۴۰۷ | ۷ | نیت | نیت |
| ۴۱۰ | ۶ | نمودی | نمودی | ۴۰۷ | ۲۳ | و | و | ۴۰۷ | ۲۳ | و | و | ۴۰۷ | ۲۳ | و | و |
| ۴۱۲ | ۲۱ | مکایدت | مکایدت | ۴۰۷ | ۲۵ | و | و | ۴۰۷ | ۲۵ | و | و | ۴۰۷ | ۲۵ | و | و |
| ۴۱۷ | ۲۷ | قالا | قالا | ۴۰۷ | ۶ | روایت | روایت | ۴۰۷ | ۶ | روایت | روایت | ۴۰۷ | ۶ | روایت | روایت |
| ۴۱۷ | ۱۵ | الشعشاه | الشعشاه | ۴۰۷ | ۱۶ | تبوک | تبوک | ۴۰۷ | ۱۶ | تبوک | تبوک | ۴۰۷ | ۱۶ | تبوک | تبوک |
| ۴۱۸ | ۱۹ | ابدن | ابدن | ۴۰۷ | ۲۰ | البجلی | البجلی | ۴۰۷ | ۲۰ | البجلی | البجلی | ۴۰۷ | ۲۰ | البجلی | البجلی |
| ۴۱۸ | ۲۷ | اجعلن | اجعلن | ۴۰۷ | ۲۱ | خبر | خبر | ۴۰۷ | ۲۱ | خبر | خبر | ۴۰۷ | ۲۱ | خبر | خبر |
| ۴۲۰ | ۱ | سیئی | سیئی | ۴۰۷ | ۲۲ | هشام | هشام | ۴۰۷ | ۲۲ | هشام | هشام | ۴۰۷ | ۲۲ | هشام | هشام |
| ۴۲۲ | ۱۶ | جعفر | جعفر | ۴۰۷ | ۱۳ | قدرد | قدرد | ۴۰۷ | ۱۳ | قدرد | قدرد | ۴۰۷ | ۱۳ | قدرد | قدرد |
| ۴۲۵ | ۱۳ | ادتمونی | ادتمونی | ۴۰۷ | ۱۷ | ودلیل | ودلیل | ۴۰۷ | ۱۷ | ودلیل | ودلیل | ۴۰۷ | ۱۷ | ودلیل | ودلیل |
| ۴۲۶ | ۲۷ | حاصلن | حاصلن | ۴۰۷ | ۹ | حاصلن | حاصلن | ۴۰۷ | ۹ | حاصلن | حاصلن | ۴۰۷ | ۹ | حاصلن | حاصلن |

| صفحه | سطر | خطا | صواب | صفحه | سطر | خطا | صواب | صفحه | سطر | خطا | صواب | صفحه | سطر | خطا | صواب |
|------|-----|-------------|-------------|------|-----|--------------|--------------|------|-----|------------|------------|------|-----|-------------|-------------|
| ۴۲۹ | ۱۶ | در آنا | ور آنا | ۴۲۹ | ۱۸ | اجره | اجره | ۵۱۶ | ۱۶ | ناس | ناس | ۵۴۵ | ۱ | اهدانا | اهدانا |
| ۴۳۰ | ۳ | بصیرت | بصیرت | ۴۳۰ | ۲۴ | برای | برای | ۵۱۷ | ۱۸ | قضاء | قضاء | ۵۴۶ | ۱۰ | محرم | محرم |
| ۴۳۱ | ۵ | مقرره | مقرر | ۴۳۱ | ۹ | المغیره | المغیره | ۵۱۸ | ۱۹ | فراوش | فراوش | ۵۴۷ | ۱۲ | یقبل | یقبل |
| ۴۳۲ | ۱۲ | مخرمه | مخرمه | ۴۳۲ | ۸ | القضیب | القضیب | ۵۱۹ | ۱۱ | متبادل | متبادل | ۵۴۸ | ۱۴ | حجته | حجته |
| ۴۳۹ | ۱ | تقوم | تقوم | ۴۳۹ | ۱۵ | لازم کیست | لازم کیست | ۵۲۰ | ۲۳ | کمانا | کمانا | ۵۴۹ | ۱۵ | فوفی | فوفی |
| ۴۴۰ | ۳ | غیرا | غیرا | ۴۴۰ | ۵ | بست | بست | ۵۲۱ | ۲۳ | که وقوع آن | وقوع آن | ۵۵۰ | ۱۳ | الف حمزه | الف حمزه |
| ۴۴۱ | ۱۰ | اللخلج | اللخلج | ۴۴۱ | ۲۶ | سنبی | سنبی | ۵۵۱ | ۲۳ | استما | استما | ۵۵۱ | ۱۵ | ابوای | ابوای |
| ۴۴۲ | ۱۶ | یعبه | یعبه | ۴۴۲ | ۲۵ | شباتی | شباتی | ۵۵۲ | ۴ | استما | استما | ۵۵۲ | ۲۳ | فوض | فوض |
| ۴۴۳ | ۱۰ | سختینه | سختینه | ۴۴۳ | ۱۴ | الغناء | الغناء | ۵۵۳ | ۱ | بگیر | بگیر | ۵۵۳ | ۹ | بثنبه | بثنبه |
| ۴۴۵ | ۱۹ | الشمعی | الشمعی | ۴۴۵ | ۱۶ | یتساء | یتساء | ۵۵۴ | ۴ | اسنیانک | اسنیانک | ۵۵۴ | ۱۴ | فدیه بدید | فدیه بدید |
| ۴۴۸ | ۱۲ | مصنف | مصنف | ۴۴۸ | ۱۴ | تولون | تولون | ۵۵۵ | ۱۷ | ده ست | ده ست | ۵۵۵ | ۲۷ | تایید | تایید |
| ۴۵۱ | ۷ | تختین | تختین | ۴۵۱ | ۱۳ | باید | باید | ۵۵۶ | ۴ | واذکروا | واذکروا | ۵۵۶ | ۱۶ | سجته | سجته |
| ۴۵۲ | ۱۹ | بذر | بذر | ۴۵۲ | ۱ | برای آن | برای آن | ۵۵۷ | ۱۲ | روز شنبه | روز شنبه | ۵۵۷ | ۹ | بابی قیس | بابی قیس |
| ۴۵۳ | ۴ | صحنه | صحنه | ۴۵۳ | ۱ | المسئله | المسئله | ۵۵۸ | ۲۲ | لا تبالغ | لا تبالغ | ۵۵۸ | ۱۷ | ابدوا | ابدوا |
| ۴۵۵ | ۴ | وت | وت | ۴۵۵ | ۶ | معنی | معنی | ۵۵۹ | ۱۸ | سودن بد | سودن بد | ۵۵۹ | ۲۵ | برای | برای |
| ۴۵۶ | ۱ | آاکم | آاکم | ۴۵۶ | ۲ | روز | روز | ۵۶۰ | ۹ | لذتیم | لذتیم | ۵۶۰ | ۱۹ | موتی | موتی |
| ۴۵۷ | ۱۲ | قد قضا | قد قضا | ۴۵۷ | ۳ | تسجروا | تسجروا | ۵۶۱ | ۱۳ | من از | من از | ۵۶۱ | ۱۹ | ابطاء | ابطاء |
| ۴۵۸ | ۱۳ | بغیر بال | بغیر بال | ۴۵۸ | ۱۱ | ابن د | ابن د | ۵۶۲ | ۲۴ | معین | معین | ۵۶۲ | ۴ | استعازه | استعازه |
| ۴۵۹ | ۲۵ | ابن اللبینه | ابن اللبینه | ۴۵۹ | ۱ | روایت | روایت | ۵۶۳ | ۶ | بسکین | بسکین | ۵۶۳ | ۱۵ | دگرم | دگرم |
| ۴۵۹ | ۴ | زا | زا | ۴۵۹ | ۵ | مصنعه | مصنعه | ۵۶۴ | ۲ | زا | زا | ۵۶۴ | ۳ | عزه | عزه |
| ۴۶۰ | ۴ | شات | شات | ۴۶۰ | ۱۲ | مرفوعا | مرفوعا | ۵۶۵ | ۱۲ | سعوا | سعوا | ۵۶۵ | ۲۴ | وارد | وارد |
| ۴۶۰ | ۲۱ | نشده | نشده | ۴۶۰ | ۶ | مکره | مکره | ۵۶۶ | ۱۳ | مقدرا | مقدرا | ۵۶۶ | ۳ | تغیر | تغیر |
| ۴۶۰ | ۱۴ | شات | شات | ۴۶۰ | ۲۳ | شده | شده | ۵۶۷ | ۱ | اهل | اهل | ۵۶۷ | ۲۳ | عربی | عربی |
| ۴۶۰ | ۱۹ | == | == | ۴۶۰ | ۴ | صاعم | صاعم | ۵۶۸ | ۱۳ | بدون اجرام | بدون اجرام | ۵۶۸ | ۱۵ | روز نحر | روز نحر |
| ۴۶۰ | ۲۳ | سنا | سنا | ۴۶۰ | ۹ | نمته | نمته | ۵۶۹ | ۲۴ | نفسا | نفسا | ۵۶۹ | ۱۳ | رحمی میگردد | رحمی میگردد |
| ۴۶۱ | ۶ | شیاه | شیاه | ۴۶۱ | ۲۰ | ورود | ورود | ۵۷۰ | ۸ | در بچین | در بچین | ۵۷۰ | ۱۳ | خطر | خطر |
| ۴۶۴ | ۵ | حجری | حجری | ۴۶۴ | ۸ | رضی الله عنه | رضی الله عنه | ۵۷۱ | ۱۹ | تنقب | تنقب | ۵۷۱ | == | == | == |
| ۴۶۴ | ۲۳ | فراز | فراز | ۴۶۴ | ۲۵ | لیفه | لیفه | ۵۷۲ | ۲۴ | فیفرق | فیفرق | ۵۷۲ | == | == | == |